

بررسی تطبیقی قدرت تام

کارل آوگوست ویتفوگل استبداد شرقی

ترجمه محسن ثلاثی



استبداد

آگاهی اجتماعی در ذهن او شکل گرفته و شروع به آفرینش معنوی و کثرت قدیمی ترین افکار که
به سبب از سال پسین تعلیق دارند یعنی به زمین که انسان‌های نخستین بر دیوار و غارها تع
یا با سنگ و گل، مجسمه‌های کوچکی از جانوران و انسان‌های دیگر می‌ساختند بگیرد و

که در برابر آن به سطرچ شده است گروهی نفیس و شگفتان چنان‌که این اسل‌ها را در برابر می‌نهند



را به صورتی دائمی تا شکل زینتی از یک سو و
متنوع بر پدیده‌ای واحد می‌نویسد و بویا و می‌چند

استبداد شرقی

استبداد شرقی

بررسی تطبیقی قدرت تام

کارل ا. ویتفولگ

ترجمه محسن ثلاثی



ویتفوجل، کارل آوگوست، ۱۸۹۶-۱۹۸۸م
استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت تام/ کارل آوگوست ویتفوجل؛ ترجمه محسن ثلاثی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۱.
۸۵۶ ص.

عنوان اصلی: Oriental Despotism: A comparative study of total power
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۸۰-۶۹۹-۶
ISBN 978-964-380-699-6

۱. استبداد، ۲. تمدن شرق، ثلاثی، محسن، ۱۳۲۴ - مترجم

الف ۹ و ۳۸۱/ج JC ۳۲۱/۶

فهرست

۹	پیش‌گفتار
۱۵	مقدمه
۳۱	فصل اول. محیط طبیعی جامعه آب‌سالار
۳۱	الف) انسان متغیر در محیط متغیر
۳۲	ب) جایگاه تاریخی جامعه آب‌سالار
۳۴	ج) محیط طبیعی
۳۸	د) آیا باید از امکانات آبیاری استفاده کرد؟
۴۷	فصل دوم. اقتصاد آب‌سالار- یک اقتصاد مدیریتی و اصالتاً سیاسی
۴۸	الف) تقسیم کار در فرهنگ کشاورزی آب‌سالار
۵۵	ب) فعالیت‌های سنگین آبیاری و صنایع سنگین
	ج) تقویم‌سازی و ستاره‌شناسی به عنوان کارکردهای
۵۷	مهم رژیم آب‌سالار
۵۸	د) دیگر فعالیت‌های سازندگی مرسوم در جوامع آب‌سالار
۷۶	هـ) خدایگانان جامعه آب‌سالار؛ سازندگان بزرگ
	و) فعالیت‌های بزرگ صنعتی و غیر ساختمانی،
۸۱	تحت مدیریت حکومت آب‌سالار
۸۵	ز) گونه‌ای اصیل و خاص در رژیم مدیریتی



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند/ بین ایران‌شهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۲۷
فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایران‌شهر و ماهشهر / پ ۱۴۸ / تلفن: ۸۸۳۲۵۳۷۶-۷

Karl A. Wittfogel
Oriental Despotism,
Yale University Press, 1967

■ استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت تام

● کارل ا. ویتفوجل ● ترجمه محسن ثلاثی ● ناشر، نشر ثالث

● مجموعه فلسفه و علوم اجتماعی

● چاپ اول، ۱۳۹۱ / ۱۱۰۰ نسخه

● لیتوگرافی: ثالث ● چاپ: سازمان چاپ احمدی ● صحافی: صفحه‌پرداز

● کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

● شابک ۹۷۸-۹۶۴-۳۸۰-۶۹۹-۶
ISBN 978-964-380-699-6

● سایت اینترنتی: www.salesspub.co ● پست الکترونیکی: Info@salesspub.co

● قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان

۳۲۱	ها) جوامعی که تقسیم‌بندی نهادی را برنمی‌تابند
۳۵۳	و) ساختار و دگرگونی در تراکم الگوهای جهان شرقی
۳۵۷	فصل هفتم. الگوهای پیچیده تملک در جامعه آب‌سالار
۳۵۷	الف) رابطه‌ای انسانی که «مالکیت» نامیده می‌شود
۳۵۸	ب) مصادیق حقوق مالکیت
۳۵۹	ج) پهنه بالقوه حقوق تملکی
۳۶۰	د) سه الگوی عمده پیچیدگی در تمدن‌های آب‌سالار
	ها) جنبه‌های غیر ویژه و ویژه شرایط تملکی جوامع
۳۶۳	آب‌سالار قبیله‌ای
۳۷۲	و) الگوهای مالکیت در جوامع آب‌سالار ساده و دولت‌محور
۴۰۱	ز) الگوهای نیمه‌پیچیده مالکیت و جامعه آب‌سالار
۴۱۹	ح) الگوهای پیچیده مالکیت در جامعه آب‌سالار
۴۵۴	ط) تأثیر مالکیت خصوصی بر جامعه آب‌سالار
۴۶۷	فصل هشتم. طبقات در جامعه آب‌سالار
۴۶۷	الف) نیاز به یک نوع جامعه‌شناسی جدید طبقات اجتماعی
۴۶۹	ب) ساختار طبقه در جامعه آب‌سالار
۴۷۳	ج) حاکمان
۴۹۶	د) فرمان‌بران
	ها) دگرگونی‌های ساختار طبقاتی که در جوامع
۵۰۰	فتح شده رخ می‌دهند
۵۰۴	و) تعارض‌های اجتماعی فراوان، ولی مبارزه طبقاتی اندک
۵۰۷	ز) تعارض میان اعضای بخش‌های متفاوت عوام
۵۱۰	ح) مردم در برابر افراد وابسته به دستگاه دولتی
۵۱۵	ط) برخوردهای اجتماعی در داخل طبقه حاکم
۵۵۷	ی) ترفیع اجتماعی
۵۶۰	ک) طبقه حاکم فراگیر- دیوان‌سالاری انحصاری

۸۷	فصل سوم. دولتی نیرومندتر از جامعه
	الف) نیروهای غیر حکومتی که بر سر رهبری اجتماعی با
۸۷	دولت رقابت دارند
۸۸	ب) قدرت سازمانی دولت آب‌سالار
۱۱۴	ج) قدرت استحصال دولت آب‌سالار
۱۳۱	د) ضعف مالکیت در جامعه آب‌سالار
	ها) رژیم آب‌سالار خود را به دین مسلط بر
۱۴۳	کشور وابسته می‌سازد
۱۶۳	و) سه جنبه کارکردی در نظام واحدی از قدرت تام
۱۶۵	فصل چهارم. قدرت استبدادی تام و غیر نیک‌خواهانه
۱۶۵	الف) قدرت تام
۱۷۶	ب) دموکراسی گدامنشانه
۲۰۱	ج) استبداد آب‌سالارانه یا استبداد خیرخواهانه؟
۲۱۹	فصل پنجم. ارباب تام - اطاعت تام - تنهایی تام
۲۱۹	الف) انسان خودمختار تحت قدرت تام
۲۲۰	ب) ارباب برای تحقق عقلانیت بهینه فرمانروا ضروری است
۲۲۵	ج) ارباب استبداد آب‌سالارانه
۲۳۷	د) اطاعت تام
۲۴۵	ه) تنهایی تام
۲۵۷	فصل ششم. کانون، حاشیه و زیرحاشیه جوامع آب‌سالار
۲۵۷	الف) ارزیابی مقدماتی در میانه کار
۲۵۹	ب) نواحی آب‌سالار کانونی
۲۷۵	ج) حاشیه جهان آب‌سالار
۳۰۸	د) منطقه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار

۵۶۷	فصل نهم. ظهور و سقوط نظریه شیوه تولید آسیایی
۵۶۸	الف) برداشت‌های نظری قدیم و تازه از تحول تک‌خطی،
۵۶۸	جامعه آب‌سالار را ندیده می‌گیرند
۵۷۲	ب) مارکس، انگلس و لنین مفهوم نظام آسیایی را می‌پذیرند
۵۸۳	ج) روی‌گردانی از حقیقت
۶۲۹	د) سه صورت عقیم‌سازی نظریه شیوه تولید آسیایی

۶۳۳	فصل دهم. جامعه شرقی در وضعیت گذار
۶۳۴	الف) مفاهیم بنیادی گونه اجتماعی و تحول
۶۴۵	ب) جامعه آب‌سالار در حال گذار
۶۷۷	ج) آسیا چه سرنوشتی خواهد داشت؟
۶۸۲	د) جامعه غربی و نوع بشر به کجا خواهد رفت؟

۶۸۷	یادداشت‌ها
۷۵۷	کتاب‌شناسی
۸۱۹	نمایه اسامی
۸۴۱	نمایه موضوعی

پیش‌گفتار

در این کتاب دو جنبه از بررسی استبداد شرقی به سرعت توجه خوانندگان را جلب کرده است: یکی کوشش برای تعیین ویژگی نوعی نظام نیمه‌مدیریتی و غیر غربی قدرت استبدادی، و دیگری تفسیر توتالیتاریسم کمونیستی به مثابه گونه دیگری از این نوع نظام که با مدیریت تام و استبداد بسیار شدیدتری همراه است.

درباره جنبه سوم این بررسی صحبت چندانی نشده است، هر چند نقش تعیین‌کننده‌ای در بینش‌های به دست آمده در این تحقیق داشته است؛ این جنبه همان کاربرد مفاهیم ساختاری کلان برای بازشناخت الگوهای سترگ ساختار اجتماعی و دگرگونی است.

بی‌گمان این روش تازه‌ای نیست. پیش از این ارسطو، ماکیاوولی و فیزیوکرات‌ها^۱ نیز از این روش استفاده کرده بودند. زمانی که آدام اسمیت^۲ و جانشینانش با همین روش نظامی اقتصادی را پی ریختند که به جزئیات کارگاه و بازار در چارچوب اقتصاد کلان و سامان اجتماعی توجه داشت، روش فوق نتایج چشم‌گیری به بار آورده بود.

۱. Physiocrats؛ مکتب اقتصاددانان سیاسی در سده هجدهم که به عدم دخالت در امور اقتصادی اعتقاد داشتند و زمین و کشاورزی را سرچشمه اصلی ثروت می‌پنداشتند. (مترجم)

2. Adam Smith

پس از آن، این روش سال‌ها مورد توجه قرار نگرفت، اما امروزه دوباره مطرح شده است. برای شناخت اقتصاد صنعتی ملی و بین‌المللی پیچیده کنونی، به ابزارهای تحلیلی فراگیری نیاز داریم. برای سنجش واقع‌بینانه عملکردهای پیچیده جهان کمونیستی نیز به شدت به این ابزارها نیازمندیم. امروزه کمونیست‌ها از نوعی اقتصاد بسیار کلان هواداری می‌کنند^۱. دانشمندان اجتماعی در رشته‌های دیگر نیز مشتاقند بدانند روش‌های تحقیقی مبتنی بر تحلیل کلان به چه چیزهایی اطلاق می‌شود.

انقلاب تحلیلی کلان بشارت‌دهنده‌ترین تحول در بحران فکری کنونی است. ولی این انقلاب تنها در صورتی موفق خواهد بود که با واقعیت تجربی در عمق تاریخی-جغرافیایی آن روبه‌رو شود و مفاهیم بزرگ نیاکان فکری ما را که از آزمون زمان موفق بیرون آمده‌اند، در نظر داشته باشد.

اگر فقط به تجربه جوامع چندکانونی تکیه کنیم و تنها پیشینه عمده قدرت‌های تمامیت‌گرا و تاکنون موفق، را که همان استبداد شرقی است، نادیده گیریم، ارزیابی پدیده‌های توتالیتاریسم کمونیستی، مانند رهبری جمعی و خودکامگی و فرمان‌فرمایی دسته‌جمعی، اقتصاد مبتنی بر قدرت و اقتصاد معیشتی مبتنی بر خوداتکایی و خودحسابی، بیش‌تر زیان‌بار خواهد بود تا سودآور. اگر کشاورزی شوروی را بر حسب کشاورزی آمریکایی و کشاورزی چینی را بر وفق کشاورزی شوروی در نظر گیریم، کوشش برای تبیین بحران‌های ارضی در اتحاد جماهیر شوروی و چین کمونیست، نتایج مشکوکی به دست خواهند داد. این کوشش‌ها به قصد تحلیل کلان انجام گرفته‌اند، ولی ذاتاً تحلیل میان‌دامنه‌اند. آن‌ها بر پایه‌ای محدود، نارسا و تجربی، تعمیم‌های نادرستی به دست می‌دهند.

یک محقق راستین تحلیل کلان از میراث نظری رشته‌اش به همان صورتی استفاده می‌کند که یک مهندس از امکانات خلاقانه حرفه‌اش در بررسی منابع

زمینی، زیردریایی و فضایی سود می‌جوید. دانشمندی که می‌پندارد باید همه ابزارهایش را خود اختراع کند، با ذهن خالی به جریان تحقیق وارد می‌شود و با ذهن خالی نیز آن را ترک می‌کند. امکان رشد مفهوم بزرگی که از آزمون واقعیت سربلند بیرون آمده باشد، بسیار زیاد است، البته اگر به درستی به کار بسته شود. چنین مفهومی که ریشه در تجارب و افکار پیشین دارد، از هر جهت می‌تواند با داده‌های تجربی تازه کشف‌شده تحول یابد.

در سی و چند سالگی، وقتی می‌کوشیدم ویژگی اقتصاد چین را به عنوان بخشی از جامعه خاص چینی (و آسیایی) تعیین کنم، از راهنمایی اصول تحلیل کلان سود جستیم. همچنین در چهل و چند سالگی، زمانی که می‌خواستیم تفاوت میان دودمان‌های فاتح چین و دودمان‌های نوعاً چینی را مشخص کنم، همین اصول راهنمایم بودند. همین‌سان، وقتی می‌کوشیدم تفاوت میان استبداد آسیایی و جوامع چندکانونی غرب (و ژاپن) و نیز توتالیتاریسم کمونیستی (و فاشیستی) را پیدا کنم، از همین اصول راهنمایی گرفتم. امروز نیز در بررسی مقایسه‌ای قدرت تام و تمامیت‌گرا، همین اصول راهنمایم بوده‌اند.

کتاب پیش رویتان، متن اصلی استبداد شرقی است که پیش از این در آمریکا و آلمان منتشر شده بود و اکنون با افزوده‌ها و اصلاحاتی دوباره انتشار یافته است. سپاسگذارم از فریتز کول^۱ در آمستردام که در تدارک چاپ آلمانی این کتاب، با یکدیگر مکاتبات مفصلی درباره بسیاری از مسائل کتاب داشته‌ام.

در نخستین چاپ این کتاب از پشتیبانی دوستانه بسیاری از مؤسسات و اشخاص بهره بردم؛ خود را به شدت وامدار مؤسسه شرق دور و روسیه دانشگاه واشینگتن می‌دانم، چرا که با کمک این مؤسسه موفق به انجام بررسی‌های گوناگونی شدم که واقعیت‌های بنیادی این کتاب را می‌سازند. دانشگاه کلمبیای نیویورک، به عنوان یکی از حامیان طرح تاریخ چین، تسهیلات دفتری و کتابخانه‌ای برایم فراهم ساخت. بنیاد را کفلر از طرح همه‌جانبه‌ای که این بررسی بخش سازنده‌ای از آن به شمار می‌آید، سال‌های پی‌درپی پشتیبانی کرد.

۱. به خوانندگان یادآور می‌شویم این کتاب نخستین بار در ۱۹۵۷ منتشر شده و با توجه به شرایط آن زمان نگاشته شده است. (مترجم)

اعتبارهایی که انجمن فلسفه آمریکا و بنیاد ورنرگرن برای بررسی‌های انسان‌شناختی اختصاص دادند، تحقیق درباره جنبه‌های خاصی از استبداد آسیایی را امکان‌پذیر ساخت.

پژوهشگرانی از رشته‌های گوناگون مشوق تلاش‌هایم بوده‌اند. بی‌آن‌که خواسته باشم همه آن‌ها را در فهرست خود جای دهم، در این‌جا باید از پدرو آرمیللاس^۱، پدرو کاراسکو^۲، چانگ چونگ لی^۳، ناتان گلارز^۴، والدمار گوریان^۵، کارل منگس^۶، فرانتز مایکل^۷، جورج مورداک^۸، آنجل پالرم^۹، جولین استیوارد^{۱۰}، دائل تردگلد^{۱۱}، هلموت ویلهلم^{۱۲}، و سی. کی. یانگ^{۱۳} با سپاس یاد کنم. از امتیاز بحث با پژوهشگران برجسته توتالیتاریسم نوین، برترام دی. ولف^{۱۴} و پیتر مایر^{۱۵} فقید، درباره مسائل اساسی برخوردار بوده‌ام. در بررسی شرق مسلمان و پیش از اسلام، از یاری‌های جرارد سالیگر^{۱۶} بسیار بهره برده‌ام. در قلمرو بررسی‌های چین، به دانش چائوینگ فانگ^{۱۷}، لینچه توفانگ^{۱۸}، لی کیسلگف^{۱۹} و تونگ تسوچو^{۲۰} اتکا داشتم که همگی هنگام نگارش این کتاب در طرح تاریخ چین فعال بودند. برتاگرویر^{۲۱} نخستین دست‌نوشته تحلیل جامعه روس و رویکرد مارکسیست-لنینیستی به استبداد آسیایی - را که در آغاز قرار بود به صورت کتابی جداگانه منتشر شود ولی

- | | |
|------------------------|-----------------------|
| 1. Pedro Armillas | 2. Pedro Carrasco |
| 3. Chang Chung - li | 4. Nathan Clazer |
| 5. Waldemar Gurian | 6. Karl Menges |
| 7. Franz Michael | 8. George P. Murdock |
| 9. Angel Palerm | 10. Jalian H. Steward |
| 11. Donal W. Treadgold | 12. Hellmut Wilhelm |
| 13. C. K. Yang | 14. Bertram D. Wolfe |
| 15. Peter Meyer | 16. Gerard Salinger |
| 17. Chaoying Fang | 18. Lienche Tu Fang |
| 19. Lea Kisselgoff | 20. Tung - tsu Chu |
| 21. Bertha Gruner | |

سرانجام به عنوان یکی از بخش‌های مهم کتاب کنونی درآمد - تایپ و تصحیح کرد. روث ریچارد^۱ در تهیه نسخه تایپ‌شده این کتاب که از جهت شکل، مراجع و کتاب‌نامه ایرادهای بسیار داشت، کوشش خستگی‌ناپذیری از خود نشان داد.

هرگونه تحقیقی درباره سرشت توتالیتاریسم دیوان‌سالارانه، با موانع بلندی روبه‌روست. از دو تن از کسانی که در از میان برداشتن این موانع به من یاری دادند، باید یادآوری ویژه‌ای کنم؛ جورج تایلر^۲، مدیر مؤسسه شرق دور و روسیه دانشگاه واشینگتن، در بازشناخت تلاش‌هایم و یاری در مواردی که گهگاه امید به تکمیلشان وجود نداشت، هرگز دریغ نکرد. همسر و نزدیک‌ترین همکارم، استر. اس. گولدفراونک^۳، در تمام تلاش‌هایم برای روشن ساختن حقایق علمی و ارزش‌های بنیادین انسانی، با من هم‌گام بود.

اعتقاد به این ارزش‌ها بود که مرا به فراسوی سیم‌خاردهای اردوگاه‌های کار اجباری هیتلری برد. آخرین اندیشه‌هایم رو به سوی کسانی دارند که همچون خودم جهنم ارباب تام را آزموده‌اند. از میان آن‌ها، کسانی بودند که آرزو داشتند ورق برگردد و آن‌ها نگهبانان و سروران جایی شوند که پیش‌تر در آن زندانی و قربانی بوده‌اند. آن‌ها نه با ابزارهای توتالیتار بلکه با هدف‌هایی مخالف بودند که این ابزار برای آن‌ها به کار رفته بودند.

دیگرانی هم بودند که واکنش دیگری نشان دادند. آن‌ها از من خواستند از هر فرصتی استفاده کنم تا به کسانی که خواستار شنیدن ویژگی ضدانسانی فرمانروایی توتالیتار به هر صورت آن بودند، در این‌باره توضیح دهم. در این سال‌ها، این آدم‌ها بیشتر از آنچه می‌توانم بیان کنم در جستجوی شناخت ژرف‌تر سرشت قدرت تام، الهام‌بخش من بوده‌اند.

مقدمه

۱.

در سده‌های شانزدهم و هفدهم که به دنبال انقلاب بازرگانی و صنعتی، قدرت و بازرگانی اروپا به دورترین نقاط جهان گسترش یافت، شماری از مسافران و پژوهشگران غربی، به کشف اندیشه‌ای نایل شدند که با اکتشاف‌های جغرافیایی بزرگ این دوره قابل مقایسه است. آن‌ها با تأمل در تمدن‌های خاور نزدیک^۱ و هندوچین، در همه آن‌ها ترکیبی از ویژگی‌های نهادهای مهم یافتند که نه در یونان و رم باستان پیدا می‌شد و نه در اروپای قرون وسطا و نوین. اقتصاددانان کلاسیک با سخن گفتن از یک جامعه «شرقی» یا «آسیایی» سرانجام مفهومی برای این کشف پیدا کردند.

آشکارترین جوهره مشترک این جوامع شرقی، قدرت استبدادی اقتدار سیاسی آن‌ها بود. بی‌گمان، حکومت‌های بیدادگر در اروپا نیز پیدا شدند؛ در واقع پیدایش سامان سرمایه‌دارانه در اروپا با ظهور دولت‌های مطلقه همراه بود، اما ناظران انتقادی، حکومت مطلقه شرقی را فراگیرتر و سرکوبگرتر از

۱. Neat East؛ کشورهای واقع در منتهالیه شرقی دریای مدیترانه، شامل آسیای جنوب‌غربی، شبه‌جزیره عربستان و شمال‌شرق آفریقا. (مترجم)

نمونه‌های غربی‌شان یافتند. به نظر آن‌ها، استبداد «آسیایی» شدیدترین صورت قدرت تام را باز می‌نمود.

بررسی‌کنندگان حوزه حکومت، همچون منتسکیو، به تأثیرهای شخصی ناگوار استبداد شرقی بیشتر توجه داشتند و اقتصاددانان به پهنه مدیریتی و تملکی آن. اقتصاددانان کلاسیک به ویژه تحت تأثیر فعالیت‌های آبرسانی وسیع جهت آبیاری و ارتباطات قرار گرفته بودند. آن‌ها یادآور شده بودند حکومت تقریباً در همه جای شرق، بزرگ‌ترین زمیندار است. [۱]

این بینش‌ها فوق‌العاده بودند. آن‌ها در واقع نقطه شروع نوعی بررسی نظام‌مند و مقایسه‌ای قدرت تام بودند. ولی چرا این بررسی پیش‌تر انجام نگرفته بود؛ اگر فقط این قضیه را در نظر گیریم، روی‌گردانی دانشمندان اجتماعی از مسئله استبداد شرقی شکفت‌انگیز است. اما با در نظر گرفتن دگرگونی‌هایی که در شرایط عمومی زندگی غربی اروپایی در سده نوزدهم رخ دادند، این قضیه به آسانی قابل فهم است. زمانی که برنیه^۱ تجاریش را از شرق نزدیک و هند مغولی^۲ توصیف کرد و منتسکیو روح القوانين را نوشت، در اروپا حکومت مطلقه رواج داشت. ولی در میانه سده نوزدهم، حکومت‌های مبتنی بر نمایندگی تقریباً در همه کشورهای پیشرفته صنعتی استقرار یافتند. در این زمان بود که علم اجتماعی به مسائل ظاهراً حادث‌تری روی آورد.

۲.

عصر معروف به بهروزی پیش آمد، البته همراه با رنج‌هایی که سامان صنعتی برای توده‌های غیر ممتاز به بار آورده بود. جان استوارت میل که از بدبختی این توده‌ها وحشت کرده بود، اعلام کرد «تنگناهای کمونیسیم در مقایسه با موقعیت

1. Bernier

۲. منظور نویسنده حکومت جانشینان بابر (نوادگان تیمور و از طرف مادر، چنگیزخان)، بنیان‌گذار حکومت گورکانی، که از سده شانزدهم تا نوزدهم در هند حکومت می‌کردند. (مترجم)

کنونی اکثریت نوع بشر، به منزله آزادی خواهد بود». [۲] ولی او این نکته را نیز اعلام کرده بود که نظام صنعتی نوین مبتنی بر مالکیت که هم‌اکنون کودکی نکبت‌بارش را پشت سر می‌گذارد، به خوبی خواهد توانست، بدون آن‌که انسان‌ها را در قالب نوعی «یکنواختی کسالت‌بار افکار، احساسات و اعمال» [۳] بریزد، نیازهایشان را برآورده سازد.

انسان‌های همیشه منتقد عصر بهروزی توانستند استبداد غیر یکپارچه مبتنی بر امتیاز و قدرت را درهم کوبند، زیرا در یک نظام «بردگی عمومی» زندگی نمی‌کردند.^۱ در واقع، آن‌ها چنان از تصور قدرت مطلقه به دور افتاده بودند که انگیزه‌ای برای بررسی جوهره آن احساس نمی‌کردند. برخی همچون ماکس وبر^۲، هرچند نه چندان منظم ولی دست‌کم به گونه‌ای روشنگرانه، برخی جنبه‌های اصناف دولتی و دیوان‌سالاری را بررسی کردند. ولی روی هم رفته، این نکته که پری^۳ در پایان دوره لیبرالیسم گفته بود، صحت داشت؛ کوششی چندانی برای تعیین ویژگی‌های حکومت مطلقه طی یک بررسی تطبیقی مفصل انجام نگرفته بود. [۴]

عصر خوش‌بینانه بهروزی با این چشمداشت همراه بود که خورشید تمدن آخرین بازمانده‌های استبدادی که افق پیشرفت را ابری کرده بود، از میان خواهد برد.

۳.

ولی آفتاب نیمروزی تمدن، بشارت‌های سپیده دم عصر بهروزی را محقق نساخته است. زمین‌لرزه‌های سیاسی و اجتماعی، خوفناک‌تر از هر آنچه پیش از آن سرزمین‌های علم نوین را تکان داده بودند، به گونه‌ای دردناک آشکار ساخته بودند آنچه تاکنون به دست آمده از ایمنی و اطمینانی برخوردار نیست.

۱. مارکس (۱۹۳۹)، ص ۳۹۵ این اصطلاح را برای استبداد شرقی به کار برده بود، بی‌آن‌که تشخیص دهد صورت‌های فراگیرتر بردگی دولتی می‌تواند در شرایط صنعتی نیز پدید آید.

2. Max Weber

3. Bury

قدرت تام، بی آنکه به آهستگی رخت بریندد، همچون یک بیماری مزمن گسترش یافته است. همین وضعیت انسان را به بررسی تجربه پیشین صورت‌های افراطی فرمانروایی استبدادی فرامی‌خواند. در این وضعیت، نیاز به نوعی تحلیل ژرف‌نگرانه جامعه شرقی، یا آنچه من جامعه آب‌سالار^۱ می‌نامم، احساس می‌شود.

۴.

به مدت سه دهه است سرگرم بررسی اوضاع نهادی استبداد شرقی بوده‌ام؛ و در بیشتر این دوران از به کار بردن اصطلاح «جامعه شرقی»^۲ برای نامیدنش خرسند بودم. ولی هرچه بررسی‌ام پیش‌تر می‌رفت، نیاز به یک اصطلاح تازه برای نام‌گذاری این جامعه را بیشتر احساس می‌کردم. از آن‌جا که میان اقتصاد کشاورزی که مستلزم آبیاری تنگ‌دامنه (کشت‌آبی) است و اقتصادی که به فعالیت‌های آبیاری پهن‌دامنه و مهار سیلاب از طریق مدیریت دولتی نیاز دارد (کشاورزی آب‌سالارانه) تمایز قائل بودم، به این باور رسیدم که اصطلاح‌های «جامعه آب‌سالار» و «تمدن آب‌سالار»^۳ بهتر از اصطلاح‌های مرسوم، ویژگی‌های سامان تحت بررسی را بیان می‌کند. این اصطلاح تازه که بیشتر بر کنش انسانی تأکید دارد تا جغرافیا، مقایسه «جامعه صنعتی» و «جامعه فتودالی» را آسان می‌سازد. همین اصطلاح به من اجازه می‌دهد تمدن‌های کشاورزی سطح بالاتر در آمریکای پیش از فاتحان اسپانیایی و نیز برخی جوامع آبی دیگر در آفریقای شرقی و کرانه‌های اقیانوس آرام، مانند هاوایی، را به گونه‌ای گزیده در تحقیق خود بگنجانم. اصطلاح «آب‌سالار» به معنایی که من در نظر دارم، بر نقش برجسته حکومت تأکید دارد و توجه ما را به خصلت مدیریت کشاورزی و دیوان‌سالاری کشاورزی این تمدن‌ها جلب می‌کند.

1. hydraulic society

2. Oriental Society

3. hydraulic Civilization

۵.

بررسی کنونی، ما را به فراسوی یافته‌های پژوهشگران پیشین جامعه شرقی می‌کشاند. در صفحه‌های بعدی می‌کوشم واکنش آب‌سالارانه انسان را در برابر محیط‌های خشک، نیمه‌خشک و مرطوب، به گونه‌ای نظام‌مند توصیف کنم. همچنین نشان خواهم داد چگونه جنبه‌های عمده جامعه آب‌سالار با یک فعالیت نهادی بسیار کارآمد پیوند خورده بودند.

این فعالیت، نوعی حلقه پیوند نهادی-جغرافیایی می‌سازد که قرینه‌اش را در جامعه صنعتی نیز می‌توان یافت، زیرا در این‌جا نیز یک ناحیه کانونی محدود بر اوضاع نواحی وسیع پیرامونی و مناطق فی‌مابین، به شدت تأثیر می‌گذارد. در بیشتر موارد، این نواحی حاشیه‌ای گرچه از جهت سیاسی به مناطق آب‌سالار کانونی پیوند خورده‌اند، ولی به گونه‌ای مستقل نیز وجود دارند. نهادهای سازمانی و خراج‌گذارانه دولت مستبد کشاورز، آشکارا می‌توانند بدون نهادهای آب‌سالارانه نیز گسترش یابند، ولی اگر خواسته باشیم بر پایه داده‌های در دسترس قضاوت کنیم، باید بگوییم این نهادها در شکل‌گیری همه حوزه‌های مهم استبداد ارضی در تاریخ بشر، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. شناخت روابط میان کانون و حاشیه جامعه آب‌سالار - پدیده‌ای که تحلیلگران پیش‌گام جامعه رم یادآوری چندانی از آن نکرده‌اند - در فهم جوامع روم غربی و پس از آن دولت بیزانس، تمدن مایا و روسیه (تزاری) بعد از مغول، بسیار اهمیت دارد.

در قضیه مالکیت خصوصی، نهادگرایان پیشین به اعلام این نکته اکتفا کرده بودند که دولت شرقی وسایل تعیین‌کننده تولید و از همه مهم‌تر، زمین قابل کشت را تحت نظارت خود داشت ولی وضعیت واقعی بسیار پیچیده‌تر از این است و از جهت رهبری اجتماعی بسیار ناراحت‌کننده‌تر است. تاریخ نشان می‌دهد در بسیاری از جوامع آب‌سالار، مالکیت خصوصی فعال و مولد به اندازه قابل توجهی وجود داشت، ولی در ضمن این واقعیت را نیز نشان می‌دهد که این

نوع مالکیت، رژیم‌های استبدادی را تهدید نمی‌کرد، زیرا زمینداران، به عنوان مالکان خصوصی، سازمان‌یافته و از جهت سیاسی ناتوان مانده بودند.

درباره مالکیت خصوصی به معنای عام آن سخن بسیار گفته شده و برعکس درباره مالکیت قوی و ضعیف و نیز شرایطی که این صورت‌های مالکیت را تقویت می‌کنند، بسیار کم صحبت شده است. تحلیل انواع مالکیت خصوصی در جوامع آب‌سالار، محدودیت‌های مالکیت خصوصی غیر دیوان‌سالارانه (و نیز دیوان‌سالارانه) را در نظام استبداد شرقی مشخص می‌کند. نتایج این تحلیل با این اعتقاد ناسازگار است که هرگونه برنامه‌ریزی با داعیه خیرخواهانه بر تسلط مالکیت خصوصی ترجیح دارد، هرچند در بسیاری از نوشته‌های رایج جامعه‌شناختی از این نوع مالکیت ابراز بی‌زاری شده است.

پس از این قضیه، مسئله طبقه مطرح می‌شود. ریچارد جونز^۱ و جان استوارت میل^۲ یادآور شدند که در جامعه شرقی، کارکنان دولتی از درآمدهای سرشاری برخوردار بودند که در غرب از آن مالکان خصوصی زمین و سرمایه بود. جونز و میل حقیقت مهمی را بیان کرده بودند، ولی آن‌ها تنها به گونه‌ای حاشیه‌ای از این قضیه سخن گفتند، بی‌آن‌که آشکارا یادآور شوند تحت شرایط استبداد ارضی، دیوان‌سالاری اداری، طبقه حاکم به شمار می‌آمد. از همین رو، آن‌ها با مفهوم بسیار پذیرفته‌شده‌ای از طبقه، که معیار عمده‌اش تنوع در مالکیت خصوصی (فعال) است، مخالفی نکردند.

تحقیق ما الگوهای طبقه را در جامعه‌ای تحلیل می‌کند که رهبران دارندگان قدرت استبدادی دولتی بودند، نه مالکان خصوصی و کارآفرینان. این رویه علاوه بر این‌که مشخص می‌کند چه چیز طبقه حاکم را می‌سازد، ارزیابی تازه‌ای درباره پدیده‌هایی همچون اجاره‌داری، سرمایه‌داری، نجیب‌زادگی و صنف مطرح می‌کند، و باز همین بررسی توضیح می‌دهد در یک جامعه آب‌سالار چرا اجاره‌داری دیوان‌سالارانه، سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه و نجیب‌زادگی دیوان‌سالارانه وجود دارد، و نیز این نکته را تبیین می‌کند که در

چنین جامعه‌ای، چرا سازمان‌های حرفه‌ای با وجود برخی وجوه مشترک با اصناف اروپای قرون وسطا، از جهت اجتماعی شباهتی با آن‌ها نداشتند.

همین بررسی در ضمن این نکته را نیز توضیح می‌دهد که چرا در چنین جامعه‌ای، رهبری خودکامانه بالادستانه، قاعده حاکم است. [۵] درحالی‌که قانون کاهش عواید اداری محدودیت قاعده هرم دیوان‌سالاری را تعیین می‌کند، گرایش انباشتی قدرت بدون نظارت، خصلت تارک این هرم را مشخص می‌کند. [۶]

۶.

هواداران افکار علمی تازه به‌ناگزیر افکار کهنه را بی‌اعتبار می‌دانند. تقریباً انتقاد طرفداران افکار تازه از مدافعان موقعیت قدیم، تا حدودی امری ناگزیر است. بسیار پیش می‌آید که همین جدال پرتو تازه‌ای به کل قضیه می‌افکند. این قضیه در مورد نظریه جامعه شرقی (آب‌سالار) بی‌گمان صادق بوده است.

این امر نباید مایه شگفتی خوانندگان شود که این نظریه دشمنی شدید دیوان‌سالاری مدیریتی و تمامیت‌گرای تازه‌ای به نام کمونیسم را برانگیخته است که امروزه بخش وسیعی از جمعیت جهان را در کنترل دارد. ایدئولوژی پردازان شوروی که در ۱۹۱۳ مفهوم جامعه آسیایی و دیوان‌سالاری را بدون توجه به حقیقت راستین [۷] و تنها از جهت سیاسی ناروا اعلام کردند، طعنه‌زنان این واقعیت را نیز پذیرفتند که اعتراضشان به این نوع نظام، بیش‌تر از مصالح سیاسی سرچشمه می‌گرفت تا ملاحظات علمی. در ۱۹۵۰، رهبران مطالعات شرقی شوروی مهم‌ترین دستاوردها را «ریشه‌کنی نظریه رسوای شیوه تولید آسیایی» [۸] می‌دانستند.

ارجاع به «شیوه تولید آسیایی»، نشانگر انواع مشکلاتی بود که کمونیسم در حمله به نظریه جامعه شرقی با آن‌ها روبه‌رو بود. برای شناخت این مشکلات، باید یادآوری کنیم مارکس بسیاری از ارزش‌های جهان غربی را پذیرفته بود؛ همان جهانی که او آرزوی نابودی نهادهای نوین مبتنی بر مالکیت خصوصی‌اش را داشت.

برخلاف مفهوم شوروی مآب تک‌حزب‌گرایی در هنر و علم، مارکس هر روشی که عینیت علمی را تابع نوعی مصلحت خارج از علم حتی مصلحت کارگران می‌ساخت، رد کرده بود. [۹] او نیز به دنبال ریبچارد جونز و جان استوارت میل، در دهه ۱۸۵۰ به استفاده از مفهوم جامعه خاص آسیایی یا شرقی پرداخت. مارکس با تأکید ویژه بر نظام اقتصادی آسیایی که آن را «شیوه تولید آسیایی» نامیده بود، تا زمان مرگش، یعنی در بیش‌تر دوران زندگی بزرگسالانه‌اش، از این مفهوم «آسیایی» پشتیبانی می‌کرد. انگلس نیز با وجود دچار بودن به برخی تناقض‌های گذرا، برداشت مارکس از مفهوم آسیایی را تا پایان قبول داشت. مارکس و انگلس هیچ‌یک پدیده جامعه شرقی حاشیه‌ای را تعریف نکرده بودند، ولی از ۱۸۵۳ به بعد هردو، بر کیفیت «نیمه آسیایی» جامعه تزاری و خصلت استبدادی شرقی آن حکومت تأکید کردند.

لنین نخست در ۱۸۹۴ و آخرین بار در ۱۹۱۴، با نظر موافق از مفهوم شیوه تولید خاص آسیایی مارکس سخن گفت. او نیز به پیروی از مارکس و انگلس، اهمیت نهادهای «آسیایی» را در روسیه تزاری پذیرفته بود. او جامعه تزاری روسیه را «نیمه آسیایی» می‌دانست و حکومت آن را استبدادی به شمار می‌آورد. [۱۰]

۷.

هنگامی که در زمستان ۱۹۲۲ تحت تأثیر ماکس ویر، بررسی ویژگی‌های جامعه آب‌سالار و پیشه‌وری دولتی را آغاز کردم، از دلالت‌های سیاسی بررسی تطبیقی قدرت تام آگاهی نداشتم. حتی در ۱۹۲۴، که با ارجاع به مارکس و ماکس ویر، به جامعه «آسیایی» [۱۱] تحت تسلط دولت استبدادی دیوان‌سالارانه [۱۲] اشاره می‌کردم، هنوز از این قضیه آگاه نبودم. در ۱۹۲۶، که با استفاده از معیارهای اقتصادی-اجتماعی خود مارکس، نوشته بودم که تحولات چین در نیمه دوم هزاره نخست پیش از میلاد، دیوان‌سالاران اجرایی به رهبری امپراتور مطلق‌العنان را طبقه حاکم ساخته بود [۱۳] و این طبقه حاکم

در چین و نیز در مصر و هند یک نوع «دیوان‌سالاری قدرتمند آب‌سالار» [۱۴] تشکیل می‌داد، هنوز نمی‌دانستم نتایجی را از برداشت مارکس از مفهوم آسیایی بیرون کشیده بودم که خود مارکس از آن پرهیز کرده بود. در سال‌های ۱۹۲۶، [۱۵] ۱۹۲۷، [۱۶] ۱۹۲۹، [۱۷] و ۱۹۳۱ [۱۸] تحت تأثیر پافشاری مارکس بر پیگیری بدون تعصب حقیقت^۱، به تدریج این تزلزل را ساخته و پرداخته کردم. در ۱۹۳۲ یکی از پژوهشگران اتحاد شوروی در انتقاد از نوشته‌ام با عنوان اقتصاد و جامعه چینی^۲، باورداشت من به عینیت علم را نکوهش کرد. [۱۹] همزمان ناشران شوروی از چاپ تحلیل‌های من از جامعه آسیایی^۳ به گونه عام و جامعه چینی به گونه خاص، خودداری کردند.^۴

در دهه ۱۹۳۰، به تدریج این امید را وانهادم که ملی‌شدن وسایل عمده تولید در اتحاد شوروی ممکن است به نظارت حکومت از سوی مردم و پیدایش یک جامعه بی‌طبقه بینجامد. شناخت ژرف‌تر خصلت جامعه شوروی، راه دستیابی به بیش‌تر ساختار و ایدئولوژی استبداد دیوان‌سالارانه را به رویم باز کرد.

۱. در ۱۹۲۷، گفته‌های مارکس را در این باره نقل کردم (ویتفولگ، ۱۹۲۷، ص ۲۹۶) و در ۱۹۲۹ دوباره همین کار را انجام دادم (همان، ۱۹۲۹، ص ۶۰، ۵۸۱ و ۵۸۵).

2. Wirtschaft und Gesellschaft chinas

۳. مقاله‌ام با عنوان «ژئوپولیتیک، ماتریالیسم جغرافیایی و مارکسیسم» که در آن درباره اهمیت عامل طبیعی برای رشد به معنای عام و جامعه آسیایی به معنای خاص بحث کردم (ویتفولگ ۱۹۲۹، صص ۷۲۵ تا ۷۲۸)، بدون تفسیر سردبیر در مجله Unter dem Banner des Marxismus منتشر شد، در حالی که در نسخه روس همان مجله، سردبیر عدم موافقتش را با برخی نظرهای نویسنده یادآور شده بود. در ۱۹۳۰، این مجله از انتشار دنباله مقاله‌ام که در آن تحلیل بنیادهای طبیعی جامعه آسیایی را بسط بیش‌تری داده بودم (ویتفولگ، ۱۹۳۲، صص ۵۹۳، ۵۹۷ تا ۶۰۸)، خودداری کرد. برای تصحیح برخی نظرهای پیشین درباره رابطه انسان با طبیعت، به فصل نخست همین کتاب مراجعه شود.

۴. کتاب اقتصاد و جامعه چینی من به روسی ترجمه شد و ترجمه ماشینی‌شده آن در میان برخی متخصصان شوروی دست به دست می‌گشت، ضمن آن که از آن‌ها خواسته شده بود مقدمه‌ای انتقادی بر این کتاب بنویسند. تا آن‌جا که من می‌دانم، این مقدمه هرگز نوشته نشد و چنین ترجمه‌ای نیز هرگز انتشار نیافت.

بازآزمایی نظر مارکسیست-لنینیستی دربارهٔ جامعهٔ شرقی، این نکته را برایم آشکار ساخت که مارکس مفهوم «آسیایی» را خود نساخته بود، بلکه آن را از نوشته‌های اقتصاددانان کلاسیک به دست آورده بود. بعدها به این نتیجه رسیدم که گرچه مارکس نظر اقتصاددانان کلاسیک را در بسیاری جنبه‌های بنیادی پذیرفته بود ولی از این نتیجه‌گیری که بر مبنای نظریهٔ خودش اجتناب‌ناپذیر بود، یعنی در شرایط شیوهٔ تولید آسیایی، دیوان‌سالاری کشاورزی-اداری طبقهٔ حاکم را تشکیل می‌داد، خودداری کرد.

دودلی لنین در برابر «نظام آسیایی»، شاید حتی روشن‌گرانه‌تر باشد. لنین در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، پذیرفته بود انقلاب بعدی روسیه، به جای آغاز کردن یک جامعهٔ سوسیالیستی، ممکن است به نوعی «بازگشت آسیایی» بینجامد. ولی زمانی که جنگ جهانی نخست آغاز شد و امکانات تازه‌ای برای تصرف انقلابی قدرت پیش آمد، او مفهوم آسیایی را، که بیست سال تمام کم‌وبیش از آن پشتیبانی می‌کرد، کاملاً وانهاد. لنین با بحث دربارهٔ اندیشه‌های مارکس دربارهٔ دولت، بدون توجه به افکار مارکس دربارهٔ دولت آسیایی و استبداد شرقی روسیهٔ تزاری، شاید غیر صادقانه‌ترین کتاب را با عنوان دولت و انقلاب نگاشت. طرد تدریجی مفهوم آسیایی در اتحاد شوروی، که در ۱۹۳۸ با ویرایش دوبارهٔ ارجاع برجستهٔ مارکس به شیوهٔ تولید آسیایی از سوی استالین به اوج رسید، پیامد منطقی ترک مفهوم آسیایی از سوی لنین در آستانهٔ انقلاب بلشویکی به شمار می‌آید.

۸

مقابلهٔ اردوگاه کمونیستی با مفهوم آسیایی، نشان می‌دهد اذهان برجستهٔ این اردوگاه نمی‌توانند با استدلال منطقی این مفهوم را طرد کنند. همین امر روش‌های مبهم و اصولاً منفی مخالفت دوستان توتالیتاریسم کمونیستی در جهان غیر کمونیستی با این مفهوم طردشده را تبیین می‌کند. این روش‌ها که به جای بحث آزادانه، از تحریف و تأکید مجدد استفاده می‌کنند، برای کسانی که با

آن‌ها آشنا نیستند، ناراحت‌کننده است. این روش‌ها بار دیگر ضعف علمی قوی‌ترین حمله به نظریهٔ جامعهٔ آسیایی (آب‌سالار) را آشکار می‌سازند.

۹

تصویری که در این تحقیق از جامعهٔ آب‌سالار ارائه می‌شود، بر مفاهیم اجتماعی و نیز تحول اجتماعی معینی دلالت می‌کند. بی‌گمان، تاریخ شخصی انسان ساختار و انسجام خاصی دارد. رفتار هر فردی بر این اعتقاد استوار است که قواعد دیروز با قواعد امروز و فردا پیوندی ضروری دارند.

در تاریخ نوع بشر نیز چنین ساختار و انسجامی دیده می‌شود. افراد و گروه‌های متشکل از افراد، معمولاً از واحدهای نهادی عمل‌کننده در زمان حال چنان سخن می‌گویند که گویی انتظار دارند این واحدها در آینده نیز همچنان عمل کنند یا به گونه‌ای قابل شناسایی دگرگونی پذیرند. از همین رو، روی‌گردانی ندانم‌گویانه^۱ (لاداری گرایانه) از مسئلهٔ تحول، به محض طرح آشکار آن توجیه‌ناپذیر می‌شود.

به هر رو، پذیرش‌ناپذیری ندانم‌گویی دربارهٔ تحول، برای طرحی از دگرگونی تاریخی که بر نوعی تحول یک‌خطی، گریزناپذیر و ضرورتاً پیشرو جامعه تأکید دارد، توجیهی فراهم نمی‌کند. پذیرش جامعهٔ آسیایی از سوی مارکس و انگلس به عنوان نوعی مشکل جداگانه و ایستا، بی‌صداقتی عقیدتی کسانی را نشان می‌دهد که به نام مارکس، نوعی ساخت تک‌خطی را تبلیغ می‌کنند. بررسی تطبیقی شکل‌های اجتماعی، دفاع‌ناپذیری تجربی موضع این افراد را اثبات می‌کند. یک چنین بررسی، الگوی تاریخی-اجتماعی پیچیده‌ای را آشکار می‌سازد که هم رکود را در بر می‌گیرد و هم تحول و دگرگونی در جهات گوناگون را، همچنین پسرفت را هم به اندازهٔ پیشرفت در خود جای می‌دهد. این مفهوم با آشکار ساختن فرصت‌ها و تنگناها در موقعیت‌های باز تاریخی، به انسان

یک نوع مسئولیت عمیق اخلاقی می‌دهد که طرح تک‌خطی با تقدیرگرایی غایی‌اش جایی در آن ندارد.

۱۰

همساز با استدلال‌های مطرح‌شده در بالا، تحقیق خود را با نوعی سامان اجتماعی آغاز کردم که استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی بخشی از آن به شمار می‌آید، و با نامیدن این سامان به عنوان «جامعه آب‌سالار» در واقع بر ویژگی مهم آن تأکید کرده‌ام ولی نام‌های سنتی «جامعه شرقی» و «جامعه آسیایی» را به عنوان معادل‌های «جامعه آب‌سالار» و «جامعه مبتنی بر مدیریت ارضی»، نیز بی‌دریغ به کار برده‌ام. و با آن‌که اصطلاح‌های «آب‌سالار»، «دیوان‌سالاری ارضی» و «استبداد شرقی» را به جای هم به کار بستم، ولی برای عنوان کتابم صورت‌بندی قدیمی‌تر یا همان «استبداد شرقی» را ترجیح دادم، بخشی به خاطر تأکید بر عمق تاریخی مفهوم کانونی‌ام و بخشی دیگر به این خاطر که بیشتر تمدن‌های بزرگ آب‌سالار در مناطقی که معمولاً شرق نامیده می‌شود، جای داشتند. در آغاز قصد داشتم این بررسی را با عنوان جامعه شرقی منتشر کنم.

حفظ اصطلاح‌های قدیمی، در هنگام بررسی تحولات کنونی، بسیار به کارمان می‌آید. زیرا هر چند تنها بقایایی از جامعه آب‌سالار در برخی نقاط آمریکای لاتین کم‌وبیش دیده می‌شود، ولی این میراث کهن هنوز در بسیاری کشورهای کاملاً شرقی، آشکار است. از همین رو، مسئله جامعه آب‌سالار دستخوش‌گذار، مسئله اصلی این ناحیه به شمار می‌آید.

مردم شرق تحت چه نفوذها و با چه شیوه‌هایی می‌توانند شرایط جامعه آب‌سالاری را که هزاران سال حفظ کرده‌اند، به دور افکنند؟ اهمیت این پرسش تنها زمانی آشکار می‌شود، که دریافته باشیم استبداد شرقی، گروه‌ها و قشرهای غیر دیوان‌سالاری را که در اروپای فتودالی و ژاپن مسئول اصلی پیدایش جامعه تجاری و صنعتی بودند، ذره‌ذره کرده بود؛ جامعه آب‌سالار در هیچ‌کجا نتوانسته است بدون یاری گرفتن از بیرون، پیشرفت همانندی را تجربه کند. به همین

دلیل است که مارکس جامعه آسیایی را «ایستا» می‌نامید و از حکومت بریتانیا در هند انتظار داشت با «استقرار یک جامعه غیر آسیایی مبتنی بر مالکیت، تنها انقلاب اجتماعی را که هرگز در آسیا پیش نیامد» به انجام رساند. [۲۰]

رویدادهای بعدی نشان می‌دهند مارکس نیروی تبدیل شکل‌دهنده اقتصاد سرمایه‌داری را بیش از اندازه جدی گرفته بود. درست است که فرمانروایان غربی در هند و کشورهای شرقی دیگر امکانات تازه‌ای برای یک تحول غیر تمامیت‌گرا فراهم ساخته بودند، ولی با پایان‌گرفتن عصر استعمار غربی و با وجود پیدا شدن انواع حکومت‌های پارلمانی، رهبران سیاسی شرق هنوز تا حد زیادی تحت تأثیر جاذبه سیاست دیوان‌سالاری-اجرایی قرار دارند، همان سیاستی که دولت را نیرومند نگه می‌دارد ولی بخش غیر دیوان‌سالار و خصوصی جامعه را ضعیف می‌گذارد.

۱۱

در این‌جا باید برخی جنبه‌های تحول اخیر روسیه را به دقت بررسی کرد. هر چند روسیه به یک مستعمره یا نیمه‌مستعمره غربی تبدیل نشد، ولی تمدن شرقی حاشیه‌ای روسیه تزاری بسیار تحت تأثیر غرب قرار گرفت. غربی‌شدن روسیه محیط سیاسی و اقتصادی روسیه را دچار دگرگونی بنیادین ساخت و در بهار ۱۹۱۷ نیروهای ضدتمامیت‌گرای این کشور فرصت نابی برای تحقق همان انقلاب اجتماعی ضدآسیایی داشتند که مارکس در ۱۸۵۳ برای هند پیش‌بینی کرده بود. ولی در پاییز ۱۹۱۷، این نیروها از سردمداران یک سامان تمامیت‌گرای تازه شکست خوردند. آن‌ها از آن روی شکست خوردند که نتوانسته بودند از امکان دموکراتیکی که در این موقعیت تاریخی به گونه‌ای گذرا فراهم آمده بود، به خوبی سود جویند. از جهت آزادی فردی و عدالت اجتماعی، سال ۱۹۱۷ شاید سرنوشت‌سازترین سال در تاریخ نوین به شمار می‌آید.

رهبران فکری و سیاسی غیر کمونیست آسیا که به اعتقاد به دموکراسی اعتراف دارند و بیش‌ترشان متفاوت از مارکس سخن می‌گویند، تنها در صورتی که با وضوحی بیش‌تر، و نه کم‌تر از مارکس، با میراث استبدادی جهان شرقی روبه‌رو شوند، خواهند توانست مسئولیت تاریخی‌شان را به انجام رسانند. در پرتو تجربه روسیه در ۱۹۱۷، آن‌ها نه تنها در ارتباط با روسیه بلکه در رابطه با آسیای کنونی نیز باید مشتاق بررسی قضیه «بازگشت آسیایی» باشند.

۱۲.

سروران ابردولت تمامیت‌گرای نوین، نهادهای بزرگ و به هم بسته‌ای می‌سازند که به گفته خودشان، ما نمی‌توانیم از آن‌ها تقلید کنیم. همچنین، آن‌ها افکار بزرگ و همبسته‌ای را مطرح می‌کنند که بازهم به گفته خودشان، نمی‌توانیم از این جهت به گردشان برسیم. آن‌ها از جهتی درست می‌گویند؛ ما نمی‌توانیم نظام‌های تمامیت‌گرایی از قدرت و ایدئولوژی یکپارچه را حفظ کنیم. مجموعه مساعدی از رویدادهای تاریخی به ما اجازه دادند از تحولات هولناکی که جستجوی حقیقت علمی و بهبود اجتماعی را ناکام می‌سازند، پرهیز کنیم. ولی مخالفانمان در آن‌جا که ما را در پیوند داوطلبانه ناتوان می‌انگارند - تنها به این خاطر که اصول بردگی عمومی دولتی را رد می‌کنیم - بر خطایند. آن‌ها درست نمی‌گویند که ما چون جزم تحمیل‌شده دولتی را نمی‌پذیریم، نخواهیم توانست افکار بزرگ و ساختار گرفته بسازیم. آزادی سیاسی با عدم فعالیت سازمان‌یافته یکی نیست، هرچند اگر این‌گونه بود دشمنانمان خوشحال می‌شدند. آزادی فکری نیز همان عدم اندیشه یکپارچه نیست. تنها در بحث آزاد می‌توان یک رشته افکار فراگیر را به درستی آزمود.

در سال‌های اخیر، پژوهشگران غالباً سرگرم بررسی جزئیات بوده‌اند، زیرا اصول بزرگ زندگی و اندیشه را بدیهی انگاشته‌اند. امروز که این اصول مورد تهدید قرار گرفته‌اند، آن‌ها نیز به یاد آورده‌اند که پیشگامان اندیشه نوین

طبیعت و جامعه را سامان‌های هم‌بسته‌ای می‌دانستند و در پی کشف طرح ساختاری آن‌ها بوده‌اند. نیوتن‌ها، منتسکیوها، آدام اسمیت‌ها و داروین‌ها تفسیرهای تازه‌ای درباره جهان ارائه کردند که ضمن خودانگیختگی، منسجم، و با وجود جسورانه بودن کارآمد بودند.

نمی‌توان با دست خالی مبارزه کرد. در یک موقعیت بحرانی، هر خلأ نظری مانند هر خلأ قدرت، فاجعه‌بار است. با هیچ بهانه‌ای نمی‌توان به دشمن اجازه داد راحت کارش را انجام دهد، آن هم وقتی در جبهه ما ذخایر بی‌پایانی از نیروی برتر انباشته شده است. با هیچ عذری نمی‌توان به استراتژیست‌های تمامیت‌گرا اجازه داد در میدانی که به حق از آن ماست، آموزه‌های سرهم بندی‌شده‌شان را به نمایش گذارند. به هیچ عنوان نباید به آن‌ها اجازه داد در نتیجه کوتاهی ما، در جنگ افکار برنده شوند.

تحقیق علمی، قوانین درونی خودش را دارد. ولی این تحقیق تنها زمانی مزیت آزادی به دست می‌آورد که ضمن ریشه داشتن در میراث گذشته، با تهدیدهای سرشار از ستیز زمان حال هشیارانه روبه‌رو شود و با جسارت از امکانات یک آینده باز بیش‌ترین استفاده را ببرد.

فصل اول

محیط طبیعی جامعه آب‌سالار

الف) انسان متغیر در محیط متغیر

برخلاف این باورداشت مردم‌پسند که طبیعت همیشه یکسان باقی می‌ماند، (باورداشتی که به نظریه‌های ایستای محیط‌زیست‌گرایی و مخالفت‌هایی به همان‌سان ایستا در برابر این نظریه‌ها انجامیده است) هرگاه انسان در واکنش به علت‌های تاریخی ساده یا پیچیده، تجهیزات فنی، سازماندهی اجتماعی و دیدگاه جهانی‌اش را عمیقاً دگرگون می‌سازد، طبیعت نیز عمیقاً دگرگون می‌شود. انسان هرگز از تأثیرگذاری بر محیط طبیعی‌اش باز نمی‌ایستد. او این محیط را پیوسته تغییر شکل می‌دهد و هرگاه کوشش‌هایش او را به سطح تازه‌ای از عملکرد بکشانند، نیروهای تازه‌ای را به میدان می‌آورد.^۱ این قضیه که آیا می‌توان به سطح تازه‌ای دست یافت یا پس از رسیدن به این سطح، کار به کجا خواهد کشید، نخست به سامان‌نهادن^۲ و بعد به هدف‌نهایی فعالیت انسان بستگی

۱. برای آشنایی با اصطلاح‌های «تغییر شکل» و «به میدان آوردن» که در این جا به کار رفته‌اند، به ویثفولگ، ۱۹۳۲، ص ۴۸۲ نگاه کنید.

۲. این صورت‌بندی با مفهوم پیشین من از رابطه میان انسان و طبیعت (ویثفولگ، ۱۹۳۲، ص

دارد، یعنی به جهان فیزیکی، شیمیایی و زیست‌شناختی در دسترس انسان وابسته است. اگر شرایط نهادی را مساوی در نظر گیریم، تفاوت در محیط طبیعی است که شکل‌گیری صورت‌های تازه‌ای از تکنولوژی، معیشت و نظارت اجتماعی را اجازه می‌دهد یا از آن جلوگیری می‌کند.

آبشار توجه انسان ابتدایی را تنها به عنوان یک نشانهٔ مرزی یا مایهٔ اعجاب جلب می‌کرد؛ ولی وقتی انسان یک جانشین صنعت را تا یک سطح مکانیکی پیچیده تکامل بخشید و در نتیجه انرژی محرکهٔ آب را به کار کشید، فعالیت‌های تازه‌ای (آسیاب‌ها) در کرانهٔ رودخانه‌های خروشان پدیدار شدند. با کشف امکانات فنی نهفته در ذات زغال سنگ، انسان ناگهان دربارهٔ زمین‌شناسی آگاهی پیدا کرد و در سرزمین‌هایی که بر اثر انقلاب صنعتی تحت تسلط موتور بخار قرار گرفتند، آسیاب آبی به یادگاری رمانتیک بدل شد.

در سال‌های اخیر، انسان انرژی‌های مولد نیروی برق را کشف کرد. در این زمان، توجه انسان دوباره به آبشار جلب شد، ولی مهندس قرن بیستمی نیروگاهش را درست در همان جایی بنا می‌کند که پیش از این آسیاب نساجی قرار داشت و در واقع نیروهای تازه‌ای را در محیط پیشین به کار می‌اندازد. بدین‌سان، طبیعت کارکرد تازه‌ای پیدا می‌کند و به تدریج قیافهٔ تازه‌ای به خود می‌گیرد.

ب) جایگاه تاریخی جامعهٔ آب‌سالار

هر آنچه در مورد یک صحنهٔ صنعتی صحت دارد، برای یک چشم‌انداز کشاورزی نیز مصداق پیدا می‌کند. امکانات آبیاری در مناطق کم‌آب زمین، تنها

→ ۴۸۲ و ص ۷۱۲، به خاطر تأکید بر اهمیت بنیادی عوامل نهادی (و فرهنگی)، متفاوت است. از این قضیه، به رسمیت شناختن آزادی انسان در انجام یک انتخاب اصیل در موقعیت‌های باز تاریخی مستفاد می‌شود، نکته‌ای که در بخش پایانی همین فصل به آن پرداخته‌ام. بجز این تصحیح‌ها، که برای انتقاد از برخی افکار مارکس که پیش‌تر پذیرفته بودم ضروری‌اند، همچنان به جوهرهٔ نظرهای پیشینم اعتقاد دارم (ویتفولگ، ۱۹۳۱، ص ۲۱؛ همان، ۱۹۳۲، ص ۴۸۶).

تحت شرایط تاریخی خاصی به کار می‌افتد. انسان ابتدایی از دیرباز مناطق کم‌آب را می‌شناخت، ولی از آن جا که به گردآوری، شکار و ماهی‌گیری وابسته بود، نیاز چندانی به مهار برنامه‌ریزی شدهٔ آب نداشت. او پس از یادگیری چگونگی بهره‌برداری فرایندهای بازتولیدکنندهٔ زندگی گیاهی، امکانات کشاورزی مناطق خشک را شناخت و در نتیجه، منابع عرضهٔ آب را در مناطق غیر بارانی مهار کرد. در همین زمان از طریق کشاورزی مبتنی بر آبیاری محدود (کشت آبی) یا کشاورزی وسیع و دولتی (کشاورزی آب‌سالارانه)، کیفیت‌های تازه کشف‌شدهٔ محیط پیشین را به کار بست. و باز در همین زمان فرصت پیدایش الگوهای استبدادی حکومت و جامعه نیز فراهم گشت.

این تنها یک فرصت بود، نه یک ضرورت. اگر فعالیت‌های وسیع مهار آب بخشی از یک مجموعهٔ وسیع‌تر غیر آب‌سالار باشد، نمی‌تواند هیچ‌گونه سامان آب‌سالاری پدید آورد. فعالیت‌های آبی پوپلین^۱ ونیز و هلند شرایط منطقه‌ای را تغییر دادند، ولی نتوانستند در ایتالیا و هلند هیچ‌گونه نظام آب‌سالارانهٔ حکومتی و مالکیتی پدید آورند. حتی مورمون‌ها^۲ که کشاورزی آبی پررونقی را در قلب مناطق خشک آمریکای شمالی برپا کردند، هرگز نتوانسته‌اند از زیر نفوذ محیط صنعتی و فرهنگی وسیع‌ترشان بیرون آیند. تاریخ کلیسای مورمون، هم حاکی از امکانات سازمانی آبیاری وسیعشان است و هم نمایانگر محدودیت‌هایی که یک جامعهٔ مسلط غربی بر تحول نهادهای آب‌سالار تحمیل کرده است.

بدین‌سان، کم‌آبی یا پرآبی لزوماً به مهار آب توسط دولت نمی‌انجامد و مهار آب توسط دولت نیز ضرورتاً بر روش‌های کشورداری استبدادی دلالت نمی‌کند. تنها در سطحی بالاتر از اقتصاد معیشتی غیر تبدیلی، و به دور از نفوذ

1. Po Plain

۲. یکی از فرقه‌های مسیحی غیر متعارف که جوزف اسمیت در سال ۱۸۳۰ در ایالات متحد برپا کرد. تعدد زوجات یکی از قوانین این فرقه بود که حتی پس از لغو آن توسط این کلیسا، هنوز در میان هواداران متعصبش رواج دارد. (مترجم)

کانون‌های نیرومند کشاورزی بارانی و نیز زیرسطح تمدن صنعتی مبتنی بر مالکیت است که انسان در واکنش به سرزمین کم‌آب، به سوی یک سامان ویژه زندگی آب‌سالارانه حرکت می‌کند.

ج) محیط طبیعی

۱. در شرایط مساوی تاریخی، یک نوع تفاوت عمده طبیعی

ممکن است علت تفاوت‌های نهادی باشد

عوامل گوناگونی زندگی کشاورزی پیش از عصر صنعت را متفاوت ساخته بود، ولی هیچ کدام از این عوامل به اهمیت تعارض‌های مشوقی نیست که در مناطق خشکی وجود داشت که منابع آب سرچشمه گرفته از مناطق باران‌خیز، داشتند. این شکل‌بندی طبیعی در شرایط کشاورزی ماقبل صنعتی، که پیش از این شرح دادیم، بر رفتار انسان، به عنوان فراهم‌آورنده خوراک و سازمان‌دهنده روابط انسانی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشت. اگر انسان می‌خواست در زمین‌های خشک ولی بالقوه بارور کشت دائم و پرثمر داشته باشد، می‌بایست جریان رطوبت قابل اتکایی را برای خود تأمین کند. از میان تکلیف‌هایی که محیط طبیعی بر انسان تحمیل کرد، این تکلیف تحمیلی از سوی موقعیت آبی بی‌ثبات بود که انسان را به ساخت روش‌های آب‌سالارانه نظارت اجتماعی کشاند.

۲. عوامل گوناگون طبیعی که برای کشاورزی ضروری است

آب، یگانه عامل طبیعی ضروری برای کشت موفقیت‌آمیز محصول نیست. در اختیار داشتن گیاهان سودمند، زمین کشت‌پذیر، رطوبت کافی، درجه حرارت مناسب (آفتاب کافی و یک فصل کامل کشت) و شیب مناسب زمین (برآمدگی و مسطح بودن) برای کشاورزی ضروری است.^۱

۱. برای شناخت کوشش‌های مشابه جهت تعیین عوامل طبیعی ضروری برای کشاورزی، نگاه کنید به CM: ص ۱۲۵؛ SM: ص ۷۵۲؛ Widtsoe: ۱۹۲۸، ص ۱۹۶؛ Buck: ۱۹۲۷، ص ۱۰۱.

همه این عوامل به یک اندازه ضروری‌اند. فقدان هر یک از این عوامل ارزش کشت عوامل دیگر را از بین می‌برد. کشت امکان‌پذیر نمی‌شود، مگر آن‌که کنش انسانی نبود کامل یکی از این عوامل ضروری را جبران کند.

۳. برخی عوامل ضروری کنش جبرانی را بر نمی‌تابند، ولی برخی

دیگر به آسانی به این کنش، واکنش مثبت نشان می‌دهند.

کارایی کنش جبرانی انسان، به این بستگی دارد که با چه سهولتی بتوان فقدان یک عامل ضروری را جبران کرد. برخی عوامل را باید به عنوان عوامل ثابت در نظر گرفت، زیرا در شرایط تکنولوژیک کنونی، نمی‌توان آن‌ها را برای انجام مقاصد عملی، تحت نظارت انسان درآورد؛ ولی عوامل دیگر انعطاف‌پذیرترند. انسان می‌تواند این عوامل را دستکاری کند و در صورت لزوم تغییرشان دهد.

درجه حرارت و سطح زمین، عناصر ثابت و برجسته فضای کشاورزی‌اند. این قضیه چه درباره عصر پیش از ماشین و چه امروز مصداق دارد. تلاش‌های پیشاصنعتی برای دگرگونی درجه حرارت مناطق زیر کشت، به دلایل آشکار توفیق نیافتند؛ حتی دستاوردهایی همچون حرارت مرکزی و تهویه مطبوع نیز دگرگونی عمده‌ای پدید نیاوردند. انسان هنوز نتوانسته است در شرایط کیهانی که تعیین‌کننده غایی درجه حرارت زمین است، دگرگونی ایجاد کند.

شیب زمین نیز به همین اندازه در برابر کوشش‌های انسانی ایستادگی می‌کند. هرچند انسان تعدیل‌های کوچکی همچون همسطح‌سازی و پله‌بندی انجام داده است - به نظر می‌رسد این تعدیل‌ها بیشتر در ارتباط با عملیات کشاورزی آب‌سالارانه انجام گرفته‌اند - ولی پیش از اختراع ماشین‌های موتوردار نوین و مواد منفجره بسیار قوی، برآمدگی‌های زمین تغییر بنیادی به خود ندیده بود. حتی کشاورزی ماشینی نیز مانند کشاورزی کم‌تر پیشرفته - از جهت فنی -، تنها در سطوح هموار زمین‌های پست و فلات‌های بلند یا در دامنه‌ها و تپه‌های با شیب نرم، توفیق داشته است، نه در زمین‌های ناهموار کوهستانی.

پوشش گیاهی و خاک، در برابر کنش انسانی مقاومت چندانی نشان

نمی‌دهند زیرا کشاورزان حرفه‌ای می‌توانند در گیاهان و جنس خاک دستکاری کنند. یک کشاورز می‌تواند گیاهان سودمند را از یک نقطه به نقطه دیگری که فاقد این گیاهان است جابه‌جا کند و غالباً نیز این کار را انجام می‌دهد. ولی به هر روی، چنین کنشی گهگاهی و موقتی است و وقتی به هدف محدود خود رسید، متوقف می‌شود. در یک منطقه کشاورزی معین، عملیات پرورش محصول بارها تکرار می‌شود؛ ولی گیاهان، سطح زمین را پیوسته پوشش نمی‌دهند و گرچه در برخی شرایط، کار کشاورزی را می‌توان در گروه‌های کاری هماهنگ کرد ولی در سرشت تک‌تک گیاهان یا مجموعه‌های گیاهی چیزی وجود ندارد که تعاون وسیع را به عنوان شرط لازم کشت موفقیت‌آمیز، ضروری سازد. پیش از عصر ماشین، کار کشاورزی در صورتی بیش‌ترین کارایی را داشت که یک زن و شوهر و یا گروه‌های کوچک برزگران از محصولات مراقبت می‌کردند.

دومین عامل متغیر یا همان خاک، از الگوی مشابهی پیروی می‌کند. خاک محدودیت‌های خاصی تحمیل می‌کند که از سنگینی مواد معدنی گردشده سرچشمه می‌گیرند. بذرها یا گیاهان غالباً به مناطق کم‌برکت انتقال داده می‌شوند، ولی کم‌تر دیده شده که خاک به مناطق بایر انتقال داده شود. بی‌گمان، زمین‌های کم‌تر حاصل‌خیز یا بایر را از طریق انتقال خاک بهتر بهبود بخشیده‌اند ولی چنین عملی روی یک منطقه بزرگ کشاورزی تأثیر چندانی نداشته است. [۱] تلاش‌های انسانی در جهت سازگار ساختن خاک موجود با نیازهای محصول زیر کشت، بیش‌تر از طریق اعمالی چون وجین کردن، حفر کردن، شخم زدن و گهگاه با اصلاح ترکیب شیمیایی زمین با کاربرد کودهای شیمیایی انجام می‌گیرد.

بدین‌سان، خاک مستعد دستکاری است ولی آن نوع دستکاری که به گروه‌های کاری بزرگ‌تر از نیروی کار لازم برای کشت زمین، نیاز نداشته باشد. حتی در شرایطی ابتدایی که آماده‌سازی زمین و برداشت محصول به وسیله گروه‌های بزرگ کاری انجام می‌گیرد، وظیفه اصلی کاشت را معمولاً یک یا چند نفر بر عهده دارند.

۴. کیفیت‌های ویژه آب

در مقایسه با لازمه‌های دیگر طبیعی و ضروری برای کشاورزی، آب منحصر به فرد است. درجه حرارت و سطح آب، به خاطر ابعاد کیهانی و زمین‌شناختی آن، در دوران پیشاصنعتی و پس از آن محدودیت کامل یا شدیدی را برکنش انسانی تحمیل کرده است. در مقابل، آب آن‌چنان دور از دسترس و حجم نیست که نتوان دستکاری‌اش کرد. از این جهت، آب به دو متغیر یادشده، یعنی پوشش گیاهی و خاک، شباهت دارد، ولی از آن‌جا که بسیار مستعد جابه‌جایی است، تفاوتش با آن دو متغیر، چشم‌گیر است.

هرچند آب از گیاهان سنگین‌تر است ولی مهارش بسیار آسان‌تر است و از آن‌جا که چسبندگی مواد سخت را ندارد و از قانون جاذبه زمین پیروی می‌کند، به‌خودی‌خود از بلندا به پستی فرو می‌ریزد. در میان عوامل کشاورزی، آب متغیر طبیعی بی‌نظیری به شمار می‌رود.

قضیه تنها به همین‌جا ختم نمی‌شود. آب در پیچ و خم‌های زمین روان می‌شود و در نتیجه یا زیر زمین به صورت آب‌های زیرزمینی جمع می‌شود، یا در حفره‌های سطح زمین مانند آب‌چاله‌ها، آبگیرها یا دریاچه‌ها و یا در بسترهای دایمی مانند نهرها و رودخانه‌ها جریان می‌یابد. این شکل‌های آب برای مناطق کشاورزی که از بارش فراوان برخوردارند چندان اهمیتی ندارند ولی در مناطق کم‌آب بسیار اهمیت دارند. کنشگر انسانی که باید با آب کار کند، با ماده‌ای سروکار دارد که نه تنها متحرک‌تر از دیگر متغیرهای کشاورزی است بلکه حجم بیش‌تری نیز دارد.

این آخرین کیفیت، دشواری‌های ویژه‌ای سر راه کوشش‌های انسان برای استفاده از توده‌های انبوه رطوبت، ایجاد می‌کند؛ و او این کار را در صورتی می‌تواند انجام دهد که شرایط طبیعی و فنی به او این اجازه را بدهد. هیچ‌گونه ضرورت کاری وادارش نمی‌کند برای دستکاری در خاک و گیاهان به همکاری با دیگران بپردازد. ولی حجم بودن منابع آب به استثنای کم‌حجم‌ترینشان، وظیفه‌ای فنی ایجاد می‌کند که جز با کار دسته‌جمعی انجام‌پذیر نیست.

(د) آیا باید از امکانات آبیاری استفاده کرد؟

۱. یک موقعیت باز تاریخی همراه با الگوهای قابل تشخیص واکنش در برابر آن

تعارض مشوق در یک سرزمین مستعد آبیاری، آشکار است. چنین سرزمینی یا به اندازه کافی باران ندارد یا هیچ بارانی در آن نمی‌بارد؛ ولی در ضمن از منابع دیگر آب دسترس‌پذیر برخوردار است. اگر انسان تصمیم بگیرد از این منابع بهره‌برداری کند، می‌تواند زمین‌های خشک را به مزارع و باغ‌های حاصلخیز تبدیل کند. او می‌تواند ولی آیا باید این کار را انجام دهد؟ چرا انسان باید دست به کاری زند که نیازمند کوشش عظیم و سرشار از پیامدهای نهادی بسیار مسئله‌دار است؟

شواهد تاریخی نشان می‌دهد گروه‌های گوناگونی از انسان‌ها چنین تصمیمی گرفته‌اند. در ضمن، همین شواهد نشان می‌دهند بسیاری از گروه‌های دیگر نتوانسته‌اند چنین تصمیمی بگیرند. گردآورندگان، شکارگران، ماهیگیران و شبانان قبیله‌ای هزاران سال در مناطق مستعد آبیاری سکونت داشتند و غالباً به مزارع تحت آبیاری نزدیک بودند، ولی تعداد اندکی از آن‌ها اشتغال سنتی‌شان را به خاطر شیوه زندگی کشاورزی آبی رها کردند.

هیچ ضرورت گریزناپذیری انسان را به کاربرد فرصت‌های طبیعی تازه وادار نساخته است. موقعیت همیشه به روی انسان باز بود و کشاورزی آبی تنها راه در میان گزینه‌های محتمل گوناگون نبود. با وجود این بیشتر انسان‌ها در مناطق جداگانه این راه را در پیش گرفتند، چندان که از جهت ارزش‌گذاری و نحوه کار، نظمی را می‌توان در آن پیدا کرد.

انسان مزیت قابل تشخیص را دنبال می‌کند. هرگاه علت‌های داخلی و خارجی تغییری در تکنولوژی، تولید مادی یا روابط اجتماعی ایجاد کنند، او قابلیت‌های وضعیت موجود را با مزایا و نیز مشکلاتی که ممکن است دگرگونی یاد شده به بار آورند، مقایسه می‌کند. برای دستیابی به یک هدف تازه، غالباً به کوشش ویژه‌ای نیاز است؛ و این کوشش نه تنها به کار بیش‌تر و تغییر از

عملکردهایی خوشایند به ناخوشایند نیاز دارد، بلکه سازگاری‌های اجتماعی و فرهنگی دیگری همچون فقدان کمابیش جدی استقلال شخصی و سیاسی را می‌طلبد.

هرگاه مجموع منافع به دست آمده به گونه‌ای آشکار و مجاب کنند، از حرمان‌های لازمه بیش‌تر باشد، انسان با اشتیاق دگرگونی را می‌پذیرد ولی مزیت‌های مسئله‌دار معمولاً دلسردش می‌سازد. در این‌جا نیز مانند جاهای دیگر، موجودی انسان از اقلام مادی و غیر مادی ترکیب شده است و هرگونه کوشش در جهت صورت‌بندی این موجودی صرفاً بر حسب مقادیر کوچک‌تر یا بزرگ‌تر چیزهای مورد استفاده (کالاها)، بی‌گمان رضایت‌بخش نخواهد بود. بی‌شک، عامل مادی بر عامل غیر مادی سنگینی می‌کند، ولی اهمیت نسبی آن را تنها زمانی می‌توان مشخص کرد که ارزش‌های دیگری چون امنیت شخصی، عدم سرکوبی و الگوهای اندیشه و کنش موفق درآمده از آزمون زمان، کاملاً تشخیص داده شود.

تاریخ‌نگاران فرهنگ بارها از این واقعیت یاد کرده‌اند که طی عصر «اخیر» زمین-جانورشناسی^۱، دسته‌هایی از آدم‌ها کشاورزی را به عنوان یک اشتغال تکمیلی یا بیش از پیش به عنوان اقتصاد معیشتی عمده‌شان، پذیرا شدند. شکی نیست که این گذار اقتصادی بر سرنوشت نوع بشر عمیقاً تأثیر گذاشت؛ ولی هرگونه ارجاع به قاعده امتیاز تشخیص داده شده، باید گروه‌هایی ابتدایی را نیز در نظر گیرد که در آغاز دوره کشاورزی و حتی پس از پیدایش تمدن‌های ارضی نیرومند و قشریندی‌شده، به کشت محصول روی نیاوردند.

این شکل تازه ارضی برای گروه‌های غیر کشاورزی که با کشت ابتدایی زندگی می‌کردند و رهبری آن‌ها چندان پرتوقع نبود، جاذبه محدود و بسیار متفاوتی داشت. پس از پیدایش جوامع کشاورز قشریندی‌شده، گزینش شکل کشت جدی‌تر شده بود. اقتدار اعمال‌شده از سوی حکومت‌ها و زمینداران ثروتمند در دولت‌های ارضی نزدیک، عامل بازدارنده‌ای به شمار می‌آمد، زیرا

در این شرایط، گذار به تولید کشاورزی مستلزم تن دادن به روش‌های ناخوشایند نظارت سیاسی و ملکی بود. غالباً زنان، کودکان و اسیران جنگی برخی مزارع نزدیک اردوگاه را کشت می‌کردند؛ ولی اعضای مسلط قبیله و مردان بزرگسال از رها کردن فعالیت‌های شکار، ماهیگیری یا فعالیت‌های دامداری سرسختانه خودداری می‌کردند. این قضیه که بسیاری اقوام ابتدایی که سال‌ها و حتی دوران طولانی قحطی را تحمل کرده بودند ولی به انتقال تعیین‌کننده به اقتصاد کشاورزی تن ن داده بودند، جاذبه ارزش‌های غیر مادی را در شرایطی که امنیت بیشتر مادی به بهای اطاعت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تمام می‌شود، ثابت می‌کند.

۲. مزایای تشخیص داده‌شده کشاورزی مبتنی بر آبیاری

گذار به کشت آبیاری، مسئله‌گزينش را به صورتی پیچیده‌تر نیز مطرح می‌کند. گزينش اصلی، یعنی انتخاب یا عدم انتخاب کشت آبی را در جایی که پیش از آن سابقه نداشت، عموماً و شاید منحصراً گروه‌هایی انجام داده بودند که با فنون کشت ابتدایی دیم آشنا بودند.

ولی گزينش (اقتباسی) دوم، یعنی تقلید یا عدم تقلید از یک اقتصاد آبیاریافته جاف‌ناده، هم در برابر کشاورز دیم‌کار و هم انسان قبیله‌ای غیر کشاورز قرار داشته است. ولی فرد غیر کشاورز، از جهت فنی و فرهنگی، برای این گذار آمادگی کم‌تری دارد؛ و در هر دو مورد، تصمیم‌گیری، زمانی خطرناک‌تر می‌شود که پذیرش یک اقتصاد آبیاریافته جذاب از جهت مادی، مستلزم فروغفتادن به جایگاه سیاسی و اجتماعی پست و خفتباری باشد.

درست به همین دلیل تعدادی از اجتماع‌های دیم‌کار جنوب غرب چین، هند و آمریکای مرکزی و نیز بسیاری قبایل شکارگر، ماهیگیر و شبان، در حاشیه جهان مبتنی بر کشت ارضی، از پذیرش این دگرگونی خودداری کردند. سرنوشت کسانی که این فرصت دوهلو را رد کردند، بسیار متفاوت است؛ ولی بخت بعدی آن‌ها هر چه باشد، نمی‌توان انکار کرد که تاریخ به بیش‌ترشان گزينش اصلی

ارائه کرده است و انسان ابزاری منفعل در دست یک نیروی تکاملی تک خطی و گریزناپذیر نبوده بلکه به عنوان موجودی تفاوت‌گذار، در شکل‌بخشیدن به سرنوشت خود مشارکت فعالانه داشته است.

الف) حال...، اگر...

کشت آبیاری، در مقایسه با کشت دیم، به تلاش جسمانی بیش‌تری نیاز دارد. ولی این نوع کشت، تنها در یک محیط تاریخی-جغرافیایی خاص، به سازگاری‌های شدید اجتماعی و سیاسی نیازمند است. فعالیت‌های صرفاً محلی حفر کردن، سد بستن و توزیع آب را می‌توان با یک دهقان منفرد، یک خانواده تکی یا گروه کوچکی از همسایگان انجام داد و در این مورد، برداشتن گام‌های بلند سازمانی ضروری نیست. کشت آبی یا همان کشت مبتنی بر آبیاری محدود، عرضه خوراک را افزایش می‌دهد ولی مستلزم آن نوع الگوهای سازمانی و نظارت اجتماعی مختص کشاورزی آب‌سالارانه و استبداد شرقی نیست.

این الگوها زمانی پدیدار می‌شوند که اجتماعی از کشاورزان یا شبه‌کشاورزان آماده تجربه در یک منطقه خشک ولی بالقوه حاصلخیز، منابع عظیم رطوبت را بیابند. اگر کشت آبیاری به مهار مؤثر منبع عظیمی از آب بستگی داشته باشد، کیفیت متمایز آب، یعنی گرایش آب به جمع شدن در یک حجم وسیع، از جهت نهادی تعیین‌کننده می‌شود. مقدار حجمی از آب را تنها با استفاده از کار دسته‌جمعی می‌توان هدایت کرد و در مرزهای معینی نگه داشت؛ این کار دسته‌جمعی باید هماهنگ، منظم و رهبری شده باشد. بدین سان، برخی کشاورزان مشتاق به تصرف سرزمین‌ها و دشت‌های پست و خشک، به پذیرش تمهیدهایی سازمانی و ادار می‌شوند که بر مبنای تکنولوژی پیش از عصر ماشین، تنها بخت موفقیت را به دست می‌دهند: این بخت که آن‌ها باید با دیگر همکارانشان همکاری کنند و به یک اقتدار هدایت‌کننده تن دهند.

و باز در این جا هم تاریخ یک راه تک‌خطی تحمیل‌شده را از سوی ضرورتی

محافظه کار تمام شده بود که می‌کوشیدند آزادی‌شان را حفظ کنند و گاه موفق نیز بودند.

ب) نواحی خشک، نیمه‌خشک و مرطوب: الگوهای فرضی تعامل^۱ و رشد

کشاورزان دیم در تعقیب مزیت تشخیص داده شده‌شان، نه تنها در نواحی یکسره خشک بیابانی و مناطق دشتی نیمه‌خشک، بلکه حتی در مناطق مرطوب مساعد برای کشت گیاهان آبی، به ویژه برنج، کشت آبی را تجربه کردند.

مناطق خشک و نیمه‌خشک تقریباً سه پنجم سطح کره زمین [۲] را می‌پوشانند و این مناطق به اضافه مناطق مرطوب، دو سوم مساحت زمین را در بر می‌گیرند. در مناطق خشک و نیمه‌خشک، هر یک از سه نوع سرزمین مستعد آبیاری، می‌توانست به ویژه در دوره شکل‌گیری اقتصاد آب‌سالار، نقش خاصی ایفا کند. از میان سه نوع منطقه یادشده، مناطق نیمه‌خشک بیش از همه برای فعالیت‌های کوچک و رو به رشد مهار آب مساعد بوده است. مناطق خشک برای فنون آبیاری بهترین زمینه آزمایش را فراهم می‌سازد؛ ولی مناطق نیمه‌خشک و مرطوب از تجربه فنی و سازمانی ناشی از پیروزی انسان بر بیابان، بیش‌ترین سود را می‌برند.

در گسترش کشاورزی آب‌سالار در مناطق وسیع و جداگانه‌ای چون بین‌النهرین، هند و منطقه غربی آمریکای جنوبی، این رشته توالی از منطقه خشک به نیمه‌خشک و مرطوب، برقرار بوده است. برای سرزمین‌های یک‌سره خشک، سامان جداگانه‌ای از تحول محتمل است و برای مناطق غالباً نیمه‌خشک نیز سامان دیگری ممکن است.

در هر یک از این موارد، حضور یا عدم حضور مناطق همجوار مرطوب، الگوی رشد را پیچیده می‌سازد. به نظر می‌رسد در مصر، دیری پیش از آن‌که کشاورزی فعالیت اصلی انسان شده باشد، گردآورندگان، شکارگران و

گریزناپذیر، دنبال نمی‌کند. در این جا گزینه‌های دیگری نیز تشخیص داده می‌شوند؛ و آن‌هایی که با این گزینه‌ها روبه‌رو می‌شوند، توانایی آن را دارند که گزینش اصلی انجام دهند. هر تصمیمی بگیرند، در چارچوبی اتخاذ می‌شود که در این چارچوب، امکانات عملی محدودی وجود دارد.

بدین‌سان، روی آوردن به کشاورزی آب‌سالارانه یا رد آن، بدون سامان یا جهت نبود. تصمیم‌های گوناگون، نشانگر نظم‌هایی از جهت مشروط‌سازی و انگیزش هستند؛ ولی تساوی نسبی گزینه‌های اصلی به معنای برابری نسبی نتایج نهایی نیست. بیش‌تر شکارگران، ماهیگیران و کشاورزان دیم‌کاری که شیوه زندگی سنتی‌شان را حفظ کردند، از اهمیت افتادند، البته اگر یک‌سره نابود نشده باشند؛ ولی برخی گروه‌هایی که با اقتصاد مختلط و با کشت آبی اندک یا بدون آن زندگی می‌کردند، چندان نیرومند بودند که بتوانند اراده‌شان را بر تمدن‌های آب‌سالار مجاور تحمیل کنند.

شبانان به نسبت دیرتر و در محیط تاریخی-جغرافیایی ویژه‌ای وارد صحنه شدند. آن‌ها غالباً در برابر هر نوع کشاورزی ایستادگی کردند و در بسیاری موارد به تمدن‌های کشاورزی تاختند. فتوحات آن‌ها ساختار سیاسی و اجتماعی این تمدن‌های ارضی فتح‌شده را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود.

نمایندگان کشت دیم، در برخی نواحی غرب که محیط مساعدی برای این نوع کشت بود، نقشی تاریخی ایفا کردند؛ ولی هرگاه شرایط عملی و مقتضیات بین‌المللی به سود اقتصاد و کشورداری مبتنی بر مدیریت ارضی بود، جوامع کشاورزی آب‌سالار بیش از اندازه رشد کردند و بیش‌تر اقوام همسایه را تحت تسلط قرار دادند.

پیش‌گامان کشاورزی آب‌سالارانه، مانند پیش‌قراولان کشت دیم، از پیامدهای نهایی گزینش‌شان بی‌خبر بودند. آن‌ها که مزیت تشخیص داده شده را دنبال می‌کردند، نهادهایی را تحول بخشیدند که به نتایجی بسیار فراتر از آغاز کار انجامیده بودند. جانشینان و اخلاف این کشاورزان ساختارهای اجتماعی و سیاسی عظیمی بنا کردند، ولی این کار به بهای آزادی مخالفانی

ماهگیران در کرانه‌های غرقابی نیل، از کشاورزی به عنوان یک اشتغال کمکی استفاده می‌کردند. آمریکای مرکزی^۱ و چین از اشاعه کشاورزی (به ترتیب، از

۱. بیست سال پیش، آرتک‌های مکزیکی را مانند ژاپن پیش از توکوگاوا، به عنوان جامعه‌ای فتودالی و برخوردار از آبیاری محدود، در نظر گرفته بودم (ویتفولگ، ۱۹۳۲، ص ۵۸۷). بر اثر آشنایی هرچه بیشتر با منابع اولیه، به تشخیص خصلت آبیارانه مناطق کانونی مکزیکی پیش اسپانیایی رسیدم؛ و کارهای اخیر باستان‌شناسان مکزیکی نتیجه‌گیری مرا تأیید می‌کند (نگاه کنید به آرمیلایس، ۱۹۴۸، ص ۱۰۹؛ همان، ۱۹۵۱، ص ۲۴؛ پالرم، ۱۹۵۲، ص ۱۸۴). در این‌جا جمله‌هایی را از پالرم نقل می‌کنم که درباره آبیاری مرکزی پیش و پس از ورود اسپانیایی‌ها، داده‌های تاریخی پرباری به دست می‌دهد:

«بیش‌تر نظام‌های آبیاری تنها از اهمیت محلی برخوردار بودند و به فعالیت‌های وسیع آب‌سالارانه نیازی نداشتند. با وجود این، در دره مکزیکو، کارهای مهمی انجام گرفته بود و آبیاری متمرکز در سرآبه‌های رودخانه‌های تولا، لرم و آتلیکس‌کو و نیز در ناحیه مجاور کولیمکویالیکو، رواج داشت.

«بزرگ‌ترین تجمع‌ها و مهم‌ترین کارهای آبیاری، عموماً با شدیدترین تراکم جمعیتی و گسترش مهم‌ترین مراکز شهری و نیز با هسته‌های قدرت سیاسی و هجوم نظامی، همراه بوده است» (پالرم، ۱۹۵۴، ص ۷۱).

فعالیت‌های آبیارانه در آمریکای مرکزی از چه زمانی آغاز شده‌اند؟ به عقیده آرمیلایس، پیشرفت عظیم فرهنگی در تمدن هوهوکام آریزونام (۵۰۰ تا ۹۰۰ میلادی)، شاید بر اثر ساخت کانال‌های آبیاری پدیدار شده بود. این واقعیت را شواهد باستان‌شناختی تأیید می‌کند، و از آن‌جا که بقایای این شبکه‌های آبیاری نشانگر روابط میان هوهوکام و آمریکای مرکزی است، به عقیده او، «همان عامل ممکن است بر تحول فرهنگی در برخی نواحی آمریکای مرکزی در این دوره نیز تسلط داشته باشد» (آرمیلایس، ۱۹۸۴، ص ۱۰۷). داده‌های هوهوکام با دوره «کلاسیک» تاریخ آمریکای مرکزی مربوطند، دوره‌ای که شاید از نخستین سده‌های هزاره نخست میلادی در ناحیه دریاچه‌ای مکزیکی آغاز شده بود. تحلیل گرده‌های گیاهی باقی‌مانده از این دوره، فرضیه آرمیلایس را تأیید می‌کند. این تحلیل نشان می‌دهد در آخرین سال‌های دوره «باستانی»، این منطقه خشک‌تر شده بود (سیرز، ۱۹۵۱، ص ۵۹). پالرم یادآور شده این دگونی آب و هوایی ممکن است باعث «پیدایش یا گسترش آبیاری در آمریکای مرکزی» شده باشد (۱۹۵۵، ص ۳۵). افزایش خشکی می‌تواند پیدایش جمعیت‌های متراکم و گسترش بناهای عظیم را در آمریکای مرکزی تبیین کند؛ ولی اطلاعات ما درباره شرایط آب و هوایی پس از عصر یخبندان، به ما این هشدار را می‌دهند که در اهمیت یافته‌های باارزش سیرز نباید مبالغه کرد. گسترش ساختمان‌های عظیم در آمریکای مرکزی در نخستین سده‌های هزاره نخست میلادی، ممکن

آمریکای جنوبی و آسیای مرکزی و جنوبی) بی‌نصیب نماندند. یک چنین انگیزش خارجی می‌توانست رخ ندهد ولی هرگاه اتفاق افتاد، تنها در صورتی کارآمد بود که مردم دیم‌کار در مناطق «برانگیخته»، آمادگی تشخیص مزایای فن نوپدید کشاورزی را از خود نشان می‌دادند.

در چین باستان، منطقه نیمه‌خشک شمالی با ناحیه برنج‌خیز جنوبی تعامل‌های باارزشی برقرار کرده بود. دولت‌های باستانی واقع در کرانه رودخانه یانگ‌تسه، خیلی زود و شاید تحت نفوذ فرهنگ مبتنی بر برنج آسیای جنوب شرقی، تحول یافتند؛ ولی منطقه نیمه‌خشک شمالی بود که طی دورانی طولانی، کانون مسلط قدرت و پیشرفت فرهنگی در آسیای شرقی بود. در هند، مناطق خشک، نیمه‌خشک و مرطوب شمالی، پیش از ناحیه بسیار مرطوب‌تر بنگال، اهمیت تاریخی پیدا کردند.

این رشته توالی‌های تحولی به عنوان فرضیه مطرح شده‌اند؛ اعتبار یا عدم اعتبار این فرضیه‌ها، بر تحلیل ما از ساختار اجتماعی تأثیر چندانی ندارد؛ ولی به هر روی، این فرضیه‌ها ارزش طرح شدن را دارند، زیرا بر اساس اطلاعات باستان‌شناختی و پیشاتاریخی فعلی ما، همین فرضیه‌ها نشانگر تأثیر متقابل بسیار پویایی است میان انواع سرزمین‌هایی که در مجموع، نواحی وسیع‌تر تمدن آب‌سالار را می‌سازند.

→ است به کمبود باران و آبیاری بیش‌تر ارتباط داشته باشد، ولی این به آن معنا نیست که پیش از دوره «کلاسیک»، بارش منظم باران، توسل به آبیاری را غیر ضروری ساخته بود. در واقع، کاوش‌های اخیر پالرم و ای. ولف، وجود فعالیت‌های آبیارانه را در ناحیه دریاچه‌ای مکزیکی در میانه هزاره نخست پیش از میلاد، نشان می‌دهد.

بررسی‌های دیگر این دو باستان‌شناس، تاریخ متأخرتری را برای بنای فعالیت‌های گسترده آبیاری از سوی دولت منطقه‌ای تکزکوکو، نشان می‌دهند. این منطقه در زمان ورود اسپانیایی‌ها از همه مناطق دیگر به استثنای مکزیکو مهم‌تر بود. آشکار است پذیرش متأخر بودن تحول آبیاری در این منطقه، به معنای نفی رخداد فعالیت‌های آبیارانه در بخش‌های دیگر ناحیه دریاچه‌ای نیست. برعکس، داده‌های به دست آمده نشان می‌دهند تکزکوکو به تدریج از شرایط آبیاری حاشیه‌ای به سوی آبیاری متمرکز گام برداشت (برای بررسی مسئله تغییر تراکم آبیاری، به فصل ششم همین کتاب نگاه کنید).

فصل دوم

اقتصاد آب‌سالار- یک اقتصاد مدیریتی و اصالتاً سیاسی

اقتصاد آب‌سالار ویژگی‌های بسیاری دارد، ولی سه تای آن‌ها از همه برجسته‌تر است: کشاورزی آب‌سالار به نوع ویژه‌ای از تقسیم کار نیاز دارد؛ این نوع تقسیم کار، کشت را تشدید می‌کند؛ و همکاری را در سطحی وسیع ضروری می‌سازد. برخی پژوهشگران کشاورزی شرقی، ویژگی سوم را توصیف کرده‌اند. از ویژگی دوم، یا همان تشدید کشت، بسیار یاد شده، ولی به ندرت تحلیل شده است؛ ولی به ویژگی نخست یا همان تقسیم کار، عملاً هیچ توجهی نشده است. از آنجا که الگوهای آب‌سالارانه سازمان‌دهی و عملکرد، بر نقش مدیریتی دولت آب‌سالار تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند، این غفلت بسیار مایه تأسف است. بیشتر اقتصاددانان تقسیم کار و همکاری را بایسته‌های اساسی صنعت نوین می‌دانند، ولی تصور می‌کنند این دو عامل هیچ حضوری در کشاورزی ندارند.^۱ این ادعای آن‌ها شرایط کشاورزی غربی را بازتاب می‌دهد. روی هم رفته این ادعا برای این نوع کشاورزی، درست است.

۱. برای شناخت نخستین صورت‌بندی‌های این نظر، نگاه کنید به اسمیت، ۱۹۳۷، ص ۶۰ میل، ۱۹۰۹، ص ۱۳۱، ۱۴۴؛ مارکس، سرمایه، جلد اول، ص ۳۰۰ و ص ۳۲۲. اقتصاددانان نوین این صورت‌بندی‌ها را تداوم بخشیدند و حتی تشدید کردند. بلیگمان (۱۹۱۴، ص ۳۵۰) می‌نویسد: «در پهنه عظیم تولید کشاورزی، امکان تلفیق نیروی کار، تقریباً وجود ندارد.» و مارشال (۱۹۴۶، ص ۲۹۰) می‌گوید: «در کشاورزی، تقسیم کار چندانی وجود ندارد و تولید در سطح بسیار وسیع بی‌سابقه است.»

بسیاری از روستاهای هند، کار آبیاری زمان‌برترین کار از مجموعه فعالیت‌های یک کشاورز است، اهمیت این نوع کار خاص را نشان می‌دهد. [۱] کشت آبی (کشت آب‌سالارانه در سطح محدود) با تشدید کشت در مزارع آبیاری شده و نیز غالباً در مزارع آبیاری نشده، [۲] همراه است؛ ولی این نوع کشت به تقسیم کار در یک سطح اجتماعی، منطقه‌ای یا ملی نیاز ندارد. این الگوی کار تنها زمانی مطرح می‌شود که کمیت‌های عظیمی از آب را باید جابجا کرد. در تمدن‌های پیشاصنعتی، هر کجا انسان آب را در سطحی وسیع گردآوری، ذخیره‌سازی و مسیربندی کرد، با تقسیم کار آشکار میان کار تدارکی (تأمینی) و کار نهایی روبه‌رو می‌شویم؛ این نوع تقسیم کار، ویژگی کشاورزی آب‌سالار در سراسر جهان است.

ب) عملکردهای وسیع تدارکی به منظور مهار طغیان آب

مبارزه با پیامدهای فاجعه‌بار کمبود شدید آب، به مقابله با پیامدهای مصیبت‌بار آب بیش از اندازه نیز نیاز دارد. پربازده‌ترین مناطق کشت آب‌سالار، عبارت‌اند از: دشت‌های نیمه‌خشک و خشک و مناطق مرطوب مساعد برای گیاهان آبی، مانند برنج، که زیر سطح رودخانه‌های نزدیک قرار دارند. سرچشمه‌های این رودخانه‌ها در کوه‌های برف‌پوش دوردست جای دارند و با آب شدن تدریجی برف‌ها بر اثر تابش آفتاب در تابستان، سطح این رودخانه‌ها بالا می‌آید.

سرریز شدید آب از بالادست، باعث وقوع سیل‌های سالیانه در مصر، بین‌النهرین، آسیای مرکزی، هند، چین و دامنه‌های آندو مکزیک در قاره آمریکا می‌شود. در نواحی نیمه‌خشک این مناطق، هرگاه بارش باران نامنظم می‌شود و یا بیش از اندازه تراکم می‌یابد، خطرهای دیگری نیز پدید می‌آیند. این وضعیت در شمال چین، شمال بین‌النهرین (سوریه) و منطقه دریاچه‌ای مکزیک، برقرار است. بدین سان، یک اجتماع آب‌سالار به موازات کار تدارکی

به هر حال، بیش‌تر اقتصاددانان خودشان را این چنین محدود نمی‌کنند. آن‌ها با سخن گفتن از کشاورزی، بدون یادکردن از کیفیت جغرافیایی یا نهادی، چنین القا می‌کنند که نظرشان در سراسر جهان اعتبار دارد و در مورد کشاورزی آب‌سالار و نیز کشت آبی و دیم، به یک‌سان مصداق دارد. با بررسی مقایسه‌ای واقعیت‌ها، نادرستی این نظر به سرعت آشکار می‌شود.

الف) تقسیم کار در فرهنگ کشاورزی آب‌سالار

۱. عملکردهای تدارکی و حفاظتی، جدا از صرف قضیه کشت

این قضیه که در صنعت نوین تولید صرف به انواع عملکردهای تدارکی و حفاظتی^۱ بستگی دارد، در مورد کشاورزی آب‌سالار نیز از همان آغاز صادق بوده است. ویژگی عملکردهای آب‌سالارانه تدارکی و حفاظتی، وجه ضروری ویژگی کشاورزی آب‌سالار به شمار می‌آید.

الف) عملکردهای وسیع تدارکی با هدف آبیاری

عملکرد کشاورزی ترکیبی کشاورز آب‌سالار با عملکرد ترکیبی کشاورز دیم‌کار، قابل مقایسه است. ولی عملکرد کشاورز آب‌سالار انواع عملیات، از جمله جوی‌بندی در محل، بندبستن و آب‌دادن را در بر می‌گیرد که در عملکرد کشاورز دیم‌کار مطرح نیست. این واقعیت که یک کشاورز در دهکده‌ای چینی ممکن است ۲۰ تا ۵۰ درصد از وقت کارش را به آبیاری اختصاص دهد و در

۱. برای آشنایی با مفهوم «کار مقدماتی یا تدارکی» نگاه کنید به میل، ۱۹۰۹، ص ۲۹ و ص ۳۱. اصل کلی این مفهوم را اسمیت (۱۹۳۷) ضمن بحث درباره تقسیم عملکرد در صنعت، آن جا که از «تولیدکنندگان کتان و پشم»، معدنکاران به عنوان فراهم‌آوردندگان مواد خام (همان، ص ۱۱)، ریسندگان و بافندگان در عملکردهای خاص فرآوری و ابزارسازان به عنوان عناصر ترکیب‌کننده این دو عملکرد سخن می‌گوید، یادآور شده بود. همچنین، میل (۱۹۰۹، ص ۳۶)، در مقوله کار مقدماتی، فعالیت‌های معطوف به حفاظت از تولید صنعتی محض را نیز ذکر می‌کند.

۲. همکاری

به دلایل یاد شده در بالا، در بررسی الگوهای آبیارانه در چین (به ویژه چین شمالی، هند، آسیای میانه، بین‌النهرین- به ویژه آشور)، مصر یا آمریکای مرکزی (به ویژه منطقه دریاچه‌ای مکزیک)، باید هر دو نوع فعالیت آب‌سالارانه- ارضی را در نظر گرفت. تنها بدین شیوه است که تعیین واقع‌بینانه ابعاد و خصلت تمهید سازمانی اساسی این مناطق، یعنی همکاری، امکان‌پذیر می‌شود.

الف) بُعد

هرگاه یک جامعه آب‌سالار تنها یک محل جداگانه را در برگیرد، هر فرد بزرگسالی مکلف می‌شود در یک یا چند گروه کاری اجتماعی انجام وظیفه کند. نیازها و مقتضیات متغیر، حجم نیروی کار بسیج‌شده را دگرگون می‌کند. در کشورهای آب‌سالاری که چندین منبع آب جداگانه دارند، وظیفه مهار طویت را تعدادی از گروه‌های کار جداگانه انجام می‌دهند.

در پشته‌های شرق آفریقا، «هر مردی باید در امر جوی‌بندی مشارکت کند».[۱۱] تقریباً در میان همه پوئبلوها^۱، «آبیاری و پاک کردن سرچشمه، کار همگانی به شمار می‌آید».[۱۲] در میان چاگاها^۲، نگهداری از یک نظام آبیاری به نسبت پیچیده، با «مشارکت همه مردم» انجام می‌شود.[۱۳] در بالی، کشاورزان ناچارند برای واحد آبیاری منطقه‌ای‌شان، موسوم به سوباک، بیگاری کنند.[۱۴]

فرمانفرمایان اقتصاد معبدی در سومر، از همه مردان بزرگسال قلمروشان انتظار داشتند «در کندن و لارویی کانال‌ها» مشارکت کنند.[۱۵] در بیشتر

برای بهره‌برداری مؤثر از آب، برای حفاظت از محصولاتش در برابر سیل‌های ادواری و بیش از اندازه، به کار حفاظتی نیز نیاز دارد.

در دوران پیش از تاریخ، که چینی‌ها آغاز به کشت در دشت‌های وسیع شمال چین کردند، به سرعت تشخیص دادند که مراکز دارای بیش‌ترین استعداد باروری، کانون‌های بیش‌ترین استعداد نابودی نیز هستند. به نقل از لاسینگ باک^۱: «از جهت زمین‌شناختی، انسان هزاران سال پیش از آمادگی برای کار کشاورزی، در این مناطق سکونت گزیده بود».[۳] در این منطقه، چینی‌ها دیوارهای عظیمی ساخته بودند که گرچه با آن‌ها نمی‌شد از مخاطره ذاتی این موقعیت به طور کامل جلوگیری کرد، ولی اهمیت آن با کارهای تدارکی (تأمینی) برابر و حتی برتر از آن بود.[۴]

در هند، مسئله حیاتی مهار طغیان آب، به رودخانه سند، و به ویژه گنگ و براهماپوترا مربوط است که در بنگال بهترین شرایط را برای کشت برنج و همزمان بیش‌ترین خطر طغیان آب فراهم می‌سازند.[۵] در ۱۹۰۰، بنگال به ۹۷ مایل کانال‌های آبیاری و ۱۲۹۸ مایل دیواره‌بندی، افتخار می‌کرد.[۶]

در بین‌النهرین باستان، حتی مراقب‌ترین فرمانروایان نمی‌توانستند از سیل‌هایی که به دشت‌های مسکونی متراکم آسیب می‌زدند، به طور کامل جلوگیری کنند.[۷] در آسیای میانه، طغیان‌های بیش از حد آب، به طور ادواری در رودخانه زرافشان را تهدید می‌کردند.[۸] در مصر علیا، رودخانه نیل، در هر طغیان شدید، سطح آب در مناطق روستایی را یک متر، در مصر میانه دو متر و در دلتا سه و نیم متر بالا می‌آورد.[۹] ساکنان ناحیه دریاچه‌ای مکزیک، تنها در صورتی می‌توانستند از باروری منطقه سود برند، که سرریز ادواری نهرهای کوتاه، نامنظم و تنگ آن را تحمل کنند.[۱۰] آن‌ها می‌کوشیدند با انواع کارهای حفاظتی این سرریز را مهار کنند. بدین‌سان، تقریباً در هر یک از تمدن‌های عمده آب‌سالار، کارهای تدارکی (تأمینی) به منظور آبیاری، با کارهای حفاظتی با هدف مهار طغیان آب، همراه بوده است.

۱. دهکده‌های اجتماعی و پله‌بندی‌شده در آمریکای لاتین که چندین خانواده را در بر می‌گیرد.

(مترجم)

۲. در آمریکای مرکزی. (مترجم)

1. John Lossing Buck

نوشته‌های ثبت‌شده مصر دوره فراعنه، [۱۶] این الگوی کار بدیهی دانسته می‌شود. تنها گهگاه در یک متن، ویژگی فعالیت‌های عموماً درخواست‌شده‌ای چون بالابری و حفرکردن، مشخص می‌شود.

در چین امپراتوری از هر خانواده‌ای انتظار می‌رود در صورت درخواست، برای انجام خدمات آب‌سالارانه و عمومی دیگر، اعزام شود. نوشته‌های سیاسی و حقوقی هند، داعیه مشابهی در باره بیگاری دارند. [۱۷] قوانین جامعه اینکای پرو، همه مردان سالم را مجبور به خدمت بیگاری می‌دانست. [۱۸] در مکزیک باستان، هم به بزرگسالان عامی و هم طبقه بالا فنون کندن و بند بستن آموزش داده می‌شد. [۱۹]

گهگاه، خدایگانان این ناحیه آب‌سالار، برای فعالیت‌های آب‌سالارانه عظیمشان، از دولت‌های گوناگون منطقه‌ای نیروی کار باج می‌گرفتند. [۲۰] در مصر سده نوزدهم، «از کل جمعیت بیگاری‌پذیر»، برای تأسیسات آبیاری محمدعلی، در چهار نوبت سنگین، کار می‌کشیدند. هر گروهی ۴۵ روز در کانال‌های آب کار کرد تا سرانجام پس از ۱۸۰ روز، کار به پایان رسید. [۲۱] از سال ۱۸۸۱ به بعد، در دوره فتور و از هم‌پاشیدگی امپراتوری عثمانی، «کل بیگاری به دوش فقیرترین طبقات افتاده بود» [۲۲] و تعداد اندک آن‌ها با افزایش زمان کار تا نود روز، جبران می‌شد. در برخی مناطق، بیگاری‌کنندگان را در یک نوبت تا ۱۸۹ روز نگه می‌داشتند. [۲۳]

ب) هماهنگی

همکاری سامانمند، به هماهنگی برنامه‌ریزی شده نیاز دارد. این نوع هماهنگی به ویژه زمانی ضروری می‌شود که هدف‌ها پیچیده و گروه‌های همکاری‌کننده بزرگ باشند.

فراتر از سطح قبیله‌ای، فعالیت‌های آبیاری معمولاً همه‌جانبه‌اند. بیشتر نویسندگانی که از جنبه‌های همکارانه کشاورزی آب‌سالار سخن می‌گویند، بیشتر به کارهای حفر، لایروبی و بند بستن فکر می‌کنند که وظایف سازمانی

این کارها بی‌گمان قابل ملاحظه‌اند؛ ولی برنامه‌ریزان طرح‌های عمده آب‌سالارانه، با مسائل بسیار پیچیده‌تری روبه‌رو بودند. برای انجام این کار، چند نفر را باید به خدمت گرفت؟ این آدم‌ها را کجا باید پیدا کرد؟ این برنامه‌ریزان می‌باید، بر اساس اطلاعات از پیش ثبت‌شده، سهمیه و معیارهای گزینش افراد را تعیین کنند. به دنبال گزینش، کار ثبت پیش می‌آید و پس از ثبت، مسئله بسیج افراد مطرح می‌شود. گروه‌های جمع‌آوری‌شده غالباً همچون ستون‌های شبه‌نظامی حرکت می‌کنند. این سربازان بی‌جیره و مواجب ارتش آب‌سالار، پس از رسیدن به مقصد باید به تعداد مناسب و بر وفق تقسیم مرسوم عملکردها (بیل زدن، حمل گل و نظایر آن) توزیع شوند. مواد خامی چون کاه، چوب، الوار یا سنگ نیز باید فراهم آورده شود. عملکردهای کمکی دیگری را نیز باید سازمان داد. و اگر به گروه‌های کار، به گونه‌ای جزئی یا کلی، باید خوراک و آب داد، شیوه‌های دیگری از استحصال، حمل و نقل و توزیع را نیز باید به کار بست. عملکردهای آب‌سالارانه، حتی در ساده‌ترین صورتشان، به هماهنگی قابل ملاحظه‌ای نیاز دارند. عملکردهای آب‌سالارانه وسیع‌تر، نیازمند برنامه‌ریزی سازمانی پیچیده و گسترده‌ای‌اند.

ج) رهبری

کار گروهی به رهبری نیاز دارد؛ و کار گروه‌های وسیع هماهنگ، هم نیازمند حضور رهبران و ناظران در محل کار است و هم سازمان‌دهندگان و برنامه‌ریزان سراسری. فعالیت‌های بزرگ کشاورزی آبیاری، هر دو نوع این رهبری‌ها را می‌طلبد. سرکارگر معمولاً هیچ کار پستی انجام نمی‌دهد، و به استثنای چند متخصص مهندس، تنها کار سرپرستان و ناظران کار اجباری، سازمان‌دهی است.

بی‌گمان، عنصر جسمانی، از جمله تهدید به مجازات و اعمال زور عملی، همیشه وجود داشته است. ولی در این‌جا نیز مانند هرجای دیگر، تجربه ثبت‌شده و آینده‌نگری نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. دوراندیشی، کاردانی و مهارت

در ایجاد هماهنگی از سوی رهبر مافوق و دستیارانش، در آغاز کردن، به انجام رسانیدن و تداوم فعالیت‌های عمده اقتصاد آب‌سالار نقشی حیاتی دارد.

د) رهبری آب‌سالارانه-رهبری سیاسی

مدیریت کارآمد این نوع فعالیت‌ها، به شبکه‌ای سازمانی نیاز دارد که کل یا دست‌کم هسته پویای جمعیت کشور را در برگیرد. در نتیجه، ناظران این شبکه، برای به دست گرفتن قدرت سیاسی برتر آمادگی بی‌نظیری دارند.

از جهت تأثیر تاریخی، فرقی نمی‌کند سران یک حکومت آب‌سالار، در اصل رئیس‌ان صلح، رهبران جنگ، کاهنان، کاهنان رئیس یا مسئولان آبیاری باشند. در میان مردم چاگا، فراخوانی برای بیگاری آب‌سالارانه با همان بوقی انجام می‌شود که معمولاً مردان قبیله را به جنگ فرامی‌خواند. [۲۴] در میان سرخ‌پوستان پوئبلوئشین، رؤسای جنگ (یا کاهنان)، گرچه تابع مافوقشان‌اند، ولی فعالیت‌های اجتماعی را هدایت و سرپرستی می‌کنند. [۲۵] به نظر می‌رسد نخستین دولت‌شهرهای آب‌سالار بین‌النهرین، پیش‌تر تحت فرمانروایی شاهان کاهن قرار داشتند. گفته می‌شود در چین، یوی بزرگ، که پیش‌گام افسانه‌ای مهار آب از سوی حکومت بود، از رده کارگزار «آب‌سالار» سطح بالا، به مقام شاهی رسید و بنابر مدارک ثبت‌شده پیشاتاریخی، بنیان‌گذار نخستین دودمان سلطنت موروثی، یا همان هسیا شد.

گذشته از این قضیه، که آیا رهبران غیر آب‌سالار سنتی نخستین «دستگاه» آب‌سالارانه را ابداع یا تصاحب کرده بودند، یا افراد مسلط بر این دستگاه نیروی محرک همه کارکردهای مهم عمومی شده بودند،^۱ هیچ شکی نیست که

۱. روستو که نظریه درباره همبستگی میان فعالیت مهار آب وسیع و هدایت شده از سوی حکومت و خصلت متمرکز و استبدادی دولت در چین و بین‌النهرین را می‌پذیرد، فرض را بر این می‌گذارد که در این نواحی، فاتحان کوچنده پس از برپایی امپراتوری‌های فاتحانه، فعالیت‌های آب‌سالارانه را تحول بخشیدند (روستو، جلد ۱، ص ۳۰۶).

در همه این موارد، رژیم ناشی از این وضعیت، با نوعی رهبری و نظارت اجتماعی شکل گرفته بوده که کشاورزی آب‌سالارانه ایجاب می‌کرد.

ب) فعالیت‌های سنگین آبیاری و صنایع سنگین

از جهت شکل عملکرد، کشاورزی آب‌سالارانه شباهت‌های مهمی با صنایع سنگین دارد. هر دو فعالیت اقتصادی، راه را برای فرایندهای غایی تولید باز می‌کنند. هر دوی آن‌ها مواد لازم برای این فرایندهای غایی را برای کارگران فراهم می‌سازند و معمولاً فراگیر و «سنگین» هستند. به همین دلایل، فعالیت‌های وسیع کشاورزی آب‌سالارانه را باید «کارهای آبرسانی سنگین» دانست.

ولی عدم شباهت‌های این دو فعالیت نیز، به اندازه شباهت‌هایشان، روشن‌گرند. کارهای سنگین آبرسانی در کشاورزی آب‌سالارانه و صنایع سنگین اقتصاد نوین با چند تفاوت بنیادی متمایز می‌شوند که اگر به درستی مشخص گردند، در شناخت روشن ویژگی‌های جامعه آب‌سالار به ما کمک می‌کنند.

فعالیت‌های سنگین آبرسانی، ماده کمکی تعیین‌کننده‌ای را در دسترس تولیدکننده نهایی ارضی قرار می‌دهد، که همان آب است. صنایع سنگین نیز انواع مواد خام و کمکی، از جمله ابزارهای تولید نهایی، را برای تولیدکننده فراهم می‌سازد. فعالیت‌های سنگین آبرسانی، کارکردهای حفاظتی مهمی برای کل کشور دارند، ولی تأسیسات حفاظتی صنعت (ساختمان‌ها و غیره)، چنین کاری انجام نمی‌دهد. فعالیت‌های سنگین آبرسانی از همان آغاز کار، ناحیه به نسبت وسیعی را تحت پوشش قرار می‌دهد؛ و با تحول سامان آب‌سالارانه،

۱. الگوهای رهبری و انضباط مختص گروه‌های فاتح را شاید بتوان و یا شاید در استقرار حکومت‌های آب‌سالار مؤثر دانست، ولی جوامع پوئبلو، چاگا و هاوایی نشان می‌دهند چنین الگوهای سازنده‌ای می‌توانند بومی نیز باشند. به هر روی، واقعیت‌های تاریخی و مردم‌نگارانه، معمولاً نه یک خاستگاه بلکه چندین خاستگاه را برای جوامع آب‌سالار نشان می‌دهند.

مالکان یا مدیران خصوصی هدایت می‌کنند، ولی کارهای سنگین آب‌رسانی کشاورزی آب‌سالارانه را اساساً حکومت اداره می‌کند. حکومت در برخی اقدام‌های بزرگ دیگری نیز دست دارد و با ترکیب‌های متفاوت، اقتصاد صرفاً ارضی-آب‌سالارانه را تکمیل می‌کنند.

ج) تقویم‌سازی و ستاره‌شناسی به عنوان کارکردهای مهم رژیم آب‌سالار از میان کارکردهای فکری رهبران فعالیت‌های ارضی-آب‌سالارانه، برخی تنها غیر مستقیم به سازمان‌دهی انسان‌ها و مواد ربط دارد؛ ولی همین رابطه بسیار مهم است. اندازه‌گیری زمان و تقویم‌سازی، برای موفقیت همه اقتصادهای آب‌سالار اهمیت دارند؛ و در شرایط خاص، به عملکردهای ویژه اندازه‌گیری و محاسبه، بسیار نیاز است. [۱] شیوه‌های انجام این وظایف، بر تحول سیاسی و نیز فرهنگی جامعه آب‌سالار تأثیر می‌گذارند.

در همه صورت‌های اقتصاد استحصالی و در سراسر جهان کشاورزی، انسان‌ها بی‌گمان به شدت نگران تغییر فصل‌اند. ولی در بیشتر موارد، انسان‌ها به همین اکتفا می‌کنند که بدانند بهار یا تابستان کی آغاز می‌شود، سرما کی فرامی‌رسد و برف و باران کی می‌بارد. در تمدن‌های آب‌سالار، این دانش عمومی کفایت نمی‌کند. در نواحی یک‌سر خشک، آمادگی برای بالا آمدن و سرریز رودخانه‌ها، امری بسیار حیاتی است، که اگر به درستی با آن مقابله شود، باروری و حیات به بار می‌آید ولی در صورت عدم مهار آب‌های سرریز شده مرگ و تخریب پیامد آن است. آب‌بندها را باید در فصل مناسب تعمیر کرد تا در زمان وقوع سیل بتوان سرریز آب را مهار کرد؛ کانال‌ها نیز باید لایروبی شوند تا رطوبت به اندازه کافی توزیع گردد. در نواحی نیمه‌خشک که بارش باران، اندک یا نامنظم است، یک تقویم دقیق اهمیت بسیاری دارد. تنها در صورتی که سدبندی‌ها، کانال‌ها و مخازن آب آماده و در وضعیت مطلوب باشند، می‌توان از کم‌ترین بارش، بیش‌ترین استفاده را برد.

معمولاً بیش از پیش گسترش می‌یابد؛ ولی عملکردهای صنایع سنگین، از جهت فضای کار، بسیار محدودتر است. این عملکردها، در آغاز و طی چندین فرایند مقدماتی، ممکن است در محدوده کارگاه‌های کوچک و پراکنده انجام گیرند، ولی به تدریج و با رشد سامان صنعتی، این فعالیت‌ها درهم ادغام می‌شوند و در چند بنگاه عمده تمرکز می‌یابند.

برپایه این تفاوت‌های مکانی و عملکردی، خصلت نیروی کار نیز تفاوت می‌پذیرد. فعالیت‌های سنگین آب‌رسانی مستلزم به خدمت گرفتن کارکنان بسیار پراکنده است، درحالی‌که صنعت سنگین به کارگرانی نیاز دارد، که نزدیک بنگاه‌های «بزرگ» متمرکز در محل استخدام، اقامت داشته باشند. کارهای آب‌سالارانه را کشاورزان بزرگسالی انجام می‌دهند که در روستاهای خودشان ساکن‌اند، درحالی‌که فعالیت‌های صنعتی را نیروی کاری انجام می‌دهد که از جهت جغرافیایی در یک محل متمرکز است.

از بیش‌تر کارگران آب‌سالار انتظار می‌رود همچنان کشاورز باقی بمانند. و در بیش‌تر موارد، تنها برای یک دوره به نسبت کوتاه، بسیج می‌شوند؛ دوره‌ای که دست‌کم به چند روز و حداکثر یک دوره زمانی محدود است که در این دوره به کار کشاورزی آن‌ها لطمه جدی وارد نشود. بدین‌سان، تقسیم کار ارضی آب‌سالارانه، با نوعی تقسیم کارورزان همراه نیست.

رویه کار صنایع سنگین، با همین رویه در کشاورزی آب‌سالارانه تضاد آشکاری دارد. برخلاف فعالیت‌های سنگین آب‌رسانی که در بخشی از سال می‌تواند انجام گیرد، صنعت سنگین در صورتی که عملکرد مداومی داشته باشد، می‌تواند به بهترین و مؤثرترین شکل عمل کند. کارفرمایان صنعتی ترجیح می‌دهند کارکنانشان را سراسر سال در اختیار داشته باشند و با رشد نظام صنعتی، کار تمام وقت به صورت یک قاعده درمی‌آید. بدین‌سان، تقسیم کار صنعتی، در جهت تقسیم کم و بیش کامل کار ورزان عمل می‌کند.

این دو بخش به صورت متفاوتی نیز اداره می‌شوند. صنایع سنگین نوین را

سازندگی که فراتر از پهنه کشاورزی آب‌سالار قرار دارند، نیز با یکدیگر تفاوت دارند.^۱

۱. کارهای آب‌سالارانه‌ای که به کشاورزی ارتباطی ندارند

الف) آباره^۲ها و مخازن آب آشامیدنی

اجتماعی که توانایی انتقال آب برای مقاصد کشاورزی را دارد، به آسانی می‌تواند دانش فنی آب‌سالارانه‌اش را برای فراهم آوردن آب آشامیدنی به کار اندازد. در بیشتر دوران اروپای فتودال، به چنین عملی چندان نیاز نبود، زیرا بارش سالیانه برای پرکردن چاه‌هایی که بیشتر شهرک‌ها از جهت عرضه آب به آن‌ها وابسته بودند، کفایت می‌کرد. [۱]

آب آشامیدنی حتی در جهان آب‌سالار، قضیه مهمی نیست. هرچا رودخانه‌ها، نهرها و چشمه‌ها رطوبت کافی برای ارضای نیازهای آشامیدنی جمعیت در طول سال را فراهم کنند، آب آشامیدنی مسئله عمده‌ای نیست. ساکنان دره‌های نیل و گنگ و بسیاری نواحی مشابه، به ساخت آباره‌های پیچیده برای چنین منظوری نیاز نداشتند.

جریان نامنظم رودخانه‌ها و نهرها یا دسترسی به نسبت آسان به آب تازه و صاف کوهستان، ساخت تأسیسات فراگیر را برای ذخیره‌سازی و توزیع آب

۱. هر کس که به بررسی جزئیات فنی و سازمانی سامان‌های عمده آب‌سالار علاقه‌مند باشد، می‌تواند به شرح ستودنی ویلکاگس از آبیاری و مهار طغیان آب در مصر سده نوزدهم مراجعه کند (ویلکاگس، ۱۸۸۹، فصول متفاوت). کمیسیون آبیاری هند درباره شرایط آبیاری در هند، بررسی فراگیری انجام داده است. در بررسی خودم از اقتصاد و جامعه چینی، بنیادهای بوم‌شناختی و جنبه‌های گوناگون سامان آب‌سالارانه و سنتی چین را به گونه‌ای نظام‌مند تحلیل کرده‌ام (ویتفوکل، ۱۹۳۱، از ص ۶۱ تا ص ۹۳، از ص ۱۸۸ تا ص ۳۰۰، و از ص ۴۱۰ تا ص ۴۵۶). امروزه ما از شرح باستان‌شناختی رشد ساخت‌های آب‌سالارانه و ساخت‌های دیگر در طول زمان و در یک ناحیه محدود ولی آشکارا، از نمونه دره ویرو در پرو، نیز می‌توانیم استفاده کنیم (ویلی، ۱۹۵۳، ص ۳۴۴ تا ص ۳۸۹).

نیاز به بازتخصیص مزارعی که به گونه‌ای ادواری غرق آب می‌شوند، و تعیین بُعد و حجم ساختار آب‌سالارانه و ساختارهای دیگر، پیوسته باعث انگیزش تحولاتی در هندسه و حساب می‌شوند. هرودوت، آغاز هندسه در مصر را به نیاز به اندازه‌گیری هر ساله زمین‌های آب گرفته، نسبت می‌دهد. [۲] گذشته از این قضیه که نخستین گام‌های علمی در این جهت، در دره نیل برداشته شد یا در بین‌النهرین؛ همبستگی دو علم ریاضیات و ستاره‌شناسی بسیار محتمل است. پیشگامان و سروران تمدن آب‌سالار، برای پایه‌گذاری دو علم بزرگ و هم‌بسته ستاره‌شناسی و ریاضیات، به گونه منحصر به فردی مجهز بودند.

برابر با قاعده، عملکردهای زمان‌بندی و اندازه‌گیری علمی و محاسبه را رجال دیوانی یا متخصصان کاهن (یا غیر روحانی) وابسته به رژیم‌های آب‌سالار انجام می‌دادند. این عملکردهای ریاضی و ستاره‌شناختی، در پوشش سحر و اختربینی و در پرده نهفته راز، وسیله‌ای شده بودند برای بهبود تولید آب‌سالارانه و تحکیم قدرت برتر رهبران آب‌سالار.

(د) دیگر فعالیت‌های سازندگی مرسوم در جوامع آب‌سالار

فعالیت‌های سروران دولت آبیاری به امور مستقیماً مربوط به کشاورزی محدود نبود. روش‌های همکاری که در پهنه کشت محصول بسیار کارآمد بودند، در انواع کارهای عظیم دیگر نیز به آسانی استفاده می‌شدند.

احتمالاً برخی کارها، بر برخی دیگر مقدم بود. برای نمونه، کانال آبیاری عموماً از کانال حمل‌ونقل قدیمی‌تر است؛ و حفر و سدبندی به منظور آبیاری، پیش از ساختن بزرگ‌راه‌ها انجام گرفت. ولی گام‌های اشتقاقی غالباً پیش از پیشرفت کامل فعالیت‌های اصلی برداشته می‌شدند و شرایط متفاوت منطقه‌ای پیامدهای تکاملی متفاوتی داشتند. بدین‌سان، تفاوت‌ها در فرایند تعاملی و رشد، فراوان است. در نتیجه، بسیاری از فعالیت‌های

آشامیدنی در بسیاری از جوامع آب‌سالار برانگیخته است. در تمدن‌های آب‌سالار منطقه آند و آمریکای مرکزی، [۲] آبارهای عظیمی ساخته شده بودند. از ذخایر آب متعدد در جنوب هند، غالباً استفاده‌های گوناگونی می‌شد، ولی فراهم کردن آب آشامیدنی نزدیک کانون‌های مسکونی بزرگ، معمولاً بسیار اهمیت دارد. در برخی از نواحی خاور نزدیک، مانند سوریه و آشور، آبارهایی با طرح‌های عالی نیازهای آشامیدنی بسیاری از شهرهای مشهور، از جمله صور، [۳] انطاکیه [۴] و نینوا [۵] را برآورده ساخته بودند. در جهان کشاورزی دیم غرب، آبارها را اقوام مدیترانه‌ای مانند یونانیان و رومیان ساخته بودند، که از سپیهدم تاریخ با کشورهای از جهت فنی پیشرفته آسیای غربی و آفریقای شمالی تماس داشتند و از آن‌ها یاد می‌گرفتند. رومی‌ها و یونانی‌ها، بی‌گمان بدون الهام گرفتن از خارج نیز می‌توانستند مسئله آب آشامیدنی‌شان را حل کنند، ولی شکل پاسخ آن‌ها به این مسئله، نفوذ مهندسی شرقی را به وضوح نشان می‌دهد. [۶]

ب) کانال‌های حمل و نقل

از میان جوامع کشاورز بزرگ جهان، تنها جامعه آب‌سالار توانسته است کانال‌های بزرگ آبیاری بسازد. یونانیان دریانورد که دریای مدیترانه شاهراهشان بود، از ساخت این نوع کانال‌ها که دولتشهرهای باستانی توان ساختشان را نداشتند، خودداری کردند. چند کانالی هم که رومی‌ها ساختند، همگی در زمانی‌کنده شدند که شرقی شدن بیش از پیش دستگاه حکومتی، علاقه روزافزونی به انواع فعالیت‌های عمومی برانگیخته بود. [۷]

کشاورزان دیم اروپای فئودالی، مانند المثناهایشان در جاهای دیگر، به زمین‌های پست و باتلاقی بستر رودخانه‌ها توجهی نمی‌کردند. [۸] ارباب‌های فئودال این کشاورزان نیز به وضعیت راه‌های آبی که نیازی به آن‌ها احساس نمی‌شد، چندان توجهی نشان نمی‌دادند. همچنین آن‌ها احساس نمی‌کردند باید کانال‌های اضافی و مصنوعی رودخانه‌ای بسازند. در قرون وسطا، کانال‌های

مهمی ساخته نشده بود و بازرگانی و حمل و نقل قرون وسطایی از جهت آب‌های قابل حمل و نقل بسیار در مضیقه بود. [۹] تنها پس از پیدایش سرمایه‌داری صنعتی و بازرگانی، به تشویق حکومت بود که غرب ساخت کانال‌ها را در ابعاد وسیع آغاز کرد. کانال فرانسوی دومیدی که «پیشگام کانال‌های مدرن اروپا» بود، تازه در نیمه دوم سده هفدهم (سال ۱۶۸۱)، یعنی یک سده پیش از پایان رژیم سلطنت مطلقه، تکمیل شده بود. [۱۰] و در کشور نمونه در زمینه کشتی‌رانی داخلی، انگلستان، «تا میانه سده هجدهم، کار چندانی در زمینه کانال‌سازی انجام نگرفته بود»؛ [۱۱] تازه پس از پایان دوره تسلط رژیم مطلقه در انگلستان و پیش از آغاز عصر ماشین، این کار آغاز شد. [۱۲]

همچنان‌که در بالا یادآور شدیم، اعضای یک اجتماع آب‌سالار، در مورد مدیریت راه‌های آبی طبیعی و ساخته شده احساس کاملاً متفاوتی داشتند. آن‌ها سعی می‌کردند به رودخانه‌های مولد باروری بسیار نزدیک باشند و برای نزدیک شدنشان به این رودخانه‌ها می‌بایست راه‌هایی برای خشک کردن زمین‌های پست باتلاقی و استحکام و تغییر شکل کرانه‌های رودخانه، پیدا کنند. طبیعی است قضیه کشتی‌رانی داخلی در همه جا مطرح نبود. رودخانه‌ها و نهرهای موجود، ممکن بود برای آبیاری مناسب باشند ولی برای کشتی‌رانی مناسب نباشند (مانند جوامع پوئبلو، چاگا و بلندی‌های پرو)؛ یا برای مردم، اقیانوس بهترین راه حمل و نقل بود (مانند جوامع هاوایی و سواحل پرو). در برخی مکان‌ها (مانند مصر و هند)، کشتی‌رانی داخلی به وسیله رودخانه‌ها یا دریاچه‌هایی (مانند مکزیک) انجام می‌گرفت که انسان‌ها بر آن‌ها مدیریت می‌کردند و یا کانال‌های آبیاری چندان بزرگ بودند که می‌شد در آن‌ها قایق‌رانی کرد (مانند بین‌النهرین).

هرگاه راه‌های آبی تکمیلی نه تنها امکان‌پذیر بلکه مطلوب نیز بودند؛ سازمان‌دهندگان فعالیت‌های کشاورزی آب‌سالارانه در کاربرد «دستگاه» مبتنی بر همکاری‌شان، با هدف دسترسی‌پذیر ساختن این آب‌ها، با دشواری چندانی

روبه‌رو نبودند. از کانال‌های جدید به عنوان مکمل‌های کوچکی برای راه‌های آبی موجود، نیز استفاده می‌شد. مصریان باستان برای دور زدن سیلاب‌های گذرناپذیر، کانال‌هایی ساخته بودند و رودخانه نیل و دریای سرخ را به طور موقت به هم متصل کرده بودند؛ [۱۳] ولی این اقدام‌ها بر الگوی سراسری اقتصاد آب‌سالار این کشور تأثیر چندانی نداشت. در موارد دیگر، کانال‌های قابل حمل‌ونقل اهمیت زیادی داشتند. این کانال‌ها نیازهای سروران دولت آب‌سالار را برآورده می‌ساختند که عبارت بودند از: حمل‌ونقل بخشی از محصولات کشاورزی اضافی به کانون‌های مدیریتی و حمل‌ونقل مسافران و قوای نظامی. در تایلند (سیام)، وظایف متفاوت آب‌سالارانه با هم تداخل داشتند. حکومت، علاوه بر انواع گوناگون تأسیسات تولیدی و حفاظتی، در کانون‌های تولید برنج و قدرت دولتی تعدادی کانال ساخته بود که تنها به عنوان «راه‌های آبی» و به عنوان وسیله‌ای برای انتقال برنج اضافی به پایتخت، از آن‌ها استفاده می‌شد.

از این نوع تحول در چین، اسناد فراوانی به جا مانده است. [۱۴] در دشت‌های گسترده چین شمالی، سابقه پیدایش کانال‌های قابل حمل‌ونقل به روزگار دولت‌های منطقه‌ای می‌رسد، یعنی به پیش از سال ۲۲۱ پیش از میلاد، که حکومت‌های گوناگون منطقه‌ای هنوز از سوی کارگزارانی اداره می‌شدند که در ازای خدماتشان زمین‌های دولتی می‌گرفتند. تفاوت میان نظام دولتی متمرکز واگذاری زمین (اقطاع) که در چین قدیم و فتودالیسم شوالیه‌ای (شهواری) اروپا وجود داشت، به ویژه تقریباً با غیاب کامل خدمات عمومی در اروپای فتودالی و تحول عظیم چنین خدماتی، مانند خدمات آب‌سالارانه و نظایر آن، در دولت‌های کشوری چین، اثبات شده است.^۱

۱. پیش از این، چین را در دوره‌ای چون مانند یک اجتماع فتودالی در نظر گرفته بودم که ویژگی‌هایی شرقی از خود نشان می‌دهد؛ این دوره از خیلی قدیم آغاز شده بود و روز به روز آشکارتر می‌شد تا این‌که رواج کامل یافته بود (ویتفولگل ۱۹۳۱، ص ۲۷۸؛ همان، ۱۹۳۵، ص ۴۰). تصور

وحدت جغرافیایی و اداری چین، که نیاز سیاسی به کانال‌های حمل‌ونقل را افزایش داده بود، قدرت سازمانی دولت برای ساخت این کانال‌ها را نیز افزایش داد. نخستین سده‌های امپراتوری چین شاهد پیشرفت بزرگی نه تنها در ساخت کانال‌های آب‌رسانی، [۱۵] ذخایر آب و دیواره‌های محافظ در کنار رودخانه، بلکه، حفر کانال‌های طولانی برای مقاصد اداری و مالی بود.

فرمانروایان سوی، پس از سده‌ها چندپارگی سیاسی، در آغاز سده ششم میلادی، دوباره همه سرزمین چین را یکپارچه کردند و با ساخت کانال عظیم امپراتوری برپایه مبانی پیشین - که در چین به درستی پون‌هو، به معنای «کانال حمل‌ونقل» نامیده شده است - ساختار سیاسی تازه‌ای پی افکندند. امروزه این

→ جامعه‌ای که می‌تواند شقاق نهادی را پر کند، با یافته‌های بررسی‌های امروزی تطبیق می‌کند (به فصل ششم همین کتاب نگاه کنید)؛ با چنین تفسیری از جامعه چو، ناچار نبوده‌ام موضعی را که از دیرباز اتخاذ کرده بودم، تغییر دهم. ولی بررسی‌های مقایسه‌ای عمیق، مرا به تغییر موضع وادار کرد. محیط‌های خشک و نیمه‌خشک شمال چین (۱۷ اینچ باران در قلمرو قدیمی چو و ۲۴ اینچ در قلمرو دودمان پیش از چو، یعنی چانگ)، کشاورزی آب‌سالارانه را برای نواحی کانونی چین باستان اقتضا می‌کند. شیب زمین، طغیان‌های تابستانه و انشقاق ادواری رودخانه‌ها، اقدامات همه‌جانبه‌ای را در جهت مهار سیل به ویژه در میانه قدرت دودمان چانگ، ضروری می‌کند. تفسیر واقع‌بینانه افانه و منابع پیشاتاریخی (ویتفولگل و گولدفراנק، ۱۹۳۴، فصول مختلف)، پیدایش نوعی شیوه زندگی آبیارانه را پیش از دودمان شانگ، نشان می‌دهد که صنایع دستی (مفرغی) و اسناد مکتوب آن، از تمدن کشاورزی بسیار پیشرفته‌ای با فنون کامل ثبت مدارک، محاسبات و ستاره‌شناسی، حکایت می‌کنند. نهادهای قابل تشخیص دوره آغازین چو، به یک جامعه آب‌سالار تعلق دارند که «تراکم» مدیریتی و دیوان‌سالارانه آن به تدریج افزایش یافته بود (در این باره به فصل ششم همین کتاب نگاه کنید). شاهان چو در برخورد با فرمانروایان منطقه‌ای به عنوان امیر پیش‌کسوت در میان امیران هم‌پایه دیگر عمل نمی‌کردند، بلکه سروران برتری به شمار می‌آمدند که تنها در برابر خدا پاسخگو بودند. تقصیر آن‌ها نبود که داعیه‌های متبذنه‌شان، که احتمالاً از پیشینیان چانگ تقلید شده بود، چندان کامل و کارآمد تحقق نیافته بود. برخلاف آن‌ها، فرمانروایان منطقه‌ای برای مطلق عمل کردن در چهارچوب قلمروهاشان، به اندازه کافی نیرومند بودند. زمین‌هایی که آن‌ها واگذار می‌کردند، به شیوه‌ای قراردادی و به شهبازان و ارباب‌های از جهت سازمانی مستقل داده نمی‌شد بلکه به صاحب‌منصبان و اشخاصی اعطا می‌شد که اجازه داشتند بدون حق تملک، از این زمین‌ها بهره‌برداری کنند. این زمین‌ها در تئول آن‌ها نبودند، بلکه املاک دولتی به شمار می‌آمدند.

به همین دلیل، کشاورزی آب‌سالارانه سودمندی‌اش را به دو شیوه اثبات کرده بود؛ نخست به انسان‌ها یاد داد چگونه با انواع مواد ساختمانی، مانند خاک، سنگ، الوار و نظایر آن کار کنند؛ و دوم، به آن‌ها آموخت چگونه با این مواد به شکل سازمان‌یافته‌ای کار کنند. سازندگان کانال‌ها و آب‌بندها، به آسانی توانستند به سازندگان خندق‌ها، برج‌ها، حصارها و دیوارهای گسترده دفاعی تبدیل شوند.

در این مورد همچون همه موارد مشابه دیگر، خصلت و حجم عملیات را اوضاع داخلی و خارجی تعیین می‌کرد. سرخ‌پوستان پوئبلونشین که از سوی همسایگان متجاوز محاصره شده بودند، از همه مواد ساختمانی در دسترس برای حفاظت از اقامتگاه‌هایشان که، به ندرت بیش از چند صد نفر ساکن داشت، استفاده می‌کردند.^۱ ویژگی دهکده‌های قلعه‌مانند آن‌ها برای

۱. کاستاندا که وقایع‌نویس رسمی نخستین لشکرکشی اسپانیا بود، یادآور می‌شود (۱۹۸۱، ص ۴۹۴) که برج‌های دفاعی اقامتگاه بزرگ زونی مجهز به «برجک‌ها و سوراخ دیدگاهی جهت دفاع از بام‌های طبقات گوناگون» بودند. او می‌افزاید: «نخست باید به بام‌ها می‌رسیدیم؛ آن‌ها این خانه‌های بلند را برای دفاع ساخته بودند». تجربه‌های دومین لشکرکشی ملاحظات اولیه را تأیید و تکمیل کردند. گالنه‌گوس با اشاره به نردبان‌های چوبی قابل جابه‌جایی «که بومیان با بالا رفتن از آن‌ها به خانه‌هایشان می‌رسیدند»، ملاحظاتش را درباره ساختمان پوئبلو به پایان می‌برد. آن‌ها در شب «در زمان جنگ با یکدیگر، نردبان‌ها را برمی‌داشتند» (گالنه‌گوس، ۱۹۲۷، ص ۲۶۵). اویرگون نیز بر ارزش دفاعی این نردبان‌ها تأکید می‌کند؛ از این گذشته، او توضیح می‌دهد چگونه از خود ساختمان‌ها برای حفاظت از اجتماع استفاده می‌شد: «این خانه‌ها دیوارها و سوراخ دیدگاهی داشتند که هنگام جنگ از آن‌ها برای دفاع از خود و حمله به دشمنان استفاده می‌کردند» (اویرگون، ۱۹۲۸، ص ۲۹۳). یکی از ستون‌های کروناو که به برخی اقامتگاه‌های تیگوا نزدیک می‌شد، «دید که دهکده‌ها مجهز به برجک بودند». بومیان پوئبلونشین که در معرض انواع باج‌ستانی و توهین بودند «همگی برای جنگ آمادگی داشتند. نمی‌شد در برابرشان کاری کرد زیرا آن‌ها از خانه‌های بلندشان وارد دشت نمی‌شدند و دهکده‌هایشان چندان نیرومند بود که اسپانیایی‌ها نمی‌توانستند آن‌ها را از آن‌جا بیرون کنند». سربازان اسپانیایی برای حمله به یک دهکده دشمن خوی، با تاکتیک‌های غافل‌گیری به طبقه بالا رسیدند. آن‌ها یک روز تمام در آن موضع خطرناک باقی ماندند ولی نمی‌توانستند دهکده را

کانال هشتصد مایل طول دارد که برابر است با فاصله دریایچه‌های بزرگ کانادا و آمریکا با خلیج مکزیک؛ و در سطح اروپا برابر با فاصله برلین تا بوردو یا هامبورگ تا رم. [۱۶] حکومت سوی برای تأمین نیروی کار جهت این اقدام سترگ تنها در مناطق شمال دریایچه زرد، «بیش از یک میلیون زن و مرد»، [۱۷] یعنی معادل نیمی از جمعیت انگلستان در سده چهاردهم تا شانزدهم، را بسیج کرده بود. [۱۸]

کوشش غول‌آسای لازم برای دیواره‌بندی رودخانه‌ها و ساخت کانال‌های چین را می‌توان از روی این تخمین محافظه‌کارانه اف. اچ. کینگ، کارشناس کشاورزی آمریکایی، درک کرد که می‌گوید طول مجموع راه‌های آبی ساخته‌شده در چین، کره و ژاپن، به ۲۰۰,۰۰۰ مایل می‌رسد. «طول چهل کانال ساخته شده در ایالات متحد آمریکا که شرق این کشور را به غرب وصل می‌کنند و شصت کانال شمالی و جنوبی آن، در مجموع به پای کانال‌های امروزی این سه کشور نمی‌رسند. به راستی به نظر می‌رسد، این برآورد حتی برای کشور چین به تنهایی نیز چندان زیاد نیست» [۱۹]

۲. ساخت و سازهای بزرگ غیر آب‌سالارانه

الف) ساختارهای دفاعی عظیم

نیاز به فعالیت‌های فراگیر دفاعی، تقریباً همزمان با اعمال کشاورزی آب‌سالارانه، پیش می‌آید. برخلاف کشاورز دیم‌کار که می‌تواند مزرعه‌اش را به آسانی جابه‌جا کند، کشاورز آب‌سالار خودش را به یک منبع باروری جابه‌جایی‌ناپذیر وابسته احساس می‌کند؛ هر چقدر این منبع سودمندتر باشد، این وابستگی نیز شدیدتر است. در نخستین روزهای کشاورزی آب‌سالارانه، اتکا به یک نظام ثابت عرضه آب در بسیاری از موارد می‌بایست اجتماع کشاورزان را به سوی ساخت استحکامات دفاعی پیرامون خانه‌ها و کشتزارها سوق داده باشد.

انسان‌شناسان امروزی آشکار است؛ فاتحان اسپانیایی که برای تصرف هر دهکده‌ای می‌بایست روزها و هفته‌ها محاصره‌اش می‌کردند، در برابر این ویژگی مبهوت مانده بودند. همکاری تنگاتنگ بومیان، امنیت اقامتگاه‌های آن‌ها را تضمین می‌کرد، درست همچنان که موفقیت در کشاورزی را نیز برایشان به ارمغان می‌آورد. یکی از ناظران قدیمی بر این جنبه از زندگی پوئبلو تأکید می‌کند: «آن‌ها برای ساختن دهکده‌هایشان، همه با هم کار می‌کنند»^۱

→ تصرف کنند؛ تا این‌که سرخ‌پوستان مکزیک که همراهی‌شان می‌کردند، از پایین دست به پوئبلو رسیدند و از زیر، راه ورود به آن‌جا را باز کردند و مدافعان را از مخفی‌گاهشان بیرون کشیدند (کاستاندا، ۱۸۹۶، ص ۴۹۶. برای دستیابی به یک بحث درباره گزارش کاستاندا، نگاه کنید به باندولیه، ص ۳۸).

همراهان کورونادو که با محاصره یک اقامتگاه بزرگ تیگوا، فرصت خوبی برای واریس دقیق امکانات دفاعی بومیان یافته بودند، از این واقعیت شگفت‌زده نشدند. «از آن‌جا که دشمنان چندین‌روز برای ذخیره‌سازی فرصت داشتند، بارانی از سنگ بر مردان ما باریدند که بسیاری را از پا درآورد و با تیرهایشان نزدیک به صد تن از نیروهایمان را مجروح ساختند». این محاصره هفت هفته طول کشید؛ در این مدت، اسپانیایی‌ها چند بار حمله کردند، ولی نتوانستند این پوئبلو را تصرف کنند. ساکنان این دهکده سرانجام استحکامات دفاعی قلعه‌وارشان را رها کردند، البته نه به خاطر رخنه متجاوزان به خطوط دفاعی‌شان، بلکه کمبود آب آن‌ها را وادار به این کار ساخته بود (کاستاندا، ۱۸۹۶، ص ۴۹۸ و ص ۵۷۶). باندولیه گزارش کاستاندا درباره این واقعه مهم را با شرح موتاپادیللا، نویسنده‌ای از سده هجدهم، تکمیل می‌کند؛ این نویسنده مدعی است به نوشته‌های یکی دیگر از همراهان کورونادو دسترسی داشته است (باندولیه، ص ۳۲۳). روایت موتاپادیللا جزئیاتی را در بر می‌گیرد که فنون حمله و نیز توانایی و مهارت دفاعی بومیان را آشکار می‌کند. او می‌گوید برخی اسپانیایی‌ها به نوک دیوار رسیدند ولی در آن‌جا دریافتند بومیان باهم‌های بسیاری از اتاق‌ها (بلند) را از میان برداشته بودند، که در نتیجه امکان ارتباط میان اسپانیایی‌ها از بین رفته بود؛ و از آن‌جا که بومیان برجک‌هایی با فاصله‌های کوتاه در اختیار داشتند که از آن‌جا می‌توانستند حمله‌کنندگان بالای دیوار را سنگ‌باران و تیرباران کنند، شصت تن از سربازان اسپانیایی زخمی شده بودند که سه تن از آن‌ها بر اثر زخم کشته شدند. (همان، ص ۴۸).

۱. کاستاندا (۱۸۹۶، ص ۵۲۰) این نکته را ذکر می‌کند که زنان «درگیر ساخت خشت خام و دیوار بودند، در حالی که مردها چوب می‌آوردند و در محل انبار می‌کردند». گزارش‌های جدید وظایف یادشده را متعلق به مردان می‌داند و اعتبار برپا کردن دیوار را نیز به آن‌ها نسبت می‌دهند؛ و

قوم چاگا نیز به خوبی توانسته بودند از الگوهای فعالیت آب‌سالارانه به ساخت‌های نظامی برسند. رئیس بزرگ آن‌ها، هورومبو، «هزاران تن» را برای ساخت استحکامات عظیمی که تا امروز هم کم و بیش پابرجاست، بسیج کرده بود. [۲۰]

«دیوارهای این استحکامات حدود شش پا بلندی داشتند و در ضلع جنوبی حدود صد متر طول، در ضلع شمالی حدود ۱۵۰ متر، در ضلع شرقی حدود نود متر و در ضلع غربی حدود ۴۵ متر طول داشت». [۲۱] آن‌ها تونل‌ها، خندق‌های وسیع و پناهگاه‌هایی برای دفاع از اقامتگاه‌های دیواربندی شده‌شان داشتند، که از همان آغاز تاریخ چاگاها وجود داشت. [۲۲] «زیر کلبه‌های آن‌ها پناهگاه‌های عمیقی کنده شده بود که غالباً به راهروهای زیرزمینی ختم می‌شدند و در فاصله‌ای به نسبت دور، می‌شد از آن‌ها خارج شد؛ از این پناهگاه‌های زیرزمینی برای فرار استفاده می‌شد. تقریباً همه روستاهایشان با خندق‌های نظامی بزرگ حفاظت می‌شد؛ حتی امروز هم این خندق‌ها با عمق زیاد در هر یک از نقاط زندگی آن‌ها به چشم می‌خورند». [۲۳]

این نمونه‌ها نشان می‌دهند جوامع آب‌سالار ابتدایی هرگاه از توان تعاونی‌شان به خوبی بهره‌برداری می‌کردند، می‌توانستند ساختمان‌های دفاعی چشمگیری پدید آورند. جوامع آب‌سالار سطح بالاتر، همین اصل بنیادی را به کار بردند و آن را مطابق مقتضیات فنی و نهادی تغییر دادند.

در مکزیک عصر ماقبل کریستف کلمب، نبود حیوانات کاری مناسب، حمل‌ونقل را محدود کرده بود، ولی این محدودیت مانع تلاش برای دفاع از شهرها نبود. در شرایط اضطراری، بسیاری از ساختمان‌های آب‌سالارانه دولتی

→ کارهای سازندگی زنان را محدود به گچ‌کاری می‌دانند. (وایت، ۱۹۲۳، ص ۳۳، پارسونز، ۱۹۳۲، ص ۲۱۲). تفاوت میان توصیف‌های اخیر، ممکن است بیانگر یک تغییر نهادی واقعی یا تنها گویای تفاوت در دقت مشاهده باشد. هر چند این تفاوت برای انسان‌شناسان جالب است، ولی در نتیجه‌گیری‌های بنیادی ما درباره خصلت اجتماعی ساختمان‌های بزرگ در پوئبلوهای آمریکا، تأثیری نمی‌گذارد.

در ناحیه اصلی دریاچه‌ای، کارکردهای نظامی بر عهده می‌گرفتند، از جمله کاخ‌ها و معبد‌های غول‌آسایی که به جای دژ در برابر دشمن مهاجم عمل می‌کردند. [۲۴] بررسی‌های اخیر به انواع گوناگون قلعه‌ها و دیوارهای دفاعی مکزیکی توجه نشان می‌دهند. [۲۵] به خاطر عظمت و اهمیت این قلعه‌ها و دیوارها، به خوبی می‌توان آن‌ها را در زمره فعالیت‌های دولتی به شمار آورد. قلعه‌ها و دیوارهای عظیم‌الجثه پرو پیش از ورود اسپانیایی‌ها، که شاهدان پیشین و کنونی را مبهور ساخته‌اند [۲۶] به فرمان حکومت و با گروه‌های بیگاری بسیار بزرگ ساخته شده‌اند. [۲۷]

متون کتبی و بازنمودهای تصویری گوناگون، دیوارها، دروازه‌ها و برج‌های مصر باستان، سومر، بابل، آشور و سوریه را ترسیم کرده‌اند. واژه آرت‌شسترا بر شیوه نظام‌مندی دلالت می‌کند که فرمانروایان نخستین امپراتوری بزرگ هند با آن به تبیین مسائل دفاعی و استحکامات می‌پرداختند. [۲۸] در سپیده‌دهان تاریخ چین، پایتخت‌های تازه‌ای به فرمان فرمانروایان چین ساخته شده بودند و در نخستین سده‌های دوره چو، دولت‌های منطقه‌ای از نیروی بیگاری برای دیواربندی سراسر مناطق مرزی استفاده کردند؛ از این استحکامات نه تنها در برابر اقوام وحشی قبیله‌ای بلکه علیه دولت‌های یکدیگر نیز بهره‌برداری می‌کردند. در سده سوم پیش از میلاد، چین شی هوانگ‌تی متحدکننده کشور چین، ساختارهای منطقه‌ای قدیمی را به هم متصل و تکمیل کرد تا بزرگ‌ترین تأسیسات دفاعی را که بشر تاکنون ساخته است، پدید آورد. [۲۹] بازسازی ادواری دیوار بزرگ چین، کارآیی پیوسته اقتصاد آب‌سالار و کار دسته‌جمعی تحت هدایت حکومت را بیان می‌کند.

ب) جاده‌ها

از وجود شاهراه‌های ساخته حکومت در دولت بابل، خبر داریم و به گونه‌ای مستند اطلاع داریم [۳۰] این شاهراه‌ها در دولت آشور وجود داشته‌اند [۳۱] و در وجود رابطه میان این ساخت‌های اولیه و جاده‌های پارسی و راه‌های

دولت‌های هلنی و روم، «هیچ تردیدی» نیست. ^۱ جاده بزرگ «شاهی» پارس معاصران یونانی را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. [۳۲] این جاده الگوی فرمانروایان هلنی شده بود، [۳۳] که کوشش‌هایشان به نوبه خود الهام‌بخش راه‌سازان دولتی امپراتوری روم بود. [۳۴] به گفته میز، عرب‌ها شکل «جاده حکومتی» و نام آن را از «جاده شاهی» پارسی به ارث برده بودند. [۳۵] به هر روی، آن‌ها علاقه چندانی به نگهداری جاده‌های خوب نشان ندادند، شاید به این دلیل که همچنان بیشتر به کاروان‌های شتر برای حمل‌ونقل اتکا داشتند. رژیم‌های اسلامی بعدی در خاور نزدیک، از شاهراه‌ها استفاده می‌کردند، ولی هرگز نتوانسته بودند آن‌ها را تا سطح کمال فنی شاخص دوره پیش از عرب احیا کنند. [۳۶]

جاده‌ها برای شاهان نیرومند مائوری هند بسیار اهمیت داشتند. [۳۷] یک «جاده سلطنتی» به طول ۱۰,۰۰۰ مایل، که گفته می‌شود از پایتخت تا مرز شمال‌غربی کشیده می‌شد، نظامی از علایم نشان‌دهنده فواصل داشت که امپراتوران مغول نیز به صورتی تعدیل شده آن را به کار بردند. [۳۸] در جنوب هند، که تمدن هندو سده‌ها پس از فتح شمال هند ادامه داشت، جاده‌های ساخت حکومت در کتیبه‌ها ذکر شده‌اند و «برخی به شاهراه‌های شاهی معروف بودند». [۳۹] فرمانروایان مسلمان هند در تلاش برای نگهداری شبکه‌ای از جاده‌های دولتی، الگوی هندی را ادامه دادند و نه الگوی آسیای غربی را. [۴۰] شیر شاه (متوفی ۱۵۴۵ میلادی) چهار جاده بزرگ ساخت که یکی از آن‌ها از بنگال تا آگرا، دهلی و لاهور کشیده می‌شد. [۴۱] می‌گویند اکبر شاه در ساخت یک «شاهراه شاهی» تازه به نام «راه دراز»، که چهارصد مایل زیر «سایه درختان بزرگ در دو طرف آن» [۴۲] ادامه داشت، از شیر شاه الهام گرفته بود.

۱. مین، جلد ۱، ص ۳۴۱؛ اصطلاح «جاده شاهی» در یک کتیبه آشوری آمده است (اومستد، ۱۹۲۳، ص ۳۳۴). الگوی عملیاتی پست دولتی روم، کورسوس پابلیکوس، را می‌توان به واسطه دوره هلنی تا پارس و شاید حتی بابل ردیابی کرد (ویلکن، ۱۹۱۲).

همان‌گونه که پیش از کریستف کلمب، سبب می‌شد تمایلی به ساخت شاهراه‌ها دست کم در فلات بلند، نباشد، ولی ناحیه‌آند صحنه‌راه‌سازی‌های چشمگیر بود. فاتحان اسپانیایی از شاهراه‌های آراسته‌ای که از دشت ساحلی و بلندی‌ها می‌گذشتند و حلقه‌ارتباط میان این دو منطقه به شمار می‌آمدند، به تفصیل سخن گفتند. [۴۵] هرناندو پزارو^۱ درباره‌ی راه‌های ناحیه‌آند می‌نویسد هرگز مشابه این راه‌های زمینی را «در سراسر جهان مسیحی» ندیده بود. [۴۶] درواقع، تنها قرینه‌چنین نظام شاهراهی که او می‌توانست در جهان مسیحی تصور کند، ساخته‌ی رومیان بود. این شباهت، خود بسیار گویاست. چنان‌که بعد توضیح خواهم داد، راه‌های گسترده‌ی رومی ثمرات تبدیل شکل سرنوشت‌سازی بود که امپراتوری روم را به یک دولت استبدادی هلنی (شرقی) تبدیل کرده بود. تلاش‌های مورد نیاز برای ساخت این بزرگ‌راه‌های بزرگ بسیار کم‌تر از نتیجه‌نهایی آن جلب توجه کرده‌اند. ولی شواهد، نشان می‌دهند، مانند بیشتر اقدام‌های حکومتی عمده، کار راه‌سازی نیز بیشتر از طریق همکاری نیروی کار اجباری بسیج‌شده از سوی دولت، انجام می‌گرفت. در امپراتوری اینکا، مباحثان دولتی زمین را مشخص می‌کردند و به ساکنان محلی اطلاع می‌دادند «که باید این راه‌ها را بسازند»؛ و این کار با کم‌ترین هزینه برای حکومت انجام می‌شد. مردان بسیج شده «با خوراک و ابزارهای راه‌سازیشان به محل ساخت جاده می‌آیند تا آن را بسازند».^۲

ساخت شاهراه‌های امپراتوری چین به نیروی کار عظیمی نیاز داشت و نگهداری این راه‌ها هم نیروی کار بزرگی می‌خواست. یکی از کتیبه‌های دوره‌هان یادآور می‌شود در ساخت یک شاهراه در سال‌های ۶۳ تا ۶۶ میلادی،

در چین، شبکه‌ی غول‌آسایی از شاهراه‌ها بلافاصله پس از برپایی امپراتوری در سال ۲۲۱ پیش از میلاد، ساخته شد. ولی در این مورد، همچون نمونه‌های دیگر کانال‌های آبرسانی و حمل‌ونقل یا دیوارهای طولانی دفاعی، مهندسان امپراتوری تنها آنچه را که دولت‌های منطقه‌ای پیشین مبتکرش بودند، نظام‌مند و تکمیل کردند. دیری پیش از سده سوم پیش از میلاد، از یک دولت منطقه‌ای کارآمد انتظار می‌رفت شاهراه‌های زمینی را خوب نگه دارد. دو سوی این راه‌ها که تحت نظارت کارمندان محلی و مرکزی بودند، پوشیده از درختان بود و ایستگاه‌ها و مهمانسراهایی در امتداد آن‌ها ساخته شده بود. [۴۳] در نظام امپراتوری، راه‌های بزرگ دولتی همه مراکز مهم، ناحیه‌کانونی شمالی را به پایتخت متصل می‌ساختند. به نوشته تاریخ رسمی دودمان هان، نخستین امپراتور راه امپراتوری را در سراسر امپراتوری چین گسترش داد. این راه از شرق به یُن^۱ و چی^۲ و در جنوب به وو^۳ و چو^۴ می‌رسید. این راه به کرانه‌های رودخانه‌ی چیانگ^۵ (یانگ‌تسه) و دریاچه‌ها و سواحل دریا دسترسی داشت. این شاهراه پنجاه گام عرض داشت. در خط میانی این راه، فضایی تقریباً هفت متری پوشیده از درختان تعبیه شده بود. دو سمت کناری جاده محکم ساخته شده بودند و میله‌های فلزی برای تقویت آن‌ها به کار رفته بود. در طول مسیر درختان سبز کاج کاشته شده بود. امپراتور این شاهراه امپراتوری را چنان خوش‌ترکیب ساخته بود که نسل‌های بعدی حتی نمی‌توانستند یک مسیر کج در آن پیدا کنند. [۴۴]

در دودمان‌های بعدی، ساخت و نگهداری از شاهراه‌ها و شاخه‌های منطقه‌ای گوناگون آن‌ها، همچنان وظیفه‌ی شاخص مدیریت مرکزی و محلی چین بود. وجود زمین‌ناهموار آمریکای مرکزی و نبود امپراتوری‌های کاملاً

1. Hernando Pizarro

۲. (چیزا، ۱۹۴۳، ص ۹۵)، یکی از نیروهای ارتش فاتح، از سازمان منطقه‌ای و کارهای تعمیراتی روی جاده‌ها، سخن گفته است (اسنت، ۱۹۳۸، ص ۲۴۶). عدم پرداخت پول به کارگران بیگاری‌گرفته جاده‌ها را بلاس والراس نیز یادآوری کرده است. او می‌گوید در ارتباط با کار روی پل‌ها و کانال‌های آبرسانی نیز مشابه همین وضعیت وجود داشت (گاریسلاو، ۱۹۴۵، جلد اول، ص ۲۵۸).

1. Yen

2. Ch'i

3. Wu

4. Ch'u

5. Chiang

۱۶۶,۸۰۰ تن شرکت داشتند. از این همه، تنها ۲۶۹۰ تن مجرم محکوم به کار اجباری بودند. [۴۷]

ج) کاخ‌ها، پایتخت‌ها و مزارها

دستگاه حکومتی که بتواند همه این کارهای آب‌سالارانه و غیر آب‌سالارانه را انجام دهد، به آسانی نیز می‌تواند کاخ‌ها و تفرجگاه‌هایی برای فرمانروا و درباریان، عمارت‌های قصر مانند برای مدیران دولتی‌اش و مزارهایی برای مردگان برجسته‌اش، بسازد. این کارها را زمانی می‌توان انجام داد که اوضاع برابری گرایانه یک جامعه قبیله‌ای ابتدایی به سود صورت‌های خودکامگی قبیله‌ای یا غیر قبیله‌ای، تغییر یافته باشد.

مزارع اختصاصی رئیس بزرگ اجتماع پوئبلو را روستایان برایش کشت می‌کردند. ولی با وجود این، اقامتگاه این رئیس با خانه‌های دیگر مردان قبیله تفاوتی نداشت، بجز آن‌که احتمالاً در جای بهتر و امن‌تری قرار داشت. رئیسان قوم چاگا کاخ‌های درست و حسابی داشتند که برای استفاده شخصی‌شان ساخته شده بود؛ و شمار آنان که برای ساخت این کاخ‌ها بیگاری می‌کردند، چشم‌گیر بود. [۴۸]

کاخ‌های غول‌پیکر فرمانروایان پرو در تابستان، به وسیله نیروی کار تلفیق‌شده کارگران متعدد ساخته شده بود. گفته شده است در مکزیک ماقبل کلمب، نیز اهوآلکویوتزین، شاه تِزکوکو، که در میان اتحادیه آرتک از جهت وسعت در مقام دوم بود، هر روز بیش از ۲۰۰,۰۰۰ کارگر را برای ساخت کاخ و باغ تفریحی‌اش به کار می‌گرفت. [۴۹]

تسلط نامحدود بر نیروی کار رعایا، فرمانروایان سومر، بابل و مصر را قادر ساخته بود کاخ‌ها، باغ‌ها و مزارهای تماشایی‌شان را بسازند. همین الگوی کار در بسیاری از دولت‌های کوچکی که در شکل حکومت از الگوی بین‌النهرین و مصر الهام می‌گرفتند، نیز رواج داشت. برابر مدارک توراتی، شاه سلیمان نیز مانند فرمانروایان بابل، برای ساخت معبد زیبایش از گروه‌های کاری که چهار ماه در سال برایش کار می‌کردند، استفاده می‌کرد. [۵۰]

از عمارت‌های بزرگ هند دوره مغولی، توصیف‌های گوناگونی در دست داریم. پیش از این دوران نیز ساختمان‌هایی به همین اندازه قابل توجه وجود داشتند که کم‌تر شناخته شده‌اند. سومین فرمانروای تَفَلُک، فیروزشاه (۱۳۰۸-۱۳۸۸ میلادی) چندین کانال مهم آب‌رسانی ساخت که مشهورترینشان «جومنا کانال قدیمی» نام دارد. او قلعه‌ها، قصرها، شهرهای کاخی، مساجد و مقبره‌هایی نیز ساخت. قلعه کاخی «کُتلا فیروزشاه» که در پایتخت تازه‌اش، فیروزآباد (دهلی) به سبک مهم معماری هندی و شرقی پیش از اسلام ساخته شده بود. [۵۱]

در چین، روند ساختمانی عام مدیریت ارضی، در بسیاری از کارهای باعظمت آشکار است. نخستین امپراتور چین شی هوانگ‌تی، در نخستین روزهای قدرتش، ساخت تأسیسات بزرگ آبیاری را آغاز کرد؛ و در دوران فرمانروایی‌اش، تأسیسات عظیم غیر آبیاری همگانی و نیمه‌خصوصی را تکمیل کرد. [۵۲] او پس از نابودی رقیبان منطقه‌ای، شبکه‌ای از شاهراه‌ها را که پیش از این یاد کردیم، برپا ساخت تا از طریق آن‌ها، کارگزاران، پیک‌ها و لشگریانش به همه مناطق امپراتوری گسترده او به آسانی دسترسی داشته باشند. او سپس برای دفاع از امپراتوری‌اش در برابر اقوام شبان‌شمالی، «دیوار بزرگ» را ساخت. کاخ‌های خصوصی او در همان نخستین روزهای فرمانروایی‌اش ساخته شده بودند؛ ولی تنها در سال ۲۱۳ پیش از میلاد بود که ساخت ابرکاخش را آغاز کرد. می‌گویند در این طرح غول‌آسا و ساختمان مقبره عظیم او، گروه‌های کاری متشکل از ۷۰۰,۰۰۰ نفر کار می‌کردند. [۵۳]

هشتصد سال بعد، دومین شاه چین باز وحدت یافته، امپراتور یانگ^۱ (۶۰۴-۶۱۷ میلادی) از دودمان سویی، نیروی کاری عظیم‌تر از سابق برای فعالیت‌های ساختمانی غول‌آسای دیگر، بسیج کرد. برای نمونه او علاوه بر بسیج بیش از یک میلیون زن و مرد، جهت ساخت «کانال بزرگ»، [۵۴] گروه‌های بیگاری بزرگی را برای گسترش جاده‌های سلطنتی [۵۵] و تکمیل دیوار بزرگ

1. Emperor Yang

اعزام کرد. به نوشته تاریخ دودمان سویی، بیش از یک میلیون نفر برای ساخت دیوار بزرگ زحمت می‌کشیدند.^۱ طبق همین منبع دولتی، ساخت پایتخت تازه در شرق، که یک قصر سلطنتی غول‌پیکر را نیز در بر می‌گرفت، «هر ماهه» دو میلیون نفر را به کار گرفته بود. [۵۶]

د) پرستشگاه‌ها

جایگاه، سرنوشت و حیثیت سروران غیر روحانی جامعه آب‌سالار، با جایگاه حافظان الاهی آن‌ها پیوند تنگاتنگی داشت. فرمانروایان سیاسی، بدون استثنا، مشتاق بودند مشروعیت و شکوهشان را با عظمت حامیان فراطبیعی‌شان تأیید و تحکیم کنند. حکومت چه از آن شاهان غیر روحانی و چه تحت تسلط شاهان کاهن بوده باشد، هیچ شکی نیست که کانون فرماندهی از هیچ تلاشی برای فراهم کردن فضا و اقامتگاه کافی برای خدایان برتر و متولیان زمینی‌شان، دریغ نمی‌کرد. گروه‌های کار تحت هدایت حکومت، که کاخ‌های غول‌پیکر برپا می‌داشتند، برای ساخت پرستشگاه‌های غول‌آسا نیز به همان اندازه مناسب بودند. کتیبه‌های باستانی یادآور می‌شوند که فرمانروایان بین‌النهرین پرستشگاه‌های گوناگونی را ساختند. [۵۷] معمولاً فرمانروایان طوری سخن می‌گویند گویی این دستاوردها تنها از رهگذر کوشش‌های شخصی‌شان ساخته شده‌اند. ولی گاه از حضور «مردمی که طبق طرح از پیش تعیین‌شده» زحمت می‌کشیدند، نیز یاد می‌کنند.^۲ به همین‌سان، بیش‌تر متن‌های به جا مانده از فراغت به دستاورد نهایی^۳ و یا عظمت شاه فرمانفرما، اشاره می‌کنند، [۵۸] و باز

۱. بیش از یک میلیون نفر در سال ۶۰۷ و ۲۰۰,۰۰۰ تن دیگر در سال ۶۰۸ (سویی شو، ص ۱۰ و ص ۱۲).

۲. همچنین، در یکی از کهن‌ترین کتیبه‌های باقی‌مانده مصر، کتیبه پالرمو (پرستد، ۱۹۲۷، جلد ۱، ص ۲۴۵).

۳. پرایس، ۱۹۲۷، ص ۲۴. تورو وائزن، ۱۹۰۷، ص ۱۱۱ و بارتون، ۱۹۲۹، ص ۲۲۵. شنایدر (۱۹۲۰، ص ۴۶) و دایمل (۱۹۳۱، ص ۱۰۱) از کمپایی داده‌های عینی درباره صنعت ساختمان سومری افسوس می‌خورند.

در این‌جا نیز برخی متون از نیروی کار تحت هدایت حکومت، یا «مردم»، حکایت می‌کنند.^۱

در فرهنگ‌های مبتنی بر مدیریت ارضی آمریکای پیش از کلمب، ساختمان‌های ویژه مقاصد مذهبی بسیار آشکار بودند. روایت‌های بومی و نیز گزارش‌های اولین اسپانیایی‌ها، بر کار عظیم مورد نیاز برای ساخت و نگهداری مکان‌ها و هرم‌های مقدس تأکید دارند. مکزیکی‌ها توان اجتماعی‌شان را برای برپا کردن نخستین معبد جهت یک شهر جزیره‌ای تازه تأسیس، که بعدها پایتخت آزتک‌ها شد، [۵۹] هماهنگ می‌کردند و اخلاف نیرومندترشان از نیروی کار بسیاری از مناطق تحت سلطه برای ساخت پرستشگاه‌هایی غول‌پیکرتر از سابق استفاده می‌کردند.^۲ کاخ شهرمانند شاه مشهور تزکوکو^۳، نیزاهوالکوی اوتزین^۴، چهل معبد درون خود داشت. [۶۰] از شمار عظیم کارگرانی که در این شهر کاخی-معبدی کار می‌کردند، پیش از این یاد کرده‌ایم. گروه‌های کار وسیع تزکوکو، مانند همین گروه‌ها در آزتک مکزیک، را می‌شد از سراسر جمعیت قابل بیگاری بیرون کشید.^۵ در کشور دیگری از همان منطقه دریایچه‌ای اصلی، یعنی کواوتیتلان^۶، ساخت فعالیت‌های آبیارانه پر دامنه [۶۱] به دنبال ساخت یک پرستشگاه بزرگ انجام گرفته بود. تکمیل ساخت این معبد، سیزده سال طول کشید. [۶۲]

۱. «فرمان داده‌ام که کارگران به خواست تو کار کنند» (پرستد، ۱۹۲۷، جلد ۱، ص ۲۴۵). «مردم» سنگ را به پرستشگاه آمون حمل می‌کنند؛ و همین «مردم» هستند که به کار ساخت نیز می‌پردازند. انواع صنعتگران نیز در میان این نیروی کار حضور داشتند (همان، جلد ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴).

۲. تزوزوموک، ۱۹۴۴، ص ۷۹ (معبد هولیزیلوپوچتلی) و ص ۱۵۷ (عمارت بزرگ کو برای همان خدا).

3. King of Tezcuco

4. Nezahualcoyotzin

۵. سالنامه کواوتیتلان، بدون بحث از نیروی کار، به این کار ساختمانی اشاره می‌کند (چمال بولوکا، ۱۹۴۵، ص ۵۲).

6. Cuauhtitlan

در منطقه آند، مانند بیش‌تر دیگر نواحی جهان آب‌سالار، وابستگی کهنات به حکومت، آشکار است. اینکاها ثروت مادی هنگفتی را برای زیباسازی معابد و اهرامشان هزینه می‌کردند. [۶۳] آن‌ها برای گردآوری مواد خام، انتقال آن‌ها و انجام کار عملی ساختمانی، هر مقدار نیروی کاری را که مورد نیاز بود، فرامی‌خواندند. [۶۴]

ه) خدایگانان جامعه آب‌سالار؛ سازندگان بزرگ

خدایگانان جامعه آب‌سالار، چه در خاور نزدیک و هند و چین و چه در آمریکای پیش از فتح، سازندگانی بزرگ بودند. فرمول زیر معمولاً برای نشان دادن جنبه زیبایی‌شناختی و فنی این قضیه به کار می‌رود؛ و این دو جنبه به راستی رابطه متقابل نزدیکی دارند. در ارتباط با انواع فعالیت‌های آب‌سالارانه و غیر آب‌سالارانه، درباره هر دوی این جنبه‌ها بحث فشرده‌ای خواهیم کرد:

۱. فعالیت‌های آب‌سالارانه

الف) تأسیسات تولیدی

(کانال‌ها، آبارها، ذخایر آب، آب‌بندها و نهرها به منظور آبیاری)

ب) تأسیسات حفاظتی

(کانال‌های تخلیه آب و آب‌بندها برای مهار سیل)

ج) آبارها به منظور فراهم کردن آب آشامیدنی

د) کانال‌های حمل‌ونقل

۲. فعالیت‌های غیر آب‌سالارانه

الف) فعالیت‌های دفاعی و ارتباطی

۱. دیوارها و دیگر ساختارهای دفاعی

۲. شاهراه‌ها

ب) عمارت‌هایی که از آن‌ها برای رفع نیازهای عمومی و شخصی خدایگانان مذهبی و غیر مذهبی جامعه آب‌سالار استفاده می‌شود.

۱. کاخ‌ها و پایتخت‌ها

۲. مقبره‌ها

۳. پرستشگاه‌ها

۱. جنبه زیبایی‌شناختی

الف) تأکید نابرابر

بیش‌تر کسانی که درباره سازندگان بزرگ آسیا و آمریکای باستان نظر داده‌اند، بیش‌تر درباره دستاوردهای غیر آب‌سالارانه به تفصیل سخن گفته‌اند تا دستاوردهای آب‌سالارانه. در چارچوب مسائل آب‌سالارانه، بیش‌تر به آبارهایی که برای تهیه آب آشامیدنی ساخته می‌شدند و کانال‌های حمل‌ونقل توجه نشان داده شده است تا تأسیسات تولیدی و حفاظتی کشاورزی آب‌سالارانه. در واقع، این تأسیسات غالباً یک‌سره نادیده گرفته شده‌اند. از میان فعالیت‌های غیر آب‌سالارانه، «خانه‌های بزرگ» قدرت‌مندان و پرستشگاه‌ها و مقبره‌های بزرگان بیش از تأسیسات وسیع ارتباطی و دفاعی بررسی شده‌اند.

این برخورد دوگانه با ساختمان‌های غول‌پیکر جامعه آب‌سالار، تصادفی نیست، زیرا فعالیت‌های آب‌سالارانه به دلایل کارکردی، زیبایی‌شناختی و اجتماعی، معمولاً به اندازه ساخت‌های آب‌سالارانه چشمگیر نیستند. و در چارچوب هر یک از این دو مقوله عمده نیز به دلایل مشابه، برخورد نابرابرانه‌ای به چشم می‌خورد.

از جهت کارکردی، کانال‌های آبرسانی و دیواره‌های حفاظتی، به شکل گسترده و یکنواخت در همه جا به چشم می‌خورد، در حالی که کاخ‌ها، مقبره‌ها و معابد در یک جا تمرکز یافته‌اند. از جنبه زیبایی‌شناختی، بیش‌تر فعالیت‌های آب‌سالارانه برای مقاصد عملگرایانه انجام می‌گیرند، حال آن‌که

اقامتگاه‌های فرمانروایان و کاهنان، پرستشگاه‌ها و مقبره‌های بزرگان به عمد زیبا ساخته می‌شوند. از نظر اجتماعی، آن‌هایی که توزیع نیروی کار و مواد خام را سازمان می‌دهند، همان کسانی‌اند که به گونه‌ای خاص و مستقیم از منافع ساختمانی گوناگون غیر آب‌سالارانه سود می‌برند. در نتیجه، بیش‌تر مشتاق زیبا کردن ساختارهایی نظیر کاخ‌ها، معابد و پایتخت‌ها هستند؛ این نگاه زیباشناسانه در دیگر فعالیت‌هایشان چندان دیده نمی‌شود.

البته این تضاد، مطلق نیست. برخی از کارهای آب‌رسانی، آب‌بندها، آبارها، کانال‌های حمل‌ونقل، شاهراه‌ها و دیوارهای دفاعی، زیبایی کارکردی چشمگیری دارند. شاید نزدیکی محل ساخت به کانون‌های قدرت، کارگزاران مسئول را به ساخت دیوارها، آبارها، شاهراه‌ها، پل‌ها، دیوارها، دروازه‌ها و برج‌هایی وادارد که تا آن جا که مواد خام و نیروی کار اجازه دهد، از ظرافت‌های زیبایی‌شناختی نیز برخوردار باشند.

ولی این گرایش‌های ثانوی، این دو واقعیت بنیادی را تغییر نمی‌دهند که بیش‌تر کارهای عمومی آب‌سالارانه و غیر آب‌سالارانه، از جهت زیبایی‌شناختی نازل‌تر از کاخ‌های سلطنتی و اداری، معابد و مقبره‌ها هستند، و مهم‌ترین فعالیت‌های آب‌سالارانه، یعنی کانال‌ها و نهرها از جهت هنر و ذوق هنری کم‌ترین برجستگی را دارند.

ب) سبک باشکوه‌سازی

با وجود تفاوت‌های سبک میان کاخ‌ها، ساختمان‌های دولتی، معابد و مقبره‌ها، همه این‌ها در یک ویژگی با ساخت‌وسازهای «همگانی» اشتراک دارند، که همانا گرایش آن‌ها به عظیم بودن است. سبک معماری جامعه آب‌سالار، شکوهمند بودن است.

این سبک در اقامتگاه‌های قلعه‌مانند سرخ‌پوستان پوئبلونشین، آشکار است. و باز همین سبک را در کاخ‌ها، شهرهای معبدی و قلعه‌های آمریکای مرکزی و جنوبی در دوره باستان، آشکارا می‌یابیم. مقبره‌ها، شهرهای کاخی،

پرستشگاه‌ها و بناهای عظیم مصر دوره فراعنه و بین‌النهرین باستان نیز از همین سبک برخوردارند. هر کسی یک بار از دروازه‌های شهر و دیوارهای عظیم کاخی و میدان‌های شهر ممنوعه، ساختمان‌های دریاری، معابد باستانی و اقامتگاه‌های خصوصی آن وارد شده باشد، نمی‌تواند در برابر طرح شکوهمند این ساختمان‌ها شگفت‌زده نشود.

اهرام و مقبره‌های گنبدی، بهتر از هر ساختمان دیگری سبک شکوهمند ساختمان‌سازی جامعه آب‌سالار را آشکار می‌سازند. این ساختمان‌ها با کم‌ترین ایده‌ها و با بیش‌ترین مواد، به تأثیر زیبایی‌شناختی‌شان دست می‌یابند. یک ساختمان هر می چیزی جز انبوهه سنگینی از سنگ‌های قرینه کاری شده نیست. جامعه مبتنی بر مالکیت و بیش از پیش فردگرایانه یونان باستان، معماری حجمی را که در دوره شبه آب‌سالارانه مقدونی پدیدار شده بود، [۱] تشویق نمی‌کرد. در نیمه دوم نخستین هزاره پیش از میلاد که اسکندر و جانشینانش بر سراسر خاور نزدیک فرمانروایی می‌کردند، مفاهیم معماری هلنی سبک آب‌سالارانه را تغییر دادند و تهذیب کردند، بدون آن‌که کیفیت شکوهمندش را از بین برده باشند.

در معماری اسلامی، این دو سبک درهم آمیختند تا سبک سومی پدید آید. فرآورده‌های این تحول در غربی‌ترین ناحیه فرهنگ اسلامی، یعنی اسپانیای دوران تسلط اعراب، همان‌قدر چشم‌گیر بودند که در کانون‌های بزرگ شرق، یعنی قاهره، بغداد، بخارا، سمرقند و استامبول. ساختمان تاج‌محل در آگرا و ساختمان‌های مشابه آن، کارکرد همین نیروها را در هند نشان می‌دهند، شبه‌قاره‌ای که پیش از هجوم مسلمانان، معماری غنی و شکوهمند خاص خود را تکامل بخشیده بود.

ج) معنای نهادی

شکی نیست که تمدن‌های ارضی دیگر نیز زیبایی معماری را با شکوهمندی درآمیخته بودند؛ ولی فرمانروایان آب‌سالار با سروران کاهن و غیر کاهن

اروپای باستان و فتودالی از دو جهت تفاوت داشتند؛ نخست این که عملکردهای ساختمانی این فرمانروایان پهنه‌های بیش‌تری از زندگی را تحت تأثیر قرار داده بودند و دوم، تسلط بر سراسر نیروی کار و مواد خام در کشور، آن‌ها را قادر ساخته بود به دستاوردهای باشکوه‌تری دست یابند.

عملیات پراکنده کشت دیم، به اندازه کشاورزی آب‌سالارانه، به استقرار الگوهای همکاری ملی نیاز نداشت. کانون‌های متعدد اربابی در جامعه شوالیه‌ای اروپا، باعث پدید آمدن اقامتگاه‌های مستحکم (قلعه‌ها) در مناطق گوناگون شده بود؛ و حجم این قلعه‌ها به تعداد رعایای وابسته محدود بود. شاه که فقط در مقام مهم‌ترین ارباب فتودالی بود، ناچار بود قلعه‌هایش را با هر مقدار نیروی کاری که می‌توانست در قلمرو شخصی‌اش فراهم کند، بسازد.

تمرکز درآمد در کانون‌های ناحیه‌ای یا منطقه‌ای اقتدار کلیسایی، ساخت بزرگ‌ترین عمارت‌های مذهبی، مانند کلیساها، صومعه‌ها و کلیساهای جامع، را در اروپا امکان‌پذیر ساخته بود. باید یادآور شویم که این ساختمان‌ها را نهادی ساخته بود، که برخلاف همه دیگر گروه‌های مسلط غربی، الگوهای سازمان‌دهی و بهره‌برداری فتودالی را با الگوهای نیمه آب‌سالارانه ترکیب کرده بود.

به هر حال، از جهت نظارت اجتماعی و منابع طبیعی، بناهای عظیم دولت آب‌سالار در هیچ نقطه‌ای از جهان غیر آب‌سالار نظیر ندارند. «برج لندن» که حجم متوسطی دارد و قلعه‌های پراکنده در اروپای قرون وسطا، بیانگر جامعه اربابی متوازن ماگنا کارتا^۱ هستند؛ درست همچنان که شهرهای اداری بزرگ و کاخ‌ها، معابد و مقبره‌های غول‌پیکر در آسیا، مصر و آمریکای مرکزی، هماهنگی سازمانی و استعداد بسیج اقتصاد و کشورداری آب‌سالارانه را بیان می‌کنند.^۲

۱. Magna Carta؛ منشور بزرگی که در قرن سیزدهم و در زمان سلطنت شاه جان در انگلستان، توسط ارباب‌های فتودالی کشور و برای تعیین حدود اختیارات شاه، تصویب شده بود. (مترجم)
۲. برای شناخت ویژگی دیگر معماری آب‌سالارانه، یعنی خصلت «درون‌گرایانه» بیش‌تر

و) فعالیت‌های بزرگ صنعتی و غیر ساختمانی،
تحت مدیریت حکومت آب‌سالار

۱. یک نظر مقایسه‌ای

حکومتی که می‌تواند همه ساخت‌وسازهای آب‌سالارانه و غیر آب‌سالارانه را انجام دهد، اگر بخواهد، در شاخه‌های غیر ساختمانی و صنعتی نیز می‌تواند نقش برجسته‌ای ایفا کند.

دو نوع فعالیت صنعتی وجود دارند؛ یکی صنایع «تغذیه کننده» ای چون استخراج معادن، شکار، گردآوری نمک و نظایر آن؛ و دیگری صنایع نهایی چون ساخت سلاح، منسوجات، اربابه‌ها و مبل و غیره. از آن جا که فعالیت در این دو عرصه در یک سطح وسیع صورت می‌پذیرند، بیش‌ترشان مستقیم یا انحصاری تحت مدیریت و نظارت حکومت‌های آب‌سالار قرار دارند. در دوره فراغت مصر و اینکاهای پرو، مدیریت مستقیم دولت برقرار بود. در شرایط اجتماعی متفاوت‌تر، حکومت معمولاً بخشی از استخراج معادن، گردآوری نمک و نظایر آن را با تحمیل مالیات سنگین و تحت نظارت دقیق به کارفرمایان واگذار می‌کرد، و خود کارگاه‌های بزرگ ساخت کالاهای مورد نیاز را مستقیماً مدیریت می‌کرد.

با ترکیب این واقعیت‌ها با آنچه از عملکردهای ساخت‌وسازهای آب‌سالار و غیر آب‌سالارانه دولتی می‌دانیم، اکنون می‌توانیم جایگاه مدیریتی دولت آب‌سالار در کشاورزی و صنعت را در جدول زیر نشان دهیم. به منظور مقایسه، داده‌هایی از دو جامعه ارضی دیگر را که به اروپای دوره مرکانتیلیست^۱ تعلق دارد، در این جدول می‌گنجانیم.

→ ساختمان‌های مکتبی، به استثنای کاخ‌های متعلق به فرمانروا، نگاه کنید به فصل سوم، بند ۷ همین کتاب با عنوان «نا توانی سازمانی زمینداران در جامعه آب‌سالار».

۱. Mercantilist؛ سیاست اقتصادی خاصی که در اروپای باختری، مخصوصاً در هلند و فرانسه و انگلستان جایگزین سازمان فتودالی قرون وسطایی شده بود. (مترجم)

جدول ۱. مدیریت دولتی در عرصه‌های کشاورزی و صنعت

شکل‌های نهادی	فعالیت‌های سنگین آبیاری	کشاورزی	صنعت			ساخت‌کالا
			معدن و غیره	صنعت ساختمانی	کارگاه‌های بزرگ	کارگاه‌های کوچک
جامعه آبیاری	+	-	^۱ (+)	^۲ (+)	+	-
دولت‌شهرهای ساحلی یونان باستان	-	-	-	-	-	-
اروپای قرون وسطا	-	^۲ (+)	-	^۳ (+)	^۲ (+)	-
اروپای عصر مرکانتیلیسم	-	-	(-)	-	-	-
نشانه‌ها						
+ = غالب						
+ = بسیار بااهمیت						
- = نامربوط یا فاقد						
() = عوامل نشان داده شده در متن، این روند را محدود یا تعدیل می‌کنند						
۱. شرایط ساده‌تر						
۲. در سطح ملی						
۳. در سطح اربابی						

در یونان باستان، استخراج معادن در دست کارفرمایان صاحب جواز بود. تا زمانی که شخص صاحب جواز سهم ثابتی از بازده‌اش را به دولت تحویل می‌داد، از حقوق «بسیار گسترده‌ای» برخوردار بود؛ او می‌توانست معدن تحت جوازش را «بخرد»، نیروی کار را به دلخواه خود سازمان دهد، سنگ معدن را از آن خود سازد و بالاخره می‌توانست جوازش را به شخص دیگری واگذار کند. [۱] در اروپای قرون وسطا نیز استخراج معادن به کارفرمایان خصوصی واگذار می‌شد. آن‌ها با کسب اجازه از مقامات منطقه‌ای یا سلطنتی می‌توانستند مستقل و بیشتر از طریق تعاونی‌های حرفه‌ای فعالیت کنند. [۲] حکومت‌های مرکانتیلیست اروپا برخی معادن را مستقیماً در دست می‌گرفتند، ولی بیشتر معادن موجود به وسیله مالکان خصوصی و تحت نظارت سختگیرانه دولتی، اداره می‌شدند. [۳]

همه این ترتیبات با نظام حکومتی استخراج معادن در مصر فراعنه و اینکای پرو تفاوت دارند. بهره‌برداری از معادن در عصر مرکانتیلیسم، در شکل، نه در محتوای نهادی، با رویه‌ای که در برخی جوامع متفاوت‌تر آب‌سالار معمول بود، شباهت دارد؛ در این جوامع، فعالیت دولتی در برخی معادن با اداره معادن دیگر به وسیله کارفرمایان خصوصی ولی صاحب جواز حکومتی، ترکیب شده بود. [۴]

بجز معادن، در عرصه فعالیت صنعتی، حکومت‌های مطلقه شرقی و غربی بسیار کم‌تر از آنچه ادعا شده است، به هم شباهت دارند؛ هر چند چنین شباهتی میان جامعه آب‌سالار و اروپای فتودال وجود دارد. در جامعه آب‌سالار، بیش‌تر کارگاه‌های صنعتی بزرگ که چندان زیاد هم نیستند، تحت مدیریت حکومتی کار می‌کنند. در غرب دوره مرکانتیلیسم، این کارگاه‌ها که بیش‌ترشان تحت تملک کارفرمایان خصوصی اداره می‌شدند، به صورت‌های مختلف تحت نظارت دولت قرار داشتند. در دولت‌شهرهای ساحلی یونان باستان، حکومت، تجهیزات لازم و اساساً تمایلی برای درگیری در فعالیت‌های صنعتی نداشت. فرمانروایان اروپا در قرون وسطا، موقعیت متفاوتی داشتند و متفاوت عمل می‌کردند. آن‌ها در کارگاه‌های اربابی‌شان رعیت‌های صنعتگر استخدام می‌کردند؛ این صنعتگران برای برآورده کردن نیازهای ارباب‌ها پیوسته مشغول کار بودند. ارباب‌های فتودالی برای ساخت «خانه‌های بزرگ» یا همان قصرها، نیز رعایایشان را برای کار فرا می‌خواندند. همسانی میان این نظام اربابی مبتنی بر کار تعاونی و الگوی آب‌سالارانه، آشکار است. ولی در این‌جا نیز شباهت کارکردی بر اثر تفاوت‌هایی در محیط اجتماعی، کم‌رنگ می‌شود. شاهان و ارباب‌های قرون وسطا تنها می‌توانستند نیروی کار قلمروها و مایملک خودشان را در اختیار داشته باشند، حال آن‌که فرمانروایان آب‌سالار می‌توانستند روی نیروی کار متخصص و غیر متخصص در مناطق بزرگ و سراسر کشور حساب کنند.

تفاوت تعیین‌کننده میان جامعه آب‌سالار و سه تمدن مورد مقایسه ما، تا

آنجا که به صنعت مربوط است، در عرصه ساخت و ساز دیده می‌شود. همین عرصه بیش از هر بخش صنعتی دیگر، قدرت سازمانی جامعه آب‌سالار را اثبات می‌کند. و باز همین عرصه به نتایجی دست یافته بود که هیچ جامعه ارضی یا مرکانتیلیست هرگز به آن‌ها نرسید.

اهمیت نهادی کامل این واقعیت زمانی آشکار می‌شود که آن را به تحول ارضی ملازم آن مرتبط کنیم. کارهای سنگین آبرسانی دولتی، دستگاه وسیع تغذیه کشاورزی را در دست‌های دولت می‌گذارد. کارهای ساختمانی تحت مدیریت حکومت، دولت را به سرور بی‌چون و چرای فراگیرترین شاخه صنایع بزرگ تبدیل می‌کند. دولت در دو عرصه عمده تولید به گونه‌ای بی‌رقیب رهبری عملیاتی و نظارت سازمانی را بر عهده داشت.

۲. قدرت دولت آب‌سالار بر نیروی کار، در سطحی بالاتر از

قدرت کارفرمایان سرمایه‌دار

دولت آب‌سالار در هر دوی این عرصه‌ها نیروی کار مورد نیازش را با روش‌های اجباری فرامی‌خواند و بر آن نظارت داشت، در حالی که یک ارباب فئودالی تنها می‌توانست در ناحیه‌ای محدود چنین نیرویی را بسیج کند. روش‌های این دولت با روش‌های مرسوم در شرایط سرمایه‌داری، یکسره متفاوت است. فرمانروایان آب‌سالار به اندازه کافی نیرومند بودند که بتوانند آنچه را یک شاه یا ارباب فئودالی تنها در چهارچوب قلمرو خاص خود می‌توانست انجام دهد، در سطحی ملی انجام دهند. این فرمانروایان از طریق بیگاری، مردم عامی تندرست را به کار برای خود وامی‌داشتند.

بیگاری نوعی کار اجباری است، ولی برخلاف بردگی که همیشه برده را مشغول به کار نگه می‌دارد، بیگاری اساساً خدمتی موقتی است، گرچه ممکن است گاه و بی‌گاه تکرار شود. از کارگری که بیگاری می‌کند، انتظار می‌رود پس از اتمام کار سرکار و زندگی‌اش برگردد.

بدین‌سان، می‌بینیم کارگر بیگاری‌کننده آزادتر از برده است ولی او نیز نسبت

به کارگر مزدبگیر آزادی کم‌تری دارد. او از مزایای چانه‌زنی کارگر بازاری برخوردار نیست، حتی اگر دولت به او خوراک دهد (در خاور نزدیک باستان، غالباً نان با نوشیدنی همراه بود) یا پول نقد به او پرداخت کند. حکومت آب‌سالار در مناطقی که اقتصاد پولی بسیار پیشرفته‌ای دارد، می‌تواند از مردم مالیات معافیت از بیگاری بگیرد و به جای فراخواندن نیروی کار، آن‌ها را استخدام کند. این همان شیوه‌ای است که در اواخر سلطه دودمان مینگ و بخش بیش‌تر فرمانروایی چینگ، در چین رایج بود.

ولی در آن‌جا نیز مانند جاهای دیگر، حکومت، مزد را دلبخواهانه تثبیت می‌کرد و همیشه کارگران را تحت انضباط شبه‌نظامی نگه می‌داشت. [۵] به استثنای دوران بحران آشکار سیاسی، دولت آب‌سالار همیشه می‌توانست نیروی کار مورد نیازش را، چه به صورت فراخوان و چه با استخدام فراهم کند. می‌گویند اکبرشاه، حاکم مغولی هند، با صدور «فرمان» شخصی می‌توانست هر تعداد آدمی را که می‌خواست گردآورد. در این مورد هیچ محدودیتی بجز محدودیت در تعداد آدم‌های امپراتوری، برایش وجود نداشت. این قضیه کم و بیش درباره همه تمدن‌های آب‌سالار صادق است.

ز) گونه‌ای اصیل و خاص در رژیم مدیریتی

بدین‌سان، دولت آب‌سالار انواع کارکردهای مهم مدیریتی را انجام می‌داد.^۱ در بیش‌تر موارد، این دولت، فعالیت‌های اساسی آبیاری را در دست خود نگه می‌داشت و در عرصه ارضی به عنوان تنها کنشگر در فعالیت‌های بزرگ تدارکاتی و حفاظتی ظاهر می‌شد؛ و در ضمن، فعالیت‌های صنعتی بزرگ غیر آب‌سالارانه، به ویژه ساخت و سازهای بزرگ، را تحت نظارت خود داشت. این

۱. علم اجتماعی به جیمز برنهام به خاطر نشان دادن استعداد قدرت موجود در ذات نظارت مدیریتی، وامدار است. ما در این کتاب بر اهمیت سازمان‌دهنده (سیاسی) عمومی، نه تنها در مقایسه با متخصص فنی (پولن، ۱۹۴۵، ص ۴۴۱) بلکه در مقایسه با مدیر اقتصادی، نیز تأکید می‌کنیم. به هر روی، این امر از اهمیت نقش نویسنده یاد شده و مفهوم رهبری اداری او نمی‌کاهد.

قضیه حتی در نواحی خاص «حاشیه‌ای» که فعالیت‌های آب‌سالارانه چندان اهمیتی نداشت، نیز صادق بود. [۱]

دولت آب‌سالار از این جهت با دولت‌های اداری و تمامیت‌گرای امروزی تفاوت دارد که بر کشاورزی مبتنی است و تنها در بخشی از اقتصاد کشور دخالت دارد. تفاوت دیگر این دولت با دولت‌های صنعتی مبتنی بر بازار آزاد و مالکیت خصوصی، این است که در صورت اصلی آن، کارکردهای اقتصادی تعیین‌کننده با نیروی کار تحت فرمان (اجباری) انجام می‌شود.

فصل سوم

دولتی نیرومندتر از جامعه

الف) نیروهای غیر حکومتی که بر سر رهبری اجتماعی با دولت رقابت دارند

دولت آب‌سالار در اصل یک دولت مدیریت‌کننده است. این واقعیت، دلالت‌های اجتماعی پهن‌دامنه‌ای دارد. دولت آب‌سالار به عنوان مدیر ساخت و سازهای آب‌سالارانه و ساخت‌وسازهای عظیم دیگر، اجازه نمی‌دهد نیروهای غیر دولتی جامعه به گروه‌های مستقل تبدیل شوند و آن اندازه نیرومند شوند که بتوانند به عنوان سنگ تعادل و نظارت بر دستگاه دولت عمل کنند.

روابط میان نیروهای حکومتی و غیر حکومتی جامعه، به اندازه خود الگوهای جامعه، تنوع دارند. همه حکومت‌ها با حفاظت از کل جامعه در برابر دشمنان خارجی (از طریق سازمان‌دهی عمل نظامی) و با حفظ سازمان داخلی (از طریق دستگاه قضایی و انواع روش‌های پلیسی) سروکار دارند. دامنه اجرای این وظایف و وظایف دیگر از سوی حکومت، بستگی به این دارد که سامان اجتماعی به چه شیوه‌ای فعالیت‌های حکومتی را تشویق یا تحدید می‌کند و از سوی دیگر نیروهای غیر حکومتی چقدر رشد کرده باشند.

نیروهای غیر حکومتی که هدفشان دستیابی به رهبری اجتماعی و سیاسی است، عبارتند از: گروه‌های خویشاوندی (به ویژه در شرایط ابتدایی)،

نمایندگان سازمان‌های مستقل مذهبی (که در برخی تمدن‌های ابتدایی مرسوم است، ولی تاریخ کلیساهای مسیحی نشان می‌دهد به هیچ وجه به این تمدن‌ها محدود نیست)، رهبران مستقل یا نیمه مستقل گروه‌های نظامی (مانند دسته‌های جنگی قبیله‌ای و قوای نظامی تحت فرمان ارباب‌های فئودالی) و مالکان انواع گوناگون دارایی‌ها (مانند پول، زمین، تجهیزات صنعتی و توانایی کار).

در برخی موارد، سران دودمان‌های نیرومند یا گروه‌های مذهبی که به حفظ خودمختاری سنتی‌شان علاقه‌مندند، ممکن است با پیدایش استبداد آب‌سالارانه مخالفت کنند. در موارد دیگر، رهبران نظامی نیمه مستقل ممکن است کوشیده باشند از دستیابی نظارت تام توسط سروران دستگاه آب‌سالار جلوگیری کنند. ولی این گروه‌های رقیب از توانایی مالی و سازمانی که نیروهای غیر حکومتی جامعه را در یونان و روم باستان و نیز اروپای قرون وسطا تقویت می‌کرد، برخوردار نبودند. در تمدن‌های آب‌سالار مردان حکومتی از تحکیم سازمانی گروه‌های غیر حکومتی جلوگیری می‌کردند. دولت در این تمدن‌ها، «از جامعه نیرومندتر»^[۱] شده بود. هر سازمانی را که به نمایندگانش در برابر تبعه‌اش قدرت نظارت نشده‌ای بدهد، می‌توان یک «دستگاه» نامید. بر خلاف دولت نظارت‌شده جوامع چندکانونی، دولت تک‌کانونی جامعه آب‌سالار یک دولت دستگاهی به معنای واقعی بود.

ب) قدرت سازمانی دولت آب‌سالار

۱. سازندگان بزرگ جامعه آب‌سالار - سازمان‌دهندگان بزرگ

قدرت برتر سازمانی ریشه‌های گوناگونی دارد. در یک محیط آب‌سالارانه، نیاز به یک سازمان فراگیر در ذات ساخت‌وسازهای فراگیری نهفته است که ویژگی‌های یک سامان کشاورزی ضروری‌شان ساخته است. این ساخت‌وسازها مسائل فنی گوناگونی را مطرح می‌کنند و همیشه به

سازمانی پهن‌دامنه نیاز دارند. این گفته که خدایگانان جامعه آب‌سالار سازندگان بزرگی هستند، با این گفته که آن‌ها سازمان‌دهندگان بزرگی‌اند، چندان تفاوتی ندارد.

۲. بنیادهای یک سازمان کارآمد: محاسبه و ثبت مدارک

یک سازمان‌دهنده، عناصر متفاوتی را در کل یکپارچه‌ای تلفیق می‌کند. اگر او هدفش ساده یا گذرا باشد، می‌تواند این کار را فی‌البداهه انجام دهد؛ ولی اگر با وظیفه دائمی و دشواری روبه‌رو شود، باید تدارکات کامل‌تری را در نظر گیرد. او که با انسان‌ها - نیروی کار، استعداد نظامی و ظرفیت مالیات‌دهی آن‌ها - سروکار دارد، باید تعداد و وضعیت آن‌ها را بداند. برای دستیابی به این هدف، او باید آدم‌ها را شمارش کند؛ و هرگاه خواسته باشد به گونه‌ای تکراری و منظم از این آدم‌ها استفاده کند، باید با به خاطر سپردن شماره آن‌ها، یا در سطحی بالاتر از ابتدایی‌ترین سطح، با استفاده از نمادهای کتبی یا ماقبل کتبی، آن‌ها را بشمارد.

تصادفی نیست که در میان همه اقوام یک‌جانشین، پیشگامان کشاورزی و کشورداری آب‌سالارانه، نخستین کسانی بودند که نظام‌های عقلانی شمارش و کتابت را ساخته و پرداخته کردند. به همین‌سان، تصادفی نیست که مدارک ثبت‌شده جامعه آب‌سالار نه تنها نواحی محدود شهرهای جداگانه و دولت‌شهرها، قلمروهای سلطنتی یا ارباب‌نشین‌های فئودالی، بلکه شهرها و دهکده‌های واقع در سراسر ملت‌ها و امپراتوری‌ها را در بر می‌گرفت. از آنجا که خدایگانان جامعه آب‌سالار سازمان‌دهندگان بزرگی بودند، سازندگان بزرگی نیز به شمار می‌آمدند؛ و چون ثبت‌کنندگان بزرگی بودند، می‌توانستند سازمان‌دهندگان بزرگی باشند.

رشته‌های رنگی و گره‌داری که اینک‌ها با آن‌ها نتایج محاسبات تکراری‌شان را نگه می‌داشتند،^[۱] نشان می‌دهند فقدان نوشته مانعی جدی بر سر راه شمارش و ثبت جمعیت به شمار نمی‌آمد. در مکزیک ماقبل فتح، انواع

متفاوت زمین‌ها و الزام‌های وابسته به آن‌ها به صورت نشان‌های رمزی ترسیم می‌شدند؛ و رویه‌های مدیران محلی، آشکارا مبتنی بر این اسناد بسیار مهم بود.^[۲]

در چین، از همان آغاز حکومت دودمان یین (شانگ)، یعنی در دومین هزاره پیش از میلاد، نظام کاملی از کتابت و شمارش وجود داشت. در دودمان بعدی، چو، فهرست‌های سرشماری برای تعیین جنگجویان و کارگران بالقوه برای برآورد درآمد و هزینه‌ها، به کار می‌رفتند. شواهدی دالی بر وجود یک نظام مفصل شمارش و ثبت در دولت چو در دست است،^[۳] و می‌دانیم در پایان دوره چو، مردم در ناحیه وسیع شمال‌غربی به نام چین^[۴] و نیز در ناحیه چی، ثبت می‌شدند. گفته شده است در ناحیه چی، پاییز هر سال سرشماری انجام می‌گرفت،^[۵] در نخستین دودمان سلطنتی درازآهنگ چین، یعنی دودمان هان، نیز مردم در همین فصل شمارش می‌شدند.^[۶] اسناد نگهداری شده از آن دوران که بر چوب خیزران ثبت شده بودند، نشان می‌دهند کار ثبت در این دوره الگوی منظمی داشت.^[۷] دورشته از ارقام سرشماری در دوره هان، که در تاریخ رسمی این دوره ذکر شده‌اند، در میان تمدن‌های آن زمان، از جمله امپراتوری روم، جامع‌ترین داده‌های جمعیتی‌اند.

تاریخ بعدی سرشماری چین نشانگر مشکلات بسیاری است که در آن زمان قابل رفع نبودند. روش‌ها و دقت رویه‌ها از زمانی به زمان دیگر دستخوش تغییرات بسیار می‌شدند، ولی در نقش حکومت در رفع و رجوع این مسئله هیچ شکی نمی‌توان کرد. دیوان‌سالاری سلطنتی در نگه داشتن حساب منابع انسانی و مادی چین، به هر صورت موفق بود.^[۸]

همین قضیه در مورد هند نیز صادق است. آرته شستره^[۹] و منابع اسلامی^[۱۰] علاقه فرمانروایان بومی و بیگانه به شمارش رعایا و برآورد درآمد آن‌ها را آشکار می‌سازند. این علاقه به هیچ روی جنبه نظری نداشت. مگاسته‌نس^۱

گروه‌های گوناگونی از کارگزاران امپراتوری مائوری را دیده بود که وظیفه‌شان اندازه‌گیری مزارع و سرشماری افراد بود.^[۱۱] مدارک کتبی گوناگونی بر این واقعیت اشاره دارند که در آخرین دوره هند هندویی سرشماری‌های متعددی انجام گرفته بود.^[۱۲]

پس از چین، بهترین اطلاعات درباره سرشماری و ثبت از خاور نزدیک به جا مانده است. کهن‌ترین نوشته‌های کشف رمز شده درباره اقتصاد یک شهر معبدی در بین‌النهرین، داده‌های متعددی در زمینه زمین، مردم، کشاورزی و خدمات همگانی را به دست می‌دهند.^[۱۳] در مصر دوره فراعنه، از زمان سلطنت قدیم،^[۱۴] مردم به گونه‌ای منظم سرشماری می‌شدند. شواهد مستند درباره پیوند میان سرشماری و الزام‌های مالی و شخصی، نه تنها برای سلطنت‌های میانه و نوین وجود دارد، بلکه نبود داده‌های مربوط به ادوار پیش‌تر، نیز بی‌گمان تصادفی است.^[۱۵] به نظر می‌رسد در آستانه دوره هلنی^۱، اشخاص و اموال هر ساله فهرست می‌شدند و پادشاهان بطلمیوسی^۲ احتمالاً این نظام باستانی را تداوم بخشیدند. از پاپیروس‌ها چنین برمی‌آید^[۱۶] که دو دفتر ثبت برای واریسی متقابل این دو مقوله، یکی در دهکده‌های گوناگون و دیگری در پایتخت وجود داشتند.^[۱۷]

در رژیم‌های بعدی، روش‌های شمارش مردم و دارایی‌های آن‌ها، به ویژه در مورد زمین، دگرگونی‌های بسیاری پذیرفت؛ ولی در مصر نیز مانند هند و چین، اصل حاکم بر این قضیه همچنان پابرجا بود. رومی‌ها الگوی هلنیستی را به ارث بردند و اعراب نظامشان را بر پایه نظام روم شرقی بنا نهادند.^[۱۸] سلاطین مملوک^[۱۹] نظام ریشه‌دار ثبت مدارک را حفظ کردند؛^[۲۰] مانند ترک‌های عثمانی که در اوج قدرتشان بر این اصرار داشتند که «هر سی سال باید یک بار سرشماری انجام شود، مردگان و بیماران باید حذف شوند و نام کسانی که در فهرست نبودند دوباره باید ثبت شود».^[۲۱]

۱. منظور، دوره جانشینان اسکندر در مصر است. (مترجم)

۲. نام فرمانروایان جانشین اسکندر در مصر. (مترجم)

۳. مدیریت سازمانی و آب‌سالارانه

با نگاهی به مراکز محلی و پایتختی ثبت اسناد، می‌توان به معنای اصلی «بوروکراسی» پی برد که همان «فرمانروایی از طریق دفاتر» است. قدرت رژیم ارضی اداری، به راستی با نظارت «بوروکراتیک» پیوند نزدیک داشت که حکومت بر رعایایش اعمال می‌کرد.

الف) وظیفه سازمانی، ذاتی ساخت‌وسازهای بزرگ، از آب‌سالارانه گرفته تا غیر آب‌سالارانه، بوده است

همچنان که در بالا یادآور شدیم، وظایف بزرگ سازمانی در ذات ساخت و سازهای دستگاه ارضی عجین شده‌اند؛ این وظایف، به ویژه از نوع آب‌سالارانه آن‌ها، در متبلور ساختن ترکیب کلی دستگاه ارضی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. از آن‌جا که در فصل پیش به تفصیل درباره تحولات ساختمانی جامعه آب‌سالار سخن گفته‌ایم، در این‌جا تنها به تأکید دوباره بر اهمیت بنیادی سازمان‌دهی در این زمینه می‌پردازیم.

ب) مدیریت آب‌سالارانه

صورت‌های چشمگیر مدیریت آب‌سالارانه با ساخت‌وساز، توزیع آب برای آبیاری و مراقبت از سیل پیوندی نزدیک دارد. در مجموع، این دو نوع عملکرد نیروی کاری بسیار کم‌تر از کار ساختمانی و تعمیر نیاز دارد، ولی کسانی که درگیر توزیع آب هستند باید همکاری بسیار نزدیکی با هم داشته باشند.

مگاسته‌نس توضیح می‌دهد کارگزاران امپراتوری مائوری با چه دقتی کانال‌ها و آبارها را برای توزیع آب آبیاری باز و بسته می‌کردند.^۱ دست‌نوشته

۱. استرابو، ۱۵، ۱، ۵۰. اسمیت ۱۹۱۴، ص ۱۴۲. می‌گویند خود بودا اختلاف دو دولت‌شهر را بر سر حق استفاده از آب یک رودخانه، رفع کرده بود. (پاته‌کام، ۵، ص ۲۱۹)

بسیار منظم چولی^۱، سیاستمدار چینی، از کارگزاران ویژه‌ای سخن می‌گوید که آب آبیاری را از مخازن و کانال‌های بزرگ‌تر به کانال‌ها و نهرهای کوچک‌تر هدایت می‌کردند. [۲۲] هرودوت، در عبارتی بسیار نقل شده، می‌گوید که در حکومت هخامنشی خود شاه، عملکردهای عمده آب‌سالارانه را سرپرستی می‌کرد: «پادشاه فرمان می‌داد دریاچه‌های آب به روی روستایی که بیش‌ترین نیاز را به آب داشت، باز شود و اجازه می‌داد خاک آن‌قدر آب خورد که دیگر برایش کافی باشد؛ پس از این، دریاچه‌ها در این سوی بسته می‌شدند و دریاچه‌های دیگری به روی روستاهای دیگری که پس از روستای اولی بیش‌ترین نیاز را به آب داشتند، باز می‌شدند.» [۲۳]

مگاسته‌نس و هرودوت این نکته را به روشنی آشکار ساختند که حکومت عامل توزیع آب آبیاری بود، ولی از جزئیات سازمانی این کار ذکری به میان نمی‌آوردند. چنین داده‌هایی را باید در میان کتابچه‌ها و مقررات اداری جستجو کرد که به خاطر ماهیت بسیار فنی‌شان، چندان مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته‌اند. برخی گزارش‌های ایرانی در سده‌های دهم و شانزدهم (یا هفدهم) میلادی و نیز قواعد متعدد آبیاری که در بالی کشف شده، مستثنی هستند.

اسناد به جا مانده از وضعیت ایران نشان می‌دهند، آب در دسترس، با چه دقتی توزیع می‌شد. همین اسناد همکاری دقیق میان «میرآب»، کارکنان کمک‌های زیردست او و کدخداهای روستاها را نشان می‌دهد.^۲ داده‌های مربوط به بالی، ما را با عملکردهای یک سامان آب‌سالارانه بسیار یکپارچه

1. Chou Li

۲. (بی. لمپتون، ۱۹۴۸، ص ۵۸۹؛ همان، ۱۹۳۸، ص ۶۶۵). سازمان‌دهی نظام آبیاری شرق ایران در زمان خلافت عباسی، در منابع عرب توضیح داده شده است. سرمیرآب شهر مرو ده هزارتن را در اختیار داشت و قدرتش از قدرت رئیس پلیس منطقه بیشتر بود. از سد مخزنی پایین این شهر به وسیله چهارصد محافظ نگهبانی می‌شد؛ و روش اندازه‌گیری و توزیع آب به دقت تنظیم شده بود (بیز، ۱۹۲۲، ص ۴۲۳). برای آشنایی با نهاد سرمیرآب در عربستان جنوبی، عصر باستان و کنونی، نگاه کنید به گروهان، ۱۹۳۳، ص ۳۱.

آشنا می‌سازند. در این‌جا، فرمانروا و وزیر امور مالی (سداهان آگونگ)^۱ دربارهٔ زمان و چگونگی آب‌رسانی به واحدهای متعدد آب‌سالارانهٔ محلی، سوباک^۲، تصمیم می‌گرفتند. [۲۴] رئیس رسمی این واحدها، بر عرضهٔ آب به هر یک از سوباک‌های تابع خود سرپرستی می‌کرد؛ [۲۵] و رئیس هر واحد محلی، کلیان سوباک^۳، دهقانان حوزهٔ خود را هماهنگ می‌کرد و از آن‌ها به قید سوگند تعهد می‌گرفت که در زمان غرقاب شدن مزارع برنج، سواه^۴، از مقررات پیروی کنند. [۲۶] بدین‌سان، توزیع سامانمند آب میان صاحبان گوناگون مزارع برنج، با حداکثر دقت و نیز با دلایل بسیار موجه انجام می‌گرفت. صاحب یک شالیزار در زمان کم‌یابی آب نمی‌توانست سهم آبش را حرام کند. مزرعه‌داران گوناگون برنج، حتی اگر به یک سوباک تعلق داشتند، می‌بایست در آب موجود شریک شوند و شالی‌زارهایشان را به نوبت غرقاب کنند. [۲۷]

عملکردهای سازمانی در امر توزیع آب آبیاری، به خاطر ظرافت و تمرکز رهبری‌شان قابل توجه‌اند. کشمکش میان کشاورزان و درگیری میان واحدهای گوناگون، غالباً پیش می‌آید. «اگر هر مالک شالیزاری بتواند هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، به‌زودی بیش‌ترین نابه‌سامانی پدید می‌آید و شاید شالیزار پایین‌دست هرگز به آب مورد نیازش نرسد.» همهٔ این مسائل با موفقیت حل‌وفصل می‌شود، چراکه اساساً «توزیع آب و قواعد آن در دست یک شخص واحد است.» [۲۸]

مهار طغیان آب، تنها تحت شرایط خاص، به تلاش سازمانی بزرگ‌تری نیاز دارد. مشکل عملکردی وقتی پیش می‌آید که سرریز فصلی یک منبع بزرگ آب، نظام آبیاری و امنیت افراد وابسته به آن را تهدید کند. در بالای، از مسیرهای بالادست رودخانه باید مراقبت کرد؛ و آدم‌هایی که برای این کار موظف شده‌اند، این وظیفه را به عنوان بخشی از بیگاری آب‌سالارانه‌شان انجام

می‌دهند، [۲۹] در چین امپراتوری، حتی در دوران فترت، حکومت، هزاران تن را برای مقابله با سیل‌های احتمالی در کنار دیواره‌های طولانی رودخانه‌ها جمع می‌کرد. [۳۰] حکومت مصر، از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۸ هر ساله صد هزار نیروی بیگاری‌کننده را برای مراقبت و مبارزه با سیل بسیج می‌کرد. [۳۱]

۴. سازمان رفت‌وآمد سریع و جاسوسی

تحت شرایط کشاورزی آب‌سالارانه، عملیات ساختمانی و اداری بزرگی را باید سازمان داد. فعالیت‌های سازمانی دیگر گرچه آمرانه نیستند، ولی با نوعی اقتصاد سیاسی امکان‌پذیر می‌شوند که حکومت را به حفظ کانون‌های هدایت و هماهنگی در همهٔ حوزه‌های عمدهٔ تولید، سوق می‌دهد. رژیم آب‌سالار، نه تنها مانند یک دولت نمونهٔ فتودالی، می‌تواند اقتدارش را بر حوزهٔ محدودی از «قلمرو سلطنتی» و چند شهرک سلطنتی تحمیل کند، بلکه همچنین می‌تواند مدیران و کارگزارانش را در همهٔ مناطق عمدهٔ مسکونی به کنار گمارد؛ و در نتیجه، هر یک از نقاط کشور تحت نظارت مدیریت حکومتی درمی‌آید و خصلت پادگانی پیدا می‌کند.

نظارت مؤثر حکومتی، نخست با برتری سیاسی و مالی عامل هدایت‌کننده همراه است و دوم، وسایل انتقال فرامین و فرماندهان به کانون‌های ثانوی نظارت را شامل می‌شود. اشتیاق به اعمال قدرت از طریق نظارت بر راه‌های ارتباطی، ویژگی هر نوع سلسله مراتب سیاسی است؛ ولی دامنهٔ ارضای احتمالی این اشتیاق را شرایط تعیین می‌کند.

ارباب بزرگ یک جامعهٔ فتودال به اندازهٔ هر مستبد شرقی برای ارتباطات ارزش قائل می‌شود، ولی توزیع پراکندهٔ کانون‌های مدیریتی او و فقدان جاده‌های مناسب به دلایل سیاسی، اجازه نمی‌دهد پیام‌هایش به اندازهٔ پیام‌های یک فرمانروای آب‌سالار با سرعت و امنیت به مقصد رسند.

رشد شاهراه‌ها و کانال‌های طولانی حمل‌ونقل، استعداد ساختمانی

1. Sedahan agong

2. Subak

3. Klian Subak

4. Sawah

فوق‌العاده جامعه آب‌سالار را آشکار می‌کند. به همین ترتیب، تحول نظام‌های کارآمد ارتباطی نیز یکی دیگر از جلوه‌های استعداد سازمانی این جامعه به شمار می‌آید. تقریباً همه دولت‌های آب‌سالار قدرتش را با نظام‌های کاملی از ارتباط «پستی» و جاسوسی، تحکیم می‌بخشند.

اصطلاح‌های «پست» و «خدمات پستی» بیانگر این واقعیتند که اشخاصی در پستخانه‌های معین در طول جاده «مستقر شده‌اند». فرمول «نظام نوبتی» از تعامل منظم میان اشخاص مستقر در این پستخانه‌ها حکایت می‌کند. ما این اصطلاح‌ها را با این شناخت به جای هم به کار می‌بریم که در بررسی ما آن‌ها بر سازمانی دلالت می‌کنند که دولت آن را برای مقاصد دولتی حفظ می‌کند. گهگاه، این سازمان پستی کالاهای کمیاب و نابودشدنی (مانند میوه و ماهی به مقصد دربار) را نیز انتقال می‌دهد، ولی هدف اصلی‌اش نقل‌وانتقال اشخاص ممتاز (سفیران، کارگزاران، دیپلمات‌های بیگانه) و پیک‌ها و پیغام‌هاست؛ این پیغام‌ها اطلاعات جاسوسی درباره مهم‌ترین، محرمانه‌ترین و حساس‌ترین قضایا را در بر می‌گیرند.

در جامعه تمرکززده اروپای قرون وسطا، فرد یا گروه‌هایی از افراد (بازرگانان، سلاخ‌ها و شهرنشینان)، دیری پیش از استقرار خدمات منظم پستی توسط حکومت، ارتباطاتی زمینی برقرار کرده بودند؛ [۳۲] در جهان آب‌سالار، ارتباطات خصوصی وجود داشت، [۳۳] ولی این ارتباطات هرگز به گرد نظام نوبتی فراگیر و کارآمد دولت نمی‌رسید. نمایندگان حکومت‌های شرقی با اداره سازمان پستی به عنوان یک نهاد سیاسی، انحصار بر رفت‌وآمد سریع را در دست خود نگه می‌داشتند و این نهاد در پیوند با یک نظام کامل جاسوسی، به سلاح ترسناکی برای نظارت اجتماعی تبدیل شده بود.

کشورهای آب‌سالار آمریکای قدیم از نظام نوبتی ساده ولی بسیار مؤثری استفاده می‌کردند. در غیاب وسایل حمل‌ونقل حیوانی مناسب، پیغام‌ها را دوندگان تیزرو انتقال می‌دادند؛ این پیک‌های دوند در سراسر مسیرهای

کم‌وبیش غیر رسمی ناحیه مکزیک و در ناحیه آند، در طول شاهراه‌های عالی دولتی، در رفت‌وآمد بودند. می‌گویند ایستگاه‌های نوبتی^۱ مکزیک تقریباً در فواصل شش مایلی برپا بودند؛ [۳۴] و به گفته تورکومادا، سرعت انتقال پیغام را تا حد سیصد مایل در روز می‌شد افزایش داد. [۳۵] ایستگاه‌های سر راهی جاده اینکا به هم نزدیک‌تر بودند و گاه فاصله آن‌ها بیش‌تر از سه چهارم یک مایل نبود. دوندگان می‌توانستند با سرعت صدوپنجاه مایل در روز بدون. به گفته کوبو^۲، یک پیام از شهر ساحلی لیما تا کوزکو، پایتخت - که تقریباً چهارصد مایل در زمین ناهموار و شیب‌دار فاصله داشتند - حدود سه روز طول می‌کشید. صد سال پس از فتح منطقه به دست اسپانیایی‌ها، همین مسیر برای پست سواره، دوازده تا سیزده روز طول کشید.^۳ دوندگان در طول راه می‌بایست تغذیه می‌شدند و این مسئولیت از آن اقامتگاه‌هایی بود که راه‌های نوبتی از آن‌جا می‌گذشت. [۳۶] در واقع، در همه بخش‌های جهان آب‌سالار، کسانی که سر راه جاده‌های پستی زندگی می‌کردند، معمولاً وادار می‌شدند وسایل مورد نیاز ایستگاه‌ها، ارابه‌ها، تخت روان‌ها یا قایق‌های درخواستی کارکنان نوبتی را فراهم کنند.

گفته شده است اینکاها درباره دورترین نقاط امپراتوری‌شان اطلاعات بسیار خوبی داشتند. [۳۷] سازمان گسترده نظام پستی در حکومت هخامنشی، هروودت را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود. [۳۸] نامه‌های خصوصی نیز می‌توانستند از طریق این نظام انتقال یابند، ولی به دلایل امنیتی به وسیله کارکنان پست باز و خوانده می‌شدند. [۳۹] گزنفون بر جنبه جاسوسی این سازمان تأکید کرده بود. شاهنشاهان هخامنشی از طریق پست شاهی می‌توانستند «از وضعیت امور در هر فاصله‌ای به سرعت باخبر شوند». [۴۰]

1. Torquemada

2. Cobo

۳. کوبو، جلد سوم، ص ۲۶۹، راو، ۱۹۴۶، ص ۲۳۱. به گفته چیزا، (۱۹۴۵)، ص ۱۲۷، یک پیام برای پست سرگذشتن این فاصله، به هشت روز وقت نیاز داشت.

از ویژگی‌های فنی پست در دولت روم، بسیار سخن گفته‌اند. طراحی ایستگاه‌های کوچک و بزرگ و الگوی سازمانی این نهاد به راستی چشمگیر است. [۴۱] ولی باید به یاد داشت هدف اصلی پست رومی یا همان کورسوس پوبلیکوس^۱، از همان آغاز فراهم آوردن اطلاعات برای کانون امپراتوری روم بود. [۴۲] تزار اوگوستوس، با تأسیس پست، پایه‌های یک نظام فراگیر اطلاعاتی را مستقر ساخت. کارگزاران ویژه‌ای که نخست فرومتری^۲ و از زمان دیوکلتیان به بعد *agentes in rebus* نامیده شده بودند، در ارتباط تنگاتنگ با کارکنان فنی عمل می‌کردند. فعالیت این افراد تسلط این دولت خودکامه را بر رعایایش، تحکیم می‌کرد. [۴۳]

گفته شده است در آغاز دوره بیزانس، نظام پستی دولت روم شرقی بسیار عالی بود. [۴۴] به نوشته پروکوپئوس، همین نظام پیک‌ها را قادر ساخته بود راهی را که به صورت‌های دیگر ده روز طول می‌کشید، در یک روز پست سر گذارند؛ [۴۵] فرمانروایان ساسانی ایران سنت هخامنشی را چه در حفظ یک خط کارآمد پستی و چه در کاربرد آن برای مقاصد دولت، دنبال کردند. [۴۶]

عموماً گفته می‌شود خلفای عرب شکل نظام پستی‌شان را از الگوی ایرانی گرفته بودند. [۴۷] به نظر می‌رسد این گفته جنبه مهمی از حقیقت را در بر دارد. عرب‌ها که با خود سنت دشت و صحرا را حمل می‌کردند، بر پشت اسب یا با کاروان شتر سفر می‌کردند. در نتیجه، به شاهراه‌های خوب نگهداری شده‌ای که مایه فخر خدمات پستی خاور نزدیک تا روزگار ساسانیان بود، چندان توجهی نشان نمی‌دادند. [۴۸] ولی به هر روی، آن‌ها واقعاً مشتاق نگهداری مناسب خدمات پستی بودند. گفته شده در سده دهم میلادی، خلفای عباسی از نهصد ایستگاه نوینی نگهداری می‌کردند. [۴۹]

در دوران خلافت عباسی، رئیس پست سراسری، رئیس خدمات جاسوسی

هم بود. [۵۰] در فرمان انتصابی که در سال ۳۱۵ هجری (۹۲۷-۹۲۸ میلادی) صادر شده بود، آشکارا قید شده است خلیفه از رئیس خدمات پستی انتظار دارد وضع کشاورزی، وضعیت جمعیتی، رفتار قضات دولتی، ضرب سکه و امور مهم دیگر را از نزدیک تحت نظر داشته باشد. درباره هر یک از رده‌های گوناگون کارگزاران، قضات، افسران پلیس، متصدیان مالیاتی و غیره، می‌باید گزارش‌های محرمانه جداگانه‌ای به خلیفه داده شود. [۵۱] رهنمودهای مربوط، به روش‌های کاملی از گردآوری و فهرست‌بندی اطلاعات دلالت می‌کنند.

خلفای فاطمی سنت پستی پیشینیان عربشان را ادامه دادند. [۵۲] و سلاطین مملوک^۱ دست‌کم به حفظ پست دولتی علاقه‌مند بودند؛ در دوره رونق آن‌ها، نظام پستی، قاهره پایتخت را به مناطق گوناگون سوریه وصل می‌کرد. [۵۳] قلقلشندی^۲ از پیوند میان نظام منظم پستی و سازمان اطلاعات و جاسوسی سخن می‌گوید. اداره‌های دولتی که عهده‌دار این امور بودند، همگی زیر نظر دیوان البرید (مکاتبات) کار می‌کردند. [۵۴] پیک‌های حکومت عثمانی مکاتبات اداری و سیاسی رژیم را «در سراسر امپراتوری عثمانی» انتقال می‌دادند. [۵۵]

مگاسته‌نس از فعالیت‌های مأموران اطلاعاتی در هند دوره مائوری سخن می‌گوید [۵۶]؛ اده شستره و کتاب مانو، روش‌های کار جاسوسان را به تفصیل شرح می‌دهند. [۵۷] در متن‌های دوره گوپتا (از سده سوم تا هشتم میلادی)، [۵۸] رابطه میان نظام پستی دولتی و اطلاعات محرمانه، به روشنی آشکار است. اسناد این رابطه را در دوره حکومت مسلمانان بر هند، نیز می‌توان پیدا کرد. [۵۹] در دوره تسلط حکومت مسلمان مغولی بر هند، صاحب منصبی به نام «کوتوال» [۶۰] امور اداری اطلاعات محرمانه محلی را سازمان می‌داد. در حقیقت می‌توان گفت در این‌جا خدمات اطلاعاتی ملی با نظام جاده‌ای پیوند

۱. سلاطین غلام‌زاده مصر که از (۶۴۸-۹۲۲ ه. ق.) بر این کشور حکومت می‌کردند. (مترجم)

۲. ادیب و سیاستمدار شافعی مصر (۵۶-۸۲۱ ه. ق.). (مترجم)

خورده بود. کاروانسراها و تسهیلات دیگر بین جاده‌ای «برابر با عملکرد بهترین پادشاهان هند در روزگار باستان» [۶۱] سازمان داده شده بود.

در چین، نظام پستی نویتی همراه با جاده‌ها و آبراه‌های انسان‌ساخته رشد کرده بود. خدایگانان امپراتوری چین از طریق تداوم و تکمیل الگوهای پیشین، خدماتی پستی برپا کردند که با وجود وقفه‌ها و تغییرات گوناگون، بیش از دو هزار سال دوام آورد. پست امپراتوری اطلاعات سریع و محرمانه‌ای را از سراسر مملکت در اختیار حکومت قرار می‌داد. در دوره حکومت دودمان هان، بربرهای شورشی غالباً ایستگاه‌های پستی را آتش می‌زدند. [۶۲] یکی از بلندپایگان - با عنوان شاه‌ین - که می‌کوشید امپراتور شود، نظام نویتی خاص خود را برای تسریع انتقال پیغام‌ها برپا کرد. [۶۳] یک مقام پیشین که تحت تعقیب حکومت بود، در یادداشتی گلایه‌آمیز می‌گوید حکومت کار تعقیب او را با توزیع «اعلامیه‌هایی در نقاط دور و نزدیک از طریق نظام پستی» [۶۴] آغاز کرده است. تعقیب‌کنندگان این مرد «جای پاهای او را بررسی می‌کردند و رد چرخ هر ارابه‌ای را دنبال می‌کردند». سرانجام، توری که برای او «در سراسر امپراتوری پهن شده بود»، این فراری را گرفتار کرد؛ «او دستگیر و محکوم به مرگ شد». [۶۵]

نظام نویتی حکومت تانگ (۶۱۸-۹۰۷ میلادی)، با بیش از ۱۶۰۰ ایستگاه کار می‌کرد که ۱۳۰۰ تایشان در خدمت ارتباطات زمینی بودند؛ ۲۶۰ ایستگاه، «پست‌های آبی» و ۸۶ تا، هم زمینی و هم آبی بودند. [۶۶]

خط پستی لیائو انحصاراً در خدمت دولت بود و بار تأمین مایحتاج آن بر گرده مردم بود. «هر بخشی می‌باید ایستگاه‌های نویتی ویژه‌اش را داشته باشد و مردم محلی می‌باید اسب‌ها و گاوهای مورد نیاز این ایستگاه‌ها را فراهم کنند». [۶۷]

با توجه به این سوابق تاریخی، گزارش مارکوپولو درباره نظام پستی چین تحت تسلط مغول، معقول به نظر می‌آید، به ویژه اگر به یاد داشته باشیم

امپراتوری بزرگ خان مغولی چین مناطق گوناگونی را در بر می‌گرفت که فقط «راه‌های مال‌رو داشتند و از جاده برخوردار نبودند». [۶۸]

فرمانروایان مغولی چین تعداد بسیار زیادی اسب نگه می‌داشتند. اما این نکته را نیز باید به یاد داشت که این فاتحان اسب‌سوار علاوه بر حفظ «خدمات پستی عمده سواره»، ایستگاه‌های پستی کوچک‌تری نیز داشتند که دوندگان تیزرو از آن‌ها استفاده می‌کردند. امپراتوری مغول از طریق همین دوندگانی که به تعداد فراوان در اختیار داشت، «پیغام‌هایی از فواصل دریافت می‌داشت که دوندگان به جای ده روز سفر معمولی طی یک شبانه‌روز آن مسیرها را طی می‌کردند». [۶۹]

کاربرد دوندگان به عنوان مکمل پست سواره و آبی، تا آخرین دودمان امپراتوری، یعنی دودمان چینگ (۱۶۱۶-۱۹۱۲)، ادامه داشت.

در ۱۸۲۵، خدمات پستی از طریق شبکه‌ای از راه‌های اصلی و فرعی، متشکل از ۱۲۰۰ ایستگاه سریع و ۱۵,۰۰۰ ایستگاه پیک‌های پیاده، کار می‌کرد. دولت برای ایستگاه‌های سریع، ۳۰,۵۲۶ اسب و ۷۱,۲۷۹ کارمند و برای ایستگاه‌های پیاده ۴۷,۴۳۵ پیک در نظر گرفته بود. این ارقام فقط کارکنان فنی را نشان می‌دهد. اطلاعات رسمی و محرمانه به وسیله کارگزاران منطقه‌ای و محلی انتقال داده می‌شد؛ تهدید به مجازات‌های شدید، هوشیاری این کارگزاران را تشدید می‌کرد.

تلاش سازمانی برای نگه‌داشت این شبکه غول‌آسا، آشکارا مشهود است. امکانات فوق‌العاده‌ای که برای انتقال اطلاعات سریع و محرمانه وجود داشت نیز به همین‌سان چشمگیر است. فقط استان چیه‌لی، که پایتخت در آن قرار داشت، ۱۸۵ ایستگاه سریع و ۹۲۳ پست پیاده داشت. ایالات شانتونگ ۱۳۹ پست سریع و ۱۰۶۲ پست پیاده، ایالت شانسی ۱۲۷ و ۹۸۸، ایالات شین‌سی ۱۴۸ و ۵۳۴، ایالت سچوان ۶۶ و ۱۰۴۹ و ایالات یون‌نان ۷۶ پست سریع و ۴۲۵ پست پیاده داشت. در سده‌های هفدهم و هجدهم، حکومت چینگ ۱۰ درصد از هزینه کل خود را به نگهداری نظام پستی اختصاص داده بود. [۷۰]

۵. الگوی سازمانی نظامی در جامعه آب‌سالار

نظارت سازمانی بر کل جمعیت کشور در روزگار صلح، فرصت‌های فوق‌العاده‌ای برای عمل هماهنگ دسته‌جمعی در زمان جنگ در اختیار حکومت قرار می‌دهد. اگر به جنبه‌های تعیین‌کننده دفاع مانند انحصار و هماهنگی عملیات نظامی، سازمان‌دهی تدارکات و حجم بالقوه نیروهای مسلح توجه کنیم، این قضیه برایمان آشکار می‌شود. نگاهی مقایسه‌ای به این قضایا و ویژگی‌های مربوط به آن‌ها، مختصات نهادی جامعه آب‌سالار را در این مورد و موارد دیگر آشکار می‌سازد.

الف) انحصار و هماهنگی

شاه یک کشور فتودالی انحصار فعالیت نظامی را در دست نداشت. بنابر یک قاعده، او می‌توانست تیولدارهایش را تنها برای یک دوره محدود (در آغاز، سه ماه و بعدها چهل روز) بسیج کند. تیولداران کوچک غالباً تنها بیست یا ده روز و حتی کم‌تر از آن، در خدمت او بودند، [۷۱] این خدمت نظامی موقتی تنها بر بخشی از نیروی نظامی، (شاید یک‌سوم یا یک‌چهارم و حتی کم‌تر) این تیولداران تأثیر می‌گذاشت. [۷۲] و حتی همین بخش کوچک، در زمان نبرد پادشاه در خارج از کشور، مجبور نبود دنبال او حرکت کند. [۷۳]

حاکم ملی تنها بر قوای ویژه خود نظارت کامل داشت. این قوا، بر وفق خصلت تمرکززدوده جامعه فتودالی، تنها بخشی از ارتش ملی موقتاً گردآوری شده را تشکیل می‌داد که آن هم غالباً بخش چندان بزرگی نبود. فتح انگلستان به وسیله نورمن‌ها، رشد قوای حکومتی را تشدید کرد؛ ولی حتی در این‌جا نیز قوای سلطنتی چندان غلبه نداشت. در سال ۱۳۰۰ و در زمان کارلا وروک، به گفته تاوت، شاه حداکثر «نیروی سواره‌نظام سلطنتی» را بسیج کرده بود که «تقریباً یک‌چهارم کل نیروی نظامی و در بهترین حالت، نزدیک به یک‌سوم آن» را تشکیل می‌داد. [۷۴] در ۱۴۶۷ میلادی، امپراتور آلمان کوشید

ارتشی متشکل از ۵,۲۱۷ سواره نظام و ۱۳,۲۸۵ سرباز پیاده نظام را برای نبرد با ترکان بسیج کند. نیروهای تشکیل‌دهنده این ارتش عبارت بودند از: نیروی شخصی امپراتور، متشکل از ۳۰۰ سواره نظام و ۷۰۰ پیاده نظام؛ قوای شش شاهزاده‌ای که در انتخاب امپراتور مشارکت داشتند، متشکل از ۳۲۰ سوار و ۷۴۰ پیاده؛ قوای ۴۷ سراسقف و اسقف، متشکل از ۷۲۱ سوار و ۱۸۱۳ پیاده؛ نیروهای ۲۱ شاهزاده، متشکل از ۷۳۵ سواره و ۱۷۳۰ پیاده؛ قوای ارباب‌های فتودالی، متشکل از ۷۶۹ سوار و ۱۳۸۳ پیاده و نیروهای ۳۹ شهرک، متشکل از ۱۰۵۹ سوار و ۲۹۲۶ پیاده. [۷۵]

ارتش دولت آب‌سالار، از همه این جنبه‌ها، در سطح بسیار بالاتری قرار داشت. سربازان این ارتش از طریق واری‌های دموکراتیک یا قراردادهای فتودالی حفاظت نمی‌شدند. این نظامیان چه صاحب زمین بودند و چه نبودند، هرگاه فراخوانده می‌شدند تا هر زمانی که فرمانروا اراده می‌کرد، می‌جنگیدند و برایشان مهم نبود از چه کسی فرمان گیرند و از چه کسی اطاعت کنند.

جابه‌جایی مداوم گروه‌های گوناگون مسلحی که طبق قرارداد فتودالی تنها برای یک دوره کوتاه خدمت می‌کردند، دلیل عمده‌ای بود برای آن نوع بی‌قراری که تقریباً ویژگی همه ارتش‌های ترکیبی فتودالی به شمار می‌آمد. دلیل دیگر، فقدان یک اقتدار معین بود. از آن‌جا که شاه چیزی جز یک ارباب پیش‌کسوت نبود، و بسیاری از ارباب‌ها با غرور بر مزایای جایگاهشان تأکید می‌کردند، جروب‌بحث به آسانی جای فرمانبری را می‌گرفت. در نتیجه، فقدان انضباط و نمایش دلاوری فردی، شاخص کنش نظامی در ارتش‌های فتودالی بود. [۷۶]

ب) آموزش و روحیه

در میان ارتش دولت‌های آب‌سالار، افراد بسیاری با آموزش ضعیف و روحیه جنگی پایین نیز خدمت می‌کردند. این مردان از جهت مهارت، با قشون فتودالی

جدول ۲. انواع جوامع و انواع جنگجویان

کیفیت‌ها	ارزش‌های			
	جامعه آبسالار		یونان باستان	
	سربازان فراخوانده شده حرفه‌ای		اروپای فتودالی	
	قوای حرفه‌ای	قوای شبه نظامی		
آموزش	+	-	+	+
روحیه	+	-	+	+
هماهنگی	+	+	+	-

نشانه‌ها

+ = قوی

- = ضعیف یا فاقد

این تصویر «یک ارتش غربی متعلق به سده‌های نهم و دهم میلادی، یعنی درست هم‌زمان با رشد سواره‌نظام فتودالی» [۸۱]، درباره سراسر عصر فتودالیسم اروپایی، کم‌وبیش اعتبار دارد. امان^۱ قشون صلیبی‌ها را به گونه «یک توده درهم برهم و با حداقل یا فاقد هرگونه سازمان‌دهی» [۸۲] توصیف می‌کند. «بی‌انضباطی آن‌ها به اندازه آمادگی‌شان برای غارت، چشمگیر است. نافرمانی عمدی افسران به اندازه شلختگی و بی‌پروایی سربازان ساده، رواج دارد. ارتش‌های فتودالی همیشه این گونه بوده‌اند» [۸۳].

تاریخ‌نگار معاصر مصر، آتیه^۲، پیروزی ترک‌های عثمانی را در آخرین نبرد مهمشان با صلیبی‌ها، به فقدان «وحدت گروه‌ها و افراد» و نبود «تاکتیک‌های مشترک» در میان آن‌ها نسبت می‌دهد. برعکس، «ارتش عثمانی نمونه کامل انضباط بی‌چون و چرا، وحدت سختگیرانه و حتی تعصب‌آمیز در هدف و تمرکز قدرت تاکتیکی برتر در دست شخص سلطان بود» [۸۴].

قابل مقایسه نبودند، زیرا اعضای این قشون به درستی آموزش می‌دیدند. آن‌ها از نظر روحیه نیز، ممکن بود از جنگجویان یونان باستان و اروپای فتودالی کم‌روحیه‌تر باشند. ولی از جهت هماهنگی برنامه‌ریزی شده، در سطح جنگجویان یونان باستان و بسیار برتر از شوالیه‌های اروپایی بودند. یونانی‌ها که کیفیت بالای جنگجویان نخبه شرقی را قبول داشتند^۱، از توده سربازان کمکی که بی‌گمان از مشمولان آماده به خدمت بودند، با تحقیر یاد می‌کردند. بیشتر این سربازان از توانایی روحی که مایه فخر ارتش‌های شهروند یونانی بود، هیچ برخوردار نبودند. [۷۸] ولی برخلاف قشون نامنظم اروپای فتودالی، قوای بسیار هماهنگ سلطنت‌های شرقی ارتش‌های هولناکی می‌ساختند. حدود سال ۹۰۰ میلادی، نویسنده کتاب تاکیکا، امپراتور لئوی ششم، به فرماندهان نظامی‌اش توصیه می‌کرد از بی‌انضباطی و بی‌نظمی قوای فرانک‌ها و لمباردها سود جویند. «آن‌ها نه سازمان دارند و نه تمرین نظامی»، از همین روی، «در هنگام جنگ با پای پیاده یا سواره، همچون توده‌های متراکم و بی‌برنامه و بدون قدرت مانور، می‌جنگند» [۷۹] شیوه اردو زدن آن‌ها درست نیست و به همین دلیل به آسانی می‌توان به آن‌ها شبیخون زد. «آن‌ها به تدارکات توجهی ندارند» و صفوفشان در شرایط سخت، به از هم پاشیدگی گرایش دارد،^۲ زیرا به فرماندهانشان هیچ احترام نمی‌گذارند؛ هر نجیب‌زاده‌ای فکر می‌کند چیزی از نجیب‌زاده‌های دیگر کم ندارد؛ هرگاه احساس ناخرسندی کنند، به عمد از فرامین سرپیچی می‌کنند» [۸۰].

۱. توجه کنید به شرح هرودوت از گفتگوی میان شاه تبعیدشده اسپارت با دماراتوس (هرودوت، جلد ۷، ص ۱۰۳).

۲. به دلایل یاد شده در پیش‌گفتار این کتاب، بحث ما در این باره با ارجاع به امپراتوری بیزانس پس از فتح اعراب، امپراتوری لیانو، جامعه مایا و تمدن‌های آبسالار حاشیه‌ای دیگر مطرح می‌شود. بحث کامل‌تر درباره نواحی حاشیه‌ای جهان آبسالار، در فصل ششم همین کتاب آورده خواهد شد.

ج) سازمان‌دهی تدارکات

خدایگانان جامعه آب‌سالار همان تدبیر سازمانی را که با موفقیت در زمینه ساخت‌وساز و ارتباطات به کار برده بودند، در پهنه نظامی نیز به کار بستند. در بسیاری موارد، سربازگیری برای جنگ می‌توانست با همان بسیج فراگیری انجام گیرد که در مورد بیگاری انجام می‌شد. قوای نظامی گردآوری شده به شیوه‌ای منظم حرکت می‌کردند و شیوه‌های اردو زدن و دیده‌بانی، غالباً بسیار پیشرفته بود. هرگاه امکانش وجود داشت، این قوا خوراکش را از محصولات کشاورزی زمین‌های سر راه تأمین می‌کرد، ولی راه‌های گوناگون دیگری نیز برای رفع کمبودهای احتمالی وجود داشت.

اینکها «نظام تدارکاتی درجه یکی» داشتند. [۸۵] خشایارشا، پادشاه ایرانی، در تدارک برای حمله به یونان، «در جاهای گوناگون، انبارهای تدارکات ساخته بود... او مکان احداث این انبارها را به دقت بررسی می‌کرد و آن‌ها را در مناسب‌ترین مکان‌ها می‌ساخت، به گونه‌ای که تدارکات سپاه را بتوان از نقاط گوناگون آسیا و به شیوه‌های متفاوت از طریق حمل یا خرید از بازرگانان، تأمین کرد». [۸۶] فرماندهان نظامی بیزانس به تدارکات قوایشان بسیار توجه داشتند. [۸۷] عرب‌ها و ترک‌ها در اوج قدرتشان، به مقوله تدارکات توجه بسیاری نشان می‌دادند و این مسئله را با روش‌هایی حل می‌کردند که با شیوه خاص جنگی‌شان سازگاری داشت. [۸۸] تاریخ جنگ‌های چین پر است از ارجاع‌هایی که دقیقاً به این مسئله مربوطند. [۸۹]

د) جنگ برنامه‌ریزی شده و نظریه نظامی

جنگ فتودالی که برای رشد تاکتیک‌ها و استراتژی به معنای کامل آن‌ها، مناسب نبود. [۹۰] از رشد نظریه نظامی جلوگیری می‌کرد. وقایع‌نامه‌های قرون وسطایی پر است از شرح نبردها و حماسه‌های شوالیه‌ای و سرشار از توصیف ماجراهای نظامی. ولی آن‌ها اساساً به توانایی‌های جنگجویان فردی توجه

دارند. اما در این توصیف‌ها، به ملاحظات تاکتیکی چندان ارجحی گذاشته نمی‌شود، همچنان که در واقعیت نیز چنین بود.

ولی در جهان آب‌سالار، درباره سازمان‌دهی جنگ بحث‌های فراوان می‌شد. متخصصان نظامی دوست داشتند تجربیاتشان را در رساله‌هایی درباره تاکتیک‌ها و استراتژی، ارائه کنند. کتاب ارته شتره نشان می‌دهد هند دوره مائوری از مسائل هجوم و دفاع به خوبی آگاه بوده است. [۹۱] در سراسر نوشته‌های بیزانسی درباره جنگ، با مسائل گوناگونی روبه‌رو می‌شویم که استراتژی دفاعی این امپراتوری مطرح ساخته بود. [۹۲]

روندهای سازمانی جنگ اسلامی در آیه‌ای از قرآن مجید به گونه برجسته‌ای پیش‌بینی شده است. در آن‌جا که می‌فرماید، خداوند کسانی را که برای او جهاد می‌کنند دوست دارد و آن‌ها «در صفوف نظامی مانند یک ساختمان به هم فشرده عمل می‌کنند». [۹۳] بعدها، بسیاری از مسلمانان درباره مسائل نظامی بحث کردند. [۹۴]

شاید هیچ تمدن آب‌سالار بزرگی را نتوان سراغ گرفت که به اندازه چین درباره جنگ نوشته‌های مفصل داشته باشد. دولت‌مردان چینی، برخلاف برداشت رایج، به مسائل نظامی بسیار توجه نشان می‌دادند. [۹۵] در دوره دولت‌های منطقه‌ای نیز همین توجه دیده می‌شد؛ دوره‌ای که از این جهت و نیز از بسیاری جهات دیگر، الگوهای آب‌سالارانه را دنبال می‌کرد و به الگوهای فتودالی توجهی نداشت. سون تزو^۲، نویسنده هنر جنگ^۳، هر چند بسیار باهوش بود، ولی تنها نظریه‌پرداز نظامی بزرگ این دوره نبود. سون‌پینگ^۴ و ووچی^۵ [۹۶] نیز از این جهت برجسته بودند و بسیاری از ابتکارهای فکری سون تزو بر پایه نوشته‌های پیشین استوار بودند. [۹۷]

۱. در نوشته‌های نظامی یونان باستان نیز همین علاقه به جنگ سازمان‌دهی شده، البته با انگیزه‌های متفاوت، دیده می‌شود.

2. Sun Tzu

3. The Art of War

4. Sun Ping

5. Wu Ch'i

تقریباً هر یک از دولت‌های منطقه‌ای عمده چین مکتب نظامی ویژه خود را داشت. [۹۸] بگذریم از این‌که مفاهیم گوناگون نظامی نخستین‌بار در چه دوره‌ای صورت‌بندی شدند، هیچ شکی نیست که این مفاهیم شکل کلاسیک‌شان را در دوره دولت‌های منطقه‌ای پیدا کردند. امپراتوری چین به دلایل بسیار عملی، به مسائل جنگی علاقه خاصی داشت. یکی از شواهد دال بر این قضیه، همه تاریخ‌های رسمی عمده‌ای است که از دوره دودمان تانگ به بعد (۶۱۸ تا ۹۰۷ میلادی)، بخش‌های خاص و غالباً مفصلی را به امور نظامی اختصاص داده‌اند.

ها تعداد قوای نظامی

خدایگانان دولت آب‌سالار که انحصار بسیج کنش نظامی هماهنگ‌شده را در دست داشتند، اگر می‌خواستند، می‌توانستند قوای وسیعی به میدان آورند. قدرت بسیج کاملاً متفاوت آن‌ها به مراتب بیش‌تر و برتر از همین قدرت در اروپای فئودالی بود.

نورمن‌ها در انگلستان قرون وسطا، سامانی نظامی را به ارث برده بودند که علاوه بر نخبگان جنگجوی فئودالی، عناصری از قوای قبیله‌ای قدیمی‌تر را نیز در بر می‌گرفت. فاتحان نورمن در حفظ و توسعه این ارتش ملی ابتدایی موفق بودند ولی حتی در انگلستان نیز دولت فئودالی تنها بخشی از جمعیت کشور را می‌توانست به میدان آورد.

ارتش تمدن‌های آب‌سالار این چنین محدود نبود. عواملی چون فنون نظامی (جنگ پیاده‌نظام، ارابه‌های جنگی و سواره‌نظام سبک یا سنگین اسلحه) اوضاع اقتصادی (اقتصاد طبیعی یا پولی) و وضعیت ملی (فرمانروایی بومی یا تحت فرمان یک قوم فاتح‌بودن)، باعث تفاوت نیروی عددی این ارتش‌ها می‌شد، ولی به هر روی، نیروی نظامی آن‌ها وسیع بود.

هرکجا سربازان پیاده می‌جنگیدند - به خاطر در اختیار نداشتن حیوانات مناسب یا برای آن‌که ارابه‌رانی و سوارکاری را خوب نمی‌دانستند - تعداد قوا

بسیار اهمیت پیدا می‌کرد؛ حتی زمانی که بخش‌های متفاوت ارتش، از سلاح و آموزش متفاوتی برخوردار بودند. در مکزیک باستان [۹۹] و نیز در اینکای پرو، [۱۰۰] حکومت، ارتش‌های پیاده‌نظام بزرگی را به میدان می‌آورد. با پیدایش ارابه‌رانی یا سوارکاری، تکیه بر سربازان پیاده، کم‌تر حساب می‌شد و شمار آن‌ها اساساً کاهش می‌یافت. پیدایش اقتصاد پولی به سود استخدام سربازان مزدور تمام شده بود؛ این سربازان مزدور می‌توانستند در ارتش واحد عمده ثابت یا در کنار نخبگان «نجیب‌زاده» خدمت کنند.

عامل کشورگشایی نیز در این قضیه نقش دارد. به ویژه در آغاز حکومت دودمان‌های فاتح، غالباً فرمانروای بیگانه برای تضمین قدرت خود به نیروهای هم‌میهنش تکیه می‌کند و به رعایای تازه آموزش خاصی نمی‌دهد. [۱۰۱]

ارتش‌های استبداد ارضی، تحت هر شرایطی که شکل گرفته باشند، مزایای کثرت نیرو را به ندرت ندیده می‌گیرند. بهترین و پیشرفته‌ترین ارتش‌های جهان، معمولاً با ترکیبی از گروه‌های قومی متفاوت شکل می‌گیرند. [۱۰۲]

همچنان‌که پیش‌تر یادآور شدیم، ارتش‌های فئودالی در اروپای قرون وسطا، از واحدهای کوچکی از جنگجویان نخبه سواره‌نظام تشکیل می‌شدند. ارتش اعزامی شارل کچل^۱ کم‌تر از پنج هزار جنگجو داشت و در بسیاری از لشکرکشی‌های بعدی، مدارک ثبت‌شده فقط از وجود دویست سواره‌نظام حکایت می‌کنند. [۱۰۳] ارتش‌های اروپایی صلیبی معمولاً بیش‌تر از چند هزار تا ده هزار نیرو نداشتند.^۲ اعراب نیروی نظامی ثابت و درخشانی از جنگجویان سواره داشتند که با واحدهایی از قوای کمکی تکمیل می‌شدند. [۱۰۴] گفته‌اند

۱. Charles The Bald؛ چارلز یازدهم از امپراتوری مقدس روم، متشکل از اقوام آلمانی زبان و مردمان شمال ایتالیا که از سال ۸۰۰ میلادی با حکومت شارلمانی آغاز شده بود. (مترجم)

۲. لوت، ۱۹۴۶، جلد اول، ص ۱۳۰، ص ۱۷۵ و ص ۲۰۱. حتی در پایان جنگ‌های صلیبی، ارتش سراسری اروپا که در سال ۱۳۹۶ علیه ترک‌های مهاجم می‌جنگید، از یک قشون ملی برخوردار نبود و گذشته از مجارها که مستقیماً تهدید شده بودند، بیش‌تر از ده هزار نفر نیرو نداشت. می‌گویند مجارها حدود ۶۰,۰۰۰ نیرو آورده بودند (آتیه، ۱۹۲۴، ص ۶۷) که تا اندازه‌ای می‌توان آن را یک لشکر انبوه به شمار آورد.

قوای نظامی ثابت نخستین خلفای اموی حدود شصت هزار نفر بود؛ و به گفته ابن‌اثیر، آخرین خلیفه اموی ۱۲۰،۰۰۰ سرباز داشت. [۱۰۵] هارون الرشید در یک جنگ تابستانی، به همراه ۱۳۰،۰۰۰ سرباز ثابت و تعداد نامشخصی از داوطلبان می‌جنگید. [۱۰۶]

مقایسه قوای اروپای فئودالی با ارتش «خلیفه غربی» قرطبه، نیز به همین‌سان روشن‌گر است. براساس منابع اسلامی، اسپانیای تحت تسلط اعراب در سده دهم، بیست هزار سواره‌نظام را در منطقه‌ای شمالی از اسپانیا وارد میدان جنگ کرده بود. لوت^۱ درباره این ارقام شک می‌کند، زیرا در اروپای معاصر او، این تعداد نیرو به طرزی باورنکردنی عظیم بود. به گفته او، «تمام اروپا در این دوره نمی‌توانست چنین نیروی عظیمی به میدان آورد». [۱۰۷] نظر این نویسنده از یک سو درست است و از سوی دیگر نارساست. خود این تاریخ‌نگار برجسته درباره درآمدهای هنگفت خلیفه قرطبه چنین می‌نویسد: «چه تضاد چشمگیری با امپراتوری کارولنژین^۲ یا امپراتوری عثمانی، که دولت‌های فاقد بودجه بودند! تنها امپراتور روم شرقی، شاه بیزانس، شاید چنین منابع مالی‌ای در اختیار داشت.» [۱۰۸] همو در بخش دیگری از کتابش می‌گوید امپراتوری بیزانس دو ارتش هجده هزار نفره داشت، به اضافه تعداد نامشخصی از قوای اشغالگر در آفریقا و ایتالیا، [۱۰۹] که نیروی قابل ملاحظه‌ای فراتر از ۴۰،۰۰۰ تن را در بر می‌گرفت. با توجه به این واقعیت‌ها، دلیلی برای تردید در این باره وجود ندارد که اسپانیای تحت حکومت اعراب که یک کشور آب‌سالار بود و از جمعیت متراکم و درآمدی به مراتب بیشتر از معاصران اروپایی برخوردار بود، می‌توانست به اندازه نیمی از قوای امپراتوری بیزانس را به میدان آورد، که درآمد آن به گفته خود لوت هم‌پای دولت مسلمان اسپانیا بود. در زمان حکومت هخامنشیان، پیاده‌نظام هنوز بخش اعظم مردان جنگنده را تشکیل می‌داد. به تخمین هرودوت، پادشاه بزرگ هخامنشی حدود دو

میلیون نیرو علیه یونانی‌ها بسیج کرده بود، [۱۱۰] که رزمندگان نخبه شخصی‌اش، متشکل از ده‌هزار گارد «جاویدان»، را نیز در بر می‌گرفت. [۱۱۱] دل بروک^۱ بی‌گمان حق دارد شک داشته باشد چنین نیروی عظیمی عملاً به اروپا اعزام شده باشد، ولی استدلال او زمانی افراطی می‌شود که می‌گوید تعداد نیروهای مهاجم بیش از پنج یا شش هزار تن نبود. [۱۱۲] دلیلی برای رد این امکان وجود ندارد که امپراتوری هخامنشی می‌توانست قوایی مرکب از صدها هزارتن را به میدان بفرستد. مورنو می‌گوید تخمین کل نیروی نظامی شاه هخامنشی تا حد ۱،۸۰۰،۰۰۰ نفر از سوی هرودوت، از برداشت نادرست او از یک منبع رسمی هخامنشی مایه می‌گیرد. خود او می‌نویسد خشایارشا می‌توانست ۳۶۰،۰۰۰ نیرو را وارد نبرد کند، ولی نیروی اعزامی به یونان عملاً نمی‌توانست بیش از ۱۸۰،۰۰۰ نفر باشد.^۲

حجم ارتش‌های پیشین هند، که «در نگاه نخست باور نکردنی» می‌نماید، در مقایسه با ارقامی که درباره آخرین مرحله هند اسلامی داریم، توجیه‌پذیر می‌شود. برابر با منابع یونانی، در آغاز امپراتوری مائوری، شاه ماهاپاداما ناندا^۳ ۸۰،۰۰۰ سواره‌نظام، ۲۰۰،۰۰۰ پیاده‌نظام، ۸،۰۰۰ ارابه جنگی و ۶،۰۰۰ فیل جنگی داشت؛ [۱۱۳] و ارقامی که درباره قوای چاندراگوپنا^۴ در دست است، نشان می‌دهد نیروی او به استثنای سواره‌نظام، بزرگ‌تر از قوای شاه یاد شده بود و بجز ملتزمان رکابش، در مجموع ۶۹۰،۰۰۰ تن را در بر می‌گرفت. [۱۱۴] داده‌های به جا مانده درباره دوران بعد، از پیاده‌نظام ۱۰۰،۰۰۰ نفره در دوره سلطنت آندھرا^۵ و صدها هزار تا چندین میلیون سرباز در دوره آخرین

1. Del brück

۲. نگاه کنید به مورنو، ۱۹۳۹، ص ۲۷۱ تا ۲۷۳. ادوارد می‌ر می‌گوید توصیف ارتش خشایارشا از سوی هرودوت، مانند فهرست پیشکشی‌ها به داریوش و اطلاعات خاص دیگر، بر منابع موثق هخامنشی مبتنی بود. مورنو (همان، ص ۲۷۱) یقین دارد ارقام هرودوت درباره ارتش خشایارشا، اساساً از «یک منبع رسمی» نسخه‌برداری شده بود.

3. Mahapādma Nanda

4. Chandra gupta

5. Āndhra

1. Lot

2. Carolingian

پادشاهان هند جنوبی [۱۱۵] و فرمانروایان بزرگ مسلمان هند، حکایت می‌کنند. [۱۱۶]

در چین باستان، واحدهای نخبة اربهران دوشادوش گروه‌های بزرگی از سربازان پیاده می‌جنگیدند. [۱۱۷] در آخرین روزهای دودمان چو، نیروی سواره‌نظام مکمل نیروی اربهران شده بود، ولی این ارتش ترکیبی تازه حتی پرجمعیت‌تر از پیش شده بود. در آستانه دوره امپراتوری، دولت‌های بزرگ منطقه‌ای می‌توانستند سه و نیم میلیون پیاده را، به اضافه تعداد نامشخصی از اربهران و بیش از سی هزار سواره‌نظام بسیج کنند. [۱۱۸]

امپراتوری لیاو حدود پنجاه تا شصت هزار سواره‌نظام ثابت داشت و به داشتن یک میلیون مردان شبه نظامی می‌نازید. [۱۱۹] در دوره دودمان سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹)، حکومت چین ارتش ثابتی متشکل از بالای یک میلیون سرباز را آموزش می‌داد که هر چند آموزش سطح بالایی نبود، ولی به هر حال نوعی آموزش بود. [۱۲۰] زیر پرچم دودمان منچو، ارتش ثابتی خدمت می‌کرد که دست کم در نخستین مرحله، از سواره‌نظام ثابت و بسیار واجد شرایطی برخوردار بود. در پایان سده نوزدهم، ارتش منچوها، مغول‌ها و سربازان زیر پرچم را در بر می‌گرفت که در مجموع ۱۲۰,۰۰۰ تن بودند. فزون بر این‌ها، حکومت چین نیروی نظامی «سبز» و اساساً چینی نیز داشت که حدود پانصد تا ششصد تن را در بر می‌گرفت. [۱۲۱]

و) درصد نظامیان

در این جا باید یادآور شویم تمدن‌های آب‌سالاری که ارتش‌های بزرگی در اختیار داشتند، عموماً از جمعیت بزرگی نیز برخوردار بودند. با وجود این، اوضاع متفاوت داخلی و خارجی باعث می‌شد درصد جمعیت درگیر در قوای جنگی، در میان آن‌ها تفاوت‌های چشمگیری داشته باشد.

ارتش آخرین دودمان چینی، چینگ، کم‌تر از ۲/۰ درصد کل جمعیت چین بود. در امپراتوری هان، هر دهقان تندرستی می‌بایست برای حکومت خدمت

بیگاری و دفاعی انجام می‌داد. این قضیه بر ۴۰ درصد جمعیت روستایی یا چیزی حدود ۳۲ درصد کل جمعیت، تأثیر می‌گذاشت. [۱۲۲] ارتش ثابت دودمان لیاو حدود یک درصد جمعیت کشور را در بر می‌گرفت. قوای شبه نظامی روستایی، طبق آمار رسمی، حدود ۲۰ درصد جمعیت کشور بود. مورنو از طریق تفسیر داده‌های هرودوت، به این نتیجه می‌رسد که حکومت هخامنشی با جمعیت کم‌تر از بیست میلیون، حدود ۱/۸ درصد جمعیت کل کشور را می‌توانست بسیج کند. با فرض بر این‌که جمعیت چین در اواخر حکومت دودمان چو، در بهترین حالت به بزرگی جمعیت امپراتوری هان بود؛ یعنی حدود شصت میلیون (که شاید هم نبود)، متوسط قدرت بسیج دولت‌های مطلقه بزرگ منطقه‌ای می‌بایست تقریباً ۶ درصد بوده باشد.

البته هیچ مدرکی در دست نداریم که بگوییم در همه موارد یادشده، کوشش شده بود از حداکثر این قدرت بسیج استفاده شود. حکومت سونگ که در سده یازدهم، یک میلیون سرباز را از میان بیست میلیون خانوار یا حدود صد میلیون جمعیت کشور بسیج کرده بود، نتوانست در عمل چیزی بیش از یک درصد جمعیت را به خدمت احضار کند. [۱۲۳]

مقایسه این ارقام با ارقام یونان باستان و اروپای فئودال، بسیار آموزنده است. در وضعیت اضطراری، همه مردان سالم دولتشهرهای یونان را می‌شد بسیج کرد. در سده پنجم پیش از میلاد، آتن می‌بایست توانسته باشد ۱۲ درصد جمعیت کل این دولتشهر و حدود ۲۰ درصد همه اشخاص آزاد را مسلح کند. [۱۲۴]

ارتشی که امپراتور آلمان در ۱۴۶۷ به میدان آورده بود، ۱۵/۰ درصد کل جمعیت ۱۲ میلیونی تحت فرمان حکومت را در بر می‌گرفت و ارتش شارل کچل که پیش از این یادش کردیم، حدود ۵/۰ درصد جمعیت تخمینی فرانسه بود. [۱۲۵]

بدین سان، درصد جمعیتی بسیار پایین قوای نظامی در اواخر دوره چینگ،

هنوز از کل جمعیت نظامی آلمان در ۱۴۶۷ بالاتر و تقریباً چهار برابر قوای نظامی در فرانسه سده نهم بود. اختلاف میان نسبت جمعیتی قوای نظامی در اروپای فئودال با همین نسبت در تمدن‌های آب‌سالار، بسیار عظیم است. بی‌گمان، ارباب‌های فئودال، صومعه‌ها و شهرک‌های طبقه متوسط‌نشین در اروپای فئودالی، سربازهای بسیار بیش‌تری در اختیار داشتند؛ ولی این سربازها که از سهمیه‌های توافق‌شده بیش‌تر بودند، مجبور نبودند در ارتش‌های ارباب بزرگشان خدمت کنند. حکومت فئودالی ضعیف‌تر از آن بود که بتواند بیش‌تر از بخشی از مردان تندرست کشور را به خدمت فراخواند. رژیم‌های استبدادی ارضی مانند دولت‌شهرهای یونان باستان، تا این حد دچار محدودیت نبودند. ملاحظات فنی و سیاسی باعث می‌شد آن‌ها تنها درصد کوچکی از رعایایشان را برای مقاصد نظامی به کار گیرند. ولی در مقایسه با شرایط فئودالی، حتی ارتش‌های به نسبت کوچک دولت‌های آب‌سالار از جهت کمی چشم‌گیر بودند. ارتش‌های انبوه رژیم‌های اداری-ارضی، چه با معیار نسبی و چه با معیار مطلق، از ارتش‌های حکومت‌های قابل مقایسه فئودالی برتر بودند.

ج) قدرت استحصالی دولت آب‌سالار

۱. لازمه‌های سازمانی و دیوان‌سالارانه

مردانی که فعالیت‌های ساختمانی و سازمانی جامعه آب‌سالار را انجام می‌دهند، تنها بر پایه درآمدی منظم می‌توانند عمل کنند. بنابراین، شیوه‌های خاص کسب درآمد به همراه شیوه‌های ویژه ساختمانی و سازمانی پدید می‌آیند.

به محض این‌که اجتماع آب‌سالار فراتر از ابعاد محلی‌اش رشد می‌کند، کسب درآمد ثابت و فراوان دولتی با انواع عملیات دیوان‌سالارانه و سازمانی انجام می‌گیرد؛ و نیاز به چنین تمهیدهایی وقتی به شدت احساس می‌شود که

کارکردهای اداری و اجرایی بر عهده کارگزاران گوناگون و تمام‌وقت می‌افتد. اندک‌اندک، خدایگانان دولت آب‌سالار به اندازه وظایف آب‌سالارانه، ارتباطی و دفاعی درگیر عملیات استحصالی نیز می‌شوند. همچنان‌که در زیر نشان خواهیم داد، تحت شرایط خاص، مالیات‌گذاری و روش‌های مربوط به نظارت بر اموال، ممکن است همراه با یک ارتش منسجم و پست دولتی، بدون هرگونه ارتباط با فعالیت‌های آب‌سالارانه، رشد کند.

۲. کار در مزارع همگانی یا مالیات ارضی

اجتماع نوپای آب‌سالار ممکن است برای حمایت از رهبری‌اش هیچ ترتیب خاصی فراهم نکند. به هر روی، تحکیم شرایط آب‌سالارانه معمولاً با گرایش به آزاد ساختن رئیس جامعه از کارهای کشاورزی همراه است، تا او بتواند خودش را کاملاً وقف کارکردهای اجتماعی مذهبی یا غیر مذهبی‌اش کند. به همین منظور، مردان قبیله روی زمین رئیسشان به جای او کار می‌کنند، همچنان‌که در مورد نهرهای آبیاری، فعالیت‌های دفاعی و فعالیت‌های اجتماعی دیگر نیز همکاری می‌کنند.

سوک‌ها^۱ که تنها بخشی از فعالیت اقتصادی‌شان را صرف کشاورزی آب‌سالارانه می‌کنند، زمین همگانی ندارند، ولی در پوئبلوها از مردم عامی خواسته می‌شد روی مزارع فرمانروا کار کنند؛ [۱] این کار بیش‌تر با ترغیب انجام می‌شد ولی هرگاه موقعیت اقتضا می‌کرد، از اعمال زور پرهیز نمی‌شد. در اجتماع‌های وسیع‌تر چاگا^۲، فرمانروا قدرت بیش‌تری داشت و زمین‌های بیش‌تری نیز در اختیار داشت. کار دسته‌جمعی برای کشت زمین‌های فرمانروا بسیار سنگین بود، ولی در ازای انجام این کار، کم‌ترین چیزی به مردان قبیله داده نمی‌شد؛ در بهترین حالت، در پایان کار قدری گوشت و چند پیمانانه آجیو به

۱. Suks، قومی در کرانه نیل، میان اتیوپی و کنیا. (مترجم)

آن‌ها داده می‌شد. برای همین وقتی می‌شنویم یک چاگای عامی به دوست سفیدش می‌گوید «برای شما بیگاری انجام نمی‌دهیم، انگار که روی زمین‌های خودمان کار می‌کنیم» [۲] پیداست وظیفه بیگاری‌اش را بی‌هیچ شور و شوقی انجام می‌دهد.^۱

خدایگانان دولت‌های پیشرفته آب‌سالار برای بقایشان به نیروی کار اضافی یا محصول اضافی یا معادل نقدی آن یا ترکیب همه این‌ها یا بخشی از این منابع، وابسته‌اند. کار روی مزارع حکومتی (و پرستشگاه‌ها) در اینکای پرو، در آرتک مکزیک^۲ و سراسر بخش اعظم چین دوره چو، رواج داشت. زمین‌های گسترده شهرهای معبدی سومر را عمدتاً سرباز-دهقانانی زیرکشت می‌بردند که از کارکنان معبد به شمار می‌آمدند؛ ولی این کشاورزان دسته‌جمعی تنها بخش ثابتی از محصولاتشان را شخصاً و مستقیماً به انبارهای معابد تحویل می‌دادند. [۳] روش سومری‌ها با گروه‌های کار هماهنگ دهکده‌های اینکا [۴] و «هزاران آدم»^۳ی که، به گفته یک حماسه چینی در اوایل دوره چو، به اشتراک در مزارع همگانی کشت می‌کردند، تفاوت چشمگیری دارد. [۵] در مصر دوره فراعنه، به نظر می‌رسد بیش‌تر زمین‌های قابل کشت به دهقانان انفرادی واگذار می‌شد که پس از خرمن‌برداری بخشی از محصولشان را به کارگزاران دولتی واگذار می‌کردند. [۶]

مزارع (خالصجات) دولتی که گروه‌های خاصی از مردان روی آن‌ها کار

۱. آیتکن (۱۹۳۰، ص ۳۸۵)؛ «گروه‌های کار بانشاط هویی‌ها» را با «کار اجباری برای رئیس کاهن و روی نهرهای آبیاری همگانی» در پوئبلوهای ریوگرانده، مقایسه می‌کند. رئیس جنگ که کارگزار رئیس بزرگ در پوئبلوها بود، بر افرادی که روی زمین فرمانروا کار می‌کردند، نظارت می‌کرد (وایت، ۱۹۳۲، ص ۴۲، همان، ۱۹۴۲، ص ۹۸ و ص ۹۷. پارسونز، ۱۹۳۹، ص ۸۸۴ و ص ۸۸۹). و این قضیه نه تنها درباره پوئبلوهای به شدت آب‌سالار شرقی بلکه درباره پوئبلوهای غربی نیز مصداق داشت.

۲. مردم عوام مایا مانند اعضای عادی آرتک مکزیک، زمین‌های خاص «ارباب‌ها»-ی را که نمایندگان حکومت محلی و مرکزی بودند، زیرکشت می‌بردند (نگاه کنید به لاند، ۱۹۳۸، ص ۱۰۴).

می‌کردند،^۱ در تعدادی از تمدن‌های آب‌سالار وجود داشتند؛ ولی به نظر می‌رسد بجز آمریکای پیش از فتح و چین دوره چو، بیش‌تر دولت‌های آب‌سالار^۲ مالیات ارضی را بر بیگاری روی مزارع بزرگ حکومتی، ترجیح می‌دادند. چرا؟ میان تسلط اقتصاد طبیعی و چیرگی نظام ارضی همگانی، رابطه پایداری وجود ندارد. بازرگانی بین‌المللی و انواع دادوستد شبه پولی، در آرتک مکزیک بیش‌تر از سلطنت‌های قدیمی و میانه مصر رواج داشت. احتمالاً فقدان یا وجود حیوانات کاری بیش‌ترین تأثیر را بر این قضیه داشت. کشاورزانی که از مزایای چنین حیواناتی برخوردار نبودند، زمین را با سیخک حفر (همان‌سان که در پرو باستان و آمریکای مرکزی معمول بود) یا کج‌بیل (که در بخش اعظم چین دوره چو رواج داشت) کشت می‌کردند؛ این کشاورزان را می‌شد به خوبی در گروه‌های شبه‌نظامی سازمان داد، حتی در آن زمانی که روی مزارع آبیاری شده کار می‌کردند؛ در حالی که گروه‌های شخم‌زن وقتی مؤثرتر و بهتر کار می‌کنند که به آن‌ها اجازه داده شود در واحدهای جداگانه و روی زمین‌های مجزا فعالیت کنند. در آخرین مرحله حکومت دودمان چو، [۷] شخم زدن با گاو رواج یافت، که این امر خود بر لغو تدریجی نظام مزرعه همگانی دلالت می‌کند. دهقانان لاگاش^۳ که بیش‌تر وقتشان را انفرادی روی زمین معبد کار می‌کردند، با کاربرد

۱. مزارع دولتی، سنا در آخرین سال‌های هزاره نخست پیش از میلاد در هند رواج داشت (ازنه شتره ۱۹۲۶، ص ۱۷۷). به هر روی، این مزارع را باید از خالصجات دوره مغولی هند که غالباً به عنوان «ملک» مهاراجه در نظر گرفته می‌شد، متفاوت دانست. متأسفانه، اصطلاح «خالصه» برای بخش‌های وسیع زمین همگانی (زمین شاه) و مستغلات محدود شبه‌مزرعه نیز به کار برده می‌شد. اصطلاح خالصه مغولی را تنها باید برای مقوله اول به کار برد. به گفته باین پاول (۱۸۹۶، ص ۱۹۸) فرمانروایان مغولی هند اصطلاح خالصه را برای «همه زمین‌هایی که درآمدشان مستقیماً به خزانه انتقال داده می‌شد» به کار می‌بردند.

۲. در مورد برخی از مناطق هند، شواهدی دال بر مزارع همگانی وجود دارد. نمی‌توان با قطعیت گفت این شواهد نشان‌دهنده نهادهای قبیله‌ای ابتدایی‌اند، یا ریشه‌ای درآویدی یا ماقبل درآویدی دارند (نگاه کنید به باین پاول، ۱۸۹۶، ص ۱۷۹ و ص ۱۸۰، همان، ۱۸۹۲، جلد اول، ص ۵۷۶؛ هیوایت، ۱۸۸۷، ص ۶۲۲).

جدول ۳. درآمد ارضی حکومت‌های آب‌سالار

منبع درآمد		نمونه‌ها
مالیات	زمین همگانی	
بخشی جنسی	اساساً نقدی	
بخشی نقدی		
	جوامع قبیله‌ای:	
	-	سوک‌ها
	+	پوتیلوها
	+	چاگاها
	+۱	هاوایی
	آمریکای باستانی:	
	+۱	اینکای پرو
	+	مکزیک
		خاور نزدیک:
	+۲	شهرهای معبدی سومر (لاگاش)
	+	بابل
	+	مصر فراعنه
+		دوره هلنی و رومی
+		بیزانس قدیم
+		خلفای عرب
+		ترکیه عثمانی
	+	هند
		چین:
	+	چوای قدیم
	انتقال مستند	
	کلید	
	+ = پیشرفته	
	- = در شرایط ابتدایی یا فقدان	
	۱ = قدری	
	۲ = با مسئولیت انفرادی	

حیوانات کاری در کشاورزی کاملاً آشنا بودند. دهقانان مصر دوره فراعنه و هند در دوران هندویی و اسلامی نیز به همین وضع بودند. بدین‌سان، بیش‌تر دولت‌های آب‌سالاری که از حیوانات کاری در امر کشت استفاده می‌کردند، با تولید کشاورزان انفرادی و نه با تلاش دسته‌جمعی کشت‌کاران بیگار، ادامه حیات می‌دادند.

جدول زیر انواع گوناگون حکومت‌های نمونه آب‌سالار را در ارتباط با روش‌های کسب درآمد ارضی‌شان نشان می‌دهد.

۳. کلیت و میزان مالیات در دولت‌های آب‌سالار

این واقعیت که کار در مزارع همگانی معمولاً به اشتراک به وسیله همه مردانی که توانایی انجام بیگاری دارند انجام می‌شد، نشانگر قدرت رهبری دولت آب‌سالار در وادار ساختن همگان به حمایت از خویش است. استقرار اقتصاد پولی با تفاوت‌های بیش از پیش از جهت دارایی، ساختار طبقاتی و درآمد ملی، همراه است. ولی دولت آب‌سالار، به عنوان سرور یک دستگاه سازمانی عظیم، حتی پس از استقرار اقتصاد پولی، همچنان مطالبات مالی‌اش را بر توده مردم تحمیل می‌کند. مقایسه‌های ما نشان می‌دهند این دولت از همین رو بسیار نیرومندتر از حکومت‌های دیگر جوامع ارضی بود.

در یونان باستان، «شان شهروندان اجازه تحمیل مالیات سرانه را نمی‌داد».[۸] زمانی که شهر معروف آتن «بر یونان چیرگی یافت، نه مالیات‌های منظمی داشت و نه خزانه خاص»[۹]؛ و این شهر حمایت مالی‌اش را بیش‌تر از گمرکات و درآمدهای برون‌مرزی دریافت می‌کرد. در جمهوری روم، شهروندان آزاد همین قدر مشتاق بودند هزینه‌های عمومی را پایین نگه دارند. تنها مالیات مستقیم عمده تری‌بوتوم^۱، در مجموع بیش‌تر از ۱ تا ۰.۳ درصد دارایی شخصی

1. tributum

مردم نبود.^۱ در هر دو مورد یونان و روم، نیروهای غیر حکومتی جامعه، دستگاه اجرایی را چه از جهت کارکنان و چه از نظر بودجه کوچک نگه می‌داشتند و صاحب‌منصبان برجسته دولت یا هیچ حقوقی نمی‌گرفتند یا حقوق ناچیزی دریافت می‌کردند.

فرمانروایان اروپای فئودال بیش‌تر از املاک شخصی‌شان تأمین می‌شدند، که آن هم تنها بخشی از خاک کشور بود. حق و حقوق گهگاهی یا منظمی که آن‌ها در سرزمین گسترده‌ترشان گردآوری می‌کردند، چنان اندک بود که بیش‌تر ضعف قدرت مالی پادشاه را اثبات می‌کند. فاتحان نورمن انگلستان پیشگام استقرار یک دولت نیرومند بودند، ولی به دلایلی که بعد خواهیم آورد، حتی آن‌ها نیز تنها می‌توانستند به گونه‌ای متناوب بر همه رقباشان مالیات تحمیل کنند. [۱۰] پس از یک سده تلاش، شورای نیرومند شوالیه‌گری توانست حق شاه در وضع مالیات بدون توافق «شورای عمومی» را تنها به سه نوع «کمک» به مقام سلطنت محدود کند، که در هر یک از کشورهای فئودالی قاره اروپا مرسوم بود.

جوامع بزرگ شرق را باید با این جوامع ارضی قیاس کرد، نه با غرب شبه‌صنعتی یا تمام صنعتی. خدایگانان کشاورزی آب‌سالارانه دست کارگزاران گردآوری مالیاتشان، همچون عوامل ثبت و بسیج‌شان را، تا حد زیادی باز گذاشتند. از همه مردهای بزرگسال کشور انتظار می‌رفت، هرگاه دولت اراده می‌کرد، برایش کار و جنگ کنند و مالیات بپردازند. این یک قانون بود. معافیت از این وظایف باید به شیوه خاصی از سوی دولت اعطا می‌شد و حتی پس از اعطای این نوع معافیت‌ها، پس از یک دوره مشخص یا در پایان فرمانروایی پادشاه اعطاکننده، لغو می‌شد.

درآمدهای روستایی به شیوه‌های گوناگون محاسبه می‌شد. گاه مردان بزرگسال، گاه «سران» خانوارها و گاه واحدهای زمین، مبنای برآورد این

درآمدها می‌شدند. در بابل، حتی از سربازانی که مزارع دولتی را در تصرف داشتند نیز مالیات ارضی می‌گرفتند. [۱۱] حکومت می‌توانست بیست درصد محصول سالیانه را به عنوان مالیات ارضی بگیرد. در مورد سلطنت نوین مصر فراغه [۱۲] نیز همین نرخ رسمی گزارش شده است. در هند و در اواخر نخستین هزاره پیش از میلاد، این نرخ یک‌دوازدهم، یک‌ششم یا یک‌چهارم محصول بود. در ارته شستره آمده که شاه اجازه دارد در موارد اضطراری یک‌سوم (به جای یک‌چهارم) محصول کشاورزی را که در زمین خوب آبیاری شده کشت می‌کند، به عنوان مالیات دریافت کند. [۱۳] در مورد چین در دوران حکومت چو و امپراتوری، نرخ‌های بسیار متفاوتی گزارش شده است. مالیات اسلامی نیز در آغاز طبق احکام شرعی تنظیم می‌شد، ولی به تدریج، شرایط زمانی و مکانی دخالت کردند و تفاوت‌های گسترده‌ای از جهت مالیاتی پدید آوردند. جر و بحث‌های گوناگون درباره سنگینی مالیات، نشان می‌دهد در فرمانروایی اسلامی مالیات ارضی بار سنگینی بود و مانند بخش‌های دیگر جهان آب‌سالار، به همگانی شدن گرایش داشت.

حکومتی که از نرخ‌های رسمی فراتر نمی‌رفت، عادل انگاشته می‌شد. ولی بیش‌تر حکومت‌ها ارضای مادی را بر ارضای اخلاقی ترجیح می‌دادند. بسیاری حکومت‌ها از حکم قانونی فراتر می‌رفتند. الواح گلی بابل نشان می‌دهد دولت بر حسب قاعده می‌بایست ده درصد محصول را به عنوان مالیات برداشت کند، ولی گاه «حتی تا نیمی از محصول» را مالیات می‌گرفت. [۱۴]

قضیه به همین‌جا ختم نمی‌شود. پرداخت‌هایی که در دفاتر رسمی ثبت شده‌اند، غالباً پایین‌تر و گاه بسیار پایین‌تر از آن پرداخت‌هایی‌اند که گردآورندگان مالیات در عمل از مردم می‌گرفتند. حتی در عقلانی‌ترین دولت‌های آب‌سالار، بلندپایگان دستگاه دولتی اعمال نظارت بر زیردستانشان را دشوار می‌یافتند. غالباً، تلاش چندانی برای اعمال قانون به صورت کامل انجام نمی‌گرفت.

توزیع کل درآمد مالیاتی میان قشرها و رده‌های گوناگون صاحب‌منصبان

۱. در آغاز، دارایی مشمول مالیات محدود به زمین، بردگان و حیوانات بود؛ ولی بعدها مالیات از همه نوع دارایی گرفته می‌شد (شپلر، ۱۸۹۳، ص ۱۹۶، هومو، ۱۹۲۷، ص ۲۳۷).

دولتی، بسیار متفاوت بود. این تفاوت‌ها نقش برجسته‌ای در توزیع قدرت درون دستگاه دیوان‌سالاری داشتند، ولی از دیدگاه کل دولت چندان اهمیتی نداشتند. قدرت مالی دستگاه دولتی آب‌سالار را باید با مجموع مالیاتی که دیوان‌سالاران می‌توانستند از کل جمعیت غیر حکومتی بگیرند، اندازه‌گیری کرد. در تضاد با فقدان کامل مالیات‌گذاری سراسری و مستقیم در دولت‌شهرهای یونان باستان و روم و در مقایسه با سیاست مالی بسیار ضعیف اروپای فتودالی، پهنه و قدرت نظام مالیات‌گذاری دولت‌های آب‌سالار بسیار چشمگیر است.

۴. مصادره اموال

دولت آب‌سالار که قدرت مالی‌اش را در مناطق روستایی به گونه‌ای کارآمد اعمال می‌کند، مشابه همین رویه را در مورد صنعتگران، بازرگانان و مالکان اموال منقول که از مزایای خاصی برخوردار نیستند، نیز به کار می‌برد. این واقعیت چنان آشکار است که در این‌جا از بحث درباره روش‌های اعمال مالیات بر صنایع دستی و بازرگانی صرف‌نظر می‌کنیم. به هر روی، ویژگی استحصال دیگری در مورد کشورداری آب‌سالارانه وجود دارد که به جاست درباره‌اش بحث بیشتر می‌کنیم و آن ویژگی، مصادره آشکار اموال مشهود است. اجتماع متشکل از افراد آزاد شاید از خود بپرسد برای حفظ ثروت همگانی چه فداکاری‌هایی باید انجام دهد؛ و گهگاه ممکن است از سلاح مصادره اموال علیه جنایتکاران و مردان بیش از حد قدرتمند استفاده کند.^۱ اما مصادره دلبخواهانه به عنوان یک رویه عام، ویژگی خاص یک رژیم اصالتاً مطلقه است. این رژیم پس از تعیین مطالبات نامحدود مالی، می‌تواند به اراده خود جرح و تعدیلش کند و به اموال خصوصی، حتی پس از پرداخت مالیات‌های

منظم و غیر منظم، دست‌درازی کند. در شرایط ساده‌تر شکل‌گیری قدرت و طبقه، دارایی تجاری مستقل و هنگفت وجود ندارد یا اندک است. در شرایط پیچیده‌تر، ثروت تجاری آماج مطلوبی برای مصادره می‌شود، ولی تجاوز به دارایی کارگزاران دولت نیز پیوسته برقرار است.

دارایی وسیع ملکی در برابر مصادره هیچ مصونیتی ندارد. این دارایی بیشتر از فلزات گرانبها، جواهر یا پول در معرض مالیات قرار می‌گیرد؛ در صورتی که فلزات قیمتی را به آسانی می‌توان در جای امن پنهان کرد، کاری که همه، بجز قدرتمندترین اعضای دستگاه حکومت، انجام می‌دهند. از این روی، اقدامات مصادره‌ای دولت آب‌سالار، بر مالکان دارایی منقول و پنهان‌شده، که معمولاً با پنهان‌کاری از زیر بار مالیات شانه خالی می‌کنند، با شدت بیشتری اعمال می‌شود. دلایل اعلام‌شده برای مصادره اموال صاحب‌منصبان و دیگر اعضای طبقه حاکم، تقریباً یا سیاسی است یا اداری. دلایل سیاسی عبارتند از: خطاهای دیپلماتیک، توطئه و خیانت؛ و دلایل اداری عبارتند از: سوء مدیریت و کوتاهی‌های مالی. تخلف‌های جدی غالباً به نابودی سیاسی و اقتصادی متخلف می‌انجامد و تخلف‌های سبک‌تر به خلع موقتی یا دایمی و مصادره جزئی یا کلی منجر می‌شود. بازرگانان غالباً به خاطر فرار از مالیات تعقیب می‌شوند، ولی آن‌ها را به توطئه سیاسی نیز می‌توان متهم کرد. در مورد نخست، می‌توان بخشی از مالشان را گرفت و در مورد دوم، ممکن است همه سرمایه و حتی جانشان را از دست دهند.

در درون طبقه حاکم، توطئه‌های برکناری فرمانروا یا یک مقام بلندپایه، به ویژه در روزگار بحران و ناامنی، به گونه‌ای ادواری رخ می‌دهند. شکنجه‌های خودسرانه نیز همین‌سان رواج دارند.

کانون قدرتی که هم متهم‌کننده و هم قاضی است، می‌تواند هر فعالیتی را جنایتکارانه اعلام کند، بی‌آن‌که واقعیت‌ها تأیید یا تکذیبش کنند. شواهد جعلی رواج دارند و هرگاه خدایگانان دستگاه دولتی، تصفیه سیاسی را ضروری تشخیص دهند، با پوشش قانونی به اجرای می‌گذارند.

۱. برای بررسی مصادره اموال در یونان باستان، نگاه کنید به بوسولت، جلد دوم، ص ۱۱۰۹. مصادره‌های اموال در آخرین مرحله جمهوری رم، نشانگر پیدایش قدرت استبدادی از نوع نظارت‌نشدۀ شرقی است. (به فصل ششم همین کتاب نگاه کنید).

عسل یا زهر روی نوک زبان امکان پذیر نیست، بالانکشیدن قدری از درآمد شاه برای یک کارمند دولت، نیز امکان ناپذیر است.» [۱۶]

یک بازرگان ثروتمند نیز به همین سان آسیب پذیر است. با توجه به این واقعیت که مالیات گذاری، مزیت حکومتی است که مطالبات اعلام شده اش سنگین است و عاملانش به فراتر رفتن از مطالبات رسمی گرایش دارند، افراد دارا سعی می کنند تا آن جا که می توانند از خودشان محافظت کنند. آن ها خزاینشان را زیر زمین پنهان می کنند، نزد دوستان شان به امانت می گذارند یا به خارج از کشور می فرستند.^۱

کوتاه سخن این که، آن ها به سوی اعمالی سوق داده می شوند که بیش ترشان را بالقوه بزهکار مالی می سازد.

در بسیاری موارد، تلاش های این افراد موفق از کار درمی آمدند، به ویژه وقتی که این تلاش ها، با رشوه های مناسب همراه بودند. ولی یک خطای فنی یا تغییری در کارکنان دستگاه دیوان سالاری، می توانست این توازن شکننده را بر هم زند و در نتیجه، اتهام های موجه در ترکیب با پاپوش های ناموجه می توانست کنش هایی را برانگیزاند که باعث نابودی اقتصادی یا جانی بازرگان متهم شود.

در مصر دوره فراعنه، کارگزاران دولت آماج اساسی اعمال مصادره ای بودند. دیوان سالارانی که به خاطر تخلف های عمده مقصر شناخته می شدند، به کیفرهای سختی می رسیدند. خلع مقام معمولاً با از دست دادن درآمد و دارایی، از جمله زمین های دولتی تحت تصرف و اقطاعی، همراه بود. [۱۷] در آغاز روی کار آمدن یک دودمان تازه، فرمانروای جدید برای تحکیم جایگاهش به این اقدام های مصادره ای دست می یازید. [۱۸]

نافرمانی در برابر فرعون، حتی اگر با دسیسه ای همراه نبود، مجازات سختی

۱. در هند باستان، ثروت سرمایه ای یا در خانه - محوطه خارج از ورودی خانه - یا در زیرزمین، در کوزه های برنجی در بستر رودخانه یا با امانت گذاشتن پیش یک دوست، احتکار می شود. (ریس دیوینز، ۱۹۲۲، ص ۲۱۹).

با توجه به این واقعیت، که در شرایط قدرت خودکامگانه بیش تر صاحب منصبان و همه بازرگانان ثروتمند به ارتکاب اعمالی گرایش دارند که از نظر قانون تخلف شمرده می شوند یا می توان چنین برداشتی از آن ها کرد، خطر تحت تعقیب قرار گرفتنشان افزایش می یابد. در دربار یا دستگاه اداری، همیشه افراد یا گروه هایی پیدا می شوند که می کوشند با جلب مرحمت فرمانروا یا اشخاص بلند پایه بر منافعیشان بیفزایند. شخص پادشاه و خویشاوندان یا دوستان نزدیک او، وزیر یا دیگر اعضای برجسته دستگاه دیوان سالاری، آماج بالقوه توطئه های سیاسی اند. و در فضای قدرت مطلقه، روش های محرمانه و توطئه آمیز، کاملاً عادی اند. با توجه به این واقعیت، برای کانون مسلط بر کشور، زدن برچسب توطئه به هر کسی که خواستار نابودی اش باشد، کار چندان سختی نیست.

بی گمان، بسیاری از اشخاص درگیر در این توطئه ها هرگز بازخواست نمی شوند و بسیاری دیگر بدون تحمل لطمات شدید می گریزند. این نوع گریز از مجازات در دوران آرامش و رونق، به هیچ وجه نادر نیست. ولی به هر روی، اتهام های سیاسی اساسی ترین ویژگی یک سامان مطلقه است و هر گونه تنش غیر معمول می تواند به بهای نابودی بسیاری افراد یا گروه ها تمام شود.

در حوزه اداری، مرزها به همین قدر شکننده اند و امکان وقوع بلا نیز همین قدر زیاد است. بسیاری از متصدیان دولتی باید درباره کلاه ها یا پول تصمیم گیری کنند؛ و در غیاب روش های عقلانی تنظیم دستور کار و نظارت، انحراف از معیارهای تصویب شده به اندازه تلاش برای افزایش درآمد شخصی، وسوسه کننده است.

کتاب کلاسیک آیین کشورداری هندویی، ارته شستره، فرصت های تقریباً نامحدود ارتشا را در چنین شرایطی، توصیف می کند. این کتاب با برشمردن حدود چهل روش برای دست درازی به خزانه دولت، فهرستی واقعی از این کارها را به دست می دهد. [۱۵] نویسنده کتاب شک دارد کسی بتواند در برابر این همه فرصت های وسوسه کننده مقاومت کند. «درست همچنان که ناچشیدن

در پی داشت. فرمانی از دودمان پنجم فراعنه، «هر صاحب منصب یا فرد نزدیک به خاندان سلطنتی یا مسئول کشاورزی» را که به فرمانی سلطنتی بی توجهی می کرد، به مصادره «خانه، مزارع، خدمتکاران و هر آنچه در اختیارش بود»، تهدید می کند. متخلف نیز به جایگاه یک کارگر بیگار نزول می کرد. [۱۹]

تاریخ دیوان سالاری چین سرشار از رویدادهای خلع مقام و مصادره است. زمانی که امپراتور چینگ، کائوته سونگ^۱ (که با نام چین لونگ به تخت نشست) درگذشت، وزیر بسیار قدرتمندش، هوشین^۲، بلافاصله دستگیر شد و «گرچه به احترام خاطره خدایگانش جان سالم به در برده بود، ولی مجموعه عظیم نقره و طلا، سنگ های قیمتی و ثروت های دیگرش مصادره شد». [۲۰]

سلب دارایی کارگزاران به بهانه تخلف های مالی و اداری، آسیب پذیری تقریباً همه کارکنان دولتی را ثابت می کند. در این مورد نیز ارته شستره جان کلام را می گوید. از آن جا که هر صاحب منصبی که با درآمد سلطنتی سروکار دارد، خواه ناخواه در برابر رشوه وسوسه می شود، حکومت برای بازیابی اموال دولتی می بایست جاسوس های خبره و سخن چینیانی به کار گیرد. [۲۱] برای تعیین این قضیه که چه کسی مقصر بود یا نبود، از معیارهای سرهم بندی شده ای استفاده می شد. [۲۲] هر کسی درآمد دولت را کاهش می داد، در واقع، «ثروت شاه را بالا می کشید». [۲۳] اگر کسی در حال استفاده از متعلقات شاه دیده می شد، گناهکار بود. [۲۴] هر کسی فقیرانه زندگی می کرد ولی به گردآوری و ذخیره ثروت می پرداخت، گناهکار بود. [۲۵] شاه می توانست این اشخاص را «پس از مست کردنشان، به حرف بکشاند و مال ذخیره شده شان را از دست آنها درآورد، یا از شغلی به شغلی دیگر انتقال دهد تا دیگر نتواند مال شاه را بالا بکشد یا کاری کند آنها مال بالا کشیده اش را بالا بیاورند». [۲۶]

البته در همه این قضایا، تبعیض رواج داشت. شاه می بایست از سر

تخلف های کوچک بگذرد؛ [۲۷] و تخفیف در مجازات به مقتضیات بستگی داشت. اگر «متخلفی پشتیبانان نیرومندی» داشت، حتی برای یک خلاف سنگین هم مجازات نمی شد، ولی «کسی که از چنین پشتوانه ای برخوردار نبود»، دستگیر می شد و «اموالش را از دست می داد». [۲۸] در این قضایا، حتی ظاهر عدالت نیز رعایت نمی شد.

مصادره می توانست جزئی یا کلی باشد؛ و در زمان حیات یا پس از مرگ متهم، می توانست اعمال شود. سلب اموال پس از مرگ، غالباً به این خاطر که خانواده متوفی دیگر نفوذی نداشتند، آسان تر می شد.

در ۹۳۴ میلادی، خلیفه عباسی تمامی دارایی وزیر درگذشته به نام المخلبی را تصاحب کرد و حتی از مال خدمتگزاران، دامادها و ملاحانش نیز نگذشت. [۲۹] پس از مرگ وزیر قدرتمند ایرانی، الصاحب، «خانه اش بی درنگ محاصره شد؛ خلیفه آن جا را واری کرد و کیفی در آن پیدا شد که حاوی رسیدهای بیش از ۱۵,۰۰۰ هزار درهم بود که خارج از شهر نگه داری می شد. این پول بی درنگ مصادره شد و هر آنچه در خانه یا در گنج خانه وزیر بود، به کاخ خلیفه فرستاده شد». [۳۰] پس از مرگ فرمانده بزرگ نظامی، بجکم، در ۱۹۴۱، خلیفه «بلافاصله مأمورانش را به در خانه اش فرستاد و همه جا را کندوکاو کرد تا به دو میلیون درهم طلا و نقره رسید. در پایان خلیفه فرمان داد زمین خانه را پاک شویی کنند و ۳۵,۰۰۰ درهم دیگر از این طریق به دست آمد»، ولی شک است دست خلیفه به صندوق های پولی که بجکم در صحرا دفن کرده بود، رسیده باشد. [۳۱]

کسانی که از حکومت کلاهدرداری می کردند دچار انواع شکنجه ها می شدند. خلیفه القادر بالله (۹۹۱-۱۰۳۱ میلادی) مادر خلیفه پیش از خود را به سختی شکنجه کرد. پس از درهم شکسته شدن مقاومت، هرچه پول نقد در اختیار داشت و هرچه را که با فروش زمین هایش به دست آورده بود، به خلیفه واگذار کرد. [۳۲]

مصادره ثروت های به دست آمده از راه بازرگانی نیز با همین الگو اجرا

در یک متن عربی متعلق به سده نهم میلادی، یتیمی این گونه می‌نالد: «وای بر کسی که پدرش در ثروتمندی فوت کند! زیرا مانند من زمان زیادی را باید با بدبختی در زندان بگذرانم و مأمور بی‌مروت به او بگویم، چه کسی می‌داند تو پسرش هستی؟ و اگر در پاسخ بگویم همسایه‌ها و آشنایان می‌دانند، آن قدر به او گرسنگی می‌دهند که از رمق بیفتد و آن قدر می‌زنندش و در زندان نگه می‌دارند تا کیسه‌اش را پیش آن‌ها خالی کند.» [۳۹] در برخی ادوار خلافت عباسی، «مرگ یک ثروتمند خصوصی برای کل خانواده‌اش مصیبتی است، امانتداران و دوستانش باید خودشان را مخفی کنند، باید علیه مأموری که به وصیتنامه رسیدگی می‌کند اعتراض کرد... و سرانجام، خانواده می‌تواند با یک رشوه کلان خود را خلاص کند.» [۴۰]

بی‌گمان، خشونت و غارت را در هر جامعه‌ای می‌توان یافت. ولی شیوه مصادره حکومت آب‌سالار، از جهت کیفیت و ابعاد، از خشونت‌های خودسرانه‌ای که دیگر تمدن‌های کشاورز انجام می‌دهند، تفاوت دارد. در یونان باستان، نه یک حکومت بسیار نیرومند، بلکه اجتماع شهروندان مالک (و بعداً غیر مالک بود که یک رهبر بالقوه و بسیار نیرومند را با تبعید و سلب ثروت تحت نظارت خود می‌گرفت. در اروپای فئودال، فرمانروایان، کارکنان معدودی داشتند و شمارشان چندان اندک بود که امکان شکل‌گیری جبهه‌بندی‌های درون دستگاه دیوان‌سالاری، که در شرق معمول است، در دولت‌هایشان بسیار ضعیف بود. کشمکش‌های میان کانون‌های قدرت فئودالی، فراوان و غالباً خشونت‌آمیز بودند، ولی رقیبان غالباً در میدان نبرد با هم تسویه حساب می‌کردند، نه پشت پرده. در این جا، آن‌هایی که می‌خواستند دشمنانشان را با حيله نابود کنند، به جای توسل به پاپوش‌های شبه قانونی، سر راهشان کمین می‌کردند. در این نوع اجتماع فرصت‌های استفاده از کمین، بسیار زیاد ولی فرصت‌های پاپوش دوختن بسیار اندک بود.

مردان دارا در یونان باستان با بلای مالیات‌های سنگین مستقیم روبه‌رو

می‌شد. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، هر تعقیب و آزاری را می‌شد از جهت سیاسی توجیه کرد، و از آن‌جا که بازرگانان بزرگ، ارتباطات بین‌المللی داشتند، وارد کردن اتهام‌های سیاسی به آن‌ها بسیار آسان بود. ولی در بیش‌تر موارد، آشکارا اعلام می‌شد تخلف ماهیتی مالی دارد. کشیدن مرز، میان یک مالیات خاص (برای لشکرکشی یا ضروریات دیگر) و مصادره جزئی، بسیار دشوار است؛ ولی بهانه هر چه باشد، پیامدهایش برای قربانی می‌توانست بسیار دردناک باشد. در ارته یستره به شاه توصیه می‌شود با درخواست پول از اشخاص ثروتمند به نسبت حجم دارایی‌هایشان، خزانه‌اش را آباد کند. [۳۳] او می‌توانست این اشخاص را طوری بچلاند «که هیچ فرصتی برای گریز نداشته باشند. به همین دلیل، آن‌ها آنچه را به امانت نزد دیگران گذاشته بودند نیز فاش می‌کردند.» [۳۴] در مورد اتهام سیاسی، از جاسوس‌ها و خبرچین‌ها خواسته می‌شد شواهد مورد نیاز را فراهم کنند. در مورد یک «خائن» وابسته به طبقه متوسط، به شیوه‌های گوناگون پرونده‌سازی می‌شد. یک مأمور دولت ممکن بود کسی را جلوی در خانه یک تاجر بکشد و آن تاجر به جرم قتل دستگیر شود و همه کالاهای او پولش ضبط گردد. [۳۵]

دیگر آن‌که یک مأمور می‌توانست پول جعلی یا وسایل جعل را در خانه یا ملک قربانی جاسازی کند، یا نشانه‌ای از بیعت با پادشاه دیگر یا نامه‌ای از یک دشمن دولت را در ملکش جا بگذارد. [۳۶] برابر قاعده، این اقدام‌ها می‌بایست در مورد کسانی انجام گیرد که مشهور به شرارت بوده باشند، ولی در فصلی از کتاب یاد شده، که درباره شیوه‌های پرکردن خزانه دولت بحث می‌کند، توصیه شده از این وسایل استفاده شود. [۳۷] تاریخ نشان می‌دهد هر مستبدی برای به کار بردن این شیوه‌ها برای همین منظور چقدر آمادگی دارد. «درست همچنان‌که میوه‌ها پس از پخته شدن در یک باغ جمع‌آوری می‌شود، درآمد‌های دولت نیز در همین زمان باید گردآوری شود. گردآوری درآمد یا میوه‌ها هرگز نباید در زمان ناپختگی، انجام شود، زیرا ممکن است منبع درآمد آسیب ببیند و مشکل بزرگی پدید آید.» [۳۸]

نبودند و المثنای قرون وسطایی‌شان نیز در برابر مطالبات مالی بزرگ ارباب‌های منطقه‌ای و ملی به خوبی محافظت می‌شدند. در قرون وسطا، شهرنشینان شهرهای پیشه‌وری و نیمه‌مستقل اروپا مانند شهروندان یونان باستان، در معرض خطر دایمی دستگیر و شکنجه و از دست دادن اموال در نتیجه اعمال زور کارکنان یک دولت خودکامه متمرکز قرار نداشتند. درست است که هنگام عبور کاروان بازرگانان از شهری به شهر دیگر به آن‌ها حمله می‌شد و اموالشان به غارت می‌رفت، ولی صنعتگران و بازرگانان در داخل شهرهای دیوارکشی‌شده‌شان از امنیت شخصی و مالی قابل قبولی برخوردار بودند.

فرمانروایان دولت‌های مطلقه اروپایی بدشان نمی‌آمد به اندازه همگنان شرقی‌شان به خشونت و بیرحمی و آدم‌کشی بپردازند، ولی نجیب‌زادگان زمیندار، کلیسا و شهرها، قدرت آزار و سلب مالکیت آن‌ها را محدود می‌کردند؛ بزرگ ارباب‌های خودکامه می‌توانستند خودمختاری این عوامل را افزایش یا کاهش دهند، ولی هرگز نمی‌توانستند آن را به کلی نابود کنند. از این گذشته، نمایندگان حکومت‌های مرکزی نوپدید اروپا، در توسعه صورت‌های سرمایه‌دارانه نوپای اموال منقول، برای خود مزایایی می‌دیدند. خودکامگان غربی که تازه از دل سامان ارضی بیرون آمده بودند، سامانی که هرگز نتوانسته بودند به شیوه آب‌سالارانه بر آن نظارت داشته باشند و استثمارش کنند، برای محافظت از سرمایه‌داران نوپای صنعتی و بازرگانی آمادگی داشتند، زیرا می‌دیدند تنعم هرچه بیشتر آن‌ها به سودشان تمام می‌شود.

برخلاف آن‌ها، خدایگانان جامعه آب‌سالار تسلط مالی کاملی بر اقتصاد ارضی کشورشان داشتند. آن‌ها برخلاف فرمانروایان غربی پساثودالی، تحت هیچ فشاری در جهت مساعدت به سرمایه‌داران شهری نبودند. در بهترین حالت، آن‌ها با فعالیت سرمایه‌دارانه مانند باغی پرفایده برخورد می‌کردند و در بدترین حالت، فعالیت سرمایه‌دارانه را از بیخ‌وبن برمی‌کنند.

د) ضعف مالکیت در جامعه آب‌سالار

۱. چهار شیوه تضعیف مالکیت خصوصی

در تعدادی از تمدن‌های قشربندی‌شده، نمایندگان مالکیت و فعالیت اقتصادی خصوصی آن قدر نیرومند بودند که بتوانند قدرت دولتی را مهار کنند.

در صفحه‌های پیشین از روش‌های مالی و قضایی (مالیات‌ها، پرونده‌سازی‌ها و مصادره‌ها) در حکومت آب‌سالار سخن گفتیم. پیش از پرداختن به جنبه سیاسی این قضیه، نخست باید درباره نهادی حقوقی صحبت کنیم که شاید بیشتر از هر نهاد دیگری باعث ازهم‌گسیختگی ادواری مالکیت خصوصی شده است؛ این نهاد چیزی نیست جز قوانین وراثت در جامعه آب‌سالار (شرقی).

۲. اصل حاکم بر قوانین وراثت در جامعه آب‌سالار

در سراسر جهان آب‌سالار، بیشتر دارایی شخص درگذشته برابر با وصیت او انتقال نمی‌یابد، بلکه با قوانین مرسوم یا مکتوب تقسیم می‌شود. این قوانین، تقسیم برابرانه یا تقریباً برابرانه‌ای را میان وراثت، که غالباً پسران و خویشاوندان نزدیک مذکرند، تجویز می‌کند. در میان پسران، پسر ارشد غالباً وظایف ویژه‌ای دارد. او باید از مادرش و برادر خواهرهای جوان‌ترش مراقبت کند و شاید بیش‌ترین مسئولیت را در انجام الزام‌های مذهبی خانواده برعهده داشته باشد. قوانین وراثت همه این‌ها را به حساب می‌آورد؛ ولی جرح و تعدیل این قوانین تأثیر بنیادی آن را که همان تقسیم ملک شخص درگذشته در میان وراثت است، زایل نمی‌کند.

۳. اجرای قوانین وراثت

در مصر دوره فراعنه، پسر ارشد که وظایف تشریفاتی مهمی را برعهده داشت، بیش‌ترین سهم را از ملک پدری به ارث می‌برد. ولی فرزندان دیگر نیز می‌توانستند سهم قانوناً تجویز شده‌شان را از کل ملک پدر درخواست کنند. [۱]

اصل تقسیم کم و بیش برابره، در قوانین بابل آشکارا بیان شده است. هدیه‌ای که در زمان حیات پدر به پسر ارشد داده شده باشد، در قضیه وراثت گنجانیده نمی‌شود، «ولی در مورد باقی چیزها، همه پسران در اموال ملک پدری‌شان سهم برابر می‌برند» [۲] قوانین آشوری کمی پیچیده‌ترند. در این‌جا نیز پسر ارشد از نوعی مزیت برخوردار است، ولی برای همه برادران دیگر نیز سهمی در نظر گرفته شده است. [۳]

در هند، جایگاه ممتاز اولیه پسر ارشد به تدریج ضعیف شد، تا آن‌که تفاوت میان او و دیگر وراثت سرانجام از میان رفت. [۴] در جهان اسلام، دخالت عواملی مانند اختیار واگذاری یک‌سوم ملک به شخص مورد نظر مالک در زمان حیات از طریق وصیتنامه، مسئله وراثت را پیچیده کرده بود.^۱ ولی نظام «وراثت قرآنی» آشکارا تجزیه‌کننده است، زیرا تقسیم مال متوفی را در میان اشخاص گوناگون، به شدت توصیه می‌کند. [۵] آخرین مجموعه قوانین امپراتوری چین، همان چیزی را بازتوصیف می‌کند که در کل دوره مالکیت خصوصی «پیشرفته» قاعده عمل بود. متعلقات یک خانواده می‌بایست میان همه پسران برابره تقسیم شود. تخلف از این قانون تا تحمل صد ضربه چوب ضخیم قابل مجازات بود. [۶]

در اینکای پرو، بیشتر زمین‌ها را دولت و کارگزاران محلی او تنظیم می‌کردند. زمین‌های اعطاشده به خویشاوندان فرمانروا یا کارکنان شایسته لشکری و کشوری، قابل انتقال موروثی بودند، ولی حق استفاده از زمین‌های موروثی به تساوی تقسیم می‌شد. [۷] در آرتک مکزیک، بیشتر زمین‌ها در اشغال اجتماع‌های دهکده‌ای بود و در نتیجه، متصرف زمین حق انتقال کامل آن را به خواست خودش نداشت. برخی زمین‌ها که در اختیار اعضای گروه حاکم بود، پس از مرگ متصرف میان وراثش تقسیم می‌شدند. [۸]

۴. تأثیر قوانین وراثت

الف) بر دهکده‌های تنظیم شده

قانون وراثتی که تقسیم ادواری ملک خصوصی را تجویز می‌کند، بر گروه‌های متفاوت جامعه آب‌سالار تأثیرهای متفاوتی می‌گذارد. کشاورزانی که در اجتماع‌های دهکده‌ای تنظیم‌شده زندگی می‌کنند، ممکن است اموال منقول یک رئیس خانواده در گذشته را تقسیم کنند، ولی کشتزارهای او را نمی‌توانند تقسیم کنند. این زمین‌ها می‌بایست دست‌نخورده باقی مانند یا برحسب مزایای پذیرفته‌شده یا نیازهای اعضای اجتماع، در زمان‌های متفاوت دست به دست گردند.

ب) بردارندگان ملک کوچک خصوصی

هرگاه دهقانان مالک خصوصی و آزاد زمینشان باشند، مسائل کاملاً تازه‌ای پدیدار می‌شوند. کمبود خوراک می‌تواند تعداد وراثت بالقوه را کاهش دهد و این قضیه عامل جمعیت‌شناختی مهمی در همه جوامع آب‌سالار به شمار می‌آید. به هر روی، خواست زنده ماندن غالباً تأثیر کمبود خوراک را کاهش می‌دهد و در نتیجه، جمعیت کشور با وجود کمبودهای ادواری یا دایمی‌گرایش به افزایش دارد. این قضیه خواه ناخواه به مزارع کوچک‌تر، زحمت بیشتر، دشواری افزون‌تر و غالباً به دعوا، راهزنی و شورش می‌انجامد.

فشارهای جمعیتی بی‌گمان در دهکده‌های تنظیم‌شده وجود دارند. ولی این فشارها زمانی شدت می‌گیرند که دارایی ملکی خصوصی به قاعده تبدیل می‌شود. زیرا در چنین جوامعی، فقر اقتصادی عناصر ضعیف‌تر جامعه، با اقتصاد اشتراکی دهکده که از پیشرفت و نیز سقوط اقتصادی فردی جلوگیری می‌کند، خنثی یا کند نمی‌شود.

۱. قرآن مجید تقسیم بسیار پیچیده‌ای از دارایی قابل ارث را تجویز می‌کند (قرآن مجید، سوره ۴، آیه‌های ۷-۱۴).

ج) بردارندگان ملک بزرگ خصوصی

در میان مالکان خصوصی ثروتمند، عامل دیگری از جمعیت‌شناسی آب‌سالارانه اهمیت می‌یابد که همان چندهمسری است. در تمدن‌های آب‌سالار، اشخاص ثروتمند معمولاً چندین همسر دارند و هرچه ثروت بیش‌تری داشته باشند، حرمسرایشان نیز بزرگ‌تر می‌شود. در نتیجه، امکان داشتن چندین پسر، به همین نسبت افزایش می‌یابد. چندین پسر به معنای چندین وارث است و چندین وارث به معنای کاهش سریع‌تر دارایی اصلی از طریق وراثت برابانه است.

دو تن از دانشمندان اجتماعی معاصر چین به نام فی^۱ و چانگ^۲، هنگام بحث دربارهٔ پویایی جامعهٔ سنتی چین، این واقعیت را که در این جامعه «زمین، زمینی به بار نمی‌آورد» کاملاً درست می‌دانند. چرا؟ «حقیقت بنیادی این است که ثروتمند شدن از طریق بهره‌برداری از زمین با کاربرد تکنولوژی سنتی، روش عملی انباشت ثروت نیست.» ثروت ارضی به کم‌تر شدن بیش‌ترگرایش دارد تا بیش‌تر شدن؛ و این قضیه اساساً به خاطر قانون وراثت است. «تا زمانی که اصل مرسوم وراثت برابانه میان فرزندان برقرار است، زمان همچنان به صورت یک نیروی بسیار تجزیه‌کننده در زمینداری عمل خواهد کرد.» [۹]

قانون وراثت اسلامی نیز همین تأثیر تجزیه‌کننده را دارد. هرکجا این قانون حاکم است، «در دراز مدت، تفکیک حتی بزرگ‌ترین ملک نیز گریزناپذیر است...» [۱۰] واگذاری زمین‌ها در امپراتوری اینکا نیز آشکارا بهتر از این نیست. در این‌جا، پس از چند نسل، درآمد حاصل‌شده توسط تک تک وراث آن قدر کاهش می‌یابد که می‌توان آن را ناچیز خواند. [۱۱]

۵. تحولات مربوط به همین قضیه در جوامع غربی

الف) دولتشهرهای دموکراتیک در یونان باستان

تفکیک دارایی ملکی بر اثر وراثت کم و بیش برابانه، بی‌گمان عرف مهمی است. ولی آیا حق داریم که بگوییم این تفکیک اصولاً ویژگی تمدن‌های آب‌سالار است؟ «قاعدهٔ تقسیم بی‌درپی ملک» در دولتشهرهای یونان باستان نیز برقرار بود. بر اثر تداوم این قانون، «زمین بی‌وقفه تقسیم می‌شد.» [۱۲] در سدهٔ چهارم میلادی، «بجز یک مورد استثنایی، بزرگ‌ترین زمین موجود در آتیکا، از ۳۰۰ پلثرا^۱ یا ۶۴ آکر تجاوز نمی‌کرد. گلوتر سپس چنین ادامه می‌دهد: «این وضعیت در شهرهای دموکراتیک آتن رواج داشت.» [۱۳]

ب) ایالات متحد پس از جنگ استقلال

در نخستین روزهای شکل‌گیری ایالات متحد، با وقف خاص و حق نخست‌زادگی^۲ مخالفت‌های شدیدی شد. در زمان وقوع انقلاب آمریکا و روزهای پس از آن، سخن‌گویان این جمهوری جوان به محدودیت در انتقال ملک سخت حمله کردند و آن را به درستی بقایای سنت فئودالی اروپا توصیف نمودند. همین که قانون وقف خاص لغو شد، زمینداری وسیع اشرافی به سرعت دچار تجزیه شد. «در حدود سال ۱۸۳۰، بیش‌تر املاک بزرگ آمریکا از میان رفتند.» [۱۴]

ج) یک تضاد چشمگیر: قدرت دارایی ملکی در اواخر دورهٔ فئودالی و

اوایل دورهٔ پسا فئودالی

در اواخر دورهٔ فئودالی، تلاش‌های مشابهی برای شکستن قدرت دارایی وسیع ملکی در اروپا انجام گرفته بود. حکومت‌های دولت‌های نوپای ملی و منطقه‌ای

1. Plethra

۲. Primogeniture؛ یک نوع قانون وراثتی که املاک شخص درگشته را حق موروثی پسر ارشد خانواده می‌داند.

با انواع اقدامات، از جمله تصویب قانون‌هایی در قاره اروپا و اصلاحات قضایی در انگلستان، به وقف خاص و حق نخست‌زادگی حمله کردند. [۱۵] شخصیت‌های بانفوذ در حکومت‌های مطلقه این تلاش را تقویت می‌کردند. ولی در کشورهای برتر اروپای غربی و مرکزی، حکومت‌ها تا مدت‌ها نتوانسته بودند از تداوم مالکیت در سطح وسیع جلوگیری کنند. این نوع مالکیت در فرانسه تا وقوع انقلاب کبیر دست‌نخورده باقی مانده بود و تا ۱۸۴۹ به صورتی تعدیل یافته پابرجا بود. در انگلستان و آلمان، تازه در سده بیستم مالکیت بزرگ از اعتبار افتاد. [۱۶]

۶. نیروهای مختلف اجتماعی در مخالفت با محدودیت‌های تملک

الف) دارایی کوچک و منقول

نیروهای مختلف اجتماعی می‌توانند با تداوم دارایی وسیع ملکی مخالفت کنند. قانونگذاران یونانی، که به گفته ارسطو، [۱۷] تأثیر برابر سازی دارایی را بر جامعه سیاسی تشخیص می‌دادند، به احتمال زیاد از هواداری از یک گروه یا طبقه اجتماعی خودداری می‌کردند. ولی کوشش‌های آن‌ها به سود دارایی کوچک‌تر روستایی [۱۸] و نیز صورت‌های نوپدید دارایی منقول و فعالیت‌های اقتصادی شهری تمام می‌شد. عقل حکم می‌کند گروه‌هایی که از تضعیف دارایی بزرگ ملی سود می‌بردند، این کار را با روش‌هایی انجام داده باشند که به موازات دموکراتیزه شدن هرچه بیشتر دولتشهرهای یونان، تأثیرشان نیز بیشتر شده باشد.

در جمهوری نوپای ایالات متحد، جفرسون برای لغو وقف خاص و نخست‌زادگی به عنوان گامی به سوی الغای «تمایزهای غیر طبیعی فئودالی»، مبارزه کرد. [۱۹] او این کار را بر اساس فلسفه‌ای انجام می‌داد که به بازرگانی و صنعت اعتماد نداشت ولی به کشاورزان مستقل زمیندار اعتماد داشت. نویسندگان قانون اساسی آمریکا، [۲۰] نمی‌توانستند نماینده مستقیم طبقه

نیمه مالکان و خرده مالکان روستایی باشند؛ ولی با این وجود، تأثیر نفوذ این گروه را بر آن‌ها نمی‌توان انکار کرد. «انقلاب آمریکا که با اعتراض بازرگانان و تعمیرکاران شورشی آغاز شده بود، در واقع با سرنیزه کشاورزان جنگجو به سرانجام رسید.» [۲۱]

این قضیه تنها به همین جا ختم نمی‌شود. چند دهه پس از پیروزی انقلاب آمریکا، مرزنشینان کشاورز چنان بر منافع بازرگانان و بانکداران شهرهای ساحلی غلبه کرده بودند که «باعث اعلام دشمنی علیه انگلستان در سال ۱۸۱۲ شده بود.» [۲۲]

پس به نظر معقول می‌آید اگر ادعا کنیم سقوط نظام فئودالی وقف خاص و نخست‌زادگی در ایالات متحد، با هم‌دستی مالکان مستقل روستایی و صاحبان دارایی منقول شهری انجام گرفته بود.

ب) دولت‌های فئودال و پسا فئودال اروپا

نیروی بسیار متفاوتی با تحکیم دارایی ملکی در اروپای فئودال و پسا فئودال مقابله کرد. در اوج این کشمکش، نمایندگان دولت مطلقه به این نوع دارایی حمله کردند. شباهت ظاهری این قضیه با نسخه شرقی آن، فهم ماهیت دقیق آنچه را که در غرب رخ داد، ضروری‌تر ساخته است.

چرا ارباب‌های فئودال اروپا نمی‌توانستند دارایی ملکی‌شان را تا این حد بی‌سابقه تحکیم کنند؟ زیرا، همچنان‌که پیش از این یادآور شدیم، در جامعه بخش‌بندی‌شده اروپای قرون وسطا، فرمانروایان ملی و منطقه‌ای ابزارهای تحقق این قضیه را در دست نداشتند. البته، پادشاه یا همان قدرتمندترین خدایگان زمین‌ها و انسان‌ها در اروپای این زمان، از اقتدار همگانی معینی برخوردار بود. [۲۳] او می‌توانست از تیولدارها، پیشکاران یا ارباب‌های زیر دست خود خدمات نظامی خاصی مطالبه کند؛ شاه از برخی کارکردهای عالی قضایی برخوردار بود و از او انتظار می‌رفت روابط خارجی کشور را تنظیم کند. اقتدار او با این واقعیت تحکیم می‌شد که بیش‌تر تیولدارانش تا

دیگر، حکومت‌های مرکزی نوپدید با نیروهای فتودالی و شهری پراکنده قدیم روبه‌رو نبودند، بلکه طبقات سازمان‌یافته‌ای را در برابر خود می‌دیدند که می‌توانستند از حقوق اقتصادی و نیز اجتماعیشان دفاع کنند.

در انگلستان، از همان سده یازدهم، تیولداران شاه، بارون نامیده می‌شدند، اصطلاحی که در اصل بر یک گروه دلالت می‌کند تا یک فرد. «این واژه اسم جمع است و صورت مفرد ندارد.» [۲۵] ولی هرگاه حکومت می‌کوشید استقلال آن‌ها را مهار کند، این بارون‌ها احساس می‌کردند به کنش یکپارچه نیاز دارند. آخرین بخش ماگنا کارتا^۱ به درستی به عنوان «نخستین اقدام سلطنت در جهت به رسمیت شناختن حق دسته‌جمعی ارباب‌ها، برای اعمال زور علیه شاه» [۲۶] نامیده شده است. کمی پس از این، «نجیب‌زادگان انگلیس با یکدیگر هم‌قسم شدند که جز پاسخی دسته‌جمعی به شاه جواب دیگری ندهند.» [۲۷] این اتفاق در همان سده‌ای رخ داد که ارباب‌های انگلیسی تشکیل یک طبقه دادند و پایه‌های تداوم یکپارچگی زمین‌هایشان را از طریق حق وقف خاص و نخست‌زادگی بنیان نهادند. [۲۸]

در قاره اروپا، زمان وقوع این رخداد و بسیاری از جزئیات دیگر با انگلستان تفاوت داشت. زمینداران نجیب‌زاده اسپانیا، ایتالیا، فرانسه و آلمان، از طریق استفاده از اصل تقسیم‌ناپذیری در تیولشان، که با کنار گذاشته شدن صورت فتودالی خدمات نظامی دیگر معنای اصلی‌اش را از دست داده بود، توانستند مالکیتشان را تحکیم بخشند. [۲۹]

باید یادآور شویم این نجیب‌زادگان که توازن جوامع دوره آخر فتودالی و پسافتودالی را حفظ کرده بودند، موفقیت‌های ملکی‌شان را مدیون رویکرد دیوان‌سالاری سلطنت مطلقه بودند. در میان اعضای اشراف‌زاده این دیوان‌سالاری، کم نبودند کسانی که با اعیان زمیندار احساس نزدیکی عمیق می‌کردند. آن‌ها با پیوندهای گوناگون به این اعیان وابسته بودند: نمایندگان

زمانی که الزام‌های ذکرشده در تیولداری را رعایت می‌کردند، می‌توانستند تیول‌ها را در تصرف داشته باشند: بدین‌سان، ارباب‌های فتودال در اصل متصرف زمین‌هایشان بودند و نه مالک آن‌ها؛ این قضیه، دست‌کم برحسب قاعده، حتی پس از موروثی‌شدن تیول‌ها، نیز پابرجا بود.

در مورد این وضعیت بارها بحث شده است. به ویژه در انگلستان پس از فتح نورمان‌ها، طی شکل‌گیری فتودالیسم، این وضعیت با قدری تفاوت در قسمت اعظم اروپای غربی و مرکزی، رواج داشت. به هر روی، تصویر متعارفی که از این دوره داریم، بیش‌تر بر رابطه میان ارباب فتودال و فرمانروایش تأکید دارد تا بر رابطه میان خود ارباب‌ها. در قضیه تحول امر تملک، رابطه دوم تعیین‌کننده‌تر است.

گذشته از این قضیه که ارباب تیولدار تیول خود را به گونه موقتی در تصرف داشت یا موروثی، زندگی او در قلعه خودش تمرکز داشت و نه در دربار سلطنتی؛ و همین جایگاه دور از مرکزش تماس‌های شخصی و اجتماعی‌اش را تعیین می‌کرد. شاه می‌توانست برای چند هفته از تیولدارانش خدمات نظامی بخواهد، ولی خارج از این دوره محدود قراردادی، که در صورت ارائه پاداش‌های مناسب [۲۴] بسط پیدا می‌کرد، او نمی‌توانست بر حرکات ارباب‌ها نظارت داشته باشد. ارباب یا شوالیه اجازه داشت از سربازان زیردست خود برای درگیری‌های شخصی استفاده کند. او آزاد بود در شکار، مسابقات سلحشوری و انواع لشکرکشی‌ها شرکت کند. و از همه مهم‌تر، او مجاز بود با ارباب‌های همسایه که مانند خودش مشتاق افزایش منافع مشترکشان بودند، ملاقات کند.

خصلت جداسرانه سامان سیاسی فتودال، همبستگی تیولداران محلی و منطقه‌ای را تقویت می‌کرد، زیرا آن‌ها به تنهایی حریف شاه نبودند ولی دوشادوش همدیگر می‌توانستند با موفقیت با شاه مخالفت کنند. در کشاکش میان رشد قدرت اربابی (قلعه‌نشین) از یک سوی و قدرت سلطنتی از سوی

توانسته بودند نظام تک پایه وراثت را که وقف خاص و نخست زادگی نامیده می شد ایجاد کنند، زیرا هم مسلح و هم در سطح ملی و سیاسی سازمان یافته بودند. ولی در جامعه آب سالار، نمایندگان مالکیت خصوصی توان استقرار صورت های تثبیت شده و نیرومند مالکیت را نداشتند، چرا که از یک سوی انحصار حکومتی کنش مسلحانه مالکان را از داشتن نیروهای نظامی مستقل بازداشته بود و از سوی دیگر، شبکه سازمانی حکومت (بیگاری، پست و دستگاه جاسوسی دولتی، ارتش یک پارچه و مالیات گیری سراسری) به مالکان اجازه نمی داد که با یک سازمان کارآمد ملی از منافع شان حفاظت کنند.

در چنین محیطی، برخلاف یونان باستان، اروپای تحت سلطنت مطلقه و ایالات متحد، مخالفت با تقسیم پذیری زمین به یک قضیه سیاسی مشخص تبدیل نشده بود. در نتیجه، برخلاف نواحی دیگری که بر سر قانون تفکیک وراثت آشکار کشمکش داشتند، جهان آب سالار به استدلال های سیاسی له یا علیه این قانون میدان نمی داد.

۷. ناتوانی سازمانی مملکتان در جامعه آب سالار

رژیم آب سالار به عنوان یک نیروی مسلح و بسیار سازمان یافته، در حساس ترین مواضع دارایی منقول، شهرها، و نیز در مهم ترین عرصه های دارایی غیر منقول، یعنی در روستاها، دستی برتر داشت. شهرهای این رژیم پایگاه های اداری و نظامی آن بودند؛ و صنعتگران و بازرگانان فرصتی نداشتند تا به رقیبان سیاسی جدی تبدیل شوند. لزومی نداشت که انجمن های حرفه ای آنها مستقیماً وابسته به دولت باشند، ولی بی گمان آنها نمی توانستند کانون های قدرت نیرومند و مستقلی از شهرنشینان مشترک المنافع را پدید آورند، مانند همان کانون هایی که در بسیاری از بخش های اروپای قرون وسطا پدید آمده بودند.

وضع مناطق روستایی بهتر از مناطق شهری نبود. در این مناطق، مالکان زمین یا بازرگانان ثروتمند بودند که مانند نمایندگان دارایی منقول، قدرت

سلطنت مطلقه غربی که در میان مصالح متعارض ملکی و دیوان سالارانه گیر کرده بودند، در مقاومت سازمان یافته شان در برابر زمینداران بزرگ صاحب امتیاز، افراط نمی کردند. در نتیجه، از دل یک جامعه فئودال، یکی از نیرومندترین صورت های مالکیت خصوصی که تاکنون بشر شناخته است، بیرون آمد.

ج) سلطنت مطلقه از نوع آب سالار موفق شد، در حالی که دولت های

فئودالیسم غربی و سلطنت مطلقه در اروپا ناکام ماندند

دولت در اواخر اروپای فئودال و پسافئودال وراثتی را برای نجیب زادگان زمیندار به رسمیت شناخت، که به سود یک پسر و به زیان پسران دیگر بود. ولی در جهان نوین غربی، دولت روی هم رفته به فرد اجازه داد ملکش را به اراده خودش واگذار کند. دولت آب سالار این آزادی در تصمیم گیری را نه به صاحبان اموال منقول داد و نه به زمینداران. قوانین وراثت این دولت بر تقسیم کم و بیش برابر ملک شخص در گذشته تأکید داشت و از همین روی تفکیک ادواری ملک را آسان ساخت.

در میان اقوام ابتدایی که با اقتصاد مبتنی بر گردآوری محصولات خودرو یا با کشاورزی ابتدایی زندگی می کردند، الگوی وراثت بسیار متفاوت بود، [۳۰] با توجه به این حقایق، بعید است پیش از شکل گیری جامعه آب سالار نظام وراثت تک وارثی وجود داشته باشد که بگوییم این جامعه می بایست نابودش کرده باشد. در برخی موارد، شاید لازم بود نطفه های یک نظام تک وارثی نابود شود، ولی در جاهایی که این نطفه ها وجود نداشتند، فرمانروایان آب سالار مطمئن بودند که تلاش برای تضعیف الگوی توزیع سنتی زمین راه به جایی نمی برد. آنها با انواع روش ها، از جمله یک نواخت سازی قانون تفکیک وراثت که مهم ترین شان بود، به هدف شان رسیدند.

در جوامع غربی اواخر دوره فئودالی و پسافئودالی، نجیب زادگان زمیندار

اعضای زمیندار دستگاه دیوان‌سالاری، یعنی آن‌هایی که در این دستگاه خدمت می‌کردند به اضافه «اعیان» غیر دولتی، خودشان را در یک هیئت ملی سازمان نداده بودند تا از حقوق ملکیشان در برابر فشارهای قانونی و مالی دستگاه دولتی محافظت کنند. آن‌ها به این خرسند بودند که از زمین‌هایشان به عنوان وسیله تضمین یک زندگی راحت استفاده کنند و سازمان‌دهی و فعالیت در نظام یکپارچه قدرت سیاسی در سطح ملی، را به صاحب‌منصبان دولتی واگذار کرده بودند. آن فرمانده نظامی چینی که می‌کوشید بی‌خطر بودن سیاسی‌اش را با تظاهر به علاقه‌مندی صرف به زمینداری اثبات کند، [۳۱] ناتوانی سیاسی مالکیت را در شرق آشکارا نشان می‌دهد، حتی اگر ملک در تصرف اعضای خود دستگاه دولتی بوده باشد.^۱

ها رژیم آب‌سالار خود را به دین مسلط بر کشور وابسته می‌سازد

مشابه همین عوامل در زمینه مذهب نیز نتایج مشابهی به بار آورده بود. دولت آب‌سالار که نه تحمل استقلال قوه نظامی را داشت و نه تاب مالکان مستقل، پیدایش یک قدرت مذهبی مستقل را نیز نمی‌خواست. هیچ جامعه آب‌سالاری را نمی‌توان سراغ کرده که در آن یک دین مسلط، خارج از حیطه اقتدار دولت و به عنوان یک کلیسای ملی (یا بین‌المللی) و خودمختار، ظاهر شود.

۱. دین‌های منحصر به فرد، مسلط و ثانوی

یک دین مسلط ممکن است رقیبان آشکاری نداشته باشد. این قضیه در مورد بیشتر فرهنگ‌های ساده‌تر صادق است؛ در این فرهنگ‌ها، تنها نمایندگان

۱. این وضعیت خصلت درون‌گرایانه بیشتر ساختمان‌های مسکونی در جامعه دیوان‌سالار ارضی را در تضاد با معماری برون‌گرایانه همین ساختمان‌ها در غرب، توجیه می‌کند. گرایش به پنهان کردن حیاط‌ها و اقامتگاه‌های مجلل پشت نماهای محافظه‌کارانه، محدود به مردم عادی ثروتمند نبود. افراد بلندپایه دستگاه دولت، بجز خدایگان برتر آن‌ها، نیز همین گرایش را نشان می‌دادند.

سازمانی محدودی داشتند، یا بیشتر کارکنان دولت و روحانیون یا بخشی از دستگاه دیوان‌سالاری ملی، یا وابسته به آن بودند. این دستگاه ممکن بود به اعضای زمیندار یا وابستگان‌شان اجازه تأسیس سازمان‌های محلی بدهد؛ مانند «دارندگان حمایل دولتی» در چین که با کمی مسامحه به «اعیان» ترجمه شده است، و انجمن‌های روحانی وابسته به معابد و کیش‌های مختلف. ولی همین دستگاه با هر کوششی در جهت هماهنگ‌سازی فعالیت‌های مالکان زمین در یک سطح ملی و به صورت طبقات یا انجمن‌های مستقل مخالفت می‌کرد.

متولیان املاک خانوادگی وقفی در خاور نزدیک اسلامی می‌توانستند زمین‌هایشان را تقسیم‌نشده نگه دارند، زیرا این زمین‌ها در واقع برای منظورهای مذهبی و نیکوکارانه وقف شده بودند. ولی هرچند وقف خانوادگی به گونه موقتی به سود متولی و بازماندگانش عمل می‌کرد، ولی به هر روی مالکیت تضمین‌شده و نیرومندی به شمار نمی‌آمد. گرچه وقف خانوادگی کم‌تر با مصادره رویه‌رو بود، ولی هرگاه دولت اراده می‌کرد، می‌توانست این نوع وقف را نیز مانند انواع دیگر آن تصاحب کند. از این زمین‌های وقفی مالیات گرفته می‌شد و متولیان اوقاف هرگز نتوانسته بودند از طریق یک سازمان سیاسی در سطح ملی، قدرتشان را تثبیت کنند.^۲

وقف خانوادگی، در هدف اعلام‌شده‌اش و غالباً نه از نظر کارکردهای فوری آن، با زمین‌هایی که معابد و روحانیان در تصرف داشتند، شباهت دارد؛ ولی متولیان اوقاف، برخلاف متصدیان مذهبی، نه به خاطر هرگونه مشارکت در زندگی همگانی بلکه به خاطر برخورداری از درآمدهای شبه‌اجاری‌شان شهرت دارند. زمین‌های معابد نیز مانند زمین‌های دولتی تحت تصرف کارکنان غیر روحانی، تقسیم نشده بودند؛ ولی این زمین‌ها نشان‌دهنده رابطه خاص میان دولت آب‌سالار و دین‌های مسلط نیز می‌باشد؛ در این نوع رابطه، روحانیان یا معابد صاحب زمین در هیچ تلاشی برای تحدید دولت مطلقه از طریق نظارت‌های قانونی شرکت نمی‌کردند.

افکار و اعمال بدعت‌آمیز، ساحران و جادوگراند. در این نوع جوامع، مسئله گزینش به هیچ روی مطرح نیست و رهبران آب‌سالار به آسانی خود را با دین مسلط هم‌ذات می‌سازند.

دین‌های ثانوی معمولاً در اوضاع نهادی به نسبت تمایز یافته پدیدار می‌شوند و گسترش می‌یابند. در هر کجا که چنین باورداشت‌هایی فرصت بقا پیدا کنند (اعتقادات غیر هندویی در هند؛ تائوئیسم و بودیسم در چین کنفوسیوسی؛ مسیحیت و کلیمیت در جهان مسلمان)، فرمانروایان گرایش دارند خود را با آیین عقیدتی مسلط هم‌ذات نشان دهند. شاید نیاز نباشد یادآور شویم در این کتاب واژه «مسلط» تنها به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی قضیه راجع است. این اصطلاح بر هیچ نوع ارزش‌داری مذهبی دلالت ندارد. این قضیه که آیا یک دین اجتماعاً مسلط از جهت عقاید مذهبی نیز برتر است، مسئله کاملاً متفاوت (و قابل بحث)ی است که در حوزه بررسی ما جای نمی‌گیرد.

۲. برجسب اقتدار مذهبی روی دولت آب‌سالار

الف) رژیم آب‌سالار-نیمه دین‌سالار یا گهگاه دین‌سالار^۱

برای تعیین رابطه میان قدرت آب‌سالار و دین مسلط، نخست باید یک مفهوم نادرست رایج را از اعتبار بپندازیم. در جهان آب‌سالار نیز مانند دیگر جوامع ارضی، دین نقش برجسته‌ای دارد و نمایندگان دین معمولاً متعدّدند. به هر روی، اهمیت یک نهاد لزوماً بر خودمختاری آن دلالت نمی‌کند. همچنان‌که پیش‌تر توضیح دادیم، ارتش‌های تحت خدمت تمدن‌های آب‌سالار معمولاً بزرگند، ولی همان عواملی که این ارتش را بزرگ می‌سازند، آن را وابسته نیز نگه می‌دارند. البته الگوهای دین را نمی‌توان با الگوهای دفاع برابر دانست. ولی در هر دو مورد، حجم بزرگ اساساً از نزدیکی به دستگاه حکومت پدید می‌آید، دستگاهی که می‌تواند منابع درآمدی هنگفتی را به کار اندازد.

ویژگی بیشتر تمدن‌های آب‌سالار، دستگاه روحانیت وسیع و بانفوذ است. با این وجود، درست نیست این تمدن‌ها را دین‌سالار و «تحت فرمان روحانیان» به شمار آوریم. برای مشخص کردن معنای «روحانی» کوشش‌های بسیاری انجام گرفته است و جامعه‌شناسان سرشناس تطبیقی، مانند ماکس وبر، [۱] تعریف‌های گوناگونی برای این پدیده، که مرزهای نهادی‌اش را به آسانی نمی‌توان تعیین کرد، به دست داده‌اند.

از یک روحانی انتظار می‌رود وظایف مذهبی‌اش را، مانند پیشکش کردن قربانی و عبادت، انجام دهد. یک روحانی واجد شرایط ممکن است تنها بخشی از وقتش را به وظایف مذهبی اختصاص دهد و بیشتر این وقت را برای تأمین معیشت خود صرف کند و یا به گونه‌ای حرفه‌ای تمام‌وقت در خدمت دین باشد. اگر فرمانروایی روحانیت را حکومتی بدانیم که روحانیان حرفه‌ای رهبری‌اش را در دست داشته باشند، در کم‌تر دولت آب‌سالار عمده‌ای می‌توان چنین خصوصیتی یافت. در برخی موارد، در دستگاه دولت آب‌سالار اشخاص بسیاری را می‌توان سراغ کرد، که پیش از پذیرفتن یک مقام حکومتی، برای خدمت به روحانیت آموزش دیده بودند و چنین خدمتی را نیز انجام داده بودند. یادآوری چنین زمینه‌ای مهم است، زیرا نقش معابد را در مجموعه فرمانروایی روشن می‌سازد. ولی یادآوری این نکته نیز به همین‌سان مهم است، که وقتی اشخاصی با زمینه مذهبی به مقام برجسته‌ای در حکومت می‌رسند، قاعدتاً دیگر بیشتر وقتشان را صرف وظایف مذهبی نمی‌کنند. بدین‌سان، این رژیم‌ها دین‌سالاری به معنای دقیق آن نیستند، بلکه نیمه‌دین‌سالاری‌اند. محدود حکومت‌های آب‌سالاری که در رأس آن روحانیان واجد شرایط قرار دارند، تقریباً همه‌گی از نوع نیمه‌دین‌سالارند.

فرمانروایی قبایل آب‌سالار سرخ‌پوستان پوئبلونشین مکزیک، به دست رئیسانی است که نقش برجسته‌ای در بسیاری از تشریفات مذهبی دارند.

ولی به هر روی، بجز یک یا چند استثنا - غالباً تنها شخص Cacique - این رئیسان روحانی بیشتر وقتشان را به کشاورزی اختصاص می‌دهند. از همین

روی، حکومت پوئبلو با سلسله مراتبی از مردان مشخص می‌شود که گرچه سمت‌های تشریفاتی مذهبی برعهده دارند، ولی بیش‌ترشان روحانی تمام‌وقت نیستند.

می‌گویند فرمانروایی دولتشهرهای سومر باستان در دست سرکاهنان شهرهای معبدی بزرگ بود، [۲] و درباریان و صاحب‌منصبان برجسته حکومتی که در ادارهٔ املاک معابد نقش مهمی داشتند، به احتمال زیاد کاهنان آموزش‌دیده بودند.^۱ آیا این مردان که در خدانشناسی آموزش دیده بودند، هنوز آن‌قدر وقت داشتند که صرف انجام وظایف گوناگون یک کاهن حرفه‌ای کنند. [۳] دیمل بر این عقیده است که شاه-کاهنان تنها در موقع اجرای مراسم مذهبی در معابد به انجام وظایف دینی می‌پرداختند. [۴] زیردستان آن‌ها نیز به خاطر برعهده‌داشتن وظایف دنیوی نمی‌توانستند تمام وقتشان را به فعالیت‌های مذهبی اختصاص دهند.

دستیاران بلندپایهٔ فرمانروا و بی‌گمان بسیاری از کارکنان ردهٔ پایین‌ترش، چون اعضای نیرومندترین واحدهای اقتصادی و نظامی کشور یا همان معابد بودند، پایشان به عرصهٔ سیاست باز شده بود. از همین روی، حکومت‌های شهرهای معبدی سومر، نیمه‌دین‌سالار بودند. ولی چنین می‌نماید که حتی در سومر نیز قدرت معابد کاهش یافته بود. اصلاحات شاه-کاهن، لاگاش، نشان می‌دهد از همان هزارهٔ سوم پیش از میلاد، خانواده‌های برجستهٔ کاهن درصدد آن بودند که زمین‌های معابد را به گونه‌ای دنیوی اداره کنند؛ [۵] کمی پس از آن، اوروکاگین‌ها^۲، شاهان بزرگ اکد و اور، در انتقال برخی از زمین‌های معابد به حوزهٔ املاک سلطنتی، موفق شده بودند. [۶] در دورهٔ بعدی بابلی، معابد، دیگر

بخش اقتصادی برجستهٔ جامعه نبودند و بیش‌تر کارکنان بلندپایهٔ دولت دیگر لزوماً به دستگاه‌کهنات وابسته نبودند.

الگوی بابلی بسیار بیش‌تر از الگوی سومری رواج داشت. برابر با قاعده، حکومت‌های آب‌سالار را کارکنانی حرفه‌ای اداره می‌کردند که گرچه شاید آموزش روحانیت دیده بودند، ولی برای روحانی‌شدن تربیت‌نشده بودند، بیش‌تر کاهنان حرفه‌ای و آموزش دیده به وظایف مذهبی‌شان اشتغال داشتند و اشتغال برخی کاهنان در خدمات دولتی، حکومت را به یک حکومت دین‌سالار تبدیل نمی‌کرد.

از میان چند تلاشی که در یک کشور آب‌سالار برای استقرار فرمانروایی روحانیت انجام گرفته بودند، دودمان بیست‌ویکم فراعنهٔ مصر به یادآوری ویژه‌ای نیاز دارد. ولی در این‌جا نیز بنیانگذار غاصب این دودمان، هری‌هور^۱، که کارش را با عنوان کاهن آغاز کرده بود، پیش از آن‌که فرعون پیشین او را به مقام کاهن بزرگ رساند، یک مقام حکومتی دنیوی داشت. او این مقام را نه برای تقویت قدرت کهنات اعظم آمون بلکه برای تضعیف آن گرفته بود.^۲ فرمانروایان مصر دورهٔ فراعنه، از جمله هری‌هور، مانند شاه-کاهنان سومر، بیش‌تر وقتشان را صرف انجام وظایف حکومتی‌شان می‌کردند. در ارتباط با تاریخ مصر باستان، باید یادآور شویم از میان ۲۶ دودمان دورهٔ فراعنه، تنها یکی از آن‌ها را می‌توان نیمه‌دین‌سالارانه به شمار آورد.

ب) ویژگی دین‌مدارانهٔ رژیم آب‌سالار

فعالیت‌های ساختمانی، سازمانی و استحصالی جامعهٔ آب‌سالار، به تمرکز انواع اقتدار در یک کانون هدایت‌کننده، گرایش دارند که همان حکومت

1. Herihor

۲. کیز، ۱۹۳۸، ص ۱۰، ص ۱۴ و ص ۱۶؛ ویلسون، ۱۹۵۱، ص ۲۸۸، حتی ای‌میر، که شاید بی‌جا بر زمینهٔ کهنات به قدرت رسیدن هری‌هور تأکید می‌کند، احساس می‌کند دودمان بیست و یکم در برپایی «دین‌سالاری واقعی» ناکام مانده بود.

۱. در تاریخ سومر، کاهنان حرفه‌ای از دیرباز وجود داشتند (دیمل، ۱۹۲۴، ص ۶؛ فال‌کشتاین، ۱۹۳۶، ص ۵۸؛ میسنر، جلد ۲، ص ۵۲). کتیبه‌های باستانی از کاهنانی یاد می‌کنند که نمایندگان مشاغل دنیوی نیز بودند. (شنايدر، ۱۹۲۰، ص ۱۰۷؛ دیمل، ۱۹۲۴، ص ۵؛ فال‌کشتاین، ۱۹۳۶، ص ۵۸؛ دیمل، ۱۹۳۲، ص ۴۴۴).

2. Urukagina

مرکزی و در نهایت فرمانروایی است که در رأس این حکومت جای دارد. از همان آغاز تمدن آب‌سالار، قدرت‌های جادویی اجتماع به هم‌گرایی با این کانون‌گرایی داشت. درست است که ممکن بود بیش‌تر تشریفات مذهبی را کهناتی تخصصی انجام دهد که غالباً از آزادی عمل چشمگیری برخوردار بود، ولی در بسیاری از جوامع آب‌سالار، نماینده برتر اقتدار دنیوی، تجسم اقتدار برتر مذهبی نیز بود.

این شخص، که به عنوان خدا، فرزند خدا یا کاهن بزرگ ظاهر می‌شد، فرمانروایی به راستی دین‌مدار (خدایی) یا نیمه‌دین‌مدار (کهنات اعظم) بود. آشکار است که لزومی ندارد رژیم دین‌مدار، دین‌سالارانه یا نیمه‌دین‌سالارانه باشد. حتی اگر پادشاه دارنده عنوان خدایی یا کهنات اعظم برای کهنات آموزش دیده باشد، لزومی نداشت بیش‌تر کارگزارانش چنین دوره‌ای را دیده باشند.

رئیس‌های سرخ‌پوستان پوئبلونشین و چاگا، که کاهن اعظم اجتماع‌هایشان نیز بودند، مقام دین‌مدارانه‌ای را یدک می‌کشیدند و در کیفیت خدایی شاهان هاوایی نیز شکی نمی‌توان داشت. به هر روی، در شرایط کشاورزی ابتدایی، اقتدار مذهبی و دنیوی غالباً بسیار درهم آمیخته بود، حال چه کشاورزی با آبیاری انجام گرفته یا نگرفته باشد.

برخلاف توزیع گسترده نهادهای دین‌مدارانه در میان اقوام کشاورز ابتدایی، دین‌مداری در تمدن‌های کشاورز سطح بالاتر رشد نابرابرانه‌ای داشت. روندهای دین‌مداری یا نیمه‌دین‌مداری در بسیاری از جوامع دولتی آب‌سالار رواج داشتند، حال آن‌که در یونان باستان و اروپای فتودال چنین روندهایی وجود نداشتند.

در یونان عصر هومر، پادشاه ریشه‌ای خدایی داشت [۷] و چیرگی‌اش بر امور مذهبی چندان شدید بود که او را «کاهن اعظم» می‌نامیدند. [۸] تحولات دموکراتیک بعدی رابطه میان دولت و دین را از بین نبردند؛ بلکه نظارت بر هر دو نوع فعالیت دولتی و دینی را بر عهده شهروندان نهادند. دین دولتی یونان باستان که به شدت تحت نظارت اجتماع شهروندان قرار داشت، نه یک سلسله مراتب روحانی [۹] را پروراند و نه یک سامان بسته روحانی. [۱۰] برابر قاعده

آن زمان، آن‌هایی که می‌بایست به عنوان کاهن خدمت کنند، یا به قید قرعه و یا با انتخابات برگزیده می‌شدند. [۱۱] از همین روی، این اشخاص از آموزشی که نقش تعیین‌کننده‌ای در کهنات‌های حرفه‌ای و مستقل دارد، برخوردار نبودند. مقامات سیاسی به شدت بر امور مالی این معابد نظارت می‌کردند؛ بیش‌تر این مقامات نیز به همین ترتیب برگزیده می‌شدند. از این گذشته، رهبران حکومت برخوردار از موهبت خدایی تصور نمی‌شدند و به عنوان کاهنان بلندپایه یا رئیس‌ان هرگونه سازمان مذهبی سازمان‌یافته عمل نمی‌کردند. از همین روی، عنوان «خداسالاری» که می‌توان آن را در مورد شرایط ابتدایی یونان عصر اولیه به کار برد، با دولت شهروندی و «خدمت‌دهنده» دوره دموکراتیک سازگاری ندارد.

در تمدن‌های کشاورزی بزرگ اروپای قرون وسطا، تحول غیر خداسالار حتی از این هم پیش‌تر رفته بود. تلاش‌های پپین^۱ و شارلمانی^۲ برای برپایی یک اقتدار خداسالارانه، [۱۲] نتوانست روند معطوف به تمرکززدایی فتودالی را معکوس کند.

گذشته از کانون‌های فراوان قدرت ثانوی ملکی، نظامی و سیاسی که اقتدار فرمانروایان ملی و منطقه‌ای را محدود می‌کردند، کلیسا نیز نقش برجسته‌ای در این قضیه داشت، زیرا آموزه مذهبی یکپارچه و رهبری بیش از پیش وحدت‌یافته کلیسای کاتولیک، به واحدهای محلی و نیمه‌فتودالی کلیسایی یک نوع قدرت سازمانی شبه شرقی داده بود. پس از دوره درازی از کشمکش‌های شدید، کلیسای کاتولیک خودمختاری تام به دست آورده بود. در سده یازدهم میلادی، تاج فرانسوی خود را «تابع تخت پاپی کرد» [۱۳] و هنری چهارم، امپراتور آلمان خود را در برابر پاپ گره‌گوری هفتم خوار و خفیف ساخت. کشمکش میان قدرت دنیوی و کلیسایی همچنان ادامه داشت تا آن‌که پاپ اینوسنت سوم (۱۱۹۸-۱۲۱۶ میلادی) قدرت پاپی را به چنان اوجی رساند که

۱. Pepin (۷۱۴-۷۶۸)، پادشاه فرانک‌ها و پدر شارلمانی. (مترجم)

۲. Charlemagne (۷۴۲-۸۱۴) پادشاه فرانک‌ها و امپراتور امپراتوری مقدس آلمان. (مترجم)

جرئت کرده بود تلاش کند دولت را تابع رهبری کلیسا سازد، که البته این تلاش او با موفقیتی همراه نشد.

در میان نمودهای گوناگون رفتار کلیسایی خودمختارانه، مورد انگلستان بسیار آموزنده است. در ۱۲۱۵، اسقف‌های انگلیسی دوشادوش ارباب‌های فئودال، شاه جان را واداشتند در منشور ماگنا کارتا مشروعیت یک حکومت قانونی متعادل را بپذیرد. این منشور در «واقع» امتیازی بود که به سود کلیسای انگلستان به «خدا» داده شده بود.... در نخستین ماده آن، شاه پذیرفته بود «کلیسای انگلستان باید آزاد باشد، از حقوق کامل برخوردار داشته و آزادی‌هایش تخطی‌ناپذیر باشد، و به ویژه آن آزادی که برای کلیسای انگلستان از همه بزرگ‌تر و ضروری‌تر انگاشته می‌شد، آزادی انتخابات بود.» ماده ۴۲ این منشور، آزادی کشیشان را برای ترک کشور جهت رفتن به رم بدون اجازه شاه، حق بسیار مهمی شمرده بود. [۱۴]

کلیسا تحت حمایت این منشور، تنها یک گروه از زمینداران فئودال به خوبی سازمان‌یافته در میان دیگر گروه‌ها نبود، بلکه از جهت سازمان ملی و بین‌المللی، با انجمن‌های نجیب‌زادگان غیر روحانی تفاوت داشت و از جهتی برتر از آن‌ها بود. وانگهی، کلیسا می‌کوشید به عنوان یک هیئت مذهبی با هدف‌ها و داعیه‌های ویژه‌اش، خودمختاری داشته باشد. هر چقدر هم که این ویژگی‌ها تعیین‌کننده باشند، کلیسا اگر نمی‌توانست همزمان نیروهای ملکی و سازمانی نجیب‌زادگان غیر روحانی را تقویت کند، از مهار قدرت رژیم سیاسی نیز ناتوان می‌ماند. کلیسا به عنوان شاخه مذهبی این نیروها در جامعه ارضی اروپای قرون وسطا، به یک موجودیت اساساً مستقل تبدیل شده بود. [۱۵]

کلیسا برای دستیابی به این هدف، از رشد یک سامان فئودالی متوازن در اواخر قرون وسطا صمیمانه پشتیبانی می‌کرد، همان سامانی که سرانجام باعث پیدایش جامعه نوین غربی شد.

بدین‌سان، تمدن‌های ارضی برتر غرب، چه در اصل تحت فرمانروایی دین‌سالارانه بوده یا نبوده باشند، ساختارهای قدرت عظیم دین‌سالارانه را

تکامل بخشیدند. دولتشهرهای یونان باستان ترکیب غیر دین‌سالارانه‌ای از حکومت و مذهب داشتند؛ و در اروپای قرون وسطا، اقتدارهای مذهبی و غیر مذهبی، بی‌آن‌که نظام یکپارچه‌ای از ترکیب قیصر و پاپ برقرار کرده باشند، دو هیئت کاملاً جدا از هم را متبلور می‌ساختند.

تمدن آب‌سالار جهت کاملاً متفاوتی در پیش گرفت. هر کجا که حکومت آب‌سالار قبیله‌ای به گونه‌ای دین‌سالارانه شکل گرفته بود، تحت شرایط نهادی پیچیده‌تر نیز همان الگوی اولیه حفظ می‌شد. و هر جا در دوره پیش از آب‌سالاری نشانی از دین‌سالاری نبود، غالباً دین‌سالاری به عنوان بخشی از تحول آب‌سالارانه پدیدار می‌شد.

جامعه‌ای که فرصت‌های بی‌همتایی برای رشد ماشین حکومتی فراهم آورده بود، جایی برای رشد یک دین مسلط و مستقل از جهت اقتصادی و سیاسی باقی نمی‌گذاشت. فرمانروای حاکم بر مدیریت کشاورزی با استفاده از نمادهای اقتدار برین مذهبی به صورت‌های گوناگون، مقام دنیوی‌اش را تثبیت می‌کرد. در برخی نمونه‌ها، مقام شاه کاملاً دین‌سالارانه نبود، ولی این وضعیت بیش‌تر استثنا بود تا قاعده. در بیش‌تر رژیم‌های آب‌سالار، این رژیم یا دین‌سالارانه بود یا شبه‌دین‌سالارانه.

گوناگونی نهادی جهان آب‌سالار، از همبستگی شدید گروهی جلوگیری می‌کرد. ولی به نظر می‌رسد بیش‌تر فرمانروایان الهی در شرایط اجتماعی کم‌تر تمایز یافته حکومت می‌کردند. اینکاها در سطح تکنولوژیک نوسنگی، بر یک جامعه آب‌سالار ساده به گونه‌ای دین‌سالارانه حکومت می‌کردند. فرمانروای برین (بی‌همتا، ساپا)^۱ اینکا فرزند خورشید به شمار می‌آمد و از همین روی مقامی الهی داشت؛ [۱۶] و خویشاوندان او به درجات گوناگون در منزلت‌ش سهیم بودند. [۱۷] ساپای اینکا مهم‌ترین قربانی‌ها را انجام می‌داد [۱۸] و در رأس کاهنان برتر حرفه‌ای که معمولاً از میان عموها یا برادرانش برگزیده می‌شدند،

بنشینند. [۳۳] از دودمان بیست و دوم تا دودمان بیست و پنجم، فاتحان لیبایی و نوبی^۱ بر مصر فرمان می‌راندند، ولی مقام خدایی فراعنه با وجود همه دگرگونی‌های سیاسی تا دودمان بیست و ششم، آخرین دودمان فراعنه، پابرجا مانده بود. [۳۴]

جامعه باستانی بین‌النهرین از همان آغاز تاریخ مکتوب، تمایز یافته‌تر از مصر کهن بود. شاید به همین دلیل یا یکی از آن دلایل مقام خدایی پادشاهان سومری صورت به نسبت پیچیده‌تری گرفته بود. بر خلاف فرعون که «هستی بخشیده خدایی بود که از جسم شاه در ملکه حلول کرده بود»، [۳۵] پادشاه سومر در رحم مادرش جای داشت، «ولی از همان آغاز از کیفیت‌های الهی قدرت و خردمندی برخوردار بود». [۳۶] او پس از زاییده شدن به دست خدایان پرورش داده می‌شد و به تخت نشستن و تاجگذاری‌اش الهی بودنش را تأیید می‌کرد. [۳۷] چنان‌که لابات می‌گوید، اگر خدایان پیش از زایش شاه، خدایی او را به رسمیت نمی‌شناختند، او دیگر فرزند والدین الهی نبود، بلکه فرزند خوانده خدایان به شمار می‌آمد. [۳۸]

اختلاف نظر بر سر معنای دقیق خصلت خدایی پادشاه در بین‌النهرین باستان، [۳۹] نشانگر پیچیدگی الگوی بین‌النهرین کهن است، اما این واقعیت را نمی‌تواند پنهان کند که پادشاه سومر به هر صورت اقتدار برتر خدا را بر روی زمین باز می‌نمود. [۴۰] او مقام کاهن بزرگ را در اختیار داشت. [۴۱] شاه سومر «تنها دارنده سمت کاهن بزرگ بود». [۴۲] او به آسانی می‌توانست بر معابد کشور نظارت داشته باشد، زیرا در دولت‌شهرهای سومری، شاه-کاهن، همسرش و دیگر اعضای خانواده شاه بر همه معابد بزرگ ریاست می‌کردند. [۴۳]

پس از پایان گرفتن دوره سومری، روابط میان حکومت‌های بین‌النهرین و معابد دیگر مانند سابق نزدیک نبود، و معابد توانسته بودند خود را از چنگ نظارت فرمانروای غیر روحانی آزاد سازند. پادشاهان این دوره مانند پیشینیان

جای داشت. [۱۹] کارگزارانش بر توزیع و کشت زمین‌های معابد [۲۰] مدیریت می‌کردند و بر انبارهای معابد و نیز انبارهای حکومت غیر مذهبی نظارت داشتند. [۲۱] بدین‌سان، حکومت با رهبری یک فرمانروای الهی، هم بر امور دنیوی کشور و هم بر کهنات دین مسلط بر آن نظارت می‌کرد.

رشد دین‌سالاری در خاور نزدیک را بسیاری از مدارک نوشتاری و تصویری گواهی کرده‌اند. [۲۲] دولت مصر باستان که بدون وابستگی نهادی ولی نه بدون وابستگی فرهنگی به بین‌النهرین پدیدار شده بود،^۱ قدرت بالقوه یک سامان آب‌سالارانه بسیار متمرکز و به نسبت ساده را نشان می‌دهد. فرعون خدا یا فرزند خدا و خدای بزرگ و خوبی بود. [۲۳] او خدای هوروس^۲ [۲۴] و فرزند خدای خورشید یا رع^۳ بود. [۲۵] او از جهت «جسمانی» زاییده والدینی خدایی بود. [۲۶] فرعون با داشتن این ویژگی‌ها، میانجی خدایان و نوع بشر به شمار می‌آمد. هر چند کمبود وقت به فرعون اجازه نمی‌داد که وظایف مذهبی‌اش را شخصاً انجام دهد، [۲۷] ولی او کاهن بزرگ [۲۸] و کاهن همه خدایان بود. [۲۹] فرعون بی‌گمان در صدر همه مقام‌ها جای داشت.

در آغاز، بیشتر خدمات معبدی را کارگزاران سلطنتی انجام می‌دادند، [۳۰] و مردان فرعون معابد را مدیریت می‌کردند. [۳۱] ولی حتی پس از شکل‌گیری یک دستگاه کهنات اساساً حرفه‌ای، دولت همچنان اختیار درآمدهای معابد را در دست داشت و فرعون‌ها بودند که کاهنان معابد را برمی‌گماردند. [۳۲] این نوع نظام نظارتی در سراسر سلطنت‌های کهن و میانه و حتی در آغاز سلطنت نوین فراعنه رواج داشت. این نظام در دوران بحران و آشوب از هم گسیخت و در پایان دودمان بیستم فراعنه،^۴ کاهن بزرگ توانست بر تخت سلطنت

۱. تماس میان این دو تمدن، شاید دیری پیش از پیدایش تاریخ مکتوب آغاز شده باشد (نگاه کنید به کیز، ۱۹۳۳، ص ۷).

2. Horus

3. Re

۴. برای آشنایی با چگونگی استقرار اقتصاد مستقل معبدی در زمان دودمان بیستم فراعنه، نگاه کنید به پرستد، ۱۹۲۷، جلد چهارم، ص ۲۴۲ و روستوفزف، ۱۹۴۱، جلد اول، ص ۲۸۱.

۱. نام یک منطقه و قوم باستانی در شمال‌شرقی آفریقا و دریای سرخ. (مترجم)

سومری‌شان، نوعی مقام نیمه‌خدایی را همچنان در اختیار داشتند. پادشاه این دوره نیز مانند پادشاهان پیشین حق برگزاری مهم‌ترین کارکردهای مذهبی را در اختیار داشت. در دولت آشور، پادشاه این کار را انجام می‌داد، [۴۴] حال آن‌که در دولت بابل، این وظایف معمولاً، و نه همیشه، به نماینده‌ی شاه واگذار می‌شد؛ [۴۵] در مناسک بزرگ «آفرینش» که در سال نو برگزار می‌شد، شاه چنان نقش مذهبی مهمی [۴۶] را انجام می‌داد که «طی این مراسم، او برای مردمش در واقع تجسم راستین خدایان به شمار می‌آمد». [۴۷]

حکومت آشور بر دین مسلط نظارت شدید اداری و قضایی داشت. [۴۸] در دولت بابل، این نظارت شدت کم‌تری داشت، ولی در این‌جا نیز پادشاهان از حق برگماردن کاهنان بلندپایه با موفقیت استفاده می‌کردند [۴۹] و کاهنان که به فرمان شاه برگمارده می‌شدند، «می‌بایست مانند همه کارگزاران دیگر سوگند وفاداری به شاه را به‌زبان آورند». [۵۰]

گفته‌اند شاهان هخامنشی که از طریق کشورگشایی خدایگانان سراسر خاور نزدیک شده بودند، از موهبت خدایی برخوردار نبودند. آیا آن‌ها در سرزمین پارس نیز برخی مفاهیم غیر دین‌سالارانه پیشین را حفظ کرده بودند؟ آیا رعایای پارسی این شاهان، آن‌ها را به دلیل برخورداری از یک گوهر خدایی به عنوان موجودات خدایی می‌پرستیدند؟ [۵۱] پاسخ به این پرسش‌ها هرچه باشد، هیچ‌گمانی نیست که کوریش پیروز در بابل «همه عناصر سلطنت کلدانی»، [۵۲] از جمله ویژگی خدایی پادشاهی را به خود نسبت داد؛ و جانشینان او در مصر نیز به همین‌سان عمل کردند. داریوش، مانند همه فرمانروایان پیشین مصر، خدای «ه‌وروس» و «خدای خوب» نامیده شده بود. [۵۳]

پادشاهان هلنی در امپراتوری‌های بطلمیوسی و سلوکی^۱، به سرعت یاد گرفتند اقتدار دنیوی و مذهبی را درهم آمیزند. [۵۴] پرستش شاه در حاشیه

نهادی جهان آب‌سالار، آناتولی، چندان رشد نکرده بود؛ ولی در همین‌جا نیز فرمانروایان هلنی، اگرچه با احتیاط ولی به یقین به دنبال منزلت دین‌سالارانه بودند. [۵۵]

رُمی‌ها بسیاری از نهادهای تصرفات شرقی جدیدشان را اقتباس کرده بودند. پذیرش ویژگی خدایی امپراتور به تدریج اتفاق افتاد، ولی آغازهای پرستش امپراتور در نخستین روزهای امپراتوری روم پیدا شده بودند. کیش پرستش امپراتور را، که نخستین بار سزار مطرح کرده بود، [۵۶] نخستین امپراتور، اوگوستوس [۵۷] به گونه رسمی برپا کرد.

در نخستین دوره حکومت بیزانس، مسیحیت خود را با رژیم خودکامه‌ای سازگار ساخته بود که احساس می‌کرد «کاملاً می‌تواند در همه امور مذهبی و دنیوی قانونگذاری کند»؛ [۵۸] ولی همین حکومت ثابت کرده بود نمی‌تواند خود را با مفهوم یک فرمانروای خدایی سازگار کند. حکومت بیزانس با وجود کوشش‌های مهمی که در جهت اعلام کیفیت خدایی امپراتور به کار بسته بود؛ [۵۹] برابر با معیارهای ما، در بهترین حالت یک حکومت دین‌سالار حاشیه‌ای بود.

اسلام به دلایل خاص، خدا قراردادن فرمانروا را برنمی‌تابد، زیرا محمد(ص)، پیامبر الله بود و نه پسرش و خلیفه که اقتدار پیامبر را به ارث می‌برد، هیچ‌گونه منزلت خدایی نداشت. هر چند خلیفه متصدی مهم‌ترین امور مذهبی بود، [۶۰] ولی باز به سادگی نمی‌توان او را یک کاهن بزرگ نامید. بر پایه معیارهای این کتاب و برابر با عقیده متخصصان این حوزه، مقام خلیفه را نه می‌توان خداسالارانه دانست، نه دین‌سالارانه.^۱

۱. نگاه کنید به آرنولد، ۱۹۲۴، ص ۱۸۹ و ۱۹۸؛ همان، ۱۹۴۱، ص ۲۹۴. همه این‌ها که گفته شد اساساً در مورد شاخه سنی جهان اسلامی صحت دارد. در شاخه شیعی، گرایش‌های خداسالارانه گاه به شدت نیرومند می‌شوند. برای نمونه، شاه اسماعیل صفوی آشکارا «خود را تجسم خداوند انگاشته بود». مینورسکی، ۱۹۴۳، ص ۱۲.

۱. امپراتوری جانشینان اسکندر در سرزمین‌های فتح‌شده به دست او. (مترجم)

در تاریخ چین، فرمانروا به عنوان مظهر اقتدار برین در امور مذهبی و نیز دنیوی، پدیدار می‌شود. ما نمی‌دانیم که آیا عنوان سنتی «فرزند ملکوت» منعکس‌کننده اعتقادی پیشین به منزلت خدایی پادشاه هست یا نیست. خدایگانان امپراتوری چو و دودمان‌های امپراتوری بعدی، که همگی این عنوان را به کار می‌بردند، ضمن این‌که انسان به شمار می‌آمدند از یک مقام نیمه‌خدایی نیز برخوردار بودند. آن‌ها که از نمایندگی ملکوت برخوردار بودند، روابط جادویی با نیروهای طبیعت را با قربانی‌های مناسب، تحت نظارتشان نگه می‌داشتند. در مراسم بزرگ مذهبی، فرمانروا و کارگزاران مرکزی و محلی‌اش، ایفاگر نقش‌های اصلی بودند و برای متخصصان حرفه‌ای این مراسم و دستیارانشان تنها نقشی ثانوی باقی می‌گذاشتند. در مقدس‌ترین مراسم که همان قربانی در پیشگاه ملکوت بود، [۶۱] فرمانروا اجراکننده اصلی بود؛ و نیز در مراسم قربانی‌کردن برای زمین، رونق محصول، [۶۲] نزول باران‌های زودرس تابستانه [۶۳] و قربانی به پیشگاه خاک و ارزن، [۶۴] نیز شاه اجراکننده اصلی بود. برخی از این مراسم تنها در پایتخت اجرا می‌شد؛ و برخی دیگر در مراکز محلی و منطقه‌ای قدرت دولتی به دست کارگزاران برجسته ولایتی و منطقه‌ای یا اجتماعات محلی انجام می‌شد، مانند قربانی بزرگ برای باران، [۶۵] مراسم شخم‌زنی، [۶۶] قربانی برای کنفوسیوس [۶۷] و برای نگهبان کشاورزی [۶۸] و نظایر آن.^۱

کوتاه سخن این‌که در دین دولتی چین، فرمانروا و سلسله‌مراتبی از کارگزاران، کارکردهای اساسی کهنات را انجام می‌دادند، هر چند در بیش‌تر موارد، این کارگزاران و خود امپراتور بیش‌تر به امور دنیوی اشتغال داشتند. از همین روی حکومت چین سنتی شکل مداوم و غیر معمولی از خداسالاری را باز می‌نماید.

۱. بدین‌سان، در سامان سیاسی چین سنتی، افکار و اعمال مذهبی نقش مهمی داشتند و این نقش هم فراگیر و هم حرمت‌انگیز بود. دو گروت، متخصص برجسته اروپایی در زمینه مذهب چین، می‌گویند مراسم قربانی به پیشگاه ملکوت «شاید با ایهت‌ترین مراسمی باشد که بشر تاکنون روی زمین برگزار کرده است.» (دو گروت، ۱۹۱۸؛ ص ۱۸۰).

ج) استبداد ارضی همیشه دین مسلط را در نظام سیاسی‌اش ادغام می‌کند

در چارچوب جهان آب‌سالار، کاهنان واجد شرایط در برخی کشورها فرمانروایی شبه‌دین‌سالارانه دارند، ولی دیگر به گونه‌ای حرفه‌ای به شغلشان نمی‌پردازند؛ و در بسیاری کشورهای دیگر، شاهان خدایست یا کاهن، به گونه‌ای خداسالارانه یا شبه‌خداسالارانه فرمانروایی می‌کنند. کشورهای دیگری نیز باقی می‌مانند که در مرز این محدوده‌ها قرار می‌گیرند و باز کشورهای دیگری نیز هستند که نه دین‌سالارانه‌اند و نه خداسالارانه. به هر روی، در میان همه این کشورها، دین مسلط نمی‌توانست به عنوان یک کلیسای مستقل در برابر حکومت عرض اندام کند. باید گفت، دین مسلط به صورت‌های گوناگون در نظام قدرت رژیم آب‌سالار ادغام شده بود.

در برخی از مناطق مکزیک پیش از فتح، فرمانروای سیاسی در اصل کاهن اعظم بود [۶۹] و این الگو در حکومت میکوآکان^۱ تا ورود اسپانیایی‌ها پابرجا بود. [۷۰] در دولت‌های منطقه‌ای کرانه دریاچه مکزیک در دوران پیش از فتح، دو کارکرد حکومتی و مذهبی آشکارا از هم جدا بودند، ولی پادشاه همچنان برخی وظایف مذهبی را انجام می‌داد و معابد و کارکنانشان تحت اقتدار او عمل می‌کردند. گاه، شاه به تنهایی یا همراه دستیاران بلندپایه‌اش جامه کهنات به تن می‌کرد. [۷۱] و برخی قربانی‌ها را شخصاً انجام می‌داد. [۷۲] وانگهی، شاید مهم‌تر از همه این باشد که شاه و دستیاران بلندپایه‌اش کاهنان بزرگ را برمی‌گماردند [۷۳] و زمین معابد و زمین‌های حکومتی با مدیریت واحدی اداره می‌شدند. [۷۴]

آیا می‌توانیم به همین دلیل حکومت مکزیک پیش از فتح را شبه‌خداسالارانه بنامیم؟ شاید. مجموعه اصطلاحات مکزیکی در این باره، به طبقه‌بندی ساده تن در نمی‌دهد، ولی هیچ شکی نیست که کاهنان معابد گوناگون که برای مقاصد تشریفاتی گرد هم می‌آمدند، سازمان ملی و سراسری مستقلی

برای خود نداشتند. آن‌ها که با رهبران دنیوی همکاری نزدیک داشتند و فرزندان‌شان را آموزش می‌دادند و در ارتش‌های آن‌ها خدمت می‌کردند، [۷۵] به عنوان عامل توازن در برابر حکومت عمل نمی‌کردند، بلکه بخش جدایی‌ناپذیر رژیم استبدادی به شمار می‌آمدند.

درباره حکومت‌های دوره نخستین شاهان هخامنشی و جوامع بیزانس و اسلامی، که در مرز فرمانروایی دنیوی و روحانی قرار می‌گیرند، پیش از این بحث کرده‌ایم. حتی در این موارد نیز، که حکومت کمی خداسالارانه بود، دین مسلط به شدت در نظام اقتدار دنیوی تنیده شده بود. پادشاه هخامنشی که در امور دنیوی اقتدار تام داشت، در امور مذهبی نیز حرف آخر را می‌زد، اقتداری که چندان هم جنبه نظری نداشت. برای نمونه، اردشیر دوم، پادشاه هخامنشی، توانست کیش مذهبی را به شیوه مؤثری دگرگون کند. [۷۶] موبدان یا مغ‌های بزرگ گروه ممتازی به شمار می‌آمدند، [۷۷] ولی دستگاه مذهبی ملی و مستقلی را برپا نکرده بودند.

حکومت اولیه بیزانس از معدود تمدن‌های آب‌سالاری بود که به دین مسلط اجازه داده بود به عنوان یک کلیسا کارکرد داشته باشد. ولی پس از آن‌که این کلیسا به خوبی سازمان گرفت، برخلاف شاخه رمی مسیحیت پس از فروپاشی نیمه غربی امپراتوری روم، به گونه یک موجودیت مستقل تحول نیافت. در نخستین دوره تاریخ بیزانس، یعنی از سده چهارم تا هفتم پس از میلاد، امپراتور که موقعیتی اگر نه خدایی ولی دست‌کم «مقدس» داشت، سنت رمی را دنبال کرد [۷۸] و اعلام داشت دین رعایایش بخشی از حوزه اقتدار قانونی‌اش به شمار می‌آید و در نتیجه، «نظارت تقریباً نامحدودی را بر حیات کلیسای بیزانس اعمال می‌کرد». [۷۹]

در اسلام، رهبری سیاسی و مذهبی در اصل یکی بود و بقایای این تنظیم در سراسر تاریخ اسلام پابرجا بود. مقام حاکم اسلامی (از خلیفه گرفته تا سلطان) دگرگونی‌های بسیاری پذیرفت، ولی خصلت مذهبی‌اش را هرگز از دست نداد. [۸۰] در آغاز، خلفا نماز بزرگ جماعت را پیش‌نمازی می‌کردند، حاکمان

ولایتی با اجازه خلیفه نماز جمعه را رهبری می‌کردند و وعظ یا خطبه پیش از نماز را انجام می‌دادند. خلفا مفسران رسمی قانون شریعت، یا مفتیان، را برمی‌گماردند. [۸۱] کانون‌های عبادت اسلامی، یا همان مساجد، به وسیله اشخاصی اداره می‌شدند که مانند قاضی مستقیماً به سلطان وابسته بودند؛ و امور خیریه یا اوقاف که تأمین‌کننده اصلی مساجد بودند، اگر نه همیشه، دست‌کم غالباً از سوی حکومت اداره می‌شدند. در سراسر تاریخ اسلام، فرمانروا در امور مساجد بیش‌ترین اقتدار را داشت. «او در مدیریت مساجد دخالت می‌کرد و آن‌ها را به اداره خودش شکل می‌داد» و «از طریق عوامل ثابت خود، در امور داخلی مساجد نیز دخالت می‌کرد». [۸۲] همه این واقعیت‌ها دلالت بر این نمی‌کنند که خلافت یک نوع دین‌سالاری بود، بلکه نشانگر نوعی اقتدار حکومتی است که برای جلوگیری از برپایی یک دستگاه اسلامی مستقل و جدا از دولت، به اندازه کافی قدرت داشت.

در هند، رابطه میان اقتدار دنیوی و مذهبی دگرگونی‌های چشم‌گیری پذیرفت، ولی برخی از ویژگی‌های بنیادی آن، در سراسر دوران تسلط دین هندویی و حتی پس از آن، همچنان پابرجا ماند. شواهد موجود نشان می‌دهند در نخستین روزهای تاریخ هندو، حکومت بسیار کم‌تر از دوره بعد، یعنی نیمه دوم هزاره نخست پیش از میلاد، در کهنات مشارکت داشت. [۸۳] ولی با همه دگرگونی‌هایی که در این جهت رخ دادند، اقتدار دنیوی و مذهبی همچنان درهم‌بافته باقی ماندند.

برهمین‌ها برای برپایی یک پایگاه مستقل و مشابه پایگاه کلیسا در اروپای فئودال تمایل نداشتند یا توانایی چنین کاری را نداشتند؟ آن‌ها به خواست خودشان با هدایا و کمک‌های حکومت زندگی می‌کردند یا از روی ناچاری؟ تا آن‌جا که ما از رویکرد برهمین‌ها می‌دانیم، آن‌ها نیز مانند دیگر گروه‌های روحانی، یک پایگاه نیرومند و امن را بر یک جایگاه ضعیف و ناامن ترجیح می‌دادند. ولی پادشاهان هندو خواست دیگری داشتند. آن‌ها مانند دیگر پادشاهان دیگر آب‌سالار، صورت‌های ضعیف و نظارت‌شده مالکیت را برای

رعایایشان ترجیح می‌دادند. آن‌ها در ازای خدمت، به دستیاران دنیوی‌شان پول، کالاهای مصرفی و حق تصرف زمین (ده) می‌دادند؛ و به نمایندگان دین مسلط نیز درست به همین شیوه پاداش می‌دادند. همین سیاست تا پایان دوره هندوئیسم برقرار بود؛ هرچند در اواخر این دوره، مالکیت خصوصی زمین افزایش یافت، ولی این افزایش نتوانست قدرت تملکی قابل قیاس با قدرت ارباب‌های دوره فتودالی یا پسافتودال اروپا را پدید آورد.

این قضیه به معنای انکار نقش فوق‌العاده برهمنیسم و برهمن‌ها در حکومت‌های هندو و مسلمان هند نیست. می‌گویند هر چهار کاست هند از بدن برهما ساخته شده‌اند و کاست برهمن از شریف‌ترین عضو این بدن، دهان، ساخته شده است. [۸۴] ولی کتاب شریعت منسوب به مانو^۱، بر خدایی پادشاه تأکید ویژه‌ای دارد. [۸۵] بدین‌سان، دین هندو به فرمانروایی پادشاه هند آشکارا کیفیت خداسالارانه‌ای می‌بخشید.

حکومت هندو، ویژگی‌های شبه دین‌سالارانه مهمی نیز دارد. از زمان پیدایش کتاب مذهبی ودا به بعد، شاه یک کاهن به نام، پوروهیتا^۲، را دم دست خود داشت [۸۶] و در امور مهم با مشورت این کاهن عمل می‌کرد. [۸۷] کتاب‌های شریعت هندو که برهمن‌ها نوشته بودند و حکومت از آن‌ها به عنوان راهنمای عمل استفاده می‌کرد، از شاه می‌خواستند یک پوروهیتا به همراه خود داشته باشد. [۸۸] «این پوروهیتا باید در همه کارها مقدم باشد. بگذارید شاه برابر با دستورهای این پوروهیتا عمل کند.» [۸۹]

بدین‌سان، یک کاهن به شاه مشورت می‌داد و در تنظیم قوانین کاهنانه تنظیم‌شده یاری‌اش می‌کرد. کتاب مانو تأکید می‌کند که «یک برهمن دانا باید این قوانین را به دقت مطالعه کند و شاگردانش را با این قوانین به شایستگی آموزش دهد، ولی کس دیگری نباید این کار را انجام دهد.» [۹۰] در موارد مشکوک، برهمن‌های خوب آموزش‌دیده می‌بایست تشخیص دهند چه چیز

درست است [۹۱] و در دربار شاهان، کاهنان یا به همراه شاه یا در کنار دستیاران شاه یا به تنهایی، به عنوان قاضی عمل می‌کردند. [۹۲]

کاهنان خوب آموزش‌دیده و دارای نفوذ سیاسی، فرصت‌های بی‌همتایی برای انجام وظایف اداری داشتند. پوروهیتا می‌توانست صدراعظم شاه شود. [۹۳] به همین‌سان، کاهنان می‌توانستند همه نوع وظایف مالی را نیز برعهده گیرند. [۹۴] این وضعیت در دوران باستانی فرهنگ هندو برقرار بود و تا پایان دوران اسلامی نیز همچنان به عنوان یک روند عمده پابرجا بود. دوبوآ می‌گوید: «برهمن‌ها حتی برای شاهزادگان مسلمان نیز ضروری گشته‌اند و آن‌ها بدون یاری این برهمن‌ها نمی‌توانند حکومت کنند. فرمانروایان مسلمان معمولاً یک برهمن را مسئول امور خارجی‌شان می‌کنند و همه مکاتبات دولتی می‌بایست از زیر دست او بگذرند. برهمن‌ها در فرمانداری‌های ولایات و مناطق نیز غالباً سمت منشی و کاتب را در تصدی خود دارند.» [۹۵]

انگلیسی‌ها برای دگرگونی این الگوی کهن کار چندانی انجام ندادند. برهمن‌ها بلندپایه‌ترین و سودآورترین سمت‌ها را در شوراهای گوناگون اداری، دفاتر دولتی و نیز دادگاه‌های مناطق گوناگون برعهده دارند. درواقع، هیچ شعبه‌ای از مدیریت عمومی را نمی‌توان یافت که برهمن‌ها در آن شاخص نباشند. بدین‌سان، تقریباً همیشه برهمن‌ها هستند که سمت‌های گردآورنده درآمد، مانند کاتب، نسخه‌بردار، مترجم، خزانه‌دار، کتابدار و غیره را در اشغالشان دارند. به ویژه در امور مربوط به حسابداری، بدون یاری آن‌ها کاری نمی‌توان انجام داد، زیرا آن‌ها استعداد فراوانی در علم حساب دارند. برهمن‌هایی را دیده‌ام که طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین محاسبات را در عرض چند دقیقه انجام می‌دهند، در حالی که بهترین حسابداران اروپا می‌بایست چند ساعت وقت صرف آن کنند.» [۹۶]

در دوره تسلط دین هندو و پس از آن، بسیاری از روحانیان آموزش‌دیده و مجرب وظایف مهم حکومتی را انجام می‌دادند. ولی بجز پوروهیتا و شاید برخی روحانیون دیگری که موقتاً به عنوان قاضی عمل می‌کردند، بقیه

روحانیان کارکنان تمام وقت دولت شده بودند. همچنان که در تمدن‌های آب‌سالار دیگر نیز مرسوم بود، آن‌ها خصلت مذهبی‌شان را حفظ می‌کردند ولی دیگر یک روحانی حرفه‌ای نبودند. به احتمال زیاد، آن‌ها اکثریت کارکنان را تشکیل نمی‌دادند، زیرا کاست «حاکم» پرجمعیتی به نام کشتریه^۱ نیز وجود داشت که در امور اداری، به ویژه نظامی، متخصص بودند.

د) جایگاه متغیر روحانیت مسلط در جامعه آب‌سالار

واقعیت‌های یاد شده در بالا نمی‌گذارند فرض را بر این گیریم که روحانیان در نخستین مرحله تحول تمدن آب‌سالار بر جامعه فرمانروایی می‌کردند و در مرحله بعد گروهی غیر روحانی، به ویژه جنگجویان، فرمانروای این جامعه شدند. در این جا باید دوباره یادآور شویم که دین‌سالاری یا فرمانروایی روحانیانی که با وجود حکومت‌کردن روحانی باقی مانده باشند، نادر بود و حاکمیت روحانیان حرفه‌ای به هیچ روی ویژگی عام تمدن‌های آب‌سالار نبود. خداسالاری ویژگی بسیاری از تمدن‌های آب‌سالار از گذشته دور تا دوران بعد بود ولی این امر لزوماً به معنای فرمانروایی روحانیان نبوده است.

درست است که در نخستین روزهای تمدن بین‌النهرین و بسیاری از مناطق آب‌سالار نیم‌کره غربی، معابد نقش مسلطی در گزینش شاهان و کارگزاران رژیم داشتند، ولی در بسیاری از کانون‌های آب‌سالار عمده آسیا، چنین وضعی به چشم نمی‌خورد. در چین، هیئت مشخصی از کاهنان حرفه‌ای، دین مسلط را نمایندگی نمی‌کردند. در مصر عصر فراعنه، کهنات حرفه‌ای وجود داشت، ولی در دوره پادشاهی قدیم فراعنه، بسیاری از کارکردهای مهم مذهبی را شاه و برخی کارگزاران بلندپایه انجام می‌دادند. در نخستین روزهای هند آریایی، «جنگجویان غیر روحانی (کشتریه) حکومت را در دست داشتند. بعدها روحانیان هند به تدریج به گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم در حکومت شرکت کردند.

این را هم نمی‌توان گفت که بر جوامع آب‌سالار بعدی و بزرگ‌تر، عموماً نظامیان حکومت می‌کردند. همچنان که در فصل‌های بعدی کامل‌تر توضیح خواهیم داد، نظامیان و «ارتش» شاید بر دیوان‌سالاری غیر نظامی برتری داشته باشند، ولی این قضیه به هیچ‌رو به جوامع آب‌سالار پیچیده‌تر بعدی محدود نبود. وانگهی، به دلایل آشکار، این قضیه بیشتر استثنا بود تا قاعده، زیرا در یک دولت مبتنی بر مدیریت کشاورزی، سازمان‌دهندگان سیاسی (اهل قلم) معمولاً قدرتمندتر از نظامیان (اهل شمشیر) اند.

و) سه‌جنبه کارکردی در نظام واحدی از قدرت تام

فرض تحول از فرمانروایی روحانیان به تسلط نظامیان، هر عیبی داشته باشد، این حسن را نیز دارد که توجه ما را به کارکردهای چندگانه رژیم آب‌سالار جلب می‌کند. برخلاف جامعه اروپای فئودالی، که در آن بیش‌تر رهبران نظامی (ارباب‌های فئودال) پیوند نه‌چندان استوار و مشروطی با شاهانشان داشتند و دین مسلط مستقل از حکومت غیر روحانی بود، ارتش جامعه آب‌سالار بخش جدایی‌ناپذیری از یک نوع دیوان‌سالاری مبتنی بر مدیریت کشاورزی بود و دین مسلط پیوند تنگاتنگی با دولت داشت. همین تمرکز سهمگین کارکردهای حیاتی بود که قدرت استبدادی (تام) نابی را به حکومت آب‌سالار می‌بخشید.

فصل چهارم

قدرت استبدادی تام و غیر نیک خواهانه

در بارهٔ خصلت استبدادی حکومت آب سالار، بحثی چندان جدی نشده است. اصطلاح «استبداد شرقی» که معمولاً برای انواع گوناگون این پدیده در قارهٔ آسیا به کار می‌رود، بر صورت بسیار حادی از قدرت مطلقه دلالت می‌کند. ولی آن‌هایی که بی‌رحمی استبداد شرقی را می‌پذیرند، غالباً تأکید می‌کنند این نوع رژیم‌ها با نظارت‌هایی نهادی و اخلاقی رویه‌رو بودند که آن‌ها را قابل تحمل و گاه خیرخواهانه می‌ساختند. استبداد آب سالارانه چگونه می‌تواند قابل تحمل و نیک خواهانه باشد؟ آشکار است که تنها با بررسی تطبیقی و استدلالی واقعیت‌های مربوط به این قضیه، می‌توان به این پرسش پاسخ گفت.

الف) قدرت تام

۱. نبود نظارت‌های مؤثر قانونی

وجود تنظیم‌های قانونی، لزوماً به معنای وجود یک حکومت قانوناً محدود نیست. همهٔ حکومت‌هایی که دیری می‌پایند - و بسیاری از حکومت‌های دیگر نیز - الگوی مشخصی (قانون اساسی) دارند. این الگو می‌تواند به گونه‌ای مکتوب بیان شود. در شرایط فرهنگی پیشرفته، این بیان مکتوب گاه در مجموعهٔ منظمی از مواد قانونی انجام می‌گیرد.

ولی پیدایش قانون مکتوب به هیچ روی به معنای وجود یک حکومت «قانوناً» محدود نیست. همچنانکه یک قانون می‌تواند از سوی حکومت تحمیل شود^۱ یا اقتدار حکومتی و نیروهای مستقل غیر حکومتی بر سر آن توافق داشته باشند^۲، قانون اساسی را نیز می‌توان تحمیل کرد یا بر سر آن به توافق رسید. اصطلاح *Constitutions* در اصل به معنای فرامین، منشورها و احکامی است که امپراتوران روم به گونه‌ای یک‌سو و خودکامانه صادر می‌کردند.

حتی یک مجموعه قانونی بسیار منظم نیز نمی‌تواند قانونگذاران خودکامه را با محدودیت‌هایی روبه‌رو کند که با محدودیت‌هایی که ذاتی همهٔ هنجارهای خودخواسته است، متفاوت باشند. فرمانروایی که اقتدار کامل اجرایی، مدیریتی، قضایی، نظامی و مالی را در دست دارد، می‌تواند قدرت‌ش را برای قانون ساختن هر چیزی که خود و دستیارانش مناسب می‌بینند، به کار بندد. موقعیت‌اندیشی و بی‌حالی مردم به ابقای بیش‌تر این قوانین می‌انجامد، ولی رژیم مطلقه هرگاه اراده کند می‌تواند هنجارهایش را دگرگون کند؛ و تاریخ تمدن‌های آب‌سالار بر اعلام دوره‌ای قوانین تازه گواهی می‌کند. مقررات گردآوری شدهٔ چین امپراتوری [۱] و کتاب‌های قانون (دارماشاسترا)ی هند [۲] و مکتوبات اداری و قضایی حکومت بیزانس و حکومت‌های اسلامی شرق، نمونه‌هایی از این تجدید قوانین را به دست می‌دهند.

مقررات قانونی همچنان که یک طرفه تحمیل می‌شدند، یک طرفه هم تغییر می‌کردند. در چین، «همهٔ قدرت‌های قانونی، اجرایی و قضایی به او [امپراتور] تعلق داشتند» [۳] در هند دورهٔ تسلط هندویسم، «شاه از نظر قانونی در جایگاهی قرار داشت که می‌توانست قوانین پذیرفته‌شده از سوی شاه پیشین را رد یا قبول کند» [۴] در بیزانس، «هیچ نهادی در دولت نبود که حق نظارت بر [امپراتور] داشته باشد». از این بدتر، «شاه بجز در برابر خداوند، در برابر هیچ‌کس دیگری مسئول اعمال قانونی و اجرایی‌اش نبود» [۵].

در جامعهٔ اسلامی، خلیفه نیز مانند مؤمنان دیگر می‌بایست تسلیم قانون شریعت [۶] باشد و معمولاً برای پشتیبانی از این قانون به عنوان بخشی از سامان مذهبی، کاملاً آمادگی نشان می‌داد. ولی هرگاه که خود مطلوب تشخیص می‌داد، از طریق محاکم غیر مذهبی و هدایت این محاکم از طریق فرامین خاص (قانون یا سیاست)، [۷] قدرت‌ش را نشان می‌داد. و قضات مذهبی همیشه مشتاق بودند از حکومتی که آن‌ها را به دلخواه برمی‌گمارد و برکنار می‌کرد، پشتیبانی کنند.^۱ بدین‌سان، نبود نظری یک قوهٔ قانونگذاری، ظاهر قدرت مطلقهٔ اسلامی را تعدیل می‌کرد نه باطن آن را. «دستگاه خلافت... نوعی استبداد بود که قدرت نامحدودی را در دستان فرمانروا قرار می‌داد» [۸]

در موارد یادشده و در بسیاری از موارد قابل مقایسهٔ دیگر، رژیم آب‌سالار الگوی ساختاری و عملکردی مشخصی را به عنوان یک «قانون اساسی» نشان می‌دهد، ولی این الگو بر پایهٔ توافق شکل نگرفته بود. این الگو از بالا صادر می‌شد و فرمانروایان جامعهٔ آب‌سالار، نه به عنوان کارگزاران تحت نظارت جامعه، بلکه چونان خدایگانان این جامعه، این الگو را می‌آفریدند، نگه می‌داشتند و تغییر می‌دادند.

۲. نبود نظارت‌های کارآمد اجتماعی

الف) هیچ قانون اقتدار مستقلی نمی‌توانست قدرت رژیم آب‌سالار را مهار کند البته نبود نظارت‌های قانونی رسمی، لزوماً بر نبود نیروهای اجتماعی‌ای دلالت نمی‌کند که حکومت باید به منافع و نیاتشان احترام گذارد. در بیش‌تر کشورهای پساثودالی اروپا، رژیم‌های مطلقه چندان که با قدرت واقعی نجیب‌زادگان زمیندار، کلیسا و شهرها محدود می‌شدند، با قوانین رسمی دچار

۱. Schacht؛ ۱۹۴۱، ص ۶۷۷ قانون شریعت، یا قانون اسلامی حقیقی، به تدریج منحصر به امور شخصی، چون زناشویی خانواده و وراثت شده بود، در حالی که قانون غیر مذهبی بیش‌تر به امور جزایی، مالیات‌گذاری و مسائل مربوط به زمین می‌پرداخت. این وضعیت نه تنها در زمان فرمانروایی خلفای عرب، بلکه در دورهٔ سلاطین ترک نیز برقرار بود.

محدودیت نمی‌شدند. در اروپای تحت سلطنت مطلقه، همه این نیروهای غیر حکومتی از جهت سیاسی سازمان‌گرفته و مشخص بودند. از همین رو، این نیروها با نمایندگان دارایی ملکی، مذهب یا حرفه‌های شهری در جامعه آب‌سالار، بسیار متفاوت بودند.

برخی از این گروه‌ها هر چند در شرق نیز اندکی شکل گرفته بودند، ولی به عنوان هیئت‌های سیاسی که قادر به تحدید رژیم آب‌سالار باشند، انسجام نگرفته بودند. پژوهشگر هندی، کی. وی. رانگاسوامی^۱، این موقعیت را ضمن بحث درباره حکومت مطلقه هندو، به درستی توصیف می‌کند؛ او قدرت مطلقه اصیل را «صورتی از حکومت» می‌داند که «در آن همه قدرت‌ها باید در دست فرمانروا باشند و اقتدار موازی و مستقل دیگری وجود ندارد که مردم بر حسب عادت از او نیز مانند شاه اطاعت کنند و در نتیجه بتوانند در برابر فرمانروا قانوناً مقاومت کنند و از او حساب بخواهند».[۹]

ب) حق موسوم به حق شورش

نبود وسایل قانونی برای مقاومت در برابر حکومت، به راستی یکی از ویژگی‌های مهم استبداد به شمار می‌آید. هرگاه چنین وسایلی در دسترس نباشند، مردم ناخرسند و نومید علیه حکومت اسلحه به دست می‌گیرند و در شرایط حاد موفق می‌شوند سرنگونش کنند. سپس، فرمانروایان تازه با استقرار ارزشمندی دعوی خود در کنار بی‌ارزشی دعوی رژیم پیشین، عملکردشان را توجیه می‌کنند؛ و تاریخ‌نگاران و فیلسوفان نیز به همین شیوه دگرگونی‌های ادواری دودمان‌های سلطنتی را تبیین می‌کنند. حق موسوم به حق شورش از همین نوع رخدادها و افکار سرچشمه گرفته است.

اصطلاح «حق شورش» چندان رسا نیست، زیرا یک قضیه قانونی را با قضیه‌ای اخلاقی اشتباه می‌گیرد. بحث‌های رسمی درباره ظهور و سقوط

دودمان‌های حاکم، نه به عنوان راهنماهای شورش بلکه به عنوان هشدار علیه عمل شورش، مطرح شده‌اند؛ و بی‌گمان این بحث‌ها در هیچ نوع مقررات یا قوانین رسمی گنجانده نشده‌اند. حق شورش را تنها زمانی می‌توان اعمال کرد که قوانین موجود نقض شده باشند و برای هر کسی که این قوانین را مطرح کند، خطر نابودی کامل وجود داشته باشد.

نشانه‌هایی از این حق شورش را تقریباً در همه جوامع آب‌سالار می‌توان پیدا کرد. فرهنگ عامه پوئبلو با افتخار از شورش‌های موفق در برابر فرمانروایان نالایق یاد می‌کند [۱۰] و انقلاب‌های بالی نیز به همین‌سان توجیه شده‌اند. [۱۱] به فرمانروایان هندو و مسلمان نیز چنین هشدار داده شده است و آن‌ها نیز با همین نوع چالش‌ها روبه‌رو شده بودند. [۱۲] این واقعیت که در چین، حق شورش در ادبیات کنفوسیوسی در نظر گرفته شده است، [۱۳] به همان اندازه قدرت تام حکومت را مهار می‌کرد که نوشته‌های مارکس و لنین دایر بر مجاز بودن عمل انقلابی در برابر بیدادگری، در اتحاد شوروی!

ج) انتخاب مستبد دردی دوا نمی‌کند

حتی اگر فرمانروا جایگاهش را از طریق انتخاب به دست آورد و نه از راه وراثت، رژیم کم‌تر استبدادی نمی‌شود. انتقال عنوان سلطنت و اقتدار به یکی از خویشاوندان نزدیک شاه در گذشته، که در بیشتر موارد بزرگ‌ترین پسرش است، به سود ثبات سیاسی تمام می‌شود، در حالی که جانشینی از طریق انتخاب، رهبری با استعداد را سرکار می‌آورد. نخستین اصل جانشینی در میان فرمانروایان بومی جوامع آب‌سالار رواج دارد و دومی در میان اقوام شبان و اقوام دیگری غلبه دارد که به عنوان فاتحان این جوامع الگوهای اصیل جانشینی‌شان را غالباً ادامه می‌دهند. [۱۴]

رسم تعیین امپراتور از طریق انتخاب در حکومت بیزانس، در جمهوری روم ریشه دارد. این رسم با اوضاع نخستین دوره امپراتوری روم سازگاری داشت؛ در آن شرایط، که فرماندهان نظامی دست بالاتر داشتند، امپراتور را

غالباً «ارتش» [۱۵] برمی‌گزید و نه بلندپایگان غیر نظامی. ولی از زمان دیوکلسین^۱ به بعد، سنای روم نقش برجسته‌تری در انتخاب امپراتور پیدا کرد و کانون سیاسی از ارتش به شاخهٔ کشوری دستگاه حکومت انتقال یافت.^۲ انتخاب، بهترین روش به تخت نشاندن یک امپراتور تازه نبود، ولی از آن‌جا که مشروعیت سنتی برای امپراتور فراهم می‌ساخت، با مقتضیات حکومت مطلقهٔ دیوان‌سالارانه، به خوبی سازگار بود.^۳ دگرگونی‌هایی که غالباً در فرمانروای بزرگ رخ می‌دادند، نه او و نه سلسله‌مراتب دیوان‌سالارانه‌ای را که بر آن ریاست داشت، از خصلت استبداد محروم نمی‌کردند.

در مکزیک باستان و در بیش‌تر دودمان‌های فاتح چینی، فرمانروای تازه را اعضای گروه خویشاوندی حاکم انتخاب می‌کردند. این نوع رویه، اصل وراثت را با اصل انتخاب محدود ترکیب می‌کرد؛ و در مورد بیزانس، آن‌هایی که این گزینش را انجام می‌دادند، اعضای بلندپایهٔ سلسله‌مراتب سیاسی بودند. این نوع تنظیم، فرصت‌های سیاسی خدایگانان دستگاه حکومت را افزایش می‌داد، ولی اقتدار نیروهای غیر حکومتی جامعه را بیش‌تر نمی‌کرد.

دو نمونه از حکومت هم‌تراز ولی غیر آب‌سالار، ما را از شر این سوءتفاهم نجات می‌دهد که قدرت استبدادی با نظام جانشینی انتخابی دموکراتیک می‌شود. رژیم چنگیزخانی که از طریق انتخاب محدود تداوم یافته بود، یکی از هراسناک‌ترین نمونه‌های قدرت تام را به دست می‌دهد. و انتقال رهبری از یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب بلشویک به یک عضو دیگر، حکومت شوروی را به گونهٔ موقت کم‌ثبات می‌سازد، ولی بی‌گمان دموکراتیک‌ترش نمی‌کند.

مومسن دولت روم شرقی را «نوعی خودکامگی» می‌داند که «با انقلابی که قانوناً به عنوان یک پدیدهٔ مداوم به رسمیت شناخته شده بود، تعدیل گشته

۱. Diocletian؛ امپراتور روم از سال (۲۴۵-۳۱۳ میلادی). (مترجم)

۲. سنای بیزانس چیزی جز «مرکز اجتماع اشرافیت اداری» نبود. دیل، ۱۹۳۶، ص ۷۲۹.

۳. صورت‌های دودمانی حکومت تنها پس از آن‌که بیزانس ولایت‌های آب‌سالارش را از دست داد، شکل گرفت.

بود» [۱۶] بری این صورت‌بندی نخراشیدهٔ مومسن را به «نوعی خودکامگی» تعبیر می‌کند که «با حق قانونی شورش تعدیل می‌شود» [۱۷] هر دوی این تعبیرها مسئله‌دارند زیرا این فکر را القا می‌کنند که گویی رعایا قانوناً حق جانشینی یک امپراطور به جای امپراتور دیگر را دارند. در واقعیت امر، چنین حقی وجود نداشت. دیل با سخن گفتن از «نوعی خودکامگی که با انقلاب و ترور تعدیل می‌شود» [۱۸] این نظر را می‌پذیرد؛ و بری گرچه می‌پذیرد «هیچ فرایند رسمی‌ای برای خلع امپراتور وجود نداشت»، ولی سپس می‌افزاید: «اگر حکومت اعضای اجتماع را ارضا نمی‌کرد، آن‌ها با اعلام یک امپراتور تازه، امکان از تخت پایین کشیدن امپراتور را داشتند» [۱۹]

این در واقع همان الگویی بود که نظامیان در روم شرقی برپا کرده بودند و برابر با آن، غصب حکومت، مشروع دانسته می‌شد، البته هرگاه و اگر که این امر با موفقیت همراه بوده باشد؛ بدین ترتیب، شورش قانونی^۱ می‌شود. بری می‌گوید:

اگر مدعی تاج و تخت برای به کرسی نشاندن ادعایش به اندازهٔ کافی پشتیبان نمی‌داشت و در نتیجه سرکوب می‌شد، با او مانند یک شورشی رفتار می‌کردند. [۲۰]

بدین‌سان، در بیزانس نیز مانند دیگر دولت‌های جهان آب‌سالار، هر کسی می‌توانست برای غصب قدرت وارد میدان شود؛ و سرشت انتخابی حاکمیت به همراه چیرگی موقتی رهبری نظامی، کوشش‌های فراوانی از این دست را برمی‌انگیخت. ولی هیچ قانونی از چنین اعمالی پشتیبانی نمی‌کرد. در بیزانس، اشخاصی که به حکومت موجود حمله می‌کردند با وحشیانه‌ترین سنگدلی به کیفر می‌رسیدند. [۲۱] در چین، اشخاصی که حین اعمال حق شورش دستگیر می‌شدند، به مرگ محکوم می‌شدند. در زمان حکومت آخرین دودمان‌های سلطنتی، این اشخاص قطعه‌قطعه می‌شدند. [۲۲]

حال که درگیری، شورش و ترور فرمانروایان ضعیف نمی‌تواند استبداد شرقی را دموکراتیک‌تر کند، آیا دست‌کم نمی‌تواند مردم را کمی از سرکوبی خلاص کند؟ این استدلال برخلاف آنچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد، چندان اعتباری ندارد. یک چنین تغییر مسیرهای موقتی به ندرت می‌تواند فشارهای اداری و قضایی مرسوم را به شیوه تعیین‌کننده‌ای کاهش دهد؛ و گرایش به غضب رهبری از راه شورش آشکار، به احتمال زیاد گرایش به سنگدلی را میان افراد صاحب قدرت افزایش می‌دهد. وانگهی، ویرانی‌های هر جنگ عمده داخلی، معمولاً فشارهای اقتصادی را برگردۀ عوام سنگین‌تر می‌کند. رخدادگاه و بی‌گاه شورش در میان محافل حاکم، به جای تخفیف استبداد، آن را ستمگرانه‌تر می‌سازد.

(د) نفوذهای درون حکومتی: استبداد و خودکامگی

ولی آیا درون حکومت نیروهایی وجود دارند که بتوانند بی‌رحمی استبداد مبتنی بر مدیریت کشاورزی را تخفیف دهند؟ این پرسش توجه ما را به رابطه میان حکومت مطلقه^۱ و خودکامگی^۲، جلب می‌کند. حکومت مطلقه و خودکامگی، یکی نیستند ولی رابطه تنگاتنگی با هم دارند. یک حکومت در صورتی مطلقه است که هیچ نیروی غیر حکومتی بر فرمانروایی‌اش نظارت کارآمدی نداشته باشد. فرمانروای یک رژیم مطلقه، خودکامه‌ای است که نیروهای درون حکومتی نمی‌توانند بر تصمیم‌هایش نظارت مؤثری داشته باشند.^۳

رژیم‌های مطلقه جوامع آب‌سالر معمولاً از سوی فرد واحدی رهبری می‌شوند که قدرت تصمیم‌گیری در موارد اساسی، در شخص او تمرکز دارد. چرا

چنین است؟ آیا عملیات بزرگ آب‌رسانی که به راستی به هدایت متمرکز نیاز دارد، رهبری خودکامانه را ضروری می‌سازد؟ از این گذشته، حکومت‌های نظارت‌شده (دموکراتیک یا اشرافی) نیز اقدام‌های همگانی بزرگی انجام می‌دهند. آن‌ها ارتش‌ها یا ناوگان‌های بزرگ و منضبطی را اداره می‌کنند و غالباً این کار را برای یک دوره به نسبت طولانی و بدون توسل به الگوهای خودکامانه فرمانروایی انجام می‌دهند.

پیداست که پیدایش قدرت آب‌سالر به چیزی بیش از فعالیت‌های وسیع دولتی نیاز دارد. در همه جوامع کاملاً آب‌سالر، چنین فعالیت‌هایی نقش برجسته‌ای دارند؛ و در آن‌جا و نیز در حاشیه سازمانی آن، همیشه با ارتش‌های منضبط و سازمان‌های بزرگ ارتباطی و اطلاعاتی روبه‌رو می‌شویم. ولی هیچ دلیل فنی در دست نداریم که بگوییم این فعالیت‌های گوناگون را کارگزاران برجسته نمی‌توانند انجام دهند. این قضیه در مورد حکومت‌های نظارت‌شده‌ای مصداق دارد که رئیس‌ان بخش‌های گوناگون آن با وسواس از هم جدا نگه داشته شده‌اند و بدین شیوه موجب توازن یکدیگر می‌شوند.

به هر روی، در دولت‌های استبدادی سازوکارهایی وجود ندارند که با آن‌ها بتوان از بیرون بر دولت نظارت داشت و بدین ترتیب توازن داخلی برقرار کرد. در این شرایط چیزی پدید می‌آید که آن را می‌توان گرایش فزاینده به قدرت نظارت‌نشده نامید. اگر همه زیربخش‌های عمده اقتدار حاکم، کم و بیش یکسان قدرتمند باشند، با چنین گرایشی می‌توان مقابله کرد. اگر رئیس‌ان خدمات عمومی، ارتش، دستگاه جاسوسی و نظام مالی از جهت قدرت سازمانی، ارتباطی و قهری کم و بیش یکسان نیرومند باشند، می‌توان با این گرایش مقابله کرد. در این موارد، در رأس رژیم مطلقه یک هیئت متنفذ متوازن یا «دفتر سیاسی» قرار می‌گیرد که اعضایش می‌توانند در عمل به گونه‌ای کم و بیش برابر، در اعمال اقتدار برتر سهم باشند. ولی به هر روی، قدرت سازمانی، ارتباطی و قهری در بخش‌های عمده هر حکومت، به ندرت چنین توازنی دارند؛ و در شرایط حکومت مطلقه، دارنده نیرومندترین جایگاه که از گرایش فزاینده

1. Absolutism

2. Autocracy

۳. برای آشنایی با چند استثنای موقتی، مانند دوران اولیه هند، نگاه کنید به فصل هشتم همین کتاب.

قدرت نظارت نشده سود می‌برد، از طریق اتحادها، تدابیر سیاسی و طرح‌های بی‌رحمانه، درصدد گسترش اقتدارش برمی‌آید و با تسخیر دیگر کانون‌های تصمیم‌گیری برتر، به تنهایی چیرگی می‌یابد.

در اشکال نهادی متفاوت، نقطه‌ای که در آن رشد کارکردهای حکومتی از نظارت کارآمد خارجی جلوگیری می‌کند، متفاوت است. ولی با اطمینان می‌توان گفت هرگاه حکومت از این نقطه تعیین‌کننده عبور کند، نیروی فزاینده قدرت برتر به سوی یک کانون سازمانی و تصمیم‌گیری واحد و خودکامه گرایش می‌یابد.

این واقعیت که دارنده قدرت برتر ممکن است رسیدگی به امور را به یک دستیار بلندپایه، وزیر، مشاور یا صدراعظم واگذارد، اهمیت تعیین‌کننده این کانون قدرت را نفی نمی‌کند. و نیز این واقعیت که ممکن است قدرت برتر یا دستیارش به توصیه و سرعت عمل گروه‌های برگزیده‌ای از کارگزاران به دقت امتحان پس داده و در موقعیت استراتژیک قرار گرفته بسیار متکی باشند، باز هم نمی‌تواند قدرت یاد شده را نفی کند. اگر کانون واقعی اقتدار تصمیم‌گیری، غالباً به شیوه‌ای بسیار استوار شده، موقتاً به اشخاص یا گروه‌های زیردست فرمانروا انتقال یابد، باز هم کل دستگاه حکومتی همچنان مطلقه باقی می‌ماند. فرمانروای یک دولت مبتنی بر دیوان‌سالاری ارضی ممکن است یک‌سره زیر نفوذ درباریان یا مدیرانش قرار گیرد، ولی چنین نفوذی با نظارت‌های نهادی قدرت متوازن تفاوت کیفی دارد. در درازمدت، رئیس یک حکومت نظارت‌شده باید خود را با نیروهای کارآمد غیر حکومتی جامعه تطبیق دهد، ولی رئیس یک رژیم مطلقه، تابع چنین محدودیتی نیست. صرف مصلحت شخصی، یک مستبد باهوش را وامی‌دارد به توصیه‌های اشخاص کارکشته گوش فرادهد.

مشاوران در بیشتر تمدن‌های مبتنی بر مدیریت ارضی حضور داشته‌اند و مجالس مشورتی گهگاهی، ویژگی شاخص حکومت بوده‌اند. ولی فرمانروا هیچ الزامی ندارد که پیشنهادها را این مشاوران و مجالس را بپذیرد. [۲۳]

چه شاه خودش رئیس قوه اجرایی بوده باشد، چه بسیاری از وظایفش را به یک وزیر واگذار کرده یا حتی اگر خود یا وزیرش به توصیه مشاوران رسمی و غیر رسمی‌شان عمل کرده باشند، علاوه بر رسم و اقتضای امر، همه‌چیز به شخصیت فرمانروا و دستیارانش بستگی داشت؛ ولی با وجود تلاش‌های مهم دیوان‌سالارانه در جهت واداشتن شاه مطلقه به تن دادن به نظارت کارگزارانش، فرمانروا اگر خودش تصمیم می‌گرفت، همیشه می‌توانست فرمان براند. شاهان بزرگ جهان شرق، تقریباً بدون استثنا، «فرمانروایان خودسر» یا خودکامه بودند.

۳. قوانین طبیعت و الگوهای فرهنگ، ولی در هر دو مورد، بدون نظارت‌های کارآمد

صاحب‌نظران جدی معمولاً درباره این واقعیت‌ها چون و چرا نمی‌کنند. با این وجود، معدودی از آن‌ها با ارجاع به عرف‌ها و باورها، که به نظرشان حتی بیادگرترین رژیم را نیز تعدیل می‌کند، می‌کوشند از اهمیت این واقعیت‌ها بکاهند.

عرف‌ها و باورها به راستی ایفاگر نقش هستند، چنان‌که قوانین طبیعت نیز بدون نقش نیستند. ولی به هر روی، هر دوی این واقعیت‌ها دردی از قربانیان احتمالی قدرت استبدادی دوا نمی‌کنند. آن‌ها خوب می‌دانند قوانین طبیعت و مقتضیات فرهنگی کم و بیش جاافتاده بر رفتار خدایگانان‌شان تأثیر می‌گذارند؛ ولی این را نیز می‌دانند که با وجود این و در تحلیل نهایی، سرنوشت آن‌ها را اراده کسانی تعیین می‌کند که قدرت همه‌جانبه را در دست دارند.

چگونگی مدیریت و اعمال زور، به این بستگی دارد که انسان از قوانین طبیعت چه بینشی دارد و تا چه حد می‌تواند این قوانین را به کار بندد. رژیم استبدادی ممکن است در دوره نوسنگی به یک شیوه عمل کند، در عصر آهن به شیوه‌ای دیگر و در زمانه خودمان به شیوه متفاوت دیگری عمل کند. ولی در هر یک از این موارد، گروه حاکم تحت شرایط طبیعی بالفعل و با وسایل تکنولوژیک موجود، برتری همه‌جانبه‌اش را می‌تواند نشان دهد. قربانی یک

استبداد ابتدایی، نمی‌تواند به این دل‌خوش باشد که، تحت شرایط فنی پیشرفته‌تر، زجردهندگانش ممکن بود با قدرت کم‌تر و با روش‌های متفاوت یا با سرعت بیش‌تری او را نابود کنند.

او همچنین به این دلیل که آزاردهندگان‌ش سازگار با الگوهای فرهنگی غالب عمل می‌کنند، درباره برتری مطلق آن‌ها شک نمی‌کند.

این الگوها همیشه در شکل‌گیری رفتار عملی فرمانروا (و رعایایش) تأثیر دارند و گاه رویه‌های حکومتی را در مراحل خاص تخفیف یا تشدید می‌کنند. ولی به هر روی، این الگوها حکومت را از رسیدن به هدف نهایی‌اش باز نمی‌دارند. این واقعیت که در بسیاری کشورها اشخاص محکوم به اعدام معمولاً در برخی فصول یا روزها [۲۴] اعدام نمی‌شوند، به معنای آن نیست که آن‌ها می‌توانند از سرنوشت مرگبارشان رهایی یابند؛ و این واقعیت که دین مسلط به اعمال شفقت‌آمیز ارجح می‌گذارد، به این معنا نیست که این دین از تحریک به اقدام‌های بسیار خشن پرهیز می‌کند.

قربانی بالقوه آزار استبدادی خوب می‌داند شرایط طبیعی و فرهنگی، هر چقدر هم که بتوانند فرجه‌ای موقتی برایش فراهم کنند، باز نمی‌توانند از نابودی نهایی‌اش جلوگیری کنند. قدرت همه‌جانبه فرمانروا بر رعایایش، به این خاطر کم‌تر نمی‌شود، که عوامل شکل‌دهنده زندگی انسان در هر جامعه، می‌توانند این قدرت را محدود سازند.

ب) دموکراسی گدامنشانه

گرچه قدرت استبداد آب‌سالارانه نظارت‌نشده (همه‌جانبه) است، ولی در همه‌جای کشور عملکرد ندارد. زندگی بیش‌تر افراد جامعه کاملاً تحت نظارت دولت نیست؛ و بسیاری از دهکده‌ها و واحدهای اجتماعی دیگر، تحت نظارت تام دولت نیستند.

چه چیز باعث می‌شود قدرت استبدادی نتواند اقتدارش را در همه پهنه‌های زندگی اعمال کند؟ با تعدیل یکی از فرمول‌های اساسی اقتصاد کلاسیک،

می‌توانیم بگوییم نمایندگان رژیم آب‌سالار برابر با قانون کاهش درآمدهای اجرایی عمل می‌کنند (یا از عمل خودداری می‌کنند).

۱. گونه مدیریتی قانون درآمدهای متغیر اجرایی

قانون کاهش درآمدهای اجرایی، یکی از جنبه‌های چیزی است که می‌توان آن را قانون درآمدهای متغیر اجرایی [۱] نامید. نه تنها در اقتصاد تجاری مبتنی بر مالکیت، بلکه در فعالیت‌های دولتی نیز تلاش‌های متفاوت نتایج متفاوتی به بار می‌آورند.^۱ این واقعیت هم بر اقتصاد سیاسی و هم بر پهنه نظارت دولت در جامعه آب‌سالار، تأثیر تعیین‌کننده‌ای می‌گذارد.

الف) کشاورزی آب‌سالارانه: قانون افزایش درآمدهای اجرایی

در سرزمینی که ویژگی آن بی‌آبی کامل است، کشاورزی پایدار تنها در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که کنش هماهنگ انسان‌ها منبع آب فراوان و دسترس‌پذیر را از سرچشمه آن به خاک بالقوه حاصل‌خیز انتقال دهد. با انجام این کار، فعالیت آب‌سالارانه دولتی با آفرینش یک نوع زندگی کشاورزی برابر می‌شود. این نخستین و تعیین‌کننده‌ترین لحظه را می‌توان «نقطه آفرینش اجرایی» نامید. جامعه پیشگام آب‌سالار پس از دستیابی به زمین قابل کشت به اندازه کافی و آب قابل آبیاری، درصد برمی‌آید صورت‌های دولت مانندی از نظارت همگانی برپا کند. در این زمان، بودجه‌بندی اقتصادی یک طرفه و برنامه‌ریزی جسورانه مطرح می‌شود. طرح‌های تازه در سطحی بیش از پیش وسیع انجام می‌گیرند و اگر لازم باشد، این کار بدون امتیاز دادن به مردم عادی صورت می‌گیرد. مردمی که حکومت برای بیگاری بسیج می‌کند، شاید دلیلی برای گسترش بیش‌تر نظام آب‌سالار نبینند، ولی گروه هدایت‌کننده که از مزایای

۱. قانون کاهش درآمدها، تاکنون بیش‌تر در ارتباط با اقتصاد خصوصی بررسی شده است (نگاه کنید به کلارک، ۱۹۳۷، ص ۱۴۵).

بعدی اطمینان دارد، بدون توجه به نظر مردم پیش می‌رود. فعالیت‌های تازه آب‌رسانی ممکن است هزینه‌های اضافی به نسبت کمی داشته باشد، ولی بازده سرشار و چشم‌گیری به بار آورد. چنین تفاوت دلگرم‌کننده‌ای، انگیزه بزرگی برای عمل حکومتی بعدی فراهم می‌کند.

ب) قانون درآمدهای اجرایی متوازن

معمولاً هرگاه هزینه‌های اجرایی به نقطه سربه‌سر منافع اجرایی نزدیک شود، گسترش فعالیت‌های آب‌سالارانه حکومتی کند می‌شود. در این جا، حرکت به سوی منافع بیشتر، به «نقطه اشباع (اوج)» می‌رسد. از این نقطه به بعد، گسترش بیشتر، ممکن است به نسبت تلاش اجرایی بیشتر، کم و بیش بازدهی داشته باشد، ولی هرگاه امکانات عمده منبع آب، خاک و زمین فروکش کند، منحنی به «نقطه اشباع (سرازیری)» می‌رسد. حوزه میان این دو نقطه اشباع، همان است که می‌توان آن را قانون درآمدهای اجرایی متوازن نامید.

ج) قانون کاهش درآمدهای اجرایی

نقطه‌های اشباع اوج و سرازیری، چه نزدیک به هم و چه دور از هم باشند یا روی هم افتند، هر حرکتی به فراسوی این حوزه درآمدهای متوازن، کنش انسانی را به نقطه تفاوت دلسردکننده سوق می‌دهد. در این نقطه، اقدام‌های مشابه و حتی بیشتر اجرایی هزینه‌ای بیشتر از منافع آن به دست می‌دهند. در این شرایط است که عملکردهای قانون کاهش درآمدهای اجرایی را می‌یابیم. این حرکت رو به پایین زمانی تکمیل می‌شود که هزینه بیشتر هیچ‌گونه نفع بیشتری به دست ندهد. در این زمان است که ما به نقطه ناکامی مطلق اجرایی می‌رسیم.

د) منحنی آرمانی و واقعیت درآمدهای متغیر

منحنی آرمانی، تحول هرگونه نظام آب‌رسانی خاص دولتی را در هیچ جامعه

خاص آب‌سالار، نشان نمی‌دهد. این منحنی به شیوه‌ای کلی، نقاطی بحرانی را نشان می‌دهد که هر فعالیت آب‌سالارانه‌ای باید از آن‌ها بگذرد و از طریق آن‌ها حوزه‌های درآمدِ رو به بالا و رو به پایین را پشت سرگذارد.

بسیار کم پیش می‌آید که منحنی‌های آرمانی و واقعی روی هم افتند. عوامل زمین‌شناختی، هواشناختی، آب‌شناختی و مقتضیات تاریخی، تنوع‌های بی‌شماری پدید می‌آورند. پیشرفت به سوی نقطه اشباع و فراسوی آن، ممکن است با حرکت‌های مخالف طولانی‌تر یا کوتاه‌تر، دچار وقفه شود. ولی هر بخش از این منحنی، نشانگر روند اصلی است و سراسر آن از روندهایی ترکیب شده است که همه مراحل عمده و محتمل آفرینش و ناکامی را در یک فعالیت آب‌سالارانه باز می‌نماید.

ه) پهنه‌های غیر آب‌سالارانه اقتصاد سیاسی

در عرصه تولید کشاورزی، عمل هماهنگ حکومتی تنها در شرایط ابتدایی و خاص می‌تواند درآمدهای اجرایی فزاینده به دست دهد. تنها در جوامع آب‌سالار واقع در یک سطح فنی ابتدایی است که کار دسته‌جمعی روی مزارع «همگانی» رواج دارد. حتی در این جوامع هم حکومت نمی‌کوشد هدایت مدیریتی مزارعی را به دست گیرد که برای تأمین معاش کشاورزان کنار گذاشته شده‌اند. در یک محیط از جهت فنی پیشرفته‌تر، نقطه آفرینش اجرایی و نقطه ناکامی اجرایی بسیار به هم نزدیک می‌شوند. زیرا در این محیط، رژیم آب‌سالار ترجیح می‌دهد از تولید کشاورزی یکسره دست شوید، چرا که از جهت درآمدهای اجرایی، خردمندانه‌تر این است که این تولید را واحدهای فردی کوچک و پر شمار کشاورزی انجام دهند.

البته نیازهای سیاسی بر ملاحظات اقتصادی برتری دارند. به همین دلیل، فعالیت‌های بزرگ مدیریت ارضی در زمینه‌های ارتباطات و دفاع و نیز برخی کارگاه‌های دولتی (اسلحه‌سازی و کشتی‌سازی)، همچنان در انحصار دولت باقی می‌مانند. به هر روی، خودداری رژیم آب‌سالار از بر عهده گرفتن نظارت

مستقیم بر صنایع نهایی، از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که در این حوزه زیان مدیریت دولتی بر سودش می‌چربد. از همین رو در جوامع کشاورز آب‌سالار و غیر آب‌سالار، حکومت رضایت می‌دهد بخش اعظم صنایع دستی به تولیدکنندگان کوچک فردی واگذار شود.

۲. قانون درآمدهای متغیر اجرایی در حوزه قدرت

الف) تلاش‌های تحکیم‌آمیز و ارزشمند

تشخیص عملکرد قانون درآمدهای متغیر اجرایی، در پهنه قدرت سیاسی نیز آسان است. تلاش‌های رژیم آب‌سالار برای اعمال و حفظ نظارت بی‌چون و چرای نظامی و انتظامی بر مردم، تا نابودی همه کانون‌های مستقل اعمال زور، بیش از پیش به نفع حکومت تمام می‌شود. هزینه‌های تأمین ارتباطات و اطلاعات سریع نیز از همین الگو پیروی می‌کند؛ به نظر می‌رسد گسترش پهنه کنش مالی و قضایی دولت، تا زمانی مقرون به صرفه و معقولانه است که علاقه فرمانروا به چیرگی بلامنازع سیاسی و اجتماعی را برآورده سازد.

برخی از این عملکردها تحکیم‌آمیز و برخی دیگر دست‌کم ارزشمندند. ولی هرگاه، یکی از این‌ها به فراسوی نقطه اشباع سرازیری برسد، مسئله‌دار می‌شود. تفاوت دلسردکننده میان تداوم عمل و کاهش منافع سیاسی آن؛ باعث می‌شود حکومت علاقه‌ای به کاربرد دستگاه حکومتی در زیر این نقطه نداشته باشد.

ب) هزینه وحشتناک نظارت اجتماعی تام در یک جامعه نیمه‌مدیریتی

دستگاه دولتی صنعتی و پیشرفته اتحاد جماهیر شوروی، همه سازمان‌های مستقل ملی (نظامی، سیاسی، مالکانه و مذهبی) را درهم کوبید؛ و مدیریت اقتصادی تام آن به استقرار پایگاه‌های بی‌شمار دیوان‌سالارانه برای اعمال نظارت بر همه گروه‌های حرفه‌ای (محلی) ثانوی و حتی اندیشه و رفتار افراد، انجامید. دستگاه حکومتی آب‌سالار چنین تسهیلاتی ندارد. این حکومت

چندان نیرومند است که می‌تواند از رشد سازمان‌های مؤثر اولیه جلوگیری کند و در این راستا، تمرکز قدرت یک سویه‌ای پدید می‌آورد که آن را از جوامع کشاورز باستانی و قرون وسطایی غرب متمایز می‌سازد. ولی از آن‌جا که تنها خصلت نیمه‌مدیریتی دارد، نمی‌تواند در سراسر کشور پایگاه‌های نظارتی داشته باشد که از طریق آن‌ها کارکنان دستگاه حکومتی بتوانند نظارت همه‌جانبه دولت را بر سازمان‌های ثانوی و تک‌تک رعایا اعمال کنند. در اتحاد جماهیر شوروی، این نوع نظارت همه‌جانبه با دولتی کردن کشاورزی (اشتراکی کردن دهات) آغاز شد؛ و با خرد کردن هرگونه رابطه انسانی غیر دولتی، تکمیل گشت. جامعه آب‌سالار نخستین گام یادشده را برداشت و در نتیجه، پایه‌های برداشتن گام دوم را نیز نگذاشت.

بی‌گمان، فکر نظارت همه‌جایی به ذهن خدایگانان استبداد آب‌سالار نیز رسیده بود. گارسیلاسو دولا وگا^۱ که از اخلاف سلطنت بومی اینکا بود، ادعا کرد در دوره فرمانروایی اینکا، مأموران ویژه‌ای خانه به خانه می‌رفتند تا مطمئن شوند هرکس مشغول کار است. با افراد از زیر کار دررو با چوب و فلک و «مجازات‌های دیگری که قانون مقرر داشته بود»^[۲] برخورد می‌شد. کتاب بزرگ چولی که «آرمانشهر» حکومت دیوان‌سالارانه چینی به شمار می‌رود، از کارکنانی یاد می‌کند، که در یک دولت به خوبی مدیریت شده، می‌بایست زندگی مردم را در شهر و روستا تحت نظارت داشته باشند.

دلیلی برای تردید در این قضیه نداریم که اینکاها می‌خواستند تا آن‌جا که ممکن بود از رعایایشان کار بکشند؛ ولی بازرسی کارآمد زندگی داخلی مردم عادی، به لشکری از کارکنان نیاز دارد که بخش بزرگی از درآمد عمومی دولت را باید خرج آن‌ها کرد، بی‌آن‌که هیچ منفعت دیگری جبران این هزینه را بکند. به همین دلیل، به سختی می‌توان باور کرد «قوانین» یادشده گارسیلاسو می‌توانست فراتر از نوعی نظارت عام و کم‌هزینه باشد. این استدلال در مورد

کتاب باستانی دیوان سالاری چنین نیز صدق می‌کند. همه کارکنان تحصیل کرده چینی کتاب چو لی را خوانده بودند، ولی پس از آن که مشغول به کار می‌شدند، خیلی زود یاد می‌گرفتند میان رؤیای شیرین نظارت تام اجتماعی و واقعیت تلخ اجرایی تمایز قائل شوند. به استثنای برخی تلاش‌های کوتاه مدت در جهت دخالت شدید در زندگی مردم، آن‌ها به حفظ نظارت سرسختانه بر حوزه‌های مهم استراتژیکی جامعه‌شان، اکتفا می‌کردند.

ج) نظارت اجتماعی تام برای ابقای استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی ضروری نیست این قضیه که قانون کاهش درآمدهای اجرایی، دولت آب‌سالار را از تلاش برای نظارت تام بر افراد و سازمان‌های ثانوی رویگردان می‌سازد، به معنای آن است که حکومت نیاز بنیادی به انجام چنین کاری احساس نمی‌کند. اگر قضیه به صورت دیگری بود، یعنی اگر نظارت تام برای ابقای رژیم استبدادی ضروری بود، فرمانروایان این نوع رژیم می‌بایست برای تأمین امنیت خود همه درآمدهایشان را هزینه کنند. تحقق چنین نظام قدرتی آشکارا امکان‌پذیر نیست.

تجربه تاریخی نشان می‌دهد در دوران طولانی «صلح و ثبات»، فرمانروایان آب‌سالار می‌توانند بدون توسل به اقدامات پرهزینه، خودشان را سرپا نگه دارند. و باز همین تجربه نشان می‌دهد در شرایط «عادی»، آن‌ها نیازی به هزینه کردن‌های سنگین مادی ندارند. بجز در دوران ناآرامی، شبکه گسترده اطلاعات و اعمال زور، که از پیدایش سازمان‌های اولیه مستقل و سراسری جلوگیری کند و از تسلط یافتن ناراضیان یا سازمان‌های ثانوی ممانعت به عمل آورد، برای محافظت از آن‌ها کافی است.

ناخرسندی چنین افراد و سازمان‌هایی ممکن است در پیدایش بحران‌های سیاسی ادواری نقش داشته باشد. [۳] ولی ناآرامی‌های خطرناک، ریشه در هر چیزی که داشته باشند، خیلی زود صورت نظامی به خود می‌گیرند و به صورت آشکارا نظامی نیز با آن‌ها مقابله می‌شود. خدایگانان دستگاه دولتی ارضی، در

واکنش به قانون کاهش درآمدهای اجرایی، به مخاطره شورش‌های گهگاهی تن می‌دهند و کاری می‌کنند که جانشینان صنعتی مدرن^۱ آن‌ها لزومی بر انجام آن نمی‌بینند؛ یعنی مقدار معینی از آزادی را برای بیش‌تر افراد و برخی سازمان‌های ثانوی می‌پذیرند.

۳. حوزه‌های آزادی فردی در جامعه آب‌سالار

الف) محدودیت‌های نظارت مدیریتی

دوره بیگاری دولتی، همان دوره‌ای است که طی آن، یک عضو جامعه آب‌سالار از آزادی عمل محروم می‌شود. بیگاری ممکن است هدف‌های گوناگون داشته باشد، ولی به هر روی باید به توده کارورزان - کشاورزان - برای انجام امور اقتصادی شخصی‌شان وقت کافی بدهد. البته، حتی کشاورزان روستایی نیز ممکن است به نوعی برنامه‌ریزی اقتصادی تن دهند، ولی این نوع برنامه‌ریزی فقط وظایف عمده‌ای مانند شخم‌زدن، بذریاشی، خرمن‌برداری و شاید نوعی محصول اصلی را در بر می‌گیرد. این برنامه‌ریزی غالباً چندان وسعتی ندارد و گاه ممکن است اصلاً وجود نداشته باشد.

در شرایط تسلط تکنولوژی پیشرفته، بیگاری معمولاً دگرگون می‌شود و کاهش می‌یابد. کار روی مزارع عمومی، ممکن است جایش را به نوعی مالیات دهد؛ و فعالیت‌های بزرگ‌تر یا کوچک‌تر بیگاری غیر کشاورزی نیز ممکن است به همین ترتیب تخفیف یابند.

به هر روی، خصلت اجتماع‌های روستایی به هر صورتی که باشد و مدت زمان خدمتکاری همگانی هر چقدر که باشد، باز دوران مشخص و گاه قابل ملاحظه‌ای از زندگی کشاورز باقی می‌ماند که او در آن می‌تواند به دلخواه خود گذران کند. این قضیه در مورد عوام غیر کشاورز مصداق بیش‌تری دارد. ممکن است صنعتگران و بازرگانانی که در یک محیط اجتماعی تمایز یافته

۱. منظور نویسنده به احتمال بسیار زیاد دولت تعامیت‌گرای کمونیست شوروی است. (مترجم)

مشاغلشان را به گونه حرفه‌ای و خصوصی ادامه می‌دهند، به عنوان مالیات‌دهنده، ارزشی بیشتر از کارورزان بیگاری داشته باشند. آزادی عمل آن‌ها نیز به همین نسبت، بیشتر می‌شود. [۴]

مارکس از «بردگی همگانی» در شرق سخن می‌گوید. به نظر او، این نوع بردگی که ذاتی وابستگی انسان به دولت و اجتماع آب‌سالار است، [۵] با بردگی و سرواژ در غرب تفاوت اساسی دارد.^۱ ارزش این نظر مارکس در مسئله‌ای است که مطرح می‌کند و نه در راه‌حلی که برای این مسئله ارائه می‌نماید. شخصی که وادار به جان‌کندن برای یک دولت «آسیایی» می‌شود، تا زمانی که مشغول بیگاری است، برده دولت به شمار می‌آید. او خوب می‌داند در این شرایط آزادی ندارد و از لذت برای خود کارکردن نیز آگاه است. در مقایسه با بردگی دولتی همه‌جانبه در جامعه صنعتی متنی بر مدیریت تام، بردگی دولتی جزئی در جامعه آب‌سالار مبتنی بر مدیریت جزئی، به راستی که امتیاز چشم‌گیری به آزادی انسانی می‌دهد.

ب) محدودیت‌های نظارت بر اندیشه

شبهه همین نوع امتیاز دادن، در عرصه نظارت بر اندیشه نیز دیده می‌شود. برای فهم معنای درست این قضیه، نخست باید بدانیم خدایگانان دولت آب‌سالار چه فشار سنگینی بر افکار مسلط جامعه وارد می‌کنند.

همسازی کامل اقتدار مذهبی و غیر مذهبی، فشار آوردن بر قشرهای بالا و پایین جامعه را آسان می‌سازد. پسران نخبگان مسلط را معمولاً نمایندگان اعتقاد مسلط آموزش می‌دهند؛ و همه مردم در تماس دائمی با معابد و کهانت وابسته به دولت هستند؛ تماسی که حکومت پیوسته آن را تقویت می‌کند.

۱. مارکس فرض را بر این می‌گیرد که از دیدگاه یک اروپایی به نظر می‌رسد که در این بردگی همگانی آسیایی، فرد کارورز برای شخص ثالث یا اجتماع، یک نوع شرط طبیعی تولید به شمار می‌آید، همچنان‌که در بردگی و سرواژ [مبتنی بر مالکیت خصوصی] نیز چنین وضعیتی را می‌بینیم، ولی در واقع «وضعیت به این صورت نیست» (مارکس، ۱۹۳۹، ص ۳۹۵).

آموزش معمولاً یک فرایند طولانی است و نفوذ آن نیز عمیق است. در هند، برهمن جوانی که خود را برای یک سمت روحانی آماده می‌سازد، یک، دو یا هر سه ودا را مطالعه می‌کند و برای مطالعه هر یک از این وداها باید دوازده سال تمام از عمرش را اختصاص دهد. و به اعضای کاست «محافظ» کشتیه و حتی اعضای کاست پایین‌تر بعدی، نیز توصیه می‌شد کتاب‌های مقدس را بخوانند. [۶] در چین، «معرفت» یا مطالعه نوشته‌های اساسی شرعی برای تصدی یک سمت اجرایی در زمان حیات کنفوسیوس، یک شرط لازم اساسی به شمار می‌آمد. [۷] از دارندگان سمت‌های اجرایی خواسته می‌شد که به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده امتحانات کامل و درجه‌بندی‌شده‌ای بدهند؛ این نظام آموزشی جوانان پرتوان و بلندپرواز و بسیاری اعضای میان سال و حتی پیر طبقه حاکم را همیشه در هوشیاری عقیدتی نگه می‌داشت.

ولی همان نیروهای اجتماعی که باعث ابقای نظام‌مند افکار مسلط می‌شدند، انواع دین‌های ثانوی را نیز تشویق می‌کردند. بسیاری از تمدن‌های آب‌سالار ساده، غیبگویان و ساحران [۸] را تحمل می‌کردند و فعالیت‌های محدود و تردستانه و فروتنانه آن‌ها عملکردهای هماهنگ دین غالب قبیله‌ای یا ملی را تکمیل می‌کرد. در شرایط پیچیده‌تر، تنوع عقیدتی معمولاً بیشتر می‌شود. رعایای یک دولت آب‌سالار غالباً می‌توانستند بدون به خطر انداختن جان‌شان از یک دین ثانوی هواداری کنند. شواهد اعتقادات غیر برهمنی، مانند جینیسم^۱ و بوداییگری، از همان هزاره نخست پیش از میلاد به جا مانده است. بوداییگری با وجود تعقیب‌های کوتاه‌مدت، تقریباً دو هزار سال در چین سنتی رواج داشت. در خاور نزدیک، هند و آسیای میانه اسلامی نیز همین آسان‌گیری برقرار بود.

در پهنه‌های عقیدتی و مدیریتی، سیاست‌های دستگاه دولتی ارضی با سیاست‌های دستگاه‌های دولتی مدرن صنعتی، بسیار تفاوت دارند؛ این

۱. Jainism، کیش هندی که در سده ششم پیش از میلاد بنیان گذاشته شد و بر ریاضت‌پیشگی و احترام به همه موجودات زنده و مخالفت با کشتن هر حیوانی تأکید دارد. (مترجم)

دولت‌های مدرن در حالی که وانمود می‌کنند از فرهنگ و دین سنتی (ملی) بیزارند، آیین مارکسیست-لنینیستی را با هدف اعلام‌شده نابودی نهایی ایدئولوژی‌های دیگر، تبلیغ می‌کنند. در این جا باز باید گفت تفاوت میان این دو نوع سیاست، از مدارای فطری فرمانروایان دیوان‌سالاری ارضی سرچشمه نمی‌گیرد، زیرا پشتیبانی آن‌ها از جایگاه بی‌همتای دین مسلط، همیشه مصالحه‌ناپذیر و غالباً بی‌رحمانه بوده است. ولی قانون کاهش درآمدهای اجرائی، هرگونه تلاش برای حفظ نظارت همه‌جانبه عقیدتی در یک جامعه تمایز یافته نیمه مدیریتی را، با هزینه سنگینی روبه‌رو می‌سازد. در این جا نیز مانند بخش عملیاتی، تجربه نشان می‌دهد یک رژیم مطلقه بدون یک چنین اقدام پرهزینه‌ای هم می‌تواند خود را ابقا کند.

۴. گروه‌ها از درجات متفاوتی از خودمختاری برخوردارند

تجربه حتی نشانگر چیزی بیش از این‌هاست. همین تجربه به فرمانروایان آب‌سالار، به همان دلایل یاد شده این تضمین را می‌دهد، که آن‌ها می‌توانند نه تنها به تک‌تک رعایایشان، بلکه به برخی گروه‌های ثانوی جامعه نیز قدری خودمختاری دهند. می‌دانیم که در جامعه آب‌سالار، هواداران کیش‌های فرعی معمولاً این اجازه را دارند که اجتماعات مذهبی‌شان را به سرپرستی کشیش‌های منفرد یا روحانی‌های بزرگ‌تر و کوچک‌تر برپا کنند. از همان نخستین دوره تاریخ مکتوب، در تمدن‌های آب‌سالار، صنعتگران و بازرگانان سازمان‌های حرفه‌ای (اصناف) داشته‌اند. حتی از دوره‌ای کهن‌تر از این، اجتماع‌های روستایی دوشادوش تمدن‌های آب‌سالار وجود داشتند. نهاد گروه‌های خویشاوندی از کشاورزی قدیمی‌تر است و مانند اجتماع روستایی، در همه جای جهان آب‌سالار وجود داشته است.

این هم‌پیوندی‌ها از جهت توزیع، ترکیب، کیفیت و هدف، بسیار با هم تفاوت دارند؛ ولی همگی آن‌ها در یک چیز مشترک هستند؛ رژیم استبدادی با

همه آن‌ها مدارا کرده است. هر چند آن‌ها نیز تحت نظارت حکومت بوده‌اند ولی این نظارت، در مورد آن‌ها، چندان همه‌جانبه نبوده است.

الف) استقلالی کمتر از آنچه غالباً تصور می‌شود

صاحب‌نظران رمانتیک، نبود این نظارت تام را گواه وجود نهادهای اصیل دموکراتیک در سطوح پایین‌تر جامعه آب‌سالار می‌انگارند. این ادعا را به این صورت نمی‌توان پذیرفت. در سراسر جهان آب‌سالار، اقتدار حکومتی و اقتدار خانوادگی به هم پیوسته بوده‌اند و نظارت سیاسی دولت، بر بیش‌تر دهکده‌ها، اصناف و سازمان‌های مذهبی ثانوی تأثیرگذار بوده‌اند.

مشابه بیش‌تر این روندهای محدودکننده را در جوامع ارضی دیگر نیز می‌توان یافت. (اصناف آزاد اروپای فتودالی، استثنایی و مهم هستند). در این جا با این اصناف کاری نداریم. مسئله ما این است که آیا، برخلاف تحولات دولت‌های استبدادی دیگر، و نیز در تضاد با محدودیت‌های موجود در تمدن‌های ارضی دیگر، سازمان‌های ثانوی در جوامع آب‌سالار واقعاً خودمختار بوده‌اند؟ پاسخ به این پرسش، «نه» است.

۱. خانواده

اغلب گفته‌اند خانواده در چین سنتی، به جامعه چینی خصلت و قدرت خاصی بخشیده بود. این نظر تا آن جا درست است که بر خانواده، به عنوان عنصر بنیادی جامعه، تأکید می‌ورزد؛^۱ ولی اگر دلالت بر این کند که خانواده کیفیت و قدرت آن زمینه نهادی را فراهم می‌کرد که خود جزئی از آن بود، درست نیست. اقتدار پدر خانواده در چین بسیار نیرومندتر از آن بود که رهبری در داخل خانواده به آن نیاز دارد؛ و او قدرت خارق‌العاده‌اش را اساساً با پشتیبانی دولت استبدادی به دست می‌آورد. نافرمانی از پدر خانواده، را دولت به مجازات

۱. برای شناخت ریشه‌های غیر حکومتی اقتدار پدرانه در خانواده چینی، نگاه کنید به ویفوکو،

می‌رساند. [۹] از سوی دیگر، اگر پدری قادر نبود اعضای خانواده‌اش را از زیر پا گذاشتن قوانین باز دارد، کارگزاران محلی دولت تنبیه و زندانی‌اش می‌کردند [۱۰] او را که به عنوان پلیس (نیمه رسمی) عقیدتی گروه خویشاوندی‌اش عمل می‌کرد، به سختی می‌توان رهبر یک واحد خودمختار به شمار آورد.

پدر بابلی، که می‌توانست زن، پسر یا دخترش را چندین سال به خدمت شخص ثالثی درآورد، [۱۱] نیز قدرت‌ش را از حکومتی داشت که از تصمیم‌هایش پشتیبانی می‌کرد. این قضیه که آیا او مسئول رفتار اعضای خانواده‌اش بود یا نه، روشن نیست.

اقتدار پدری^۱ را در مصر باستان، با همین اقتدار در رم مقایسه کرده‌اند. جامعه بسیار نظامی‌شده جمهوری روم، رشد روابط خانوادگی بسیار اقتدارآمیز را به راستی تشویق می‌کرد؛ ولی به نظر می‌رسد پدر مصری حتی از المثنای رمی‌اش نیز قدرت بیشتری داشت.^۲

در جهان اسلام، احترام به والدین را قانون شرع توصیه کرده است [۱۲]؛ و درجه اعمال اقتدار پدری، به ویژه در روستاها، را می‌توان با این واقعیت دآوری کرد که در کشورهای چون سوریه، پدر تا زمان مرگش سرور مرسوم خانواده بود. [۱۳]

کتب شرعی هند، به پدر، قدرت تقریباً شاهانه‌ای، بر اعضای گروه خویشاوندی‌اش می‌داد. اقتدار بر همسر و فرزندان با وجود محدودیت‌های گوناگون، هنوز بسیار زیاد بود.^۳

پیداست که اقتدار پدر در تمدن‌های متفاوت آب‌سالار، بسیار تفاوت

1. *Patria Potestas*

۲. این اظهار نظر تاین‌شلاگ، که حق فروش فرزند توسط پدر در مصر، در روم نیز سابقه دارد، فقط در مورد سده چهارم تأیید شده است (تاین‌شلاگ، ۱۹۴۴، ص ۱۰۳).

۳. نگاه کنید به جولی، ۱۸۹۶، ص ۷۸. در آغاز سده نوزدهم، دیویا (۱۹۴۳، ص ۳۰۷) دریافت اقتدار برهمین‌ها بسیار زیاد شده بود، حال آنکه اقتدار پدری همچنان ضعیف بود. این نویسنده از سال ۱۷۹۲ تا ۱۸۲۳ در هند زندگی می‌کرد. با این فرض که او این پدیده را به درستی دیده بود، نمی‌توانیم تبیینی برایش پیدا کنیم. آیا این امر، دست‌کم تا حدی، به خاطر آشوب هند در این روزگار نبود؟

داشت. اما تقریباً در همه‌جای جهان آب‌سالار، حکومت‌گرایش داشت به پدر قدرتی فراتر از آنچه برای رهبری خانواده لازم بود، ببخشد.

۲. دهکده

بیش‌تر دهکده‌های تمدن‌های آب‌سالار را کدخدایانی اداره می‌کنند که یا حکومت آن‌ها را برگمارده یا دهکده‌نشینان انتخابشان کرده‌اند. در اجتماع‌های روستایی تمدن‌های به شدت آب‌سالار، کدخداها از سوی حکومت برگمارده می‌شوند، [۱۴] در حالی که در جوامع آب‌سالار خفیف‌تر، اجازه داده می‌شود این کدخداها آزادانه انتخاب شوند. [۱۵] در اینکای پرو، کارکنان محلی حتی تا پایین‌ترین رده - رئیس ده خانواده - انتصاب می‌شدند. [۱۶] در مکزیک پیش از فتح، زمین در ده به صورت اشتراکی اداره می‌شد و اقتصاد کشاورزی آن بسیار کم‌تر از امپراتوری اینکا، دیوان‌سالارانه بود. رئیس‌های واحدهای اداری محلی مکزیک، کاپولی^۱ ها، انتخاب می‌شدند. [۱۷]

به هر روی، این همبستگی میان کشاورزی اشتراکی و جبریان انتخاب عموماً برقرار نیست، شاید برای این که انتصاب، فقط یکی از شیوه‌های نظارت بر یک کارگزار محلی، به شمار می‌رود. حکومت آب‌سالار، تقریباً در همه جا کدخدا را مسئول تکالیفی می‌داند که ساکنان ده باید برای حکومت انجام دهند. این وضعیت، او را در موضع وابستگی به دولت نگه می‌دارد. هر کجا مالکیت زمین اشتراکی است و مالیات دسته‌جمعی پرداخت می‌شود، کدخدا قدرت چشمگیری به دست می‌آورد. او می‌تواند به کمک یک میرزا و یک یا چند پاسبان، به مستبدی محلی تبدیل شود.

نخستین نوشته‌های موجود در خاور نزدیک، تصویرگر کارکنان منطقه‌ای است که سرگرم شخم‌زدن و گردآوری درآمدهای محلی‌اند؛ [۱۸] ولی به روشنی نمی‌توانیم تعیین کنیم این کارکنان روستایی چه پیوندی با دستگاه اجرایی حکومت دارند. [۱۹] همچنان که در دیگر پهنه‌های زندگی نیز دیده‌ایم، هخامنشیان و جانشینان هلنی و رمی‌شان، شاید یک الگوی روستایی قدیمی‌تر

شرعی، یعنی از پایان نخستین هزاره پیش از میلاد، به گواهی اسناد موجود، منصوب می شده است. [۳۶] او به عنوان نماینده شاه در دهکده و کسی که «مالیات ها را برای شاه گردآوری می کرد» [۳۷] و وظایف انتظامی و قضایی را انجام می داد، [۳۸] در مقامی بود که می توانست اقتداری را اعمال کند که شباهتی با اقتدار دیگر کدخداهای خاور نزدیک نداشت. فرمانروایی مسلمانان نیز این ترتیب اجرایی مناسب را دگرگون ساخت و در واقع، در بیشتر دهکده های هندی تا دوران نوین همچنان برقرار بود. [۳۹]

در چین، دهکده مدیریت شده در بیش تر از دو هزار سال پیش، جایش را به الگویی مبتنی بر مالکیت داده بود. وظایف کارکنان روستایی به همین نسبت کاهش یافته بود، ولی یکسره از میان نرفت. در پایان دوره امپراتوری، بیش تر دهکده های بزرگ دست کم دو کارگزار داشتند که یکی کدخدا، جوانگ چانگ^۱ و دیگری پاسبان محلی، تی فانگ^۲ یا تی پائو^۳ بود. [۴۰] کدخدا که معمولاً روستاییان انتخابش می کردند، وظیفه هدایت و پاسبان، که معمولاً برگمارده حکومت بود،^۴ وظایف قهرآمیز را انجام می داد. این دو مقام با همکاری این وظایف را انجام می دادند: گردآوری مالیات و فراهم کردن مواد خام برای ساخت و سازها، سازمان دهی و هدایت خدمات بیگاری (حمل و نقل برای

را تداوم بخشیده باشند. در مصر تحت تسلط بطالسه و روم، مسئول رسمی ده یا همان میرزا با کمک ریش سفیدان، وظایف حکومتی اش را انجام می داد. [۲۰] این مردان چه انتصاب شده [۲۱] یا مانند ریش سفیدان [۲۲] انتخاب شده باشند، همگی «یک راست به حکومت مرکزی وابسته بودند... و همه از سیاست منطقه ای حکومت پیروی می کردند». [۲۳]

داده های برگرفته از سوریه تحت چیرگی روم، نشان می دهد عامه روستائینان در اداره امور دهکده شان اشتراک چشم گیر داشتند، [۲۴] حال آن که کارگزاران دولتی در دهکده های مصر بسیار اقتدارگرایانه عمل می کردند. ولی این گوناگونی ها نباید باعث شوند شباهت های اساسی سازمان دهی روستاها و وابستگی شان به حکومت را، در سراسر شرق نزدیک دوره باستان نادیده بگیریم. [۲۵] در دوران حکومت جانشینان اسکندر، [۲۶] همچون گذشته، روستاییان دهکده های «سلطنتی» به زمین تحت کشت شان وابسته بودند. [۲۷] بنابراین، این نتیجه گیری درست می نماید که در دوره تسلط روم و پیش از آن، روستاییان سوریه و آسیای میانه در اداره دهکده های شان خودمختاری نداشتند. در مصر دوره تسلط اعراب و بیزانس، [۲۸] مدیریت دهکده ها در دستان کدخدایان و ریش سفیدان بود. در مصر تحت چیرگی اعراب، کدخدا که روستاییان معرفی اش می کردند و حکومت تأییدش می کرد، [۲۹] مالیات را سهمیه بندی و گردآوری می کرد. [۳۰] او بیگاری کنندگان را مشخص می کرد و کارکردهای انتظامی و قضایی را انجام می داد. [۳۱]

در ولایت های عرب نشین خاور نزدیک در زمان تسلط ترک ها، کدخدای ده (شیخ) نمایندگان رسمی و نیمه رسمی حکومت را در امر تخصیص مالیات کمک می کرد. [۳۲] او «از کار فلاحی که تحت نظارتش کار می کردند، حراست می کرد و به عنوان کلانتر و میانجی، نه تنها بر امر کشت، بلکه در مورد همه امور ساکنان ده اقتدار داشت». [۳۳] این کدخدا که به شیوه ای دل خواسته ولی تحت نظارت شدید دیوان سالاری دولتی «کشاورزان» ده خود را تحت نظارت داشت، [۳۴] بی گمان نماینده یک اجتماع آزاد روستایی نبود.

در هند، کدخدای ده در آغاز انتخاب می شد؛ [۳۵] ولی پس از پیدایش کتب

1. Chuang chang

2. ti fang

3. ti pao

۴. به گفته اسمیت، (۱۸۹۹، ص ۲۲۷) نامزدهای تصدی این مقام «رسماً انتخاب و خلع نمی شدند، بلکه معمولاً در نتیجه آن چیزی که اسمیت «یک انتخاب طبیعی» می نامد، «در این مقام قرار می گرفتند». شاید بهتر باشد از یک انتخاب رسمی بر پایه تفاهم میان همه سرپرستان خانواده های هم رده، سخن به میان آوریم. دکتر کی. سی. هسیائو که بررسی فراگیرش را با عنوان چین روستایی؛ نظارت سلطنتی در سده نوزدهم، تکمیل کرده، از «قدری نفوذ محلی غیر رسمی بر رهبری ده» به ویژه نفوذ «خانواده های ثروتمند و نجیب زاده» سخن می گیرد. ولی او ارائه داده های کمی درباره «ابعاد نفوذ کارکنان محلی حکومت در ده» (از کدخدا گرفته تا پاسبان محلی) را امکان ناپذیر می داند. او سپس می افزاید: «طرح کشوری رسمی بر نهادمندی سراسری این کدخداهای در هر یک از جوامع روستایی تأکید دارد». نامه فرستاده شده در پانزده ژانویه ۱۹۵۴.

دولت، کار روی کناره رودخانه‌ها، نگهبانی از راه‌های امپراتوری و غیره) [۴۱] و تهیه اطلاعات جاسوسی. [۴۲]

همة این فعالیت‌ها، کدخدا را به حکومت مرکزی متصل می‌کرد، هر چند او جزئی از دیوان‌سالاری دولتی نبود.^۱ دهکده‌نشینان حتی اگر شکایت موجهی هم داشتند، نمی‌توانستند علیه او شکایت کنند، زیرا او ارتباط با دادگاه منطقه‌ای را در انحصار خود داشت. [۴۳] کارکنان بخش بر کار پاسبان محلی نظارت می‌کردند. اگر او به عنوان جاسوس محلی در کارش کوتاهی می‌کرد، آن‌ها می‌توانستند تا حد «مرگ فلکش کنند». [۴۴]

دهکده‌های چین امپراتوری، در مقایسه با دهات در پروی پیش از فتح، هند و بیشتر تمدن‌های خاور نزدیک، تحت نظارت کم‌تری قرار داشتند ولی حتی آن‌ها نیز خودفرمانی نداشتند. کارگزاران اصلی دهات که یا برگمارده می‌شدند و یا از سوی حکومت مورد تأیید قرار می‌گرفتند، خواه ناخواه با نظام عملکردی پیوند داشتند که در خدمت منافع حکومت بود، نه منافع دهکده‌نشینان.

۳. اصناف

اجتماعات حرفه‌ای صنعتگران و بازرگانان در تمدن‌های آب‌سالار، با محدودیت‌های مشابهی روبه‌رو بودند. در این‌جا نیز انتصاب متصدی اصلی اهمیت دارد؛ ولی این نوع انتصاب تنها یکی از راه‌های گوناگونی است که دولت استبدادی برتری نظارت‌نشده‌اش را اعمال می‌کند و ضعف سازمان‌های تحمل‌شده را نشان می‌دهد.

مصر دوره‌ی جانشینان اسکندر، عرف باستانی خود را دنبال کرد که برابر با آن، اشخاصی «برای دولت در صنعت، حمل‌ونقل، معادن، ساختمان، شکار و غیره، کار می‌کردند»؛ این اشخاص در گروه‌هایی حرفه‌ای گرد هم می‌آمدند که «مدیریت اقتصادی و مالی شاه، آن‌ها را سازمان می‌داد و از نزدیک بر کارشان نظارت می‌کرد». [۴۵]

۱. معمولاً حقوق او را اجتماع ده می‌پردازت (ورنیر، ۱۹۱۰، ص ۱۰۶). گذشته از این حقوق، سروکار داشتن با پول عمومی، ذاتاً با مزایای مادی ویژه‌ای نیز همراه بود.

در آخرین دوره‌ی امپراتوری روم و بیزانس، حکومت، فعالیت‌های اصناف را «به شدت تنظیم می‌کرد». ^۱ تا سده سوم میلادی، اعضای هر صنف رئیسشان را انتخاب می‌کردند؛ ولی از آن زمان به بعد، حکومت در نامزدی رؤسای اصناف حرف آخر را می‌زد و این رؤسا پس از انتصاب، تحت نظارت و انضباط دولت کار می‌کردند. [۴۶]

در ترکیه عثمانی، کارگزاران دولتی بر بازارها، قیمت‌ها، اوزان و وسایل اندازه‌گیری^۲ نظارت می‌کردند [۴۷] و همان وظایفی را انجام می‌دادند که در شهرهای تحت نظارت شهرنشینان در اروپای فئودالی، معمولاً مراجع شهری مسئول آن‌ها بودند. [۴۸] وانگهی، دولت که در بیشتر کشورهای اروپای فئودالی، مالیاتی نمی‌گرفت یا مالیات اندک و نامنظمی از کانون‌های شهری تحت تسلط قدرت صنفی دریافت می‌کرد، در ترکیه عثمانی می‌توانست از اصناف مالیات بگیرد و مانند هر جای دیگر شرق، رئیسان این اجتماع‌های صنفی را به عنوان عوامل مالیاتی‌اش به کار گیرد؛ این عوامل «سهیمه‌های مالیاتی را میان اعضای صنف توزیع می‌کردند» و «شخصاً مسئول پرداخت این سهیمه‌ها بودند». [۴۹]

در هند دوره‌ی تسلط هندوها، پتهی^۳، یا رئیس صنف بازرگانان، یک شغل نیمه‌دولتی بود که با مدیریت مالی حکومت رابطه تنگاتنگی داشت. [۵۰] بازرگانان در این دوره ثروت چشمگیری داشتند و در مقایسه با تشکل صنعتگران، با تشکل آن‌ها با احترام بیش‌تری برخورد می‌شد. [۵۱] ولی این قضیه صنف بازرگانان را به یک موجودیت مهم سیاسی تبدیل نمی‌کرد.

۱. استوکل، ۱۹۱۱، ص ۱۱. برای آشنایی با کار رؤسای اصناف به عنوان گردآورنده مالیات در حکومت بیزانس و مصر تحت تسلط اعراب، نگاه کنید به گروهام، پاپ، ۲۷۹. برای شناخت همین اوضاع در آغاز فرمانروایی اعراب، نگاه کنید به همان، ص ۱۳۱ و کیروم، ۱۹۲۵، ص ۱۰۳ تا ۱۱۰.

۲. این کار خاص را عوامل قاضی انجام می‌دادند (گیب و باون، ۱۹۵۰، ص ۲۸۷).

می‌گویند اصناف هندی در نخستین روزهای حاکمیت بوداگری در هند، اهمیت یافته بودند. [۵۲] هر چند با این نظر موافقم، ولی باید از مبالغه در مورد اهمیت سیاسی اصناف خودداری کرد. به نظر فیک، «تشکل تولیدکنندگان صنایع دستی، هر چند به گونه جزئی، ولی بی‌گمان در مقوله کاست‌های مکروه قرار می‌گیرد.» [۵۳] و دکتر ریس دیویدز بر این تأکید دارد که «تاکنون هیچ سند بودایی دال بر هرگونه سازمان حقوقی با ماهیت صنف یا اتحادیه بازرگانان، به دست نیامده است.» [۵۴] افسانه‌ای مربوط به سده سوم یا چهارم میلادی که فرضاً نشان می‌دهد شهر تانا^۱ را «یک صنف بازرگانی نیرومند اداره می‌کرد»، در واقع کوشش ناکامانه گروهی از بازرگانان را برای مقابله با رقیب بازاری‌شان، توصیف می‌کند.^۲

در چین، نخستین حضور مستند اصناف از نیمه دوم هزاره نخست پس از میلاد به جا مانده است. در دوران حکومت دودمان‌های تانگ و سونگ، رؤسای صنفی، مسئول رفتار حرفه‌ای نامناسب اعضایشان، مانند تخلف از مقررات پولی، دزدی و اعمال ناشایسته بودند. [۵۵] در بسیاری موارد، عضویت در اصناف، اجباری بود. [۵۶] واحدهای صنفی می‌بایست خدمات ویژه‌ای را نیز برای دولت انجام دهند. [۵۷] در سده‌های اخیر، به نظر می‌رسد حکومت بیش‌تر اصناف غیر مهم پیشه‌وری و بازرگانی را به خودشان واگذاشت؛^۳ ولی تشکل‌های گروه‌های مهمی چون بازرگانان نمک^۴ و شماری از شرکت‌های واقع در کانتونگ که به تجارت خارجی می‌پرداختند، به شدت تحت نظارت دولت قرار داشتند.^۵

۱. واقع در پونا، جنوب بمبئی کنونی. (مترجم)

۲. های‌کینز، ۱۹۰۲، ص ۱۷۵. نظر نادرست های‌کینز را ماکس وبر اتخاذ کرد و بر اساس آن بر اهمیت سیاسی موقتی اصناف هند، تأکید ورزید (وبر، RS، جلد دوم، ص ۸۶).

۳. ویستفولگ، ۱۹۳۱، ص ۵۸۰ و ص ۷۱۴، در تحلیل ۱۹۳۱، اصناف بازرگانان مهم، مانند بازرگانان نمک که تحت نظارت دولت بودند را نادیده گرفته بودم.

۴. رؤسای اصناف، مالیات را از «بازرگانان کوچک» دریافت می‌کنند. (چنگ شی کائو، ۱۲۹).

۵. رئیس صنف را حکومت برمی‌گمارد (یواهای کوآن شی، ۲۵).

۴. دین‌های ثانوی

اطلاعات ما درباره دین‌های ثانوی، به ویژه در مورد جامعه اسلامی و هند سنتی، فراوان است. فرمانروایان مسلمان در برابر مسیحیت، کلیمیت و زرتشتی‌گری، مدارا می‌کردند.^۱ ولی پیروان این ادیان می‌بایست منزلت فروپایه‌تر سیاسی و اجتماعی‌شان را بپذیرند و از تبلیغ و گسترش عقایدشان محروم بودند. قوانین شرع تغییر گرایش از مسیحیت به کلیمیت و برعکس، را ممنوع کرده بود و مجازات ترک اسلام، بسیار سنگین بود. مسیحیان نمی‌توانستند به زنگ‌های چوبی‌شان محکم ضربه زنند، یا در کلیسایشان با صدای بلند هم‌سرایی کنند یا در حضور مسلمانان نمادهای مذهبی‌شان را نمایش دهند و در کلیساهایشان «نمی‌توانستند صلیب نشان دهند و مؤمنان را دعوت به بوسیدن آن کنند.» [۵۸] تعجبی نیست که اقلیت‌های مذهبی - که در دوره تسلط ترک‌ها در سازمان‌هایی به نام میل^۲ جدا افتاده بودند - فقط ادامه حیات می‌دادند و رشدی نداشتند [۵۹] رئیس میل^۳ را خود میل نامزد می‌کرد، ولی سلطان او را برمی‌گمارد. [۶۰] به او پس از انتصاب، «فقط آن‌قدر قدرت اجرایی داده می‌شد... که بتواند مالیاتی را که دولت بر اجتماعش تحمیل کرده بود، گردآوری کند.» [۶۱]

در چین سنتی، بودایی‌گری مهم‌ترین دین ثانوی بود. این دین در زمان رخنه دودمان‌های بربر و فتح کانون‌های شمالی و کهن فرهنگ چینی و تسلط بر آن، در میانه نخستین هزاره پس از میلاد، به اوج خود رسید. [۶۲] آزار شدید بوداییان در ۸۴۵ میلادی، سیاستی را آغاز کرد که، با گذشت زمان، این دین را به یک آیین به سختی نظارت‌شده ثانوی تبدیل کرد.

۱. مک دانلد، ۱۹۴۱، ص ۹۶؛ گرون باوم، ۱۹۴۶، ص ۱۱۷. در آغاز با زرتشتیان مدارا می‌شد، (میتز، ۱۹۲۲، ص ۳۰) ولی بعدها با شدت بیش‌تری با آن‌ها رفتار می‌شد (بوخنر، ۱۹۴۱، ص ۳۸۱).

2. millet

۳. با دستگاه روحانیت آن.

کارگزاران ویژه‌ای بر بوداییگری و کیش‌های مسئله‌ساز دیگر نظارت می‌کردند. [۶۳] حکومت برپایی دیرها و پرستشگاه‌ها را محدود کرد؛ [۶۴] و برای تعدادی از روحانیان و راهبان جواز کار صادر می‌کرد؛ [۶۵] و برای فعالیت‌های مذهبی ممنوعیت‌هایی تحمیل می‌کرد که در کشورهای دیگر وجود نداشتند. حکومت دستور می‌داد «روحانیون بودایی و تائویی در بازارها وعظ نکنند و در چنین جاهایی کاسه صدقه نگردانند، از بهره‌های رستگاری سخن نگویند و هیچ پولی گردآوری نکنند». [۶۶] دو گروت در بررسی معتبر خود، درباره آنچه دیگران به عنوان عناصری از آزادی مذهبی ستوده‌اند، می‌پرسد: «این آزادی چه فایده‌ای دارد، وقتی دولت نظام تأیید روحانیان را در چنین چارچوب‌های محدودی می‌نهد، پذیرش نوآموزان مذهبی را برای مردها دشوار و برای زنان تقریباً امکان‌ناپذیر می‌سازد، چندان که شمار کسانی که می‌توانند از این آزادی برخوردار شوند، به درصد ناچیزی از جمعیت کشور کاهش می‌یابد؟ این محدودیت‌ها چنین آزادی ادعاشده‌ای را به چیز مسخره‌ای تبدیل می‌کند». [۶۷]

ب) عناصری از آزادی با وجود همه محدودیت‌ها

دولت آب‌سالار هر چند در عمل بر همه گروه‌ها و سازمان‌های مذهبی تأثیر محدودکننده‌ای می‌گذارد، ولی آن‌ها را در نظام قدرت خود کاملاً ادغام نمی‌کند. رئیس خانواده سنتی چینی از جایگاه حقوقی ممتاز و ویژه‌ای برخوردار بود. برخلاف خانواده در دولت‌های دستگاهمند امروزی، تحت چنان فشار سیاسی و پلیسی نبود که زمینه را برای تحریک یک عضو خانواده علیه دیگر اعضا، فراهم سازد. در چین و هند، حکومت به گروه‌های خویشاوندی اجازه می‌داد مسائل داخلی‌شان را مطابق «قواعد» خانوادگی خودشان حل و فصل نمایند. [۶۸] در تمدن‌های آب‌سالار دیگر، خانواده‌ها هر چند آزادی عمل رسمی کم‌تری داشتند، ولی از همان نوع نیمه‌مختاری کارآمد برخوردار بودند.

نظارت دولت بر دهات نیز، هرچند بسیار مشخص بود، ولی با محدودیت‌های آشکاری نیز روبه‌رو بود. حتی در دهاتی که کارگزاران محلی بسیار قدرت داشتند، کشاورزانی که در مجاورت این‌ها زندگی می‌کردند، برای اظهار نظر درباره امور روزمره اجتماعشان فرصت‌های فراوان داشتند. پس از برآورده شدن درخواست‌های حکومت، کدخدا و دستیارانش معمولاً بدون یا با کم‌ترین دخالت از سوی مقام‌های بالاتر، مسائل دهکده‌شان را حل و فصل می‌کردند.

به نظر می‌رسد در دهکده‌های سوریه و مصر تحت تسلط امپراتوری روم [۶۹] و بیزانس، [۷۰] امکاناتی برای خودفرمانی وجود داشت. کدخدا در ترکیه عثمانی، مانند همگانش در تمدن‌های شرقی دیگر، در امور داخلی اجتماع روستایی، با استقلال کامل عمل می‌کرد. [۷۱]

کدخدای یک دهکده هندی، تنها از طریق «مماشات با دهکده‌نشینان»، می‌توانست وظایفش را با موفقیت انجام دهد. [۷۲] او نمی‌توانست «مانند برهمن‌ها، با غرور، بدون مدارا و متکبرانه» عمل کند، بلکه می‌بایست در برابر همگانش «با ادب و خوش‌رفتار» و در مقابل زیردستانش «مهربان و بنده‌نوازان» رفتار کند. [۷۳] سازمان‌های کاملاً نیابتی، احتمالاً در اقلیتی از مناطق روستایی عمل می‌کردند که تحت تسلط گروه‌های زمیندار و غالباً برهمن بودند؛ [۷۴] ولی گفته شده مجمع غیر رسمی^۱ که از ریش‌سفیدان ده تشکیل می‌شد، یک نهاد روستایی همگانی بوده است؛ [۷۵] و نشست‌های این مجمع، اقتدار کدخدا را تعدیل می‌کرد. از آن‌جا که دهکده‌ها، با مسئولیت کدخدا و دستیارانش اداره می‌شدند، (مگر آن‌که دولت درخواست خاصی داشته باشد) در واقع جزایری روستایی به شمار می‌آمدند که از خودمختاری جزئی برخوردار بودند. [۷۶]

در دهکده‌های سنتی چین، کارگزاران محلی دولت به روستائیشان غیر دولتی که به خانواده‌های ثروتمند و نجیب‌زاده تعلق داشتند و می‌توانستند در امور محلی نفوذ بسیار داشته باشند، بسیار نزدیک‌تر از دولت بودند. [۷۷] انتقاد یک گروه روستایی بانفوذ ولی خارج از گود قدرت از کدخدا و پشتیبانانش، ممکن بود آن‌ها را وادار به استعفا کند. تحت چنین فشاری، یک «دسته از آدم‌ها» بی‌که برای مدت طولانی قدرت را در دهکده در دست داشتند، ممکن بود «از مقامشان دست کشند و آن را برای کسانی واگذارند که این انتقادهای را مطرح کرده بودند». [۷۸]

این رفتار هر چند بر یک الگوی دموکراتیک رسمی دلالت نمی‌کند، ولی می‌توان گفت از یک صیغه دموکراتیک برخوردار است. البته انواع گوناگونی از درخواست‌های دموکراتیک وجود دارند و همیشه یک پاسبان و غالباً یک گردآورنده مالیات درکارند که هر دو را حکومت برمی‌گمارد و هر دو منافع خاص دستگاه حکومتی را باز می‌نمایند ولی از این‌جا به بعد، نظارت معمولاً پایان می‌گیرد. حکومت «بر حق گردهمایی آزادانه مردم برای رسیدگی به امور خاص خودشان، محدودیت عملی نمی‌نهد». مردم در هر دهکده‌ای، اگر خواسته باشند، می‌توانند هر روز و سال گرد هم آیند. در روستاها هیچ محتسب حکومتی وجود ندارد و هیچ محدودیت خاصی برای آزادی بحث کردن در کار نیست. مردم هرچه بخواهند می‌توانند بگویند و کلانتر محلی از آنچه گفته می‌شود خبری ندارد یا اهمیتی به آن نمی‌دهد. [۷۹]

در بسیاری از تمدن‌های آب‌سالار، حکومت به امور داخلی اصناف چندان کاری ندارد. در کتاب قوانین هند به پادشاه توصیه شده است منزلت (قوانین) اصناف را به رسمیت شناسد. [۸۰] چنین منزلت‌هایی در همه‌جا وجود دارند. [۸۱] اصناف ترکیه عثمانی تابع «اقتدار تعیین‌کننده قدرت‌های دنیوی و روحانی بودند که والیان، کلانتران و قاضیان، آن را باز می‌نمودند» [۸۲]؛ و رؤسای

اصناف، از سوی حکومت، مسئول اعمال تکالیف مالیاتی بودند. ولی به هر روی، از این‌ها گذشته و «در چارچوب محدودیت‌های مذهبی، سنتی و عرفی، انجمن‌های صنفی، به نسبت آزاد و خودمختار بودند». [۸۳] برای همین است که گیپ و باوئن، اصناف را در زمره «گروه‌های تقریباً خودفرمان» [۸۴] قرار می‌دهند.

این صورت‌بندی گیپ و باوئن، برای دین‌های ثانوی نیز اعتبار دارد. این دین‌ها با همه محدودیت‌های خارجی، «از نوعی آزادی مذهبی جزئی» برخوردار بودند.

روحانیان دین‌های ثانوی در چین سنتی، «که رستگاری خودشان و مردم را دنبال می‌کنند، ممنوعیتی برای وعظ کردن، بازخوانی کتب مذهبی، و اجرای مراسم مذهبی درون معابدشان ندارند». [۸۵] در جوامع اسلامی، «هر مجمع مذهبی غیر مسلمان می‌تواند تحت نظر رئیس مسئول خود، از خاخام کلیمی گرفته تا اسقف عیسوی، امور داخلی‌اش را سروسامان دهد». [۸۶] تا زمانی که پرستش دین‌های دیگر اختلالی در کار «معتقدان راستین» ایجاد نکند و سازمان‌دهی آن هیچ‌گونه تهدید امنیتی به بار نیاورد، حکومت اسلامی معمولاً اجازه می‌دهد اقلیت‌های مذهبی در چارچوب انجمن‌های خاصشان، زندگی کم‌وبیش خودمختارانه‌ای را بگذرانند.

۵. نتیجه‌گیری

الف) آزادی‌های غیر سیاسی

این‌ها به راستی آزادی‌های خفیفی به شمار می‌آیند که با ترکیب‌های گوناگون در پهنه‌های مختلف زندگی رخ می‌دهند. اکنون دیگر باید بتوانیم بفهمیم که چرا این آزادی‌ها اتفاق می‌افتند و چرا تا این حد محدودند.

جامعه آب‌سالار در برابر جنبش‌های شورشی مصون نیست، ولی سازمان‌های خویشاوندی حتی در صورت‌های گسترده آن، برای یک استبداد

ارضی دیوان سالارانه که کارکردهایش را به گونه عادی انجام می‌دهد، تهدید سیاسی به شمار نمی‌روند. دهکده‌ها نیز تهدید جدی به شمار نمی‌روند. در صورت رخداد شورش، خودمختاری به نسبت وسیع یک دهکده چینی را می‌توان «در یک لحظه نابود کرد، واقعیتی که همه مردم به خوبی از آن آگاهند.» [۸۷] گروه‌های مذهبی ثانوی، در زمان شورش‌های بزرگ، می‌توانند یک تهدید باشند. و شاید به همین دلیل حکومت امپراتوری چین هرگز نظارتش را بر کیش‌های مدارا شده تخفیف نمی‌داد و پیوسته آماده بود برخی فرقه‌های مذهبی را سرکوب کند. [۸۸] استعداد شورشی که بالقوه در ذات اصناف وجود داشت، شاید هرگز کاملاً نابود نمی‌شد، ولی حکومت آب‌سالار می‌توانست، بدون به باد دادن منابع درآمدش، این استعداد را در نطفه خفه کند. گرون باوم^۱ شناخت این نکته را «بسیار مهم می‌داند، که دولت اسلامی چقدر راحت می‌توانست بار سنگین این سازمان‌های نیمه‌بیگانه را در چارچوب ساختاری‌اش تحمل کند، بدون آن‌که در عملکرد خود با مشکل حادی روبه‌رو شده باشد.» [۸۹] پژوهشگران دیگر درباره تأثیر سیاسی اصناف در تمدن‌های آب‌سالار، نیز به همین‌سان سخن گفته‌اند. حکومت اولیه بیزانس نیازی نمی‌دید اصناف رومی باقیمانده را از میان بردارد. «زیرا این‌ها از نظر سیاسی هیچ خطری نداشتند و، بر خلاف اصناف آلمانی در قرون وسطا، نمی‌توانستند هیچ‌گونه فشاری بر حکومت و مدیریت آن وارد کنند.» [۹۰] ماسینیون که بیش‌تر از غالب همکاران دیگرش معتقد است اصناف اسلامی دست‌کم یک عامل سیاسی ناپایدار به شمار می‌آیند، به این نکته نیز آگاه است که این اصناف «هرگز نفوذ سیاسی قابل مقایسه با نفوذ اصناف قرون وسطایی اروپا، به دست نیآورده‌اند.» [۹۱] گیب و باوئن معتقدند قدرت اصناف قرون وسطایی اروپا بسیار گسترده‌تر از قدرت انجمن‌های صنفی اسلامی بودند، تا جایی که در مورد مناسبت کاربرد اصطلاح صنف برای این انجمن‌ها، تردید

دارند. [۹۲] برابر انگاشتن اصناف قرون وسطایی غربی با اصناف هند [۹۳] یا چین، [۹۴] به همین دلایل رد شده است.

بی‌گمان، میان این دو نوع انجمن صنفی همانندی‌هایی وجود دارند که ویژگی‌ها و نیازهای حرفه‌های سازمان یافته، آن‌ها را پدید آورده‌اند؛ [۹۵] ولی زمینه‌های اجتماعی بسیار متفاوت عملکرد این دو نوع تشکل، به آن‌ها ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی بسیار متفاوتی بخشیده است. اعضای اصناف اروپا در اواخر قرون وسطا، چندین بار صاحب‌اختیار شهرهایشان شده بودند و بدین‌سان، می‌توانستند در کشمکش‌های کسب قدرت در زمانه‌شان، نقش فعالی داشته باشند. به مردان صنفی جهان آب‌سالار نه به خاطر قدرت سیاسی‌شان، بلکه چون از جهت سیاسی اهمیتی نداشتند، اجازه داده شده بود از قدری خودمختاری برخوردار باشند.

ب) دموکراسی گدامنشانه

در دولت‌های تمامیت‌گرای نوین، به زندانیان اردوگاه‌های کار اجباری اجازه داده می‌شود در گروه‌هایی گرد هم آیند و به دلخواهشان صحبت کنند؛ و غالباً به برخی از آن‌ها شغل‌های کوچک نظارتی نیز داده می‌شود. برابر با قانون کاهش درآمدهای اجرایی، این «آزادی‌ها» مقرون به صرفه است. بدین‌سان در هزینه پرسنلی صرفه‌جویی می‌شود، بی‌آن‌که برای قدرت فرمانده اردوگاه و نگهبانش تهدیدی در بر داشته باشد.

دهکده‌ها، اصناف و سازمان‌های دین‌های ثانوی در جامعه مبتنی بر مدیریت ارضی، اردوگاه‌های ارعاب نبودند. ولی این‌ها نیز مانند آن اردوگاه‌ها، از برخی آزادی‌ها برخوردار بودند که اهمیت سیاسی نداشت. این آزادی‌ها، که در برخی موارد چشمگیر بودند، به خودمختاری کامل منجر نشده بودند. در بهترین حالت، این آزادی‌ها یک نوع دموکراسی گدامنشانه برپا کرده بودند.

ج) استبداد آب‌سالارانه یا استبداد خیرخواهانه؟

۱. آیا قدرت تام به سود مردم عمل می‌کند؟

دولت آب‌سالار با دموکراسی گدامنشانه نظارت نمی‌شود. هیچ قدرت متعادل‌کننده نهادی، اجتماعی یا فرهنگی دیگری نیز این دولت را مهار نمی‌کند. این دولت، آشکارا استبدادی است. ولی آیا در ضمن، نمی‌تواند به سود مردم تمام شود؟

۲. ادعا و واقعیت

الف) ضرورت عملکردی را نباید با خیرخواهی یکی دانست؟

دولت آب‌سالار یک دولت مدیریتی است و در نتیجه، برخی عملکردهایش به راستی به سود مردم تمام می‌شود. ولی از آن‌جا که فرمانروایان این دولت‌ها به خاطر بقا و تنعم خودشان به این عملکردها وابسته‌اند، به سختی می‌توان سیاست‌هایشان را خیرخواهانه انگاشت. یک دزد دریایی وقتی کشتی‌اش را روی آب نگه می‌دارد و به بردگان فروشی‌اش غذا می‌دهد، خیرخواهانه عمل نمی‌کند. او که می‌تواند مزایای فعلی و آینده‌اش را تشخیص دهد، نه خیرخواهانه بلکه حسابگرانه عمل می‌کند. رفتار حسابگرانه او ممکن است به گونه موقتی به سود اشخاص تحت تسلطش تمام شود، ولی مقصود اصلی او این نیست. این شخص هرگاه که پای انتخاب در میان بیاید، منافع خودش را بر منافع دیگران ترجیح می‌دهد.

ب) ضرب عقلانیت جامعه آب‌سالار

نمایندگان رژیم‌های آب‌سالاری که قدرت تام دارند، همگی به یک شیوه عمل می‌کنند. رفتار آن‌ها ممکن است تا حدی به سود مردم تحت تسلطشان تمام شود و مشاوران و سیاستمداران دوراندیش آن‌ها ممکن است بر اهمیت رضایت

مردم تأکید ورزند،^۱ اما این گروه حاکم نیازهای رعایا را در پرتو نیازها و مزایای خودشان می‌بینند. با در نظر داشتن این هدف، آن‌ها باید:

۱. اجازه دهند اقتصاد کشاورزی کارش را انجام دهد؛
۲. نباید بیگاری و مالیات را چنان افزایش دهند که کشاورزان دلسرد شوند و تولید را متوقف سازند؛
۳. و نباید بگذارند کشمکش‌های داخلی و خارجی زندگی مردم را مختل سازند.

سومین وظیفه یادشده، یعنی حفظ صلح و ثبات، وظیفه هر حکومتی در هر جامعه است. اولین و دومین وظیفه، تمدن آب‌سالار را از دیگر تمدن‌های ارضی متمایز می‌سازند. تداوم وجود استبداد ارضی، به اجرای رضایت‌مندانه هر سه کارکرد یادشده، بستگی دارد. این سه کارکرد را می‌توان حداقل عقلانیت رژیم آب‌سالار به شمار آورد.

جوامع فاتح که فرمانروایانشان با سنت‌های غیر آب‌سالارانه پرورش یافته‌اند، غالباً در پایین‌ترین یا نزدیک به پایین‌ترین سطح عقلانیت آب‌سالارانه جای دارند. خدایگانان بومی جوامع آب‌سالار، در دوران تباهی و فروپاشی، غالباً به این سطح سقوط می‌کنند. جهش‌های بلند به سوی ضرب عقلانیت بالاتر، غالباً در نخستین مراحل فرمانروایی بومی رخ می‌دهند، ولی ممکن است این روند در دوران بعدی رشد و استحکام این نوع رژیم نیز پیش آید.

مرحله شکل‌گیری یک جامعه فتح‌شده، بیش‌تر با توانایی تطبیق فاتحان با محیط‌های نهادی تازه‌شان تعیین می‌شود. مغول‌ها با سنت‌ها و عرف تمدن‌های تحت تسلطشان یکسره بیگانه بودند. می‌گویند اوکتای قآن، پسر چنگیزخان، برنامه داشت زمین‌های کشاورزی چین را به مرتع تبدیل کند و تنها زمانی از

۱. در مورد هند به جای‌جای کتاب بهاگوادگیتا و مانو، ۱۸۸۶، ص ۲۲۹ و ص ۳۹۶ مراجعه کنید. در باره چین، به گفته‌های کنفوسیوس و از آن مهم‌تر گفته‌های منگ تزو مراجعه شود.

این کار دست کشید که لوچوتسای او را در مورد برتری حجم مالیاتی بالقوه سامان کشاورزی مجاب کرد. [۱] هر چند مغول‌ها اقتصاد آب‌سالارانه قلمرو تازه‌شان را نگه داشتند، ولی به نیازهای ظریف‌تر این نوع اقتصاد، بی‌تفاوت باقی مانده بودند. سرانجام، آن‌ها به سطح حداقل عقلانیت جامعه آب‌سالار، نزدیک باقی ماندند.

محمد(ص) که در سرزمین خشک عربستان زندگی می‌کرد، از اهمیت آبیاری برای تولید موفقیت‌آمیز محصولات کشاورزی آگاه بود، هر چند در احادیث نبوی به ندرت به آن اشاره می‌کند و بیشتر به آبیاری (از چاه) سطح محدود توجه دارد. [۲] جانشینان او اقتصادهای آب‌سالارانه نیرومندی را در سوریه، مصر، عراق، آفریقای شمال‌غربی، اسپانیا و در سیسیل برای کوتاه مدت، حفظ، احیا و حتی خلق کرده بودند. منچوها پیش از آن‌که از راه جنوبی از دیوار بزرگ چین بگذرند و چین را فتح کنند، با کشاورزی آبیاری‌رانه آشنا بودند. [۳] از این جهت، آن‌ها به اینکاها بی‌شبهت نبودند که، پیش از برپایی امپراتوری آب‌سالارشان، در بلندی‌های آند از آبیاری استفاده می‌کردند. [۴] زمانی که اسپانیایی‌ها امپراتوری اینکاها را فتح کردند، آن‌ها شاید نزدیک به بالاترین سطح عقلانیت عمل می‌کردند.

ج) ضرب عقلانیت برای چه کسی؟

گذشته از این قضیه که جامعه آب‌سالار به گونه‌ای سنجیده یا نسنجیده عمل می‌کرد، داعیه خیرخواهی‌اش ما را و می‌دارد این پرسش را پیش کشیم: خیرخواهی برای چه کسی؟ وظایف عملکردی دولت، آشکارا می‌تواند به شیوه‌ای انجام گیرد که منافع فرمانروا را به زیان نیروهای غیر حکومتی جامعه تأمین کند. یا برعکس، دولت می‌تواند چنان انجام وظیفه کند که نیازهای مردم را برآورده سازد و امتیازهای ناچیزی به حکومت بدهد. راه‌حل‌های حد وسط، در حد فاصل میان این دو حد قرار می‌گیرند.

برابر با قاعده، این سه شق را در صورتی می‌توان جدی گرفت، که شرایط

موجود اجازه انتخاب اصیل از میان آن‌ها را بدهد. در پهنه‌های مدیریتی، مصرفی و قضایی زندگی آب‌سالارانه، این انتخاب به راستی مطرح می‌شود. ولی در همه این عرصه‌ها، می‌بینیم که منافع مردم فدای عقلانیت بهینه فرمانروایان می‌شود.

۳. غلبه عقلانیت بهینه فرمانروایان

الف) ضرورت و گزینش در سیاست رژیم آب‌سالار

در دولت‌های منطقه‌ای چین باستان، مانند همه تمدن‌های آب‌سالار دیگر، فیلسوفان قوم درباره گزینش‌های فرمانروایی نوع‌دوستانه، متعادل و کاملاً خودخواهانه، در پیشگاه نمایندگان قدرت مطلقه، بحث می‌کردند. کنفوسیوس یادآور شده بود که یو^۱، بنیان‌گذار افسانه‌ای دودمان پیشاتاریخی هسیا^۲، خوراک نامرغوب می‌خورد، لباس فقیرانه می‌پوشید، در خانه‌ای ساده زندگی می‌کرد و همه توانش را برای کانال‌های آبیاری می‌گذاشت. این قهرمان بزرگ فرهنگی، که کنفوسیوس او را بی‌نقص می‌دانست، [۵] کم‌ترین درخواست شخصی را با بیش‌ترین خدمت‌گزاری به عامه مردم، ترکیب کرده بود.

در آخرین دوره تاریخ اولیه چین، پادشاهان بسیار شاهانه زندگی می‌کردند، ولی می‌گویند بهترین آن‌ها کسی بود که تامل میان منافع خودش و منافع رعایا را حفظ می‌کرد. مین سیوس^۳، که این نکته را به بحث کشید، حق ساختن ساختمان‌ها، گردشگاه‌ها و استخرهای باشکوه با استفاده از بیگاری، را برای فرمانروایان می‌پذیرفت، ولی این درخواست را هم داشت که به مردم اجازه داده شود از این مواهب در کنار شاهشان استفاده کنند. [۶]

1. Yü

2. Hsia

۳. Mencius؛ (حدود ۲۸۹ یا ۳۷۲ پیش از میلاد)؛ فیلسوف چینی، شاگرد و نوه کنفوسیوس، معلم و شارح بی‌باک تعالیم کنفوسیوس و نویسنده یکی از کتاب‌های کلاسیک آیین کنفوسیوس. (مترجم)

بدین‌سان، فیلسوفان چین باستان، فرض را بر این گرفته بودند که در چارچوب نیازهای حکومتی، گزینه‌های اصلی برای عمل به نفع مردم وجود دارند. ولی خدایگانان دستگاه دولتی ارضی، بدون استثنا، نیازهای ساختمانی، سازمانی و استحصال قلمروشان را، با بیش‌ترین تأکید بر مزایای خودشان و کم‌ترین توجه به ضروریات رعایا، برآورده می‌ساختند.

پ) مدیریت بهینه فرمانروایان

رژیم آب‌سالار در مرحله اولیه‌اش، با رشد اقتصاد آب‌سالارانه نیرومندتر و ثروتمندتر می‌شود. ولی از یک نقطه معین به بعد، حکومت تنها با تشدید عملیات استحصال، و نه تولیدی‌اش، می‌تواند درآمد اضافی به دست آورد. در این نقطه است که مجموعه‌های متفاوت قدرت به یک مدیریت بهینه متفاوت، منجر می‌شود.

هرگاه حکومت بیش‌ترین درآمد را با کم‌ترین تلاش آب‌سالارانه گردآوری کند، مدیریت بهینه فرمانروا، تحقق می‌یابد. ولی برعکس، هر زمان بیش‌ترین دستاورد آب‌سالارانه با کم‌ترین هزینه‌های اجرایی به دست آید، مدیریت بهینه مردم تحقق می‌یابد. تنظیم حدفاصل میان این دو، در مواردی پیش می‌آید که دولت درآمد خوب ولی نه حداکثری را گردآوری کند و بخش قابل توجهی از آن را برای فعالیت‌های آب‌سالارانه، در سطح مطلوب و نه حداکثر، به کار بندد.

واکنش فرمانروا در برابر این گزینه‌ها، تأثیر قدرت تام را بر مردم تحت تسلط، به خوبی آشکار می‌کند. وقتی روند تحول جامعه به فراسوی نقطه تحریک اختلاف می‌رسد، فرمانروایان عموماً بر آن نوع اقدام‌های آب‌سالارانه تأکید می‌کنند که رفاه خودشان را افزایش می‌دهد؛ آن‌ها در اختراع روش‌های نوین استثمار مالی، بیش‌ترین نبوغ را نشان می‌دهند. کوتاه سخن، هدف آن‌ها تحقق مدیریت بهینه خودشان است نه مردم.

ج) مصرف بهینه فرمانروایان

در عرصه مصرف نیز گزینه‌های عمده‌ای را می‌توان تشخیص داد. مصرف بهینه فرمانروا، وقتی تحقق می‌یابد که خدایگانان دولت آب‌سالار بیش‌ترین مصرف کالاها را به خود اختصاص دهند و در چشمگیرترین سطح (تجمل) مصرف کنند. مصرف بهینه مردم، زمانی تحقق می‌یابد که اعضای غیر وابسته به حکومت بیش‌ترین کالاها را به دست آورند و بتوانند با هر سطح تجملی که بخواهند مصرف کنند. تنظیم حدفاصل میان این دو حد، تا اندازه‌ای به سود نمایندگان حکومت عمل می‌کند، بدون آن‌که کیفیت یا تجمل مصرف مردمی را محدود سازند.

در این‌جا نیز، واکنش به این گزینه‌ها، تأثیر قدرت تام را بر مردم تحت تسلط نشان می‌دهد. شکوه مثال‌زدنی استبداد شرقی و نیز بی‌نویایی معروف رعایا در این نوع استبداد، در سیاستی ریشه دارد که در جهت تحقق مصرف بهینه فرمانروایان عمل می‌کند، نه مصرف بهینه مردم.

این بهینه هم جنبه اقتصادی دارد و هم جنبه حقوقی. فرمانروایان با به دست گرفتن محصولات اضافی تولید در سطح ملی، حجم کالاهای عملاً دسترسی‌پذیر را برای مصرف‌کنندگان غیر وابسته به حکومت، محدود می‌سازند. آن‌ها با ممنوع کردن قانونی استفاده همگانی از کالاهای حیثیت‌آور، مصرف تجملی را به انحصار خودشان درمی‌آورند. در تمدن‌های آب‌سالار ساده‌تر، به هر دو این هدف‌ها می‌توان به آسانی دست یافت. تمایز اجتماعی روزافزون، قضیه را کمی دشوار می‌کند، ولی این موقعیت، که به دلایل عملی بهینه فرمانروا را تأمین می‌کند، با این تمایز از میان نمی‌رود.

در امپراتوری اینکا، مردم عادی خوراک فقیرانه‌ای داشتند و به اندازه کافی نمی‌توانستند بیاشامند. [۷] ولی فرمانروایان بسیار خوب می‌خوردند و بیش از حد اسراف می‌کردند. [۸] وانگهی، شکاف میان این دو گروه با قوانین نیز بیش‌تر می‌شد، چرا که این قوانین حق استفاده از طلا، نقره، سنگ‌های گرانبها، پرهای رنگی و پشم لا‌ما را در انحصار فرمانروایان درآورده بود. به مردم عادی اجازه

داده شده بود از تزئینات ساده استفاده کنند، ولی حتی این‌ها را هم تنها در مواقع خاص می‌توانستند به کار برند. [۹]

هرگاه اکثریت عظیم مردم عادی، کشاورزانی باشند که تحت نظارت حکومت و در دهکده‌های کم و بیش برابری‌گرا زندگی کنند، این نوع تنظیم‌ها را می‌توان به آسانی هرچه بیش‌تر به کار بست. پیدایش انواع فعالیت‌های مبتنی بر مالکیت، باعث رشد صورت‌های ثروت غیر دیوان‌سالارانه منقول یا غیر منقول می‌شود؛ و چنین تحولی خواه ناخواه بر الگوی مصرف تأثیر می‌گذارد.

حتی در این شرایط نیز بیش‌تر مردم روستایی و شهری، همچنان فقیرانه زندگی می‌کنند؛ و آن قشر کوچک از مالکان غیر دیوان‌سالار هم ثروتشان را پیوسته در معرض تهدید مالیات و مصادره می‌بینند (قوانین وراثت هم با گذشت زمان ملکشان را قطعه‌قطعه می‌کند). ولی هرکجا فعالیت‌های مبتنی بر مالکیت وسیع اهمیت پیدا می‌کند، ثروت خصوصی را نمی‌توان ریشه کن کرد، و از استفاده دست‌کم جزئی این ثروت توسط صاحبان آن‌ها، نمی‌توان جلوگیری کرد.

بدین‌سان، قوانینی که برخی از انواع پوشاک یا کالاهای مصرفی دیگر را به طبقه فرمانروا اختصاص می‌داد، وسیله مهمی شده بود برای جای دادن مردان وابسته به حکومت و روحانیان دین مسلط، بر فراز سطح عامه مردم. در چین سنتی، کارکنان دولت و خویشاوندان غیر دولتی‌شان، با خانه‌ها، اثاث منزل، پوشاک و وسایل رفت‌وآمد، از دیگران متمایز می‌شدند. [۱۰] در هند، لباس‌ها، کمربندها و چوب‌دستی‌های خاصی را برای برهمن‌ها، کشتیه‌ها و ویسیاها^۱ توصیه می‌کنند. [۱۱] در خاور نزدیک، شواهدی دال بر پوشاک مخصوص دیوان‌سالارانه، در مصر فراغه، [۱۲] آشور، [۱۳] بیزانس، [۱۴] خلافت عربی، [۱۵] مالیک [۱۶] و ترکیه عثمانی، [۱۷] در دست داریم.

در چارچوب این تنظیم‌ها، مردم عادی - بنابر قاعده - می‌توانستند از

ثروتشان برخوردار شوند. ولی آن‌ها همیشه اموال باارزششان را پنهان می‌کردند و هراسشان از مصادره چندان شدید بود که غالباً از هرگونه تظاهر به ثروتمندی پرهیز می‌کردند. در اوایل حکومت دودمان هان، اگر بازرگانان ثروتمند ثروتشان را با تظاهر چشمگیر نشان می‌دادند، با تعقیب سریع حکومت روبه‌رو می‌شدند. [۱۸] در حکومتی که هیچ کوشش نمی‌کرد به حداکثر عقلانیت نزدیک شود، قربانیان بالقوه مصادره می‌بایست بیش‌ترین احتیاط را از خود نشان دهند. برنیه، پزشک فرانسوی، که از ۱۶۵۵ تا ۱۶۵۸ میلادی در خاور نزدیک زندگی می‌کرد و پس از آن، تقریباً ده سال تمام را در هند مغولی گذرانده بود، از فضای نومیدکننده‌ای که بازرگانان آسیا در آن تجارت می‌کردند، وحشت کرده بود. کم‌تر کسی «فعالیت بازرگانی را پیشه خود می‌کرد»، زیرا بیدادگران آزمند «هم قدرت و هم تمایل به این داشتند آدم‌ها را از ثمرات کارشان محروم سازند». و «هرگاه ثروت به دست می‌آمد، همچنان که گاه پیش می‌آمد، صاحب ثروت به جای آن‌که با آسودگی زندگی کند و قدری احساس استقلال کند، باید راه‌هایی را بررسی کند که از طریق آن‌ها بتواند خود را تهدیدست نشان دهد. پوشاک، مسکن و وسایل منزل او باید محقر باشند و از همه بالاتر، باید مراقب باشد سوروسات به راه نیندازد». [۱۹]

به این گفته‌های برنیه، زیاد هم نباید بها داد، زیرا در زمان حکومت فرمانروایان دوراندیش‌تر، بازرگانان ثروتمند آسیا، تا زمانی که رفتارشان مصداق «عسس مرا بگیر» نبوده باشد، با تجمل زندگی می‌کردند. و حتی در هند دوره اورنگ زیب، به گفته خود برنیه معدودی اشخاص ثروتمند تحت حمایت حکومت، «نه تنها هیچ تلاشی برای تظاهر به نداری نمی‌کردند، بلکه از آسایش و تجملات زندگی نیز بهره‌مند می‌شدند». [۲۰]

ولی این استثناءها روند اصلی را نفی نمی‌کند. در تمدن‌های آب‌سالار، عوام ثروتمند از امنیت تملکی شهرنشینان اروپایی اواخر قرون وسطا، برخوردار نبودند؛ آن‌ها جرئت نمی‌کردند، که مانند بازرگانان قرون وسطایی، مصرف تجمل‌آمیز به نمایش گذارند، با آن‌که بازرگانان اروپایی در آن زمان می‌بایست

به انواع قوانین ضدتجمل‌گرایی تن دهند. نمایش اسراف از سوی نمایندگان دولت از یک سوی، و رواج فقر حقیقی و ظاهری از سوی دیگر، تأثیر قدرت تام بر مصرف بهینه جامعه آب‌سالار را به وضوح آشکار می‌کند.

(د) بهینه قضایی فرمانروایان

در این‌جا نیز تصمیم‌های یک‌طرفه ویژگی حوزه قضایی را می‌سازند. همچنان که پیش‌تر توضیح دادیم، جامعه‌ای بدون هنجارهای یک‌نواخت وجود ندارد، و کم‌تر تمدن ارضی پیشرفته‌ای را می‌توان یافت که بدون قوانین مکتوب یا مدون باشد. پس، آنچه قوانین استبداد آب‌سالارانه را از قوانین دولت‌های تحت نظارت گروه‌های متکثر اجتماعی متمایز می‌سازد، محیط اجتماعی و نیت اعمال قوانین است.

بهینه قضایی فرمانروایان آب‌سالار، وقتی تحقق می‌یابد که نمایندگان حکومت بیش‌ترین نفوذ را در صورت‌بندی و کاربرد قوانین کشورشان اعمال نمایند. ولی بهینه قضایی مردم زمانی تحقق می‌یابد که عناصر غیر حکومتی جامعه در تدوین و اعمال قوانین، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. در اجتماع‌های دموکراتیک، شهروند قانوناً واجد شرایط می‌تواند در صورت‌بندی قوانین مشارکت کند. او می‌تواند وظایف یک قاضی را برعهده گیرد، همچنان که در آتن دموکراتیک چنین کارهایی انجام می‌داد، یا می‌تواند به عنوان یک عضو عادی هیئت منصفه با قضات حرفه‌ای آموزش‌دیده و انتخاب‌شده همکاری کند. در هر دو مورد، نیروهای غیر حکومتی جامعه و نه یک دولت استبدادی، وظیفه کاربرد قانون را برعهده دارد. در حدفاصل این دو نظام، یک قدرت حکومتی زیاد ولی نه مطلقه جای می‌گیرد، که مردم بر قانونگذاری و قوه قضایی‌اش نظارت اندکی دارند.

آشکار است که نخستین نوع بهینه قضایی در جامعه آب‌سالار رواج دارد. و به همین ترتیب آشکار است که در بهینه قضایی، همچون عرصه‌های دیگر، خدایگانان دولت آب‌سالار بیش‌ترین نتایج (سامان داخلی) را با کم‌ترین تلاش

و هزینه برای حکومت، می‌خواهند. آن‌ها بر خلاف شاهان اروپای فئودالی^۱، نمی‌خواهند این کار را با واگذاری مهم‌ترین کارکردهای قضایی به کانون‌های قدرت ثانوی و نیمه‌مستقل انجام دهند، بلکه اجازه می‌دهند گروه‌های بی‌اهمیت سیاسی برخی امور قضایی‌شان را خود سروسامان دهند، یا به کلاتران اجازه می‌دهند در کنار وظایف دیگرشان به امور قضایی نیز بپردازند، و هر کجا که قضات حرفه‌ای وجود دارند، با کم‌ترین قضات تمام وقت مسائل قضایی را حل و فصل می‌کنند.

چنین شرایطی از شکل‌گیری هیئت‌های مستقل داوری و پیدا شدن رویه‌های درست قضایی جلوگیری می‌کند و جایی برای کارکرد حقوقدانان حرفه‌ای مستقل، باقی نمی‌گذارد. قضات در جامعه آب‌سالار، دعاوی حقوقی را با این محدودیت‌ها حل و فصل می‌کنند؛ بسیاری از این دعاوی به اصطکاک منافع تملکی مربوطند و در کشورهایی که زندگی شهری بسیار تجاری‌شده‌ای دارند، این برخوردها ممکن است بسیار اهمیت پیدا کنند. [۲۱]

به هر روی، قوانین چنین کشورهایی حتی اگر عقلانی‌ترین قوانین باشند، یک موقعیت اجتماعی اساساً نامتعادل را بیان می‌کنند، حتی اگر این قوانین از یک آدم معمولی در برابر آدم عادی دیگری حفاظت کنند. ولی در مجموع، از افراد یا گروه‌های عادی در برابر دولت مطلقه حمایت نمی‌کنند. کمی پس از آن‌که برنیه درباره این پدیده نظر داده بود، جان لاک نیز به آن پرداخت؛ اشاره او به ترکیه عثمانی، سیلان و روسیه تزاری، نشان می‌دهد او از رویه قضایی استبدادی آگاه بود؛ استبدادی که در انگلیس کاملاً شکل نگرفته بود، ولی در شرق بدون برخورد با هر مانعی اوج گرفت.

لاک بر این تأکید می‌کند که وجود قوانین در یک رژیم مستبد، به هیچ روی عدالت این رژیم را اثبات نمی‌کند:

۱. متصرفان زمین‌های دولتی و گردآورندگان مالیات، که گهگاه به عنوان قاضی عمل می‌کنند، به گونه‌ای جزئی یا کلی، به دستگاه دیوانسالارانه تعلق دارند (به فصل هشتم، همین کتاب نگاه کنید).

حتی طرح این پرسش که در چنین دولتی چه تضمین و چه مانعی در برابر خشونت و سرکوبی فرمانروای مطلقه وجود دارد، نیز به ندرت تحمل می‌شود. این نوع دولت‌ها راحت به شما می‌گویند حتی امنیت خواستن نیز سزاوار مرگ است. آن‌ها در حوزه روابط میان رعایا، اقدامات، قوانین و قضاتی را برای امنیت و صلح متقابل آن‌ها، به کار می‌اندازند. ولی فرمانروا باید مطلقه باشد و بر فراز هر یک از این موقعیت‌ها جای داشته باشد. از آن‌جا که او قدرت این را دارد که بیش از این هم با مردم بدرفتاری کند و به آن‌ها آسیب رساند، پس هرکاری انجام دهد، درست است. طرح این پرسش که چگونه می‌توان در برابر چنین آزار و آسیبی که بالاترین دست انجام می‌دهد مصونیت پیدا کرد، به منزله اعلام شورش و نفاق است. توگویی از زمانی که انسان‌ها وضع طبیعی را رها کردند و وارد جامعه انسانی شدند، بر این توافق کردند که بجز یک تن، همه باید تابع قانون باشند. فرمانروا هنوز هم می‌تواند از آزادی وضع طبیعی برخوردار باشد، البته به اضافه قدرت و شهوترانی‌های بی‌حساب. این امر به آن معناست که انسان‌ها آن قدر احمقند که از صدماتی که ممکن است راسوها یا روباهان وارد کنند پرهیز می‌نمایند، ولی با بلعیده شدن به وسیله شیرها، نه تنها مخالفتی ندارند، بلکه آن را نوعی امنیت به شمار می‌آورند. [۲۲]

۴. قدرت مطلقه، مطلقاً فسادآور است

این یک ادعای نامۀ تلخ است. بر خلاف توجیه کنندگان معاصر قوانین و نهادهای تمامیت‌گرا، جان لاک از هرگونه اعتمادی به خیرخواهی بالقوه خودکامگان، خودداری می‌کند: «آن کسی که می‌انگارد قدرت مطلقه خون انسان‌ها را تطهیر می‌کند و فرومایگی طبیعت انسانی را تصحیح می‌نماید، نیاز دارد تاریخ این زمانه یا هر زمانه دیگر را بخواند تا خلاف این نظر را دریابد.» [۲۳] لرد آکتون^۱ عبارت مشهوری دارد که تأییدکننده نظر لاک است: «قدرت گرایش به فاسد کردن دارد و قدرت مطلقه فساد مطلق به بار می‌آورد.» [۲۴]

1. Lord Acton

۵. آوازه بهینه فرمانروا

اثر فاسدکننده یادشده با نوعی عقیده عمومی که یک طرفه ساخته و پرداخته می‌شود، تشدید می‌گردد. عقیده عمومی به شیوه‌های مختلف شکل می‌گیرد؛ و در این‌جا نیز مانند جاهای دیگر، منافع مردم و فرمانروا تفاوت شدیدی دارد. با روشن شدن گزینه‌های اصلی، این قضیه آشکار می‌شود.

آوازه بهینه فرمانروا زمانی تحقق می‌یابد که دستاوردهای واقعی یا ادعا شده حکومت با حداکثر تبلیغ غیر انتقادی اعلام شوند، در حالی که به تجربه‌ها، رنج‌ها و نظرهای مردم کوچک‌ترین اشاره‌ای نشود. آوازه بهینه حکومت از نظر مردم، وقتی تحقق می‌یابد که دستاوردها و کمبودهای حکومت به درستی ارائه شوند. تنظیم‌های حد فاصل به نفع حکومت عمل می‌کنند، بی‌آن‌که نیروهای غیر حکومتی جامعه بتوانند نظرشان را بیان کنند. انتقاد مستقل مردمی، از جهت کیفیت و نیت، با انتقادهای گوناگون و مداوم اعضای برجسته دستگاه دولتی تفاوت دارد. انتقاد دیوان‌سالارانه برای کارکرد درست مدیریت پیچیده دولتی حیاتی است، ولی این انتقاد پشت درهای بسته انجام می‌شود و تنها برای معدودی اشخاص فرهیخته که معمولاً اعضای گروه حاکم‌اند، انتشار می‌یابد. در هر دو مورد، مسائل مردم بیش از مصلحت کم و بیش حساب شده حکومت، در نظر گرفته می‌شود.^۱

خداپسندان دولت آب‌سالار، با در دست داشتن قدرت تام، به آسانی می‌توانند آوازه بهینه فرمانروا را محقق سازند. در شرایط اجتماعی تمایز نیافته، صدای حکومت (غالباً سلطنتی) همه انتقادهای را خفه می‌کند؛ این انتقادهای تنها در رسانه‌های بی‌اهمیتی چون قصه‌ها و آوازهای مردم‌پسند

۱. در جوامع مبتنی بر مدیریت تام امروزی، انتقاد مردمی هدایت‌شده از سوی دولت، برای تکمیل و تشدید انتقاد حکومت از عناصر مسئله‌ساز، به ویژه در رده‌های پایین و میانی دستگاه دولت، استفاده می‌شود. این نوع انتقاد، در بسیاری از جوامع آب‌سالار تشویق می‌شود. نامه‌هایی که به استالین نوشته می‌شوند، با نامه‌ها و درخواست‌هایی که در گذشته برای مستبدان شرقی فرستاده می‌شدند، تفاوتی جز از جهت فنی ندارند.

می‌توانند بیان شوند. در شرایط اجتماعی تمایز یافته‌تر، از راه‌های دیگری چون فلسفه‌ها و دین‌های ثانوی، داستان‌های کوتاه و بلند و نمایشنامه‌های مردم‌پسند، می‌توان از دولت انتقاد کرد. ولی حتی این رسانه‌ها هم بسیار ضعیفند. برخلاف نویسندگانی که در حکومت مطلقه غربی نه تنها زیاده‌روی‌ها بلکه حتی بنیادهای سامان استبدادی را به چالش می‌کشیدند، منتقدان جامعه آب‌سالار، تقریباً در بیش‌تر موارد، فقط از بدرفتاری‌های برخی کارگزاران یا از بدی‌های برخی اعمال حکومتی شکوه سر می‌دهند.^۱ بجز صوفیانی که کناره‌گیری کامل از جهان را تعلیم می‌دهند، این انتقادات در نهایت هدفشان بازتولید نظام قدرت تام است؛ نظامی که آن‌ها در باره مطلوبیتش تردیدی روا نمی‌دارند.

۶. کارکرد دو جانبه افسانه خیرخواهی

الف) این کارکرد بر نفع بلندمدت رژیم استبدادی تأکید دارد

مزایای افسانه خیرخواهی برای استبدادی که این افسانه در جهت تجلیل آن عمل می‌کند، دو جانبه است. این افسانه با باز نمود فرمانروا و دستیارانش به عنوان کسانی که خواستار دستیابی به عقلانیت بهینه از نظر مردم‌اند، سخن‌گویان دولت را قادر می‌سازد اعضای گروه خودشان را آموزش دهند و تحت انضباط درآورند. صاحب قدرتی که زیر سطح عقلانیت بهینه فرمانروا عمل می‌کند، امنیت دستگاه حکومتی را به خطر می‌اندازد، در حالی که فرمانروایی که بالای این سطح عمل می‌کند، استواری رژیم را افزایش می‌دهد. فرمانروای نوع دوم مانند یک باغبان هوشمند از باغچه‌اش بهره‌برداری می‌کند. [۲۵] وانگهی، فرمانروا و آدم‌هایش نباید با غفلت ناشیانه مدیریتی، مالیات افراطی یا بی‌عدالتی تحریک‌آمیز، جایگاهشان را تضعیف کنند. افسانه

یک استبداد غیر خودخواهانه (خیرخواهانه)، این ملاحظات را برجسته می‌سازد؛ کاری که اعضای دوراندیش هر طبقه حاکمی، آگاهانه یا ناآگاهانه، باید آن را در نظر داشته باشند.

ب) این افسانه، مخالفت بالقوه را ضعیف می‌کند

آنچه حتی بیش‌تر از تأثیر افسانه خیرخواهی بر صاحبان قدرت اهمیت دارد، تأثیرش بر نیروهای غیر حکومتی جامعه است. این افسانه می‌پذیرد فرد فرد پادشاهان و کارگزارانشان ممکن است چندان ارزشی نداشته باشند، ولی سامان استبدادی را اساساً خوب ترسیم می‌کند و آن را به عنوان تنها نظام حکومتی معقول و پسندیده معرفی می‌کند.

در نتیجه، رعایای ناخرسندی که پیوسته در معرض چنین تبلیغاتی قرار دارند، نمی‌توانند برای ایجاد سامانی نو و کم‌تر استبدادی تلاشی جدی به عمل آورند. افرادی که چنین احساسی دارند، ممکن است در کوهستان‌ها پنهان شوند و شاید چند کارگزار را بکشند. آن‌ها، ممکن است مردان مسلح حکومت را شکست دهند و حتی حکومت یک دودمان روبه زوال را براندازند؛ ولی سرانجام با حذف نمایندگان نالایق حکومت، تنها استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی را احیا می‌کنند یا جان تازه‌ای در کالبد آن می‌دهند. قهرمانان داستان راهزن معروف چین به نام شوئی-هو چوان^۱، نمی‌توانستند به چیزی بهتر از برپایی یک نسخه کوچک از همان دستگاه دیوان‌سالاری که با آن سرسختانه می‌جنگیدند، در جزیره شورشی‌شان بیندیشند.

ج) حضور شاهان خوب و کارگزاران عادل، نمی‌تواند روند موجود را تغییر دهد

اگر انسان یک موجود خودمحور بود، نتیجه این قضیه بسیار ساده از کار درمی‌آمد، ولی افسوس که انسان، اجتماع‌محور نیز هست. این جنبه از

۱. کارگزاران حکومتی غالباً هم‌قطاران‌شان یا رویه‌های اجرایی مضر را شدیدتر از اشخاص خارج از حکومت به باد انتقاد می‌گیرند.

شخصیت او در جامعه آب‌سالار نیز تجلی می‌یابد. بی‌گمان، تحت شرایط استبداد ارضی، پادشاه خوب یا کارگزار عادل بودن دشوار است، ولی امکان‌ناپذیر نیست. در سراسر جهان آب‌سالار، فرمانروایان و طبقه‌شناس، وظایف مدیریتی و قضایی‌شان را دلسوزانه انجام می‌دادند و کارگزاران شریف می‌کوشیدند از ستم مالی و قضایی جلوگیری کنند. کارگزاران شجاع بر آنچه به تشخیص خود رویه درست می‌دانستند؛ پافشاری می‌کردند و در این راستا، با خواسته‌های بالادستان قدرتمندشان مخالفت می‌کردند و گاه حتی خود شاه را نیز رنجیده می‌کردند.

ولی آن‌هایی که چنین راهی در پیش می‌گیرند، با منفعت اکثریت اعضای عشرت‌طلب و دسیسه‌چین اصطکاک پیدا می‌کنند و تاریخ نشان می‌دهد تنها تعداد انگشت‌شماری از اشخاص دوستدار اجتماع (و سخت اخلاقی) چنین روحیه خیرخواهانه‌ای دارند. از این گذشته، حتی این تعداد اندک آدم‌های خوب و اخلاقاً متعهد، کاملاً آگاه نبودند بهینه فرمانروا که آن‌ها توصیه‌اش می‌کنند، چقدر یک جانبه است. دیوان‌سالار نجیب مورد نظر کنفوسیوس، فرمانروای آرمانی بهاگوادگیتی هند و سیاستمدار «عادل» رم باستان یا خاور نزدیک اسلامی، همگی می‌کوشند در چارچوب جامعه‌ای که الگوهای قدرت، درآمد و حیثیت استبدادی را فرض مسلم می‌انگارد، منصفانه عمل کنند.

۷. استبداد آب‌سالارانه: خیرخواه در صورت، ستمگر در محتوا

بدین‌سان، مستبدان در رژیم‌های مبتنی بر مدیریت ارضی، رژیمشان را خیرخواهانه نشان می‌دهند، ولی در عمل، و حتی در بهترین شرایط، آن‌ها عقلانیت بهینه خودشان را می‌جویند، نه عقلانیت بهینه مردم. آن‌ها فعالیت‌های آب‌سالارانه را به نفع قدرت و ثروتشان انجام می‌دهند. آن‌ها به عنوان خدایگانان مالی تولید ملی اضافه و مصرف‌کنندگان تجملی، در بند منافع خودشانند.

استالین ادعا می‌کند در یک دستگاه دولتی مدرن و صنعتی، فرهنگ یک اقلیت ملی، در صورت، ملی و در محتوا، سوسیالیستی است. [۲۶] تجربه نشان می‌دهد گوهره «سوسیالیستی» (بگویید دستگاه حزبی) بجز بی‌اهمیت‌ترین عناصر ملی، بقیه عناصر تعیین‌کننده ملی را به سرعت حذف می‌کند. در دستگاه دولتی ارضی نیز همین مکانیسم در کار است. با استفاده از فرمول یادشده استالین و نشانیدن واقعیت به جای افسانه، به حقیقت می‌توانیم بگوییم استبداد آب‌سالارانه در صورت، خیرخواهانه و در محتوا، ستمگرانه است.

فصل پنجم

ارعاب تام - اطاعت تام - تنهایی تام

الف) انسان خودمختار تحت قدرت تام

آدمی، مورچه نیست. تلاش انسان برای گریز از آزادی، نشان می‌دهد او از یک سو جذب آزادی می‌شود و از سوی دیگر، می‌خواهد رهایش سازد. خواست مستقل عمل کردن، یکی از صفات اساسی و بسیار پیچیده انسان هوشمند است. نمی‌توان گفت همه عناصر تشکیل‌دهنده انسان از جهت اجتماعی ارزشمندند، ولی ارزشمندترین عنصر او، نیروی محرکی است که با وجود همه ناملایمات زندگی خواهان پیروی از وجدانش است.

تحت سلطه قدرت تام، چه بر سر استقلال‌خواهی انسان می‌آید؟ یکی از گونه‌های قدرت تام که همان استبداد آب‌سالارانه است، هیچ نیروی سیاسی مهمی را جز خودش تحمل نمی‌کند. از همین رو، این نوع استبداد از نظر نهادی موفق است، زیرا از رشد چنین نیروهایی جلوگیری می‌کند. از جهت روانی نیز موفق است، چون انسان را از دنبال کردن عمل مستقل سیاسی باز می‌دارد. سرانجام آن‌که حکومت آب‌سالار، حکومت از طریق هراس‌افکنی است.

ب) ارباب برای تحقق عقلانیت بهینه فرمانروا ضروری است

۱. نیاز

آدمی مورچه نیست، ولی سنگ هم نیست. سیاستی که آوازه بهینه فرمانروا را حفظ می‌کند، ذهن مردم را مغشوش می‌کند، ولی نمی‌تواند احساس نومیدی و شوربختی آن‌ها را از بین برد. اگر این نوع احساس‌ها مهار نشوند، ممکن است کار به شورش بکشد. برای مقابله با این روند خطرناک، رژیم آب‌سالار به هراس‌افکنی دست می‌یازد. ارباب، سرانجام گریزناپذیر تصمیم فرمانروا در جهت تحقق عقلانیت بهینه خود و مغایرت با عقلانیت مردم است.

۲. شعار رسمی رژیم آب‌سالار این است: «مجازات، شاه است»

بسیاری از سخنگویان استبداد آب‌سالارانه، بر نیاز به حکومت از طریق مجازات، تأکید کرده‌اند. چنین سیاستی با این برهان توجیه می‌شود که مردم بی‌گناه اندکند. [۱] کنفوسیوس، آموزش را بر مجازات ترجیح داده بود ولی حتی او هم بر این باور بود که یک حکومت خوب باید صد سال وقت داشته باشد تا «آدم‌های شرور را تغییر ماهیت دهد و، در نتیجه، از مجازات اعدام صرف‌نظر کند» [۲]

بدین‌سان، با برهان‌های مختلف، مجازات به عنوان ابزار ضروری سیاستمداری موفق، در نظر گرفته شده است. مانو، کتاب قانون هندو، مجازات هراس‌افکنانه را بنیاد صلح و ثبات داخلی می‌انگارد. مجازات، البته باید عادلانه باشد و باعث شود هرکس به درستی رفتار کند. [۳] بدون مجازات، موانع نظام کاستی زیر پا گذاشته می‌شود و، در نتیجه، انسان‌ها به جان هم می‌افتند. «هرکجا مجازات با پیکر سیاه و چشمان سرخ گام می‌گذارد»، [۴] رعایا در آرامش زندگی می‌کنند. «سراسر جهان با مجازات سامان گرفته است». [۵]

با مجازات است که فرمانروا از ضعیف در برابر قوی، حفاظت می‌کند؛

و خوراک نذری در برابر دست‌درازی جانوران، مالکیت در برابر دشمنان (غیر حکومتی) آن، و برتری اجتماعی در برابر حمله‌هایی از پایین تضمین می‌شود. «اگر شاه افراد سزاوار مجازات را پی‌گیرانه کیفر ندهد، قوی‌تر، ضعیف‌تر را مانند ماهی روی آتش، کباب می‌کند. کلاغ، لقمه نذری را می‌خورد و سگ به خوراک نذری لیس می‌زند، [و بدین سان] مالکیت باقی نمی‌ماند و افراد فروپایه جای آدم‌های بلندپایه را غصب می‌کنند» [۶] پس، «تنها مجازات است که بر همه آفریدگان حکومت می‌کند و محافظشان است و هنگام خواب از آن‌ها مراقبت می‌نماید» [۷] به راستی که «مجازات.... همان شاه است» [۸]

فرمانروایان بین‌النهرین باستان ادعا می‌کردند قدرتشان را از انلیل^۱ بزرگ دارند. [۹] این خدای هراسناک، به گونه‌ای نمادین «قدرت زور و جبر را نشان می‌دهد و اراده‌های مخالف را درهم می‌شکند و آن‌ها را وادار به اطاعت می‌کند» [۱۰] هرچند او می‌بایست قدرت بی‌رحمانه‌اش را عادلانه به کار برد، [۱۱] «ولی انسان با وجود انلیل هرگز کاملاً آسوده نیست، بلکه پیوسته از یک هراس مودی در عذاب است» [۱۲] این قضیه که شاه پیوسته آماده است خود را با انلیل یا یکی از خدایان زیردست انلیل یکی سازد، بسیار اهمیت دارد. شاهان سومر معمولاً خود را مستقیماً با انلیل یکی می‌دانند. [۱۳] بابلی‌ها با کمی تعدیل به این تصور اساسی اعتقاد داشتند. حمورابی خود را «فرستاده» انلیل معرفی می‌کرد و پسر انلیل، سین^۲ را، پدر خدایی خود می‌انگاشت. [۱۴] در هر دو مورد، فرمانروایان بین‌النهرین بر کیفیت هراس‌افکنانه مقامشان تأکید داشتند.

ارباب موجود در ذات استبداد فراغت، به گونه‌ای نمادین با ماری سمی به نام اورائوس^۳ نشان داده می‌شود که روی پیشانی فرمانروا چنبره زده و دشمنانش

1. Enlil

2. Sin

3. Uraeus

را تهدید به نابودی می‌کند. [۱۵] اعمال شاه با اعمال ایزدبانوی شیر هراس‌انگیز به نام *سیخمت*^۱، نیز مقایسه می‌شود.^۲

سیاستمداران چینی نیاز به مجازات هراس‌افکنانه را در قالب تعالیم عقلانی و اخلاقی کنفوسیوس یاد می‌گرفتند. ولی مجازات وسیله‌ای اساسی بود که در اختیار قانون‌پرستان تحت نفوذ کنفوسیوس، مانند هسون تسو^۳، قرار داشت. مجازات به عنوان سنگ‌بنای سیاست رسمی چین در سراسر دوره امپراتوری، پابرجا بود. آنچه امروزه وزارت دادگستری می‌نامیم، در چین سنتی، به عنوان وزارت مجازات شناخته می‌شد.

فرمانروای اسلامی می‌کوشید، مردم، هم به او احترام بگذارند و هم از او در هراس باشند. [۱۶] این قضیه که در هزار و یک‌شب هارون‌الرشید معمولاً همراه میرغضبش ظاهر می‌شود، در واقع یک واقعیت تاریخی را در پوشش قصه بیان می‌کند. میرغضب، در دربار عباسیان یک شخصیت شاخص به شمار می‌آمد.

۳. ریخت‌شناسی خشونت

بی‌گمان هر حکومتی که لایق چنین عنوانی باشد، شیوه‌هایی برای تحمیل اراده خود بر رعایایش دارد؛ کاربرد خشونت، همیشه یکی از این شیوه‌هاست. ولی جوامع متفاوت الگوهای متفاوتی برای تلفیق (یا بخش‌بندی) خشونت و اعمال نظارت (یا عدم نظارت) بر آن دارند.

1. Sekhmet

۲. نگاه کنید به پرستد، ۱۹۲۷، جلد اول، ص ۳۲۷ و جلد دوم، ص ۹۲؛ جلد چهارم، ص ۱۶۶؛ اِرمَن، ۱۹۲۳، ص ۲۸؛ ویلسون، ۱۹۵۰، ص ۱۱. بنا بر یک داستان، سخمت به عنوان سرکوبنده توطئه پدیدار می‌شود. زمانی که خدای برین، رخ، «دریافت نوع بشر در صدد توطئه علیه اوست»، نیرویی را برای سرکوب طراحان شیطانی فراخواند. بدین‌سان، «سخمت به وجود آمد. او به سرعت «بر نوع بشر غلبه کرده و خون انسان را «نوشتید که برای قلب او خوب بود» (ویلسون، ۱۹۵۰، ص ۱۱). نگاه کنید به اِرمَن، ۱۹۲۳، ص ۷۸.

3. Hsün Tsz

الف) الگوهای تلفیق خشونت در برابر الگوهای بخش‌بندی آن

در یونان باستان، مردان آزاد همیشه مسلح بودند؛ چون به نوشته توسیدید^۱ «خانه‌هایشان بی‌دفاع بود.» [۱۷] به سخن دیگر، حکومت کاربرد زور را در انحصار خود نداشت. با افزایش امنیت همگانی، این رسم دیرین در بیش‌تر دولت‌شهرهای یونان از میان برداشته شد؛ [۱۸] ولی شهروندان یونانی که بالقوه سرباز بودند، هنوز اجازه داشتند در خانه‌هایشان سلاح داشته باشند. شواهد تصویری که از بدرقه مردان عازم نبرد به جای مانده است، «زنانی را نشان می‌دهند که برای مردان عازم جنگ، از خانه‌هایشان سلاح می‌آورند.» [۱۹]

در اروپای قرون وسطا، ارباب‌های نیمه‌مستقل فئودال، از همان آغاز کانون‌های ثانوی و مهم کنش نظامی را باز می‌نمودند و با گذشت زمان، بسیاری از شهرها نیروهای نظامی خاص خود را پیدا کرده بودند. این کانون‌های فئودالی و شهری حیات سیاسی و نظامی، می‌توانستند هم در حوزه صلاحیت قضایی‌شان و هم علیه یکدیگر، به خشونت متوسل شوند. ارباب تحت‌الحمايه شاه که در برابر او با شمشیری به کمر ظاهر می‌شد، به خوبی تصویرگر الگوی بخش‌بندی شده و متوازن خشونتی است که ویژگی جامعه فئودالی بود.

تمرکز کاربرد مشروع زور در دستان دولت، صرفاً در شرایط قدرت تام رخ نمی‌دهد. حکومت قانونی نوین، خشونت شخصی را بیش از پیش محدود می‌کند. ولی تفاوت دستگاه دولتی نوین صنعتی با دولت‌های ارضی این است که در دولت‌های امروزی، حجم، کیفیت و کاربرد زور (ارتش و نیروی انتظامی) را نیروهای غیر حکومتی جامعه تعیین می‌کنند. تجربه‌های یونان باستان و غرب نوین، نشان می‌دهند یک کشور می‌تواند ارتش‌های نیرومندی را بسیج کند، بدون آن‌که شهروندان نظارتشان را بر آن‌ها از دست دهند.

ب) خشونت نظارت شده در برابر خشونت نظارت نشده

انضباط نظامی به اطاعت بی‌چون و چرا نیاز دارد. و سرفرمانده یک ارتش کاملاً هماهنگ - که قشون فتودالی از این هماهنگی بی‌بهره بود - در چارچوب محدوده‌های صلاحیتش به گونه‌ای مطلق فرمان می‌دهد. ولی در یک کشور دموکراتیک، او در برابر شهروندانی که بر حکومت نظارت دارند، مسئول است. نظر ژنرال آیزنهاور درباره‌ی روش حمله‌ی ارتش شوروی از میان میداین مین‌گذاری شده، تفاوت‌های نهادی ارتش آمریکا و شوروی را آشکار می‌کند. مارشال ژوکف^۱ در یک عبارت مبتنی بر واقعیت، برای ژنرال آمریکایی چنین توضیح داده بود: «هر وقت با یک میدان مین رویه‌رو می‌شویم، پیاده‌نظام ما چنان به آن حمله‌ور می‌شود که گویی مینی در کار نیست. تلفاتی را که این مین‌ها به ما وارد می‌کنند، با آن تلفاتی که آتشبارها و توپخانه‌ی دشمن ممکن بود ایجاد کنند، برابر می‌دانیم و فرض را بر این می‌گیریم که آلمانی‌ها برای دفاع از آن نقطه به جای میداین مین از قوای نیرومند نظامی استفاده می‌کنند. سپس آیزنهاور با لحنی تلخ می‌افزاید: «خوب می‌دانم اگر هر یک از فرماندهان آمریکایی یا بریتانیایی از چنین تاکتیک‌هایی استفاده کند چه بلایی سرش می‌آید و نیز برایم روشن است که اگر می‌کوشیدیم چنین عملی را به صورت بخشی از آموزه‌های تاکتیکی مان درآوریم، نظامیان ما در هر یک از لشکرها چه واکنشی نشان می‌دادند.» [۲۰]

شیوه‌ی ارتش شوروی، موجب صرفه‌جویی در تجهیزات نظامی و زمان می‌شود و با بهینه‌سازی تاکتیکی فرمانروا به خوبی تطبیق می‌کند. آشکار است که چنین بهینه‌سازی را زمانی می‌توان محقق ساخت که خشونت سازمان‌یافته در انحصار خدایگانان یک دولت نظارت‌نشده باشد. کیفیت اجتماعی خشونت سازمان‌یافته، مانند دیگر کارکردهای حکومتی، با تحول محیط کلی شکل‌گیری این خشونت، دگرگون می‌شود.

1. Marshal Zhukov

ج) ارعاب استبداد آب‌سالارانه

رعایای یک دستگاه دولتی ارضی، کم‌تر فرصتی برای چون و چرا درباره‌ی خشونت نظارت‌نشده پیدا می‌کنند. به آن‌ها، به ویژه در دهکده‌ها، اجازه داده می‌شود برای مقابله با راهزنان، اسلحه‌های کوچک و ساده‌ای در اختیار داشته باشند. اما استفاده‌ی سازمان‌یافته و نظامی اعمال زور، اساساً در انحصار فرمانروایان مطلقه است که معمولاً تنها به مردان غیر مسلح اجازه حضور می‌دهند. در یک جامعه‌ی آب‌سالار، غولی که با «پیکر سیاه و چشمان سرخ» ظاهر می‌شود، سگ نگهبانی نیست که مهارش در دست مردم باشد، بلکه بیری است که به دلخواه خود گام برمی‌دارد.

۱. جنبه‌ی ابزاری ارعاب

یک مهندس قدرت، مانند یک بیر، باید وسایلی برای خرد کردن قربانیانش داشته باشد و مستبدان در حکومت‌های مبتنی بر مدیریت ارضی، از این وسایل به اندازه‌ی کافی در اختیار دارند. آن‌ها نظارت مهارنشده‌ای را بر ارتش، نیروی انتظامی و ضداطلاعات اعمال می‌کنند؛ و زندانبانان، شکنجه‌گران، جلادان و همه‌ی ابزارهای ضروری برای گرفتن، از کار انداختن و نابود ساختن یک مظنون را در اختیار دارند.

۲. جنبه‌ی روان‌شناختی ارعاب

الف) پیش‌بینی‌ناپذیری

وانگهی، این فرمانروای مستبد می‌تواند این وسایل را با بیش‌ترین تأثیر روان‌شناختی به کار بندد. در هر کجا، که اشخاصی دارای قدرت برتر حکومتی یا تملکی باشند، دوست دارند برخی اعمالشان را در پرده‌ی راز نگه دارند، ولی رویه‌های حکومت استبدادی، به دلیل ماهیت رژیم، کلاً اسرارآمیزند. مردان وابسته به دستگاه دولتی این رژیم، گرایش دارند حتی بی‌اهمیت‌ترین امور را

پنهانی انجام دهند؛ و هرگاه بخواهند به هراس افکنی و غافلگیری دست یازند، پوشیده عمل کردن را تا سطح هنر ارتقا می‌دهند. پیش‌بینی‌ناپذیری، سلاح ضروری ارباب مطلقه است.

(ب) لنین: «... قدرت با هیچ قانونی محدود نشده است.»

لنین، دیکتاتوری پرولتاریا را، که خود آن را قلب رژیم شوروی می‌داند، به عنوان قدرتی تعریف کرده که «محدود به هیچ قانونی نیست» [۱] مانند بقیه گفته‌های لنین، این فرمول، شبه حقیقتی اساسی را با سفسطه‌های مهم ترکیب می‌کند. نخست این‌که، دیکتاتوری شوروی هرگز از سوی کارگران روس نظارت نمی‌شود؛ و شواهد فراوانی در دست است که خود لنین این موضوع را می‌دانست. دوم، هر رژیمی، هر چقدر هم دیکتاتوری باشد، بدون هرگونه مقررات هنجاریبخش یا یک نوع قوانین، عمل نمی‌کند؛ و لنین از این قضیه نیز به خوبی آگاه بود. او پیش از گفتن این عبارت، در حکومت دیکتاتوری‌اش، فرامین و مصوبات انقلابی بسیاری صادر کرده بود. [۲] حق یک مستبد برای تفسیر، تغییر و زیر پا گذاشتن قوانین مستقر سابق، یک اصل بنیادی نهادی و قانونی فرمانروایی مطلقه به شمار می‌آید. تعریف یادشده لنین، قدرت مهارنشده یک دیکتاتور را در جهت کاربرد دلخواهانه قوانین، با صراحت هر چه تمام‌تر نشان می‌دهد. او در عرصه ارباب، چنان پیش می‌تازد که تشخیص میان ارباب قانونی و غیر قانونی دشوار می‌شود.

(ج) ارباب غیر قانونی و قانونی

یک رئیس یا فرمانروا، زمانی که خودش مرتکب اعمال سنگدلانه‌ای می‌شود یا فرمان آن را می‌دهد، لزوماً قوانین اجتماع آب‌سالار را نقض نمی‌کند.

در جوامع آب‌سالار کوچک قبیله‌ای، بی‌رحمی خودکامگانه مطرح نیست، زیرا رئیس قبیله که به اعضای قبیله‌اش نزدیک است، نمی‌تواند فراتر از

کارکردهای هدایتی‌اش اعمال قدرت کند. این قضیه در مورد قوم سوک^۱ و همسایگان آب‌سالار و در سراسر پوئبلوهای آمریکا، مصداق دارد.

ولی در قبایل بزرگ‌تر آب‌سالار، رئیس می‌تواند خودکامگی نوپای خود را با کاربرد ارباب چشمگیر تقویت کند. برای نمونه، رئیس قبیله چاگا می‌تواند هرگونه بی‌رحمی را بر رعایایش روا دارد. گفته‌اند رئیس ندسرنو^۲، قلب قربانیانش را زنده زنده می‌شکافت و آن را برای بچه‌هایشان کباب می‌کرد. [۳] خانی که مرتکب چنین خشونت‌های بی‌رحمانه‌ای می‌شود، ممکن است مایه هراس شدید ما شود، ولی به گفته گوتمان، «این سنگدلی‌ها علیه افراد جامعه، به حیثیت او آسیب نمی‌زد.» برعکس، هراسی که این اعمال برمی‌انگیخت، استواری رژیم را تشدید می‌کرد. [۴]

ارباب نمایانی که فرمانروایان هاوایی در دوره باستان برمی‌انگیختند، به خوبی می‌توانست در خدمت این مقصود به کار رود؛ [۵] و متون موسوم به آدم‌خواری در پادشاهی کهن مصر، موقعیت مشابهی را در مصر پیش از تاریخ، نشان می‌دهند. یکی از این متون، که در یکی از اهرام پیدا شد، فرمانروای مرده‌ای را نشان می‌دهد که در جهان دیگر انسان‌ها را می‌کشد، سپس سلاخی‌شان می‌کند و سرانجام آن‌ها را می‌پزد و با لذت می‌خورد؛ [۶] و متنی دیگر فرمانروایی را نشان می‌دهد که «هر وقت می‌خواهد و هوس می‌کند، زنان را از چنگ شوهرانشان درمی‌آورد.»^۳

در تمدن‌های آب‌سالار تمایز یافته‌تر، نیازی به تحکیم جایگاه والای فرمانروا با بی‌رحمی‌های نمایان خودکامگانه نیست. در این‌جا، هر چند چنین اعمالی کاملاً متوقف نمی‌شود ولی تنها پادشاهان بسیار سنگدل (یا بدون

1. Suk

2. Ndeserno

۳. نگاه کنید به بیت، جلد دوم، ص ۳۵۴. به نظر می‌رسد که خان‌های چاگا ادعای مشابهی درباره دختران و زنان قلمروشان می‌کردند (ویبین مان، ۱۸۹۹، ص ۴۸؛ گوتمان، ۱۹۰۹، ص ۱۲۵).

۳. «حکومت با شلاق»

الف) ارعاب در رویه‌های مدیریت

«زبان تازیانه» در بیگاری‌های دولتی سومر باستان به کار می‌رفت. [۷] در حکومت فراعنة مصر، هر مدیر دولتی می‌توانست از مجازات بدنی استفاده کند. [۸] شواهد تصویری مصر باستان، نشانگر مردانی است که همه نوع اقدام‌های همگانی را با ترکه‌هایی در دست انجام می‌دهند. [۹] حتی در اواخر سده نوزدهم، که بریتانیایی‌ها آغاز به برچیدن «حکومت با شلاق» کردند، هنوز هم شلاق ابزاری معمولی برای تضمین موفقیت در بیگاری آب‌سالارانه به شمار می‌رفت. [۱۰] نویسندگان امروزی که تحت تأثیر اقتصاد برنامه‌ریزی شده اینکاها قرار گرفته‌اند، خوب به یاد می‌آورند شاهزاده اینکایی، گارسیا دولا وگا، که به دستاوردهای نیاکانش فخر می‌کرد، به عنوان یک اصل بدهی می‌پذیرفت یکی از مطمئن‌ترین راه‌های واداشتن آدم‌ها به سختکوشی، تهدید به چوب و فلک است. [۱۱]

ب) ارعاب در رویه‌های مالی

از روزگار فراعنة، کوتاهی در پرداخت مالیات را با زور برطرف می‌کردند. طنزی مشهور در دوره سلطنت نون مصر باستان، حکایت از آن دارد که دهقانی را که سهمیه گندمش را نداده بود، «نخست فلک کردند و بعد از بستن دست و پایش در نهر انداختند.» [۱۲] کوتاهی در اداره دارایی‌های دولتی و معبدی، نیز مستوجب تنبیه بدنی بود. [۱۳]

شریعت اسلام شکنجه را منع کرده است، ولی مأموران مالیاتی خلفای عرب، انجام وظایفشان بدون توسل به خشونت را غیر ممکن می‌دیدند. [۱۴] در دوره خلافت عباسی تا سال ۸۰۰ میلادی، گردآوری مالیات همیشه با شکنجه همراه بود؛ و پس از یک وقفه کوتاه دوازده ساله، دوباره با شدت بیش‌تر برقرار شده بود. مأموران حکومتی «مردم را می‌زدند، به زندان می‌انداختند و مردهای

اعتماد به نفس) یا سران سلسله‌هایی که زیر سطح عقلانیت بهینه فرمانروا عمل می‌کنند، مرتکب چنین بی‌رحمی‌هایی می‌شوند. گودفروی دمومبین^۱، کیفیت ارعاب غیر عقلانی خلافت عباسی را چنین توصیف می‌کند: «اعدام‌های خلق الساعه و نمایش سر قربانیان، بخشی از زندگی روزمره در دربار عباسی‌اند. در آغاز خلافت منصور، هرگاه شخصی به قصر خلیفه فراخوانده می‌شد، احساس می‌کرد ممکن است بخت آن را نداشته باشد که زنده از آن جا برگردد. او وصیت می‌کرد، با خانواده‌اش وداع می‌گفت و کفنش را با خود می‌برد.»^۲

در این موارد، رفتار رعب‌انگیز فرمانروا، نه ضدقانون بلکه بالاتر از قانون بود. از سوی دیگر، کارگزارانی که به سنگدلی‌های شدید متوسل می‌شدند، حتی فراتر از بعیدترین تفسیر قانون عمل می‌کردند. گهگاه ممکن بود از آن‌ها بخواهند که پاسخگوی اعمالشان باشند، ولی بسیاری از اربابگران «بی‌قانون» دستگاه دولت، تنها پس از مرگشان مورد انتقاد قرار می‌گرفتند.

زیاده‌روی‌های ارعاب خودکامگانه و دیوان‌سالارانه، بیان‌گویای رفتار انسانی تحت قدرت تام است. از جهت نهادی، این زیاده‌روی‌ها شاید بی‌اهمیت‌تر از اعمال رعب‌انگیز بی‌شماری‌اند که هر روز در چارچوب انعطاف‌پذیر قانون استبدادی، رخ می‌دهند. همین ارعاب روزانه در رویه‌های مدیریتی مالی و قضایی، باعث شده است برخی پژوهشگران، حکومت استبداد آب‌سالارانه را «حکومت با شلاق» بنامند.

1. Gaudetroy - Demombynes

۲. گودفروی دمومبین، ۱۹۳۱، ص ۳۸۴. دوست یک خلیفه عباسی که هر جمعه به دربار می‌رفت، وقتی روز دیگری احضارش کرده بودند، «دچار هراس شدید شده بود.» آیا از او بدگویی کرده بودند؟ آیا به این نتیجه رسیده‌اند که او دیگر به درد خلیفه نمی‌خورد؟ «دلهره و هراس» او بیش از پیش زیاد می‌شد، تا آن‌که با شنیدن این خبر، نفس راحتی کشید. که او را تنها برای این خواستند که ساعتی در مجلس لهو و لعب خلیفه حضور به هم رساند. (سواژه، ۱۹۴۶، ص ۶۲).

سنگین وزن را از یک دست آویزان می‌کردند، چندان که تا پای مرگ می‌رفتند.» [۱۵]

در کتاب ارته شستره آمده است که پلیس و قضات دادگاه، برای واداشتن روستاییان به پرداخت کامل مالیاتشان، می‌توانند در صورت لزوم به زور متوسل شوند. [۱۶] قوانین چین امپراتوری، فلک کردن را برای اشخاصی که از انجام تکالیف اجتماعی‌شان سرباز می‌زنند، نوعی مجازات قانونی می‌داند.

ج) ارباب در رویه‌های قضایی

قوانین چین باستان، خشونت را به فراسوی عرصه‌های معمول عمل مالیاتی بسط می‌دهد. در صورت مقاومت مداوم یا ناتوانی در پرداخت مالیات، مقصر را می‌شد به دادگاه و پیش قاضی برد و در صورت لزوم، ارباب مالیاتی جایش را به ارباب قضایی می‌داد. شکنجه قضایی برای تحریف شواهد و نیز برای مجازات، تقریباً در همه تمدن‌های آب‌سالار به کار می‌رفت. [۱۷]

در مصر دوره فراعنه، فلک کردن یکی از ضمایم معمولی رویه‌های قضایی به شمار می‌رفت. [۱۸] عبارت «او را با چوب امتحان کردیم»، در دوره سلطنت نوین مصر باستان رواج داشت. [۱۹]

منابع هندی، چینی و اسلامی، ارباب قضایی را به تفصیل توصیف می‌کنند. ارته شستره می‌گوید: «آنهايي که اعتقاد بر این است که به راستی تقصیرکارند، باید شکنجه شوند.» [۲۰] به استثنای برهمن‌ها^۱، آنها را می‌توان «شش‌بار مجازات کرد»، «هفت نوع شلاق زد»، «از بالا آویزان کرد» و «با سر در آب فرو کرد». این کتاب معروف، درباره اشخاصی که «خلاف‌های سنگین کرده‌اند»، [۲۱] از این هم پیش‌تر می‌رود و برای آنها شکنجه ویژه‌ای در نظر می‌گیرد که عبارتند از:

۱. آنها را نمی‌توان برای تحریف شواهد شکنجه کرد، ولی اگر جنایت بسیار سنگینی را انجام داده باشند، می‌شد آنها را داغ کرد (ارته شستره، ۱۹۲۳، ص ۲۷۰).

نه نوع ضربه با چوب خیزران، دوازده ضربه بر هر کفل؛ ۲۸ ضربه با ترکه درخت (ناکتا-مالا)؛ ۳۲ ضربه بر هر کف دست و کف پا؛ دو ضربه بر آرنج‌ها، پیچاندن دست‌ها طوری که کژدم شوند؛ دو نوع آویزان کردن به گونه‌ای که سر پایین بماند؛ سوزاندن بندهای انگشتان پس از خوراندن حلیم داغ برنج؛ سوزاندن بدن در سراسر یک روز، پس از خوراندن روغن داغ؛ واداشتن او به دراز کشیدن روی چمن خیس در یک شب زمستانی... هر روز باید نوع تازه‌ای از شکنجه را به کار برد. [۲۲]

در موارد بسیار جدی، مانند تلاش برای کشتن رفتن از خزانه سلطنتی، متهم را می‌شد «یک بار یا چندین بار با چنین روش‌هایی یا بدتر از آنها شکنجه کرد». [۲۳] قوانین چین باستان چندین وسیله را برای واداشتن متهم به اقرار، توصیه می‌کند؛ [۲۴] و نوشته‌های مدیران صادق، پر است از روش‌های درست و نادرست شکنجه. [۲۵]

دادگاه‌های غیر شرعی دستگاه خلافت، با وجود ممنوعیت‌های شرعی، برای اقرار گرفتن «از شلاق، ریسمان گره‌زده، ترکه، تازیانه روی پشت و شکم، اسافل اعضا، پاهای مفاصل و عضلات» [۲۶] استفاده می‌کردند.

در خاور نزدیک، تا همین اواخر، روش‌های شکنجه مشابهی رواج داشت. در مصر سده نوزدهم، «عدالت، بدان سان که معمول بود، برای شهود بی‌گناه همان قدر مایه وحشت بود که برای متهمی که علیه او شهادت داده می‌شد.» [۲۷]

د) ارباب مشابه در جوامع غربی، خصلتی موقتی و محدود داشت

آشکار است که شکنجه قضایی در جهان آب‌سالار رواج داشت، ولی آیا این امر تنها به این جهان اختصاص دارد؟ می‌دانیم که شکنجه در قوانین روم جای مشخصی داشت. در رویه‌های قانونی و تفتیش عقاید در غرب، در اواخر دوره فئودالی و پسافئودالی، شکنجه به گونه چشمگیری نمایان است؛ و حتی امروزه نیز در بازجویی‌ها برقرار است.

همه این پدیده‌ها را باید به عنوان واقعیت پذیرفت. این‌ها به تلمخی به یادمان می‌آورند که سرشت انسانی در همه جا یکسان است و انسان، هر وقت شرایط اجازه دهد، تسلیم نفوذ فاسدکننده قدرت می‌شود. خوشبختانه، نهادهای غربی اجازه ندادند این گرایش‌ها تا ابد تجلی داشته باشند. ولی شتابی که این گرایش‌ها در برخی زمان‌ها و مکان‌ها می‌گیرند، از این پنداشت خوش‌خیالانه جلوگیری می‌کند که آنچه در حکومت‌های آب‌سالار اتفاق افتاد - و امروزه نیز در دولت‌های تمامیت‌گرا رخ می‌دهد - نمی‌تواند در غرب اتفاق افتد.

مردان آزاد و بومی یونان باستان و روم دوره جمهوری، ارباب اداری یا مالی را علیه همه شهروندانشان به کار نمی‌بردند - شهروندان در این دو جامعه خدمت بیگاری انجام نمی‌دادند و مالیات‌های گزافی هم پرداخت نمی‌کردند - و «برابر با قاعده»، شکنجه قضایی نمی‌شدند. [۲۸] سامان اجتماعی آن‌ها متوازن‌تر از آن بود که بتوان چنین کارهایی را در آن انجام داد؛ ولی با وجود این، این توازن آن قدر نبود که بتواند از کاربرد ارباب اداری و قضایی علیه برخی عناصر بیگانه و غیر آزاد جلوگیری کند. در یونان، جایگاه بیش‌تر بردگان «با جایگاه حیوانات خانگی چندان تفاوتی نداشت» [۲۹] صاحبان این برده‌ها اجازه داشتند آن‌ها را تنبیه بدنی کنند؛ [۳۰] و تعداد نه چندان زیاد بردگان دولتی که در فعالیت‌های عمومی اشتغال داشتند، زیردست سرکارگرانی کار می‌کردند، که هرچند غالباً خودشان هم برده بودند، «در سختگیری اشتهار داشتند» [۳۱] در یونان، هم بردگان و هم بیگانگان، آماج شکنجه قضایی بودند. [۳۲] در روم دوره جمهوری، تنها با بردگان چنین رفتاری می‌شد. [۳۳]

تبلور قدرت مطلقه در نظام امپراتوری، شهروندان رومی را از حفاظتی که نیاکانشان در برابر ارباب قضایی و انواع دیگر آن برخوردار بودند، محروم کرده بود. قوانین رومی در اواخر امپراتوری روم و بیزانس، بیش‌تر شهروندان آزاد را مشمول ارباب قضایی ساخته بود. [۳۴]

در اواخر قرون وسطا، نیز دگرگونی مشابهی رخ داده بود. قوانین اولیه

فرانک‌ها^۱ (سالیک) تنها اجازه می‌داد اشخاص دارای منزلت بردگانه شکنجه شوند. [۳۵] کشمکش‌های میان مردان آزاد را دادگاه‌هایی فیصله می‌دادند که از همگنان خودشان ترکیب می‌شدند. دعوای قانونی جدی، با دردآزمون^۲ یا نبرد قضایی حل و فصل می‌شدند؛ [۳۶] ولی شهرنشینان شهرهای قرون وسطایی، که در آغاز همین رویه‌ها را به کار می‌بردند، به زودی روش‌های انسانی‌تر و عقلانی‌تری را برای اثبات گناه یا بی‌گناهی، ترجیح دادند. [۳۷]

پیدایش شکنجه قضایی - که با ارجاع به قوانین رمی، بسیار تقویت شده بود - با ظهور قدرت متمرکز و استبدادی در سطح منطقه‌ای و ملی، هم‌زمان شده بود. [۳۸] بیش‌تر تاریخ‌نگاران یادآور می‌شوند رویه‌های قضایی دادگاه‌های دولت مطلقه، جای روش‌های دردآزمون و نبرد قضایی، را گرفتند.^۳

ولی آن‌ها خیلی کم به این واقعیت مهم اشاره می‌کنند که این شکنجه قضایی نوپدید، جای رویه‌های قضایی عقلانی نوپایی را گرفته بود که در شهرهای تحت نظارت شهرنشینان ساخته و پرداخته شده بودند.^۴

با رواج تفتیش عقاید، تغییر در رویه‌های قضایی بی‌گمان شدت گرفته بود؛ و هر کسی این دوره را بررسی کند، از شکنجه‌های پیچیده و بی‌رحمانه‌ای که در بازجویی از بددینان به کار می‌رفت، مبهوت می‌شود. به هر روی، در این جا سه نکته در این جا باید یادآوری شود: نخست، کلیسا که خود بر قوانین شرعی قرون وسطایی استوار بود، اصولاً کاربرد اقدام‌های خشونت‌آمیز علیه بددینان را

۱. قبیله‌ای از نژاد ژرمنی که ناحیه گل (فرانسه امروزی) را در قرن پنجم میلادی تصرف کردند. (فرهنگ فارسی معین، اعلام، ص ۱۳۲۷).

2. Ordeal

۳. نگاه کنید به Pelit - Dutailis, ۱۹۴۹, ص ۳۰۹; Ica, ۱۸۹۲, ص ۴۸۰, ص ۴۸۷, ص ۵۰۰ و ص ۵۰۵. لی آنچه را خود به عنوان «مقاومت فتودالیسم» در برابر رشد شکنجه قضایی می‌خواند، به تفصیل شرح می‌دهد.

۴. در قرن چهاردهم، اجتماع‌های ایتالیایی همچنان با افزایش کاربرد شکنجه مبارزه می‌کردند (لی، ۱۸۹۲, ص ۵۰۶ و در لویک، مستقل‌ترین شهر قرون وسطایی آلمان، فرامین قانونی از درد آزمون و مبارزه قضایی جلوگیری می‌کردند و به تدریج، شکنجه جایش را به قوانین مطلقه نوین داد. (همان، ص ۴۸۳).

توصیه نمی‌کند. [۳۹] دوم، شکنجه قضایی را احتمالاً عوامل غیر روحانی آغاز کرده بودند.^۱ سوم رویه‌های ارباب‌آمیز، در دوره حکومت‌های مطلقه^۲ اروپا نیز همین اندازه شدید بودند، همان حکومت‌هایی که در جریان اصلاح مذهبی، خودشان را از روم جدا کرده بودند. [۴۰] بی‌گمان، فروریختگی جامعه قرون وسطایی، هم گرایش‌های رفض‌آمیز و هم علاقه تعصب‌آمیز به ریشه‌کن‌سازی این گرایش‌ها را، تقویت کرده بود؛ ولی تنها در چارچوب دولت نوپای مطلقه این علاقه شکل تفتیش عقاید به خود گرفت.

محدودیت‌های دولت مطلقه غربی، نقطه‌ای را مشخص کرده بود که نمایندگان قدرت استبدادی نمی‌توانستند رعایایشان را فراتر از آن به اطاعت وادارند. زمانی آن‌ها می‌توانستند از ارباب قضایی در امور دنیوی و مذهبی استفاده کنند، ولی ارباب اداری و مالی در مورد اکثریت مردم به کار نمی‌رفت. با پیدایش جامعه نوین صنعتی، در سرزمین‌های کانونی حکومت مطلقه اروپایی ارباب قضایی از میان برداشته شد و سرانجام، اقتصاد ارباب‌آمیز مبتنی بر کار بردگان در ایالات جنوبی ایالات متحد آمریکا، نیز لغو شد. هم‌اکنون، افکار عمومی با اعمال پلیسی مانند بازجویی تحت فشار، مبارزه می‌کند. این نوع اعمال هرگز قانونی نبودند؛ و با رشد هوشیاری و قدرت سازمان‌های شهروندان علاقه‌مند به امور اجتماعی، کاربرد غیر قانونی این نوع بازجویی‌ها نیز رو به کاهش است.

روسیه در دوره پیش از تسلط مغول‌ها (به مرکزیت کی‌یف) بسیاری از عناصر قانون بی‌زانشی را پذیرفته بود، بجز تنبیه بدنی. به نظر می‌رسد این نوع مجازات و شکنجه حقوقی، زمانی در روسیه پیدا شده بود که یک نوع استبداد شرقی در دوره حاکمیت تاتارها و پس از آن ظهور کرده بود. [۴۱] روش‌های

۱. لی، ۱۹۰۸، ص ۲۲۱؛ گواپرو، ۱۹۲۹، ص ۸۶. در سده دوازدهم، دیری پیش از نهادمند شدن شکنجه قضایی، بددینان تا حد مرگ شکنجه می‌شدند (هلبینگ، ۱۹۲۶، ص ۱۰۶).

۲. absolutist State؛ منظور نویسنده، احتمالاً همان دولت‌های نوظهور پادشاهی در اواخر قرون وسطا و اوایل عصر نوین است. (مترجم)

بازجویی با شکنجه، تا آخرین دهه‌های رژیم تزاری، همچنان به کار می‌رفتند؛ ولی شکنجه به عنوان وسیله اقرارگیری در اوایل سده نوزدهم کنار گذاشته شده بود، زمانی که رشد صورت‌های زندگی صنعتی مبتنی بر مالکیت، محدودیت بسیاری از عناصر مطلقه قوانین و جامعه روسی را تشدید کرده بود.^۱ این خدایگانان دستگاه دولتی کمونیستی بوده‌اند که توانستند این روند انسانی را معکوس سازند و استفاده منظم از درد بدنی را برای بیرون کشیدن «اعتراف» از متهمان، دوباره معمول ساختند.^۲

۱. نگاه کنید به Jea، ۱۸۲۹، ص ۵۸۱؛ Williams، ۱۹۱۱، ص ۷۹. برای آشنایی با رخدادهای گهگاهی در این اواخر، نگاه کنید به همان و Scott، ۱۹۴۳، ص ۲۶۴. جورج کینان که در پایان سده نوزدهم زندگی زندانیان سیاسی و تبعیدی‌های سیبری را بررسی کرده بود، توجه ما را به روش‌های خودسرانه‌ای جلب می‌کند که پلیس تزاری به کار می‌بست، مانند دستگیری و زندانی کردن غیر عادلانه، ضرب و شتم و شکنجه (کینان، ۱۸۹۱، جلد دوم، ص ۵۲). این روش‌ها به اندازه کافی بی‌رحمانه بودند، ولی رشد قدرت افکار عمومی از افزایش آن‌ها جلوگیری می‌کرد؛ و مقایسه اوضاع توصیف‌شده کینان با وضعیت امروزی زندانیان در شوروی، عقبگرد فضاقت‌باری را در رویه قضایی نشان می‌دهد.

۲. روش‌های ارباب قضایی کمونیستی، بر حسب زمان، مکان، شرایط و مقصود، تغییر می‌کند؛ ولی با وجود برخی ابتکارها در کاربرد روش‌های روان‌شناختی، شگردهای اصلی آن‌ها را به سختی می‌توان بدعت نامید. شکنجه «بیدار نگه‌داشتن»، هر چند خفیف به نظر می‌رسد ولی در واقع شیوه مقاومت‌ناپذیری برای شکستن اراده شخص مورد بازجویی به شمار می‌رود، در بی‌رحمی برنامه‌ریزی شده روم، با عنوان Tortmentum Vigiliac، به کار می‌رفت (هلبینگ، ۱۹۲۶، ص ۴۵). این نوع شکنجه در سال ۱۵۳۲ به وسیله هیپولیتوس دومارسیلیس، دوباره «بدعت گذاشته شده» (ویلیامز، ۱۹۱۱، ص ۷۷). شکنجه گرسنگی دادن نیز در روم با عنوان Tormentum Famis به کار می‌رفت (هلبینگ، ۱۹۲۶، ص ۴۵). برخی روش‌های کمونیستی با رویه‌های به کار رفته در تفتیش عقاید، هم‌طرازند؛ مانند تغییر سریع از بدرفتاری به خوش‌رفتاری و برعکس، و روبه‌رو ساختن زندانی با اعتراف‌های جعلی دیگران (لی، ۱۹۰۸، جلد اول، ص ۴۱۵). روش‌های ساده‌تر شکنجه مانند کتک زدن ساده - که رمی‌ها در آن پیشگام بودند - سریع‌تر از روش‌های «فره‌یخته‌تری» چون بیدار نگه داشتن جواب می‌دهد. به نظر می‌رسد این روش‌ها در دوران بحرانی مانند تصفیه بزرگ، جنگ جهانی دوم و دوره فشارهای پس از این جنگ، در همه جای روسیه شوروی به کار می‌رفتند. (نگاه کنید به بک و گودین، ۱۹۵۱، ص ۵۳؛ وایزبرگ، ۱۹۵۱، ص ۲۳۸، ص ۲۴۲، ص ۲۴۴ و ص ۲۹۶؛ SIRUN، ۱۹۴۹، ص ۵۶، ص ۶۷ و

۴. اشکال متفاوت ارعاب در جهان آب‌سالار

الف) تحولات به نسبت مخفف

روش‌های ارعاب در مناطق و مراحل متفاوت جهان آب‌سالار، تفاوت می‌پذیرند. برای مثال، حکومت بومی بابل به سطح عقلانیت بهینه فرمانروا نزدیک شده بود؛ و تا آن‌جا که از قوانین بابلی اطلاع داریم، درد آزمون، سوگند خوردن و شهادت، به عنوان وسایل اثبات گناه یا بی‌گناهی به کار می‌رفتند، ولی شکنجه نه. [۴۳] البته، شکنجه قضایی در مواردی که پای امنیت رژیم در میان بود (قوانین در این باره ساکتند) به خوبی به کار می‌رفت؛ حتی برای کوچک‌ترین تخلفات علیه منافع حکومت از مجازات وحشتناکی استفاده می‌شد؛^۱ و دلیلی در دست نیست که بگوییم «زبان شلاق» که با بیگاری در سومر همراه بود، از سوی خدایگانان سازنده ساختمان‌ها و شبکه‌های آبیاری بزرگ در بابل، به کار نمی‌رفت. به هر روی، هر چند دولت بابل با وجود شوراها مدیریت محلی همچنان یک رژیم مطلقه بود، اما تا آن‌جا که از شرایط یک نظام قدرت همه‌جانبه و مبتنی بر مدیریت ارضی می‌توان انتظار داشت، این رژیم در امور قضایی و بسیاری امور دیگر، عقلانی عمل می‌کرد.

ب) تحولات متوسط و شدید

در بیش‌تر تمدن‌های آب‌سالار، همه صورت‌های عمده ارعاب، از اداری و مالی گرفته تا قضایی، به کار می‌رفتند. آن‌ها در اعمال این ارعاب‌ها، رویه‌های حد وسطی را تثبیت کرده بودند که گاه شکل قانونی به خود می‌گرفتند. این ارعاب‌های متوسط برای برآوردن نیازهای رژیم معمولاً کافی بودند؛ ولی کسانی که آن‌ها را به کار می‌بردند، از روش‌های به شدت بی‌رحمانه نیز کم و

→ ص ۷۴). البته ایوان چهارم و جانشینانش، بسیاری از روش‌های شکنجه در شوروی را پیش از آن به کار بسته بودند.

۱. دزدی از اموال حکومت یا معبد، مجازات مرگ داشت (حمورابی، بخش ششم و هشتم و یادداشت یک مترجم، ص ۴۵).

بیش استفاده می‌کردند، روش‌هایی که علاوه بر نتایج سریع‌تر، درآمدی اضافی نیز برای متصدیان عامل این روش‌ها فراهم می‌کردند.

چنان که در بالا نشان دادیم، همه کارگزاران دولت تا این حد پیش نمی‌رفتند و به دلایل گوناگون، بدرفتاری شدید ممکن بود با مجازات نیز روبه‌رو شود. ولی زیاده‌روی‌های «متوسط» بدون هرگونه مخالفتی همچنان ادامه داشتند. از دیدگاه مردم عادی، حتی زمانی که رژیم تنها روش‌های ارعاب متعارف را به کار می‌بست، دستگاه استبدادی همچنان بیش از اندازه هراسناک بود. ارعاب وقتی به آخرین حد خود می‌رسید، بسیار خوف‌انگیز می‌شد.

د) اطاعت تام

۱. واکنش انسان به تهدید ارعاب تام

الف) قاعده عقل سلیم و فضیلت شهروند خوب بودن: اطاعت

اعضای یک اجتماع آب‌سالار، که تحت تهدید ارعاب تام زندگی می‌کنند، باید رفتارشان را متناسب با این شرایط شکل دهند. آن‌ها اگر می‌خواهند ادامه حیات دهند، نباید غول نظارت‌ناپذیر را تحریک کنند. عقل سلیم در برابر درخواست‌های اقتدار تام، تنها یک پاسخ را توصیه می‌کند: اطاعت. ایدئولوژی نیز آنچه را که عقل سلیم توصیه می‌کند، به صورت قالب‌های کلیشه‌ای درمی‌آورد.

تحت سلطه یک رژیم استبدادی، اطاعت مبنای شهروندی خوب می‌شود.

البته زندگی در هر اجتماعی، به قدری سازگاری و انقیاد نیاز دارد؛ و نیاز به اطاعت، هرگز یکسره از میان نمی‌رود. ولی در جوامع ارضی بزرگ غرب، اطاعت به هیچ روی فضیلت اصلی به شمار نمی‌آید.

در دولت‌شهرهای دموکراتیک یونان باستان، از یک شهروند خوب انتظار می‌رفت چهار صفت عمده از خود نشان دهد: شجاعت نظامی، پایبندی مذهبی، مسئولیت مدنی و قضاوت منصفانه. [۱]

پیش از دوره دموکراتیک، توانایی جسمانی و دلیری، ارزش ویژه‌ای

داشتند. [۲] ولی چه در عصر هومری و چه در دوره کلاسیک، اطاعت بی‌چون و چرا برای یک انسان آزاد فضیلتی به شمار نمی‌رفت، مگر زمانی که در ارتش خدمت می‌کرد.

اطاعت همه‌جانبه، وظیفه و سرنوشت تلخ بردگان بود. یک شهروند خوب برابر با قوانین اجتماعش عمل می‌کرد؛ ولی هیچ اقتدار سیاسی مطلقه‌ای او را تحت نظارت مطلق خود نداشت.

وفاداری شوالیه قرون وسطایی به ارباب بزرگ خود، نیز به اطاعت تام نمی‌انجامید. قرارداد فتودالی او را متعهد می‌ساخت تنها به شیوه‌ای محدود و مشخص از شاهش پیروی کند. سوارکاری خوب، مهارت در کاربرد سلاح و دلیری، از برترین فضیلت‌های یک شوالیه خوب به شمار می‌آمدند. [۳] در این‌جا بی‌گمان اطاعت بی‌چون و چرا در کار نیست.

در جامعه آب‌سالار، رابطه میان اعضای عادی اجتماع و رهبران‌شان، به گونه کاملاً متفاوتی تنظیم می‌شود. تقاضای اطاعت محض، حتی در سطح قبیله‌ای نیز آشکار است. در پوئبلوهای آمریکا، اطاعت و روحیه تسلیم، به گونه‌ای منظم پرورانده می‌شود. [۴] در میان قبیله چاگا، «احترام به خان، نخستین فرمان والدین به فرزندان‌شان است». [۵]

در تمدن‌های آب‌سالار دولت‌محور، دارندگان قدرت برین به اندازه جامعه پوئبلو به مردم نزدیک نیستند؛ و برخلاف وضعیت پوئبلوها و چاگا، رهبران دولتی این تمدن‌ها تحت نفوذ کلان^۱ قرار ندارند. خدایگانان دستگاه دولتی ارضی در مقایسه با رهبران پوئبلوها درخواست‌های بیش‌تری دارند؛ و وسایل تحمیل اراده آن‌ها بر مردم، از وسایل سیاسی ساده رئیس قبیله چاگا، بسیار قوی‌ترند.

تورکیلد یا کوبین^۲، ضمن بحث درباره جامعه و دین بین‌النهرین باستان،

۱. Clan؛ به اجتماعی از دودمان‌های هم‌پسته‌ای اطلاق می‌شود که با یک نماد یا نیای بنیانگذار مشترک به همدیگر پیوند می‌خورند. (مترجم)

2. Thorkild Jacobsen

اطاعت را فضیلت اصلی این جامعه به شمار می‌آورد. او می‌گوید اساساً «در بین‌النهرین، زندگی خوب برابر با زندگی اطاعت‌آمیز بود». [۶] برخلاف جنگاوران قرون وسطایی اروپا که غالباً در دسته‌های کوچک و بدون چندان توجه‌ای به رهبر بالادست می‌جنگیدند، مردم بین‌النهرین تصور می‌کردند «سرباز بدون شاه مانند گوسفند بدون چوپان است» و «کشاورز بدون ناظر مانند مزرعه بدون شخم‌زن است» و «کارگر بدون سرکارگر، مانند آب بدون میراب است». [۷] بدین‌سان، از رعایا انتظار می‌رفت دستورهای سرکارگر، ناظر و البته شاه‌شان را اجرا کنند. «همه این کارها می‌بایست با اطاعت محض انجام گیرد». [۸] این نوع اطاعت با توجیه مناسبی نیز همراه بود: «مردم بین‌النهرین مجاب شده بودند مقام‌های بالا همیشه برحقند». [۹]

مفاهیم مشابهی را در مصر فراعنه نیز می‌توان پیدا کرد. یک کشتی باید فرماندهی داشته باشد و یک دسته رهبر؛ [۱۰] و هرکسی می‌خواهد زنده بماند و موفق باشد، باید خودش را با ساختار فرماندهی و فرمانبری سازگار سازد: «در برابر بالادست و ناظر کاخ سلطنتی [حکومت] کمر خم کن... مخالفت با یک بالادست، پیامد دردناکی دارد، زیرا شخص تا زمانی که نرم‌خوی است، می‌تواند زندگی کند». [۱۱]

قانون هند در دوره حاکمیت هندوها، اطاعت در برابر مقام‌های دنیوی و روحانی را توصیه می‌کند. کسانی که با فرامین شاه مخالفت می‌کنند «با انواع مجازات‌های مرگ» [۱۲] روبه‌رو می‌شوند.

قرآن مجید مؤمنان را نه تنها به اطاعت از الله و پیامبرش، بلکه به اطاعت از «اولی الامر» [۱۳] نیز دعوت می‌کند.^۱ در دولت‌های مطلقه‌ای که پس از پیامبر (ص) برپا شدند، از این آیه برای تأکید بر اهمیت بنیادی اطاعت در حفظ اقتدار حکومتی، سوءاستفاده می‌شد. [۱۴]

کنفوسیوس اقتداری را در نظر داشت که عقلانیت بهینه فرمانروا را محقق

۱. منظور نویسنده، احتمالاً این آیه است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولوا الامر منكم». در مورد تفسیر این آیه، بی‌گمان اختلاف‌نظرهایی وجود دارد (مترجم).

سازد. از همین روی، او تأکید می‌کرد هر کارگزاری باید دربارهٔ درستی اعمال فرمانروا داوری کند و هرگاه اختلاف جدی در این راستا پیش آید، یک وزیر بلندپایه باید استعفا دهد. [۱۵] ولی معمولاً کارگزار مطلوب از فرمانروایش پیروی می‌کرد [۱۶] و احترام به بالادست، یک وظیفهٔ اساسی بود. [۱۷] مردم عادی نیز چارهٔ دیگری نداشتند. این‌ها از آن‌جا که این قضایا را تشخیص نمی‌دادند، می‌بایست از هرچه اقتدار برین حکم می‌کرد «پیروی کنند». [۱۸] در جامعهٔ خوب کنفوسیوسی، مانند گونه‌های دیگر هندی و خاور نزدیک‌اش؛ رعیت خوب همان رعیت مطیع بود.

۲. آمادگی برای اطاعت همه‌جانبه: آموزش انضباط‌آمیز

رعیت خوب، یک پسر مطیع نیز بود. به نظر کنفوسیوس، آموزشی که اطاعت مطلق از والدین و معلم را در خواست می‌کند، بهترین بنیادی است که برپایهٔ آن می‌توان اطاعت مطلق به خدایگانان جامعه را بنا کرد.

یک چنین همبستگی را نمی‌توان در اروپای قرون وسطا برقرار کرد. پسر یک شوالیهٔ فئودال با انضباط سرسختانه‌ای پرورش می‌یافت. از همان سن پایین، وادارش می‌کردند درحالی‌که به زین بسته شده بود، روی اسب بلندقامتی سواری کند؛ و برای آن‌که نازپرورده بار نیاید، او را در میان تپالهٔ اسبان جای می‌دادند. [۱۹] رشد یک پسر غالباً با ناسزاگویی و کتک‌کاری همراه بود. به نظر می‌رسد بندگان آموزش اولیهٔ یک شوالیهٔ جوان، بیشتر یا به همان اندازه آموزش پسر جوان یک کارگزار شرقی، بود. دورهٔ شاگردی یک صنعتگر جوان اروپایی نیز خوابیدن روی بالش پرقو نبود. [۲۰]

ولی رفتار شهرنشینان جوان در مواقع جشن، نشان می‌دهد که انضباط آموزشی آن‌ها چندان هم بازدارنده نبود و رفتار شوالیه‌های جوان نیز در این مواقع، همین‌قدر بی‌قیدانه بود. هر دو گروه تحت شرایطی رشد کرده بودند که بر روابط قراردادی مبتنی بود، و نه اقتدار مطلقه، و آن‌ها سرخوردگی‌های اولیه‌شان را به عنوان یک تجربهٔ گذرا در نظر می‌گرفتند. [۲۱]

برعکس، مشابه همین انضباط‌ها یا حتی کم‌خشونت‌تر از آن‌ها می‌تواند برای تضمین اطاعت تام، بسیار مؤثر باشد. در بین‌النهرین باستان، «یک فرد در مرکز دوایر اقتدار متحدالمركزی قرار می‌گرفت که آزادی عملش را محدود می‌کرد. نزدیک‌ترین و کوچک‌ترین دایره را اقتدار خانوادگی تشکیل می‌داد که پدر و مادر و برادران و خواهران بزرگ‌تر در آن جای می‌گرفتند.» [۲۲] «اطاعت از اعضای بزرگ‌تر یک خانواده، تنها یک آغاز است. فراتر از خانواده، دوایر و اقتدارهای دیگری قرار دارند، از جمله دولت و جامعه». هر یک از آن‌ها «می‌تواند و باید اطاعت محض از فرد بخواهد.» [۲۳]

حکمت مصر باستان، اطاعت در خانه را به اطاعت از مأمور دولت، پیوند می‌زند. پسر مطیع «رابطهٔ خوبی با مأمور دولت دارد، زیرا به او یاد داده‌اند برای این مأمور احترام قایل شود.» [۲۴] در هند هندویی، درخواست اطاعت از مقام‌های دنیوی و روحانی، با درخواست تسلیم در عرصه‌های شخصی زندگی، تقویت می‌شد. فرمانبری به ویژه از اطاعت از «معلم، پدر، مادر و برادر بزرگ‌تر» سرچشمه می‌گیرد. [۲۵]

آیین کنفوسیوس وظایف فرزندی را به عنوان یک دورهٔ آمادگی بی‌نظیر برای اطاعت مدنی، در نظر می‌گیرد. «در میان آن‌هایی که در برابر والدین و برادران بزرگ‌ترشان درست عمل می‌کنند، کم‌تر کسی پیدا می‌شود که بخواهد با بالادستانش مخالفت کند. و کسی نیست که با مخالفت در برابر بالادستانش موافق نباشد، ولی به شورش گرایش داشته باشد.» [۲۶]

۳. پیشانی بر زمین ساییدن، نماد بزرگ اطاعت

آموزش به انسان یاد می‌دهد هر وقت یک مقام مستبد بخواهد، بی‌چون‌وچرا از او اطاعت کند. آموزش همچنین به او می‌آموزد به گونه‌ای نمادین به مقامات بالا ادای احترام کند. هر فرهنگی شیوه‌های خاصی برای احترام دارد، که بسیاری از آن‌ها بر فرمانبری دلالت می‌کنند. [۲۷] ولی هیچ نماد احترامی به

اندازهٔ پیشانی به زمین ساییدن، بیان‌کنندهٔ اطاعت تام نیست و هیچ نمادی به اندازهٔ این نماد، پیوسته در سراسر جهان مبتنی بر استبداد ارضی رواج ندارد. هرگاه رعیت یک دولت آب‌سالار به فرمانروا یا برخی از دیگر نمایندگان قدرت استبدادی نزدیک می‌شود، اطاعت تام با تشریفات خاصی خود را نشان می‌دهد. انسان فروپایه که می‌داند خشم خدایگانش می‌تواند او را نابود سازد، می‌کوشد با افتادگی‌اش حسن نیت او را جلب کند؛ و دارندهٔ قدرت بسیار آمادگی دارد نمادهای سرافکندگی را به گونه‌ای یک‌نواخت بر زیردستانش تحمیل کند. شخص فروپایه، با دست بر سینه گذاشتن، می‌تواند فرمانبری‌اش را نشان دهد. [۲۸] او می‌تواند دست‌های بازش را به عنوان نشانهٔ خلع سلاح شخصی، بالا برد؛^۱ یا در آخرین حد، مانند حیوان، چهار دست و پا بر زمین نشیند و پیشانی بر زمین سایید و بر خاک پای فرمانروا بوسه زند. تحت لوای استبداد شرقی، پیشانی بر زمین ساییدن، برترین صورت سلام دادن به فرمانروا یا دیگر مقامات بلندپایه است. جزئیات این نوع احترام تفاوت دارند و گاه نمادها با نیت یک‌سان به کار می‌روند. عموماً باید گفت، برخلاف تمدن‌های برتر کشاورز در یونان باستان و اروپای قرون وسطا که این رسم در آن‌ها رواج ندارد، پیشانی به زمین ساییدن، ویژگی جوامع آب‌سالار است.

نبود رسم سجده در جوامع آب‌سالار ابتدایی، محدودیت‌های اقتدار خانی را در شرایط قبیله‌ای نشان می‌دهد. سرخ‌پوستان پوئبلوئشین به خانشان بسیار احترام می‌گذارند، ولی شاهدهی دال بر اطاعت نمایشی که در تمدن‌های آب‌سالار برتر آرتک مکزیک و اینکای پرو به چشم می‌خورد، در میان‌شان پیدا نشده است. اعضای قبیلهٔ چاگا به خان‌شان درود می‌گویند و هرگاه که او به جایی گام می‌گذارد یا از جایی برمی‌خیزد، زمزمهٔ احترام برایش سر می‌دهند. [۲۹] ولی این ادای احترام بی‌حد و مرز نیست. [۳۰]

تقریباً در همهٔ تمدن‌های آب‌سالار دولت‌محور، پیشانی به زمین ساییدن

۱. Quipus؛ ۱۹۲۹، ص ۲۸؛ مانند حرکت «دست‌ها بالا» در جهان معاصر.

رواج دارد. در هاوایی عصر باستان، قدرت سیاسی چندان هراسناک بود که مردم عادی در برابر فرمانروایانشان سینه‌خیز می‌رفتند.^۱ در اینکای پرو، حتی بلندپایه‌ترین مقام‌ها مانند یک حامل خراج با پشتی خمیده به فرمانروا نزدیک می‌شدند. [۳۱] در مکزیک پیش از فتح، برترین احترام با سجده اظهار می‌شد. این رسم که در «مدارس» [۳۲] به مردم آموخته می‌شد، در برابر شاه، مردان بلندپایه [۳۳] و اشخاصی که به باور آن‌ها ویژگی خدایی داشتند، [۳۴] اجرا می‌شد.

در چین، از نخستین روزهای حکومت دودمان چو، یعنی در دورهٔ دولت‌های منطقه‌ای پیش از دورهٔ امپراتوری، سجده به کار می‌رفت؛ [۳۵] و در سراسر مراحل بعدی تاریخ چین رواج داشت. تجربه‌های فرستادگان اروپایی، که از آن‌ها خواسته می‌شد در برابر امپراتور منچو سجده کنند، اهمیت این رسم را در چین نشان می‌دهد و هم سراسیمگی بازدیدکنندگان را بر اثر این موقعیت بازمی‌نماید.

در روزگار باستانی هند، تحت حاکمیت هندوها، احترام شدید با بغل کردن پا نشان داده می‌شد و به نظر می‌رسد مردم به گونه‌ای به شاه نمازگزارانه نزدیک می‌شدند. [۳۶] در برابر خدایان و همسر جوان معلمان سجده می‌شد.^۲ ولی در اواخر این دوره، ادای اصلی و معمول اطاعت تام، یعنی سجده، در برابر شاه هم انجام می‌شد. [۳۷] در دورهٔ حکومت مسلمانان بر هند، این نوع ادای احترام هم در برابر شاه [۳۸] و هم در برابر هندوهای متشخص، [۳۹] معمول بود. در مورد اهمیت سجده کردن در خاور نزدیک، اسناد فراوانی در دست

۱. فورناتیر، HAF، جلد چهارم، ص ۱۲ و ۳۴ (دربارهٔ سجدهٔ مذهبی)، ص ۲۶ (در برابر بت‌شاه)، سجده در برابر فرمانروا: کیه‌لینو، ۱۹۳۲، ص ۱۲؛ آلکزاندیر، ۱۸۹۹، ص ۲۶؛ بِلک من، ۱۸۹۹، ص ۲۳.

۲. نگاه کنید به مانو، ۱۸۸۶، ص ۶۹ در این مورد، سجده برای جلوگیری از هرگونه تماس بدنی انجام می‌گرفت. برای آشنایی به سجدهٔ مذهبی نگاه کنید به جاتا‌کام، جلد سوم، ص ۲۸۴، جلد چهارم، ص ۲۳۱؛ جلد پنجم، ص ۲۷۴ و جلد ششم، ص ۳۰۲.

است. مدارک مصر دوره فراعنه نشان می‌دهند در سراسر کشور «آمادگی برای تعظیم کردن» در برابر نمایندگان فرعون وجود داشت. [۴۰] در این مدارک نشان داده می‌شود که زیردستان معتقد به رژیم در برابر شاه به خاک می‌افتادند و خاک پای شاه را می‌بوسیدند یا می‌بوییدند. [۴۱] مدارک تصویری این دوره نشان می‌دهند در دوره سلطنت نوین فراعنه، بلندپایگان رژیم، اداهای احترام دیگری را نیز به نمایش می‌گذاشتند؛ [۴۲] ولی مدارک کنونی نمی‌گویند که با پیدا شدن این اداهای دیگر، سجده کردن دیگر کاملاً از رسم افتاده بود. همین مدارک آشکارا نشان می‌دهند اشخاص و رعایای فروپایه همچنان پیشانی به زمین می‌ساییدند. [۴۳]

در بین‌النهرین باستان، در برابر خدایان، فرمانروا و شخصیت‌های بلندپایه دیگر سجده می‌کردند [۴۴] و این رسم در ایران دوره هخامنشی نیز معمول بود. [۴۵] این رسم در امپراتوری‌های جانشینان اسکندر، سلوکیه [۴۶] و بطالسه، [۴۷] و نیز در ایران دوره ساسانی، [۴۸] نیز پابرجا بود. رسم سجده کردن در آغاز دوره بیزانس، ادای احترام معمول در روم شرقی شده بود. [۴۹] نیازی به گفتن نیست که این رسم با فضای اجتماعی بیزانس، کاملاً سازگار بود. [۵۰]

پیروان محمد (ص) در آغاز تنها هنگام نماز سجده می‌کردند. ولی سرانجام اعراب «شرقی‌شده» مانند یونانیان در دوره بیزانس، در زندگی دنیوی نیز سجده را به کار بردند. [۵۱] این رسم، تا کمی مانده به پایان عصر سلطنت، در ترکیه عثمانی رواج داشت.^۱

بدین‌سان، در جهان آب‌سالار، سجده کردن بارزترین شکل بیان اطاعت و احترام بود. گاه، از اداهای معادل برای همین مقصود استفاده می‌شد و در بسیاری موارد، رسم سجده کردن به کشورهایی که تحت فرمانروایی حکومت‌های استبدادی شرقی نبودند، نیز گسترش یافته بود. سرنوشت این رسم در اروپای قرون وسطا نشان می‌دهد تحمیل این نوع ادای احترام خفت‌آمیز بر یک جامعه

۱. Ostrup؛ ۱۹۲۹، ص ۳۲، لین، ۱۸۹۸، ص ۲۱۱ (پابوسی، پست‌ترین نشانه اطاعت به شمار می‌آمد).

از نظر سیاسی متوازن، چقدر دشوار بود. برخی از بقایای این رسم بیزانسی در قالب تشریفات کلیسای غرب ادامه یافت؛ ولی کوشش برخی فرمانروایان کارولنژی^۱ در تبدیل شکل آن به یک رسم دنیوی، توفیقی نیافت. در سیسیل، در زمان حکومت راجر دوم و فردریک دوم، شاید تحت تأثیر نفوذ بیزانس، [۵۲] یا اعراب که کمی پیش از فرمانروایی نورمان‌ها بر سیسیل حکومت می‌کردند، [۵۳] رسم سجده گاه انجام می‌شد.

بی‌گمان، عرف، حساسیت انسان را در برابر معنای خفتبار رسم سجده تخفیف می‌داد و دستاوردهای زیبایی‌شناختی نیز آب و رنگی به آن می‌بخشیدند. ولی گذشته از چگونگی توجیه این رسم، سجده کردن در همه اعصار نماد اطاعت خفتبار بوده است. علاوه بر اعراب اداری، مالی و قضایی، این رسم به گونه نمایانی پهنه و قدرت تام استبداد ارضی را نمایش می‌داد.

۱. تنهایی تام

۱. تنهایی آفریده هراس

اطاعت نمایشی و همه‌جانبه، تنها واکنش دوراندیشانه در برابر قدرت تام است. آشکار است که چنین رفتاری احترام شایسته‌ای به شمار نمی‌آید، ولی رفتار به شیوه‌های دیگر، مصیبت به بار می‌آورد. هر کجا قدرت از تعادل خارج شده باشد، مانند جوامع آب‌سالار، روابط انسانی نیز همین خصلت را پیدا می‌کند. انسان‌هایی که هیچ نظارتی بر حکومتشان ندارند، کاملاً معقولانه، از این می‌ترسند که در هر نوع کشمکش با فرمانروایان نابود شوند.

قدرت هراسناک دستگاه دولتی آب‌سالار، نه تنها می‌تواند نیروهای غیر حکومتی نامطلوب را نابود کند، بلکه به همان شدت، می‌تواند بر تک‌تک اعضای گروه حاکم، از جمله خود فرمانروا، نیز غلبه کند. زندگی در چنین

۱. Carolingian؛ نام دومین دودمان سلطنتی فرانکی که در سال ۷۱۵ میلادی بنیان گذاشته شد. (مترجم)

محیطی، سرشار از دلهره است؛ ولی هیچ دلهره‌ای نابودکننده‌تر از عدم امنیت ناشی از قدرت خارج شده از تعادل، نیست.

الف) فرمانروا به هیچ کس اعتماد ندارد

فرمانروا به همان اندازه که از بیش‌ترین درخشش برخوردار است، هدف بیش‌ترین رشک نیز می‌باشد. در میان نزدیکانش، همیشه کسانی پیدا می‌شوند که آرزوی جانشینی‌اش را در سر می‌پرورانند. و از آن‌جا که دگرگونی قانونی و مسالمت‌آمیز مطرح نیست، جانشینی معمولاً فقط یک معنا دارد: نابودی جسمانی. از همین روی، فرمانروای خردمند به هیچ کس اعتماد نمی‌کند.

به دلایل آشکار، اندیشه‌های قلبی مستبدان، خیلی کم برملا شده است. ولی رفتار قابل مشاهده و گفته‌های آن‌ها، فرض ما را تأیید می‌کند. در پاپیروس‌های مصری، اندرزهای یک فرعون به پسرش، ثبت شده است. او به پسرش می‌گوید: «خودت را از زیردستان دور نگه دار مبادا از سوی کسی که هیچ توجهی به خطرش نشده است، بلایی سرت آید. تنهایی به آن‌ها نزدیک مشو. سفره دلت را به روی هیچ برادری باز مکن و هیچ کس را دوست خود بدان... حتی وقتی در خواب هستی، سفره دلت را باز نکن، زیرا در روز نگویند بختی هیچ کس هواداری ندارد» [۱]

در ارته شستره، خطرهای پیرامون فرمانروا مشخص شده‌اند و برای رفع آن‌ها چاره‌های ویژه‌ای پیشنهاد شده است. اقامتگاه فرمانروا باید امن باشد. برای مقابله با «مسموم‌سازی» اقدام‌های خاصی باید انجام شود. [۲] همه اطرافیان او باید تحت مراقبت و نظارت باشند. شاه باید برای صدراعظمش جاسوس برگمارد. [۳] او باید مراقب دوستان نزدیک، [۴] همسرانش [۵] و برادرانش [۶] باشد و از همه بیش‌تر، باید از وارث مسلم خود مراقبت نماید. طبق مرجعی که غالباً در ادبیات استبداد هند عصر باستان نقل قول می‌شود، «شاهزادگان، مانند خرچنگ‌ها، به خوردن والدینشان بسیار گرایش دارند» [۷] برای جلوگیری از

این رخداد، همین مرجع راهنما راه‌های گوناگونی توصیه می‌کند که یک فرمانروا می‌تواند برای محافظت از خود در برابر پسرش از آن‌ها استفاده کند. [۸]

ب) کارگزار دولت: همیشه مشکوک

کارگزار دولت نیز زندگی امنی ندارد. «محافظت از خود، نخستین و مداوم‌ترین اندیشه یک مرد عاقل است؛ زیرا زندگی یک انسان در خدمت یک شاه، را می‌توان با زندگی در آتش مقایسه کرد؛ درحالی که آتش بخشی از کل بدن را می‌سوزاند، شاه این قدرت را دارد که کل یک خانواده را نابود کند یا بالا کشد» [۹]

در کتاب فارسی قابوس‌نامه، بر خطرهایی که پشت امنیت ظاهری و موفقیت یک کارمند دولت کمین کرده است، [۱۰] چنین تأکید شده است: «اگر [شاه] تو را از خویشتن ایمن دارد آن روز نایمن باش، که از هر که فربه شود نزار گشتن هم از وی بود»^۱

نیاز به شک ابدی، تنها منحصر به کسانی نیست که در تارک هرم دیوان‌سالاری جای دارند. در چین سنتی، مانند دیگر تمدن‌های آب‌سالار، «کارکنان بلندپایه همیشه هدف رشک کسانی هستند که زیردستان کار می‌کنند، زیرا رقیبان‌شان به واسطه همین‌ها زیر آب آن‌ها را می‌زنند. از سوی دیگر، کارکنان فروپایه نیز به بالادستان کم شک ندارند، زیرا از ناحیه آن‌هاست که هر آن ممکن است از کار برکنار شوند» [۱۱]

ج) مردم عادی همیشه از این هراس دارند که مبادا در دام حکومت افتند

مردم عادی با چالش‌های دیگری روبه‌رو هستند که با مسائل یادشده بسیار متفاوت است. آن‌ها نگران دام چاله‌هایی نیستند که در ذات هر قدرت

۱. قابوس‌نامه، عنصرالمعالی کیکاوس، غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،

انگارد. یا روشنفکری که احساس می‌کند با هم‌میهنانش جور در نمی‌آید، در روزگار بحرانی ممکن است آن سامان اجتماعی را که برایش هیچ فایده‌ای ندارد، یکسره طرد کند. در چنین موقعیت‌هایی، ممکن است احساس تنهایی کند، ولی تا زمانی که با آدم‌های هم‌فکر خود حشر و نشر دارد، بیگانگی‌اش از جامعه، تنها می‌تواند جزئی باشد.

این بیگانگی جزئی با بیگانگی تام، تفاوتی عمیق دارد. تنها زمانی که شخص باور کند که هم‌نوعانش او را تنها گذاشته‌اند و دیگر نتواند خود را به عنوان یک موجود خودمختار و خود هدایت‌کننده تشخیص دهد، می‌توان گفت که بیگانگی تام را تجربه می‌کند. حتی تحت ارباب دستگاه دولتی ارضی نیمه‌مدیریتی، انسان ممکن است تنهایی را احساس کند، بدون آن‌که دچار بیگانگی تام شود. ولی تحت ارباب دستگاه دولتی تمام مدیریتی نوین، شخص ممکن است دچار بیگانگی تام شود. انزوای دایمی و مغزشویی، ممکن است کارش را به جایی رساند که دیگر تشخیص ندهد انسان‌زدایی شده است.

۳. سازگاری‌های هرروزه

در میان مردان آزاد یونان باستان نیز اشخاص تنها کم نبودند^۱ و در کشورهای دموکراتیک امروزی نیز آدم‌های تنها کم نیستند. ولی این آدم‌های آزاد بیش‌تر به این خاطر تنها مانده‌اند که در موردشان بی‌توجهی شده است، نه این‌که با قدرتی تهدید شده باشند، که هر وقت بخواهد، می‌تواند شأن انسانی را تا حد هیچ بودن کاهش دهد. یک شخص نادیده گرفته شده، می‌تواند نوعی همبستگی را با محدود خویشان یا دوستانش حفظ کند و با گسترش این همبستگی‌ها یا با پیدا کردن شیوه‌های تعلق جدید، بر بیگانگی انفعالی و جزئی‌اش غلبه کند.

ولی شخصی که تحت شرایط قدرت تام زندگی می‌کند، از چنین امتیازی برخوردار نیست. او که نمی‌تواند با این شرایط مقابله کند، تنها قادر است به یک نوع کناره‌گیری هشیارانه پناه برد. او که بسیار مشتاق است از بدترین

۱. بیگانگی اسفبار و همیشگی بردگان یونان، چندان آشکار است که نیاز به توضیح ندارد.

خودکامانه یا دیوان‌سالارانه وجود دارند، بلکه از تهدیدی می‌ترسند که این قدرت برای همه رعایا ایجاد می‌کند. رژیمی که در حوزه‌های مالیات‌گذاری، بیگاری و قضایی تحت هیچ‌گونه نظارتی قرار ندارد، می‌تواند مردم عادی را درگیر مصایب بی‌شماری کند. احتیاط به این مردم حکم می‌کند از هرگونه تماس غیر ضروری با حکومتشان بپرهیزند.

اسمیت بی‌اعتمادی متقابلی را که به نظر او در چین سنتی رواج داشت، به وحشت مردم از درگیر شدن نسبت می‌دهد. [۱۲] در هزار و یک‌شب، نقل می‌شود که جنازه‌ای را در شهر دست به دست از خانه‌ای به خانه دیگر حواله می‌دادند، زیرا هر صاحب‌خانه‌ای مطمئن بود مقامات او را مسئول مرگ آن مرد ناشناس خواهند دانست. بی‌میلی غالباً مشاهده‌شده مردم برای کمک به یک غریبه در حال غرق شدن، از همین استدلال سرچشمه می‌گیرد: اگر نتوانم آن بدبخت را نجات دهم، چگونه خواهم توانست مقامات مسئول را قانع کنم برای غرق شدن او نقشه نکشیدم؟

رهگذرانی که با وجود توانستن از کمک به دیگران خودداری می‌کنند و به سرعت رد می‌شوند، نه به هم‌نوعانشان بی‌تفاوتند و نه از آن‌ها بدترند. ولی رفتارشان این نکته را آشکار می‌سازد که مشارکت داوطلبانه در امور همگانی، که در یک جامعه باز تشویق می‌شود، تحت سلطه قدرت تام، بسیار مخاطره‌آمیز است. هراس از درگیر شدن با یک حکومت نظارت‌ناپذیر و غیر قابل پیش‌بینی، رعیت دوراندیش را وامی‌دارد تنها در حوزه محدود و امور شخصی و حرفه‌ای‌اش دخالت کند. همین هراس، او را از دیگر اعضای اجتماع گسترده‌ترش، به گونه مؤثری جدا می‌سازد.

۲. توان بیگانه‌سازی قدرت تام

البته جدایی لزوماً به معنای از خود بیگانگی نیست: صنعتگری که نیاکانش اجتماع روستایی‌شان را ترک گفتند و به دهکده‌ای نقل مکان کردند که او هم‌اکنون در آن زندگی می‌کند، ممکن است خود را از اهالی دهکده‌اش متفاوت

شرایط بهره‌یزد، همیشه باید آمادگی رویارویی با آن را داشته باشد. کناره‌گیری رویکرد بسیاری از افراد آزاد در دوران مختلف و در بخش‌های متفاوت جوامع باز و نیمه‌باز بوده است. ولی پیش از پیدایش دستگاه دولتی صنعتی، این رویکرد بیش‌تر در قلمرو استبداد شرقی غلبه داشت. رواقی‌گری^۱ در یونان باستان زمانی پدید آمد که جامعه متوازن یونان تسلیم نظام هلنی قدرت تام شد که اسکندر آن را بنیان گذاشته بود.

۴. تنهایی کامل در ساعت فاجعه

ساعت فاجعه است که نشان می‌دهد زندگی روزمره چه معنایی دارد. روش‌های نابودی نهایی، در جهان متوازن دموکراتیک به یک صورت عمل می‌کنند و در فرمانروایی قدرت تام به صورت دیگر.

شهروندان آزاد یک جامعه باز، از مجازات سختی که دولت علیه قانون‌شکنان اعمال می‌کند، می‌ترسند. اما در این جامعه، شخص قانون‌شکن پس از دستگیری، انتظار دارد از ملاقات و کمک دوستان و مشورت قانونی برخوردار شود. او انتظار دارد در دادگاهی محاکمه شود که ابزار دست حکومت نیست. وانگهی، او می‌تواند براین پافشاری کند که از اتهام مبرا است؛ و دادگاه حتی پس از محکوم کردن این شخص به مرگ، از اصرار او بر بی‌گناهی جلوگیری نمی‌کند. اعدام می‌تواند جسم او را از بین برد، ولی حکومت که اقتدارش را تاکنون نشان داده است، نمی‌تواند از ستایش فضیلت‌هایش از سوی دوستان و اعلام مجدد اعتقاد آن‌ها به بی‌گناهی‌اش، جلوگیری کند.

سرنوشت سقراط از بسیاری جهات بی‌همتا بود، ولی یکی از جنبه‌های مرگ تحمیلی او در یک جامعه باز، خصلتی نمونه داشت. او که به اتهام «تباه کردن» سیاسی جوانان آتن به مرگ محکوم شده بود، وادار نشده بود در برابر همگان اعمالش را تقبیح کند. او را از مصاحبت دوستان و ستایششان نیز

محروم نکرده بودند. درد آزمون سقراط به جای آن‌که او را از پیروانش - یا افکارش - دور سازد، پیوندش را با هر دوی آن‌ها مستحکم‌تر کرد.^۱

۱. توصیف مرگ سقراط توسط افلاطون، با گزارش‌های محبت‌آمیز شاهدان عینی همراه بود. با وجود این، محکومیت به مرگ سقراط، اساساً به عنوان حقیقت پذیرفته شده بود و توصیف افلاطون نشان می‌دهد حتی کسانی که از این حکم متأسف شده بودند، باز آن را از جهت قانونی درست می‌دانستند. زندانبان، جام شوکران را برای سقراط آورد و او پس از شنیدن راهنمایی‌های او، جام را جلوی دهانش آورد «و با آمادگی و سرزندگی کامل... زهر را نوشید». راوی افلاطون سپس چنین ادامه می‌دهد:

«تا این زمان، بیش‌تر ما توانسته بودیم اندوهمان را مهار کنیم؛ ولی زمانی که دیدیم او جام زهر را تا قطره آخر نوشید، دیگر نمی‌توانستیم تاب آوریم و من با وجود خویشتنداری نتوانستم از ریزش اشک خود جلوگیری کنم؛ تا این‌که صورتم را با دستانم پوشاندم و به حال خود گریستم، زیرا بی‌گمان من برای او گریه نمی‌کردم، بلکه به بدبختی خود می‌گریستم که چنین مصاحبی را از دست دادم. من نخستین کسی نبودم که چنین حالتی را پیدا کردم، زیرا کریتو، وقتی دید که نمی‌تواند از جاری شدن اشک‌هایش جلوگیری کند، از جا برخاست و بیرون رفت و من به دنبال او حرکت کردم؛ و در این لحظه، آپولودوروس، که پیوسته گریه می‌کرد، ناگهان فریاد شیونی را بلند کرد که همه ما را ترسو جلوه داد.

«تنها سقراط بود که آرامش خود را حفظ کرد و گفت که این شیون غریب برای چیست؟ من زن‌ها را بیرون فرستادم به خاطر آن‌که مبدا چنین شیون‌هایی را سر دهند، زیرا شنیده بودم که یک مرد باید در آرامش بمیرد. در این زمان سقراط به ما گفت، آرام باشید و بردباری از خود نشان دهید. وقتی این گفته سقراط را شنیدیم، از خود شرمسار شدیم و از ریزش اشک‌هایمان جلوگیری کردیم. سقراط همچنان راه می‌رفت تا زمانی که گفت پاهایم دارد ست می‌شود؛ سپس طبق راهنمایی‌های کسی که به او زهر خورانده بود و گاه به گاه به پاهایش نگاه می‌کرد، بر پشت دراز کشید؛ پس از چندی، او پای سقراط را فشار داد و از او پرسید که آیا می‌تواند چیزی را حس کند، او در پاسخ گفت، نه؛ آن مرد پایش را چندبار بالا برد و به ما نشان داد که بدن سقراط دیگر سرد و سفت شده است. سقراط خودش نیز این را احساس کرد و گفت: «هرگاه زهر به قلب برسد، دیگر پایان کار فرامی‌رسد». او دیگر احساس می‌کرد که سرما به کشاله رانش رسیده است؛ در این زمان صورتش را که خود پوشانده بود، به ما نشان داد و گفت (این آخرین گفتماش بود): «کریتو، من یک خروس به آسله پیوس بدهکارم. یادت می‌ماند که بدهی‌ام را پردازی؟» کریتو گفت: «بدهیات پرداخت خواهد شد؛ چیز دیگری هست که بخواهی؟» دیگر پاسخی برای این پرسش در کار نبود. یک یا دو دقیقه بعد حوکی از او شنیده شد و همراهان پوشش صورتش را کنار زدند و دیدند که چشمانش باز مانده بود؛ کریتو چشمان و دهانش را بست. «این پایان کار دوستان سقراط بود، کسی که من به راستی او را خردمندترین، عادل‌ترین و بهترین مردی می‌دانم که تا آن زمان شناخته بودم.» [افلاطون: ص ۲۷۰]

۱. نوعی مکتب فلسفی و اخلاقی در یونان باستان که کناره‌گیری از دنیا و لذت‌های آن را توصیه می‌کند. (مترجم)

در یک جامعه باز، عدم موافقت حکومت ممکن است در زندگی شهروند مورد انتقاد چندان تأثیری نگذارد، ولی در شرایط قدرت تام، ناخشنودی دولت از یک عضو جامعه، ممکن است مصیبت به بار آورد. کارگزار دولتی و تاریخ‌نگار چینی، به نام سسوماچین، به خیانت بزرگی متهم نشده بود. او تنها جرئت کرده بود که درباره یک سردار شکست‌خورده نظری مخالف با نظر امپراتور ابراز کند، ولی به همین گناه محکوم به مجازات اخته شدن شده بود. او که مدتی در این اضطراب به سر می‌برد، در یک نامه خارق‌العاده تنهایی وحشتناکی را توصیف کرد که بر اثر این عذاب تجربه کرده بود.

برابر با قانون دودمان هان که حاکم آن وقت بود، سسوماچین می‌توانست با پرداخت مقداری پول مجازاتش را بازخريد کند؛ این کار از عهده او برمی‌آمد، زیرا ثروت و دوستان بلندپایه‌ای داشت. ولی هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد به او کمک کند. کسی جرئت آن را نداشت که با مردی که امپراتور را خشمگین ساخته بود، همدردی کند. سسوماچین می‌نویسد که «دوستانم به یاری‌ام نیامدند. آن‌هایی که با من صمیمی و نزدیک بودند، یک کلمه به نفع من نگفتند.»^۱ در نتیجه، او را به یک اتاق تاریک کشاندند و مانند یک حیوان اخته‌اش کردند.

سوگنامه کارمند مردم‌گریز آتن، با عنوان تیمون آتنی^۲، (که یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر است)، در این زمان هنوز نوشته نشده بود تا بتوان آن را با این نامه چینی مقایسه کرد. ولی سرنوشت سسوما^۳ نشان می‌دهد که بر سر مردی که یک اصل بنیادی دورانیشی دیوان‌سالارانه را رعایت نکند و گفته‌ای خلاف دارنده قدرت همه‌جانبه به زبان آورد ممکن است چه بلایی پیش آید.^۴ این اتفاق نشان می‌دهد رفتار مورد انتظار در یک جامعه باز، در سایه قدرت

۱. هان شور، ص ۶۲ ترجمه ما از این عبارت با ترجمه چاوانز که همه نامه را ترجمه کرد، کمی تفاوت دارد (نگاه کنید به چاوانز، MH، ۱: cccxxii).

2. Timon of Athens

3. Ssü - ma

۴. برابر با ارته شتره (۱۹۲۶، ص ۳۸۷)، کارمند دورانیش باید از «کسانی که مقامشان را از دست داده و از چشم فرمانروا افتاده بودند» پرهیز نماید.

تام، نزدیک به دیوانگی است. با توجه به واقعیت محیطی که سسوما در آن زندگی می‌کرد، دخالت او به نفع یک دوست، استثنای باشکوهی بود، ولی خودداری دوستانش از دخالت به نفع او، هنجار غمباری بود.

برابر با معیارهای یک جامعه باز، این تاریخ‌نگار چینی رنج وحشتناکی را تحمل کرد. ولی طبق معیارهای جهان خودش، چندان هم بدبخت نبود. هرچند اخته‌اش کرده بودند، ولی باز اجازة دادند زنده بماند و هرچند اهمیت سیاسی‌اش را از دست داده بود، ولی می‌توانست کارش را روی تاریخ دنبال کند. او حتی توانسته بود در یک نامه از رفتاری که با او شده بود انتقاد کند، هرچند از روی احتیاط نامه را تا زمان مرگش پنهان نگه داشته بود. [۱۳]

طی یک شکنجه همه‌جانبه، قربانی ارعاب آب‌سالارانه ممکن است نه تنها از دوستانش بلکه از نام نیک خود نیز جدا افتد. خواجه رشیدالدین فضل‌اله، وزیر بزرگ ایرانی، را رقیبان و حاسدانش در دربار، به مسموم ساختن پدر سلطان جوان^۱ متهم کرده بودند. جنایتی که به خواجه نسبت داده بودند، با شخصیت او جور در نمی‌آمد و با منافع اساسی‌اش ناسازگار بود. رشیدالدین تاریخ‌نگار برجسته دوره خود در آسیا بود؛ او «نویسنده قوانین معروف غازانی (قانون)، بزرگ‌ترین وزیر دودمان ایلخانی و یکی از بزرگ‌ترین مردانی است که شرق تا آن زمان پرورانده بود.» [۱۴] پادشاهی که او متهم به قتلش شده بود، چنان برایش ارزش قایل بود که به اعتقاد خودش از موهبت خدمت ارسطو به اسکندر نیز برایش بالارزش‌تر بود. [۱۵] به راستی که استعدادهای رشیدالدین، همچنان که گفته می‌شد، «برای دولت وقت مانند نمک برای گوشت اجتناب‌ناپذیر» بود. [۱۶]

به سختی می‌توان فهمید چرا یک مرد باید ستاینده بخشنده‌اش را بکشد. فهم این قضیه دشوار است که چرا باید رشیدالدین سرچشمه قدرت، امنیت و ثروت خودش را آگاهانه نابود سازد. ولی هیچ یک از این ملاحظات دست

۱. منظور نویسنده، ابوسعید پادشاه ایلخانی ایران است که از ۷۱۶ تا ۷۳۶ هجری قمری حکومت کرد. (مترجم)

دشمنان رشید را نبسته بود. آن‌ها او را گناهکار اعلام کردند. آن‌ها پسر رشید را جلوی چشمان پدرش اعدام کردند، همین افراد بدن او را از وسط به دو نیم کردند، بدون آن‌که به او اجازه دهند پیش از مرگ از دلداری دوستان یا خویشاوندانش برخوردار شود. بدین‌سان، رشید در تنهایی و بدون برخورداری از هرگونه حرمت دنیوی و روحی به قتل رسید. در پایان، او را به اهانت به مقدسات نیز محکوم کردند. [۱۷]

بگذریم از رویه‌های مسخره اتهام‌زنی به رشیدالدین، آن‌ها دست‌کم وادارش نساخته بودند به جنایت‌هایی که می‌گفتند مرتکب شده بود، اعتراف علنی کند. برعکس، او تا زمان مرگش همچنان بی‌گناه باقی مانده بود. [۱۸] چنین نرمشی در هیچ یک از محاکمات سیاسی دولت‌های نوین تمامیت‌گرا، نشان داده نشده است.^۱

این تفاوت، از هرگونه ناکارآمدی ارباب از سوی استبداد آب‌سالار سرچشمه نمی‌گیرد. آن‌هایی که در خدمت فرمانروایان آب‌سالار شکنجه می‌کردند، می‌توانستند هرکسی را درهم شکنند و اگر می‌خواستند می‌توانستند از آن‌ها اعتراف علنی بگیرند. ولی خدایگانان رژیم آب‌سالار دلیلی نمی‌دیدند کشمکش‌های داخلی‌شان را برای دهکده‌ها و اصفافی که در میان آن‌ها دموکراسی‌های نیمه‌مستقل گدامنشانه در یک فضای شبه‌سیاسی رشد کرده بود، آشکار سازند. بدین‌سان، نیازی نبود به روش‌های نمایشی و تمام عیار از خود بیگانه‌سازی دست یازند که دادگاه‌های «خلق» دولت‌های تمامیت‌گرای کنونی در آن تخصص دارند.

آخرین روزهای بوخارین در شوروی کمونیستی، نشان می‌دهد، که در شرایط امروزی، چگونه می‌توان یک قربانی را وادار کرد با دست خود، خودش را در ملأ عام بدنام سازد. لنین در وصیتنامه‌اش نوشته بود بوخارین «با ارزش‌ترین و بزرگ‌ترین نظریه پرداز حزب کمونیست» بود و او را «به حق

باید نورچشمی کل حزب به شمار آورد.» [۱۹] ولی نورچشمی امروز می‌تواند هیولای فردا باشد. در دوره تصفیه بزرگ شوروی در سال‌های ۱۹۳۰، برای بوخارین پاپوش دوختند و به مرگ محکوم شد و یک شبه همه محبوبیت و اعتبارش را از دست داد. ویشینسکی که در آن زمان دادستان دولت بود، وقتی بوخارین را «نظریه پرداز مشکوک» [۲۰] و «بدتر از رویاه و خوک» [۲۱] نامید که مانند جاسوسان و خائنان «باید همچون سگی کثیف او را کشت»، [۲۲] در واقع عقیده رهبران حزب را به زبان می‌آورد. و مهندسان روانی حکومت شوروی متهم را با چنان مهارتی آماده ساخته بودند که اعمال خائنانه‌ای را که هرگز نمی‌توانست مرتکب شده باشد علنی و به تفصیل اقرار کرد. آشکار است که تنهایی تام، مانند ارباب تام، انواع گوناگون دارد.

۱. منظور نویسنده دولت‌های تمامیت‌گرای ایتالیایی و هیتلری است. (مترجم)

فصل ششم

کانون، حاشیه و زیرحاشیه جوامع آب‌سالار

الف) ارزیابی مقدماتی در میانه کار

۱. برخی نتایج بنیادی

تحقیق ما به چندین نتیجه‌گیری بنیادی رسیده است. نخست این‌که سامان نهادی و جامعه آب‌سالار را تنها با ارجاع به عوامل جغرافیایی تکنولوژیک و اقتصادی نمی‌توان تبیین کرد. هرچند واکنش به محیط طبیعی نقشی اساسی دارد، ولی این نوع واکنش تنها تحت شرایط فرهنگی خاص، می‌تواند نقش آب‌سالارانه تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. در این قضیه، دگرگونی‌های سازمانی بیش‌تر از تغییرهای تکنولوژیک نقش دارند. دوم، برخی ویژگی‌های جامعه آب‌سالار در سامان‌های ارضی دیگر نیز پیدا می‌شوند. ولی جامعه آب‌سالار از جهت کیفیت و وزن دو ویژگی خاص خود (سازمان آب‌سالارانه و استبداد مبتنی بر کشاورزی آب‌سالارانه) بی‌همتاست. و ترکیب مؤثر این دو ویژگی است که کل یک دستگاه عملیاتی را به وجود می‌آورد؛ دستگاهی چندان موفق که می‌تواند چند هزار سال دوام آورد. تاریخ‌نگار آزادی بشر باید با این واقعیت تجربی روبه‌رو شود. در میان تمدن‌های پیشاصنعتی و برتر جهان، مستبدترین جوامع آب‌سالار، از همه جوامع دیگر بادوام‌تر بودند.

۲. سه مسئله که به بررسی بیشتر نیاز دارند

چرا جامعه آب‌سالار چنین دوامی را نشان می‌دهد؟ آیا این امر به خاطر نظام مبتنی بر مدیریت دولتی کشاورزی آب‌سالارانه است؟ آن‌هایی که به تفسیر اقتصادی تاریخ اعتقاد دارند، به این قضیه باور دارند؛ به راستی که مارکس چنین استدلال می‌کرد.

ولی نکته مهم این است که مارکس و انگلس حکومت تزاری روسیه دوره پسامغولی را استبداد شرقی می‌دانستند، [۱] با آن‌که هر دو خوب می‌دانستند کشاورزی روسیه آب‌سالارانه نبود. مشکل موضع جبرگرایان اقتصادی، به اندازه کافی روشن است، ولی وقتی در می‌یابیم علاوه بر روسیه تزاری دولت‌های مستبد ارضی دیگری نیز وجود دارند که کارکردهای اساسی سازمانی و مال‌اندوزانه جامعه آب‌سالار را بدون حفظ یک اقتصاد کاملاً آب‌سالارانه انجام داده‌اند این مشکل پیچیده‌تر می‌شود. قابلیت این رژیم‌ها در جهت ابقای موفقیت‌آمیز خودشان، نشان می‌دهد که ویژگی‌های سازمانی و اقتداری سامان مبتنی بر مدیریت ارضی، نقش سازنده و تعیین‌کننده‌ای دارند.

این قضیه نه تنها از جهت نظری و برای زمان گذشته، بلکه از جهت سیاسی و برای زمان کنونی نیز بسیار اهمیت دارد. به همین دلیل است که در این فصل ویژگی‌ها و رابطه متقابل کانون و حاشیه جامعه آب‌سالار را بررسی می‌کنیم. در فصل‌های بعدی، دو جنبه دیگر این قضیه را نیز بررسی خواهیم کرد که عبارتند از: خصلت مالکیت خصوصی که تعیین‌شده قدرت حاکم است و فرمانروایی طبقاتی در جهان آب‌سالار.

۳. مسائل ناشی از تراکم آب‌سالارانه

جامعه آب‌سالار چقدر آب‌سالارانه بود؟ آشکار است که در برخی مناطق بیش‌ترین تراکم آب‌سالارانه وجود دارد و برخی دیگر با آن‌که تراکم آب‌سالارانه کم‌تری دارند، باز هم می‌توان آن‌ها را جوامع آب‌سالار به معنای

کامل آن دانست. الگوی نهادی حاشیه جامعه آب‌سالار، چگونه است؟ و این ناحیه حاشیه‌ای در چه نقطه‌ای هویت اجتماعی‌اش را از دست می‌دهد؟ آیا مرزی نهادی وجود دارد که فراسوی آن، ویژگی‌های جامعه آب‌سالار تنها به یک صورت زیرحاشیه‌ای و گهگاهی رخ می‌نمایند؟

با فرض بر این‌که چنین سایه‌هایی از تراکم نهادی وجود دارند، آیا این سایه‌ها ایستا و پایدارند؟ یا این‌که تمدن‌های آب‌سالار، در این شرایط، از حاشیه به زیرحاشیه رانده می‌شوند و برعکس؟ با چنین پرسش‌هایی در ذهن، اکنون به نواحی کانونی، حاشیه‌ای و مناطق زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار می‌پردازیم.

ب) نواحی آب‌سالار کانونی

کیفیت نهادی یک ناحیه آب‌سالار، بر وفق انسجام مکانی آن و وزن اقتصادی و سیاسی نظام آب‌سالارش، تفاوت می‌پذیرد. اهمیت نسبی عنصر عمده دوم عملکرد آب‌سالارانه، یعنی مهار سیل، نیز می‌تواند بر این کیفیت تأثیر گذارد.

۱. نظام آب‌سالارانه یک ناحیه آب‌سالار، تا چه حد مداوم دارد؟

انسجام مکانی (و سازمانی) یک اقتصاد آب‌سالار را اساساً شکل مداوم یا غیر مداوم عرضه آب تعیین می‌کند. در سرزمینی که تنها یک منبع رطوبت عمده و دسترسی‌پذیر دارد، اجتماع آب‌سالار به این گرایش دارد که نظام واحد و کم و بیش مداومی از آبیاری و مهار سیل ایجاد کند. این تحول غالباً در مناطق واحه ماندنی رخ می‌دهد که رودخانه‌ای از میان‌شان می‌گذرد؛ بیش‌تر آب این نوع رودخانه‌ها از مناطق مرطوب‌تر کوهستانی و تپه ماهوری واقع در دل این مناطق تأمین می‌شود. دولت‌های کرانه‌ای پروی باستان که در دره‌های رودخانه‌دار جای داشتند، از نظام‌های آب‌سالارانه مداوم برخوردار بودند. در جهان کهن، تمدن ناحیه سند و دره نیل مصر، نمونه‌های اصیل همین الگو به شمار می‌آیند.

اگر در یک سرزمین خشک چندین رودخانه به نسبت نزدیک هم وجود داشته باشند، کانال‌های آب منشعب از آنها، شبکه آب‌سالارانه به نسبت مداومی پدید می‌آورند. به هر روی، کم‌تر منطقه خشکی را می‌توان سراغ کرد که از چنین امتیازی برخوردار باشد. بین‌النهرین پایین، بیش‌تر یک استثنا است تا قاعده.

در بیش‌تر موارد، رودخانه‌های سرزمین‌های بالقوه آب‌سالار، چنان از هم فاصله دارند که نمی‌توان آنها را با کانال‌های ارتباط‌دهنده به هم مرتبط ساخت. در نتیجه، اجتماع آب‌سالاری که در یک ناحیه چند رودخانه‌ای جای دارد، عموماً از نظام غیر مداومی از دیواره‌ها و کانال‌ها استفاده می‌کند. افرادی که به منبع آب محدود و واحدی وابسته‌اند، می‌توانند فرهنگ قبیله‌ای یا ملی محدودی را در یک دوره طولانی بازتولید کنند. این امر در ناحیه ریوگرانده^۱ و در یک مقیاس بسیار وسیع‌تر، در مصر دوره فراعنه، اتفاق افتاد. ولی این قبایل آب‌سالار و متکی به خود، نقش چندان مهمی را در این مرحله از تاریخ بشری ایفا نکردند؛ و حتی اجتماع‌های ملی همچون مصر، سرانجام از انزوای سیاسی اولیه‌شان بیرون آمدند.

اکثریت عمده ملت‌ها و امپراتوری‌هایی که در تاریخ، آشکار آب‌سالار بودند، مناطقی را در بر می‌گیرند که به یک واحد آب‌سالار مداوم وابسته‌اند؛ با وجود این، در مجموع، نظام آب‌سالار این واحدهای سیاسی بزرگ‌تر، یک شکل آشکارا غیر مداوم داشت.

۲. وزن اقتصادی و سیاسی یک اقتصاد آب‌سالار، چقدر سنگین بود؟

از آن‌جا که بیش‌تر تمدن‌های آب‌سالار بزرگ‌تر، از نظام‌های آب‌سالار غیر مداومی استفاده می‌کنند، فقدان انسجام را نمی‌توان شاخص موثقی برای استقرار تراکم آب‌سالارانه به شمار آورد. وزن اقتصادی و سیاسی یک نظام آب‌سالار

۱. رودخانه‌ای که از جنوب کلمبیا تا شمال مکزیک جریان دارد و در مرز میان تکزاس و مکزیک به خلیج مکزیک می‌ریزد و ۳۰۳۳ کیلومتر طول دارد. (مترجم)

غیر مداوم را باید با وسایل دیگری مشخص کرد. در مناطق خشک، نظام آب‌سالار غیر مداوم گهگاه پیدا می‌شود ولی در نواحی نیمه‌خشک، این نوع نظام دست‌کم برای جوامعی که آغازه‌های بسیار ابتدایی‌شان را پشت سر گذاشتند، تقریباً عمومیت دارد. همچنان‌که در بالا یادآور شدیم، نواحی نیمه‌خشک که باعث پیدایش تحولات آب‌سالارانه شدند، متعدد و وسیعند؛ و در میان آنها، رابطه میان کشاورزی آب‌سالارانه و کشت غیر آب‌سالارانه (آبیاری محدود و متکی به باران)، بسیار تفاوت می‌پذیرد.

در این رابطه سه جنبه عمده را می‌توان تشخیص داد:

۱. زمین زیر کشت آب‌سالارانه، می‌تواند بیش از نیمی از زمین‌های قابل کشت را در بر گیرد. از آن‌جا که کشت آب‌سالارانه معمولاً در مجموع محصولاتی به اندازه محصولات تولیدشده با آبیاری محدود را به دست می‌دهد و بازده آن آشکارا از متوسط محصولات کشاورزان دیم بالاتر است، کشت آب‌سالارانه‌ای که پنجاه درصد زمین‌های قابل کشت را در بر می‌گیرد، برتری مطلق اقتصادی پیدا می‌کند.

این وضعیت را بیش‌تر در مناطق خشک می‌توان یافت و غالباً و نه ضرورتاً، این وضعیت با نوعی نظام مداوم آب‌سالارانه همراه است. در پوئبلوهای واقع بر کرانه ریوگرانده، بیش‌تر زمین‌ها آبیاری می‌شوند و بیش‌تر آب آبیاری از نه‌رهای تأمین می‌شود که با عملکرد اجتماعی نگهداری می‌شوند. در مصر، از همان آغاز تاریخ، بیش‌تر مزارع با سیلاب یا از طریق کانال‌ها، آبیاری می‌شدند. [۱] در دلتای نیل، محصول اندکی را می‌توان با روش‌های کشت دیم به دست آورد؛ و در سراسر کشور، برای آب دادن

۱. سالنامه کشاورزی ۱۹۴۱، پس از ذکر کشت جو در دلتای نیل، به عنوان یکی از نمونه‌های کشت دیم در سطح نزدیک به حداقل، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «تولید پی‌درپی سالیانه با این مقدار ناچیز رطوبت، تنها در جایی امکان‌پذیر است که توزیع باران در طول سال و شرایط آب و هوایی دیگر مطلوب باشند و جایی که بتوان بارش باران چند ساله را برای کشت یک محصول ذخیره کرد» (ص ۳۲۲، CM).

سبزیجات، باغ‌ها و باغچه‌ها، می‌توان از چاه‌های آب استفاده کرد. [۲] ولی مانند مورد پوئبلوهای کرانه ریوگرانده، این صورت‌های کشت تکمیلی، برتری اقتصادی اقتصاد آب‌سالارانه را تحت شعاع قرار نمی‌دهد.

۲. زمین زیر کشت آب‌سالارانه، حتی جایی که کم‌تر از نیمی از زمین‌های قابل کشت کشور را در بر می‌گیرد، باز هم ممکن است محصولی بیشتر از دیگر زمین‌های دیگر قابل کشت به دست دهد. در چنین موردی، می‌توان گفت کشت آب‌سالارانه برتری اقتصادی نسبی دارد. در آستانه وحدت چین، دولت دودمان چین زمین‌های کشاورزی مرکزی‌اش را (ناحیه شن‌سی^۱ کنونی) با ساخت شبکه‌های آبیاری موسم به چنگ کواو^۲، بسیار تقویت کرد؛ و همین عمل دولت منطقه‌ای سلسله چین را از دولت‌های منطقه‌ای دیگر ثروتمندتر و نیرومندتر ساخت. در دوره بعد، کل ناحیه‌ای که در آن زمان چین^۳ نامیده می‌شد، حدود یک سوم قلمرو امپراتوری چین را در بر می‌گرفت، ولی به گفته پان‌کو^۴، ۶۰ درصد ثروت آن را تولید می‌کرد. [۳] سسوماچین، سرزمین چین سابق را «ده برابر ثروتمندتر از بقیه مناطق امپراتوری می‌دانست». [۴] هیچ‌یک از این گفته‌ها قابل تحقیق نیستند و نمی‌توان بر آن‌ها تأکید کرد، ولی با این وجود، همین گفته‌ها بیانگر آن چیزی است که ما برتری اقتصادی نسبی نظام کشاورزی نیرومند آب‌سالارانه می‌خوانیم.

۳. زمین زیر کشت آب‌سالارانه، حتی اگر از جهت سطح پوشش و محصول از زمین‌های قابل کشت دیگر پست‌تر نیز باشد، باز هم می‌تواند برای ایجاد الگوهای مستبدانه بیگاری و حکومت، کفایت کند. در این مورد، ناحیه غیر آب‌سالار بزرگ‌تر اساساً تولید خوراک می‌کند، در حالی که ناحیه آب‌سالار کوچک‌تر، علاوه بر تولید خوراک، قدرت را نیز تولید می‌کند، قدرتی که برای

1. Shensi

2. Chêng Kuo

۳. علاوه بر شبکه آبیاری چنگ کواو، مناطق دیگری از جمله شبکه آبیاری دشت سه‌چوان را نیز باید در نظر داشت.

4. Pan Ku

نظارت بر هر دو بخش جامعه کشاورز به اندازه کافی نیرومند و استبدادی است.

این قضیه در بسیاری از مناطق نیمه‌خشکی که برای عملیات آب‌سالارانه (در نواحی تعیین‌کننده) مناسب بودند، آشکارا اتفاق افتاده است. در دوره شکل‌گیری بسیاری از تمدن‌های بزرگ آب‌سالار، قدرت استبدادی شاید در چنین شرایطی پدیدار شد؛ و این الگو در دوران تاریخی نیز همچنان ادامه یافت. در آشور و مکزیک، روش‌هایی از نظارت توده‌گیر به کار بسته شدند که تنها در مناطق آب‌سالار به نسبت کوچک خصلتی آمرانه داشتند و نه نواحی گسترده کشت آبی و دیم. در این شرایط، اقتصاد آب‌سالارانه گرچه از جهت سطح پوشش و میزان تولید محصول مسلط بود، ولی با این وجود از برتری سیاسی و سازمانی برخوردار بود.

۴. دومین عنصر عمده عملکرد آب‌سالارانه، یعنی مهار سیلاب، چه اندازه نیرومند بود؟ در هر کجا که نظام آب‌سالار غلبه اقتصادی داشته باشد، توان نسبی کارهای آبی حفاظتی (در مقایسه با کارهای تولیدی) چندان اهمیتی ندارد. یک کشاورزی کاملاً آب‌سالارانه، به رشد مناسب دیوان‌سالاری نیاز دارد؛ و رژیم استبدادی، بدین‌سان خود را به خوبی تحکیم می‌کند.

هرگاه نظام آب‌سالار تنها با رشد ضعیف دیوان‌سالاری همراه باشد، اوضاع تفاوت پیدا می‌کند، هرچند همین قدر دیوان‌سالاری هم برای تحقق چیرگی سیاسی کفایت می‌کند. بی‌گمان، نگهداشت تأسیسات وسیع برای مهار سیلاب، همیشه عملیات فراگیر بسیج نیروی کار و هدایت آن را در محل ضروری می‌سازد؛ و در موقعیت‌های تفوق مطلق یا نسبی اقتصادی، اقتدار شبه‌نظامی حکومت مبتنی بر مدیریت، را نیز تقویت می‌کند. ولی عامل حفاظتی، زمانی اهمیت ویژه می‌یابد که تفوق اقتصادی وجود نداشته باشد. مبارزه با سیل‌های بزرگ و ویرانگر، می‌تواند بسیج توده‌گیر حکومتی را گسترش دهد و آن را در سطحی وسیع‌تر از الزام‌های عمل آب‌سالارانه تولیدی، به کار اندازد. اقدام‌های

منطقه واحد را پوشش می‌دهند. وزن آب‌سالارانه به نسبت بزرگ این الگو را می‌توان با نشانه (ر ۱) مشخص کرد. جامعه آب‌سالار رقیقی که بزرگ‌ترین واحدهای آب‌سالارش نتوانند حتی در یک منطقه، تفوق اقتصادی به دست آورند، نشانگر رقیق‌ترین نوع تراکم آب‌سالارانه است (ر ۲). عامل تفکیک‌کننده دیگر، که همان رشد به نسبت شدید فعالیت‌های آب‌سالارانه حفاظتی است را اگر لازم باشد، می‌توان با فرمول «ح» مشخص کرد. نمونه‌های این چهار مقوله تراکم آب‌سالارانه، در سطح قبیله‌ای یا ملی، به قرار زیرند:

شدید ۱: بیشتر پوئلوهای کرانه ریوگرانده، دولت‌شهرهای کوچک کرانه‌ای پرو و مصر دوره فراعنه.
شدید ۲: دولت‌شهرهای باستان در پایین بین‌النهرین و شاید دولت دودمان چین در آغاز امپراتوری چین.

رقیق ۱: قبایل چاگا، آشور باستان، دولت کهن چی در چین (ر ۱ + ح) و شاید دولت چو.
رقیق ۲: سازمان‌های قبیله‌ای مانند قبیله سو در شرق آفریقا و زونی در نیومکزیکو؛ تمدن‌های دولتمدار، مانند دولت‌های بومی هاوایی و بسیاری از دولت‌های منطقه‌ای مکزیک باستان (ر ۲ + ح)

۵. امپراتوری‌های بزرگ مبتنی بر مدیریت ارضی که معمولاً از نوع جوامع آب‌سالار رقیق به شمار می‌آیند

چیرگی یک دولت‌شهر بر چندین دولت‌شهر دیگر، به برپایی امپراتوری‌های نوپا می‌انجامد. این نوع ترکیب در بین‌النهرین پایین در عصر باستان، سواحل پرو در عصر باستان، چین عصر چو و هند دوره تسلط بوداییگری، پدیدار شده بود. در دو مورد نخست، عناصر تشکیل‌دهنده امپراتوری، از نوع آب‌سالار شدید

انضباطی لازم برای فعالیت‌های حفاظتی، به تحکیم قدرت حکومت بسیار کمک می‌کند، در حالی که حکومت بدون کمک این عامل تنها می‌توانست اقتدار اداری محدودی را از برکت دستاوردهای مدیریت ارضی‌اش اعمال کند. در ناحیه دریایچه‌ای مکزیک، مبارزه علیه سیل‌های ادواری و ویرانگر، احتمالاً بسیار بیشتر از عملیات آبیاری منطقه‌ای به گروه‌های بیگاری نیاز داشت. اهمیت این واقعیت برای تشدید قدرت حکومت، را به آسانی می‌توان تصور کرد.

۴. جوامع آب‌سالار شدید و رقیق

بررسی ما همه امکانات ریخت‌شناختی را در بر نمی‌گیرد. ولی در یک نکته هیچ شکی نیست، که نواحی کانونی جهان آب‌سالار دو نوع عمده تراکم آب‌سالارانه را نشان می‌دهند. برخی از این نواحی دارای جوامع به شدت آب‌سالارانه‌اند ولی برخی دیگر در برگیرنده جوامع آب‌سالار رقیقند. یک جامعه آب‌سالار را زمانی می‌توان «شدید» خواند که کشاورزی آب‌سالارانه‌اش از تفوق اقتصادی مطلق یا نسبی برخوردار باشد؛ و زمانی می‌توان «رقیق» دانست که کشاورزی آب‌سالارانه‌اش با وجود عدم برخوردار از برتری اقتصادی، برای تضمین تفوق مطلق سیاسی و سازمانی رهبران‌ش کفایت کند.

این تقسیم‌بندی اساسی را می‌توان با تقسیم‌بندی‌های ثانوی دیگر تکمیل کرد. جامعه آب‌سالاری که کشت آب‌سالارانه‌اش از جهت اقتصادی مسلط باشد و تداوم مکانی نیز داشته باشد، گونه افراطی الگوی آب‌سالار شدید است (ش ۱). جامعه آب‌سالاری که کشت آب‌سالارانه‌اش از جهت اقتصادی مسلط باشد ولی تداوم نداشته باشد، گونه کم‌تر افراطی همین الگوست (ش ۲). تفکیک قائل‌شدن میان تفوق اقتصادی مطلق (م) و نسبی (ن)، ما را قادر می‌سازد دامنه این تمایز را گسترده‌تر کنیم (ش ۱ و ش ن ۱؛ ش م ۲ و ش ن ۲).

یک جامعه آب‌سالار رقیق می‌تواند واحدهای تأسیساتی وسیعی را در بر گیرد که در منطقه عملیاتی خودشان تراکم شدید دارند یا فراتر از مرزهای یک

آب‌سالارانه آن، تفاوت می‌پذیرد. عواملی چون وزن نهادی ساخت‌وسازهای بزرگ غیر آب‌سالارانه (پوتلوهای زونی، دولت‌های منطقه‌ای چین دوره چو، امپراتوری روم) و ابعاد سازمان‌های ارتباطی یا نظامی (آشور، دولت دودمان چین، آرتک مکزیک) بر همبستگی این دو عامل تأثیر داشته‌اند، ولی این عوامل به جای نفی این رابطه آب‌سالارانه-دیوان‌سالارانه، آن را تعدیل می‌کنند. مصر فراعنه، دیری پیش از آن‌که نوعی سازمان نظامی فراگیر را تحول بخشیده باشد، بسیار دیوان‌سالارانه بود. و هرچند هر دو امپراتوری اینکا و آرتک سازمان‌های نظامی نیرومندی در اختیار داشتند ولی شکی نیست که امپراتوری اینکا در مقایسه با آرتک‌ها، از دیوان‌سالاری مدیریتی فراگیرتری برخوردار بود.

در سطح استحصال، نیز همبستگی‌ها تفاوت می‌پذیرند. بی‌گمان، یک استبداد ارضی، با هر الگویی از سطح تراکم آب‌سالارانه، بر حق گردآوری مالیات همگانی خود پافشاری می‌کند. با وجود این، شیوه اعمال این حق، بسیار تفاوت می‌پذیرد. هرچند یک جامعه آب‌سالار رقیق و برخوردار از یک حکومت نیرومند، در مقایسه با جامعه آب‌سالار شدید و دارای حکومت ضعیف، می‌تواند درصد بیشتری از درآمدهای تخمینی‌اش را گردآوری کند، ولی در شرایط مساوی، دیوان‌سالاری فراگیر یک دولت به شدت اداری، بهتر از دیوان‌سالاری کم‌تر فراگیر یک دولت اداری رقیق، می‌تواند کار مالیات‌گذاری و گردآوری آن را انجام دهد.

گردآوری مازاد محصول روستایی در اینکای پرو، متمرکزتر از آرتک مکزیک بود که مأموران محلی آن را نه نمایندگان حکومت بلکه سران کالپولی‌های محلی تعیین می‌کردند. در جوامع به شدت آب‌سالار خاور نزدیک باستان، بیش‌تر درآمدهای مالیاتی را کارگزاران حکومتی گردآوری می‌کردند، گرچه در برخی از دوران مصر فراعنه، [۹] از واسطه‌هایی نیز برای این کار استفاده می‌شد. در دوران تسلط جانشینان اسکندر بر خاور نزدیک، [۱۰] تحت نفوذ یونان و روم، نظام اخذ مالیات مستقیم از کشاورزان پدیدار شد، ولی این

بودند؛ و واحدهای شبه‌امپراتوری نیز آب‌سالار شدید بودند. به هر روی، رشد نظامی و سیاسی به ایجاد ترکیب‌های بزرگ‌تر و کم‌تر همگون، انجامیده بود. امپراتوری‌های آب‌سالار بزرگ، گرایش دارند واحدهایی ملی و منطقه‌ای را در بر گیرند که تراکم‌های آب‌سالارانه متفاوتی دارند. آن‌ها جوامع آب‌سالارانه رقیقی تشکیل داده بودند که غالباً خرده‌ناحیه‌های به شدت آب‌سالار را نیز در بر می‌گرفتند. امپراتوری‌های بابل و آشور، چین دوران وحدت، امپراتوری‌های بزرگ هند، خلافت اعراب، امپراتوری عثمانی، امپراتوری اینکا و اتحادیه آرتک مکزیک، همگی جوامع آب‌سالاری بودند که به استثنای مکزیک، به مقوله (ر ۱) تعلق داشتند.

به هسته‌های آب‌سالارانه امپراتوری‌های بزرگ مبتنی بر مدیریت ارضی، توجه شایسته‌ای نشده است. بررسی ریخت‌شناختی سامان آب‌سالارانه چین سنتی، الگوهای تراکم متفاوت و تنظیم‌های فرمانطقه‌ای مهمی را آشکار می‌سازد. تحلیل متفکرانه قدرت خلافت عباسی توسط متز^۱، تعداد و گوناگونی نواحی آب‌سالار بزرگی را نشان می‌دهد که در کوتاه‌مدت یا بلندمدت تحت فرمان خلافت بغداد بودند؛ [۵] مصر، جنوب عربستان، بابل، ایران (شمال شرقی و جنوب ماوراءالنهر و افغانستان) از جمله این نواحی بودند. [۶] همه این نواحی با «مشکلات آبیاری در سطح وسیع» [۷] روبه‌رو بودند و منابع عرب از وسایل تکنولوژیک و نیروهای متعددی که برای رفع این مشکلات لازم بودند، سخن می‌گویند. [۸]

۶. درجات تراکم آب‌سالارانه و تراکم دیوان‌سالارانه

الف) اصل

تراکم دیوان‌سالارانه در یک جامعه مبتنی بر مدیریت ارضی، بر وفق تراکم

۱. برای آشنایی با ابعاد و خصلت متفاوت منطقه‌ای و نیز روابط میان‌ناحیه‌ای در سامان آب‌سالار رقیق چین سنتی، نگاه کنید به (ویتفولگ، ۱۹۳۱، صص ۷۲-۲۵۲).

شدت عادت کرده‌اند، ممکن است از دامنه نفوذ و شمول دستگاه دیوان‌سالارانه ناحیه آب‌سالار شدید بکاهند. این همان اتفاقی است که در دره نیل پیش آمد، زمانی که این دره بخشی از امپراتوری روم شده بود.

۷. خدایگانان علاقه‌مند و غیر علاقه‌مند به آب‌سالاری در جوامع آب‌سالار

عامل دومی که می‌تواند تراکم آب‌سالارانه یک جامعه آب‌سالار را دگرگون کند، علاقه (یا عدم علاقه) فرمانروایان به مدیریت آب‌سالارانه است. همچنان‌که پیش از این یادآور شدیم، اگر بر یک جامعه آب‌سالار فاتحانی فرمان رانند که علاقه چندان به کشاورزی مدیریت‌شده نداشته باشند یا اگر خدایگانان بومی آن از فعالیت‌های تولیدی‌شان بکاهند، آن جامعه به یک سطح عقلانیت نازل فرو می‌افتد. عدم علاقه فاتحان به فعالیت‌های آب‌سالارانه، معمولاً از زمینه غیر آب‌سالارانه‌شان سرچشمه می‌گیرد.

تباهی داخلی را نیز می‌توان به کاهش درآمد‌های دولت بر اثر رشد نیروهای تملکی یا به فاسد شدن گروه حاکم به خاطر غرق شدن در تجمل قدرت تام، نسبت داد.

رابطه مکانی میان نواحی اصلی قدرت سیاسی و اقتصاد آب‌سالارانه نیز در این میان نقش دارد. فرمانروایان می‌توانند پایتختشان را نزدیک مناطق تولید ثروت و محصولات مازاد کشاورزی برپا کنند یا آن را در فاصله دور از این مناطق مستقر سازند. مصلحت دفاعی غالباً یکی از دلایل تصمیم دوم، و گاه به راستی تنها دلیل آن به شمار می‌آید. به هر روی، فرمانروایان - به ویژه فرمانروایان فاتح - غالباً ترجیح می‌دهند پایتختشان را در مناطق مرزی غیر آب‌سالار برپا کنند، زیرا به حاشیه جهان آب‌سالار بیش‌تر از نواحی کانون آن وابستگی دارند.

در چین، کانون‌های رهبری سیاسی و اقتصاد آب‌سالارانه، تا نخستین هزاره پس از میلاد، کم و بیش با هم تطابق داشتند؛ ولی در این زمان، باروری رو به

رژیم‌های مطلق‌گرا با تعدیل نظام پرداخت مستقیم مالیات کشاورزی و بعد با تقلیل اهمیت آن، به زودی قدرتش را نشان دادند. [۱۱] گردآوردندگان دولتی (رسمی) مالیات، که بیش‌ترشان شهرنشینان ثروتمند بودند، دیوان‌سالاری مالی را تکمیل می‌کردند؛ و زمینداران (دیوان‌سالار) بزرگ شبیه همین کارکرد را با امتیاز بیش‌تر و خطر کم‌تر برای خودشان، انجام می‌دادند. [۱۲] بدین‌سان، امپراتوری روم که جامعه آب‌سالار رقیبی به شمار می‌آمد، کشاورزان مالیات‌دهنده مستقل یونان باستان و جمهوری روم را برانداخت، بدون آن‌که به شیوه‌های کهن مصری و بابلی گردآوری مستقیم و دیوان‌سالارانه درآمد مالیاتی متوسل شود.

این گام را خدایگانان عرب در خاور نزدیک برداشتند که قدرتش در کانون‌های آب‌سالاری چون دمشق، قاهره و بغداد ریشه داشت. در حکومت اموی، نظام مالیاتی دیوان‌سالارانه برقرار بود؛ و کشاورزان مستقیماً مالیات‌دهنده، که حکومت عباسی استفاده از آن‌ها را آغاز کرده بود، هنوز پیوند نزدیکی با سامان دیوان‌سالارانه داشتند. در بین‌النهرین، این کشاورزان بخشی از دستگاه اداری به شمار می‌آمدند. [۱۳]

در چین برخی از گردآوردندگان محلی مالیات، اعضای دستگاه اداری ثابت نبودند؛ [۱۴] ولی به نظر می‌رسد روش‌های دیوان‌سالارانه گردآوری مالیات، در سراسر عصرهای تاریخ چین به کار بسته می‌شدند.

ب) تغییر تراکم دیوان‌سالارانه در یک منطقه آب‌سالار

الحاق مناطق غیر آب‌سالار یا آب‌سالار نوپا به یک جامعه آب‌سالار رقیق، معمولاً رشد یک شبکه دیوان‌سالارانه را در این مناطق به دنبال دارد. زمانی که کانون‌های باستانی فرهنگ چینی برخی از مناطق «بربرنشین» در چین مرکزی و میانه را فتح کردند، این اتفاق پیش آمد.

الحاق یک منطقه به شدت آب‌سالار به یک امپراتوری آب‌سالار رقیق، معمولاً ضد این تأثیر را دارد. فرمانروایانی که به عملکرد یک دستگاه اداری کم

رشد ناحیه یانگ تسه با نیازهای دفاعی منطقه مرزی و حیاتی شمالی، تعارض پیدا کرد. از آن پس، جایگاه حکومت مرکزی پیوسته جابه جا می شد؛ ولی خود منطقه شمالی چین نیز همیشه تا اندازه ای آب سالارانه بود، و پایتخت های شمالی از طریق کانال بزرگ با نواحی اصلی برنج خیز چین مرکزی به گونه ای بدیع و آب سالارانه پیوند یافته بودند. زمانی که کانون های باستانی فرهنگ چین، برخی مناطق «بررنشین» چین مرکزی و جنوبی را فتح کرده بودند، نیز همین اتفاق پیش آمد.

در هند، دشت بزرگ شمالی که ناحیه اصلی کشاورزی آب سالار بود؛ مکان منطقی برپایی کلانشهر سیاسی نیز به شمار می آمد؛ خدایگانان مسلمان هند، مانند پیشینیان هندوی شان، پایتخت های شان را در همین دشت مستقر کرده بودند. ولی این فرمانروایان مسلمان کم تر از فرمانروایان بومی پیشین به فعالیت های آب سالارانه علاقه داشتند. گرچه این ها نیز به مصالح مدیریتی بی علاقه نبودند و فعالیت های آبیاری بزرگی را ایجاد و حفظ کرده بودند، ولی هرگز اقتصاد آب سالارانه عظیمی را که در امپراتوری مائوری شکوفا شده بود، کاملاً احیا نکردند. نقشی که این خدایگانان مسلمان به «رئيسان» محلی و کشاورزان مستقیماً مالیات دهنده داده بودند، نشان دهنده تراکم به نسبت پایین دیوان سالاری در هند مسلمان است.

امپراتوران روم، هرچند تحت تأثیر جاذبه شرق قرار گرفته بودند ولی پایتخت تازه شان را نه در یکی از نواحی بزرگ و نمونه کشاورزی آب سالارانه (مصر، سوریه یا بین النهرین)، بلکه در هلیسپونت^۱ برپا کرده بودند که در مرز میان شرق و غرب غیر آب سالار قرار داشت. با آن که آشنایی دراز آهنگ رومی ها با استبداد مدیریتی، آن ها را به برنامه ریزی و ساخت بناهای بزرگ ترغیب می کرد، ولی باز به این بسنده کرده بودند که متصرفات آب سالارانه شان

را از دور مدیریت کنند. آن ها گرچه در ایجاد ساخت و سازهای غیر آب سالارانه (شاهراه ها و دیوارهای مرزی) بسیار جسورانه عمل می کردند، ولی در عرصه مدیریت ارضی چندان ابتکاری نشان نمی دادند. با آن که این فرمانروایان چندان هم به فعالیت های آب سالارانه بی علاقه نبودند، ولی هدفشان گردآوری هر چه بیشتر درآمدهای روستایی با کاربرد هرچه کم تر دیوان سالاری بود. آن ها هرچند فرمانروایان معقولی بودند، ولی عقلانیت بهینه جهان آب سالارانه تحت تسلطشان را تشخیص نمی دادند.

رومی ها که قسطنطنیه^۱ را پایتختشان کرده بودند، پانصد سال تجربه عملی نسخه هلنی سیاستمداری آب سالارانه را پشت سرشان داشتند. ترک های عثمانی که ایدرنه^۲ را در ۱۳۶۱ و قسطنطنیه را در ۱۴۵۳، مصر را در ۱۵۱۷ و بین النهرین را در ۱۵۳۴ فتح کرده بودند، با تمدن های کشاورزی برتر نوع آب سالارانه، نا آشنا نبودند؛ در واقعیت امر، آن ها از آغاز تاریخ در حاشیه جهان آب سالار زندگی می کردند. ولی شاید به خاطر زمینه شبانی شان به فعالیت های نظامی بیش تر از پیشرفت کشاورزی علاقه مند بودند. [۱۵] آن ها بسط حاشیه غیر آب سالار را به تشدید کانون آب سالارانه، ترجیح می دادند. درست است که شبکه های بزرگ آبیاری، پیش از ورود ترک ها به بین النهرین ویران گشته بودند ولی تاریخ چین و هند نشان می دهد تلاش آب سالارانه می تواند آنچه را که عمل ضد آبیاری ناپدید کرده است، به سرعت ترمیم کند. ترک های عثمانی سنت مدیریت ارضی مصر و سوریه را رها نکردند ولی فعالیت های بازسازی مهمی را در عراق انجام ندادند. عموماً باید گفت آن ها شوق زیادی به توسعه آب سالارانه از خود نشان ندادند. [۱۶] ترک ها به عنوان سازمان دهنده مستبد جنگ، صلح و بهره برداری مالی، بسیار موفق بودند؛ و در برخی از مراکز عمده اجرایی، کارگزاران زیادی را به کار گرفته بودند. ولی به

۱. منظور نویسنده، کنستانتینوپول (قسطنطنیه) پایتخت روم شرقی است که اکنون استانبول نام گرفته است. (مترجم)

۱. Hillisponit؛ نام قدیمی تنگه دار دانیل میان دریای مرمره و دریای اژه که در ترکیه کنونی جای دارد. (مترجم)

هر روی، آن‌ها که به مدیریت علاقه‌ای نداشتند، امپراتوری پهن دامنه‌شان را با یک دیوان‌سالاری حرفه‌ای به نسبت کوچک اداره می‌کردند.

۸. دوره‌های تطبیق، تباهی و ترمیم مدیریت ارضی

منش اقتصادی^۱ یک طبقه حاکم، البته تغییرناپذیر نیست. با وجود تفاوت‌های شدید در هم‌رنگی فرهنگی و اجتماعی، این قضیه در مورد مهاجمان شبان نیز مصداق دارد.

فاتحان قبیله‌ای چین معمولاً در برخی عرصه‌های ساخت‌وساز و مدیریت آب‌سالارانه، به حفظ سنت بومی این کشور علاقه‌مند بودند؛ و بسیاری از آن‌ها از اهمیت کشاورزی آبیاری، دست‌کم به گونه‌ای سطحی، آگاه بودند. شاید هیچ‌یک از فاتحان شمالی، به اندازه منچوها که پیش از فتح چین در سرزمین مادری‌شان آبیاری را تجربه کرده بودند، به فعالیت‌های آب‌سالارانه علاقه‌مند نبودند. [۱۷] در خاور نزدیک، بنی‌امیه که رژیم فاتحی را که نخستین پیروان پیامبر (ص) برپا کردند تحکیم بخشیده بودند، نیز به فعالیت آب‌سالارانه علاقه بسیار نشان می‌دادند. [۱۸]

فاتحان شبان یا نیمه‌شبان، معمولاً نه در نخستین دوره تسلط بلکه در دوره‌های بعد، به امور آب‌سالارانه علاقه نشان می‌دهند؛ و تا زمانی که عقلانیت بالقوه اقتصاد شبانی‌شان کارکرد مثبت دارد، غالباً به مدیریت بی‌توجه‌اند و در این زمینه سهل‌انگارند. ولی برعکس، فرمانروایان بومی، در نخستین دوران رژیمشان، بیش‌ترین علاقه آب‌سالارانه را از خود نشان می‌دهند، ولی وقتی قدرتش تثبیت شد، معمولاً پافشاری کم‌تری بر مدیریت می‌کنند. در هر دوی این موارد، به خاطر رویارویی با شرایط چالش‌انگیز خارجی، تباهی رژیم بومی ممکن است به تأخیر افتد؛ یا ممکن است این تباهی، با گسترش نیروهای تملکی که بخش فزاینده‌ای از محصول اضافی ملی را

به خود اختصاص می‌دهند، تشدید شود.^۱ هرگاه بخشی از نخبگان استبدادی (بیش‌تر، دربار و دسته‌هایی از کارکنان نزدیک به آن) در برابر نفوذ فاسدکننده قدرت همه‌جانبه تسلیم می‌شوند، بخشی دیگر (اعضای دیگر دستگاه اداری و خویشاوندان و دوستانشان در میان «اعیان» دیوان‌سالار) ممکن است قدرت را به دست گیرند. در نتیجه این فرایند، ویژگی‌های بیش‌ازحد نامعقول ممکن است با یک انقلاب «تصفیه‌کننده» و «تجدید حیات‌بخش» از بین بروند.

چنین تحولی سامان سنتی استبدادی و آب‌سالارانه را تغییر نمی‌دهد، بلکه به نوعی آن را تجدید حیات می‌بخشد. نخستین فرمانروایان بسیاری از دودمان‌های حاکم بر مصر، بابل، چین، هند، ایران، مکزیک و جهان اسلامی به خاطر توان و کارآمدیشان ستوده شده‌اند. این نوع غلیان‌های تجدید حیات بخش ممکن است در آخرین مرحله حاکمیت یک دودمان اتفاق افتند، و ممکن است مانند دوره شکل‌گیری آن، تلاش‌هایی جدی در جهت مدیریت کارآمد و عقلانی آب‌سالارانه و مالی انجام گیرند. در هر دو مورد، عناصر دوراندیش‌تر و خوش‌نام‌تر داخل دیوان‌سالاری حاکم، نشان می‌دهند که می‌توانند به شیوه‌ای کارآمدتر از رقیبان «فاسد» و خودمحورشان، کشور را اداره کنند.

۹. توان جوامع آب‌سالار مبتنی بر مدیریت در دوره تباهی

افسانه‌های رایج استبداد شرقی دستاوردهای حیات‌بخشی را به هر یک از بنیانگذاران دودمان حاکم جدید نسبت می‌دهند؛ ولی ارزیابی منصفانه شواهد، این افسانه‌های اغراق‌آمیز را چندان تأیید نمی‌کند. در شرایطی که اجازه هیچ‌گونه انتقاد مستقل یا فشار سیاسی را نمی‌دهد، منافع فوری قدرت تام برای

۱. برای آشنایی با یکی از توضیح‌های بحران‌های بزرگ ارضی و سیاسی در جامعه چین، از طریق این عامل یا دیگر عوامل اجتماعی، نگاه کنید به ویتفوکل، ۱۹۲۷، ص ۳۲۲ و ص ۳۲۸؛ همچنین، ۱۹۳۵، ص ۵۳؛ ویتفوکل و فنگ، ۱۹۴۹، ص ۳۷۷. برای تحلیل بحران‌های ارضی به عنوان ویژگی عام جامعه شرقی، نگاه کنید به ویتفوکل، ۱۹۳۸، ص ۱۰۹.

خدایگانان دستگاه مطلقه جاذبه بیشتری دارد تا ثمرات بالقوه مدیریت عقلانی (البته عقلانی در جهت منافع آنها). از همین روی، برای بیشتر فرمانروایان آب‌سالار، رفتار خودمحورانه بیشتر از حفظ عقلانیت بهینه فرمانروا، جاذبه دارد.

این قضیه نه تنها برای بیشتر فرمانروایان آخری بلکه در مورد بسیاری از بنیانگذاران دودمان حاکم نیز مصداق دارد. این فرمانروایان بنیانگذار، غالباً در مورد ضعف‌های رژیم پیشین بیشتر حساسیت نشان می‌دهند تا امکانات مدیریتی رژیم تازه. آنها پس از تسلط بر بیشتر کارگزاران لشکری و کشوری، آمادگی دارند بدرفتاری‌های نمایان حکومت پیشین در امر مالیات‌گذاری، کار تحمیلی و رویه قضایی را اصلاح کنند و فوری‌ترین اصلاحات ساختمانی و مدیریت ارضی را انجام می‌دهند؛ ولی برای بالابردن حکومت آب‌سالار به سطح بالاتر مدیریت آب‌سالارانه و مالی، نه بصیرت لازم را دارند و نه نیروی انسانی کافی. در بسیاری از دگرگونی‌های دودمانی که ویژگی تاریخ تمدن‌های مبتنی بر مدیریت ارضی را می‌سازند، غلیان‌های تجدیدحیات‌بخش شاید بیشتر استثنا باشند تا قاعده.

البته، توقف همه عملیات آب‌سالارانه، چه در مناطق تمام خشک و چه در بسیاری از نواحی نیمه‌خشک، زندگی کشاورزی را فلج می‌کند. در نتیجه، حتی یک حکومت شرقی بی‌توجه به عملیات آب‌سالارانه، برخی کوشش‌هایش را به وظایف مدیریتی‌اش اختصاص می‌دهد. این حکومت حتی اگر به گونه‌ای نه‌چندان معقولی به گروه‌های محلی وابسته باشد، باز هم باید وظایف مدیریتی‌اش را انجام دهد. در آخرین مرحله فرمانروایی بیزانس بر مصر، اجاره‌داران بانفوذ که بیش‌ترشان با دستگاه دیوان‌سالاری پیوندهایی داشتند، [۱۹] در بسیاری از مناطق محلی سدها و کانال‌های آب را نگه‌داری می‌کردند. [۲۰]

به درستی نمی‌توان مشخص کرد این مدیریت محلی چقدر از فعالیت آب‌سالارانه حکومتی کاسته بود. به هر روی، حتی در این دوره بحرانی، اقتصاد

آب‌سالارانه مصر برای تغذیه مردم و به دست دادن یک درآمد هنگفت، به اندازه کافی کارآمد و پایدار بود. این اقتصاد کم و بیش می‌توانست خود را ابقا کند. در سال ۶۳۹، که عرب‌ها وارد مصر شدند، در دره نیل با جمعیتی حدود هفت میلیون نفر روبه‌رو شده بودند، یعنی جمعیتی در حدود مجموع جمعیت مصر در دوره حاکمیت بطالسه، در این دره زندگی می‌کردند.^۱

ج) حاشیه جهان آب‌سالار

در فضاها خشک یا نیمه‌خشک، تمدن‌های ارضی تنها بر مبنای یک اقتصاد آب‌سالارانه می‌توانند با شکوفایی دوام آورند. ولی در پیرامون به نسبت مرطوب جهان خشک و نیمه‌خشک، زندگی کشاورزی مشروط به چنین وضعیتی نیست. در این مناطق، استبداد شرقی می‌تواند، بدون وابستگی یا با کم‌ترین وابستگی به فعالیت‌های آب‌سالارانه، رواج داشته باشد.

۱. الگوهای متفاوت تراکم عملیاتی و دیوان‌سالارانه در

نواحی حاشیه‌ای جهان آب‌سالار

در نواحی آب‌سالار مرکزی، درجات متفاوت تراکم آب‌سالارانه وسیله تعیین‌کننده‌ای را برای تشخیص درجات تراکم نهادی فراهم می‌سازد. ولی در مناطق حاشیه‌ای، این معیار اهمیتش را از دست می‌دهد. در این‌جا، درجات تراکم دیوان‌سالارانه، از همه بهتر با رهیافتی تعیین می‌شود که تحول نسبی روش‌های استبدادی را در عرصه‌های ساخت‌وساز (غالباً غیر آب‌سالارانه)، سازمان‌دهی و کسب درآمد مشخص می‌کند.

۱. برای آشنایی با آغاز دوره عربی مصر، نگاه کنید به جانسون و وست، ۱۹۴۹، ص ۲۶۳ (شش میلیون نفر، به اضافه کودکان و پیران). همچنین نگاه کنید به مونی، ۱۹۳۲، ص ۸۴ برای آشنایی با دوره بطالسه، نگاه کنید به دیدوروس، جلد اول، بخش ۳۱ (هفت میلیون)؛ جوزفوس، JW، ص ۲۰۱۶ (هفت میلیون و پانصد)؛ ویلکن، ۱۸۹۹، جلد اول، ص ۴۸۹.

مقایسه دولت‌های بیزانس در دوران میانی و روسیه پسامغولی، تفاوت‌های مهمی را آشکار می‌سازد. بیزانس تأسیسات نهادهای قابل ملاحظه‌ای را که بیش‌تر برای تأمین آب آشامیدنی بودند، نگه‌داری می‌کرد؛^۱ قرینه این تأسیسات را در روسیه مسکووی نمی‌یابیم. روسیه این دوره به اندازه بیزانس در ساخت‌وسازهای فراگیر غیر آب‌سالارانه درگیر نبود. بنیانگذاران روم شرقی شبکه‌های جاده‌ای پیشین را بازسازی کردند. [۱] و بزرگراه‌های آن‌ها بنیاد نظام ارتباطی بیزانس را تشکیل می‌دادند؛ [۲] بزرگراه‌هایی که در دوره تسلط ترک‌ها نیز کم و بیش برقرار بودند. [۳]

دولت بیزانس نیز فعالیت‌های ساختمانی عظیمی را برای مقاصد دفاعی انجام داد. آن‌ها با زنجیره بزرگی از استحکامات، از مرزهایشان محافظت می‌کردند؛ و در این عرصه نیز مانند پهنه ارتباطات، از بیگاری استفاده می‌شد. [۴] پس از شکست بیزانس از ترک‌های سلجوقی در منزی‌کرت^۲ (سال ۱۰۷۱)، این دولت مطلقه همچنان کارکرد داشت و در سده دوازدهم از بیگاری در جاده‌سازی همچنان استفاده می‌شد؛ [۵] ولی توان روزهای اولیه این دولت بر باد رفته بود. جاده نظامی بزرگی که در سال‌های پیش دچار تباهی و بازسازی شده بود، تنها تا «پایان سده یازدهم» [۶] کاملاً حفظ شده بود.

زمانی که مغول‌ها فرمانروای روسیه شدند، نه جاده بزرگی ساختند و نه دیوار مرزی یا زنجیره‌ای از قلعه‌های مرزی بنا کردند. آن‌ها به اجرای روش‌های سازمانی و استحصال نظارت همه‌جانبه خرسند بودند. دولت بیزانس و حکومت مطلقه روس، در این دو زمینه آخری، اگر نه یکسان دست‌کم شبیه بودند.

۱. پرهیه، ۱۹۵۰، ص ۹۰. برای توصیف برخی از این کارها، نگاه کنید به، ریتز، ۱۸۵۸، ص ۱۵۵، ۱۶۰، ص ۱۶۷، ص ۲۰۲، ص ۲۴۶، ص ۳۷۸، ص ۴۰۶، ص ۴۹۶ و ص ۵۴۷. بیش‌تر تأسیسات آب‌سالارانه منطقه‌ای و محلی که در دوره تسلط ترک‌ها وجود داشتند، شاید به دوره حاکمیت بیزانس مربوط باشد.

دولت بیزانس صورت حساب کاملی از ثروت کشورش را در دست داشت. [۷] این دولت، به وسیله پست دولتی، ارتباطات سریع و جاسوسی را در انحصار داشت. [۸] بیزانسی‌ها بر بخش‌های عمده صنایع دستی و بازرگانی تا سده یازدهم، از نزدیک نظارت داشتند؛ [۹] و ارتشی را در اختیار داشتند که انسجام سامانمند آن آشکارا با دسته‌های نظامی بی‌شکل اروپای فئودال تفاوت داشت. [۱۰]

قرینه همه این ویژگی‌ها را می‌توان در روسیه تحت سلطه مسکو پیدا کرد. دولت مسکووی، توده جمعیت خود را برای مقاصد مالی و نظامی ثبت کرده بود؛ [۱۱] و نظام «پستی» (نوبتی) کاملی را به کار انداخته بود؛ [۱۲] پست در تجارت کشور نقشی اساسی داشت؛ [۱۳] و این دولت، مردان جنگی‌اش را به گونه‌ای استبدادی سربازگیری و هدایت می‌کرد.^۱

در نخستین دوران هر دو رژیم مطلقه یادشده، زمین به اشخاصی واگذار می‌شد که در خدمت دولت بودند. [۱۴] در بیزانس، این نظام در آغاز فتح اعراب و در دوره آشوب و هجوم، به عنوان وسیله‌ای برای تقویت دفاع در برابر حمله ایرانیان، پدیدار شده بود. این نظام که ریشه در نهادهای پیشین رمی داشت و هراکلیوس اول (۶۱۰ تا ۶۴۱ میلادی) آن را به صورت نمونه پیاده کرده بود، از الگوهای پیروی می‌کرد که از روزگار سومر و بابل در شرق باستان وجود داشتند و در ایران معاصر با این دوره نیز رایج بودند. [۱۵] در این نظام^۲، سرباز، مزرعه‌ای را به دست می‌آورد که مانند خدمت سربازی‌اش، موروثی و تفکیک‌ناپذیر بود. [۱۶]

این صورت عامیانه نظام زمینداری در دولت مطلقه، تا سده یازدهم پابرجا

۱. برای آشنایی با اصول این نظام، نگاه کنید به هریرشتاین، جلد اول، ص ۹۵؛ و برای دستیابی به شرح تحول کامل آن، نگاه کنید به اشتادین، ۱۹۳۰، ص ۵۸ و کلیوچفسکی، جلد دوم، ص ۴۸، ص ۱۱۱ و ص ۱۱۵. همچنان‌که پس از این نشان خواهیم داد، همه این نهادها پیش از ایوان سوم (۱۴۶۲ تا ۱۵۰۵) وجود داشتند؛ در زمان او یوغ تاتار از روسیه برداشته شده بود.

هر دو رژیم از روش‌های استبدادی حکومت در امور سازمانی و مالی استفاده می‌کردند. در امر ساخت‌وساز، تنها بیزانس از چنین روش‌هایی به شدت استفاده می‌کرد، به ویژه در دوران میانی (تا سده یازدهم). جالب است که محدود شدن دامنه عملیات ساختمانی در بیزانس پس از جنگ منزی‌کرت، با کاهش پهنه دیوان‌سالاری مالی همراه شده بود. در روسیه تحت تسلط مسکو، فعالیت‌های ساختمانی با دیوان‌سالاری مالی همراه شده بود و فعالیت‌های ساختمانی از همان آغاز چندان اهمیتی نداشتند؛ و نظام مالی را نیز از همان ابتدا یک بخش بزرگ غیر دیوان‌سالار تعیین می‌کرد.

بدین‌سان، همبستگی مثبتی را میان تراکم عملیاتی و سازمانی، در نواحی حاشیه‌ای و نیز کانونی جامعه آب‌سالار، می‌توان برقرار کرد. این همبستگی می‌تواند به شدت تحت تأثیر عوامل دیگری نیز قرار گیرد. ولی تجربه ملاحظات نظری را تأیید می‌کند: در صورت مساوی بودن شرایط دیگر، تراکم دیوان‌سالاری استبدادی، با افزایش یا کاهش کارکردهایش، به افزایش یا کاهش گرایش پیدا می‌کند.

۲. رشد نیروهای تملکی

در بیزانس و روسیه پس از مغول، دولت بر بیشتر زمین‌ها از جهت مالی یا اجرایی نظارت داشت و بخش وسیعی از این زمین‌ها به عنوان زمین دولتی به سربازان کشاورز و متصرفان نظامی قطعه زمین‌های بزرگ واگذار می‌شد. در بیزانس، متصرفان نظامی زمین‌های بزرگ از جهت اقتصادی و اجتماعی نیرومندتر از کشاورزان سرباز و وابسته به طبقه پایین بودند؛ ولی آن‌ها به همین نوع نظامیان در روسیه، بیش‌تر شبیه بودند تا به ارباب‌های فئودال در اروپای غربی. اینان چه در بیزانس و چه در روسیه، بخشی از درآمدهای روستایی‌شان را به دولت واگذار می‌کردند. هر دوی آن‌ها می‌بایست از حکومت‌هایشان اطاعت مطلق کنند. و باز هر دو از ظرفیت تعیین‌کننده ارباب‌ها در دوره فئودال

بود. پس از این تاریخ و شکست فاجعه‌بار منزی‌کرت، دولت زمینداران بزرگ را در کانون ارتش تجدید سازمان‌شده‌اش (و زمین دولتی) قرار داد و آن‌ها با رشد سواره‌نظام سنگین اسلحه، از جهت نظامی سودمندتر از سربازان کشاورز شده بودند.^۱

این دگردیسی با تبدیل شکل سامان استحصالی همراه شده بود. از سده هفتم تا یازدهم میلادی، حکومت بیزانس بیش‌تر درآمدها را از طریق کارگزارانش گردآوری می‌کرد. کشاورزان سرباز که بیش‌تر روزهای سال دور از زمین خدمتی‌شان زندگی می‌کردند، درآمد مالی عمده‌ای را به دست نمی‌دادند.^۲ صاحبان واحدهای ارضی بزرگ‌تر، که کانون نظام زمینداری دولتی بعدی را تشکیل می‌دادند، تعداد معینی از سربازان سنگین اسلحه را در اختیار دولت قرار می‌دادند و از روستاییان ساکن در زمین‌هایشان مالیات می‌گرفتند. [۱۷] این زمینداران بزرگ همراه با کشاورزان مستقیماً مالیات‌دهنده که به تازگی استقرار یافته بودند، در مقایسه با اعضای ثابت دیوان‌سالاری مالی، کم‌تر از سوی دولت نظارت مستقیم می‌شدند.

همین تحول در روسیه، با ویژگی‌های مشخصی همراه بود. متصرفان مسکویی زمین‌های دولتی^۳، تا زمانی که خدمت نظامی انجام می‌دادند، از همان آغاز عمدتاً سواره‌نظام سنگین اسلحه بودند که به خاطر بار تجهیزات سنگین نظامی‌شان معمولاً زمین‌هایی بزرگ‌تر از زمین سربازان کشاورز را در اختیار می‌گرفتند. [۱۸] آن‌ها در زمین‌هایشان از کشاورزان مالیات گردآوری می‌کردند. در نتیجه، این حکومت نیز، مانند حکومت بیزانس، تنها بخشی از درآمدهایش را به وسیله کارگزاران مالی حرفه‌ای گردآوری می‌کرد.

۱. نگاه کنید به اوستروگورسکی، ۱۹۴۰، ص ۲۶۲. او تفاوت نظامی میان این دو گروه را که من در این‌جا به دو نوع زمینداری دولتی ربط داده‌ام، توصیف می‌کند.

۲. اوستروگورسکی، ۱۹۴۰، ص ۵۸. بنابر آنچه در تائیکالوئیس، ص ۲۰ و ص ۷۱ آمده است، آن‌ها مالیات ناچیزی می‌پرداختند (همان، ص ۴۸).

و پسا فتودالی برخوردار نبودند؛ ظرفیتی که با آن می‌توانستند مجامع سیاسی مستقلی - مانند مجامع طبقاتی فتودالی - را در سطح ملی سازمان دهند.

در هر حال، این شرایط بدون تغییر باقی نماند. این وضع در سده‌های آخر حکومت بیزانس تا ۱۲۰۴ پابرجا بود، همان سالی که این امپراتوری کاملاً شکست خورده جایش را به امپراتوری لاتین^۱ داد و در آخرین دوره بیزانس که در ۱۴۵۳ به پایان رسید، دستخوش دگرگونی شدید شده بود. این شرایط تا ۱۷۶۲ در روسیه برقرار بود، سالی که در آن، زمین‌های دولتی واگذار شده پیشین به ملک خصوصی متصرفانشان تبدیل شدند.

در اواخر حکومت بیزانس و در روسیه پس از دوره تسلط مسکو، مالکیت و فعالیت اقتصادی خصوصی بسیار نیرو گرفت. در پرتو این واقعیت، نخست باید پرسیم آیا این نوع تحول ویژه استبدادهای ارضی است و دوم این‌که رشد نیروهای تملکی تا چه حد عامل آن دگرگونی‌های اجتماعی بود که در بیزانس، از ۱۲۶۱ تا ۱۴۵۳ و در روسیه، از ۱۸۶۱ تا ۱۹۱۷ رخ دادند.

در بیزانس، زمینداری بزرگ، حتی پیش از سال ۱۰۷۱، عامل مهمی بود؛ ولی اهمیت این نوع زمینداری زمانی به شدت افزایش یافت که در پایان سده یازدهم و آغاز سده دوازدهم، به این زمینداران قدرت اقتصادی و قضایی بیشتری بخشیده شد. پس از سقوط امپراتوری لاتین، زمینداران بزرگی که پیش از این حق تصرف زمین‌هایشان را تنها برای مدت محدودی داشتند، «مالکیت موروثی و نامحدود» زمین‌های تحت تصرفشان را به دست آوردند و از معافیت‌های مالیاتی، بیش‌تر از حد مرسوم تا آن زمان، نیز برخوردار شده بودند. [۱۹] کاهش درآمدهای دولتی در نتیجه این وضع، در تضعیف امپراتوری بیزانس عامل تعیین‌کننده‌ای بود که سرانجام نتوانست در برابر ترک‌های عثمانی مقاومت کند.

در روسیه تزاری، حوادث مسیر متفاوتی در پیش گرفت. در این‌جا، صنعتی

شدن در سده هجدهم و به ویژه در سده نوزدهم پیشرفت چشمگیری کرد؛ و این تحول رابطه نزدیکی با رشد مالکیت، نخست غیر منقول (زمین) و سرانجام، منقول (سرمایه)، پیدا کرده بود.

۳. توان نهادی استبداد شرقی حاشیه‌ای

رشد نیروهای تملکی آن دگردیسی را که در اروپای غربی پدید آورد، در جامعه بیزانس به بار نیاورد و تا ۱۹۱۷، همین رشد، داراییان روسی را قادر نساخته بود بر مردان دستگاه دولتی غلبه یابند. چرا این اتفاق پیش نیامد؟ آیا سودبرندگان قدرت تام کاملاً به این قضیه آگاه بودند؟ آیا هدف آن‌ها منزوی ساختن و فلج کردن نمایندگان دارایی بود؟

کنار هم گذاشتن دو اردوی کاملاً متفاوت کاری آسان است. ولی به هر روی، وضعیت واقعی بسیار پیچیده‌تر بود. در بیزانس، روسیه تزاری و بیش‌تر دیگر کشورهای استبداد شرقی، مردان وابسته به دستگاه دولتی غالباً مردان صاحب دارایی نیز بودند. در نتیجه، تعارض مصالح رژیم مطلقه و منافع مالکیت و فعالیت خصوصی، غالباً به عنوان کشمکش میان اعضای متفاوت یک طبقه حاکم یا حتی برخورد میان منافع گوناگون فرد فرد اعضای این طبقه نیز نمایان می‌شود. چرا این اشخاص، به عنوان یک گروه و در راستای زمان، مصالح دیوان‌سالارانه‌شان را بر منافع تملکی‌شان ترجیح می‌دهند؟

الف) مصالح دیوان‌سالارانه به نفع بازتولید سامان استبدادی عمل می‌کند

کارکنان اداری و نظامی استبداد ارضی، بخشی از یک سلسله‌مراتب دیوان‌سالارانه‌اند که در مجموع، بیش از هر گروه دیگری در جامعه از قدرت، درآمد و حیثیت برخوردارند. البته مقامی که آن‌ها امروز در اختیار دارند و مقامی که امیدوارند فردا به دست آورند، با مخاطره نابودی کامل نیز همراه است؛ در نتیجه، آن‌ها هرگز امنیت ندارند. ولی، زیر سایه قدرت تام، مردان

1. Latin Empire

روزافزون تجاوز خارجی بود. ولی این واقعیت به آن معنا نیست که این افراد مانند طبقه تیولداران فتودال، تنها تا حد محدود و مشروطی به حکومتشان خدمت می‌کردند.

ب) آخرین دوره حاکمیت بیزانس: تبدیل و نه دگردیسی خلافتان دستگاه دولتی وقتی می‌خواهیم پیامد دارایی بزرگ را در جامعه اواخر حاکمیت بیزانس ارزیابی کنیم، باید واقعیت یادشده را به تمامی در نظر داشته باشیم. در نخستین سده‌های امپراتوری میانی بیزانس، دارایی ملکی افزایش یافته بود؛ با وجود این، حفاظت دولت از متصرفات دهقانی و مصادره‌های ادواری املاک بزرگ، [۲۰] جلوی رشد این دارایی را گرفته بود. پس از ۱۰۷۱ میلادی، نظارت دولتی تخفیف پیدا کرد، ولی دولت همچنان بر اقتصاد روستایی مسلط بود. برخلاف همین نوع تحولات در اروپای فتودال، تبدیل شکل ارزیابی مالیاتی زمین از یک نهاد عمومی به خصوصی، «هرگز در شرق اتفاق نیفتاد» [۲۱] و زمینداران بزرگ گردآورنده مالیات، هرچند ممکن بود از این کارشان نفع شخصی ببرند، ولی بخش عمده‌ای از مالیات‌ها را برای دولت گردآوری می‌کردند. [۲۲]

پس از سپری شدن دوره امپراتوری لاتین، دولت بیزانس هرگز اقتدار پیشین خود را بازیافت. در این زمان، هرچند زمینداران چندان نیرومند شده بودند که بتوانند سهم بسیار بیشتری از محصولات اضافی ملی را به خود اختصاص دهند، ولی نتوانسته بودند منزلت طبقاتی‌شان را تحکیم بخشند. هم زمینداران بزرگ و هم نمایندگان ثروت منقول شهری، نتوانسته بودند انجمن‌هایی در سطح ملی، مانند طبقات فتودالی غرب، برپا کنند. دارایی خصوصی بزرگ شده بود، ولی از جهت سیاسی سازمان نگرفته بود. برخلاف تحولات مشابه در غرب، رشد مالکیت بزرگ خصوصی در بیزانس، جامعه نوینی به بار نیاورد. این رشد تنها توانسته بود جامعه قدیمی را تضعیف و فلج کند.

صاحب دارایی نیز هیچ‌گاه امنیت نداشتند؛ و خطرهایی که موقعیتشان را تهدید می‌کند، بر رضایت‌های ناشی از مشارکت فعال در قمارها و مزایای قدرت تام نمی‌چربید. بدین‌سان، حتی اعضای طبقه حاکمی که اکنون هیچ سمتی نداشتند، با اصول رژیم مطلقه معارضة نمی‌کنند، زیرا ممکن است فردا دوباره از مزایای آن برخوردار شوند. اعضای دولتی این طبقه، که با این تعارض بزرگ مواجه هستند، به مزایای قدرت، درآمد و حیثیتی که اکنون برخوردارند، به شدت می‌چسبند. تفسیرهای محدود و بسیار ساده‌شده، این قضیه را با صورت‌بندی آن برحسب منافع شخصی فرمانروای خودکامه، مخدوش می‌کنند. بی‌گمان، فرمانروای مستبد می‌خواهد قدرت مطلقه‌اش را ابقا کند، ولی بدون در اختیار داشتن یک دستگاه حکومتی کارآمد، نمی‌تواند به این هدف برسد.

قدرت مطلقه برای پادشاهان اروپا در قرون وسطا، همان‌قدر شیرین بود که برای همگنان بیزانسی‌شان. ولی برخلاف این پادشاهان، فرمانروایان بیزانس در دستیابی به این قدرت موفق بودند، زیرا دیوان‌سالاری منسجم بیزانس، قدرت مطلقه‌ای را که هم به نفع شاه و هم به سود مردان وابسته به دستگاه دولتی بود، حفظ می‌کرد. حال آن‌که ارباب‌های تیولدار پادشاهان غربی، نفعشان در این بود که قدرت شاه چندپاره و تحت نظارت باشد.

تسلط ارتش را در برخی کشورهای مبتنی بر مدیریت ارضی، تا چه حد می‌توان به عنوان نشانه‌ای از تمرکززدایی فتودالی دانست؟ نظامیان را به همان اندازه کشوری‌ها، باید وابسته به دستگاه دولتی به شمار آورد؛ و اگر نخستین سده‌های امپراتوری روم واقعیتی را آشکار سازد، درست همین واقعیت است؛ چرا که در این امپراتوری، رهبری نظامی زمانی اهمیت پیدا کرد که حکومت مطلقه روم به اوج خود رسیده بود. تبلور قدرت استبدادی در روسیه تحت تسلط مسکو، با فعالیت‌های چشمگیر دیوان‌سالارانه همراه بود؛ ولی اکثریت قاطع مردانی که در خدمت دولت بودند، افراد شمشیر به دست بودند و نه قلم به دست. این واقعیت که در اواخر حکومت بیزانس سران بخش نظامی دستگاه دولتی به عنوان رهبران سیاسی نیز اهمیت یافته بودند، به خاطر فشار

ج) توان خارق العاده قدرت دیوان سالاری تزاری

پس از ۱۲۰۴، امپراتوری لاتین به گونه‌ای موقت جای رژیم استبدادی سنتی را گرفت. آیا نهادهای نیمه فئودالی این امپراتوری (و عموماً نهادهای دشمنان غربی قسطنطنیه) چندان بر قدرت مطلقه دیوان سالارانه بیزانس تأثیر عمیق گذاشته بودند که نتوانسته بود برتری پیشینش را دوباره به دست آورد؟

به عبارت دیگر، آیا در آخرین سده‌های حکومت بیزانس، مالکان شهری و روستایی، تنها به خاطر آن‌که نیروهای خارجی، پشت قدرت استبدادی را درهم شکسته بودند، توانستند حکومت را فلج کنند؟

تجربه‌های روسیه تزاری، از جهت این قضیه بنیادی، بسیار آموزنده‌اند. به روسیه پس از تسلط مغول، چندین بار حمله شده بود، ولی تا پیش از انقلاب دموکراتیک ۱۹۱۷، حکومت مطلقه تزاری هرگز کاملاً درهم شکسته نشده بود. صنعتی شدن در روسیه، بر اثر تحولات غربی به شدت رشد کرده بود. پول خارجی به درون فعالیت‌های خصوصی (سرمایه دارانه) جریان یافته بود و در نتیجه، بر وزن بخش تملکی افزوده بود. روش‌ها و افکار غربی نیز بر اندیشه و عمل روسی بسیار تأثیر گذاشته بودند. ولی همه این نفوذهای خارجی نتوانسته بودند خصلت مطلقه دولت را نابود کنند. رابطه میان دیوان سالاری تزاری و نیروهای مالکیت و سرانجام، نیروی کار، همچنان با شرایطی تعیین می‌شد که از دیرباز در جامعه سنتی روس عملکرد داشتند. و این رابطه، همچنان به عنوان رابطه متأثر از برتری دیوان سالاری مطلقه، باقی مانده بود.

خدايگانان دستگاه دولت استبدادی روسیه تزاری، در برابر موقعیت تاریخی متغیر زمانه‌شان، واکنش‌های متغیری نشان می‌دادند، ولی تا ۱۹۱۷، آن‌ها قدرت همه جانبه‌شان را رها نکردند. در اوایل سده هجدهم، زمانی که دیگر آشکار شده بود صنعتی شدن برای دفاع از روسیه حیاتی است، حکومت تزاری، برخلاف حکومت‌های مطلقه اروپای غربی، روی خوشی به سرپرستی و تدوین مقررات برای صنایع جدید، نشان نداد. به جای آن، بیش‌تر صنایع

سنگین و بخشی از صنایع سبک را مستقیم تحت مدیریت خود درآورد^۱ و شاید به همین منظور از بیش‌تر کارگران صنعتی به صورت نیروی کار اجباری استفاده می‌کرد.^۲

عصر ماشین، مسائل متعددی را در حوزه‌های کشاورزی و صنعتی به بار آورده بود. ولی دیوان سالاری حاکم، با دستپاچگی و به گونه‌ای موفق در راستای تفوق خود، این مسائل را حل کرد. رژیم تزاری سرف‌های وابسته به زمین را آزاد کرد، ولی بر دهکده‌های روسیه که به شیوه‌ای نیمه شرقی اداره می‌شدند، نظارت شدیدی را حفظ کرده بود. در آخرین دهه‌های سده نوزدهم، حکومت روسیه، از طریق مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم، تقریباً تمام محصولات کشاورزی و تقریباً ۵۰ درصد درآمد دهقانان را از آن خود کرد. [۲۳] دیوان سالاری روسیه که از منافع مالی‌اش به خوبی نگهداری می‌کرد، کاملاً مشتاق بود اشرافیت زمیندار، بخش بزرگی از املاکشان را از دست دهند. در فاصله میان ۱۸۶۱ و ۱۹۱۴، زمینی که این اشراف مالکش بودند، چهل درصد

۱. در سال ۱۷۴۳، دولت ۶۳,۰۰۰ «سر» مرد را به فعالیت‌های معدنی (اورال) و ۸۷,۰۰۰ «سر» را برای کار در معادن پتاسیوم اختصاص داد. (ماوور، ۱۹۲۵، جلد اول، ص ۴۴۱) به اضافه تعداد نامعین از افرادی که در خارج از این دو عرصه عمده تولید دولتی کار می‌کردند؛ در حالی که کارگاه‌ها و کارخانجات خصوصی حدود ۳۰,۰۰۰ «سر» نیروی کار (اجباری) را در اختیار خود داشتند (همان، ص ۴۹۳). در دوره سلطنت الیزابت (۱۷۴۱-۱۷۶۲) بخش صنعت تحت مدیریت دولت، به طور موقت کاهش یافت (همان، ص ۴۴۰)، ولی در آخرین سال‌های سده هجدهم دوباره این بخش به شدت نیرو گرفت. چهارمین سرشماری روسیه می‌گوید از ۱۷۸۱-۱۷۸۳، ۲۱۰,۰۰۰ «سر» نیروی کار اجباری در کارگاه‌های معدنی دولت و ۵۴,۰۰۰ «سر» در واحدهای خصوصی کار می‌کردند. (همان، ص ۴۴۱). کولجیوم، در گزارش نه‌چندان کاملی از کارخانه‌داران در سال ۱۷۸۰، ۵۱,۰۰۰ «سر» نیروی کار اجباری را در فعالیت‌های معدنی خصوصی کوهستانی و حدود ۲۴,۰۰۰ «سر» نیروی کار را در خارج از منطقه اصلی صنعت روسیه، «معادن کوهستانی»، گزارش کرد (همان، ص ۴۹۳).

۲. صنعت سنگین هسته اصلی فعالیت‌های دولتی را تشکیل می‌داد و تا «آغاز سده نوزدهم، معادن آهن و کارخانجات ذوب فلز، فقط با نیروی کار اجباری کار می‌کردند» (ماوور، ۱۹۲۵، جلد اول، ص ۵۳۴).

کمتر شد. [۲۴] برنامه اصلاحات استولیپین^۱ در سال ۱۹۰۶، نشان داد کارگزاران حکومت مطلقه به ایجاد یک طبقه نیرومند از کشاورزان مالک علاقه بیش‌تری داشتند تا حفاظت از مزایای ملکی زمینداران بزرگ.

در بخش اقتصاد غیر کشاورزی نیز مقررات حکومتی هم‌پیمانان کوتاه‌فکرانه بود. حکومت، فعالیت‌های سرمایه‌داری خصوصی را در صنعت و بازرگانی، و تا حد کم‌تری در ارتباطات و بانکداری، تشویق می‌کرد. ولی در آغاز سده بیستم، دولت بیش‌تر جاده‌های کشور را مدیریت می‌کرد، بر صنایع وسیع «انحصاری» نظارت مالی داشت و در سرمایه‌گذاری‌های خارجی جایگاهی اساسی به خود اختصاص داده بود. دولت روسیه تزاری از طریق تضمین‌های دولتی بر حدود یک‌سوم صنایع سبک غیر انحصاری، و در سال ۱۹۱۴، حدود ۹۰ درصد از صنایع سنگین و معدنی را تحت نفوذ خود داشت. [۲۵] این داده‌ها نشان می‌دهند رژیم تزاری در آغاز سده بیستم، چه نقش حساسی را در اقتصاد روسیه بازی می‌کرد. اقتصاددان برجسته شوروی، لیاخ‌چنکو، در موافقت با اکثر دیگر تحلیل‌گران، یادآور می‌شود نظام بانکی روسیه پیش از انقلاب، «با نظام بانکی کشورهای سرمایه‌دار غربی تفاوت اساسی داشت... و بانک دولتی، بانک مرکزی سراسر نظام اعتباری روسیه به شمار می‌آمد» و مدیر بخش اعتباری خزانه‌داری دولت بر «سراسر دستگاه مالی کشور نظارت می‌کرد». [۲۶]

نیازی نیست سامان اجتماعی روسیه را با معیار واحد نظارت مالی ارزیابی کنیم، ولی بی‌گمان این نکته ارزش یادآوری را دارد که یکی از دفاتر دستگاه دولتی تزاری بر سراسر نظام مالی کشور نظارت می‌کرد. با توجه به نقش دیوان‌سالاری تزاری در جامعه روستایی و شهری، به سختی می‌توان از این نتیجه‌گیری پرهیز کرد که حتی در آغاز سده بیستم، مردان وابسته به دستگاه دولت از جامعه قوی‌تر بودند. [۲۷]

د) ترکیه عثمانی

آخرین تحولات ترکیه عثمانی، ترکیبی از ویژگی‌های الگوهای بیزانسی و روسی را نشان می‌دهند. امپراتوری ترکیه به حکومت بیزانس شباهت داشت، زیرا قلمروش بسیار هم‌آهنگ بود و نواحی نمونه اقتصاد آب‌سالارانه را نیز اساساً نظارت می‌کرد و به دولت تزاری روسیه نیز شباهت داشت، زیرا به شدت تحت نفوذ جامعه صنعتی اروپای نوین بود. از سوی دیگر، این رژیم با حکومت بیزانس متفاوت بود، زیرا از دست‌دادن ولایت‌های آب‌سالارانش تقریباً با زوال اعتبار سیاسی‌اش همراه بود؛ و به این خاطر با روسیه تفاوت داشت که نفوذ روزافزون اقتصادی و فرهنگی غرب صنعتی با یورش موفقیت‌آمیز به حاکمیت ترکیه و حتی قدری پیش از آن همراه بود.

ه) راه‌حل‌های نهایی

در هر یک از این سه کشور، پرخاشگری عامل تعیین‌کننده‌ای در تضعیف رژیم استبدادی به شمار می‌آمد؛ و این امر به گونه غیر مستقیم، توان سامان استبداد شرقی را تصدیق می‌کند.

در مورد بیزانس، کاملاً روشن نیست که آیا زوال نهایی این رژیم استبدادی اساساً نتیجه عوامل خارجی یا داخلی بود؛ یعنی آیا فتح متصرفات بیزانس به وسیله سلجوقیان روم در ۱۲۰۴ باعث این زوال بود یا رشد روزافزون زمینداری اربابی در داخل. به هر روی، جای تردید نیست که نیروهای تملکی روبه رشد از دولت روبه زوال بیزانس کاملاً و اساساً جدا نشده بودند. تماس با غرب، برای فلج کردن این حکومت استبدادی سنتی کافی بود، ولی این تماس چندان نیرومند نبود که راه را برای رشد یک جامعه نوین متوازن و مبتنی بر مالکیت (سرمایه‌داری) هموار سازد.

در مورد روسیه، باید گفت این حکومت مطلقه دیوان‌سالار تنها در ۱۹۱۷ ضربه مرگباری از خارج خورده بود. پیش از این تاریخ، یک نوع استبداد

1. Stolypin's reform program

الف) امپراتوری لیاو

امپراتوری لیاو^۱ به چندین دلیل توجه خاصی را طلب می‌کند. این امپراتوری یکی از چند جامعه فتح‌شده در شرق دور است که در آن، فاتحان بربر (شبان) — در این مورد، چی‌تان‌ها^۲ — بر بخشی از چین فرمان می‌راندند، بی‌آن‌که کانون سیاسی‌شان را از سرزمین‌های مرتعی آسیای مرکزی به مناطق فتح‌شده در چین شمالی انتقال دهند. لیاو نخستین دودمان بزرگ فاتح در تاریخ چین است؛ دودمان چین (تحت فرمانروایی جورچن)، یوآن^۳ (تحت فرمانروایی مغول‌ها) و چنگ (تحت فرمانروایی منچوها)، سه دودمان دیگر فاتح چین به شمار می‌آیند. به همین دلیل، نهادهای لیاو در حکومت‌های دودمان چین، یوآن و چنگ تقارن‌های مهمی داشتند؛ و به نظر می‌رسد دودمان‌های دیگر فاتح چین و جاهای دیگر، نیز از همین تقارن‌ها برخوردار بودند.^۴

چی‌تان‌ها طی دویست سال فرمانروایی‌شان، چندان درکی از امکانات کشاورزی آب‌سالارانه به دست نیاورده بودند. به جای آن، همانند دیگر «بربرهای» کوه‌نشین، مزارع آبیاری‌شده را به عنوان مانع تاخت‌وتاز آزادانه سوارکارانشان در نظر می‌گرفتند.^[۲۹] به هر روی، بیشتر مناطق کشاورزی آن‌ها، از سنت آب‌سالارانه درازآهنکی برخوردار بودند. پیش از استقرار قدرت لیاو در شمال چین و منچوری، کانال‌هایی حفر شده و بر رودخانه‌ها سدهایی زده بودند؛^[۳۰] و به نظر می‌رسد فاتحان چی‌تان کاملاً مشتاق بودند این میراث آب‌سالارانه را حفظ کنند. زمانی که سیل، سی دهکده را در منطقه هوپی^۵

حاشیه‌ای شرقی خود را با شرایط یک جریان رو به رشد صنعتی‌سازی به خوبی تطبیق داده بود. حکومت تزاری به مالکیت منقول و غیر منقول، بیش از پیش امتیاز داده بود؛ و در آخرین سال‌های حیاتش حتی به تعدادی از سازمان‌های سیاسی اجازه داده بود در سطحی ملی فعالیت کنند.^[۲۸] ولی با وجود همه این تحولات، رژیم دیوان‌سالار تا آغاز ۱۹۱۷ خود را ابقا کرده بود.

در مورد ترکیه، باید گفت قدرت‌های خارجی استخوان‌بندی استقلال عثمانی را در یک رشته از جنگ‌ها درهم شکسته بودند؛ و هرچند روسیه نیز در شکست نظامی ترکیه عثمانی نقش داشت، ولی تحولات بعدی این کشور اساساً تحت نفوذ اروپای غربی شکل گرفته بودند. تحت همین نفوذ بود که ترکیه به اصلاحات قانونی مهمی تن داده بود. اصلاحات ترکیه، به خاطر اهمیت کم‌تر تحولات مستقل تملکی چه در عرصه زمین و چه در حوزه سرمایه، از اصلاحات انجام گرفته در امپراتوری تزاری سطحی‌تر بود، هرچند نخستین پارلمان در ترکیه، خیلی زود، در ۱۸۷۶، برپا شده بود؛ ولی در این کشور، ضعف نیروهای مستقل داخلی تا اندازه‌ای با تبااهی روزافزون دستگاه دولتی سنتی همراه شده بود، دولتی که پس از تحمل شکست‌های جنگ بالکان و جنگ جهانی نخست، سرانجام فرو ریخت.

۴. استبدادهای ارضی حاشیه‌ای که عناصر آب‌سالارانه آشکاری داشتند

روسیه تحت تسلط مسکو و دولت بیزانس در دوره میانی، که استبداد ارضی حاشیه‌ای و همسانی‌های فرهنگی گوناگونی داشتند، از یک ویژگی مشترک برخوردار بودند که به تحقیق ما بسیار ربط دارد، و آن این است که در هر دوی این تمدن‌ها عملیات آب‌سالارانه ارضی نقش مهمی نداشتند. از سوی دیگر، دو جامعه لیاو و مایا، که کم‌تر اشتراک فرهنگی داشتند، از جهت ویژگی‌های آب‌سالارانه آشکارا شبیه هم بودند.

1. Liao empire

2. Ch'i-tan

3. Yüan

۴. این بررسی با این واقعیت تسهیل شد که رعایای چینی لیاو که در تاریخ‌نگاری تربیت شده بودند، نهادهای جامعه لیاو را به مراتب بهتر از نوشته‌های دیگر جوامع فتح‌شده آسیایی به دست فاتحان شبان، ثبت کرده بودند. دلایل این پدیده در کتاب ویثوگل، ۱۹۴۹، بحث شده است.

5. Hopei

کنونی زیر آب برده بود، «امپراتور لیائو فرمان داده بود کانال‌های قدیمی را لایروبی کنند»؛ [۳۱] و در ۱۰۷۴ که باران‌های بیش از اندازه، جمعیت حوزه رودخانه لیائو را تهدید کرده بود، «سروریر شمالی فرمان داده بود مردان قادر به کار در کرانه این رودخانه در سطح وسیع بسیج شوند تا سدهای رودخانه را تکمیل کنند». یکی از کارگزاران باتجربه هشدار داده بود چنین «عملیات وسیعی» در این زمان سودمند نیست و درخواست کرده بود بیگاری متوقف شود. «دربار امپراتوری با این درخواست موافقت کرد و عملیات قطع شد.» رویدادهای بعدی به جا بودن هشدار این کارگزار (رودخانه مصیبتی به بار نیاورد) و بُعد و وزن بیگاری آب‌سالارانه را نشان داد: «در سراسر سواحل این رودخانه که هزار لی^۱ درازا داشت، هیچ کس از این عملیات خرسند نبود.» [۳۲] حکومت لیائو به نیروی کار لازم برای ساخت‌وسازهای غیر آب‌سالار به همین اندازه مجهز بود و با علاقه‌مندی بیش‌تر این نیرو را برای این نوع کارها استفاده می‌کرد. شاهراه‌ها نگهداری و تعمیر می‌شدند [۳۳] - زمانی نیروی کار عظیمی متشکل از دویست هزار کارگر بیگار در این بزرگراه‌ها کار می‌کردند؛ [۳۴] زنجیره‌هایی از استحکامات دفاعی در مرزها برپا شده بودند؛ [۳۵] و دو پایتخت نوساز و کاخ‌ها، معابد و مزارهای متعددی در جایگاه‌های قدیمی فرهنگ چینی در شمال، بنا شده بودند. [۳۶] توصیف‌های مکتوب و یافته‌های باستان‌شناختی این نکته را آشکار می‌سازند که خدمت بیگاری برای فرمانروایان تا چه اندازه مؤثر و برای مردم چقدر طاقت‌فرسا بود. [۳۷]

فرمانروایان لیائو همان‌قدر که سازندگان بزرگی بودند، سازمان‌دهندگان بزرگی نیز به شمار می‌آمدند. ادارات تحت فرمان آن‌ها از مردم برای مقاصد مالیات‌گذاری، بیگاری و سربازگیری، سرشماری می‌کردند. [۳۸] نظام پستی آن‌ها کامل و سریع بود. [۳۹] و ارتش آن‌ها یک ماشین جنگی بسیار هماهنگ

۱. واحد طول چینی که معادل ۵۲ کیلومتر است. (مترجم)

بود. دلایلی در دست داریم که نشان می‌دهند چنگیزخان سازمان نظامی همان‌قدر هولناکش را از الگوی لیائو تقلید کرده بود. [۴۰] این تحولات ساختمانی و سازمانی، با روش‌های کسب درآمد آب‌سالارانه اصیل تکمیل می‌شدند. درست است که برخی مناطق «واگذار شده» تنها مالیات شراب به حکومت مرکزی می‌دادند؛ [۴۱] ولی این مناطق کاملاً به قلمرو امپراتوری تعلق نداشتند؛ هرچند سرانجام، بیش‌تر آن‌ها تحت نظارت کامل حکومت درآمدند. [۴۲] در بیش‌تر زیرشاخه‌های اجرایی حکومت، دولت با تأکید از رعایایش می‌خواست مالیات‌هایشان را بپردازند [۴۳] و برای حکومت بیگاری و خدمت نظامی انجام دهند. خانواده‌ها و دیرهای بانفوذ می‌کوشیدند خانوارهای واقع در زمین‌هایشان را از سرشماری همگانی معاف سازند، [۴۴] ولی دولت به هیچ روی از داعیه مالیات بستن بر آن‌ها دست برنمی‌داشت. [۴۵] بحران نهایی قدرت لیائو، همه شاخص‌های بحران یک دودمان حاکم را در یک استبداد نمونه ارضی نشان می‌دهد. در این جا نیز مانند موارد مشابه، زمینداران درآمد‌های ملکی‌شان را افزایش دادند، [۴۶] ولی توان سازمانی‌شان را تقویت نکردند. فروپاشی این دودمان، به هیچ نوع مالکیت مبتنی بر سامان صنعتی، نینجامید. به جای آن، نتیجه این فروپاشی ترمیم و احیای جامعه قدیمی مبتنی بر مدیریت ارضی بود.

ب) جامعه مایا

تمدن مایا ویژگی‌هایی بوم‌شناختی و فرهنگی دارد که از بسیاری جهات بی‌همتایند. ولی این ویژگی‌های «بی‌همتا»، اوضاع ساختمانی، سازمانی و درآمدزایی را که با شرایط جوامع حاشیه‌ای دیگر مبتنی بر مدیریت ارضی بسیار شباهت دارد، پنهان نگه می‌دارند.

مایای باستانی در ناحیه وسیعی گسترش داشت که بیش‌تر گواتمالا امروزی، بخش غربی جمهوری هندوراس و همه خاک هندوراس بریتانیا و یوکاتان را در بر می‌گرفت. مانند بیش‌تر نقاط آمریکای مرکزی، این ناحیه نیز در طول

سال بارندگی بسیار متفاوتی دارد. از ماه می تا اکتبر، بارندگی سنگین است، ولی در بقیه ماه‌های سال باران کمی می‌بارد. این دو وضعیت متفاوت بارندگی، فعالیت‌های آب‌سالارانه کاملی را در مناطق کرانه دریای مکزیکو و در مناطق کوهستانی جنوبی‌تر، از جمله مناطق مسکونی گواتمالا و هندوراس، تشویق می‌کرد. به هر روی، در بخش‌های وسیع حوزه مایا، ویژگی‌های بوم‌شناختی بودند که به فعالیت آب‌سالارانه شکل می‌بخشیدند و حدودش را تعیین می‌کردند. تقریباً سراسر دشت پست یوکاتان^۱ و بخش بیشتر منطقه تپه‌ماهوری میان این دشت و مناطق بلند، را ماده معدنی بسیار نفوذپذیر سنگ آهک پوشانده بود که بر اثر آن، باران به سرعت به پایین‌تر از سطح دسترس‌پذیر نزول می‌کرد.

البته سرزمینی که از شکل‌گیری رودخانه‌ها و دریاچه‌ها جلوگیری می‌کند، برای کشاورزی آبیارانه هیچ مناسب نیست. از این بدتر، نبود مکان‌های طبیعی برای ذخیره‌سازی آب آشامیدنی بجز آب‌چاله‌های چاه‌مانند، مانعی جدی بر سر راه استقرار اقامتگاه‌های دایمی یا پرجمعیت ایجاد می‌کند. به همین دلیل، اشخاصی که به استقرار چنین اقامتگاه‌هایی علاقه‌مند بودند، می‌بایست نه تنها برای مقاصد آبیاری بلکه جهت گردآوری و حفظ آب آشامیدنی نیز کوشش‌های هماهنگی از خود نشان دهند. در نتیجه این کوشش‌ها، تنها می‌توانیم در این ناحیه انتظار تأسیسات آب‌سالارانه‌ای داشته باشیم که در جوامع کشاورزی دیگر معمولاً نقش کوچکی دارند.

در ۱۵۱۹ که کورتز^۲ دیدار کوتاهی از یوکاتان داشت، از چاه‌ها و ذخایر آب در مناطق مسکونی «نجیب‌زادگان» یاد کرد. [۴۷] در ۱۵۶۶، لندا^۳ در نخستین توصیف منظم تمدن مایا، هم بر مشکلات کم‌آبی این ناحیه و هم بر شیوه تأمین رطوبت از طریق «طبیعی و دست‌ساز»، [۴۸] تأکید کرد. مهم است

1. Yucatan

۲. Hernando Cortez (۱۴۸۵-۱۵۴۷)، کاشف و فاتح اسپانیایی مکزیک. (مترجم)

3. Landa

بدانیم که لندا مانند نویسندگان *Relaciones de Yucatan*، بر وسایل انسانی تأمین آب بیش‌تر اهمیت می‌نهد تا منابع طبیعی.^۱

تأسیسات فراهم کردن آب آشامیدنی عبارت بودند از:

۱. چاه‌های مصنوعی [۴۹]

۲. مخازن آب

۳. آب انبارهای وسیع دست‌ساز

در *Relaciones* به وجود چاه‌های مصنوعی در همه جای سرزمین پست اشاره شده است. [۵۰] و شاهدان اولیه مایا، دشواری‌های کندن و حفظ چاه بدون کمک ابزارهای فلزی را خوب می‌فهمیدند. [۵۱] حتی پس از پیدایش وسایل آهنی، نیز حفظ و کاربرد چاه‌های دست‌ساز، به کنش اجتماعی مبتکرانه‌ای نیاز داشت. [۵۲]

در برخی موارد، روش‌هایی که به کار بسته می‌شدند، مبتنی بر «معتقدات گذشته» [۵۳] و مستلزم مشارکت فعالانه «جمعیت یک شهر» [۵۴] بود.

هرچند این چاه‌ها مهم بودند، ولی قاعدتاً آب را برای جمعیت‌های بزرگ فراهم نمی‌کردند. کازارس، یک مهندس امروزی در یوکاتان، می‌گوید: «اگر ما برای تأمین آب تنها به چاه‌ها متکی بودیم، بیش‌تر شبه‌جزیره ما نمی‌توانست مسکونی شود.» [۵۵] به همین خاطر، مخازن و آب‌انبارها در یوکاتان نقش بسیار مهمی پیدا کرده بودند.

ساخت‌وسازهای زیرزمینی بطری شکل با دهانه‌های گرد، Chultuns، در بسیاری نقاط حوزه مایا کشف شده‌اند. در اوکسمال^۲، استیفنز^۳ یادآور می‌شود: «بسیاری از این تأسیسات آبی زیرزمینی در جاهایی بودند که چندان انتظار وجودشان نمی‌رفت، زیرا سرراه‌های عبور قرار داشتند و خطر سقوط در آن‌ها وجود داشت. تا آخرین روزی که در این منطقه بودیم، هر روز با یکی از این

۱. RY. جلد اول، ص ۱۱۶، ص ۱۴۴، ص ۱۸۲، ص ۲۰۶، ص ۲۱۰، ص ۲۲۱، ص ۲۴۸، ص

۲۶۶. گاه بر چاه‌های طبیعی نیز بسیار تأکید می‌شد (همان، ص ۴۷ و شاید ص ۲۹۰).

2. Uxmal

3. Stephens

تأسیسات آبی رویه‌رو می‌شدیم».[۵۶] به نظر می‌رسد این نوع تأسیسات آبی «ذخایر عظیمی برای تأمین آب شهر فراهم می‌کرد».[۵۷]

علاوه بر چاه‌ها و مخازن آب^۱، مایاهای باستانی آبگیرها یا دریاچه‌های بزرگی به نام آگودا^۲ نیز ساخته بودند. حتی در مناطق تپه ماهوری، که زمین آن آب‌چاله‌ها یا غارهای آبی را به طور طبیعی در دسترس قرار می‌داد، کازارس از اهمیت بیش‌تر آب‌انبارهای طبیعی یا مصنوعی یاد می‌کند. آب‌انبارهای دست‌ساز، از نظر شکل و کیفیت متفاوت از ذخایر آب طبیعی بودند: «برخی کف سنگی داشتند و برخی دیگر از سنگ ساخته نمی‌شدند و حجم این آب‌انبارها نیز متفاوت بودند، این کارهای هنرمندانه ابتکار و دستاوردهای سازندگانشان را نشان می‌دهند».[۵۸]

کم‌تر پژوهشگری را سراغ داریم که به اندازه استفنز، کاشف پیش‌گام، این آب‌انبارها را بررسی کرده باشد. در نگاه نخست، بسیاری از این آب‌انبارها طبیعی می‌نمودند،[۵۹] و اطلاع‌دهندگان استفنز مطمئن بودند - و تحقیق‌های اخیر درستی نظرشان را اثبات کرده‌اند[۶۰]- که «شاید صدها نفر در بیشه‌هایی که زمانی این عنصر حیات را برای جمعیت فراوان یوکاتان فراهم می‌کردند، دفن شده باشند».[۶۱]

در مورد اهمیت این واقعیت در سازمان آب‌سالارانه، به ندرت مبالغه شده است. حفر چاه معمولاً تنها به کوشش هماهنگ اجتماع‌های کوچک‌تر نیاز داشت؛ و مخازن آب شهری شاید با کار دسته‌جمعی گروه‌هایی ساخته و نگه‌داری می‌شدند که «با هزینه شخصی‌شان خانه‌های ارباب‌ها را می‌ساختند».[۶۲] اما در مورد ذخایر آب، کار اشتراکی در سطح وسیع‌تر لازم

۱. استفنز (۱۸۴۸، جلد اول، ص ۲۳۲) فرض را بر این می‌گیرد که تأسیسات آبی زیرزمینی اوکسمال آب را برای مردم شهر مخروبه «دست‌کم به گونه‌ای جزئی» فراهم می‌کرد. کازارس (۱۹۰۷، ص ۲۲۷) نیز از ظرفیت محدود این مخازن، برای تأمین نیازهای آبی شهرهای باستانی مایا یاد می‌کند.

2. aguada

بود. در میانه سده نوزدهم، یک مزرعه‌دار بزرگ که می‌خواست ذخیره آب نزدیک ملکش را لایروبی کند، «همکاری همه مزرعه‌داران کوچک و بزرگ اطراف را جلب کرد و سرانجام توانست همه نیروی کار در دسترس آن‌ها را برای این کار بسیج کند، به گونه‌ای که زمانی ۱۵۰۰ کارگر سرخ‌پوست با هشتاد سرکارگر برای پاک کردن این مخزن کار می‌کردند».[۶۳] با توجه به این‌که برای پاک کردن تنها یک ذخیره آب، آن هم با ابزارهای آهنی در آن زمان، چنین نیروی کار هماهنگ و عظیمی لازم بود، در شرایط عصر حجر مایای باستان، برای لایروبی و ساخت زنجیره‌ای از این ذخایر چه نیروی کار عظیمی می‌بایست بسیج شده باشد.

برای آن‌که به اهمیت نهادی چاه‌ها، مخازن و آب‌انبارهای دست‌ساز مایای باستان پی ببریم، به بررسی‌های بیش‌تری نیاز داریم. ولی حتی با همین دانش محدودمان نیز می‌توانیم بگوییم عملیات ساختمانی در تمدن مایا بخش آب‌سالارانه قابل توجهی به شمار می‌آمد. از آب‌انبارها نه تنها در زمین‌های پست بلکه در حوزه تپه‌ماهوری نیز استفاده می‌شد[۶۴] که برخی از باستانی‌ترین مراکز تمدن مایا در آن جای داشتند.[۶۵] کانال‌های آبیاری، دریاچه‌های مصنوعی و انواع شناخته‌شده دیگر فعالیت‌های آب‌سالارانه در بخش مرتفع حوزه مایا^۱ و نیز در منطقه تپه‌ماهوری کشف شده‌اند.^۲

۱. در شهر باستانی مایا، پالینکو، استفنز بقایای یک کانال آبی را کشف کرد که با سنگ‌های بزرگ روکش شده بود (استفنز، ITCA، جلد دوم، ص ۳۲۱ و ص ۳۴۴). بلوم «در بخش‌های دیگر ویرانه‌های این شهر» نظام کاملی از زه‌کشی پیدا کرد (بلوم و لافارگ، IT، جلد اول، ص ۱۸۹). او همچنین از نظام آبیاری «بسیار کاملی» در آماتینانگو چیپاس، که زمانی بخشی از امپراتوری کهن مایا بود، یاد کرد (همان، جلد دوم، ص ۳۹۶). استفنز در گواتمالا (ITCA، جلد اول، ص ۲۰۶) با «دریاچه مصنوعی وسیعی که از سربندی روی نهرهای گوناگون ساخته شده بود» رویه‌رو شده بود. کانالی در هندوراس که شاید به ماقبل تاریخ تعلق داشته باشد، «برای آبیاری بخش وسیعی از دشت پست» نزدیک دریاچه یوجوآ، وجود داشت (استرانگ، کیدروپاول، ۱۹۳۸، ص ۱۰۱).

۲. منطقه تپه‌ماهوری میان منطقه کوهستانی و یوکاتان شمالی، فرورفتگی‌های آبگیری دارد که

از ساخت و سازهای غیر آب‌سالارانه مایای باستان بسیار صحبت شده است. اسناد اولیه اسپانیایی بر حجم عظیم «خانه‌ها» و «عمارت‌ها»^۱ی که مردم برای خدایگانان روحانی و غیر روحانی‌شان ساخته بودند، تأکید می‌کند؛ [۶۶] و خرابه‌های عظیم باقی‌مانده اسناد مکتوب پیشین را تأیید می‌کنند. بزرگراه‌های سنگی عریض و طویل، تعدادی از شهرها را به هم وصل می‌کردند و این راه‌ها نیز مانند هرم‌ها، کاخ‌ها و معابد، می‌بایست به نیروی بیگاری بزرگی نیاز داشته باشند. [۶۷]

برای برخی از بیگاری‌های ساختمانی هیچ عوضی پرداخت نمی‌شد؛ [۶۸] و در مورد خدمات بیگاری دیگر از جمله کار کشاورزی برای ارباب‌ها، نیز شاید همین سیاست به کار می‌رفت. [۶۹] اگر در مورد یکنواخت بودن یا نبودن ترتیب‌های پرداخت، شکی وجود داشته باشد، در این هیچ تردیدی نیست که عوام تحت انضباط خاصی برای خدایگانان‌شان کار می‌کردند. مردان برجسته که بیش‌تر از کارگزاران دولت بودند و «از آن‌ها به خوبی اطاعت می‌شد» [۷۰] به نام فرمانروا عمل می‌کردند. در مورد قدرت فرمانروا، که یا یک دولت‌شهر یا خوشه‌ای از چنین واحدهایی را تحت نظارت داشت، می‌توان از روی این واقعیت که کارگزاران محلی هیچ سهمی از مالیات مرکزی را برای خود برنمی‌داشتند، قضاوت کرد.^۲ اعضای «شورای شهر» که به بلندپایه‌ترین

→ کف رُسی آن «دریاچه‌ها، باتلاق‌ها و نهرها»^۱ی را به وجود می‌آورد (لاندل، ۱۹۳۷، ص ۵؛ ریکستون، ۱۹۳۷، ص ۹؛ کوک، ۱۹۳۱، ص ۲۸۷) ولی حتی در این‌جا نیز زمین از سنگ آهک نفوذپذیری پوشیده شده که با روش‌های طبیعی به سرعت و به آسانی زیر سطح قابل دسترس نفوذ می‌کنند و در سه یا چهار ماه از سال، کم‌آبی خطرناکی پدید می‌آورد (ریکستون، ۱۹۳۷، ص ۱۰). تأسیسات آبی بطری‌شکل که در «سنگ آهک سخت سراسر این منطقه حفاری شده است» اگر دیواره‌های آن‌ها با گچ نفوذناپذیر شده باشند، ممکن است برای ذخیره‌سازی آب به کار رفته باشند (همان، ص ۹). آب انباری نزدیک اوآکزاکتوم پیدا شده است که «بی‌گمان بقایایی از یک آب‌انبار باستانی است؛ حفاری کف این آب‌انبار شاید کف سنگفرش‌شده اولیه‌اش را آشکار سازد» (مورلی، ۱۹۳۸، ص ۱۳۹).

۱. مردم عادی با کار در مزارع کارگزاران محلی، نگهداری خانه‌های آن‌ها و خدمت شخصی به ایشان، به آن‌ها کمک می‌کردند (توزر، ۱۹۴۱، ص ۶۲ و ص ۲۹۲؛ رویز، ۱۹۴۳، ص ۶۲).

کارگزاران محلی کمک می‌کردند، «متصدی برخی امور شهری بودند، خراج را گردآوری می‌کردند و در دیگر امور شهری نیز دخالت داشتند» [۷۱] بنابر یک توصیف منطقه‌ای، کارکنان بخش‌های شهری می‌بایست «در زمان گردآوری خراج و خدمات بیگاری اجتماعی، سروقت حاضر باشند و مردم بخش‌هایشان را برای جشن‌ها و جشنواره‌ها و نیز جنگ، جمع کنند» [۷۲]. گذشته از انواع کارکنان شهری که از یک نوع خط تصویرنگارانه استفاده می‌کردند و از جمله زمین‌ها را ثبت می‌کردند، [۷۳] کارکنانی نظامی نیز وجود داشتند که برخی مدام‌العمر سرکار بودند و برخی دیگر برای سه سال گمارده می‌شدند. [۷۴] سربازان دستچین‌شده که بیش‌تر کار جنگ را انجام می‌دادند و خدمتشان به گونه خاصی جبران می‌شد، قوای ثابت نظامی را تشکیل می‌دادند، ولی «مردان دیگری را نیز می‌شد به خدمت فراخواند» [۷۵]. فرمانروایان طول مدت یک نبرد را بر وفق مقتضیات عملی، تعیین (و محدود) می‌کردند. ماه اکتبر تا ژانویه که فصل کم‌کاری کشاورزی است، مناسب‌ترین زمان برای برپا کردن جنگ بود. [۷۶]

قدرت رژیم بر رعایایش، در عرصه کسب درآمد نیز بی‌حساب بود؛ و به هیچ دلیل نمی‌توان شک کرد و گفت فرمانروایان از فرصت‌های کسب درآمدشان حداکثر استفاده را نمی‌کردند. می‌گویند «خراج» سبک بود؛ [۷۷] و مبالغی که از خانوارها درخواست می‌شد، شاید چندان گزاف نبوده باشد، ولی باید به یاد داشت، که تحت سلطه مکزیک و اینکا، رعایایی که برای دولت و معابد کشاورزی می‌کردند، مالیاتی نمی‌پرداختند. ولی در نقطه مقابل این قضیه، مردم عادی مایا که در مزارع خدایگانان‌شان کار می‌کردند، می‌بایست به آن‌ها «ذرت، بنشن، فلفل، طیور، عسل، پارچه نخی و گوشت شکار» [۷۸] اضافی نیز می‌دادند. در یک گزارش اصلی آمده است که این نوع باج‌ها داوطلبانه بودند، ولی گزارش دیگری از همان محل، می‌گوید کسانی که نمی‌توانستند چنین باج‌هایی پرداخت کنند، ممکن بود در پیشگاه خدایان قربانی شوند. [۷۹]

۵. «تراکم رقیق ۲» یا «حاشیه‌ای ۱»؟

بررسی بیزانس و روسیه و امپراتوری لیاثو و تمدن مایا، ما را به چندین نتیجه‌گیری می‌رساند. تراکم آب‌سالارانه این چهار مجموعه نهادی، بسیار متفاوت است؛ این تراکم در دو نظام اولی بسیار پایین یا صفر است و در دو نظام آخری به نسبت بالاست. در واقع، برپایه یک استدلال معقول، نظام‌های لیاثو و مایا را می‌توان موارد نزدیک به جوامع آب‌سالار با تراکم رقیق به شمار آورد که در نمادهایی که ما برای این قضیه تعیین کردیم، با عنوان «تراکم رقیق ۲» درمی‌آیند. فعلاً، با ارزیابی محافظه‌کارانه، آن‌ها را در ردیف جوامع شرقی حاشیه‌ای با عناصر اساسی آب‌سالارانه، «حاشیه‌ای ۱» قرار می‌دهیم که به جوامع «حاشیه‌ای ۲»، یا جوامع شرقی بدون ماهیت آب‌سالارانه یا اندکی آب‌سالارانه، نزدیکند.

نزدیکی جوامع حاشیه‌ای ۱ به تراکم رقیق ۲ و شکاف میان جوامع حاشیه‌ای ۱ و ۲، به اندازه این واقعیت که همه گونه‌های نوع حاشیه‌ای روش‌های سازمانی و استحصال سیاست استبدادی را به کار می‌برند، مهم است. این جوامع هر چقدر هم که از جهت آب‌سالارانه حاشیه‌ای باشند، روش‌های نظارت اجتماعی‌شان همه آن‌ها را به طور قطع در جهان «شرقی» قرار می‌دهد.

۶. الگوهای قطعه‌قطعه‌کننده وراثت و دین مسلط وابسته به حکومت

برای تقویت طبقه‌بندی اسامی‌مان، داده‌های تکمیلی بسیاری را می‌توان ارائه کرد. ولی در این جا تنها به دو معیار بسیار مهم اشاره می‌کنیم که عبارتند از: نظام قطعه‌قطعه‌کننده وراثت، و وابستگی اقتدار مذهبی به دولت.

قوانین ژوستینین^۱ — ماده ۱۱۸ قوانین جدید — تقسیم برابرانه ملک میان فرزندان یک شخص مرده را توصیه می‌کند. این نوع تقسیم ارث، از هر جایی سرچشمه گرفته باشد، با نیازهای استبداد ارضی کاملاً سازگاری دارد.

در روسیه، به موازات تغییر الگوهای نهادی، شرایط تملک نیز، که بر مبنای این الگوها تعیین می‌شود، تغییر یافت. زمین اعیانی، *Votchina*، که صورت پیشامغولی مالکیت قوی اشرافی بود، مشمول قطعه‌قطعه‌شدن ارثی نشده بود و دیری پس از آن که مالکان نجیب‌زاده این نوع ملک وادار به خدمت دولت شده بودند، این رسم همچنان ادامه داشت. زمین *Pomestye*، زمین دولتی به شمار می‌آمد و در آغاز، از پدر به پسر انتقال می‌یافت؛ [۸۰] ولی از آن‌جا که همه مردان بزرگسال مجبور بودند خدمات کشوری یا نظامی انجام دهند، ملک *Pomestye* سرانجام یک نوع متصرفات خانوادگی محسوب شد که می‌بایست در میان وارثان گوناگون پدر تقسیم شود. [۸۱] زمانی که اهمیت روزافزون اسلحه آتشین؛ سوارنظام اشرافی را به پیاده‌نظامی متشکل از عوام تغییر شکل داده بود، دولت دیگر به خدمت نجیب‌زادگان چندان نیاز نداشت؛ و پیتراول که زمین *Votchina* و *Pomestye* را درهم ادغام کرده بود، استفاده از نوع تازه زمین دولتی را موروئی کرد. [۸۲] قانون ۱۷۳۱، در فرایند خصوصی‌سازی زمین *Pomestye*، نقطه عطف مهمی به شمار می‌آید. از این سال به بعد، *Pomestye* میان همه فرزندان تقسیم می‌شد و طبق قانون مدون، «به گونه‌ای برابرا نه در میان‌شان قسمت می‌شد». [۸۳]

در اروپای غربی، نجیب‌زادگان از بطن دوره‌ای از خدمات قراردادی و محدود دولتی (فتودالی) بیرون آمدند و از طریق نخست‌زادگی و وقف، مالکیت ارضی‌شان را تحکیم کردند. نجیب‌زادگان روسیه تزاری برخلاف اروپای غربی، و نیز برخلاف سنت بومی *Votchina*، از دل دوره‌ای خدمات دولتی اجباری و نامحدود بیرون آمده بودند و به خاطر قانون وراثتی که قطعه‌قطعه کردن ملک موروئی را توصیه می‌کرد، مالکیت ارضی‌شان ضعیف شده بود.

در جامعه لیاثو، قبیله حاکم — بجز در مورد قضیه جانشینی سلطنت — حق نخست‌زادگی را لغو کرده بود [۸۴] و در نتیجه، عرف شبانی‌اش را که اجازه می‌داد همه پسران در دارایی خانوادگی سهمی مساوی داشته باشند، حفظ کرده

۱. امپراتور روم شرقی (۵۶۵-۵۲۷ میلادی) که بر اساس نوشته‌های حقوقدانان رومی، قوانین تازه‌ای برای امپراتوری تصویب کرد که پایه بیش‌تر قوانین رایج در اروپا را تشکیل می‌دهد. (مترجم)

بود. این رژیم در بخش چینی خود، از قوانین سنتی چین حمایت می‌کرد. [۸۵] در بسیاری از فرامین امپراتور، از رعایای چینی که از الگوهای آرمانی خانواده چینی پیروی می‌کردند، قدردانی شده بود. [۸۶] با این وصف، دلیلی برای تردید در این باره نداریم که حکومت لیاو از قانون چینی قطعه‌قطعه کردن زمین موروثی حمایت می‌کرد.

در میان مایاها نیز الگوی وراثت قطعه‌قطعه‌کننده رواج داشت. لاند می‌گوید: «این سرخ‌پوستان اجازه نمی‌دادند دخترانشان با برادرانشان در ارث سهیم شوند، مگر آن‌که برادری به آن‌ها لطف می‌کرد و از خود حسن نیت نشان می‌داد؛ و در این مورد نیز بخشی از دارایی به دختران داده می‌شد و بقیه را برادران به تساوی میان خودشان تقسیم می‌کردند؛ بجز برادری که در توسعه ملک بیش‌ترین زحمت را کشیده بود، که معادل آن را از برادران دیگر دریافت می‌داشت.» [۸۷]

در بیزانس، کلیسا که از همان آغاز در سطح ملی سازمان گرفته بود، به شدت آماده بود برای استقلال خود بکوشد. ولی فرمانروایان روم شرقی در اوایل حکومت بیزانس، دین را به عنوان بخشی از یک حق‌همگانی^۱ در نظر می‌گرفتند؛ و حتی پس از رویارویی با مصائب سده هفتم، نیز حکومت بیزانس قادر بود با انگیزه استقلال کلیسا مقابله کند. در سده دهم، امپراتور هنوز در گزینش سراسقف کلیسای ارتودوکس روم شرقی نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و به خاطر جایگاه قضایی‌اش، می‌توانست در مدیریت کلیسا نیز دخالت کند. [۸۸]

در آخرین مرحله دوره میانی امپراتوری روم شرقی، کلیسا استقلال بیش‌تری یافت، ولی حتی در این زمان نیز امپراتور می‌توانست یک سراسقف مزاحم را وادار به استعفا کند.^۲ تنها پس از دوره امپراتوری لاتین بود که

خودکامگی کاملاً درهم شکسته وادار شده بود یک کلیسای تقریباً مستقل را تحمل کند. [۸۹]

در روسیه تزاری، رژیم دیوان‌سالار اهمیت حیاتی‌اش را با پیروزی علیه کلیسای شرق ابراز داشت، کلیسایی که بعد از سقوط بیزانس مرکزش را به مسکو، «رم سوم» انتقال داد. در پایان دوره تسلط مغول، دولت قدرتمند روسیه، اقتدار روزافزونی را بر کلیسا اعمال کرد.

ایوان سوم نیمی از زمین‌های دیرهای مسیحی را در نووگروود غصب کرد؛ ایوان پنجم، یا همان ایوان مخوف، مالیات‌ها و خدمات بیش‌تری را بر زمین‌های کلیسایی تحمیل کرد؛ [۹۰] و در ۱۶۹۴، اداره نوپای «امور دیرهای مسیحی» نظارت دولت بر کلیسا را شدیدتر کرد. [۹۱] در ۱۷۱۲، پتر اول سازمان مستقل سراسقفی را منحل کرد و کلیسا را تحت نظارت یک هیئت دولتی به نام شورای مقدس قرار داد. [۹۲] و چند دهه بعد، در ۱۷۶۴، دولت بیش‌تر زمین‌های کلیسایی را بدون جبران تصاحب کرد و تنها یک‌دهم درآمد این زمین‌ها را به روحانیت واگذار کرد. [۹۳] بر اثر این اقدام‌های چند بعدی سیاسی، مذهبی و اقتصادی، «کلیسا پیش از پیش به بخشی از دستگاه اداری دولت تبدیل شده بود». [۹۴]

در جامعه لیاو، مسئله کلیسای مستقل هرگز مطرح نشد. کارگزاران دولت که زیر دست امپراتور کار می‌کردند، در رهبری تشریفات مذهبی با انواع شمن‌هایی شریک بودند که مانند کاهنان معابد بودایی، در سطح ملی آشکارا هماهنگ نبودند و سازمان مستقلی (کلیسا) را نیز تشکیل نمی‌دادند. [۹۵]

رابطه نزدیک اقتدار شرعی و دنیوی در تمدن مایا، را پیش از این یادآور شده‌ایم. اعتقاد بر این است که *halach uinic* که فرمانروای یک دولت منطقه‌ای بود، «کارکردهای مذهبی مشخصی» را انجام می‌داد؛ [۹۶] و برخی روحانیان می‌توانستند فرمانده جنگی نیز باشند. [۹۷] ولی هیچ چیز نشان نمی‌دهد کاهنان معابد بزرگ در سازمان واحدی به هم پیوسته باشند، مگر زمانی که سرگرم

1. *jus publicum*

۲. سرانجام پس از یک کشمکش جدی، قضیه به سود کلیسا ختم شد، البته نه برای آن‌که کلیسا نیروی مستقل نیرومندی بود، بلکه به خاطر آن‌که دیوان‌سالاران بلندپایه از امپراتور رو برگردانده بودند (اوستروگورسکی، ۱۹۴۰، ص ۲۳۹).

ایفای نقش در دولت بودند. شولتز می‌گوید: «در بسیاری موارد، کارکردهای مذهبی و سیاسی چنان درهم آمیخته شده بودند که جدا کردنشان اگر نه غیر ممکن، دست‌کم دشوار بود.» [۹۸]

۷. مکان، شکل‌گیری و آسیب‌پذیری نهادی استبدادهای ارضی حاشیه‌ای

بیزانس دوره میانی و پایانی، امپراتوری لیائو و تمدن مایا برخی تنوع‌های نهادی را در میان استبدادهای ارضی حاشیه‌ای نشان می‌دهند. بحث درباره دیگر تمدن‌های مربوط به این قضیه، تصویری را که ما از این گونه مهم استبدادی داریم، وسیع‌تر می‌کند. برای مثال، سرخ‌پوستان قبیله هوپی آریزونا، فعالیت‌های آب‌سالارانه اندکی دارند که بیشتر در لایروبی‌های دسته‌جمعی بهار دیده می‌شوند، [۹۹] ولی فعالیت‌های ساختمانی آن‌ها چشمگیرند.

در تبت، برخی وظایف آبیاری در دره‌های رودخانه‌ای این فلات بلند انجام می‌گرفتند، [۱۰۰] ولی وزن آب‌سالارانه این وظایف شاید چندان زیاد نبود. با وجود این، «کارگزاران راهب» [۱۰۱] خدمات بیگاری بسیار منظم [۱۰۲] و یک نظام پستی کامل و سریع را به کار می‌انداختند. [۱۰۳] متصرفان تیول‌ها بدون قید و شرط و مانند کارکنان ثابت به دولت خدمت می‌کردند؛ [۱۰۴] و دستگاه مالی اصرار داشت بر اکثریت مردم مالیات ببندد. [۱۰۵]

پادشاهان آسیای میانه باستان و برخی فرمانروایان منطقه‌ای چین باستان، پیش‌تر، بناسازان و سازمان‌دهندگان بزرگ به شمار می‌آیند تا مهندسان آب‌سالار، ولی اگر مبنای نهادی مشترک آن‌ها خوب فهمیده شود، به آسانی می‌توان تشخیص داد همه این تمدن‌ها گونه‌های مختلف نوع حاشیه‌ای جامعه آب‌سالارند.

این شکل‌بندی‌های حاشیه‌ای چگونه پیدا شدند؟ و چقدر آماده تغییر بودند؟ پیش از پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها، باید مکان نسبی آن‌ها را مشخص کنیم، یعنی تعیین کنیم رابطه مکانی آن‌ها با نواحی آب‌سالار عمده جهان چگونه بوده است.

الف) مکان

با فرض هم‌ترازی مناطق آب‌سالار عمده آسیا و آمریکا، مناطق حاشیه‌ای چون دولت‌های منطقه‌ای و غیر آب‌سالار چین، درست در حد فاصل نواحی آشکارا آب‌سالار قرار می‌گیرند. بسیاری از دیگر مناطق حاشیه‌ای (پوئبلوهای هوپی، سلطنت‌های آسیای میانه باستان، بیزانس دوره میانی، تبت، لیائو و تمدن مایا) در حاشیه جغرافیایی یک منطقه آب‌سالار جای می‌گیرند.

به هر روی، روسیه در چنین موقعیتی قرار نمی‌گیرد. در سده سیزدهم که مغول‌ها آغاز به معرفی روش‌های حکومت استبدادی شرقی در روسیه کردند، این کشور همسایگان آب‌سالار نزدیکی نداشت. مواردی همچون روسیه، استثنایی بر قاعده به شمار می‌آیند، ولی می‌توانند ثابت کنند استبدادهای ارضی حاشیه‌ای ممکن است در فاصله‌ای بس دورتر از نزدیک‌ترین کانون آشکار زندگی آب‌سالارانه پدیدار شوند.

ب) شکل‌گیری

مکان نسبی بیشتر دولت‌های مبتنی بر مدیریت ارضی حاشیه‌ای، به خوبی بیانگر خاستگاه‌های این دولت‌ها می‌باشند. بیش‌تر چنین رژیم‌هایی چندان زودتر - و غالباً دیرتر - از قدیمی‌ترین تمدن‌های آب‌سالار آن ناحیه، پدیدار نشدند. در برخی موارد، مانند بیزانس، منطقه حاشیه‌ای از انشعاب از یک مجموعه آب‌سالار (رقیق) قدیمی‌تر به وجود آمد. در موارد دیگر، منطقه حاشیه‌ای نزدیک یک جامعه کاملاً آب‌سالار قرار داشت؛ و هرچند رابطه متقابل میان این دو جامعه را همیشه نمی‌توان به گونه‌ای مستند نشان داد، ولی احتمال دارد جامعه نوع دوم باعث ایجاد جامعه نوع نخست شده باشد.

الگوهای ساختمانی، سازمانی و استحصالی یک کانون آب‌سالار ممکن است طی دوره‌ای از نظارت موقتی این مناطق توسط کانون آب‌سالار، یگراست به مناطق غیر آب‌سالار، انتقال داده شوند یا رهبران بومی ممکن است

شگردهای قدرت همسایگان آبسالارشان را اقتباس کنند؛ از دیدگاه گروه حاکم، این همسایگان چیزهای زیادی برای توصیه به آنها دارند که به آسانی می‌توان به جامعه‌ای که نیروهای تملکی، نظامی و عقیدتی مستقل، نیرومند و سازمان‌یافته‌ای ندارد، تحمیل کرد. همچنین ممکن است متخصصان نظارت اداری و استبدادی از سرزمین مادری آبسالارشان از طریق مهاجرت یا دعوت، به مناطق غیر آبسالار رفته باشند و در محیط جدیدشان معلم یا دستیار رهبر گشته باشند.

از دیدگاه نهادی، آشنایی با فنون سازمان‌دهی و کسب درآمد آبسالارانه، شاید همان چیزی بود که برای تحریک دگرگونی از یک قبیله غیر آبسالار و دارای هماهنگی ضعیف به یک اجتماع مدیریتی غیر آبسالارانه، لازم بود. در نتیجه، به آسانی می‌توان دریافت چرا سرخ‌پوستان هوپی، دهکده‌های قلعه‌مانندشان را شبیه دهکده‌های پوئبلوهای آبسالارانه‌تر ساخته بودند. چرا آنها مانند ساکنان پوئبلوهای دیگر، گروه‌های کاری‌شان را تحت نظارت رهبران اجتماع سازمان می‌دادند و چرا باز مانند پوئبلوها مزارع رئیس بزرگشان را کشت می‌کردند.

ترکیبی از جوامع مبتنی بر مدیریت ارضی دولتمدار حاشیه‌ای و آبسالارانه، ممکن است از یک ریشه مشترک قبیله‌ای پدید آید. ممکن است در چین ماقبل تاریخ و بعد از تاریخ، بر اثر انواع تماس‌های طولانی فرهنگی، یک چنین تحولی پدید آمده باشد؛ این تماس‌ها عبارت بودند از: دید و باز دیدها، ائتلاف‌ها، روابط تجاری و فتوحات نظامی.

ورود نهادهای مبتنی بر مدیریت ارضی حاشیه‌ای توسط فاتحان غیر کشاورز قبیله‌ای، الگوی تکوینی دیگری را مطرح می‌کند. در این مورد، فاتحان یادشده روش‌های سازمانی و استحصالی کشورداری آبسالارانه را ضمن کاربرد تغییر می‌دهند، هرچند خودشان به کشاورزی، حتی به صورت غیر آبسالارانه آن، به صورت جدی نمی‌پردازند. آنها که معمولاً کوچنده‌اند، ممکن است روش‌های آبسالارانه را به فراسوی مرزهای سیاسی و فرهنگی یک ناحیه

عمده آبسالارانه گسترش دهند. فتح روسیه توسط مغولان، هر دو نکته بالا را به اثبات می‌رساند.^۱

قدرت چیتان در چین از قدرت اردوی طلایی^۲ در روسیه چه از جهت ویژگی و چه از نظر خاستگاه متفاوت بود. بیشتر مناطق کشاورزی امپراتوری لیاو، پیش‌تر، بخشی از جهان آبسالار رقیب چین قدیم بودند؛ و برای خدایگانان چیتان ابقای مدیریت مطلق سنتی با کمک کارگزاران چینی آسان بود، همان کسانی که آمادگی داشتند در قالب یک ائتلاف ناخوشایند ولی عملی، به عنوان شرکای کوچک‌تر با فاتحان چیتان همکاری کنند. بیشتر اعضای قبایل چیتان، مانند مغولان وابسته به اردوی طلایی، شبان باقی ماندند، ولی گروه حاکم آنها با کارگزاران استبداد شرقی پیوند تنگاتنگی پیدا کرده بودند؛ اینان همان‌هایی بودند که ساخت و سازهای عظیم و حتی عملیات چشمگیر آبسالارانه را هدایت می‌کردند.

جوامع حاشیه‌ای مبتنی بر مدیریت ارضی که در این بررسی، درباره‌شان بحث کردیم، به شیوه‌های گوناگون به وجود آمده بودند؛ ولی به نظر می‌رسد همه آنها تحت تأثیر جوامع آبسالار شدید یا رقیب شکل گرفته بودند. در بسیاری موارد، چنین خاستگاهی قطعی است، ولی در موارد دیگر احتمال آن می‌رود. ولی آیا این نوع تأثیرپذیری، ضروری و تنها راه شکل‌گیری چنین جوامعی است؟

۱. کوشش برای تبیین پیدایش استبداد مسکوی به عنوان پیامد فشار نظامی خارجی، معمولاً به این نظر می‌انجامد که فشار یادشده بیشتر از سوی کوچندگان شرقی اعمال شده بود (نگاه کنید به کلیوچفسکی، HR، جلد دوم، ص ۳۱۹). تقلید شگردهای قدرت استبدادی از سوی یک حکومت «غیر شرقی»، البته تصویرپذیر است، به ویژه اگر بخش غیر حکومتی جامعه از «نیروهای تملکی، نظامی و عقیدتی قدرتمند، سازمان‌یافته و مستقل» برخوردار نباشد. ولی به هر روی، مالکان نجیب‌زاده زمین‌های اعیانی *Voichina*، هرچند در انجمنی سازمان نیافته بودند، بدون قدرت هم نبودند. و رخدادها واقعی دوره تسلط مغول، نشان می‌دهد شاهزادگان بزرگ مسکو که اراده کرده بودند این مالکان را مطیع سازند، مدت زمانی به نسبت طولانی تحت رهبری تاتارها بودند.

۲. Golden Horde؛ لقب فاتحان مغول روسیه. (مترجم)

به هیچ وجه. کاملاً امکان دارد برخی جوامع مستبد ارضی مستقلاً پدید آمده باشند. ولی تنها زمانی می‌توانیم چنین تحولی را فرض کنیم که سامان استبدادی این جوامع کارکردهای سازمانی و استحصالی یک حکومت آب‌سالار را انجام دهد یا به دلایل جغرافیایی و تاریخی، اشاعه نهادی امری بعید بوده باشد. ضمن قبول امکان خاستگاه مستقل، باید اضافه کنم موارد رژیم‌های مبتنی بر استبداد ارضی که در بررسی ما قطعاً یا احتمالاً از پیشینه آب‌سالارانه برخوردارند، چندان پرشمارند که موارد برخوردار از خاستگاه‌های مستقل نمی‌تواند ادعای اساسی ما را دستخوش تغییر اساسی کند. چنین می‌نماید که تقریباً همه استبدادهای ارضی مهم تاریخ که هیچ‌گونه کارکرد آب‌سالارانه‌ای انجام نمی‌دهند، از جوامع آب‌سالار سرچشمه گرفته‌اند.

ج) آسیب‌پذیری نهادی

به نظر می‌رسد تماس مستقیم یا غیر مستقیم با یک کانون آب‌سالارانه ارضی، برای پیدایش تقریباً همه استبدادهای ارضی حاشیه‌ای ضروری بوده است. ولی برای ابقای این نوع استبدادها، تداوم پیوند با یک کانون آب‌سالارانه ضرورتی ندارد. این استبدادهای ارضی حاشیه‌ای، بدون حمایت هرگونه کانون آب‌سالارانه نیز معمولاً می‌توانند بحران‌های جدی داخلی را به سلامت پشت سر گذارند. ولی به هر روی، آن‌ها بسیار بیشتر از نواحی اصلی آب‌سالار، احتمال دارد تحت تأثیر نیروهای غیر آب‌سالار خارجی، هویت نهادی‌شان را از دست دهند.

ایجاد یک عامل تعادل در برابر دستگاهی حکومتی که در سرکوب و فلج و قطعه‌قطعه کردن نیروهای تملکی، نظامی و عقیدتی دخیل در تبدیل اروپای فتودالی قرون وسطا به یک جامعه صنعتی موفق بوده‌اند، بسیار دشوار است. بحران‌های سیاسی شدیدی در جوامع آب‌سالار رخ داده‌اند. ولی شیوه غلبه بر این بحران‌ها که توسط مردان حاکم بر دستگاه استبدادی به کار رفته است، قدرت روش‌های سازمان‌دهی و بهره‌کشی آن‌ها را اثبات می‌کند. فعالان سیاسی مصمم

این نوع حکومت‌ها، تلاش می‌کردند تا تنها نوع حکومت به خوبی آزمون پس داده‌ای را که در ضمن، قدرت و امتیاز همه‌جانبه آن‌ها را نیز تأمین می‌کرد، دوباره برقرار سازند. و تلاش‌های احیاکننده آن‌ها با بی‌کفایتی سازمانی و سیاسی رقیبان غیر حکومتی‌شان، بسیار آسان‌تر می‌شد. در میان زمینداران بزرگ، حتی اگر پرشمار هم بودند، عناصر جاه‌طلب سیاسی وجود نداشتند که به جای تلاش در جهت محدود کردن قدرت تام، بیشتر در صدد تصاحب قدرت سیاسی برآیند. نمایندگان دارایی منقول (سرمایه‌داران)، حتی اگر پرشمار هم بوده باشند، چنان با اندیشیدن بر وفق یک قدرت دولتی مبتنی بر دارایی بیگانه بودند که به ادامه کسب و کارشان بدون تلاش برای کسب رهبری سیاسی، رضایت می‌دادند؛ در حالی که ویژگی آشکار سرمایه‌داری متفاوت و اولیه غرب همین تلاش برای دستیابی به رهبری سیاسی بود. منطقه آب‌سالار پیرامونی که تحت تأثیر ناخواسته و شدید نیروهای غیر آب‌سالار خارجی قرار گرفته بود، از ناحیه آب‌سالار کانونی آشکارا آسیب‌پذیرتر بود. چنین آب‌سالار شمالی در زمان حمله قبایل کوچنده، به چندین واحد منطقه‌ای تقسیم شده بود؛ ولی حتی پس از فرمانروا شدن «بربرهای» فاتح، این مناطق ساختار قدرت استبداد ارضی سنتی‌شان را حفظ کرده بودند. ولی در نقطه مقابل، جامعه آب‌سالار حاشیه‌ای روم غربی با حملات قبایل مهاجم فروپاشید و صورت‌های حکومت و جامعه غیر شرقی در آن‌جا پدیدار شدند. به همین‌سان، وقتی به سرنوشت حکومت بیزانس در اواخر آن می‌اندیشیم، به درستی می‌توانیم بگوییم یک سامان اداری و آب‌سالارانه شدیدتر، بدون تسلیم شدن در برابر عناصر تملکی در داخل مرزهایش تا حد فلج شدن، می‌توانست از فتح نیروهای لاتینی^۱ جان سالم به در برد. روسیه پیش از تسلط کمونیسم، مثال روشنگرانه‌ای از این قضیه را به دست می‌دهد. دستگاه دیوان‌سالاری تزاری که به شدت تحت فشار عوامل خارجی قرار گرفته ولی

۱. منظور نویسنده نیروهای صلیبی کشورهای اروپایی وابسته به کلیسای کاتولیک لاتینی زبان است که در سده سیزدهم به قسطنطنیه حمله کرده و پس از فتح آن را غارت کردند. (مترجم)

تسلیم نشده بود، اجازه گسترش افکار غربی، رشد فعالیت‌های اقتصادی خصوصی و استقرار گروه‌ها و احزاب ضد استبدادی را داده بود، چندان که جامعه روسی در ۱۹۱۷ از یک اجتماع تک‌کانونی به یک جامعه چندکانونی تبدیل شده بود.^۱

(د) منطقه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار

۱. شرح پدیده

همسازی مؤثر روش‌های سازمان‌دهی و استحصال استبدادی، کم‌ترین لازمه بقای یک استبداد ارضی اصیل است. خارج از این حاشیه، تمدن‌هایی را می‌یابیم که گرچه چنین ترکیبی ندارند، ولی ویژگی‌های پراکنده کشورداری آب‌سالارانه را نشان می‌دهند. مناطقی که در آن‌ها این ویژگی‌ها در چارچوب سامان‌های اجتماعی متفاوتی رخ می‌دهند، حوزه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار را تشکیل می‌دهند.

۲. نمونه‌ها

الف) یونان در دوره ماقبل تاریخ

تحلیلگر نهادهای یونان ماقبل تاریخ، نباید از کیفیت آب‌سالارانه کِرت مینوسی شگفت‌زده شود. اهمیت بین‌المللی این تمدن، بی‌گمان مدیون روابط دریایی‌اش بود. هرچند این واقعیت را می‌پذیریم، ولی نباید فراموش کنیم نزدیکی به دریا، به تنهایی نمی‌تواند این قضیه را به خوبی توجیه کند. مردم کرت باستان، مانند دیگر اقوام دریانورد، بر پایه شرایط خاص داخلی دریاسالاری‌شان را تثبیت کرده بودند.^[۱]

این‌که الگوهای اژه‌ای (آوردن آب با وسایل ساخته‌شده) و کاربرد کانال‌ها و

نهرها برای مقاصد کشاورزی تا چه حد به جامعه مینوسی خصلت آب‌سالارانه بخشیده بود، هنوز روشن نیست. ولی روشن است که مردم جزیره کرت در امور زه‌کشی و نیز احتمالاً در تهیه آب، استاد بودند.^[۲] این را نیز می‌دانیم که کرت پوشیده از شبکه‌ای از راه‌های درجه یک بود.^[۳] دلایلی در دست داریم تا باور کنیم افراد ناظر خدمات عمومی در مدیریت پیچیده و متمرکز این کشور^[۴] جایگاه والایی داشتند.^[۵] خط مینوسی هنوز کشف رمز نشده، ولی می‌دانیم حکومت از خط برای «روش‌های دیوان‌سالارانه ثبت و محاسبه» استفاده می‌کرد؛ این روش‌ها از قرن بی به قرن دیگر منتقل شده و طی آن به کمال رسیده بودند.^[۶]

این واقعیت و واقعیت‌های دیگر این نظر را تأیید می‌کنند که «تمدن مینوسی اساساً غیر اروپایی بود».^[۷] و گرچه مینوسی‌ها ویژگی‌های فرهنگی بسیاری داشتند که می‌توان آن‌ها را «بخشی از شرق» به شمار آورد،^[۸] ولی از طریق «چند پیوند آشکار و حتی نزدیک با آسیای میانه، سوریه و مصر»^[۹] نیز با شرق ارتباط داشتند. اهرنبرگ^۱ چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «به ویژه زندگی سلطان مانند شاهان کنوسوس^۲ و فایستوس^۳، دربار، کارگزاران و اقتصادشان، ویژگی‌هایی را نشان می‌دهند که با ویژگی‌های همتایان‌شان در شرق نزدیک همانند بودند؛ آن‌ها به هیچ‌چیز غربی شباهتی نداشتند».^[۱۰]

تمدن شبه‌یونانی میسنی^۴ که پس از زوال قدرت مینوسی پدیدار شد، تحولات شبه آب‌سالارانه مهمی را در آراگولیس و بوئسیا^۵ و نیز شاید در دیگر نقاط شرق یونان باعث شده بود. در میانه و پایان هزاره دوم پیش از میلاد، مهندسان میسنی کارهای زه‌کشی بزرگی را در اطراف دریاچه کوپائیس^۶ بوئسیا انجام داده بودند؛ و سرزمین آراگولیس را با شبکه کاملی از راه‌ها پوشانده بودند.^[۱۱] فرمانروایان آن‌ها در عمارت‌های قصر مانند زندگی می‌کردند و

1. Ehrenberg

2. Cnossus

3. Phaestus

4. Mycenae

5. Boeotia

6. Lake of Copais

۱. برای بحث بیشتر در این باره، به فصل ۱۰ همین کتاب نگاه کنید.

(ب) روم در نخستین دوره

پیش از دوران فرمانروایی روم، اُتروسکان‌ها که بی‌گمان از منطقه آب‌سالار حاشیه‌ای آسیای صغیر برخاسته بودند، [۲۰] به ساختن بناهای باشکوه معروف بودند. فعالیت‌های آبی آن‌ها در دشت پو^۱ چشمگیر است، [۲۱] و کارهای دیگری که در ایتالای مرکزی انجام داده بودند، نیز به همین‌سان قابل توجه است. [۲۲] رومی‌ها زمانی که تحت تسلط اُتروسکان‌ها بودند، یاد گرفته بودند چگونه «ساختمان‌های ماندگار» را بنا کنند. [۲۳] بعدها، پیش از آن‌که نخستین مستعمره‌شان را در سرزمین هلنی بر پا کنند، ساختن راه‌های محکم زمینی را آغاز کردند. [۲۴] گرچه این رخدادها ویژگی یک سامان آب‌سالار به شمار می‌آیند و نه ویژگی یک سامان ارضی ساده و مبتنی بر بارش باران، باید گفت رم در این دوره گونه‌اشرافی یک جامعه چندکانونی و غیر شرقی بود.

(ج) ژاپن

عناصر شرقی در یونان و رم باستان غالباً ندیده گرفته شده‌اند. ولی در مورد وجود این عناصر در ژاپن، به یک دلیل روشن اغراق شده است. ژاپن بخشی از قاره آسیا است و تمدن ژاپنی ویژگی‌های مشترک بسیاری با تمدن‌های چین و هند دارد؛ وانگهی، ژاپنی‌ها یکی از پیچیده‌ترین نظام‌های کشت آبیارانه را که بشر تاکنون شناخته است، ساخته و پرداخته‌اند. با وجود این، جامعه ژاپنی به معنایی که ما در نظر داریم، هرگز آب‌سالارانه نبوده است.

چرا اقتصاد برنج‌کار ژاپن به فعالیت‌های آبی وسیع و دولتی وابسته نبوده؟ هر جغرافیدان اقتصادی کاردان می‌تواند به این پرسش پاسخ دهد. ویژگی‌های عرضه آب این کشور، فعالیت‌های اساسی دولتی را غیر ضروری ساخته بود و به سود این فعالیت‌ها عمل نمی‌کرد. رشته کوه‌های گوناگون، جزایر بزرگ شرق دور را از هم جدا کرده بودند؛ و برجستگی‌های منقطع این کوه‌ها الگوی آبیاری

مقبره‌های عظیمی بنا کرده بودند. [۱۲] بنگستون^۱ دستاوردهای ساختمانی آن‌ها را با «ساختمانی‌های بزرگ شرق باستان، اهرام و زیگورات‌ها»^۲ مقایسه می‌کند. [۱۳] درست است که در اینجا از دیوان‌سالاری خبری نیست و کاربرد خط ابتدایی آن‌ها بسیار محدود بود، [۱۴] ولی با وجود این محدودیت‌ها، بنگستون بر این باور است که «تنها یک قدرت مرکزی نیرومند می‌تواند این کارها را برنامه‌ریزی و اجرا کند»، کارهایی که با توجه به عظمتشان، به احتمال زیاد به خدمات بیگاری‌کنندگان بومی و نیز بردگان اسیر نیاز داشتند.^۳ وانگهی، برای پرستش خدایان زمین و آسمان که یونانیان دوره تاریخی آن را از نیاکان میسنی‌شان به ارث برده بودند، خاستگاهی شرقی در نظر گرفته شده است و در واقع در ارتباط با یک چنین ملاحظات مذهبی است که یونانیان در برابر خدایانشان سجده می‌کردند. [۱۵] ولی این واقعیت که یونانیان عصر کلاسیک^۴ از کاربرد سجده در برابر یک مستبد شرقی خودداری می‌کردند، ولی در برابر خدایانشان چنین کاری انجام می‌دادند، [۱۶] ثابت می‌کند حتی اگر یونانیان میسنی خصلت آب‌سالارانه حاشیه‌ای داشتند، یونانیان پسامیسنی به حوزه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار متعلق بودند. در عصر کلاسیک یونان، عمارت‌های عظیم آراگولیس [۱۷] اهمیتشان را از دست داده بودند و شهر معبدی باشکوه آتن، یا همان آکروپولیس، که پیشینه‌اش به دوره میسنی‌ها می‌رسد، [۱۸] را حکومتی اداره می‌کرد که حتی مدیریت خدمات عمومی‌اش را به کارآفرینان خصوصی واگذار می‌کرد. [۱۹]

1. Bengtson

۲. پرستگاه‌های برج مانند در آشور و بابل باستان، که به صورت هرم پلکانی شکل برپا می‌شدند. (مترجم)

۳. بنگستون، ۱۹۵۰، ص ۴۱. او پیش از اشاره به نیروی کار بیگاری بومی، از بردگان یاد می‌کند، ولی نیروی کار بومی را نیز به اندازه بردگان، پرشمار می‌داند.

۴. منظور، یونان در عصر فرهنگی درخشانش پیش از تسلط مقدونیان و رومیان در سده‌های پیش از میلاد است. (مترجم)

(کشت غیر آب‌سالارانه) پاره پاره را ایجاب می‌کرد و نه الگوی منسجم (آب‌سالارانه) کشاورزی آبیارانه و مهار سیل. برابر با نوشته آزاکاو^۱، تاریخ‌نگار نهادی، سرزمین ژاپن «برخلاف مصر و بخش‌هایی از آسیای غربی و چین، اجازه هرگونه کشت آبیارانه وسیع را نمی‌دهد».[۲۵] آبیاری را در کشاورزی ژاپن رهبران محلی اداره می‌کردند، نه رهبران منطقه‌ای یا ملی؛ و روندهای آب‌سالارانه تنها در یک سطح محلی و در نخستین دوره تاریخ مستند این کشور دیده شده‌اند.[۲۶]

فرمانروایان کانون سیاسی مسلط بر ژاپن، از همان آغاز، وحدت سیاسی ضعیفی برقرار کرده بودند، ولی هرگز با وظایف لازم برای عملیات هماهنگ گروه‌های وسیع بیگاری، روبه‌رو نشده بودند. ژاپن هرگز به دست یک دولت مستبد شرقی فتح نشده بود. در نتیجه، ژاپنی‌ها نتوانسته بودند یک دیوان‌سالاری فراگیر، اداری و استحصالی برقرار کنند تا با آن نیروهای غیر حکومتی جامعه را تحت نظارت درآورند؛ همان کاری که دستگاه دولتی توانسته بود در سرزمین اصلی چین انجام دهد.

تلاش برای برقراری یک استبداد متمرکز و دیوان‌سالارانه، در زمان اصلاحات تایکو^۲ در سال ۶۴۶، برای نخستین بار شدت چشمگیری یافت.[۲۷] بنابر معیارهای اصلی ما در این تحقیق، هدف این اصلاحات را می‌توان به قرار زیر دانست.

۱. ساخت‌وساز

الف) ساخت و سازهای آب‌سالارانه. طبق فرمان سال ۶۴۶، درخواست شده بود عملکردهای یک‌نواختی را در مورد نهرها و کانال‌های آبیاری به کار بندند. ب) ساخت‌وسازهای غیر آب‌سالارانه. در فرمان اساسی این اصلاحات، دستور داده شده بود نظامی از راه‌ها را برای رفت و آمد پست امپراتوری برپا کنند.

۲. سازمان‌دهی

الف) جمعیت کشور می‌بایست به گونه‌ای ادواری سرشماری شود و اسنادش نگاه‌داری گردد.

ب) یک نیروی بیگاری دولتی می‌بایست جای تکلیف‌های محلی قدیمی‌تر (و شبه‌فتودالی) را بگیرد.

ج) پست دولتی می‌بایست برپا شود.

۳. کسب درآمد

الف) از کشاورزان می‌بایست براساس زمین واگذار شده از سوی حکومت به آن‌ها، مالیات گرفته شود.

ب) افراد با پرداخت مالیات می‌توانستند مشمول تخفیف خدمت در نیروی کار بیگاری دولتی شوند.

ج) تعدادی از کارگزاران دولتی، به ویژه اعیان محلی و بلندپایه، می‌بایست از مزیت تصرف زمین برخوردار شوند؛ زمین‌هایی که پیش از این به مالکیت نوگماشتگان درمی‌آمدند و از مالیات معاف بودند.

برنامه اصلاحی سال ۶۴۶ ژاپن، در مقایسه با تلاش‌های مستبدانه فرمانروایان مروونژی و کارلینژی^۱، بسیار شرقی‌تر بود. این واقعیت را نمی‌توان تنها با تماس ژاپنی‌ها با چین دوره تانگ، تبیین کرد. قرن‌ها بود ژاپنی‌ها کشاورزی آبیارانه انجام می‌دادند[۲۸] و فرمانروایان آن‌ها در فعالیت‌های ساختمانی غیر آب‌سالارانه درگیر بودند. بدین‌سان، تلاش خدایگانان حکومت اصلاحی در جهت تقلید از امپراتوران چین، ریشه در روندهایی بومی داشت که در یک سطح ابتدایی آب‌سالارانه بودند.

ولی این روندهای شبه‌شرقی نمی‌توانستند به جامعه ژاپنی شکل بخشند. بدعت‌های آب‌سالارانه این اصلاحات از آن پویایی که ویژگی تلاش‌های

۱. Merovingian و Carolingian؛ سلسله‌های قرون وسطایی فرانکی‌نژاد که از سال ۵۰۰ تا ۹۱۱

بر فرانسه و آلمان حکومت می‌کردند. (مترجم)

جنگاوران فردی یا گروهی را می‌ستودند. ولی ارتش‌های سازمان‌یافته ژاپن قرون وسطایی تفکر راهکاری و راهبردی را تشویق نمی‌کردند. نویسندگان ژاپنی این دوره از مقامات نظامی چین، مانند سون تزو^۱، نقل قول می‌کردند، ولی ژاپن فتودالی مانند اروپای فتودالی، نتوانست هنری جنگی را پرورش دهد.^۲ پیش از ۱۵۴۳، ارتش‌های ژاپن «از دسته‌های کوچکی از جنگجویان تشکیل می‌شدند که بیشتر به صورت فردی می‌جنگیدند تا به شکل واحدهایی از یک ترکیب تاکتیکی».^۳

تمرکز مطلق قدرت حکومت، که ویژگی دوره توکوگاوا (۱۶۰۳-۱۸۶۷) به شمار می‌آید، باز به تحولات قدرت مطلقه در غرب شباهت بیشتری دارد، چه از جهت اقتصادی (پیدایش کند سرمایه‌داری تجاری و صنعتی مبتنی بر مالکیت) و چه از نظر محدودیت‌های سیاسی این قدرت. در همین دوره، درست در ۱۷۲۶ بود که «نخستین سرشماری به نسبت دقیق» انجام گرفت.^[۲۴] همزمان نظام جاده‌ای به شدت گسترش یافت؛^[۲۵] و حکومت، مانند برخی ارباب‌های برجسته فتودالی، چند کانال مهم محلی حفر کرد.^[۲۶]

ولی با وجود این فعالیت‌ها و فعالیت‌های دیگر - بجز فعالیت‌های آبیاری که معادل همین فعالیت‌ها در اروپای دوره سلطنت مطلقه بودند - رژیم مطلقه ژاپن به اندازه کافی نیرومند نبود که قدرت کسب درآمد را در سراسر

مشابه در جوامع آب‌سالار پیشین به شمار می‌آمد، برخوردار نبود. این اصلاحات از اجرای «فعالیت‌های همگانی» حمایت می‌کرد، ولی سه وزارت (مالیات، جنگ و دادگستری) از شش وزارت دوره تانگ با کم‌ترین تغییر در برنامه اصلاحات ژاپن گنجانده شدند و دو وزارت دیگر (کارکنان اجرایی و شعایر مذهبی) با موفقیت تعدیل شدند، اما وزارت ششم (شورای فعالیت‌های همگانی) هیچ‌المانی در برنامه نوین ژاپنی‌ها نداشت.^[۲۹]

حذف نهاد ششم اتفاقی نبود. کانالی که در سال ۶۵۶ کنده شده بود، کنار «عاقلانه»ای به نظر نیامد و منتقدانش این کار را به اندازه تپه غول‌آسایی که در همان زمان ساخته شده بود، بیهوده دانسته بودند.^[۳۰] وانگهی، اجرای فرامین اعلام شده برای استقرار خدمات بیگاری سراسری دولتی، به روزهای بیگاری بسیار کم‌تر از بیگاری مقرر توسط دودمان تانگ چین، نیاز داشت. و شرایط تخفیف بیگاری از طریق پرداخت مالیات، نشان می‌دهد حکومت ژاپن به کسب درآمد بیشتر علاقه‌مند بود تا به نیروی کار.^[۳۱]

واگذاری (یا واگذاری دوباره) زمین معاف از مالیات به کارگزاران مهم دولت، شاید بزرگ‌ترین امتیازی بود که حکومت اصلاحی ژاپن به نیروهای فتودالی جامعه ژاپنی داده بود. پشت‌نمای دیوان‌سالاری نوین، نبرد سختی برای بسط و تحکیم زمین معاف از مالیات در جریان بود. نمایندگان نیروهای گریز از مرکز جامعه این توفیق را یافته بودند، که مانند همتهای اروپایی‌شان، زمین‌های واگذار شده را سرانجام به زمین‌های موروثی تبدیل کنند و نظام تک وارثی را در ژاپن برقرار کنند.^[۳۲]

با دگرگونی نظام تصرف زمین، سرشماری سراسری لغو شد و تلاش برای استقرار مجدد آن توفیقی نیافت.^[۳۳] مالیات‌گذاری عمومی نیز به همین سرنوشت دچار شد. جامعه تمرکز زده و مبتنی بر مالکیت ژاپن، در قرون وسطا با وجود در برداشتن عناصری از فرهنگ چینی، به سامان فتودالی جهان دور اروپایی بیشتر شباهت داشت تا به الگوهای آب‌سالارانه چین نزدیک. شاعران ژاپن فتودالی مانند همگانشان در اروپای فتودالی، کردهای قهرمانی

1. Sun Tzu

۲. خواننده باید به یاد داشته باشد که اصطلاح «فرهنگ» به معنای نظریه و کاربرد راهبرد و راهکارهای نظامی است. بررسی اخیر سازمان نظامی باستانی و قرون وسطایی، «آغازهای به رسمیت شناختن هنر جنگ» را به اروپای پسافتودالی و به شاهزاده موریس ناسائو نسبت می‌دهد که در آخرین ماه‌های جنگ استقلال هلند نقش تعیین‌کننده داشت.

۳. براون، ۱۹۴۸، ص ۲۳۶. مجموعه نخستین متن‌های ژاپنی، *Gunsho Ruijū*، اشاره‌های بسیاری به سون تزو و نظریه‌پردازان نظامی دیگر این دوره دارد. ولی برداشت ژاپنی‌ها از عملیات جنگی «آمیخته سرهم‌بندی شده‌ای بود که با نظریه سون تزو شباهتی نداشت. نخستین برداشت منسجم ژاپنی درباره این موضوع، درکار تاکیدا شینگن (۱۵۲۱-۱۵۷۳) آمده است» (نامه شانزدهم فوریه ۱۹۵۴، نوشته ماریوس یالنسن، دانشگاه سیاتل واشینگتن، کسی که با کمک همکارش، دکتر ریچارد مک کیتون، این نکته را به من یادآور شد).

امپراتوری‌اش داشته باشد. از درآمد ملی بیست و هشت تا بیست و نه میلیون کوکو، نمایندگان قدرت برتر، یعنی صدراعظم‌های نظامی توکاگاوا و دربار، تنها حدود هشت میلیون کوکو به دست می‌آوردند، درحالی که قسمت اعظم درآمد در دستان ارباب‌های بزرگ فتودالی باقی مانده بود. [۳۷] حکومت مطلقه ژاپن قدرت ارباب‌های فتودالی را به شدت محدود کرد. ولی تا ۱۸۷۶ قادر نبود این قدرت را از میان بردارد.

ضمن تأکید بر شباهت‌های جامعه سنتی ژاپن و غرب فتودالی و پسا فتودالی، باید مراقب بود در این باره اغراق نشود. در مورد کیفیت شرقی بسیاری از نهادها و افکار ژاپنی، هیچ شکی نداریم. در سطح نازل‌تر و محلی، کشاورزی آبیارانه ژاپنی به هماهنگی و فرمانبری شبه آب‌سالارانه نیاز داشت؛ و ارباب‌های فتودالی که بر فرمانبری مطلق رعایا تأکید می‌کردند، دست‌کم به گونه‌ای جزئی، چنین روابط شبه آب‌سالارانه‌ای را منعکس می‌کردند. به نظر می‌رسد که یک نظام پستی ابتدایی پیش از دوره توکوگاوا^۱ وجود داشت؛ [۳۸] و نماد اطاعت تام یعنی سجد، تا دوران نوین پابرجا بود.^۲ اعضای گروه حاکم، هرچند از یک روحیه نظامی به اندازه کافی برخوردار بودند، ولی همچنان بر وفق یک آیین کنفوسیوسی تعدیل یافته می‌اندیشیدند؛ [۳۹] و هرچند نمادهای آوایی ساده‌شده‌ای را ابداع کرده بودند، ولی همچنان با افتخار از خط چینی استفاده می‌کردند؛ خطی که مانند مفهوم کنفوسیوسی دیوان‌سالار آقامنش، با شخصیت کارگزاران فرهیخته شهری، بیش‌تر از روحیه شهنشاهی جنگ پرستانه سازگار بود.

خلاصه این‌که، ژاپن سنتی چیزی بیش‌تر از یک فتودالیسم غربی رقیق نبود. هرچند جامعه شرق دور ژاپن یک سامان اصیل فتودالی و مبتنی بر مالکیت را پدید آورده بود، ولی وجود عناصر فراوان و محبوب سیاست چینی در آن، به

1. Tokugawa

۲. در ۱۹۳۵ که در ژاپن اقامت داشتم، شماری از استادان دانشگاه در حضور من و پیش از یک مجلس ضیافت رسمی، با سجد به یکدیگر احترام می‌گذاشتند.

شیوه‌ای زیرحاشیه‌ای، نشان می‌دهد این جامعه با الگوهای نهادی جهان آب‌سالار در ارتباط بود.

(د) روسیه (مسکووی) پیش از تسلط مغول

جامعه روسیه پیش از فتح مغول (۱۲۳۷-۱۲۴۰) جنبه روشن‌گر دیگر و مهم اجتماع زیرحاشیه آب‌سالارانه را باز می‌نماید. در دوره پیش از کی‌یف و کی‌یفی، اقتصاد معیشتی «روس» هر چند شامل گله‌داری،^۱ ولی اقتصاد اصلی آن بر پایه کشاورزی دیم بود. [۴۰] تحت شرایط نوعی اقتصاد طبیعی ابتدایی، این کشاورزی به رشد اشرافیت زمیندار در سطح وسیع کمک می‌کرد، اشرافیتی که تابعیت سفت و سختی به شاهزادگان منطقه‌ای نشان نمی‌داد.^۲ زیر این قشر و بالاتر از دهقان شبه‌برده خولوبی^۳، [۴۱] طبقه‌ای از کشاورزان آزاد قرار داشتند که با آسانی نسبی نقل مکان می‌کردند؛ [۴۲] و مردم ساکن شهرها حتی محدودیتی کم‌تر از این طبقه داشتند. «شورای» شهر،^۴ نه تنها در جمهوری شمالی و بزرگ نووگروود [۴۳] بلکه در پایتخت‌هایی چون ولادیمیر [۴۴] و حتی کی‌یف، [۴۵] می‌توانست عمل سیاسی مستقلی انجام دهد. پیش از برپایی دولت کی‌یفی (از ۸۸۰ میلادی)،^۵ سران اجتماع‌های شهری و روستایی بدون دخالت اقتدار شاهزادگان، می‌توانستند معاملات حقوقی انجام دهند؛ این اجتماع‌ها در بیش‌تر قوانین باقی‌مانده از روس باستان، میر^۶ نامیده شده‌اند. حتی در دوره

۱. کهن‌ترین نسخه شناخته شده قانون روس، روسکایا پراودا، از جرایم مربوط به گاو نر، گوسفند، اسب، گوساله و بره یاد می‌کند (لوتر، جلد اول، ص ۱۵).

۲. این واقعیت با بررسی‌های پیش‌گامانه پاولوسیلوانسکی تأیید شده است. برای مطالعه بیش‌تر درباره نتیجه‌گیری این بررسی، به بردوین، سال ۱۹۰۸، ص ۵۷۷ نگاه کنید. برای آشنایی با تحقیق دیگری درباره جامعه اولیه روسیه که به مشابه همین نتیجه‌گیری رسیده است، نگاه کنید به Hötzsch، ۱۹۱۲، ص ۵۴۴.

3. kholopi

4. Veche

۵. ورنادسکی (۱۹۴۳، ص ۲۶۸) فتح کیف به وسیله اولگ را (میان ۸۷۸ و ۸۸۰) تاریخ می‌گذارد.

۶. در نسخه سوم این قانون، اصطلاح اولیه میرجایش را به گورود به معنای شهر داد (روسکایا پراودا، جلد سوم، ص ۴۰).

کی‌یفی (۸۸۰ تا ۱۱۶۹)، حکومت هرچند بس نیرومندتر از پیش بود، ولی بسیار متفاوت از حکومت دولت‌های فئودالی غرب در همین زمان، به هیچ روی یک دولت مطلقه نبود. به تعبیر نهادی، باید گفت جامعه کی‌یفی روسیه به جهان پیشافئودالی و فئودالی اروپا تعلق داشت.

جامعه کی‌یفی هرچند به جهان یاد شده تعلق دارد، ولی به شیوه‌ای است که به بررسی خاصی نیاز دارد. جامعه فئودال نیز مانند جامعه آب‌سالار، حاشیه‌ای نهادی دارد؛ و تمدن قبیله‌ای روس، که در حاشیه شرقی جهان فئودالی پدیدار شده بود، به ویژه پس از سال ۸۸۰، قرن‌ها بود تحت تسلط وارانژیایی‌ها^۱ [۴۷] بود، که^۲ خود این قوم نیز در ناحیه حاشیه‌ای شمالی اسکاندیناوی، ریشه داشتند. هرچند روریک^۳، بنیان‌گذار نخستین دودمان فرمانروایی در جامعه روسیه، تیولی از جانب امپراتور فرانکی داشت، [۴۸] ولی نظام زمینداری غرب اروپا را بر اسلاوهای شرق تحمیل نکرده بود؛ جانشینانش نیز چنین کاری نکردند. نجیب‌زادگان بومی و وابستگان شاهزاده‌ها، دروژینا^۴، بر پایه هیچ نوع قرارداد فئودالی عمل نمی‌کردند. [۴۹] «حق جدا شدن» [۵۰] آزادانه آن‌ها، بر نوعی استقلال دلالت می‌کرد که در فئودالیسم غربی بیشتر استثنای بود تا قاعده. [۵۱] وانگهی، فرمانروایان شاهزاده دولت‌های گوناگون منطقه‌ای، برخلاف قاعده رایج در بیشتر کشورهای فئودالی، درآمدشان را از املاک سلطنتی نداشتند، بلکه با استفاده از مالیات همگانی، حقوق گمرکی و جرایم قضایی روزگار می‌گذرانند. [۵۲]

بدین‌سان، جامعه کی‌یفی از این جهت به سامان فئودالی غرب شباهت داشت که فرمانروایانش در قدرت تصمیم‌گیری‌های سیاسی «با مجمع مردمی، (وچه) و سنا (بویارسکایا دوما)^۵» [۵۳] شریک بودند؛ و نجیب‌زادگان کی‌یف

توانسته بودند مالکیت مطلقه‌ای بر زمین داشته باشند که ارباب‌های اروپای غربی تنها در اواخر قرون وسطا به آن رسیده بودند. بیش‌تر نجیب‌زادگان و شهرهای روسی این دوره مانند شهرهای غرب فئودال، مالیاتی نمی‌پرداختند. [۵۴] ولی همین تنظیم بسیار سهل‌گیرانه، به نظامی مالی گره خورده بود که به شاه اجازه می‌داد به سراسر جمعیت روستایی مالیات بدهد. اصل مالیات بستن بر هر اجاق، در بیزانس نیز به کار می‌رفت؛ [۵۵] و خزرهای نیمه‌شبان، این اصل را در مورد اسلاوهای شرقی که پیش از پیروزی وارانژیایی‌ها بر آن‌ها تسلط داشتند، به کار می‌بردند. وارانژیایی‌ها سیاست مالی خزرها [۵۶] را دنبال کردند و در سراسر دوره کیفی آن را با تعدیل‌هایی ادامه دادند.^۱ آن‌ها عناصر آسیایی دیگری نیز از خزرها یا قبایل وابسته به آن‌ها اقتباس کرده بودند. فرمانروایان وارانژیایی خود را «خاقان» می‌نامیدند و پیش از ورود مسیحیت به روسیه، زن‌های صیغه‌ای متعددی را در جاهای محصور حرم مانند نگه می‌داشتند.^۲

تأثیر مستقیم بیزانس بر روسیه، به نسبت بسیار زود خود را نشان داد. گذشته از بسیاری عناصر ادبی و هنری، روس‌ها مسیحیت شرقی و قانون بیزانسی را نیز اقتباس کردند که هر دوشان بر فضای سیاسی کیف تأثیر گذاشته بود. [۵۷] کشیشان بیزانسی (یونانی) که به روسیه آمده بودند، افکار مهمی از فرمانروایی و انقیاد خودکامگانه را به آن‌جا آوردند. آن‌ها که به عنوان رقیبان حکومت دنیوی به بخشی از حکومت بودن خو گرفته بودند، بی‌گمان قدرت امیر کی‌یف را افزایش داده بودند.^۳ ورود قانون بیزانسی به روسیه، قدرت

۱. ورناسکی (۱۹۴۳، ص ۲۸۲) فرض را بر این می‌گذارد که آن‌ها این اصل را از خزرها وام گرفتند. عنوان خاقان را نخستین بار «اولین شاهزادگان کی‌یفی» به کار برده بودند. گذشته از ولادیمیر، پسرش یاروسلاو نیز، از سوی هیلاریون، با همین عنوان شناخته شده است (همان، ص ۳۰۲ و ۳۷۰).

۲. ولادیمیر پیش از مسیحی شدن، حدود ۸۰۰ صیغه داشت (نستور، ۱۹۳۱، ص ۵۵).

۳. بسیاری از تاریخ‌نگاران بر این واقعیت تأکید کرده‌اند. پلاتونوف یادآور می‌شود که «مفهوم

1. Varangians

۲. Varangians مردم اسکاندیناویایی که در سده نهم در روسیه مستقر شدند و نخستین سلسله فرمانروایی را در روسیه برپا کردند.

3. Rurik

4. druzhina

5. boyarskaya дума

شاهان کی‌یف را بیش از پیش افزایش داده بود. در نسخه روسی قانون تحت تأثیر قسطنطنیه، فرمانروا و کارگزارانش آشکارا دارای اقتدار قضایی برتر بودند. [۵۸]

ولی جامعه کی‌یف برداشت‌های قانونی امپراتوری بزرگ شرقی را به تمامی نپذیرفت. در قانون بیزانس مقرر شده که اسب دزد باید مجازات جسمانی شود، ولی در نسخه روسی تجدیدنظر کرده‌اند و به جریمه برای مجازات این عمل اکتفا شده است. [۵۹] قانون بیزانسی با وجود برخورداری از حرمت فراوان، نتوانسته بود این نظر کی‌یفی را از اعتبار بیندازد که یک مرد آزاد را نباید کتک زد.

۳. تفسیر

آشکار است که تمدن‌های واقع در زیرحاشیه جامعه آب‌سالار، نشانگر تنوع نهادی گسترده‌ای هستند؛ و ساختارهای بنیادی آن‌ها را تنها زمانی می‌توان دریافت که زمینه نهادی ابتدایی‌شان در نظر گرفته شود. به هر روی، برخی کیفیت‌های ثانوی این جوامع که آن‌ها را به جهان آب‌سالار پیوند می‌دهد، نباید نادیده گرفته شود:

۱. تمدنی که زمانی بخشی از جهان آب‌سالار بود، در یک مرحله غیر آب‌سالارانه بعدی نیز می‌تواند برخی از بقایای وضعیت پیشین خود را همچنان حفظ کند، بقایایی که هرچند برای شکل اجتماعی جدید ضروری نیستند ولی

→ می‌چی و بیزانسی امیر به عنوان فرمانروای دارای حق خدایی... به نظر مشرکان کی‌یفی تنها به مفهوم رهبر یک دروژنا بود که می‌شد او را برکنار کرد و کشت» (پلاتونوف، ۱۹۲۵، ص ۴۰). آدکامیسین شوروی، گرگوف، این عبارت را یک‌راست از وقایع‌نامهٔ نتور نقل می‌کند: «خدا به هر کس که خواسته باشد قدرت می‌بخشد؛ هستی برین هر کسی را که دوست داشته باشد، قیصر یا امیر می‌کند.» در رأس هر دولتی باید یک قیصر یا امیر باشد و قدرت دولت از یک حق خدایی سرچشمه می‌گیرد؛ این عبارت‌ها به راستی که «ویژگی‌های آشنای مفهوم بیزانسی قدرت دولتی» به شمار می‌آیند. گرگوف بر روح اقتدارگرایی این وقایع‌نامهٔ مشهور می‌چی تأکید می‌کند: «برابر با این نظریه، هر که به اقتدار حاکم بتازد، با خدا مخالفت کرده است.» و «شایستگی پاروسلاو به این است که قدرت واحد را در دولت احیا کرد» (گرگوف، ۱۹۴۷، ص ۱۳۳).

با آن سازگاری دارند. یونان پس از دوره میسنی، احتمالاً به این مقوله تعلق دارد.

۲. اقتباس داوطلبانهٔ عناصر مطلوب «شرقی»، پدیده‌هایی چون ژاپن عصر تایکوا و روسیه دوره کی‌یف را توجیه می‌کند.

نکته دیگری که در مورد جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای درست است، در مورد جوامع زیرحاشیه‌ای نیز اعتبار دارد. در نظر گرفتن جامعه آب‌سالار زیرحاشیه‌ای به عنوان جامعه کشاورزی که برخی ویژگی‌های سازمان‌دهی و درآمدزایی مستبدانه را نشان می‌دهد، ولی هیچ پیوند شناخته‌شده‌ای با جهان آب‌سالار ندارد، درست نیست. ویژگی‌های فردی کشورداری آب‌سالارانه، مانند تحمیل مالیات همگانی یا گردآوری نوعی خراج عمومی، در تمدن‌هایی که هیچ یا کم‌تر تماسی با جهان آب‌سالار ندارند، بی‌گمان پیدا شده‌اند. در تعدادی از جوامع قبیله‌ای، این اتفاق آشکارا رخ داده است؛ و اگر زمینه آسیایی خزرها را نمی‌دانستیم، ممکن بود وسوسه شویم که نظام گردآوری خراج آن‌ها را در این مقوله مستقل و حاشیه‌ای قرار دهیم. در هر یک از این موارد، تحلیل مقایسه‌ای مشخص می‌کند آیا در این‌جا با روندهای آب‌سالارانه زیرحاشیه‌ای یا مستقل سروکار داریم یا نه.

ها جوامعی که تقسیم‌بندی نهادی را برنمی‌تابند

حوزه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار را نمی‌توان با یک فرمول ساده تبیین کرد. این حوزه ضرورتاً خود ابقاکننده نیست. تعدادی از تمدن‌های تاریخی برجسته زیرحاشیه‌ای، تقسیم‌بندی نهادی را برنمی‌تابند و به جامعه آب‌سالار حاشیه‌ای یا کاملاً آب‌سالار تبدیل می‌شوند. جوامع دیگری از این نوع نیز هستند که جهتی مخالف با جهت یادشده را در پیش می‌گیرند.

تمدن‌هایی که تاکنون درباره‌شان بحث کردیم، اساساً کشاورز بوده‌اند. درست است مفهوم اقتصاد آب‌سالار بر کشاورزی دلالت می‌کند، ولی تاریخ چی‌تان‌ها، مغول‌ها و دیگر فاتحان قبیله‌ای، نشان می‌دهد استبداد شرقی به

جوامع کشاورز محدود نیست. اقوام غیر کشاورز نیز می‌توانند شگردهای حکومت استبدادی را اقتباس کنند و انتقال دهند؛ و می‌توانند گروه‌های غیر کشاورز و نیز کشاورز را «شرق‌زده» کنند. اهمیت این واقعیت برای فهم بسیاری از جوامع فاتح استبدادی و پویایی تقسیم‌بندی نهادی، آشکار است.

۱. اقوام غیر کشاورزی که راه‌های کسب قدرت استبداد ارضی را اقتباس می‌کنند و انتقالشان می‌دهند

نمایندگان بسیاری از شیوه‌های معیشت طبیعی، از گردآوری و شکار گرفته تا ماهیگیری، در حاشیه جهان آب‌سالار زندگی کرده‌اند. حاشیه جامعه پوئبلو^[۱] و نخستین مراحل تاریخ آرتک، از این جهت آموزنده‌اند. ولی هیچ گروه غیر کشاورز ابتدایی نتوانسته است به اندازه گروه‌های شیان نقش مهم بازی کند. جهان نو^۱ حیوانات مناسب برای حمل‌گاری و انسان‌ها نداشت. ولی جهان کهن^۲ انواع گوناگونی از حیوانات در اختیار داشت که می‌توانستند این کار را انجام دهند. اهلی کردن حیوانات بسیار به درد پرورش‌دهندگان گیاهان خورده بود؛ ولی بیش‌تر به سود شبانان تمام شده بود که پس از اختراع سوارکاری، با اجتماع‌های کشاورز بزرگ و ثروتمند، از جهت نظامی برابر شده و گاه سرورشان شده بودند.^[۲]

الف) شیوه‌های استبداد ارضی هر چند برای جوامع شیان کوچنده ضروری نیستند، ولی می‌توانند با آن‌ها سازگاری داشته باشند

کوچندگان شیان غالباً اقتصاد گله‌داری‌شان را با کشاورزی تکمیل می‌کنند.^[۳] با وجود این، نیاز به حرکت دادن گله‌ها نمی‌گذارد به محصولات زمین‌های کشاورزی دم‌دست‌شان توجهی بیش‌تر از یک توجه تصادفی نشان دهند. شیوه

زندگی کوچگرانه آن‌ها، هر چقدر هم تنظیم نشده باشد، ساخت‌وسازهای دایمی و بزرگ برای مهار آب را که بنیاد کشاورزی آب‌سالارانه را تشکیل می‌دهند، برنمی‌تابد.

ولی این شیوه زندگی، آن‌ها را از اقتباس روش‌های مستبدانه سازمان‌دهی و درآمدزایی شرقی باز نمی‌دارد. بی‌گمان، چنین روش‌هایی از نیازهای زندگی شبانی برنمی‌خیزند. گرچه قدری هماهنگی و انقیاد برای اردوزنی و سفرهای طولانی لازم است، و هرچند رویه انضباط‌آمیز برای شکار و جنگ بسیار سودمند است،^[۴] ولی این اعمال لزوماً به استقرار یک دستگاه سیاسی نیرومندتر از نیروهای اجتماعی غیر حکومتی نمی‌انجامند. عوامل فنی (نیاز همیشگی و تکراری به گله‌ها و انسان‌های پراکنده) و عوامل اجتماعی (مقاومت مردان آزاد قبیله‌ای در برابر درخواست اطاعت تام) در جهت مخالف با استبداد متمرکز عمل می‌کنند. حتی اطاعت از یک رهبر نظامی نیرومند نیز اساساً داوطلبانه است. این نوع اطاعت که محدودیت زمانی دارد و با تنظیم‌های سازمانی برگشت‌ناپذیر تقویت نمی‌شود، به ندرت خصلت آزاد و شناور جامعه قبیله‌ای را نابود می‌کند.^[۵]

رهبر قبیله‌ای و نزدیکانش بسیار علاقه‌مندند خود را در موقعیت یک قدرت دایمی و همه‌جانبه قرار دهند، ولی برابر با قاعده، آن‌ها تنها پس از قرار گرفتن تحت انقیاد یک کشور آب‌سالار یا فتح چنین کشوری می‌توانند به این هدف دست یابند. در مورد اول، سروران دولت آب‌سالار می‌توانند الگوهای نظارت سیاسی (سرشماری از جمعیت، بیگاری، مالیات‌گذاری) خودشان را به شبانان تحت انقیاد تحمیل کنند؛ که در این صورت، رئیس قبیله معمولاً به سرور مطلق و دایمی قبیله‌اش تبدیل می‌شود. در مورد دوم، رئیس برتر (خان، خاقان و امثال آن) ابزارهای اعمال قدرت تمدن‌های مبتنی بر مدیریت ارضی را که فتح کرده است، اقتباس می‌کند. در این حالت، این رهبر قبیله‌ای که کارگزاران بومی کشور فتح‌شده با حفظ مدیریت سنتی‌شان و گروهی از پیروان قبیله‌ای که با موفقیت‌های بیش از پیش رهبر نظامی قبیله‌ای پیوسته افزایش

۱. منظور نویسنده، قاره آمریکا است. (مترجم)

۲. منظور نویسنده، قاره آسیا است. (مترجم)

می‌بایند دورش را می‌گیرند، از اهمیت پیشین رقیبان قبیله‌ای هم‌پایه‌اش می‌کاهد یا به کلی نابودشان می‌سازد.

در هر دو مورد یادشده، مردان قبیله‌ای ممکن است هویت فرهنگی و سرانجام، هویت سیاسی-اجتماعی‌شان را از دست بدهند. این قضیه در مورد بسیاری از گروه‌های عرب در خلافت عباسی اتفاق افتاد. در چنین موقعیتی، صورت مسئله تغییر می‌کند. به هر روی، مردان قبیله‌ای تحت انقیاد معمولاً علاقه‌ای به رها کردن شیوه‌های کهن زندگی‌شان نشان نمی‌دهند؛ و فاتحان قبیله‌ای نیز به آن سادگی که در داستان‌ها می‌آید، جذب فرهنگ بومی کشور فتح شده نمی‌شوند.^[۶] سروران قبیله‌ای یک امپراتوری ترکیبی آب‌سالار، با وجود تعدیل‌های همه‌جانبه، ممکن است هویت اجتماعی و فرهنگی‌شان را حفظ کنند و در ضمن، ممکن است شگردهای قدرت تازه به دست آمده‌شان را بر کشورهای غیر آب‌سالار دور از مرکز تحمیل کنند. این اتفاق در زمان حاکمیت مغولان بر روسیه، پس از فتح چین شمالی، پیش آمد.

فروپاشی یک امپراتوری آب‌سالار ترکیبی، ممکن است همه یا برخی از عناصر قبیله‌ای را دوباره خودمختار سازد. و در این لحظه است که بقای قدرت استبدادی، تحت شرایط زندگی شبانی قبیله‌ای، به آزمون کشیده می‌شود. گهگاه این رژیم استبدادی با امپراتوری‌اش به کلی از هم می‌پاشد؛ ولی تجربه‌های تاریخی گواهی می‌کنند افراد ذی‌نفع در حکومت استبدادی دست‌کم تا اندازه‌ای، و برای مدت معینی، پایگاه ممتازشان را همچنان حفظ می‌کنند. پس آشکار است که روش‌های سازمان‌دهی و درآمدزایی استبدادی، گرچه پیوست ضروری زندگی شبانی کوچنده نیست، ولی کاملاً با آن سازگار است.

ب) شکندگی قدرت استبدادی شرقی در حاشیه شبانی جهان آب‌سالار

بررسی‌های اخیر، انواع داده‌های راجع به این فرایند را در مورد قبایل چی‌تان به دست داده‌اند؛ آن‌ها به عنوان فرمانروایان لیائو، سروران موقتی حاشیه شمال شرق چین شده بودند. بسیاری از یادداشت‌های تاریخی جنبه‌های این

قضیه را در تاریخ مغول توضیح داده‌اند؛ و بررسی‌های آتی جوامع قبیله‌ای فاتح در شرق نزدیک، ایران، هند و آمریکای پیش از فتح اسپانیا، بی‌گمان انواع دیگری از این ساخت‌های نهادی مهم را آشکار خواهند ساخت.

حتی همین دانش کنونی به ما اجازه می‌دهد صورت‌های شبانی و ارضی یک جامعه آب‌سالار حاشیه‌ای را کنار هم قرار دهیم. بی‌شک، توان یک استبداد اصیل، در شرایط کشاورزی، بسیار بیش‌تر از شرایط قبیله‌ای، شبانی یا کوچ‌نشینانه است. روان بودن اقتصاد دشت‌نشینی، پراکندگی و جدایی را تقویت می‌کند و در نتیجه به رشد کانون‌های مستقل گله‌داری و قدرت نظامی یاری می‌دهد. بلاهای طبیعی یا شکست‌های جدی نظامی می‌تواند با همان سرعتی که غنایم جنگی و کشورگشایی یک استبداد شبانی را به وجود می‌آورد، آن را تضعیف یا تجزیه کند. خصلت زودگذر ظهور و سقوط امپراتوری‌های دشتی در مرکز و غرب آسیا و اروپای جنوب شرقی، شکندگی استبداد شبانی را آشکار می‌سازد.

قبایل «تیره‌پوست» چی‌تان که گله‌هایشان را صدها سال پس از سقوط لیائو در مغولستان شمالی می‌چراندند، نشانه‌های کمی از سامان سیاسی هماهنگی را که نیاکانشان در شرق دور یا ترکستان^[۷] اعمال کرده بودند، از خود نشان دادند. پس از سقوط امپراتوری خان بزرگ، این امپراتوری به سایه‌ای از امپراتوری پیشین خود تبدیل شده بود، ولی کاملاً از بین نرفته بود. در ۱۶۴۰، اویرات^۱ مغول قانوناً حفظ شده بود و هرچند از یاسای^[۸] چنگیزخان بسیار سهل‌گیرانه‌تر بود ولی باز توانسته بود اعضای قبایل را به مشارکت در یک بیگاری به نسبت سنگین برای حمل‌ونقل وادار سازد.^[۹] جامعه مغول بعد از امپراتوری، با الحاق به حکومت نوپا و خوش‌آینده منچو^۲ انسجامش را یک‌سره از دست نداده بود؛ در این زمان، سروران دنیوی و مذهبی جامعه، این

1. Oirat

۲. منچوهای منچوری که چین را در ۱۶۴۳ و ۱۶۴۴ فتح کردند و دودمانی بنیان گذاشتند که تا ۱۹۱۲ بر چین فرمانروایی می‌کرد. (مترجم)

بخت و امتیاز را یافته بودند که برای استقرار یک رژیم استبدادی تازه، نخست در حاشیه و سپس در یک ناحیه کانونی بزرگ جهان آب‌سالار، تلاش بلندپروازانه دیگری انجام دهند.

۲. تمدن‌های کشاورزی که فراتر از تقسیم‌بندی نهادی عمل می‌کنند

گذار جوامع شبانی از سامان غیر آب‌سالار به یک سامان آب‌سالار، برابر با قاعده در هر دو سطح جغرافیایی و نهادی تحقق می‌یابد. برخلاف این امر، جوامع ارضی دستخوش تغییر، مکانشان را تغییر نمی‌دهند. آن‌ها فقط در سطح نهادی از یک سامان به سامان دیگر انتقال می‌یابند.

تفاوت دیگری درباره طیف بالقوه این گذار نیز به چشم می‌خورد. جوامع شبان که هویت اقتصادی‌شان را حفظ می‌کنند، ممکن است از حوزه زیرحاشیه‌ای به حوزه حاشیه‌ای جهان آب‌سالار یا برعکس، انتقال یابند. جوامع کشاورزی که در اصل زیرحاشیه‌ای بودند، ممکن است به جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای یا کامل تبدیل شوند و برعکس.

جوامع کشاورز نیز مانند جوامع شبان، غالباً پیرامون جغرافیایی نواحی مبتنی بر مدیریت ارضی، کیفیت نهادی‌شان را تغییر می‌دهند؛ زیرا در این نواحی است که نیروهای جهان آب‌سالار و غیر آب‌سالار هزاران سال با هم کلنجار رفته‌اند. استحاله‌های اجتماعی یونان، روم، اسپانیا و روسیه، همگی بخشی از این تعامل سترگ به شمار می‌آیند.

الف) یونان

یونان دوره میسنی از یک وضعیت آب‌سالار حاشیه‌ای یا زیرحاشیه‌ای، به تمدنی تبدیل شد که توان‌های اشرافی و دموکراتیک آن از اعمال نظارت بی‌مهار دولت بر نیروهای غیر حکومتی جامعه جلوگیری می‌کرد. یونانیان دوره هومر، هزیود و سوفوکلس در برابر برخی خدایان سجده می‌کردند، ولی از پذیرش نماینده برتر قدرت دولتی به عنوان سرورشان (*despotes*) خودداری می‌کردند.

شهرهای یونانی آسیای غربی با وجود نزدیکی به جهان آب‌سالار، سده‌های پی‌درپی اصول یک جامعه چندکانونی را در چارچوب محدودیت‌هایشان حفظ کرده بودند. تنها پس از کشورگشایی‌های اسکندر بود که این آزادی‌های کهن قانونی رو به کاهش نهاد. فرمانروایان هلنی شرقی^۱ استقلال سیاسی هم‌میهنانشان را در آسیا و در خانه کاهش داده بودند. آن‌ها به همراه دستیاران مقدونی-یونانی‌شان، به آسانی جامعه قدرت استبدادی شرقی به تن کردند.

امپراتوری اولیه روم و بیزانس، کاری را که دودمان‌های هلنی آغاز کرده بودند، تکمیل کردند. در این زمان، یونانی‌های خاور نزدیک و سرزمین مادری به بخشی از یک امپراتوری آب‌سالار تبدیل شده بودند که نواحی تأثیرگذار وابسته به اقتصاد آب‌سالار رقیق (سوریه) و شدید (مصر) را در بر می‌گرفت.

در سده هفتم میلادی، این امپراتوری به حاشیه جهان آب‌سالار تغییر مکان داد. بعدها، فاتحان ترک این امپراتوری را بار دیگر به یک وضعیت آب‌سالار رقیق برگرداندند.

یونانیان بیزانس و ترکیه عثمانی، دیگر هلنی‌های روزگار هزیود، پریکلس و ارسطو نبودند. این قضیه شاید از جهت قومی و بی‌گمان از نظر نهادی، درست است.

اخلاف میسن، که در عصر کلاسیک یونان برای اعضای آزاد اجتماعشان الگوهای نمونه شهروندی دموکراتیک را آفریده بودند، در دوره بیزانس به یونانیانی تبدیل شده بودند که تشریفات دادگاهی مفصل آن، نمونه اطاعت همه‌جانبه تشریفات انسان از قدرت تام بود.

ب) روم

۱. پیدایش نسخه هلنی استبداد شرقی

در یونان، گذار به صورت‌های آب‌سالار دولت و جامعه، با فتح اسکندر آغاز

۱. منظور نویسنده، جانشینان اسکندر در امپراتوری‌اش است. (مترجم)

شده بود. در روم، استقرار فرمانروایی مطلقه سلطنتی به دست اوگوستوس، نه تنها آغاز بلکه مرحله به نسبت پیشرفته فرایندی را نشان می‌دهد که حدود دویست سال در جریان بود.

در تاریخ نهادی روم، ۲۱۱ پیش از میلاد، سال سرنوشت‌سازی به شمار می‌آید. در این سال بود که رمی‌ها در سلطنت سیسیلی تحت فرمانشان در سیراکوز^۱ (نخستین بار با نظام حقوقی ظریف و پیچیده‌ای از یک دولت اساساً کشاورز روبه‌رو شده بودند، که از الگوهای مصری و کاملاً هلنی سرمشق گرفته بود). [۱۰] جمهوری ایتالیایی پیروز آن زمان، این نظام را که به قوانین هیرونی^۲ شهرت داشت، «به عنوان پایه‌ای برای سازمان‌دهی نخستین اقتصاد ولایتی‌اش» قرار داد. [۱۱] جمهوری روم با این کار یک اصل بنیادی کشورداری هلنی را که می‌گوید دولت، دارای قدرت مطلقه و مالک همه زمین‌هاست، اقتباس کرد. [۱۲] فاتحان روم به عنوان جانشینان هیرون، دولت خودشان، *Populus Romanus*، را سرور برتر اقتصاد کشاورزی سیسیل کردند. آن‌ها در مناطق دیگر تحت تسلط امپراتوری رو به رشدشان، نیز به همین‌سان عمل کردند. در مدیترانه شرقی، این عمل با دگرگونی چندانی همراه نبود. ولی در نواحی غربی تحت تهاجم روم، شرایط غیر آب‌سالارانه غلبه داشت. این واقعیت که فاتحان ایتالیایی نظام هلنی را پس از تغییرات فراوان «به غرب» نیز انتقال داده بودند، به همین دلیل اهمیت فراوان دارد. [۱۳]

از دیدگاه رمی، اصل هلنی مالیات‌گذاری همگانی، «یک بدعت تمام عیار» به شمار می‌آمد. و این بدعت از آن رو موفق بود که با نوعی سرشماری ادواری و فراگیر تکمیل شده بود. برابر با طرح هیرون که رمی‌ها اقتباس کرده بودند، «کلانتران شهری وظیفه داشتند هر ساله همه کشاورزان منطقه‌شان را سرشماری کنند... و سطح زیر کشت و میزان محصول آن‌ها را به دقت ثبت کنند.» [۱۴]

1. Syracuse

۲. منسوب به Heiron پادشاه مستبد سیراکوز (۴۷۸-۴۶۶ پیش از میلاد). (مترجم)

این تحولات داخلی به خودی خود دولتی قدرتمندتر از جامعه سرزمین مادری رمی‌ها به وجود نیاورده بود؛ ولی باز باید گفت کلانشهر رم دستخوش دگرگونی‌هایی درونی شده بود که جمهوری اشرافی سنتی آن را بس تضعیف کرده بودند. از یک سوی، جنگ‌های بی‌پایان کشورگشایانه ارباب‌های سنا را که بیش از پیش برده در خدمت گرفته بودند، غنی ساخته بود؛ از سوی دیگر، همین جنگ‌ها طبقه کشاورز را از توش و توان انداخته بود. دهقانان فقیرشده همراه با کهنه‌سربازان تشنه زمین، برای سیاست‌های سیاستمداران مردم‌گرا^۱ و فرماندهان پیروز نظامی، مبنای توده‌ای بی‌نظیری فراهم ساخته بودند. اینان در مصادره و بازتوزیع املاک مخالفان پیشین‌شان تردید نمی‌کردند. [۱۵] جنگ‌های داخلی نیز بر آسیب‌پذیری بازرگانان ثروتمند، یا شهروندان ممتاز افزوده بود؛ برخی اعضای این قشر که کشاورزان مسئول جمع‌آوری مالیات در محل بودند، *Puublicani*، از گسترش قلمرو رم بسیار سود می‌بردند. در بحران‌های بزرگ، شهروندان ممتاز، *equites* مانند اعضای سنای رم، از امنیت شخصی و ملکی کمی برخوردار بودند.

آشکار است که دگرگونی‌های داخلی چنان پیوند تنگاتنگی با گسترش منطقه‌ای کشور روم داشتند که هرگونه تلاش برای تبیین سقوط جمهوری که تنها بر پایه عوامل داخلی یا خارجی باشد، نارسا از کار درمی‌آید. فرماندهانی که به ویژه در نخستین سده پیش از میلاد بر صحنه سیاسی روم مسلط شده بودند، به خاطر حجم و ویژگی مناطق تحت تصرفشان به قدرت می‌رسیدند. از همین نواحی فتح شده بود که آن‌ها پشتیبانی مادی‌شان را تأمین می‌کردند؛ و در همین نقاط بود که این فرماندهان فاتح کارآیی روش‌های هلنی حکومت را می‌آزمودند.

یک فرد واحد چقدر می‌توانست در دگرگونی‌های رخ داده در جامعه رمی نقش داشته باشد؟ برای بررسی ما، کافی است یادآور شویم در زمان سزار، سنا همگونی اجتماعی و تفوق سیاسی بلامنازعش را از دست داده بود و سزار، که مانند دیگر فرماندهان سیاست‌پیشه بزرگ آن دوره، زمین را به کهنه‌سربازان

1. Populares

بخشیده بود، به عنوان مرد وابسته به مردم، یک *Popularis*، با نمایندگان سناشین مالکیت وسیع زمین، مقابله کرده بود. در این جا نیز مانند جاهای دیگر، قدرت مطلقه توسط عواملی انسانی استقرار یافته بود که از یک قضیه مردم‌پسند برای پیشبرد هدف‌های سیاسی‌شان استفاده می‌کردند.

در زمان به قتل رسیدن سزار، اعضای سنا که نیرومندترین قدرت ملکی را در اختیار داشتند، چندان متزلزل شده بودند که اوگوستوس که تعدادی از ولایت‌های «امپراتوری» (از جمله نواحی آب‌سالار قدیمی مانند مصر و سوریه) را در اختیار داشت، توانسته بود ولایت‌های «وابسته به سنا» را نیز تحت از نظارت خود درآورد. [۱۶] ۲۹ پیش از میلاد، سناتورها که پیش از این تعیین‌کننده‌ترین نیروی پشت دستگاه اجرایی بودند، برای آن‌که بتوانند از ایتالیا خارج شوند، می‌بایست از اوگوستوس اجازه گیرند؛ و «اگر هدف از سفرشان در بازدید از مصر بود، اشراف [درخواست] شان اصولاً رد می‌شد». [۱۷] دوره بعدی، سناتور زمیندار که زمانی بر روم تسلط داشتند، جایشان را بیش از پیش به اشخاصی داده بودند که به خاطر خدمت به امپراتور، عضو سنا می‌شدند. نمایندگان ثروت منقول و فعالیت سرمایه‌دارانه، که به عنوان *Publicani* مالیات‌ها و حقوق گمرکی برای حکومت گردآوری می‌کردند و به عنوان پیمان‌کار برخی «طرح‌های عمومی» را اجرا می‌کردند، به ترتیب از سوی پمپی غارت شده، به دست سزار تضعیف گشته و سرانجام تحت انقیاد اوگوستوس [۱۸] درآمده بودند. آن‌ها سرانجام همه اعتبارشان را از دست دادند. [۱۹] بدین سان، کلانشهر رم، که موقتاً یک امپراتوری بزرگ آب‌سالار هلنی را بدون آن‌که خود آب‌سالار شده باشد،^۱ تحت تسلط گرفته بود، سرانجام

۱. کلانشهر رم البته در بست تسلیم محیط شرقی دوردست نشده بود. نفوذ روزافزون کشورداری هلنی کاملاً با نفوذ فزاینده دین، هنر، تکنولوژی و رسوم شرقی همراه شده بود. پیشرفت فرهنگ شرقی هلنی و تلاش‌های مذبحخانه در جهت مقاومت در برابر آن، روشن‌گرترین تحولات سده‌های دوم و اول پیش از میلاد به شمار می‌آیند (نگاه کنید به ویگوت، ۱۸۹۳، جای جای کتاب).

زیر ضربات نیروهایی که توان غایی‌شان را از همین امپراتوری می‌گرفتند، واداده بود.

در این فرایند بزرگ استحاله، اوگوستوس نه تنها قبرکن نیروهای اجتماعی کهن بود، بلکه در دگرگونی اجرایی و مدیریتی نیز پیشگام بود. نخستین امپراتور روم با وجود وفاداری شدید به ارزش‌های فرهنگی روم، الگوی دولت مطلقه‌اش را نه از روم یا یونان باستان - که از آن در واقع بسیار کم الهام گرفته بود - بلکه از شرق هلنی گرفته بود.^۱ او با پایه‌گذاری خدمت اداری حقوق‌بگیرانه، [۲۰] تحولی دیوان‌سالارانه آغاز کرد که در نخستین سده بعد از میلاد به سرعت نیرو گرفت. [۲۱]

روش‌های سازمان‌دهی و درآمدزایی مبتنی بر مدیریت ارضی، گرچه در ولایت‌های تحت تصرف جمهوری روم به کار رفته بودند، ولی در دوره امپراتوری تکمیل شده و نظام گرفته بودند. مصادره اموال یکی از ویژگی‌های شاخص حیات اقتصادی و سیاسی امپراتوری روم شده بود. مالیات‌گذاری عمومی با ثبت ادواری جمعیت کشور، که در زمان اوگوستوس به رویه اجرایی معمول تبدیل شده بود، تقویت شده بود. [۲۲] اوگوستوس که به نام روم ساخت و سازهای بزرگ غیر آب‌سالار را آغاز کرده بود، آغاز به ساخت شبکه‌ای از راه‌ها کرده بود که به راستی مبتنی بر مدیریت ارضی بود. او پست دولتی، *Cursus Publicus*، را برپا کرد و آن را با خدمات دقیق جاسوسی پی‌گیرانه ترکیب کرده بود. [۲۳]

تحولاتی چون استخدام بردگان پیشین و «مردان آزادشده» در خدمات دولتی، [۲۴] استفاده از خواجگان برای مقاصد سیاسی، [۲۵] پرستش امپراتور و تباهی تدریجی فعالیت‌های مستقل صنعتی و بازرگانی، اقدام‌های بالا را تکمیل کرده بودند. دیری پیش از پایان سده دوم پس از میلاد، زمانی که سیتیمیوس

۱. در این زمان، سیاستمداران رومی آغاز به این کرده بودند که «به جای آتش یا اسپارت، از امپراتوری هخامنشی و سلطنت‌های هلنی جانشین آن، راهنمایی گیرند». (استیونسون، ۱۹۳۴، ص ۱۸۳).

سیوروس^۱، از طریق کشتار و مصادره وسیع، کانون استبدادی امپراتوری روم را «مالک همه زمین‌های حاصلخیز در سراسر روم» [۲۶] ساخته بود، جامعه کهن روم هویتش را از دست داده بود. این واقعیت که این «امپراتور سامی» که از ایتالیا نفرت داشت و «لاتینی را با لهجه پونیک صحبت می‌کرد» [۲۷] می‌خواست به نام «سرور» *dominus* خوانده شود، منطقی به نظر می‌رسد.^۲

بدین‌سان، زمانی که دیوکلتیان دربار شرقی پرزرق و برقی را برپا کرد، شرقی شدن واقعی امپراتوری روم تحقق یافته بود. یک تاریخ‌نگار اقتصادی برجسته، این تبدیل شکل بزرگ را چنین مختصر می‌کند: «در سده‌های دوم و سوم میلادی... دولت (یا امپراتور) نه تنها بزرگ‌ترین مالک زمین، بلکه بزرگ‌ترین مالک معادن کانی و سنگی بود و به تدریج به بزرگ‌ترین صاحب صنعت نیز تبدیل شده بود» [۲۸] وانگهی، «بازرگانی چه در سطح عمده‌فروشی و چه در سطح خرده‌فروشی، بیش از پیش تابع نظارت حکومت شده بود» [۲۹] و «بیش‌تر امور حمل‌ونقل نیز دولتی شده بود» [۳۰] در این محیط اقتصادی تک‌کانون، «فکر قدرت تام دولت» به آسانی رشد می‌کرد. این قدرت اساساً «تحت تأثیر نظریه‌های شرقی-هلنی دولت و مشابه آن‌ها» شکل گرفته بود. «جایگزینی یک نظام اقتصادی تازه به جای نظام قدیم و جانشینی یک تمدن و رویکرد زندگی جدید به جای تمدن پیشین، بیش از یک و نیم قرن طول کشیده و در پایان سده سوم تکمیل شده بود» [۳۱]

تحلیل مقایسه‌ای شرقی شدن امپراتوری روم، ما را به سه نتیجه اساسی می‌رساند:

۱. Septimius Severus (۱۹۳-۲۱۱)؛ امپراتور روم که در آفریقا زاده شده و سربازان فاتح رومی او را به امپراتوری برگزیده بودند. (مترجم)

۲. «گوی روح آشور باستان کاخ امپراتوری را تسخیر کرده و آن را تابع نوعی دیوان‌سالاری کرده بود که می‌بایست مجری اقتدار خدایی باشد، اقتداری که از طریق جانشینی دودمانی انتقال می‌یافت. چنین نظامی، جایی برای سنا یا اصل نمایندگی در دولت باقی نگذاشته بود و نشانه‌ای بود دل بر این که چنین برداشتی از حکومت، گرایش به این داشت که عنوان *dominus* عموماً به امپراتور نسبت داده شود. (میلز، ۱۹۳۹، ص ۲۵)

۱. معنای نهادی این فرایند تنها زمانی آشکار می‌شود که بررسی آن بر پایه درک جامعه آب‌سالار و استبداد (شرقی) مبتنی بر مدیریت ارضی باشد.

۲. هلنی شدن به معنای شرقی شدن است. هلنی شدن روم تقریباً دوپست سال پیش از استقرار نهاد رئیس دولت آغاز شده بود.

۳. جامعه امپراتوری روم را نه با سلطنت‌های مطلقه طرفدار صنعت غرب بلکه با فرمانروایی‌های مطلقه بزرگ و مبتنی بر مدیریت ارضی شرق، باید هم‌تراز دانست.

۲. سقوط استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی در روم غربی

برخلاف فرمانروایان مطلقه اروپای پس از قرون وسطا، فرمانداران رومی اسپانیا، گل، آلمان غربی و انگلستان با انجمن‌های متشکل سراسری و مبتنی بر مالکیت زمین (طبقات فئودالی) برخورد نداشتند. گرچه آن‌ها تا آن‌جا که امکان داشت رهبری سیاسی و فرهنگ رومی را حفظ کردند، ولی دستگاه سیاسی‌شان بر وفق سنت‌های بزرگ کشورداری مبتنی بر مدیریت ارضی عمل می‌کرد. مانند جاهای دیگر، آن‌ها در این قلمروها نیز ساخت‌وسازهای عظیم غیر آب‌سالارانه، به ویژه جاده‌های دولتی و دیوارهای مرزی، را انجام داده بودند. آن‌ها از طریق پست دولتی‌شان ارتباطات سریع را در انحصار خود درآورده و بر ساکنان ایالت‌های غربی امپراتوری نیز مانند ایالت‌های شرقی، مالیات و سرشماری تحمیل می‌کردند. [۳۲]

هیچ‌گونه سابقه آزادی فطری‌ایبری، سلتی یا ژرمانی، نیاکان اروپای غربی نوین را از پذیرش قید دولت - نخست به زور و بعد به خودی خود - باز نداشته بود؛ دولتی که به نیروهای غیر حکومتی جامعه کم‌تر فرصتی برای مشارکت در شکل‌گیری سرنوشت سیاسی و اقتصادی‌شان می‌بخشید. طی چندین قرن، استبداد شرقی به شکل رومی-هلنی آن، در سرزمین‌های جنگلی آلمان تا کرانه‌های اقیانوس اطلس در سرزمین گل و اسپانیا و مرزهای جنوبی اسکاتلند گسترش یافته بود.

در سده چهارم که روم غربی به دلایل عملی از شرق آب‌سالار مستقل شده بود، این نهادهای شرقی از بین نرفتند. این دولت استبدادی که تاب تحمل هیچ طبقه مالک نیرومند و سازمان‌یافته‌ای را نداشت - گرچه با انواع مالکیت وسیع مدارا می‌کرد - حتی پس از سست شدن دستگاه مدیریت و دیوان‌سالارانه‌اش، همچنان خود را بازتولید می‌کرد. به راستی که حکومت روم غربی تا پایان کار بر موضع مطلقه‌اش پافشاری می‌کرد. آخرین شخصیت سیاسی برجسته این حکومت، هراکلیوس، نماینده نمونه کشورداری آب‌سالارانه، یک خواجه بود. [۳۳]

مانند اواخر رژیم بیزانس، زوال روم غربی نیز بیشتر به خاطر عوامل خارجی اتفاق افتاده بود. از دست دادن درآمدهای ایالت‌های ثروتمند شرقی، کلان شهر ایتالیایی رم، را که خود در تطبیق با سقوط اقتصاد مبتنی بر برده‌داری بسیار مشکل داشت، به شدت تضعیف کرده بود. شرق امپراتوری که کشاورزی پربارتری داشت، هرگز مانند غرب، متکی به کار بردگان نبود. به همین خاطر غرب پس از ته کشیدن منابع کارورزان برده، به شدت آسیب دیده بود.

ناتوانی سیاسی روم در آغاز سده پنجم به اوج رسید. رم، در سال ۴۰۶ گُل، در ۴۰۷ انگلستان، در ۴۱۵ اسپانیا، و در ۴۲۹ آفریقا را از دست داد. درون کلان شهر رم که دامنه قدرتش تنگ شده بود، نیروهای مبتنی بر مالکیت بزرگ زمین که یک گروه سناتوری تازه نمایندگی‌شان می‌کردند، بیش از پیش اهمیت یافتند. به هر روی، این رهبران نوپدید صاحب ملک، چندان قدرت نداشتند که یک نوع غیر شرقی حکومت را برپا کنند. این هدف زمانی تحقق یافت که این نیروها به پادشاه ژرمنی، اودو واکیر^۱، ملحق شدند، پادشاهی که در سال ۴۷۶ قدرت مطلقه فرسوده روم غربی را رسماً به پایان رساند.

(ج) اروپا پس از سال ۴۷۶

۱. تلاش‌های ناموفق برای فرمانروایی مطلقه

برخی نمادهای کشورداری آب‌سالارانه مانند الزام ارباب‌های زیردست به بوسیدن پای شاه، مدت زمان قابل توجهی، حتی تا دوره مروونژین‌ها^۱، دوام آوردند. [۳۵] ولی این نمادها که پایه‌های اجتماعی محکمی نداشتند، سرانجام از صحنه خارج شدند. در نتیجه، تحول سیاسی جهان غرب، به جای پیروی از الگوی رمی، نظام حکومتی فتودالی اصیل و غیر متمرکزی پدید آورد که ویژگی نخستین دوره قرون وسطا بود. [۳۶]

۲. مورد «منحصر به فرد» ثبت دفتر املاک در انگلستان قرون وسطا

در این دوره که تا پایان سده دوازدهم ادامه داشت، در ۱۰۸۶ دفتر ثبت املاک انگلستان، به دستور پادشاه نورمن، ویلیام فاتح^۲، تأسیس شد. [۳۷] تاریخ‌نگاران اروپایی ریشه‌های این نوع ثبت را، هم در انگلستان [۳۸] و هم در نورماندی [۳۹] پیدا کرده‌اند. ولی با آنکه این ریشه‌ها کاملاً موثقند، ولی ثبت سراسری زمین در انگلستان تحت تسلط نورمن‌ها را تبیین نمی‌کنند. نه تنها این نوع ثبت سراسری زمین در ناحیه‌ای که ویلیام و مردانش از آن برخاسته بودند (نورماندی) شناخته نبود، [۴۰] بلکه در بخش‌های دیگر اروپای غربی نیز سابقه نداشت. به نظر می‌تلند^۳، این نوع ثبت زمین «نشان‌دهنده کاری است که قرینه‌اش را در تاریخ اروپا نمی‌توان یافت». [۴۱]

چه چیز این دستاورد منحصر به فرد را برانگیخته بود؟ به نظر می‌تلند، فتح، تبیین موجهی را در این زمینه به دست نمی‌دهد، زیرا اروپای قرون وسطا فتح‌های بسیاری به خود دیده بود، ولی تنها یک دفتر ثبت به ارمغان آورد. نورمن‌های نورماندی گواه صادق این قضیه‌اند. تا آنجا که می‌دانیم، آن‌ها هیچ نوع دفتر ثبتی بنا نهاده بودند، ولی بی‌گمان از طریق فتح در شمال فرانسه

۱. Odovacar (۴۳۵-۴۹۳)؛ فاتح ژرمنی، سرکرده قبیله هرولی که با سربازانش از مزدوران خدمتگزار روم بود ولی در ۴۷۶ شورید و امپراتوری روم غربی را فتح کرد.

1. Merovingian

2. William the Conqueror

3. Maitland

استقرار یافته بودند. آیا می‌توان گفت آن‌ها در ۱۰۸۵ با روش‌هایی اجرایی آشنا شده بودند که در سده دهم و حتی اوایل سده یازدهم با آن‌ها بیگانه بودند؟ وقتی در ۱۰۶۶ نورمن‌ها، انگلستان را فتح کرده بودند، برخی دیگر از هم‌میهنانشان خدایگانان جنوب ایتالیا شده بودند، همان ناحیه‌ای که تا این تاریخ با وقفه‌هایی تحت مدیریت بیزانس‌ها قرار داشت؛ و برخی دیگر از آن‌ها به سیسیل پا گذاشته بودند، ناحیه‌ای که سیصدسال تحت حکومت بیزانس بود و پس از آن تحت فرمان عرب‌های مسلمانی درآمد که شگردهای حکومت مطلقه عربی را با بیزانسی درآمیخته بودند. [۴۲]

ما هیچ گواه قاطعی درباره تأثیر این تجربه بیزانسی-عربی بر ویلیام و مشاورانش نداریم. ولی این را می‌دانیم که در ۱۰۷۲، یعنی سیزده سال پیش از فرمان ثبت زمین‌های انگلستان توسط ویلیام، نورمن‌ها، پالرمو پایتخت سیسیل و نیمه شمالی این جزیره را فتح کرده بودند. و این را نیز می‌دانیم که میان نورمن‌های سیسیل و ایتالیا و عموزادگانشان در نورماندی و انگلستان، به ویژه نجیب‌زادگان و روحانیان، «رفت و آمدهای» [۴۳] چشمگیری برقرار بود. این گروه‌های آخری می‌بایست در کارهای اجرایی فعالانه شرکت داشته باشند. [۴۴] پس نباید جای شگفتی باشد که هاسکینز، متخصص انگلیسی برجسته در روابط انگلیس و سیسیل در قرون وسطا، بر پایه اطلاعاتش از این دوره «به امکان نوعی پیوند میان دفتر ثبت املاک انگلیس و دفاتر مالی‌ای که جنوب ایتالیا از فرمانروایان بیزانسی و عرب خود به ارث برده بود» [۴۵] سخن گوید.

فرضیه هاسکینز این را تبیین می‌کند که چرا یک تدبیر نوعاً آب‌سالارانه در زمینه مدیریت مالی، در اروپای فتودالی پیدا شده بود. و باز همین فرضیه تبیین می‌کند که چرا پس از صدها سال این «کار عظیم» در ناحیه اروپا قرینه‌ای نداشت. آشکار است که ثبت منظم و سراسری املاک در اروپای فتودالی جایی نداشت، درحالی که در قلمرو استبداد شرقی مرسوم بود.

(د) اسپانیا

۱. فتح شرقی

ولی شکست تلاش‌های فرانک‌ها و همچنین واقعیت منحصر به فرد ثبت املاک در انگلیس، هیچ‌کدام بر این دلالت نمی‌کند که پس از سال ۴۷۶، شکاف نهادی میان بخش‌های آب‌سالار و غیر آب‌سالار اروپا همچنان ثابت باقی مانده بود. تاریخ جنوب ایتالیا و سیسیل پیش از فتح نورمن‌ها، دو نیروی عمده گسترش شرقی را آشکار می‌سازد: نخست این‌که بیزانسی‌ها کوشیده بودند شیوه حکومت‌کردنشان را در برخی از ایالات پیشین امپراتوری روم همچنان حفظ کنند و از آن مهم‌تر، عرب‌ها که با الهام از یک اعتقاد نوین پویا و با تجهیز به روش‌های تازه جنگی، [۴۶] قدرتشان را از کانون‌های خاور نزدیک جامعه آب‌سالار تا آفریقا و اسپانیا و به گونه‌ای موقت حتی تا سیسیل، گسترش داده بودند.

این فوران عظیم با رشد امپراتوری روم به سمت غرب شباهت داشت، چرا که این جریان نیز الگوهای شرقی حکومت استبدادی را گسترش داده بود. ولی به دلایل گوناگون، پیامدهای نهادی فتح اسلامی بسیار فراگیرتر از فتح رمی بود. اروپای غربی تحت تسلط روم، بخشی از یک جامعه آب‌سالار رقیق شرقی گشته بود، بی‌آن‌که کشاورزی آب‌سالارانه را پذیرفته باشد؛ و به تدریج از موضع آب‌سالار زیرحاشیه‌ای سرانجام به جایگاه کاملاً غیر آب‌سالارش بازگشت. ولی تحت نفوذ عرب‌ها، این چرخش بسیار شدیدتر بود. شبه‌جزیره ایبری پیش از تهاجم اسلام، سرزمین یک تمدن اصیل فتودالی بود که کشاورزی آبیاریانه در سطح کوچک داشت ولی احتمالاً فعالیت‌های آب‌سالار قابل توجهی به خود ندیده بود.^۱ فاتحان عرب اسپانیا، برخلاف رمی‌هایی که اروپای غربی را فتح کرده بودند، با کشاورزی آب‌سالارانه به خوبی آشنا بودند و

۱. هیرث، ۱۹۲۸، ص ۵۷؛ هال، ۱۸۸۶، ص ۳۶۳ و ص ۳۶۵؛ لوی پرونچال، ۱۹۳۲، ص ۱۶۶؛ لابرادور، ۱۸۰۸، ص ۲۹ و ص ۱۰۷. در خاطرات لابرادور از فقدان کامل علاقه فاتحان گیل اسپانیا به کشاورزی یاد شده است (لابرادور، ۱۸۰۸، ص ۱۰۷).

لوپک^۱، ۲۲،۰۰۰ [۵۳] تن جمعیت داشت و لندن حدود ۳۵،۰۰۰ [۵۴] در اوج حکومت خلافت غربی، پایتخت اسپانیای مسلمان، قرطبه^۲ در اوج رونق خود، نزدیک یک میلیون شهرنشین داشت [۵۵] و شهر دیگر آن سویل^۳، در ۱۲۴۸ بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر [۵۶] را در خود جای داده بود. در پایان دوره تسلط اعراب بر اسپانیا، شهر غرناطه^۴ نیز به همین اندازه پرجمعیت بود. دایرة المعارف اسلامی جمعیت این آخرین پایتخت زیبای اسپانیای اسلامی را «نیم میلیون» تخمین می‌زند. [۵۷]

پس دیگر نباید از این واقعیت در شگفت افتیم که دولت مطلقه اسپانیای مسلمان، در اوج رونق خود، درآمد هنگفتی گردآوری می‌کرد. [۵۸] و از این واقعیت نیز نباید شگفت‌زده شویم که این دولت نیز مانند دیگر رژیم‌های آبسالار آزادانه از خواجهگان استفاده می‌کرد و [۵۹] در تصفیه اعیان از چشم افتاده‌اش بی‌رحمانه عمل می‌کرد. زمانی که این بخت‌برگشتگان تصفیه می‌شدند، دولت به سرعت اموال تحت تصرفشان را مصادره می‌کرد. [۶۰]

۲. فتح دوباره اسپانیا (Reconquista)

فتح دوباره اسپانیا که در سده سیزدهم دوباره نظارت مسیحیان را بر بخش اعظم اسپانیا برقرار کرد، یک تمدن آبسالار بزرگ را به یک جامعه فئودالی متأخر تبدیل کرده بود. پژوهشگران تاریخ روسیه که پیدایش یک دولت استبدادی شرقی در روسیه مسکووی را نتیجه یک مبارزه مسلحانه علیه دشمنان نیرومند شرقی می‌دانند، به خوبی می‌توانند این داستان روسی را با آنچه در اسپانیا و نیز اتریش رخ داد، مقایسه کنند.

نخست از اتریش آغاز کنیم. اتریش قرن‌ها از سوی بزرگ‌ترین امپراتوری شناخته‌شده شرقی، ترکیه عثمانی، تهدید شده بود؛ و بخش وسیعی از مجارستان را ترک‌ها بیش از صدوپنجاه سال در اشغال داشتند.

در سکونتگاه تازه‌شان مشتاقانه تدابیری به کاربرده بودند که در کشورهای خاستگاهشان بسیار سودمند بودند. در دوره فرمانروایی مسلمانان، «آبیاری مصنوعی... با الگوهای شرقی بهبود و گسترش یافته بود» و این نوع آبیاری با مدیریت حکومت انجام می‌شد: «نظارت عالی بر امر آبیاری، وظیفه دولت بود.» [۴۷]

اسپانیای تحت سلطه عرب‌های مسلمان، بسیار خصلت شرقی به خود گرفته بود. این کشور به جامعه آبسالار اصیلی تبدیل شده بود که به گونه‌ای استبدادی توسط کارگزاران برگمارده شده [۴۸] اداره می‌شد و با روش‌های استحصال مبتنی بر مدیریت ارضی بر آن مالیات بسته می‌شد. ارتش اعراب اسپانیا، که از هیئت قبیله‌ای به هیئت «مزدور» در آمده بود، [۴۹] مانند ارتش‌های اموی و عباسی آشکارا ابزار دست دولت بود. تحت تسلط اعراب، نظام شبه‌علمی آبیاری و باغبانی، [۵۰] با پیشرفت شگرف در علوم نوعاً آب‌سالارانه ستاره‌شناسی و ریاضیات تکمیل شده بود. [۵۱] اروپای فئودالی معاصر با اسپانیای تحت تسلط اعراب، نمی‌توانست به هیچ تحول قابل مقایسه‌ای به خود بنازد. دوزی با الهام از جغرافیدان بزرگ عرب، ابن حوقل، که از اسپانیای سده دهم دیدار کرده بود، از قدرت سازمانی دولت مسلمان اسپانیا یاد می‌کند که پلیس آن، مانند کشاورزی آب‌سالارانه‌اش به دورترین نقاط کشور رخنه کرده بود: «این فرد بیگانه، مزارع عموماً خوب کشت شده و نظام آب‌سالار آن را تحسین کرده بود، نظامی که چنان به شیوه‌ای علمی هماهنگ شده بود که حتی در خاک‌های به نسبت غیر حاصلخیز نیز باروری به بار می‌آورد. او در برابر نظم کاملی به حیرت افتاده بود که به همت یک نیروی پلیس گوش به زنگ حتی بر دور دست‌ترین نقاط کشور نیز تسلط داشت.» [۵۲]

در نیمه دوم سده چهاردهم، شهر برتر اتحادیه هانسایی آتیک^۱،

۱. Hanseatic League، اتحادیه قرون وسطایی شهرهای آزاد آلمان شمالی مانند برمن، هامبورگ و لوپک که به خاطر مصالح اقتصادی‌شان ائتلاف کرده بودند. (مترجم)

1. Lübeck

2. Cordoba

3. Seville

4. Granada

طبقاتی (Cortes) که در کاستیل اساساً شهرهای آزاد را نمایندگی می‌کردند، در ۱۶۶۵ دیگر وجود نداشتند، ولی رژیم مطلقه نتوانسته بود رویکرد فرمانبردارانه را، که در رژیم‌های آب‌سالار امری عادی بود، بر رعایایش تحمیل کند.

گفتن این واقعیت به معنای انکار قدرت خارق‌العاده سلطنت مطلقه اسپانیا نیست. این پدیده را می‌توان با مقتضیات «جبهه‌های» فتح دوباره تبیین کرد که باعث رشد اقتدار سلطنت در کاتولونیا^۱، ناوار^۲ و آراگون^۳ شده بود. به هر روی، اعتقاد اقتصادی^۴ شاهان مسیحی اسپانیا، ممکن است در این قضیه نقش تعیین‌کننده‌تری داشته باشد. رکن شمالی فتح دوباره، بسیار به سود گله‌داری عمل می‌کرد؛ و تقاضای اروپا برای پشم - که با پیشرفت جریان فتح دوباره افزایش یافته بود [۷۱] - پادشاهان اسپانیا را بر آن داشته بود گوسفندداری را در مناطق آزادشده اسپانیای مرکزی و حتی در بخش‌هایی از جنوب اسپانیا [۷۲] پی‌گیرانه تقویت کنند. این شاهان با آن‌که به شهرها و اعیان اسپانیا همه نوع امتیازی می‌بخشیدند، بر گوسفندداران نظارت سخت مالی و قضایی می‌کردند. این گوسفندداران از سده سیزدهم به بعد در سازمان خاصی به نام «مستا»^۵، ادغام شده بودند. [۷۳]

در اسپانیا نیز مانند انگلستان، گوسفندان به زیان مردم پرورش می‌یافتند. ولی اسپانیا از این جهت با انگلستان تفاوت داشت که از همان آغاز، شاهزادگان از اقتصاد گله‌داری بسیار رو به رشد اسپانیا سود بسیار می‌بردند. درآمدهای دولتی از این منبع هنگفت بود. [۷۴] سرانجام، شاهان اسپانیا «بهره‌برداری و حفظ صنعت گله‌داری را... وسیله معیشت اصلی قلمروشان اعلام کردند.» [۷۵]

با وجود این، رکن اصلی سیاسی و نظامی ضدحمله علیه عثمانی، یعنی اتریش، آزاد باقی مانده بود؛ و مبارزه دراز آهنگ با دشمن نیرومند شرقی، دولت اتریش را به یک استبداد شرقی تبدیل نکرده بود. اتریش مانند دیگر کشورهای اروپا، در جهت یک نوع سلطنت مطلقه غربی حرکت کرد و تا میانه سده هجدهم، مجلس مقننه اتریش (Landtage) در مالیات‌گذاری و سربازگیری نقش تصمیم‌گیرنده‌ای داشت. [۶۱] و حتی پس از ۱۷۴۰، طبقات اجتماعی سنتی همچنان نقشی اساسی در مدیریت مالی برعهده داشتند. [۶۲] مجارستان حکومت نیمه‌مستقل خود را سرسختانه حفظ کرده بود؛ مجلس مقننه این حکومت که از یک مجلس نخبگان (افراد متشخص روحانی و غیر روحانی) و مجلس عوام (نجیب‌زادگان درجه سه و نمایندگان شهری) تشکیل می‌شد، «در اداره امور کشور نفوذ بسیار داشت.» [۶۳]

فتح دوباره اسپانیا، مبنای شرقی حکومت اسپانیا را از بین برده بود. فرمانروایان دولت‌های کوچک شمالی اسپانیا که در برابر حمله اعراب مقاومت کرده بودند، قدرت نظامی‌شان را از حمایت نجیب‌زادگان، روحانیان و شهرها به دست می‌آوردند؛ [۶۴] و در پایان نخستین مرحله فتح دوباره اسپانیا، این گروه‌ها بدون آن‌که از جهت سیاسی درهم کوبیده شوند، به خاطر برخورداری از امتیازهایشان می‌توانستند حیات نیمه‌مستقلی را برای خود حفظ کنند. [۶۵] اسپانیا نیز مانند فرانسه، انگلستان، آلمان، ایتالیا و اسکاندیناوی، در آخرین دوره فتودالی و پس از آن، حکومت مطلقه‌ای به خود دید. [۶۶] این حکومت چندان نیرومند بود که بتواند بر نجیب‌زادگان، کلیسا و شهرها تسلط یابد، ولی قادر نبود زمینداری‌های موروثی اشرافی و نیمه‌خودمختاری کلیسا را از میان بردارد؛ [۶۷] و نیز توان آن را نداشت که غرور و شأن ملت اسپانیا را درهم شکند. طبقات سنتی آراگون که شرط وفاداری به شاه را، به رسمیت شناختن مزایایشان اعلام کرده بودند، [Si, no, no]، [۶۸] این فرمول شجاعانه را در ۱۴۶۲، یعنی بیش از صد سال پس از آن‌که بخش اعظم شبه جزیره ایبری دوباره فتح شده بود، تکرار کردند. [۶۹] هرچند مجالس

1. Catalonia

2. Navarre

3. Aragon

4. Wirtschaftsgesinnung

5. Mesta

درآمدهای هنگفت پادشاه از امپراتوری استعماری اش، غالباً علت کاهش جمعیت اسپانیا در سده شانزدهم در نظر گرفته شده است،^۱ به هر روی، این کاهش جمعیت روستاها، که بی‌گمان علت عمده کسری جمعیت شهرها بود، نمی‌توان با این دلیل به خوبی تبیین کرد، زیرا سرریز طلا و نقره به کشور (بر اثر بهره‌برداری از قاره نو آمریکا) شهرنشینان ثروتمند را قادر ساخته بود کالاهای روستایی بیش‌تری بخرند.

به احتمال زیاد، علت این روند نزولی را بیش‌تر در جانشینی گله‌داری، که به کار پراکنده نیاز دارد، به جای کشاورزی آبیارانه و نیازمند به نیروی کار متراکم، باید جست‌وجو کرد. این تحول که با رشد صادرات پشم تقویت شده بود،^۲ به رواج *Leyes de Toro* انجامیده بود؛ این امر «جریان تابعیت کشاورزی

۱. جمعیت شهر سویل که در ۱۲۴۷ بیش از ۳۰۰,۰۰۰ تن بود، در سده شانزدهم به ۲۰۰,۰۰۰ رسید. قرطبه که تحت تسلط خلفای عرب جمعیتش به یک میلیون نفر رسیده بود، در این زمان ۶۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشت (لابرادور، ۱۸۰۸، ص ۹). جمعیت غرناطه از حدود ۵۰۰,۰۰۰ به ۸۰,۰۰۰ نفر رسیده بود (همان). بخشی از این کاهش‌ها نتیجه نابودی نظامی بود؛ ولی دگرذیی سامان روستایی را نیز کم و بیش نشان می‌دهد. برخی بخش‌های روستایی هرگز، دوباره از طاعون و ضایعات فتح بهبود نیافتند (کلاین، ۱۹۲۰، ص ۳۳۷) زمین‌های روستاهای دیگر نیز در سده‌های شانزدهم و هفدهم بی‌استفاده باقی مانده بودند (همان، ص ۳۲۰ و ص ۳۴۲) تا این‌که زمین‌های حاصلخیز پیشین به لعنت بی‌حاصلی و بایری دچار شده بودند. (پرسکات، ۱۸۳۸، جلد سوم، ص ۴۶۱ و ۸۵)، زیرا به گوسفندداران اجازه داده شده بود «گوسفندها را در زمین‌های کشاورزی بچرانند و آخرین بقایای کشاورزی را نیز نابود کنند» (کلاین، ۱۹۲۰، ص ۳۴۳). روستاهای نابودشده در کاتولونیا، آراگون، لئون، والنسیا، مانچا، کاستیل و غیره بیش از ۱۱۴۱ واحد برآورده شده است. منطقه گودالکویبر تحت تسلط خلیفه قرطبه، ۱۲۰۰ روستا داشت. در سال ۱۸۰۰، از این روستاها تنها ۲۰۰ واحد باقی مانده بود. از پنجاه روستای مالاگا، تنها شانزده روستا به جای مانده بود.

از ۷۴۸ روستا در یکی از بخش‌های اسقف‌نشین سالامانچا، تنها ۳۳۳ روستا باقی مانده بود، درحالی‌که از ۱۲۷ روستای نزدیک *des Partidos de Banos Pena del rey* تنها سیزده روستا بر جای مانده بود (لابرادور، ۱۸۰۸، ص ۸). ناحیه پادشاهی غرناطه که پیش از ۱۴۹۲ سه میلیون جمعیت را در خود جای می‌داد، در سال ۱۸۰۰ تنها ۶۶۱/۰۰۰ جمعیت داشت (همان، ص ۹).

۲. این رشد تا اواخر سده شانزدهم ادامه داشت (کلاین، ۱۹۲۰، صص ۳۷ و ۴۶).

از گله‌داری وسیع» را در چهارده سال پیش از فتح مکزیک به دست کورتز^۱ و ۲۸ سال پیش از تصرف کوزکو^۲ به وسیله پزارو^۳، تکمیل کرد. همین عامل، کاهش شدید کشاورزی سرخ‌پوستان بومی را در مکزیک، یوکاتان و پروی پس از فتح نیز تبیین می‌کند.^۴

در این زمان، در روستاهای اسپانیا، گله‌ها و گله‌داران روی چمنزارهای وسیع حرکت می‌کردند. در همین چشم‌انداز بود که دون‌کیشوت، یابوی لنگش را به تاختن وامی‌داشت. در شهرهای اسپانیا، هیچ صحنه‌ای به اندازه گاو‌بازی، مردم‌پسند نبود. در وایادولید^۵ در ۱۵۲۷، چارلز پنجم، تولد پسرش، فیلیپ دوم، را با ورود به میدان و مبارزه با گاو جشن گرفته بود.

ها ورود استبداد شرقی به روسیه

«تاتارها هیچ فصل مشترکی با اعراب بربر فاتح اسپانیا نداشتند. آن‌ها وقتی

- | | |
|------------|----------|
| 1. Cortez | 2. Cuzco |
| 3. Pizarro | |

۴. کشتی‌های کوچک و باربری گران بود و از صادرات دوباره به اروپا چیزی به دست نمی‌آمد. گرچه نقره با ارزش‌ترین قلم صادراتی بود، ولی از شکر، کاکائو، مواد رنگ‌زا و چرم نیز سود خوبی حاصل می‌شد. (هومبولت، ۱۸۱۱، فصل چهارم، ص ۳۶۸). طی چند دهه، «گاو نر، اسب، گوسفند و خوک در اسپانیای جدید آمریکا بسیار افزایش یافتند» (همان، فصل سوم، ص ۲۲۴). در ۱۵۷۰ که اکوستا پا به آمریکا گذاشته بود، برخی اسپانیایی‌ها ۷۰,۰۰۰ و حتی ۱۰۰,۰۰۰ گوسفند داشتند (اکوستا، ۱۸۹۴، فصل اول، ص ۴۱۸؛ آپرگون، ۱۹۲۸، ص ۱۵۱). هرگاه افزایش گله تحت نظارت قرار نمی‌گرفت، نه تنها در آمریکای مرکزی بلکه در جنوب‌غرب آمریکای شمالی و پرو و نیز یوکاتان، گله‌ها به سرعت رشد می‌کردند (آپرگون، ۱۹۲۸، ص ۱۵۱؛ مارگام، ۱۸۹۲، ص ۱۶۳؛ خوان واولوآ، ۱۸۰۶، فصل اول، ص ۳۰۰، ص ۳۱۸ و جاهای دیگر کتاب؛ شاترک، ردفیلد و مک‌کی، ۱۹۳۳، ص ۱۵). زمانی که کورتز یک ملک امیرنشین در اکزاکیا برپا کرد، بی‌درنگ «تعداد قابل توجهی گوسفند مریئو و انواع دیگر را وارد کرد که در مراتع فراوان اطراف ته‌هوان ته‌پک چرا می‌کردند (پرسکات، ۱۹۳۶، ص ۶۷۱). این کورتز بود که در جهان نو یک سازمان گوسفندداری مانند مستای کاستیل سازمان داد (مندوزا، ۱۸۵۴، ص ۲۲۵).

روسیه را فتح کردند، برای این کشور نه جبر به ارمنان آوردند و نه ارسطو.^۱ پوشکین بی‌گمان حق داشت که به تأثیر منفی فتح تاتارها^۱ افسوس می‌خورد. او حتی می‌توانست از این هم پا فراتر بگذارد و پیامدهای سیاسی نابودکننده موفقیت نظامی افسانه‌ای تاتارها را نیز به میان آورد. تاتارها که در ۱۲۴۰ اسلاوهای شرقی را به سختی شکست داده بودند، رعایای تازه‌شان را چنان تحت نظارت درآوردند که هیچ قدرت روسی مستقلی نتوانسته بود آزادشان سازد.

هیچ نیروی داخلی روسی مبارزه منظم و آشکاری علیه اردوی مغول انجام نداده بود. پیروزی نظامی منفردی که دوک بزرگ مسکو، دمیتری، در کرانه رود دُن علیه ارتش تاتار به دست آورده بود، عاقبت اندوهناکی داشت: تلافی‌های بعدی تاتارها چنان شدید بود که هرگونه مقاومت مسلحانه را برای صدسال دیگر بازداشته بود.^۲ حتی در ۱۴۸۰، که ایوان سوم از اعلام وفاداری به تاتارهای ضعیف‌شده خودداری کرد؛ از نبرد با آن‌ها پرهیز کرده بود. تاتارها که در این زمان هنوز می‌توانستند علیه میزبانان مسکویی‌شان لشکرکشی کنند، نیز به همین‌سان از جنگ اکراه داشتند. بلاتصمیمی در هر دو جبهه «منظره‌ای باورنکردنی به بار آورد: دو ارتش بی‌آن‌که یکدیگر را تعقیب کنند، از هم فرار می‌کردند.» به نقل از کارامسین: «آخرین هجوم تاتارها بدین‌سان پایان گرفت.»

۱. نام «تاتار» در اصل به اقوامی تعلق داشت که در بخش شرقی آسیای میانه زندگی می‌کردند (نگاه کنید به ویتفولگ و فنگ، ۱۹۴۹، ص ۱۰۱). پس از گسترش شدید قدرت مغول در سده سیزدهم، این نام روی مغول‌ها و ترک‌هایی گذاشته شده بود که با هم، هسته اصلی اردوی طلایی مغول را تشکیل می‌دادند. این تاتارها که با گروه‌های ترک و فنلاندی ادغام شده بودند، به زبان ترکی صحبت می‌کردند. زبانی که در آن زمان مهم‌ترین عنصر فرهنگی و قومی غربی‌ترین بخش جهان مغولی شده بود (اشپولر، ۱۹۴۳، ص ۱۱). در این بررسی، اصطلاح‌های «تاتار» و «مغول»، بدون تمایز، برای نام‌گذاری تشکیل‌دهندگان اردوی طلایی به کار رفته‌اند.
۲. پس از سال ۱۳۸۰، امیر پیش‌کسوت مسکو «در آن زمان به جنگ با تاتارها فکر نمی‌کرد» (کلیوچفسکی، فصل دوم، ص ۲۰).

فرمانروایی تاتارها بر روسیه، به راستی که چنین پایان یافته بود. این فرمانروایی ۲۵۰ سال طول کشید و دوک بزرگ مسکو که در این دوره اهمیت پیدا کرده بود، نه به عنوان یک نیروی مستقل، بلکه چونان ابزار دست خان مغول عمل می‌کرد.

درباره این واقعیت، تردیدی نمی‌توان روا داشت. هیچ‌کس این واقعیت را منکر نشده است که مسکوی سده شانزدهم را نمی‌توان با سلطنت مطلقه غربی یکی دانست. به هر روی، درباره سراب استبداد مسکویی، اختلاف عقیده اساسی وجود دارد. آیا نظارت مستبدانه ایوان بر زمین‌ها و مردم، به خاطر شرایط خارجی و جنگ دایمی در جبهه‌های مرزی بود؟ یا بیش‌تر به علت نفوذ مغول‌هایی بود که روش‌های کشورداری مستبدانه را از کشورهای آب‌سالار گوناگون آسیا، به ویژه چین، یاد گرفته بودند.^۱

تاریخ‌نگارانی که بر نقش عامل «خارجی» تأکید می‌کنند، روی مرجعیت برجسته‌ترین تاریخ‌نگار امروزی روس، کلیوچفسکی^۲، بسیار حساب می‌کنند. من نیز به این خاطر که او مورد تأیید پژوهشگرانی با عقاید بسیار متفاوت

۱. مغول‌ها زمانی که روسیه را تحت تسلطشان درآوردند (۱۲۳۷-۱۲۴۰) با روش‌های سازمانی و استحصال کشورداری چینی آشنا بودند. چنگیزخان، چین شمالی واقع بر کرانه رودخانه زرد (۱۲۱۱-۱۲۲۲) و ترکستان (۱۲۱۹-۱۲۲۰) را فتح کرده بود. او از ۱۲۱۵ از مشورت بلندپایه‌ترین مقام چینی لیائویی به نام یه - لو - تسای سود می‌برد (ویتفولگ و فنگ، ۱۹۴۹، ص ۶۶۹). این شخص به پسرش اوگتای (۱۲۲۸-۱۲۴۱) نیز خدمت کرد. اوگتای فتح چین شمالی را در ۱۲۳۴ تکمیل کرد. در ۱۲۴۰، مغول یاد گرفته بودند پست دولتی را به کار اندازند و در چین شمالی سرشماری، مالیات‌گذاری و بیگاری اعمال می‌کردند. (یوان‌شیه، ص ۱۹۱ و نیز هین یوان‌شیه، ص ۱۲۷؛ یاسای چنگیزخان و تاریخ سَرّی مغول‌ها). کارپینی در ۱۲۴۰ پست دولتی و اعمال یک نوع سرشماری مقدماتی را در روسیه تحت تسلط مغول مشاهده کرد. در ۱۲۵۳، خان بزرگ مغول، مونگ، که دستور سرشماری در روسیه را داده بود (یوان‌شیه، فصل ۳، ص ۴). منابع روسی می‌گویند این کار در ۱۲۵۷ انجام گرفته بود. تسلط این خان بزرگ بر اردوی طلایی مغول تا ۱۲۵۹، یعنی طی سال‌های شکل‌گیری تسلط تاتارها، ادامه داشت (اشپولر، ۱۹۴۳، ص ۴۱ و ۲۵۲).

است، برایش احترام قائلیم، ولی احساس می‌کنم نظرهای او دربارهٔ پیدایش استبداد مسکوی کم‌تر از آنچه عموماً تصور می‌شود، یک‌سویه است.

درست است که کلیوچفسکی توجه چندانی به سلطهٔ تاتار نشان نداده است.^۱ و درک او از استبداد شرقی چندان وسیع نیست.^۲ ولی او پژوهشگری بزرگ‌تر از آن بود که دگرگونی‌هایی نهادی و اساسی را ندیده‌گیرد که تحت سلطهٔ تاتار و به خاطر آن، در دولت و جامعهٔ روسی رخ داده بودند. به نظر خود او، این دگرگونی‌ها آشکارا پیش از پیدایش «پشتازان رخ داده بودند، یعنی همان کسانی که او بسیار تحت تأثیر نقش تعیین‌کننده‌شان قرار گرفته بود». به راستی که کلیوچفسکی در نظریهٔ «پشتاز^۳» خود، اساساً با دورهٔ مابعد

۱. فلارینسکی به خاطر این اظهارنظر کلیوچفسکی که می‌گوید هنگام بررسی سازمان سیاسی روسیهٔ شمال‌شرق «شخص باید برای مدتی فراموش کند... که روسیه را تاتارها فتح کرده بودند»، از او انتقاد می‌کند (فلارینسکی، ۱۹۵۳، جلد اول، ص ۷۸). وردانسکی (۱۹۵۳، ص ۲۳۳) یادآور می‌شود بجز «چند اظهارنظر دربارهٔ اهمیت سیاست‌های خان مغول برای اتحاد روسیه، [کلیوچفسکی] توجه چندانی به مغول‌ها نشان نداد».

۲. کلیوچفسکی با نهادهای جامعهٔ شرقی و انواع گونه‌های آن از جمله گونهٔ سنتی چینی چندان آشنا نبود، و گونه نمی‌بایست میان نظام طبقاتی مبتنی بر خدمت روسیهٔ مسکووی و شرایط استبداد شرقی تضاد قائل شود (کلیوچفسکی، HR، فصل سوم، ص ۵۲). با وجود این، در جای دیگر، او شباهت‌های میان روش‌های مسکووی سربه نیست کردن خویشاوندان بالقوه خطرناک و روش‌های استبداد شرقی در شرایط مشابه را یادآور می‌شود (همان، فصل دوم، ص ۸۸). توصیف‌های او از خدمت دولتی و تصرف زمین در روسیهٔ پس از مغول، قربت‌های نهادی آشکاری را با ترکیهٔ عثمانی و هند مسلمان نشان می‌دهد. بحث او کوشش‌های پتر کبیر در جهت توسعهٔ صنعت، خدمت شایانی به درک ما از نمونهٔ روسی استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی کرده است. قدرت همه‌جانبهٔ دولت روسیهٔ تزاری که بر خدمت اجباری مبتنی بود و داعیهٔ تسلط غایی بر همهٔ زمین‌ها داشت، از سوی سامنر نیز به عنوان یک عنصر اساسی در جامعهٔ روسی در نظر گرفته شده است؛ او ریشهٔ تزاریسم را در «افکار و شعایر» بیژانی و «واقعیت و عمل خان‌های تاتار» می‌جوید. سامنر در تکمیل این نظر می‌گوید حکومت مسکووی و نظام نظامی آن تحت نفوذ اردوی طلایی مغول شکل گرفته بود تا «حکومت دوردست بیژانی» (سامنر، ۱۹۴۹، ص ۸۲).

۳. frontier؛ به کسی اطلاق می‌شود که پیشاپیش یک جبههٔ استعماری یا اکتشافی درصدد گشودن یا تثبیت مرزهای تازه است. (مترجم)

تاتار سروکار دارد. او دگرگونی‌های حاصل از استخدام «یک طبقهٔ پرجمعیت نظامی-اداری» را در پیوند نزدیک با «گسترش منطقه‌ای امپراتوری مغول» در نظر می‌گیرد؛ [۷۶] پشتازان نوین این امپراتوری «دولت را در تماس مستقیم با دشمنان خارجی روسیه، همچون سوئدی‌ها، لیتوانیایی‌ها، لهستانی‌ها و تاتارها قرار داده بودند. این تماس مستقیم دولت را در موضعی نشانده بود شبیه به اردوگاه مسلحی که از سه طرف در محاصرهٔ دشمن باشد» [۷۷] آشکار است که تاتارهای مورد بحث کلیوچفسکی همان قومی هستند که با روسیهٔ مسکووی سدهٔ شانزدهم روبه‌رو شده بودند و پشتازانی که این تاتارها بخشی از آن به شمار می‌آمدند، پشتازان سدهٔ شانزدهم بودند. خود کلیوچفسکی با صراحت [۷۸] و چندین بار می‌گوید بحث او به سال‌های ۱۴۹۲ تا ۱۵۹۵ اختصاص دارد. [۷۹]

با توجه به این واقعیت‌ها، جز این نمی‌توانیم احساس کنیم که نظریهٔ «پشتازان» کلیوچفسکی پرسش‌هایی بسیار بیش‌تر از آنچه او پاسخ می‌دهد، مطرح می‌سازد. چرا یک روسیهٔ غیر شرقی باید به یک استبداد مبتنی بر خدمت اجباری تبدیل شود، تنها به این خاطر که روسیه با کشورهای غربی چون سوئد، لیتوانی و لهستان در جنگ بود؟ بسیاری از حکومت‌های غربی با دشمنان مشابهی سروکار داشتند، بدون آن‌که الگوهای نظارت استبدادی شرقی را در مورد زمین و مردم به کار بسته باشند. یا چرا یک روسیهٔ غیر شرقی می‌بایست به یک روسیهٔ استبدادی شرقی تبدیل شود، آن هم زمانی که نیروهای شرقی طرف نبرد آن‌ها به طور نسبی نیرومندتر از ترک‌هایی نبودند که اتریشی‌ها و مجارها با آن‌ها می‌جنگیدند یا نیرومندتر از بربرهای مسلمانی نبودند که اسپانیایی‌ها در جریان فتح دوبارهٔ اسپانیا درگیر یک نبرد مرگ و زندگی با آن‌ها شده بودند؟ هیچ‌یک از کشورهای مجارستان، اتریش و اسپانیا، به خاطر مهاجمان «پشتاز» شرقی‌شان به استبداد شرقی تبدیل نشده بودند. پس آیا نمی‌توان گفت تحول مسکووی روسیه در سدهٔ شانزدهم برای این پیش آمد که این کشور پیش از این دوره و در نتیجهٔ انقیاد به یک نوع سلطهٔ طولانی

شرقی، گام‌های تعیین‌کننده سازمانی و استحصال را در جهت یک دولت استبدادی مبتنی بر «خدمت» اجباری برداشته بود؟

چارچوب تحقیقی کلیوچفسکی، او را از دادن پاسخ مناسب به این پرسش‌ها باز می‌دارد. ولی شگفت‌آور این است که چگونه تحلیل او از روسیه سده سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم، او را به تأیید اهمیت تاریخی-اجتماعی دوره تاتارها می‌کشانند.

به نظر کلیوچفسکی، در همین دوره بود که شهرها، که نقش برجسته‌ای را در روسیه دوره کی‌یف [۸۰] بازی می‌کردند، به استثنای چند مورد (نووگرو، پِسکوف)، اهمیت سیاسی‌شان را از دست دادند. [۸۱] و در همین دوره بود که شاهزادگان منطقه‌ای و اشراف نخبه و مستقل روس، پس از بهبود موقتی اوضاعشان، از سوی دوک‌های بزرگ مسکووی به شدت سرکوب شده بودند. بسیاری از شاهزادگان، وابسته دولت مسکووی شده بودند؛ دولتی که کارگزاران شاهزاده‌وار تازه‌اش در سال ۱۵۰۰ «قشر قدیمی‌تر اشراف برجسته و فاقد عنوان مسکووی را اگر درهم شکسته باشند، دست‌کم از قدرت انداخته بودند.» [۸۲]

چرا این اتفاق افتاد؟ کلیوچفسکی ضمن بحث درباره ضعف شدن سیاسی شهرها، چشم‌هایش را به روی پیامدهای فرمانروایی تاتارها^۱ که کارامسین پیش‌تر از آن یاد کرده بود، می‌بندد.^۲ در مورد سرنوشت اشراف نخبه و

۱. کلیوچفسکی این تحول را نتیجه استعمار روسیه شمالی می‌داند (کلیوچفسکی، HR، جلد اول، ص ۲۶۹). «رویه» از سمت شمال به راستی گسترش یافته بود، ولی این تنها نیمی از حقیقت را منعکس می‌کند. در اروپای غربی، بسیاری از شهرهایی که شاهزادگان یا ارباب‌های فئودال بنیان گذاشته بودند، خودشان را آزاد ساخته بودند. چرا در سده‌های سیزدهم و چهاردهم، اقتدار شاهانه روسیه به زیان شهرها افزایش یافته بود؟ و چرا Veche، حتی در جایی که پیش از آن غلبه داشت، دیگر کارایی نداشت؟

۲. کارامسین (فصل پنجم، ص ۴۵۱) این دگرگونی را به اقتدار تقویت‌شده‌ای نسبت می‌دهد که شاهزادگان روس از تاتارها کسب کرده بودند. تازگی‌ها ورنادسکی یادآور شد «نابودی بیشتر

شاهزادگان منطقه‌ای روس، او این نکته را تشخیص می‌دهد که قدرت تاتارها، دولت مسکووی را قادر ساخته بود آن‌ها را تحت انقیاد خود درآورد.

کلیوچفسکی می‌داند که تاتارها بیش‌تر از دو نسل با سازمانی مالی کار می‌کردند که خودشان در روسیه برپا کرده بودند: «تاتارها پس از فتح روس، نخستین بار خراج تحمیل شده‌شان بر روس‌ها را به دست خودشان گردآوری کرده بودند.» [۸۳] او به این نکته نیز آگاه است که قدرت سیاسی و قضایی زمانی به مسکو رسیده بود که در ۱۳۲۸، خان مغول این کارکرد را به نمایندۀ مسکووی خویش واگذار کرد: شهریار مسکو که به عنوان یک عامل امین مسئول گردآوری و حمل خراج خان بود، در این زمان رهبر و داور تام‌الاختیار شهریاران روس شده بود. در نتیجه، نمایندگی از سوی خان، «وسیله نیرومندی برای اتحاد سیاسی دولت‌های منطقه‌ای روس شده بود.» [۸۴]

در همه این موارد، نفوذ تاتارها آشکار است. این نفوذ وقتی مؤثرتر می‌نماید که تدابیر دیوان‌سالارانه همراه با این دگرگونی سیاسی را تشخیص دهیم. کلیوچفسکی می‌داند که روش‌های ثبت زمین و مالیات‌دهندگان، که در سراسر سده‌های شانزدهم و هفدهم [۸۵] به کار می‌رفتند، در پایان سده پانزدهم و حتی دیری پیش از این نیز وجود داشتند.^۱ او می‌داند تاتارها پس از فتح روسیه «در نخستین سی سال دوره سلطه‌شان همه مردم روس به استثنای روحانیان را سه بار توسط آمارگیران ارسالی از اردوی طلایی، سرشماری کرده بودند.» [۸۶] بررسی‌های بعدی پرتو تازه‌ای بر سازمان اصیل تاتاری که هم برای

→ شهرهای عمده روسیه شرقی در زمان هجوم مغول‌ها به دنبال نبرد سیاسی به همین‌سان نابودکننده و حتی موفق‌تر علیه شهرها، اتفاق افتاده بود و در این نبرد، شاهزادگان و اشراف نخبه روسی از سروران مغولشان پشتیبانی می‌کردند. در میانه سده چهاردهم، Veche، «در بیشتر شهرهای شرق روسیه از کار افتاده بود و دیگر نمی‌شد آن را به عنوان عنصری از حکومت به حساب آورد» (ورنادسکی، ۱۹۵۳، ص ۳۴۵).

۱. کلیوچفسکی، HR، فصل سوم، ص ۲۲۸. سرچشمه تاتاری نظام سرشماری مسکووی را میلیوکوف (۱۸۹۸، ص ۱۲۸) و کلوپچر (۱۹۲۵، ص ۴۰۴) نیز تأیید کرده‌اند که این دومی، البته نه بدون دلیل، نفوذ غایی چین را نیز در نظر می‌گیرد.

و کارگزاران نظامی و مدنی (درباری) داده می‌شد. [۹۶] کلیوچفسکی به خوبی آگاه است که این نوع خدمت اجباری با شرایط اروپای غربی تفاوت داشت؛ [۹۷] و برای همین، تعجبی ندارد که او در بحث خویش درباره اصول حقوقی مندرج در نهاد تصرف زمین دولتی، *Pomestye*، برای آن فقط دو ریشه در نظر می‌گیرد که هر دو شرقی‌اند؛ یکی بیزانس و دیگری اردوی تاتار. برای او پس از رد ریشه نخستین، تنها منشأ تاتار باقی مانده بود که گرادوفسکی مطرح کرده بود، برابر با این نظر، «مفهوم شهریار به عنوان مالک برتر زمین، در دوره مغول سرچشمه دارد. شهریاران روسی به عنوان نمایندگان اقتدار خان، در مناطق حوزه نفوذشان، از همان حقوق برخوردار بودند که خود خان در سرزمین تحت فرمانش داشت. بعدها شهریاران روس این حقوق دولتی را کاملاً از خان به ارث بردند که همین مالکیت خصوصی نوپای زمین را درهم شکست». [۹۸]

به همین خاطر برخورد دو پهلوی کلیوچفسکی با قضیه تاتار است که او نمی‌تواند آنچه را تنها نتیجه منطقی صفرا و کبرای قضیه‌اش است، به زبان آورد. ولی او سپس بدون تردید، بر رشد سریع نهاد تصرف زمین دولتی در پایان دوره تاتارها تأکید می‌کند. به گفته او، «بقایای توزیع گسترده و منظم زمین عمومی به صورت تصرف دولتی را می‌توان در همان نیمه دوم سده پانزدهم پیدا کرد». [۹۹] شهریاران مسکووی رسم تصرف زمین دولتی را در سطح وسیع، نخست در مناطق تازه فتح‌شده‌ای چون نووگروود اجرا کرده بودند؛ ولی در اوایل سده شانزدهم، «رشد شدید تصرف زمین دولتی» پیرامون مسکو نیز اتفاق افتاد. [۱۰۰]

تاریخ‌نگار اقتصادی تطبیقی، کووالفسکی^۱، برای این نهاد سرنوشت‌ساز خاستگاه تاتاری قائل می‌شود: «این یک واقعیت است که پیش از سده پانزدهم هرگز شنیده نشده که شهریاران روسی، مگر از طریق توزیع پول و تقسیم غنایم

مقاصد نظامی و هم به منظورهای مالی به کار می‌رفت، انداختند. [۸۷] ورنادسکی به گونه‌ای موجه نظر می‌دهد [۸۸] که «نظام مالیات‌گذاری و سازمان ارتشی دوک بزرگ مسکو، بر پایه الگوهای مغولی در سده‌های چهارده تا شانزده شکل گرفته بود». [۸۹] نتیجه گیری او آنچه را کلیوچفسکی پنجاه سال پیش مطرح کرده بود، تکمیل کرد.

کلیوچفسکی هنگام توصیف پست دولتی مسکو در سده شانزدهم، [۹۰] پیوند آشکاری میان این نهاد و تحولات پیشین قائل نمی‌شود. ولی این گفته خودش که «اداره پست از آغاز سده شانزدهم شناخته شده بود»، [۹۱] به احتمال زیاد به ایوان سوم [۹۲] اشاره دارد که در پایان دوره تاتارها حکومت می‌کرد. پژوهشگران دیگر نظام پستی تاتارها، یام^۱، را با نهاد مسکووی به همین نام مرتبط دانسته‌اند.^۲

پیدایش استبداد مسکووی با پیدایش نوعی خدمتگزاران نوین مدنی و نظامی هم‌زمان بوده است؛ [۹۳] این افراد به عنوان متصرفان موقتی زمین دولتی، به گونه‌ای نامحدود و بی‌قید و شرط در اختیار سرور برترشان بودند. از اواخر سده چهاردهم، دوک بزرگ مسکو مقام شاهزادگان منطقه‌ای را به مقام خدمتگزاران خود تقلیل داد [۹۴] و در سده پانزدهم به آن‌ها زمین دولتی داده شد که در گذشته تنها به خدمتکاران خانه‌زاد غیر آزاد، [۹۵] خدمتگزاران آزاد

1. Yam

۲. بروکنر، ۱۸۹۶، ص ۵۲۱؛ میلیوکوف، ۱۸۹۸، ص ۸۱؛ کولیچر، ۱۹۲۵، ص ۴۰۵؛ گبرکوف، ۱۹۳۹، ص ۲۱۶. اصطلاح آلتایی یام به معنای «پست» و یامچی به معنای «مسئول پست» در روسی با اصطلاح‌های ژام و ژامچیک آمده است (بروکنر، ۱۸۹۶، ص ۵۰۳ و ص ۵۲۲). در دوره تسلط مغول، «اصطلاح یام به معنای مالیات خاصی بود که برای نگهداری از ایستگاه‌های پست سواره گرفته می‌شد» (ورنادسکی، ۱۹۵۳، ص ۲۲۱). در سده شانزدهم زمانی که هربرشتان از پست دولتی استفاده کرد، سوار بر اسب نوبتی بود که «مسئول پست» که به زبان بومی «ژامش نیک» نامیده می‌شد، در اختیارش قرار داده بود. ایستگاه‌های پست نوبتی، «ژاما» نامیده می‌شدند (هربرشتاین، فصل اول، ص ۱۰۸). در سده شانزدهم، رئیس سازمان پست نخست ژامسک‌کاژا ایزبا و بعد ژامسکوژ پریکاز نامیده می‌شود (اشتادن، ۱۹۳۰، ص ۱۳، ص ۴، ص ۱۵ و ص ۵۹).

تغییر جدی نداده بود. نفوذ ترکیه عثمانی بر روسیه سده شانزدهم، رژیم را برانگیخته بود که هر چند از گونه استبداد شرقی بود، [۱۰۴] ولی خود به وجود آورنده این استبداد نبود. از میان سه نفوذ عمده شرقی تأثیرگذار بر روسیه، فرمانروایی تاتارها به تنهایی هم در نابودی جامعه کی‌یفی غیر شرقی نقش تعیین‌کننده داشت و هم در بنیاد نهادن دولت استبدادی مسکووی و پس از آن.

و) ساختار و دگرگونی در تراکم الگوهای جهان شرقی

بدین سان، یونان، روم، اسپانیا و روسیه، فراتر از تقسیم‌بندی نهادی عمل کردند. در یونان، روم و اسپانیا، آونگ نهادی به جلو و عقب نوسان داشت. در روسیه تزاری، حرکت معکوسی (جدایی از دولت استبدادی) پیش آمد که نزدیک بود این کشور را به مدار غرب بازگرداند. دگرگونی‌هایی که در هر یک از این موارد رخ دادند، سترگ بودند، ولی تا ساختارهای نهادی تأثیرپذیرفته از این دگرگونی‌ها به روشنی توضیح داده نشوند، نمی‌توان خصلت این دگرگونی‌ها را به خوبی درک کرد. تحلیل ماکوشیده است این کار را انجام دهد. با در نظر گرفتن ساختار و دگرگونی از دیدگاه تراکم متغیر آب‌سالارانه و دیوان‌سالارانه، می‌توانیم به نتیجه‌گیری‌های عمده زیر برسیم.

۱. ساختار

الف) انواع تراکم جامعه آب‌سالار

دو نوع ناحیه آب‌سالار شدید وجود دارد: یکی همراه با نظام‌های آب‌سالار مداوم و مسلط از جهت اقتصادی (شدید ۱) و دیگری همراه با نظام‌های آب‌سالار از جهت اقتصادی مسلط ولی غیر مداوم (شدید ۲). دو نوع ناحیه آب‌سالار رقیق نیز وجود دارد: یکی با نظام آب‌سالار و از جهت سازمانی مسلط، که واحدهای آب‌سالار عمده و شدید منطقه‌ای را در بر می‌گیرد (رقیق ۱) و دیگری بدون واحدهای شدید عمده (رقیق ۲). دو نوع جامعه

جنگی، بابت خدمت چیزی به کارگزارانشان پرداخت کرده باشند، در حالی که واگذاری املاک دولتی به نظامیان، تحت نام اقطاع، در سراسر جهان اسلامی و به ویژه در میان تاتارها، پیش از پیدایش این رسم در دولت مسکووی مرسوم بود. این ملاحظات کواوالفسکی را واداشت بگوید: «این رسم از طریق تقلید از خان‌های تاتار در مسکو و دیگر امیرنشین‌های روس رواج یافته بود.» [۱۰۱] ورنادسکی ادعا می‌کند پیوند مستقیمی در این میان وجود دارد، ولی او نیز عصر مغولی را «دوره پرورش» نظام تصرف زمین دولتی می‌داند. [۱۰۲]

با توجه به این واقعیت‌ها، به سختی می‌توان این نتیجه‌گیری ورنادسکی را رد کرد که می‌گوید در روزگار تاتارها، جامعه آزاد و کهن روسیه کی‌یفی «زوال یافته بود، بدون آن‌که نخست بر نمای این جامعه تأثیر گذاشته باشد»، و زمانی که ایوان سوم با اردوی تاتار قطع رابطه کرد، «چارچوب ساختار نوین، آماده در دسترس بود و سامان جدید جامعه مبتنی بر خدمت، مشهود گشته بود.» [۱۰۳]

به راستی که این سامان نو مشهود شده بود. چند دهه پس از مرگ ایوان سوم، نیروهای استبداد چندان نیرو گرفته بودند که توانستند نمای منسوخ‌شده جامعه پیشین را نیز بی‌رحمانه از میان بردارند. وقفه زمانی میان دوره پرورش و رشد ساختار نوین یادشده، مصالح تناقض‌آمیز تاتارهایی را منعکس می‌کند که می‌خواستند عاملان مسکووی‌شان چندان نیرومند باشند که بتوانند اراده خان را به اجرا گذارند، ولی آن‌قدر نیرومند نباشند که بتوانند این اراده را ندیده گیرند.

آن‌ها بی‌آن‌که پیامدهای نهایی عملشان را پیش‌بینی کرده باشند، یک بمب ساعتی نهادی ساختند^۱ که در زمان فرمانروایی‌شان تحت نظارت آن‌ها باقی مانده بود، ولی زمان فروپاشی «یوغ» شان، آغاز به انفجار کرده بود. نفوذ بی‌زانس نیز مانند نفوذ چین بر ژاپن، شرایط قدرت، طبقه و مالکیت را

۱. ورنادسکی (۱۹۵۳، ص ۳۳۵) به درستی از «نفوذ از طریق عمل تأخیری» یاد می‌کند.

آب‌سالار حاشیه‌ای نیز داریم: یکی در برگیرنده عناصر به وضوح آب‌سالارانه (حاشیه ۱) و دیگری فاقد این نوع عناصر است (حاشیه ۲). نوع هفتم که همان نوع زیرحاشیه‌ای است، به حاشیه جهان آب‌سالار تعلق دارد، زیرا نمونه‌های این نوع عناصر کشورداری استبداد شرقی را آشکارا به کار می‌برند. ولی از آن‌جا که نهادهای مسلط بر این نوع به گونه‌ای مشخص خصلت غیر آب‌سالارانه دارند، آن را باید در حاشیه خارجی جهان آب‌سالار قرار داد.

ب) فراوانی متفاوت انواع جامعه آب‌سالار

متراکم‌ترین انواع جامعه آب‌سالار، یا همان شدید ۱ و ۲، فراوان‌ترین انواع نیستند. انواع دیگر را نیز نمی‌توان آب‌سالار کم‌تر «پیشرفته» نامید، اگر این اصطلاح به معنای آن باشد که این انواع سرانجام و ضرورتاً شدید خواهند شد. در میان جوامع آب‌سالار برجسته تاریخ، به ویژه در میان نمونه‌های وسیع‌تر آن، الگوهای شدید بیش‌تر استثنا هستند تا قاعده.

ج) اهمیت رو به کاهش اقتصاد کاملاً آب‌سالارانه

اگر جهان مبتنی بر مدیریت ارضی را در تمامیت مکانی و زمانی آن در نظر گیریم، اهمیت رو به کاهش اقتصاد کاملاً آب‌سالارانه به خوبی آشکار می‌شود. در این واقعیت که نمونه‌های این جهان در زمان شکل‌گیری و مرحله اولیه‌شان در مقایسه با تحولات بعدی و ثانوی آن‌ها، تراکم آب‌سالارانه بیش‌تری داشتند، کم‌تر شکی می‌توان کرد.

اجتماع‌های آب‌سالار به نسبت کوچک، در مرحله شکل‌گیری، در محیط‌های نیمه خشک و خشک پدیدار شدند. اگر فرضیه تکوینی ما درست باشد، به خوبی می‌توانیم فرض را بر این گیریم که هرچند در این مرحله، تعدادی از جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای از طریق اشاعه شکل گرفته بودند، ولی کم‌تر پیش آمده است این جوامع بر اثر تجزیه واحدهای آب‌سالار رقیق و

بزرگ‌تر، که در این زمان وجود خارجی نداشتند، پدید آمده باشند. بنابراین بیش‌ترین جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای، چه به گونه مطلق چه به نسبت تعداد جوامع کاملاً آب‌سالار، نه در مرحله شکل‌گیری بلکه پس از آن پیدا می‌شوند. این ویژگی تکاملی با ویژگی دیگری همراه است که گرچه مستقل از آن ویژگی است ولی پیامدهایش را شدیدتر می‌کند. به دلایلی که، در آسیا با رواج فتح اقوام کوچنده ارتباط نزدیک دارند و در سطح جهانی با کاهش علاقه آب‌سالارانه مربوطند، جوامع کاملاً آب‌سالار گرایش به کاهش تراکم آب‌سالارانه دارند و نه افزایش.

الگوهای تراکم خاص جامعه صنعتی و آب‌سالار، به دو شیوه متفاوت تحول می‌یابند. نمونه‌های جامعه صنعتی به صنعتی‌تر شدن گرایش دارند، بی‌آن‌که ضرورت داشته باشد از جهت صنعتی تراکم یابند. برعکس، به نظر می‌رسد نمونه‌های جامعه مبتنی بر مدیریت ارضی طی مرحله به نسبت اولیه رشدشان، به بالاترین حد تراکم آب‌سالارانه می‌رسند. پس از این مرحله، آن‌ها یا در همین حد در جا می‌زنند یا از جهت تراکم نزول می‌کنند. جامعه مبتنی بر مدیریت ارضی، در مجموع، نه به سطح بالاتر تراکم آب‌سالارانه بلکه به سطوح پایین‌تر، «پیش می‌رود».

۲. ظرفیت برای دگرگونی اجتماعی

تحلیل تراکم آب‌سالارانه ما، هم ساختار را روشن می‌سازد و هم دگرگونی. این تحلیل، دگرگونی یا عدم دگرگونی را نه تنها در چارچوب یک گونه اجتماعی خاص، بلکه دگرگونی از یک گونه به گونه دیگر، را نیز روشن می‌سازد.

۱. شکل‌گیری جامعه آب‌سالار، به وجود یک اقتصاد کاملاً آب‌سالارانه به عنوان یک شرط ضروری، بستگی آشکار دارد.

۲. ابقای جامعه آب‌سالار، با عوامل گوناگونی تضمین می‌شود که در میان آن‌ها، عامل فعالیت آب‌سالارانه، ممکن است اهمیت اندکی داشته باشد، مگر در بحران‌هایی که با تأثیر نیروهای غیر آب‌سالار خارجی ایجاد شده باشند.

۳. در یک ناحیه آب‌سالار مشخص، فعالیت‌های وسیع آبی تولیدی و حفاظتی که تحت نظارت دولت انجام می‌شوند، ممکن است تنها در خدمت بخشی از منطقه تحت تسلط سیاسی باشند. پراکندگی ناهموار نهادهای یک سامان اجتماعی معین که ویژگی جهان آب‌سالار است، ویژگی جامعه صنعتی نوین نیز به شمار می‌آید. پیش از جنگ جهانی دوم، ایالات متحد آمریکا نمونه برجسته یک جامعه صنعتی بود. ولی در همان زمان، از میان ۳,۰۰۰ ناحیه تنها ۲۰۰ ناحیه، یعنی ۷ درصد، به عنوان «نواحی کاملاً صنعتی» طبقه‌بندی شده بودند.^۱

۴. تاریخ جامعه آب‌سالار شورش‌ها و انقلاب‌های کاخی بی‌شماری را ثبت کرده است. ولی تا آن‌جا که ما می‌دانیم، در هیچ کجا نیروهای خارجی در تبدیل جامعه تک‌کانونی و مبتنی بر مدیریت ارضی به یک جامعه چندکانونی از نوع غربی، موفق نبوده‌اند.

۵. به گونه‌ای دقیق‌تر، چه در قاره آسیا و چه در قاره آمریکا، هیچ تمدن بزرگ و کاملاً آب‌سالارانه‌ای نبوده است که خودبه‌خود به یک جامعه صنعتی تکامل یافته باشد؛ برخلاف کشورهای غربی در دوره پسافئودالی که تحت شرایط غیر آب‌سالارانه صنعتی شده‌اند. در تمدن آب‌سالار حاشیه‌ای اواخر حکومت بیزانس، پیدایش مالکیت خصوصی بزرگ، تنها به نوعی فلج اجتماعی انجامیده بود. در روسیه، پس از حملات شدید از خارج، نیروهای مالکیت خصوصی (و کار آزاد ملازم آن) در ۱۹۱۷ برای چند ماه تحت نظام قدرت مستبدانه دولتی رواج یافته بودند.

فصل هفتم

الگوهای پیچیده تملک در جامعه آب‌سالار

هیچ جامعه آب‌سالاری نیست که از ترکیب نیروهای تملکی مستقل و تأثیرگذار ساخته شده باشد. این نیروها زمانی هم که حضور دارند، به نظر می‌رسد بیشتر حاشیه جهان آب‌سالار را تهدید می‌کنند نه کانون‌های اصلی؛ گرچه در این کانون‌ها نیز تحولات نیرومند تملکی تفاوت‌های اجتماعی و بحران‌های سیاسی ادواری را تشدید می‌کنند.

از همین رو، هر نوع تحلیل نهادی جامعه آب‌سالار، باید نه تنها به تراکم دستگاه مدیریت ارضی بلکه به پیچیدگی تحول تملکی آن نیز توجه داشته باشد. پس از کشف الگوهای عمده تراکم آب‌سالارانه و دیوان‌سالارانه، از این پس به بررسی الگوهای عمده پیچیدگی مالکیت و فعالیت خصوصی می‌پردازیم که تحت تسلط استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی پدید می‌آیند.

الف) رابطه‌ای انسانی که «مالکیت» نامیده می‌شود

مالکیت، به حق استفاده به رسمیت شناخته‌شده فرد از یک شیء خاص اطلاق می‌شود. حق موسوم به مالکیت، مانند انواع حقوق دیگر، چیزی بیش از رابطه میان یک شخص و یک شیء را در بر می‌گیرد. این حق، در برگیرنده رابطه‌ای میان مالک و افراد دیگری است که به خاطر امتیاز حق تصرف مالک، حق استفاده از شیء مورد تملک او را ندارند.

۱. برای مطالعه شرح مفصل این پدیده به این اثر رجوع کنید:

The Structure of the American Economy, Pt. 1, 1, *Basic Characteristics* (Washington, D. C., National Resources Committee, 1939), p. 47.

(ابزارها، مواد خام، کالای بازرگانی و پول) پایه مهم‌ترین شاخه‌های مهم ثانوی، صنعت (صنایع دستی) و بازرگانی است. اشخاص نیز می‌توانند مصداق یک رابطه تملکی شوند. جامعه آب‌سالار نیز مانند بسیاری از دیگر شکل‌های نهادی، بردگی را می‌شناسد. ولی برخلاف اموال منقول و غیر منقول دیگر، بردگی در چارچوب استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی، الگوهای ویژه‌ای از فعالیت مستقل اقتصادی را به وجود نمی‌آورد. در فصل بعدی، که به طبقات اجتماعی می‌پردازیم، درباره ویژگی‌های این نوع بردگی بحث خواهیم کرد.

ج) پهنه بالقوه حقوق تملکی

دارنده مالکیت قوی ممکن است به شیوه‌های گوناگون از مالش استفاده کند. او تا زمانی که به حقوق دیگر اعضای اجتماع تجاوز نکند، می‌تواند از مالش برای هر آنچه می‌خواهد استفاده کند. او در پهنه اقتصادی (برای مقاصد معیشتی و نفع مادی) یا در پهنه اعمال زور (برای پیشبرد مصلحت مادی یا سیاسی گروهش) می‌تواند فعالانه از مالش استفاده کند؛ یا از آن به گونه‌ای منفعلانه استفاده کند، یعنی برای مقاصد مال‌اندوزی و لذت بردن به کارش اندازد. گاه پیش می‌آید او تصمیم می‌گیرد هیچ استفاده‌ای از مالش نکند. او می‌تواند یک تکه چوب را به کمان تبدیل کند تا برای شکار و حمله به کارش اندازد، یا به یک وسیله حفرکننده برای باغباری تبدیلش کند. او می‌تواند برای کشت هر محصولی که خودش بخواهد، یا برای چرا و شکار، از تکه زمین خود استفاده کند یا آن را به آیش بگذارد.

دارنده مالکیت قوی که مال فعالش منفعت به بار می‌آورد، زیرا به تنهایی یا از طریق دیگران آن را به گونه کارآمدی به کار می‌اندازد، آزاد است از منافع مالش کاملاً استفاده کند. او هم مالک گاو است و هم گوساله. او آزاد است به اراده خودش مالش را واگذار کند؛ و تعیین کند چه کسی باید پس از مرگش مالش را به ارث برد.

این رابطه، نمایندگان حکومت را نیز در بر می‌گیرد، که از یک سوی در محدودیت‌های تحمیل‌شده بر افراد غیر مالک خصوصی سهیمند، و از سوی دیگر، در حفظ مقررات موجود مالکیت دخیلند. بدین‌سان، مالکیت علاوه بر یک نهاد قانونی و اجتماعی، یک پدیده سیاسی نیز به شمار می‌آید. حقوق مالکیت در جوامع متفاوت، حتی زمانی که در صورت، مشابه‌اند، لزوماً در محتوا شباهت ندارند.

مالکیت نیرومند^۱ در سامانی اجتماعی رشد می‌یابد که چندان متوازن است که دارندگان ملک و دارایی می‌توانند با بیش‌ترین آزادی از اشیای مورد تملکشان استفاده کنند. مالکیت ضعیف در سامانی اجتماعی رشد می‌کند که توازن ندارد.

در فصل‌های پیشین ویژگی‌هایی از جامعه آب‌سالار را توصیف کردیم که با قوی ساختن بیش از حد دولت به تضعیف بیش از اندازه مالکیت خصوصی گرایش دارند. البته ضعف به معنای وجود نداشتن نیست. جامعه آب‌سالار بسیاری از صورت‌های مالکیت خصوصی را به بار آورده است که به ظاهر قرائنی در جوامع دیگر دارند. برخی از این صورت‌ها درجه متفاوتی از تحول را در تمدن‌های آب‌سالار متفاوت نشان می‌دهند و این تمایزها چندان به قاعده و آشکارند که می‌توانیم انواع گوناگون پیچیدگی تملکی (و اجتماعی) را ارائه کنیم.

ب) مصادیق حقوق مالکیت

مفاهیم اموال منقول و غیر منقول هرچند اشکال آشکاری دارند، ولی برای تحقیق ما بسیار مفیدند. مال غیر منقول (اساساً زمین) پایه فعالیت خصوصی در شاخه اصلی اقتصاد آب‌سالارانه، یا همان کشاورزی، است. و مال منقول

۱. این مفهوم به صورت نوپا در این کتاب سر هنری مین به کار رفته است: Village Communities, (نیویورک ۱۸۸۹)، ص ۱۵۸ و ص ۲۲۱.

(د) سه الگوی عمده پیچیدگی در تمدن‌های آب‌سالار

۱. الگوی تملک ساده، نیمه پیچیده و پیچیده

دارنده مالکیت ضعیف ممکن است به اندازه سر سوزنی از این مزایا برخوردار شود، ولی این امر، این آرزوی او را از بین نمی‌برد که تا آن‌جا که می‌تواند آزادانه عمل کند. او همین حقوق ناچیز را در مورد اموال منقول و غیر منقول، فعال یا منفعل، اعمال می‌کند. در پهنه اموال منقول و فعال، در صورتی که دارندگان این نوع مال آن را به گونه‌ای تخصصی در صنعت و بازرگانی به کار اندازند، قضیه حقوق ضعیف مالکیت از جهت نهادی اهمیت می‌یابد. آن‌هایی که در صنایع دستی یا بازرگانی فعالند، اگر خودشان را به گونه‌ای تخصصی و تمام‌وقت وقف این فعالیت‌ها کنند، گام‌های تعیین‌کننده‌ای به پیش برمی‌دارند. به هر روی، تا زمانی که استادکاران و بازرگانان حرفه‌ای تنها یک خرده‌گروه جدید در چارچوب طبقه کارگزاران حکومتی را تشکیل می‌دهند، این پیشرفت هیچ تغییر اجتماعی عمده‌ای به بار نمی‌آورد. آن‌ها زمانی به عنوان یک طبقه تازه پدیدار می‌شوند که از مالشان به گونه‌ای حرفه‌ای و خودمختارانه استفاده کنند. این تفاوت، به تفاوت در شیوه تولید - که ممکن است هیچ تغییر نکند - ربطی ندارد، بلکه به تفاوت در جایگاه سیاسی (و اجتماعی از نظر سیاسی مشروط) تولیدکنندگان و بازرگانان مربوط است.

به محض این‌که کشاورزی مبنای اساسی معیشت می‌شود، زمین تحت کشت حرفه‌ای درمی‌آید. عناصر مالکیت خصوصی (مستقل) زمین، به نسبت زود پدیدار می‌شوند. ولی زمینداران که غالباً خودشان زمین را زیر کشت نمی‌برند، در بسیاری از جوامع شرقی از گسترش پهنه مالکیت ارضی خصوصی منع می‌شوند، زیرا بیشتر زمین‌ها، به صورت‌های گوناگون، تحت نظارت حکومت قرار دارند. مالکیت خصوصی زمین تنها زمانی به یک پدیده اجتماعی و قابل مقایسه با تسلط صنایع دستی و بازرگانی مستقل و حرفه‌ای می‌شود، که زمین‌های آزاد (و فارغ از نظارت حکومت) به صورت مسلط تصرف زمین تبدیل شوند.

مالکیت فعال و مستقل، در بخش‌های منقول و غیر منقول، به یکسان پیشرفت نمی‌کند. این تفاوت در تحول مالکیت، چندان آشکار و به قاعده است که به ما اجازه می‌دهد دست‌کم سه الگوی عمده پیچیدگی تملک را در جامعه آب‌سالار تشخیص دهیم:

۱. زمانی که مال مستقل و فعال در صورت‌های منقول و غیر منقول آن، نقش تابع را بازی می‌کند، با الگوی ساده تملک سروکار داریم. این شکل را جامعه آب‌سالار ساده می‌نامیم.

۲. هرگاه مالکیت فعال و مستقل، نه در کشاورزی بلکه در صنعت و تجارت به شدت رشد می‌کند، با الگوی تملک نیمه پیچیده روبه‌رو می‌شویم. ما این شکل را جامعه آب‌سالار نیمه پیچیده می‌نامیم.

۳. هرگاه مالکیت فعال و مستقل هم در صنعت و بازرگانی و هم در کشاورزی رشد شدید داشته باشد، با پیچیده‌ترین الگوی مالکیتی که در جامعه آب‌سالار می‌توان دید، روبه‌رو می‌شویم. ما این شکل را جامعه آب‌سالار پیچیده می‌نامیم.

۲. یادآوری‌های تکمیلی

الف) «ساده ۱» و «ساده ۲»

مالکیت مستقل و خصوصی تا کجا می‌تواند در صنعت و بازرگانی پیش برود؟ مالکیت خصوصی زمین در چه زمانی بر دیگر صورت‌های تصرف زمین غلبه پیدا می‌کند؟ هرگاه به بحث درباره ویژگی‌های شکل‌بندی‌های نیمه پیچیده و پیچیده مالکیت شرقی برسیم، خواهیم کوشید به این دو پرسش پاسخ دهیم. نخست باید به پرسش دیگری پاسخ گوئیم: آیا در چارچوب جامعه آب‌سالار، شرایطی وجود دارد که تحت آن نمایندگان حرفه‌ای صنعت و بازرگانی وجود خارجی نداشته باشند یا عملاً حضور یا عدم حضورشان فرقی نداشته باشد؟ چنین شرایطی به راستی وجود دارد. این شرایط اساساً در قبایل

آب‌سالاری وجود دارد که به دو دلیل ابتدایی، جامعه آب‌سالار ساده را باز می‌نمایند. در این‌جا نوع قبیله‌ای جامعه آب‌سالار ساده (ساده ۱) را از نوع دولت‌محور جامعه آب‌سالار ساده (ساده ۲) متمایز می‌کنیم.

ب) پیچیدگی تملکی و تراکم آب‌سالارانه

همبستگی‌های میان الگوهای پیچیدگی تملکی از یک سوی و الگوهای تراکم آب‌سالارانه از سوی دیگر، را به آسانی نمی‌توان مشخص کرد. پیدایش فعالیت مبتنی بر مالکیت و طبقات اجتماعی، به عوامل گوناگونی بستگی دارد که تراکم آب‌سالارانه یکی از آنهاست؛ این تراکم در یک ناحیه معین، به این گرایش دارد که بسیار کند و معمولاً بر اثر روابط متغیر با نواحی دیگر، دگرگون شود.

جدول ۴. الگوهای پیچیدگی تملک در جامعه آب‌سالار

الگوهای مالکیت	پهنه‌های رشد تملک			
	فعالیت کشاورزی		فعالیت صنعت و بازرگانی	
	حرفه‌ای	غالباً با مالکیت خصوصی زمین	عمدتاً حرفه‌ای مالکیت خصوصی	بر مبنای مالکیت خصوصی و عمدتاً مستقل
ساده	⊕ ۲	-	-	+ ۳
۱	+	-	⊕	-
۲	+	-	+	⊕
نیمه پیچیده	+	-	+	⊕
پیچیده	+	⊕	+	+

نشانه‌ها

+ ویژگی واضح

- ویژگی غیر واضح با فقدان آن

۱. معنای این ویژگی در صفحه‌های بعد توضیح داده خواهد شد.

۲. ⊕ به معنای رشد یک ویژگی تازه است.

۳. پیش‌رر - کشاورز و بازرگان - تولیدکننده

به هر روی، این قضیه به معنای عدم وجود همبستگی‌های مهم میان تراکم آب‌سالار و پیچیدگی تملک نیست. از میان دو گام عمده تکاملی که مالکیت آب‌سالارانه می‌تواند بردارد، نخستین گام که همان گذار از یک الگوی ساده به الگوی نیمه پیچیده است، ممکن است با تأخیر بسیار رخ دهد و حتی ممکن است جلوی این گام کاملاً گرفته شود، البته زمانی که سامان مسلط کشاورزی، آب‌سالار شدید باشد. همچنان که درباره همبستگی میان پیدایش جامعه آب‌سالار ساده و دولت‌محور یادآور شدیم، هرگاه به بحث درباره ویژگی‌های الگوهای ساده، نیمه پیچیده و پیچیده مالکیت شرقی برسیم، این همبستگی را نیز توضیح خواهیم داد.

ه) جنبه‌های غیر ویژه و ویژه شرایط تملکی جوامع آب‌سالار قبیله‌ای

۱. جنبه‌های غیر ویژه

قبایل کشاورز مالکیتشان را با انواع شیوه‌های متفاوت مشخص می‌کنند؛ و این قضیه هم در مورد اجتماع‌های غیر آب‌سالار و هم آب‌سالار مصداق دارد. [۱] در اجتماع‌های کشاورز ساده‌تر ملانزی، جنوب آمریکا و آفریقا، «اموال منقول به مالکیت خصوصی درمی‌آید نه زمین». [۲] روندهای مشابهی را در میان قبایل مهم آمریکای شمالی نیز می‌توان یافت. در ملانزی و آفریقای غربی الگوی متفاوت‌تری پدیدار شده است: «بنابر قاعده، زمین، دارایی مشترک دهکده است،^۱ ولی در ارتباط با زمین کشت‌شده، آغازه‌های مالکیت خاناندانی، خانوادگی و فردی را می‌یابیم». [۳]

شرایط تصرف زمین در قبایل آب‌سالار، تا اندازه‌ای مشابه است. در میان قبایل کشاورز کوچک‌تر آفریقای استوایی، زمین را می‌توان خرید و فروش کرد.

۱. یک ضرب‌المثل قبیله سرخ‌پوست ایروکوایی چنین می‌گوید: «زمین را نیز مانند آب و آتش نمی‌توان خرید و فروش کرد.» (لیپس، ۱۹۳۸، ص ۵۱۶)

در قبایل سوک^۱ [۴] و اندو^۲، [۵] نیز وضع به همین سان است. در قبیله ان-جموزی^۳، در اصل «رئیس قبیله مالکیت زمین را مشخص می‌کرد»، ولی اکنون که رسم تقسیم زمین پس از مرگ پدر قطعات زمین را به شدت کاهش داده است، مالک می‌تواند با خرید زمین، ملک تحت تملکش را افزایش دهد؛ رسمی که در قبیله سوک نیز برقرار است؛ یا به پیروی از الگوی پیشین، رئیس قبیله می‌تواند زمین‌های اضافی به یک مالک بدهد. [۶] در پوئبلوهای قاره آمریکا الگوهای اجتماعی تصرف زمین تا امروز نیز رواج داشته‌اند. در ناحیه ریوگرانده، «زمین کشاورزی کشت نشده به شهر برمی‌گردد تا رئیس شهر (Cacique) یا فرماندار آن را دوباره تخصیص دهد.» [۷] در میان قبیله هوپی که ساختار آبیاری حاشیه‌ای دارند، «نظام دودمانی تصرف زمین رواج داشت»؛ [۸] و رئیس دهکده که «نظراً مالک همه زمین‌های دهکده» [۹] بود، اقتدارش را «غالباً در حل و فصل اختلاف‌های مربوط به زمین» [۱۰] اعمال می‌کرد.

بدین سان، در اجتماع‌های کشاورز کوچک آب‌سالار یا غیر آب‌سالار، صورت‌های تصرف زمین گوناگون است؛ و گرایش به نظارت جمعی، گرچه عمومیت ندارد ولی نیرومند است. همین شباهت‌ها را در مورد اموال منقول نیز می‌توان پیدا کرد. سلاح‌ها و ابزارهایی که در شکار و گردآوری به کار برده می‌شوند، معمولاً در تملک فردی اعضای قبیله آب‌سالار قرار دارند؛ ولی این چیزها چندان از بین رفتنی‌اند که تملک‌گذرای آن‌ها با هر نوع توزیع به سود رشد تمایزهای طبقاتی عمل نمی‌کند.

تحت این شرایط، هم صنعت و هم بازرگانی به تمایزهای اجتماعی مهمی منجر نمی‌شوند. این قضیه در مورد بازرگانی، بسیار روشن است. تبادل کالاهای مورد تملک خصوصی، به گونه‌ای خصوصی انجام می‌گیرد؛ ولی این تبادل به کارآموزی خاص یا اشتغال تمام‌وقت نیاز ندارد. در قبایل آب‌سالار نیز مانند

اجتماع‌های کشاورز کوچک غیر آب‌سالار، دادوستد برقرار است، ولی بازرگانان حرفه‌ای وجود ندارند.^۱

۲. جنبه‌های ویژه

شرایط در حوزه صنعت سنتی، چندان هم ساده نیست. در این جا پیشه‌های مبتنی بر مالکیت، اساساً برای برآوردن نیازهای شخصی کشاورزان به کار می‌روند؛ و آن‌هایی که مهارت‌های خاصی دارند یا مواد ویژه‌ای در اختیارشان است و معمولاً نیمه‌وقت کالاهایی برای مبادله تولید می‌کنند، فعالیت عمده‌شان کشاورزی است. این الگو که هم در قبیله‌های آب‌سالار رواج دارد و هم در قبیله‌های غیر آب‌سالار، با حضور چند استادکار حرفه‌ای مانند آهنگران، تغییر بنیادی نمی‌کند.^۲

ساخت و سازهای بزرگ قضیه دیگری‌اند. اجتماع‌های کشاورز کوچک غیر آب‌سالار، معمولاً انسجام سازمانی برای انجام این نوع کارهای بزرگ را ندارند؛ و برخی از قبایل آب‌سالار، مانند سوک و اندو، روش‌هایی سازمانی را که در کار آب‌سالارانه به کار می‌برند، در فعالیت‌های غیر آب‌سالارانه به کار نمی‌برند. سرخ‌پوستان پوئبلونشین آمریکایی این تدبیر را با کمال موفقیت به کار بسته‌اند. بی‌گمان، ابزارهای سرخ‌پوستان پوئبلونشین تحت تملک خصوصی

۱. در میان سرخ‌پوستان پوئبلونشین، مبادله میان دهکده‌های گوناگون یا اقوام غیر پوئبلونشین، به وسیله افراد (پارسونز، ۱۹۳۹، فصل اول، ص ۳۵؛ بیگل هول، ۱۹۳۷، ص ۸۱) و یا طرف‌های معامله انجام می‌گیرد (پارسونز، ۱۹۳۹، فصل اول، ص ۳۴). معمولاً زن‌ها بازارهای روز را سازمان می‌دهند (بیگل هول، ۱۹۳۷، ص ۸۲؛ پارسونز، ۱۹۳۹، فصل اول، ص ۲۶) و به نظر می‌رسد این سازمان‌دهی خودجوش است (بیگل هول، ۱۹۳۷، ص ۸۱). برای آشنایی با شرایط قدیمی‌تر، نگاه کنید به اسپژو، ۱۹۱۶، ص ۱۸۳؛ باندولی، فصل اول، ص ۱۰۱ و ص ۱۶۳؛ پارسونز، ۱۹۳۹، فصل اول، ص ۳۳؛ هیکت، ۱۹۲۳، ص ۲۳۴، ص ۲۳۶، ص ۲۴۰، ص ۲۴۲ در مورد قبیله چاگا، نگاه کنید به ویدنمان، ۱۸۹۹، ص ۶۹؛ گوتمان، ۱۹۲۶، ص ۴۲۵ و ص ۴۳۱. ۲. بیچ، ۱۹۱۱، ص ۱۸. کوزه‌گرانی که بیچ از آن‌ها یاد می‌کند، تنها بخشی از زمان کارشان را به این حرفه اختصاص می‌دهند.

1. Suk

2. Endo

3. En - Jemusi

بوده‌اند، ولی مواد ساختمانی‌شان تحت رهبری اجتماعی فراهم می‌شد و کارهای ساختمانی آن‌ها با کار جمعی انجام می‌گرفت. چنین تنظیم‌هایی نه صنعت مبتنی بر مالکیت خصوصی را تقویت می‌کنند و نه باعث رشد گروهی می‌شوند که نیرویش از مالکیت و فعالیت صنعتی خصوصی سرچشمه می‌گیرد. برعکس، این تنظیم‌ها راه را برای الگوهای عملکردی باز می‌کند که پیدایش نیروهای تملک غیر حکومتی را در صنعت و نیز دیگر فعالیت‌های جامعه، به تأخیر می‌اندازند.

این نیروهای ضد تملک، غالباً در حوزه فعالیت‌های آب‌سالارانه پدیدار می‌شوند. یک دهقان ابتدایی با ابزارهای خودش زمینی را کشت می‌کند که ممکن است تحت نظارت اجتماع باشد یا نباشد و بذره‌های محصولات کشاورزی‌اش ممکن است به شخص او یا گروه خویشاوندی‌اش تعلق داشته باشند. در شرایط غیر آب‌سالارانه، وضعیت کاملاً به همین صورت است. در یک محیط آب‌سالارانه کاشت با الگوی مشابهی صورت می‌گیرد، ولی عملیات «آماده‌سازی» چنین الگویی را دنبال نمی‌کند. در این‌جا، ابزارهای کشاورزی در تملک خصوصی‌اند، ولی مواد خام برای ساخت تأسیسات آب‌سالارانه (زمین، سنگ و شاید الوار) یا تحت مالکیت جمعی‌اند - یعنی تحت تملک هیچ‌کسی نیست - یا اگر این مواد در زمینی وجود داشته باشد که یک شخص خاص، خانواده یا دودمان آن را در تصرف دارد، باز این اجتماع است که آن مواد را در اختیار می‌گیرد. ثمرات نهایی فعالیت هماهنگ اجتماع، نهرها یا کانال‌های آبیاری، در تملک افراد یا خانواده‌های کشاورزی که در ساخت این نهرها و کانال‌ها مشارکت دارند در نمی‌آیند، بلکه مانند آبی که آن‌ها به سرکشتزارهای فردی‌شان می‌رسانند، در تملک یا تحت نظارت عوامل حاکم بر آن اجتماع است.^۱ این ویژگی تملکی را می‌توان در اجتماع آب‌سالار نوپای قبیله سوک تشخیص داد که «نهرهای آبیاری آن ملک قبیله است، نه فرد.»

۱. نهرهای کوچکی که تنها به نیروی کار چند فرد یا یک گروه خویشاوندی نیاز داشته باشند، در تملک کسانی هستند که آن‌ها را می‌سازند.

این قضیه در مورد تأسیسات آبیاری بزرگ‌تر سرخ‌پوستان پوئبلونشین که اکثریت اعضای اجتماع در ساخت آن مشارکت دارند، نیز مصداق دارد. برای ارزیابی کامل این واقعیت‌ها، باید به یاد داشته باشیم اجتماع‌هایی که تاکنون درباره‌شان بحث کردیم، اجتماع‌های کوچک کشاورز یا اجتماع‌هایی‌اند که در آن‌ها واحد بنیادی فعالیت قبیله‌ای، تقریباً همیشه دهکده است. در یک محیط غیر آب‌سالار، رئیس‌های واحدهای کوچک، بنابر قاعده، بر همه املاک قابل توجه تحت مالکیت و مدیریت اجتماع، تسلط دارند. چنین ملکی ویژگی یک دهکده آب‌سالار را مشخص می‌سازد و در بیش‌تر موارد از سوی رهبران تشریفاتی یا عملیاتی اداره می‌شود.^۱

این تحول تملکی جنبه دیگری نیز دارد که پیش از این یادآوری کردیم، ولی در متن کنونی اهمیت تازه‌ای پیدا می‌کند. در جوامع کشاورز کوچک غیر آب‌سالار، یک رئیس که اقتدار کارکردی چندانی اعمال نمی‌کند، نمی‌تواند اجتماع را وادارد زمین‌هایش را زیر کشت برند. در قبایل آب‌سالار کوچک، رئیس قبیله حتی اگر رهبری‌اش آشکار به رسمیت شناخته شده باشد، همیشه

۱. در پوئبلوها، اقتدار هدایت‌کننده رئیس قبیله و رئیس جنگی به خوبی مشخص شده است. این موقعیت در میان قبیله سوک، کم‌تر آشکار است. بیچ (۱۹۱۱، ص ۱۵) این نکته را تشخیص می‌دهد که انضباط اجتماعی در فعالیت آب‌سالارانه حاکم می‌شود، ولی هیچ رهبر هدایت‌کننده دنیوی یا روحانی یا جادوگر را نمی‌تواند در این عرصه پیدا کند. (همان، ص ۱۴، مقدمه). به هر روی، یک فرد «بزرگ قبیله» در دو تشریفات مهم کشاورزی، یکی مربوط به پاک کردن زمین و دیگری بازگشایی نهرهای آبیاری، نقش مهمی بازی می‌کند (همان، ص ۱۵). سرچارلز الیوت در مورد اعتبار تصویر هرج و مرج آمیز بیچ شک می‌کند و این کار را با یادآوری مقتضیات نظامی انجام می‌دهد. بی‌گمان، نیاز به رهبری نظامی تقریباً در همه اجتماع‌های مستقل احساس می‌شود، ولی استدلال نظامی الیوت برای اجتماع‌های کوچک غیر آب‌سالار نیز می‌تواند صادق باشد. اجتماع‌هایی که رئیس‌شان به ندرت موقعیتی بالاتر از یک «جایگاه صرفاً مبتنی بر نمایندگی» دارد (لیس، ۱۹۳۸، ص ۵۱۵). در پوئبلوها، رهبری قبیله‌ای با رهبری در فعالیت‌های جمعی، که مهم‌ترین فعالیت آب‌سالارانه است، پیوند آشکار دارد. با بسط ملاحظات الیوت، می‌توان گفت در قبیله سوک، نطفه‌های یک اقتدار عملکردی، به ویژه در قضیه مهم‌ترین دارایی قبیله که همان تأسیسات آب‌سالارانه باشد، وجود داشتند.

نفع جایگاه اجتماعی پیشه‌وران خصوصی نیست که در قبایل آبسالار بزرگ‌تر جمعیت‌شان قدری بیشتر می‌شود.^۱ این قضیه به نفع بازرگان خصوصی حرفه‌ای نیز عمل نمی‌کند^۲ و به ویژه از گسترش مالکیت خصوصی در دومین فعالیت معیشتی مهم جامعه، یعنی گله‌داری، جلوگیری می‌کند.

تاریخ قبیله‌ای بسیاری از تمدن‌های اروپایی، نشان می‌دهد در یک اقتصاد کشاورزی، رشد ثروت دمی، یکی از عوامل استقرار رهبری اجتماعی به شمار می‌آید. در آفریقای شرقی، ثروت دمی همین‌سان احترام را به بار می‌آورد؛ و در یک اجتماع اساساً شبنی، مانند ماسایی، این ثروت که با اشتیاق نمایش داده می‌شود، [۱۴] وسیله‌ی اساسی تعیین جایگاه اجتماعی صاحبان ثروت است.^۳ در میان قبیله چاگا، قضیه به این صورت نیست. گاوها که در محیط خاص چاگا بیشتر با شاخ و برگ تعلیف می‌شدند، [۱۵] به گونه‌ای چشمگیر افزایش یافتند، تا حدی که برخی اعضای قبیله هشتاد رأس گاو داشتند. [۱۶] ولی در جامعه

موقعیت چندان ممتازی ندارد.^۱ [۱۱] به هر روی، در میان سرخ‌پوستان یوئبلونشین، که در بیشتر موارد نوعی کشاورزی آبسالار شدید را همراه با ساخت‌وسازهای بزرگ غیر آبسالارانه دارند، زمین‌های رئیس را دیگران برای شکت می‌کردند، حتی در دهکده‌هایی که چند صد ساکن بیشتر نداشتند. [۱۲]

در میان قبیله‌های آبسالار وسیع‌تر، مانند قبیله چاگا، وجود کشتزارهای رئیس را نمی‌توان مورد خاصی دانست، زیرا این‌گونه اختصاص زمین را در اجتماع‌های بزرگ غیر آبسالار نیز می‌توان پیدا کرد. ولی در قبایل بزرگ آبسالار، زمین‌های رئیس معمولاً گسترده‌اند و کار روی آن‌ها (و کار در خانه‌های رئیس) فقط بر عهده معدودی از غلام‌های خانه‌زاد نیست، بلکه همه اعضای تندرست قبیله باید این کارها را انجام دهند.^۲ ویژگی دیگر تملک بسیار خاص، حق امتیاز رئیس در مورد آب آبیاری قبیله است. [۱۳]

تمرکز بیش از اندازه زمین، آب، کشاورزی و صنعت دستی در دستان رئیس، مالکیت شخصی، خانوادگی یا دودمانی را تضعیف می‌کند.^۳ این امر به

۱. در میان قبیله چاگا، آهنگران و شاید دباغ‌ها تنها پیشه‌وران حرفه‌ای اجتماع به شمار می‌آیند (ویدن‌مان، ۱۸۹۹، ص ۸۴؛ گوتمان، ۱۹۰۹، ص ۱۱۹؛ دوندراس ۱۹۲۴، ص ۲۷۰). آهنگران در محل‌های خاص زندگی می‌کنند و تنها می‌توانند از خانواده‌های آهنگران همسر بگیرند (ویدن مان، ۱۸۹۹، ص ۸۴؛ گوتمان، ۱۹۰۹، ص ۱۱۹؛ دونداس، ۱۹۲۴، ص ۲۷۱).

۲. در قبیله چاگا، تجارت به گونه‌ای انحصاری‌تر از یوئبلوها، در دست زنان است (ویدن‌مان، ۱۸۹۹، ص ۱۶۹؛ گوتمان، ۱۹۲۶، ص ۴۲۵).

۳. مرکز، ۱۹۰۴، ص ۲۸. در میان سوک‌های شیان که به خاطر فقر سوک‌های کشاورز آن‌ها را به دیده تحقیر می‌نگرند (بیچ، ۱۹۱۱، ص ۱۵)، ثروت دمی برای تثبیت منزلت برتر اجتماعی تعیین‌کننده است. یک گله‌دار که به عنوان ثروتمندترین سوک آوازه‌ای داشت (همان، ص ۷)، تا آن‌جا که شرایط تمایز نیافته قبیله‌اش اجازه می‌داد، مقام سیاسی بلندی پیدا می‌کرد و «مهم‌ترین مشاور» گروهش می‌شد (همان). ولی اقتدار آشکار «مشاوران» بسیار پایین بود؛ و جای شک است که در میان سوک‌های شیان، کسی از این مشاوران قدرت بیشتری را به گونه‌ای غیر آشکار نیز داشته باشد، زیرا تا آن‌جا که می‌دانیم، هیچ فعالیت جمعی نتوانسته است فرصتی فراهم کند تا روش‌های انضباطی پذیرش عمومی یابد. شاید این تصادفی نباشد که سوک‌های فقیرتری که اقتصاد آبسالار نوپایی دارند، در مجازات ناقضان قوانین قبیله‌ای خشن‌تر از دشت‌نشینان شیان ثروتمند عمل می‌کنند. «مجازات‌های متخلفان در تپه‌ها بسیار شدیدتر از دشت‌هاست» (همان، ص ۲۷).

۱. در میان قبیله آن-جموزی رئیس جایگاه آشکارا نیرومندی دارد (بیچ، ۱۹۱۱، ص ۳۷)، ولی شاهی در دست نداریم که بگوییم دیگران زمین‌های عمومی را برای او شکت می‌کردند.

۲. رئیس چاگا از مردهای بزرگسال، زنان و پسران نوبالغ قبیله بیگاری می‌کشد. این سه گروه برای رئیس در امر کشاورزی، بریدن بیشه (مردان) سوزاندن شاخه‌ها (مردان) کج بیل‌زدن (زنان) آب دادن پنرها (مردان) صاف کردن زمین و وجین (زنان)، آبیاری (مردان) و خرمن‌برداری (زنان)، کار می‌کنند (گوتمان، ۱۹۲۶، ص ۳۷۶). در کارهای ساختمانی، مردها کار بریدن و حمل الوار و بنایی را انجام می‌دهند و زن‌ها کار آوردن بافه‌های کاه برای بام‌ها، و پسرها کار حمل مواد لازم برای ساخت حصارها را انجام می‌دهند. (همان، ص ۳۷۶، ص ۳۶۸).

۳. تا دوران استعماری اخیر، بیشتر زمین‌های قبیله چاگا تحت نظارت دودمان‌ها و رئیس دودمان بود. دودمان‌ها بخشی از اقتدارشان در مورد کشتزارهای موز را به رئیس داده بودند؛ کشتزارهایی که شاید زودتر از همه زیر شکت می‌رفتند و به قدری آبیاری نیاز داشتند (گوتمان، ۱۹۲۶، ص ۳۰۳؛ دونداس، ۱۹۲۴، ص ۳۰۰). مزارع ارزن که همیشه به آبیاری فراوان نیاز داشت، «توسط خود رئیس مشخص و تخصیص داده می‌شد» در مورد مزارع ذرت در دشت‌ها نیز باید گفت اختصاص زمین از وظایف مهم رئیس به شمار می‌آید (همان، ص ۳۰۱). برای آشنایی با تحولات استعماری اخیر در مورد شکت ذرت که تحت نظارت رئیس است، نگاه کنید به گوتمان، ۱۹۲۶، ص ۳۰۷.

چاگا، مالکان گله‌های بزرگ لزوماً از منزلت اجتماعی بالاتری برخوردار نبودند، گرچه بی‌گمان از مزایای مادی بیش‌تری سود می‌بردند. رئیس قبیله چاگا، به برکت قدرت‌های شبه‌استبدادی‌اش برای متهم کردن گله‌داران مشهور به تخلف‌های گوناگون و مصادره برخی یا همه دام‌هایشان، به آسانی بهانه‌ای پیدا می‌کرد. [۱۷] گله‌داران چاگا به جای آن‌که به ثروت دامی روزافزون‌شان بنازند، آن را با ترس لا‌پوشانی می‌کردند. رسم پیشین به امانت سپردن گله به اعضای فقیرتر قبیله جهت تعلیف، [۱۸] وسیله مناسبی شد برای پنهان نگه داشتن مال باارزش ولی غیر قابل اطمینان گله‌داران. در حال حاضر، دام‌های گله‌داران شبانه و به صورتی مخفیانه به نگه‌دارندگان موقتی‌شان واگذار می‌شوند. [۱۹] پسران مالکان دام که در این انتقال نقش مهمی داشتند، [۲۰] گاه حتی از جای نگه‌داری گله اطلاعی ندارند. دونداس می‌گوید: «گله‌داران جای دام را چنان مخفی نگه می‌دارند که حتی به پسرانشان هم نمی‌گویند دام کجاست.» [۲۱] این روند با رشد قدرت رئیس که پیش از استقرار حکومت استعماری رخ داده بود، شدت گرفت. تحت تسلط حکومت استعماری، که رئیس آغاز به بستن مالیات بر دام کرد، این قضیه شدت بیش‌تری پیدا کرد. [۲۲]

در چنین محیطی، ثروت خصوصی لزوماً یا حتی اساساً اهمیت اجتماعی پیدا نمی‌کند.^۱ در میان شرایطی که در گذشته ریاست را تعیین می‌کرد، ثروت

۱. گوتمان (۱۹۰۹، ص ۷) می‌گوید اعضای ثروتمند قبیله، ممکن است آب آبیاری را از فقیران دریغ کنند، ولی پس از بررسی دقیق‌تر، شیوه برابری‌گرایانه‌ای را توصیف می‌کند که بنابر آن، همه اعضای یک واحد آب‌سالارانه به آب دسترسی دارند (۱۹۲۶، ص ۴۱۸).

او سپس به برخی «نجیب‌زادگان» اشاره می‌کند که آشکارا گله‌دارند و به رئیس در به دست آوردن مقامش کمک کرده‌اند (همان، ص ۴۶۲). اما در باره این رخداد که در آغاز سده نوزدهم و پیش از استقرار تسلط رئیس بر امور اجتماعی رخ داده بود، توضیح کافی نمی‌دهد (همان، ص ۴۶۱). رئیس‌های دودمان‌ها رتبه اجتماعی‌شان را از ثروتشان به دست نمی‌آوردند، هرچند برخی پس از انتخاب‌شدن شاید فرصت‌هایی برای بهبود وضعیت اقتصادی‌شان به دست آورده بودند (همان، ص ۱۵). یک فرد وابسته به دودمان به خاطر آن‌که من‌ترین فرد گروهش بود، رهبر تشریفاتی

شاید عامل خوشایندی بوده باشد، ولی هرگز یک عامل ضروری نبود؛ و دارایی رئیس بی‌گمان به نسبت ثروت اصلی خودش یا نیاکانش رشد نمی‌کرد، بلکه به موازات رشد قدرت نظامی و مدیریت ارضی‌اش افزایش می‌یافت. رئیس حاکم دستیارانش را از میان مردانی برمی‌گزید که در محل سرشناس بودند [۲۳] یا به نسبتی بیش‌تر، افرادی که کیفیت‌های شخصی‌شان برای این کار مناسب بودند. [۲۴] در هر دو مورد، انتخاب شدن بهبود چشمگیری در شرایط مادی انتخاب‌شدگان پدید می‌آورد، زیرا رئیس، خدمتگزارانش را با دام و زنان پاداش می‌داد. [۲۵] در واقع، مرکز کشف کرد تنها کسانی که در حکومت جایگاهی داشتند، ثروتمند بودند. [۲۶]

۳. ساده ۱...

آشکار است که قبایل آب‌سالار مانند قبایل کشاورز غیر آب‌سالار، مالکیت خصوصی را توسعه می‌دهند. این هر دو ترکیب‌بندی، صورت‌های مالکیت تمایز نیافته (در صنایع دستی و بازرگانی)، و روندی را در جهت صورت‌های باقاعده مالکیت (در ارتباط با کشت زمین) ارایه می‌دهند. با وجود این، تفاوت‌های مهمی را می‌توان در این دو ترکیب‌بندی مشاهده کرد. در شرایط آب‌سالارانه، مالکیت سیاسی در اجتماع‌های کوچک آب‌سالار شدید، (زمین رئیس در دهکده‌های پوئبلونشین) پدید می‌آید. در قبایل بزرگ‌تر، مالکیت سیاسی به گونه‌ای یک طرفه گسترش می‌یابد و از مالکیت خصوصی در حوزه فعالیت مهم مانند گله‌داری، جلوگیری می‌کند.

این تفاوت میان انباشت یک طرفه مالکیت، در دست مقام حاکم اجتماع آب‌سالار و الگوهای تکثرآمیز رشد تملک در قبایل کشاورزی غیر آب‌سالار، در واقع تفاوت‌های خصلت و وزن اقتدار سیاسی را در این دو جامعه منعکس

→ می‌شد (همان، ص ۱۲)، و رهبر سیاسی یا «سخنگوی» دودمان «نه بر پایه سن و ثروت، بلکه به خاطر زیرکی سیاسی‌اش» به این جایگاه دست می‌یافت (همان، ص ۱۴).

می‌کند.^۱ در میان قبایل آلمانی مشاهده شده از سوی سزار و تاسیتوس، رئیس قبیله گرچه به عنوان والاترین رهبر سیاسی به رسمیت شناخته می‌شد، ولی نمی‌توانست ثروت نجیب‌زادگان زیردستش را محدود سازد یا بر آن مالیات بندد. او از اعضای عادی قبیله‌اش انتظار بیگاری یا مالیات نداشت و این اعضا چنین تقاضایی را برای خود توهین می‌دانستند و آن‌ها نیز مانند نجیب‌زادگان در بحث‌های عمومی راجع به امور قبیله مشارکت داشتند. [۲۷]

بدین‌سان، در جوامع آب‌سالار قبیله‌ای، مالکیت شکل ساده‌ای دارد، ولی گرایش خاصی در جهت تسلط مالکیت سیاسی و مبتنی بر قدرت، در آن دیده می‌شود. این گرایش با بزرگ‌تر شدن حجم اجتماع، افزایش می‌یابد. در اجتماع‌های آب‌سالار ساده که دیگر نه با حکومت ابتدایی (قبیله‌ای) بلکه با دولت اداره می‌شوند، این گرایش نقش تعیین‌کننده‌ای می‌یابد.

و) الگوهای مالکیت در جوامع آب‌سالار ساده و دولت‌محور

۱. دولتی‌شدن در برابر حکومت ابتدایی

تسلط بر یک منطقه مشخص، جنبه اساسی دولتی شدن به شمار می‌آید. این جنبه به راستی اساسی است، ولی در این متن چندان ارزشی ندارد زیرا هیچ وجهه خاصی ندارد. (بنابر قاعده، حکومت‌های ابتدایی نیز ادعای تسلط بر منطقه‌شان را دارند). معیار حاکمیت نیز کمک چندانی به ما نمی‌کند. (حکومت‌هایی ابتدایی نیز می‌کوشند حاکمیتشان را تثبیت کنند و مانند دولت‌ها، آن‌ها نیز همیشه نمی‌توانند در این کار موفق باشند).

تا زمانی که مقایسه‌مان را محدود به روابط خارجی می‌کنیم، تفاوت‌های میان حکومت ابتدایی و دولت، بی‌ربط به نظر می‌آیند. این تفاوت‌ها زمانی

معنی پیدا می‌کنند که شرایط داخلی آن‌ها را با هم مقایسه کنیم. حکومت‌های ابتدایی بیشتر به وسیله کارگزاری غیر حرفه‌ای اداره می‌شوند که بیشتر وقتشان را نه به امور مدنی، نظامی یا مذهبی اجتماع، بلکه به امور شخصی شکار، ماهیگیری، کشاورزی یا تاخت و تاز اختصاص می‌دهند. ولی دولت‌ها را کارگزاری حرفه‌ای اداره می‌کنند که بیشتر وقتشان را به امور «همگانی» اختصاص می‌دهند. از دیدگاه روابط انسانی، دولت به معنای حکومت توسط کارگزاران حرفه‌ای است.

برخی کارکردهای اجتماعی مانند نگه‌داری نظم داخلی و سازمان‌دهی دفاع، برای ابقای هر نوع جامعه‌ای حیاتی است. در نتیجه، فعالیت‌های سیاسی انسان همچون فعالیت‌های مربوط به تأمین خوراک و پناهگاه، جنبه اساسی دارند؛ و حرفه‌ای شدن حکومت به عنوان جنبه مهمی از تمایز اجتماعی، به اندازه حرفه‌ای شدن کارهای اقتصادی و فکری اهمیت دارد؛ در شرایط ابتدایی‌تر، فعالیت‌های سیاسی را اشخاصی انجام می‌دهند که اساساً به فعالیت‌های دیگر می‌پردازند.

نیازی به گفتن نیست که در یک حکومت دولتمدار، کارگزاران مدنی و نظامی تمام‌وقت و نیز سربازان و نیروی انتظامی آن می‌توانند وقت و توانشان را بسیار بیشتر از یک حکومت ابتدایی به فعالیت‌های اجرایی و تحمیلی اختصاص دهند. وجود همین توان بالقوه قدرت دولت است که نظارت نیروهای کارآمد غیر حکومتی را به تنها ضامن جلوگیری از پیدایش یک دستگاه دولتی با قدرت تام (و فساد مطلق) تبدیل می‌کند.

بسیاری از مارکسیست‌ها بر پایه تفسیر مارکس و انگلس از دولت‌های غربی و بی‌توجهی به تأکید آن‌ها بر ویژگی استبداد شرقی، «دولت» را نهادی دانسته‌اند که همیشه در خدمت منافع خاص طبقه حاکم مبتنی بر مالکیت عمل می‌کند. همین تفسیر است که در روایت شوروی آن امروزه به بخشی از یک افسانه بسیار گسترده و پرتوان تبدیل شده است. این تفسیر که در مورد حکومت‌های پارلمانی جدید صحت ندارد، توان توانگر سالاری این حکومت‌ها

۱. همچنان که در بالا توضیح دادیم، در بیشتر اجتماع‌های غیر آب‌سالار، همسازی قبیله‌ای بیشتر برای مقاصد نظامی و تشریفاتی لازم است، درحالی‌که سران قبایل آب‌سالار، علاوه بر اعمال رهبری نظامی و مذهبی، وظایف مدیریت ارضی خاص و تعیین‌کننده‌ای را نیز انجام می‌دهند.

را تعمیم می‌بخشد و قابلیت رشد و دموکراتیزه کردنشان را انکار می‌کند. این تفسیر، نه در مورد دولت‌های مطلقه غربی صادق است و نه در مورد فتودالیسم؛ در مورد دولت‌های دموکراتیک یونان باستان نیز که به راستی حقیقت ندارد. این تفسیر وقتی در مورد آن دستگاه‌های دولتی کشاورز و صنعتی به کار بسته می‌شود که ویژگی‌شان نه نفوذ نیرومند نیروهای تملک‌ی غیر حکومتی بلکه فقدان وحشتناک چنین نفوذی است، دیگر کاملاً بی‌ربط است.

۲. گام‌هایی در جهت حرفه‌ای شدن حکومت

الف) ریاست در قبیله چاگا^۱ و دولت باستانی هاوایی

اگر رهبر واحد و تمام‌وقت مورد حمایت اجتماع را در یک دهکده پوئبلونشین با انبوه کارگزاران حکومتی مصر فراعنه، چین امپراتوری یا ترکیه عثمانی مقایسه کنیم، تفاوت میان یک حکومت ابتدایی و حکومت دولتی، برایمان آشکار می‌شود. تسلط تقریباً کامل کارگزاران غیر حرفه‌ای در مورد اول، به اندازه چیرگی تقریباً کامل دولت‌مردان حرفه‌ای در مورد دوم، آشکار است. حال اگر رژیم‌های قبایل بزرگ آب‌سالار، مانند چاگا را با دولت یک تمدن آب‌سالار عصر تقریباً نوسنگی، مانند تمدن باستانی هاوایی، مقایسه کنیم، درک بهتری از این قضیه پیدا می‌کنیم.

کنش‌های مستبدانه رئیس قبیله چاگا بسیار چشمگیرند: او می‌کشد^۲، جاسوسی می‌کند، گله رعایایش را غضب می‌کند^۳ و هر تعداد دختری که

۱. Chagga، نام یک قوم کشاورز سیاه‌پوست و بلند اندام در دامنه‌های کلیمانجارو و تانگانیکای آفریقا. (مترجم)

۲. یک فرد عالی‌مقام چاگا برای اثبات وفاداری‌اش به رئیس قبیله، حاضر بود در صورت فرمان او خواهرش را تا حد مرگ بسوزاند (گوتمان، ۱۹۱۴، ص ۲۱۹).

۳. می‌گویند رئیس ماب فولوک، برای مجازات یک تخلف ادعا شده، گله پدروزش را از دستش درآورد. بعدها، به گونه‌ای کاملاً غیر مترقبه، بخشی از این گله را به صاحبش برگرداند (گوتمان، ۱۹۱۴، ص ۲۳۱).

می‌خواهد در کاخش نگه می‌دارد.^۱ گذشته از این‌ها و مهم‌تر از همه، او سرفرمانده نیروی کارگر و نظامی قبیله‌اش نیز هست.^۲

با وجود این، توانایی تسلط بر زندگی رعایایش، محدود به تعداد اندکی از کارگزاران تمام وقتش است. بلندپایه‌ترین کارگزار او «شخصی است که می‌توان او را صدراعظم رئیس نامید و بیش‌تر کارهای اجرایی به او واگذار شده است».^۱ [۱] زیردست این نوع وزیر قبیله‌ای، دستیاران و مشاوران خاصی به نام آکید^۲ [۲] کار می‌کنند که «فرمان‌های رئیس را دریافت و به مردم ابلاغ می‌کنند و دستیاران و ناظرانی را برای اجرای این فرامین به کار می‌برند. این فرامین، برای مثال، برای ساخت و تعمیر کانال‌های آبیاری، کار برای رئیس... پرداخت مالیات‌ها و امور مذهبی صادر می‌شوند».^۳ [۳]

آکید^۴ که می‌بایست بخش قابل ملاحظه‌ای از وقتش را در کاخ رئیس بگذارند، [۴] تنها یک دستیار دارد [۵]؛ و او تنها کارگزار حرفه‌ای زیردستش است. سران دودمان‌ها می‌توانند به رئیس مشورت دهند. [۶] و به همین منظور در کاخ او می‌مانند، ولی بیش‌تر اداره امور محلی در دست دودمان‌هاست. سرپرست نیروی کار بیگاری را اعضای دودمان انتخاب می‌کنند و رئیس تنها تأییدش می‌کند. [۷] آشکار است که او یک کارگزار تمام وقت و حقوق‌بگیر نیست. [۸]

این رهبر رئیس پاسداران یا پلیس حرفه‌ای نیز در اختیار ندارد.

۱. گوتمان؛ (۱۹۲۶، ص ۳۸۸) می‌گوید در یک مورد، رئیس بیش از پنج درصد دختران خانواده‌های بلندپایه را در کاخش گرد آورده بود. این دختران جوان به همسران او اختصاص داده شده بودند، ولی رئیس این حق را برای خود حفظ کرده بود که با هر یک از آن‌ها هم‌بستر شود. «هیچ‌یک از این دخترها دست‌نخورده ازدواج نمی‌کرد و رئیس هرطور دلش می‌خواست از آن‌ها استفاده می‌کرد».

۲. رئیس قبیله چاگا در مورد بیگاری آب‌سالارانه و دیگر فعالیت‌های مهم دنیوی، تصمیم نهایی را می‌گیرد. او قبیله‌اش را در جنگ فرماندهی می‌کند؛ اقامتگاه‌های همه را تعیین می‌کند؛ و زمان بذریاشی و خرمن‌برداری را مشخص می‌کند.

جنگجویانی که از شخص او به ویژه در شب محافظت می‌کنند، اعضای عادی قبیله‌اند که پس از نگهبانی نوبتی به خانه‌شان برمی‌گردند. [۹]

رئیس برتر حکومت چاگا را گاه «سلطان» یا «پادشاه»^۱ نیز می‌نامند ولی بیش‌تر صاحب‌نظران او را «رئیس» می‌خوانند. [۱۰] برعکس، فرمانروایان باستانی هاوایی را گاه «رئیس» خطاب می‌کنند، ولی در بیش‌تر مقالات پژوهشی، عنوان «پادشاه» به آن‌ها داده شده است. این عنوان‌های متفاوت بیانگر این اعتقادند که فرمانروای چاگا بر حکومتی ابتدایی‌تر از حکومت هاوایی ریاست دارد. به نظر می‌رسد این اعتقاد مبنای درستی دارد. در مورد چاگا، با حکومتی ابتدایی روبه‌رو هستیم که از عناصری از دولتمداری نوپا برخوردار است، ولی در حکومت هاوایی با یک دولت تکامل یافته ولی اصیل سروکار داریم.

شاهان هاوایی بسیار بیش‌تر از رئیسان چاگا از یک مجموعه مشاوران بلندپایه با مشاغل متفاوت برخوردارند. فرمانروای هاوایی، علاوه بر یک مشاور اصلی، یک فرمانده نظامی، یک پیشکار اصلی و یک خزانه‌دار، «متخصصان امور مربوط به زمین» [۱۱] نیز در اختیار داشت. دلیلی در دست نیست که بگوییم او از رئیس‌های دودمان‌ها به عنوان مشاور استفاده می‌کرد یا پاسدارانش نیمه‌وقت کار می‌کردند. شاه هاوایی گذشته از یک «محافظ شخصی» گوش به فرمان، از یک دسته مردان مسلح استفاده می‌کرد که یک میرغضب رئیسشان بود؛ این افراد همیشه آماده بودند به نام شاه دیگران را متهم کنند، بازداشت نمایند و بکشند. [۱۲]

در حکومت هاوایی، تنها سران دستگاه، حرفه‌ای نبودند. زیردست کارگزاران بلندپایه، مأموران اساسی و مهمی به نام کونوهی کی^۲ کار می‌کردند. برخلاف آکیده‌های قوم چاگا که بیش‌تر وقتشان را نزد رئیس می‌گذراندند،

۱. گوتمان، ۱۹۰۹؛ ص ۱۰. لوی (۱۹۳۸، ص ۳۰۲) رئیس این حکومت را فرمانروای یک «نظام سلطنتی» می‌خواند.

2. Konohiki

کونوهی کی‌ها بیش‌تر در مناطق مأموریتشان خدمت می‌کردند و عملیات ساختمانی، سازمانی و مالی رژیم را در منطقه اداره می‌کردند. آن‌ها از مردم سرشماری می‌کردند، [۱۳] نیروی بیگاری بسیج می‌کردند، [۱۴] و فعالیت‌های آبیارانه را هدایت می‌کردند؛ [۱۵] سرپرستی امور کشاورزی نیز بر عهده آن‌ها بود. [۱۶] همین مأموران بودند که مالیات‌ها را گردآوری می‌کردند؛ [۱۷] آن‌ها بخشی از این مالیات را برای استفاده شخصی و مزد زیردستانشان نکه می‌داشتند، ولی بیش‌ترین بخش آن را به مقامات بالاتر و در نهایت به شاه می‌رساندند. [۱۸] کونوهی کی‌ها و دستیارانشان بی‌گمان کارگزاران تمام وقت تحت حمایت حکومت بودند. شبکه سازمانی و درآمدزایی آن‌ها که در سراسر کشور گسترش داشت، شاید بیش از هر نهاد سیاسی دیگری در تبدیل حکومت باستانی هاوایی به یک دولت ساده و مبتنی بر دیوان‌سالاری ارضی، نقش داشت.

ب) پیامدهای تملکی

فرمانروایان هاوایی، که سرزمینی بسیار بارورتر و جمعیت وسیع‌تری داشتند^۱

۱. در سده هجدهم، که ۳۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت هاوایی در چند قلمرو حکومتی سازمان گرفته بودند، بزرگ‌ترین قلمرو آن بیش از ۸۵,۰۰۰ جمعیت داشت (لیند، ۱۹۳۸، ص ۶۰). این رقم لیند با تخمین الیس در ۱۸۲۶ نیز هم‌خوانی دارد (الیس، ۱۸۲۶، ص ۸). الیس می‌گوید جمعیت کل ۴۰۰,۰۰۰ نفری مورد ادعای ناظران اولیه «قدری بالاتر از جمعیت واقعی آن زمان بود، گرچه بقایای دهکده‌های متروکه و مناطق محصور که پیش از این در آن‌ها کشاورزی می‌شد ولی اکنون بایر مانده‌اند، همه‌جا دیده می‌شوند». در ۱۸۲۶، نزدیک ۱۳۰ تا ۱۵۰ هزار نفر در مجمع‌الجزایر هاوایی زندگی می‌کردند (الیس، ۱۸۲۶، ص ۸). فورناندز، گرچه ارقامی کم‌تر از کوک و کینگ ارائه می‌کند، ولی «دلیل معتبری برای فرض کاهش بیش‌تر یا شدیدتر جمعیت در ۱۷۷۸ و ۱۸۳۲ نمی‌بیند؛ در این سال‌ها، براساس نخستین سرشماری منظمی که انجام گرفت، جمعیت از ۱۸۳۲ تا ۱۸۷۸، به درستی ۱۳۰,۰۰۰ نفر اعلام شد، ولی در این سال، براساس یک سرشماری دیگر، جمعیت هاوایی با حذف خارجی‌ها، ۴۴,۰۸۸ نفر بود» (فورناندز، فصل دوم، ص ۱۶۵). در آغاز سده نوزدهم، بالی جمعیتی حدود ۷۶۰,۰۰۰ داشت و برخی قلمروهای عمده سلطنتی هر یک حدود ۱۰۰,۰۰۰ جمعیت داشتند (لاتوس، ۱۸۴۸، صص ۱۰۴ - ۱۰۵). بزرگ‌ترین قبایل چاگا به ترتیب ۲۰، ۱۰ و ۵ هزار جمعیت داشتند (گوتمان، ۱۹۲۶، ص ۱).

— وسیع‌ترین سلطنت هاوایی پنج برابر بزرگ‌ترین قبیله چاگا جمعیت داشت. — برای استقرار و حفظ کارکنان دایمی، در موقعیت بهتری قرار داشتند. همین کارکنان پرشمارتر به حکومت اجازه داده بودند به گونه‌ای کامل تر اموال رعایا را تحت نظارت داشته باشد. در هاوایی، برخلاف مورد چاگا، [۱۹] حق تصرف زمین توسط حکومت را حقوق دودمان‌ها محدود نمی‌کرد و باز برخلاف سرزمین چاگا، هیچ رئیس دودمانی میان مأموران گردآوری مالیات و مالیات‌دهندگان نمی‌ایستاد. [۲۰] رژیم هاوایی چنان خوب کار می‌کرد که بلندپایگان دستگاه دولتی می‌توانستند بیش از نیمی از محصولات روستایی را از دست روستاییان درآورند. برابر با یک تخمین «کارگران عمومی به طور متوسط نمی‌توانستند بیش از یک سوم دسترنجشان را به خود اختصاص دهند».^۱

در یک مقیاس کوچک‌تر، همین تفاوت میان این دو نوع حکومت، در عرصه توزیع نیز دیده می‌شود. بازارهای چاگا را زنان رئیس و کارگزاران منطقه‌ای نظارت می‌کردند؛ [۲۱] ولی مالیات بازاری بر محصولات کشاورزی را اعضای یک دودمان خاص گردآوری می‌کردند.^۲ ولی در هاوایی، هیچ نشانه‌ای از این نوع تقسیم اقتدار را نمی‌یابیم. در این‌جا، کارگزارانی که بر معاملات نظارت می‌کردند و بر کالاها مالیات می‌بستند، مؤدیان مالیاتی دولتی بودند. [۲۲]

بدین‌سان، شاهان هاوایی قدرتی بس هراسناک‌تر از رئیس‌ان چاگا را در مورد جان و مال رعایایشان اعمال می‌کردند. تفاوت در نوع احترام این دو قوم به فرمانروایانشان، نشانگر تفاوت نمایانی در قدرت خودکامانه آن‌هاست. همچنان که پیش‌تر یادآور شدیم، اعضای قبیله چاگا به فرمانروایشان بسیار

۱. الکساندر، ۱۸۹۹؛ ص ۲۸؛ بلیک‌من (۱۸۹۹)، ص ۲۶ این تخمین را به عنوان «عقیده ناظران دقیق» ارائه می‌کند.

۲. گوتمان، ۱۹۲۶؛ ص ۴۲۶. کارگزار این دودمان مثنی از کالاهای قابل مالیات‌گذاری را برمی‌دارد. زنان بازرگان حق دارند که به او لگدپرانی کنند، ولی نمی‌توانند از برداشت سهم مالیاتی‌اش جلوگیری کنند «در برخی بازارهای شلوغ، سهم دولت از مالیات بر کالاهای کشاورزی حجم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دهد» (همان، ص ۴۲۷).

احترام می‌گذاشتند، ولی برخلاف شاهان هاوایی، آن‌ها در برابر او ادای نمونه تسلیم همه‌جانبه را، که همان سجده است، نمایش نمی‌دادند.

۳. الگوهای ساده مالکیت در زمین، صنایع و تجارت

در نخستین مراحل جوامع آب‌سالار دولتمدار، مالکیت خصوصی زمین کم و بیش وجود دارد؛ ریشه‌های مالکیت خصوصی بسیار با سابقه‌تر از آن است که قانون‌دانان پیشگام سده نوزدهم تصور می‌کردند. ولی بیش‌تر زمین‌های قابل کشت در این جوامع از سوی دولت اداره می‌شد و در نتیجه از دسترس مالکیت خصوصی خارج بود، حتی پس از آن‌که مالکیت مستقل و خصوصی به گونه چشمگیری در صنایع و بازرگانی پدیدار شده بود. به همین دلیل، مسائل مربوط به تصرف آب‌سالارانه زمین را در فصل دیگری به بحث خواهیم گذاشت. در ارتباط با الگوی ساده مالکیت آب‌سالارانه، فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که در چارچوب این الگو، هرچند صورت‌های تصرف زمین گوناگونند، ولی زمین‌های تحت تصرف دولت بر زمین‌های «آزاد» تحت مالکیت خصوصی همیشه غلبه دارد و معمولاً سهم بزرگی از زمین‌ها در اختیار دولت است.

به هر روی، صنایع و بازرگانی مستقل و مبتنی بر مالکیت را بی‌درنگ باید بررسی کنیم، زیرا رخداد این نوع مالکیت، نشانگر نوعی دگرگونی در الگوهای دارایی و جامعه است. این تحول یکنواخت نیست؛ تحولی که به گونه‌ای ناهم‌تراز در پهنه‌های زیر تأثیر دارد:

الف) صنعت:

۱. صنایع استخراجی (معادن، تولید سنگ و برخی صورت‌های استخراج نمک).

۲. صنایع تبدیلی

ساخت‌وسازها

و موارد دیگر.

همچنین در

(ب) بازرگانی:

۱. تجارت خارجی

۲. تجارت داخلی که با کالاهای به آسانی قابل نظارت (مانند نمک، آهن، چای، شراب، روغن و نظایر آن) سروکار دارد و موارد دیگر.

در همه جوامع کاملاً آب‌سالار و در بیش‌تر جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای، حکومت درگیر ساخت‌وسازهای بزرگ است. دستگاه دولت ارضی با در اختیار داشتن یک نیروی کار عظیم، از نوعی انحصار بر همه کارهای بزرگ ساختمانی برخوردار است. دولت غالباً بر عملیات استخراجی که بیش‌تر مواد خام مورد نیاز ساخت‌وسازهای بزرگ حکومتی را فراهم می‌کند، نیز نظارت دارد. صنایع استخراجی دیگر، مانند معادن و برخی صورت‌های تولید نمک، یا مستقیماً با مدیریت دولتی انجام می‌گیرد یا دولت از طریق انحصار صدور پروانه تولید، به ویژه در شرایط اقتصاد پولی، بر آن‌ها نظارت می‌کند.

بدین‌سان، فعالیت مستقل و مبتنی بر مالکیت، بخت آن را ندارد که بر مهم‌ترین بخش صنایع جامعه آب‌سالار تسلط یابد، که همان ساخت‌وسازهای بزرگ است. این فعالیت‌ها در صنایع استخراجی بزرگ نیز نمی‌تواند آزادی عمل داشته باشد. در بخش غیر ساختمانی صنایع تبدیلی، فقط صنعت دستی آزاد و مبتنی بر مالکیت می‌تواند بختی داشته باشد. در این بخش، بجز ضرب سکه، فقط چند نوع فعالیت تولیدی مانند ساخت جنگ‌افزار و تولید برخی کالاهای تجملی در اختیار دولت است، ولی بیش‌تر صنایع دستی را کارفرمایان کاملاً خصوصی و مستقل انجام می‌دهند.

به هر روی، فعالیت آزاد خصوصی لزوماً به معنای فعالیت وسیع نیست. صنایع وسیع از جهت مالی بسیار آسیب‌پذیرند و تحت تسلط قدرت تام، بجز واحدهای تحت حمایت دولت، هیچ صنعت بزرگی نمی‌تواند رشد کند. بسیاری

از صنایع دستی مستقل و خصوصی که در برخی جوامع آب‌سالار پیدا شده‌اند، اصولاً محدود به مغازه‌های کوچک و عملیات در سطح پایین هستند.

ممکن است رشد تجارت بزرگ خصوصی در شرایط تراکم شدید آب‌سالارانه و دیوان‌سالارانه (آب‌سالار فشرده) کند باشد، ولی تسلط مدیریت دولتی جلوی آن را نمی‌گیرد. برخلاف صنایع ساختمانی که در همه جوامع کاملاً آب‌سالار و نیز در بسیاری جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای، کاملاً تحت تسلط مدیریت دولتی قرار دارد، فعالیت بازرگانی در سطحی بالاتر از تولیدکننده تاجر، چه در خشکی و چه در دریا، از فواصل دور انجام می‌شود.

این قضیه به نفع فعالیت در سطح وسیع تمام می‌شود، به ویژه از آن‌جا که کالاهایی که بدین‌سان مبادله می‌شوند، کم‌تر به چشم می‌آیند و در نتیجه کم‌تر از کالاهای تولیدشده در کارگاه‌های ثابت و مرئی، از جهت مالی آسیب‌پذیرند. هرگاه قانون کاهش درآمدهای اجرایی، دولت را به کاهش عملیات بازرگانی‌اش ترغیب می‌کند، بازرگانان مستقل در عرصه تجارت داخلی و خارجی پدیدار می‌شوند؛ و اقدام‌های حکومت برای حفظ سطح خاصی از نظارت مستقیم و غیر مستقیم بر تجارت داخلی و خارجی و یا بازگشت به سطح پیشین، معمولاً مبتنی بر ملاحظات کوتاه مدت هستند.^۱

هر وقت صنعت دستی خصوصی و مستقل در صنایع تبدیلی (البته بجز در

۱. برای همین است که در چین، هند و خاور نزدیک، سیاست حکومت در امر بازرگانی، بسیار نوسان دارد. هر پژوهشگر تاریخ چین می‌تواند به بحث‌هایی رجوع کند که مدیران دودمان حاکم هان درباره چگونگی برخورد با فروش نمک و آهن انجام داده بودند. این مسئله پیش از حاکمیت هان پدیدار شده بود و در زمان‌های مختلف راه‌حل‌های مختلفی برای این مسئله پیدا می‌شدند. تاریخ مدیریت اجرایی هند به اندازه همین تاریخ در چین مستند نیست، ولی تا آن‌جا که ما درباره سیاست مالی هند می‌دانیم، نوسان‌های مشابهی در همین قضیه وجود داشته‌اند.

تاریخ تجارت خصوصی و دولتی در کشورهای آب‌سالار بزرگ خاور نزدیک، هنوز نوپاست؛ ولی تلاش‌هایی مانند آنچه لی‌منز در این اواخر انجام داده است، اهمیت نهادی این پدیده و نیز دشواری‌های بررسی آن را آشکار ساخته است. داده‌های خاور نزدیک نیز نشان می‌دهند تجارت در سطح وسیع، برخلاف فعالیت‌های بزرگ آب‌سالارانه و نیز ساخت‌وسازهای عظیم غیر آب‌سالارانه، به آسانی می‌تواند به دست بازرگان خصوصی و مستقل انجام گیرد.

ساخت‌وساز بزرگ) برجسته می‌شود و بازرگانان بزرگ و مستقل فعالیتی به مراتب وسیع‌تر از سطح بازرگانی تحت نظارت و مدیریت دولت را عهده‌دار می‌شوند، جامعه آب‌سالار الگوهای ساده مالکیت را کنار می‌گذارد. نبود تقریباً کامل داده‌های مناسب آماری، وادارمان می‌سازد معیارهایمان را به صورت کشدارتری صورت‌بندی کنیم. در برخی شاخه‌ها، نسبت‌ها آشکارند، ولی در شاخه‌های دیگر، تنها می‌توانیم روندهای غالب را مشخص کنیم.

۴. گونه‌های الگوهای ساده مالکیت و جامعه آب‌سالار

الف) هاوایی

مجمع‌الجزایر هاوایی از مناطق جنوبی‌تر ناحیه پولینزی چندان فاصله دارد که پس از یک دوره سفرهای دریایی جسارت‌آمیز در اوان کار، «هرگونه رفت و آمد با گروه‌های جنوبی قطع شد، زیرا هیچ ردپایی از این نوع معاشرت‌ها در افسانه‌ها، ترانه‌ها و شجره‌شناسی‌ها، برای مدت پانصد سال، در دست نداریم».[۲۳]

روابط میان سلطنت‌های گوناگون هاوایی نیز آن‌قدر وسعت نداشته‌اند که به رشد تجارت در حدی فراتر از سطح تاجر تولیدکننده کمک کند.[۲۴] تبادل داخلی بیشتر به انتقال کالاهای اضافی روستاییان کشاورز و ماهیگیران به نمایندگان محلی و مرکزی حکومت محدود بود. مبادله میان افراد، به صورت «هدایا»[۲۵] یا پایاپای[۲۶] انجام می‌گرفت که در هر دو مورد، به کمک واسطه‌های حرفه‌ای نیاز نبود. بازارها و بازار روز فرصت‌های فراوانی برای چنین فعالیتی فراهم می‌کردند. در توصیف‌های الیس از آنچه به نظر خودش معروف‌ترین بازار روز هاوایی در آن زمان بود، به هرگونه بازرگان حرفه‌ای هیچ اشاره‌ای نشده است. تنها شخص حرفه‌ای که این شاهد از او یاد می‌کند، مأمور حکومتی بود که بر معاملات پایاپای نظارت می‌کرد و بر آن‌ها مالیات

می‌بست.[۲۷] در اوایل سده نوزدهم که تماس با جهان خارج بازار تازه‌ای برای چوب صندل باز کرده بود، نه بازرگانان مستقل و خصوصی هاوایی، بلکه شاه و دستیارانش بودند که به این دادوستد بین‌المللی سروسامان می‌دادند.

شرایط تحول‌نیافته گردش کالا، بازتاب شرایط صنعتی رشد نیافته است که این شرایط نیز به نوبه خود با کمبود مواد خام مناسب بستگی تنگاتنگی دارد. جزایر آتش‌فشانی هاوایی فاقد فلزات است و همین کمیابی، جزیره‌نشینان هاوایی را که از جهت فنی از تمدن‌های پیشرفته‌تر جدا افتاده بودند، در سطح به نسبت ابتدایی‌تر حیات نوسنگی نگه داشته بود. این مجمع‌الجزایر، گیاهان سودمندی چون گوش‌فیل و درخت نارگیل داشت، ولی از هیچ‌یک از غلات عمده جهان برخوردار نبود؛ حیواناتی نیز در کار نبودند که بتوان با کمک آن‌ها کار انسان را آسان‌تر ساخت. لاوا یا همان سنگ آتش‌فشان تنها سنگ مهم و قابل استفاده در این جزایر بود.[۲۸]

مهارت فنی که مردم هاوایی در این محیط طبیعی و فرهنگی کسب کرده بودند، ستودنی بود.[۲۹] ولی حتی بیش‌ترین قدرت ابتکار، تنها به تمایز اندکی در پیشه‌های دستی انجامید. متخصصان هاوایی بلم، خانه،[۳۰] تور،[۳۱] چوب ماهیگیری، لباس‌های بافته‌شده[۳۲] از پوسته درخت توت و بسیاری چیزهای دیگر می‌ساختند، ولی جایگاه[۳۳] اقتصادی و سیاسی این صنعتگران، به هیچ روی مشخص نبود. تعدادی از این افراد می‌توانستند برای خودشان کار کنند،^۱ ولی هیچ روایت سنتی یا شاهد غیر بومی هاوایی، نمی‌گوید این صنعتگران خصوصی را می‌توان از جهت اهمیت با پیشه‌ورانی که در خدمت شاه و کارگزارانش کار می‌کردند، مقایسه کرد. حکومت که درصد عظیمی از محصولات اضافی را در اختیار خود داشت، می‌توانست صنعتگران بسیاری را تأمین کند. صنعتگر برتر کشور، عضو حکومت مرکزی بود.[۳۴] به نظر می‌رسد که او آن فعالیت‌های صنعتی را که به نفع حکومت عمل می‌کردند و غالباً با

۱. پیشه‌های گوناگون خدایان حامی ویژه‌ای داشتند (آکساندر، ۱۸۹۹، ص ۳۷، ۶۲ ff).

جدول ۵. عوامل محرک بازرگانی و تقسیم کار صنعتی منطقه‌ای^۱

همایگان پیشرفته			
رودخانه‌ها و فایده‌های فرهنگی و محرک تجارت			
تمدن‌های آبسالار	حیوانات کاری	قابل کشتی‌رانی	بین‌المللی
پرویی اینکا	(-)	-	-
مصر فراعنه (به ویژه)	+	+	(-)
سلطنت‌های قدیم و میانی			
دولت‌های گوناگون چین باستان	^۱ (+)	+	+
سومر	+	+	+

کلیدها

+ برابر است با موجود

- برابر است با عدم وجود

(۱) برابر است با رشد محدود.

دارد. در مقایسه با الاغ، قاطر، گاو، اسب و شتر که در آسیا حیوانات کاری اصلی‌اند، لا‌ما^۲ هرچند برای چیدن پشم سودمند است، ولی وسیله مناسبی برای حمل و نقل نیست. نبود رودخانه‌های قابل کشتی‌رانی به اضافه سواحل صخره‌ای، از رشد تجربه‌های کشتی‌رانی، بجز قایق‌رانی با کلک جلوگیری می‌کرد؛ و کمبود همسایگان از جهت فرهنگی پیشرفته، به تجارت بین‌المللی در این منطقه بیشتر از عصر دوره فراعنه آسیب زده بود.

تحلیل ما آشکارکننده عوامل مشوق بازرگانی و تقسیم کار صنعتی منطقه‌ای است. در جدول ۵ یادآور شدیم این عوامل در تعدادی تمدن‌های عمده آبسالار ساده‌شده، ناهم‌ترازی داشته‌اند. این عوامل هرچند تنها عوامل

۱. گاو نر تا اواخر دوره چو برای شخم‌زنی به کار نمی‌رفت.

۲. حیوان نشخوارگر آمریکای جنوبی، بدون کوهان که از او برای کار، شیر و پشم استفاده می‌شود. (مترجم)

بیگاری انجام می‌گرفتند، هدایت می‌کرد. وانگهی، همین شخص مسئول اداره امور صنعتگران متعددی بود که پیوسته در خدمت دربار بودند. کپه لینو^۱ می‌گوید: «در کاخ رئیس (شاه) کارگران یا صنعتگران متعددی کار می‌کردند.» [۳۵] بدین‌سان، در هاوایی باستان، صنعتگران حرفه‌ای بیشتر کسانی بودند که تحت حمایت حکومت و نظارت کارگزاران حکومت، برای فرمانروا و خدمتگزارانش کار می‌کردند. این مجموعه همراه با نبود مطلق بازرگانان حرفه‌ای مستقل، یک گونه بسیار ابتدایی از الگوهای ساده مالکیت و جامعه آبسالارانه را در هاوایی باستان آفریده بود.

ب) اینکای پرو

خدايگانان امپراتوری اینکا بر منابع طبیعی اتکا داشتند که از منابع هاوایی بسیار غنی‌تر ولی از این جهت از مصر، بین‌النهرین، چین یا هند، فقیرتر بودند. کشاورزان ناحیه آند در یک تاریخ به نسبت اخیر وارد عصر آهن شدند و حتی در این زمان نیز نمی‌توانستند آهن را فراوری کنند. آن‌ها هیچ حیوانی را نیز برای کار کشاورزی اهلی نکرده بودند.

بی‌گمان، نبود حیوانات کاری در تمدن‌های آبسالار، برای کشاورزی چندان اهمیتی ندارد،^۲ بلکه برای حمل و نقل مهم است که در امر گسترش نظارت سیاسی و نظامی، گردآوری مالیات‌ها و رشد بازرگانی، نقشی حیاتی

1. Kepelino

۲. رهیافتی که نقش تعیین‌کننده عملیات آبسالارانه را در رشد کشاورزی قبول دارد، با رده‌بندی اقتصادهای معیشتی از سوی لووی که نظر دیگری را مطرح می‌سازد، نباید چندان میانه خوشی داشته باشد: «شکار، کشاورزی با کچیل یا بیلچه، کشاورزی با شخم و حیوان کاری و گله‌داری بدون وجود کشاورزی (کوچ‌روی شبانی) (لووی، ۱۹۳۸، ص ۲۸۳). خاور نزدیک، هند و چین، از جهت استفاده از شخم و حیوانات کاری با اروپا و ژاپن اشتراک دارند. در نتیجه، دلیل تفاوت‌های میان تمدن‌های آبسالار یک‌جانشین و تمدن‌های ارضی دیگر که یک‌جانشین نبودند، را باید در جای دیگر و به ویژه در حضور یا عدم حضور کشاورزی آبسالارانه جست‌وجو کرد.

شکل‌دهنده این قضیه نیستند، ولی به ما در تشخیص رشد ناهماهنگ بازرگانی و صنعت در این تمدن‌ها، یاری می‌رسانند.

در ناحیه آند، شرایط بیابانی، تجارت را در بخش‌های وسیعی از سواحل و ارتفاعات بلند و شیب‌دار در مناطق کوهستانی استراتژیک، با مشکل روبه‌رو ساخته بود. به همه این دلایل، ارتباطات کارآمد در فواصل دور، بیشتر روی زمین جریان داشت تا روی آب؛ و بیشتر وابسته بود به جاده‌هایی که دولت آب‌سالار دارای قدرت تمام می‌ساخت و تحت نظارت داشت. بازرگانان خارجی در این منطقه چندان حضور نداشتند [۳۶] و تنها قسمتی از تجارت نمک و ماهی در منطقه مرزی شمالی، ممکن بود به وسیله بازرگانان حرفه‌ای انجام گرفته باشد. [۳۷] اما این فعالیت تجاری چنان بی‌اهمیت و حاشیه‌ای بود که پژوهشگران برجسته‌ای چون مینز رخداد آن را یک‌سره ندیده گرفتند. در داخل امپراتوری اینکا، کارگزاران حکومتی بر انتقال مقادیر عظیمی از کالاها همچون ذرت، حبوبات، پنبه، الوار، فلزات و پوشاک در طول ساحل و از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر، نظارت می‌کردند؛ و تاجران کوچک تولیدکننده در بسیاری از بازار روزهایی که به طور منظم در سراسر کشور برپا می‌شدند، محصولاتشان را به گونه‌ای پایاپای مبادله می‌کردند. [۳۸] ولی شاهی نیست که نشان دهد این عامل خصوصی، در امر حمل‌ونقل راه دور و توزیع کالا، با حکومت رقابت می‌کرد. تجارت وجود داشت و در سطح محلی فراوان بود، ولی تاجر مستقل حرفه‌ای تقریباً وجود خارجی نداشت.

عرصه صنعتی در اینکا هرچند بسیار تمایز یافته بود، ولی صنعتگران خصوصی در مقایسه با پیشه‌وران تحت استخدام دولت، به چشم نمی‌آمدند. معادن را یا سران محلی مناطق مستقل پیشین اداره می‌کردند یا اعضای غیر محلی وابسته به دستگاه اداری امپراتوری.^۱ در هر دو مورد، معادن تحت

نظارت صاحب‌منصبان حرفه‌ای بود که به نحوی بخشی از دستگاه سراسری مبتنی بر مدیریت ارضی به شمار می‌آمدند.

درباره برخی جنبه‌های صنایع تبدیلی، اطلاعات دقیق‌تری در دست داریم. ساخت‌وسازهای بزرگ گروهی را کارگزاران بلندپایه اینکا هدایت می‌کردند؛ و همچنان که از الگوهای کارهاوایی، مصر فراعنه و چین اولیه برمی‌آید، در این‌جا نیز کارکنان خاصی می‌توانستند مسئول کارگران دایمی دولتی و صنعتگرانی باشند که در مدت دو تا سه ماه خدمت در کارگاه‌های دولتی، کار صنعتی انجام می‌دادند.^۱

از جمله صنعتگران دایمی که به تعداد زیاد در دستگاه حکومت کار می‌کردند، نقره‌کاران [۳۹] و نجاران [۴۰] بودند. گفته شده است بافندگان، کفاشان، چوب‌بران و سازندگان ابزارهای مسی، پس از انجام تعهدات بیگاری‌شان، در خانه کار می‌کردند. [۴۱] از توصیف‌های گارسیلاسو^۲ مشخص می‌شود آیا همه یا بیشتر این صنعتگران تمام وقتشان را به کار تخصصی‌شان اختصاص می‌دادند، یا برخی و حتی بیشتر آن‌ها صنعتگران کشاورز بودند؟ اگر فرض را بر این گیریم که بیشتر این صنعتگران حرفه‌ای بودند، این‌که در گزارش‌های اولیه درباره زندگی روستایی و شهری ذکری از آن‌ها نمی‌شود، اهمیت بیشتری می‌یابد. این صنعتگران تنها به عنوان کارگران دایمی دولت یا اعضای بیگاری‌کننده صنعتی، به صورت عنصر مشخصی در جامعه اینکا پدیدار می‌شوند.

دختران «باکره» ای که از میان دختران جوان و جذاب قلمرو امپراتوری انتخاب می‌شدند، نیروی کار بی‌همتا و بسیار سودمندی را برای رژیم فراهم می‌آوردند. [۴۲] این دختران «دست‌چین‌شده» تحت نظارت شدید و در خانه‌های خاصی نگه داشته می‌شدند و در آن‌جا بیشتر وقتشان را به بافندگی و

۱. به نیروی کار بیگاری اضافه کار قابل توجهی تحمیل می‌شد (گارسیلاسو، ۱۹۴۵، جلد اول، ص ۲۵۵).

۱. استخراج محلی طلا طبق دستورهای فرمانروا، راپولو دو اون‌گاردو، ۱۸۷۲، ص ۷۰؛ چیزا، ۱۹۴۵، ص ۲۶۹؛ سارمینتو، ۱۹۰۶، ص ۱۰۰؛ راو، ۱۹۴۶، ص ۲۴۶؛ گارسیلاسو، ۱۹۴۵، جلد اول، ص ۲۵۳؛ سانچو دولاهوس، ۱۹۳۸، ص ۱۸۱؛ گزارش کرد.

به گونه‌ای دایمی یا موقتی مهارت‌هایشان را در کارگاه‌ها و «خانه‌ها»ی حکومتی به کار می‌بردند، حتی در صنایع تبدیلی نیز نیروی مهمی نبودند. امپراتوری اینکا، با وجود حرکت کند در جهت صنایع دستی خصوصی، همچنان نشان‌دهنده الگوی ساده مالکیت در جامعه آب‌سالار هستند.

ج) مصر فراعنه

به خاطر رودخانه منحصربه‌فرد و قابل استفاده‌ای که در اختیار فراعنه مصر قرار داشت، آن‌ها در امر ارتباطات داخلی از تسهیلات عالی برخوردار بودند؛ به همین دلیل است که کشتیرانی در آغاز تاریخ مکتوب فراعنه مصر، خوب پیشرفت کرده بود. ولی کمپایی مواد خام، ضرورت یک بازرگانی خارجی منظم را پدید نیاورده بود و این نوع تجارت از سوی همسایگان از جهت فرهنگی پیشرفته نیز تشویق نشده بود. کشتی‌ها و جانوران بارکش به مصری‌های این زمان اجازه برقراری برخی تماس‌های خارجی را داده بودند، ولی این تماس‌ها تا پایان سلطنت میانی، همچنان ادواری و اساساً تحت مدیریت حکومت باقی مانده بودند.

در دوره سلطنت نوین و به ویژه در روزگار امپراتوری، بازرگانان خصوصی پدیدار شده بودند. ولی آن‌ها غالباً به معابد وابسته بودند [۴۹] و برای دولت، رقیب آشکار به شمار نمی‌رفتند. به نظر کیز، در بیش‌تر دوره حکومت سلطنت نوین، فرعون «تنها بازرگان بزرگ» مصر بود. [۵۰]

بی‌گمان، بازرگانان خارجی در مصر فعالیت داشتند، ولی واسطه‌های بومی بخت گرفتن اجازه دادوستد داخلی راحتی کم‌تر از گرفتن مجوز برای دادوستد خارجی داشتند. [۵۱] در بازارهای محلی، بازرگانان تولیدکننده کالاهایشان را مستقیم و بیش‌تر پایاپای مبادله می‌کردند. [۵۲] یکی از کارگزاران مسئول بازار در سلطنت نوین، عنوان مهم «کاتب معاملات پایاپای»، [۵۳] را یدک می‌کشید. صنایع دستی بخت بیش‌تری برای رشد فعالیت خصوصی فراهم می‌کرد. بگذریم از این‌که داده‌های آماری سلطنت قدیم بر حضور پیشه‌وران مستقل در

ریسندگی و تهیه مشروبات اختصاص می‌دادند.^۱ پادشاه برخی از این دختران را در حرم خود نگه می‌داشت [۴۳] و برخی دیگر را به مقامات بلندپایه‌اش واگذار می‌کرد، ولی همیشه تعداد زیادی از آن‌ها در «خانه‌های» خاص نگه‌داری می‌شدند. برخی از این خانه‌ها که در امپراتوری اینکا فراوان بودند، دویست ساکن و حتی در کاکا، پانصد ساکن داشتند. [۴۴] در یکی از این خانه‌ها که در ساحل دریایچه تی‌تی کاکا مستقر بود، هزار دختر کار می‌کردند [۴۵] و در خانه‌ای در کوزکو، بیش از هزار و پانصد دختر نگه‌داری می‌شدند. [۴۶] از جهت اقتصادی این، «خانه‌های» اینکا مشابه کارگاه‌های بافندگی سده هفدهم و هجدهم اروپا بودند. این کارگاه‌ها نیز اشخاص بیش‌تری را در خود نگه نمی‌داشتند و کارگران استخدام‌شده آن‌ها که بیش‌ترشان زن بودند، تنها بخشی از سال در این کارگاه‌ها کار می‌کردند. [۴۷]

جامعه اینکا با وجود رشد فنی چشمگیر، طبقات آشکار، مستقل و مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش نداده بود. زمین‌های دولتی که امپراتوری اینکا به برخی از اعضای گروه حاکم واگذار می‌کرد، هیچ نوع مالکیت زمین به معنای کامل آن ایجاد نمی‌کردند؛ [۴۸] و فعالیت‌های خصوصی حرفه‌ای در عرصه‌های حمل‌ونقل و بازرگانی، که در تمدن‌های دیگر به پیدایش بازرگانان ثروتمند و مستقل کمک کرده بودند، در این‌جا تقریباً وجود نداشتند. صنعتگران خصوصی حرفه‌ای، هرچند وجود داشتند، ولی در مقایسه با پیشه‌وران متعددی که

۱. CPLNC، ص ۳۰۹. دو اسپانیایی که به دولاوس (۱۹۳۸، ص ۱۸۱) درباره معبد دریایچه تی‌تی کاکا گزارش دست اول می‌دادند، فقط از تهیه شراب مقدس توسط این دختران یاد کرده بودند، البته اگر داستان این وقایع‌نگار درست بوده باشد. بگذریم از درجه صحت این گزارش‌ها، بسیار بعید است هزار دختر «برگزیده» معبد دریایچه در طول سال تنها به همین کار پرداخته باشند، آن هم در منطقه نمونه پرورش لاما و تولید پشم آن. گزارش‌های انونیمو راجع به فعالیت‌های دوگانه این دختران در کاکا (PGNC: ص ۳۰۹) و توصیف گارسلاو راجع به این نهاد در پایتخت اینکا، شک ما را در این باره تقویت می‌کند. بدیهی است که این دختران شراب مقدس و برخی مواد غذایی را می‌بایست تهیه کنند، ولی کار اصلی‌شان ریسندگی و بافندگی بود. همین نوع خانه‌ها در سراسر کشور نیز بر پا بودند و به همین فعالیت‌های اقتصادی می‌پرداختند. آن‌ها «مقدار زیادی لباس برای امپراتوری اینکا می‌رشتند و می‌بافتند» (همان: ص ۱۸۹).

این دوره دلالت می‌کنند،^۱ موارد هاوایی و اینکای پرو، نشان می‌دهند صنعتگران حرفه‌ای که در این جوامع آب‌سالار و دولتمدار کار می‌کردند، از جهت فنی عقب‌مانده‌تر از صنعتگران سلطنت قدیم بودند. تعدادی از مدارک مکتوب در دوره‌های سلطنت میانی و نوین، آشکارا نشانگر وجود صنعتگران هستند. [۵۴]

این صنعتگران خصوصی مصری از همکارانشان در امپراتوری اینکا مشخص‌ترند؛ ولی این‌ها نیز مانند آن‌ها تنها نیازهای روزانه مصرف‌کنندگان کوچک را برآورده می‌ساختند. [۵۵] آیا این افراد، دست‌کم از جهت تعداد، با پیشه‌وران پرشماری که در صنایع تبدیلی به گونه‌ای موقتی یا دائمی برای حکومت یا معابد کار می‌کردند، برابر بودند؟ حتی در این مورد نیز اطمینانی وجود ندارد. اما بی‌گمان، این صنعتگران خصوصی از جهت اقتصادی کم‌اهمیت‌تر از همکاران دولتی‌شان بودند.

حکومت در سه نوع کار صنعتی دست داشت: ۱. عملیات استخراجی و آماده‌سازی که به کار زیادی نیاز دارد؛ بخشی از این کار، تخصصی ولی بیش‌ترش غیر تخصصی بود؛ ۲. فعالیت‌های بزرگ ساختمانی که به ترکیبی از کار تخصصی و غیر تخصصی نیازمند بود؛ ۳. صنایع تبدیلی که بیش‌تر کارش را پیشه‌وران متخصص انجام می‌دادند که در کارگاه‌های کوچک و بزرگ دوشادوش هم کار می‌کردند.

در همه این بخش‌ها، پیشه‌وران متخصص، از جمله صنعتگران بسیار قابل، [۵۶] بیش‌تر برای دولت کار می‌کردند. «مستولان کارگری» احتمالاً در مورد کارگران اختیارات کامل داشتند. [۵۷] در شاخه‌های این صنایع، کارگران تحت نظارت سرکارگران مشخصی کار می‌کردند. [۵۸]

کیز بر مبنای شواهد به دقت سنجیده شده، چنین نتیجه می‌گیرد که «زندگی اقتصادی مصر فراغنه، فرصت چندان مناسبی برای شکل‌گیری یک طبقه از صنعتگران آزاد و مستقل فراهم نمی‌کند». [۵۹] او مفهوم صنعت دستی آزاد را

۱. کیز (۱۹۳۳، ص ۱۶۴) در پذیرش تفسیر مینز از این داده‌ها به عنوان شواهد اثبات حضور صنعتگران و بازرگانان آزاد، تردید می‌کند.

فقط می‌تواند در مورد تولیدکنندگان کوچکی به کار بندد که نیازهای ناچیزی را برآورده می‌ساختند و «در حیات اقتصادی سلطنت قدیم نقش ضعیفی داشتند». [۶۰] پس از روی کار آمدن سلطنت میانی که در آن دوره دربارهای منطقه‌ای به کانون‌های برجسته هنرها و پیشه‌ها تبدیل شده بودند، [۶۱] سلطنت نوین پدیدار شد که در این دوره، حکومت بیش از پیش صنعتگران را وادار به کار در کارگاه‌های تحت نظارت دولت کرده بود و آن‌ها را تحت نظارت شدید انبارهای دولتی که مواد خام را تخصیص می‌دادند، قرار داده بود. [۶۲]

اسناد مربوط به سلطنت نوین نشان می‌دهد صنعتگران دولتی برای ترفیع به سمت‌های بالاتر اشتیاق بسیاری داشتند. سرکارگران آن‌ها خودشان را به درستی به عنوان اعضای متشخص سلسله‌مراتب دیوانی در نظر می‌گرفتند. [۶۳] خلاصه آن‌که، قدرت فراغنه چندان فراگیر بود که صنعت دستی مستقل و خصوصی نمی‌توانست چندان پیشرفت کند و بازرگانی حرفه‌ای مستقل نیز در بیش‌تر این دوره حتی ضعیف‌تر از صنایع خصوصی بود. غلبه تجارت دولتی و تسلط صنعت تحت مدیریت دولت، به همراه چیرگی مالکیت دولتی زمین، از جهت تاریخی و نهادی، گونه برجسته‌ای از الگوی ساده مالکیت و جامعه را در مصر فراغنه پدید آورد و حفظ کرد.

د) چین باستان

کهن‌ترین اسناد مکتوب چینی، یا همان متون پیشگویانه دودمان شانگ، از صدف‌هایی یاد می‌کنند که به احتمال زیاد به عنوان وسیله مبادله به کار می‌رفتند. ولی این اسناد اشاره آشکاری به بازرگانان حرفه‌ای نمی‌کنند. در اسناد مکتوب و متون ادبی دودمان چو، نیز بازرگانان نقش مشخصی ندارند. اگرچه در چین اولیه بی‌گمان دادوستد وجود داشت، ولی به نظر می‌رسد بازرگانان حرفه‌ای بسیار اندک بودند.

نخستین بار، در آخر دوره چو و در زمان «سالنامه‌های پاییزه و بهاره»

(۷۲۱ تا ۴۸۱ پیش از میلاد) از بازرگانان بزرگی یاد شد که در خشکی سفر می‌کردند. ولی بازرگانانی که در این گزارش یاد شده‌اند، چنان همکاری نزدیکی با فرمانروایانشان داشتند، که شاید بتوان آن‌ها را به عنوان وابستگان حکومت در نظر آورد. [۶۴]

در آخرین مرحله حکومت دودمان چو، در زمان دولت‌های جنگجو، بازرگانان مستقل اهمیت بیشتری یافتند، اهمیتی چندانی زیاد که در سده چهارم پیش از میلاد، دولت چین اقدام‌هایی برای محدود ساختن آن‌ها انجام داده بود. [۶۵] در آن زمان که چین به یک امپراتوری «تمام عیار» تبدیل شده بود، وحدت بخش بزرگ، چین - شیه هوانگ - تی، با تبعید اجباری بازرگانان به مرزها به منظور حفاظت از آن‌ها، که نخست در مورد خودشان و سپس در مورد پسران و نوه‌هایشان نیز انجام گرفت، تعداد آن‌ها را بسیار کاهش داد. [۶۶] این خط مشی، اهمیت اقتصادی و نیز ضعف سیاسی پیشه‌وران متخصص حکومتی را در پایان دوره چو، اثبات می‌کند.

مدارک مربوط به چین اولیه که درباره بازرگانان حرفه‌ای چیز زیادی نمی‌گویند، درباره پیشه‌وران با وضوح بیشتری سخن می‌گویند. کارهای زیبای دستی برنز در دوره چانگ و اوایل دوره چو، بهبود صنعتی فوق‌العاده‌ای را آشکار می‌سازند. با وجود این، برخلاف شرایط اروپای فئودالی، پیشه‌های چینی نه در املاک گوناگون و جداگانه اربابی یا در شهرهای تحت نظارت اصناف، بلکه در کانون‌های بزرگ دولتی و تحت نظارت پسر آسمان، فرمانروایان منطقه‌ای یا کارگزاران بلندپایه آن‌ها، رشد کرده بودند. در کهن‌ترین متون ادبی و نیز در نوشته‌های کنده‌کاری شده بر قلع، از کارکنان صنعتگر یا «صد صنعتگر»، یاد شده است. [۶۷] صنعتگران چینی مهارت‌هایشان را تحت نظارت برتر وزیر کار، سوکونگ^۱، [۶۸] به کار می‌بردند؛ او همچنین بر کار «آدم‌ها»^۲ نیز نظارت می‌کرد که به عنوان بخشی از وظیفه بیگاری،

نیروی کار غیر تخصصی فعالیت‌های بزرگ ساختمانی دولت را تأمین می‌کردند.

صنعتگران وابسته به حکومت، تا زمان «سالنامه‌های بهاره و پاییزه» [۶۹] غلبه داشتند؛ و شاید تنها در دوره بعد، یا دوره دولت‌های جنگجو بود که صنعتگران خصوصی بیش از پیش اهمیت یافتند.

شاهد قانع‌کننده‌ای در دست نداریم که بگوییم تحت حکومت دودمان چو و نخستین دودمان‌های امپراتوری، بازرگانان یا صنعتگران خصوصی اصناف حرفه‌ای خصوصی و مستقلی را سازمان داده بودند.^۱ با توجه به این که صنعت دستی خصوصی و به ویژه بازرگانی خصوصی در پایان و پس از دوره چو رونق گرفته بود، رشد کند شکل صنعتی و بازرگانی خصوصی حیرت‌انگیز است. دلیل این ناهماهنگی هر چه باشد، به درستی می‌توان چنین اظهار نظر کرد که چین باستان تا پایان نخستین دوره حکومت چو (۷۲۲ پیش از میلاد) و شاید در نخستین سده‌های اواخر این دوره، یک جامعه شرقی ساده بود.

ها سومر

تمدن‌های کشاورزی بین‌النهرین پایین، در محیطی آغاز شده بودند که فاقد برخی مواد صنعتی بود و از همین روی تبادل درون ناحیه‌ای را تشویق می‌کرد. این سرزمین آبرفتی، که رودخانه‌های پر آب آن فرصت‌های بی‌نظیری برای تحول آب‌سالارانه فراهم کرده بودند، فاقد سنگ، الوار و فلزات بود. به هر روی، این مواد که برای رشد فنی، نظامی و سیاسی ضروری بودند، در اطراف این سرزمین وجود داشتند و از آن‌جا که ثروت، امنیت و قدرت این سرزمین به

۱. مغازه‌هایی که کالاهای یکسانی را تولید می‌کردند، از اواخر دوره چو یا اوایل دوره هان یا شاید حتی پیش از این زمان در یک محل تجمع داشتند (کاتو، ۱۹۳۶، ص ۷۹)، ولی تنها پس از دوره سویی بود که اصطلاح «هانگ» به معنای راسته‌ای مختص یک پیشه، کاربرد عمومی پیدا کرد؛ و تنها «در پایان دوره تانگ، یا حتی پس از این دوره بود که بازرگانان چینی یک انجمن بازرگانی واقعی را سازمان دادند» (همان، ص ۸۳).

واردات این مواد بستگی داشت، انگیزه‌های فراوانی برای به دست آوردن این مواد وجود داشت.

هاوایی باستان، مواد خامی را که خودش نداشت از خارج وارد نمی‌کرد و سرخ‌پوستان ناحیه آند و مصر اولیه تمدن‌های شهری‌شان را بر پایه مواد خودشان ایجاد کرده بودند. سومی‌ها زندگی شهری پر رونقی پدید آورده بودند، زیرا توانسته بودند نظام کاملی از روابط و تبادل بین‌المللی را برقرار و حفظ کنند.

مواد خام مورد نیاز را می‌توان با زور سازمان‌یافته یا جنگ به دست آورد ولی این روش همیشه مناسب نیست؛ به ویژه زمانی که منابع عرضه در فاصله دور قرار دارند و نیروهای مسلط بر این منابع نیز نیرومندند. در بسیاری موارد، کالاهای مورد نیاز را باید با وسایل مسالمت‌آمیز، یعنی بیشتر از طریق دادوستد، به دست آورد.

تجارت راه دور به خدمات متخصصان حمل‌ونقل و مبادله نیاز دارد. در بین‌النهرین پایین، بازرگانان خیلی زود پدیدار شدند. درحالی‌که بازرگانان تقریباً در همه دیگر تمدن‌های ساده شرقی نقش کم‌اهمیتی داشتند، در اسناد مکتوب پیش از تاریخ سومر (فارا)، آشکارا از بازرگانان یاد شده است. [۷۰] در اسناد بعدی که در برگیرنده جزئیات بیش‌تری هستند، بازرگانان به عنوان متخصصانی مهم توصیف شده‌اند.

رشد کانون‌های شهری مدیریت اجرایی و مذهبی، به تقسیم کار صنعتی پیشرفته‌تری نیاز دارد؛ و اسناد مکتوب سومی‌ها اشاره‌های بسیار به صنعتگرانی می‌کند که مهارت‌هایشان را به صورت حرفه‌ای به کار می‌بستند. مالکیت خصوصی و فعالیت حرفه‌ای خصوصی، در اوایل تمدن بین‌النهرین پایین چقدر رشد کرده بود؟

بررسی‌های دقیق دایمل نشان می‌دهد از آغاز تاریخ، شهرهای معبدی سومر، کم‌تر از هاوایی باستان، پرو و مصر فراعنه برای رشد پیشه‌وران مستقل

فرصت‌هایی فراهم می‌کردند.^۱ صنعتگران نیز مانند دیگر اعضای اجتماع معبدی، زمین می‌گرفتند [۷۱] و مانند آن‌ها خدمت بیگاری انجام می‌دادند، [۷۲] که برابر با تخمین سردستی شما، مدت آن چهار ماه در یک سال بود. [۷۳] برخی پیشه‌وران مانند بردگان (که بیش‌ترشان زن بودند) [۷۴] در کارگاه‌های معبد اشتغال دایم داشتند. [۷۵] به هر روی، بیش‌تر این صنعتگران از طریق یک نظام حق‌العمل‌کاری عمل می‌کردند، به این صورت که مواد خامشان را از انبارهای معابد دریافت می‌کردند و با یک دستمزد معین آن‌ها را در خانه تبدیل می‌کردند. [۷۶] موقعیت این صنعتگران با وضعیت بسیاری از صنعتگران اروپایی که در نخستین سده‌های سرمایه‌داری صنعتی به شیوه‌ای همین‌قدر غیر متمرکز برای کارفرمایان تجاری و صنعتی‌شان کار می‌کردند، تفاوت چندانی ندارد.

آیا صنعتگران خانگی سومر در اوایل تمدن بین‌النهرین، همگی بدین‌سان کار می‌کردند؟ آیا هیچ‌یک از آن‌ها دست‌کم بخشی از وقتشان را به کار مستقل اختصاص نمی‌دادند؟ پاسخ به پرسش دوم آسان‌تر از پرسش نخست است. این واقعیت که همه (یا بخشی از) کارورزان به معابد، «تحفه‌ها»ی مالیات‌مانندی می‌دادند، تنها با این فرض تبیین می‌شود که آن‌ها می‌توانستند برای خودشان نیز چیزهایی تولید کنند.^۲

فعالیت‌های خصوصی بازرگانان سومر، بسیار گسترده‌تر بود. شکی نیست که این بازرگانان مستقل از شهر یا معابد نبودند. به آن‌ها نیز بسیار بیش‌تر از صنعتگران و در واقع به اندازه یک مسئول یا کارگزار متوسط، زمین واگذار

۱. به نظر دایمل، سومی‌های باستان، در زمان نوشته‌شدن اسناد مکتوب فارا و حتی سیصد یا چهارصد سال پس از آن‌که اوروکاگینا بر لاگاش فرمان می‌راند، بسیار به معابد وابسته بودند. «در آن زمان، مردم برای معبد کار می‌کردند و از آن طریق زندگی‌شان را تأمین می‌کردند» (دایمل، ۱۹۲۴، ص ۴۲).

۲. شما نیز فرض را بر این می‌گیرید که صنعتگرانی که در خانه‌هایشان برای معابد کار می‌کردند «گرفته از این و شاید بدون دستمزد، سفارش‌های اعضای دیگر اجتماع معبدی را نیز انجام می‌دادند» (۱۹۲۰، ص ۸۵).

می‌شد.^۱ آن‌ها می‌توانستند زمین‌هایشان را به وسیله مستأجران، کارگزاران مزدبگیر یا بردگان کشت کنند، [۷۷] و دارایی‌های ملکی‌شان به جای آن‌که از فعالیت‌های تجاری‌شان جلوگیری کند، شاید کمکی اضافی برای فعالیت‌های بازرگانی آن‌ها فراهم می‌آورد. بازرگانان یا به اقتدار برتر دولتشهر [۷۸] یا به یک معبد وابسته بودند که دومین مرجع مهم قدرت به شمار می‌آمد. [۷۹] و آشکار است که آن‌ها برای «کاخ» یا معابد تجارت می‌کردند. [۸۰]

معاملات بازرگانان بزرگ، گال دامکار، و بازرگانان عادی، دامکار، از آزادی چشمگیری برخوردار بود، [۸۱] علاوه بر آن‌که به آن‌ها اجازه داده می‌شد که برای خودشان نیز کار کنند، آن‌ها می‌توانستند با فرمانروا، [۸۲] ملکه، [۸۳] اعضای خانواده حاکم^۲ و اشخاص فروپایه‌تر از آن‌ها، معامله کنند. [۸۴]

بدین‌سان، برخلاف هاوایی باستان، چین، مصر فراعنه و سومر شاهد رشد بسیار دیرین فعالیت خصوصی در بازرگانی بود. درحالی‌که صنعتگران این کشور، حتی زمانی که به صنعت خانگی اشتغال داشتند، به اقتصاد معبد بسیار وابسته بودند ولی بازرگانان که نه کارگزار تجاری بودند و نه عوامل بازرگانی دولت، بلکه در موقعیتی بین این دو قرار داشتند، تا این حد به معابد وابسته نبودند. کم‌تر جامعه آب‌سالاری سراخ داریم که به اندازه سومر

۱. برابر با اسناد مکتوبی که هاسی گردآوری کرده است، یک دامکار یا بازرگان وابسته به معبد بانو، ۱۹ گان زمین به دست می‌آورد. یک گان می‌توانست بیش‌تر از معاش یک شخص را فراهم کند و دو گان یک خانواده کوچک را تأمین می‌کرد (آشنایدر، ۱۹۲۰، ص ۶۶ و ۳۵). یک مدیر بلندپایه معبد که در مواد گردآوری‌شده هاسی از او یاد شده است، ۴۳ گان زمین به دست می‌آورد (همان، ص ۳۵). متن مکتوب دیگری ارقام بیش‌تری درباره زمین‌هایی که کارکنان بلندپایه به دست می‌آوردند، به دست می‌دهد؛ ۹۰ گان و حتی $138 \frac{1}{2}$ گان (همان). سران گروه‌های نظامی یا جنگجویان برجسته دیگر، ۲۳، ۲۴، ۲۶ و ۱۸ گان زمین می‌گرفتند و یک مسئول معبد $17 \frac{1}{2}$ گان به دست می‌آورد (همان، ص ۱۱۰). از میان صنعتگران به یک نجار یک گان داده می‌شد و یک ارباب‌ساز یک تا دو گان، یک دباغ دو گان و یک آشپز و نانوا از $\frac{1}{2}$ تا ۲ گان زمین می‌گرفت (همان).

۲. شولتز، ۱۹۳۴، ص ۵۹. شاهزادگان و شاهدخت‌ها تعدادی پیشه‌ور، خدمتگزار و برده در اختیار داشتند. (Deimel, 1929: 126, 128; ibid., 1931: 110).

باستان آشکارا در جهت بازرگانی مستقل و مبتنی بر مالکیت خصوصی سیر کرده باشد.

۵. خاستگاه‌های سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه

بازرگانان بزرگ سومری که سرمایه‌ای برای خودشان داشتند و با شاه‌هاشان معامله مستقیم می‌کردند، [۸۵] موقعیتی بسیار متفاوت با موقعیت متخصصان بازرگانی دوره فراعنه داشتند. نمایندگان فراعنه که با پونت، [۸۶] فنیقیه، [۸۷] بین‌النهرین [۸۸] و قبرس [۸۹] دادوستد داشتند، دارایی حکومتی را به نفع حکومت به کار می‌انداختند. آن‌ها که غالباً در پوشش «مأموریت‌ها» دیپلماتیک مبادله کالا می‌کردند، برای تشخیص ارزش کالاها چشمان تیزی داشتند. آن‌ها اقلام خاصی را درخواست می‌کردند، [۹۰] کالاهای عرضه شده را به دقت بررسی می‌کردند، [۹۱] به هدایای ناقابل عیب می‌گرفتند [۹۲] و بر نیاز به معامله به مثل تأکید می‌کردند. [۹۳] این بازرگانان هر هدیه‌ای را که به آن‌ها طی سفرهای تجاری یا پس از آن داده می‌شد، به عنوان خدمتگزاران شاه می‌گرفتند، نه به عنوان بازرگانان مستقل. کوتاه سخن، آن‌ها کارگزاران تجاری دولتی بودند و موقعیتشان با اعضای یک هیئت تجاری در دولت شوروی چندان تفاوتی نداشت.

برخلاف این کارگزاران تجاری، بازرگانان وابسته به حکومت سرمایه شخصی‌شان را بیش‌تر یا منحصرأ، در خدمت فرمانروایان به کار می‌انداختند؛ این فرمانروایان ضمن آن‌که برای آن‌ها فرصت‌های بی‌نظیری در فعالیت تجاری فراهم می‌کردند، می‌توانستند شرایطی (قیمت‌ها، سودها) تعیین کنند که بازرگانان، تحت آن شرایط می‌توانستند از این فرصت‌ها استفاده کنند. این بازرگانان «سرمایه‌داران دیوان‌سالار» بودند. عنوانی که کمونیست‌های چینی در آغاز می‌پسندیدند ولی اکنون از آن اکراه دارند.

به یک معنای وسیع عنوان «سرمایه‌دار دیوان‌سالار» را می‌توان به چند گروه

نسبت داد: ۱. گردآورندگان مالیات که به عنوان عوامل مالی برای دیوان سالاری حاکم کار می‌کنند؛ ۲. اعضای رسمی یا غیر رسمی این دیوان سالاری که با قدرت جایگاه سیاسی‌شان، به فعالیت‌های خصوصی مانند دادوستد، مرابحه و گردآوری مالیات کشاورزی^۱ می‌پردازند؛ ۳. بازرگانان خصوصی که به عنوان عوامل تجاری یا پیمانکار، برای دیوان سالاری حاکم کار می‌کنند؛ ۴. بازرگانان خصوصی که برای تضمین موفقیت در معاملاتشان، خودشان را به اعضای دیوان سالاری حاکم وابسته می‌سازند. پس، سرمایه‌داران دیوان سالار، صاحبان سرمایه‌اند که به عنوان عوامل تجاری یا مالی دستگاه دولتی کار می‌کنند، چه اعضای رسمی این دستگاه باشند یا کارگزاران دین مسلط یا اشخاص ثروتمندی که عضو هیچ‌یک از این دو نهاد نیستند.

اسناد مکتوب چین باستان درباره کارکنان تجاری دولتی صراحت ندارند، گرچه در دوره شانگ و اوایل دوره چو، برخی از کارگزاران دولت‌های منطقه‌ای اولیه، کارهای تجاری انجام می‌دادند؛ ولی این اسناد در مورد حضور عوامل تجاری وابسته به حکومت، صراحت بیشتری دارند. این اشخاص در این اسناد چندان وضوح دارند که به ما اجازه می‌دهند چین عصر چو را تا دوره «سالنامه‌های بهاره و پاییزه» به عنوان یک جامعه شرقی ساده طبقه‌بندی کنیم. این قضیه در اینکای پرو چندان مطرح نیست. کارکنان مناطق مرزی اینکا می‌توانستند کالاهای تحت مالکیت دولت را با کالاهای تولیدشده خارجی دادوستد کنند و برخی از این معاملات نیز به گونه‌ای خصوصی انجام می‌گرفت. [۹۴] ولی به نظر می‌رسد اینکا به کارکنان تجاری و کم‌تر از آن به عوامل تجاری وابسته به حکومت نیاز چندانی نداشت.

اسناد مکتوب سومر اشاره‌های بسیاری به تجارت خارجی دارند (تبادل داخلی محدود به معاملات پایاپای بود). [۹۵] متأسفانه، این اسناد پرسش‌های بسیاری را بی‌پاسخ می‌گذارند. برای مثال، در سفرهای تجاری متعددی که

عوامل دولتی برای دستیابی به سنگ، [۹۶] چوب، [۹۷] فلزات، [۹۸] قیر [۹۹] و اقلام دیگر انجام می‌دادند، چه نوع معاملات تجاری منعقد می‌شدند؟ آیا بازرگانان، بیش‌تر تاجران معمولی بودند یا عوامل تجاری وابسته به حکومت؟ پاسخ این پرسش‌ها، هر چه باشد، باید گفت ماهیت جامعه سومر باستان، دلیل موجهی برای تعبیر «بازرگانان» توصیف‌شده در کهن‌ترین اسناد به عنوان کارفرمایان مستقل، به دست نمی‌دهد.

۶. اسفنج آب‌سالارانه

به نظر می‌رسد بیش‌تر تمدن‌های آب‌سالاری که به تمایز چشمگیر در مالکیت دست یافته بودند، در دوران پیشین الگوهای ساده مالکیت داشتند. در برخی موارد، مانند هند، شرایط ساده مالکیت و جامعه به گونه‌ای به نسبت سریع جایش را به شکل‌بندی‌های نیمه پیچیده داد. در نمونه‌های دیگر، مانند مصر و بین‌النهرین پایین، این شرایط هزاران سال برقرار بود. در ناحیه آند، این شرایط حتی تا زمان ورود فاتحان اسپانیایی (هنوز یا دوباره) مسلط بود.

تفاوت‌های پایداری الگوهای ساده مالکیت، به محض این‌که در همبستگی با تفاوت‌های تراکم آب‌سالارانه قرار می‌گیرند، معنای تازه‌ای می‌یابند. همه کانون‌های آب‌سالار پرو، مصر و بین‌النهرین پایین، نظام‌های کشاورزی به شدت آب‌سالارانه ایجاد کردند، درحالی‌که بسیاری از دولت‌های منطقه‌ای چین و هند و مکزیک، بر انواع حاشیه‌ای یا رقیق کشاورزی شرقی اتکا داشتند. در این‌جا از هاوایی سخنی نمی‌گوییم، زیرا در این مجمع‌الجزایر، ابقای الگوهای بسیار ساده مالکیت شرقی، آشکارا مولود ترکیب فوق‌العاده‌ای از شرایط داخلی و خارجی بود. به هر روی، تضاد میان الگوهای تراکم آب‌سالارانه، چندان شدید است که نمی‌توان آن را به عنوان یک قضیه بی‌اهمیت نادیده گرفت. به احتمال زیاد، اجتماع‌های آب‌سالار مستقل منطقه آند، با فراسوی مرزهایشان دادوستد می‌کردند و این تجارت اولیه را نه تنها کارکنان تجاری دولتی بلکه

ز) الگوهای نیمه‌پیچیده مالکیت و جامعه آب‌سالار

ولی یک چنین جوامع آب‌سالار ساده و متکی به خود، چندان زیاد نیستند. در بسیاری از تمدن‌های آب‌سالار، دستگاه دولتی مبتنی بر مدیریت ارضی، ضمن آن‌که نمی‌گذاشت بیشتر زمین‌های قابل کشت به املاک خصوصی تبدیل شود، از رشد صنایع دستی و تجارت غیر حکومتی، حرفه‌ای و مبتنی بر مالکیت خصوصی جلوگیری می‌کرد.

۱. رخدادها

الف) آمریکای مرکزی پیش از فتح

پیدایش صنعتگران و بازرگانان مستقل و حرفه‌ای در آرتک مکزیک، به روشنی با اوضاع اینکای پرو در تضاد است. فقدان کامل حیوانات باربر، ساکنان آمریکای مرکزی را زمین‌گیر کرده بود؛ ولی چندین مزیت بوم‌شناختی دیگر این نقض را جبران می‌کردند. در این‌جا، سطح زمین برای ارتباط میان منطقه‌ای بسیار مناسب‌تر بود. همچنین دریاچه‌ها و رودخانه‌های قابل کشتیرانی و یک ساحل گسترده و نزدیک، گردش کالا به وسیله قایق را تشویق می‌کردند. سومری‌ها نیز از مزایای مشابهی برخوردار بودند؛ از همین روی، نباید شگفت‌زده شویم، وقتی درمی‌یابیم آرتک‌ها و پیشینیانشان، تولتک‌ها، بازرگانان حرفه‌ای خصوصی داشتند و تجارت بین‌المللی گسترده‌ای انجام می‌دادند. [۱] این شرایط نوعی تقسیم کار صنعتی منطقه‌ای و فنی را تشویق می‌کرد؛ ولی چه دولتشهرها، و چه واحدهای منطقه‌ای بزرگ‌تر مکزیک پیش از فتح، به شدت هم‌تایان سومری‌شان آب‌سالار نبودند. در نتیجه، صنعتگران و بازرگانان مکزیک، به اندازه هم‌تایان سومری‌شان، به دولت آب‌سالار وابسته نبودند. قطعات زمین آن‌ها توسط کالولی‌ها تعیین می‌شد، که واحدهای محلی و قشربندی‌شده‌ای بودند که از خودمختاری محدودی برخوردار داشتند؛ [۲] و هیچ‌یک از این گروه‌ها بیگاری درازمدتی انجام

بازرگانان خصوصی وابسته به حکومت نیز انجام می‌دادند. این بازرگانان تا اندازه‌ای می‌توانستند برای خودشان نیز کار کنند. ولی تاریخ سومر ثابت می‌کند رژیم‌های به شدت آب‌سالار می‌توانند بیشتر بازرگانان وابسته به حکومت را، حتی در دولتشهرهای جدا از هم، برای خود نگه دارند. به همین دلیل، بعید نیست در ناحیه آند (و نیز در سومر و مصر دوره فراعنه، البته با نوسان‌های شاخص‌تر)، حتی پیش‌تر از اینکاه‌ها، شرایط ساده قدرت، مالکیت و طبقه، برقرار بوده باشد.

در پرو، این شرایط تا زمانی که تمدن‌های آب‌سالار دولتی وجود داشتند، می‌توانست دوام داشته باشد. در مصر، با وجود انزوای نسبی دره به شدت آب‌سالار نیل، این شرایط دوام آورد. در بین‌النهرین پایین، حتی پس از آن‌که کانون آب‌سالار شدید آن، به صورت‌بندی‌های آب‌سالار بزرگ‌تر و رقیق‌تر تبدیل شده بود، این شرایط همچنان برقرار بود. به عقیده لی‌منز، در سومر، زمانی که دومین امپراتوری سومری تحت فرمانروایی اور سوم در یک دوره کوتاه به دریای مدیترانه، آشور و ایران رسیده بود، مالکیت خصوصی و دادوستد بسیار رشد کرد. [۱۰۰] به گفته همین مرجع، تجارت دولتی، در زمان فرمانروایی آخرین فرمانروای لارسا^۱، ریم سین^۲، [۱۰۱] و نیز پادشاه بابل، حمورابی، [۱۰۲] که او را شکست داده بود و نیز در بیش از چهار صد سال حکومت کاسی‌ها^۳، [۱۰۳] دوباره تسلط یافته بود.

در این جوامع آب‌سالار شدید، دستگاه «متمرکز» دیوانی، مانند یک اسفنج آب‌سالار عمل می‌کرد که قابلیت فراوانی برای جذب کارکردهای حیاتی صنعتی و تجاری داشت و از این جهت، در شرایط مساوی، از اجتماع‌های آب‌سالار کم‌شدت‌تر برتر بود.

1. Larsa

2. Rim - Sin

3. Kassites

نمی‌دادند. بجز شواهد مربوط به خانه‌هایی که در آن‌ها زنان گردهم می‌آمدند،^۱ کم‌تر شاهی دال بر کارگاه‌های دولتی در دست است.^۲ به نوشته زوریتا^۳ و منابع اولیه دیگر، صنعتگران هیچ نوع بیگاری انجام نمی‌دادند، ولی بخشی از تولیدشان را به عنوان مالیات به دولت می‌دادند.^۴ بسیاری از پیشه‌وران مکزیکی^۵ [۴] بجز زمانی که صرف کشت در مزرعه‌های‌شان می‌کردند، از مهارت‌هایشان برای خودشان نیز استفاده می‌کردند^۶ و چیزهایی را برای فروش در بازارهایی که در اجتماع‌های بزرگ برپا می‌شدند، آماده می‌کردند.^۷

بازرگانان کوچک شاید به این خاطر که اهمیتی نداشتند، مستقل بودند. ولی بازرگانان بزرگی که از منطقه‌ای به منطقه دیگر دادوستد می‌کردند، به دستگاه حکومتی نزدیک بودند. این بازرگانان که اجازه داشتند قطعاتی از زمینشان را اجاره دهند^۸ [۶] و به جای بیگاری مالیات می‌دادند،^۹ [۷] می‌توانستند تمام وقت به تجارت بپردازند.^{۱۰} [۸] آن‌ها به عنوان دیپلمات و جاسوس، به حکومت خدمت می‌کردند؛^{۱۱} [۹] و گاه به سود شاه درگیر نبردهای نظامی

۱. به گفته تورکومادا، خانه‌های مملو از زنان و «راهبه‌ها»، رواج «گسترده» ای داشتند (تورکومادا، ۱۹۴۳، جلد دوم، ص ۱۸۹ و ۱۹۱). دیاز که جامعه آرتک را پیش از فروپاشی دیده بود، می‌گوید «دیرها» راهبه‌ها در تعدادی از کشورهای آمریکای مرکزی وجود داشتند. او در مکزیکی، تنها یک دیر سراخ داشت که در پایتخت برپا بود (دیاز، ۱۹۴۴، جلد اول، ص ۳۴۹).

۲. دیاز (۱۹۴۴)، جلد اول، ص ۳۴۶ از نانویی‌های دولتی یاد می‌کند. ساهاگوان (۱۹۳۸)، جلد سوم، ص ۷۵. از اشخاصی یاد می‌کند که برای ارباب‌ها کفش می‌دوختند. آیا کار در این مغازه‌های دولتی را کارگرانی انجام می‌دادند که ضمن عضویت موروثی در واحدهای کالپولی، منحصرأ برای فرمانروا انجام وظیفه می‌کردند؟ (مونزون، ۱۹۴۹، ص ۴۱). آیا این همان قضیه‌ای است که تورکومادا (۱۹۴۳)، جلد دوم، ص ۴۸۸ در ذهن داشت، وقتی می‌گفت برخی از کارها را صنعتگران «برای ارباب‌ها» انجام می‌دادند؟ یا در این‌جا با بقایای یک نوع بیگاری صنعتی روبه‌رو هستیم که گرچه هنوز وجود دارند، ولی از جهت نهادی دیگر اهمیتی ندارند.

3. Zurita

۴. آن‌ها خوراک، لباس و کاکائو، به مقدار کم و برای مشتریانی اندک، معامله می‌کردند (ساهاگوان، ۱۹۳۸، جلد سوم، ص ۴۰، ص ۵۳ و ص ۷۷).

می‌شدند.^{۱۰} [۱۰] تزوزوموک^۱ می‌گوید برادران و عموهای شاه از جمله این بازرگانان بودند.^{۱۱} [۱۱]

آشکار است که این بازرگانان بزرگ بخشی از طبقه حاکم به شمار می‌آمدند،^{۱۲} [۱۲] ولی کارگزار تجاری دولت نبودند. ثروتمندان، با سرمایه خودشان و اصولاً به نفع خودشان کار می‌کردند. از آن‌جا که آنان می‌توانستند برای دولت مالیات نیز گرد آورند،^{۱۳} [۱۳] در چنین مواردی، سرمایه‌دار دیوان‌سالار به معنای محدود آن نیز به شمار می‌آمدند. به هر روی، همه آن‌ها چنین وظیفه‌ای را انجام نمی‌دادند، زیرا می‌دانیم اصولاً مالیات‌ها را مأموران تمام وقت دولت تحمیل می‌کردند.

کم‌تر شاهی در دست داریم که بگوئیم این بازرگانان مکزیکی که پوچتکا^۲ نامیده می‌شدند و دستیارانشان، مانند دامکارهای سومری، به فرمان فرمانروا و معابد دادوستد می‌کردند. هرچند آن‌ها از جهت اجتماعی و سیاسی به «ارباب‌ها» وابستگی نزدیک داشتند، ولی به نظر نمی‌رسد بخشی از دستگاه دولتی بوده باشند. به همین دلیل و به خاطر استقلال پیشه‌وران است که ما جامعه آرتک مکزیکی را یک جامعه آب‌سالار نیمه‌پیچیده به شمار می‌آوریم.

جایگاه دقیق پیشه‌وران مایا^۳ را به آسانی نمی‌توان تعیین کرد. به آن‌ها مزارع خاصی به نام میلپا^۴ داده می‌شد [۱۴] و برخلاف عرف آرتک مکزیکی، این زمین‌های استیجاری را نه از سران نیمه‌مستقل کالپولی، بلکه از نمایندگان منطقه‌ای حکومت مرکزی دریافت می‌کردند. طبقه عوام مایا که «خانه‌ها»ی «ارباب‌ها» را می‌ساختند، ممکن است پیشه‌وران را نیز در برگیرند، ولی مدارک ما در این موارد چندان دقیق نیستند. در مورد کارگاه‌های تحت مدیریت دولت مایا نیز مدارک روشنی در دست نداریم، درحالی‌که در مورد

1. Tezozomoc

2. Pochteca

۳. قبیله‌ای سرخ‌پوست در هندوراس و گواتمالا. (مترجم)

4. Milpa

آرتک مکزیک با فقدان چنین مدارکی روبه‌رو نیستیم. ولی این را می‌دانیم که پیشه‌وران مکزیک می‌مانند همکاران مایایی‌شان، شاید برای خودشان تولید و تجارت می‌کردند.^[۱۶]

فرمانروایان مایا که دستگاه اداری فراگیر مبتنی بر مدیریت ارضی نداشتند، تجارت دولتی تمام عیاری را مدیریت نمی‌کردند. برخی آدم‌های «ثروتمند» اعضای طبقه حاکم بودند،^[۱۷] ولی شک است که بازرگانان بزرگ مایا از جهت اجتماعی به اندازه همکاران مکزیک‌شان به رهبران دنیوی و روحانی نزدیک بوده باشند. به گفته لندا^۱، مردان ثروتمند هرچند نزدیک «ارباب‌ها» و «کاهنان» زندگی می‌کردند، ولی محله‌شان متفاوت بود.^[۱۸] آیا می‌توان گفت شکل‌گیری یک گروه از بازرگانان حرفه‌ای غیر حکومتی و مبتنی بر مالکیت خصوصی، در زمین‌های پست آب‌سالار حاشیه‌ای یوکاتان، بیشتر از کانون آب‌سالار مکزیک، رشد کرده بود؟

(ب) هند، چین و خاور نزدیک

در هند، الگوهای نیمه پیچیده مالکیت و جامعه آب‌سالار، در بیشتر دوره‌های تاریخ مکتوب این کشور رواج داشتند. در چین و خاور نزدیک، الگوهای ساده مالکیت جایشان را به شکل‌بندی‌های پیچیده‌تر با پیامدهای متفاوت داده بودند. چین دست‌کم دویار، یکی در آخرین سده‌های دوره چو و دیگری از اواخر سده پنجم تا هشتم میلادی، سطح نیمه پیچیده را تجربه کرده بود. در خاور نزدیک، الگوهای پیچیده مالکیت احتمالاً تنها در مرحله معینی از فرمانروایی روم رواج داشتند، در حالی که شکل‌بندی‌های نیمه پیچیده هم پیش و هم پس از این زمان تسلط داشتند.

بدین‌سان، صورت‌های متفاوت مالکیت و جامعه آب‌سالار نیمه پیچیده، تقریباً از سده‌دهم تاریخ مکتوب هند تا سده نوزدهم وجود داشتند، حال آن‌که

این الگوها در چین تنها پانصد سال و در خاور نزدیک طی دو دوره طولانی دو هزار ساله یا بیشتر، رواج داشتند.

(ج) بیزانس و روسیه

جامعه بیزانس همیشه از پیشه‌وران و بازرگانان خصوصی برخوردار بودند. تجارت در بیزانس، در اواسط و اواخر نخستین هزاره میلادی فراگیر و پررونق بود.^[۱۹] ولی صنعتگران و بازرگانان بیزانس، مانند همکارانشان در شهرهای یونانی آسیای غربی یا در روم پس از تسلط حکومت مطلقه دیوان‌سالار، از آزادی عمل برخوردار نبودند. محدودیت‌های اداری و مالی تا سده یازدهم میلادی بر پیشه‌وران و بازرگانان بیزانسی تحمیل می‌شدند.^[۲۰] و جامعه بیزانسی را به یک الگوی نیمه پیچیده و فلج‌کننده مالکیت آب‌سالارانه سوق داده بودند.

در روسیه پس از چیرگی مغول، مالکیت خصوصی زمین به گونه ناهماهنگی رشد کرد، هرچند این نوع مالکیت بسیار دیر به دهقانان رسید. صنعت دستی حرفه‌ای و آزاد، به کندی از محدودیت‌های ناشی از یوغ تسلط مغول آزاد شد. ولی تجارت فرصت‌های بیشتری را در اختیار کسانی که آن را نظارت می‌کردند قرار می‌داد و سروران دستگاه دولت مسکووی، مشتاق بودند مستقیماً به وسیله کارگزاران تجاری دولت یا غیر مستقیم از طریق عوامل تجاری، این نوع فعالیت را تحت نظارت داشته باشند. در عرصه تجارت داخلی، کارگزاران تجاری حکومت، نخست موم، عسل و اقلام دیگر را می‌خریدند، به گونه‌ای که این‌ها را «به قیمت‌های پایینی که خود تعیین می‌کردند، می‌خریدند و با نرخ بسیار بالاتر به تاجران خودی و بیگانه می‌فروختند. اگر آن‌ها نمی‌خواستند این اجناس را به این قیمت بخرند، مجبورشان می‌کردند».^[۲۱] حکومت کالاهایی را که به جای مالیات یا خراج دریافت می‌کرد، نیز بدون ملاحظه خریداران به آن‌ها می‌فروخت، زیرا این

کالاها «با نرخ تحمیلی به بازرگانان فروخته می‌شد، چه آن‌ها را خواسته باشند، چه نخواستند»^۱.

بازرگانان بیگانه نیز می‌بایست به مقررات حکومتی تن دهند. آن‌ها تا زمانی که در قلمرو روسیه بودند، می‌بایست همه کالاهایشان را به کارگزاران دولتی نشان دهند تا آن‌ها «ارزش این کالاها را تعیین کنند»؛ [۲۲] و آن‌ها تا زمانی که تزار فرصت خرید آنچه را که می‌خواست به دست نیاورده باشد، نمی‌توانستند با افراد خصوصی دادوستد کنند. [۲۳]

ولی دولت مسکو، برخلاف رژیم‌های فراعنه مصر یا اینکای پرو، نمی‌توانست همه معاملات بزرگ را مدیریت کند. تزار از خدمات شماری از بازرگانان ثروتمند، به ویژه گوستی‌ها،^۲ به گونه فراگیری استفاده می‌کرد. این سرمایه‌داران دیوان‌سالار که مالیات‌ها و عوارض گمرکی را برای حکومت گردآوری می‌کردند، [۲۴] معمولاً به عنوان مشاوران و عوامل تجاری تزار عمل می‌کردند. [۲۵]

در خارج از عرصه دادوستد دولتی، تجارت، از جمله توسط پومش‌چی‌ها^۳ انجام می‌گرفت. این متصرفان زمین‌های دولتی غله اضافی و دیگر محصولات مازاد املاکشان را برای خودشان می‌فروختند [۲۶] و بدین‌سان، گروهی از سرمایه‌داران دیوان‌سالار خاص را تشکیل می‌دادند. صومعه‌ها که وابسته و تابع دولت بودند، غالباً در سطح وسیعی به معاملات تجاری می‌پرداختند. [۲۷]

همه این عوامل دست به دست هم داده بودند تا جایی برای عملکرد دادوستد حرفه‌ای و مستقل باقی نماند. گوستی‌ها و اندکی از بازرگانان صاحب امتیاز دیگر، بخش بزرگی از بازار را تحت نظارت داشتند [۲۸] و مراقب بودند در «هیچ‌جا اجازه تجارت آزادانه داده نشود». [۲۹] این دست‌کم عقیده بازرگانان

۱. حکومت از فروش شبه انحصاری پوست خز، غلات و چوب بسیار سود می‌برد (فلج، ۱۸۵۶، ص ۵۷).

2. Gosti

3. Pomeschchiki

عادی بود که نقش بسیار نازلی را در تجارت ایفا می‌کردند و به شدت از گوستی‌ها بیزار بودند. [۳۰]

بازرگانان صاحب امتیاز دوره مسکووی می‌توانستند ثروت هنگفتی بیندازند، ولی چه این ثروت و چه جایگاه نیمه‌رسمی‌شان، نمی‌توانست آن‌ها را در برابر اعمال مصادره‌ای سروران مستبدشان محافظت کند. فلچر، از سه برادر پرتوان و شجاع گزارش می‌کند که یک تجارت پر رونق برپا کرده بودند که «علاوه بر زمین‌ها، گاوها و کالاهای دیگر، ۳۰۰,۰۰۰ روبل برای آن‌ها» درآمد نقد به بار آورده بود. فلچر این موفقیت اولیه را به این واقعیت نسبت می‌دهد که آن‌ها بیش از هزار مایل دور از مسکو زندگی می‌کردند. آن‌ها تا یک زمان معین، با مقامات دولتی رابطه خوبی داشتند و تنها در مرز سیبری به آن‌ها عوارض مشخص گمرکی پرداخت می‌کردند. تزار «تا زمانی که آن‌ها در سیبری باقی مانده بودند، به سرکیسه کردنشان قانع بود». ولی سرانجام، حکومت ثروت آن‌ها را «خرد خرد و گهگاه هر بار ۲۰,۰۰۰ روبل و گاه بیش‌تر» از چنگشان به درآورد، تا این که «در پایان کار، پسران آن‌ها اکنون جز بخش کوچکی از دارایی پدرانشان چیز دیگری ندارند و بقیه سرمایه پدری‌شان به خزانه تزار واریز شده است». [۳۱]

مالکیت خصوصی و فعالیت اقتصادی مبتنی بر مالکیت، از این سیاست بی‌رحمانه لطمه شدیدی خورده بود، به گفته فلچر:

ستم بزرگی که بر این عوام بی‌پناه وارد می‌شد، جرئت برای ادامه دادوستد باقی نگذاشته بود، زیرا هر چه بیش‌تر به دست می‌آوردند، بیش‌تر در معرض خطر قرار می‌گرفتند، خطری که نه تنها مال، بلکه جانشان را نیز تهدید می‌کرد. آن‌ها اگر چیزی هم داشتند، تا آن‌جا که می‌توانستند پنهانش می‌کردند و گاه آن را به صومعه‌ها می‌بخشیدند یا زیر زمین و در جنگل مخفی می‌کردند... مانند آدم‌هایی که از تبرس هجوم بیگانگان چنین رفتاری نشان می‌دهند... گاه به چشم خود می‌دیدم که آن‌ها وقتی کالاهای مورد علاقه‌شان را نشان می‌دادند، پشت

سرشان را می‌بایندند و همه درها را زیر نظر داشتند، گویی یک دشمن خارجی غافلگیرشان کرده باشد. [۲۲]

در چنین شرایطی، بیش‌تر عوام، ارضای فوری را بر برنامه‌ریزی درازمدت ترجیح می‌دادند: «این امر مردم را به تنبلی و مشروب‌خواری سوق داده بود و علاقه‌ای به کار و کوشش در آن‌ها باقی نگذاشته بود، به گونه‌ای که به نان بخور و نمیر رضایت می‌دادند.» [۲۳] تصویری از این روشن‌تر و اسفبارتر از مالکیت منقول خصوصی در شرایط فلج‌کننده یک جامعه شرقی نیمه پیچیده را نمی‌توان پیدا کرد.

۲. نمایندگان مالکیت منقول و فعال خصوصی چقدر می‌توانستند در

جوامع آب‌سالار نیمه پیچیده قدرتمند شوند؟

ثروتمندترین نمایندگان مالکیت منقول یا همان بازرگانان بزرگ، چقدر می‌توانند در یک جامعه آب‌سالار نیمه پیچیده قدرت به دست آورند؟ آیا آن‌ها می‌توانند بر یک حکومت مطلقه تسلط یابند و آن را اداره کنند؟ بازرگانان ثروتمند بی‌گمان می‌توانند بر حکومت‌های مطلقه نظارت داشته باشند و این قضیه حتی در مورد اجتماع‌های واجد عناصری از کشورداری آب‌سالارانه نیز صدق می‌کند. تا زمانی که چنین حکومت‌هایی نتوانند مالکیت خصوصی را از نظر حقوقی و اقتصادی ضعیف نگه دارند، الگوهای مالکیت، به صورت آب‌سالار زیرحاشیه‌ای باقی می‌مانند. هرگاه مصالح مالکیت خصوصی بر جامعه تسلط داشته باشد، قضیه همیشه به همین صورت است؛ و نیز حتی زمانی که فعالیت‌های وسیع آب‌سالارانه یا تدابیر نیمه شرقی نظارت سیاسی نیز وجود داشته باشند، قضیه باز به همین صورت است. برای مثال، دولتشهر و نیز عملیات حفاظتی آبی عظیمی اجرا کرده بود، ولی همچنان به صورت جمهوری اشرافی غیر آب‌سالارانه باقی مانده بود که در آن، مالکیت بزرگ تجاری از بیش‌ترین قدرت و امنیت برخوردار بود.

جامعه کارتاژ در سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد، شماری از نهادهای شرقی را در بر می‌گرفت. کارتاژی‌ها، بی‌گمان کشاورزی آبیارانه را می‌شناختند. [۲۴] حکومت آن‌ها برای مالیات بستن به دهقانان لیبی در زمین‌های مرکزی تحت کشت، به اندازه کافی نیرومند بود.^۱ دشمنان رمی کارتاژها در برابر رسم سجده کردن آن‌ها به عنوان نماد تسلیم همه‌جانبه، ابراز بی‌زاری می‌کردند؛ این رسم سجده نه تنها در برابر خدایان «که در میان اقوام دیگر نیز مرسوم بود»، در برابر انسان‌ها نیز اعمال می‌شد. [۲۵] ولی همچنان که در ژاپن دیده‌ایم، فنون آبیای و سجده، در حوزه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار نیز می‌تواند به کار رود. در کارتاژ، منافع تجاری بسیار چشمگیر بود^۲ و مالکیت خصوصی وسیله اصلی دستیابی به منصب سیاسی سطح بالا به شمار می‌رفت.^۳ بر پایه دانش کنونی‌مان، می‌توانیم بگوییم دست‌کم در زمان ارسطو، بازرگانان ثروتمند شاید بر جامعه کارتاژ چیرگی داشتند و به احتمال زیاد، شکل‌بندی‌های زیرحاشیه‌ای مشابه در شماری از نقاط دیگر – البته نه ضرورتاً – در حاشیه جغرافیایی جهان آب‌سالار پدیدار شده بودند.

در اجتماع‌های مستقل مبتنی بر تجارت، بازرگانان ثروتمند – که می‌توانند زمیندار نیز باشند – بی‌گمان می‌توانند از جهت سیاسی و اجتماعی نقش برجسته‌ای ایفا کنند. با در نظر داشتن این امکان، می‌توان پرسید که نمایندگان مالکیت مستقل تجاری چقدر می‌توانند در اجتماع‌های شرقی نیمه پیچیده اعمال قدرت کنند؟

۱. گسل فرض را بر این می‌گیرد که حکومت کارتاژ ۲۵ درصد محصولات کشاورزی را به عنوان مالیات برمی‌داشت. پولیبیوس (جلد اول، ص ۷۲) نیز یادآور می‌شود در موارد اضطراری، حکومت می‌توانست ۵۰ درصد محصول را برای خود بردارد (گسل، جلد دوم، ص ۳۰۳).
۲. میر (جلد سوم، ص ۶۴۴) حکومت کارتاژ را نوعی «خودکامگی تجاری» می‌نامد.
۳. ارسطو، سیاست، ص ۲، ۱۱ و ۱۲۷۳a. ارسطو یادآور شد که در کارتاژ، بلندپایه‌ترین سمت‌ها، از جمله سلطنت و فرماندهی نظامی را می‌شد خرید و این رسم را «چیز بدی» می‌دانست. «این قانون اجازه می‌دهد که این رسم بد به ثروت اعتباری بیش‌تر از فضیلت بدهد». برای تکمیل این نکات، نگاه کنید به گسل، جلد دوم، ص ۲۳۵.

الف) تحولات متفرقه

در شرایط نیمه پیچیده مالکیت، بیش‌تر زمین‌های قابل کشت، مالکیت خصوصی ندارند؛ از همین روی، بازرگانان بزرگ باید بیش‌تر از طریق ثروت منقولشان قدرت اجتماعی به دست آورند. در برخی از موارد، ثروت ترکیبی آن‌ها هنگامت بود، ولی حتی تحت حکومت مستبدان معقولی چون شاهان بابل، مالکیت تجاری عموماً دستخوش قوانین قطعه‌قطعه‌کننده وراثت و مالیات بی‌حساب بود و حمل‌ونقل نیز غالباً تابع مقررات حکومتی مربوط به گاو، گاری و کارگران اجیر در این کار بود. [۳۶] پیش از این نیز یادآور شدیم، ولی به خاطر اهمیت این قضیه دوباره باید بگوییم که: دارندگان فعال دارایی منقول می‌توانستند صنف‌هایی را سازمان دهند و غالباً خود دولت آن‌ها را وادار به چنین کاری می‌کرد؛ ولی چه اصناف تجاری و چه صنف‌های پیشه‌وری، نمی‌توانستند دستگاه‌های سیاسی مستقلی را در سطح محلی یا ملی انسجام بخشند.

بازرگانان متمکن در آرتک مکزیک به همین خشنود بودند که به عنوان وابستگان تجاری فرمانروایان دنیوی و روحانی عمل کنند و در مورد هرگونه کوشش آن‌ها در جهت تسلط بر جامعه مکزیک، هیچ گواهی در دست نداریم. «ثروتمندان» مایا که محله‌شان نزدیک محله سروران دولتی ولی جدا از آن بود، در حاشیه بیرونی نظام سیاسی عمل می‌کردند. عوام از جمله «مردان ثروتمند یا بانفوذ» گاه «خودشان را در مقام‌هایی سیاسی که بالاتر از سطحشان بود جا می‌کردند»، ولی «سلسله‌مراتب دولتی هرچند گاهی از وجود مدعیان و نو دولتانی که با فرهنگ طبقه حاکم بیگانه بودند، تصفیه می‌شد». [۳۷]

در اروپا، جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای بیزانس و روسیه، با جامعه مایا بسیار متفاوت بودند، اما بازرگانان خصوصی آن‌ها نیز نتوانسته بودند تسلط سیاسی پیدا کنند. در بیزانس، بازرگانان هر چقدر هم که ثروتمند بوده باشند، تا سده یازدهم دچار تضییق سیاسی و اجتماعی بودند. در آخرین مراحل تاریخ

بیزانس، مردان مالکی که در فلج کردن دستگاه مطلقه توفیق یافته بودند، نه بازرگانان یا پیشه‌وران بلکه ارباب‌های زمیندار بودند. [۳۸] در روسیه مسکویی، بازرگانان از جهت اقتصادی چندان بالاتر از حیوانات مفید خانگی نبودند؛ و در چین نیز، هنگامی که الگوهای نیمه پیچیده مالکیت در پایان دوره چو و در میانه نخستین هزاره میلادی رواج یافته بودند، بازرگانان بزرگ برجستگی سیاسی پیدا نکردند.

ب) هند هندویی

تحولات مربوط به این قضیه در اوایل تاریخ هند، بسیار آموزنده است، زیرا فتح هند توسط آریایی‌ها به دست گروهی انجام شد که اگرچه به اهمیت کانال‌های آبیاری آگاه بودند، ولی برگله‌داری، دادوستد و بازرگانی تأکید بیش‌تری داشتند. وداها از بازرگانان با احترام یاد می‌کنند.^۱ در یکی از سرودهای آتروا - ودا - شامیتا، از بازرگانانی که خدای ایندرا را نیایش می‌کند به عنوان «بازرگانان عالی‌قدر» یاد شده است. [۳۹] حماسه‌ای که دیرزمانی پس از این سروده شد، [۴۰] مقام والا و بانفوذ بازرگانان ودایی را در آنچه هاپکینز «دولت آریایی» [۴۱] می‌خواند، تصدیق می‌کند. ولی هیچ شکی نیست که بازرگانان، که «از نجیب‌زادگان و روحانیون متمایز بودند»، همراه با کشاورزان آریایی، به طبقه «عوام» تعلق داشتند. [۴۲] ولی پایگاه عوام آریایی، یا ویسیاها، در پیش از دوران تاریخی هرچه بوده باشد، باید گفت در عصر ودایی «دستخوش ستم شاهزادگان» بودند. ولی در همین عصر یا حتی در دوره بودایی بعدی [۴۳] بود که انجمن‌های حرفه‌ای بازرگانان آغاز به کار کردند.

البته این انجمن‌ها به هیچ‌وجه استقلال سیاسی بازرگانان هندی را اثبات نمی‌کنند. در جوامع ساده شرقی و حتی در شرایط پیچیده‌تر، تشکلهای

۱. گراسمن، جلد اول، ص ۱۹۷؛ جلد دوم، ص ۱۱۳؛ بانرجی، ۱۹۲۵، ص ۱۵۵. پانی: بازرگانی که «از طریق دادوستد یا رباخواری» سود می‌برد، گرچه احترام کم‌تری داشت، ولی به اندازه بازرگانان دیگر متمکن بود (بانرجی، ۱۹۲۵، ص ۱۵۶).

حرفه‌ای ابزارهای مفید حکومت به شمار می‌آمدند. حماسه و دایی از علاقه شاه به بازرگانان، به ویژه در روزگار جنگ و بحران یاد می‌کند؛ ولی اهمیت سیاسی اصلی این بازرگانان از ارزش جاسوسی احتمالی آن‌ها در سرزمین‌های دشمن سرچشمه می‌گرفت. [۴۴]

در مورد رونق دادوستد و بازرگانی در دوره بودایی، هیچ شک نمی‌توان داشت؛ و در مورد اهمیت اجتماعی بازرگانان بزرگ وابسته به دولت، یا همان سستی‌ها، نیز هیچ شک نمی‌توان کرد. با این وجود، این امر به معنای آن نیست که آن‌ها می‌توانستند در کانون‌های اصلی هند هندویی، نفوذ یا نظارت آشکار و معمولی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی حکومت‌هایشان اعمال کنند. [۴۵]

این حکومت‌ها لزوماً سلطنتی نبودند. در زادگاه بوداییگری، یا همان شمال شرق هند، حکومت‌ها به صورت جمهوری‌های جداگانه‌ای بودند که در آن‌ها، فرمانروایان در مجالسی که همیشه یا غالباً دایر بودند، به بحث دربارهٔ امور عمومی می‌پرداختند. [۴۶] ولی بازرگانان در این مجالس عضویت نداشتند. [۴۷] اطلاعات ضعیفی که ما از طریق ریس دیویز دربارهٔ هشت جمهوری از ده جمهوری این منطقه داریم، نشان می‌دهند بازرگانان همگی تحت سلطهٔ اعضای کاست جنگاور یا کشتریه‌ها بودند. [۴۸] بودا این مجالس را نهادی باستانی به شمار آورد [۴۹]. به احتمال زیاد، این الگوهای جامعه آریایی^۱ در ناحیهٔ شمال شرقی دوام بیشتری می‌آوردند، زیرا هرچند در این ناحیه فعالیت آب‌سالارانه مزیت چشمگیری داشت، ولی به اندازهٔ مناطق خشک‌تر غربی دشت‌های شمال هند، حیاتی نبود.^۲ به هر روی، نمی‌توان گفت کشاورزی آبیارانه و فعالیت‌های آب‌سالارانه در ناحیهٔ شمال شرقی وجود

۱. برای آشنایی با نقش اشرافیت جنگاور، نگاه کنید به هاپکینز، ۱۸۸۸، ص ۷۳؛ کیت، ۱۹۲۲، ص ۹۸.

۲. نگاه کنید به استامپ، ۱۹۳۸، ص ۲۹۹. اولی‌نبورگ (۱۹۱۵، ص ۲۸۴) افسوس می‌خورد که در بررسی‌های دایی و هند بودایی، از رشد قدرت برهمن‌ها در غرب هند و آمادگی زیاد شرق آن برای جنبش ضدبرهمنی بودیسم، غفلت شده است.

نداشت؛ [۵۰] جمهوری‌های اشرافی این ناحیه آشکارا در جهت صورت سلطنتی قدرت [۵۱] حرکت می‌کردند؛ صورتی که در روزگار بودا گسترش یافته بود^۱ و پس از یک دورهٔ گذار آشوب و فتح، در سراسر زمین‌های مرکزی فرهنگ آریایی، صورت غالب شده بود. [۵۲]

در جامعهٔ بی‌آرام و متغیر این دورهٔ مهم تاریخ هند، حکومت‌ها از خدمات سستی‌ها به عنوان وسیله‌ای در دستشان استفاده می‌کردند؛ [۵۳] آن‌ها غالباً در امور اقتصادی به فرمانروا مشورت می‌دادند و کمکش می‌کردند. [۵۴] سمت آن‌ها گرچه رسمی نبود، [۵۵] ولی منصبی متمایز و موروثی بود [۵۶] که جای خالی‌شان را شخص پادشاه پر می‌کرد. [۵۷]

اصطلاح سستی^۲ به معنای «بهترین و رئیس» [۵۸] بود. یک سستی در واقع «نمایندهٔ اجتماع تجاری» [۵۹] بود، ولی باید یادآور شد که او به عنوان سخنگوی یک قدرت متشکل بازرگانی، که قانوناً تثبیت شده باشد، عمل نمی‌کرد. به نظر نمی‌رسد که او پیوسته یا اساساً با امور صنفی سر و کار داشته باشد. عنوان او «احتمالاً بر ریاست بر یک طبقه از پیشه‌وران و بازرگانان» دلالت می‌کرد؛ [۶۰] و سستی مشهوری که در یکی از قصه‌های جاتا کام ذکر شده است، آشکارا «نوعی اقتدار بر همکارانش» [۶۱] داشت. ولی این اقتدار، حتی اگر هم واقعی بوده باشد، در گروهی ریشه داشت که کارآمدی سازمانی‌اش هنوز به روشنی مشخص نشده است. در هند بودایی و پسابودایی، بی‌گمان انجمن‌های بازرگانی وجود داشتند، ولی ریس دیویز به ما هشدار می‌دهد که دربارهٔ درجهٔ تشکل سازمانی این انجمن‌ها نباید اغراق کرد. [۶۲] او نتیجه می‌گیرد که «از میان اسناد دورهٔ بودایی اولیه، هنوز شاهی در دست نداریم که نشان دهد یکی از این تشکل‌های سازمانی ماهیت صنف یا اتحادیهٔ هانزا را داشته باشد». [۶۳]

واقعیت یادشده از اهمیت سیاسی بازرگانان در شهرهای زیرحاشیه‌ای

۱. برای اطلاع از خصلت استبدادی این سلطنت‌های هندی، نگاه کنید به لائو، ۱۹۴۱، ص ۱۶۹؛ فیک، ۱۹۲۰، ص ۱۰۵.

شرقی یا دولتشهرهای هند باستان نمی‌گاهد؛ ولی بر نیاز به بررسی دقیق‌تر منابع ارائه شده برای اثبات این اهمیت نیز انگشت می‌گذارد.

هاپکینز، سانسکریت‌دان مشهور، برای ارائه داده‌های باارزش در جهت تأیید قدرت سیاسی یک صنف بازرگانی، افسانه‌ای نپالی مربوط به سده سوم یا چهارم میلادی نقل می‌کند.^۱ به عقیده او، این افسانه «یادآور می‌شود که تانا^۲ را یک صنف بازرگانی نیرومند اداره می‌کرد».[۶۴] فرهنگ جغرافیایی بمبئی^۳ که هاپکینز نیز در تهیه‌اش همکاری داشت،[۶۵] داعیه بسیار محدودتری را مطرح می‌کند، زیرا می‌گوید «یک صنف نیرومند بازرگانی اداره امور بازرگانی شهر را برعهده داشت».[۶۶] شهر مورد بحث، همان سوپارا^۴ است که یکی از چندین اقامتگاهی است که بر بندرگاه تانا، جنوب بمبئی کنونی، قرار گرفته‌اند. از خود افسانه یاد شده چنین برمی‌آید که بازرگانان مورد بحث نه تنها بر حکومت شهر، حتی بر حرفه خودشان نیز نظارتی نداشتند.[۶۷] یک فرد قدرتمند خارج از این صنف، توانسته بود بر پانصد بازرگانی که می‌خواستند انحصار بازار را به دست گیرند، غلبه کند؛ البته پس از احضار دو طرف به دربار شاه، که فرمانروای بی‌چون و چرای شهر و بازرگانان بود.[۶۸]

این تحول در جامعه هند، از جنبه‌های گوناگون آموزنده است. این جمهوری‌های هندی که کاست جنگاوران بر آن تسلط داشتند، نشان می‌دهند رژیم‌های آب‌سالار لزوماً سلطنتی نیستند، ولی در مراحل نهایی تحولشان به آن نوع تمرکز قدرتی گرایش نشان می‌دهند که از چنین رژیم‌هایی برمی‌آید. سرنوشت بازرگانان در این جمهوری‌ها نیز ارزش یادآوری دارد. در روزگار شکل‌گیری جامعه فاتح آریایی، بازرگانان از حیثیت اجتماعی چشم‌گیری برخوردار بودند. ولی بعدها موقعیت اجتماعی‌شان بدتر شد؛ این اتفاق با وجود این واقعیت رخ داد که آن‌ها با انسجام سازمان گرفته بودند.

۱. ادبیات بعدی که تا زمانه ما ادامه داشته است، بارها به چنین تشکلهایی اشاره داشته‌اند.

ولی تاکنون بررسی دقیقی از آن‌ها انجام نگرفته است (هاپکینز، ۱۹۰۲، ص ۱۷۵).

2. Thana

3. Bombay Gazetteer

4. Sopara

(ج) بین‌النهرین باستان

آیا بازرگانان در زادگاه بزرگ تجارت شرقی در آسیای غربی، یا همان بین‌النهرین سفلی باستان، موفق‌تر بودند؟ افسانه‌ای سومری از گردهمایی مجلس‌وار شیوخی سخن می‌گوید که شاه افسانه‌ای، گیل‌گمش، پیش از تصمیم‌گیری با آن مشورت می‌کرد.[۶۹] این افسانه‌ها چه معنایی دارند؟ بواس^۱ به گونه‌ای مجاب‌کننده استدلال می‌کند اسطوره‌ها در برگیرنده عناصری ساختگی و نیز واقعی‌اند، به گونه‌ای که عناصر واقعی به صورتی اغراق‌آمیز در آن‌ها بیان می‌شوند یا واقعیت‌ها به ضدشان تبدیل می‌شوند.[۷۰] مشابه انجمن‌های جنگاوران را در جمهوری‌های شمال شرقی هند، پس از فتح این کشور توسط آریایی‌ها، می‌توان در انجمن‌های ماقبل سومری نیز پیدا کرد. کرامر^۲ وجود یک نوع اشرافیت نظامی را طی دوره شکل‌گیری سومر در ماقبل تاریخ، فرض می‌کند.[۷۱] ولی کیفیت نهادی این انجمن‌های افسانه‌ای به هر صورتی که بوده باشد، باز می‌توان گفت چنین گردهمایی‌هایی بر دولتشهرهای سومری در آغاز تاریخ مکتوب سومر، تسلط نداشتند. یا کوپسن^۳ می‌گوید: «به نظر می‌رسد تحول سیاسی در آغاز دوران تاریخی، تحت تسلط یک فکر غالب بود که همان تمرکز انحصاری قدرت سیاسی در دست چند تن می‌باشد».[۷۲] در هر یک از دولتشهرهای بین‌النهرین آغازین، «یک فرد یا یک فرمانروا قدرت‌های اصلی سیاسی، از مقننه و قضایی گرفته تا اجرایی را در دست‌های خود وحدت می‌بخشید».[۷۳] در هر یک از این دولتشهرها، پادشاه از طریق یک دیوان‌سالاری کارآمد دنیوی و روحانی، دستگاه دولتی مستبدانه را اداره می‌کرد؛ کرامر «دربار و مدیران روحانی و دبیران» را به عنوان هسته نوپدید «کاست حاکم» در نظر می‌گیرد.[۷۴]

اگر نشانه‌هایی از مجالس در جامعه آب‌سالار ساده سومر عصر تاریخی

1. Boas

2. Kramer

3. Jacobsen

وجود داشته باشند، باز باید گفت این نشانه‌ها انگشت‌شمارند. موقعیت در بابل، به صورت دیگری بود. مدارک مکتوب بابلی از مجلس، سران قوم و نیز بازرگانان یاد می‌کنند. آیا می‌توان گفت رشد دادوستد در بابل، قدرت نمایندگان تجارت یا همان بازرگانان بزرگ را افزایش داده بود؟

دامنهٔ احتمالی و محدودیت‌های قدرت بازرگانان را مستعمره‌های بازرگانی آشور نشان می‌دهند، مستعمره‌هایی که در نخستین نیمهٔ هزارهٔ دوم پیش از میلاد در کاپادوکیه رونق گرفته بودند. این اقامتگاه‌های آشوری در ناحیه‌ای مستقر شده بودند که گرچه هنوز وحدت سیاسی نداشت، [۷۵] ولی تعدادی از حکومت‌های منطقه‌ای را تشکیل داده بود.

بازرگانان آشوری که در دوردست و شمال سرزمین مادری‌شان اقامت گزیده بودند، [۷۶] درون شهرهای کاپادوکیه زندگی نمی‌کردند. در این‌جا، بخش‌های دیواربندی شده‌ای برای استقرار جمعیت بومی و قصرهای فرمانروا در نظر گرفته شده بودند. از این گذشته، مقامات محلی [۷۷] بر کالاهای بازرگانان در داخل قصر نظارت می‌کردند [۷۸] و به نظر می‌رسد این مقامات حق تقدم در هر گونه کالای فروشی را در اختیار داشتند. [۷۹] «بدین‌سان، مقامات آشور و در نهایت شاه، در کانون‌های تجاری آشوری دست برتر داشتند». [۸۰]

در این چارچوب کلی، مستعمره‌های آشوری، امور قضایی‌شان را در «یک مجمع عمومی استعمارگران»، [۸۱] به نام کاروم^۱ حل و فصل می‌کردند و این مجمع مسائل اجتماعی دیگری را نیز رفع و رجوع می‌کرد. [۸۲] آشکار است که این مستعمره‌های تجاری آشوری از بازرگانان ساکن آشور و سومر یا بابل پس از دورهٔ سومر، خودمختاری بیش‌تری داشتند؛ ولی با وجود این، آن‌ها نه بر شهرهای کاپادوکیه تسلط داشتند و نه در اقامتگاه‌هایشان از جهت سیاسی مستقل بودند.

قدرت مطلقهٔ بابل، مانند همین قدرت در سومر، ریشه در یک اقتصاد مبتنی بر مدیریت شدید ارضی داشت که در آن، مالکیت خصوصی چه در کشاورزی و چه در تجارت، نقش ثانوی ایفا می‌کرد،^۱ به هر روی، هیچ تحلیلگر جدی نیست که ادعا کند مجامع یادشده و بازرگانان عضو آن‌ها بر حکومت بابل نظارت می‌کردند. شاه و مردانش بر مدیریت اجرایی، ارتش و نظام مالی کشور چیرگی داشتند. شاه قانون‌گذار کشور نیز بود. از این گذشته، شاه و کارگزارانش در نظام قضایی موقعیتی راهبردی داشتند. «قاضیان شاه»، در خدمت او برابر با «عرف حقوقی سلطنت» حکم می‌دادند. [۸۳] ولی قاضیان سلطنتی که غالباً ترکیبی از فعالیت‌های اجرایی، نظامی و حقوقی برعهده داشتند، [۸۴] در حل مسائل محلی بر مجامع محلی اتکا داشتند. این مجامع بیش‌تر با امور حقوقی سر و کار داشتند [۸۵] و تحت نظارت شاه به عنوان یک نوع «هیئت منصفهٔ مدنی» فعالیت می‌کردند.^۲

اعضای این مجامع عبارت بودند از «شیوخ»، «برجستگان»، «بازرگانان» (یا همان بازرگانان ارشد) و «مردان بانفوذ» [۸۶]. به گفتهٔ سوک، این عناوین به گروه‌های جداگانه‌ای اطلاق می‌شود که به تنهایی یا در ترکیب با هم عمل

۱. دلایل بخش دوم فرضیهٔ ما پیش از این آورده شده‌اند و دلایل بخش سوم آن را در هنگام بحث دربارهٔ دامنهٔ مالکیت خصوصی زمین، به دست خواهیم داد. دکتر آیزاک مندلسون، در یک ارتباط شخصی و بر مبنای یک تحقیق مستقل دربارهٔ دست‌نوشته‌ها، بر این باور است که مالکیت خصوصی در هر دو عرصهٔ اقتصاد بابل، گسترده‌تر از مالکیت ترکیبی دولت و معابد بود. شکی نیست که واقعیت‌های راجع به این قضیه را باید متخصصان این دوره مشخص کنند و طبقه‌بندی سردستی ما از جامعهٔ بابل، به روی هرگونه اصلاحات مطرح شده در تحقیق‌های آتی باز است. هنوز این نیاز را احساس نمی‌کنم که به خاطر این استدلال که بخش مالکیت خصوصی را گسترده‌تر از بخش عمومی می‌داند، نظر خود را دربارهٔ پایگاه سیاسی درجهٔ دوم بازرگانان بابلی تغییر دهم. و باز در یک تماس خصوصی، دکتر مندلسون تعبیر جامعهٔ بابل به عنوان یک جامعهٔ دموکراتیک را رد کرد.

۲. سوک، ۱۹۲۹، ص ۳۶۱. آن‌ها گاه به جرایم سیاسی نیز رسیدگی می‌کردند، ولی موردی که یا کوپسن نقل کرده است، نه شامل اعمال بلکه تنها گفته‌ها یا «همان سخن‌های شورش‌آمیز» را در بر می‌گیرد (یا کوپسن، ۱۹۴۳، ص ۱۶۴).

می‌کردند. [۸۷] این تعبیر سوک چه درست و چه نادرست بوده باشد و هر معنایی که اصطلاح‌های «شیوخ»، «برجستگان» و «مردان بانفوذ» در بر داشته باشند، این را می‌دانیم که این مجامع اصولاً هیئت‌های قضایی بودند که بازرگانان به سرکردگی بازرگانی به نام آکیل تامگاری^۱ عضو آن‌ها به شمار می‌آمدند.

به نظر می‌رسد در بابل اولیه، آکیل تامگاری، مدیر اداره تجارت یا مالیه بود و ریاست دیوان سالاری مالی را برعهده داشت. [۸۸] او سرکرده بازرگانان عادی بود که «گاه منحصرأ به سود سلطنت» به سفرهای تجاری می‌رفتند. ^۲ بدین‌سان، او یک مأمور برجسته دستگاه سلطنت بود که رژیم مطلقه از طریق او بر بازرگانان کشور نظارت می‌کرد.

گاه یک مجمع به اموری که به تمام شهر مربوط بود، رسیدگی می‌کرد و بنابراین باید گفت بازرگانان عضو این مجمع می‌بایست در اموری که اهمیت محلی زیادی داشتند، مشارکت داشته باشند. با وجود این، از آن‌جا که ریاست این مجمع بر عهده یک فرماندار سلطنتی یا رئیس شهربانی بود و بیشتر به عنوان یک هیئت منصفه مدنی عمل می‌کرد، بی‌گمان بر حکومت شهر نظارت نداشت؛ و بازرگانان تحت اقتدار آکیل تامگاری حتی برای نظارت بر حوزه حرفه‌ای‌شان یا همان تجارت کشور نیز آزادی عمل نداشتند.

د) نتیجه‌گیری

درس‌هایی که می‌توان از این واقعیت‌ها گرفت، آشکارند. گروه‌های قدرتمندی از بازرگانان ثروتمند ممکن است بر حکومت اجتماعشان نظارت داشته

باشند؛ این امر حتی ممکن است در اجتماع‌هایی اتفاق افتد که کارکردهای آب‌سالارانه قابل توجهی انجام می‌دهند. بازرگانان بزرگ در محیطی اجتماعی عمل می‌کردند که در آن، نهادهای آب‌سالارانه نقشی زیرحاشیه‌ای داشتند. و کارتاژ گرچه آب‌سالارانه‌تر از ونیز بود، ولی از همان آغاز یا در نهایت، به خوبی می‌تواند به حوزه زیرحاشیه‌ای جهان آب‌سالار تعلق داشته باشد.

اجتماع‌های تجاری کارتاژ مانند ونیز، در حاشیه جغرافیایی جامعه آب‌سالار، به میزان قابل توجهی رونق گرفته بودند؛ و دلیلی در دست نیست که بگوییم این چنین اجتماعات نمی‌بایست در چارچوب برخی حوزه‌های جهان آب‌سالار سرزمین‌های ناهمگون مستقلی تشکیل داده باشند. از همین روی، این فرض ماکس وبر را رد نمی‌کنیم که می‌گوید اجتماع‌های تجاری مستقلی ممکن است در هند بودایی رونق گرفته باشند. [۸۹] ولی شواهد دال بر این قضیه، قطعیت ندارند و تعدادی از موارد بازآزمایی‌شده نشان می‌دهند که جایگاه بازرگانان، بسیار دور از سلطه سیاسی بود.

بررسی‌های بیشتر درباره نقش سیاسی بازرگانان در مناطقی از جهت سیاسی حاشیه‌ای، بصیرت ما را درباره گوناگونی‌های موجود در چارچوب حاشیه و زیر حاشیه جهان آب‌سالار، بی‌گمان ژرف‌تر خواهند کرد. همین بررسی‌ها ممکن است در مورد محدودیت‌های مالکیت خصوصی اموال منقول، حتی در جوامع آب‌سالاری که تجارت مبتنی بر مالکیت خصوصی اهمیتی بیشتر از تجارت تحت مدیریت یا وابسته به حکومت پیدا کرده بود، روشنگری بیشتری به دست دهند.

ح) الگوهای پیچیده مالکیت در جامعه آب‌سالار

۱. اجاره‌داری^۱ آب‌سالارانه در گذشته و حال

محدودیت‌های مالکیت غیر منقول در جامعه آب‌سالار، با وجود اهمیت به

۱. akil tamgari

۲. کروکمان، ۱۹۳۲، ص ۴۴۶. آیا سر بازرگان شاه، رب تاکمکار ساشاری، که نامش در سنگ‌نبشته‌های نوبابی آورده شده است، جانشین آکیل تامگاری بود؟ فعالیت‌های این شخص چندان روشن نیست. ابه لینگ (۱۹۳۲، ص ۴۵۴) او را در زمرة «مأموران بلند پایه» قرار می‌دهد و اضافه می‌کند او «شاید معاملات تجاری و پولی را برای شاه انجام می‌داد».

درستی درک نشده‌اند. پیشگامان بررسی نهادی که دولت استبدادی را به عنوان تنها مالک عمده در نظر گرفته‌اند، گرایش به این داشته‌اند که مسئله مالکیت خصوصی زمین را یک سره نادیده گیرند. صاحب‌نظران امروزی که تأثیر فلج‌کننده فقدان اجاره‌داری را در شرق یادآور شده‌اند، گرایش به این داشته‌اند که آنچه را که در بسیاری موارد تنها یک ویژگی جامعه آب‌سالار در حال گذار است، به عنوان ویژگی بنیادی جامعه آب‌سالار در نظر گیرند. آن‌ها می‌خواهند آنچه را که یک تحول خاص شرقی است، بر حسب نهادهای غربی «فتودالی» در گذشته و یا «سرمایه‌دارانه» در زمان حال، تفسیر کنند.^۱

در فصل نتیجه‌گیری همین کتاب، درباره این موضوع صحبت بیش‌تری خواهیم کرد. در این‌جا بیش‌تر با ریشه‌های حکومت نوین و دامنه و ویژگی‌های مالکیت خصوصی زمین پیش از فروپاشی جامعه آب‌سالار، سروکار داریم.

۲. زمین تحت نظارت حکومت و خصوصی، در جامعه آب‌سالار

دامنه و ویژگی‌های زمین خصوصی در جامعه آب‌سالار را فقط زمانی می‌توانیم به درستی در نظر آوریم که دامنه و ویژگی‌های قدرت دولت آب‌سالار را در خاطر داشته باشیم. در بیش‌تر جوامع آب‌سالار، رژیم استبدادی، زمین خصوصی را از جهت کمیت در موقعیت نازل نگه می‌دارد. در همه جوامع آب‌سالار، رژیم استبدادی، آزادی زمین خصوصی را که خود اجازه آن را داده بود، محدود می‌سازد.

۱. برای مثال این قضیه اساسی را یادآور می‌شویم: استقرار زمین خصوصی دهقانی از طریق نوعی اصلاح ارضی تمام عیار توسط نیروهای جداگانه یک جامعه به نسبت متمرکز دوده پساتودالی یا صنعتی، یک معنا را دارد و انجام گرفتن همین امر توسط نیروهای حکومتی در یک سامان آب‌سالار رو به زوال، یا به وسیله یک دولت توتالیتر نوع شوروی، یک معنای دیگر. دگرگونی‌های عمده‌ای که در نظام زمینداری در ژاپن معاصر، روسیه تزاری یا تحت سلطه بلشویک‌ها، هند دوره نهرو یا در چین کمونیست رخ دادند، غالباً به صورتی کم و بیش یکسان در نظر گرفته می‌شوند. حال آن‌که از جهت محتوای اجتماعی و تأثیر، این دگرگونی‌ها پدیده‌هایی یک‌سره متفاوتند.

الف) انواع زمین تحت نظارت دولت

برای تعیین دامنه زمین خصوصی، نخست باید دامنه زمین تحت نظارت دولت را مشخص کنیم. زمین دولتی سه نوع عمده دارد: ۱. زمین تحت مدیریت حکومت، ۲. زمین تحت مقررات حکومت، ۳. زمین واگذار شده حکومت.

همه زمین‌هایی که حکومت از انتقال آن به زمینداران خصوصی جلوگیری می‌کند، زمین تحت مقررات حکومت به معنای وسیع آن به شمار می‌آیند؛ به این معنا، همه زمین‌های دولتی تحت مقررات حکومت هستند. «زمین تحت مقررات حکومت» به معنای محدود، اساساً به آن بخش از زمین تحت نظارت حکومت اطلاق می‌شود که تحت مدیریت حکومت اداره نمی‌شود، بلکه متصرفانی که برای حکومت کار می‌کنند یا مالیات و اجاره به آن پرداخت می‌کنند، اداره‌اش را برعهده دارند. اصطلاح «زمین تحت مدیریت حکومت» به زمینی اطلاق می‌شود که با هدایت کارگزاران حکومتی و به سود بی‌واسطه و انحصاری حکومت کشت می‌شود. اصطلاح «زمین واگذار شده» به زمینی گفته می‌شود که به گونه‌ای موقت یا نامحدود به کارگزاران دولت (زمین دولتی) یا به نمایندگان دین مسلط (زمین مقدس یا تحت تصرف معابد) یا برخی افراد متشخص که هیچ کارکرد مذهبی یا دنیوی خاص را در قبال واگذاری انجام نمی‌دهند، (زمین تشریفاتی)، واگذار می‌شود.

۱. زمین تحت مدیریت دولت

زمین «عمومی» تحت مدیریت دولت، هرگز بیش‌تر از بخش کوچکی از زمین‌های تحت مقررات دولت نبوده است، زیرا کشاورزانی که این مزارع «عمومی» را کشت می‌کردند، برای تأمین معاششان نیز به زمین نیاز داشتند. بالاتر از یک سطح خاص کشاورزی، به استثنای برخی نقاط مهم از جهت راهبردی، دولت آب‌سالار دریافت مالیات زمین از مزارع تحت کشت فردی را بر محصولات به دست آمده از مزارع عمومی ترجیح می‌دهند.

چین امپراتوری، مالکیت خصوصی زمین را ترجیح می‌داد، ولی برخی

مستعمره‌های کشاورزی را به ویژه در مرزهای کشور و گاه در نواحی حساس درون مرزی، در جاهایی که تازه «آرامش در آن برقرار شده» بود و به موازات خطوط حساس ارتباطی، برای تأمین آذوقه ارتشیان، حفظ می‌کرد. کشت در این مستعمرات را سربازان انجام می‌دادند (که در این صورت، این زمین‌ها را عموماً «مزارع پادگانی»^۱ می‌نامیدند) یا به دست غیر نظامیان انجام می‌شد (که در این صورت، این زمین‌ها را غالباً «مزارع اردوگاهی»^۲ می‌خواندند). این دو نوع زمین، گاه به وسعت یک‌دهم همه زمین‌های قابل کشت بودند، ولی در دودمان‌های حاکم چین، بخش بسیار کوچک‌تری از زمین‌ها را در بر می‌گرفتند.

گذشته از این مستعمرات نظامی، زمین‌های حکومتی برای کشت محصولات خاص و گردشگاه‌ها و باغ‌ها جهت لذت‌بردن فرمانروایان نیز وجود داشتند. این خلوتگاه‌های خاص غالباً با بیگاری ساخته می‌شدند، ولی معمولاً توسط کشتکاران حرفه‌ای، کارگران کاخی و بردگان نگه‌داری می‌شدند؛^۳ این به آن معناست که این زمین‌ها تحت مدیریت دولت اداره می‌شدند. هرچند این زمین‌های خاص دولتی اهمیت ویژه‌ای داشتند، ولی فضای وسیعی را اشغال نمی‌کردند. آن‌ها جزیره‌های کوچکی را در دریای مزارع دهقانی تشکیل می‌دادند، مزارعی که متصرفان یا مالکانشان، نه با کار در مزارع عمومی بلکه با پرداخت مالیات، از حکومت حمایت می‌کردند.

1. t'un - t'ien

۳. نویسندگان بسیاری از این باغ‌ها و گردشگاه‌های سلطنتی یا امپراتوری سخن گفته‌اند. برای آشنایی با این تفرجگاه‌ها در ناحیه دریاچه‌ای مکزیک، نگاه کنید به *ixtlirochitl, oh*، جلد دوم، ص ۲۰۹؛ ارمان ورنکه، ۱۹۲۳، ص ۲۰۶. در مورد مصر فراعنه؛ میزنر، جلد اول، ص ۲۰۱-۲۹۲ کونتنا، ۱۹۵۰، ص ۵۳. برای خاور نزدیک اسلامی نگاه کنید به متز، ۱۹۹۲، ص ۳۶۲. در مورد بین‌النهرین باستان؛ لوی پرونچال، ۱۹۳۲، ص ۲۲۳. در مورد اسپانیای مسلمان؛ جاناتاکام و اسمیت، ۱۹۲۶، ص ۴۰۲. در مورد هند؛ لگ، جلد دوم، ص ۱۲۷. در مورد چین دوره چو نگاه کنید به لگ، جلد دوم، ص ۱۲۷.

2. Yin - T'ien

۲. زمین تحت مقررات حکومت

مهم‌ترین نوع زمین‌های تحت نظارت دولت، یعنی زمین‌های دهقانی که نه تحت مدیریت کارگزاران دولتی‌اند، نه به گروه‌های صاحب اقطاع واگذار شده‌اند و نه در مالکیت کشاورزان هستند، شاید کم‌تر از همه تعریف روشنی داشته‌اند. این نوع زمین را به آسانی نمی‌توان معادل زمین تحت تصرف اجتماعات روستایی دانست، زیرا همه دهقانانی که زمین تحت مقررات حکومت را در تصرف دارند، در اجتماعات یکپارچه روستایی که زمین در آن‌ها توسط سران اجتماع توزیع یا بازتوزیع می‌شود، زندگی نمی‌کنند. همه اجتماعات روستایی نیز تحت نظارت حکومت قرار ندارند.

در این بررسی، زمین دهقانی تحت مقررات حکومت را زمینی می‌دانیم که متصرف آن نمی‌تواند آزادانه انتقالش دهد. غالباً و به ویژه زمانی که زمین به گونه نوبتی باز توزیع می‌شود، ممکن است متصرف اجازه داشته باشد زمین را به روستایی دیگر اجاره دهد^۱، ولی هرگز نمی‌تواند آن را به فروش رساند^۲.

در موارد دیگر، او می‌تواند این زمین را تنها به روستاییان دیگری که اعضای همان اجتماع باشند، به فروش رساند. در بیژانس سال ۱۹۲۲ با تصویب قانونی که اجازه فروش زمین را به گروه‌های دیگر می‌داد، رهنمودهای پیشین حفظ و دوباره اجرا شده بودند؛ این گروه‌ها به ترتیب اولویت عبارت بودند از: ۱. خویشاوندانی که زمین مشترکی را در تصرف داشتند، ۲. غیر خویشاوندانی که زمین مشترکی در تصرف داشتند، ۳. اشخاصی که زمینشان نزدیک زمین مورد فروش قرار داشت، ۴. همسایگانی که در مسئولیت مالی فروشنده سهم بودند و ۵. همسایگان دیگر.^۳ این مقررات، خرید زمین دهقانی را برای اجاره‌دار غیر

۱. این کار در میان اعضای کالچولی آرتک مکزیک، مرسوم بود. نگاه کنید به زوریتا، ۱۹۴۱، ص ۸۸؛ مونزون، ۱۹۴۹، ص ۳۹.

۲. برای دستیابی به توصیف کاملی از اجتماع روستایی تحت مقررات حکومت در روسیه تزاری، یا همان اولیش چینایامپر، نگاه کنید به هاکس تاووزن، جلد اول، ص ۱۲۹ و صفحات دیگر لایه‌لای کتاب.

۳. نگاه کنید به آپادورای، ۱۹۳۶، جلد اول، ص ۱۳۳. انتقال‌پذیری زمین به عنوان یکی از

است. افرادی که وظایف نظامی برعهده دارند، بیش‌تر از دیگران ممکن است زمین دولتی به دست آورند و ناگهان از دستش دهند.

اعطای زمین به کسانی که به خدایان خدمت می‌کنند، پایداری بیش‌تری دارد. سازمان‌های مذهبی پایدار، مانند معابد و مساجد، تقریباً همیشه اجازه دارند زمین‌های واگذارشده‌شان را برای مدت نامحدود در اختیار داشته باشند. زمین تشریفاتی به دلایل متفاوت و به اشخاص متفاوت واگذار می‌شود. این افراد ممکن است به خاطر اعمال شایسته‌شان یا تنها برای این‌که خویشاوند، دوست یا مورد علاقه فرمانروا هستند، بسیار مشخص باشند.^۱ در همه این موارد، زمین به صورت نامشروط واگذار می‌شود. دارندگان این نوع زمین، به ازای درآمدهایی که از این زمین تشریفاتی به دست می‌آورند، خدمتی انجام نمی‌دهند. این امر در مورد زمین‌های مورد تصرف مستمری‌گیران، نیز صادق است. ولی استفاده‌کننده این زمین‌ها هر کس که باشد، حکومت همچنان بر زمین واگذارشده تسلط دارد.

زمین مقدس (معبدی معمولاً توسط کارگزاران غیر روحانی حکومت نظارت یا مدیریت می‌شود. این امر در مورد مصر فراعنه،^[۴] مصر دوره بطلیموس،^[۵] بابل^[۶] و البته در مورد پرو و مکزیکی پیش از فتح، نیز صادق است. در جهان اسلام، نظارت مستقیم یا غیر مستقیم بر انواع اموال مذهبی، البته با تغییرات فراوان جزئی، تا امروز ادامه داشته است.^[۷]

نظارت بر زمین دولتی از طریق نظارت عملکردی حکومت بر متصرفان

۱. نگاه کنید به جاتا کام، جلد اول، ص ۵۶ (زمین به سلمانی شاه واگذار شده است)؛ در مورد واگذاری زمین به یک برهمن، نگاه کنید به جلد دوم همین کتاب، ص ۱۹۳، ص ۲۷۰ (به یک شاهدخت)، ص ۴۵۷ (به یک شاهزاده)؛ جلد چهارم: ص ۱۱۶ (به یک برهمن)، ص ۳۰۹ (جایزه یافتن یک آهوی قیمتی)، ص ۴۱۵ (به یک شاهدخت)، ص ۴۸۰ (صله سرودن یک شعر)؛ جلد پنجم: ص ۲۱ (پادشاه یک توصیه مفید)، ص ۳۵ (به یک مرتاض)، ص ۴۵ (به یک شکارچی)، ص ۳۷۴ (به یک شکارچی)؛ جلد ششم: ص ۱۳۵ (به یک سلمانی)، ص ۳۵۵ (به برادر یا پسر شاه)، ص ۴۲۲ (به یک بازرگان عمده)، ص ۴۳۸ (به مشاوران خوب)، ص ۴۴۷ (به یک مشاور، همچنین نگاه کنید به همین کتاب، جلد اول، ص ۳۶۲، ص ۴۲۴ و ص ۴۶۲.

ممکن می‌کرد،^[۱] بجز جاهایی که خودش نیز یک مالک بود.^[۲] این مقررات تا زمانی که مؤثر بودند، اجازه نمی‌دادند اکثریت زمین‌های دهقانی، قربانی نیروهای گسترش‌یافته اجاره‌داری شوند.

اصول همانندی در هند هندویی و مسلمان به کار بسته می‌شدند. در اجتماعات روستایی هند، با پشتیبانی قدرت‌های قانونی دولت، «کشتزارهای کوچک در برابر دست‌درازی منافع سرمایه‌دارانه حفاظت می‌شدند» و این کار با حفظ حقوق روستاییان در حبس زمین، حق تقدم در خرید و پیش‌دستی در اشغال زمین، انجام می‌گرفت.^[۳]

نمونه‌های بی‌زانس و هند، که می‌تواند با داده‌هایی از تمدن‌های دیگر تکمیل شوند، پیامدهای منفی زمین تحت مقررات حکومت را در رشد مالکیت خصوصی زمین، اثبات می‌کنند. هر کجا که دولت استبدادی شرقی بر حفظ بیش‌تر زمین‌های تحت مقرراتش اصرار می‌ورزید، مالکیت خصوصی زمین نقشی ثانوی و غالباً بی‌اهمیت پیدا می‌کرد.

۳. زمین واگذارشده از سوی حکومت

آن رژیم استبدادی که می‌تواند همه یا بخش وسیعی از زمین‌ها را تحت مقرراتش درآورد، همچنین می‌تواند بخش‌هایی از این زمین‌ها را به فرد یا گروهی از افراد واگذار کند. این واگذاری‌ها ممکن است از جهت منظور و مدت زمان واگذاری تفاوت داشته باشند، ولی معمولاً این دو جنبه به هم پیوسته‌اند. خدمتگزاران حکومت، ممکن است زمین دولتی‌شان را تمام عمر نگه دارند و حتی آن را به ارث گذارند. افراد دیگری ممکن است منصب دولتی‌شان را تنها در کوتاه‌مدت نگه دارند؛ در چنین موردی، تصرف زمین دولتی نیز کوتاه‌مدت

→ نشانه‌های مالکیت در نظر گرفته شده، درحالی‌که این امر می‌تواند نشانه یک صورت انعطاف‌پذیر تصرف باشد. تفسیر جولی (۱۸۹۶، ص ۹۴)، نشانه توجه به شرایط تنظیم شده (خارجی و سیال داخلی) زمین دهکده است. او تصور می‌کند «دهکده‌ها عموماً از جهان خارج از دهکده جدا بودند، ولی در داخل دهکده‌ها، مالکیت خصوصی زمین وجود داشت».

زمین، تضمین می‌شود. یک رژیم استبدادی کارآمد، سرنوشت مردان خدمتگزارش و زمین‌های اختصاص یافته به آن‌ها را تعیین می‌کند. در پایان دوره چو، زمانی که صدراعظم دولت چین، شایستگی [۸] را به جای توارث پایه منصب قرار داده بود، با هیچ مقاومت آشکاری روبه‌رو نشد؛ و تا اواخر دوره حکومت چو، کاهش مناطق تحت اداره متصرفان زمین‌های دولتی، همچنان مطیعانه پذیرفته می‌شد. زمانی که وحدت بخش امپراتوری چین نظام زمین دولتی را به گونه غایی و قاطع لغو کرد، هیچ گروه سازمان یافته‌ای از «ارباب‌ها» در برابر امپراتور قد علم نکرد. تصمیم اکبرشاه هند در جایگزین ساختن حقوق مقرر به جای زمین دولتی نیز با چالشی جدی روبه‌رو نشده بود. [۹] اکبرشاه هرچند در این راستا بسیار پیش رفت، ولی به اندازه سلطان سلیمان ترک جلو نرفته بود، کسی که به گونه نمایی اثبات کرده بود یک استبداد کارآمد به همان آسانی که می‌تواند زمین دولتی را برقرار سازد، می‌تواند آن را لغو نیز بکند. [۱۰]

زمین تشریفاتی را می‌شد بدون محدودیت زمانی واگذار کرد. در چنین موردی، وقتی دودمان حاکم سرنگون می‌شد، تصرف زمین تشریفاتی نیز به پایان می‌رسید. به نظر می‌رسید این امر در مصر فراعنه نیز مرسوم بود؛ [۱۱]^۱ و بعید نیست اعطای زمین در پروی باستان به همین سرنوشت دچار می‌شد، اگر رژیم اینکا جایش را به فرمانروایان بومی دیگر می‌داد. زمین تشریفاتی غالباً مادام‌العمر واگذار می‌شد، ولی مرگ واگذارکننده ممکن بود به واگذاری قبلی پایان دهد. اعطای زمین در هاوایی باستان، آشکارا بسیار مشروط بود. [۱۲]

ب) زمین خصوصی

۱. تعاریف

زمین تحت مدیریت و مقررات حکومت و نیز زمین واگذار شده حکومتی، به

۱. شیه چی، صص ۶۸؛ دوی وندا، ۱۹۲۸، ص ۱۵ و ص ۶۱، گفته نجیب‌زادگانی که او آن‌ها را بیش از پیش محدود می‌کرد، از او بیزار بودند (دوی وندا، ۱۹۲۸، ص ۲۳؛ shih chi 68. 6b). ولی اقدام‌های او باعث تحریک هیچ نوع شورش «اربابی» نشده بود.

هیچ روی ملک مالک خصوصی به شمار نمی‌رود، حتی اگر این نوع تصرف زمان درازی طول کشیده باشد. در این جا، تداوم تصرف کافی نیست (مستأجران موروثی نیز از این امتیاز برخوردارند)؛ و حق انتقال نیز کفایت نمی‌کند (دارندگان زمین تحت مقررات حکومت، گاه اجازه انتقال زمین را در داخل گروه اجتماعی‌شان دارند). تنها زمانی که متصرف زمین حق نگه‌داری نامحدود آن را داشته باشند و بتواند زمین را به اشخاص خارج از گروه اجتماعی‌اش انتقال دهد، طبق کاربرد جاافتاده این اصطلاح، با مالکیت خصوصی تمام عیار زمین روبه‌رو می‌شویم.

۲. خاستگاه‌ها

عوام و اشراف یونان، آلمان، گل و انگلستان باستان، به خاطر تصمیم‌گیری یک فرمانروای خودکامه، مالک زمینشان نبودند، بلکه مالکیت آن‌ها، از تمایزهای درون یک جامعه قبیله‌ای سرچشمه می‌گرفت که الگوهای متنوعی از مالکیت خصوصی و رهبری سیاسی را به بار می‌آورد. در یک جامعه آب‌سالار، اساساً این فرمانروا و کارگزارانش بودند که از طریق انتقال زمین تحت نظارت دولت به مالکان خصوصی، زمینداری خصوصی برقرار کرده بودند.

در این جامعه، افراد معمولاً از طریق هدیه یا فروش، مالک زمین می‌شدند. به فرمان حکومت، گروه‌هایی مالک زمین می‌شدند. پس از آن‌که یک قطعه زمین به عنوان ملک خصوصی به رسمیت شناخته می‌شد، در چارچوب یک رشته محدودیت‌های اجتماعی دولتی، این زمین را می‌شد از یک مالک خصوصی به مالک خصوصی دیگر انتقال داد. تبدیل وسیع زمین تحت مقررات حکومت به زمین خصوصی، در تاریخ جامعه شرقی به نسبت نادر است. به نظر می‌رسد این امر تنها زمانی اتفاق می‌افتاد که صنعت و تجارت خصوصی مبتنی بر مالکیت، به خوبی رشد کرده باشد.

ج) انواع مالکیت زمین

۱. مالکیت دهقانی

پس مالکان بالقوه زمین در جامعه آب‌سالار چه کسانی بودند؟ در جوامع شرقی و جوامع کشاورز دیگر، شخصیت اصلی در اقتصاد معیشتی بنیادی، دهقان است. از همین روی، باید از یک دهقان انتظار داشته باشیم در گسترش حوزه مالکیت خصوصی زمین نقش مهمی ایفا کند؛ به عنوان نمونه، استقرار زمین خصوصی آزادانه در چین، با پیدایش طبقه وسیعی از دهقانان مالک همراه بود.

۲. بزرگ مالکی دیوان‌سالارانه

ولی این تحول در چین، بیش‌تر یک استثنا بود تا قاعده. در بیش‌تر موارد، نه دهقانان مالک زمین بلکه مالکان غیر دهقان بودند که نخستین بار در حوزه زمین خصوصی پدیدار شدند. آشکار است که هر چه یک جامعه آب‌سالار پیچیده‌تر شود، تعداد گروه‌های اجتماعی که می‌خواهند مالک زمین شوند، نیز بیش‌تر می‌شود ولی در میان این گروه‌ها، یک گروه از همه برجسته‌تر است که همان گروه کارگزاران نظامی حکومت و وابستگان‌شان و اعیان دیوان‌سالار است.

در شرایط ساده مالکیت، آدم‌های دیگری که برای خرید زمین ثروت کافی داشته باشند، کم‌اند. حتی در جایی که بازرگانان یا پیشه‌وران ثروتمند وجود دارند، باز بیش‌تر ارزش اضافی و در نتیجه بیش‌تر قدرت خرید، دست طبقه حاکم باقی می‌ماند. وانگهی، این اعضای طبقه حاکم‌اند که بیش از دیگران از بخشش زمین توسط فرمانروا برخوردار می‌شوند.

بزرگ مالکی دیوان‌سالارانه معمولاً در همه انواع جامعه آب‌سالار، با هر سطحی از پیچیدگی، پدیدار می‌شود. این نوع مالکیت در جوامع ساده آب‌سالاری که زمین خصوصی در آن‌ها هیچ اهمیتی ندارد، کاملاً رواج دارد. در بسیاری از جوامع آب‌سالار نیمه پیچیده، این نوع مالکیت ویژگی مهمی به شمار می‌رود. همچنین، در جوامع آب‌سالار پیچیده‌ای که در آن‌ها مالکیت خصوصی

زمین از زمین تحت نظارت دولت بیش‌تر است، نیز این گونه مالکیت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

داده‌های راجع به مالکیت زمین در مصر فراعنه، حتی در مورد سلطنت نوین نیز مبهمند. [۱۳] عبارات‌های اندکی در دست داریم که از شاهزادگان، وزیران و دیگر اعضای طبقه حاکم به عنوان مالکان زمین خصوصی، یاد می‌کنند. [۱۴]

در آرتک مکزیک، فرمانروایان، کارگزاران آن‌ها و برخی بازرگانان، زمین خصوصی داشتند. [۱۵] در هند هندویی، برهمن‌ها، مانند کاهنان بسیاری از جوامع آب‌سالار دیگر، در زمین‌های وسیعی که به گونه‌ای دایمی به معبد اعطا شده بودند، زندگی می‌کردند. در نتیجه، در هند هندویی، زمین‌های اعطا شده به برهمن‌ها، کارکرد خاصی ایفا می‌کردند و جای تعجب نیست که می‌بینیم این زمین‌ها فراوان بودند. بسیاری از برهمن‌ها تنها از حق تصرف برخوردار بودند، ولی به نظر می‌رسد تعدادی از برهمن‌ها، دست‌کم در آخرین مرحله فرمانروایی هندوها، [۱۶] مالک زمین خصوصی بودند. در مصر پررمز و راز، «آدم‌های قدرتمند»ی که مستغلات وسیعی داشتند، غالباً از کارگزاران حکومت بودند؛ [۱۷] و این الگو در دوران اسلامی نیز تکرار شده بود. در دوره ممالیک^۱، در میان کسانی که زمین خصوصی به دست آورده بودند، متصرفان کنونی یا پیشین زمین دولتی از همه چشمگیرتر بودند. [۱۸] در ترکیه عثمانی، برخی زمین‌های دولتی، ملک خصوصی متصرفان پیشین این زمین‌ها شده بودند. [۱۹]

در بیزانس دوره میانه، کارگزاران دولتی برای مدت زمانی از خرید زمین در هنگام تصدی سمت دولتی، بدون اجازه خاص سلطان، منع شده بودند. همین محدودیت، رشد مالکیت دیوان‌سالارانه زمین را به تعویق انداخت ولی از آن جلوگیری نکرد. [۲۰] در روسیه تزاری، با فرمانی که در سال ۱۷۶۲ صادر شده بود، پومش‌چی‌ها^۲ که صاحبان زمین دولتی بودند، به مالکان زمین تبدیل شده

۱. فرمانروایان غلام‌زاده ترکی که از ۱۲۵۰-۱۵۱۷ میلادی مطابق سال ۶۴۸ هجری تا ۹۲۲.

بر مصر مسلمان حکومت می‌کردند. (مترجم)

بودند. در اواخر حکومت چین امپراتوری، خرید زمین برای کارگزاران دولتی در مناطق مأموریتشان، ممنوع شده بود. [۲۱] درباره خرید زمین خارج از این مناطق، اطلاعی در دست نداریم، ولی شواهدی داریم که نشان می‌دهند اعضای صاحب‌منصب و غیر صاحب‌منصب طبقه حاکم، در میان مالکان زمین از همه شاخص‌تر بودند.

۳. دیگر گروه‌های اجتماعی

دیگر گروه‌های اجتماعی، اگر امکانات لازم و اجازه مالکیت زمین را داشتند، نیز می‌توانستند مالک زمین شوند. در جوامع آب‌سالار نیمه پیچیده و پیچیده، بازرگانان ثروتمند نیز می‌توانستند زمین به دست آورند؛ و اطلاعات راجع به آرتک مکزیک، [۲۲] هند [۲۳] و چین، آشکارا نشان می‌دهد آن‌ها زمینی برای خود داشتند. وانگهی، اقدامات دودمان‌ها نشان می‌دهد این نوع بزرگ مالکی چه خوب می‌توانست جا بفتد و در ضمن این واقعیت را نیز آشکار می‌سازد که دیوان‌سالاری حاکم چقدر بی‌رحمانه می‌توانست با این نوع مالکیت مبارزه کند. [۲۴] البته، اشخاصی که ثروت متوسطی داشتند، نیز می‌توانستند زمین بخرند. در چین سنتی، آدم‌ها، در هر سطحی از زندگی، قطعه زمین‌های کوچکی در تملک داشتند. [۲۵]

۴. اجاره‌داری غیابی (روند کلی)

گاه، مالکان غیر دهقان زمین، که به دلایلی از منصبشان محروم شده بودند، می‌توانستند با روی آوردن به کشاورزی امرار معاش کنند.^۱ ولی معمولاً زمینداران غیر دهقان وظایف کشت را به مستأجران واگذار می‌کردند. آن‌ها در بسیاری موارد، اجاره‌داران غیابی بودند.

در اروپای قرون وسطایی و پسا قرون وسطایی، اجاره‌کاری و اجاره‌داری

۱. برای آشنایی با برهنه‌هایی که بدون کمک کارگران کشاورزی زمینشان را کشت می‌کردند، نگاه کنید به جاتا کام، جلد دوم، ص ۱۹۱، جلد ۳، ص ۱۷۹ و ص ۳۱۶؛ جلد چهارم، ص ۱۹۵ و ص ۳۳۴؛ جلد پنجم، ص ۷۰.

غیابی نیز رواج داشت. به هر روی، بسیاری از اجاره‌داران، مستغلات وسیعشان را خود اداره می‌کردند یا پیشکارانی را برای این منظور استخدام می‌کردند.

قلّت وقوع کشت در سطح وسیع در جامعه آب‌سالار، بیشتر به خاطر بازدهی بالای روش‌های کاربر بوده است که از یک سوی، لازمه آن‌ها کشاورزی آبیارانه بود و از سوی دیگر، خود این روش‌ها مولود همین نوع کشاورزی بودند. [۲۶] این روش‌ها برای کشت دهقانی در سطح کوچک یا خانوادگی مزایای فوق‌العاده‌ای فراهم می‌آوردند. این مزایا چنان چشمگیرند که «آیین اخلاقی اقتصادی» حاکم بر جامعه آب‌سالار، روش‌های کشت وسیع «تیول‌دارانه» را تشویق نمی‌کند؛ حتی زمانی که کاربرد این روش‌ها می‌توانست سودمند باشد.

اهمیت این رویکرد برای یک جامعه آب‌سالار در حال گذار، آشکار است. تحکیم اجاره‌داری در اروپای پسا فئودالی، بسیاری از مالکان مزارع وسیع را به کشت علمی زمینشان سوق داده بود. ولی رشد اخیر اجاره‌داری در بسیاری کشورهای آب‌سالار، شوق مال‌اندوزی را در اجاره‌داران تشدید کرد، بدون آن‌که بر عقلانیت کشت استیجاری افزوده باشد.

۵. اجاره‌داری غیابی (روسیه تزاری)

یکی از انواع جالب اجاره‌داری غیابی در روسیه تزاری پدیدار شد. زمینداران دولتی مسکووی و پسامسکووی روسیه چنان سرگرم انجام وظایف مدنی و نظامی بودند که نمی‌توانستند، مانند نجیب‌زادگان زمیندار انگلستان یا آلمان، به کشت بپردازند. در نتیجه، کشت وسیع و علمی در میان اشراف زمیندار، پیش از ۱۷۶۲، بسیار محدود بود و پس از این تاریخ نیز با وجود قدری گسترش، همچنان استثنا باقی مانده بود.

بارون هاگس‌تاوژن^۱ که در دهه ۱۸۴۰ بررسی مشهوری را راجع به روسیه روستایی انجام داده بود، با دیدن تفاوت میان ارباب‌های زمیندار روسیه و

همگنانشان در بقیه اروپا، شگفت زده شده بود. او گرچه از ویژگی‌های استبداد شرقی اطلاعی نداشت، ولی به خوبی تشخیص داده بود که اشرافیت زمیندار روسیه فاقد یک سنت فتوئالی بود:

اشرافیت روسیه بزرگ، هم‌اکنون و احتمالاً در گذشته نیز یک اشرافیت زمیندار نبود؛ آن‌ها نه قلعه‌ای داشتند و نه دوره‌ای از شهبواری و خصومت‌های (خصوصی) را تجربه کرده بودند. اشرافیت روسی یک نوع اشرافیت در خدمت تزار بود که همیشه در دربارهای شاهزادگان بزرگ و کوچک داخل شهرها زندگی می‌کردند و به خدمات نظامی، درباری یا مدنی می‌پرداختند. برخی از آن‌ها که در مناطق روستایی زندگی می‌کردند، بی‌سروصدا کار کشاورزی را دنبال می‌کردند، ولی در واقع، این اشخاص مهم نبودند یا بی‌کفایت بودند. حتی امروزه هم بیشتر نجیب‌زادگان روسیه بزرگ در روستاها اقامت ندارند و اقتصاد [تول‌دارانه] که در بقیه اروپا می‌بینیم، در روسیه دیده نمی‌شود. همه زمین‌های متعلق به نجیب‌زادگان، از کشتزارها گرفته تا مراتع و جنگل‌ها، به اجتماع‌های روستایی دهقانان واگذار شده‌اند؛ آن‌ها در این زمین‌ها کار می‌کنند و اجاره‌بهای آن‌ها را به ارباب‌ها پرداخت می‌کنند. حتی اگر اربابی مالک زمین باشد و در خانه روستایی داخل زمینش زندگی کند، هنوز یک اقتصاد [تول‌دارانه] ندارد و بیشتر مانند یک اجاره‌دار زندگی می‌کند. بیشتر نجیب‌زادگان خانه‌های روستایی دارند، ولی خودشان در شهرها زندگی می‌کنند و فقط چند هفته یا چند ماه در این خانه‌ها به سر می‌برند. این است شیوه زندگی قدیمی اشرافیت روسیه. [۲۷]

جدایی غریب نجیب‌زادگان روسی از زمین تحت مالکیتشان، به اضافه قانون وراثت قطعه‌قطعه‌کننده، آن‌ها را از تبدیل شدن به نوعی «اشرافیت زمیندار واقعی» که هاکس‌تاوون در اروپای مرکزی و غربی می‌شناخت، بازداشته بود.

«فکر نمی‌کنم این بی‌ثباتی در زمینداری اربابی روسیه بزرگ را در هیچ‌یک از کشورهای عمده اروپا بتوان پیدا کرد.» [۲۸]

دو دگرگونی عمده ارضی که دیوان‌سالاری تزاری در نیمه دوم سده نوزدهم و آغاز سده بیستم انجام داد، یعنی آزادسازی سرف‌ها از قید ارباب‌های زمیندار (در ۱۸۶۱) و اصلاحات استولین (در ۱۹۰۸)، را باید در این زمینه در نظر گیریم؛ ولی در هر دو مورد، اقدام‌های تازه را همان اعضای طبقه حاکم مطرح کردند که بیشتر ارباب‌های زمیندار را در بر می‌گرفت.

۶. موارد بینابین زمینداری تحت مقررات حکومت و زمینداری خصوصی

اجاره‌داری غیابی آشکارتر و وسیع‌تر از کیفیت مالکانه یک قطعه زمین خاص، دیده می‌شود. چقدر از زمین‌های «اعطاشده» در مصر فراعنه یا هند بودایی، به نیت استقرار تصرف واگذار شده بودند و چقدر به قصد برقراری مالکیت؟ مدارک موجود غالباً اطلاع مشخصی در این زمینه به دست نمی‌دهند و حتی زمانی که این مدارک حق مالکیت را نشان می‌دهند، نمی‌دانیم این حق تا چه حد محفوظ بود.

سیگره^۱ در هنگام مقایسه تحولات ملکی میان حکومت مطلقه شرقی و یونان باستان، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «ملک خصوصی به معنای نزدیک به مالکیت در یونان باستان، تا زمانی که شاه قدرت سلب حقوق مالکیت از زمین یا توان سلب آزادی‌ها یا دگرگونی در آن‌ها را به میل خود دارد، نمی‌تواند وجود داشته باشد.» [۲۹]

ملک برهمن‌ها قاعداً می‌بایست از مصادره مصون باشد. ولی این امر مانع از آن نمی‌شد که فرمانروایان هندو به جرم «خیانت» زمین را از دست برهمن‌ها درآورند، جرمی که دستگاه قضایی شاه هر وقت نیاتش اقتضا می‌کرد، به آسانی می‌توانست اثبات کند. [۳۰] در مصر فراعنه، مالکیت خصوصی زمین، گرچه شاید گسترده‌تر از هند هندویی بود، ولی به همان سان متزلزل بود. به

راستی که این نوع مالکیت «در اصل چیزی جز انتقال استثنایی مزایای سلطنتی نبود، انتقالی که اصولاً در همان زمان می‌شد آن را برگرداند و هرگاه دودمان جدیدی سرکار می‌آمد، غالباً برگردانده می‌شد».[۳۱] در چنین مواردی، آشکار است که به سختی می‌توان مرز دقیقی میان تصرف و مالکیت ترسیم کرد.

اشکال دیگر از این واقعیت برمی‌خیزد که در برخی جوامع آب‌سالار، حق انتقال زمین ملک خصوصی به گونه‌ای تبعیض‌آمیز گسترش یافته است. بزرگ‌مالکان غیر دهقان ممکن است اجازه خرید زمین از بزرگ‌مالکان دیگر را داشته باشند، در حالی که دهقانانی که در یک اجتماع روستایی تحت مقررات حکومت زندگی می‌کنند، حق انتقال زمین را ندارند. در یک جامعه آب‌سالار، این نوع الگوهای ناهم‌خوان تنها زمانی مسئله عمده‌ای را در طبقه‌بندی پدید می‌آورند که مانند اواخر حکومت بیزانس و روسیه پس از ۱۷۶۲، زمین نگه‌داری شده توسط اجاره‌داران، بخش بزرگی (شاید بیش از پنجاه درصد) از همه زمین‌های قابل کشت را در برگیرد. هرگاه قضیه به این صورت باشد، می‌توانیم از یک الگوی آغازین مالکیت و جامعه آب‌سالار پیچیده، سخن گوئیم.

(د) پهنه مالکیت خصوصی زمین در انواع گوناگون جامعه آب‌سالار

صحبت‌هایی که درباره زمین حکومتی و خصوصی داشته‌ایم، تاکنون چندان کامل شده‌اند که اکنون دیگر می‌توانیم به فراتر از موضع آزمایشی اولیه‌مان حرکت کنیم و با دقت و شواهدی کامل‌تر به پیشرفت دارایی خصوصی منقول و غیر منقول در تمدن‌های گوناگون آب‌سالار بپردازیم. نطفه‌های مالکیت خصوصی زمین، حتی در جوامعی که صنعت و تجارت مبتنی بر مالکیت چندان اهمیتی نداشتند نیز دیده می‌شود، ولی این نطفه‌ها ابعاد گسترده‌ای پیدا نکرده بودند. این قضیه اعتبار مفهوم الگوهای «ساده» مالکیت و جامعه آب‌سالار را که ما مطرح کرده‌ایم، تصدیق می‌کند.

در تمدن‌های آب‌سالاری که بخش دارایی منقول و بازرگانی آن نقشی اساسی دارد، مالکیت خصوصی زمین غالباً به عنوان عنصر درجه دوم و گاه بی‌اهمیت باقی می‌ماند. این واقعیت، اعتبار مفهوم الگوهای نیمه‌پیچیده مالکیت و جامعه آب‌سالار ما را تأیید می‌کند. همین امر استدلال ما را راجع به کمیابی نسبی شکل‌بندی پیچیده تأیید می‌کند؛ در این شکل‌بندی همچنان‌که ملک شخصی غیر منقول به اندازه خود کشاورزی مهم است، مالکیت منقول به شیوه خاص و با محدودیت‌های ویژه‌اش نیز در صنعت و بازرگانی اهمیت دارد. بر پایه این نتایج، به تأملی کوتاه درباره پهنه مالکیت خصوصی زمین در برخی تمدن‌های آب‌سالار اصلی خواهیم پرداخت. در این بررسی برخی داده‌های اساسی را که در بحث درباره معیارهای اصلی‌مان مطرح کرده بودیم، دوباره باید به میان آوریم. ولی این داده‌ها در این‌جا در زمینه تازه‌ای مطرح می‌شوند و در بسیاری موارد با اطلاعات اضافی مهمی تکمیل می‌شوند. برابر با مفاهیم اثبات‌شده پیشین‌مان، از شرایط ساده مالکیت و جامعه، به شرایط ساده و نیمه‌پیچیده و سرانجام پیچیده می‌رسیم.

۱. جوامع آب‌سالار ساده

هاوایی: هاوایی باستان تصاحب خصوصی زمین را بی‌گمان می‌شناخت. ولی در مورد وجود مالکیت کامل زمین شک است، زیرا حتی «مستغلات» قدرتمندترین «رئیسان» منطقه‌ای، یا همان فرمانروایان، پس از مرگ دارنده آن «به شاه برمی‌گشت» و «پس از تاج‌گذاری یک شاه تازه... همه زمین‌های این جزیره» دوباره اختصاص داده می‌شدند.[۳۲]

پرویی اینکا: همچنان که در بالا یادآور شدیم، زمین‌های تشریفاتی به گونه‌ای خصوصی و نامحدود نگه‌داری می‌شدند، ولی دارندگان این زمین‌ها حق انتقالشان را نداشتند. بدین‌سان، آن‌ها نه مالک، بلکه متصرفان دایمی این زمین‌ها بودند.

سومر: در پایان دوره سومری، مالکیت خصوصی واقعی زمین پدیدار شده

بود. [۳۳] ولی به نظر می‌رسد حکومت‌های نخستین شهرهای معبدی بر زمین‌های قابل کشت نظارت دقیقی می‌کردند. مدارکی که تاکنون به دست آورده‌ایم، حتی وجود تصاحب زمین‌های خصوصی را که در جامعه اینکا دیدیم، در سومر نشان نمی‌دهند.

مصر فراغت: علاوه بر زمین کاملاً دولتی و زمین‌های واگذارشده دولتی (زمین واگذارشده به معابد و صاحب‌منصبان) زمین خصوصی نیز وجود داشت که می‌شد انتقالش داد، [۳۴] ولی پادشاه در هر زمان می‌توانست هرگونه تصرفی را لغو کند. کلاً می‌توان گفت مالکیت خصوصی زمین، در این جا بیش‌تر استثنا بود تا قاعده. [۳۵]

۲. جوامع آب‌سالار نیمه‌پیچیده

هند: اسناد مکتوب متعددی درباره آخرین مرحله دوره هندویی در جنوب هند در دست داریم که نشان می‌دهند آنچه در مورد دوران بودایی و پسابودایی قطعیت داشت، [۳۶] یعنی این واقعیت که «بیش‌تر دهکده‌ها» در اشغال دیوت‌واری‌ها^۱ یا دهقانان تحت نظارت دولت بودند، در این دوره نیز به قوت خود باقی بود. [۳۷] این امر به آن معناست که مالکیت خصوصی زمین تنها در اندکی از دهکده‌ها وجود داشت.

بین‌النهرین: در پایان دوره سومری و جامعه بابلی، مالکیت خصوصی زمین آشکارا برقرار بود. آیا این نوع مالکیت، به صورت غالب تصرف زمین تبدیل شده بود؟ اگر شواهدی دال بر این واقعیت در دست داشتیم، می‌توانستیم جامعه این دوره را نه به عنوان یک جامعه نیمه‌پیچیده، که پیچیده در نظر آوریم. ولی داده‌های موجود در بهترین حالت، بر الگوهای نیمه‌پیچیده مالکیت اشاره دارند.

اگر در قسمت اعظم دوره بابلی، تجارت دولتی برابر یا بیش‌تر از تجارت

خصوصی بود، در آن صورت با موقعیت یک جامعه پیشرفته ساده یا یک جامعه نیمه‌پیچیده نوپا روبه‌رو بودیم.

در اواخر دوره سومری - سومین حاکم دودمان اور^۱ - متون موجود بارها از مالکیت خصوصی مزارع، خانه‌ها و باغ‌ها یاد می‌کنند. [۳۸] ولی معابد گرچه دیگر تنها اجاره‌دهنده زمین نبودند، ولی در این رابطه از همه بیش‌تر از آن‌ها یاد شده است.^۲

میسر درباره بابل می‌گوید بهترین و بزرگ‌ترین قطعه زمین‌ها در دست حکومت و معابد بودند. «آنچه هنوز از مجموع زمین‌ها باقی مانده بود، ملک خصوصی بود.» [۳۹] به نظر می‌رسد تحلیل شاو از شرایط استیجاری این دوره، این نظر میسر را تصدیق می‌کند که زمین در بابل «بیش‌تر به وسیله دولت و معابد و همچنین افراد خصوصی» [۴۰] اجاره داده می‌شد.

سوک^۳ بر موقعیت خاص زمینی که از طریق هدایای شاهانه خصوصی شده بود، تأکید می‌کند. [۴۱] او در ضمن، از جمله ویژگی‌هایی که موجب تمایز در تصرف زمین شده بود، از پیدایش اجتماعاتی تحت حکومت کاسی‌ها^۴ یاد می‌کند که خودش آن را اجتماعات قبیله‌ای یا خویشاوندی می‌خواند. [۴۲] او سپس این اجتماعات را با میر روسی [۴۳] مقایسه می‌کند که نوعی اجتماع روستایی تحت مدیریت دولت بود. جزئیات واحدهای روستایی کاسی، هنوز مبهمند، [۴۴] ولی این را می‌دانیم که این واحدها از طریق کدخدایانشان با دستگاه حکومتی پیوند متقابل داشتند. این کدخدایان، تصاحب زمین توسط

1. Ur

۲. اثنایدر، ۱۹۲۰، ص ۵۸؛ همکن، (۱۹۳۷، ص ۲۱) اشارات متعددی که به مزارع می‌شود، متأسفانه غالباً در مورد وضعیت تملک آن‌ها ابهام دارند.

3. Cuq

۴. قومی قدیمی ساکن نواحی زاگرس که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد در حدود مغرب نجد ایران قدرتی به دست آوردند. آنان در حدود ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد به زور وارد بابل شدند و آن را اشغال کردند (فرهنگ معین، اعلام، ص ۱۵۱۸). (مترجم)

اعضای این واحدها را به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که با شیوه تنظیم تصرف زمین در کابولی‌های مکزیکی و آیلوس‌های اینکایی چندان تفاوتی ندارد. در آخرین مرحله تاریخ بابل، دو نوع زمین تحت نظارت دولت همچنان برقرار بودند - البته اگر آنچه پارسیان در بین‌النهرین یافته بودند، نشانگر شرایط نوپابی باشد. در بین‌النهرین تحت سلطه پارسیان، ۱. زمین‌های دولتی وجود داشتند که بیش‌ترشان به افراد واگذار می‌شدند، ۲. «قطعه زمین‌های وسیعی» در اختیار معابد بود، ۳. زمین‌هایی که «در مالکیت کامل افراد بود». دو مقوله نخست آشکارا بسیار گسترده بودند: «از آن‌جا که بیش‌تر زمین‌ها در تصرف دولت و معابد بود، تعداد معاملات زمین بسیار کم‌تر از معاملات دیگر بود.» [۴۵] در این‌جا نیز با کمبود داده‌های آماری رویه روییم، ولی عبارت بالا نشان می‌دهد فرایند «خصوصی‌سازی» در دارای منقول بیش‌تر پیش رفته بود تا ملک غیر منقول.

هخامنشیان: هخامنشیان نیز مانند بابلی‌ها و سومری‌های قبل از آن‌ها، از زمین تحت نظارت حکومت بسیار استفاده می‌کردند (و در خارج از شهرهای یونانی، بیش‌تر زمین‌های قابل کشت از این نوع زمین بودند). آن‌ها این نوع زمین‌ها را به اعضای خاندان شاهنشاهی و دوستان پادشاه (به عنوان زمین تشریفاتی)، صاحب‌منصبان، نظامیان تغییر مکان داده و اشخاصی که مجبور به تدارک نیرو برای ارتش بودند (به عنوان زمین اداری)، واگذار می‌کردند. [۴۶] با توجه به شرایط نگهداری زمین اداری در حکومت‌های استبدادی دیگر شرقی، دلیلی برای شک در این باره نداریم که این نوع زمین، مانند زمین دهقانی تحت مقررات حکومت، همان نوع زمینی بود که روستوفزف^۱ زمین دولتی می‌نامد.

زمین اداری هخامنشیان یک نهاد فتودالی نبود و باعث یک سامان فتودالی در میان اشکانیان نشده بود. زمینداران بزرگ اشکانی تیولداران نیمه خود

مختاری نبودند که وقت‌شان را صرف توجه به امور شخصی کنند. آن‌ها نیز مانند همگان هخامنشی‌شان، کارگزاران حکومت بودند.^۱

دوران حکومت جانشینان اسکندر در خاور نزدیک: در این دوره، مالکیت خصوصی زمین اساساً به دولتشهرهای یونانی [۴۷] منحصر بود که تعداد کمی از آن‌ها در مصر وجود داشت، ولی در آسیای غربی فراوان بودند. خارج از این محدوده‌های یونانی، زمین تحت نظارت حکومت و پرستشگاه‌های وابسته به حکومت بود.

فرمانروایان سلوکی، زمین خصوصی قابل توجهی را از طریق اقطاع یا فروش [۴۸] برپا کرده بودند، «به شرط آن‌که دارندگان این زمین‌ها زمینشان را به یک شهر ملحق کرده و آن را به زمین شهری تبدیل می‌کردند.» [۴۹] آن‌ها همچنین به نظامیان و کارگزاران شهری نیز زمین واگذار می‌کردند. [۵۰]

به نظر نمی‌رسد پادشاهان پرگاموم زمین سلطنتی را کاهش داده باشند. «آن‌ها نیز مانند شاهان بطلمیوسی می‌بایست مستغلاتی را از زمین شاه (قابل فسخ) به صاحب‌منصبان واگذار کرده باشند. [۵۱]

در مصر دوره بطلمیوس، «زمین خصوصی در اصل به معنای خانه، باغ و تاکستان بود». حتی خانه و باغ دهقانان وابسته به سلطنت نیز «خصوصی» بود. یونانیان گاه این نوع زمین را ملک می‌نامیدند، حال آن‌که این زمین‌ها مانند هر نوع زمینداری بطلمیوسی دیگر، نه ملک بلکه حق تصرف بود. به استثنای دولتشهرهای یونانی، ملک یا مستغلات قانونی در هر نوع زمینی در مصر، هرگز مورد تأیید شاه قرار نگرفته بود. [۵۲]

۱. کریستنسن، ۱۹۳۳، ص ۳۰۷. به نظر کریستنسن، حکومت اشکانی دست‌کم تا زمانی که سلطنت اشکانی وحدتش را حفظ کرده بود، صورتی «استبدادی» داشت. آیا این سامان سیاسی پس از تجزیه سلطنت اشکانی به پادشاهی‌های متعدد منطقه‌ای، دگگون شده بود؟ البته این امر احتمال دارد، ولی به هیچ روی قطعی نیست. بر پایه موارد قابل مقایسه، به احتمال بیش‌تر، پادشاهی‌های کوچک‌تر و بعدی اشکانی استبدادهای شرقی کوچک‌تر بودند که در آن، برخی خانواده‌های برجسته مقام‌های بلند پایه دولتی را به ارث می‌بردند و قطعه زمین‌های بسیار بزرگی در اشغال خود داشتند.

می‌توانستند با خرید آزادانه زمین‌های دهقانی آن را گسترش دهند، شک است. همگنان بیزانسی این نوع مالکان، قانوناً نمی‌توانستند چنین کاری انجام دهند؛ [۶۶] و دولت جدید عربی بی‌گمان به اندازه کارگزاران روم شرقی، مشتاق بود از زمین‌های تحت مقررات حکومت حفاظت کند (حتی شاید بهتر از آن‌ها). هرچند تصرف این نوع زمین گسترش یافته بود، [۶۷] ولی همچنان در دست گروه محدودی از سران باقی مانده بود. توده قبایل عرب در اردوگاه‌های نظامی زندگی می‌کردند؛ [۶۸] و تازه پس از گذشت چندین نسل، Qat'i'a ها به ده تبدیل شدند. [۶۹]

در این‌جا نیازی نیست پیدایش یک نظام جدید مالکیت زمین را که هم گردآورندگان مالیات و هم متصرفان زمین‌های اداری از آن سود می‌بردند، گام به گام دنبال کنیم. [۷۰] این نظام در جامعه مالیک مصر، به گونه‌ای آشکار و پایدار، پدیدار است.

جامعه مالیک: در آغاز قدرت گرفتن مالیک، تقریباً همه زمین‌های قابل کشت مصر به ۲۴ واحد تقسیم شده بودند، که یا مستقیماً از سوی سلطان نظارت می‌شدند یا به عنوان زمین‌های اداری واگذار می‌شدند. [۷۱] زمین خصوصی یا ملک، وجود خارجی نداشت.^۱ رشد بعدی این نوع مالکیت، «بیش‌تر» از طریق یک فرایند پیچیده تحقق یافته بود، بدین‌سان که متصرف زمین اداری می‌بایست پیش از خرید مستقیم یا واسطه‌ای آن از حکومت، بخشی از آن را به خزانه‌داری تسلیم کند. [۷۲]

با آن‌که ملک تا پایان حکومت مالیک همچنان افزایش می‌یافت، ولی تنها یکی از انواع متعدد زمین‌هایی به شمار می‌آمد که یک کارگزار دولتی (و معمولاً یک مأمور نظامی) می‌توانست در اختیار داشته باشد. یک صاحب‌منصب، علاوه بر زمین اداری (اقطاع) و ملکش، می‌توانست زمینی را به عنوان پاداش پایان خدمت تصرف کند. [۷۳] او همچنین می‌توانست متولی وقفی

۱. پولیاک، ۱۹۳۹، ص ۳۶. پولیاک تصور می‌کند زمین‌های خصوصی در آغاز دولت مالیک در سوریه «فراوان» بودند.

بر پایه همین عبارت، باید وجود برخی زمین‌های «خصوصی» ویژه کشت غله را در نظر بگیریم. روستوف‌زف می‌گوید که این نوع زمین در مصر فراغنه وجود داشت. [۵۳] و اطلاعات ما از دوره پیش‌تر، نظر او را تأیید می‌کند. به هر روی، نخست باید بی‌ثباتی خاص مالکیت زمین در دوران فراغنه را به یاد داشته باشیم و سپس، نحوه کاربرد اصطلاح «خصوصی» توسط فرمانروایان بطلمیوسی (یونانی) را نیز در نظر بگیریم.

آن نوع زمین خصوصی که گسترش آن را فرمانروایان بطلمیوسی تشویق می‌کردند، در واقع نوعی تصرف به منظور «آبادسازی زمین بایر تحت مقررات حکومت» بود؛ [۵۴] این نوع زمین «برای مدت طولانی (یکصد ساله) یا دایمی» واگذار می‌شد. حقوق نسبت به این نوع ملک، «از طریق واگذاری یا جانشینی قابل انتقال بود و تا اندازه‌ای از همان نوع امنیت مالکیت برخوردار بود». [۵۵] با این نوع واگذاری زمین‌های بایر، فرمانروایان بطلمیوسی روند رو به مالکیت را تقویت کرده بودند. ولی تا عصر رومی‌ها، به نظر نمی‌رسد که این روند فزاینده از یک صورت به نسبت قومی «تصاحب زمین» پیش رفته باشد. [۵۶]

میان‌برده رومی: تحت حکومت رومی‌ها، مالکیت خصوصی در ابعاد وسیع پدیدار شد. [۵۷] دلایل این تحول خارق‌العاده و نیز موفقیت محدود آن را در بحث زیر درباره الگوهای پیچیده مالکیت، توضیح خواهیم داد.

خاور نزدیک اسلامی (سده‌های نخستین): فاتحان عرب مصر و سوریه، بیش‌تر نهادهای بیزانسی را که شامل الگوهای تصاحب زمین نیز بودند، ابقا کرده بودند. [۵۸] به دلایل آشکار، بسیاری از دارندگان پیشین املاک فرار کرده بودند [۵۹] و باقیمانده‌گان [۶۰] حق جمع‌آوری مالیات برای حکومت را از دست داده بودند. [۶۱] اعراب برجسته در مستغلات خصوصی رها شده و املاک دولتی پیشین استقرار یافته بودند. [۶۲]

این متصرفان جدید، زمین خرید و فروش می‌کردند [۶۳] و املاکشان Qat'i'a را به صورت موروثی نگه می‌داشتند. [۶۴] ولی این نوع مالکیت، یک نوع تصرف به شرط آبادی به شمار می‌آمد. [۶۵] و در این‌که متصرفان این نوع زمین

باشد که خود بنیان گذاشته بود؛ [۷۴] وقفی که به احتمال زیاد برای او و خانواده‌اش درآمد پایداری فراهم می‌کرد.

ترکیه عثمانی: سلاطین ترک با الغای رسمی بیشتر مالکیت‌های خصوصی زمین^۱، تفوق زمین دولتی را برقرار کردند. به نظر می‌رسد برخی «مالکان زمین به معنای کامل آن»، از همان آغاز وجود داشتند؛ [۷۵] و افراد «سرشناس محلی» (اعیان) شاید از طریق تبدیل زمین‌های اداری و زمین‌های دیگر، ملک به دست آورده بودند. [۷۶] ولی تا دوره‌گذار اخیر، بیشتر زمین‌ها تحت نظارت حکومت بودند؛ حکومت برخی از این زمین‌ها را به عنوان زمین اداری و وقف واگذار می‌کرد و از بقیه زمین‌ها با واسطه کشاورزان مالیات‌گیرنده‌اش مالیات می‌گرفت.^۲

کشاورزان مالیات‌گیر^۳ از مزایای بسیاری برخوردار بودند. در ولایت‌های غیر عرب، آن‌ها می‌توانستند یک مزرعه دهقانی خالی را به فرد ساکن دهکده دیگر انتقال دهند^۴، البته «پس از عرضه آن به دهقانان دهکده‌ای که زمین مورد بحث در آن قرار داشت» [۷۷] در ولایت‌های عرب، مقام آن‌ها در سده هجدهم، به مقام دارنده زمین دولتی نظامی نزدیک بود. در مصر، یک‌دهم همه زمین‌های ده، با نام وصیه^۵، به آن‌ها داده می‌شد. آن‌ها می‌توانستند این زمین وصیه را به فروش رسانند، البته تنها به کشاورز مالیات‌گیر دیگر و با انتقال

۱. گیب و باوئن، ۱۹۵۰، ص ۲۳۶ و ص ۲۵۸؛ پولیاک، ۱۹۳۹، ص ۴۶. این قضیه اساساً به زمین قابل کشت و مراتع مربوط می‌شود. خانه‌های کشاورزان و زمین پیرامون آن‌ها، همیشه ملک بوده‌اند و باغ‌های میوه و تاکستان‌ها هم معمولاً به همین صورت در نظر گرفته می‌شدند (گیب و باوئن، ۱۹۵۰، ص ۲۳۶).

۲. گیب و باوئن، ۱۹۵۰، ص ۲۳۷. این نویسندگان عبارتی نقل می‌کنند که طبق آن، «سپاهیان» معمولاً زمین دولتی تحت تصرفشان را «در دوران بعد» به ملک خصوصی تبدیل می‌کردند (همان، ص ۱۸۸). متأسفانه در این عبارت، هیچ اشاره دقیقی به تاریخ وقوع این قضیه و دامنه گسترش آن نشده است.

3. Tax farmer

۴. مزرعهای که مالک در گذشته آن وارثی نداشت (گیب و باوئن، ۱۹۵۰، ص ۲۳۹).

5. wasīya

مقدار متناسبی از حوزه صلاحیت قضایی‌شان به خریدار زمین [۷۸] در ولایت‌های عرب، فلاحان می‌توانستند زمینشان را به «فلاحان دیگر» انتقال دهند. گیب و باوئن [۷۹] در رابطه با مناطق عرب‌نشین، به صراحت می‌گویند فرد مسئول گردآوری مالیات، «نمی‌توانست یک فلاح را از زمینش محروم کند، مگر به جرم عدم پرداخت مالیات» [۸۰] بدین‌سان، هم در ولایت‌های عرب‌نشین و هم در ولایت‌های غیر عرب‌نشین، بیشتر دهقانان، متصرفان موروثی زمین‌های واگذاری یا تحت مقررات حکومت بودند. [۸۱]

مزایای کشاورزان مالیات‌گیر و دارندگان زمین‌های واگذاری، مسائل مهمی را مطرح می‌سازد؛ ولی همه این مسائل در چارچوب زمین تحت نظارت حکومت مطرح می‌شوند. از آن‌جا که این نوع زمین بیشتر مساحت همه زمین‌های قابل کشت را در بر می‌گرفت، می‌توانیم به درستی بگوییم خاور نزدیک اسلامی، تا سده نوزدهم، با الگوی نیمه پیچیده مالکیت و جامعه شرقی مشخص می‌شد.

جامعه مایا: نظام تصرف زمین در مایا، مشخص نیست. [۸۲] در این‌جا، شاید قدری مالکیت فردی زمین وجود داشت، [۸۳] ولی بیشتر زمین‌های قابل کشت، زمین «همگانی» (تحت مقررات حکومت) بودند. [۸۴]

مکزیک پیش از فتح: منابع اولیه قبول دارند بیشتر زمین‌های این ناحیه، مانند یوکاتان و پرو، تحت نظارت دولت بودند. اکثریت عظیم دهقانان (و مردم شهری) در اجتماعات تحت مقررات حکومتی (کاپولی‌ها) [۸۵] زندگی می‌کردند. ولی در این‌جا قدری زمین خصوصی [۸۶] نیز وجود داشت که روستاییان زراعت پیشه آن را کشت می‌کردند. [۸۷]

به گفته زوریتا، در این‌جا از دیرباز زمین خصوصی وجود داشت. [۸۸] آیا این نوع زمین از طریق اقطاع یا فروش شکل گرفته بود؟ آیا دارندگان این زمین‌ها می‌توانستند آن‌ها را آزادانه بفروشند؟ مأموران محلی دولت اجازه داشتند زمین‌های کاپولی را بفروشند، البته اگر این زمین‌ها زیر بار تعهداتی نبوده باشند؛ و همچنان که در بالا یادآور شدیم، خریداران این قطعه زمین‌ها که

در این زمان قابل انتقال بودند، یا اعضای خانواده‌های حاکم بودند یا «صاحب‌منصبان و بازرگانان».[۸۹] به هر روی، بیش‌تر زمین‌های کالپولی زیر بار تعهدات شدید و پایدار بودند، به گونه‌ای که محصولات تولیدی آن‌ها می‌بایست هم معاش اعضای کالپولی را تأمین کند و هم نیاز مأموران حکومت محلی و مرکزی، پادگان‌ها و معابد را برآورده سازد.[۹۰] در نتیجه، مقدار زمینی که برای فروش باقی می‌ماند، احتمالاً اندک بود.[۹۱]

روشن نیست که این زمین‌های خصوصی موروثی^۱، تا چه حد از فروش زمین کالپولی حاصل شده بود. برخی و یا بسیاری از این متصرفات خصوصی شاید اقطاع‌هایی باشند که فرمانروایان به افراد سرشناس واگذار می‌کردند. برخلاف مستغلات آزاد اروپای فئودالی، این املاک خصوصی تحت تسلط حکومت باقی می‌ماندند؛[۹۲] و برخلاف سرف‌های مستغلات آزاد یا فئودالی، روستاییان زراعت پیشه مکزیکی «در زمان جنگ یا در هنگام نیاز»[۹۳] در خدمت حکومت کار می‌کردند. این قاعده بسیار فراگیر است. در آرتک مکزیکی، مانند دیگر جوامع آب‌سالار، حکومت به گونه‌ای یک‌طرفه خدمات مورد نیاز را تعیین می‌کرد.

در این مستغلات خصوصی که زمین‌های اداری به شمار نمی‌آمدند، اراده حکومت همچنان تأثیرگذار بود. این زمین‌ها که مانند مستغلات بلامنازع فئودالی نبودند، با اراده مالک اختصاص داده نمی‌شدند.[۹۴] در واقع، زمین‌های خصوصی مکزیکی باستان، همانند زمین‌های تشریفاتی دیگر جوامع شرقی بودند و به دارایی ارضی بلامنازع اروپای فئودالی و پسافئودالی شباهتی نداشتند. به احتمال زیاد، این زمین‌ها در مقایسه با زمین‌های خصوصی در بابل یا جامعه اسلامی اولیه، درصد کم‌تری از زمین‌های قابل کشت را در بر می‌گرفتند. برابر یک برآورد، این زمین‌ها، کمی بیش از ده درصد همه زمین‌های قابل کشت را تشکیل می‌دادند.^۲

1. Tierras Proprias Patrimoniales

۲. این برآورد را دکتر پاول کیرش‌هوف، طی گزارشی درباره نحوه تصرف زمین در مکزیکی پیش از فتح، برای این تحقیق تهیه کرد.

۳. الگوی پیچیده مالکیت و جامعه آب‌سالار

جوامع شرقی، که در آن‌ها زمین خصوصی کم‌تر از زمین تحت نظارت حکومت است، فراوانند. در تمدن‌های عالی‌تر جنوب و آمریکای مرکزی که اسپانیایی‌ها آن‌ها را اداره می‌کردند، زمین خصوصی بی‌اهمیت بود. در هند، سومر، بابل، ایران، سلطنت‌های جانشینان اسکندر در خاور نزدیک و جامعه اسلامی، زمین خصوصی عنصر درجه دوم باقی مانده بود. به نظر می‌رسد در نخستین مراحل جامعه چینی دولت‌محور مانند آمریکای پیش از فتح، این زمین اهمیتی نداشت و زمانی که چین تحت تأثیر نیروهای آسیایی داخلی، صورت‌های آزاد مالکیت زمین را که تا پایان دوره چو و سراسر دودمان‌های سلطنتی چین و هان رواج داشتند برانداخت، الگوهای تصرف زمین تحت مقررات حکومت، دوباره غلبه یافتند.

بدین‌سان، بررسی ما آنچه را که در آغاز بحث درباره تصرف آب‌سالارانه زمین به گونه‌ای مقدماتی گفتیم، تصدیق می‌کند. تا پیش از دوره فروپاشی نهادی، واگذاری زمین خصوصی در خاور نزدیک تحت حاکمیت روم، احتمالاً رواج داشت؛ این نوع زمین در اواخر نخستین هزاره پیش از میلاد تا سده پنجم میلادی، در چین رواج داشت و پس از یک میان‌پرده سه قرن، دوباره تا امروز رواج پیدا کرد.[۹۵]

خاور نزدیک تحت سلطه روم: آیا کشورهای آب‌سالار باستانی مانند مصر تحت تسلط روم، عملاً الگوهای پیچیده مالکیت را تحول بخشیدند؟ فاتحان رمی در واقع مالکیت خصوصی زمین را در چارچوب قانون ولایتی روم مستقر کرده بودند؛[۹۶] و در مصر دوره تسلط بیزانس پیش از فتح اعراب، بی‌گمان مستغلات وسیعی در اختیار «شخصیت‌های قدرتمند» بود. مالکیت زمین در آغاز امپراتوری روم چقدر گسترده بود؟ و در سده‌های پنجم و ششم میلادی، این نوع مالکیت چقدر رواج داشت؟

تحت تسلط رمی‌ها، زمین خصوصی از طریق اقطاع،[۹۷] انتقال زمین دولتی که به نظامیان داده می‌شد،[۹۸] و فروش و واگذاری دیگر زمین‌های دولتی،[۹۹]

زمین کشاورزی‌شان وابسته شده بودند و در چارچوب اجتماعات روستایی تحت مقررات حکومت به متصرف خصوصی آن تبدیل گشته بودند. [۱۰۵] فشار مداوم مالی، بسیاری از دهکده‌ها را واداشته بود حامیانی از اعضای طبقه حاکم و کلیسا برای خود پیدا کنند. [۱۰۶] این حامیان که تا ۴۱۵ میلادی عنوان باترونی را یدک می‌کشیدند. [۱۰۷] در همه‌جا اعمال قدرت نمی‌کردند و در نتیجه، بسیاری از دهکده‌ها مستقیماً تابع مدیریت اجرایی و مالی دستگاه حاکم بودند. [۱۰۸] آن‌ها دهقانان‌شان را در یک اقتصاد وسیع و نمونه اربابی یکپارچه نکرده بودند. [۱۰۹] گرچه به خاطر نبود یک اصطلاح بهتر، زمین‌های تحت تصرفشان معمولاً «مستغلات» خوانده می‌شوند.

فرمان سال ۴۱۵ که جایگاه دارندگان زمین‌های وسیع را به رسمیت شناخته بود، در ضمن حق حکومت را در مورد خدمات مالی و بیگاری که اجتماع‌های روستایی پیش از این انجام می‌دادند، محفوظ نگه داشته بود. [۱۱۰] دارندگان مستغلات جدید موظف بودند مالیات حکومت را از اجتماع‌های روستایی‌شان گردآوری کنند. گرچه این وظیفه به ارباب‌های جدید قدرت بیش‌تری بخشیده بود، [۱۱۱] ولی دولت از حقوق مالی خود در مورد این اجتماع‌ها گذشت نمی‌کرد: «نرخ مالیات برای همه یک‌سان بود.» [۱۱۲] در نتیجه، از جهت حیاتی‌ترین جنبه مالی، دارندگان این مستغلات از امتیازی برخوردار نبودند. «شاهدی در دست نیست که بگوییم نرخ مالیات آن‌ها کم‌تر از دیگران بود.»^۱

۱. جانسون و وست، ۱۹۴۹، ص ۲۴۰. در سده‌های دوم و سوم میلادی، به نظر می‌رسد گردآورندگان مالیات، بیش‌تر گروه‌های شهری یا بازرگانان منفردی بودند که این وظیفه مالی به عنوان «تکلیف شرعی» به آن‌ها تحمیل شده بود. حکومت از این نوع تکالیف شرعی برای نابودی رشد اقتصادی گروه‌های مالک استفاده می‌کرد (والاس، ۱۹۳۸، ص ۳۴۷)؛ و وظایف مالی را بر کرده ارباب‌های دیوان‌سالاری انداخته بود که به خاطر ارتباطات سیاسی بهترشان، در هر کجاکه کارفرمایان خصوصی درمی‌ماندند، موفق می‌شدند. ولی این زمینداران به هیچ روی مانند ارباب‌های فتودال نبودند که بتوانند بیش‌تر محصولات اضافی دهقانان را به خودشان اختصاص

پدید آمده بود. این وضعیت با شرایط مالکیت نسبت به زمان حکومت جانشینان اسکندر بسیار متفاوت بود؛ ولی حتی پژوهشگرانی که بر تفاوت‌های کیفی تأکید می‌کنند، [۱۰۰] معمولاً مراقبت از محدودیت‌های کمی غافل نمانند. بیش‌تر زمین‌های واگذار شده به نظامیان، بلافاصله پس از فتح مصر، توسط حکومت پس گرفته شدند؛ [۱۰۱] و بجز مستغلات خصوصی که در نتیجه اقطاع یا فروش به وجود آمده بودند، «اکثریت» زمین‌ها به سرعت به املاک سلطنتی تبدیل شدند. [۱۰۲] بدین‌سان، «بیش‌تر بهترین زمین‌ها همچنان املاک سلطنتی باقی ماندند و با نام زمین سلطنتی شناخته می‌شدند.»^۱ و از آن‌جا که مستغلات وسیع‌تر عمدتاً مشمول مصادره می‌شدند، به نظر می‌رسد زمین خصوصی اساساً توسط مالکان کوچک نگهداری می‌شد. این قضیه به ویژه در مورد مصر و آسیای میانه مصداق دارد. از وجود مستغلات وسیع در سوریه و فلسطین، شواهد بیش‌تری در دست داریم. [۱۰۳]

می‌گویند مالکیت خصوصی زمین در آستانه فتح اعراب، به ویژه در مصر تحت سلطه بیزانس، دومین بار به اوج خود رسید. وضعیت تصرف زمین در مصر این دوره، واقعاً، چگونه بود؟ دهقانان که به خاطر فشار شدید مالی بیش از پیش به کشت زمین بی‌علاقه شده بودند - عده زیادی از آن‌ها از دهکده‌هایشان فرار کرده بودند - به هدف یک اقدامات «اصلاحی» همه‌جانبه تبدیل شده بودند. نظارت حکومت بر اجاره کاری (ابی بوله) اجباری و دایمی، شدت بیش‌تری یافته بود. [۱۰۴] دهقانان بیش از پیش تبدیل به اجاره‌کارانی شده بودند که ترک زمین برایشان ممنوع بود. آن‌ها به صورت دسته‌جمعی به

۱. بل، ۱۹۴۸، ص ۷۳. بل بر پایه دهه‌ها تحقیق، آنچه را که مومن در ۱۸۸۵ با احتیاط یادآور شده بود، یعنی این‌که املاک سلطنتی «بخش قابل توجهی از زمین‌های سراسر این ناحیه را در دوران تسلط روم و پیش از آن تشکیل می‌داد»، تصدیق می‌کند (مومن، ۱۹۲۱، ص ۵۷۳). جانسون و وست (۱۹۴۹، ص ۲۲) به «حفظ بیش‌تر زمین‌های قابل کشت به عنوان ملک سلطنت [ر.م.] اشاره می‌کنند و جانسون (۱۹۵۱، ص ۹۲) «مقدار زمین تحت مالکیت خصوصی را در دوران حکومت رومی ناچیز» می‌داند.

این همه آن چیزی است که می‌دانیم. ولی نمی‌دانیم آیا «این مستغلات مصری در مالکیت خصوصی بوده‌اند، یا املاک استیجاری سلطنتی یا کلیسایی بوده یا حتی به کشاورزان کوچک تعلق داشته‌اند».[۱۱۵] همچنین نمی‌دانیم این مستغلات، پیش از فتح اعراب، بیش از نیمی از زمین‌های قابل کشت را تشکیل می‌دادند یا نه. قانون یادشده صاحب این مستغلات را از خرید دلخواهانه زمین‌های دهقانی منع می‌کرد و به گفته جانسون، [۱۱۶] «شاهدی نداریم» که بگوییم آیا این قانون «رعایت می‌شد» یا نه. موقعیت ملکی این ارباب‌ها، حتی اگر قوت مالکیت هم داشت، باز از نظر قانونی محدود بود. نیازی به تکرار این واقعیت نیست که آزادی روستاییان ده‌نشین، با شدت بیشتری محدود شده بود. داده‌های تاریخی که اکنون در دست داریم، نشان می‌دهند که در یک چنین کشورهای خاور نزدیک مانند مصر، مالکیت خصوصی زمین در آغاز دوره رمی رواج نداشت؛ بر پایه این داده‌ها دلیل محکمی نداریم که بگوییم این نوع مالکیت بعد از این دوره چنان گسترش یافته بود که حتی به گونه‌ای موقتی الگوهای پیچیده مالکیت و جامعه را برقرار کرده باشد.

چین: مدارک موقوت تاریخی می‌گویند در سده چهارم پیش از میلاد، نظام سنتی زمینداری تحت مقررات حکومت، در دولت دودمان چین^۱ لغو شده بود و از آن پس، زمین را می‌شد آزادانه خرید و فروش کرد.[۱۱۷] مدارک مربوط به دودمان‌های امپراتوری چین و هان، بر این دلالت می‌کنند که پس از یکپارچه شدن چین، مالکیت خصوصی زمین رواج عام یافت.[۱۱۸] در نخستین سده پیش از میلاد، که بازرگانان دارایی منقول و غیر منقول قابل توجهی اندوخته بودند، حکومت اقدام‌های مالی شدیدی برای کاهش ثروتشان به اجرا گذاشته بود و با فرمانی در سال ۱۱۹ پیش از میلاد، بازرگانان را از مالکیت زمین منع کرده بود؛ [۱۱۹] ولی این فرمان از انتقال زمین میان طبقات دیگر جلوگیری نمی‌کرد و حتی در مورد بازرگانان نیز به نظر می‌رسید این قانون موقتی بود.

در زمان امپراتوری ژوستینین (دقیقاً در سال ۵۳۸)، حکومت بیزانس انتظار درآمدی مالیاتی از مصر داشت که بسیار بیش‌تر از درآمد زمان اوگوستوس بود.[۱۱۳] این واقعیت پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد که هنوز پاسخی دریافت نداشته‌اند.[۱۱۴] برای مقصود ما، همین کفایت می‌کند که بدانیم حکومت بیزانس در زمان نخستین امپراتور قدرتمند روم قادر بود به گونه‌ای فراگیر و موفقیت‌آمیز از دهقانان مصری مالیات بگیرد.

بی‌گمان، در پایان تسلط بیزانس بر مصر، واحدهای وسیعی از املاک خصوصی، یا همان مستغلات، وجود داشتند. این مستغلات تحت یک حکومت دیوان‌سالار پدید آمده بودند؛ و بیش‌تر به دست ارباب‌های دیوان‌سالار نگه‌داری می‌شدند و به شیوه‌ای کاملاً دیوان‌سالارانه نیز اداره می‌شدند.^۱

دهند. از سده چهارم تا ششم میلادی، گردآورندگان مالیات در بیزانس عموماً اجازه یافته بودند، دو درصد گندم، دو و نیم درصد جو و پنج درصد شراب و خوک را به عنوان مالیات برای خودشان بردارند (جانسون و وست، ۱۹۴۹، ۳۲۸، ۲۹۰). ما نمی‌دانیم آیا این نرخ‌ها در مصر هم اعمال می‌شدند، ولی می‌دانیم که گردآورندگان مالیات در مصر اجازه داشتند یک‌هشتم تا یک‌دوازدهم مالیات گردآوری‌شده را برای خود بردارند (همان، ص ۲۶۸، ۲۸۴)؛ در نتیجه حق برداشت آن‌ها هشت تا پانزده درصد محصول مالیاتی بود. آن‌ها با کمی دستکاری، می‌توانستند سهمشان را تا بیست درصد مالیات افزایش دهند (همان، ص ۲۶۸ و ص ۲۸۴).

۱. بل کشف کرده است که برخلاف اربابیت فتودالی در غرب، که خود «المنای کوچکی از قلمرو امپراتوری بود که حوزه‌های اربابی به آن تعلق داشتند»، مستغلات مصر نیز تحت تسلط بیزانس، «امپراتوری دیوان‌سالارانه‌ای را که این مستغلات بخشی از آن بودند، در سطح کوچک بازتولید می‌کرد»؛ سازمان‌دهی و سلسله‌مراتب کارگزاران این مستغلات، از روی دیوان‌سالاری امپراتوری الگوبرداری شده بود. به راستی که، بر پایه اسناد پاپیروس این دوره، گاه به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت اشخاصی که حقوقشان در این اسناد ذکر شده است، کارگزاران امپراتوری بودند یا خدمتگزاران یک خانواده بزرگ (بل، ۱۹۴۸، ص ۱۲۳). این تداخل حقوق، به جای آن‌که تصادفی باشد، نوعی تداخل در سمت‌ها را منعکس می‌سازد. مالکان این مستغلات، اگر نه همه، دست‌کم بیش‌ترشان، اعضای رسمی یا غیر رسمی طبقه حاکم بودند که با وجود ارباب بودن، به عنوان کارگزاران نیمه‌رسمی دولت کار می‌کردند و در مقام گردآورندگان مالیات و رهبران گروه‌های ییگاری آب‌سالارانه و غیر آب‌سالارانه انجام وظیفه می‌کردند.

۱. منظور یکی از دودمان‌های بنیان‌گذار است که به نام چین شناخته شده است. (مترجم)

متأسفانه، این منابع تاریخی جنبه‌های مهم تحول کشاورزی را توضیح نداده باقی می‌گذارند؛ و این فقدان، هم در مورد نخستین دوره روابط ملکی پیچیده مصداق دارد و هم در مورد سامان کشاورزی تحت مقررات حکومت، که بعدها در سده پنجم میلادی قانونی شده بود و تا میانه سده هشتم دوام آورده بود. به هر روی، اطلاعاتی که هم‌اکنون در دست داریم، دست‌کم برای روشن ساختن روند اصلی حاکم بر این دوران کفایت می‌کنند. [۱۲۰] در هزاره نخست میلادی، دودمان‌های فاتح، زمین‌هایی را برای واگذاری به حامیان قبیله‌ای‌شان و نیز برخی چینی‌هایی که به ارتش‌های فاتح پیوسته بودند، کنار گذاشتند؛ ولی اکثریت رعایای چینی‌شان را از مالکیت خصوصی زمین محروم نکرده بودند. مطابق برآوردها، در آخرین مرحله حکومت دودمان چینگ (منچو)، مجموع زمین‌های متعلق به لشکرهای قبیله‌ای منچو، مغول و چینی، به چهاردرصد و زمین‌های تحت مالکیت خصوصی، تقریباً به ۹۳ درصد رسیده بود.^۱

گرچه پیش از این مرحله، سطح زمین غیر حکومتی گاه به کم‌تر از نیمی از کل زمین‌ها رسیده بود، [۱۲۱] و هرچند انواع مصوبات قانونی حق تقدم در خرید زمین را به خویشاوندان می‌دادند، [۱۲۲] باز این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که چین، در مقایسه با هر یک از تمدن‌های بزرگ شرقی، در جهت حفظ مالکیت خصوصی زمین بسیار پیش‌تر رفته بود.

دلایل این تحول فوق‌العاده، به هیچ روی روشن نیستند. ولی برخی واقعیت‌ها، در این زمینه روشن‌گرند. در چین، دگرگونی‌های تعیین‌کننده‌ای در میانه دوم هزاره نخست پیش از میلاد رخ داده بودند؛ زمانی که عناصر فرهنگی

مهم هم‌زمان پدیدار شده بودند، مانند شخم با گاو نر، کاربرد آهن و فن اسب‌سواری. نمی‌توان این هم‌زمانی را به عنوان یک امر بی‌اهمیت دست‌کم گرفت. هیچ‌یک از این عناصر در نواحی آب‌سالار آمریکای پیش از فتح پدیدار نشده بود؛ و در خاور نزدیک و هند، این عناصر طی تحولاتی طولانی و جدا از هم پدیدار شده بودند.

در هر دوی این نواحی، شخم زدن با حیوانات کاری از آغاز تاریخ مکتوب شناخته شده بود، حال آن‌که کاربرد آهن در زمانی جلوتر معمول شد و فن اسب‌سواری هنوز در زمانی جدیدتر از این تاریخ پدید آمده بود. آیا پیدایش هم‌زمان این فنون نوین تولید کشاورزی، و اعمال زور نظامی و ارتباطات سریع (و تضمینی که دو فن آخری در حفظ نظارت حکومتی پدید آوردند)، جامعه چینی را به تجربه اشکال بسیار آزادانه مالکیت زمین تشویق نکرده بود؟ دلیل این گام سرنوشت‌ساز هر چه بوده باشد، پس از برداشته شدن آن، روشن شد که از جهت سیاسی بسیار مؤثر و از نظر کشاورزی و مالی سودمند بوده است.

این تحول چینی - که به بررسی بیش‌تری نیاز دارد - نه تنها به خاطر توفیق آن بلکه به جهت محدودیت‌های جغرافیایی‌اش نیز قابل توجه است. به نظر می‌رسد این تحول بر همسایگان جنوب‌غربی چین، به ویژه برمه، تأثیر گذاشته بود. ولی با وجود تماس‌های فرهنگی متعدد با کشورهای آسیایی دورتر، نظام چینی مالکیت خصوصی زمین، اساساً به ناحیه خاستگاهش منحصر مانده بود.

۳. مالکیت خصوصی زمین در جامعه آب‌سالار چقدر آزاد بود؟

حال می‌دانیم که مالکیت خصوصی زمین در بسیاری از تمدن‌های آب‌سالار وجود داشت؛ ولی بجز در دوره کوتاه و اخیر گذار، مجموع زمین‌های خصوصی از مجموع زمین‌های عمومی کم‌تر بود. حتی در جاهایی که مالکیت خصوصی زمین غلبه داشت، همیشه از آن نوع آزادی که در یک جامعه آب‌سالار چندکانونی امکان‌پذیر بود، محروم بود.

۱. باک، ۱۹۳۷، ص ۱۹۳. طبق برآورد دکتر باک، زمین تحت مالکیت خصوصی، ۹۲/۷ درصد، زمین‌های واگذار شده به اعیان منچو به اضافه برخی «زمین‌های سلطنتی»، ۳/۲ درصد و «زمین دولتی» (زمینی که برای نگهداری مدارک و مقاصد مذهبی [کیش دولتی] کنار گذاشته شده بود) ۴/۱ درصد کل زمین‌ها بود. این داده‌ها تقریبی‌اند. در این برآورد، زمین خصوصی نیاکانی و معبدی که طبق برآورد همین منبع کم‌تر از نیم درصد بود، در نظر گرفته نشده است.

الف) محدودیت‌های مالکیت خصوصی که استبداد تحمیل می‌کرد، در برابر محدودیت‌هایی که به گونه‌ای دموکراتیک برقرار شده بودند

بی‌گمان، در هیچ جامعه‌ای مالک نمی‌تواند اختیار کامل ملکش را داشته باشد. حتی در شرایط مالکیت قوی، مالک آجرها با آن‌که می‌تواند آن‌ها را بفروشد، انبار کند یا برای ساخت خانه‌اش به کار برد، نمی‌تواند آن‌ها را به طرف همسایه‌اش پرت کند. تأکید دیرین روم بر موضع حاکم مالک، گرچه از جهت مالی معنی‌دار است، ولی از جهت اجتماعی اعتباری ندارد.

حتی از جنبه مالی نیز نگه‌دارنده یک ملک بلامنازع، لزوماً بدون محدودیت نیست. در بیشتر اجتماع‌های آزاد، برخی کارگزاران دولت باید از جهت معیشتی تأمین شوند و در چنین مواردی، شهروندان باید برای برآورده ساختن این نیاز، از ملکشان مایه گذارند. خرج کردن از ملک خصوصی برای حفظ حکومت در موارد ضروری، زمانی اتفاق می‌افتد که نیروهای جامعه مبتنی بر مالکیت قادر باشند حکومت را در موضع خدمتگزار نگه دارند. این نوع خرج کردن‌ها زمانی افزایش می‌یابد و دست و دل‌بازانه‌تر می‌شود که یک حکومت درست نظارت نشده بخواهد بودجه‌اش را به گونه‌ای جانبدارانه تعیین کند. این‌گونه خرج کردن‌ها زمانی یک‌جانبه و در جهت حفظ منافع قدرتمندان تعیین می‌شود که دولتی قدرتمندتر از جامعه نگذارد نمایندگان مالکان از منافع آن‌ها حفاظت کنند. در شرایط نوع نخست با مالکیت قوی، ولی نه هرگز مطلق، روبه‌رو می‌شویم و در شرایط نوع سوم مالکیت ضعیف می‌شود. در جامعه آب‌سالار، مالکیت اموال منقول، مانند مالکیت غیر منقول، ضعیف باقی می‌ماند، حتی در جایی که مالکیت خصوصی زمین از جهت کمی بر زمینداری عمومی برتری دارد.

ب) محدودیت‌های تحمیل شده بر آزادی بهره‌برداری، نحوه استفاده،

انتقال و سازمان‌دهی زمین خصوصی

استبداد شرقی، مالک زمین را در برخورداری از میوه‌های ملکش، تصمیم‌گیری

در مورد نحوه استفاده از آن، به ارث گذاشتن آزادانه (از طریق وصیتنامه) و محافظت از آن از طریق سازمان‌دهی سیاسی، به گونه‌ای یک‌جانبه محدود می‌کند.

حکومت مبتنی بر استبداد ارضی، از همه نگه‌دارندگان زمین، چه برای استفاده خودش و چه جهت استفاده‌رسانی به اشخاص یا نهادهای ممتاز (معابد، مساجد و کلیساها)، خراج می‌گیرد؛ و مالیات زمین را طبق ممیاز عقلانیت خودش (یا همان فرمانروایان) به گونه‌ای یک‌طرفه تعیین می‌کند. اجاره‌داری می‌تواند باعث قشریندی در حوزه مالکیت شود؛ و قدرت متغیر مقامات محلی و مرکزی، می‌تواند توزیع درآمدهای دولتی را در چارچوب سامان دیوان‌سالارانه، تغییر دهد. ولی هیچ وضعیتی نمی‌تواند بر آن تنظیم بنیادی که مالکان یا متصرفان زمین را عموماً وادار به تسلیم بخش قابل‌توجهی از درآمدها به نمایندگان دولت می‌کند، تأثیر گذارد.

هدف مستقیم این تنظیم، ثمرات عملکردی ملک است، ولی به گونه‌ای غیر مستقیم بر نحوه کاربرد قطعه زمین واگذار شده نیز تأثیر می‌گذارد و آن را دچار محدودیت می‌سازد. حکومت درخواست‌های مالی‌اش را بر مبنای این چشمداشت مطرح می‌کند که دهقان متصرف زمین (یا مالک) محصولی به عمل می‌آورد که بازده معینی به دست می‌دهد. این درخواست، کشاورز را وادار می‌سازد محصولی مشخص یا جایگزین قابل قبول آن را کشت کند. گاه و به ویژه در نظام‌های ارضی تحت مقررات حکومت، حکومت ممکن است گیاهان یا درختان مشخصی (برنج، ذرت، زیتون، کنف یا درخت توت) را برای کشت مقرر کند؛ و در این موارد، آزادی عمل مالک برای تعیین چگونگی نحوه استفاده از زمین‌اش، معنایی ندارد. به هر روی، غالباً حکومت به همین اکتفا می‌کند که مبلغ دریافتی‌اش را از پیش تعیین کند. در هر دوی این موارد، نتیجه کار یک نوع اقتصاد برنامه‌ریزی شده سرهم‌بندی شده است که آزادی عمل و انتخاب کشاورز را اساساً محدود می‌سازد.

در فصل پیش، درباره آزادی عمل در انتقال وصیتنامه‌ای زمین و

سازمان‌دهی برای حفاظت از آن، بحث کرده‌ایم. قوانین وراثت آب‌سالاران، زمین تحت مالکیت خصوصی را قطعه‌قطعه می‌سازد. ناتوانی مالک زمین در تحکیم موقعیت ملک‌اش از طریق سازمان‌های کارآمد ملی و سیاسی، در جوامع آب‌سالار پیچیده و نیمه‌پیچیده یا ساده، آشکار است.

این به آن معنا نیست که بگویم تسلط مالکیت خصوصی زمین و گسترش اجاره‌داری در تمدن‌هایی مانند چین سنتی، از جهت اجتماعی اهمیتی ندارد. این نوع تسلط و گسترش، از این جهت بی‌اهمیت نبودند. ولی گسترش اجاره‌داری که روابط میان بخش‌های اداری و غیر اداری (اعیان) طبقه حاکم را بسیار تغییر داده بود، به تحکیم مالکیت زمین یا سازمان‌های مستقل مالکان زمین، منجر نشده بود. مالکیت خصوصی زمین از جهات مالی، قانونی و سیاسی، از آغاز تا سقوط نهایی جامعه سنتی چین، ضعیف بود.

ط) تأثیر مالکیت خصوصی بر جامعه آب‌سالار

۱. ابقای جامعه آب‌سالار، به حفظ روابط ملکی توسط حکومت بستگی داشت

بر پایه این واقعیت‌ها، به نظر می‌رسد برخی نتیجه‌گیری‌های کلی، توجیه‌پذیرند. قبل از همه باید گفت جامعه آب‌سالار، مانند شکل‌بندی‌های نهادی دیگر، مالکیت خصوصی را می‌شناسد. بقای انسان در هر دوره زمانی، بدون پذیرش همگانی و یک‌نواخت‌سازی روابط میان اشخاص و چیزها و خدمات، امکان‌ناپذیر است. حتی یک مجرم مالک لباس‌هایی است که می‌پوشد؛ و بسیاری از بردگان علاوه بر لباس‌هایشان صاحب چیزهای معین دیگری نیز هستند. یک دهقان وابسته به زمین، علاوه بر زمینش، صاحب انواع چیزهای دیگر نیز هست.

در بسیاری موارد، تصرف و نیز مالکیت، با یک رسم به رسمیت شناخته می‌شود. هر جا قوانین مکتوب وجود داشته باشد، اشکال مهم مالکیت با قوانین خاصی تنظیم و به رسمیت شناخته می‌شود.

این قضیه در مورد هر جامعه‌ای، از جمله جوامع تحت تسلط رژیم‌های استبدادی نیز مصداق دارد. حتی کم‌ترین ملاحظه عقلانیت نیز ایجاب می‌کند آن‌هایی که قوانین را یک طرفه و مستبدانه وضع می‌کنند - و تغییر می‌دهند - نباید با لغو غیر ضروری آن‌ها این قوانین را از اعتبار ببندازند. هرچه ضریب عقلانیت یک فرمانروا بالاتر باشد، مقرراتی را که بر رعایایش تحمیل کرده است، خود بیشتر رعایت می‌کند. مقررات حاکم بر مالکیت خصوصی نیز، مشمول همین قضیه است.

حاکم مستبد شرقی می‌تواند زمین را خرید و فروش کند. [۱] او می‌تواند صنعتگرانی خصوصی در اختیار داشته باشد تا کالاهایی برایش تولید کنند و گاه، ممکن است دستمزد سخاوتمندانه‌ای به آن‌ها بدهد. او همچنین می‌تواند مستقیماً از بازرگانان خرید کند و در همه این موارد، و نه لزوماً، می‌تواند کالاهای را با قیمت پایینی بخرد. در روسیه مسکووی، این نوع خرید با قیمت پایین، قاعده بود، [۲] و در هند باستان، بازرگانان ناچار بودند هر مبلغی را که ارزیاب شاه مناسب تشخیص می‌داد، بپذیرند. [۳] ولی این واقعیت که فرمانروایان و کارگزارانشان بهای برخی کالاهای خدمات را می‌پرداختند، خصلت استبدادی این رژیم‌ها را نفی نمی‌کند. این واقعیت، فقط نشان‌دهنده این امر است که رژیم استبدادی معمولاً بر مبنای مقررات کلی و قانونی‌ای عمل می‌کند که خود وضع کرده است.

آنچه در مورد استبداد شرقی درست است، به همان اندازه در مورد دستگاه دولتی و صنعتی امروزی نیز مصداق دارد. یک ناظر سطحی ممکن است از وجود قوانین مربوط به مالکیت، خرسند شود. ولی هیچ تحلیلگر واقع‌بینی نیست که حکومت هیتلر را دموکراتیک بخواند، چون طبق قوانین نورمبرگ با اموال یهودیان برخورد می‌کرد؛ و نیز خصلت استبدادی دولت آغازین شوروی را انکار نمی‌کند، فقط برای آن‌که این دولت، غله را به بهای ثابت دولتی از دهقانان تولیدکننده می‌خرید.

۲. پیچیدگی روزافزون مالکیت و جامعه

هرچند مالکیت آب‌سالارانه، یکی از عناصر ضروری جامعه آب‌سالار است، ولی صورت‌های دیگری نیز این نوع جامعه را مشخص می‌سازند. در این جامعه، مالکیت و فعالیت اقتصادی خصوصی، به گونه‌ای قابل توجه در صنعت و بازرگانی دیده می‌شود؛ و ممکن است مالکیت خصوصی در کشاورزی نیز گسترش و حتی غلبه داشته باشد. نمایندگان الگوهای پیچیده و نیمه پیچیده مالکیت، با یکدیگر و دولت روابطی دارند که با روابط نمایندگان الگوهای ساده مالکیت، بسیار متفاوت است. همین واقعیت ما را قادر می‌سازد بر مبنای الگوهای متفاوت مالکیت، انواع متفاوت سامان‌های اجتماعی فراگیر را تشخیص دهیم.

۳. مالکیت کوچک انگیزه اقتصادی قابل توجهی فراهم می‌کند،

ولی هیچ‌گونه قدرت سیاسی به بار نمی‌آورد

الف) مشوق‌های موجود در ذات تصرف و مالکیت خصوصی

مزایای فنی ناشی از تدابیری که فقط گروه‌های کاری بزرگ می‌توانند به کارشان گیرند، ممکن است با آنچه از طریق کوشش فردی یا کار چند نفر خویشاوند انجام می‌گیرد، یکسان یا بیشتر باشند، ولی هرگاه این مزایای فنی مهم نباشند یا وجود نداشته باشند، مشوق‌های کنش فردی، کارآمدتر می‌شوند.

لزومی ندارد که کنش فردی بر پایه مالکیت استوار باشد. متصرف یک قطعه زمین، ممکن است همان مالک آن باشد، ولی در روزگار پیش از کاربرد ماشین‌آلات و تحت شرایط فنی قابل مقایسه، او احتمالاً از عضو یک گروه کاری که برای دستمزد کار می‌کند، تولید بیش‌تری دارد. از همین روی در سراسر جهان آب‌سالار، با دهقانانی روبه‌رو می‌شویم که زمینشان را به گونه‌ای فردی کشت می‌کنند و نه جمعی؛ و هرجا حیوانات کاری بر مزایای کشت فردی افزوده باشند، کار دهقانی در سطح کوچک، جای تنها نظام مهم کشت

دسته جمعی، یعنی نظام زراعی عمومی را می‌گیرد. در صنایع دستی و تجارت، فعالیت اقتصادی خصوصی عموماً بر مالکیت خصوصی مبتنی است. در کشاورزی، تصاحب خصوصی زمین معمولاً باعث می‌شود دهقان با علاقه بیش‌تری کار کند. اجاره کاری نیز مانند مالکیت دهقانی، باعث تشدید فعالیت کشاورزی شده است.

بی‌گمان، اشتیاق اجاره کار به تصرف زمینش، بسیار شدید است. حتی در شرایط مالیاتی اسفبار نیز، بیش‌تر دهقانان صاحب زمین به کشتزارهایشان می‌چسبند، به این امید که روزی پیش از آن‌که ناچار به ترک ملکشان شوند، فشار مالیاتی نامعقول تخفیف یابد.

صنعت دستی مبتنی بر مالکیت خصوصی، چیزهای زیبای بسیاری تولید کرده است (منسوجات و ساخت‌های چوبی، چرمی و فلزی) که پژوهشگر تمدن آب‌سالارانه را به وجد می‌آورد؛ و دهقانان آب‌سالاری که زمین‌هایشان را به گونه‌ای فردی زیر کشت می‌برند، از جهت مهارت و بهره‌وری، از سرف‌های اروپای فئودالی برترند. این قضیه حتی در مواردی که دهقانان، فقط متصرفان موروثی زمین تحت مقررات حکومت هستند، نیز مصداق دارد و در مورد دهقانان اجاره کار یا مالک خصوصی زمین، حتی از این هم بیش‌تر مصداق دارد. در واقع، به هیچ روی بعید نیست که تشدید استثنایی کشاورزی در چین سنتی، از این واقعیت سرچشمه گرفته باشد که در این دوره، مالکیت خصوصی زمین دهقانی در چین، از دیگر تمدن‌های آب‌سالار، گسترده‌تر بود^۱.

۱. زمینداران فئودال ژاپن، برخلاف همگان اروپایی‌شان، درگیر کشت اربابی در سطح وسیع نشده بودند؛ و دهقانان ژاپنی زمینشان را به گونه‌ای فردی و تحت شرایطی کشت می‌کردند که به اجاره کاری شباهت داشت، نه شرایط دهقانی وابسته به زمین. آن‌ها نیز بر پایه یک اقتصاد آبیارانه بسیار بهبود یافته، به نوعی کشت نیمه‌سطحی می‌پرداختند. با نزدیکی جغرافیایی، نمی‌توان این قضیه را به خوبی تبیین کرد. ژاپنی‌ها، حکومت مطلقه دیوان‌سالارانه نیمه‌مدیریتی را از چین اقتباس نکردند؛ و نظام مالکیت خصوصی زمین را نیز از همسایه آسیایی‌شان نگرفتند. ولی نجیب‌زادگان ژاپنی، در چارچوب نوعی قدرت و روابط اجتماعی فئودالی، تا آن‌جا که الگوی کلی جامعه‌شان اجازه می‌داد، به دهقانانشان مشوق‌های ملکی چشمگیری می‌دادند.

ب) مالکیت گدامنشانه

مالکیت خصوصی کوچک، چه از نوع تصرفی و چه از گونه تملکی، در جوامع آبسالار نیمه پیچیده، امری آشکار بود. این نوع مالکیت، به ویژه در پهنه کشاورزی، در جوامع شرقی پیچیده، حتی از این هم آشکارتر شده بود. آیا در هر دوی این موارد، مالکیت خصوصی به نیروی سیاسی مهمی تبدیل شده بود؟ از دیدگاه یک جامعه چند کانونی و مبتنی بر مالکیت، این پرسش کاملاً معقولانه است. مالکان کوچک (صنعتگران و دهقانان) در یونان باستان نقش سیاسی بیش از پیش مهمی ایفا می کردند. صنعتگران مستقل در بسیاری از شهرهای صنفی اروپایی قرون وسطا موقعیت برجسته ای داشتند و به همراه دهقانان، عنصر مهمی را در حکومت های دموکراتیک سوئیس تشکیل می دادند. در برخی ایالت های مبتنی بر کشاورزی ایالات متحد، که زیر بار مزارع وسیع و تولید در سطح وسیع نرفتند، رأی کشاورزان عامل تعیین کننده ای به شمار می آید. گرچه امروزه این کشاورزان کم تر از ۱۵ درصد^۱ نیروی کار این کشور را تشکیل می دهند، ولی بهتر از گروه های دیگر سازمان گرفته اند و همچنان نیروی سیاسی قابل توجهی را چه در سطح منطقه ای و چه در سطح ملی اعمال می کنند. در این جا نیازی به تأکید بر اهمیت سیاسی بالقوه نیروی کار نیست، یعنی همان گروهی که مهم ترین موجودی اقتصادی اش قابلیت کار کردن است. در برخی از دولتشهرهای یونان باستان در آخرین مرحله استقلالشان، نیروی کار آزاد به نیروی سیاسی مهمی تبدیل شده بود. نمایندگان این نوع دارایی فردی که چه از جهت حرفه ای و چه از نظر سیاسی سازمان یافته اند، در برخی کشورهای صنعتی مانند استرالیا، سوئد و انگلستان، رهبری سیاسی آسوده ای را در امور مربوط به اقتصاد ملی به دست گرفته اند؛ و در بسیاری از کشورهای دیگر، مانند ایالات متحد آمریکا، موقعیت سیاسی شان به سرعت بهبود یافته است.

۱. این رقم مربوط به سال نوشته شدن این کتاب است. در سال های اخیر، این درصد رقمی بسیار کم تر است. (مترجم)

نقش مالکیت و نیروی کار کوچک، در جهان آبسالارانه، قابل مقایسه با کشورهایی که در بالا ذکر شدند، نیست. این قضیه، در ارتباط با نیروی کار، بسیار ساده است. کارورزان شخصاً آزاد و دستمزدگیر، در بسیاری از تمدن های آبسالار وجود داشته اند. [۴] در این جا، بیش تر کارگران غیر ماهر، سازمان نگرفته بودند، ولی کارگران ماهر در واحدهای جداگانه حرفه ای و محلی سازمان گرفته بودند. اما این کارگران، حتی زمانی که تحت نظارت شدید حکومتی هم نبودند، تنها یک نوع خودگردانی از جهت سیاسی بی اهمیت تشکیل داده بودند، که می توان آن را دموکراسی گدامنشانه نامید.

از این جهت، مالکان دهقان چه وضعیتی داشتند؟ آن ها چه در موقعیت مالک و چه در وضعیت متصرف زمین تحت کشت شان، نمایندگان نوعی مالکیت و فعالیت اقتصادی انسجام نیافته بودند. در بهترین حالت، آنان اجازه داشتند امور اساساً محلی شان را در چارچوب نوعی دموکراسی گدامنشانه روستایی، یا همان اجتماع روستایی، حل و فصل کنند.

از دیدگاه دیوان سالاری مطلقه، مالکیت صنعتگران و دهقانان، یک نوع مالکیت گدامنشانه بود، مالکیتی که از جهت اقتصادی انسجام نیافته و از نظر سیاسی ناتوان بود.^۱

۱. آیا دهقانان در نخستین دوره رژیم شوروی، تهدیدی اقتصادی و سیاسی برای رژیم به شمار می آمدند؟ دیری پیش از ۱۹۱۷، لنین بر خطر هرگونه مالکیت خصوصی (از جمله مالکیت زمین دهقانی) برای یک رژیم سوسیالیستی تأکید کرده بود. (لنن، منتخب آثار جلد نهم، صص ۶۷-۶۶، صص ۲۱۴-۲۱۳ و صفحات دیگر)، و حتی پس از آن که حزب او قدرت دیکتاتوری اش را با پشتیبانی دهقانان زمین «گرفته» تثبیت کرد، عقیده اش را تغییر نداده بود (همان، جلد بیست و هفتم، صص ۳۰۳؛ جلد سی و یکم، صص ۴۸۳). او تأکید می کرد مالکیت، انسان را به یک «جانور وحشی» تبدیل می کند، (همان، جلد ۳۰، صص ۴۱۸). و خرده بورژوازی و دهقانان کوچک را پرورش دهندگان بالقوه سرمایه داری و در نتیجه، خطری ذاتی برای دولت شوروی می دانست (همان، جلد بیست و هفتم، صص ۳۰۳). در ۱۹۱۸، لنین این نیروهای خرده بورژوازی را «دشمن اصلی» رژیم خود نامید (همان، جلد سی و دوم، صص ۳۳۹). در آستانه نخستین برنامه پنج ساله، استالین، این فرمول لنین را که تولیدکنندگان کوچک «آخرین طبقه سرمایه داران» به شمار

۴. مالکیت خصوصی تجاری، حتی زمانی که به آن اجازه رشد داده شده بود، از نظر سیاسی اهمیتی نداشت

در شرایط خاص، نمایندگان استبداد شرقی از جهت اقتصادی به مصحلتشان می‌دیدند که بخش اعظم تجارت را به بازرگانان خصوصی واگذار کنند. در چنین شرایطی، برخی بازرگانان، ثروتی افسانه‌ای به هم می‌زدند و اندکی از آن‌ها نیز از موقعیت اجتماعی چشمگیری برخوردار می‌شدند.

این امکان را هم در نظر داریم که بازرگانان به صورت گروهی نیز می‌توانستند در اداره حکومت‌های استبدادی مشارکت داشته باشند؛ ولی شواهد موجود نشان نمی‌دهند که این تحول نقش مهمی در هریک از نمونه‌های جوامع آب‌سالار نیمه‌پیچیده و پیچیده ایفا کرده باشد. در بابل، هند بودایی، آمریکای مرکزی پیش از فتح، خاور نزدیک اسلامی و چین امپراتوری، مالکیت تجاری بزرگ، حتی آن زمان که در یک سطح وسیع عملکرد داشت، از جهت سیاسی همچنان بی‌اهمیت باقی مانده بود.

۵. مسائل ثروت در چارچوب طبقه حاکم

در چارچوب طبقه حاکم، مسائل ملکی بسیار متفاوتی مطرح می‌شوند. در جوامع آب‌سالار ساده، تقریباً همه محصول مازاد ملی به فرمانروا و خدمتگزارانش اختصاص دارد. و حتی زمانی که گروه‌های میانی، مانند بازرگانان، اجازه می‌یابند از معاملاتشان سودهای هنگفتی ببرند، طبقه حاکم، انحصار بیش‌تر ثروت کشور را همچنان در دست دارد. درباریان و

→ می‌آیند. (همان، جلد سی‌دوم، ص ۴۶۰) تکرار کرد. او تأکید می‌کرد که این طبقه، «سرمایه‌داران را در میان خودشان پرورش خواهند داد و جز انجام دادن پیوسته و مدام این کار، راه دیگری ندارند» (استالین، ۱۹۴۲، ص ۱۰۲). دلیلی در دست نداریم که بگوئیم لنین یا استالین براساس یک بررسی جدی درباره جایگاه بالقوه دهقانان کوچک زمیندار و تحت قدرت دولت مطلقه، به چنین نظری رسیده بودند. اتهام‌های شبه‌علمی استالین در ۱۹۲۸، تنها برای آن مطرح شده بودند که دیوان‌سالاری و مردم اتحاد شوروی را برای انحلال کامل مالکیت خصوصی دهقانی آماده سازند.

صاحب‌منصبان، می‌توانند سهمی از این ثروت را به صورت درآمد زمین‌های واگذار شده (اداری یا تشریفاتی) یا مقرری (نقدی یا جنسی)، به خود اختصاص دهند. در هر دوی این موارد، این درآمد مبتنی بر قدرت حکومت، در جهت نظارت بر زمین و مالیات بستن بر مردم است. و باز در هر یک از این موارد، این درآمدها به دارایی خصوصی (دیوان‌سالارانه) تبدیل می‌شوند. دریافت‌کنندگان این نوع درآمد می‌توانند همه آن را مصرف کنند یا بخشی از آن را به صورت پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری کنارگذارند. در هر دو نوع استفاده از این درآمدها، با مسئله خوش‌گذرانی‌های دیوان‌سالارانه روبه‌رو می‌شویم؛ نوع دوم استفاده از این درآمدها، مسئله اجاره‌داری و سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه را نیز مطرح می‌سازد.

الف) خوش‌گذرانی دیوان‌سالارانه

خوش‌گذرانی دیوان‌سالارانه را می‌توان برخورداری از ثروتی دانست که حسادت کارگزاران بلندپایه یا خشم خردکننده فرمانروای مستبد، را تحریک نمی‌کند. [۵] فرصت‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، می‌توانند قضیه این نوع خوش‌گذرانی را پیچیده سازند. اعضای طبقه حاکم، تا وقتی که لذت بردن اشکالی نداشته باشد، به لذت بردن از دارایی‌هایشان علاقه‌مندند، ولی در شرایط متفاوت، این علاقه را به صورتی دیگر ابراز می‌دارند. حتی در جوامع آب‌سالار پیچیده‌ای که امکان مالکیت زمین، اقتصاد و صرفه‌جویی را تشویق می‌کند^۱، علاقه به مصرف دلخواهانه و زندگی مرفهانه همچنان غلبه دارد. غالباً و به ویژه در میان صاحب‌منصبان بسیار برجسته و دایماً در معرض خطر، مانند وزیران، خزانه‌داران یا «صدراعظم‌ها»، شیوه دم‌غنیمت‌شمار دیوان‌سالارانه، بسیار آشکار است. [۶]

۱. لذت‌های مصرف دیوان‌سالارانه در چین امپراتوری، در رمان‌هایی چون رؤیای خانه سرخ، به تفصیل توضیح داده شده‌اند.

ب) اجاره‌داری و سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه

حتی تجمل‌دوست‌ترین صاحب‌منصبان معمولاً می‌کوشند بخشی از درآمدشان را پس‌انداز کنند؛ وانگهی، ممکن نیست که آن‌ها همیشه منصبش را در اختیار داشته باشند. خانواده‌شان همیشه باید چیزی برای خوردن داشته باشند و فرزندان‌شان باید برای مطلوب‌ترین مشاغل، که همان شغل دولتی است، آموزش ببینند. به همین دلیل، صاحب‌منصبان دوراندیش، فلزات و جواهرات گرانبها را زیر زمین دفن می‌کنند، یا از این بهتر، آن‌ها برخی از دارایی غیر فعال‌شان را به دارایی فعال تبدیل می‌کنند. آن‌ها می‌توانند زمینی را برای اجاره دادن بخرند یا از درآمد نقدی‌شان برای گرفتن یک قرارداد سودبخش حکومتی (به ویژه به عنوان گردآورنده مالیات)، وام دادن یا شراکت در فعالیت‌های بازرگانی خصوصی، استفاده کنند. اینان با استفاده از دارایی دیوان‌سالارانه‌شان، به یک اجاره‌دار یا سرمایه‌دار دیوان‌سالار تبدیل می‌شوند.

البته دیگرانی نیز هستند که اجاره‌دارند. هر کجا که زمین را بتوان آزادانه انتقال داد، متمولان کوچک مشتاقند آن را بخرند. [۷] سرمایه‌داران غیر دیوان‌سالار نیز وجود دارند. ولی از آن‌جا که دستگاه قدرتمند و بی‌همتای دولتی در کسب درآمد کشاورزی و غیر کشاورزی دستی بالاتر از دیگر نیروهای جامعه آب‌سالار دارد، صاحب‌منصبان بیشتر به عنوان کشاورز مالیات‌گیر ظاهر می‌شوند و هر جا بتوان زمینی خرید، به دنبال آن هستند که زمیندار مالک شوند.

در چین امپراتوری، فراوانی مالکیت خصوصی زمین، صاحب‌منصبان را قادر ساخته بود بخش قابل توجهی از درآمدشان را به خرید زمین اختصاص دهند. بررسی اخیری دربارهٔ صاحب‌منصبان و اعیان دیوان‌سالار سدهٔ نوزدهم چین، نشان می‌دهد در پایان حکومت دودمان چینگ، صاحب‌منصبان کنونی و گذشته، دارندگان عناوین اداری و دبیران سطح بالا، می‌توانستند سالیانه اجاره زمین‌ها در مجموع مبلغ ۱۶۵ میلیون تایل و از فعالیت‌های کارفرمایانه حدود ۸۱/۵ میلیون تایل به دست آورند. در همین زمان، صاحب‌منصبان

فروپایه‌تر از اجارهٔ زمین در مجموع حدود ۵۵ میلیون و از فعالیت‌های اقتصادی دیگر ۴۰ میلیون تایل به دست آورده بودند.^۱ این ارقام نشان می‌دهند که بیش‌تر درآمدهای اجاری قشر دبیران، به جیب بلندپایگان این گروه می‌رفت که بیش‌ترشان در دستگاه دیوان‌سالارانه کار می‌کردند (صاحب‌منصبان کنونی و پیشین و کارگزاران نیمه‌دولتی، به نسبت سه به یک بیش‌تر از دبیران درآمد داشتند).

در استبداد شرقی و نیز غربی، اجاره‌داری و کارگزاری هم‌پوشانی دارند. ولی همین شکل‌بندی‌های به ظاهر همسان، از جهت ماهیت نهادی بسیار تفاوت دارند. اجاره‌داران دیوان‌سالار جامعهٔ شرقی، قدرت سیاسی‌شان را در اصل از حکومت مطلقه داشتند که خودشان یا خویشاوندان اداری‌شان بخش فعالی از آن را تشکیل می‌دادند. اعیان وابسته به دیوان‌سالاری ارضی، تنها به عنوان صاحب‌منصبان دولتی، از جهت سیاسی سازمان گرفته بودند. اجاره‌داران نجیب‌زادهٔ اروپای پسااقنودالی اروپا یا ژاپن، لزوماً منصب دولتی نداشتند و برای ترمیم ادواری املاکشان به مقرری‌های دولتی نیازی نداشتند، زیرا مستغلات آن‌ها به خاطر رعایت اصل نخست‌زادگی و حبس ملک، یکپارچه باقی می‌ماند.

اعیان دیوان‌سالار (شرقی) که مالکیت زمینی در اختیارشان بود، بخت

۱. این داده‌ها و بسیاری داده‌های روشنگر دیگر، از یک بررسی همه‌جانبه دربارهٔ «اعیان» چینی سدهٔ نوزدهم توسط دکتر چانگ چونگ-لی، از اعضای دانشگاه سیاتل ایالت واشینگتن، به دست آمده‌اند. ایشان سخاوتمندانه اجازه داده‌اند من از این ارقام در این کتاب استفاده کنم. صاحب‌منصبان و دبیران با هم طبقه‌بندی شده‌اند، زیرا در آخرین دورهٔ چین امپراتوری، آن‌ها با هم یک گروه منزلتی به نام شین-شیه تشکیل داده بودند (به فصل هشتم این کتاب نگاه کنید). درآمد کارفرمایانه آن‌ها بیش‌تر از سرمایه‌گذاری در بانک‌های ملی، بنگاه‌های کارگشایی و تجارت نمک سرچشمه می‌گرفت (چانگ، جلد دوم). دکتر چانگ در بررسی‌اش نشان می‌دهد شین-شیه، «گروه ممتازی که قابلیت‌ها و کارکردهای مدیریتی داشتند»، از «خدمات دولتی»، «خدمات تخصصی» و «خدمات اشرافی» درآمدی به دست می‌آوردند که از درآمد اجاره یا فعالیت‌های بازرگانی بیش‌تر بود (نامهٔ دکتر چانگ، ۲۰ مارس ۱۹۵۴).

اجتماعی تنها به قضیه وجود یا گستره مالکیت خصوصی ارتباط ندارد. ثروت دیوان‌سالارانه نوعی دارایی خصوصی به شمار می‌رود، ولی در دارایی دولتی ریشه دارد و از آن سرچشمه می‌گیرد، و توزیعش در میان دیوان‌سالاران بر شرایطی سیاسی مبتنی است که نمی‌توان آن را برحسب مالکیت خصوصی تبیین کرد.

بیش‌تری برای تصاحب شغلی دولتی برای تجدید منصبشان داشتند؛ ولی این زمین اساساً برای کسب درآمد بود. برعکس، زمین اعیان فئودالی (غربی) قدرت سیاسی سازمان‌یافته آن‌ها را ابقا می‌کرد، قدرتی که مستقل و گاه در تعارض آشکار با قدرت دولتی بود. مالکیت فئودالی، به شیوه‌ای متفاوت از مالکیت آب‌سالارانه (دیوان‌سالارانه و انواع دیگر)، علاوه بر ایجاد درآمد، یک نوع مالکیت آشکار و مهم قدرت نیز به شمار می‌رفت.

۶. نتیجه‌گیری‌هایی که مسائل تازه‌ای به بار می‌آورند

الف) مالکیت آب‌سالارانه: مالکیت درآمدزا در برابر مالکیت قدرت

مالکیت آب‌سالارانه، چه وسیع باشد، چه کوچک؛ چه عضوی از طبقه حاکم باشد، چه نباشد، مزایایی مادی‌ای برای مالک این نوع مالکیت فراهم می‌سازد. ولی صاحبان این نوع مالکیت را قادر نمی‌سازد از طریق سازمان‌دهی و فعالیت مبتنی بر مالکیت، نظارتی را بر قدرت دولتی اعمال نمایند. در همه این موارد، این یک نوع مالکیت درآمدزا است، نه مالکیت قدرت.

ب) اهمیت و محدودیت مالکیت خصوصی در تعیین

تفاوت‌های طبقاتی در جامعه آب‌سالار

گفته یادشده در بالا به معنای آن نیست که اهمیت مالکیت را در ایجاد تفاوت‌های اجتماعی (طبقاتی) انکار کنیم. پیدایش صنعت دستی و تجارت مبتنی بر مالکیت، و گسترش مالکیت خصوصی زمین، باعث پیدایش عناصر اجتماعی، گروه‌ها و طبقات جدید می‌شود. به همین دلیل، درست و ضروری است که نشان دهیم الگوهای تفاوت اجتماعی با چه شیوه‌هایی با الگوهای مالکیت خصوصی ارتباط می‌یابند.

به هر روی، به خوبی آشکار است که در جامعه آب‌سالار، مسئله تفاوت

فصل هشتم

طبقات در جامعه آب سالار

الف) نیاز به یک نوع جامعه‌شناسی جدید طبقات اجتماعی

تحلیل نهادی مدرن، در جامعه‌ای پدیدار شد که به گونه تعیین‌کننده‌ای با شرایط مالکیت شکل گرفته است. در نتیجه، پیشگامان جامعه‌شناسی مدرن طبقات اجتماعی، بخش‌بندی‌های (رده‌ها) [۱] اصلی جامعه را اساساً تعیین‌شده گونه‌های عمده مالکیت خصوصی و انواع درآمدهای مرتبط با این گونه‌ها، در نظر گرفته‌اند. به نظر آدام اسمیت، «مجموع بازده سالیانه زمین و کار در هر کشور... به گونه طبیعی به سه بخش تقسیم می‌شود؛ اجاره زمین، دستمزد کارگر و سود سرمایه؛ و برای سه رده متفاوت از مردم درآمد ایجاد می‌کنند؛ آن‌هایی که با اجاره زندگی می‌کنند، آن‌هایی که با دستمزد امرار معاش می‌کند و آن‌هایی که با سود زندگی می‌کنند. این سه رده، عناصر اصلی و سازنده هر جامعه متمدنی را تشکیل می‌دهند و از درآمدهای آن‌هاست که دیگر رده‌های جامعه در نهایت سرچشمه می‌گیرند.» [۲] نمایندگان حکومت تاحدی از درآمدهای «سرمایه عمومی و زمین‌های همگانی» تأمین می‌شوند، ولی بیشتر هزینه‌های آن‌ها را سه رده عمده‌ای از مردم تأمین می‌کنند که بخشی از درآمدها را به صورت مالیات به دولت می‌پردازند. [۳]

برابر با این نظر، نمایندگان حکومت یک رده عمده جامعه به شمار

نمی‌آیند، بلکه رده‌های ثانوی و مشتق از رده‌های اصلی جامعه‌اند و هرگاه کشمکش‌هایی بر سر مالکیت پیش آید، حکومت مدنی به سلاحی در دست طبقات دارا علیه گروه‌های محروم اقتصادی تبدیل می‌شود. و باز به نقل از خود اسمیت: «حکومت مدنی تا زمانی که فلسفه وجودی‌اش تأمین امنیت مالکیت باشد، در واقع برای دفاع از ثروتمندان در برابر فقیران، یا دفاع از کسانی که برای خود قدری دارایی دارند، در برابر آن‌هایی که هیچ دارایی‌ای ندارند، ساخته شده است.»^۱

این عبارت که در دوره حاکمیت مالکیت افسارگسیخته نوشته شده، تفسیر اقتصادی خامی از دولت به دست می‌دهد. این تفسیر، به قدرت به عنوان یک عامل تعیین‌کننده طبقه، یا اهمیت اقتصادی-اجتماعی دولت در تمدن‌های آب‌سالار توجهی ندارد، هرچند اسمیت با این نوع تمدن‌ها آشنا بود^۲ ولی جانشینانش ویژگی جامعه آسیایی را با روشنی بیشتری مشخص کردند، هرچند آن‌ها نیز «آسیا» را به عنوان مقوله‌ای ثانوی در نظامی اقتصادی-اجتماعی در نظر می‌گرفتند که مالکیت خصوصی و درآمدهای ناشی از آن، عوامل تعیین‌کننده شکل‌گیری طبقه در آن بودند.

مفهوم مبتنی بر مالکیت طبقه، با وجود نارسایی‌هایش، تا آستانه سده بیستم محرک علوم اجتماعی بود. بی‌گمان، این مفهوم برای درک جوامعی که در آن‌ها مالکیت خصوصی مستقل و قوی تسلط دارد، ضروری است؛ و برای فهم برخی جنبه‌های ثانوی جوامع مبتنی بر قدرت، نیز ضرورت دارد؛ حتی اگر

۱. اسمیت، ۱۹۳۷، ص ۶۷۴. اسمیت این عبارت را با نقل قولی از «گفتارها» یش تکمیل می‌کند: «بدون مالکیت، حکومتی نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا هدف اصلی حکومت، دفاع از ثروتمندان در برابر فقیران است.» او سپس به کتاب حکومت مدنی جان لاک، بخش ۹۴ ارجاع می‌کند که می‌گوید: «حکومت هدفی بجز حفظ مالکیت ندارد.»

۲. اسمیت، ۱۹۳۷، ص ۷۸۹. اسمیت در بسیاری مواقع برای رفع این اشکال، طرحش را به جوامع «تمدن» محدود می‌کند ولی هیچ کوششی نمی‌کند تا مفهومی از طبقه را مطرح سازد که جایگاه ویژه دولت و نمایندگانش را در جهان شرقی یا غربی، مشخص سازد.

بخواهیم این مفهوم را به گونه‌ای بی‌قید و شرط در مورد شکل‌بندی‌های جامعه نوع نخست به کار بندیم، کارآیی‌اش را از دست می‌دهد. ولی کاربرد این مفهوم به عنوان وسیله‌ای ضروری برای تبیین شکل‌بندی‌های جامعه نوع دوم، هیچ فایده‌ای ندارد.

رشد حکومت نیرومند در بسیاری کشورهای صنعتی نوین و پیدایش دولت‌های تمامیت‌گرا در اتحاد شوروی و آلمان، قادرمان می‌سازد قدرت دولت را به عنوان یکی از عوامل تعیین‌کننده ساختار طبقه، چه در زمان کنونی و چه در گذشته، تشخیص دهیم. این واقعیت‌ها همچنین ما را قادر می‌سازند اهمیت قدرت را در استقرار طبقه حاکم در جامعه آب‌سالار، روشن‌تر از پیش تشخیص دهیم.

ب) ساختار طبقه در جامعه آب‌سالار

۱. رابطه با دستگاه دولت به عنوان معیار اساسی

پیشگامان جامعه‌شناسی که مالکیت را مبنای طبقه می‌دانستند، دولت آسیایی را به عنوان یک مالک بسیار بزرگ در نظر می‌گرفتند. به راستی که در بیشتر جوامع آب‌سالار، اغلب زمین‌های قابل کشت، تحت مقررات حکومت بودند، و گرچه حق تملک دولت در مورد زمین‌های تحت مقررات حکومت، پشت نمای اجتماع‌های روستایی به ظاهر خودگردان پنهان شده است، ولی دولت با جلوگیری از خرید زمین‌های این اجتماعات توسط افراد خارج از آن‌ها، نقشی منفی بازی می‌کند و با واگذاری یا فروش زمین (یا اجتماعات روستایی) به دلخواه حکومت، نقشی مثبت ایفا می‌کند. به هر روی، فرمول کلاسیک، دست‌کم از یک جهت، آشکارا قانع‌کننده نیست؛ زیرا فرمول آبیاری را که در جوامع آب‌سالار یکی از مهم‌ترین عوامل تولید به شمار می‌رود، ندیده می‌گیرد. آیا دولت استبدادی، «مالک» منابع بزرگ آب کشور است؟ چنین ادعایی در

مورد بسیاری از تمدن‌های آب‌سالار، و نه در مورد همه آن‌ها، مطرح شده است. ترجیح می‌دهم دولت را به عنوان نظارت‌کننده، و نه مالک آب‌های «اصلی» کشور، در نظر آورم.

این رهیافت را در ارتباط با زمین نیز می‌توان در پیش گرفت. برخی دولت‌ها، مانند دولت چین امپراتوری، نقش برجسته زمین تحت مالکیت خصوصی را برای یک مدت زمان طولانی تحمل کردند؛ در چنین مواردی، دولت از طریق مالیات بستن‌های سنگین و رهنمودهایی در این باره که چه محصولاتی را باید کشت کرد، و قانون وراثت قطعه قطعه کننده، موقعیت تملکی مالک را محدود می‌کرد. بدین‌سان، دولت آب‌سالار، که غالباً بیشتر زمین‌های قابل کشت را در مالکیت خود دارد، عموماً مالکیت را ضعیف نگه می‌دارد. ولی باز باید بگویم که بهتر است نقش دولت را نه به عنوان مالک بلکه نظارت‌کننده، در نظر آوریم.

در یک جامعه آب‌سالار، نخستین تقسیم‌بندی مردم به دو رده اشخاص برتر و ممتاز و افراد فروپایه و محروم، همزمان با پیدایش یک دستگاه دولتی بیش از حد نیرومند، اتفاق می‌افتد. سروران و ذی‌نفعان این نوع دولت یا حاکمان آن، طبقه‌ای تشکیل می‌دهند که با توده عوام تفاوت دارند و برتر از آن‌ها هستند؛ این توده گرچه شخصاً آزادند، ولی در مزایای قدرت هیچ سهمی ندارند. مردان وابسته به دستگاه دولت، طبقه حاکم، به معنای واقعی آن، هستند؛ و بقیه جمعیت، طبقه عمده دوم یا رعایا، را تشکیل می‌دهند.^۱

در چارچوب طبقه حاکم، افراد و گروه‌های متفاوت، از جهت توانایی در تصمیم‌گیری و سرپرستی کارکنان، بسیار متفاوتند. در اداره امور مدنی نیز، مانند ارتش، رهنمودهای عمده از سطح بالا سرچشمه می‌گیرند و باز مانند

ارتش، تصمیم‌های کوچک توسط مردان وابسته به رده‌های میانی دستگاه دولت گرفته می‌شوند. تصمیم‌های درباره اجرای نهایی فرامین و مقررات، به وسیله درجه‌داران و سربازان ساده سلسله‌مراتب قدرت، انجام می‌گیرند. این تصمیم‌های آخری ممکن است از دیدگاه بالانشینان چندان اهمیتی نداشته باشند، ولی برای عوامی که این تصمیم‌ها بر سرنوشتشان تأثیر می‌گذارند، بسیار مهمند.

شباهت قشرهای پایین‌تر سلسله‌مراتب دستگاه دولتی شرقی با کاسبکاران کوچک جامعه سرمایه‌داری، آشکار است. یک سرمایه‌دار کوچک بر شرایط عرضه، بازار یا سرمایه، چندان نفوذی ندارد، مگر آن‌که با همگنانش جبهه واحدی تشکیل دهد؛ ولی او چه بتواند یا نتواند این کار را انجام دهد، معمولاً می‌تواند در مورد آنچه باید بخرد یا تولید کند، تصمیم‌گیری کند. در واقع، او بسیاری از تصمیم‌های کوچک درباره امور کوچک جهانیش، را خود می‌گیرد. به همین‌سان، کارگزاران رده میانی و حتی پایین‌تر جامعه آب‌سالار، مانند رده‌های سطح بالا، بخشی از دستگاه قدرت به شمار می‌روند؛ آن‌ها هم، در هر سطحی که باشند، از مزایایی برخوردارند که اساساً از اقتدار بی‌قید و شرط رژیم سرچشمه می‌گیرند.

از نظر درآمد، اعضای رده پایین سلسله‌مراتب دولتی را در جامعه آب‌سالار، می‌توان با کارمندان یک شرکت سرمایه‌داری مقایسه کرد که از ارزش اضافی‌ای که خود در ایجاد آن نقش دارند، سهمی نمی‌برند. به همین خاطر جامعه‌شناسی طبقاتی مبتنی بر مالکیت، آن‌ها را نه به عنوان اعضای طبقه بالا بلکه به عنوان طبقه عوام در نظر می‌گیرد. به هر روی، این رهیافت، آن روابط انسانی را که معمولاً و به ویژه عملکردهای سامان دیوان‌سالارانه را مشخص می‌سازند، در نظر نمی‌گیرد. این عملکردها، فروپایه‌ترین نمایندگان دستگاه دولتی را در اعمال قدرت همه‌جانبه شریک می‌سازند. برخلاف کارکنان یک شرکت بازرگانی یا صنعتی، که در شرایط بده و بستان برابری بازار عمل می‌کنند، حتی فروپایه‌ترین اعضای دستگاه دولت، بر پایه اعمال زور

۱. ماکس ویر به این واقعیت توجه نشان داد که تحت شرایط قدرت برتر دیوان‌سالارانه، توده مردم به سطح «رعایا» بی‌تقلیل پیدا می‌کنند که رویاروی «یک گروه حاکم دیوان‌سالارانه قشریندی شده» قرار می‌گیرند؛ گروهی که به گونه‌ای عملی و حتی شکلی، می‌توانند «یک جایگاه کاملاً مستبدانه» به دست آورند (ویر، WG، ص ۶۶۷، ص ۶۶۹، ص ۶۷۱).

و به صورتی نابرابرانه عمل می‌کنند. جایگاه این اعضا در سلسله مراتب قدرت، فرصت‌های ویژه‌ای را برای ثروتمند شدن شخصی در اختیار برخی از فروپایه‌ترین کارگزاران دولت قرار می‌دهند. حتی فروپایه‌ترین کارگزاران به عنوان نمایندگان دولت استبدادی، آمیزه‌ای از بدگمانی و هراس را در عوام برمی‌انگیزند. از همین روی، اینان جایگاهی اجتماعی را اشغال می‌کنند، که از جهت قدرت، حیثیت و گاه حتی از نظر درآمد، آن‌ها را خارج و یا کم و بیش بالای توده رعایا قرار می‌دهد.

مردم بومی کشور فتح شده، ارتش فاتح را به صورت یک واحد یکپارچه در نظر می‌آورند، هرچند به خوبی می‌دانند که قدرت سربازان ساده بسیار محدود است. به همین سان، رعایای یک جامعه استبدادی آب‌سالار، اعضای دستگاه دولتی را به صورت یک واحد یک‌پارچه در نظر می‌گیرند، حتی با آن‌که روشن است این اعضا از جهت قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی بسیار با هم تفاوت دارند.

۲. عوامل متعدد مشروط‌کننده زیربخش‌های اجتماعی

طبقه حاکم، از همان آغازهای تمدن آب‌سالارانه، تمایز داشته است، ولی طبقه رعیت در جوامع آب‌سالار ساده، معمولاً بدون تمایز بوده است؛ حال آن‌که در جوامع آب‌سالار نیمه‌پیچیده و پیچیده، این طبقه همیشه در درون خود تمایز داشته است.

زیربخش‌های این دو طبقه، شرایط متفاوتی دارند. در چارچوب طبقه حاکم، جایگاه شخص در سلسله مراتب قدرت، تعیین‌کننده اصلی است و ثروت، گرچه گاه مهم است، ولی همیشه در درجه دوم اهمیت است. اما در چارچوب طبقه رعیت، انواع و ابعاد مالکیت فعال، عوامل تعیین‌کننده اصلی منزلت اجتماعی به شمار می‌آیند، در حالی که تفاوت آدم‌ها در ارتباط با حکومت، در این عرصه غیر سیاسی، هیچ نقشی ندارند یا نقش درجه دوم بازی می‌کنند.

ج) حاکمان

۱. مردان وابسته به دستگاه دولتی

الف) ساختار بنیادی عمودی

مردان وابسته به دستگاه دولتی هسته فعال طبقه حاکم را در جامعه آب‌سالار تشکیل می‌دهند. تقریباً در همه کشورهای آب‌سالار، ریاست این مردان بر عهده یک فرمانرواست که شخصیت‌هایی را در التزام رکابش دارد (دربار) و از طریق مجموعه‌ای از صاحب‌منصبان بلندپایه، دون‌پایگان متعدد کشوری و لشکری‌اش را نظارت و هدایت می‌کند. در این نوع سلسله‌مراتب که صاحب‌منصبان بلندپایه و نیز دون‌پایه را در بر می‌گیرد فرمانروا، در همه رژیم‌های استبدادی شرقی نقشی بنیادی ایفا می‌کند. تحولات افقی که تحت برخی شرایط رخ می‌دهند، این ساختار بنیادی عمودی را پیچیده می‌سازند.

۱. فرمانروا و دربار

بی‌رحمی‌ها و نیز دست‌ودلبازی‌های خودسرانه فرمانروا، موضوع بسیاری از مدارک مکتوب است. بی‌رحمی‌های خودسرانه او، نشانگر این واقعیت است که او، با قید برخی محدودیت‌های آشکار مادی و فرهنگی، می‌تواند هرکه را بخواهد برکشد یا نابود سازد. دست و دل‌بازی‌های خودسرانه فرمانروا، نشانگر این واقعیت است که او، با قید برخی محدودیت‌های آشکار اقتصادی، می‌تواند بدون التزام به یک عامل قانونی بذل و بخشش کند. شکوه مثال‌زدنی دربارهای شرقی، بیانگر اقتصادی تسلط استبدادی فرمانروایان مستبد شرقی بر رعایایشان است.

فرمانروا، اقتدار عملکردی برتر و بسیاری نمادهای جادویی و اسطوره‌ای را که کیفیت‌های هراس‌انگیز دستگاه قدرت زیردستش را بیان می‌کنند، در شخص خود به نمایش می‌گذارد. او ممکن است به خاطر عدم بلوغ، ضعف و بی‌کفایتی، بخشی از برتری عملیاتی‌اش را به یک دستیار واگذارد، که نایب‌سلطنه، وزیر یا

«صدراعظم» است. ولی قدرت برتر این مردان معمولاً دوام چندانی ندارد. این نوع قدرت تفویض شده به ندرت بر نمادهای اقتدار برین، تأثیر می‌گذارد و با قدرت گرفتن فرمانروا و تشخیص استعداد ذاتی خودکامگی مقامش، به سرعت ناپدید می‌شود.

اهمیت بی‌همتای هوس‌ها و کنش‌های فرمانروا، به افرادی که می‌توانند بر او تأثیر گذارند، اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد. گذشته از وزیر و گاه مؤثرتر از او، بهترین موقعیت تأثیرگذاری بر فرمانروا را کسانی دارند که در التزام رکاب او هستند؛ یعنی همان همسران و صیغه‌ها، خویشاوندان نسبی و سببی، درباریان، خادمان و نورچشمی‌های فرمانروا. در شرایط حکومت استبدادی، هر یک از این افراد می‌توانند به گونه‌ای موقتی و غیر عقلانی قدرت بیش از اندازه‌ای به دست آورند.

۲. صاحب‌منصبان بلندپایه

منظور ما از صاحب‌منصبان، اشخاصی هستند که یک نوع وظیفه خاص حکومتی برعهده دارند. در میان اقوام یکجانشین، وظایف عادی این مناصب معمولاً تدوام دارند و در یک «اداره» یا «دفتر» انجام می‌گیرند و دارندگان این مناصب، معمولاً پرونده مکتوبی از فعالیت‌هایشان نگه می‌دارند.

واژه «دیوان‌سالاری»، در لغت به معنی یک دستگاه غول‌پیکر است. [۱] ولی با وجود اکراه پاك‌اندیشان، اهمیت برخی از دلالت‌های این واژه، آن را مشهور ساخته است. از نظر معنایی، دیوان‌سالار کسی است که «از طریق دفتر حکم می‌راند». به یک معنای خاص، این اصطلاح در مورد کارمندی به کار می‌رود که از ابزارهای منشی‌گرانه (کاغذبازی) برای تأخیر در عمل، مهم ساختن خود و بطالت در کارش، سوءاستفاده می‌کند. وقتی استالین از «دیوان‌سالاری» انتقاد کرد، بر «کاغذبازی دیوان‌سالارانه» و کارمندانی تأکید داشت که به «بحث بطالت‌آمیز درباره رهبری به معنای کلی» می‌پردازند و «دیوان‌سالاران اصلاح‌ناپذیر و شیفتگان میز» منظور نظرش بود. [۲]

بی‌گمان، میزدوستان دیوان‌سالار، کراهت آور و آسیب‌رسانند. حتی حکومت‌های خدمتگزار و نظارت‌شده نیز از آسیبشان رنج می‌برند، ولی دیوان‌سالاری تنها زمانی هراس‌انگیز می‌شود که منصب‌هایش کانون یک قدرت بی‌رحم و همه‌جانبه باشند. به همین دلیل، کوشش استالین برای پنهان نگه داشتن فرانکنشتاین دیوان‌سالار رژیم شوروی پشت نمای نیمه طنزآمیز «شیفتگان میز»، جز تلاش مذبوحانه‌ای برای نوعی اسطوره‌سازی تمامیت‌گرا، چیز دیگری نیست.

صاحب‌منصبان بلندپایه، کارگزاران کشوری و لشکری سرشناس رژیم به شمار می‌آیند. در این رده، دیوان‌سالاران دون‌پایه جایی ندارند. کارگزاران کشوری بلندپایه به همکاران لشکری‌شان شباهت دارند، زیرا هر دو در مقام فرماندهی‌اند و می‌توانند تصمیم‌های خرد و کلان بگیرند، و باز هر دو بخش‌هایی از یک سازمان سیاسی هدایت شده از مرکزند که بی‌قید و شرط به فرمانروایشان (معمولاً تمام وقت) خدمت می‌کنند و با حقوق ماهیانه دولت یا درآمدهای ناشی از زمین‌های واگذارشده دولتی، تأمین می‌شوند.

ارتش، اساساً وسیله‌ای برای اعمال زور است و در اصل یک نهاد دیوان‌سالارانه نیست. ولی مدیریت ارتش‌های از مرکز هدایت‌شده شرقی، از نوعی برنامه‌ریزی سازمانی برخوردار است که در تمدن‌های نویسا^۱ معمولاً از طریق دفاتر اداری انجام می‌گیرد. بسیاری از افسران نظامی هم جنگجو و هم مدیر اجرایی‌اند؛ ولی این صاحب‌منصبان جنگجو غالباً جدا از صاحب‌منصبان دیوان‌سالار فعالیت می‌کنند. افسران نظامی در رژیم‌های آب‌سالار، شهسواران فتودال نیستند، بلکه کارگزاران حکومتی‌اند و بدین‌سان، بخشی از صاحب‌منصبان بلندپایه به شمار می‌آیند.

۳. صاحب‌منصبان دون‌پایه

دون‌پایگان سلسله‌مراتب اداری، یا دبیرند و یا دستیاران سطح پایین. دبیران در

۱. ساتراپ‌ها

امپراتوری پارسی هخامنشیان، هم از جهت خاستگاه و هم از نظر ساختار، با امپراتوری چین تفاوت داشت. سده‌ها رشد نهادی زمینه‌ساز جریان یک‌پارچه‌سازی چین بود؛ و نواحی کانونی فرهنگ چین چندان پرجمعیت و نیرومند بودند که می‌توانستند به آسانی مناطق دوردست و مستعمره‌نشین را تحت تسلط داشته باشند. برعکس، پارس‌ها تنها طی یک نسل توانسته بودند فرمانروایی‌شان را به فراسوی محدوده‌های سرزمین مادری‌شان و به چهار کشور بزرگ گسترش دهند، که هر یک فرهنگ مشخصی داشت: ماد (۵۴۹)، لیدی (۵۴۶)، بابل (۵۳۸) و مصر (۵۲۵). آن‌ها در هریک از این کشورها خاندان حاکم را برانداختند و با تقسیم‌بندی آن‌ها به چند ولایت و هر ولایت، به فرمانداری یک ساتراپ، نقشه سیاسی این نواحی را دگرگون ساختند. [۶]

ناهمگونی و بزرگی مناطق تازه فتح شده، فاتحان پارسی را واداشت به ساتراپ‌هایشان در اداره امور سیاسی منطقه آزادی غیر معمولی بدهند. یک ساتراپ می‌توانست برای یک دوره طولانی مقامش را نگه دارد؛ و حتی گاه می‌توانست پسرش را جانشین خود سازد. [۷] وانگهی، او ساتراپ‌های زیردست [۸] و شاید کارگزاران محلی را که معمولاً از بومیان بودند، خود برمی‌گماشت. [۹] او می‌توانست قوای مزدور و محافظش را استخدام کند و در منطقه تحت نظارتش افرادی را به عنوان شبه‌نظامی سربازگیری کند و تحت فرمان داشته باشد. [۱۰] اداره امور مالیاتی ولایت، بر عهده او بود؛ [۱۱] و با دولت‌های همسایه روابط دیپلماتیک برقرار می‌کرد. [۱۲] یک ساتراپ می‌توانست علیه کشور همسایه لشکرکشی کند، البته معمولاً با اجازه شاهنشاه. [۱۳] او که دربار خود را داشت، با شکوه شاهانه حکومت می‌کرد. [۱۴] شاهنشاه پارس این منزلت شبه‌سلطنتی ساتراپ‌ها را فعالانه تشویق می‌کرد، [۱۵] زیرا آن را شیوه خوبی برای حفظ حیثیت خود در مناطق دوردست می‌دانست.

با وجود این، از چندین جهت حیاتی، شاهنشاه بر ساتراپ‌هایش نظارت

حکومت مرکزی و ادارات ولایتی و محلی بیش‌تر کارهای اداری دربار را انجام می‌دهند. دستیاران فروپایه به عنوان نگهبانان دروازه‌ها، پیک‌ها، خادمان، زندانبانان و در یک حالت شبه‌نظامی به عنوان داروغه، انجام وظیفه می‌کنند. در تمدن‌های استبدادی مبتنی بر مدیریت ارضی، تعداد دون‌پایگان زیاد است. در آخرین دوره چین امپراتوری، زیردست حدود ۴۰,۰۰۰ هزار صاحب‌منصب ارشد، ۱,۲۰۰,۰۰۰ هزار منشی و بیش از ۵۰۰,۰۰۰ هزار پیک خدمت می‌کردند که در مجموع می‌شود ۱,۷۴۰,۰۰۰ نفر، یعنی حدود بیش از چهل دون‌پایه برای یک صاحب‌منصب بلندپایه. [۳]

ب) تحولات افقی

شبكة دیوانی منطقه وسیعی را تحت پوشش دارد. ولی تا وقتی حکومت مرکزی صاحب‌منصبان بلندپایه را منصوب و دفاتر ولایتی را هدایت می‌کند، مسائل خاص مربوط به اقتدار افقی پدید نمی‌شوند، حتی اگر کارگزاران ولایتی به دلیل دوری از مرکز اقتصادی یا سیاسی، در اداره امورشان دست به نسبت بازتری داشته باشند.

ماکس وبر از نظارت به نسبت ضعیف حکومت مرکزی چین امپراتوری بر امور دیوان سالارانه ولایتی، شکفت زده شده بود؛ [۴] و به راستی که برابر با قانون کاهش درآمدهای اجرایی، صاحب‌منصبان منطقه‌ای و محلی، در امور جزئی از آزادی عمل قابل توجهی برخوردار بودند. ولی همچنان که خود وبر تشخیص داده بود، حکومت مرکزی، این صاحب‌منصبان را به اراده خود منصوب می‌کرد و انتقال می‌داد و سرفصل‌های عمده فعالیتشان را تعیین می‌کرد. [۵]

البته گاه که اقتدار دودمان حاکم کاهش می‌یافت؛ و هرگاه بحران داخلی جدی می‌شد، صاحب‌منصبان بلندپایه منطقه‌ای به گونه‌ای موقت به خدایگانان نیمه‌مختار و حتی خودمختار نواحی تحت مدیریتشان تبدیل می‌شدند. ولی بجز دوران فروپاشی، برجسته‌ترین عضو رده اعیان ولایتی، تنها یکی از اعضای برجسته گروه صاحب‌منصب بلندپایه‌ای به شمار می‌رفت که از مرکز تعیین و تثبیت می‌شد.

دقیقی اعمال می‌کرد. او بود که فرمانروای مطلق و آشکار به شمار می‌رفت و ساتراپ‌ها به عنوان خدمتگزارانش می‌بایست گوش به فرمانش باشند. یک نظام ارتباطی و جاسوسی [۱۶] مرکزی، از طریق بازرسی ساتراپ‌ها [۱۷] توسط کارگزاران پایتخت‌نشین و نگه‌داری پادگان‌ها در نقاط استراتژیک، [۱۸] از هرگونه استقلال نظامی و مالی ساتراپ‌ها جلوگیری می‌کرد. از ساتراپ‌ها طبق معیارهای مصوب مرکزی و براساس تعهدات مشخص در برابر پایتخت، مالیات گرفته می‌شد. «مالیات‌های گردآوری شده هر ساله توسط ساتراپ‌ها به شوش فرستاده می‌شد و در آن‌جا پس از کسر مخارج سالیانه، در خزانه شاهنشاه به عنوان ذخیره انباشته می‌شدند.» [۱۹]

شاهنشاه ساتراپش را نه به عنوان یک پیشکار فتودال بلکه همچون یک نوع کارگزار منطقه‌ای بلندپایه در نظر می‌گرفت. «شاهنشاه سرور همه رعایایش و ساتراپ او نماینده‌اش است و نه فقط در جایی که مصلحت قلمروش ایجاب می‌کند، بلکه هر کجا که خود خواسته باشد، می‌تواند خودسرانه دخالت کند.» [۲۰]

بدین‌سان، شاهنشاهی هخامنشی یک «دولت دیوان‌سالار» [۲۱] بود و آزادی عمل اجرایی و نظامی ساتراپ‌ها ساختار سلسله‌مراتب دیوان‌سالارانه‌ای را که ساتراپ بخشی از آن به شمار می‌آید، نابود نمی‌کرد.

۲. شاهزاده‌های زیردست، کوراکاها و راجاها

یک ساتراپ می‌توانست بومی همان منطقه‌ای باشد که تحت تسلطش بود، ولی قضیه معمولاً این چنین نبود. شاهنشاه تنها در کلیکیه^۱ اجازه داده بود یکی از اعضای خاندان سلطنتی پیشین فرماندار یک ولایت تازه تثبیت شده گردد. [۲۲] شاهزادگانی که حاکمیت هخامنشی را داوطلبانه می‌پذیرفتند، عموماً اجازه می‌یافتند به عنوان دست‌نشانده شاهنشاه به حکومتشان ادامه دهند. آن‌ها نیز مانند ساتراپ‌های زیردست، می‌بایست برای شاهنشاه خدمات نظامی انجام

دهند و به او خراج بپردازند؛ [۲۳] ولی به نظر می‌رسد این‌ها بیشتر از بسیاری از حاکمان بومی دیگری که تحت سلطه امپراتوری‌های قدرتمند آب‌سالار قرار گرفته بودند، از آزادی عمل سیاسی و فرهنگی برخوردار بودند.

بنیانگذاران امپراتوری اینکا به حاکمانی که خود را داوطلبانه تسلیم می‌کردند، اجازه می‌دادند مقام رسمی‌شان را همچنان نگه دارند؛ ولی این کوراکاها^۱ تابع فرمانداران اینکایی بودند.^۲ وانگهی، ضریح‌های بزرگ‌ترین خدایان منطقه به پایتخت اینکا، کوزکو^۳، انتقال داده می‌شدند؛ و عناصر اصلی دین اینکایی بر رعایای تازه تحمیل می‌شد. [۲۴] کوراکاها در حالی که از جهاتی فرمانروایی ظاهری بومی را ادامه می‌دادند، در عمل بخش جدایی‌ناپذیر دستگاه رسمی امپراتوری به شمار می‌رفتند.^۴

در هند اسلامی تعدادی از «سران» یا حاکمان بومی (رئیس یا راجا)، را اگرچه قدری متفاوت از اینکا، در رده حاکمان جای داده بودند. اگر یک راجا از جهت سیاسی و مالی بی‌قید و شرط تسلیم فرمانروای تازه‌اش می‌شد، اجازه می‌یافت بسیاری از عناصر قدرت پیشینش را حفظ کند. مورلند^۵ می‌گوید: «بقای یک رئیس در مقامش، به وفاداری‌اش بستگی داشت که این هم در اصل به معنای پرداخت کامل خراج بود.» [۲۵] راجاها کم‌وبیش آزاد بودند که در مناطق خود خراج را به هر نحو که بخواهند، گردآوری کنند. [۲۶] در زمان اکبرشاه، شش

1. Curacas

۲. معمولاً پسران آن‌ها به عنوان گروگان به کوزکو فرستاده می‌شدند و در آن‌جا شیوه زندگی اینکایی را یاد می‌گرفتند (راو، ۱۹۴۶، ص ۲۷۲).

3. Cuzco

۴. آن‌ها به عنوان سرپرستان گروه بیگاری ۱۰,۰۰۰ نفره، ۵,۰۰۰ نفره، ۱۰۰۰ نفر یا ۵۰۰ نفره، انجام وظیفه می‌کردند. سرپرستان گروه بیگاری ۱۰۰ نفره، فروپایه‌ترین رده صاحب‌منصبان بودند. آن‌ها نیز مانند صاحب‌منصبان بلندپایه، می‌توانستند به گونه‌ای تشریفاتی در کشاورزی اشتراکی مشارکت کنند؛ ولی اساساً بر کار سرپرستان گروه بیگاری ده نفره‌ای نظارت می‌کردند که به عنوان سرکارگر با دهقانان کار می‌کردند (راو، ۱۹۴۶، ص ۲۶۳ و ص ۲۶۵).

5. Moreland

ولایت قدیمی‌تر، که هسته اصلی امپراتوری اسلامی هند را تشکیل می‌دادند، تقریباً کاملاً از سوی حکومت مرکزی اداره می‌شدند، درحالی‌که ولایت‌های دوردست، برخی تحت تسلط صاحب‌منصبان گمارده حکومت مرکزی بودند و برخی تحت سلطه راجاها. [۲۷]

ساتراپ‌های هخامنشی، کوراکاهای اینکایی و راجاهای هند مسلمان، نمایانگر گونه‌های متفاوتی از یک نوع فرمان‌برداری سیاسی هستند. روابط یک ساتراپ یا کوراکا با فرمانروایش، بر پایه هیچ نوع قراردادی نبود و فرمانروا چه به گونه شکلی و چه به صورت ماهوی، از آن‌ها اطاعت همه‌جانبه می‌خواست. برخی از راجاها عناصری از تنظیم قراردادی را در مقام خود گنجانده بودند، ولی این عناصر بیش‌تر به صورت عملی در نظر گرفته می‌شدند، نه رسمی. یک فرمانروای مستبد، تنها در ارتباط با سست‌ترین وابستگی‌ها، رابطه‌ای شبه قراردادی را تحت لوای اتحاد، می‌پذیرفت.

تضاد الگوهای فرمان‌برداری فتودالی با فرمان‌برداری یادشده، آشکار است. در یک رژیم فتودالی، رابطه قراردادی نقشی اساسی دارد و هسته اصلی سامان فتودالی را می‌سازد، ولی در روابط استبدادی آب‌سالارانه، اطاعت همه‌جانبه هسته اصلی نظام دیوان‌سالارانه را مشخص می‌کند و در بسط افقی آن نیز آشکار است. تنها در محیط‌های پیرامونی که وابستگی سستی به حکومت مرکزی دارند، عناصر شبه قراردادی (شبه فتودالی) پیدا می‌شوند.

جامعه‌شناسی استبداد آب‌سالارانه، تفاوت‌های مهم میان یک عضو معمولی دیوان‌سالاری از مرکز هدایت شده و یک ساتراپ (یا کوراکا) و تفاوت‌های میان یک ساتراپ و راجا یا یک متحد نه‌چندان وابسته به حکومت مرکزی را می‌پذیرد. در همه این موارد، نیروی تعیین‌کننده دستگاه دولتی ارضی است؛ ولی درجه وابستگی عملکردی به این دستگاه، زیربخش‌های مهمی را در ساختمان قدرت استبدادی پدید می‌آورد.

۳. درجه‌بندی‌های قدرت در دولت‌های تمامیت‌گرای امروزی
همه تحلیلگران دولت‌های صنعتی تشکیلاتی، به تفاوت‌های میان

صاحب‌منصبان سرزمین مرکزی نظام تمامیت‌گرا و سران کشورهای اقماری توجه کرده‌اند. در یک چنین موارد، تشخیص نقش برتر کلانشهر مرکزی و تفاوت‌های ساختاری مشخص‌کننده گسترش‌های افقی آن، ضروری است.^۱ همچنین، تشخیص گرایش به تشدید انقیاد، در دوران رشد و همسازی امپریالیستی نیز ضرورت دارد. متحد نیمه وابسته دیروز ممکن است به متحد وابسته امروز تبدیل شود و به صورت یک کارگزار، ساتراپ و متحد اقماری گوش به فرمان فردا تغییر ماهیت دهد.

در جامعه آب‌سالار، قرینه معکوس این روند را می‌توان در تحولاتی قهقریایی پیدا کرد که در جریان آن‌ها یک رژیم استبدادی یکپارچه جایش را به چندین نظام این چنینی می‌دهد. مصر فراعنه به گونه‌ای موقت به چند منطقه نیمه مستقل تجزیه شده بود؛ و چین پس از دودمان تانگ، حتی بیش‌تر از این، از هم گسیخته شده بود. ولی در هر دو مورد یاد شده، واحدهای سیاسی جدید روش‌های کشورداری استبدادی را تداوم بخشیدند. اصطلاح «فتودالی»، که با یک تسامح ادبی، می‌توان آن را به رابطه میان حکومت مرکزی ضعیف شده و زیرواحدهای بزرگ‌ترش اطلاق کرد، اگر برای مشخص ساختن زیرواحدهایی

۱. در ۱۹۲۱، استالین درجه‌بندی‌های افقی اتحاد جماهیر شوروی تازه استقرار یافته را بدین‌سان مشخص کرده بود: تجربه روسی با کاربرد انواع فدراسیون‌ها و فراگذشتن از فدراسیون مبتنی بر خودمختاری شورایی (جمهوری قرقیزستان، جمهوری باشقر، جمهوری تاتارستان، گورتنی و داغستان) به فدراسیون مبتنی بر روابط عهدنامه‌ای با جمهوری‌های مستقل شورایی (اوکراین، آذربایجان) و فدراسیون‌های حد واسطه این دو (ترکمنستان و روسیه سفید)، اهمیت انعطاف‌پذیری صورت فدراسیونی را به عنوان صورت عمومی حاکمیت دولتی برای جمهوری‌های شوروی، به خوبی اثبات کرده است (استالین، منتخب آثار، جلد پنجم، ص ۲۲). استالین این پیوستگی به ظاهر داوطلبانه را یک گام انتقالی ضروری به «وحدت» «برتر» آتی می‌دانست و تا آن‌جا که به جمهوری‌های «خودمختار» و «مستقل» آن زمان مربوط بود، او و رفقاییش با موفقیت می‌کوشیدند این وحدت را محقق سازند: «این ویژگی داوطلبانه فدراسیون، در آینده باید مطلقاً حفظ شود، زیرا تنها چنین فدراسیونی می‌تواند به یک صورت انتقالی در جهت وحدت برین کارگران همه کشورها در یک نظام اقتصاد جهانی تبدیل شود، ضرورتی که روزبه‌روز محسوس‌تر می‌شود» (همان، ص ۲۳).

به کار رود که در واقع چیزی جز المثنی‌های کوچک‌تر و جدا شده از یک الگوی استبدادی بزرگ‌تر نیستند، کاملاً بی‌جاست.

مکانیسم نظارت دولت‌های تشکیلاتی امروزی، جدایی از حکومت مرکزی استبدادی را تا زمانی که کلانشهر آن پایرجاست، بسیار دشوار می‌سازد. روی گردانی تیتو در یوگسلاوی، تنها در شرایط جغرافیایی-نظامی استثنایی این کشور، امکان‌پذیر شده بود. [۲۸] آشکار است که گسترش‌های افقی دولت تشکیلاتی امروز، با مناطق تحت تسلط ساتراپ‌ها، راجاها یا متحدان وابسته در یک جامعه آب‌سالار یکی نیستند، هرچند شباهت‌های جالبی به هم دارند.

۲. زیرطبقات وابسته به گردانندگان دستگاه دولتی

گردانندگان یک دستگاه دولتی استبدادی، هرچند هسته اصلی این دستگاه را می‌سازند، ولی تمامی طبقه حاکم را تشکیل نمی‌دهند. در این‌جا باید یک مکمل اجتماعی-زیستی، یعنی روابط خونی و سببی، و نیز یک مکمل عملکردی، یعنی اشخاصی که منزلت نیمه‌رسمی، شبه‌رسمی یا قبلاً رسمی دارند را نیز به طبقه حاکم اضافه کنیم.

الف) وابستگی بر پایه خویشاوندی

۱. خاندان حاکم

چندهمسری در بیشتر جوامع آب‌سالار به رسمیت شناخته می‌شد؛ و به دلایل آشکار، فرمانروا فرصت‌های بی‌همتایی برای استفاده از این رسم داشت. خویشاوندان متعدد او (سببی یا نسبی) معمولاً از منزلت اجتماعی برجسته‌ای برخوردار بودند و عموماً از مزایای مادی چشمگیری نیز سود می‌بردند.

۱. استثنای جالب این قاعده بیزانس و روسیه هستند. غلبه تک‌همسری در بیزانس و روسیه، نشان می‌دهد این صورت از ازدواج، با وجود محدودیت‌هایی که بر فرمانروایان تحمیل می‌کرد، باز با روندهای اصلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی استبداد شرقی قابل تطبیق بود.

این‌که فرمانروای مستبد چگونه و چقدر آن‌ها را وارد حکومت می‌کرد، به شرایطی بستگی داشت؛ ولی هرگاه وارد حکومت می‌شدند، بخت فراوانی برای قرار گرفتن در مقام‌های برجسته و کسب قدرت داشتند.

در امپراتوری اینکا، بازماندگان مذکر فرمانروایان در گروهی به نام آیلو^۱ سازمان می‌گرفتند، که تعداد اعضای آن با پیشرفت دودمان حاکم افزایش می‌یافت. اعضای این آیلو «جرگه» درباری مفیدی را تشکیل می‌دادند که آموزش دیده و با ایدئولوژی امپراتوری تربیت شده بودند و به تداومش علاقه‌مند بودند. امپراتور در صورت امکان مدیران بلندپایه‌اش را از این گروه برمی‌گزید. [۲۹]

در برخی دودمان‌های حاکم چین، مانند دودمان هان^۲، خانواده همسران فرمانروا نقش سیاسی مهمی بازی می‌کردند؛ و در دودمان فاتح لیاو^۳، اعضای دودمان همسر فرمانروا، هسیائو^۴، مورد اعتمادتر از اعضای دودمان امپراتوری، تو-لو^۵، بودند. [۳۰] ولی خویشاوندان خونی یا سببی در سلسله‌مراتب دیوان‌سالاری، هر چقدر هم کم یا زیاد بوده باشند، هیچ شکی نیست که این دو گروه عموماً عنصر سازنده برجسته طبقه حاکم را تشکیل می‌دادند.

۲. اعیان دیوان‌سالار

خانواده‌های صاحب‌منصبان بلندپایه هرچند در سطحی پایین‌تر از خویشاوندان خاندان حاکم جای داشتند، ولی به اندازه آن‌ها اهمیت داشتند. اعضای گروه موسوم به اعیان دیوان‌سالار، گرچه نه کاملاً به همان دلایل، مانند خویشاوندان فرمانروا، لزوماً صاحب‌منصب نبودند. برخی از آن‌ها بسیار جوان، برخی دیگر بسیار پیر، برخی غیر واجد شرایط و برخی دیگر زن بودند؛ و واجدان شرایط نیز همیشه نمی‌توانستند یک مقام حکومتی پیدا کنند زیرا معمولاً تعداد نامزدهای این نوع مقام بسیار بیش‌تر از سمت‌های بلامتصدی بود.

1. ayllus

2. Han

3. Liao

4. Hsiao

5. Yeh - lü

و دیگر این که برخی از این سمت‌های بلامتصدی را افراد خارج از این گروه اشغال می‌کردند، نه پسران اعضای صاحب‌منصب.

حجم و شکل دارایی‌های خانواده، در این قضیه عوامل تفاوت‌بخشی به شمار می‌آمدند. ثروت غیر فعال منقول (مانند طلا، جواهر و نظایر آن)، سریع‌تر از دارایی ملکی کاهش می‌یابد، زیرا اگرچه این نوع دارایی بر اثر تقسیم برابر میان وراثت قطعه‌قطعه می‌شود، ولی در زمان حیات مالک می‌تواند کاهش نیافته باقی ماند، البته اگر اجاره‌بهای ملک برای تأمین مالک و خانواده‌اش کافی باشد. بدین‌سان، جوامع آب‌سالار که از مالکیت خصوصی بسیار توسعه یافته زمین برخوردار باشند، می‌توانند با وجود کاهش تدریجی ثروت خانوادگی، از طریق ثروت انباشته خانوادگی، فرصت‌های خوبی برای امرار معاش فراهم آورند. این ضرب‌المثل چینی که می‌گوید یک خانواده ممکن است طی سه نسل از ژنده‌پوشی به ثروت رسند و طی سه نسل دیگر دوباره ژنده‌پوش شوند، این روند معطوف به کاهش ثروت را به خوبی توصیف می‌کند؛ کاهشی که در نقطه مقابل اعیان فتودالی، خصلت اعیان دیوان‌سالار جامعه آب‌سالار را مشخص می‌سازد. سرعت بازگشت به خدمات حکومتی، همین قدر اهمیت دارد و می‌تواند ثروت خانوادگی را دوباره برقرار کند (یا افزایش دهد). شکی نیست که اگر یک خانواده اعیانی فقیر شده بتواند منصبی را برای سه نسل حفظ کند، ثروت این خانواده (و املاکش) در پایان این زمان قطعاً چشمگیر خواهد بود. ولی یک عضو خانواده که حتی برای مدت زمان محدودی در خدمت حکومت کار کرده باشد، غالباً می‌توانست دارایی خانواده‌اش را ترمیم کند. در مورد چین که شخصاً با آن آشنایی دارم، سه سال خدمت در دادگاه یک بخش، برای این کار کفایت می‌کرد.

این واقعیت که اعضای گروه اعیان دیوان‌سالار غالباً برای انجام فعالیت‌های کمکی اجرایی، قضایی یا مذهبی دعوت می‌شدند، نشانگر اهمیت سیاسی این گروه است. در مصر فراعنه، مقام‌های پرسود در قالب خدمات معبدی، غالباً به فرزندان افراد برجسته داده می‌شد. [۳۱] در مجامع قضایی بابل، برخی

«برجستگان»، صاحب‌منصب بودند و برخی دیگر از منزلت اعیانی برخوردار بودند. [۳۲]

در مورد هند بودایی، فیک^۱ بر وجود «نوعی اعیان زمیندار» اشاره می‌کند که بخشی از گاهاپاتیش^۲ یا «افراد صاحب‌خانه»^۳ را تشکیل می‌دادند. [۳۳] به عقیده او، این صاحب‌خانه‌ها، جنگاور، کشتریه یا برهمن نبودند، [۳۴] بلکه نوعی «اعیان زمیندار کوچک» را تشکیل می‌دادند. [۳۵] تفسیر فیک از این صاحب‌خانه‌ها، مورد تردید است. دوتوآ^۴ اینان را اعضای رده سوم یا وِسه‌ها^۵، می‌انگارد. متونی که فیک ترجمه کرده است، به روشنی نشان می‌دهند که

- | | |
|-----------------|--------------|
| 1. Fick | 2. gahapatis |
| 3. Householders | 4. Dutoit |
| 5. Vaisya | |

ع جاتا کام، جلد دوم، ص ۱۴۳؛ جلد چهارم، ص ۵۴۱. در این دوره، کاست‌ها یا جاتی‌ها وجود داشتند. ولی جاتی‌ها که تعدادشان به هفت‌هزار نفر افزایش یافته بود، با چهار وارنای اصلی، یعنی کشتریه‌ها، برهمن‌ها، وِسه‌ها و سودره‌ها، یکی نبودند. واژه وارنا (رنگ)، به عنوان نامی برای این تقسیمات بزرگ، به دوره ریگ‌ودا برمی‌گردد، یعنی روزگاری که آریایی‌ها یا اشخاص دارای «رنگ روشن»، داسیوها یا اشخاص دارای «رنگ تیره» را تحت انقیاد خود درآورده بودند (رابسون، ۱۹۲۲، ص ۵۴؛ ژنو، ۱۹۵۰، ص ۶۳). پس از این دوره، اصطلاح وارنا بر «یک رده اجتماعی دلالت می‌کرد که از هرگونه تمایز عملی رنگ پوست مستقل بود» (رابسون، ۱۹۲۲، ص ۵۴)، یا بر یک «طبقه» دلالت می‌کرد. (اسمیت، ۱۹۲۸، ص ۳۶) به پیروی از شاماشتری، در این مورد از این اصطلاح یا «اصطلاحی معادل آن» استفاده کرد. همچنین نگاه کنید به ریس دیوینز، ۱۹۵۰، ص ۴۶. قواعد حاکم بر کاست‌ها یا جاتی‌ها، که بیش‌تر از همه آداب غذایی و زناشویی را تنظیم می‌کنند، این چهار رده را با سختگیری بیش‌تری شکل بخشیدند، که از میان آن‌ها تنها رده برهمن‌ها تا امروز پابرجا ماند؛ «هیچ‌یک از این چهار کاست اصلی به گونه‌ای مشخص هرگز در هیچ زمان یا مکانی وجود نداشتند و امروزه، اصطلاح‌های کشتریه، وِسه و سودره، به عنوان طبقه‌بندی کاست‌های موجود، معنای دقیقی ندارند. در هند امروزی، نام‌های وِسه و سودره، مگر در کتاب‌های راجع به مسائل مربوط به سوابق کاست‌ها، به کار نمی‌روند. در جنوب هند، همه هندوان برهمن، نام سودره را به خود گرفته‌اند، درحالی‌که نام‌های کشتریه و وِسه کاملاً ناشناخته‌اند» (اسمیت، ۱۹۲۸، ص ۳۵). تحکیم، ارتقای اجتماعی و دوام برهمن‌ها در هند هندویی و مسلمان، جنبه تعیین‌کننده‌ای از تاریخ دراز و پیچیده جامعه هند به شمار می‌رود.

برهمن‌ها نمی‌توانستند همان صاحبان خانه باشند، [۳۶] و در واقع صاحب‌خانه شدن وضعیت معمول برهمن‌ها بود که پس از تکمیل آموزششان ازدواج می‌کردند و خانواده‌ای تشکیل می‌دادند. [۳۷]

به نظر می‌رسد که طبقه‌بندی فیک، معتبر است: یک فرد صاحب‌خانه از هیچ «امتياز ویژه‌ای» [۳۸] برخوردار نبود و زمانی که اصولاً جدا از زمین‌هایش زندگی می‌کرد، معمولاً به اعیان رده پایین تعلق پیدا می‌کرد، یعنی به بخشی از طبقه حاکم که تشخیص کم‌تر از کشتیه‌های صاحب‌منصب، برهمن‌ها یا ویشه‌ها داشتند. ولی زمین‌های اقطاعی اساساً به مردان شاغل غیر روحانی و برهمن‌ها اختصاص داشتند؛ [۳۹] و اعضای غیر شاغل این گروه‌ها بی‌گمان نوعی رده اعیانی دیوان‌سالار یا روحانی تشکیل می‌دادند. زمین‌های اقطاعی آن‌ها چه موروثی و چه مادام‌العمر بوده باشد، این قضیه در موردشان مصداق داشت. [۴۰] در مصر تحت تسلط بیزانس، خویشاوندان صاحب‌منصبان برجسته، مشتاق بودند در صورت مساعد بودن فرصت، سمت به دست آورند. این افراد زمانی که در مستغلاتشان زندگی می‌کردند، انواع وظایف نیمه‌دولتی را در محل انجام می‌دادند. [۴۱]

دولت اینکا اقدامات کاملی در جهت تأمین صاحب‌منصبان بالیافت و دیگر اشخاص سرشناس انجام داده بود. زمین‌هایی که به آن‌ها اختصاص داده می‌شد، برای استفاده بازماندگان نشان نیز منظور شده بود. [۴۲] این، به آن معناست که مانند دیگر تمدن‌های آب‌سالار، در جامعه اینکا نیز اعیان دیوان‌سالار نسبتاً بزرگی پدیدار شده بودند. در مکزیکیک پیش از فتح نیز زمین‌های تشریفاتی مدت‌های مدید در تصرف خویشاوندان خاندان حاکم و نیز خانواده‌های صاحب‌منصبان بلندپایه باقی می‌ماندند. [۴۳]

در چین، افرادی را که به خاطر زمینه خانوادگی دیوان‌سالارانه‌شان تشخیص اجتماعی پیدا می‌کردند، تا دوره دیرین دودمان چو، در اسناد مکتوب می‌توان یافت؛ و دست‌کم از زمان حاکمیت دودمان تانگ، خویشاوندان صاحب‌منصبان بلندپایه، برحسب درجه خویشاوندی‌شان، از مزایای قانوناً

تثبیت‌شده‌ای برخوردار بودند. [۴۴] بدین‌سان، آن‌ها نوعی اعیان دیوان‌سالار را در چارچوب تعریف ما از این اصطلاح، تشکیل می‌دادند.

نویسندگان غربی، به یک شیوه تا اندازه‌ای متفاوت، اصطلاح «اعیان» را برای شن‌شیه‌ها^۱ یا حمایل‌داران به کار بردند؛ این گروه هرچند با اعیان دیوان‌سالار مورد نظر ما تداخل دارند، ولی با آن‌ها یکی نیستند. تا آن‌جا که ما می‌دانیم، اصطلاح شن‌شیه تنها در اسناد آخرین دودمان‌های حاکم چین پیدا می‌شود. شن‌شیه به بومیان منطقه خاصی که منصبی در اختیار داشتند، و نیز به اشخاصی اطلاق می‌شد که بیشتر از طریق امتحان یا خرید به رتبه‌ای دست می‌یافتند ولی هنوز سمتی برعهده نگرفته بودند.

نظام امتحانی در تاریخ چین به نسبت دیر پدید آمد و رده‌بندی دارندگان درجات امتحانی، به عنوان یک گروه اجتماعی، حتی دیرتر پیدا شد. ولی تاریخ اولیه این نظام در هر زمانی که باشد، جهت‌گیری دیوان‌سالارانه شن‌شیه آشکار است. همچنان که پیش از این یادآور شدیم، منزلت شن‌شیه نه در رابطه با زمین بلکه در ارتباط با سمت دولتی تعیین می‌شد.^۲ رده‌های بالای گروه شن‌شیه از

1. shen - shih

۲. اچ - تی - فی، در تحلیلی از اعیان چین که در ۱۹۴۶ منتشر کرد، بر هر دو جنبه تملکی و دیوان‌سالارانه شن‌شیه تأکید کرد؛ ولی صورت‌بندی او از جنبه دوم، مبهم باقی مانده است: «تا یکی از اعضای خانواده [یک اجاره‌دار] وارد گروه دانشوران و صاحب‌منصبان نشود، جایگاه این خانواده در طبقه اعیان تثبیت نمی‌شود». (فی، ۱۹۴۶، ص ۱۱). در ۱۹۴۸، در کتابی که فی پیش از پیوستن به اردوگاه کمونیستی نوشته بود، از پیوندهای گروه شن‌شیه به منصب حکومتی پیش از مالکیت زمین، یاد می‌کند: «این اعیان ممکن است صاحب‌منصب یا خویشاوندان صاحب‌منصبان یا صرفاً زمینداران دانش‌آموخته باشند» (فی، ۱۹۵۳، ص ۳۲). برای درک این عبارت فی، باید به یاد داشت که او هرگونه اجاره‌داری قائم به‌ذات را در چین، به شدت رد می‌کند. قانون وراثت چین، حتی املاک بزرگ را تجزیه می‌کرد؛ و راه اصلی به دست آوردن زمین، از طریق اشغال یک سمت حکومتی بود (نگاه کنید به فی و چانگ، ۱۹۴۵، ص ۳۰۲). این به آن معناست که بیشتر مالکان زمین در چین و به ویژه مالکان بزرگ و دانش‌آموخته، اجاره‌داران دیوان‌سالار، یا همان اعضای نوعی رده اعیان دیوان‌سالار بودند.

صاحب‌منصبان کنونی و پیشین و دارندگان درجات امتحانی عالی که انتظار داشتند به زودی صاحب‌منصب شوند، تشکیل می‌شد. تعداد اعضای فروپایه‌تر شش‌شبه که درجات پایین‌تری داشتند و برای دستیابی به یک منصب می‌بایست برای مدت طولانی صبر کنند، بسیار زیادتر بود. به هر روی، اعضای فروپایه‌تر شش‌شبه نیز مانند اعضای بلندپایه‌تر این گروه که هنوز وارد خدمت دولتی نشده بودند، به انواع فعالیت نیمه‌رسمی، مانند بهبود کارهای عمومی محلی، اقدام‌های دفاعی و امنیتی محلی و گردآوری هدایا و حق‌الزحمه‌ها برای حکومت، می‌پرداختند.^۱ و البته، آن‌ها همیشه آمادۀ پذیرش یک مقام حکومتی بودند، که علاوه بر آن‌که راهشان را به سوی جایگاه سیاسی بالاتر و نفوذ اجتماعی بیش‌تر باز می‌کرد، از جهت مادی، از همه سودآورتر بود. صاحب‌منصبی که رتبه متوسطی داشت، می‌توانست سالیانه حدود ۱۷۰۰ تائل از سمتش درآمد کسب کند.^۲ یک عضو معمولی شش‌شبه سطح پایین، سالیانه نزدیک به ۲۰۰ تائل از «خدمات اعیانی» درآمد داشت.

➔ اِرهارد در تعریف اخیرش از اعیان چینی، نخست از «دارایی ملکی» آن‌ها یاد می‌کند و وقتی «طبقه اعیان» را متشکل از «زمینداران، دانشوران و سیاستمداران عضو یک طبقه» توصیف می‌کند، دوباره بر این جنبه تملکی به شدت تأکید می‌کند؛ معمولاً «نمایندگان این هر سه قشر در یک خانواده حضور داشتند» (اِرهارد، ۱۹۵۲، ص ۱۶ و ص ۱۴). اِرهارد احساس می‌کند «برای نوشتن درباره مصر، بین‌النهرین و هند، واجد شرایط نیست» (همان، ص ۳۵) و به مفاهیم روستو درباره «سلطنت شرقی- هلتی» و بردگی دیوان‌سالارانه دولتی در اواخر امپراتوری روم (روستو، جلد دوم، ص ۱۶۹ و ص ۱۸۷) توجهی نمی‌کند. او که ابزارهای تعیین‌کننده‌ای برای بررسی تطبیقی حکومت و مالکیت شرقی ندارد، از خصلت ویژه این نوع حکومت و ویژگی خاص (و ضعف) مالکیت شرقی، ناآگاه باقی می‌ماند.

۱. چانگ (جلد دوم). تعدادی از این وظایف، مانند ساخت و تعمیر راه‌های محلی، کانال‌های آبیاری، دیواربندی بر کناره رودخانه‌ها و گردآوری هدایا و حق‌الزحمه‌ها برای حکومت، به نوعی فعالیت‌های سطح متوسط تعلق دارند که در یک جامعه آب‌سالار گاه به وسیله دستگاه دیوانی و گاه از سوی اشخاص خصوصی انجام می‌گیرند (ویتفولگ، ۱۹۳۱، ص ۴۱۳ و ص ۴۴۵). این اشخاص خصوصی بیش‌تر از اعضای طبقه حاکم دیوان‌سالار بودند و هرگاه کارشان در جهت گردآوری عواید و بسیج مردم از سوی اقتدار حکومتی پشتیبانی شد، این کار خصلتی نیمه‌رسمی می‌یافت.

۲. این برآوردها بر پایه داده‌هایی استوار است که چانگ به دست داده است.

شواهد ما درباره وجود یک نوع اعیان دیوان‌سالار، در مورد برخی از جوامع آب‌سالار، صرفاً استنباطی‌اند؛ ولی در مورد دیگر جوامع، این شواهد قطعی‌تر دارند. ولی حتی در مواردی که اسناد اندکی در دست است، این اسناد بر حضور اعضای ممتاز خاندان حاکم و به همین‌سان، البته با وضوح کم‌تر، بر وجود اعضای دیوان‌سالار صاحب امتیاز، اشاره دارند. صاحب‌منصبان بلندپایه بسیار مشتاق بودند خویشاوندانشان را در مزایای مقامشان سهیم سازند؛ و تا آن‌جا که در توانشان بود، بی‌گمان این کار را انجام می‌دادند.

۳. خویشاوندان صاحب‌منصبان دولتی و نظامیان دون‌پایه

صاحب‌منصبان دولتی و نظامیان دون‌پایه نیز خویشاوندانی دارند. درباره زندگی روزانه این گروه پرجمعیت، اطلاع اندکی داریم. در چین سده هفدهم، یک خراج‌گیر دیوان‌سالار به نام لی‌سان، زندگی باشکوهی داشت، زیرا می‌توانست از تجربه خود و پدر و پدربزرگش که در دفاتر دولتی کار می‌کردند، درآمد نقدی خوبی به دست آورد. [۴۵] موفقیت او گرچه کوتاه‌مدت و استثنایی بود، ولی نشان می‌دهد خویشاوندان باهوش و بلندپرواز مأموران فروپایه دولت، می‌توانستند از مقامشان چه سودهای خوبی به دست آورند.

خانواده‌های نظامیان حرفه‌ای نیز کم و بیش همین موقعیت را داشتند. در قانون حمورابی به برخی از مسائل آن‌ها اشاره شده است [۴۶] و بررسی تطبیقی سربازان صاحب زمین بپالسه و سرباز-دهقانان مناطق تحت تسلط بیزانس، نشان می‌دهد این هر دو گروه به احتمال زیاد شرایط مشابهی داشتند.

در بیشتر موارد، خویشاوندان این دون‌پایگان اداری و نظامی، مانند بیش‌تر پیشه‌وران و دهقانان، موقعیت اقتصادی نازلی داشتند. ولی آن‌ها از جهت اجتماعی و سیاسی، در حیثیت تناقض‌آمیز وابستگان دولتی خانواده‌شان سهیم بودند. موقعیت اجتماعی که پدر، همسر یا پسر یک پلیس در یک دولت پلیسی برخوردار است، جایگاهی را که خویشاوندان دون‌پایگان در دولت استبدادی شرقی دارند، در مقایسه تا اندازه‌ای مشخص می‌سازد.

ب) وابستگی مبتنی بر منزلت نیمه‌اداری، شبه‌اداری و پیشااداری^۱

معمولاً همه خویشاوندان مردان وابسته به دستگاه دولت، از همان مزایای اجتماعی قوم و خویش‌های صاحب‌منصبشان برخوردار نیستند. نزدیکی نسبی به فعالان دیوان‌سالار و ویژگی‌های نظام خویشاوندی موجود، موقعیت خاص خویشاوندان ذی‌نفع را در چارچوب طبقه حاکم مشخص می‌سازند. ولی در شرایط مساوی، این موقعیت با وجود همه تنوعاتش، از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که دستگاه دولتی به کارگزارانش نقش برجسته‌ای می‌دهد.

این قضیه به شیوه‌ای متفاوت، در مورد گروه‌هایی که منزلت نیمه‌اداری، شبه‌اداری یا سابقاً اداری دارند، نیز صادق است. گرچه آن‌ها صاحب‌منصب به معنای کامل آن نیستند، ولی اعضای این گروه‌ها از آن‌جا که به عنوان کارگزاران اقتصادی برای حکومت کار می‌کنند، یا چون به عنوان کارگزاران دین مسلط امنیت رژیم را به گونه‌ای رمزآمیز تحکیم می‌بخشند، از منزلت نیمه‌اداری یا شبه‌اداری برخوردارند.

۱. نیمه‌اداری‌های غیر روحانی (واسطه‌های بازرگانی و مالی)

اشخاصی که به عنوان واسطه اقتصادی تقریباً بیش‌تر وقتشان را در خدمت حکومت می‌گذرانند (دامکارها^۲، بستی‌ها)، گاه کارمند دولت به شمار می‌روند. در چنین مواردی، منزلت آن‌ها بی‌چون و چرا مشخص است، ولی به هر روی، بیش‌تر واسطه‌های اقتصادی در چنین فهرستی قرار نمی‌گیرند و واسطه‌های مالی (کشاورزان مالیات‌گیر) نیز به ندرت به عنوان بخشی از سلسله مراتب دیوانی در نظر گرفته شده‌اند. هرچند این افراد رتبه اداری ندارند، ولی به عنوان خدمتگزاران حکومت به رسمیت شناخته می‌شوند. آن‌ها در این موقعیت، از سوی دولت پشتیبانی می‌شوند و اقتدار دارند، حتی گاه از اقتدار قهرآمیز نیز برخوردارند و برای جبران خدماتشان به دولت، حق‌الزحمه یا حق‌السهمی نیز دریافت می‌کنند. در مصر بطالسه، کشاورزان مالیات‌گیر حق‌الزحمه‌ای معادل

۵ تا ۱۰ درصد [۴۷] خراج کشاورزی را برای خود برداشت می‌کردند؛ این رقم در بیژانس، ۲/۵ تا ۵ درصد [۴۸] و در هند مسلمان تا ۱۰ درصد می‌رسید. [۴۹] در مصر تحت سلطه عثمانی، آن‌ها علاوه بر درآمد نقدی، ۱۰ درصد زمین قابل کشت ده را به عنوان واشیه^۱، به خود اختصاص می‌دادند. [۵۰]

بی‌گمان، واسطه‌های بازرگانی و کشاورزان مالیات‌گیر می‌توانستند درآمدی بیش از سهمیه تعیین‌شده به دست آورند. این گرایش به کسب درآمد بیش‌تر از سهمیه، به شدت از سوی فرمانروایان نیرومند سرکوب می‌شد، ولی باید گفت صاحب‌منصبان تجاری و مالی نیز به همان اندازه واسطه‌های اقتصادی اشتیاق داشتند درآمدی بیش‌تر از حقشان کسب کنند.

واسطه‌های تجاری و مالی، کارفرمایانی خصوصی بودند، زیرا هم از وسایل خصوصی استفاده می‌کردند و هم در بیش‌تر موارد، کارمندی را به گونه‌ای خصوصی استخدام می‌کردند. ولی چون برای حکومت کار می‌کردند، از مزایای اقتدار حکومتی سود می‌بردند و در صورت لزوم می‌توانستند از کارکنان حکومت برای تحمیل اراده‌شان استفاده کنند. مردم عادی چون آن‌ها را نه به عنوان افراد خصوصی بلکه به صورت بسط قدرت حکومتی در نظر می‌گرفتند، پاس آن‌ها را نگه می‌داشتند و از آنان می‌ترسیدند.

اگر این اشخاص کارگزاران دولتی یا اعیان دیوان‌سالاری بودند که به دنبال افزایش ثروتشان از طریق کارکردهای نیمه‌دولتی بودند، جایگاه دیوان‌سالارانه‌شان از پیش تثبیت شده بود. در هر صورت، خصلت حکومتی این کارکردها به این افراد ماهیتی نیمه‌اداری بخشیده و غالباً آن‌ها را پیرامون یا درون طبقه حاکم جای داده بود.

۲. نیمه‌اداری‌های روحانی (کارگزاران دین مسلط)

در فصل پیش از روش‌هایی سخن گفتیم که دولت مبتنی بر مدیریت ارضی، با آن روش‌ها خود را به دین مسلط و کارگزارانش وابسته می‌سازد. در چین، و در

مکزیک، بیزانس، مصر تحت تسلط ممالیک و ترکیه عثمانی و در برخی دوره‌های تاریخ چین، مانند دوره حاکمیت دودمان هان، چنین وضعیتی وجود داشت. در هر کجا که دانشجویان در معابد و به دست روحانیان آموزش می‌دیدند، دوره آموزشی‌شان اختصاصاً دیوان‌سالارانه نبود و تعدادشان نیز محدود بود. در جاهایی که همه مردم می‌توانستند در امتحان‌های رقابتی شرکت کنند، مانند دوره آخرین دودمان‌های فرمانروایی چین، تعداد دانشجویان متعدد بود و دارندگان درجات امتحانی در سطح پایین، فراوان بودند. این دانشجویان که می‌بایست فرایند طولانی و فشرده‌ای از آموزش عقیدتی را پشت سر گذارند، معمولاً بیشتر از صاحب‌منصبان فعال به منافع و شأن زندگی دیوان‌سالارانه حساسیت نشان می‌دادند. چون به دارندگان درجات آموزشی اجازه داده می‌شد برخی وظایف نیمه‌اداری را انجام دهند، وجدان طبقاتی دیوان‌سالارانه در آن‌ها مستحکم‌تر می‌شد. اعضای شن‌شیه در چین، که درجات امتحانی داشتند ولی هنوز سمتی به دست نیاورده بودند، نمونه اصلی از این گروه پیشادیوان‌سالارانه^۱ به شمار می‌روند.

۴. یک یادداشت تطبیقی (ایدئولوژی پردازان حرفه‌ای در اتحاد شوروی)

در یک جامعه آب‌سالار، فرمانروایان حتی اگر روحانیان بلندپایه نیز بوده باشند، به ندرت در آیین عقیدتی شرعی دستکاری می‌کردند. در اتحاد شوروی، گرچه هنوز با کلیسای ارتودوکس مدارا می‌شد، ولی این مذهب دیگر یک آیین مسلط نبود؛ و هرگاه طرح‌های اعلام‌شده شورایی اقتضا می‌کرد، آیین دنیوی دولتی یک‌سره جای کلیسای ارتودوکس را می‌گرفت. حاملان به رسمیت شناخته این آیین، سروران دستگاه دولتی بودند و فقط آن‌ها بودند که می‌توانستند این آیین را تفسیر کنند یا تغییر دهند. ایدئولوژی پردازان بلندپایه شوروی، اعضای بلندپایه دیوان‌سالاری حاکم بودند و بیشتر روشنفکران حرفه‌ای، مانند این ایدئولوژی پردازان، کارگزاران حکومتی بودند.

نخستین مرحله دوران فراعنه مصر، کارگزاران حکومتی بسیاری از وظایف اصلی کیش مسلط را انجام می‌دادند. در تمدن‌های شرقی دیگر، حکومت، روحانیون دین مسلط را منصوب می‌کرد و دستگاه مدیریت اجرایی دولت با آن‌ها مانند صاحب‌منصبان غیر روحانی رفتار می‌کردند. [۵۱] از این جهت، آن‌ها بیشتر از برهمن‌های هند هندویی که فقط گاهی از اقطاعات ملکی برخوردار بودند، به دولت نزدیکی داشتند. در هر دوی این موارد، دولت قوانین شرعی دین مسلط را اجرا می‌کرد که همین امر باعث می‌شد کارگزاران مذهبی از اقتدار نیمه‌اداری برخوردار باشند.

بی‌گمان هر کارگزار مذهبی از ابهت خاصی در میان مؤمنان برخوردار است؛ ولی حیثیت اجتماعی او ممکن است بر اثر شرایط حاکم بر محیط عملکردش، تضعیف یا تقویت شود. [۵۲] روحانی وابسته به یک کیش ثانوی و غیر ممتاز، ممکن است در اعمال اقتدار، حتی در میان پیروانش، با مشکل روبه‌رو شود، پیروانی که پیوسته در معرض ارزشدآوری‌های منفی یک محیط غیر دوستانه‌اند. روحانی وابسته به یک اعتقاد مسلط، با چنین دشواری‌هایی روبه‌رو نیست. برعکس، احترام فرمانروایان حیثیت آن‌ها را بالا می‌برد و هرچه حیثیتشان بالاتر باشد، حکومت نیز نیرومندتر می‌شود. در یک استبداد دیوان‌سالارانه، کارگزاران دین مسلط، حتی وقتی از سوی دولت منصوب نمی‌شوند، از جهت اجتماعی از یک منزلت نیمه‌اداری برخوردارند.

۳. اشخاص که از یک منزلت پیشاداداری برخوردارند (کارآموزان و

دانش‌آموختگان صاحب درجه‌ای که نامزد تصدی سمت‌های دولتی‌اند)

پیچیدگی‌های ایدئولوژی و کتابت، که بیشتر تمدن‌های بالاتر از سطح قبیله‌ای از آن برخوردارند، آموزش برای تصدی سمت‌های دولتی را به یک جریان طولانی تبدیل می‌کند؛ و مشارکت‌کنندگان در این آموزش، غالباً گروه خاصی را تشکیل می‌دهند. اگر آن‌ها می‌بایست در «دانشکده‌ها» یا «دانشگاه‌های» دولتی پذیرفته شوند، با دقت انتخاب می‌شدند و تعدادشان محدود بود. در آرتک

در اتحاد شوروی، شمار اندکی از نویسندگان و هنرمندان، می‌توانستند بدون در اختیار داشتن یک سمت دولتی فعالیت کنند. ولی حتی آن‌ها نیز از رهنمودهای دولتی پیروی می‌کردند، فرامین دولتی را اجرا می‌کردند و به اندازه کارکنان بلندپایه دستمزد می‌گرفتند؛ و از آن‌جا که بی‌دریغ به دولت خدمت می‌کردند، از مزایای مشابهی نیز برخوردار بودند. آن‌ها از هر جهت، یک نوع منزلت نیمه‌اداری داشتند.

ولی یک تفاوت مهم در این‌جا مطرح است. در جامعه آب‌سالار، کارگزاران عقیدتی (مذهبی) نیمه‌اداری فراوان بودند و تا آن‌جا که به آیین عقیدتی مربوط است به نسبت آزاد بودند، ولی در اتحاد شوروی، تعداد روشنفکران نیمه‌اداری اندک است و در امور عقیدتی، هیچ نوع آزادی ندارند. این دولت تمام مدیریتی، یک دولت ایدئوکراتیک^۱ است. قاعده این دولت، اعمال نظارت بر عقاید و افکار جامعه است و ایدئولوژی و ایدئولوژی پردازان را به نفع خود مصادره می‌کند.

ج) طبقه حاکم به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌شود، ولی هنوز به عنوان یک طبقه وجود دارد

بررسی ما نشان می‌دهد طبقه حاکم، حتی در یک جامعه آب‌سالار ساده نیز، به چندین بخش تقسیم می‌شود. تحت شرایط تمایز یافته‌تر، این جامعه گرایش دارد که یک پدیده بسیار پیچیده باشد. اعضای بخش‌های گوناگون طبقه حاکم چقدر از ویژگی و برتری جایگاه طبقاتی‌شان آگاهند؟

برخلاف آنچه که مارکسیسم می‌خواهد باور داشته باشیم، آگاهی طبقاتی چندان هم عمومیت و پویایی ندارد. ولی کم‌تر شکی در این واقعیت وجود دارد که خدایگانان جامعه آب‌سالار، که از مزایای قدرت، درآمد و منزلت خارق‌العاده‌ای برخوردارند، از بالاترین آگاهی طبقاتی در طول تاریخ بشر برخوردارند.

بی‌گمان، آگاهی طبقاتی آن‌ها لزوماً در تصویرهایی بیان نمی‌شود که نشان‌دهنده بزرگی صاحب‌منصبان بلندپایه است. دولت‌مردان ترکیه عثمانی افتخار می‌کردند که «غلام‌های» سلطان‌شان هستند. عظمت طبقه حاکم عثمانی، به نظر خود آن‌ها، به فرمانروای خودکامه‌شان متکی بود. ایدئولوژی پردازان سیاسی هند هندویی، بر عظمت شاه به عنوان حافظ برتر دین مسلط، تأکید می‌کردند؛ ولی از دیدگاه آن‌ها، شکوه طبقه حاکم، به مشاوران روحانی‌اش متکی بود. فیلسوفان کنفوسیوسی در برابر فرمانروای مطلقشان سر تعظیم فرود می‌آوردند؛ ولی دانشور شریفی را که به خاطر گذراندن یک دوره آموزشی می‌بایست یک دیوان‌سالار شریف شود، نیز می‌ستودند. به نظر آن‌ها، شکوه طبقه حاکم بر صاحب‌منصبان فرهیخته‌اش مبتنی بود.

آیین کنفوسیوسی جنبه اجتماعی-سیاسی این قضیه را با روشنی غیر معمولی نمایش می‌دهد. کنفوسیوس با اطلاق عنوان چون‌تزو^۱ به دانشور شریف، بر کیفیت سیاسی مرد آرمانی‌اش تأکید کرد. چون‌تزو در سنت فرهنگی دولتمداری موروثی (نجیب‌زاده) می‌بایست جایگاه ویژه‌ای داشته باشد، ولی شرایط لازم برای او اساساً از یک بار سیاسی برخوردار بود. واژه چون‌تزو در اصل به معنای «یک فرمانروا» و «مردی که کارش فرمانروایی است» بود. یک چون‌تزو پس از پشت سر گذاشتن آموزش مناسب، آمادگی آن را پیدا می‌کرد که از او به عنوان یک صاحب‌منصب دولتی «استفاده» شود. [۵۳] او آماده بود بر «مردان کوچک» یا همان توده مردم فرمان راند.

دو شاخگی میان این دو گروه، در اصطلاح‌های چینی شی^۲ و مین^۳ به بیان درمی‌آید. شی به افرادی گفته می‌شود که به خاطر آموزش دیدن در امور اخلاقی، نظامی و تشریفاتی، برای خدمت به فرمانروا واجد شرایط شده‌اند و هرگاه امکانش پیش آید این خدمت را انجام می‌دهند. مین، «آدم‌ها»یی‌اند که از

1. chün - tzü

2. Shih

3. Min

1. Ideocratic

پیشه‌وران و بازرگانان. رشته توالی این گروه‌ها سیاق حضور آن‌ها را در صحنه تاریخ منعکس می‌سازد؛ ولی شک است که این نوع توالی در ذهن کسانی که آن‌ها را چنین فهرست کرده‌اند، وجود داشت. به احتمال بیشتر، تعیین‌کنندگان این توالی، اهمیت اقتصادی نسبی این گروه‌ها را در نظر داشتند، به گونه‌ای که کشاورزی را به عنوان ریشه (پن) و صنعت دستی و بازرگانی را به منزله شاخه‌های (مو) تمدن ارضی‌شان در نظر می‌گرفتند.^۱

ریشه و شاخه‌های یادشده، با دو صورت از مالکیت غیر منقول و منقول مطابقت دارند. در بررسی پیچیدگی الگوهای مالکیت، درباره پیدایش، رشد و جایگاه اجتماعی این سه گروه به تفصیل بحث کرده‌ایم. [۱] و در این جا نیازی نمی‌بینیم نتیجه‌گیری‌هایمان را خلاصه کنیم. به هر روی، برای تکمیل بررسی‌مان، به بررسی جایگاه فروپایه‌ترین گروه اجتماعی، یعنی بردگان، می‌پردازیم. بردگان نقش بسیار کوچکی را در جامعه آب‌سالار بازی می‌کردند. چرا؟

۲. بردگان

کسانی که تنها از کارشان بهره می‌برند، از خاک، آب و گیاهان با بیش‌ترین مراقبت استفاده می‌کنند؛ این اشخاص عبارتند از: اجتماع‌های روستایی، کشاورزان مالک و زارعان مستأجر. ولی از افراد کاملاً برده نمی‌توان انتظار داشت چنین مراقبت‌هایی به عمل آورند؛ آن‌ها علاوه بر این‌که شخصاً آزاد نیستند، خانواده و مالی از آن خود ندارند. این قضیه در مورد همه موقعیت‌های ارضی، و به ویژه در مناطقی صادق است که کشاورزی آن‌ها بیش‌تر با آبیاری تعیین می‌شود.

در کشاورزی آب‌سالارانه مبتنی بر آبیاری، به ندرت از کار بردگان استفاده می‌شود. در آن موارد گهگاهی هم که دسترسی آسان به کار بردگان استفاده از

فرمانروا و اعضای صاحب‌منصب شیخ فرمان می‌برند.^۱ ارزش‌هایی که به شرایط لازم لشکری و کشوری برای تعلق به گروه شیخ نسبت داده می‌شدند، با گذشت زمان تغییر کرده‌اند^۲، ولی تجلیل از شیخ تا پایان عصر امپراتوری ادامه داشت. این تمایز شیخ-مین، با اصطلاح‌های متنوع دیگری، در همه جوامع آب‌سالار عملکرد دارد. در همه این جوامع، فرمانروایان بالقوه و بالفعل، از برتری و تفاوتشان از توده فرمان‌بران، عوام یا «مردم»، به خوبی آگاهند.

(د) فرمان‌بران

۱. تقسیم‌بندی‌های عوام براساس مالکیت

در پایین سطح فرمانروایان، جهان گسترده عوام قرار دارد. اعضای این طبقه در این کیفیت منفی سهم هستند درحالی‌که هیچ‌کدام در امور دستگاه دولتی مشارکت ندارند.

در سنت چینی، سه گروه اصلی عوام بازشناخته می‌شوند: دهقانان،

۱. کتاب *Classic of History* بارها از این صاحب‌منصبان با عنوان شیخ یاد می‌کند (لیک، جلد سی‌وهفتم ص ۲۷۵، ص ۳۶۷، ص ۳۶۹، ص ۶۲۶) و *Odes* نیز همین کار را می‌کند (همان، جلد چهارم، ص ۳۶۰، ص ۴۰۹، ص ۴۲۹، ص ۵۶۹). اصطلاح شیخ به معنای محدودتر آن، بر صاحب‌منصبان فروپایه‌تر دلالت می‌کند (همان، جلد اول، ص ۴۰۱). از شیخ به عنوان گروهی متشکل از اشخاص درست آموزش دیده، به ویژه غالباً در نوشته‌های کنفوسیوسی، یاد شده است (همان، جلد اول، ص ۱۶۸، ص ۲۷۴، ص ۲۷۶). آزمون نهایی آموزش این اشخاص، در خدمات دولتی آشکار می‌شود (همان، جلد اول، ص ۲۷۱ و ص ۳۳۹). بی‌گمان، برقراری رابطه دوستانه با یک شیخ، حتی زمانی که هنوز سمتی نداشت، می‌بایست برای دیگران نعمتی بوده باشد.

اصطلاح شیخ غالباً در تقابل با مین بیان می‌شود. اصطلاح نخست به کسانی اطلاق می‌شد که در معبد نیاکان سلطنتی (همان، جلد چهارم، ص ۵۶۹) یا دربار، باوقار خدمت می‌کردند، حال آن‌که اصطلاح دوم برای کسانی به کار می‌رفت که با احترام و ستایش به افراد نخست نگاه می‌کردند (همان، جلد چهارم، ص ۴۰۹). روی هم رفته، شیخ و مین، کل جمعیت چین را تشکیل می‌دهند. در دوران آشوب، هر دو گروه آسیب می‌بینند (همان، جلد چهارم، ص ۵۶۰).

۲. کنفوسیوس بیش‌تر بر شرایط لازم کشوری شیخ تأکید داشت؛ و این امر سنت ماقبل او را آشکارا تغییر داده بود (نگاه کنید به لیگ، جلد اول، ویتفولگ، ۱۹۳۵، ص ۴۹ و ص ۳).

۱. این طبقه‌بندی چین که گروه شیخ را بالاتر از دهقانان، پیشه‌وران و بازرگانان می‌نهد، طبقه متشکل از اشخاصی را که جایگاهشان اساساً به مالکیت زمین متکی است، تشخیص نمی‌دهد.

آنان را در کشاورزی (و صنایع دستی) تشویق می‌کند، چنین کاری نیروی کمکی به شمار می‌رود. در این موارد، برای تضمین مراقبت‌های ضروری، معمولاً سهمی از تولید به بردگان داده می‌شود و گاه به آن‌ها اجازه داده می‌شود ازدواج کنند. در یک جامعه آب‌سالار، هزینه‌های نظارت بر کار بردگان، استفاده از بردگان زیاد را در بیشتر کارهای عمومی اصلی مانند ساخت‌وساز، نگه‌داری کانال‌های آبیاری، دیواربندی رودخانه‌ها، جاده‌ها و دیوارها، منع می‌کند. تنها در فعالیت‌هایی که از جهت مکانی محدود هستند؛ مانند معادن، استخراج سنگ، ساخت کاخ و معابد و حمل اشیای سنگین، که در آن‌ها می‌توان به آسانی بر کار بردگان نظارت کرد، استفاده از این نوع کار مزیت دارد. [۲]

برای همین است که بردگان بیشتر در دربار، ادارات حکومتی، کارگاه‌ها، معادن و انواع خاص فعالیت‌های ساختمانی پیدا می‌شوند و به همین دلیل هم بردگان تحت مالکیت خصوصی بیشتر در حریم خانه اشخاص ثروتمند یافت می‌شوند؛ همان افرادی که استطاعت مصرف دست‌و‌لبازانه را دارند. [۳] و باز به خاطر همین واقعیت است که استفاده از بردگان در کارهای ظریف‌تر، خدایگانان عمومی و خصوصی آن‌ها را وادار کرده بود مشوق‌های آشکاری برایشان در نظر گیرند و بردگی نیمه کامل را جایگزین بردگی کامل کنند.

یک جنگ پیروزمندانه ذخایر قابل توجهی از بردگان فراهم می‌سازد. فاتحان مناطق کشاورزی معمولاً با شتاب درصدد برمی‌آیند بیش‌تر اسرای کشاورزانشان را به کار کشاورزی برگردانند، زیرا با این کار می‌توانند بیش‌ترین سود را به خدایگانان جدیدشان برسانند، ولی برخی از این اسیران به عنوان بردگان حکومتی نگه‌داری می‌شوند یا به اشخاص خصوصی فروخته می‌شوند.

آزتک‌ها که غالباً با همسایگان‌شان در جنگ بودند از کار بردگان در اجتماع‌های روستایی سازمان‌یافته‌شان، کاپولی، کم‌تر استفاده می‌کردند. ولی در مراسم بزرگ دولتی، از بردگان برای نمایش ارباب چشمگیر استفاده می‌شد؛ کاری که تدبیر عمده‌ای برای متحدنگه داشتن امپراتوری سرهم‌بندی شده مکزیکی به شمار می‌آمد.

در بین‌النهرین باستان، جنگ میان دولت‌های مستقل، یکی از منابع مهم تأمین برده بود؛ و در بابل، از بردگان تا اندازه‌ای برای کشاورزی و صنایع دستی استفاده می‌شد. ولی در این‌جا نیز، کار بردگان به عنوان یک عنصر ثانوی باقی مانده بود و معمولاً در شرایط نیمه‌بردگی از آن‌ها استفاده می‌شد. در این‌جا بردگان می‌توانستند مالی کسب کنند و ازدواج نمایند. [۴] در مصر فراعنه، به نظر می‌رسد تنها در عصر سلطنت نوین، بردگی اهمیت خاص پیدا کرده بود؛ در این زمان، بر اثر جنگ‌ها و فتوحات بزرگ، سیلی از نیروی کار غیر آزاد و بیگانه به کشور مصر سرازیر شده بود. [۵]

و سترمن، پس از بررسی کامل تاریخ بین‌النهرین و مصر باستان، به این نتیجه می‌رسد که در این تمدن‌ها کار بردگان بیش‌تر جنبه خانگی داشت؛ [۶] و میر، در بررسی‌اش از بردگی در خاور نزدیک، می‌گوید که «در شرق به ندرت جایی پیدا می‌شود که بردگی در آن نقش اقتصادی عمده‌ای ایفا کرده باشد.» [۷] بررسی اخیر میندلسون درباره بردگی در شرق باستان، یافته‌های بالا را تصدیق می‌کند. در هرکجا هم که از نیروی کار بردگان در کشاورزی استفاده شده بود، این کار «وزن زیادی نداشت و در مجموع، از بردگان بیش‌تر در خدمات خانگی استفاده می‌شد.» [۸]

بررسی‌های دیگر درباره کشورهای شرقی، نیز به همین نتیجه رسیده‌اند. در هند، چین و جهان اسلامی، بردگان فراوانی وجود داشتند، ولی در هیچ‌یک از این تمدن‌های بزرگ، کار بردگی بر کشاورزی و صنایع دستی تسلط نداشت.^۱

۱. در مورد هند، نگاه کنید به ریس دیویدز، ۱۹۲۲، ص ۲۰۵؛ فیک، ۱۹۲۰، ص ۳۰۶. آپادورای (۱۹۳۶، جلد اول، ص ۳۱۷) یافته‌هایش را در مورد کاربرد بردگان در اواخر دوره هندویی در هند جنوبی، با تحلیلش درباره کشاورزی و صنعت، مرتبط می‌کند. ولی توصیف این دو شاخه اقتصاد توسط او، بر همان چیزی دلالت می‌کند که دکتر ریس دیویدز درباره هند بودایی به صراحت یادآور شده بود (ریس دیویدز، ۱۹۲۲، ص ۲۰۵). در مورد کل جامعه چینی، نگاه کنید به وی‌تفولگ، ۱۹۳۱، ص ۳۹۳. برای دوره هان، نگاه کنید به ویلیور، ۱۹۴۳، ص ۱۷۴ و ص ۱۹۵. برای دوره عباسیان، نگاه کنید به پیتز، ۱۹۲۲، ص ۱۵۲، برای ایران پیش از مغول، نگاه کنید به اشیپولر، ۱۹۵۲، ص ۴۳۹.

مستبدان شرقی برخی از بردگان و مردان آزاد را به جایگاه‌های برجسته‌ای رساندند و مالکان خصوصی بردگان نیز به برخی دیگر وظایف نظارتی مهمی دادند. ولی مشاغل این دسته از بردگان باز نمود شرایط گروهشان نیست. هرچند بیش‌تر بردگان خانگی در جوامع آب‌سالار، اموال منقول به شمار نمی‌آمدند، ولی شخصاً آزاد نبودند و به لطف خدایگانانشان وابسته بودند. دربارهٔ کنیزان، معمولاً مسلم است که خدایگانانشان به آن‌ها دسترسی داشتند.

در جامعه‌ای که به دو قطب اقتدار تام و تسلیم محض تقسیم شده است، افرادی که هیچ‌گونه آزادی شخصی ندارند، در اسفناک‌ترین موقعیت قرار دارند. این واقعیت که در برخی تمدن‌های آب‌سالار و خانواده‌های ثروتمند، گاه تعداد فراوانی برده وجود داشت، باعث بهبود جایگاه آن‌ها نمی‌شد.

ها) دگرگونی‌های ساختار طبقاتی که در جوامع فتح شده رخ می‌دهند

بردگی بر پایین‌ترین لایه‌های جامعه شرقی تأثیر می‌گذارد و فتح، بر بالاترین لایه‌ها. به راستی که فتح می‌تواند آن چنان ساختار سنتی ناحیه فتح‌شده را تغییر دهد که به درستی می‌شود نتیجه نهادی آن را جامعه فتح‌شده نامید. [۱] جامعه‌شناسی فتح اساساً بر رابطه فتح با آغازهای جوامع قشربندی شده (به اصطلاح ما، فتح اولیه) تأکید می‌کند؛ [۲] این فرایند با آن‌که به خوبی ثبت نشده، ولی بی‌گمان سزاوار توجه است. فتح همچنین می‌تواند یک جامعه قشربندی شده (به اصطلاح ما، فتح ثانوی) را متمایزتر سازد؛ و این فرایند که مانند فرایند قبلی به خوبی ثبت نشده و عموماً تحولات اخیر را نیز در بر می‌گیرد، شایسته توجه ویژه است.

۱. فتحی که باعث شکل‌گیری جوامع قشربندی شده می‌شود (فتح اولیه)

جنگ میان اجتماع‌های مستقل سیاسی، به اندازهٔ عمر بشر قدمت دارد. ولی تدابیر مربوط به مطیع نگه داشتن دائمی جمعیت فتح شده، تنها زمانی شکل

می‌گیرند که انقیاد دائمی، سودآور و امکان‌پذیر بوده باشد. آیا فاتحان از همان آغاز و در همهٔ موارد، از این امکان بهره‌برداری می‌کردند؟ آیا تسهیلات فزاینده تولید، نخستین بار باعث پیدایش یک گروه بالادست بومی، نوعی نجیب‌زادگی قبیله‌ای یا جماعت اداری حرفه‌ای شده بود؟

لووی که «شرایط داخلی» را برای «ایجاد طبقات موروثی یا تقریباً موروثی» کافی می‌داند، با یادآوری این نکته که دو عامل تمایز داخلی و فتح «لزوماً همدیگر را دفع نمی‌کنند» [۳] به بررسی طیف احتمالی این دو عامل پرداخت.

در برخی موارد، اسنادی از یک نوع تحول اساساً درون‌زاد در دست داریم، [۴] ولی شکی نیست که در موارد دیگر، فتح باعث ایجاد نوعی قشربندی آشکار اجتماعی می‌شود و غالباً تمایزات درون‌زا را تشدید می‌کند و افزایش می‌دهد. [۵] این نوع فتح - فتح اولیه - به گونه‌ای آشکار در سراسر جهان آب‌سالار، یونان باستان و روم، ژاپن و اروپای قرون وسطا، رخ داده است. این یک نوع عامل کلی و غیر خاص است و به همین دلیل نمی‌توان آن را باعث انواع الگوهای قدرت، مالکیت و طبقه دانست که مشخص‌کنندهٔ این تمدن‌ها هستند.^۱

۱. برای آشنایی با تاریخ رابطه فتح با خاستگاه ساختار طبقاتی، نگاه کنید به، روستو، جلد اول، ص ۸۴. گومپلویچ (۱۹۰۵، ص ۱۹۰ و ۱۹۵)، اوپن‌هایمر (۱۹۱۹، ص ۳۲) که پدیده فتح را از دیدگاه جامعه‌شناختی به گونه‌ای نظام‌مند بررسی کرده‌اند. هر دوی این پژوهشگران این نظر را مطرح کرده‌اند که تفاوت طبقاتی عموماً با فتح آغاز شده است. مک لِنِد (۱۹۲۴) و لووی (۱۹۲۷، ص ۳۳) که هر دو انسان‌شناسند، این نظر را به گونهٔ قانع‌کننده‌ای به چالش کشیده‌اند. روستو بدون توجه به برهان‌های این انسان‌شناسان (جلد اول، ص ۶۶، ص ۷۴ و ص ۹۵، نظر قدیمی‌تر دربارهٔ فتح را در اصل می‌پذیرد، ولی این امکان را نیز در نظر می‌گیرد که تفاوت‌های طبقاتی ممکن است از تحول مسالمت‌آمیز داخلی نیز پدید آیند (جلد اول، ص ۸۸ و ص ۹۰) و می‌گوید جوامع پیدا شده از طریق فتح، ساختارهای متفاوتی دارند. او گرچه می‌پذیرد این جوامع را می‌توان «قرون وسطایی» یا «فتودالی به وسیع‌ترین معنای آن» نامید (جلد اول، ص ۷۹)، ولی یادآور می‌شود که اصطلاح «فتودالی به معنای محدود و سیاسی آن» اساساً به درد اروپای قرون وسطا می‌خورد (جلد اول، ص ۳۱۲) و این نکته را مطرح می‌سازد که در رم باستان، یک نوع

۲. فتح، باعث تمایز هرچه بیشتر جوامع قشربندی شده می‌شود (فتح ثانوی)

فتح ثانوی همیشه به استقرار یک جامعه مبتنی بر فتح منجر نمی‌شود. ممکن است بیش‌تر اعضای گروه فاتح در سرزمین اصلی‌شان باقی بمانند و ممکن است رهبران این گروه به اعمال نظارت از راه دور، از طریق قرارداد مستقیم قوم مفتوح زیر دست افرادی از قوم فاتح، یا استفاده از همدستان بومی یا استقرار پادگان‌های نظامی در مناطق استراتژیک، قناعت کنند. فرمانروایی از طریق ساتراپ‌ها، کوراکاها یا راجه‌ها، که معمولاً نتیجه نهایی فتح نظامی است، درجات مهمی از قدرت افقی را در بر می‌گیرد ولی سامان نهادی منتج از این وضع، جامعه فتح‌شده، به معنایی که ما در این بررسی در نظر داریم، نیست.

منظور من از جامعه مبتنی بر فتح، فقط جامعه‌ای است که فاتحان در زمین‌های آن سکونت می‌گیرند، جمعیت بومی سرزمین فتح‌شده را سربیه نیست و تبعید نمی‌کند، و از نظر جمعیتی آن قدر زیاد هستند که بتوانند یک هیئت حاکم منسجم، متمایز و بیگانه را جدا از و بالادست رعایای تازه‌شان، برپا کنند.

جوامع نوپای مبتنی بر فتح، در نتیجه فتوحات اولیه پدیدار می‌شوند. جوامع مبتنی بر فتح به معنای کامل آن، در بسیاری نقاط جهان و تحت انواع شرایط پدید آمده‌اند. جاذبه‌های کشور مورد هدف فتح و توانایی نظامی و تحرک فاتحان، باعث پیدایش چنین جوامعی شده‌اند. تمدن‌های کشاورزی (و

۱- اشرافیت بزرگ دهقانی طبقه متوسط مسلط را تشکیل می‌داد (جلد دوم، ص ۱۶۶) و در مصر، یک نوع اقتصاد برنامه‌ریزی شده، از همان تاریخ، توده مردم را به «بردگی دولتی» کشانده بود.

در این جا باید یادآور شویم که ابرهارد گرچه نظریه روستو را درباره عامل قدرت، که جوامع فتودال را از طریق قشربندی شدید پدید می‌آورد، می‌پذیرد و اندیشه‌های روستو را به عنوان «کامل‌ترین نظریه درباره خاستگاه فتودالیسم» در نظر می‌گیرد (همان)، ولی متأسفانه خواندگانش را با تنوع ساختاری جوامع فتودالی مورد نظر روستو، آشنا نمی‌کند. ما فقط از طریق در مقابل هم قراردادن نظام فتودالی مورد نظر ابرهارد «که اساساً بر زمینی مبتنی است که پیشکار ارباب به گونه‌ای موروثی در اختیار دارد» (همان، جلد اول)، و واقعیت متفاوت شرقی و نیز مواجهه مفهوم «فتودالیسم مبتنی بر کهنات» مورد نظر روستو در مصر با کاهنان حاکم و بردگی دولتی برنامه‌ریزی شده آن (جلد دوم، ص ۱۷، ص ۳۱، ص ۱۸۷)، می‌توانیم نارسایی نظر ابرهارد را چه از نظر واقعیت‌های نهادی و چه بر مبنای نظر مرجع او، روستو، تشخیص دهیم.

به ویژه اقتصادهای آب‌سالار «ثروتمند») هدف‌های بسیار دلخواه فتح بوده‌اند و تا دوران نوین، قبایل کوچنده قدرتمند (به ویژه شبانانی که اسب‌سوار بودند و از زین و رکاب استفاده می‌کردند) در فتح این تمدن‌ها بسیار موفق بوده‌اند.

۳. دگرگونی‌های طبقاتی در دودمان‌های فاتح آب‌سالار

الف) چینی‌ها همیشه فاتحان‌شان را در خود جذب نمی‌کردند

ملت‌های بزرگ و دارای استمرار فرهنگی، مانند چین، بر سرعت اقتباس بسیاری از ویژگی‌های شیوه زندگی‌شان از سوی فاتحان «بربر»، تأکید کرده‌اند. تعمیم‌های ساده‌انگارانه از این واقعیت فرهنگی، باعث پیدایش این داستان متداول شده است که چینی‌ها «همیشه» فاتحان‌شان را در خود جذب کرده‌اند. ولی واقعیت با این داستان تعارض دارد. فاتحان چین به جای رها کردن مزایای قدرت، حیثیت و درآمدشان، پیوسته می‌کوشیدند با وسایل گوناگون سیاسی، نظامی و قانونی، این مزایا را حفظ کنند. آن‌ها هر کجا که برای خود مطلوب می‌دیدند، عناصر خاص فرهنگ سنتی‌شان را نیز حفظ می‌کردند.

تحلیل مقایسه‌ای نشان می‌دهد هیچ‌یک از چهار دودمان عمده فاتح چین تأییدکننده این افسانه جذب نیستند. منچوها پیش از فتح چین، بسیاری رسوم چینی را اقتباس کرده بودند؛ [۶] ولی در این مورد، همچون دیگر موارد، تفاوت‌های اساسی، از جهت منزلت سیاسی و اجتماعی، تا پایان برقرار بودند.^۱

ب) وسایل حفظ تفوق فاتحان

دلایل این امر را به آسانی می‌توان دریافت. فاتحان «بربر» برای بسیاری از جزئیات مدیریت شهری به متخصصان و دیوان‌سالاری بومی چین وابسته

۱. در شرایط فتح، دگرگونی فرهنگی پیوند نزدیکی با دگرگونی سیاسی دارد. داده‌های چینی درباره کل جوامع مبتنی بر فتح، نکات روشنگرانه‌ای به دست می‌دهند: «در آمیختگی کامل فرهنگی، تنها زمانی رخ می‌دهد که ناپدید شدن شکاف اجتماعی اجازه دهد شکاف فرهنگی نیز ناپدید شود، یعنی هرگاه دوره فتح به پایان رسیده باشد» (ویتفولگ، ۱۹۴۹، ص ۱۵).

اهمیت دارند و این اهمیت برای آن نیست که وابستگان دستگاه دولتی بیشتر جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند - که بی‌گمان چنین نیست - بلکه به خاطر آن است که قدرت دولتی بیش از هر عامل دیگری، هم سرنوشت طبقه حاکم و هم سرنوشت عوام را تعیین می‌کند. این قضیه زمانی کاملاً آشکار می‌شود که سه گونه عمده تضادهای اجتماعی در جامعه آب‌سالار را بررسی کنیم، که عبارتند از: تضادهای میان اعضای بخش‌های متفاوت عوام، تضادهای میان عوام و دولت، و تضادهای میان اعضای بخش‌های گوناگون مجموعه حاکمیت.

۱. تعارض اجتماعی و مبارزه طبقاتی

تعارض اجتماعی با مبارزه طبقاتی یکی نیست. کشمکش را زمانی می‌توان اجتماعی دانست که اعضای گروه‌های متفاوت اجتماعی درگیرش شوند و این نوع کشمکش اصولاً از جایگاه اجتماعی افراد درگیر در این قضیه برخاسته باشد. ولی کشمکشی اجتماعی که به چند شخص محدود باشد را نمی‌توان یک مبارزه طبقاتی دانست. اصطلاح «طبقه» به گروه به نسبت بزرگی اطلاق می‌شود که افرادش از جهت اجتماعی همگونند؛ یک کشمکش اجتماعی تنها زمانی خصلت طبقاتی پیدا می‌کند که افراد درگیر در آن بخش قابل توجه و نماینده چنین گروهی باشند.

مبارزه طبقاتی باید در برگیرنده یک کنش توده‌ای باشد. این نوع مبارزه ممکن است به نقطه‌ای برسد که شرایط اجتماعی و سیاسی موجود را به چالش کشد. مارکس، که شاید بیش از هر دانشمند اجتماعی دیگر سده نوزدهم طبقات را بررسی کرد، با گفتن این نکته که «هر مبارزه طبقاتی نوعی مبارزه سیاسی»^[۱] است، بر این جنبه از قضیه تأکید ورزید.

۲. قدرت تام، مبارزه طبقاتی را فلج می‌کند.

معنای این قضیه برای فهم جامعه آب‌سالار، بسیار مهم است. استبداد ارضی که

بودند، ولی همین فاتحان از طریق قراردادن افرادی از قومشان در رأس کارگزاران بومی، تجمع سربازان قبیله‌ای‌شان در نیروهای خاص نظامی در اردوهای ویژه و تحت پرچم‌های خاص، دشوار یا غیر ممکن کردن زناشویی با مردم تحت انقیاد، و حفظ دین قبیله‌ای‌شان، می‌کوشیدند از تفوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌شان حفاظت کنند؛ هرچند فرمانروای فاتح و دستیارانشان، به خاطر کسب حیثیت، مراسم مذهبی مهم بومی را انجام می‌دادند.^۱

جنگجویان عرب که ستون نظامی دودمان اموی بودند، بعد از سقوط این دودمان، اهمیت اجتماعی‌شان را از دست دادند^۲، همچنان‌که در چین، چیتان‌ها، یورچین‌ها، مغول‌ها و منچوها پس از سقوط دودمان‌های فاتح لیاو، چین، یوآن و چینگ، جایگاه ممتازشان را از دست دادند.

ج) تکثیر طبقات

جوامع مبتنی بر فتح، گرایش دارند قشرهای اجتماعی را به طرز عجیبی تکثیر کنند. قاعدتاً، یک طبقه بالای (اشرافیت) برون‌زاد، بر دیوان‌سالاری بومی تحمیل می‌شود؛ و جنگجویان قبیله‌ای به قشر ممتازی از دون‌پایگان عوام در سلسله‌مراتب سیاسی تبدیل می‌شوند. اردوها و نیروهای نظامی خاص و تازه سازمان‌یافته، جای قوای نظامی پیشین را می‌گیرند و بر نیروهای بومی (که رژیم ممکن است حفظشان کند) آشکارا برتری می‌یابند.

و) تعارض‌های اجتماعی فراوان، ولی مبارزه طبقاتی اندک

به دلایل آشکار، نمونه‌های دولت استبدادی در هر نوع بررسی ساختار طبقاتی

۱. برای نمونه، این قضیه در مورد منچوها اتفاق افتاده بود؛ امپراتوران منچو مراسم قربانی‌های سنتی چینی را انجام می‌دادند، درحالی‌که در خلوت کاخ‌هایشان همچنان خدایان قبیله‌ای خود را پرستش می‌کردند. (ویتفولگ، ۱۹۴۹، ص ۱۴).

۲. ولهاوزن، ۱۹۲۷، ص ۵۵۷. امویان خاور نزدیک را فتح نکردند، ولی در دوره خلفای نخست، آن‌ها بودند که این فتوحات را تثبیت کردند.

برای جلوگیری از سازمان‌دهی مستقل سیاسی به اندازه کافی نیرومند است، کنش توده‌ای را به عنوان وسیله رفع کشمکش‌های اجتماعی، تحمل نمی‌کند. افراد فعال در دستگاه دولتی به آسانی می‌توانند انواع مذهبی و غیر مذهبی دموکراسی «گدامنشانه» را مهار کنند. آن‌ها به هر نوع تظاهرات اشخاص اجتماعاً ناراضی، بدگمانند؛ و معمولاً با عجله درصدد درهم شکستن جنبش‌های نوپای توده‌ای برمی‌آیند.

در دوره میانی فرمانروایی دودمان چینگ، در ۱۷۴۶، برخی زارعان مستأجر منطقه فوکینگ^۱ دسته جمعی تقاضای تجدید نظر در اجاره‌هایشان کردند. این قضیه چیزی جز مشاجره میان دو گروه از افراد خصوصی نبود، ولی مأموران محلی به سرعت در آن دخالت کردند و رهبران این جریان را دستگیر کردند و به مجازات رساندند. [۲] فرمانی که پس از این قضیه صادر شد، مأموران محلی را سرزنش کرد که چرا «مردان احمق می‌توانند گرد هم آیند و قانون را زیر پا گذارند». [۳]

دولت هان با استخدام بیش از هزار کارگر در صنعت نمک و آهن توسط کارفرمایان دولتی و خصوصی مخالفت کرد، زیرا می‌ترسید نیروی کار انبوه فرصت‌هایی برای عمل جنایتکارانه فراهم کند. [۴] در پایان دوره امپراتوری، یک فرمان سلطنتی تأکید کرده بود که «قانون این دودمان همیشه از برپایی هرگونه اجتماع و انجمن» [۵] جلوگیری می‌کرده است. این عبارت، هم به خاطر مخالفتش با انجمن‌های مردمی، و هم به دلیل بی‌توجهی به اصناف پیشه‌ور و بازرگان، اهمیت دارد. حکومت هان روی این سازمان‌ها به عنوان جوامع و انجمن‌های بااهمیت سیاسی، حساب نمی‌کرد.

این رویکردها، از کنش سیاسی توده‌ای (مبارزه طبقاتی) به عنوان یک صورت مشروع اعتراض اجتماعی، جلوگیری می‌کردند. آن‌ها حتی در داخل طبقه حاکم نیز چنین اعتراض‌هایی را تحمل نمی‌کردند. کشمکش‌های میان

اعضای بخش‌های متفاوت طبقه حاکم، غالباً رنگ سیاسی داشتند، زیرا داعیه‌های تعارض‌آمیز قدرت را در بر می‌گرفتند، ولی به ندرت به یک کنش توده‌ای سیاسی آشکار منجر می‌شدند. تاریخ جوامع آب‌سالار نشان می‌دهد مبارزه طبقاتی به جای آن‌که بیماری مزمن همه جوامع بشری باشد، تنها محدود به جوامع باز و چند کانونی است.

ز) تعارض میان اعضای بخش‌های متفاوت عوام

در جوامع آب‌سالار ساده، دهقانان تقریباً تمامی جمعیت «فرمانبر» را تشکیل می‌دهند و در جوامع آب‌سالار نیمه پیچیده و پیچیده، آن‌ها پرجمعیت‌ترین بخش عوام را می‌سازند. امکان تعارض اجتماعی میان آن‌ها و دیگر بخش‌های طبقه عوام، چقدر است؟

کشاورزان فقیر و (مستأجر) ممکن است با کشاورزان ثروتمند (زمیندار و مرفه)، بازرگانان و نزول‌خواران برخورد داشته باشند. ولی به هر روی، امکان چنین برخوردهایی در اجتماع‌های روستایی تحت نظارت دولت که در بیش‌تر جوامع آب‌سالار رواج دارند، اندک است. زیرا در این اجتماع، اجاره‌کاری یا وجود ندارد یا قضیه‌ای حاشیه‌ای است؛ و تفاوت‌های اقتصادی میان خانوارهای دهقانی که موقعیت یکسانی دارند، بسیار اندک است. وانگهی، انعطاف‌پذیری محدود اقتصادی بیش‌تر اعضای این نوع اجتماع‌ها، دامنه ارتباط و برخورد آن‌ها را با عوام غیر کشاورز که پیشه‌ور، بازرگان یا نزول‌خوارند، محدود می‌سازد.^۱

۱. دیپلو. سی. اسمیت در مقاله‌اش درباره «شورش‌های طبقه پایین در امپراتوری مغولی هند»، درباره هرگونه درگیری اجتماعی در میان طبقه عوام، سخنی نمی‌گوید. او بارها از مبارزات طبقاتی میان دهقانان و «اجاره‌داران» سخن می‌گوید. ولی در یک مورد وجود اشخاص اجاره‌دار را تنها گمانه‌زنی می‌کند (۱۹۴۶، ص ۲۸)؛ در موارد دیگر، او واژه «اجاره‌دار» را به عنوان معادل واژه بومی زمیندار به کار می‌برد (همان، ص ۲۷ و ۳۰). تا سده هجدهم، زمینداران، اصولاً همان

را به دنبال آورد، [۲] که با شورش بزرگی به رهبری پوگاچف^۱ (۱۷۷۲-۱۷۷۵) به اوج رسید. [۳]

دربارهٔ درگیری‌های ناشی از نرخ بهرهٔ ظالمانه به صورت پول یا غله و اجاره‌داری خردکننده، در مصر بطالسه و تحت تسلط روم، چین سنتی و بسیاری جوامع آب‌سالار در حال گذار، اسناد فراوانی در دست داریم.

بررسی‌های اخیر غالباً بر درگیری‌های مربوط به مالکیت تأکید داشته‌اند و در نتیجه، به نیروهای خارق‌العادهٔ قدرت و مالکیت دیوان‌سالارانه که بر تنش‌های میان گروه‌های گوناگون عوام دارا و ندار حاکم است، توجه چندانی نکرده‌اند. هرچند بیش‌تر این بررسی‌ها خصلت جامعهٔ آب‌سالار را درست درک نکرده‌اند، ولی داده‌های ارزشمندی را دربارهٔ کشمکش‌های ناشی از مالکیت، در اختیارمان گذاشته‌اند؛ و ما را از نیاز به تکرار آنچه این نویسندگان با سختکوشی، ولی یک‌جانبه، دربارهٔ این موضوع گفته‌اند، معاف می‌کند.

پیدایش مالکیت خصوصی و صنایع دستی و بازرگانی، شرایطی را پدید آورد که به انواع برخوردهای اجتماعی در میان عوام منجر شد. در اروپای قرون وسطا، این برخوردها بسیار شدید بودند. غالب این جنبش‌های اجتماعی ابعاد یک مبارزهٔ توده‌ای (و طبقاتی) به خود گرفته بودند و در برخی شهرها بازرگانان را وادار ساخته بودند در رهبری سیاسی با پیشه‌وران سهیم شوند و در برخی شهرهای دیگر به تفوق اصناف صنعتگر انجامیدند.

در این قضیه، تضاد اروپای فتودال با جهان آب‌سالار، چشمگیر است. هرچند اصناف جامعهٔ آب‌سالار سابقه‌ای بسیار قدیمی‌تر از همتایان غربی‌شان دارند، ولی کم‌تر پیش آمده است این اصناف در فعالیت‌های نظامی و سیاسی قابل مقایسه با اصناف غربی، درگیر شده باشند.^۲

1. Pugachev

۲. نگاه کنید به فصل چهارم همین کتاب. بازرگانان در مصر تحت‌سلطهٔ مالیک، در تجارت بین‌المللی ادویه و بانکداری ثروت هنگفتی به دست آورده بودند؛ و تجارتشان با کشورهای

درگیری‌های روستایی با افزایش مالکیت خصوصی زمین، افزایش می‌یافت. در روسیهٔ تزاری، زمانی که در سدهٔ هجدهم پومش‌چی‌کی‌ها مالک زمین‌های خدمتی پیشین‌شان شدند و دهقانان بر اثر انواع شایعه‌ها امیدوار شده بودند می‌توانند مالک زمین‌های تحت کشت‌شان شوند، شورش‌های دهقانی بزرگی برپا شدند. [۱] اصلاح ارضی پومش‌چیک^۱ در ۱۷۶۲، اغتشاش‌های مهم دهقانی

→ راجه‌های خراج‌گزار بودند (مورلند، ۱۹۲۹، ص ۲۷۹) و «طبقهٔ اعیان»، که به نظر اسمیت، «تقریباً یک‌سوم محصولات کشاورزی کشور را در دست داشتند»، این محصولات را به صورت «مالیات» یا «درآمد» در اختیار می‌گرفتند (۱۹۴۶، ص ۲۳). این به آن معناست که این «نجیب‌زادگان» در واقع کارگزاران حکومتی بودند که با درآمد حکومتی زندگی می‌کردند. این الگو با نظام تصرف زمین اروپای فتودال، کاملاً تفاوت دارد؛ و جای تأسف است که اسمیت با وجود آگاهی از این قضیه (۱۹۴۶، ص ۳۰۸)، شرایط هند مغولی را «فتودالیسم» می‌خواند. دهقانان در انواع شورش‌ها آشکارا شرکت داشتند، ولی شورش‌هایی که با صراحت می‌توان آن‌ها را به قضایای غیر مذهبی نسبت داد، بیش‌تر از اختلافات مالی سرچشمه گرفته بودند. همچنان که از یک کشور تحت سلطهٔ فرمانروایان معتقد به یک مذهب بیگانه می‌توان انتظار داشت، درگیری‌های مذهبی غالباً با برخوردهای غیر مذهبی درآمیخته بودند؛ و در بسیاری موارد، اختلافات مذهبی، کشمکش‌های غیر مذهبی را تشدید می‌کردند (اسمیت، ۱۹۴۶، ص ۲۷). ولی ما دلیلی برای شک در این قضیه نداریم که برخی برخوردها اصالتاً یا اصولاً مذهبی بودند. در ۱۶۷۲، اعضای یک فرقهٔ کوچک با مراجع اقتدار درگیر شدند و پلیس محلی و چندین واحد از قوای منظم را شکست دادند و شهر نارنول را موقتاً در دست گرفتند. اسمیت که این رویداد را به عنوان یک نوع «مبارزهٔ طبقاتی نومیدانه» توصیف می‌کند (همان، ص ۲۹)، از هیچ نوع قضیهٔ غیر مذهبی یاد نمی‌کند که بر پایهٔ آن بتوان این شورش را به عنوان مبارزهٔ طبقاتی دسته‌بندی کرد.

نبردهای دیگری نیز در آن زمان رخ دادند که اصولاً به قضایای ملی یا منطقه‌ای مربوط بودند. شورش پاتان‌ها که اسمیت آن را «سه‌مگین‌ترین جنبش مردمی» در دورهٔ مغول می‌خواند، در واقع تلاش طولانی و اسفبار قبایل مغرور و مرز نشین برای مقاومت در برابر «تحمیل فرمانروایی دولت مغولی بر آن‌ها» بود (همان، ص ۳۳-۳۴). و در ناحیهٔ کیشتوار، این شورشیان گروه نیمه‌مستقلی از فرمانروایان محلی بودند که با تجاوز مغول‌ها به حقوقشان مبارزه می‌کردند. این واقعیت که «طبقات پایین» نیز «می‌جنگیدند و سختی می‌کشیدند» و ربوت‌ها و ساکنان کشمیر در همسایگی این ناحیه از سختگیری فرماندهٔ مغول «شکایت» کرده بودند (همان، ص ۲۷)، دلیل موجهی برای قلمداد کردن این شورش‌ها به عنوان «شورش‌های طبقهٔ پایین» در این دوره نیست.

1. The reform of the pomeshchik

ح) مردم در برابر افراد وابسته به دستگاه دولتی

عدم تناسب شدت تعارض‌های اجتماعی با قلت مبارزه طبقاتی، زمانی تکان‌دهنده می‌شود که روابط میان دو طبقه از جامعه آب‌سالار، یعنی توده مردم و اعضای دستگاه دولتی را در نظر آوریم. در شرایط عادی، عوام به گونه‌ای ادواری از تقاضاهای تحمیلی نمایندگان دولت استبدادی رنج می‌برند. آن‌هایی که تحت ستم و استثمارند، جرئت مقاومت آشکار ندارند و غالباً حتی از مقاومت پنهانی نیز می‌هراسند. اشتیاق مشهور رعیت شرقی به پرهیز از هرگونه تماس با عوامل هراس‌انگیز حکومت، از قبول شکست او در مبارزه‌ای که هرگز نمی‌تواند درگیرش شود، حکایت می‌کند.

به هر روی، این نوع پرهیز همیشه امکان‌پذیر نیست. برای عوام امکان ندارد شکایتشان را نزد قاضی یا کلانتر برنند؛ ولی باید خدماتشان را به حکومت انجام دهند و مالیاتشان را نیز پرداخت کنند. آن‌ها ممکن است از درخواست‌های دولت بیزار باشند، ولی از آن‌جا که هیچ وسیله نهدی برای محافظت از خود ندارند، تظاهر به راضی‌بودن می‌کنند. ولی پشت این نمای رضایت، آن‌ها با انواع وسایل مقاومت غیر مستقیم و انفعالی که در اختیار دارند، با وابستگان به دستگاه دولتی مبارزه می‌کنند.

در زمان انجام بیگاری، رعیت هرگاه از چشم (یا ترکه و تازیانه) ناظر دور باشد، به کندی کار می‌کند. [۱] پس از پرداخت مالیات، بخشی از موجودی‌اش را پنهان نگه می‌دارد، و غالباً سهمیه مالیاتی‌اش را زمانی می‌پردازد که به سختی کتک خورده باشد. نویسندگان دوره مصر فراغنه، درباره این جنبه از مالیات ارضی طنزپردازانه سخن گفته‌اند؛ [۲] و یک گزارش مربوط به سده نوزدهم، نشان می‌دهد رویکردهای دهقانان مصری در این قضایا، هنوز دگرگون نشده‌اند:

«چون یمن، گاه سیاست خارجی ممالیک را تحت تأثیر قرار می‌داد؛ تجارتی که درآمد فروانی برای این حکومت فراهم می‌کرد، با وجود این، بازرگانان نتوانسته بودند جایگاه سیاسی مستقلی به دست آورند که قابل مقایسه با بازرگانان صاحب صنف اروپای فتودال باشد. در این زمینه نگه‌کنید به فیثل، ۱۹۳۷، ص ۷۲، و ص ۷۶ و ص ۸۰ پیکو، جلد اول، ص ۱۸۶ و ص ۲۱۴.

«همه فلاحان به خط زخم‌هایی که عاقبت ممانعت از پرداخت سهم مالیاتی‌شان است، افتخار می‌کنند و به تعداد هرچه بیش‌تر ضربه‌هایی که پیش از پرداخت مالیات بر آن‌ها وارد شده است، می‌بالند»^۱

هرگاه مالیات به گونه غیر معمولی سنگین می‌شود، کشاورز ممکن است سطح زیر کشت را کاهش دهد [۳] و اگر تقاضاهای تحمیلی دولت همچنان ادامه یابد، ممکن است فراری مالی شود^۲ و مزرعه‌اش را یکسره رها کند. او ممکن است نومیدانه آوارگی در پیش گیرد، دنبال کار در جایی دیگر برود یا دست به راهزنی و شورش زند.^۳

۱. لین، ۱۸۹۸، ص ۱۴۳. لین می‌افزاید «آمیائوس مارسلینوس دقیقاً همین خصلت را به مصریان زمانه‌اش نسبت می‌دهد.» آمیائوس در سده چهارم میلادی زندگی می‌کرد.

۲. بنیان‌گذار دودمان مغولی هند، بابر، از دست دهقانان هندی، که معمولاً فراری مالی بودند و در جنگ‌ها پنهان می‌شدند و «به attack موقعیت دسترسی‌ناپذیرشان، غالباً شورش می‌کردند و از پرداخت مالیات سر باز می‌زدند»، خشمگین بود (بابر، ۱۹۲۱، ص ۲۰۸).

۳. تاریخ‌نگاران چین از این موارد بسیار یاد می‌کنند (ویتفولک و فنگ، ۱۹۴۹، ص ۴۲۰). حادثه‌ای که در دودمان مینگ رخ داد، از بسیاری جهات روشنگر است. در سال‌های میان ۱۴۳۶ و ۱۴۴۸، دهقان مستأجری به نام تنگ مائوچی، در میان همگنان روستایی‌اش، که او آن‌ها را به «همکاری دعوت کرده بود»، شخص بانفوذی شده بود. حیثیت او به خاطر رهبری جنبشی افزایش یافته بود که از اجاره‌کاران خواسته بود از دادن هدایای مرسوم به اجاره‌دارانشان به هنگام پرداخت اجاره، خودداری کنند. اجاره‌داران به کلانتر محلی نزدیک بودند، زیرا برخی از آن‌ها اعضای دربار یا کارگزار دولت بودند؛ این گروه در دوران مینگ، به خوبی توانسته بودند زمین‌های دهقانان را به خود اختصاص دهند. به هر روی، کلانتر نیروهای مسلح را به منطقه درگیری فرستاد، ولی تنگ با یک ارتش شورشی که به هزاران تن افزایش یافته بود، این نیروها را شکست داد. به زودی، قدرت تنگ به بیست منطقه گسترش یافت و از پشتیبانی مردمی که از ستم «تحمیل‌ناپذیر» مأموران «طمعکار و ظالم» گریخته بودند، نیز برخوردار شد. تحولات بعدی آشکار ساخت بیگاری بیش از اندازه دلیل اصلی این ناخشنودی بود. شورشیان پس از چندین موفقیت نظامی، سرانجام شکست خوردند و تنگ و بسیاری از پیروانش گردن زده شدند (مینگ شی، ص ۱۶۵). واقعه‌ای در گرم‌گرم این نبرد، هم قدرت حکومت و هم هدف‌های محدود این شورش را آشکار می‌سازد. شورشیان در مذاکره با یک مأمور شجاع، تنها درخواست کرده بودند جان‌شان در امان باشد و از خدمت بیگاری به مدت «سه سال» معاف باشند. اگر به این

همچنان که در بالا اشاره شد، درگیری آشکار میان دهقانان و حکومت، در هر کجا که تصرف زمین تحت مقررات حکومت بود، به ندرت پیش می‌آمد؛ و حتی در چین امپراتوری، این درگیری‌ها بیشتر در دوران از هم‌گسیختگی و آغاز سقوط یک دودمان حاکم، در ابعاد وسیع رخ می‌دادند.

برخورد میان عوام شهری (یا گروه‌هایی از عوام) و حکومت، در زمینه دیگری رخ می‌داد. این برخوردها نیز بیشتر بر سر مسائل مالیاتی اتفاق می‌افتاد؛ ولی خصلت تحکمی و (پادگانی) بیشتر شهرهای آب‌سالار، نمی‌گذاشت مردم ناراضی شهر به شورش مسلحانه دست زنند. بازرگانان یا پیشه‌وران منفرد تا آن‌جا که می‌توانستند از خودشان در برابر مقررات محدود کننده و بهره‌کشی مالیاتی دفاع می‌کردند؛ و اصناف پیشه‌ور و بازرگان که کارگزاران منصوب یا تحت نظارت حکومت بر آن‌ها ریاست می‌کردند، بارها برای تخفیف اجحاف‌ها به مقامات دولتی متوسل می‌شدند. گاه، پیشه‌وران از کار دست می‌کشیدند و بازرگانان مغازه‌هایشان را می‌بستند؛ [۴] و گاه پیش می‌آمد که جمعی از این افراد شورش را آغاز می‌کردند.^۱ از مأموران حکومتی

→ درخواست‌ها پاسخ مساعد داده می‌شد، آن‌ها اسلحه‌شان را زمین می‌گذاشتند و دوباره «مردم خوبی» می‌شدند (مینگ شی، ص ۱۶۵). در پایان فرمانروایی دودمان مینگ، حکومت شاید برای مصالحه آماده‌تر بود و شورشیان اشتیاق کم‌تری برای تسلیم از خود نشان می‌دادند؛ زیرا در آخرین سال‌های دوره مینگ، شورشیان در همه‌جا حضور داشتند و درگیری‌های فراوان محلی سرنگونی این دودمان را در یک نبرد نهایی به دنبال آورد.

۱. در مورد مصر معالیک، نگاه کنید به پولیاک، ۱۹۳۴، ص ۲۶۷. در مورد اعضای فرقه‌ای هند که در ۱۶۷۲ شورش را آغاز کرده بودند، گفته شده که آن‌ها «جواهرسازان، درودگران، رفتگران، دباغ‌ها و دیگر آدم‌های سطح پایین» (عوام) بودند. برخی از آن‌ها کار کشاورزی می‌کردند (الیوت و داوسون، ۱۸۷۷، ص ۱۸۵ و ص ۲۹۴). اسمیت می‌گوید فرقه گرایان شهری یا کارگر بودند یا پیشه‌وران فقیر؛ «کارگران و پیشه‌وران خرده‌پا یا پرولتاریای فاقد دارایی بودند یا مردانی که بضاعت حرفه‌ای ناچیزی داشتند». اسمیت در منبعی دیگر، از تجارت «در سطح نازل» یا برابر با ترجمه‌ای دیگر، می‌گوید که «آن‌ها با سرمایه ناچیزی تجارت می‌کردند» (همان، ص ۲۹). در هند مسلمان، همچون جاهای دیگر، اشخاص بی‌چیز بی‌گمان در شورش‌های شهری مشارکت داشتند؛ ولی در این مورد، داده‌های موجود به صنعتگرانی اشاره دارند که از عناصر پرولتاریا

که مسئول حفظ حداقل عقلانیت فرمانروایان بودند، انتظار می‌رفت به این هشدارها توجه کنند، که غالباً نیز توجه می‌کردند. ولی آن‌ها بیشتر آمادگی داشتند این توجه را زمانی از خود نشان دهند که کسب‌وکار خصوصی مطرح بود، نه دولتی، [۵] و هرگونه میانه‌روی گهگاهی آن‌ها باعث نمی‌شد در امور مهمی چون قضیه بیگاری صنعتگران و کارگران، [۶] یا در مورد افراد خاصی که می‌خواستند ثرویشان را از دست آن‌ها بیرون آورند، از اعمال اقتدار تام و زورآمیز خودداری کنند.

در بیش‌تر موارد، پیشه‌وران و بازرگانانی که ممکن بود طمع یک مأمور بلندپایه یا دون‌پایه را برانگیزند، با نهایت احتیاط عمل می‌کردند. آن‌ها هر زمان که می‌توانستند، می‌کوشیدند با رشوه از موانع سرراهشان عبور کنند. روشن است که دروغ مصلحت‌آمیز یا یک رشوه به‌جا را نمی‌توان به عنوان سلاحی به شمار آورد. درگیری‌های کوچک بی‌پایان میان شکارگر دیوان‌سالار و شکار خرده‌بورژوا یا سرمایه‌دارش، این نکته را کاملاً آشکار ساخته که در

→ نبودند، بلکه وسایل تولیدشان را در تملک داشتند. شورش دیگر این دوره به کلی فارغ از خصلت پرولتری بود. به گفته اسمیت (همان، ص ۲۵)، شهر پاتنا در ۱۶۱۰ «از سوی غوغاگران پرولتر» که رهبرشان شخصیت «قهرمان معروف به خسرو» را به خود گرفته بود، تصرف شده بود. پس از موفقیت این گروه، تعدادی از افراد طبقه پایین در صف او قرار گرفتند. این پرولترها حتی ارتش کوچکی را از میان خودشان سازمان داده بودند و آن‌قدر بی‌خرد بودند که این ارتش را به جنگ ارتش مجهز تحت فرمان حاکم روستا فرستاده بودند. این توضیح با واقعیات موجود در منابع خود اسمیت، بسیار تفاوت دارد. خسرو، قهرمان مردم‌پسند، پسر بزرگ‌تر امپراتور بود که به خاطر یک کوشش مسلحانه جهت رسیدن به تخت سلطنت، زندانی شده بود (جهانگیر، ۱۹۰۹، صص ۵۶ تا ۶۸)، خسرو با پشتیبانی اعضای امپراتوری شورش کرده بود (همان، ص ۵۲، ص ۵۵ و ص ۵۸) و موفقیت او موقتاً چشمگیر بود (همان، ص ۵۸). بنابراین، تعجبی ندارد که رهبر شیاد شورش یاد شده در میان «تعدادی از افراد پیاده و سواره‌نظام» هوادارانی پیدا کرده بود.

همین سربازان - و نه غوغاگران پرولتر - بودند که شهر پاتنا و قلعه‌اش را تسخیر کردند (همان، ص ۱۷۴)، و هیچ سند دیگری در دست نیست که بگوید «موجودات بدبختی» که بعدها به این شورش پیوستند، «پرولتاریا» بودند. جهانگیر اصطلاح «بدبخت» را بدون استناد در مورد همه شورشیان به کار می‌برد، از جمله اشخاصی که از منزلت اجتماعی و سیاسی بالایی برخوردار بودند. (همان، ص ۵۵، ص ۶۵، ص ۱۲۳)

این برخورد، عوام شهری ممکن بود جان سالم به دربرد ولی هرگز نمی‌توانست پیروز میدان شود.

صنعت دستی سنتی و دولتی چین برای مالکیت خصوصی چنان آزادی عملی قائل بود که در هیچ یک از رژیم‌های مطلقه در بیشتر دیگر تمدن‌های آب‌سالار سابقه نداشت؛ ولی در این‌جا نیز مانند جاهای دیگر، سرمایه‌داری ناچار بود دست به عصا عمل کند. در یک فرمان مربوط به اصلاح حکومتی کوتاه‌مدت سال ۱۸۹۸، کارکنان دولت و به شکل خاص و ریاکارانه‌ای کارکنان دون‌پایه، در این قضیه مقصر شناخته شده‌اند. هرگاه شرکتی دچار مشکلات می‌شود، «اجحاف‌ها و باج‌گیری‌های کارمندان دون‌پایه چنان سنگین و غیر قابل تحمل می‌شوند که بازرگانان دلسرد می‌شوند و دیگر جرئت نمی‌کنند سرمایه بیش‌تری را وارد کار کنند و در نتیجه، بازرگانی دچار رکود می‌شود».[۷]

میان بردگان دولتی و سروران دیوان‌سالاران، درگیری‌های پنهان فراوانی پیش می‌آمدند که عموماً توجهی به آن‌ها نمی‌شد. این افراد بدبخت و اسیر حکومت، مانند بردگان خانگی مالکان خصوصی، می‌کوشیدند با شانه خالی کردن و وسایل کاملاً استتار شده رنج کم‌تری را تحمل کنند؛ و باز مانند بردگان خصوصی، این افراد نیز اساساً تک‌تک یا در گروه‌های کوچک اجیر می‌شدند و در نتیجه، فرصت چندانی برای شورش دسته‌جمعی پیدا نمی‌کردند.

جنگ بردگان که در سال ۸۶۹ در بین‌النهرین جنوبی آغاز شده بود، نیروی اولیه‌اش را از تعداد انبوه و استثنایی بردگانی گرفته بود که در فعالیت‌های استثنائاً وسیع خصوصی [۸] در تولید نمک در شرق بصره اجیر شده بودند. حجم وسیع این فعالیت‌ها، زمینه بسیار مناسبی برای عمل دسته‌جمعی فراهم ساخته بود. این شورش که چهارده سال به درازا کشیده بود، بیش‌تر موفقیت موقتی‌اش را مدیون این واقعیت بود که در این سال‌ها دولت عباسی بر اثر جنگ‌های داخلی میان برخی فرماندهان نظامی و کارکنان منطقه‌ای بلندپایه و نیز میان هر دوی این گروه‌ها و خلیفه عباسی، سست شده بود. [۹]

ط) برخوردهای اجتماعی در داخل طبقه حاکم

بجز شورش‌های دهقانی، که به ویژه در جوامع آب‌سالار دارای مالکیت خصوصی بسیار پیشرفته زمین، گاه اقتدار دستگاه دولتی را به چالش می‌کشیدند، کشمکش‌های اجتماعی درون طبقه حاکم نیز از کیفیت آشکارا سیاسی برخوردار بودند. شورش‌های نظامی اعضای ناراضی خانواده سلطنتی یا فرماندهان نظامی و فرمانداران علیه یک شاه ضعیف، معمولاً در برگیرنده درگیری‌هایی بودند که میان اشخاص وابسته به رده‌ها و جایگاه‌های متفاوت در داخل سلسله مراتب قدرت، رخ می‌دادند. ولی این شورش‌ها فقط گاهی و در فواصل طولانی اتفاق می‌افتادند و هرگاه پیش می‌آمدند، به سرعت به آزمون نظامی قدرت میان دو یا چند منطقه یا ناحیه تبدیل می‌شدند.

فراوان‌تر از این برخوردها، و در ضمن غیر قابل تشخیص‌تر از همه، کشمکش‌های زیرجلی بودند که میان کارگزاران بلندپایه و کارمندان دون‌پایه، میان گروه‌های متعدد کارکنان بلندپایه، میان کارکنان معمولی و اعیان دیوان‌سالار و میان کارگزاران بلندپایه و شاه مستبد و ملتزمان رکابش یا دربار، پیش می‌آمدند. این کشمکش‌ها معمولاً با قدرت یا نفوذ سیاسی مربوط بودند و هرچند بیش‌تر آن‌ها بر تعداد معدودی تأثیر می‌گذاشتند، ولی برخی‌شان با مزایای گروه‌های بزرگ‌تر، زیربخش‌ها یا قشرهای درون سامان دیوان‌سالار سروکار داشتند. گرچه ممکن بود این برخوردها با منافع تعداد چشمگیری از اشخاص مرتبط باشند، ولی از انسجام سازمان‌یافته‌ای که مختص جنبش‌های بزرگ اجتماعی در غرب باستان، قرون وسطا و جدید بود، برخوردار نبودند.

۱. کارگزاران بلندپایه در برابر کارکنان دون‌پایه

به تعبیر کلی، کارگزاران بلندپایه عملکردهای کارکنان اداری دون‌پایه‌شان را تعیین می‌کنند. ولی یک مسئله اجرایی (یا مالی و انتظامی) را می‌توان به سود کارگزاران بلندپایه یا کارمندان دون‌پایه‌شان، حل و فصل کرد. چنین

موقعیت‌های دوپهلویی، ذاتی همهٔ سازمان‌هایی است که وظایفشان به گونه‌ای عمودی تقسیم شده است. ولی در یک محیط آب‌سالار، این موقعیت‌ها اهمیت ویژه‌ای می‌یابند، زیرا اعمال کارکنان دستگاه دولتی با نیروهای مؤثر خارج از دستگاه نظارت نمی‌شد و آن‌هایی که درگیر این کشمکش‌ها بودند، به منابع یک دستگاه دولتی بسیار قدرتمند دسترسی داشتند.

هدف کارگزاران بلندپایه و نیز دون‌پایه، اعمال بیش‌ترین نظارت بر جزئیات عملکردی و کارکنان زیردستان بود؛ آن‌ها بخشی به خاطر حفظ قدرت و بخشی دیگر به خاطر افزودن سهمشان از درآمد حکومتی، چنین نظارتی را اعمال می‌کردند. منزلت اجتماعی در این میان چندان مهم نبود، هرچند کارکنان دون‌پایه با افزایش قدرت، حیثیت اجتماعی‌شان را نیز افزایش می‌دادند. بررسی دقیق حکومت چین در زمان حکومت منچوها، نشان می‌دهد کارکنان دون‌پایه، در یک دورهٔ زمانی چیزی حدود سی درصد درآمد دولت را به خود اختصاص داده بودند. [۱] از آن‌جا که این برآورد یک عضو بلندپایهٔ دستگاه دولتی بود، شاید این رقم بسیار بالا برآورد شده باشد ولی به هر حال، ابعاد مسئلهٔ اقتصادی ناشی از کشمکش روزمره میان اعیان کارگزار و دستیاران فرودستان را نشان می‌دهد.

در این کشاکش، کارکنان دون‌پایه می‌توانستند از اطلاعات دست‌اولی که از اوضاع محلی داشتند و از آشنایی‌شان با چم‌وخم سمتشان و تسلط کاملی که بر اجرای نهایی کارهای اجرایی داشتند، بیش‌ترین استفاده را ببرند. از سوی دیگر، کارگزاران بلندپایه می‌توانستند از انواع روش‌های نظارت، دست‌بالا داشتن در امر استخدام و اخراج کارکنان زیردستان و در موارد جدی‌تر، از قدرت اعمال روش‌های تنبیهی، بیش‌ترین امتیاز را از آن خود کنند.

یکی از اعلامیه‌های رسمی سال ۱۸۹۹ آشکار می‌سازد که در این کشمکش میان کارگزاران بلندپایه و کارکنان دون‌پایه، چگونه برخی کارگزاران به کاتبانی که در موقعیت حساسی قرار داشتند، وابسته می‌شدند: «در امور مربوط

به ترفیع، انتقال، انتصاب، شایستگی یا عدم‌شایستگی، تصمیم‌گیری‌های مالیاتی و حقوقی، کارگزاران ولایتی می‌کوشیدند با رشوه‌دادن به منشیان در شوراهای گوناگون اداری نظر موافق آن‌ها را جلب کنند.» [۲] کارگزارانی که مسئول انتقال درآمد، مس یا مواد رنگرزی به حکومت مرکزی بودند، از مطالبات منشیان دون‌پایه به ستوه می‌آمدند. از روزی که آن‌ها محموله‌ها را گزارش می‌کردند تا زمان دریافت رسید، منشیان دلایل گوناگونی برای باج‌گیری پیدا می‌کردند. مبالغی که این منشیان درخواست می‌کردند، به صدها و هزارها تائل می‌رسید. این مبالغ به عنوان «شورای اداری هزینه‌ها» معروف شده بود و با اندکی تلاش، دزدانه دریافت می‌شد. [۳]

مأموران اجرا قدرتشان را در سطحی متفاوت، و البته با روش‌های دیگری نیز اعمال می‌کردند. آن‌ها قدرت دسترسی به ساختمان‌های حکومتی را در اختیار داشتند؛ آدم‌ها را دستگیر می‌کردند و از زندان‌ها نگهداری می‌کردند. در نتیجه، آن‌ها می‌توانستند مصیبت یک زندانی را تخفیف دهند یا بدبخت‌ترش سازند؛ در ضمن، می‌توانستند شدت ضرب شلاق را تنظیم کنند و ادعا کنند متهم در هنگام دستگیری مقاومت کرده است. [۴]

کارگزاران بلندپایه‌ای که می‌خواستند تسلطشان را بر مجموعهٔ گوناگون و جافتاده‌ای از کارکنان دون‌پایه حفظ کنند، از هر نوع وسیلهٔ اجرایی و انضباطی که در اختیار داشتند، استفاده می‌کردند. کارگزاران بلندپایهٔ چین دورهٔ تسلط دودمان چینگ، کوشیدند از طول دورهٔ استخدامی کارکنان بکاهند. هرچند این اقدام قدرت تسلط کارگزاران بلندپایه را بر کارکنان دون‌پایه افزایش داده بود، ولی به بهای پایین آمدن سطح مهارت و تجربهٔ این کارکنان تمام شده بود.

کارکنان دون‌پایه‌ای که از قدرتشان آشکارا به زیان حکومت سوءاستفاده می‌کردند، به شدت تنبیه می‌شدند. این قضیه در اده شستره، مقررات دودمان‌های حاکم چین و در دیگر آیین‌نامه‌های اجرایی کشورداری مبتنی بر مدیریت ارضی، آشکارا تصریح شده است. برای منشیان و مأموران اجرایی که

تقلب یا باج‌گیری می‌کردند، در آخرین قانون‌نامه چین امپراتوری، مجازات‌هایی از جریمه نقدی و تبعید دائمی گرفته تا اعدام با طناب دار، در نظر گرفته شده بود. ضمایم این قانون‌نامه نشان می‌دهد کارگزاران بلندپایه اگر مقتضی می‌دیدند، در اعمال این مجازات‌ها تردید نمی‌کردند. [۵]

در جریان کشمکش میان کارگزاران و کارکنان دون‌پایه، این کارکنان را هرگز نمی‌شد به اطاعت کامل درآورد. ولی هیچ‌یک از این دو گروه نمی‌توانست ساختار دستگاه دیوان‌سالار را درهم شکنند، ساختاری که هرچند به کارگزاران بلندپایه در کشمکش با کارکنان دون‌پایه پیروزی کامل نمی‌بخشید، ولی به آن‌ها اقتدار برتر قانونی، اجرایی و اقتصادی می‌داد.

۲. رقابت دیوان‌سالارانه

الف) الگوهای این رقابت در جوامع مختلف، تفاوت است.

رقابت در بازار، تنها یکی از انواع صورت‌های رقابت به شمار می‌رود و جوامع آب‌سالار و فئودالی، با جامعه سرمایه‌داری تفاوت دارند، نه به دلیل عدم رقابت در این جوامع، بلکه به این دلیل که رقابت در این جوامع شکل دیگری دارد. در جهان قرون وسطایی غرب، هرچند وابستگی دهقانان به زمین، رقابت را در بیش‌تر دهکده‌ها بی‌اهمیت کرده بود، ولی شوالیه‌های فئودال بر سر زمین و کسب افتخار، با همگنانشان رقابت آشکار و خشونت‌آمیزی داشتند. وجود اصناف، از میزان رقابت در صنایع دستی به شدت می‌کاست، ولی این نوع رقابت در سطح وسیع و بین‌المللی برقرار بود. [۶]

دهکده‌های تحت مقررات حکومت در جامعه شرقی، فرصت چندانی برای رقابت‌های اقتصادی نداشتند. در چین سنتی، پیشرفت مالکیت خصوصی زمین در میان دهقانان، به رقابت در امور اقتصادی دامن زده بود، البته بدون آن‌که کشاورزی چین را به کشاورزی سرمایه‌دارانه تبدیل کند. در انواع جوامع آب‌سالار، اعضای طبقه حاکم برای دستیابی به قدرت، حیثیت و درآمد، با هم

رقابت می‌کردند؛ و این قضیه نه تنها در مورد کارگزاران بلندپایه، که در مورد کارکنان دون‌پایه، البته به صورتی متفاوت، نیز مصداق داشت.

در یک نظام سرمایه‌دارانه، رقابت را هم در سطح کارفرمایان و هم در سطح کارکنان، می‌بینیم. در حالی‌که گسترش این نظام، کیفیت کالاها و تعداد کارکنان را افزایش می‌دهد، ولی از طریق پیدایش شرکت‌ها و اتحادیه‌های کارگری، از تعداد موارد رقابت و چانه‌زنی می‌کاهد. وانگهی، نظارت‌های قانونی در جهت محدود ساختن کشمکش‌های رقابت‌آمیز عمل می‌کنند؛ این نوع کشمکش‌ها در نخستین مرحله اقتصاد سرمایه‌داری شدیدتر از مراحل بعدی است.

تفاوت میان این سه نوع رقابت، در تفاوت نتایجشان نیز آشکار است. یک شوالیه قرون وسطایی ممکن است به خاطر رقابت با همگنانش (در صحنه نبرد) مرتکب یک اشتباه خطرناک شود و جانش را از دست بدهد، ولی دارایی و شرفش معمولاً دست‌نخورده باقی می‌ماند. یک سوداگر امروزی ممکن است به خاطر یک اشتباه تعیین‌کننده در جریان رقابت با همگنانش (در بازار)، دارایی‌اش را از دست بدهد، ولی شرفش در این جریان لطمه‌ای نمی‌بیند و بی‌گمان جانش را نیز از دست نمی‌دهد. ولی یک کارگزار استبداد مبتنی بر کشاورزی، اگر در جریان رقابت با همگنانش (طی یک دسیسه درباری یا دیوان‌سالارانه) مرتکب اشتباهی جدی شود، ممکن است هم جان، هم دارایی و هم زندگی‌اش را بر باد دهد. هرچقدر قدرت، تقسیم‌شده و متوازن باشد، مجازات یک خطای بزرگ، حد و حدودی دارد. ولی تحت سلطه قدرت تام، این مجازات نیز خصلتی تام پیدا می‌کند.

ب) رقابت دیوان‌سالارانه در جامعه آب‌سالار

همه سازمان‌های دیوان‌سالار از برخی ویژگی‌های فنی مشترک برخوردارند؛ و برخی روش‌های رقابت در داخل یک دستگاه دیوان‌سالار، از جهت ارائه خدمات، اعمال نظارت و دیوان‌سالاری حاکم، در همه جا یکسان به نظر

می‌رسند. به هر روی، مهم‌تر این است که ویژگی جنگلی را که این درخت‌ها پاره‌ای از آن به شمار می‌آیند، تشخیص دهیم.^۱

کارگزاران استبداد غربی، از جهت ارتقا و نزول برق‌آسا، با کارگزاران استبداد شرقی بسیار شباهت دارند؛ ولی در استبداد غربی، راه‌های غیر دیوان‌سالارانه‌ای نیز برای کسب تسلط اجتماعی وجود دارند. در یک جامعه باز نوین، کارگزاران حکومتی حقوق قانوناً تثبیت‌شده‌ای دارند که تضمین می‌کند یک بازنده در دعوای درون دیوان‌سالاری، بجز محرومیت از ترفیع، رنج بیش‌تری متحمل نخواهد شد.

در شرایط قدرت تام، زندگی در دستگاه دیوان‌سالاری، هم رقابت‌آمیز و هم خطرناک است. یک بررسی آماری از کارگزاران طولانی‌ترین سلسله چینی امپراتوری، دودمان هان، نشان می‌دهد از میان کسانی که کارنامه آن‌ها را با کمی تفصیل می‌توان ردیابی کرد، [۷] حدود ۲۱ درصد یکی دوبار به خاطر قصور در انجام وظیفه در حین خدمت، زندانی شده بودند و حدود ۳۵ درصد بی‌آن‌که در صحنه نبردی حضور داشته باشند به گونه‌ای خشونت‌آمیز جانشان را از دست دادند. بیش از ۱۲ درصد آن‌ها به قتل رسیده یا به خاطر شکنجه در زندان مرده بودند، ۱۴ درصد اعدام شده و ۹ درصد خودکشی کرده بودند.^۲

۱. عوامل جنگی مشترک در اقدام‌های نظامی اروپای فئودال و جوامع آب‌سالار و جوامع نوین صنعتی، پیدا می‌شوند. ولی هر کسی که به ویژگی نهادهای توجه داشته باشد، به دلیل این مشترکات، ویژگی‌های سازمانی و رویه‌ای را که شاخص این سه الگویند، انکار نمی‌کند.
۲. یک بررسی درباره چین سده نوزدهم، نشان می‌دهد در پایان دوره امپراتوری، دوره کاری یک کارگزار همچنان سرشار از خطرهای گوناگون بود، هرچند ماهیت این خطرها از بسیاری جهات دگرگون شده بود. دکتر هلموت ویلهلم، بر پایه گزارش تونگ - هوا - لو، می‌گوید که در فاصله سال‌های ۱۸۲۱ و ۱۸۹۵، «تقریباً هر کارگزار بلندپایه‌ای در دوره کاری‌اش دست‌کم یک‌بار مجازات شده بود». اعمال مجازات‌های بسیار شدید (اعدام، تبعید، بردگی، مجازات بدنی یا زندانی شدن) در مورد ۲۲ درصد از کل موارد به اطلاع امپراتور رسیده بود و برکاری در ۴۲ درصد و مجازات‌های سبک‌تر (توبیخ، جریمه نقدی و تنزل مقام) بقیه موارد را تشکیل می‌دادند. این بررسی که کارگزاران منچو و نیز چینی را مورد بررسی قرار داده است، به راهنمایی دکتر

۳. کارگزاران کشوری در برابر کارگزاران لشکری

رقابت دیوان‌سالارانه نه فقط میان اعضای یک اداره یا واحد اجرایی، بلکه میان اعضای شاخه‌های گوناگون دستگاه دولتی نیز رخ می‌دهد. در میان این شاخه‌ها، به دلایل آشکار، ارتش مسائل خاصی را مطرح می‌کند.

الف) شاه مستبد و ارتش

ارتش به عنوان ماشین اعمال زور نهادمند و شدید، در مراحل گوناگون جامعه آب‌سالار نقش متفاوتی بازی می‌کند. در دوره شکل‌گیری این نوع جامعه، رهبر فرمانده نظامی می‌تواند اقتصاد سیاسی نوپا را نیز تحت نظارت داشته باشد، زیرا جایگاه سازمانی و انضباطی او فرصت بی‌همتایی برایش فراهم می‌آورد تا بر دستگاه نوپای مبتنی بر مدیریت ارضی ریاست کند. پس از تثبیت این نظام، دستگاه سیاسی فراگیر آن بیش از پیش بر شاخه‌های گوناگون این نظام تفوق می‌یابد، زیرا سران این دستگاه از طریق نظارت بر کارکنان و ارتباطات، در همه بخش‌ها نفوذ می‌کنند؛ این بخش‌ها هر چقدر هم که وزن اقتصادی یا قدرت بالقوه اعمال زور داشته باشند، همچنان بخش‌بخش شده باقی می‌مانند و در نتیجه، از جهت راهبردی زیر دست کانون سازمان‌دهنده قرار می‌گیرند.

برای تکمیل نظری که پیش از این مطرح کردیم، باید بگوییم که این نه متخصص فنی یا مدیر آب‌سالار یا رئیس پلیس و فرمانده ارتش بلکه خدایگان دستگاه سیاسی فراگیر است که قدرت برتر را بر متخصصان، مدیران، رؤسای پلیس و فرماندهان نظامی بخش‌بخش‌شده اعمال می‌کند. تنها در دوره از هم‌گسیختگی سیاسی و جنگ داخلی است که یک فرمانده نظامی نیرومند بر سراسر کشور تسلط می‌یابد، یا تعدادی از فرماندهان یا همان جنگ‌سالاران دیوان‌سالار در مناطق جداگانه رهبری نظامی و سیاسی را هم‌زمان به دست می‌آورند.

→ ویلهلم در دانشگاه سیاتل ایالت واشینگتن، به وسیله سسیل کودی، رابرت کراوفورد، چن - ای - وانگ و لینکلن وانگ انجام گرفته است.

پادشاه مستبد در یک نظام مبتنی بر مدیریت ارضی، از قدرت بالقوه و ذاتی نیروهای مسلح به خوبی آگاه است؛ و از همین روی، برای مطیع نگه داشتن آنها هر نوع احتیاطی را به کار می‌برد. او سرور برتر نیروی نظامی است، نخست به این خاطر که در مورد سازمان‌دهی، نفرات و نیز تدارکات آن تصمیم‌های تعیین‌کننده می‌گیرد و دوم برای آن‌که بر دستگاه تمرکز یافته ارتباطات و جاسوسی ریاست دارد.

مزیت‌های راهبردی-اجتماعی مشابهی به نفع سروران سیاسی دستگاه‌های دولتی نوین صنعتی نیز وجود دارند. همین مزیت‌هاست که استالین را در دهه ۱۹۳۰ قادر ساخت، سران ناراضی ارتش شوروی و دو رئیس بعدی سازمان اطلاعات و جاسوسی را از میان بردارد و در ۱۹۴۴، قانون ناسیونال سوسیالیستی آلمان توانست بر ژنرال‌هایی که کوشیده بودند هیتلر را براندازند، توفیق یابد.

ب) کارگزاران کشوری در برابر فرماندهان لشکری

کارگزاران لشکری نیز مانند هم‌قطاران کشوری‌شان، بخشی از دستگاه اجرایی فراگیر به شمار می‌آیند و وظایف این دو گروه غالباً هم‌پوشانی دارند. هر زمان وظایف اساسی کشوری و لشکری هر دو به وسیله یک کارگزار بلندپایه (یک فرماندار یا ساتراپ) انجام می‌گیرد، درگیری‌ها میان کارگزاران لشکری و کشوری تنها در سطوح پایین سلسله‌مراتب اقتدار رخ می‌دهند. ولی غالباً در این دو عرصه کنش دو گروه جداگانه فعالیت می‌کنند و در این موارد، درگیری‌های میان این دو گروه در سطوح بالای سلسله‌مراتب سیاسی اتفاق می‌افتند.

بجز دوران شکل‌گیری، تباهی و بحران نظام سیاسی، رهبران نظامی در جهان آب‌سالار تحت شرایط متفاوت، بخت آن را پیدا می‌کنند در مواضع مسلط قرار گیرند؛ این شرایط عبارتند از ۱. فرماندهی نظامی در مناطقی - از کانونی گرفته تا حاشیه‌ای - که میان همسایگان نیرومند قرار گرفته‌اند و به دلایل بین‌المللی به حفاظت شدید نیاز دارند؛ ۲. فرماندهی در مناطق

حاشیه‌ای که به دلیل کم‌تر بودن اهمیت دیوان‌سالاری اجرایی در این مناطق، بر وزن ارتش می‌افزاید؛ ۳. و فرماندهی در جوامع فتح‌شده، زیرا در این جوامع، ارتش نه تنها در تثبیت رژیم بلکه برای ابقای آن نیز عاملی اساسی به شمار می‌رود.

تعدادی از دولت‌های هند بودایی در نخستین مقوله، بیزانس دوره میانی و متأخر و روسیه، پس از رهایی از تسلط مغول‌ها، در مقوله دوم، و بسیاری از جوامع فتح‌شده در قاره آسیا و قاره آمریکا، در مقوله سوم قرار می‌گیرند. کشمکش میان کارگزاران کشوری و لشکری، را در تمدن‌های گوناگون آب‌سالار، به روشنی می‌توان مشاهده کرد. در مصر فراعنه، کارگزارانی که در فنون نظامی محض تخصص داشتند (افسران صف)، طی دورانی دراز، تابع مدیران کشوری بودند، یعنی همان کسانی که گزارش کار نظامیان را ثبت می‌کردند و تدارکات و تجهیزات را سازمان می‌دادند. [۸] ولی در یک موقعیت دیگر، افسران صف می‌توانستند در برابر اعضای مدیریت کشوری با موفقیت عرض‌انداز کنند. شاه به برخی از آن‌ها مقام‌های مهم حکومتی می‌داد. شاه برای حفظ منافعتش در برابر بلندپروازی‌های کارگزاران بلندپایه، می‌توانست به این افراد نظامی که از جهت اجتماعی از این کارگزاران کهنتر^۱ بودند، اعتماد کند و از وجودشان استفاده کند. [۹]

در زمان حکومت مماليک بر مصر، افسران نظامی که منحصرأ مملوک بودند، از دیوان‌سالاران بومی جدا نگه داشته می‌شدند و بر فراز آن‌ها جای داشتند. این افسران می‌توانستند از کارگزاران کشوری سلب مالکیت کنند، آن‌ها را زندانی یا اعدام کنند و هر زمان که احساس کرده باشند این افراد می‌خواهند پا از گلیمشان فراتر گذارند، از این اختیارانشان استفاده می‌کردند. [۱۰]

در آخرین دوره جمهوری روم، فرماندهان موفق به تارک سلسله‌مراتب سیاسی رسیده بودند و در امپراتوری روم نیز ارتش قرن‌ها نقشی گرچه متفاوت، ولی مسلط داشت. [۱۱]

اوستروفسکی «کشمکش میان نیروهای رقیب اشرافیت کشوری پایتخت‌نشین و اشرافیت نظامی ولایتی» را روند بنیادی جامعه بیزانس می‌داند. [۱۲] معنای این گفته زمانی آشکار می‌شود که به خاطر داشته باشیم منظور او از اشرافیت کشوری^۱ همان اشرافیت کارگزاران دولتی است؛ [۱۳] و هر دو گروه یادشده در چارچوب یک دولت دیوان‌سالار با یکدیگر رقابت می‌کردند؛ این دولت «پیوسته حجیم‌تر می‌شد و به عنوان یک قشر حاکم درخواست‌های روزافزونی را مطرح می‌کرد». [۱۴]

کشاکش درون حکومتی در چین دوره تانگ و در همین دوران، در تاریخ دیگر تمدن‌های آب‌سالار، بیش‌تر کشمکش میان شاخه‌های نظامی کارگزاران بلندپایه بود.

۴. کارکنان دیوان‌سالار در برابر اعیان دیوان‌سالار

برخوردهای میان کارکنان دولت و اعضای اعیان دیوان‌سالار، به کشمکش‌های درون دیوان‌سالاری شباهت دارد، زیرا این برخوردها نیز غالباً با دسیسه‌ها و توطئه‌های محافل درباری رقیب ارتباط دارند. به هر روی، این برخوردها ویژگی‌های مهم خاص خودشان را دارند. کارکنان دیوان‌سالار قدرت را در دست دارند و اعیان دیوان‌سالار از قدرت نفوذ برخوردارند. مجریان دولتی فرصت‌هایی برای انباشت ثروت دارند؛ و اجازه‌گیران دیوان‌سالار فرصت‌های مناسبی دارند که دست‌کم در زمان حیات، ثروتشان را حفظ کنند. همین تفاوت در جایگاه است که کشمکش‌های میان اعضای این دو گروه را به خوبی تبیین می‌کند.

اگر افراد درگیر هم‌رتبه باشند، در شرایط مساوی، قدرت بر نفوذ، و مدیر اجرایی بر اجازه‌گیر، غلبه پیدا می‌کند. به هر روی، بارها پیش می‌آید که یک کارگزار متوسط محلی در موضع مخالف قشر اعیان قرار می‌گیرد و به خاطر

تعلق‌داشتن به یک خانواده دیوان‌سالار نیرومند، می‌تواند بر آن‌ها غلبه کند. بررسی خانواده‌های قدرتمند در جوامع آب‌سالار، [۱۵] نقش تعیین‌کننده‌ای را که قدرت می‌تواند در تعیین منزلت، نفوذ و درآمد بازی کند، آشکار می‌سازد.

کشمکش اعیان و کارکنان دیوان‌سالار، معمولاً در تلاش اشخاص اعیانی بروز می‌کند که می‌خواهند از طریق اعمال نفوذ، از میزان تعهدات مالی‌شان بکاهد و زمین‌های اقطاعی‌شان را افزایش دهند. این کشمکش، گاه ممکن است همه اعضای یک قشر اعیان محلی را که می‌خواهند سیاست محلی را بر وفق منافعشان شکل دهند، درگیر کند. اعضای قشر اعیان ممکن است بر قومیت فرمانروا بیش از اندازه تأکید کنند (آن‌ها در عمل نماینده این قومیت هستند) و با وارد کردن عوام به صحنه برای تظاهرات علیه کارگزاران محلی، نیاتشان را به نمایش گذارند. ممکن است آن‌ها برای تأمین منافعشان در سطح محلی، به بلندپایه‌ترین اعضای سلسله‌مراتب دولتی متوسل شوند.

پس از شورش تای‌پینگ^۱ در ولایت آن‌هوای^۲ چین، اعضای طبقه اعیان به همراه دیگر زمینداران، موقتاً قادر شده بودند «بخش بزرگی از درآمد سالانه زمین را از چنگ دولت به در آورند». کارگزاران محلی مدتی این وضعیت را پذیرفتند، زیرا می‌ترسیدند اصرار بر پرداخت کامل مالیات‌ها ممکن است باعث شود که مردم «تحریک شده به وسیله اعیان زمیندار» علیه کلانتر تازه‌وارد دولتی شورش کنند. سرانجام، برخی اعضای بی‌باک دیوان‌سالاری برای بازتنبیت نظارت حکومت بر درآمدهایش، پیشنهاد احیای نظام نابودشده ثبت و مساحی زمین‌ها را مطرح کردند. [۱۶]

از جهت دیگر، چندین عضو طبقه اعیان در منطقه خاصی از ایالت سین‌کیانگ، از کلانتر محلی به خاطر «اجحاف‌ها» یش به تنگ آمده بودند. آن‌ها به مقام‌های بالادست این کلانتر شکایت بردند و خواستار تنزل درجه‌اش شدند. [۱۷]

در فرمان سلطنتی چهاردهم آوریل ۱۸۹۰، از «رسم معمول دخالت اعیان و فرهیختگان محلی در امور کشوری و فشار آوردن بر مقامات دولتی»، گله‌گذاری شده بود. این اعیان با این گفته اعمالشان را توجیه می‌کردند که می‌خواهند به نفع خیر عمومی عمل کنند. ولی طبق نظر رسمی، این اعمال «در واقع برای مقاصد خودخواهانه طراحی شده بودند».[۱۸] انتشار این فرمان، نشان می‌دهد که کارگزاران محلی که موقتاً در موقعیت بدی بودند، سرانجام با پشتیبانی حکومت مرکزی توانستند بر اعیان غلبه کنند.

در دوران تباهی سیاسی، اعیان به شیوه‌های گوناگونی ابراز وجود می‌کنند، ولی کارگزاران یک رژیم نیرومند معمولاً تأکید می‌کنند تقاضاهایشان را برآورده خواهند کرد. این قضیه در مورد دوران نخست و میانی بیزانس و روسیه قرن نوزدهم مصداق دارد؛ در روسیه این زمان، مذاکرات درباره آزادسازی دهقانان وابسته به زمین، قدرت نسبی جناح‌های دیوان‌سالار و مالک (اعیان) اشرافیت حاکم را آشکار ساخته بود. به تعبیر نظری، زمینداران دیوان‌سالار، یا همان دولت مطلقه و کارگزارانش، همراه با دهقانان، می‌توانستند برنده اصلی فرمان آزادسازی سال ۱۸۶۱ باشند. در عمل، حکومت به صورتی یک‌جانبه تعیین کرده بود «شورای اصلاح وضعیت» از رئیس‌ان ادارات گوناگونی که با امور دهقانی سروکار داشتند و نیز برخی زمینداران باتجربه ترکیب شود».[۱۹] بدین‌سان، مسئله رهاسازی «طی بحث در یک محیط دیوان‌سالارانه حل و فصل شده بود»؛[۲۰] و هر دو گروه زمینداران دیوان‌سالار و کارگزاران دولتی استدلال‌های خاص خود را مطرح کرده بودند؛ این استدلال‌ها «نه به هرگونه آرمان، بلکه بر شناسایی رسمی نیازهای زمینداران یا دولت» مبتنی بودند.[۲۱] کیفیت دیوان‌سالارانه منافع نجیب‌زادگان زمیندار، در وجود شخصی که سرانجام به ریاست شورای اصلاح رسید، یعنی کنت پانین^۱، نشان داده شد. پانین املاک وسیعی با بیست و یک هزار دهقان وابسته در تملک داشت، ولی

در امور قضایی حکومت نیز نقش برجسته‌ای به او داده شده بود. پانین تحت فشار تزار و دستیارانش، تمنیات ملکی اعیان روس را بی‌دریغ تابع منافع دیوان‌سالارانه‌اش کرد.[۲۲]

روابط میان کارکنان دیوان‌سالار و اعیان دیوان‌سالار شبه اجاره‌بگیر، یادآور الگوهای برخوردی است که در شرکت‌های جامعه صنعتی امروز رخ می‌دهد. سهامداران یک شرکت که مدیران شرکت در میانشان نیستند، حق دارند در نشست‌های سالیانه درباره خط مشی شرکت بحث کنند و به آن معترض شوند. ولی این نوع مشارکت گهگاهی و بیانگر تمنیات سهامداران، با نظارت مؤثر بسیار تفاوت دارد. بیش‌تر سهامداران که به سود سهامشان دلخوشند، مدیریت عملی را به مدیران مسئول واگذار می‌کنند. این کارگزاران بر تصمیم‌گیری‌ها و کارکنان شرکت، قدرت برتری اعمال می‌کنند و حتی اگر سهام کم‌تری هم در اختیار داشته باشند، باز هم برای بهبود وضعیت مادی‌شان بیش‌تر از سهام‌داران فرصت دارند.[۲۳]

برخلاف سهامداران شرکت که حق گرد هم آمدن و تحریک عقیده عمومی را دارند و می‌توانند به عمل قانونی متوسل شوند، اعضای قشر اعیان جامعه آب‌سالار، حتی اگر زمین‌های وسیعی را هم در تملک داشته باشند، باز نمی‌توانند سازماندهی کنند یا آزادانه گرد هم آیند. قدرت عمل سازمان‌یافته در انحصار مقاماتی است که به خاطر اعمال نظارت بر قسمت اعظم محصول اضافی کشور و در اختیار داشتن قدرت اجرایی انحصاری، مشکلی در ترجیح مصالح دیوان‌سالارانه بر منافع ملکی طبقه حاکم ندارند. آن‌ها حتی زمانی که هم زمیندار بزرگ و هم کارگزار دولت بودند، چنین ترجیحی را انجام می‌دادند.

بدین‌سان، کشمکش‌های میان اعیان دیوان‌سالار و کارگزاران بلندپایه دولت، نشانگر جایگاه قدرت بی‌همتای کارگزاران در یک جامعه آب‌سالار است.

۵. برخوردهای میان فرمانروای مستبد و دیگر اعضای طبقه حاکم

فرمانروای مستبد را به خورشید زندگی‌بخش، حیوان درنده و نیروی درهم‌شکننده آذرخش، طوفان و سیل تشبیه کرده‌اند. از چشم رعایا، او به راستی همه این‌هاست که گفتیم و آن‌هایی که به نام او عمل می‌کنند، مشتاقند هم اراده این فرمانروا را اعمال می‌کنند و هم بر این اراده نفوذ داشته باشند.

ولی صاحب یک ابزار، خادم آن نیز هست. فرمانروای مستبد از جهت عملیاتی به اشخاصی وابسته است که فرمان‌هایش را به اجرا می‌گذارند. تاریخ دربارهای شرقی، کوشش‌های بی‌پایانی را ثبت کرده است که در جهت اعمال نفوذ بر فرمانروای مستبد بوده‌اند؛ فرمانروا نیز به همین اندازه کوشیده است مهار همه نیروهای شخصی و غیر شخصی (دیوان‌سالارانه) را به دست گیرد. برخوردهای ناشی از این قضیه، فراوانند. با تأمل درباره روابط تنازع‌آمیز فرمانروای مستبد با خویشاوندانش از یک سوی و با کارگزاران بلندپایه‌اش از سوی دیگر، می‌توانیم انواع برخوردها و نیز وسایل گوناگونی را که دو طرف برخورد برای رسیدن به هدف‌هایشان به کار می‌برند، تشخیص دهیم.

الف) فرمانروای مستبد در برابر خویشاوندانش

۱. خویشاوندان هم‌خون

خویشاوندان فرمانروا (که به الگوهای رایج خویشاوندی وابسته‌اند) همیشه آماده‌اند از موضع ممتاز اجتماعی‌شان برای مقاصد سیاسی استفاده کنند. برگزیدن جانشین فرمانروا در چارچوبی خارج از سنت جافتاده یا برکناری یک فرمانروا در زمان حیاتش، کار بسیار مخاطره‌آمیزی است؛ ولی چنین کوشش‌هایی غالباً انجام گرفته‌اند و همیشه هم ناموفق نبوده‌اند.

حتی زمانی که سنت جافتاده رعایت می‌شود، باز ممکن است مسائل خطیری پیش آید. یک فرمانروای مستبد چگونه باید ولیعهدش را تحت‌نظارت داشته باشد؟ او چگونه باید بر خویشاوندانش نظارت کند؟

امپراتوران دودمان هان به این خویشاوندان مال بسیار می‌بخشیدند ولی قدرت چندانی به آن‌ها نمی‌دادند. چنین سیاستی نمی‌تواند همه کشمکش‌ها را از میان بردارد، ولی می‌تواند این کشمکش‌ها را به سود فرمانروای مستبد به حداقل رساند.

۲. خویشاوندان سببی

خویشاوندان سببی نیز از یک خاصیت دوپهلوی برخوردارند. آن‌ها به خاطر آن‌که یکی از اعضای مؤنث‌شان همسر فرمانروا شده، اهمیت سیاسی پیدا می‌کنند. این خویشاوندان از برکت شخص فرمانروا منفعت جافتاده‌ای دارند و او ممکن است به آن‌ها بیش از خویشاوندان هم‌خون اعتماد کند. فرمانروایان [سلسله] هان تقریباً همیشه خویشاوندان هم‌خونشان را برکنار از مسئولیت نگه می‌داشتند، ولی به بسیاری از اعضای خانواده ملکه مقام‌های بزرگی می‌دادند. امپراتوران لیائو تبعیض کم‌تری علیه خویشاوندان هم‌خون اعمال می‌کردند، ولی آن‌ها نیز زمانی که می‌بایست مناصب سیاسی حساس واگذار شوند، به خویشاوندان سببی روی می‌آوردند. [۲۴] این نوع خویشاوندان هرگاه قدرت بزرگی به دست آورند، ممکن است فرمانروا را در زمان حیاتش به یک مقام تشریفاتی تنزل دهند؛ یا بعد از مرگ فرمانروا، کودکی را به جانشینی‌اش تعیین کنند و به جای او فرمانروایی کنند. در بیش‌تر دوران فرمانروایی دودمان لیائو، ملکه‌های بیوه به اداره امپراتوری می‌پرداختند. [۲۵]

فرمانروا چگونه خویشاوندان سببی‌اش را تحت نظارت خود درمی‌آورد؟ تأثیر محدودکننده اقدام‌هایی که در جهت عقیم‌سازی سیاسی خویشاوندان سببی فرمانروا اجرا می‌شد، معمولاً از نفوذ همسران فرمانروا می‌کاست، و اقدام‌هایی که برای محافظت از جانشین رسمی صورت می‌گرفت، نیز برای رژیم مزایای آشکاری داشت. توبا^۱، فرمانروای چینی در این راستا راه افراط در پیش گرفت: او همسرش را پس از زاییدن جانشین پسر به قتل رساند. [۲۶] ولی

این نوع تدبیرهای افراطی به ندرت به کار بسته می‌شدند. او غالباً به جای کشتن مادر پسر (یا پسرانش)، حرمش را پر از کنیز می‌کرد. خویشاوندان این کنیزان معمولاً از اشخاص فروپایه بودند و هرچند برخی از آنها ممکن بود به جایگاه بالایی دست یابند، ولی به عنوان یک گروه، به اندازه خانواده‌های همسران نجیب‌زاده و تثبیت‌شده فرمانروا، برای او تهدید به شمار نمی‌آمدند. بسیاری از امپراتوران چینی پسران «دختران آوازخوان» پیشین بودند [۲۷] و مادر بیش‌تر خلفای عرب^۱ و سلاطین ترک، کنیزکان برده بودند. [۲۸]

مسائل ناشی از خویشاوندان هم‌خون با مسائل مربوط به خویشاوندان سببی تفاوت آشکار دارند. فرمانروا در مورد گروه اول، می‌توانست اساس دشمنی آنها را سست کند، ولی در ارتباط با گروه دوم، در شرایط مساعد می‌توانست دشمنی را یک‌سره از میان بردارد.

ب) فرمانروای مستبد در برابر کارگزاران بلندپایه

۱. یکی دیگر از مسائل ذاتی خودکامگی

تلاش فرمانروای مستبد برای تحت نظارت درآوردن خویشاوندانش، تنها یکی از جنبه‌های کوشش همه‌جانبه او در جهت اعمال نظارت بر مردان خدمتگزارش به شمار می‌آید. هیچ‌یک از این تلاش‌ها، بر عدم اقتدار خودکامگانه دلالت نمی‌کند. ولی از سوی دیگر، فرمانروایی که «همه قدرت اتخاذ تصمیم‌های مهم» [۲۹] را در دست خود متمرکز کرده است، به هیچ رو برکنار از نفوذ مردان خدمتگزارش نیست. از آن‌جا که مصالح دستگاه دولتی غالباً موجب تصمیمی مغایر با منافع فرمانرواست، امکان قابل ملاحظه‌ای برای کشمکش فراهم است. آشکار است که هرچه فرمانروا تسلط کامل‌تری داشته باشد، بیش‌تر می‌تواند گزینه‌های کارگزاران کشوری و لشکری‌اش را تعیین کند و بهتر می‌تواند رویه‌های اجرای آنها را تحت نظارت داشته باشد.

۱. به استثنای سه خلیفه، مادر همه خلفای عباسی برده بودند (گلدزیهر، ۱۸۸۹: ص ۲۴؛ مزه، ۱۹۲۲، ص ۱۴۰؛ و کرم، جلد اول، ص ۳۹۳).

این واقعیت که فرمانروا در زمان جنگ یا صلح می‌تواند بر یک سیاست بی‌خردانه تأکید ورزد، حتی اگر این سیاست حیات دولتش را به خطر اندازد، دامنه قدرت تمرکز یافته در شخص او را آشکار می‌سازد. و این واقعیت که کوچک‌ترین تصمیم‌های او ممکن است تأثیر عمیقی بر حیثیت، درآمد و امنیت کارگزارانش داشته باشد، حساسیت سیاسی منحصر به فرد طبقه حاکم را تحت شرایط قدرت تام، نشان می‌دهد.

۲. روابط (اجتماعی) انسانی که از طریق تنظیم‌های نهادی بیان می‌شود

فرمانروای مستبد با دادن اقتدار برابر به دو یا چند کارگزار بلندپایه‌اش، می‌تواند بر دستگاه دولتی‌اش نظارتی افقی اعمال نماید. او این نوع نظارت‌های افقی را با نظام چند لایه گزارش و نظارت، حفظ می‌کند. این فرمانروا قدرت برینش را با روش‌های بی‌رحمانه انضباطی و تنبیهی آشکار می‌کند. او بدین‌سان، می‌تواند با تلاش‌های کارگزاران بلندپایه‌اش برای اعمال نفوذ بیش‌تر (در مقام مشاور و یادداشت‌نویس)، آزادی عمل هرچه بیش‌تر (در مقام مجری و قاضی)، ثروت بیش‌تر (در مقام حساب‌سازی درآمد حکومتی) و امتیاز گروهی بیش‌تر (در مقام نفع‌برندگان مزایای موروثی)، مقابله کند.

تنظیم‌های نهادی ناشی از این وضع، برخلاف اعتقاد برخی صاحب‌نظران، تنها جنبه سازمانی و فنی ندارند. این تنظیم‌ها، بیانگر روابط انسانی (اجتماعی) میان دو بخش حیاتی و متنازع طبقه حاکم هستند. این روابط همیشه به سود فرمانروای مستبد تمام می‌شود، حتی اگر کارگزاران از مزایای موروثی برخوردار باشند. این رابطه را به ویژه در جایی می‌بایم که فرمانروا بدون نیاز به رعایت دیوان‌سالاری دایمی (اعیانی)، کارگزارانش را منصوب می‌کند.

۶. روش‌های خودکامانه نظارت بر کارکنان دیوان‌سالار

الف) نظارت فرمانروا بر یک دستگاه اداری موروثی (نجیب‌زادگان دیوان‌سالار)

اعضای خانواده‌های کارگزار موروثی (نجیب‌زادگان)، معمولاً مدعی داشتن حق

موروثی در مورد یک منصبت، ولی این ادعا، لزوماً شامل یک منصب خاص یا یک رتبه برابر نمی‌شود. اگر یک خدمتگزار موروثی، اشتباه فاحشی کند یا عدم وفاداری نشان دهد، فرمانروا می‌تواند این نوع امتیاز خانوادگی را یکسره لغو کند و فرد خاطی را برده سازد یا نابودش کند. [۳۰] فرمانروایی که باید پاس گروهی را داشته باشد که از میان آن‌ها کارگزارانش را برمی‌گزیند، در ضمن، می‌تواند از طریق ترفیع یا تنزل پایه اعضای این گروه، قدرتش را نشان دهد.

ب) روش‌های خودکامگانه تضعیف یا نابودی کیفیت دایمی کارگزاران بلندپایه

ولی «استبداد، انواع گوناگون دارد»، [۳۱] یک فرمانروای مستبد از طریق انتصاب غیر خودی‌ها، می‌تواند تفوق اجتماعی کارگزاران بلندپایه‌اش را کاهش دهد؛ او می‌تواند مردان فروپایه را بر فراز کارگزاران وابسته به طبقه بالا جای دهد؛ او این اختیار را دارد که به روحانیان، نجیب‌زادگان «بی‌فرهنگ»، خواجگان، یا کارگزاران برده، برتری دهد. این ابزارها در دست فرمانروا، وسیله‌ای برای بیان قدرت خودکامگانه‌اش در برابر اراده و دسیسه‌های سیاسی بی‌پایان کارگزاران بلندپایه، هستند.

۱. روحانیان

وجود کارگزاران مذهبی حرفه‌ای در حکومت، وسیله مهمی برای جلوگیری از یک‌دست شدن دستگاه اداری بود. در رژیم مایاها، روحانیان معمولاً به عنوان کارگزاران دولت استخدام می‌شدند. [۳۲] در هند، جایگاه برتر «فرمانروایان جنگاور» کاست کشریه، با انتصاب برهمن‌ها به مقام‌های حکومتی و با نهاد پورویتا تضعیف می‌شد. [۳۳] از سرکاهن درباری که مشاور اصلی فرمانروای هند نیز بود، در موقع مقتضی خواسته می‌شد که به عنوان یک کارگزار، گزینش کاهنان را برعهده گیرد. حتی فرمانروایان مسلمان هند نیز عادت داشتند «یک برهمن را به عنوان وزیر خارجه برگمارند». [۳۴] برجستگی روحانیان در میان

مشاوران شاه، این واقعیت را به خوبی توجیه می‌کند که چرا هم در هند هندو و هم در هند مسلمان، خواجگان که در تمدن‌های شرقی دیگر مقام‌های مشورتی بلندپایه‌ای داشتند، فرصت چندانی برای رسیدن به این مقام‌ها نیافتند.

۲. عوام (ملاحظات کلی)

کارگزاران حرفه‌ای دین مسلط، اعضای طبقه حاکم بودند؛ و فرمانروایانی که استخدامشان می‌کردند، یا خویشاوندان نسبی و سببی آن‌ها، با روند دایمی شدن دستگاه دیوان‌سالاری، مقابله می‌کردند، بدون آن که برای این کار ناچار به توسل به «مردم» شوند.

واژه «مردم» به معنای وسیع‌تر آن، عوام و بردگان را در بر می‌گرفت. ولی یکی از ویژگی‌های نوعی تحرک اجتماعی در استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی، این است که در چنین رژیم‌هایی، بزرگان (و خواجگان) بیش از دیگر قشرهای طبقه عوام، به گونه‌ای منظم به مقام‌های سیاسی اساسی گمارده می‌شوند.

کارگزاران موروثی و روحانیان در مناصب حکومتی، بر شرایط آموزشی مورد نیاز برای اجرای وظایف دیوان‌سالارانه، بسیار تأکید می‌کردند، و خدایگان برتر آن‌ها دلیلی نداشت این شرایط را لغو کند، زیرا این شرایط از جهت کارآیی و حیثیت، بسیار مطلوب می‌نمود. همین شرایط زمینه استدلال‌های جدی علیه استخدام عوام در مناصب حکومتی را فراهم می‌کرد.

در هند، کاست پایین سودره اجازه نداشت کتاب‌های مقدس را مطالعه کند؛ [۳۵] کاست متوسط و یسه‌ها چنین محدودیتی نداشتند. [۳۶] ولی چه تعداد از اعضای این کاست متوسط، عملاً توانسته بودند به اندازه یک برهمن یا کشریه‌ها آموزش درست کسب کنند؟ در میان مایاها، عوام ثروتمند در مقام‌های حکومتی استخدام می‌شدند، ولی همچنان که پیش از این یادآور شدیم، بارها پیش آمده بود که دستگاه سلسله‌مراتب رسمی از وجود کسانی که «از دانش پر رمز و راز طبقه حاکم بهره‌ای نبرده بودند»، تصفیه می‌شد. [۳۷]

کنفوسیوس، عوام را نیز مانند نجیب‌زادگان به شاگردی می‌پذیرفت^۱، ولی این شاگردان عامی، نیز چونان هم‌قطاران نجیب‌زاده‌شان، پیش از گمارده شدن برای یک «منصب»، می‌بایست با ادبیات کلاسیک و تشریفات مذهبی و غیر مذهبی کاملاً آشنا شده باشند.

۳. عوام، تأثیرهای اجتماعی و محدودیت‌های نظام امتحانی چینی

نظام امتحانی چینی را غالباً به عنوان نهادی در نظر گرفته‌اند که در سراسر دوره امپراتوری چین، به عوام امکان دسترسی به مناصب دولتی می‌داد. از آن‌جا که شرکت در این امتحانات به دعوت از بالا نیاز نداشت و تنها به درخواست خود داوطلب متکی بود، دیوان‌سالاری چینی در این دوره می‌بایست بسیاری افراد «مردم» عامی را به خدمت گرفته باشد.

نظام امتحانی چین در واقع برای برخی عوام واجد شرایط، امکان ورود به دیوان‌سالاری را فراهم ساخته بود؛ ولی تأثیرهای اجتماعی این نظام، بسیار کم‌تر از آن بود که بر سر زبان‌ها است. حال بینیم در واقعیت امر چه اتفاقی افتاده بود؟ این پرسش برای درک تحرک در جوامع آب‌سالار چندان مهم است که ارائه توضیح مختصری درباره کارکرد - و محدودیت‌های - نظام امتحانی چین را ایجاب می‌کند.

نخست این‌که نظام امتحانی چین تنها در یک دوره محدود و به نسبت اخیر، نامزدهایی برای تصدی سمت‌ها در حکومت مطلقه فراهم ساخته بود. در دوران تسلط دودمان چو و شاید هم در دودمان شانگ، بیش‌تر کارگزاران دولتی سمت‌های نیاکانشان را در اختیار داشتند. در دوره تسلط دودمان هان (از ۲۰۶ پیش از میلاد تا ۲۲۰ بعد از میلاد)، ورود به دستگاه حکومتی، اساساً به انتصاب امپراتور یا یک کارگزار بلندپایه خاص بستگی داشت؛ از این گذشته،

۱. از جمله، می‌دانیم تزو کونگ یک بازرگان بوده است (شیه‌شی، ص ۱۲۹)؛ لیک، جلد اول، ص ۱۴۴ و ص ۲۴۲. برای آشنایی با جایگاه برجسته تزو کونگ در میان پیروان کنفوسیوس، نگاه کنید به کریل، ۱۹۴۹، ص ۶۶.

پدران صاحب‌منصب می‌توانستند پسرانشان را برای تصدی سمت‌هایشان توصیه کنند. روش «توصیه پسران» (ژن تزو) [۳۸] به ابقای خودبه‌خودی خانواده‌های خاص در دستگاه دیوان‌سالاری کمک می‌کرد، ضمن آن‌که انتصاب‌ها عموماً به سود ابقای کارگزاران بلندپایه تمام می‌شد. داده‌های زندگی‌نامه‌ای در تاریخچه‌های دودمانی دوره هان، با پیامدهای این رویه‌ها آشنایان می‌سازد، رویه‌هایی که در واقع نوع دیوان‌سالارانه اصل‌گزینش اشرافی به شمار می‌روند. [۳۹] بر پایه این داده‌ها، درمی‌یابیم بیش از ۸ درصد همه کارکنان دولت با زمینه اجتماعی شناخته‌شده، از طبقه عوام بودند و باقی خویشاوندان امپراتور (عمدتاً سببی) و دیگر اعضای خانواده‌های نجیب‌زاده یا - اکثریت عظیم آن‌ها - خویشاوندان کارگزاران دست‌اندرکار بودند. [۴۰]

دوره فروپاشی که در ۵۸۹ میلادی پایان گرفت، الگوهای پیشین حکومت را تغییر داد. هرچند جنگ‌ها و فتوحات فرصت‌هایی برای برکشیدن افراد اجتماعاً غیر خودی فراهم ساخته بودند، ولی فقط شمار معدودی از این خانواده‌ها توانسته بودند، مناصبشان را در دستگاه دولتی حفظ کنند. با رخنه دودمان‌های فاتح چین شمالی، [۴۱] نجیب‌زادگانی که خاستگاه آسیای میانه‌ای داشتند، غلبه پیدا کردند ولی در ناحیه جنوبی، خانواده‌های موروثی بومی (شیه چیا) همچنان برجسته بودند. زندگی‌نامه‌های دودمان جنوبی چین (۲۱۶ تا ۴۱۹ میلادی) نشان می‌دهد فقط حدود ۹/۵ درصد کارکنان دولت، با زمینه اجتماعی شناخته‌شده، از طبقه عوام بودند.^۱

۱. در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶، در پی پینگ، سرپرستی یک بررسی درباره زمینه اجتماعی کارکنانی را که در بخش‌های زندگی‌نامه‌ای تاریخ‌های رسمی دودمان‌های مختلف امپراتوری ذکر شده بودند، برعهده داشتم. در ۱۹۳۸، چکیده‌ای از نتایج تحلیل مقدماتی یافته‌هایمان را با این شرح به دست دادم: «نظام امتحانی می‌بایست خون تازه‌ای از قشرهای پایین جامعه را به رگ‌های رژیم تزریق کرده باشد؛ ولی در مجموع، دستگاه اداری حاکم از جهت اجتماعی کم و بیش با افراد خودی خودش را بازتولید می‌کرد. نظام امتحانی چین کارکرد بسیار مشخصی داشت، ولی در ارتباط با خانواده‌های دیوان‌سالار، این کارکرد همانی نبود که افسانه مورد پسند همگان،

نظام امتحانی که بسیار درباره‌اش بحث شده، تنها در زمان وحدت دوبارهٔ امپراتوری و توسط دودمان کوتاه‌عمر سوای^۱ (۵۸۱-۶۱۸ میلادی) برقرار شد. دودمان بعدی تانگ این نظام را تکمیل کرد؛ با این حساب، می‌توان گفت این نظام حدود ۱۷۰۰ سال پس از آغاز دودمان چو و هشتصد سال پس از آغاز عصر امپراتوری پدید آمده بود. حتی در نخستین نیمهٔ عمر هزار و سیصد ساله‌اش، تأثیر این نظام بر ترکیب اجتماعی دیوان‌سالاری امپراتوری چین، بر اثر تبعیض اجتماعی نهادمند شده، داعیه‌های موروثی نسبت به مناصب (مزیت ین)، نقش دودمان‌های فاتح و نجیب‌زادگان از جهت سیاسی برجسته و وابسته به قومیت سرور «بربرتبار»، به شدت محدود شده بود.

نظام امتحانی چین نه به وسیلهٔ نیروهای دموکراتیک بلکه به دست یک فرمانروای مستبد برپا شده بود. کارگزاران بلندپایه بی‌گمان بر طرح اصلی این نظام تأثیر گذاشته بودند و پس از برقراری آن، به اجرائش در آوردند. هر فرد واجد شرایط می‌توانست به ابتکار خودش درخواست شرکت در این امتحان کند؛ و این خود انحراف مهمی از نظام انتصابی پیشین بود. ولی به هر روی، حتی در این نظام نیز امپراتور و دستیارانش بودند که در نهایت تصمیم می‌گرفتند چه کسانی را و چگونه استخدام کنند. حکومت از پیش تعیین می‌کرد چه چیز مورد نیاز است و دارندگان مهم‌ترین مدارک آموزشی فقط پس از گذراندن یک نوع آزمون خدمات کشوری، برای تصدی یک سمت پذیرفته می‌شدند. [۴۲]

→ تاکنون از ما خواسته است، باورش کنیم» (ویتفولگ، ۱۹۳۸، ص ۱۱). از ۱۹۳۹ به بعد، طرح تاریخ چین دانشگاه نیویورک، جنبه‌های گوناگون دستگاه اداری چین، از جمله نظام ین را بررسی کرده است. در این طرح، گزینش کارکنان دولتی در دودمان لیاو، به تفصیل بررسی شده است (ویتفولگ و فینگ، ۱۹۴۹، ص ۴۵۰)؛ و تحلیل‌های آماری پیشین از زندگی‌نامه‌های دودمان‌ها، به خوبی اصلاح شده است. به دلایل گوناگون، بررسی کامل زندگی‌نامه‌های دیگر دودمان‌های مهم، امکان‌پذیر نبوده است؛ ولی از آن‌جا که تحرک اجتماعی مثلاً بسیار مهمی است، ارائهٔ برخی نتایج بررسی مقدماتی اصلی خودم را که در بالا ذکر کردم، به همراه برخی از داده‌های اخیر ترمان، قابل توجیه می‌دانم.

تأکید بر یک نوع آموزش کلاسیک درست، به اعضای خانواده‌های کارگزار دولت - و البته خویشاوندان خاندان حاکم - یک مزیت مهم اجتماعی و فرهنگی می‌بخشید. این مزیت با اقدام‌هایی تقویت می‌شد که از یک سوی، دسترسی عوام به مناصب را محدود می‌کردند و از سوی دیگر، برای خویشاوندان کارگزاران بلندپایه و میانی، حق نهادمندانه برای کسب مناصب دولتی ایجاد می‌کردند.

قوانین فرمانروا سوای که ابتکار آغاز نظام امتحانی از آن او بود، «صنعتگران و بازرگانان» را آشکارا از داشتن هرگونه سمت دولتی محروم ساخته بود. همین رویهٔ تبعیض‌آمیز در زمان حکومت دودمان تانگ، و با کمی تغییر در دودمان سونگ، نیز برقرار بود. [۴۳] از آن‌جا که شغل تجارت بیش‌تر از هر شغل دیگری برای عوام فرصت کسب ثروت و آموزش فراهم می‌کرد، تبعیض علیه بازرگانان، حکومت را درست از همان قشر عوامی که آمادگی مادی بیش‌تری برای امتحانات داشت، محروم کرده بود.^۱

وانگهی، قوانینی که صنعتگران و بازرگانان را دچار محدودیت می‌کرد، به دستگاه دیوان‌سالاری امتیازهای اضافی می‌داد. کارگزاران بلندپایه و میانی، به خاطر جایگاه حکومتی‌شان، از امتیاز «حمایتی» [۴۴] حق ورود یک یا چند نفر از پسرانشان به خدمات کشوری بدون گذراندن امتحان، برخوردار بودند.^۲ این امتیاز که مزایای دیرین را به صورتی تازه برقرار کرده بود، در زمان حکومت دودمان‌های سوای و تانگ، یعنی از زمان برقراری این امتحانات، مقرر شده بود. نظام امتحانی یا ین^۳، در دورهٔ سونگ دستخوش تغییر اساسی

۱. در دورهٔ حکومت دودمان سونگ، مناصب حکومتی را می‌شد به اشخاصی داد که در هنگام قحطی، گندم توزیع می‌کردند. این رویه که به فروش غیر مستقیم مناصب انجامیده بود، برای برخی بازرگانان فرصت ورود به خدمات دولتی را فراهم ساخته بود. ولی «به نظر می‌رسد این رسم تنها در مواقع اضطراری به کار بسته می‌شد» (کیراک، ۱۹۵۳، ص ۷۶).

۲. تعداد این پسران از دوره‌ای به دورهٔ دیگر تغییر می‌یافت.

شد، [۴۵] ولی تا این زمان و نیز در دوره دو دودمان از چهار دودمان بزرگ فاتح، یعنی دوران لیائو و چین، همچنان نقش مهمی در اداره امور کشور بازی می‌کرد. [۴۶]

مغول‌ها به رعایای چینی‌شان بسیار بدگمان بودند و از همین روی، انتصاب کارگزاران چینی را بر دیگر روش‌های گزینشی ترجیح می‌دادند. مغول‌ها در بیش‌تر دوران فرمانروایی‌شان، امتحانی برگزار نکرده بودند؛ و وقتی سرانجام این امتحان دوباره برقرار شد، تعداد دارندگان مدارک مهم چین-شیه، به طرز عجیبی محدود باقی مانده بود: «به طور متوسط، این تعداد از هفتاد تن تجاوز نمی‌کرد (که شماری از بربرها را نیز در بر می‌گرفت. [۴۷] آن‌ها تعداد پسران نوه‌های کارگزاران شاغل، که حق ورود به خدمات کشوری را بدون گذراندن امتحان داشتند، از ده دوازده نفر در دوره فرمانروایی سونگ و شش تن در دوره حکومت دودمان چین، به یک تن کاهش داده بودند؛ ولی به دارندگان این امتیاز، اجازه داده بودند در پایه پنجم سلسله مراتب اداری خدمت کنند که بالاتر از پایه آن‌ها در روزگار تانگ بود.^۱ امپراتوران دودمان‌های مینگ و چینگ، از این امتیاز سایه‌ای بیش باقی نگذاشته بودند. آن‌ها این امتیاز را فقط به بازماندگان کارگزاران بلندپایه واگذار می‌کردند؛ افرادی که از این امتیاز سود می‌بردند، فقط پس از گذراندن امتحانات می‌توانستند به مقام‌های بالا دست یابند. [۴۸]

۱. ویتفولگ و فنگ، ۱۹۴۹، ص ۴۵۹ و ص ۴۶۳. در ضمن، «مغول‌ها سطح ورود به دیوان‌سالاری دولتی را برای مدعیان این، از رتبه پنج به رتبه هفت بالا کشیده بودند». در آغاز، پسر پدری که یکی از سه رتبه از بالاترین مراتب را در اختیار داشت، می‌توانست کارش را در رتبه هفتم آغاز کند و پسر پدری که مقامی در چهارمین یا پنجمین رتبه را در اشغال داشت، می‌توانست وارد رتبه هشتم شود، حال آن‌که دارندگان مدرک برجسته چین-شیه، تنها می‌توانستند برای پایین‌ترین رتبه یا رتبه نهم درخواست خدمت کنند. کارگزاران ممتاز می‌توانستند به بالاترین مناصب، از جمله صدراعظمی برسند، و در دوران تانگ که این منصب برتر، در بیش‌تر موارد به دارندگان مدرک چین-شیه اختصاص یافته بود، بسیاری از پسران کارگزاران ممتاز به مقام‌هایی در حد متوسط یا بالا دست یافته بودند (همان، ص ۴۵۸).

نقش دارندگان مدرک چین-شیه، یکی از کارکردهای حیاتی نظام امتحانی است. دانش عمیق از ادبیات کلاسیک چین که برای این امتحانات مورد نیاز است، هم دانشجویان را سرشار از فلسفه اجتماعی اشرافیت حاکم می‌سازد و هم آن‌ها را به سنت‌های بزرگ کشورداری نیمه‌مدیریتی و استبدادی مسلط می‌کند. بدین‌سان، این نظام امتحانی رقابت‌آمیز، وسیله بسیار مناسبی برای تلقین کامل ایدئولوژی دولتی به عوام بلندپرواز و نیز واداشتن پسران با استعداد خانواده‌های کارگزار و اعیان دیوان‌سالار به تن دادن به فراگیرترین آموزش عقیدتی حرفه‌ای به شمار می‌آمد.

در نخستین دوره ششصدساله استقرار این امتحانات، عوامی که می‌توانستند در این امتحانات شرکت کنند با محدودیت‌های شدیدی روبه‌رو بودند، ولی در ششصد سال بعدی، این موانع از میان رفته بودند. ولی چقدر از عوام دوران حکومت چین امپراتوری می‌توانستند با این روش به مقام‌های دولتی دست یابند؟ در این‌جا نیز زندگی‌نامه‌های مندرج در هر یک از تاریخچه‌های رسمی دودمان‌های حاکم چین، اطلاعات باارزش ولی دست‌چین‌شده‌ای در اختیارمان می‌گذارند. این زندگی‌نامه‌ها در واقع بسیار متعددتر از مجموع داده‌هایی هستند که دیگر تمدن‌های ارضی در این زمینه به دست داده‌اند؛ و بیش‌تر به کارگزاران بلندپایه و میانی ارتباط دارند، کسانی، که نه به خاطر رتبه، بلکه به علت دستاوردهایشان در این تاریخچه‌ها ذکر شده‌اند.

تلاش مقدماتی ما برای تعیین زمینه اجتماعی زندگی‌نامه‌های رسمی در برخی دودمان‌های مهم عصر امپراتوری، نشان می‌دهد در دوره تانگ (۶۱۸-۹۱۷ میلادی)، ۸۳ درصد کارگزارانی که زمینه اجتماعی قابل تشخیصی داشتند، از طبقه بالا بودند؛ حدود ۷۰ درصدشان، از خانواده‌های کارگزار دولت و ۱۳ درصد از خاندان حاکم و دیگر خانواده‌های نجیب‌زاده بودند. تقریباً ۷ درصدشان «بربر» بودند (خاندان حاکم تانگ، کم‌ویش خاستگاه ترکی داشتند)، و فقط کم‌تر از ۱۰ درصد، از طبقه عوام بودند. [۴۸]

ارقام مربوط به دودمان سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹ میلادی)، نشان می‌دهد

دست کم ۸۵ درصد کارگزاران از طبقه بالا بودند؛ ۷۲ درصد به خانواده‌های کارگزاران و ۱۳ درصد به خاندان حاکم تعلق داشتند. تنها ۱۵ درصد از طبقه عوام برخاسته بودند.

بررسی ما از زندگی‌نامه‌های دودمان مغول (۱۲۳۴-۱۳۶۸ میلادی)، نشان می‌دهد حدود ۸۵ درصد کارگزارانی که از نظر اجتماعی قابل تشخیص بودند، از طبقه بالا برخاسته بودند؛ ۷۴ درصد از خانواده‌های کارگزاران و ۱۱ درصد از خاندان حاکم برخاسته بودند. حدود ۱۵ درصد به طبقه عوام تعلق داشتند. فرمانروایان بومی دودمان مینگ به هیچ رو علاقه‌مند نبودند مزایای دیوان‌سالاری پیش از مغول را احیا کنند. آن‌ها از طریق عقیم‌سازی سیاسی، بر کارگزارانشان نظارت می‌کردند و از طریق از کار انداختن مزیت‌ین و با رفع تبعیض در مورد صنعتگران و بازرگانان، که حکومت‌های سویی، تانگ و سونگ پیش از آن‌ها اعمال کرده بودند، ورود عوام به خدمات دولتی را آسان‌تر کرده بودند. در زمان حکومت دودمان مینگ، ۷۷ درصد از همه کارگزارانی که از جهت اجتماعی قابل تشخیص بودند، از طبقه بالا بود؛ ۶۳ درصد از خانواده‌های کارگزاران و ۱۴ درصد از خاندان حاکم برخاسته بودند؛ و ۲۳ درصد از طبقه عوام بودند.

فرمانروایان منچو نیز مانند پیشینیان مینگ‌شان، به دیوان‌سالاری در جهت ابقای ابدی خود، علاقه‌ای نشان نداده بودند. آن‌ها از طریق نجیب‌زادگان قبیله‌ای که با حفظ مزایای موروثی‌شان جایگاه سیاسی خود را تحکیم کرده بودند، بر کارگزاران چینی نظارت می‌کردند؛ و باز مانند فرمانروایان مینگ، از طریق کاستن مزیت‌ین و رفع تبعیض علیه صنعتگران و بازرگانان، دسترسی عوام به امتحانات و مناصب دولتی را آسان ساختند. آن‌ها به ویژه بر خرید مدرک به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از تفوق اجتماعی کارگزاران و دارندگان مدارک مهم تأکید می‌کردند.

در فرمان سلطنتی سال ۱۷۲۷، از بسیاری اشخاصی که از طریق امتحانات به مناصب دولتی دست یافته بودند، به شدت انتقاد شده بود. «اگر اجازه داده

شود کار دولتی در انحصار کسانی افتد که از طریق امتحانات وارد خدمات دولتی شده‌اند، آن‌ها با یکدیگر همدست می‌شوند و علیه مصلحت همگانی و به سود خودشان کار می‌کنند. این امر زیان بزرگی برای خیر همگان و معیشت مردم دارد. نظام خرید منصب را باید به درستی گسترش داد.» [۴۹]

بنابر با تحلیل اخیری که در مورد زمینه اجتماعی نامزدهای چین-شیه شده است، درصد نامزدهایی که نیاکانشان کارگزار یا صاحب مدرک نبودند، در سده نوزدهم بسیار افزایش یافته بود.^۱ و یک بررسی درباره‌ی شن-شیه، آشکار می‌سازد که اشخاصی که نه از طریق امتحانات بلکه با خرید مدرک به این گروه پیوسته بودند، در نخستین نیمه سده نوزدهم، حدود ۳۲ درصد و پس از ۱۸۵۴، حدود ۳۶ درصد از «اعیان رده پایین» را تشکیل می‌دادند.^۲

دو فهرست از فارغ‌التحصیلان چین-شیه یا نظام امتحانی، مربوط به سال‌های ۱۱۸۴ و ۱۲۵۶، نتایج تحلیل ما را در مورد دوره سونگ تأیید کرده است؛ این فهرست‌ها گرچه از جهت داده‌های مربوط به زمینه اجتماعی کامل نیستند^۳، ولی پرتوی دیگر بر مسئله ما می‌تابانند، اگر فرض را بر این بگیریم که

۱. در این‌باره نگاه کنید به بررسی منتشرنشده دستگاه دولتی دودمان چینگ که دکتر سی. کی. یانگ برای طرح بررسی تاریخ چین نوین و مؤسسه بررسی‌های شرق دور و روسیه، در دانشگاه سیاتل ایالت واشینگتن انجام داده است.

۲. چانگ، سی. جی. برای دسترسی به داده‌های بیشتر درباره مقام شن-شیه در پایان حکومت دودمان چینگ، نگاه کنید به پانویث بعدی و فصل هفتم همین کتاب.

۳. برای آشنایی با جزئیات این دو فهرست، نگاه کنید به کراک، ۱۹۴۷، ص ۱۰۷. فهرست دوم جافاژدگی‌های آشکاری دارد (همان، ص ۱۱۳)؛ و هر دو فهرست، مانند زندگی‌نامه‌های تاریخیچه‌های دودمانی، تنها داده‌های دست‌چین شده درباره زمینه اداری شخصیت‌های حکومتی را در بر می‌گیرند. کراک در بررسی اندیشمندانه‌اش از این زمینه، فقط خویشاوندان را در خط عمودی تا جلد پدری، در نظر می‌گیرد (همان، ص ۱۱۵). به هر روی، گذشته از این افراد، فهرست سال ۱۲۵۶، از برادران فارغ‌التحصیلانی که مدرک یا منصب گرفته بودند، نیز یاد می‌کند. در دو مورد، با آن‌که اجداد مستقیم افراد هیچ‌گونه سمت عمومی نداشتند، ولی پنج تا هفت برادرشان چنین سمتی داشتند. در هر دو فهرست، از برادران، عموها، عموهای پدر و پدربزرگ افراد، در صورتی که رئیس خانواده بوده باشند، یاد شده است. برخلاف کراک، ما فارغ‌التحصیلان را در

و کشوری، شاید تنها ۹ درصد از طبقه عوام برخاسته باشند. براساس تحلیل پیشین ما، این درصد بسیار پایین‌تر از ۱۵ درصد بود. برای توجیه این اختلاف، می‌توانیم فرض را بر این بگیریم که امپراتور سونگ تعدادی بیش‌تر از ارقام یاد شده در بالا را بدون مدرک انتصاب کرده بود.

بسیاری از جزئیات نظام امتحانی چین به توضیح بیش‌تر نیاز دارد، ولی این قضیه به نظر قطعی می‌رسد که اگر امپراتوران سویی و تانگ که نظام امتحانی را برقرار کرده بودند، دست کم تاحدی می‌خواستند با این کار ترکیب اجتماعی کارگزاران بلندپایه را تغییر دهند، باید گفت این نظام نتوانسته بود منظورشان را برآورده سازد. این نظام برای هسته جاه‌طلب طبقه حاکم فشرده‌ترین آموزش عقیدتی و فکری را فراهم کرده و قدر متغیری از «خون تازه» را به رگ‌های قشر کارگزاران بلندپایه تزریق کرده بود. ولی این نظام نتوانسته بود گرایش به تثبیت اجتماعی-سیاسی را که بر اعمال و افکار این گروه مسلط بود، از میان برد.

۲. خواجگان: اصل حاکم

روش بسیار متفاوت دیگری که برای تقویت سلطه مستبدانه فرمانروا بر کارگزارانش وجود داشت، استخدام اشخاص اخته یا خواجگان سیاسی بود.

مناسب در دوره سونگ، به داده‌های زندگی‌نامه‌ای دوره هان روی آوردم و درباره آن‌ها در طرح تاریخ چین، تحلیل مفصلی کرده‌ام. در میان کارکنان دوره هان، که از آن‌ها چنین اطلاعاتی در دست داریم، حدود ۴۵ درصد، کم‌تر از ده سال متصدی یک سمت بودند و بیش از ۱۰ درصدشان ده تا ۱۹ سال خدمت کرده بودند. این ارقام نشان می‌دهد متوسط دوره تصدی یک سمت، بیش از ۱۰ سال نبود. در پایان دوره تسلط دودمان سونگ بر چین شمالی، یعنی در سال ۱۱۱۹، مزیت ین، با اعطای آن تنها به آن کارگزاران کشوری و لشکری که منصبی را بیش از ۱۴ و ۱۹ سال در اختیار داشتند، به گونه‌ای موقت به شدت کاهش یافته بود (یون - هسین تونگ - کائو، ۳۴، ص ۳۲۵). آشکار است که ۱۴ و ۱۹ سال در آن زمان نمی‌توان بسیار کوتاه (که در آن صورت، ارزش محدود‌کننده بسیار ناچیزی می‌بایست داشته باشد) یا به شدت بلند (که در آن صورت می‌بایست این مزیت را نابود شده در نظر گرفت)، دانست. با توجه به این واقعیت که دوره تصدی در زمان سونگ بیش از همین دوره در زمان دودمان هان و قدری بیش‌تر از ارقام ذکر شده در سال ۱۱۱۹ بود، متوسط بیست سال دوره تصدی به نظر، تخمین خردپسندانه‌ای می‌رسد.

در دوره سی ساله ما بین سال‌های ۱۱۴۲ تا ۱۱۷۱، تقریباً چهار هزار و پانصد نفر امتحانات را گذرانده بودند و با توجه به این‌که همین تعداد آدم «بها روش‌های دیگری نیز وارد خدمت دولت شده بودند»، [۵۰] دست کم نیمی از فارغ‌التحصیلان که خویشاوندان امپراتور، پسران کارگزاران شاغل یا اعضای اعیان دیوان‌سالار بودند، به طبقه حاکم تعلق داشتند^۲، و طول نسبی زمان تصدی یک سمت حدود بیست و پنج سال بود^۳ و از میان سی‌وسه هزار کارمند لشکری

→ رابطه با خویشاوندانی در نظر می‌گیریم که دارای یک زمینه دولتی باشند؛ و در نتیجه، شانزده مورد را به فارغ‌التحصیلان سال ۱۱۴۸ و بیست مورد را به فارغ‌التحصیلان سال ۱۲۵۶، براساس زمینه دولتی این افراد اضافه کردیم. با این افزایش، درصد فارغ‌التحصیلانی که زمینه دولتی شناخته شده‌ای داشتند، از ۴۳/۷ درصد به ۴۹/۵ درصد فهرست اول و از ۴۲/۱ درصد به ۴۵/۶ درصد در مورد فهرست دوم، رسید.

۱. به نظر کراک (۱۹۴۷، ص ۱۲۰)، رقم دقیق ۴۴۲۸ نفر است.
۲. دکتر کراک در بررسی سال ۱۹۴۷ خود، میان فارغ‌التحصیلان دارای زمینه دولتی و بدون این زمینه، اساساً تفاوت می‌نهد. بنابراین، ارقام ما باید وسیع‌تر از ارقام او باشد. همه فارغ‌التحصیلان سال ۱۱۴۸ که اعضای خانواده سلطنتی چائو بودند، در تاریخچه سونگ به عنوان کسانی در نظر گرفته شده‌اند که خویشاوندانشان مقام دولتی داشتند و در نتیجه، در ارقام دکتر کراک منظور شده‌اند. به هر روی، در مدارک ثبت شده سال ۱۲۵۶، تنها نام‌های فارغ‌التحصیلان چائو که بیست و هفت تن بودند، ذکر شده است. دکتر کراک مُصر است آن‌ها را در نظر نگیریم، ولی ما مُصریم آن‌ها را در نظر بگیریم. بدین ترتیب، ما به این نتیجه می‌رسیم که ۵۰/۳ درصد فارغ‌التحصیلان سال ۱۲۵۶، به طبقه حاکم تعلق داشتند. با توجه به نارسایی‌های داده‌های زمینه‌ای در هر دو فهرست، برآورد ما که می‌گوید: «دست کم نیمی از فارغ‌التحصیلان چین-شبه... به طبقه حاکم تعلق داشتند»، شاید برآورد محتاطانه‌ای باشد. از این فرصت برای تشکر از آقای فنگ - چائو - بینگ که توجه مرا به خویشاوندان امپراتور که در این دو فهرست ذکر شده‌اند، جلب کرده است و از استاد تونگ-تسوچو سپاسگزارم که داده‌های اجتماعی مندرج در دو فهرست سونگ را دوباره به دقت بررسی کرده است.

۳. دکتر کراک می‌گوید کارگزاران (کشوری) «به طور متوسط، هر کدام حدود سی سال خدمت می‌کردند، (مردها می‌توانسته‌اند از دهه بیست تا دهه پنجاه نشان در امتحانات شرکت کنند)» (کراک، ۱۹۴۷، ص ۱۲۰). واقعیت آخری نشان می‌دهد برخی داوطلبان تا پنجاه سالگی از نیروی جسمی و ذهنی برخوردار بودند؛ ولی درباره آن شرایط سیاسی که تحت استبداد شرقی دوره کاری یک کارمند را تعیین و کوتاه می‌کند، چیزی به ما نمی‌گوید. به خاطر فقدان آمار

فرمانروایی که از بچگی خواجگان را به عنوان خدمتکاران شخصی مادرش می‌شناخت، پس از به قدرت رسیدن، می‌بایست به این همراهان مورد اعتماد در مواجهه با یک دستگاه دیوان‌سالاری بیگانه و پیچیده اتکا کند. خواجگان که در بزرگسالی (معمولاً به خاطر ارتکاب یک جرم) یا در کودکی (معمولاً پس از فروخته شدن توسط والدین فقیر) اخته شده بودند، از خانواده‌های برجسته‌ای برخاسته بودند. آن‌ها که از جهت اجتماعی بی‌ریشه بودند، دارای و موقعیتشان را از فرمانروایشان به دست آورده بودند؛ و در نتیجه، سرپرستی سگ‌صفتان آن‌ها به فرمانروا، از جایگاهشان به عنوان افراد جدا از اعضای معمولی دستگاه اداری و در دشمنی آشکار با آن‌ها، سرچشمه می‌گرفت.

پارسیان هخامنشی که از خواجگان سیاسی بسیار استفاده می‌کردند، [۵۱] به مهمانان یونانی‌شان گفته بودند این اشخاص، قابل اعتمادترین ابزارهای یک فرمانروایند. [۵۲]

فرمانروایان مستبد شرقی از استفاده از خواجگان در بسیاری عرصه‌های نیمه‌شخصی و نیمه‌سیاسی حیات درباری و حکومت، خرسند بودند. به خواجگان غالباً برای انجام وظایف محرمانه جاسوسی، اعتماد می‌کردند. آن‌ها اغلب مسئول امنیت فرمانروایشان را (به عنوان سران گارد شخصی او) بودند؛ و گاه به فرماندهی نیروی زمینی یا دریایی می‌رسیدند یا مسئولیت خزانه سلطنتی را برعهده می‌گرفتند.

چنین انتصاب‌هایی بسیار نتیجه‌بخش از کار درمی‌آمدند، زیرا خواجگان با آن‌که از جهت جسمی و روحی مثله شده بودند، [۵۳] قدرت‌های فکری و قابلیت عملی‌شان را غالباً حفظ می‌کردند. یکی از این افراد به نام تِسای لون^۱، این افتخار را داشت که کاغذ را اختراع کرده بود؛ [۵۴] و برجسته‌ترین تاریخ‌نگار چین، سسو-ماچین^۲، کار تاریخی بزرگش را پس از اخته شدن انجام داده بود. فرماندهان نظامی و دریاسالاران خواجه، از همگان اخته‌نشده‌شان مبتکرتر و

روش اخته کردن نخستین بار در مورد حیوانات بزرگ اهلی به کار بسته شده بود. از آمریکای باستان که چنین حیواناتی در آن وجود نداشت، هیچ شاهدهی دال بر اخته کردن انسان‌ها در دست نیست. در خاور نزدیک، شواهد دال بر حیوانات اخته شده در میانه هزاره دوم پیش از میلاد و شاید حتی پیش‌تر از آن، نیز در دست است.^۱ اخته کردن انسان‌ها به عنوان مجازات، در حکومت آشور در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد به کار می‌رفت. ولی عمل خواجه‌سازی سیاسی، در خاور نزدیک و چین، تنها از نخستین هزاره پیش از میلاد، به روشنی مستند شده است.^۲

به احتمال زیاد، خواجگان پیش از آن‌که کارگزاران سیاسی شده باشند، نگهبانی حرم‌ها را برعهده داشتند. فهمیدن این قضیه دشوار نیست که

۱. چند عبارت در متون حک شده بر اهرام مصر، احتمالاً به عنوان اخته کردن اشاره می‌کنند؛ ولی فرهنگ لغت برلین و مصرشناس برجسته‌ای چون بیت، ماهیت مسئله‌دار یک چنین تفسیر احتمالی را یادآور می‌شوند (بیت، PT، جلد سوم، ص ۲۱۳، ص ۲۱۵، ۲۱۶؛ WB، جلد چهارم، ص ۴۳، ص ۲۶۴؛ جلد پنجم، ص ۴۱۰). احتیاط به کار رفته از سوی این مراجع، در مورد عبارت ۱۴۶۲ نیز مناسب است (میرچو، ۱۹۵۲، جلد دوم، ص ۳۲۳؛ جلد سوم، ص ۷۱۲). کتیبه‌هایی که به خراج گاوهای اخته از سوریه اشاره می‌کنند (بیرستد، ۱۹۲۷، جلد دوم، ص ۱۹۱، ص ۱۹۹ و ص ۲۰۳) در دوره فرعون توت‌موس سوم (سده پانزدهم پیش از میلاد) حک شده‌اند. بدین‌سان، در میانه هزاره دوم پیش از میلاد، اخته کردن حیوانات در مصر و شاید آسیای غربی شناخته شده بود، ولی هیچ مدرک معتبری برای اخته کردن انسان‌ها در این دوره در دست نداریم.

۲. میسن (BA، جلد اول، ص ۱۲۰) مطمئن نیست واژه *Girsequ* در قانون حمورابی (مواد ۱۸۷، ۱۹۲ و ۱۹۳) به معنای اختگان است. در این قانون، کیفر زنا، مرگ است (حمورابی، مواد ۱۲۹ و ۱۳۰)، درحالی‌که قوانین آشوری دوره میانی، اخته کردن را برای این جرم و دیگر جرائم جنسی مقرر می‌دارد (میک، ۱۹۵۰، ص ۱۸۱). الواحی که این قوانین بر آن‌ها ثبت شده‌اند، در سده دوازدهم پیش از میلاد تهیه شده بودند، ولی خود این قوانین «ممکن است به سده پانزدهم پیش از میلاد تعلق داشته باشند» (همان، ص ۱۸۰). مدارک آشوری درباره آنچه به نظر اختگان سیاسی می‌نماید، در کتیبه‌های تهیه شده از سوی آداد نیراری دوم (۹۱۱ تا ۸۹۱ پیش از میلاد) و سارگون (۷۲۴ تا ۷۰۵ پیش از میلاد) حک شده بودند (لاکین بیل، AR، جلد اول، ص ۱۱۶)، ولی تا آن‌جا که به بازنمودهای تصویری مردان بی‌ریش مربوط است، میسن (BA، جلد اول، ص ۴۱۱) هشدار می‌دهد این تصویرها همیشه نشان‌دهنده اختگان نیستند.

فرمانروایی ملکه بیوه موسوم به لو^۱ (از ۱۸۸ تا ۱۸۰ پیش از میلاد)، خواجه‌ای به نام چان‌شیه-چینگ^۲، فرمان‌ها و دستورها را تهیه و تنظیم می‌کرد. [۵۷] در زمان امپراتور ون^۳ (۱۸۰ تا ۱۵۷ پیش از میلاد)، دو خواجه بودند که فرمانروا علاقه خاصی به آن‌ها داشت. [۵۸] امپراتور وو^۴ (۱۴۱ تا ۸۷ پیش از میلاد) پس از عزلت‌گزیدن در حرم، [۵۹] امور سیاسی را به خواجهگان مورد اعتمادش واگذار کرده بود. و دو خواجه به نام‌های هونگ‌کونگ^۵ و شیه‌هسین^۶، در حکومت امپراتور یوآن^۷ (۴۸ تا ۳۳ پیش از میلاد) نقش برجسته‌ای بازی می‌کردند. [۶۰]

در زمان فرمانروایی نخستین امپراتوران هان، خواجهگان به صورت فردی نقش برجسته‌ای داشتند. ولی در دوره بعدی این امپراتوری (۲۵ تا ۲۲۰ میلادی) خواجهگان، به عنوان یک گروه نیرومند، نمایان شده بودند. نفوذ آن‌ها در دومین نیمه نخستین سده میلادی بسیار افزایش یافته بود و در سده دوم میلادی «به امارت و رتبه‌های نجیب‌زادگی دست یافته بودند و فرمان‌های آسمانی از دهان آن‌ها بیرون می‌آمد». [۶۱] آن‌ها به عنوان ابزار دست امپراتور یا همسران و خویشاوندان سببی‌اش، تقریباً تسلط نامحدودی بر دستگاه دیوان‌سالاری پیدا کرده بودند. [۶۲]

تحولات مشابهی در دودمان‌های «نمونه» تانگ و مینگ نیز رخ داده بود. برجستگی خواجهگان سیاسی در دوره تانگ، با استقرار نظام امتحانی همراه بود و در دوره مینگ، با محدودیت‌های امتیاز بین مصادف شده بود. در حکومت امپراتوران مینگ^۸، خواجهگان سرپرستی هیئت خاص نظارت بر کارگزاران و

دلیرتر بودند. در صحنه سیاسی، زیرکی خواجهگان، گاه دسیسه‌گران کهنه کار دربارهای شرقی را شگفت‌زده می‌کرد. در همین عرصه بود که بسیار از آن‌ها می‌هراسیدند، زیرا در همین‌جا بود که به مراکز غصبی قدرت استبدادی از همه نزدیک‌تر بودند.

۵. چند واقعیت تاریخی درباره خواجهگان

به نظر می‌رسد خواجهگی به گونه‌ای نهادمند در آمریکای باستان وجود خارجی نداشت. خواجهگی خانگی، در بسیاری از حوزه‌های اصلی جامعه شرقی آسیا، شناخته شده بود. خواجهگی سیاسی در هند هندویی، چندان تحول نیافته بود، زیرا در این‌جا روحانیت بسیار بانفوذ هندو مهم‌ترین گروه نامزدهای غیر کشتویه را برای تصدی مناسب حکومت فراهم می‌کرد. در چین و خاور نزدیک، خواجهگی به سهمگین‌ترین سلاح استبداد برای اعمال نظارت بر کارگزاران بلندپایه، تبدیل شده بود.

در چین، و در دومین نیمه دوره حکومت دودمان چو، زمانی که کارگزاران بلندپایه هنوز نوعی دیوان‌سالاری موروثی (اعیانی) را تشکیل می‌دادند، خواجهگان به عنوان مشاوران سیاسی و فرماندهان نظامی پدیدار شده بودند. بنیان‌گذار امپراتوری چو، چین-شیه هوانگ-تی^۱، خواجه‌ای به نام چائو کائو^۲ را در پایان زندگی به عنوان نزدیک‌ترین ندیم خود در اختیار داشت. [۵۵] پس از مرگ این امپراتور، چائو کائو موفق شده بود صدراعظم، لی سه سو^۳، و بسیاری از کارگزاران برجسته دیگر را نابود کند. لی چندان نیرومند شده بود که پس از خودکشی دومین امپراتور، همو و نه یک کارگزار بلندپایه، امپراتور جدید را برگزید. [۵۶]

نخستین فرمانروایان دودمان امپراتوری بادوام هان، برای حفظ فرمانروایی مستبدانه‌شان به زودی آغاز به استفاده از خواجهگان کردند. در زمان

1. Dowager Lü

2. Chang Shih - Ch'ing

3. Emperor Wen

4. Emperor Wu

5. Hung Kung

6. Shih Hsien

7. Emperor Yüan

1. Ch'in Shih Huang - ti

2. Chao Kao

3. Li Ssu

۸ برکنشیدن خواجهگان در روزگار مینگ، کمی پس از بنیادگذاری حکومت این دودمان (۱۳۶۸) رخ داده بود. خواجهگان، دفاع از مرزهای شمالی را در سال ۱۴۰۳ برعهده گرفتند و

بودند. [۶۶] دیوکلیتیان به آن‌ها در سلسله‌مراتب درباری تازه‌اش مقام برجسته‌ای داده بود. [۶۷]

خواجه‌گان می‌توانستند به هر یک از هشت رتبهٔ اداری بیزانس، حتی رتبهٔ ممتاز پاتریکیوس^۱، دست یابند؛ و خواجه‌گان اعیان حتی بالاتر از اعیان معمولی جای داشتند. [۶۸]

رونسیمان^۲ استخدام خواجه‌گان را به عنوان «اسلحهٔ قدرتمندی» می‌داند که «حکومت بیزانس می‌توانست از آن علیه گرایش فتودالی به تمرکز قدرت در دست اعیان موروثی، که دردسر بزرگی برای غرب فراهم کرده بود، استفاده کند». [۶۹] از آن‌جا که نهاد خواجه‌پروری در سدهٔ چهارم میلادی به خوبی در بیزانس جا افتاده بود، نمی‌توان گفت این نهاد برای مقابله با یک گرایش فتودالی، که در رژیم دیوان‌سالار روم شرقی مسئله‌ای نبود و حتی در غرب هم چندین قرن بعد مسئله شده، استقرار یافته بود. این نظر که خواجه‌گان «برای امپراتور یک طبقهٔ حاکم ساخته بودند که او می‌توانست به آن اعتماد کند»، [۷۰] به جان کلام نزدیک‌تر است. در بیزانس نیز مانند جاهای دیگر، خواجه‌گان سیاسی گروه نظارت کاملاً قابل اعتمادی را در داخل دیوان‌سالاری استبدادی، تشکیل داده بودند. آن‌ها چنان خوب کار کرده بودند، که بیزانس به «بهشت خواجه‌گان» [۷۱] تبدیل شده بود. در میان خواجه‌گان ژنرال، ناریس^۳، سولومون^۴ [۷۲] و نیسه فوروس اورانوس^۵، [۷۳] از همه برجسته‌تر بودند و دریا‌سالاران خواجه‌ای به نام‌های ایوستاتیوس سیمی‌نه‌آنوس^۶ و نی‌بتاس^۷، به سال ۹۶۳ [۷۴] فرماندهی ناوگان جنگی را در جنگ سیسیل برعهده داشتند. [۷۵] پس از مصیبت سیاسی و نظامی منزیکرت^۸، خواجه‌ای به نام نیسه‌فوروس لوگویت^۹، «مدیریت اصلاح ارتش» [۷۶] را برعهده گرفت. «به هر

عوام پایتخت را برعهده داشتند. خواجه لیو چین^۱ که مشهورترین شخصیت «هیئت هشت نفرهٔ برهه‌ای خواجه» [۶۳] بود، مخالفان دیوان‌سالارش را به گونه‌ای منظم تحت تعقیب و آزار قرار می‌داد و در برخورد با اعضای اعیان دیوان‌سالار، بی‌رحمانه عمل می‌کرد. [۶۴] هرچند لیو سرانجام اعدام شد، ولی خواجه‌گان تا زمان سقوط دودمان مینگ، که با کشتار شورشیان چینی و هجوم منچوها اتفاق افتاد، همچنان قدرتمند مانده بودند.

امپراتوران سونگ به اندازهٔ فرمانروایان هان، تانگ و مین، به خواجه‌گان سیاسی متکی نبودند؛ ولی در آغاز سدهٔ دوازدهم میلادی، تونگ کوان^۲ خواجه به بلندپایه‌ترین رتبهٔ نظامی رسیده و سرپرستی شورای دفاعی برتر امپراتور را عهده‌دار شده بود.

در آسیای غربی، خواجه‌گان در زمان هخامنشیان نفوذ پیدا کرده بودند. پادشاهان مقدونی نفوذ آن‌ها را به حداقل رسانده بودند، ولی در زمانی که امپراتوری روم بیش از پیش شرقی می‌شد، دوباره قدرت یافته بودند.

امپراتوران روم، کلودیوس^۳، نرون^۴، ویتلیوس^۵ و تیتوس^۶، برخلاف رسم پیشین، خواجه‌گانی را در صف ملتزمان رکابشان جای داده بودند. کلودیوس تحت تأثیر دو خواجه به نام‌های پوزیدیس^۷ و هالوتوس^۸ بود؛ و نرون که با خواجه‌ای به نام اسپورس^۹ «ازدواج» کرده بود، خواجه‌ای به نام پلاگو^{۱۰} را مسئول یک گروه آدم‌کش کرد. [۶۵] در زمان امپراتوری الاگابالوس^{۱۱} و گوردیان^{۱۲}، خواجه‌گان به یک عنصر دائمی مدیریت اجرایی تبدیل شده

در ۱۴۰۶، خواجه چنگ هو ناوگان سلطنتی بزرگی را که از هند، عربستان و آفریقای شرقی بازدید می‌کرد، فرماندهی می‌کرد.

- | | |
|-----------------------------|--------------------------|
| 1. Patrikios | 2. Runciman |
| 3. Narses | 4. Solomon |
| 5. Nicephorus uranus | 6. Eustathius Cymineanus |
| 7. Nicetas | 8. Manzikert |
| 9. Nicephorus the Logothete | |

- | | |
|----------------|--------------|
| 1. Liu Chin | 2. Tung Kuan |
| 3. Claudius | 4. Nero |
| 5. Vitellius | 6. Titus |
| 7. Posides | 8. Halotus |
| 9. Spores | 10. Pelago |
| 11. Elagabalus | 12. Gordian |

تفکیک شده دهقانی و شهری و نیز کارگزاران منفردی را که از تسهیلات ارتباطی نوین و توان توطئه علیه حکومت برخوردار نیستند، می‌توان با خدمات پستی و جاسوسی، «آدم‌ها»ی فرمانروا و بخش‌های خاصی از دستگاه اداری، مانند خواجهگان، تحت نظارت درآورد. دستگاه جاسوسی این رژیم، می‌تواند از کانون‌های نظامی و اجرایی حیاتی کشور، خواجهگان در مرکز دربار و نیز غالباً از پایتخت، مراقبت کند. باید یادآور شویم که خواجهگان هرگز گروه بسیار بزرگی را تشکیل نداده بودند. در بسیاری از جوامع آبسالار، وجود معدودی عوامل شخصی، برای تضمین جایگاه مستبدانه فرمانروا، کفایت می‌کنند.

۷. نجیب‌زادگان قبیله‌ای در دودمان‌های فاتح

در بسیاری از جوامع شرقی، نه در همه آن‌ها، خواجهگان سیاسی اهمیت سیاسی چندانی نداشتند؛ برای مثال، حتی در جوامع آبسالار قاره آسیا که نهاد خواجهگی را می‌شناختند، خواجهگان در دودمان‌های حاکم فاتح نفوذ زیادی نداشتند.

پیش‌تر درباره نقش ویژه نجیب‌زادگان و عوام قوم فاتح در جوامع فتح شده، بحث کرده‌ایم. در این جوامع عوام فاتح بیگانه بهترین ابزار اعمال زور بودند و نجیب‌زادگان بیگانه که در رتبه‌ای بالاتر از دیوانسالاری بومی جای داشتند، یک گروه نخبه اجتماعی می‌ساختند که تفوق و امنیت آن‌ها به وفاداری‌شان به فرمانروا و قابلیت نظارت‌شان بر کارگزاران بومی، بستگی داشت. در این جوامع، نجیب‌زادگان بیگانه معمولاً فرماندهی نظامی و مناصب حساس کشوری را برعهده داشتند. اینان عواملی سیاسی بودند، که همچون یک خواجه، از مصالح دودمان فاتح، که در واقع با مصالح خودشان یکی بود، وفادارانه حفاظت می‌کردند.

چرا خلفای اموی از خواجهگان سیاسی کم استفاده می‌کردند؟ برای تبیین این پدیده جالب، پای دین را وسط کشیده‌اند. ولی خلفای عباسی نشان دادند اگر فرمانروا خواسته باشد، مشکلات فقهی را به آسانی می‌توان از میان برداشت. به

روی، هیچ منصب مذهبی یا غیر مذهبی بلند پایه‌ای نبود که اصولاً از دسترس آن‌ها به دور باشد - البته به استثنای مقام امپراتوری». [۷۷] «بخش بزرگی از اشرافیت قسطنطنیه را خواجهگان می‌ساختند.» [۷۸] کنستانتیوس دوم^۱ (درگذشته در ۳۶۱ میلادی) چنان تحت نفوذ خواجه ایوسه‌بیوس^۲ قرار گرفته بود که آمیانوس تاریخ‌نگار^۳ به طعنه گفته بود: «راستش را بخواهی، کنستانتیوس همه نفوذش را از او داشت.»^۴

در زمان خلافت عباسیان و دوره پس از آن، خواجهگان سیاسی در کانون‌های قدرت اسلامی، نفوذ یافته بودند. از سده نهم میلادی به بعد، خلفای عباسی خواجهگان را در مقام‌های مهم دربار، ارتش و نیروی دریایی، نشاندهند. فرمانده بزرگ عباسی، مونس^۵، ژنرال سامانیان، فایق^۶ و دریا سالار تامیل^۷، همگی خواجه بودند. این قضیه که در این زمان خواجهگان می‌توانستند به چه مقام‌های بالایی در سلسله مراتب نظامی برسند، با این واقعیت اثبات می‌شود که در زمان رویارویی نیروهای دریایی بغداد و فاطمیان مصر در ۹۱۹، بر هر دو ناوگان دریایی، دریا سالاران خواجه فرماندهی می‌کردند. [۷۹]

۶. فرمانروای مستبد شرقی بدون نیاز به یک حزب نوپدید،

می‌تواند با عوامل شخصی‌اش کشور را اداره کند

در شرایط صنعتی شدن پیشرفته و ارتباطات گسترده میان بخش‌های گوناگون جامعه و کانون حاکم، یک سازمان برتر فراگیر، مانند حزب دولتی کمونیست یا فاشیست، [۸۰] وسیله بی‌همتایی برای حفظ قدرت تام خودکامگانه فراهم می‌سازد.

ولی استبداد شرقی به چنین سازمان برتری نیاز ندارد. اجتماع‌های

1. Constantius II

2. Eusebius

3. historian Ammianus

4. Ammianus Marcellinus 18. 4. 3: "Eusebi... apud quem... si vere dici debeat multa Constantius potuit."

5. Munis

6. Fa'ig

7. Thamir

احتمال بیشتر، امویان به عنوان یک دودمان فاتح، تشخیص داده بودند که با پشتیبانی نجیب‌زادگان و عوام هم‌قوم عربشان، به خوبی می‌توانند قدرت خودکامگانه‌شان را حفظ کنند.

خدایگانان چی-تای امپراتوری لیائو، بدون ایجاد هرگونه تخاصم افراطی میان شبانان پیروز و رعایای یک جانشین، توانسته بودند بر ناحیه شمال شرقی چین تسلط یابند. [۸۱] ولی آن‌ها با قید احتیاط، جایگاه‌های اصلی قدرت را برای خودشان نگه داشته بودند و امپراتور ارتباطات حیاتی و فرماندهی کل را به دست خود اداره می‌کرد. [۸۲] یک مقام بلندپایه چینی که کاملاً مورد اعتماد بود (زیرا در جنگ علیه امپراتوری سونگ خدمات شایانی کرده بود)، نمی‌توانست به تنهایی کفه اقتدار را به سود بخش چینی حکومت تغییر دهد. به این شخص یکی از نام‌های قبیله‌ای چی-تان داده شد، که نماد ادغام او در اشرافیت «بربری» فاتحان به شمار می‌رفت. وقتی آخرین امپراتور لیائو، در نومیدی و در وضعیتی که بیش‌تر قلمروش را از دست داده بود، فرماندهی بقایای نیروهای شرقی‌اش را به یک چینی پیشنهاد کرد ولی شخص برگزیده او از پذیرش آن پیشنهاد خودداری کرد، به تلخی ولی به درستی یادآور شد: «در نظام قدیم، چینی‌ها در سیاست‌های نظامی و دولتی مشارکت نداشتند.» [۸۳] به راستی که در نظام قدیم، تصمیم‌های کشوری و نظامی مهم را فرمانروای بیگانه و نجیب‌زادگان «بربر» او می‌گرفتند. پس جای شگفتی نیست که «خواجگان در جامعه لیائو... مردانی حاشیه‌ای بودند... و هیچ‌گونه نفوذ سیاسی واقعی در دستان یک خواجه، در هیچ‌یک از مدارک تاریخی ذکر نشده است.» [۸۴]

در دودمان منچو^۱ نیز نجیب‌زادگان منچو خواجگان را از اهمیت انداخته بودند. شورش تایی-پینگ (۱۸۵۰ تا ۱۸۶۳) هرچند تفوق اشراف قبیله‌ای را تضعیف کرد ولی آن را نابود نساخت و تلاش کوتاه‌مدت ۱۸۹۸ برای امروزی کردن حکومت، که اصلاح‌گران چینی تحت حمایت یک امپراتور بدعت‌گذار

انجام داده بودند، با سرکوب ملکه مادر درهم شکسته شد. این ملکه در فرامین تجدید وضعیت خود، برخی منچوها را در مقام‌های قدرت نشانده. [۸۵] بدین‌سان منچوها، که بیش‌تر از هر دودمان فاتح دیگری فرهنگ چینی را پذیرفته بودند، بیش‌تر بر نجیب‌زادگان (بربر) اتکا داشتند تا خواجگان. این نجیب‌زادگان، مانند هر جناح مسلط دیگر در طبقه حاکم همه جوامع آب‌سالار، به تشکیل یک «شبه‌حزب» بسیار نزدیک شده بودند.^۱

۸. بردگان

در جوامع فتح نشده، خواجگان سلاح هراسناک سیاست استبدادی بودند؛ ولی از بردگان (و بردگان پیشین) نیز می‌توان برای همین منظور استفاده کرد، زیرا اینان نیز از جهت اجتماعی بی‌ریشه بودند. بردگان حتی می‌توانند در این جهت مؤثرتر عمل کنند، زیرا وضعیت عادی آن‌ها برای اعمال اقتدار فرمانروای مستبد، در همه‌جا مناسب‌تر است.

نخستین امپراتوران روم از بردگان آزادشده^۲ در مناصب سیاسی مهم استفاده می‌کردند؛ [۸۶] ولی امپراتوران بعدی خواجگان را برای این مناصب ترجیح داده بودند، زیرا این افراد، برخلاف بردگان، به طور سنتی با قدرت استبداد شرقی پیوستگی داشتند.

استفاده از بردگان به عنوان آدم‌های فرمانروا، در خاور نزدیک مسلمان رایج‌تر بود؛ در این‌جا، شرایط بسیار متغیر جنگ و صف‌بندی‌های سیاسی، استفاده از سربازان مزدور را تشویق می‌کرد. برخلاف امویان که رژیم فاتحشان

۱. خواجگان سیاسی در زمان امپراتور شی-سو (متوفی در ۱۶۶۱) به گونه‌ای موقت در صحنه پیدا شده بودند (هایمل، Eccp، جلد اول، ص ۲۵۶)؛ ولی این روند ناگهان دچار وقعه شد و بجز در زمان تسلط آخرین ملکه مادر، دوباره قدرت نگرفت (هایمل، جلد اول، ص ۲۹۶؛ جلد دوم، ص ۷۲۴، جلد ۱، ص ۲۹۸). حتی این زن مستبد خارق‌العاده، نیز برای افزایش قدرت خود به جای توسل به خواجگان، در صدد احیای تسلط منچوها بر دستگاه اداری چین برآمده بود.

را با پشتیبانی قبیله‌ای حفظ می‌کردند، عباسیان بیش از پیش به سربازان مزدور اتکا داشتند. سرانجام، آن‌ها به ویژه برای محافظان شخصی خلیفه، به خرید بردگان ترک روی آوردند. فرمانروایان سامانی و سلجوقی ایران، از همین الگوی عباسیان پیروی کردند. [۸۷] در امپراتوری ممالیک مصر، دسته‌ای از نخبگان نظامی بیگانه که سابقاً برده بودند، جای خالی‌شان را با خرید بندگان از خارج پر می‌کردند و بدین‌سان خود را ابقا می‌کردند. این بندگان پس از شروع کار رسمی‌شان، آزاد می‌شدند، ولی همچنان به عنوان یک قشر اجتماعی متکی به ذات باقی می‌ماندند. [۸۸] در امپراتوری عثمانی، به پسران پیشکش‌شده، بندگان یا شبه‌بردگان آموزش داده می‌شد تا به عنوان جنگجویان منظم و مدیران بلندپایه خدمت کنند.

به این کارگزاران «برده» ترک، مشوق‌های مختلفی مانند درآمدهای قابل توجه، افتخار، فرصت پیشرفت و گاه بخت ازدواج داده می‌شد. آن‌ها اگر هم کاملاً آزاد نمی‌شدند، نیمه‌بردگان بسیار ممتازی به شمار می‌آمدند و با آن‌ها مانند اموال شخصی رفتار نمی‌شد. آن‌ها حتی به عنوان بندگان سابق، پیوستگی نزدیکی با فرمانروا داشتند.^۱ آن‌ها که از بیش‌تر آدم‌های آزاد موقعیت بهتری داشتند، مال شخصی فرمانروا بودن را افتخاری برای خود می‌دانستند.

ولی این بندگان یا نیمه‌بردگان با وجود برخورداری از یک رشته تشخیص‌ها، همچنان از نوعی کاستی اساسی در جایگاه اجتماعی‌شان، که همان بی‌ریشه بودن است، رنج می‌بردند. درست است که آن‌ها در اوج دوره کاری‌شان می‌توانستند برخی خویشاوندانشان را در شوکت و افتخارشان سهیم کنند، ولی این بیش‌تر استثنا بود تا قاعده. به هر روی، این خویشاوندان خوشبخت تقریباً همیشه از اشخاص فروپایه بودند که همین به نفع فرمانروا تمام می‌شد. بدین‌سان، آن‌ها هیچ پیوندی با اعیان دیوان‌سالار به‌جاه طلب نداشتند.

بی‌ریشگی آن‌ها زمانی تشدید می‌شد که فرمانروای ترک کارگزاران برده‌اش

را از میان فرزندان غیر مسلمان، به ویژه مسیحیان برمی‌گزید. هرچند به اینان آموزش اسلامی کاملی داده می‌شد، ولی آموزش خاصشان شکاف میان آن‌ها و مسلمانان طبقه بالا را وسیع‌تر می‌کرد و عدم اصالت خانوادگی نیز به جدایی میان این دو گروه دامن می‌زد.

پیامدهای اجتماعی نظام استخدام بندگان، با بیش‌ترین وضوح در ترکیه نمایان شد. در اوج امپراتوری عثمانی، کارگزاران اجرایی و نظامی یک دستگاه موروثی را برپا نکردند، [۸۹] و نمی‌گذاشتند سران موروثی سواره‌نظام شبه‌نظامی که از زمین اقطاعی (خاصه، زیامت و تیمار) [۹۰] برخوردار بودند، به بیش از مقام‌های دست‌دوم و زیردست برسند.

در چنین محیطی، با وجود حضور خواجگان سیاسی^۱، بنایی استبدادی تحکیم می‌شد که اساساً «حکومت از طریق یک طبقه برده» [۹۱] بود. کارگزاران این حکومت، حتی در عرصه کشوری، چنان منضبط و منسجم بودند که حتی ماکیاولی هم نمی‌بایست بختی برای فروپاشی رژیم ترکیه از طریق همکاری با ناراضیان (امروزه آن را ستون پنجم می‌نامیم) یافته باشد؛ در صورتی که در فرانسه دوره فتودالی این کار انجام‌پذیر بود. زیرا «در قلمروهایی چون فرانسه... ناراضیان می‌توانند با حمایت یک بارون وارد صحنه شوند و در نتیجه، ناراضیان و آنان که خواستار نوآوری‌اند، در این قلمروها همیشه حضور دارند. به دلایل یاد شده، راه برای پیروزی ناراضیان باز است». [۹۲] ولی ترک‌ها چنین فرصت‌هایی نداشتند. «زیرا در این‌جا کارگزاران همگی برده و وابسته‌اند و نمی‌توان آن‌ها را به همکاری وسوسه کرد و حتی اگر بتوان چنین کاری انجام داد، تأثیرش بسیار اندک خواهد بود، چون به دلایل یاد شده، آن‌ها نخواهند

۱. در امپراتوری ممالیک، خواجگان مشول آموزش سران مملوک بودند (آیالون، ۱۹۵۱، ص ۱۴). سلاطین ترک، رئیس خواجگان را به سرپرستی مدرسه کاخ سلطنتی برگمارده بودند، جایی که در آن، سران نظامی و اجرایی دولت آموزش می‌دیدند (میلز، ۱۹۴۱، ص ۶۴ و ص ۸۸). یکی دیگر از خواجگان بلندپایه، خزانه‌دار خزانه مخصوص سلطان بود (میلز، ۱۹۴۱، ص ۳۸). رئیس خواجگان علاوه بر سرپرستی مدرسه سلطنتی و حرم سلطان، به عنوان رئیس تشریفات و جاسوس محرمانه او نیز خدمت می‌کرد، (میلز، ۱۹۴۱، ص ۸۸).

۱. واژه ترکی «کول»، مانند واژه عربی «مملوک»، به معنای «برده» است.

مؤثرتر بود. روحانیان که در آمریکای باستان، هند و جاهای دیگر در حکومت جایگاه مهمی داشتند، به احتمال بسیار زیاد شبیه همین کارکرد را انجام می‌دادند.

کارکنان عادی دور از مردم و بر فراز آن‌ها جای داشتند، ولی اعضای این گروه‌های نظارت‌کننده که به فرمانروای مستبد بسیار نزدیک بودند، نیز دور از مردم نگه داشته می‌شدند. یک کارمند عادی با حسن‌نیت یا یک عضو وابسته به قشر اعیان دیوان‌سالار، شاید بتواند با مردم محلی روابط شبه‌پدرانه برقرار کند ولی بعید است که کارگزاران روحانی، کارکنان برده، نجیب‌زادگان فاتح بیگانه یا خواجگان، چنین رابطه‌ای با مردم محلی برقرار کنند.

۱) ترفیع اجتماعی

کارنامه‌های سیاسی خواجگان، بردگان، بردگان پیشین و عوام در جامعه آب‌سالار، اهمیت دیگری هم دارد. این کارنامه‌ها ثابت می‌کنند تحرک اجتماعی (عمودی) در جوامع باز و متوازن یک معنا دارد و در جوامعی که در سایه قدرت تام زندگی می‌کنند، معنایی دیگر. آشکار است که الگوی واحدی برای تحرک اجتماعی در همه‌جا وجود ندارد و هرگونه بحث درباره این پدیده، تنها در صورتی رضایت‌بخش خواهد بود که واقعیت‌ها را در محیط نهادی خاصشان قرار دهیم.

۱. منابع و سرچشمه‌های تحرک اجتماعی

در جوامع باز و مبتنی بر مالکیت، یک فرد عامی، یا از طریق دستاورد سیاسی یا از طریق دستاورد اقتصادی، می‌تواند بالاتر از پایگاه اولیه‌اش قرار گیرد. اعضای طبقه بالا ممکن است بکوشند از بالا رفتنش جلوگیری کنند، ولی نمی‌توانند این پیشرفت را برایش ممنوع سازند. آن‌ها می‌توانند علیه قدرت شخصی نوکسه‌ها و نو قدرتان تبعیض اعمال کنند، ولی فرزندان و نوه‌های این افراد معمولاً پذیرش

توانست مردم را با خود همراه کنند. در نتیجه، هر کس به سلطان ترک حمله کند، باید خود را برای رویارویی با نیروهای متحدش آماده سازد و بیش‌تر باید روی توانایی‌اش حساب کند تا اختلافات دیگران» [۹۳]

با توجه به قضیه کشمکش میان فرمانروای برتر و مردان خدمتگزارش، جای تعجب نیست که صاحب‌منصبان ترک سرانجام توانسته بودند تصدی سمتشان را موروثی یا شبه‌موروثی کنند، [۹۴] ولی باید این واقعیت را نیز در نظر داشت که در یک دوره به نسبت طولانی، سلطان می‌توانست با حفظ یک طبقه بی‌ریشه متشکل از «کارگزاران برده»، از پیشرفت این روند جلوگیری کند.^۱

۷. کارکنان «عادی»، گروه‌های نظارت‌کننده و مردم

کارکنان برده یکی از کارآمدترین وسیله‌هایی بودند که فرمانروای یک دولت آب‌سالار می‌توانست از آن استفاده کند. خواجگان سیاسی یا نجیب‌زادگان وابسته به فاتحان قبیله‌ای می‌توانستند بر کارکنان «عادی» نظارت کنند یا ضعیف و محدودشان سازند. ولی در ضمن می‌توانستند کارکنان برده را به جای آن‌ها برگمارند. این گروه‌ها با وجود تفاوت‌های آشکارشان، از یک جهت مهم شبیه یکدیگر بودند. هر یک از آن‌ها گروه نظارت‌کننده‌ای تشکیل می‌داد، که از دیدگاه فرمانروای خودکامه، از وارد کردن عوام در سلسله‌مراتب دولتی، بسیار

۱. خدایگان خودکامه جامعه طبقاتی نوپدید در اتحاد جماهیر شوروی، با انواع روش‌ها، از جمله تصفیه ادواری گروه‌های تثبیت‌شده کارگزاران «گارد قدیم» یا «کافر قدیم» و وارد کردن آدم‌های عادی ولی دارای قابلیت فنی و سیاسی، می‌تواند بلندپایگان دولتی را تحت نظارت شدید خود درآورد. از دیدگاه خودکامه برتر، هرچقدر کارگزاران کم‌تر در یک گروه باحیثیت ریشه داشته و در نتیجه انسجام اجتماعی کم‌تری داشته باشند، بیشتر می‌توان به آن‌ها اعتماد کرد. تصفیه بزرگ دهه ۱۹۳۰، بیشتر بلشویک‌های کهنه کار را از میان برداشت و تصفیه‌های بعدی اشخاص برجسته‌تری را در حزب، حکومت و ارتش، از بین بردند. ویشینسکی که در روزهای نخست روی کار آمدن حزب کمونیست یک منشویک بود، برای تعقیب بلشویک‌های قدیمی بسیار مناسب از کار درآمده بود. هیچ پیوند رفاقی نمی‌توانست نرمش کند و گذشته خارج از خط او بسیار آسیب‌پذیرش ساخته بود و با این زمینه، بسیار آماده بود به هر کاری برای خشنود ساختن رهبری عالی حزب پردازد.

اجتماعی به دست می‌آورند. این قضیه در دولتشهرهای دموکراتیک یونان باستان، یک الگوی عام بود و در کشورهای صنعتی نوین مانند انگلستان، اسکاتلند، استرالیا و ایالات متحد، نیز این قضیه بیش از پیش مصداق دارد. این الگوی تحرک اجتماعی دموکراتیک و خودانگیخته، با الگوهای تحرک اجتماعی مختص جامعه آب‌سالار، تفاوت بنیادی دارد. در یک جامعه آب‌سالار، افراد طبقه پایینی که وارد طبقه حاکم می‌شوند، به ندرت از رده‌های عوام آزاد و مستقل برمی‌خیزند. در چین، تعداد اشخاصی که می‌توانستند مدرک امتحانی سطح بالایی کسب کنند، به شدت محدود نگه داشته می‌شد؛ و حتی همین الگوی چینی در بیش‌تر تمدن‌های آب‌سالار، به هیچ روی عمومیت نداشت. عموماً، بعید بود یک فرد عامی بتواند عضو طبقه حاکم شود. خواجگان، آزادشدگان، بردگانی که به یک مقام سیاسی برجسته دست می‌یافتند، در آغاز رتبه‌ای پایین‌تر از عوام آزاد داشتند. این قضیه در مورد کنیزهایی که در حرم فرمانروا می‌توانستند مادر فرمانرواهای آینده شوند نیز مصداق داشت.

اعضای این گروه‌ها، نه به خاطر غلبه بر موانع ثروت و قدرت تثبیت‌شده از طریق تلاش شخصی‌شان، بلکه تنها به این خاطر به مقام‌های برجسته دست می‌یافتند که فرمانروایشان آن‌قدر نیرومند بود که می‌توانست هر کسی را که می‌خواست برگزیند و فرد برگزیده‌اش را هر کجا که دلخواهش بود، بنشانند. هرگونه تحرک عمودی در جامعه آب‌سالار، نتیجه دخالت از بالا بود.

بی‌گمان، همچنان که در یک رفتار فعال عناصری انفعالی دیده می‌شود، در رفتار انفعالی نیز عناصر فعالی وجود دارد.^۱ اما این امر به معنای نفی اعتبار این نتیجه‌گیری نیست که می‌گوید: تحرک اجتماعی در محیط استبداد شرقی، اساساً یک فرایند انفعالی بود.

البته می‌توان گفت در برخی جوامع شرقی پیچیده و نیمه‌پیچیده، برخی

۱. ویفولگل، ۱۹۳۲، ص ۴۷۴. در این بررسی کوشیدیم نشان دهیم افرادی که در معرض عملیاتی قرار دارند، می‌توانند نفوذ بالقوه‌ای بر این عملیات داشته باشند.

مردم عوام توانسته‌اند در چارچوب طبقه خودشان، از فقر و گمنامی به ثروت و شخص دست یابند و منزلت اجتماعی‌شان را به شیوه‌ای بهبود بخشند که مختص جوامع باز و مبتنی بر مالکیت است. این قضیه هرچند کاملاً حقیقت دارد، ولی در بسیاری جوامع آب‌سالار، چنین الگوهایی وجود خارجی ندارند و این اتفاق همه جا با تحرک به طبقه بالا همراه نیست.

۲. معیارهای تحرک اجتماعی (استعداد «به اضافه»...)

قدرت تام با احتیاط و به گونه‌ای تبعیض‌آمیز ترفیع می‌دهد؛ و تنها به کسانی ترفیع می‌دهد که می‌توان از آن‌ها انتظار داشت نیازهای دستگاه دولتی را برآورده سازند. در چنین فرایندی، نامزد ترفیع باید استعداد «به اضافه» داشته باشد.

این «به اضافه» چیست؟

برخی از ترفیع‌گرفتگان، ممکن است استعداد خارق‌العاده‌ای داشته باشند و این بی‌گمان خوشایند است. ولی همه ترفیع‌گیرندگان باید از یک فضیلت اساسی در نظام تمامیت‌گرا برخوردار باشند که همان سرسپردگی تام و ناب است. این صلاحیت را می‌توان با یک شیوه ظریف عقیدتی یا تشریفاتی بیان کرد (همچنان که در چین کنفوسیوسی و هند هندویی نشان داده می‌شد) یا به گونه‌ای عمل‌گرایانه و مستقیم (همچنان که در بسیاری تمدن‌های آب‌سالار دیگر معمول بود). ولی جوهر این صلاحیت در همه جا یکسان بود؛ و گردانندگان برتر قدرت تام می‌بایست احق بوده باشند اگر بر این نوع صلاحیت که از دید آن‌ها حیاتی بود، تأکید نکرده باشند.

۳. ترفیع اجتماعی در کشتزار بردگان

تحرک اجتماعی در جامعه آب‌سالار، با همین تحرک در کشتزار تحت کشت بردگان، تفاوت دارد. با وجود این، برخی عناصر این نوع کشتزار، برای جامعه

مردان خدمتگزار استبداد آبسالارانه، به گونه‌ای دایمی در یک «دستگاه» بسیار متمرکز عمل می‌کردند. برخلاف طبقه بالای بورژوا، که رئیس مشخصی ندارد و ارباب‌های فتودال، که رهبر شناخته شده‌شان از میان همگنانشان در یک سامان کاملاً غیر متمرکز انتخاب می‌شود، مردان وابسته به دستگاه دولتی آبسالار فرمانروایشان را رهبر برتری می‌دانستند که همیشه و بدون قید و شرط باید مقام و وظایف آن‌ها را تعیین کند.

پیش از پیدایش دستگاه دولتی در جوامع نوین صنعتی، مردان گرداننده حکومت آبسالار، یگانه نمونه یک نوع طبقه حاکم بودند که کانون عملکردی‌اش پیوسته به عنوان یک موجودیت سازمان‌یافته، متمرکز و نیمه‌نظامی عمل می‌کرد.

۲. هیئت‌های اقتدارگرا لزوماً قدرت همه‌جانبه‌ای را اعمال نمی‌کنند

امروزه، حتی یک هیئت اقتدارگرای هراس‌انگیز نیز نمی‌تواند تسلط همه‌جانبه‌ای اعمال کند، زیرا نیروهای متقابلی در کارند که نفوذ نظارت‌کننده یا بازدارنده‌ای بر آن می‌گذارند. هم در آتن عصر پریکلس و هم در دموکراسی نوین صنعتی، ارتش سازمانی اقتدارگرا به شمار می‌رود؛ فرماندهان ارتش از زیردستانشان اطاعت محض می‌خواهند و وسایل تحمیل این اطاعت را نیز در اختیار دارند. ولی در هر دو مورد یاد شده، ارتش تابع تصمیم‌های هیئت سیاسی فراگیری است که به گونه‌ای دموکراتیک استقرار یافته است.

آشکارا هیچ جامعه‌ای نیست که بخش اقتدارگرایش را نداشته باشد ولی در یک جامعه دموکراتیک، این بخش را می‌توان تحت نظارت و مراقبت قرار داد. آگاهی به این واقعیت، برای ارزیابی درست پیامدها (و محدودیت‌ها) الگوهای اقتدارگرایی که در بازار بزرگ سرمایه و کار و نیز حکومت وسیع تمدن‌های نوین و مبتنی بر مالکیت پیدا می‌شوند، ضرورت دارد.

حکومت‌های مطلقه در اواخر دوره فتودالی و نیز پسافتودالی، می‌بایست با نیروهایی چون اعیان سازمان‌یافته، کلیسا، اصناف و طبقات متوسط

آبسالار نیز نفع دارد. مالک کشتزار بردگان ممکن است فروپایه‌ترین بردگان را سرکارگر یا خدمتگزارش کند ولی آگاهی به این امکان، روحیه مستقلی را در میان بردگان دیگر تقویت نمی‌کند. برعکس، همین واقعیت که ترفیع اساساً به کسانی داده می‌شود که بی‌چون و چرا اطاعت می‌کنند، رویکردهای سرسپردگی بی‌قید و شرط را در میان بیش‌تر بردگان فرصت‌طلب تشویق می‌کند.

ک) طبقه حاکم فراگیر- دیوان‌سالاری انحصاری

۱. طبقه حاکم در جامعه آبسالار و طبقات بالا در دیگر جوامع قشربندی‌شده

از یک زاویه متفاوت دیگر، ویژگی تحرک اجتماعی در جوامع آبسالار، ویژگی طبقه حاکم آن را نشان می‌دهد. به دلایل عملی، این طبقه حاکم یک طبقه بسته است. اعضای طبقات پایین‌تر تنها با اراده نمایندگان شاخص طبقه حاکم می‌توانند در این طبقه ادغام شوند. از این جهت، طبقه حاکم در جامعه آبسالار شبیه طبقه نجیب‌زاده فتودالی است و به طبقات بالای جامعه صنعتی نوین و مبتنی بر مالکیت، شباهتی ندارد.

ویژگی آبسالارانه یک طبقه حاکم بسته، بیش‌تر از شیوه سازمان‌دهی آن سرچشمه می‌گیرد. کانون فعال طبقه حاکم جامعه آبسالار، یک هیئت بسیار منسجم است؛ و از این جهت، نه فقط با بورژوازی نوین بلکه با طبقه نجیب‌زاده فتودالی نیز تفاوت دارد. حتی جایی که انحصارهای کارفرمایانه عناصر برجسته بورژوازی سطح بالا را هماهنگ می‌سازند، طبقه بورژوا را، مانند ارباب‌های کشورهای فتودالی، به صورت مجموعه‌ای که از جهت سلسله‌مراتبی و به گونه‌ای رسمی سازمان‌یافته باشد، نمی‌یابیم. وحدت سازمانی ارباب‌های فتودال، در فعالیت‌های نظامی (ملی) ترکیبی آن‌ها به اوج می‌رسید؛ ولی چه از نظر پهنه این فعالیت‌ها و چه از نظر اعمال نظارت‌های انضباطی، رهبر برتر این جامعه بسیار دچار محدودیت بود. در بیش‌تر اوقات، ارباب‌های فتودال، مستقلانه به امور نظامی، اقتصادی و اجتماعی خودشان می‌پرداختند.

سرمایه‌دار و نوپا، کنار آیند. این حکومت‌ها به اندازه کافی اقتدارگرا بودند و بسیار می‌کوشیدند قدرت انحصاری و (همه‌جانبه) اعمال کنند. ولی کلاً نمی‌توانستند چنین کاری را انجام دهند، زیرا نتوانسته بودند رهبری انحصاری جامعه را به دست آورند.

۳. انحصار در برابر رقابت بر سر رهبری جامعه

رهبری اجتماعی را می‌توان با گروه‌ها و طبقات گوناگونی اعمال کرد که به شیوه‌های گوناگون یکدیگر را متوازن می‌کنند؛ یا می‌توان آن را به گونه‌ای انحصاری و توسط یک گروه یا طبقه واحد اعمال کرد. گروهی که رهبری انحصاری را اعمال می‌کند، از گروهی که با وجود قدرت برتر نمی‌تواند رقیبانش را نابود سازد، آشکارا بسیار متفاوت رفتار می‌کند.

در اروپای پسافئودالی و ژاپن، قدرت دولتی و مالکیت فعال و (کارفرمایانه)، باعث پیدایش انواع طبقات بالاتر شدند؛ و هیچ طبقه‌ای نتوانسته بود تسلط (تام) و مطلق بر دیگر طبقات تحمیل کند. در روزگار اخیرتر، صاحبان زمین و سرمایه با مالکیت ویژه و تازه‌ای روبه‌رو شدند که همان مالکیت نیروی کار است. امروزه، نیروی کار آشکارا با رهبری اجتماعی و سیاسی طبقات بالاتر قدیمی، مقابله می‌کند.

ولی در جامعه آب‌سالار، فرایند تحول مسیر دیگری در پیش گرفت. در این‌جا، پیدایش طبقات متمول - صنعتگر، بازرگان و زمیندار - با پیدایش طبقات بالاتر رقیب همراه نبود. در جوامع آب‌سالار نیمه‌پیچیده و پیچیده، کارگزاران بلندپایه، حضور مردان ثروتمندی را که در حکومت دستی نداشتند، به ناگزیر یا در برخی موارد، به دلخواه پذیرفته بودند. ولی حتی زمانی که این ثروتمندان برای تشکیل یک طبقه به اندازه کافی جمعیت پیدا کرده بودند، با طبقه بالای دیوان‌سالار بر سر رهبری اجتماعی و سیاسی رقابت نمی‌کردند. آن‌ها به این خاطر رقابت نمی‌کردند، که فرصت درگیری در یک مبارزه سیاسی اساسی را پیدا نکرده بودند. این دارندگان دارایی مستقل کوچک یا بزرگ، چه

در آغاز و چه بعدها، نتوانسته بودند نیروهایشان را برای تشکیل یک سازمان رقیب که در سطح ملی و سیاسی کارآمد باشد، هماهنگ کنند.

به احتمال زیاد، مردان دستگاه دولتی آب‌سالار از تهدیدی که یک سازمان رقیب می‌توانست ایجاد کند، به خوبی آگاه نبودند. بیش‌تر جوامع آب‌سالار پیش از پیدایش جوامع کشاورز متوازی که در یونان و رم باستان و اروپای قرون وسطا و ژاپن شکل گرفته بودند، استقرار یافته و از آن‌ها دور بودند. و در بیش‌تر جوامع آب‌سالار ساده، گروه‌های متمول و مستقل ضعیف‌تر از آن بودند که به بیان اراده‌شان در مجامع سیاسی عمومی یا در انجمن‌های طبقاتی بپردازند. سنت‌های دموکراتیک قبیله‌ای، در هر کجا که وجود داشتند، پیش از آن‌که به تهدیدی جدی علیه خدایگانان رژیم مبتنی بر مدیریت ارضی تبدیل شوند، آشکارا رها شده بودند. این تهدید در جامعه پیشاسومری اتفاق افتاده بود، ولی حتی در این مورد هم، شواهد بسیار ضعیفند. برابر با قاعده، نمایندگان دولت‌های نوپای استبدادی می‌توانستند با توسل به زور، مالکان دارایی منقول و غیر منقول را از جهت سیاسی تکه‌پاره نگه دارند، ولی در بیش‌تر موارد، برای رسیدن به این هدف، نیازی به اعمال تلاش سیاسی یا مادی خارق‌العاده‌ای نداشتند.

در روزگار قرون وسطا و پسا‌قرون وسطایی، دولت‌های مستبد شرقی در خاور نزدیک و روسیه با دولت‌های اروپایی که ویژگی‌شان سازمان‌های سیاسی متعدد بود، هم‌زیستی داشتند. ولی بجز روسیه پسامسکووی و ترکیه سده نوزدهم، کم‌تر می‌بینیم که این الگوی غربی در سرزمین‌های شرقی نزدیک اروپا آگاهانه تقلید شده باشد. صلیبیان مسیحی، قدرت مطلقه مسلط بر اواخر دوران حکومت بیزانس را ضعیف کرده بودند، ولی مردان متمول بیزانس در این دوره نتوانسته بودند انجمن‌های فئودال یا شهری کارآمد و مستقلی برپا کنند. در ترکیه و روسیه، سازمان‌های سیاسی متعدد زمانی پیدا شدند که انقلاب صنعتی و تأثیر قدرت‌های اروپایی، موقعیت ملی و بین‌المللی کاملاً جدیدی پدید آورده بودند.

۴. انحصار رهبری اجتماعی در استبداد شرقی، به صورت انحصار سازمان دیوان‌سالارانه (انحصار دیوان‌سالارانه) پدیدار می‌شود

آزادی رقابت در برگیرنده آزادی برای سازماندهی است و به نوعی آزادی نیاز دارد، که هرگاه شرایط اجازه دهد، بتوان از تدابیر دیوان‌سالارانه برای توسعه و تداوم پیوندهای سازمانی استفاده کرد. ارباب‌ها و شهرنشینان جهان فئودالی، از ابزارهای دیوان‌سالارانه حداقل استفاده را می‌کردند. ولی تاریخ کلیسای قرون وسطا نشان می‌دهد، که در این دوره، یک هیئت نیرومند غیر حکومتی، هرگاه می‌خواست، می‌توانست ساختارهای دیوان‌سالار کارآمدی برپا کند.

در کشورهای نوین اروپای مرکزی و غربی، آمریکا، استرالیا و ژاپن، دیوان‌سالاری‌های کوچک و بزرگ بسیاری به گونه‌ای جدا و مستقل از حکومت وجود دارند. زمینداران اشرافی، هر کجا که هنوز باقی مانده‌اند، می‌توانند از ابزارهای دیوان‌سالارانه برای حفاظت از منافعشان استفاده کنند. بازرگانان، صاحبان صنایع و بانکداران، فعالیت‌های اقتصادی بزرگی را، با کارکنانی که به گونه‌ای دیوان‌سالارانه سازمان یافته‌اند، اداره می‌کنند؛ و هرگاه برای دستیابی به هدف‌های فراگیر سیاسی دست به دست هم می‌دهند، می‌توانند احزاب یا گروه‌های فشاری را سازمان دهند یا مورد حمایت قرار دهند، که به گونه‌ای دیوان‌سالارانه سازمان گرفته‌اند. در این جوامع، کشاورزان نیز بیش از پیش به کنشی متوسل می‌شوند که به گونه‌ای دیوان‌سالارانه سازمان گرفته است. در اینجا، اتحادیه‌ها و احزاب کارگری اهمیت اقتصادی و سیاسی پیدا می‌کنند، زیرا از روش‌های دیوان‌سالارانه برای تحقق امکانات سازمانی که در ذات تمرکز کارگران در کارخانجات بزرگ نهفته است، استفاده می‌کنند.

از میان همه این تحولات، برخی تحلیلگران درباره گسترش فعالیت‌های بزرگ اقتصادی و تبدیل آن‌ها به غول‌های انحصاری، بیش از همه بحث کرده‌اند؛ و آن را به عنوان یکی از عناصر برجسته زمانه ما در نظر گرفته‌اند، چندان که از آن به عنوان دوره «سرمایه‌داری انحصاری» یاد می‌کنند. مفهوم «سرمایه‌داری انحصاری» هرچند تحریک‌آمیز و گمراه‌کننده است،

ولی خود کاستی‌های این مفهوم به ما کمک می‌کنند ویژگی‌های دیوان‌سالاری انحصاری شرقی را بهتر دریابیم. غول‌های اقتصادی نوین، هم از جهت بُعد و هم از نظر نفوذ به راستی سهمگینند، و بی‌گمان بسیاری از رقیبان متوسط و کوچکشان را از پا درآورده‌اند یا جذب خود کرده‌اند. ولی آن‌ها به ندرت توانسته‌اند از عملکرد غول‌های دیگر در شاخه‌های اقتصادی متفاوت، جلوگیری کنند. آن‌ها هرگز نتوانسته‌اند از پیدایش رقیبان اجتماعی بزرگی چون حکومت بزرگ و اتحادیه‌های بزرگ کارگری جلوگیری کنند. از همین روی، اصطلاح «سرمایه‌داری انحصاری» برای نام‌گذاری یک نوع ترکیب نهادی که در آن نیروهای متعدد اجتماعی، با وجود تمایلات انحصاری، یکدیگر را چنان متوازن می‌سازند که مانع از رهبری انحصاری هریک از آن‌ها می‌شود، نام‌گذاری درستی نیست.

این نظارت‌های متقابل، داعیه‌های انحصاری یک دستگاه دولتی فراگیر را ضعیف می‌سازد ولی خدایگانان جامعه آب‌سالار، هرگونه رقیبی را که آشکار و به گونه‌ای دیوان‌سالارانه سازمان گرفته باشد، برنمی‌تابند. آن‌ها از طریق نوعی انحصار بی‌رحمانه و ناب دیوان‌سالارانه، رهبری انحصاری‌شان را بر جامعه تحمیل می‌کنند.

فصل نهم

ظهور و سقوط نظریه شیوه تولید آسیایی

جامعه آبسالار هزاران سال دوام داشت، تا این که تحت تأثیر غرب نوپدید صنعتی و تجاری دچار زوال شد. سپس، زنجیره‌ای از واکنش‌ها به حرکت درآمد تا به این سامان کهن، شکل و تازه‌ای بخشد. آیا تحلیل ما از جامعه آبسالار سنتی، ما را قادر به فهم این تحولات اخیر می‌سازد؟ در این جا، خواننده‌ای که تحلیل ما را تاکنون دنبال کرده، ممکن است پرسش‌هایی به پیش کشد. او ممکن است بگوید مفهوم جامعه آبسالار برای بررسی حوادث گذشته به نظر بسیار کارساز بوده، ولی آیا این مفهوم برای بررسی زمان حال و آینده نیز همچنان مفید است؟ آیا تفسیر «فتودالی» سنت‌های شرقی، به همین اندازه مناسب نیست؟ این تفسیر، که هم‌اکنون در شرق و غرب جریان دارد، بی‌گمان بر طرد شدید یک میراث نکوهیده دلالت می‌کند.

قضیه شاید به همین صورت باشد. ولی به هر روی، در تحلیل ما، شور و حرارت و شیوع یک عقیده، معیارهای تعیین‌کننده نیستند. تاریخ عوام‌فریبی اجتماعی و نژادی، نشان می‌دهد شعارهای دروغین می‌توانند اندیشه‌ها و کردارهای انسان را منحرف سازند؛ هرچه این شعارها فاجعه‌آمیزتر باشند، با شدت و حدت بیش‌تری بیان می‌شوند. با یکسان‌انگاری شرق و اروپای فتودالی،

و آهن بنا شده بودند؛ و قوم‌نگاران عناصر دست‌چین‌شده‌ای از زندگی ابتدایی را در «مراحل» پی‌درپی کنار هم چیده بودند. لوبوک در ۱۸۶۵ با مشخص کردن عصر «دیرینه‌سنگی» و «نوسنگی»، به عنوان پیش‌قراولان «عصر آهن»، آنچه را که تامسون در ۱۸۳۶ آغاز کرده بود، تکمیل کرد. و در ۱۸۷۷، مورگان یک رشته اعصار پی‌درپی را به عنوان عصر دیرینه سنگی (توحش)؛ نوسنگی (بربریت) و عصر آهن (تمدن) صورت‌بندی کرد، که از آن بسیار نقل قول شده است.^۱

۲. انتقادهای منفی

از تکامل‌گرایان سده نوزدهم به خاطر کوشش‌هایشان برای یافتن یک ساختار و دگرگونی سامانمند در وقایع درهم و برهم تاریخ، بی‌گمان باید قدردانی کرد. ولی کار آن‌ها را نمی‌شود قانع‌کننده دانست؛ زیرا آن‌ها تنها با ندیده گرفتن سرنوشت بیش از نیمی از مردم جهان، توانسته بودند تمدن‌های برتر را در راستای پیشرفت تک‌خطی ترسیم کنند. حتی انتقادهایی که بعدها علیه آن‌ها مطرح شدند، نتوانستند این شکاف را پر کنند، زیرا درجا زدن جهان آب‌سالار را در نظر نگرفتند.

حجم عظیمی از داده‌های انسان‌شناختی و باستان‌شناختی، پژوهشگرانی چون بوآس^۲ را قادر ساخت تا اثبات کند نظریه پردازان سده نوزدهم «در فرض یک نوع تکامل واحد و تک‌خطی، اشتباه کرده بودند».[۱] ولی این بینش‌های جدید، نیز به خاطر اثبات الگوی تحول جدید و چندخطی، از واقعیت‌های تاریخ نهادی غرب و شرق غفلت کرده بودند. بوآس گفته بود: «قوانین تحول را بجز در عام‌ترین صورت آن، نمی‌توان وضع کرد و مسیر دقیق رشد را نمی‌توان

از تفاوت‌های بنیادی این دو غافل می‌شویم و با ندیده گرفتن وجود جوامع غیر غربی، در معرض خطر وانهادن آزادی‌گزینش تاریخی قرار می‌گیریم، زیرا افسانه یک تحول تک‌خطی و مقاومت‌ناپذیر، از لحاظ ذهنی فلج‌مان می‌کند. تلاش‌های جهانی‌اندیشان سده نوزدهم، که خطایشان به آسانی تشخیص داده شده است، چنین خطری ندارد. این خطر، اساساً محصول مارکسیسم-لنینیسم است، که برای نابود کردن نظریه جامعه شرقی و مفهوم تحول چندخطی، از هر دو وسیله عقیدتی و سیاسی استفاده می‌کند.

این نیروی مارکسیست-لنینیستی، اگر تشخیص داده نشود، ممکن است از تحلیل جامعه آب‌سالار در حال‌گذار جلوگیری کند، البته نه با استدلال آزادانه، بلکه با ایجاد فضای کرخت‌کننده بی‌اعتمادی و تردید. ولی اگر به خوبی تشخیص داده شود، جهش تازه‌ای به بررسی وقایع و امکانات یک جهان متغیر و چندنواخت می‌دهد.

الف) برداشت‌های نظری قدیم و تازه از تحول تک‌خطی، جامعه آب‌سالار را ندیده می‌گیرند

۱. جهانی‌اندیشان سده نوزدهم

جهانی‌اندیشان سده نوزدهم، نه به خاطر پرهیز از واقعیت استبداد دیوان‌سالارانه، بلکه به این دلیل جامعه آب‌سالار را ندیده گرفته بودند، که تحت تأثیر پیامدهای شگفت‌انگیز انقلاب صنعتی قرار داشتند. آن‌ها با تعمیم بعید تجربه یک جهان غربی به سرعت متغیر، راه ساده، تک‌خطی و پیش‌رونده‌ای از رشد اجتماعی را ساده‌انگارانه مسلم فرض کرده بودند.

به نظر آن‌ها، انسان در جهت حرکت مقاومت‌ناپذیر به سوی آزادی (هگل)، هماهنگی جهانی (فوریه) و به سوی یک جامعه عادلانه و معقول (کنت) و سرشار از شادی عمومی (اسپنسر)، حرکت می‌کند. باستان‌شناسان «اعصار» درجه‌بندی شده‌ای را تشخیص داده بودند که بر پایه کاربرد سنگ، قلع

۱. برای اطلاع بیشتر از عقاید لوییس مورگان، به کتاب جامعه باستان او برگردان محسن ثلاثی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰ نگاه کنید. (مترجم)

پیش‌بینی کرد. تنها کاری که می‌توانیم بکنیم، مشاهده و تحلیل روزانه کارهایی است که انجام می‌دهیم، از طریق دانشی که تاکنون کسب کرده‌ایم؛ و در همین راستا، باید گام‌های بعدی‌مان را برداریم.» [۲] به راستی که حتی این گفته احتیاط‌آمیز نیز نوعی «مسیر پیشرفت» را مطرح می‌کند. ولی بواس به جای تلاش در جهت تعیین خصلت این مسیر، به ارزیابی «روزانه» و استنباطی از تجربه انسان رضایت می‌دهد.

۳. یک خلا نظری

برهان‌های بواس، در درون و بیرون حلقه شاگردانش، تأثیر زیادی گذاشتند؛ و در نخستین دهه‌های سده بیستم، رویکرد ضد تکاملی او در میان عموم دانشمندان اجتماعی، پشتیبانان فراوانی به دست آورد. یک جامعه‌شناس معرفت، با مشاهده این نمی‌دانم‌گویی، می‌تواند یک نوع خلا نظری را به سرعت تشخیص دهد. و می‌تواند پیش‌بینی کند که این اختلاف‌ها و بحران‌های عمده می‌بایست الهام‌بخش پرسش‌های تازه و سرانجام پاسخ‌های نو شود.

مفهوم اسپنگلر^۱ از تمدن‌های جدا از هم، که مانند ارگانیسم‌های زنده رشد می‌کنند و تباهی می‌گیرند، به جای اتکا به قضایای تاریخی، چنان بر پایه قضایای زیست‌شناختی استوار شده بود که نتوانست دانشمندان اجتماعی را قانع کند. به یک دلیل متفاوت، تلاش توین‌بی^۲ نیز شکست خورده بود. توین‌بی که یک تاریخ‌نگار حرفه‌ای بود، با نگرش تاریخی به سرنوشت نوع بشر پرداخت. ولی فقدان مفاهیم عمده روشن، تحلیلش را فلج کرده بود. تأکید بیش از اندازه توین‌بی بر جزئیات تاریخی، او را از تشخیص الگوهای عمده دگرگونی اجتماعی بازداشته بود. تأکید شدید او بر ویژگی‌های «جوامع» منفرد، نگذاشته بود شاخص‌های نهادی مشترک انسان‌ها را تشخیص دهد؛ او با این تشخیص، می‌توانست این جوامع را در واحدهای بزرگ‌تر طبقه‌بندی کند. در قلمرو

طبقه‌بندی، هم شخص «تفریق‌کننده» و هم فرد تجمع‌کننده، ممکن است خطا کنند. [۳] درختان جذابی که در چشم‌انداز توین‌بی صف کشیده‌اند^۱، خصلت جنگلی را که این درختان جزئی از آن هستند، از نظر مخفی می‌کنند.

۴. رواج نوعی تک‌خط‌گرایی نوپدید و «مارکسیست-لنینیستی»

حتی پیش از پیدایش کتاب بررسی تاریخ توین‌بی، درخواست برای چشم‌اندازهای تاریخی نوین مطرح شده بود. زلزله‌های اقتصادی و سیاسی که با رکود بزرگ اقتصادی^۲ آغاز شده بودند، باعث شدند تأملات رمانتیک اسپنگلر نیز مانند یافته‌های یک نوع جامعه‌شناسی بیش از حد روشمند، بخش‌بخش شده و کمی غیر واقع‌بینانه از کار درآیند.

بسیاری از نویسندگان، تحت تأثیر صراحت لهجه بی‌رحمانه بحث مارکسیست-لنینیست‌ها درباره برخوردهای داغ این روزگار، عناصر مهمی از طرح تحول اجتماعی شوروی را به همراه تبیین مارکسیست-لنینیستی سرمایه‌داری و امپریالیسم پذیرفتند. آن‌ها در زدن برجسب «فتودالی» بر نهادهای سنتی چین، هند و خاور نزدیک، تردید نکردند. آن‌ها روسیه پسامغولی را با فتودالیسم غربی یکی انگاشتند؛ و مجاب شده بودند روسیه کمونیست و اخیراً سرزمین اصلی چین، به یک سطح تکامل برتر سوسیالیستی یا در جهت سوسیالیسم دست یافته‌اند، زیرا هم بر «فتودالیسم» و هم بر سرمایه‌داری غلبه کرده‌اند.

۱. باید اضافه کنم این چشم‌انداز از بسیاری جهات بسیار غنی و الهام‌بخش است. تلاش توین‌بی برای کشف ساختار و فرایند در حیات «جوامع»، حتی از سوی کسانی که نتیجه‌گیری‌های عمده بررسی‌های تاریخی-اجتماعی او را مسئله‌دار و اخلاقاً فلج‌کننده می‌دانند، تصدیق شده است.
۲. یک دوره رکود اقتصادی که از ۱۹۲۹ تا بیش‌تر سال‌های دهه ۱۹۳۰ ادامه داشت (مترجم).

آسیایی را در ۱۸۳۱ ترسیم کرده بود، [۴] زمانی که مارکس هنوز سیزده ساله بود، در ۱۸۴۸، جان استوارت میل این جامعه را در یک قالب تطبیقی قرار داده بود؛ [۵] در همین زمان نویسندگان مانیفست کمونیستی، با وجود ارجاع گهگاهی به «شرق»، [۶] نشان داده بودند از هیچ جامعه خاص شرقی اطلاعی ندارند. مارکس تنها پس از بررسی دوباره اقتصاددانان کلاسیک در لندن^۱، هوادار سرسخت مفهوم «آسیایی» شده بود.

مارکس از ۱۸۵۳ تا زمان مرگش، به مفهوم آسیایی و اصطلاحات آسیایی اقتصاددانان پیشین، معتقد مانده بود. او علاوه بر اصطلاح «استبداد شرقی»، اصطلاح «جامعه شرقی» را که جان استوارت میل به کار برده بود، [۷] و (با ترجیح آشکار) اصطلاح «جامعه آسیایی» ریچارد جونز، [۸] را نیز برای این سازمان نهادی به کار برد. او با سخن گفتن از یک نوع «نظام آسیایی» مالکیت زمین، [۹] «شیوه تولید» خاص «آسیایی» [۱۰] و از آن دقیق‌تر، «تولید آسیایی»، توجه ویژه‌اش را به جنبه اقتصادی جامعه آسیایی نشان داده بود.

در دهه ۱۸۵۰، مفهوم یک جامعه خاص آسیایی، به ذهن مارکس، با قدرت یک نوع کشف، خطور کرد. او موقتاً سیاست حزبی را کنار گذاشت تا همه وقتش را صرف بررسی سرمایه‌داری صنعتی به عنوان یک پدیده متمایز تاریخی و اجتماعی-اقتصادی کند. نوشته‌های او در این دوره، از جمله نخستین پیش‌نویس کتاب سرمایه، نشان می‌دهند مفهوم آسیایی او را به شدت برانگیخته بود. [۱۱] در این پیش‌نویس^۲ و نیز نسخه نهایی کار سترکش، او به گونه‌ای

۵. نیاز به بررسی دوباره نظریه‌های مارکس و

انگلس درباره «نظام آسیایی» و استبداد شرقی

اکنون دیگر هیچ محقق مسئول جامعه آب‌سالار نیست که اهمیت بازبینی افکار مارکس، انگلس و لنین را درباره «نظام آسیایی»، استبداد شرقی و تکامل اجتماعی انکار کند. آشکار است که برای موضع تحقیق ما نیز یک چنین بررسی ضرورت دارد. با آن‌که مارکس و انگلس و حتی لنین پیش از انقلاب اکتبر نیز مفهوم نظام آسیایی را پذیرفته بودند، ولی با کمال شگفتی می‌بینیم امروز کاهنان بلندپایه ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم این مفهوم را رد می‌کنند.

ب) مارکس، انگلس و لنین مفهوم نظام آسیایی را می‌پذیرند

۱. مارکس در ارتباط با ساختار نهادی و جایگاه تکاملی شرق،

از پیشینیان کلاسیک پیروی می‌کند^۱

مفهوم جامعه آسیایی مارکس، بیشتر بر پایه نظرهای اقتصاددانان کلاسیکی چون ریچارد جونز و جان استوارت میل بنا شده بود؛ همان کسانی که افکار تعمیم‌یافته آدام اسمیت و جیمز میل را توسعه بخشیده بودند. آدام اسمیت به شباهت‌های فعالیت اقتصادی آب‌سالارانه در چین و «بسیاری از دیگر حکومت‌های آسیا»، اشاره کرده بود؛ و به ویژه بر قدرت تملکی فرمانروایان چین، مصر باستان و هند تأکید کرده بود؛ [۱] جیمز میل «الگوی آسیایی حکومت» را یک گونه نهادی عام می‌دانست؛ [۲] و قیاس‌های تحمیلی آن را با فتودالیسم اروپایی [۳] رد کرده بود. ریچارد جونز تصویر فراگیری از جامعه

۱. مارکس در لندن با خواندن کتاب اصول اقتصاد سیاسی جان استوارت میل (از سپتامبر ۱۸۵۰ به بعد، ثروت ملل آدام اسمیت (مارس ۱۸۵۱)، گفتار مقدماتی [درباره اقتصاد سیاسی] ریچارد جونز (ژوئن ۱۸۵۱)، فتح مکزیک و پرو، اثر پرسکات (اوت ۱۸۵۱)، سفرهای برنیه (مه تا ژوئن ۱۸۵۳)، تاریخ هند بریتانیا از جیمز میل (شاید در هفتم ژوئیه ۱۸۵۳)، بررسی‌های اقتصادی و تاریخی-اجتماعی‌اش را تجدید کرده بود.

۲. این پیش‌نویس در صورت اولیه‌اش، برای نخستین بار در دو جلد و به ترتیب در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱، منتشر شد. مارکس بخشی از این پیش‌نویس را در ۱۸۵۹ با عنوان نقد اقتصاد

۱. نویسندگان مارکسیست زحمت ردیابی منابع مفهوم آسیایی مارکس را به ندرت کشیده‌اند (نگاه کنید به یادداشت کاتوتسکی به پلخانوف، از ۱۸۹۱، ص ۴۴۷؛ کاتوتسکی، ۱۹۲۹، جلد دوم، ص ۲۰۹؛ و پلخانوف، FRM: صص ۴۰ و ۵۰). در نوشته‌های پیشین به ریزر جغرافیدان و هگل، به عنوان کسانی که احتمالاً بر مارکس تأثیر گذاشته بودند، اشاره کردم (ویتفول، ۱۹۲۹، صص ۴۹۲-۴۹۶؛ همان، ۱۹۳۱، ص ۳۵۴). ولی در آن زمان تشخیص نداده بودم مارکس تا چه حد به اقتصاددانان کلاسیک وابستگی اساسی داشت.

نظام‌مند برخی عناصر نهادی را در سه گونه عمده جامعه کشاورز (آسیا، یونان و روم باستان، فتودالیزم) و جامعه صنعتی نوین، مقایسه کرده بود. [۱۲]

۲. تفسیر آسیایی مارکس درباره هند، چین و روسیه پسامغولی

در این متن به بررسی جنبه‌های گوناگون نظرهای مارکس درباره جامعه آسیایی نیازی نیست. برای مقصود ما، کافی است تفسیر آسیایی او را درباره سه کشوری که امروزه دوباره در صحنه سیاست جهانی برجسته شده‌اند، مورد تأکید قرار دهیم.

الف) هند (جامعه آسیایی...)

مارکس در دو مقاله‌ای که در نیویورک دیلی‌تریبون در ۱۸۵۳^۱ منتشر کرد، خصلت جامعه آسیایی و امکانات فروپاشی آن را که جنبه‌ای مترقیانه دارد، به بحث کشید. او در این دو مقاله، هند را به عنوان بازنمای «جامعه آسیایی» و جامعه هندویی را به عنوان اجتماعی که نهادهای تعیین‌کننده مشترکی با «همه اقوام شرقی» دارد، معرفی می‌کند. او چنین استدلال کرد که «آب و هوا و شرایط منطقه‌ای»، باعث شدند «آبیاری مصنوعی و عملیات آبرسانی مبنای کشاورزی شرقی» شوند. او یادآور شده بود ضرورت مهار آب «دخالت قدرت حکومت

سیاسی، بازنویسی و منتشر کرد. در پیش‌گفتار این کتاب، او نظام‌مندترین عبارتش را درباره ساختار اجتماعی و دگرگونی بیان کرد، عبارتی که با برشمردن چهار سامان عمده اقتصادی-اجتماعی آسیایی، باستانی، فتودالی و شیوه‌های تولید سرمایه‌داری، به پایان می‌رسد. مارکس از تابستان ۱۸۶۳ به بعد، پیش‌نویس اولیه‌اش را بازبینی و تنظیم مجدد کرد و عنوان سرمایه را به آن اختصاص داد (نگاه کنید به گروسمن، ۱۹۲۹، ص ۳۱۰). تاریخ نظریه‌های موجود درباره این قضیه، که مارکس در نظر داشت، به صورت جلد چهارم سرمایه منتشر کند (همان، ص ۳۱۱)، سرانجام به صورت یک اثر جداگانه با عنوان نقد نظریه‌های ارزش اضافی، منتشر شد.

۱. مارکس، NYDT، بیست و پنجم ژوئن و هشتم آگوست ۱۸۵۳، مارکس در نامه‌ای به انگلس، در توضیح مفهوم «جامعه آسیایی» یا «شرقی»‌اش، بسیار پیش رفته بود. (نگاه کنید به MEGA، جلد سوم ۱: pt. ۴۷۵، ۴۸۰ و ۴۸۶).

مرکزی را در شرق، که تمدنی در سطح پایین داشت و وسعت منطقه‌ای‌اش آن‌قدر گسترده بود که از شکل‌گیری هرگونه هم‌پیوستگی داوطلبانه جلوگیری می‌کرد، گریزناپذیر ساخته بود.»

بدین‌سان، به نظر مارکس، نیاز به عملیات آبرسانی تحت هدایت حکومت، باعث پیدایش دولت آسیایی شده بود و وضعیت «پراکنده مردم شرق» و تجمعشان در دهکده‌های خودکفا (که کشاورزی در سطح کوچک را به همراه صنعت دستی خانگی داشتند)، دوام درازمدتشان را موجب شده بود. [۱۳]

عبارت دوم گفته بالا، به توضیح نیاز دارد. این عبارت از جهت ایدئولوژیک، بیش‌ترین اهمیت را دارد. تنها در صورتی می‌توانیم ویژگی نظر مارکس و نیز انگلس و لنین را درباره استبداد شرقی درک کنیم که برداشت مارکس از نقش دهکده‌های شرقی «پراکنده» را در ذهن داشته باشیم.

ب) چین (... تولید آسیایی و زمینداری دهقانی خصوصی)

مارکس که بیش‌ترین قسمت از عمر دوره بلوغ فکری‌اش را در لندن گذرانده بود، از اوضاع هند بیش‌تر از وضعیت چین آگاهی داشت. [۱۴] ولی از دهه ۱۸۵۰ به بعد، او چین را نیز مانند هند تحت تأثیر نهادهای «آسیایی» در نظر گرفت و این واقعیت را دریافت که «ساختار اقتصادی جامعه چینی نیز به ترکیب کشاورزی کوچک و صنعت خانگی وابسته بود» (۱۸۵۹)، [۱۵] مارکس در جلد سوم کتاب سرمایه، ضمن بحث درباره تأثیر تجارت بریتانیایی بر هند و چین، دوباره این نکته را گوشزد کرد. ولی او در این‌جا نیز فقدان نظام اشتراکی نگهداری زمین را در چین معاصر، یادآور شده بود. در هند و چین، «بنیاد اصلی شیوه تولید با وحدت کشاورزی کوچک و صنعت خانگی شکل گرفته بود، ولی در هند، الگوی اجتماع دهکده‌ای که بر پایه مالکیت اشتراکی استوار بود، به این نوع شیوه تولید افزوده شده، هرچند این الگو صورت اولیه شیوه تولید در چین نیز بود». مارکس ضمن اظهار نظر درباره حرکت کند انحلال اقتصاد خودکفای روستایی در هند معاصر (که بریتانیا در آن دخالت مستقیم داشت) و حرکت کندتر

انحلال همین نوع اقتصاد در چین (که هیچ قدرت سیاسی‌ای پشت آن قرار نداشت)، به این نتیجه رسیده بود که «تجارت روسی، برخلاف تجارت بریتانیایی، بنیادهای تولید آسیایی را دست‌نخورده باقی می‌گذارد».[۱۶]

مارکس، از همان دهه ۱۸۵۰، به این واقعیت آگاه بود که سلطنت در چین به بیش‌تر دهقانان اجازه می‌داد «زمین‌هایشان را که بسیار کوچک بودند، در مالکیت کامل خود داشته باشند».[۱۷] او در همان عبارت کتاب سرمایه که پیش از این نقل کردیم، به روشنی توضیح می‌دهد. به عقیده او، محو «مالکیت اشتراکی زمین» در چین، «بنیادهای اقتصادی تولید آسیایی» را در این کشور چندان تضعیف نکرده بود.

ج) روسیه (دوام... «استبداد شرقی»)

تا آن‌جا که من اطلاع دارم، مارکس در مقاله‌ای که خودش پای آن را امضا کرد، ولی به قلم انگلس بود و در هجدهم آوریل سال ۱۸۵۳ در نیویورک دلی‌تریون منتشر شده بود، برای نخستین‌بار روسیه را یک کشور «نیمه‌آسیایی» خواند.[۱۸] او در پنجم اوت ۱۸۵۳، این بار در مقاله‌ای به قلم خودش، برخی تحولات «نیمه‌شرقی»، از جمله تحولات روسیه تزاری را با رخدادهای «کاملاً شرقی» چین، متفاوت دانست. از همان آغاز، اصطلاح «نیمه‌آسیایی»، که مارکس و انگلس درباره روسیه به کار برده بودند، نه به موقعیت جغرافیایی این کشور، بلکه به «سنت‌ها و نهادها، خصلت و شرایط» آن اشاره داشت.[۱۹]

مارکس در مقالات سال ۱۸۵۳ خود درباره ویژگی نهادی روسیه به تفصیل سخن نگفته بود؛ ولی در ۱۸۸۱، از دهکده‌های جداافتاده روسیه و استبداد بسیار متمرکزی که در سراسر کشور بر همین پایه استوار شده بود، سخن گفت.[۲۰] کمی پیش از این، انگلس نیز بر این نکته تأکید کرده بود. به راستی که تفسیر مارکسیستی روسیه، با دو عبارتی که انگلس در دهه ۱۸۷۰ بیان کرده بود، سکه رایج شده بود. نخستین عبارت که در ۱۸۷۵ بیان شده بود، می‌گوید: «یک چنین جداافتادگی کامل اجتماع‌ها [دهکده‌ها] از یکدیگر، که در سراسر

کشور باعث ایجاد منافع همسان ولی دقیقاً غیر مشترک می‌شود، بنیاد طبیعی استبداد شرقی به شمار می‌آید، و از هند تا روسیه، این صورت اجتماعی هر کجا غلبه کرد، همیشه استبداد به بار آورد و آن را تکمیل کرد. نه فقط دولت روس به معنای عام، بلکه حتی صورت خاص آن‌که استبداد تزاری است، به جای آن‌که پا در هوا باشد، فرآورده منطقی شرایط اجتماعی این کشور است».[۲۱]

انگلس در عبارت دوم خود که در نقد او از دورینگ^۱ آورده شد، همان فکر را به گونه‌ای فشرده‌تر چنین بیان می‌کند: «مزرعه‌های اشتراکی باستانی، هر کجا که ادامه یافتند، هزاران سال مبنای وحشیانه‌ترین صورت دولت، یا همان استبداد شرقی را از هند تا روسیه فراهم کردند».[۲۲]

استبداد شرقی روسیه چقدر دوام آورد؟ مارکس تأکید داشت پطر کبیر به جای از میان برداشتن این نوع استبداد، در واقع آن را «تعمیم داد».[۲۳] او انتظار داشت آزادسازی دهقانان وابسته به زمین رژیم استبدادی را تقویت کند، زیرا این نوع رهاسازی قدرت نجیب‌زادگان بر دهقانان و خودفرمانی اجتماع‌های روستایی را نابود خواهد کرد.[۲۴]

مارکس توضیح نداد سرمایه‌داری نوین روسیه چگونه می‌توانست تحت فرمانروایی شرقی رشد کند. این غفلت مارکس یکی از مهم‌ترین نقایص او، در راستای بررسی‌اش از الگوهای حاشیه‌ای و گذاری جامعه آب‌سالار به شمار می‌آید؛ ولی او در توضیح نظره‌هایش درباره جایگاه سرمایه‌داری در شرق،[۲۵] در ۱۸۸۱، به گونه‌ای پی‌گیرانه سرمایه‌داری نوین و نیمه‌غربی روسیه را به عنوان یک نیروی غارتگر و دلال‌صفت در نظر گرفت.[۲۶]

۳. هشدار مارکس علیه اشتباه گرفتن سامان ارضی

نظارت‌شده آسیا با برده‌داری و سرواژ

در بازگشت به مسائل عام شیوه تولید آسیایی، می‌توانیم بگویم مارکس درباره

۴. «بردگی عمومی»

می‌دانیم که در شرق، دولت بر کار و دارایی رعایایش، تسلط برتر دارد. مارکس جایگاه فرمانروای مستبد شرقی را به عنوان سازمان‌دهنده واقعی و آشکار کار مردم در عملیات آب‌سالارانه و دیگر عملیات اجتماعی، در نظر می‌گرفت؛ [۳۲] و دهقان متصرف زمین را «در حقیقت، مال و برده» [۳۳] رئیس اجتماع شرقی می‌دانست. او پیوسته از «بردگی عمومی در شرق» سخن می‌گفت. [۳۴] برخلاف بردگی خصوصی در یونان و رم باستان، که مارکس به عدم اهمیت آن در شرق پی برده بود، [۳۵] و در نقطه مقابل الگوهای غیر متمرکز نظارت فئودالی که آن را نیز دریافته بود، او رابطه میان استبداد شرقی و حتی مهم‌ترین گروه در میان مردم را یک نوع رابطه بردگی «دولتی» عمومی به شمار می‌آورد.^۱

۵. لنین نیز چندین سال به مفهوم آسیایی اعتقاد داشت.

هماهنگ ساختن این گفته‌ها با تفسیر «فئودالی» شرق که امروزه از سوی افرادی که خودشان را «مارکسیست» می‌نامند بیان می‌شود، بسیار دشوار است. ارائه چنین تفسیری حتی به نام لنین، نیز دشوار است. لنین که کارش را به عنوان یک مارکسیست درست‌آیین آغاز کرده بود، به مدت دو دهه، یا به عبارتی دقیق‌تر، از ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۴، به یک نوع «نظام آسیایی» خاص اعتقاد داشت. [۳۶]

→ مارکس: مقالاتی راجع به هند که حزب کمونیست هند در ۱۹۵۱ منتشر کرد و تفسیرهایی «فئودالی» از نظرهای مارکس به آن ضمیمه شده است، نه این عبارت دیده می‌شود و نه مقالة هفتم ژوئن ۱۸۵۸ مارکس که به نظام زمینداری هند می‌پردازد.

۱. انگلس در یک اظهار نظر فشرده در ۱۸۸۷، گفت که «ستم طبقاتی» چه در آسیا و چه در یونان و رم باستان، به صورت «بردگی» بود. از آن‌جا که انگلس نیز مانند مارکس، به بی‌اهمیتی بردگی خصوصی در شرق پی برده بود (نگاه کنید به عبارت زیر)، آشکارا اشاره‌اش به «بردگی عمومی» در استبداد شرقی بود. این ادعای او که در هر دو مورد، بردگی «بیش‌تر به دراختصاص داشتن اشخاص راجع بود تا سلب مالکیت توده‌ها از زمین»، برای شرق مناسب است و نه یونان و رم باستان (انگلس، ۱۸۸۷، ص ۳ مقدمه).

ماهیت دقیق مالکیت زمین در شرق، هرچه هم گفته باشد، شکی نداشت که این نوع مالکیت را نمی‌توان فئودالی دانست. در ۱۸۵۳، زمانی که انگلس یادآور شده بود شرقی‌ها در جهت مالکیت زمین^۱ و حتی از نوع فئودالی آن پیش نرفته بودند، مارکس علیه فرض نبود سراسری هرگونه مالکیت زمین در شرق هشدار داده بود. [۲۷] ولی هرچند که او شواهدی دال بر زمینداری خصوصی در هند یافته بود و بعدها این واقعیت را در چین نیز پذیرفته بود، ولی نظام‌های تصرف زمین آن‌ها را هرگز «فئودالی» نخوانده بود. [۲۸]

با وجود این، مارکس با وجود ساده‌انگاری الگوی پیچیده روابط ملکی، وقتی یادآور شد در «نظام آسیایی»، دولت «اریاب واقعی» بود، روندی بنیادی را تشخیص داده بود. [۲۹] او بعدها این برداشت اولیه‌اش را سروسامان داد. مارکس در جلد سوم کتاب سرمایه، توضیح داد تحت نظام آسیایی، «هیچ‌گونه مالکیت خصوصی زمین» وجود نداشت، «بلکه تصرف و استفاده خصوصی و اشتراکی از زمین، رایج بود». [۳۰]

همین موضع، مارکس را واداشته بود اشتباه گرفتن تصرف زمین نوع آسیایی-مصری را با نظام‌های مبتنی بر برده‌داری و سرواژ، بدترین اشتباه در تحلیل اجاره زمین در این کشور به شمار آورد. [۳۱] همچنین، همین موضع نگذاشته بود مارکس زمینداران هندی را گونه دیگری از ارباب‌های فئودال اروپایی در نظر گیرد. او این زمینداران سنتی را به عنوان «گردآورندگان مالیات در محل» طبقه‌بندی کرد. او همچنین تلاش برای یکی انگاشتن ارباب‌های زمیندار دست‌پرورده بریتانیا با اعیان زمیندار بریتانیایی، را این چنین به سخره می‌گرفت: «این دیگر چه نوع ارباب انگلیسی است که باید یک‌دهم اجاره ملک را خود بردارد و نه دهم باقی را به حکومت پردازد».^۲

۱. انگلس: همچنان که در نامه پیشین مارکس نیز می‌توان دید، منظورش از مالکیت خصوصی زمین، همان نظر برنیه بود که آشکارا از *Privateigentum* سخن می‌گوید (MEGA، جلد سوم، ۱، ص ۴۷۷).

۲. مارکس NYDT، پنجم اوت ۱۸۵۳. به دلایلی که بعد توضیح خواهیم داد، در کتاب کارل

تمایز طبقاتی»، [۴۹] نسبت داد. لنین در پاییز همان سال، مقاله‌ای دربارهٔ مارکس در *Encyclopaedia Granat* نوشت که در آن، بار دیگر از چهار نوع شکل‌بندی عمدهٔ اقتصادی-اجتماعی مورد نظر مارکس یاد کرد، که همان «شیوهٔ تولید آسیایی، باستانی، فئودالی و بورژوازی نوین» هستند. [۵۰]

بدین‌سان، لنین از ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۴ به عناصر بنیادی مفهوم جامعهٔ آسیایی، شیوهٔ تولید آسیایی و استبداد شرقی مارکس، پایبند بود. [۵۱]

ب) تکمیل تفسیر نیمه‌آسیایی روسیه تزاری، توسط لنین

به هر روی، لنین با مسئلهٔ آسیایی، موشکافانه‌تر و گسترده‌تر از مارکس برخورد کرده بود. مارکس از این رو به ویژگی‌های جوامع پیشاسرمایه‌داری پرداخته بود که می‌خواست درکش را از جامعهٔ سرمایه‌داری عمیق‌تر سازد و نظرهای او دربارهٔ شیوهٔ تولید آسیایی، بیش‌تر برای رسیدن به این هدف ارائه شده بودند؛ ولی او از مفهوم آسیایی برای تحلیل محیط آسیایی-اجتماعی‌اش و تأثیرگذاری بر آن، استفاده نکرده بود.

لنین به پیروی از مارکس و انگلس، جامعهٔ روسیه را «شبه‌آسیایی» و رژیم تزاری را «استبداد شرقی» خواند. سوسیالیست‌های غربی از بیسمارک به خاطر اقدام‌های ضدسوسیالیستی‌اش بیزار بودند و سوسیالیست‌های روسی مانند ریازانوف^۱، استبداد روسی را با استبداد پروسی یکی می‌دانستند.^۲ ولی لنین

الف) «استبداد آسیایی» به عنوان مجموعه‌ای از صفات، همراه با ویژگی‌های خاص اقتصادی، سیاسی و جامعه‌شناختی»

لنین جوان در ۱۸۹۳ به جنبش اجتماعی دموکراتیک پیوست. او پس از مطالعهٔ مشتاقانهٔ نوشته‌های مارکس و انگلس، در ۱۸۹۴، «شیوهٔ تولید آسیایی» را به عنوان یکی از چهار نوع شکل‌بندی اقتصادی تنازع‌آمیز جامعه، پذیرفته بود. [۳۷] لنین در نخستین کتاب مهم خود با عنوان تکامل سرمایه‌داری در روسیه که در ۱۸۹۹ منتشر شده بود، آغاز به این کرد که شرایط آسیایی کشورش را به عنوان «نظام آسیایی» یا آسیایی-چینی [۳۸] قلمداد کند؛ و نظارت تزاری بر زمین و دهقانان را «مالکیت مالی زمین» نامیده بود. [۳۹]

در ۱۹۰۰، لنین از حکومت چین سنتی با عنوان «آسیایی» [۴۰] یاد کرد و یکی انگاشتن نهادهای اروپایی و آسیایی را با برجسب «تعصب‌آمیز» رد نمود. [۴۱] در ۱۹۰۲، او به خصلت خردکنندهٔ ستم آسیایی اشاره کرد. [۴۲] او در ۱۹۰۵، «میراث لعنتی بندگی نظام آسیایی-چینی و برخورد شرم‌آور با انسان» [۴۳] را نکوهش کرد، و تکامل‌کند «سرمایه‌داری آسیایی» را در تضاد با تکامل سریع و همه‌جانبهٔ سرمایه‌داری اروپایی در نظر گرفت. [۴۴] لنین در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، در بحثی پرشور با پلخانوف، نشان داد نظام آسیایی را می‌شناسد و می‌داند این نظام چه دلالت‌هایی را برای روسیهٔ «شبه‌آسیایی» در بر دارد. [۴۵] او در ۱۹۱۱، بر ویژگی «نظام شرقی»، «نظام آسیایی» و درجاردگی شرق، [۴۶] دوباره تأکید کرد.

لنین در ۱۹۱۲، در بحث دربارهٔ انقلاب چین، کیفیت «آسیایی» چین سنتی را با سخن گفتن از «چین آسیایی» [۴۷] و رئیس‌جمهور «آسیایی» چین [۴۸] پذیرفته بود. در ۱۹۱۴، او ضمن بحثی با روزا لوکزامبورگ، «استبداد آسیایی» را به عنوان «مجموعهٔ صفاتی» در نظر آورد که از «ویژگی‌های خاص اقتصادی، سیاسی و جامعه‌شناختی» برخوردار است و استواری درازمدت آن را به «عناصر آشکارا پدرسالارانه و پیشاسرمایه‌دارانه و تحول ناچیز در امر کالا و

1. Ryazanov

۲. تفسیر غربی تاریخ روسیه را محقق به نام ریازانوف مطرح کرد، که شاید بیش از هر سوسیالیست روسی دیگری مارکسیست‌های غربی را با نظرهای آسیایی مارکس دربارهٔ به روسیه آشنا ساخته بود. او پیدایش خودکامگی مسکوی را به عنوان واکنش خودانگیخته به «خطر تاتار» تبیین کرد، که با واکنش اتریش در برابر «خطر ترکیه» قابل مقایسه است. این مقایسه آشکارا خطاست، زیرا اتریشی‌ها هرگز زیر «قید» ترکی زندگی نکرده بودند. ولی ریازانوف این مقایسه را به عنوان نقطهٔ آغاز مقایسهٔ یکی‌انگاران استبداد روسی و اتریشی در کارش استفاده کرد و استبداد پروسی و تزاری را نیز در همین مقوله جای داده بود (ریازانوف، ۱۹۰۹، ص ۲۸).

ج) روی‌گردانی از حقیقت

آیا این به آن معناست که مارکس، انگلس و لنین مفهوم جاافتاده جامعه آسیایی را درست و بی‌تردید قبول داشتند؟ نه. لنین، پیش از آن‌که در ۱۹۱۶ موضع اصلی آسیایی‌اش را یک‌سره رها کند، بارها به وانهادن این موضع نزدیک شده بود. ولی این روند قهقرایی پیش از لنین آغاز شده بود. نخستین مارکسیستی که مفهوم جامعه آسیایی را پذیرفته بود، نخستین کسی بود که بی‌اثرش ساخت. این شخص جز خود مارکس نبود. او با حذف مفهوم طبقه حاکم دیوان‌سالار از مفهوم جامعه آسیایی، آن را از کار انداخت.

۱. مارکس

الف) «پیچیده‌سازی» خصلت طبقه حاکم توسط مارکس

مارکس، مانند آدام اسمیت و جان‌شینانش، در تلاش برای تعیین طبقه حاکم، این پرسش را پیش کشید: چه کسی وسایل اصلی تولید و «محصول اضافی» ایجاد شده توسط این وسایل را تحت نظارت دارد؟ او به این نتیجه رسید که در یونان و رم باستان «برده‌داران»، در جامعه فئودالی «ارباب‌های فئودال»، در جامعه نوین صنعتی «سرمایه‌داران» و در جامعه آسیایی «فرمانروا» یا «دولت»، از این مزایا برخوردار بوده‌اند. [۱] بدین‌سان، مارکس در سه‌گونه از طرح جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی‌اش، طبقه حاکم را به عنوان برخورداران عمده مزیت اقتصادی در نظر گرفته بود، ولی در ارتباط با جامعه شرقی حکومت‌محور، تنها به ذکر یک شخص، یا همان فرمانروا، یا یک انتزاع نهادی، که همان «دولت» باشد، بسنده کرد. [۲]

این صورت‌بندی، برای کسی که معمولاً به تعریف طبقات اجتماعی اشتیاق داشت، و استفاده از مفاهیمی چون «کالا» و «دولت» را بدون توضیح روابط انسانی (طبقاتی) حاکم، به عنوان یک نوع «شیء‌انگاری» سردرگم‌کننده نگوشت می‌کرد، بسیار عجیب بود.^۱

۱. زمانی که مارکس خصلت «طلم‌انگاران» کالا را توضیح می‌داد، در واقع افکاری را

دولت سرکوبگر بیسمارک را در مقایسه با استبداد روسی، «کوتوله»‌ای بیش نمی‌دانست؛ تفسیری که شاید یادآور توصیف مارکس از استبداد تزاری [۵۲] باشد که آن را به یک «هیولا» [۵۳] تشبیه کرده بود.

ج) لنین معتقد بود اصطلاح «فئودالی» برای روسیه سستی مناسب نیست

لنین با کاربرد اصطلاح‌هایی چون چینی-آسیایی، پذیرش اصطلاح مفهوم آسیایی را به گونه مثبت بیان می‌کند و با اکراه در به کارگیری اصطلاح «فئودالی»، این پذیرش را به صورتی منفی اظهار می‌دارد. دهقانان روسی تحت شرایط Krepostnichestvo زندگی می‌کردند که دقیقاً به معنای «وابستگی» است؛ و لنین نظام روسی نگهداری زمین را بدین‌سان نام‌گذاری کرده بود که ما آن را «بندگی»^۱ ترجمه می‌کنیم.^۲

لنین در ۱۹۰۲، زمانی که از نخستین پیش‌نویس برنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه به خاطر نسبت دادن یک «دوره صنفی-فئودالی» به روسیه قرون وسطایی انتقاد کرده بود، موضعش را آشکارا اعلام کرد. او که در مورد مناسبت اصطلاح «فئودالیسم» برای روسیه قرون وسطا تردید داشت، دریافته بود این اصطلاح «کم‌ترین امکان کاربرد را برای روسیه» دارد. [۵۴]

در ۱۹۰۵، او دوباره در ارتباط با روسیه، اصرار کرد به جای feodalism از واژه روسی krepostnichestvo استفاده شود. [۵۵] همو در ۱۹۱۱، به خاطر کاربرد اصطلاح «فئودالی» در مورد روسیه عذرخواهی کرد، زیرا این اصطلاح «یک اصطلاح اروپایی عام به معنای دقیق آن» نبود. [۵۶]

1. bondage

۲. به خوانندگانی که با زبان روسی آشنایی دارند، هشدار می‌دهیم که به ترجمه‌های رسمی آثار لنین و استالین توسط حزب کمونیست روسیه، اتکا نکنند. این ترجمه‌ها همیشه برای اصطلاح روسی Krepostnichestvo معادل «فئودالی» را به کار می‌برند. آن‌ها با نادیده گرفتن تمایزی که لنین سال‌ها ضروری‌اش می‌دانست، نظر او را درباره جامعه روسی طی این سال‌ها، تحریف می‌کنند.

ب) پس‌روی‌های بیش‌تر

مارکس این گام به پس‌را در دهه ۱۸۵۰ برداشته بود، یعنی درست در همان زمانی که مفهوم جافناده جامعه آسیایی را پذیرفته بود. او در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰، پس‌روی بیش‌تری کرد. مقایسه نخستین جلد کتاب سرمایه و نوشته‌های مارکس در سال‌های ۱۸۵۳، ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸، نشان می‌دهد که او در نخستین سال‌های کارش به جنبه آب‌سالارانه استبداد شرقی دقت بیش‌تری نشان می‌داد. بسیاری از عبارات‌ها در سرمایه و کتاب نقد نظریه‌های ارزش اضافی^۱، که شرایط جامعه شرقی را در تضاد با شرایط جوامع یونان و رم باستان، فتودالی و سرمایه‌داری مطرح می‌کنند، نشان می‌دهند که مارکس بعدها تصمیم گرفت جامعه آسیایی را به عنوان شکل‌بندی نهادی خاصی معرفی کند و از بحث درباره جنبه مدیریتی استبداد شرقی بپرهیزد. [۶]

مارکس در نوشته‌های بعدی، بر جنبه فنی عملیات وسیع آب‌رسانی [۷] تأکید کرد، حال آن‌که پیش از آن به زمینه سیاسی این عملیات تمرکز داشت. او در این زمان، قضیه مهار آب «در مصر، لومباردی، هلند و غیره» [۸] را با هم مطرح کرد، حال آن‌که در گذشته حکومت‌های متمرکز و استبدادی شرقی را از «اتحادیه‌های داوطلبانه» [۹] فلاندرها و ایتالیا، متمایز می‌کرد. او اکنون از کارکرد ارضی و آب‌سالارانه فقط یک دولت، هند، [۱۰] سخن می‌گفت، حال آن‌که پیش‌تر، از این «کارکرد اقتصادی» در مورد «همه حکومت‌های آسیایی» [۱۱] یاد می‌کرد.

در یک عبارت بسیار نقل‌شده از جلد اول سرمایه، به نظر می‌رسد مارکس می‌خواهد به مسئله طبقه حاکم در جامعه شرقی بپردازد؛ ولی او با پیش کشیدن آنچه از دیدگاه خودش مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده تسلط اقتصادی است، این قضیه را مغشوش می‌کند. به دنبال عبارت «تنظیم آب در مصر» این جمله آمده است که: «ضرورت محاسبه نوسان‌های ادواری رود نیل، باعث

شاید بتوان گفت مارکس از هیچ‌یک از اشخاصی که در جامعه آسیایی در بهره‌برداری از محصول اضافی با فرمانروا سهم بودند، اطلاع نداشت. در باره او، نمی‌توان چنین عذری را موجه دانست. مارکس کتاب اصول جهان استوارت میل^۱ را به خوبی مطالعه کرده بود؛ کتابی که در آن، علاوه بر خانواده فرمانروا و نزدیکانش، «کارگزاران گوناگون حکومت» نیز به عنوان استفاده‌کنندگان درآمد دولت آسیایی، ذکر شده بودند. [۳] مارکس در بررسی تاریخی نظریه‌های مربوط به ارزش اضافی، این جمله جونز را مویه‌مو قید کرده بود که «بجز درآمدهایی که دهقانان کم‌ویش داشتند، درآمد اضافی حاصل از زمین، تنها درآمدهایی بودند که (در آسیا و به ویژه در هند) به وسیله دولت و کارگزارانش توزیع می‌شدند». [۴] او همچنین از این نظر پرنیه آگاه بود که در هند، درآمد‌های دولتی معاش بخش وسیعی از خدمتگزاران دولت را فراهم می‌کرد. [۵]

علاقه مارکس به قضیه طبقات، داده‌هایی که در دسترس داشت و رد پیچیده‌سازی روابط اجتماعی از سوی او، فقط به یک نتیجه می‌انجامد: همه این حقایق می‌بایست مارکس را به این نتیجه رسانده باشد که دیوان‌سالاری کارآمد در دولت‌های شرقی را به عنوان طبقه حاکم بر استبداد شرقی معرفی کند؛ ولی مارکس هرگز چنین کاری نکرد. او به جای روشن ساختن خصلت طبقه حاکم شرقی، آن را مبهم نشان داد. در مقایسه با بینش‌هایی که برنیه، جونز و میل به آن دست یافته بودند، پیچیده‌سازی (شیء‌انگاری) خصلت طبقه حاکم جامعه شرقی توسط مارکس، گامی به پس بود.

۱- قالب‌بندی می‌کرد که پیش از او پیشینیان کلاسیک صورت‌بندی کرده بودند. او این قضیه را در جلد اول کتاب سرمایه (ص ۴۷)، به صورتی نه‌چندان سپاسگزارانه، پذیرفته بود؛ ولی در جلد سوم همین کتاب، به گونه‌ای بزرگوارانه‌تر توضیح داد افشای «شخصیت بخشیدن دروغین به اشیاء شیء‌انگاری روابط تولیدی»، «بزرگ‌ترین فضیلت اقتصاد کلاسیک» بود (مارکس، سرمایه، جلد سوم، pt. ۲، ص ۳۶۶).

1. John Stuart Mill

آبسالارانه شرق، و اعتبار تفسیر «آسیایی» هند و روسیه^۱، پیش از این سخن گفته‌ایم. انگلس در نقد یوگن دورینگ (آنتی دورینگ)، با طرح این قضیه که اجرای «کارکردهای مهم اجرایی-اجتماعی» ممکن بود به شکل‌گیری یک «طبقه حاکم» بینجامد، در واقع از مارکس هم جلوتر رفته بود. [۱۲] او با ذکر این نکته که هریک از «حکومت‌های استبدادی که در هند و ایران ظهور و سقوط کرده بودند... این را به خوبی می‌دانستند که حکومت بزرگ‌ترین کارفرمای [Gesamunternehmerin] آبیاری در دره‌های رودخانه‌ای بود، و بدون آبیاری هیچ نوع کشاورزی امکان‌پذیر نبود»، [۱۴] بر این قضیه تأکید ورزید. انگلس در نقد خویش از دورینگ و نیز در کتابش درباره خانواده، «بردگی خانگی» در شرق را با «بردگی کاری» یونان و رم باستان، متفاوت دانست. [۱۵] او در عبارتی که در جلد سوم سرمایه مندرج است و در ۱۸۹۴ منتشر شده بود، یازده سال پس از مرگ مارکس، دهقانان هند و نیز روسیه را استثمارشده «مأموران مالیاتی بی‌مروت حکومت‌های مستبدشان»، [۱۶] توصیف کرده بود.

۱. چه مارکس و چه انگلس توضیح نداده‌اند چگونه تحت تأثیر سرمایه‌داری خارجی، یک حکومت استبدادی شرقی می‌توانست صورت‌های سرمایه‌دارانه و نوین فعالیت اقتصادی را تشویق کند، در ۱۸۹۴ که انگلس بورژوازی نوین روسیه را یک نیروی مسلط خوانده بود، در واقع مفهوم تازه‌ای را مطرح کرده بود. (مارکس و انگلس، ۱۹۵۲، ص ۲۴۰). او این نکته را چندان روشن نساخته بود و با این عبارت، که چهار سال پیش درباره ناسازگاری استبداد شرقی و اقتصاد سرمایه‌داری نوشته بود، تطبیقش نداد: «سلطه ترکی، مانند دیگر انواع سلطه شرقی، با اقتصاد سرمایه‌دارانه ناسازگار است؛ ارزش اضافی به زور ستانده در دستان والیان و پاشاهای طمعکار، امنیت ندارد. نخستین شرط بنیادی درآمذایی بورژوازی، که امنیت شخصی کاسب و اموالش است، در این کشور وجود ندارد» (مارکس و انگلس، ۱۹۵۲، ص ۴۰). این گفته انگلس در ۱۸۹۴ با عبارت مندرج‌شده او در جلد سوم سرمایه، که می‌گوید حکومت استبدادی روسیه استثمارکننده بزرگ دهقانان است، مغایرت دارد (مارکس، سرمایه، جلد سوم، pt. ۲، ص ۲۵۹). ولی با وجود تأکیدهای متفاوت، گفته‌های گوناگون انگلس درباره روسیه پس از رهاسازی دهقانان، تنها یک وجه مشترک دارند و آن این است که همه این گفته‌ها بر این دلالت می‌کردند که استبداد تزاری هنوز مایه نگرانی بود.

ایجاد ستاره‌شناسی و همراه با آن، حاکمیت کاهنان به عنوان رهبران کشاورزی، شد. «مارکس با قراردادن ستاره‌شناسی به عنوان پایه رهبری اقتصادی، معیار جاافتاده‌اش را، که همان تسلط بر وسایل تولید است، به دور انداخت؛ و با تأکید بر جایگاه موروثی (کاستی) «رهبران» مصر به جای پایگاه طبقاتی‌شان، قضیه را پیچیده‌تر کرد.^۱

وانگهی، مارکس در جلد سوم سرمایه گفته بود: «در دولت‌های استبدادی، انجام وظایف همگانی که در سرشت همه اجتماع‌های بشری عجین شده و نیز کارکردهای خاصی که از تنازع میان حکومت و توده مردم سرچشمه می‌گیرند، نظارت فایقه و دخالت همه‌جانبه حکومت را ایجاب می‌کند.» [۱۲]

بدین‌سان، مارکس در این نوشته‌ها کارکردهای مدیریتی خاص دولت استبدادی شرق را که در دهه ۱۸۵۰ بسیار جذبش کرده بود، در پرده ابهام افکند.

۳. انگلس

الف) جامعه آسیایی - آری! (رویکرد بنیادی انگلس)

پس‌روی‌های مارکس در برخورد با جامعه آسیایی، چندان شناخته‌شده نیست؛ ولی همین عقب‌نشینی‌ها در مورد انگلس، بسیار سر زبان‌ها افتاده است. در واقع، ارجاع‌های مکرر به برخی عبارات در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، این واقعیت را پنهان کرده است که انگلس از ۱۸۵۳ تا زمان مرگش در ۱۸۹۵، به بخش عمده‌ای از نظریه جامعه آسیایی اعتقاد داشت.

درباره نقش اولیه انگلس در روشن‌ساختن درک مارکس از جنبه

۱. مارکس، سرمایه، جلد اول، ص ۴۷۸. به دنبال این جمله نقل قولی از کتاب گفتاری درباره انقلاب‌های جهان کوویه آورده می‌شود که در آن، نیاز به ستاره‌شناسی در ارتباط با طغیان سالیانه نیل و فعالیت‌های کشاورزی [فصلی] مصریان، مطرح می‌شود.

تا این جا، اظهار نظر انگلس، با وجود فقدان ظرافت، از جهت علمی موجه بود و با برداشت مارکس از مفهوم جافتاده جامعه شرقی هم خوانی داشت. عبارت انگلس درباره خاستگاه دوم طبقات و دولت نیز موجه بود و با افکار مرتبط با اسمیت، میل و مارکس سازگاری داشت: [۲۳] پیدایش تولید مبتنی بر کار بردگان و مالکیت خصوصی بردگان، با پیدایش یک طبقه حاکم مبتنی بر مالکیت خصوصی همراه بود؛ و این امر راه را برای تحوّل هموار کرد که از یونان باستان و امپراتوری روم تا «اروپای نوین»، جریان داشت. [۲۴] این تحول همچنین با پیدایش دولتی همراه بود که به خاطر تناقضهای حل‌ناشدنی اقتصاد تازه مبتنی بر مالکیت خصوصی، طبقات مملک از آن برای حفظ جایگاه ممتازشان استفاده می‌کردند. [۲۵]

در این جا نیازی نمی‌بینیم از اندیشه‌های ابتدایی مارکس درباره رابطه ثروت و حکومت، که مارکس در آن‌ها با جان لاک، آدام اسمیت و دیگران سهم بود، انتقاد کنیم. [۲۶] در این رابطه، تنها به این واقعیت علاقه‌مندیم که انگلس، در نخستین بخش کتاب آنتی دورینگ، به دو الگوی متفاوت تحول اجتماعی اشاره کرده بود (دوشادوش این خاستگاه [اجتماعی-اجرایی] طبقه، خاستگاه دیگری نیز پدید آمد) [۲۷] ولی در آخرین بخش همین کتاب، مفهوم تحول چندخطی را یک‌باره رها کرد. در این بخش، او از دولت و حاکمیت طبقاتی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی این‌ها تنها از تنازع‌های مبتنی بر شرایط مالکیت خصوصی پدید می‌آیند. او با برشمردن سه جامعه طبقاتی که به ترتیب بر پایه بردگی، سرواژ و کار مزدوری استوارند، باز نمود تحریف‌شده‌اش از این قضیه را به اوج رساند.

ج) جامعه آسیایی - نه! (منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت)

در کتاب بسیار نقل‌شده انگلس درباره خانواده، که افکار اساسی جامعه باستان مورگان و برخی نظرهای مارکس به هم پیوند می‌خورند، جامعه آسیایی به

ب) جامعه آسیایی - آری و نه! (آنتی دورینگ)

این روند درازمدت را دو انحراف عمده قطع کرده بود؛ یکی از آن‌ها در آنتی دورینگ و دیگری در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت^۱ بیان شده بود.

انگلس در آنتی دورینگ، خاستگاه دوگانه‌ای را برای دولت و طبقه حاکمش مطرح کرد. در نخستین مورد، دولت و طبقه حاکم به خاطر قدرت سیاسی بیش از اندازه و در دومین مورد به دلیل رشد مالکیت خصوصی و تولید مبتنی بر مالکیت خصوصی، پدید آمده بودند. نخستین تحول باعث پیدایش کارکردهای مهم اجرایی و توانایی اشخاص حاکم در مقابله با نظارت بر کار دولت شده بود، به حدی که «خدمتگزار» اولیه جامعه به «سرور» آن تبدیل شد. [۱۷]

در همین زمینه، انگلس از «مستبد یا والی شرقی، امیر قبیله‌ای یونان و رئیس یک دودمان سلتی و نظایر آن» یاد می‌کند. دو مثال غربی انگلس، افکار مارکس درباره تسلط مبتنی بر کارکرد سیاسی-نظامی را به یادمان می‌آورند. [۱۸] به نظر مارکس، این تسلط به زودی به تسلط مبتنی بر مالکیت خصوصی و کاری تبدیل شد که در مالکیت خصوصی ریشه داشت (کار بردگان و دهقانان وابسته به زمین). [۱۹] تنها در شکل استبداد شرقی بود که تسلط اجتماعی، بر نوعی کارکرد همگانی مبتنی شد که گسترشی وسیع و عمری دراز یافت.

هرچند انگلس در آنتی دورینگ دوبار به قدرت عظیم و پایدار (چند هزارساله) [۲۰] استبداد شرقی اشاره کرد ولی در هر دوی این موارد توضیح کاملی در این باره نداد. به هر روی، او نخست از مستبد شرقی یاد کرد و بعد در بحث درباره رژیم‌های مستبد ایران و هند، بر کارکرد «اجرایی-اجتماعی» آن‌ها تأکید نمود: «نخستین وظیفه این رژیم‌ها نگه‌داری همه‌جایی نظام آبیاری در سراسر دره‌ها بود.» [۲۱] انگلس حتی یادآور شده بود که تسلط مبتنی بر کارکرد اجتماعی-اجرایی، «تک‌تک اشخاص حاکم را در یک طبقه حاکم» متحد ساخت. [۲۲]

1. The Origin of the Family, Private Property, and the State

اجتماع اولیه پدید آمد^۱ و باعث پیدایش حکومت‌های «کارکردی» و طبقات حاکم قدرت‌مدار شد. و نیز بدون توجه به آنچه او و مارکس درباره خصلت استثماری استبداد شرقی نوشته بودند، قاطعانه اظهار می‌دارد: «نخستین تقسیم کار بزرگ اجتماعی، نخستین تقسیم کار جامعه به دو طبقه خدایگان و برده و استمارگر و استمارشونده را به بار آورد».[۳۴]

بر جامعه مبتنی بر برده‌داری، دولت برده‌داران حکومت می‌کرد، درست همچنان که بر جوامع فئودالی و سرمایه‌داری، دولت نجیب‌زادگان فئودال و دولت سرمایه‌داران حکومت می‌کردند.[۳۵] در همه این جوامع، تسلط اقتصادی به تسلط سیاسی منجر می‌شد.[۳۶] و همچنان که انگلس تأکید می‌کرد، تسلط اقتصادی در برگیرنده مالکیت خصوصی وسایل تعیین‌کننده تولید بود.[۳۷]

به نظر انگلس رهبری اجتماعی و استثمار، اساساً در مالکیت خصوصی ریشه داشت. در این‌جا، از خدایگانان دولت کارکردی، که انگلس زمانی روش‌های بی‌رحمانه‌شان را با فصاحت توصیف می‌کرد، سخنی گفته نمی‌شود. «با بردگی، که در مرحله تمدن کاملاً رشد کرده بود، نخستین تقسیم‌بندی جامعه به دو طبقه استمارگر و استمارشونده اتفاق افتاد. این شکاف در سراسر دوره تمدن ادامه یافت. بردگی که نخستین صورت استثمار است، مختص جهان باستان بود و پس از آن، سرواژ در قرون وسطا و کار مزدوری در این اواخر پدیدار شد. این‌ها سه صورت عمده بندگی‌اند که ویژگی سه عصر عمده تمدن هستند».[۳۸]

این اشاره‌ها به «تمدن»، مفهوم الگوی تک‌خطی تکامل را که در این سه جمله بیان شده‌اند، اصلاح نمی‌کنند. ولی همین اشاره‌ها نشان می‌دهند انگلس از کاری که داشت می‌کرد، یا از آن بهتر، داشت پنهان می‌کرد، آگاه بود. در اصطلاح‌شناسی انگلس، «تمدن» به معنای سلطه مالکیت خصوصی بود. او با

عنوان یک سامان عمده اجتماعی، یکسره ناپدید می‌شود. در این کتاب، انگلس از منشأ دولت طوری سخن می‌گوید گویی از دولت «اجرای-اجتماعی» به معنای عام، و استبداد شرقی به معنای خاص، هرگز چیزی نشنیده بود.

این نوع حذف را به هرگونه عدم علاقه به جوامع «بربر» نمی‌توان نسبت داد، زیرا انگلس درباره شرایط «بربریت»^۱ در یونان و رم باستان و جوامع قرون وسطایی سلتی و ژرمنی، به تفصیل بحث کرده بود.[۲۹] همچنین، این حذف را نمی‌توان به صرف‌نظر کردن کلی قضایای راجع به شرق نسبت داد. هرچند انگلس از این جهت از مورگان اهمال‌کارتر بود[۳۰] (انگلس به دلیل عدم «مجال» از پرداختن به تاریخ اقوام «آسیایی» خودداری کرده بود)، ولی باز از آسیا، آسیایی‌ها و نهادهای شرقی سخن می‌گفت.[۳۲] و همچنان که پیش‌تر گفتیم، او «بردگی خانگی» شرق را با «بردگی کاری» یونان و رم باستان، متفاوت می‌دانست.[۳۳] ولی در این زمان، انگلس بی‌توجه به آنچه پیش از این نوعی «تقسیم کار جدید» نامیده بود - تقسیم کاری که به دنبال تقسیم کار طبیعی در

۱. مارکس و انگلس اصطلاح‌های «بربریت» و «تمدن» را نه از آدم اسمیت (اسمیت ۱۹۳۷، ص ۶۶۶، به ویژه ۷۳۵، بلکه از فوریه اقتباس کرده بودند. انگلس در ۱۸۴۶، چهار مرحله تکاملی توحش، پدربالاری، بربریت و تمدن را که فوریه اعلام کرده بود، ستود (MEGA، جلد اول، ص ۴۱۳ و ص ۴۳۰). او در کتاب آثی دورینگ نیز این مرحله‌بندی را با همان شور و شوق ستود (انگلس، ۱۹۳۵، ص ۲۶۹). حتی در سال ۱۸۸۴، که او طرح تکاملی مورگان را پذیرفته بود، هنوز به نقد درخشان تمدن که می‌توان در سراسر نوشته‌های شارل فوریه پیدا کرده اشاره می‌کرد؛ و درباره این واقعیت بحث کرد که فوریه، همانند مورگان، مالکیت خصوصی زمین را عنصر اساسی «تمدن» می‌دانست (انگلس، ۱۹۲۱، ص ۱۸۷).

هرچند مارکس و انگلس تحت تأثیر مورگان، این مقولات را تعدیل کردند، ولی ردشان نکردند. انگلس با در ذهن داشتن همین مقولات بود که در سال ۱۸۴۸ از کشورهای نیمه‌بربری چون هند و چین سخن گفت (MEGA، جلد اول، ص ۵۰۷) و در دهه ۱۸۵۰ از «بربریت» و «شبه‌تمدن» چین صحبت کرد (مارکس، ۱۹۵۱، ص ۵۰ و ص ۴۵)؛ و مارکس در همین دهه، اجتماع‌های دهکده‌های هند را «نیمه‌بربر و نیمه‌تمدن» خوانده بود (مارکس، NYDT، ۲۵ ژوئن، ۱۸۵۳) و شرایط چین را «بربری»، «نیمه‌بربری» و «پدربالارانه» (مارکس، ۱۹۵۱، ص ۲، ص ۵۵ و ص ۵۶) و روسیه تزاری را «بربر» نامیده بود (مارکس و انگلس، ۱۹۲۰، جلد اول، ص ۲۵۱).

۱. انگلس، ۱۹۳۵، ص ۱۶۵. در همین اثر، انگلس به «تقسیم کار ابتدایی در خانواده کشاورز» اشاره کرد (همان، ۱۸۳). مارکس (سرمایه، جلد اول، ص ۴۴ و ص ۳۱۶)، تقسیم کار مبتنی بر سن و جنس را نخستین شکل تقسیم کار می‌دانست.

تصریح ضمنی این اصطلاح، به گونه‌ای دوپهلو پذیرفته بود که عبارتش جهان «بربرانه» استبداد شرقی را در بر نمی‌گیرد.

د) روندهای قهرایی در یک موضع علی‌الاصول مترقیانه

۱. دفاع مارکس از عینیت علمی در برابر هرگونه اظهارنظرهای خارج از این چارچوب
این تصویر چندان برانزده مارکس نیست. بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، که مدعی بودند عمل سیاسی‌شان بر پیشرفته‌ترین نظریه تکامل اجتماعی استوار است، هرگاه با مهم‌ترین نمودهای تاریخی قدرت تام روبه‌رو شدند، به جای کمک به حقیقت به آن آسیب رساندند. چرا؟ آیا مارکس این قدر به حقیقت علمی بی‌توجه بود که به آسانی از زیر بارش شانه خالی می‌کرد؟ بی‌گمان قضیه به این صورت نبود. استنادهای دقیق او ضمن ارائه نظریه‌های اقتصادی‌اش و ارائه کامل نظرهای مخالف با نظر خودش، ثابت می‌کند او ضوابط تحقیق علمی را درست پذیرفته بود.

خود مارکس نیز در این باره صریح بود. او ضمن بحث درباره رفتار علمی مالتوس^۱ و ریکاردو^۲، همه کسانی که حقیقت علمی و مصلحت عام بشر را به خاطر مصلحت‌های خاص رها کرده بودند، نکوهش کرد. به عقیده او، یک پژوهشگر باید حقیقت را بر وفق نیازهای ذاتی علم دنبال کند، بی‌آنکه توجه کند این کار چه تأثیری بر سرنوشت یک طبقه اجتماعی می‌گذارد؛ حال طبقه سرمایه‌دار و زمیندار باشد یا طبقه کارگر. مارکس، ریکاردو را به خاطر همین رویکرد می‌ستود؛ [۳۹] رویکردی که به نظرش «نه فقط از جهت علمی درست که با اقتضای علمی نیز متناسب بود». [۴۰] به همین دلایل، او هر کسی که عینیت علمی را تابع مقاصد خارج از این چارچوب می‌کرد، «پست» می‌دانست: «من هر آدمی را که سعی می‌کند علم را با دیدگاهی منطبق سازد که نه از مصلحت

علمی، بلکه از مصالح خطا، بیگانه و خارج از علم سرچشمه می‌گیرد، را پست (gemein) می‌نامم.»^۱

مارکس زمانی که می‌گفت مخالفت با تبعیت علم از مصالح طبقاتی، کاری «خوشتن‌دارانه و عینی و علمی» [۴۱] است، خوب می‌دانست چه می‌گوید. او همچنین، وقتی در یک یادداشت - که از دیدگاه هواداران لنینیسم- استالینیسم به گونه‌ای کفرآمیز انسان‌دوستانه است - می‌گفت: «اگر این گفته گناهی به ساحت علم نباشد، ریکاردو همیشه یک انسان‌دوست بود و به راستی که در عمل نیز چنین بود»، [۴۲] می‌دانست چه می‌گوید. و باز زمانی که رفتار خلاف رفتار یاد شده را «گناه در ساحت علم» می‌دانست، نیز از ماهیت سخنانش آگاه بود. [۴۳]

۲. گناه مارکس و انگلس در ساحت علم

با توجه به این اصول به شدت تأکید شده، واپس‌روی‌های مارکس در تحلیل جامعه آسیایی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. آشکار است که مفهوم استبداد آسیایی عناصری در بر دارد که جستجوی حقیقت مورد نظر او را عقیم می‌سازند. مارکس که به عنوان عضو گروهی که می‌خواست یک دولت مدیریتی و دیکتاتوری تام برپا کند و برای کاربرد «اقدام‌های مستبدانه» [۴۴] در جهت دستیابی به هدف‌های سوسیالیستی‌اش آمادگی داشت، چگونه می‌توانست برخی شباهت‌های آزارنده استبداد شرقی و دولت مورد نظرش را تشخیص ندهد.

جان استوارت میل که یک اقتصاددان کلاسیک بود، در کتاب اصول^۲ خود درباره دولت شرقی صحبت کرد و در همین کتاب علیه یک دولت بسیار مداخله‌جو و خطرهای استبداد نخبه‌گرایانه روشنفکری (حکومت بر

۱. مارکس، TMW، جلد دوم، ص ۳۱۲. در این جمله، واژه آلمانی *gemein*، مانند واژه انگلیسی "mean"، دلالت‌های «خبثت» و «ناجوانمرد» را نیز دارد.

گوسفندان توسط شبانشان، بی‌آن‌که شبان علاقه‌چندانی به رفاه‌گله‌اش داشته باشد) [۴۵] و علیه «بردگی سیاسی» و یک نوع «دیوان‌سالاری مسلط» هشدار داده بود. [۴۶] آیا همین هشدارها و سفارش‌های دیگر علمی، مارکس را واداشته بود در دهه ۱۸۵۰ جنبه دیوان‌سالارانه استبداد شرقی را پنهان نگه دارد؟ نمی‌دانیم. ولی می‌دانیم در دهه ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ نویسندگان آنارشیست درباره اصول مارکس راجع به سوسیالیسم دولتی، نقدهای علمی خفیفی انجام داده بودند.

زمانی که مارکس داشت جلد اول نسخه نهایی سرمایه را می‌نوشت، آشکارا با هواداران پرودون درگیر شده بود. [۴۷] و از اواخر دهه ۱۸۶۰ به بعد، او و انگلس از این ادعای هواداران باکونین، که می‌گفتند سوسیالیسم دولتی خواه‌ناخواه با استبداد یک اقلیت ممتاز علیه باقی مردم از جمله کارگران همراه است، [۴۸] آشکارا آزرده بودند. در ۱۸۷۳، باکونین در کتابش، دولت‌گرایی و آنارشیسم^۱، این حمله را ادامه داد و تأکید کرد دولت سوسیالیستی موردنظر مارکس «از یک سو استبداد و از سوی دیگر بردگی به بار می‌آورد» [۴۹] او گفت نظریه مارکس «دروغی است که در پشت آن استبداد اقلیت حاکم نهفته است، دروغی که از این جهت بسیار خطرناک‌تر است که وانمود می‌کند بیان آشکار اراده مردم است» [۵۰]

راه‌حل‌های سیاسی که آنارشیست‌ها ارائه می‌کردند، بی‌شک تخیلی بودند. ولی آن‌چنان که می‌توان از تفسیر مارکس درباره کمون پاریس برداشت کرد (تفسیری که آنارشیست‌ها آن را برعکس موضع دلقک‌آبانه پیشین مارکس تعبیر کرده بودند) [۵۱] و با توجه به رمز و رازی که مارکس و انگلس در ۱۸۷۵ افکارشان را درباره سوسیالیسم دولتی و دیکتاتوری پرولتاریا با آن پوشانده بودند، می‌توان گفت نقد آن‌ها تیشه به ریشه می‌زد. [۵۲] مارکس در نسخه شخصی‌اش از کتاب دولت‌گرایی و آنارشیسم، یادداشت‌های فراوان نوشت، ولی هرگز به استدلال‌های تند باکونین پاسخ علنی نداد.

در سال‌های پس از انتشار کتاب باکونین، انگلس قضیه استبداد شرقی را به جدی‌ترین شکل آن خلط مبحث کرد. نظر انگلس در ضمیمه جلد سوم کتاب سرمایه، که به رژیم‌های استثمارگر و مستبد روسیه و هند پرداخته بود، در ۱۸۹۰ نوشته شده بود، [۵۳] وقتی به گفته خودش، دیگر با دردسر آنارشیست‌ها روبه‌رو نبود.^۱

۳. از آرمانشهرگرایی متری به نوع ارتجاعی آن

نویسندگان مانیفست کمونیستی، سوسیالیست‌های «تخیلی» را به «توصیف موهوم جامعه آینده» [۵۴] متهم کردند. ولی خود مارکس و انگلس نیز در هنگام توصیف دولت سوسیالیستی آینده‌شان، درست همین کار را انجام داده بودند. بنیان‌گذاران «سوسیالیسم علمی»، که گرچه به گونه‌ای ناقص مسائل اقتصاد سرمایه‌داری را واقع‌گرایانه تحلیل کرده بودند، هیچ تلاش قابل مقایسه‌ای برای تحلیل مسائل دولت دیکتاتوری و کارکردی، که در پی برپایی گونه سوسیالیستی آن بودند، انجام ندادند. آن‌ها با جایگزین کردن «خرافات تعصب‌آمیز» [۵۵] به جای تحقیق علمی، همان اشتباهی را کردند که خودشان به خاطر آن، آرمانشهرگرایان اولیه را به شدت مورد انتقاد قرار داده بودند.

آن‌ها به همان سرنوشت نیز دچار شدند. نظرهای آرمانشهری، که به عقیده مارکس و انگلس در اصل کیفیت مترقیانه (انقلابی) ای داشتند، با ظهور نیروهای اجتماعی متری و نوین، «همه ارزش علمی و توجیه نظری‌شان» را از دست دادند. اعتبار این نظر، «رابطه‌ای معکوس با تحول تاریخی» پیدا کرد. سرانجام این نظرها کاملاً «ارتجاعی» شده بودند. [۵۶]

سوسیالیست‌های دولتی آرمانشهری، تحت شرایط متفاوت و به شیوه‌ای

۱. برای آشنایی بیشتر با ارزیابی انگلس از نقد آنارشیست‌ها به عنوان یک قضیه منقضی شده، نگاه کنید به پیش‌گفتار او به کتاب نقد برنامه گونا که در ۱۸۹۱ منتشر شد، و در آن آمده است «این اظهارنظرها اکنون دیگر وجود خارجی ندارند» (مارکس، ۱۹۳۵، ص ۴۱).

جنبه تأکید کرده بودند، کم‌تر نشده بود؛ هرچند لنین، مارکسیسم «درست‌آیین» کائوتسکی را ستوده و پلخانوف را مرجع برجسته فلسفه مارکسیستی تشخیص داده بود، و این ستایش حتی پس از جدایی این دو شخصیت از بلشویسم، همچنان ادامه داشت.

بدین‌سان، لنین نه فقط بر واقعیت‌های حیاتی آسیای سنتی بلکه بر عناصر اساسی رژیم تزاری، که او از نزدیک می‌توانست فعالیت‌های مدیریتی آن را مشاهده کند، چشم بسته بود. لنین در کتاب تحول سرمایه‌داری در روسیه (۱۸۹۹)، با توصیف صنعت مبتنی بر مالکیت خصوصی در سرزمین مادری‌اش، بدون اشاره به فعالیت‌های اقتصادی تحت مدیریت دولتی که دوستان سال بر صنعت وسیع روسیه تسلط داشت، و این فعالیت‌ها با تعدیل‌هایی هنوز هم بسیار مهم بودند، شاهکارش را تکمیل کرد.

لنین با ندیده گرفتن نقش مدیریتی استبداد تزاری، تصویر سامان اقتصادی روسیه را به شدت مغشوش کرده بود؛ و با کم‌اهمیت شمردن نقش استثماری آن، اغتشاش بیش‌تری در این تصویر پدید آورد. انگلس در ۱۸۹۴، تأثیر خردکننده مالیات بستن بر دهقانان روسی را یادآور شده بود. و چندسال بعد، نیکولای-آن^۱ و میلیوکوف^۲ نشان داده بودند که حکومت تزاری از طریق مالیات‌های مستقیم و غیر مستقیم، دهقانان روسی را از ۵۰ درصد درآمدشان محروم ساخته بود. [۵۸] لنین با آن‌که با کار نیکولای-آن به خوبی آشنا بود، ولی درباره مالیات‌های غیر مستقیم که متعددتر و سنگین‌تر از مالیات‌های مستقیم بودند، هیچ حرفی نزد. همین روش، او را به این نتیجه‌گیری مسئله‌دار سوق داد، که در میان آن گروه از دهقانانی که او داده‌های مفصلی درباره‌شان داشت، مالیات‌ها تنها حدود ۱۵ درصد یا «یک‌هفتم هزینه عمده» [۵۹] را تشکیل می‌داد.

۲. باز نمود مغشوش طبقه حاکم روسیه

برداشت لنین از طبقه حاکم در استبداد شرقی، نیز به همین اندازه قانع‌کننده نبود.

بسیار تخریب‌کننده‌تر، نیز به این حلقه نزدیک شده بودند. برداشت اقتصادی و کارکردی آن‌ها از تاریخ، علوم اجتماعی سده‌های نوزده و اوایل سده بیست را برانگیخته بود؛ و نقد اجتماعی آن‌ها مبارزه‌ای علیه شرایط رقت‌انگیزی که ویژگی نخستین مراحل نظام صنعتی نوین به شمار می‌آمد، نیز برانگیخته بود. [۵۷] ولی بینش اولیه آن‌ها هنگام نزدیک شدن به مرحله تحقق، کیفیت مترقیانه‌اش را از دست داد. در سطح نظری، استعداد ارتجاعی این بینش، زودتر از این، در رویکرد واپس‌گرایانه مارکس در برابر گونه آسیایی استبداد مدیریتی و دیوان‌سالارانه آشکار شده بود. در سطح علمی، این استعداد ارتجاعی، نه ماه پس از سقوط دستگاه دولتی نیمه‌مدیریتی تزاریسیم و زمانی که انقلاب بلشویکی راه را برای پیدایش دستگاه دولتی تمام مدیریتی اتحاد جماهیر شوروی هموار ساخته بود، در یک مقیاس وسیع آشکار شد.

۳. لنین

الف) لنین بینش عقیم‌شده مفهوم آسیایی مارکس را عقیم‌تر ساخت

۱. ندیده گرفتن پی‌گیرانه جنبه مدیریتی استبداد شرقی

عواملی که نظرهای مارکس و انگلس درباره استبداد شرقی را بیش از پیش تحریف می‌کردند، باعث نتایج بیش از پیش واپس‌گرایانه درباره لنین شده بودند.

لنین در بیست سال اول کارنامه سیاسی‌اش، روایت مارکس از مفهوم کلاسیک جامعه آسیایی را پذیرفته بود، ولی رویکرد او از همان آغاز، یک رویکرد بسیار گزینشی بود. او از کارکردهای مدیریتی استبدادی هیچ یادی نکرد، هرچند با عبارت‌های انگلس در آنتی دورینگ (که بارها آن‌ها را نقل کرده بود) بی‌گمان آشنا بود و از ۱۹۱۳، از نامه‌های مارکس و انگلس که بر این قضیه تأکید داشتند، به خوبی اطلاع داشت. این عدم تمایل به بررسی جنبه کارکردی استبداد شرقی، با وجود این واقعیت که کائوتسکی و پلخانوف بر این

واپس روی‌های مارکس در این قضیه، هرچند برای تفسیر عام استبداد مدیریتی بسیار مهم بودند، ولی بر تحلیل او از جامعه نوین غربی، که مهم‌ترین موضوع بررسی را تشکیل می‌داد، چندان تأثیر نداشتند. از سوی دیگر، بحث لنین درباره طبقه حاکم در استبداد شرقی، به هیچ روی علمی نبود. به هر روی، این بحث به همان جامعه‌ای مربوط می‌شد که او می‌کوشید در آن انقلاب به راه اندازد.

اگر، همچنان که خود لنین می‌پنداشت، تزاریسم گونه‌ای از استبداد شرقی به شمار می‌آمد و در استبداد شرقی، اجاره‌داری زمین از شکل غیر فئودالی وابستگی به دولت سرچشمه می‌گرفت، پس باید از او انتظار داشت بگوید جامعه تزاری نه تحت نظارت زمینداران فئودال یا پسافئودال بلکه تحت تسلط دیوان‌سالاران بود. اگر عقیده‌اش این بود، می‌بایست چنین گفته‌ای را بیان کند؛ و اگر عقیده‌اش این نبود، می‌بایست برای رد این نظر دلایل معتبری به دست دهد.

در عمل، او هیچ‌یک از این دو کار را انجام نداد؛ و به جایش، طبقه حاکم روسیه را یک بار به این صورت و بار دیگر به آن صورت، توصیف کرد. او گاه از نوعی «دیکتاتوری دیوان‌سالارانه» [۶۰] سخن می‌گفت و کارگزارانش را بر «مردم بی‌صدا در یک جنگل تاریک» [۶۱] مسلط می‌دانست. ولی گاه دیگر، از حکومت تزاری به عنوان دارنده گرایش‌های «بورژوازی» [۶۲] و تابع «سرمایه‌داران و نجیب‌زادگان بزرگ» [۶۳] یاد می‌کرد. او با تکرار هرچه بیش‌تر، جامعه روسیه را تحت تسلط زمینداران نجیب‌زاده، توصیف می‌کرد. [۶۴]

ب) برخورد قدرتمدارانه با حقیقت

با توجه به این ناسازگاری‌ها، باید تعجب کرد که چگونه یک رهبر انقلابی که افکارش درباره طبقه حاکم این چنین مغشوش است، توانست قدرت را به چنگ آورد. تنها با توجه به تفسیر تحریف‌آمیز هیتلر از شرایط آلمان و پیروزی خردکننده او بر دشمنان داخلی‌اش، می‌توان به این تشخیص رسید که

پیروزی‌های سیاسی بزرگ را می‌توان بر پایه افکاری به دست آورد که در بهترین حالت شبه عقلانی‌اند.

تأکید لنین بر حقیقت عینی و مطلق، [۶۵] او را از این درخواست باز نداشته بود که نویسندگان و هنرمندان سوسیالیست باید از اصل هواداری حزبی، *Partinost* پیروی کنند. [۶۶] خود او در سراسر کارنامه سیاسی‌اش، همیشه همین کار را انجام می‌داد، حتی زمانی که این کار به معنای نقض اساسی‌ترین قواعد صحت علمی بود. [۶۷]

بی‌گمان، ناهمسازی لنین در تعریف طبقه حاکم روسیه، از هیچ توجیه علمی برخوردار نبود و بندبازی‌های لفظی ترفندآمیز او، پیش و پس از مباحثات استکهلم درباره تجدید حیات آسیایی روسیه، از آمادگی بعدی او برای خفه کردن کامل حقیقت حکایت می‌کرد.^۱

ج) تهدید تجدید حیات آسیایی (۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷)

پلخانوف زمانی که خود را برای کنگره حزب سوسیال دموکراتیک روسیه در سال ۱۹۰۶ آماده می‌کرد، به سخنگویی منشویک‌ها، برنامه لنین برای ملی کردن زمین را به چالش کشید. بحث‌های این کنگره و اظهارنظرهای بعدی لنین، نشان می‌دهند او از استدلال پلخانوف، که میراث آسیایی روسیه را یادآوری می‌کرد و درباره امکان نوعی تجدید حیات آسیایی هشدار می‌داد، بسیار برآشفته شده بود.

دلیل هراس‌های پلخانوف را به آسانی می‌توان پیدا کرد. لنین که از تجربه‌های سال ۱۹۰۵ بسیار دلگرم شده بود، اعتقاد داشت حزب سوسیال دموکراتیک روسیه باید بتواند قدرت را به چنگ آورد، فقط اگر طبقه کارگر کوچک و دهقانان پرجمعیت روسیه را پشت سرش داشته باشد. او برای به

۱. پلخانوف در ۱۹۰۶، لنین را با وکیل درخشانی مقایسه کرده بود که برای پیروزی در یک پرونده قضایی مسئله‌دار، منطق را فدا می‌کند (پروتوکلی، ص ۱۱۵).

کارگزاران دولتی را مدیران همه تولید کشاورزی سازد^۱، با اعتراض گفته بود: «ما از طرح‌های وانگ آن-شیه روسی چیزی جز زیان انتظار نداریم و همه کوششمان را به کار می‌بندیم تا چنین طرح‌هایی را از جهت اقتصادی و سیاسی امکان‌ناپذیر سازیم.» [۷۷] «ما هیچ‌گونه نظام چینی یا *Kitaishchina*، را نمی‌خواهیم.» [۷۸]

پلخانوف که این تجارب را در ذهن داشت، با برنامه لنین در جهت برپایی یک حکومت دیکتاتوری و مبتنی بر اقلیت کوچک پرولتاریایی، که برای جلوگیری از احیای نظام آسیایی هیچ‌کاری از دستش برنمی‌آمد، مبارزه کرد. او به جای این برنامه، از «خودفرمانی محلی و تصرف زمین‌ها توسط اعضای این واحدهای خودفرمان» هواداری کرد، تا بدین سان «سد محکمی را در برابر ارتجاع برپا کند.» [۷۹]

آیا سد «خودفرمانی محلی» برای مقابله با قدرت کاملاً برتر دولت جدیدی که لنین می‌خواست ایجاد کند، به اندازه کافی قدرتمند بوده است؟ آیا این سد برای مهار کردن دیوان‌سالاری استبدادی قدیمی، که پلخانوف آن را سودبرنده تجدید حیات احتمالی جامعه آسیایی در آینده می‌دانست، به اندازه کافی نیرومند بوده است؟ این احتمال تا آن حدی که لنین می‌کوشید نشان دهد، بعید نبود.

ولی تأثیر خودفرمانی محلی هرچه بوده باشد، پلخانوف وقتی به میراث آسیایی روسیه اشاره می‌کرد و بر «ضرورت از میان برداشتن بنیادی اقتصادی که ملت روسیه را بیش از پیش به مردم آسیایی نزدیک ساخته» تأکید می‌کرد، بی‌گمان بی‌ربط نمی‌گفت. [۸۰] این اظهار نظر دلالت بر همان چیزی می‌کند که پلخانوف در همان بحث و مطابق با نظرهای مارکس و انگلس، آشکارا گفته بود: در روسیه، گرچه استبداد بسیار ضعیف شده بود، ولی پس از رهایی از قید مغول، هنوز پابرجا بود. و زمانی که هشدار داده بود تباهی گرفتن انقلاب مورد

دست آوردن پشتیبانی دهقانان، برنامه ملی کردن زمین را به عنوان بخشی از برنامه انقلابی پیشنهاد کرد. پلخانوف فکر به چنگ آوردن سوسیالیستی قدرت را نابه‌هنگام، و برنامه ملی‌سازی زمین را بالقوه ارتجاعی نامیده بود. به نظر او، این سیاست، به جای قطع وابستگی دهقانان به زمین، «این بازمانده سامان کهن نیمه آسیایی» را «دست‌نخورده» بر جای می‌گذارد و بدین‌سان تجدید حیاتش را آسان می‌سازد. [۶۸]

این چشم‌انداز تاریخی چنان هراسناک بود که لنین آن را یک بار «تجدید حیات شیوة تولید آسیایی» [۶۹] بار دیگر «تجدید حیات سامان کهن شبه آسیایی ما» [۷۰] و باز بارهای دیگر، «تجدید حیات سامان شبه آسیایی» [۷۱] «ملی‌سازی شبه آسیایی» [۷۲] روسیه، «بازگشت چین آسیایی» [۷۳] و «تجدید حیات آسیایی» [۷۴] نامیده بود.

پلخانوف، ضمن پرورش مضمون خود، از این اندیشه مارکس و انگلس هواداری کرده بود که روسیه، تحت تسلط مغول، خصلت شبه آسیایی پیدا کرده و این خصلت با کمی جرح و تعدیل، حتی پس از رهاشدن از قید مغول نیز پابرجا مانده بود. [۷۵] او یادآور شده بود که سرانجام، [در ۱۷۶۲] *Pomeshchiki* مالک زمین‌های خدمتی پیشین‌شان شدند، بدون آن‌که الزامی به خدمت به دولت داشته باشند، حال آن‌که دهقانان هنوز زمینشان را که [در اختیار دولت و *Pomeshchiki* بود] به عنوان سهم‌بر در تصرف داشتند. آن‌ها که از این بی‌عدالتی برآشفته شده بودند، خواستار احیای نظام پیشین نظارت دولت بر زمین شدند.

پلخانوف با آن‌که جنبه انقلابی این موضع را قبول داشت، ولی باز از دلالت‌های به قول خود ارتجاعی این برنامه، هراسناک بود. به نظر او، با احیای سامان حکومتی و اقتصادی قدیمی روسیه «ماشین تاریخ روسیه به شکلی بسیار قدرتمندانه دنده عقب» [۷۶] خواهد رفت. او با ذکر مثال از سیاستمدار چینی، وانگ آن-شیه^۱، که می‌گویند می‌خواست دولت را مالک همه زمین‌ها و

۱. پلخانوف این استدلال را در واقع از ریکلوس (۱۸۸۲، ص ۵۷۷) گرفته بود. برای ارزیابی درست‌تر هدف‌های وانگ آن-شیه، نگاه کنید به ویلیامسون، WAS، جلد دوم، ص ۱۶۳.

انتظار ممکن است به تجدید حیات جامعه آسیایی منجر شود، فقط از بحث خود نتیجه منطقی گرفته بود.

اهمیت استدلال‌های پلخانوف، بیانگر این نکته است که چرانین در کنگره استکهلم، و بعد در نامه‌ای به کارگران پترزبورگ^۱ و نیز در جزوه مفصلی درباره برنامه ارضی حزب در ۱۹۰۷ و در خلاصه این جزوه در روزنامه پولیش سوسیالیست^۲، همچنان به این استدلال اشاره می‌کند. مفهوم تفسیر آسیایی جامعه روسیه که تا آن زمان برای لنین یک اصل بدیهی مارکسیستی بود، چشم‌انداز انقلابی‌اش را آشکارا به چالش کشیده بود.

این واقعیت هرچند لنین را بسیار برآشفته بود، ولی در فضای آن زمان مارکسیسم روسی نمی‌توانست مفهوم آسیایی را رها کند. او با وجود رد پرخاشگرانه استدلال‌های پلخانوف، زمانی که بر این پافشاری کرد که «تجدید حیات سامان شبه آسیایی قدیمی روسیه را باید از تجدید سلطنتی که در فرانسه و بر مبنای سرمایه‌داری رخ داد^۳، متفاوت دانست»، [۸۱] واقعیت میراث آسیایی روسیه را پذیرفته بود. او وقتی یادآور شد «پوسته» سامان قدیمی «در اصلاحات دهقانی روسیه هنوز قوت دارد»، و پس از آن نیز گفت «تحول بورژوازی روسیه روستایی در دهه ۱۸۸۰، پیشرفتی «بسیار کند» [۸۲] داشت، به صورتی دیگر، باز همین واقعیت را پذیرفته بود. و در آن زمان که گفته بود ملی‌سازی زمین اساسی‌تر از خودفرمانی محلی بنیادهای اقتصادی جامعه آسیایی چینی را از میان برمی‌دارد، در واقع یک بار دیگر نیز این واقعیت را پذیرفته بود. [۸۳]

این گفته‌های تصدیق‌کننده لنین، بسیار اهمیت دارند و اهمیت این گفته‌ها وقتی بیشتر می‌شود، که به یاد داشته باشیم لنین مجاب شده بود به خاطر عقب‌ماندگی روسیه، اگر یک انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور صنعتی پیشرفته غرب رخ ندهد، انقلاب مقدماتی سوسیالیستی در کشور به ناگزیر

شکست خواهد خورد. به گفته خود او، «تنها تضمینی که برای جلوگیری از تجدید سلطنت در روسیه وجود دارد، وقوع انقلاب سوسیالیستی در غرب است». [۸۴] با توجه به گفته‌هایی که پیش از این آورده‌ایم، تجدید سلطنت مورد هراس لنین در روسیه، فقط می‌تواند همان تجدید استبداد آسیایی باشد.

پلخانوف، هم‌نوا با آموزه‌های سوسیالیستی که لنین نیز قبولشان داشت، برنامه قبض قدرت لنین را به عنوان یک طرح «آرمانشهری» رد کرد؛ او در این‌جا به این گفته ناپلئون اشاره کرد که ژنرالی که تنها روی وقوع هم‌زمان شرایط مساعد حساب کند، ژنرال بدی است. [۸۵] ولی لنین تصمیم گرفته بود به این قمار بزرگ دست یازد؛ و به همین دلیل بود که در هنگام کنفرانس استکهلم و پس از آن، میراث آسیایی روسیه را دست‌کم گرفت و مخدوش کرد.

لنین در بحث نهایی‌اش در استکهلم، و در خلاصه جزوه بعدی‌اش در روزنامه پولیش، درباره مسئله تجدید سلطنت صحبت کرد، بی‌آن‌که از امکان تجدید سلطنت آسیایی یادی کرده باشد. او در نامه‌ای به کارگران پترزبورگ، از این قضیه یاد کرد، ولی با توصیف شیوه تولید آسیایی در روسیه به عنوان یک پدیده مربوط به گذشته، اهمیت آن را دست‌کم گرفت. به نظر او، اگر هم که تجدید سلطنت مورد هراس در روسیه رخ دهد، نباید آن را تجدید شیوه تولید آسیایی و حتی تجدید سلطنت از نوع سده نوزدهم آن دانست. «در روسیه، از نیمه دوم سده نوزدهم به بعد، شیوه تولید سرمایه‌داری نیرومندتر شد و در سده بیستم کاملاً مسلط گشت». [۸۶]

اگر اظهار نظر لنین را در ۱۹۰۵ به یاد داشته باشیم که گفته بود، روسیه تاکنون تنها یک سرمایه‌داری «آسیایی» محدود را توسعه داده است، عبارت بالا عجیب می‌نماید؛ او در جزوه سال ۱۹۰۷ خود، دیگر این عبارت را تکرار نکرد. در واقع، همچنان که پیش از این یادآور شدیم، او در این‌جا پذیرفته بود کشاورزی روسیه دوشادوش راه بورژوازی، «بسیار کند» توسعه یافته بود. این گفته او که «نظام قرون وسطایی مالکیت زمین» موانعی سر راه کشت بورژوازی

1. Letter to the Petersburg Workers 2. Polish Socialist

۳. شاید منظور، بازگشت سلطنت پس از فروکش کردن انقلاب فرانسه باشد. (مترجم)

در روسیه نهاده بود، این قضیه را تبیین می‌کند که وقتی گفته بود بنیادهای نظام آسیایی-چینی هنوز باید از میان برداشته شوند، منظورش چه بود.

رهبری که طی یک سال به واقعیت‌های یک مسئله حیاتی به چهار شیوه گوناگون (از طریق حذف، ابهام‌افکنی، انکار اهمیت و قبول اهمیت این مسائل) می‌پردازد، به راه خود چندان اطمینان ندارد. لنین از کنفرانس استکهلم به بعد، بیش از پیش از کاربرد اصطلاح «آسیایی» پرهیز کرد، حتی زمانی که داشت از نهادهای «آسیایی» بحث می‌کرد، [۸۷] میراث آسیایی را بیش از پیش با عنوان «قرون وسطایی»، «پدرسالارانه» یا «پیشاسرمایه‌دارانه» مطرح می‌کرد؛ و گرچه هنوز از «بندگی» (*Krepostnichestvo*) سخن می‌گفت، ولی از «فتودالیسم» روسی بیش‌تر صحبت می‌کرد.^۱

(د) نوسان‌های بیش‌تر

لنین با وجود این نوسان‌ها، همچنان درگیر مفهومی بود که برایش جایگزینی نمی‌شناخت. در پاییز ۱۹۱۰، او بار دیگر به پلخانوف نزدیک شد و در ژانویه ۱۹۱۱، با توصیف روسیه وصف‌شده در آثار تولستوی به عنوان سرزمینی که در آن، «نظام استبدادی و آسیایی» تا سال ۱۹۰۵ ادامه داشت، هواداری پیوسته‌اش را از نظرهای آسیایی نشان داده بود. [۸۸] به نظر او، در این سال، روند پایانی «درج‌زدگی شرقی»^۲ آغاز شده بود. در ۱۹۱۲، او از چین سنتی با عنوان

۱. لنین در جزوه سال ۱۹۰۷ خود، اصطلاح «فتودالیسم دولتی» را برای نظام زمینداری آسیایی به کار برده بود و از پلخانوف و بعد مارتینوف به عنوان اشخاصی که این اصطلاح را به کار برده بودند، یاد کرد (لنین، مجموعه آثار، جلد سیزدهم، ص ۳۰۱). درست است که مارتینوف در استکهلم گفته بود «فتودالیسم ما، نوعی فتودالیسم دولتی است» (پروتوکلی، ۹۰)، ولی من شبیه چنین عبارتی را در سخنرانی‌های پلخانوف نشنیده‌ام. به هر روی، حتی اگر پلخانوف، گهگاه چنین فرمولی را به کار بسته باشد، در سراسر سال ۱۹۰۶ پیوسته اصرار داشت میراث نهادهای روسیه، نه فتودالی بلکه شبه‌آسیایی بود (به ویژه نگاه کنید به پروتوکلی، ۱۱۶).

۲. لنین، مجموعه آثار، جلد هفدهم، ص ۳۱. این مرحله‌بندی بار دیگر در مقاله سال ۱۹۱۶

«آسیایی» یاد کرد؛ [۸۹] و در ۱۹۱۴، از استبداد آسیایی روسیه به عنوان یک واقعیت زنده سخن گفت. [۹۰]

ها) عقب‌نشینی کامل (۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹)

۱. امپریالیسم مورد نظر لنین (۱۹۱۶)

جنگ جهانی اول هواداری لنین از مفهوم آسیایی را یک‌باره از بین برد. او در اکتبر ۱۹۱۴، ابراز امیدواری کرده بود این جنگ به سوسیالیست‌های رادیکال اجازه خواهد داد یک انقلاب فراگیر سیاسی و اجتماعی را آغاز کنند. [۹۱] لنین در ۱۹۱۵، مجاب شده بود که انقلاب غول‌آسایی در حال شکل‌گیری است. [۹۲] او برای آماده ساختن پیروانش جهت پذیرش نقش انقلابی جسورانه‌شان، دو کتاب کوچک امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری^۱ در ۱۹۱۶ و دولت و انقلاب^۲ را در ۱۹۱۷ نوشت، که نشانگر چرخش تعیین‌کننده‌ای در نظرهای اجتماعی-تاریخی لنین هستند.

لنین در کتاب امپریالیسم^۳، سرمایه‌داری را به صورت یک نظام «انحصارگرانه» و امپریالیستی توصیف کرد که وضعیت عقیم و راکد آن آشکار شده و به پایان راه تاریخی‌اش رسیده بود. او به پیروی از هیلفردینگ^۴، «سرمایه مالی» را به عنوان حاکم بر نظام اعتباری یک کشور مدرن و لاجرم

→ زینویوف که در آن زمان همکار نزدیک لنین بود، تکرار شده بود؛ او در این مقاله اظهار داشت به تحلیل انگلیس پیر به تصویب همگانی سوسیالیست‌های روس رسیده بود (زینویوف، ۱۹۱۹، ص ۴۶). سپس یادآور شد انقلاب سال ۱۹۰۵، موقعیت تازه‌ای پدید آورده بود. در آن زمان، پیدایش یک پرولتاریای آگاه از جهت سیاسی و چرخش بورژوازی در جهت هواداری از تزار (همان، ص ۴۶، ص ۴۹، ص ۶۰ و ص ۷۰)، «ساختار اجتماعی سراسری روسیه و نیز قدرت نسبی طبقات گوناگون را تغییر داده بود» (همان، ص ۶۹). خودکامگی تزاری با دشمن تازه‌ای روبه‌رو شده بود؛ ولی زینویوف انکار نکرد که در ۱۹۱۶ این خودکامگی هنوز وجود داشت.

1. *Imperialism: the Highest Stage of Capitalism*

2. *State and Revolution*

3. *Imperialism*

4. Hilferding

حاکم بر اقتصاد آن، در نظر گرفت. به نظر می‌رسد گام منطقی بعدی، می‌بایست اثبات این قضیه باشد که این افکار نه فقط برای جهان غرب و آمریکا بلکه برای روسیه نیز اعتبار دارند، همان‌طور که هدف اصلی علاقه نظری و سیاسی‌اش بود. در مورد روسیه، چنین اثباتی می‌بایست هم ساده و هم آموزنده باشد، زیرا همه می‌دانستند حکومت تزاری بر نظام اعتباری روسیه نظارت برتر داشت. تفسیر «آسیایی» جامعه روسیه، نشان می‌داد این شرایط به دیوان‌سالاری تزاری، نظارت برتر بر اقتصاد کشور بخشیده بود.

لنین این قضیه را پذیرفته بود، ولی از نتیجه‌گیری شانه خالی می‌کرد. او از جایگاه مالی تعیین‌کننده حکومت تزاری یاد کرده بود، [۹۳] ولی بی‌آن‌که بر آن تأکید کند و دلالت‌هایش را برای اقتصاد روسیه توضیح دهد، همچنان که در مورد غرب تحت تسلط مالکیت خصوصی نیز همین‌گونه عمل کرده بود. او که از تأکید بر کارکردهای مدیریتی دولت روسیه در گذشته سر باز زده بود، از تأکید بر این کارکردها در زمان حال نیز خودداری ورزید. بدین‌سان، او یک عنصر نهادی اساسی را که می‌توانست گذشته «شبه‌آسیایی» کشور روسیه را با یک دولت سوسیالیستی حال و یا یک دولت «آسیایی» آینده پیوند زند، پنهان نگه داشته بود.

۲. دولت و انقلاب (۱۹۱۷)

لنین در رساله دولت و انقلاب، گامی پیش‌تر در جهت این فریبکاری برداشت. او در این رساله، نیاز به جایگزینی یک نوع دولت جدید به جای دولت موجود تحت تسلط طبقه حاکم را تبیین کرده بود؛ دولتی که مانند کمون پاریس، می‌بایست آن را از پایین تحت نظارت در آورد. او این تصمیم مهم را نه از طریق بررسی واقعیت‌های تاریخ، بلکه تحت تأثیر اظهارنظرهای مارکس درباره این موضوع، گرفته بود.

لنین برای آن‌که داعیه‌اش را در جهت احیای سنت مارکسیستی عملی کند، قول داد «تمامی» نظرهای مارکس و انگلس را درباره دولت جدید، ارائه کند. به

همین دلیل گفته بود «همه یا دست‌کم تعیین‌کننده‌ترین عبارت‌های مارکس و انگلس درباره این موضوع را، تا آن‌جا که امکان دارد، باید تمام و کمال باید ارائه کرد» [۹۴]

خواننده‌ای که به برخی عقاید یک نویسنده علاقه دارد، نخست نباید خواستار آن باشد که با مهم‌ترین اثر آن نویسنده آشنا شود، و اگر این عقاید در کار اصلی او بحث نشده باشد، به نوشته‌های دیگرش در این باره دسترسی یابد؛ ولی لنین در رساله دولت و انقلاب، چگونه عمل کرده بود؟ همچنان که در اظهارنظر او در ۱۹۰۷ نشان داده شد، انقلاب فرارسانده روسیه، نخست می‌بایست بنیادهای استبداد شرقی را از میان بردارد. او در ۱۹۱۲ نیز گفت که سال ۱۹۰۵، تنها «آغاز روند پایان گرفتن» شرایط «شرقی» و ساکن روسیه به شمار می‌آید. لنین حتی در ۱۹۱۴ نیز «نظام دولتی روسیه» معاصر را تابع «مجموعه عناصری» می‌دانست که در مجموع، مفهوم «استبداد آسیایی» را به بار می‌آورند. [۹۵] بدین‌سان، وقتی او در سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ قول داده بود همه ملاحظات مهم مارکس و انگلس را درباره دولت آسیایی ارائه کند، می‌بایست انتظار داشته باشیم که علاوه بر افکار مارکس درباره بنیادهای تملکی این دولت، اندیشه‌هایش را درباره بنیادهای کارکردی آن در ارتباط با نظام دولتی روسیه، نیز به دست دهد. در این‌جا می‌بایست انتظار داشته باشیم لنین از کتاب برجسته مارکس، سرمایه، که در آن اشارات متعدد و مهمی به دولت آسیایی شده است، و دیگر نوشته‌های مارکس درباره این موضوع، نقل قول‌هایی بیاورد و البته که می‌بایست از لنین انتظار داشته باشیم از نوشته‌های انگلس نیز نقل قول کند، و به ویژه به عبارتی که او در ۱۸۷۵ درباره استبداد آسیایی روسیه نوشته بود، توجه خاصی نشان دهد.

ولی لنین هیچ‌یک از این کارها را انجام نداد. در کتابی که او برابر با قولی که داده بود، می‌بایست همه تفسیرهای تعیین‌کننده مارکس را درباره دولت ارائه کند، از کتاب سرمایه مارکس حتی یاد هم نشده بود. و از همه تفسیرهای دیگر مارکس و انگلس درباره دولت کارکردی به گونه عام، و استبداد شرقی روسیه به

صورت خاص، به همین‌سان پرهیز شده بود. در واقع، نظر مارکس دربارهٔ دولت استبدادی کارکردی، ناپدید شده بود. تنها نوع دولتی که لنین به آن اشاره کرده بود، دولت مبتنی بر مالکیت خصوصی مورد نظر مارکس و انگلس بود، که همان دولت غیر شرقی است.

لنین با گزینشی پی‌گیرانه، عبارت‌هایی از مارکس را که دربارهٔ سه سامان اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی در طرح مارکسیستی بودند، یعنی یونان و روم باستان، فئودالیسم و سرمایه‌داری، نقل قول کرد و او این عبارت‌ها را که به آسانی به آن‌ها دست یافته بود، نه از آثار مارکس بلکه از آخرین بخش‌های آنتی دورینگ^۱ انگلس گرفت، که هیچ پیوندی با نوشته‌های اجتماعی-تاریخی او در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت نداشتند.

۳. سخنرانی لنین دربارهٔ دولت (۱۹۱۹)

در ۱۹۱۶، که لنین داشت یادداشت‌هایش را برای نگارش دولت و انقلاب تنظیم می‌کرد، سلطنت مطلقهٔ روس، با وجود ضعیف شدن هنوز پابرجا بود. در تابستان ۱۹۱۷، که این کتاب تکمیل شد، دولت تزاری سقوط کرده بود و بلشویک‌ها می‌کوشیدند برنامهٔ سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ لنین را پیاده کنند؛ از جمله ملی‌سازی زمین، که به نظر پلخانوف، می‌بایست امکان نوعی تجدید حیات دولت آسیایی را به شدت افزایش دهد.

بدین‌سان، لنین خوانندگانش را در مورد جنبه‌های اساسی انقلابی که می‌خواست برپا کند، اغفال کرده بود. او بلافاصله پس از انقلاب اکتبر و سال‌های بعد، که بلشویک‌ها در صدد تحکیم قدرت مدیریتی انحصاری‌شان بودند، همین کار را ادامه داد. اوج تغییر در موضع ایدئولوژیک او، در سخنرانی‌اش با عنوان «دربارهٔ دولت» نشان داده شده بود که در یازدهم جولای ۱۹۱۹ اتفاق افتاد.

لنین در کتاب دولت و انقلاب، از سرمایه هیچ نقل قولی نکرد، ولی دست‌کم بخشی از نوشته‌های درجه دوم مارکس را در کتابش ارائه کرد. او در

سخنرانی‌اش «دربارهٔ دولت»، نه از مارکس نامی برد و نه از واژهٔ «مارکسیسم». به جای آن، از انگلس به عنوان یگانه مرجع در قضیهٔ «سوسیالیسم معاصر» یاد کرد. لنین، انگلس را نه به خاطر بینش‌های متعددش دربارهٔ دولت آسیایی و استبداد شرقی و نه حتی به خاطر کتاب آنتی دورینگ، بلکه فقط به خاطر کتابی که در ۱۸۸۴ برای معرفی مورگان نوشته بود، توصیه کرد. لنین در این سخنرانی گفته بود: «به شما توصیه می‌کنم برای برخورد با مسئلهٔ دولت به این نوشتهٔ انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مراجعه کنید. این کتاب یکی از آثار بنیادی دربارهٔ سوسیالیسم معاصر است^۱، که هریک از عبارت‌هایش را باید با اطمینان پذیرفت.» [۹۶]

لنین با آن‌که هریک از عبارت‌های این کتاب را به عنوان عبارت موثق توصیه کرده بود، ولی خودش برخی افکار اساسی آن را تحریف کرده بود. دو مورد از این تحریف‌ها در بررسی ما مهمند؛ هر دوی این موارد دربارهٔ اهمیت بردگی هستند و هر دو در جهت تحکیم این عقیده‌اند که تحول اجتماعی یک فرایند تک‌خطی است.

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، انگلس در کتابش دربارهٔ خانواده یادآور شده بود که بردگی عنصر اصلی تولید در «شرق» و نیز در قرون وسطای اروپا نبود (شرق تنها «بردگی خانگی» را می‌شناخت و قبایل ژرمنی با پرهیز از «منجلاّب» بردگی، از جامعهٔ «تیره‌ای»، یک راست به سرواژهٔ فئودالی رسیدند). به هر روی، لنین همهٔ این تمایزهای اساسی را کنار گذاشت و «جامعهٔ برده‌داری» را به عنوان یک مرحله از تحول تقریباً جهانی در نظر گرفت. «سراسر اروپای متمدن معاصر این [مرحله] را پشت سر گذاشتند - دو هزار سال پیش بردگی بر همهٔ کشورها حاکم بود. بیشتر اقوام بشری در بخش‌های دیگر جهان، از این مرحله عبور کردند.» [۹۷] بدین‌سان، یک‌نوع سامان عام مبتنی بر مالکیت خصوصی به نوع دیگر آن منجر شد: جامعهٔ برده‌داری به جامعهٔ سرواژهٔ تبدیل شد و این جامعه

۱. به یاد داشته باشید که در این‌جا لنین از فرمول سوسیالیسم «علمی» که معمولاً با سوسیالیسم مارکستی همراه است، استفاده نکرد.

به سرمایه‌داری و سرمایه‌داری نیز به نوبه خود به سوسیالیسم تغییر شکل داد.[۹۸]

این نوع طرح تحول تک‌خطی جایی برای جامعه آسیایی و تجدید سازمان آسیایی باقی نگذاشته بود، به جای آن، به صورتی ظاهراً «علمی» نشان می‌داد انقلاب بلشویکی با درهم کوبیدن نیروهای خبیث مالکیت خصوصی، مرحله بعدی و گریزناپذیر پیشرفت بشری را، که همان سوسیالیسم باشد، آغاز کرد.

و) آخرین دوره لنین: کابوس نظام آسیایی-چینی دوباره پدیدار می‌شود

اگر لنین معتقدات پیشین خود را یکسره رد کرده بود، توضیح ما درباره این اسطوره بزرگ همین‌جا پایان می‌گرفت. ولی لنین یک «سوسیالیست ذهنی» بود؛ و هرچند رژیم که او از آغاز پیدایشش بر آن ریاست داشت، به حکومت سوسیالیستی مورد نظر مارکس و خودش، پیش از انقلاب اکتبر چندان شباهتی نداشت ولی همچنان معتقدات پیشین خود را بازگو می‌کرد. بدین‌سان، هرچند او به خاطر قدرت، به اصول سوسیالیستی‌اش خیانت کرده بود، ولی شکی نیست که این کار را با عذاب وجدان انجام داده بود. و شکی هم نیست که لنین وقتی قضیه آسیایی را تحریف می‌کرد، آسوده‌خاطر نبود.

لنین در کتاب دولت و انقلاب، وجود استبداد شرقی، یا همان نظام ستمگری و استثمار «بربرانه» و تعیین‌کننده را با الحاق وجه وصفی «در دوره تمدن» [۹۹] به گفته‌هایش درباره دولت مبتنی بر مالکیت خصوصی، به گونه‌ای غیر مستقیم پذیرفت؛ گرچه این ژست او پیامد گمراه‌کننده نظر اصلی‌اش را چندان خنثی نمی‌کرد، ولی همان نشان می‌داد از «گناهی که ضد علم» انجام داده بود، آگاه است.

لنین در سخنرانی «درباره دولت»، اصطلاح «بندگی»^۱ را به کار برد، حال آن‌که انگلس به جای آن از اصطلاح «ثودالیسم» استفاده کرده بود. او در بحث

درباره وضعیت بندگی، چنین نتیجه گرفته بود: «این همان وضعیت بندگی بود که برای مثال در روسیه وجود داشت و امروزه در کشورهای آسیایی کاملاً عقب‌مانده^۱، از جمهوری خواه گرفته تا سلطنتی، هنوز هم برقرار است.» [۱۰۰] در این‌جا آشکار است که لنین می‌دانست «کشورهای آسیایی» صورت خاصی از بندگی را داشتند؛ و هنوز میان کشورهای آسیایی «کاملاً» عقب‌افتاده و کشورهای دیگر (نیمه عقب‌افتاده و شبه آسیایی) همچون روسیه، تمایز قائل بود. در این‌جا او، بار دیگر اقرارهای مهمی کرد، ولی این اقرارها را چنان با احتیاط بیان کرد که به سختی قابل تشخیص بودند.

از دیدگاه نظری لنین، قبض قدرت بلشویک‌ها در پاییز ۱۹۱۷، برای آغاز کردن یک تحول با گرایش سوسیالیستی یا کاملاً سوسیالیستی، بخت چندان نداشت، زیرا به عقیده او، ضمانت‌های «نسبی» داخلی که یک دولت کمونی (بدون دیوان‌سالاری، بدون پلیس و بدون ارتش ثابت) به دست می‌داد، فقط در صورتی می‌توانست از تجدید هراسناک نظام آسیایی جلوگیری کند، که رژیم جدید، از پشتیبانی یک نوع انقلاب در برخی کشورهای پیشرفته صنعتی غرب برخوردار باشد. به همین خاطر، وقتی که در نوامبر ۱۹۱۸ انقلابی در آلمان برپا شد، لنین به وجد آمده بود.

ولی قتل دو رهبر کمونیست آلمان، کارل لیبکنشت^۲ و روزا لوکزامبورگ^۳، در پانزدهم ژانویه ۱۹۱۹، ضعف نیروهای انقلابی در غرب، را که لنین به یاریشان دل بسته بود، به تلخی ثابت کرد. لنین از این حادثه به شدت تکان خورده بود. پنج روز بعد، او پیش از نشست کنگره دوم اتحادیه کارگری سراسری روسیه، در یک سخنرانی عجیب، بر دستاوردهای انقلاب بلشویکی تأکید کرد. او در این‌جا یادآور شده بود که «انقلاب فرانسه به صورت ناب آن،

۱. Sovershenno؛ این فرمول لنین، تمایزی را به یادمان می‌آورد که مارکس میان مسائل «کاملاً» شرقی چین در دهه ۱۸۵۰ و گرفتاری‌های «شبه شرقی» ناشی از روسیه تزاری به عمل آورده بود (مارکس، NYDT، ۵ اوت ۱۸۵۳).

2. Karl Liebknecht

3. Rosa Luxemburg

1. Krepostinchestov

فقط یک سال دوام آورد، ولی در همین یک سال کارهای بزرگی انجام داد. انقلاب بلشویکی حتی کارهایی بیش‌تر از انقلاب فرانسه انجام داد.» [۱۰۱] جمله‌های بی‌سروته، به سختی می‌توانستند این هراس او را بی‌پوشانند که، انقلاب بلشویکی نیز مانند انقلاب فرانسه، ممکن است در جهت تجدید سلطنت حرکت کند.

درست نمی‌دانیم لنین چه نوع تجدید نظامی را در ذهن داشت، ولی این را می‌دانیم که در بیست‌ویکم آوریل ۱۹۲۱ - درست پس از شورش کروشتاد^۱ - او بر خطرهای ضد سوسیالیستی و ضد پرولتاریایی در ذات دیوان‌سالاری جدید شورایی، تأکید کرد. این دیوان‌سالاری، نه یک نیروی بورژوایی که چیزی بدتر از آن بود. مقیاس تطبیقی سامان‌های اجتماعی مورد نظر لنین، نشان می‌دهد او چه چیزی در ذهن داشت: «سوسیالیسم از سرمایه‌داری بهتر است و سرمایه‌داری نیز از نظام قرون وسطایی تولید کوچک و دیوان‌سالاری وابسته به خصلت پراکنده تولیدکنندگان کوچک بهتر است.» [۱۰۲]

این عبارت لنین ممکن است آن‌هایی را که با تعریف مارکسیستی استبداد شرقی آشنا نیستند، گیج کند. ولی آشنایان با این قضیه، این نظر مارکس و انگلس را به یاد می‌آورند که اجتماع‌های روستایی خودبسته، پراکنده و دور از هم، بنیادهای استوار و طبیعی استبداد شرقی به شمار می‌روند. [۱۰۳] آن‌ها این عبارت لنین در ۱۹۱۴ را نیز باید به یاد آورند که در آن گفته بود «تحول ناچیز تولید کالایی»، علت اقتصادی استواری شدید استبداد آسیایی بود. [۱۰۴]

لنین در چند عبارت بعدی، که گویی می‌خواست هرگونه شک را درباره مقصودش از بین برد، در توضیح ویژگی دیوان‌سالاری نوین شورایی، از این هم پیش‌تر رفت. او در پاسخ به این پرسش خود که «ریشه‌های اقتصادی دیوان‌سالاری چیستند؟» چنین پاسخ داد: «دیوان‌سالاری دو ریشه اصلی دارد؛ از یک سو، بورژوازی توسعه یافته به یک دستگاه دیوان‌سالاری، که اساساً یک

دستگاه نظامی است و به یک دستگاه قضایی نیاز دارد... ما این دو ریشه اصلی را نداریم. دیوان‌سالاری ما ریشه اقتصادی دیگری دارد، که همان خصلت پراکنده و قطعه قطعه تولیدکنندگان کوچک، فقر و بی‌فرهنگی‌شان، نبود راه‌ها، بی‌سواد، نبود مبادله میان کشاورزی و صنعت و عدم ارتباط و کش میان آن‌هاست.» [۱۰۵]

درست است که لنین به پدیده‌ای که وصف می‌کرد، برجسیبی نزده بود، ولی توضیحات او بیش‌تر درباره پراکندگی و انزوای دهکده‌هایی بود که رژیم تازه بر آن‌ها حاکم شده بود. او با لحن غیر مستقیم^۱، آشکارا به بیان این هراسش می‌پرداخت که تجدید نظام آسیایی در شرف وقوع بود و نوع تازه‌ای از استبداد شرقی در حال شکل گرفتن بود.

پس جای شگفتی نیست که لنین در پایان دوره سیاسی‌اش چندین بار میراث نهادی «دیوان‌سالارانه» و «آسیایی» را یادآور شده بود. او یادآور شد که جامعه روس هنوز از بی‌فرهنگی «شبه آسیایی» اش، «رنج می‌برد.» [۱۰۶] او از واژه «آسیایی» برای آن استفاده کرد که شیوه برخورد دهقان روس را در مقایسه با شیوه دهقان «اروپایی» نشان دهد. [۱۰۷] لنین از رژیم شوروی انتقاد می‌کرد که چرا نمی‌تواند «بدون تأثیرپذیری از انواع فرهنگ پیشابورژوایی یا همان فرهنگ دیوان‌سالارانه یا بندگی، کارش را انجام دهد.» [۱۰۸] او از فرهنگ بندگی سخن گفت نه فتودالی. لنین کمی پیش از حمله قلبی که دستش را از عرصه سیاسی کوتاه کرد، چندان در این راستا پیش رفته بود که دستگاه دولتی شوروی را با کمی تفاوت سطحی «تا حد زیادی بازمانده رژیم قدیم» خطاب کرد.^۲

۱. لنین در آغاز از این لحن خاص برای مخاطب قرار دادن کسانی استفاده می‌کرد که تحت ستم حکومت تزار زندگی می‌کردند، به شیوه‌ای که فرمانروایان تزاری تشخیص ندهند او چه می‌گوید (لنین، گزیده آثار، جلد دوازدهم، ص ۱۷۵). ولی اکنون که رئیس قشر حاکم جدید شده بود، از همین لحن استفاده می‌کرد تا معنای گفته‌اش را از حکومت‌شوندگان پنهان نگه دارد.

۲. لنین، گزیده آثار، جلد سی‌وسوم، ص ۴۴۰؛ جلد نهم، ص ۳۸۲. جلد سی‌وسوم، ص ۴۰۴ (ما هنوز دستگاه قدیم را داریم) و در ص ۴۳۴، گفت: «دستگاهی که ما به ارث برده‌ایم، کاملاً متأثر از دوره پیشین است.»

لنین، بنیان‌گذار اتحاد شوروی، مانند اوگوستوس، نخستین امپراتور روم، آنچه را که با کردارش نابود می‌کرد، در گفتارش هواداری می‌کرد. ولی گفته‌ها نیز تاریخ خاص خودشان را دارند و گفته‌های آموزه‌پردازان رسمی رژیم که افکارش را در یک قالب انعطاف‌ناپذیر قرار می‌دهد، نمی‌توان نادیده گرفت.

تصادفی نیست که در اتحاد جماهیر شوروی تا زمانی که «سوسیالیست‌های ذهنی» (یا همان اعضای «گارد قدیمی») با پیدایش دیوان‌سالاری تمامیت‌گرای نوین مخالفت می‌کردند، استدلال‌های مدافع مفهوم جامعه آسیایی همچنان آشکارا مطرح می‌شدند. و این هم تصادفی نیست که استالین، که دستگاه دولتی نوپای لنین را به ارث برده و توسعه‌اش داده بود، آمادگی لنین برای حذف حقایق نامناسب را نیز از او به ارث برده بود. حتی اگر این حقایق را نه فقط لنین بلکه مارکس و انگلس نیز به زبان آورده باشند.

الف) هدف‌های گارد قدیمی

در ۱۹۲۵، ریازانوف که در آن زمان مدیر مؤسسه مارکس و انگلس در روسیه بود، مقاله‌ای با عنوان «اندیشه‌های مارکس درباره چین و هند» منتشر کرد و همه اندیشه‌های مارکس درباره جامعه آسیایی و شیوه تولید آسیایی را در آن گنجانید. [۱۰۹] در همان سال، وارگا^۱، اقتصاددان برجسته، اعلام کرده بود که فعالیت‌های تولیدی و عملیات آبی حفاظتی که تحت نظارت دولت انجام می‌گرفتند، بنیاد جامعه چینی را تشکیل می‌دادند و مدیران اهل دانش یا فرهیخته، نه نمایندگان مالکیت خصوصی همچون زمینداران، طبقه حاکم چین را می‌ساختند. [۱۱۰] در ۱۹۲۸، برنامه کمونیسم بین‌الملل که با هدایت بوخارین^۲ تنظیم شده بود، در اقتصاد کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره، «روابط فتودالی قرون وسطایی یا روابط مبتنی بر شیوه تولید آسیایی» پیدا کرده بود؛ و وارگا در

مقاله‌ای در نشریه بلشویک^۱، که ارگان نظری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود، بار دیگر چین سنتی را به عنوان یک جامعه آسیایی معرفی کرد و یادآور شد در این جامعه، دهقانان، از دهقانان صاحب زمین گرفته تا اجاره‌کاران، جایگاهی بسیار متفاوت از جایگاه سرف‌ها در جامعه فتودالی داشتند. [۱۱۱] وارگا در ۱۹۳۰، از کارگزار کمونیسم بین‌المللی، یولک^۲ و ویراستاران نشریه *Problemy Kitaia* که هم‌داستانش بودند، انتقاد کرد که چرا شیوه تولید آسیایی را نوع دیگری از شیوه تولید فتودالی می‌نامند. به گفته وارگا، اگر مارکس چنین عقیده‌ای داشت، «آن را به زبان می‌آورد». [۱۱۲] به نظر او، تغییری که یولک در نظر مارکس داده بود، کم‌تر از «تجدیدنظر در مارکسیسم» نبود. به همین دلیل، وارگا درخواست کرده بود این مسئله موضوع یک بحث سازمان‌یافته قرار گیرد.

چنین بحثی در فوریه ۱۹۳۱، یعنی کمی پس از اشتراکی شدن تحمیلی زمین که کارگزاران نوین و دست‌نشانده استالین را تقویت کرده بود، و پیش از وقوع تصفیه‌ها، که گارد قدیم را قلع و قمع کرد، در لنینگراد واقعاً انجام گرفت. زمان انجام گرفتن این بحث، خود توضیح می‌دهد که چرا ریازانوف، وارگا، بوخارین و مادیار^۳ (که هوادار برجسته و جوان‌تر مفهوم آسیایی بود) در این بحث شرکت داده نشدند و باز همین موقعیت زمانی توضیح می‌دهد چرا کسانی که در این بحث، تمدن‌های بزرگ آسیایی را «فتودالی» خوانده بودند، در حمله به مدافعان «نظریه شیوه تولید آسیایی»، قدری خویشتن‌داری نشان دادند.

ب) انتقاد اجباری از نظریه جامعه آسیایی

۱. بحث لنینگراد (۱۹۳۱)

هواداران تفسیر «فتودالی» جامعه شرقی، از جهت سیاسی جایگاه مستحکمی

داشتند زیرا استالین از ۱۹۲۶ بارها سازمان کشاورزی چین را «فتودالی» نامیده بود. [۱۱۳] ولی استالین زمانی که از شرایط فتودالی چین سخن می‌گفت، بیش‌تر لحن جدلی داشت تا مجاب‌کننده. او افکارش را با ارجاع به واقعیات شناخته‌شده اقتصاد و جامعه چینی، مطرح نکرد. استالین حتی این را هم نشان نداد که با عبارات مارکس و انگلس درباره نظام آسیایی و شیوه تولید آسیایی چه باید کرد.

این فقدان جهت‌یابی، در عبارت‌های کمینترن درباره چین، هند و دیگر کشورهای آسیایی نیز دیده می‌شود. به خاطر همین قضیه هم آن‌هایی که در این بحث بر نظر «فتودالی» استالین تأکید داشتند، جانب احتیاط را رعایت می‌کردند. هواداری از یک خط حزبی که سرشار از اشکالات آموزه‌ای جدی بود، چندان هم آسان نبود.

به هر روی، در کنفرانس لنینگراد، نکاتی آشکار شد:

۱. منتقدان مفهوم آسیایی این فکر را که یک دیوان‌سالاری کنارکری می‌تواند طبقه حاکم باشد، رد کردند. [۱۱۴]
۲. آن‌ها تفسیر دیوان‌سالارانه آسیایی «اعیان» چینی را رد کردند.^۱
۳. آن‌ها ادعا کردند نظریه شیوه تولید آسیایی، کار کمونیسم بین‌المللی را در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره به خطر می‌اندازد.^۲

۱. DASP، ص ۶۸ و ص ۱۸۱. از همین رو بود که به خاطر تأکید بر کیفیت «آسیایی» اعیان چینی، از من انتقاد شده بود. وقتی این گروه را به عنوان جناح غیر رسمی طبقه حاکم دیوان‌سالار چین توصیف کردم، به راستی همین منظور را داشتم (ویتوگل: ۱۹۳۱، ص ۷۳۰). برای آشنایی بیش‌تر با نظر پیشین من در این باره، نگاه کنید به همین کتاب، فصل هشتم، اعیان دیوان‌سالار.

۲. گودز اعلام کرده بود فکر «استثناء‌پذیری» (خصلت غیر غربی) شرق که در نظریه جامعه آسیایی مندرج است، برخی ملیت‌گرایان آسیایی را به رد مرجعیت عقیدتی کمونیست‌ها تشویق می‌کند و اندیشه آسیای را که امکان ایفای نقش «منجیان» را برای سرمایه‌داری اروپایی فراهم می‌بازد (DASP، ص ۳۴). این استدلال «منجیان» را مارکس در ارزیابی فرمانروایی بریتانیا بر هند مطرح کرده بود. از بحث داغی که درباره مسائل «صنعتی‌سازی» و «استعمارزدایی» در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره درگرفته بود، چنین برمی‌آید که این رویکرد مارکس،

سخنگوی تفسیر فتودالی شرق، با یادآوری گفته‌هایی از انگلس و مارکس که جامعه آسیایی را ندیده گرفته بودند، موضعش را تحکیم کرده بود. مدافعان نظریه شیوه تولید آسیایی نیز عبارت‌هایی از مارکس، انگلس و لنین را در تأیید نظرشان نقل کردند. ولی آن‌ها از تفسیر شرقی مارکس یا انگلس درباره روسیه، یادی نکردند؛ آن‌ها از ذکر مفهوم جامعه آسیایی-چینی لنین و اندیشه‌هایش درباره امکان نوعی تجدید حیات جامعه آسیایی نیز طفره رفته بودند.

در این نبرد نقل‌قول‌ها، با مدافعان نظریه آسیایی رفتار چندان بدی نشده بود. آشکار است که به سخنگوی خط حزبی، که پیش از کنفرانس بی‌گمان با دفتر سیاسی حزب مشورت کرده بود، آموزش داده نشده بود با مفهوم شیوه تولید آسیایی مارکس که در پیش‌گفتار کتاب نقد اقتصاد سیاسی مطرح شده بود، چگونه برخورد کند. به همین خاطر هم گودز^۱ و یولک که با درج وجه «آسیایی» در برنامه کمونیسم بین‌المللی [۱۱۵] مخالفت کرده بودند، همچنان از بیانیه مشهور مارکس در این باره وفادارانه نقل‌قول می‌کردند.^۲

ناامنی عقیدتی آن‌ها در رفتار سیاسی‌شان نیز آشکار بود. در آغاز کنفرانس، یولک گفته بود: «می‌خواهم علیه این نظریه هشدار دهم. آنچه واقعاً اهمیت دارد، افشای سیاسی این نظریه است، نه اثبات حقیقت ناب این قضیه که آیا شیوه تولید آسیایی وجود داشت یا نداشت.» ولی این عبارت که حتی نمود عینیت علمی را نیز تحقیر می‌کرد، به نظر مخالفان این نظریه، هم بی‌موقع و هم نسنجیده بود. گودز، نظر یولک را به گونه‌ای مدیرانه با الفاظ دیگری بیان کرد [۱۱۶] و صورت جلسه چاپ‌شده، تنها روایت رقیق‌شده‌ای از عبارت اصلی را

→ کمونیسم بین‌الملل را نگران کرده بود (نگاه کنید به *inprecor*، ۱۹۲۸، ص ۱۲۲۵، ص ۱۲۴۷، ص ۱۲۷۶، ۱۳۱۲، ص ۱۳۲۰، ص ۱۳۵۰، ص ۱۳۵۲، ص ۱۳۶۵، ص ۱۳۹۵، ص ۱۴۰۲، ص ۱۴۰۵، ص ۱۴۰۹، ص ۱۴۱۲، ص ۱۴۲۱، ص ۱۴۲۴، ص ۱۴۲۵، ص ۱۴۷۱).

1. Godes

۲. یولک اهمیت این وجه را دست‌کم می‌گرفت (DASP، ۷)، ولی گودز به خاطر چنین کاری از او انتقاد می‌کرد (همان، ص ۱۶۴).

۲. اهمیت بحث سال ۱۹۳۱

از جهت نتایج فوری، کنفرانس لنینگراد بدون نتیجه قطعی بود. ولی از دیدگاه پژوهشگر جامعه‌شناسی معرفت، این کنفرانس بسیار رضایت‌بخش بود. تا آن‌جا که من اطلاع دارم، این کنفرانس، نخستین کنفرانسی بود که در آن، درباره دلالت‌های سیاسی نظریه جامعه آسیایی با صراحت نسبی بحث شده بود. دو واقعیت نشانگر منحصر به فرد بودن این کنفرانس است: یکی آن‌که برخلاف بحث‌های دیگری که درباره جنجال‌های اقتصادی، ادبی یا زیست‌شناختی مطرح می‌شد، بحث‌های کنفرانس لنینگراد در نشریه کمونیسم بین‌المللی منتشر نشده بودند، و دیگر این‌که قضایای مطرح شده در این کنفرانس، در میان احزاب کمونیست خارج از شوروی به گونه‌ای فراگیر مورد بحث قرار نگرفته بودند.

این قضایا را می‌توان بدین‌سان خلاصه کرد: نظریه جامعه آسیایی رهبری کمونیستی را در آسیا به خطر افکنده بود، زیرا غرب «سرمایه‌دار» را چنین ترسیم کرده بود که علاوه بر عمل ستمگرانه، می‌تواند کار سازنده‌ای نیز انجام دهد. این نظریه از جهت دیگری نیز رهبری کمونیستی را تهدید می‌کرد: می‌توانست رهبران ملی‌گرای آسیا را وا دارد آموزه هدایت‌شده از مسکو را به عنوان راهنما رد کنند. همچنین، نظریه آسیایی، تلاش کمونیست‌ها برای تأکید یک‌جانبه بر مسائل ثانوی و هرچند جدی مالکیت را، در خطر می‌انداخت؛ تلاشی که در صدد بود با تأکید بر مسئله ثانوی، مسئله اصلی طبقه حاکم دیوان‌سالار و بردگی دولتی به معنای عام آن را لاپوشی کند.

ماهیت ظریف این قضایا، رویه‌های محتاطانه‌ای ایجاد می‌کرد؛ ولی رهبری برتر کمونیسم بین‌المللی می‌دانست هرچقدر هم این کار به تأخیر افتد، مفهوم دولت «آسیایی» مبتنی بر مدیریت و دیوان‌سالاری، سرانجام باید حذف شود.

به دست می‌دهد.^۱ وانگهی، در حالی که گودز و یولک به اشتراک تنها برخی اعضای اردوی «ضد فتودالی» را به عنوان «هودادار تروتسکی» بازخواست می‌کردند، [۱۱۷] گودز به تنهایی همه اعضای این گروه را با برجسب «هودادار تروتسکی» تهدید کرده بود. [۱۱۸]

این خویشتن‌داری بی‌گمان به خاطر این واقعیت نبود که تروتسکی در مبارزه علیه استالین هرگز از مفهوم آسیایی استفاده نکرده بود.^۲ چنین اتفاقی نمی‌توانست یک مبلغ بلشویک را متوقف کرده باشد. ولی اگر هوداداران نظریه «فتودالی» این بحث را در آن زمان تا پایانش دنبال می‌کردند، برنامه‌ریزان عقیدتی مسلط، آشکارا چنین چیزی نمی‌خواستند. حتی یولک ستیزه‌جو ضروری می‌دانست که بگوید مدافعان مفهوم آسیایی، نظریه‌های بورژوایی را تکرار نمی‌کنند. او فقط به این نتیجه رسیده بود که «مواضع غلط این افراد، نفوذهای بیگانه را منعکس می‌سازد». [۱۱۹]

بدین‌سان، در صداقت سیاسی هوداداران نظریه شیوه تولید آسیایی، تردید نشد. بدعتشان ناچیز بود و آن‌ها را از موضع یک کمونیست خوب بودن محروم نساخت.

۱. در گزارش چاپ‌شده کنفرانس لنینگراد، یولک تنها بر اهمیت سیاسی نظریه آسیایی تأکید می‌ورزد. خوشبختانه، ویراستاران این گزارش در کارشان لغزش کردند. آن‌ها نه تنها تغییر عبارت یولک توسط گودز را که نشان می‌داد یولک قضیه حقیقت را مطرح کرده بود، بلکه گفته یکی از شرکت‌کنندگان را که از یولک مویه‌مو نقل کرده بود، در گزارش گنجانده بودند (همان، ص ۸۹).

۲. تروتسکی در فصل‌های مقدماتی کتاب‌هایش درباره انقلاب‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، کیفیت مدیریتی و استثماری رژیم تزاری را که به عقیده او به «استبداد آسیایی» نزدیک شده بود، مختصری توضیح داده بود (تروتسکی، ۱۹۲۳، ص ۱۸؛ همان ۱۹۳۱، ص ۱۸). ولی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، او در بحث از جامعه چینی از اصطلاح‌های «آسیایی» استفاده نکرد و در انتقاد از استبداد دیوان‌سالارانه استالین نیز معیارهای استبداد شرقی را به کار بسته بود. تروتسکی در ۱۹۳۸، بررسی‌ای درباره آنچه خودش آن را افکار مارکس می‌دانست، انجام داد. او در بحث از گونه‌های روابط اجتماعی، تنها از سه گونه بردگی، فتودالیسم و سرمایه‌داری، یاد کرده بود (تروتسکی، ۱۹۳۹، ص ۸)، درست همچنان که استالین در همان سال و لنین در ۱۹۱۹ انجام داده بودند.

ج) برزخ عقیدتی

فرسایش عقیدتی نظریه شیوه تولید آسیایی، پیشرفت همواری نداشت. کمونیست‌های چینی، حتی پیش از کنفرانس لنینگراد، مفهوم شیوه تولید آسیایی را در مورد چین سنتی رد کرده بودند. آن‌ها در ۱۹۲۸ و در ششمین کنگره ملی‌شان (که در مسکو برگزار شده بود) طی یک قطعنامه درباره روابط ارضی و مبارزه برای زمین در چین، این گام را برداشتند؛ عبارت‌های این قطعنامه نشان می‌دهند آن‌ها به جای در نظر داشتن اندیشه‌های «آسیایی» مارکس درباره چین، به پذیرش نظرهای «فتودالی» استالین در این باره مشتاق‌تر بودند.^۱ درست است که در نخستین پیش‌نویس این قطعنامه مفهوم شیوه تولید آسیایی به کار رفته بود؛ [۱۲۰] ولی این تلاش رقت‌بار - که چوچیو- پای^۲ سردمدارش بود و به هیچ نتیجه‌ای منجر نشده بود - فقط نشان‌دهنده فقدان یک سنت جدی مارکسیستی در جنبش کمونیستی بود.

در بخش‌های دیگر جهان مارکسیست-لنینیستی، اندیشه جامعه آسیایی تا پیدایش کتاب ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی استالین در ۱۹۲۸ و در برخی کشورهای انگلوساکسون، حتی پس از آن، طی یک برزخ عقیدتی دوام آورد. نکته جالب این است که نویسندگان شوروی می‌کوشیدند برای پدیده‌هایی

۱. بی. شوارتز در بررسی‌اش راجع به مائوتسه تونگ، دو تصمیم نظری ششمین کنگره حزب کمونیست چین را ذکر می‌کند؛ یکی رد تأکید تروتسکی بر روابط سرمایه‌دارانه در دهکده‌های چین، و دیگری رد تفسیر جامعه چینی به عنوان یک جامعه آسیایی (شوارتز، ۱۹۵۱ ص ۱۲۲). جای تألف است که در تاریخ مستند کمونیسم چین که شوارتز با همکاری جان ک. فرینک و سی. براندت، سردبیری آن را برعهده داشت، از این نکته دوم اطلاعی به دست داده نشده است. در این تاریخ، «تنها نوآوری که در عرصه نظری» به عمل آمده بود، «ارزیابی جدید موقعیت انقلابی» بود (براندت، شوارتز و فرینک، ۱۹۵۲، ص ۱۲۵). این حذف از این جهت تألف‌انگیزتر است که دکتر فرینک فقط چند سال پیش از این تاریخ، در کتابش با عنوان ایالات متحد و چین، بخش کاملی را به بحث درباره «چین به عنوان یک جامعه شرقی» اختصاص داده بود (فرینک، ۱۹۴۸، صص ۵۳، ۵۸).

2. Ch'ü Ch'iu-pai

تبیین «فتودالی» پیدا کنند که خود می‌دانستند مارکس آن‌ها را به منزله نمودهای شیوه تولید آسیایی در نظر گرفته بود. در این زمینه، به کوشش‌های پری‌گوژین^۱ (۱۹۳۴) گرنیه ویچ^۲ (۱۹۳۶) و استروف^۳ (۱۹۳۸) توجه کنید. جالب است که حتی در چارچوب کمونیسم بین‌المللی نیز، مفهوم آسیایی را هنوز می‌شد به کار بست. به یاد داشته باشید که مقاله مادیار با عنوان «مصایب سیل در چین»، منتشرشده در ارگان کمونیسم بین‌المللی، اینترنت‌نال پرس کورسپوندنس^۴، در سوم سپتامبر ۱۹۳۱ به چاپ رسیده بود^۵؛ و فاکس در همین مجله، در ۱۹۳۵ از «درک عالی مسئله هند» توسط مارکس ستایش کرد.^۶ این نکته هم جالب است که در مارکسیسم انگلیسی که در کتاب راهنمای مارکسیسم^۷ برنز مندرج شده است، [۱۲۱] تفسیر آب‌سالارانه شرق، فراوان است. گوردون چایلد^۸ در کتاب انسان خود را می‌سازد^۹، بر ویژگی‌های مدیریتی و

۱. پری‌گوژین شیوه تولید آسیایی را به عنوان نوع خاصی از فتودالیسم تبیین می‌کرد و از «به اصطلاح شیوه تولید آسیایی سخن می‌گفت (پری‌گوژین، ۱۹۳۴، ص ۸۰ و ۸۶).
۲. نگاه کنید به دایرة المعارف بزرگ شوروی، ۱۹۳۶، جلد هفدهم: «چین» (به ویژه ص ۵۳۸ و ۵۳۰)، که در آن، گرنیه ویچ از «فتودالیسم دیوان‌سالارانه» و «استبداد دیوان‌سالارانه» چین امپراتوری سخن می‌گوید.
۳. نگاه کنید به ده نکته استروف درباره شیوه تولید آسیایی، در استروف، ۱۹۴۰، ص ۲۲.

4. International Press Correspondence

۵. مادیار در لافافه نازکی از لفاظی «فتودالی» (فروپاشیدگی فتودالی» چین، بر «اهمیت زیاد» عملیات آبرسانی و کارکرد سازمان‌دهی تأکید می‌کند، که به «استبداد شرقی طبقات حاکم» واگذار شده بودند (Inprecor، ۱۹۳۱، ص ۸۶۵).
۶. Inprecor، ۱۹۳۵، ص ۱۳۳۶. فاکس که در ۱۹۳۰ مجموعه فراگیری از نوشته‌های مارکس را درباره شیوه تولید آسیایی منتشر کرده بود، طی مرور این آثار در راهنمای مارکسیسم، توجه خوانندگان را به افکار مارکس درباره هند جلب می‌کند. تصادف عجیب این است، البته اگر که تصادفی باشد، که در این راهنما، که پنجاه‌و دو نوشته مارکس، انگلس و استالین را در بر دارد، و در بریتانیا و ایالات متحد نیز توزیع شد، دو مقاله اصلی مارکس درباره هند چاپ شده بود، ولی از سخنرانی لنین «درباره دولت» اثری نبود.

7. Handbook of Marxism

8. Gordon Childe

9. Man Makes Himself

استبدادی «جوامع شرقی» تأکید می‌ورزد.^۱ در ایالات متحد، نیز برخی نویسندگانی که تفکرشان بر مفهوم آب‌سالارانه و آسیایی مارکس مبتنی بود، بر پژوهشگران غیر مارکسیست جامعه شرقی تأثیر گذاشته بودند. به تأثیر کتاب مناطق اقتصادی اساسی در تاریخ چین که در نتیجه رشد خدمات عمومی برای مهار آب پدید آمده بودند^۲، نوشته چی چائو-تینگ^۳، و نیز تأثیر من بر اوئن لاتیمور^۴، نیز توجه کنید.^۵

ولی مرور مفصل این تحول چندجانبه، در حوصله این کتاب نمی‌گنجد. در این جا همین قدر کافی است که بگویم در دهه ۱۹۳۰ و به ویژه در جهان مارکسیسم انگلوساکسونی، تفسیر آب‌سالارانه و آسیایی تمدن‌های شرقی، به صورت بسیار درست‌آیین آن، بازتولید شد و رواج داشت.

(د) استالین مارکس را «ویرایش» می‌کند

هرچند این تحول شماری از تاریخ‌نگاران اجتماعی را برانگیخته بود، ولی از دیدگاه دیوان‌سالاری تمامیت‌گرا و جدید شوروی، این تحول به منزله یک

۱. چایلد در این کتاب، اهمیت «مفهوم واقع‌بینانه تاریخ» مارکس را قبول کرده بود، هرچند مفهوم «انقلاب شهری» چایلد، افکار مارکس و انگلس (در اصل، آدام اسمیت) درباره جدایی شهر و روستا را مخدوش می‌کند؛ ولی با آن‌که مفهوم «رشد متوقف شده» مورد نظر چایلد در جوامع شرقی (چایلد، ۱۹۵۲، صص ۱۸۱ و ۱۸۶)، از دقت عبارت‌های جونز، میلز و مارکس درباره این پدیده برخوردار نیست، ولی تأکید او بر اهمیت عملیات آب‌سالارانه در پیدایش جوامع شرقی در مصر، بین‌النهرین و هند اولیه، با مفهوم کلاسیک آسیایی سازگار است.

2. Key Economic Areas in Chinese History, as Revealed in the Development of Public Works for Water Control 3. Chi Ch'ao-t'ing

4. Owen Lattimore

۵. لاتیمور در کتاب مرزهای آسیای میانه‌ای چین (که در ۱۹۳۹ تکمیل شد) یادآور شد در نخستین و حله، کتاب چی «اهمیت آبیاری و حمل‌ونقل رودخانه‌ای در تاریخ چین» (لاتیمور، ۱۹۴۰، ص ۲۱ مقدمه) را به او گوشزد کرد. در همین کتاب، او گفت بیش از دو هزار سال پیش، «یک امپراتوری با مدیریت دیوان‌سالارانه» جای فتودالیسم اولیه چین را گرفته بود (همان، ص ۳۶۹، ص ۳۷۵، ص ۳۶۸، ص ۳۷۳) و اضافه کرد عوامل اصلی این استحاله را «وینفوکل به گونه موقتی طبقه‌بندی کرد» (همان، ص ۳۷۰).

دینامیت بود. شاید استالین از همان اواخر دهه ۱۹۲۰ این خطر را حس کرده بود، ولی همو شاید مشکل رها کردن یک اندیشه اساسی مارکس را که بسیاری بلشویک‌های قدیمی هنوز به آن اعتقاد داشتند، نیز حس کرده بود. تنها پس از تصفیه‌های بزرگ (۱۹۳۵-۱۹۳۸)، که بیشتر مارکسیست‌های سنت‌گرا را نابود کرده بود، استالین جرئت پیدا کرد به یکی از حیاتی‌ترین عبارات مارکس درباره شیوه تولید آسیایی دست‌درازی کند.

ولی آیا خود استالین یک بلشویک قدیمی نبود؟ استالین به راستی در مکتب مارکسیسم درست‌آیین آموزش دیده بود. او در ۱۹۱۳، روسیه دهه ۱۸۳۰ را تحت سلطه «یک رژیم بزرگ سیاسی و اجتماعی آسیایی» توصیف کرد و از روسیه معاصر به عنوان «یک کشور شبه‌آسیایی» یاد نمود. [۱۲۲] ولی، وی این خطوط را تحت نفوذ لنین نوشته بود. [۱۲۳] استالین هرچند در مواردی اصطلاح «آسیایی» را برای مشخص ساختن ویژگی‌های ستمگرانه و خاص سرزمین مادری قفقازی‌اش [۱۲۴] به کار می‌برد، ولی بعید است در آن زمان به نظریه جامعه آسیایی مارکس علاقه‌ای داشته باشد. استالین در کنگره حزب کمونیست که ۱۹۰۶ در استکهلم برگزار شده بود، در درخواست انتقال زمین‌های زمینداران به دهقانان، از لنین نیز پیشی گرفته بود؛ [۱۲۵] ولی درباره امکان احیای جامعه آسیایی که لنین و پلخانوف را عمیقاً نگران ساخته بود، هیچ نظری نداده بود. او در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، در نخستین بازنمود مردم‌پسندانه‌اش از مارکسیسم، در میان انواع جامعه بالاتر از سطح کمونیسم ابتدایی؛ مادرسالاری، پدرسالاری، بردگی، «بندگی» و سرمایه‌داری را نیز جای داده بود. [۱۲۶]

استالین از میانه دهه ۱۹۲۰ به بعد، به تأکید بر خصلت فتودالی سامان ارضی چین پرداخت. در ۱۹۲۶، او از «بقایای قرون وسطایی و فتودالی» [۱۲۷] چین یاد کرد و در ۱۹۲۷، در ارجاع به «صورت‌های استثمار و ستمگری فتودالی و قرون وسطایی» [۱۲۸] چین، فرمول‌های یکنواخت «بقایای فتودالی» [۱۲۹] و «دستگاه دیوان‌سالارانه فتودالی» [۱۳۰] را تکمیل کرد.

ماهیت ماتریالیسم تاریخی که مارکس در ۱۸۵۹ در پیش‌گفتار کتاب معروفش، نقد اقتصاد سیاسی، به دست داده بود،^۱ از صمیم قلب ستایش کرد؛ و عبارت «تاریخی» مارکس را کلمه به کلمه نقل کرد، ولی همین که به جمله‌ای رسید که در آن مارکس به شیوه تولید آسیایی اشاره داشت، کارش را متوقف کرد. [۱۳۱] بدین‌سان، استالین به همه کسانی که نگران قضیه بودند، نشان داده بود هرگاه ضرورت داشته باشد، مارکس را نیز می‌توان با ساطور قصابی «ویرایش» کرد.

ها واکنش با تأخیر در جهان انگلوساکسون

داور برین آموزه مارکسیست-لنینیست گفته بود، مفهوم آسیایی دیگر نباید هواداران حزب کمونیست را آشفته سازد. به هر روی، راه کوتاه^۱ استالین به صورت کتاب درآمد و در ۱۹۳۹ به بسیاری زبان‌های خارجی ترجمه شد^۲ - در همان زمان که جهان در هراس از یک بلای فرارسنده آشفته بود. از سپتامبر ۱۹۳۹ به بعد، جنگ گسترش‌یابنده جهانی، برنامه‌ریزان سیاسی اتحاد شوروی را از انتشار قضایای مکتبی باز داشته بود. در واقع، آن‌ها در این سال‌ها امتیازهای عقیدتی مهمی به مردم اتحاد جماهیر شوروی و نیز دموکراسی‌های غربی داده بودند.

همین شرایط به خوبی توضیح می‌دهد چرا در ۱۹۴۰، نظریه پرداز مارکسیست لنینیست برجسته بریتانیایی، ار. پی. دات^۳، در کتاب هند امروزی^۴ و در مقدمه مقالات کارل مارکس درباره هند^۵، افکار مارکس را درباره جامعه آسیایی به معنای عام و جامعه هندی به معنای خاص، با شور و حرارت بازگو

دلیل محکمی در دست نداریم تا باور کنیم، پذیرش کامل و اولیه نظریه آسیایی توسط استالین، باعث شده باشد که او بعداً مفهوم آسیایی را رد نکند. لنین هرگاه که استراتژی سیاسی اقتضا می‌کرد، عزیزترین افکارش را رها می‌کرد. ولی عدم اعتقاد شدید استالین به نظریه «آسیایی»، پیشبرد نظر «فتودالی» را برایش آسان‌تر ساخته بود و عدم باریک‌بینی عمومی او، دستیابی به اهدافش را بدون حفظ هرگونه تداوم منطقی، برایش آسان‌تر کرده بود.

چنان‌که پیش از این یادآور شده بودیم، انگلس در پرمسئله‌ترین عبارت‌های غیر آسیایی‌اش، اهمیت انقلابی-اجتماعی عامل بوم‌شناختی را که او و مارکس در تفسیرهای پیشین‌شان درباره جامعه آسیایی بر آن تأکید کرده بودند، انکار نکرده بود. چه انگلس و چه لنین، به ترکیب عبارت برنامه‌ای مارکس درباره چهار شیوه متنازع تولید، که در پیش‌گفتار معروفش گنجانده شده بود، دست نزده بودند.

ولی استالین هر دوی این کارها را انجام داد. او «محیط جغرافیایی» را به عنوان «علت تعیین‌کننده تحول اجتماعی» رد کرد، تنها به این دلیل که یک چنین عاملی را که طی هزاران سال بدون تغییر باقی می‌ماند، نمی‌توان علت اصلی تحول دانست.^۱ استالین به جای دور زدن اعلامیه برنامه‌ای مارکس، که دیگران انجام داده بودند، بی‌هیچ شرمی، آن را مطرح و سپس مثله کرد. او ضمن ارائه پاپ‌مآبانه طرح تکامل تک‌خطی‌اش، که تنها سه نوع جامعه طبقاتی (برده‌داری، فتودالی و سرمایه‌داری) را در بر می‌گرفت، از «صورت‌بندی درخشان

۱. استالین، ۱۹۳۹، ص ۱۱۸. استالین در رد محیط و رشد جمعیتی به عنوان عوامل تعیین‌کننده و عمده، دقیقاً دنباله‌روی استدلال بوخارین بود (بوخارین، ۱۹۲۴، ص ۱۲۱ و ص ۱۲۴)، که کمی پیش از اعدامش در ۱۹۳۸، از طرف ویشینسکی به عنوان یک «نظریه پرداز نقل قول‌کننده»، آشکارا به سخره گرفته شده بود (همان، ص ۱۶۰). در فصل اول همین کتاب، یادآور شده بودم که مارکس در نظر خود درباره رابطه میان انسان و طبیعت، عامل فرهنگی را دست‌کم گرفته بود، ولی مفهوم مارکس از خصلت متغیر طبیعت در تاریخ، از نظر ایستای بوخارین و به دنبالش استالین، بسیار فاصله داشت. هم لنین و هم پلخانوف، بیش‌تر از بوخارین به موضع مارکس نزدیک بودند (نگاه کنید به ویتفولک، ۱۹۲۹، صص ۲۱۵-۵۰۴ و ۷۲۴-۶۹۸).

1. Short Course

۲. انتشار این اثر در پاییز ۱۹۳۸ به صورت بخش بخش در اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد

(Inprecor، ۱۹۳۸، ص ۱۰۶۷، ص ۱۱۰۸، ص ۱۱۳۲، ص ۱۱۵۷ و ص ۱۱۹۷)

3. R. P. Dutt

4. India To-day

5. Karl Marx Articles on India

کرده بود.^۱ همین شرایط این قضیه را نیز تبیین می‌کند که چرا در ۱۹۴۲، چایلد در بررسی عام تاریخی-اجتماعی دیگرش با عنوان در تاریخ، چه اتفاقی افتاد^۲، در بحث خود دربارهٔ ویژگی‌های «جوامع شرقی»، از آنچه در ۱۹۳۶ گفته بود، پیش‌تر رفت. [۱۳۲] او در این بررسی دوم، یادآور شد عصرهای مفرغ و آهن باعث پیدایش چهار سامان نهادی متمایز شدند: جوامع کشاورز مبتنی بر آبیاری که محصول اضافی آن «در دست‌های جرگه به نسبت کوچکی از کاهنان و کارگزاران جمع شده بود»؛ تمدن‌های کلاسیک رومی-یونانی که در آن‌ها تولیدکنندگان و پیشه‌وران اصلی سرانجام دچار فقر و بردگی شده بودند؛ فتودالیسم اروپایی؛ و جهان «سرمایه‌داری بورژوازی» نوین. [۱۳۳] از جهت معنایی، این چهار سامان با چهار شکل‌بندی اجتماعی متنازع و عمدهٔ مارکس، یکی‌اند.

و) اضمحلال نظریهٔ معروف شیوهٔ تولید آسیایی

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، برزخ عقیدتی نیز به پایان رسید. دات که چندسال پیش کاربرد نظریهٔ شیوهٔ تولید آسیایی را برای تحلیل علمی چین و هند توصیه می‌کرد، دیگر دربارهٔ این نظریه که زمانی آن را بسیار ارزشمند یافته بود، بحثی نکرد.^۳

۱. دات، مقالات مارکس در ۱۸۵۳ را که دربارهٔ همین قضیه نوشته بود، به عنوان «بارورترین نوشته‌های مارکس و نقطهٔ آغاز اندیشهٔ نوین دربارهٔ این مسائل» معرفی کرده بود (دات، ۱۹۴۰، ص ۹۳). اندیشه‌های مارکس دربارهٔ آسیا که نیم‌قرن تقریباً ناشناخته مانده بودند، اکنون آغاز «به تأثیرگذاری روزافزون بر اندیشهٔ رایج دربارهٔ مسائل هند کرده بود. امروز، تحقیق تاریخی نوین، سرفصل‌های رهیافت مارکس را در این‌باره، بیش از پیش تصدیق می‌کند» (همان، ص ۹۲. دات، ۱۹۵۱ (نوشته شده در ۱۹۴۰) و جاهای دیگر همین کتاب. مقاله‌ای در جهت تأیید هند امروزی و استدلال آسیایی مارکس، توسط تی. آ. بیسون، در *Amerasia*، جلد چهارم، شمارهٔ ۹، ص ۱۹۴۰، منتشر شده بود.

2. What Happened in History

۳. در ۱۹۴۲، دات هنوز به موضع پیشین خود، هرچند به گونه‌ای رقیق‌تر، پایبند بود. (دات،

چی چائو-تینگ در بررسی‌اش راجع به نواحی اقتصادی اساسی چین، دیگر به قضیهٔ دیوان‌سالاری و آب‌سالاری علاقه‌ای نشان نداد. او چه در مقام کارمند حکومت ملیت‌گرای چین و چه به عنوان کارگزار بلندپایهٔ رژیم کمونیستی چین، استدلال‌های «آسیایی» پیشینش را ادامه نداد.

لاتیمور که در ۱۹۳۰ بسیار تحت تأثیر نظرهای آب‌سالارانه و دیوان‌سالارانهٔ چی چائو و من قرار گرفته بود و حتی تا ۱۹۴۴ اصطلاح‌کشدار «شبه‌فتودالی» و «بقایای فتودالی» را از جهت علمی ابهام‌انگیز می‌دانست، در اواخر دههٔ ۱۹۴۰، جوامع سنتی آسیا را «فتودالی» نامید.^۱

→ ۱۹۴۳ «چاپ انگلیسی»، ۱۹۴۲، ص ۳۸، ص ۴۳، ص ۷۱، ص ۷۳، ص ۷۶ و ص ۸۷؛ ولی پس از پایان جنگ، این پایبندی را رها کرد. هرچند او هنوز گهگاه به نوشته‌های مارکس دربارهٔ هند اشاره می‌کرد (*Labour Monthly*، شمارهٔ ۳۲، ۱۹۵۰، ص ۴۳؛ شمارهٔ ۳۵، ۱۹۵۳، ص ۱۰۵)، ولی خواننده نمی‌تواند از اظهارنظرهای دوبهلوی او هیچ‌گونه نتیجه‌گیری «آسیایی» به عمل آورد. نظرهای پراکندهٔ دات دربارهٔ شرایط «فتودالی» هند، اگر جدا از هم در نظر گرفته شوند (همان، شمارهٔ ۲۸، ۱۹۴۶، ص ۳۲۱؛ شمارهٔ ۲۹، ۱۹۴۷، ص ۲۱۱)، هیچ تصویر تازه‌ای غیر «آسیایی» به دست نمی‌دهند. دات، استالین، نظریه‌پرداز بزرگ مارکسیست و نویسندهٔ راه کوتاه راست (همان، شمارهٔ ۳۱، ۱۹۴۹، ص ۳۵۷)، او طرح تاریخی تک خطی و خام اس. آ. داتج. با عنوان هند، از کمونیسم ابتدایی تا بردگی را فرمان‌بردارانه ستود (همان، شمارهٔ ۳۲، ۱۹۵۰، ص ۴۱)؛ و بحث سال ۱۹۵۲ شوروی دربارهٔ کشورهای شرقی، را که بر «بقایای فتودالی» و خصلت «فتودالی» یا شبه‌فتودالی هند روستایی بسیار تأکید داشت، در مجله‌اش به تفصیل ذکر کرد (همان، شمارهٔ ۳۵، ۱۹۵۳، ص ۴۰، ص ۴۱، ص ۴۴، ص ۸۴ و ص ۸۶). همهٔ این‌ها با هم، تفسیر فتودالی هند سنتی را آشکارا تشویق می‌کردند.

۱. در ۱۹۳۶، لاتیمور که در آن زمان سردبیر مجلهٔ *Pacific Affairs* بود، کتابنامهٔ جنبش شورایی چین را که کارکنان شورای آمریکایی مؤسسهٔ روابط کشورهای اقیانوس آرام تهیه کرده بودند، منتشر کرد. نویسندگان این کتابنامه موقعیتی را توصیف کرده بودند که اقتصاد چین را به عنوان یک اقتصاد «شبه‌فتودالی» مشخص می‌کرد؛ «این دیدگاه در اسناد رسمی کمونیسم بین‌المللی و حزب کمونیست چین پذیرفته شده بود»؛ ولی آن‌ها این نکته را نیز یادآور شده بودند که مادیار که به اندیشهٔ «شیوهٔ تولید آسیایی» پایبند بود، گرچه به همین خاطر از او انتقاد شده بود، با وجود این، در اتحاد شوروی «نفوذ قابل ملاحظه‌ای... را در این زمینه» اعمال کرده بود (*Pacific Affairs*، شمارهٔ ۹، ۱۹۳۶، ص ۴۲۱).

نظارت داشتند، در ۱۹۵۳ این مزیت را به عنوان مزیت طبقه حاکم، به سلطان الاهی و طبقه بسیار کوچکی از زمینداران نجیب‌زاده، نسبت داد. [۱۳۶] در این زمان، در قالب یک صورت‌بندی تازه، تأکید بر مالکیت خصوصی جایگزین تأکید بر کارکردهای دیوان‌سالارانه شد، که چایلد در گذشته آشکارا آن‌ها را پذیرفته بود.

در پشت پرده آهنین، کنار گذاشتن تحمیلی نظریه جامعه آسیایی، بخشی از یک فاجعه فکری بود که درک پهنه و شدت آن برای افراد خارج از گود دشوار است. گلایه‌ای که در ۱۹۴۲ مطرح شده بود، دایر بر این‌که شرق‌شناسان جوان شوروی «مدت‌های مدید» است که بیش از حد به مسئله خصلت اقتصادی شرق، از جمله مسئله «به اصطلاح، شیوه تولید آسیایی»، علاقه نشان داده‌اند [۱۳۷] نشانگر روندی است که پس از این سال پیوسته دوام داشته است. در ۱۹۵۰، در گزارش رسمی مطالعات شرقی اخیر شوروی، «اضمحلال نظریه معروف شیوه تولید آسیایی» به عنوان دستاورد برجسته این رشته معرفی شد.

د) سه صورت عقیم‌سازی نظریه شیوه تولید آسیایی

سقوط نظریه شیوه تولید آسیایی، مانند ظهور آن، فوق‌العاده بود. در ۱۷۴۸، منتسکیو^۱ حوزه تحقیقی را گشود که استبداد شرقی را به عنوان یک قضیه مهم در بر گرفته بود. در ۱۸۴۸، جان استوارت میل، بر پایه بررسی‌های اقتصاددانان کلاسیک پیش از خود، مفهوم تازه‌ای را از جامعه شرقی مطرح کرد. در دهه ۱۸۵۰، مارکس که بر آن شده بود آینده تحول اجتماعی را با مشخص ساختن گذشته آن پیش‌بینی کند، اندیشه شیوه خاص تولید آسیایی را به پیش کشید.

به هر روی، دلالت‌های مدیریتی و دیوان‌سالارانه مفهوم آسیایی، به زودی مایه نگرانی هوادار جدید این مفهوم، یا همان مارکس، شد. همین دلالت‌ها دوست مارکس، انگلس، را نیز بیش از پیش نگران ساخته بودند و باز همین

مورد چایلد، متفاوت است. او که از دهه ۱۹۳۰ هوادار تفسیر مارکس از تاریخ بود، و در دهه ۱۹۴۰ مرجعیت جامعه‌شناختی استالین را پذیرفت، [۱۳۴] و باز در ۱۹۵۱ استالین را به عنوان «هوادر برجسته مارکسیسم امروزی» ستود، [۱۳۵] چارچوب ارجاعی را به دست داد که دگرگونی‌های عقیدتی اخیرش را کاملاً قابل فهم می‌سازد. چایلد با آن‌که پیش از این از چهار نوع جامعه طبقاتی عمده سخن گفته بود، در ۱۹۵۱، تنها از سه جامعه یونان و رم باستان، جامعه قرون وسطایی و جامعه نوین یاد کرد.^۱ چایلد که پیش از این گفته بود «کاهنان و کارگزاران دولت» محصول اضافی را در شرق تحت

→ همچنان که پیش از این یادآور شدیم، لاتیمر در کتاب مرزهای آسیای میانه‌ای چین (۱۹۴۰)، از تفسیر «دیوان‌سالارانه» در برابر تفسیر فتودالی جامعه چین امپراتوری دفاع کرده بود. او در مارس ۱۹۴۴، ضمن بحث درباره جامعه چین، هنوز مفهوم استالینی «بقایای فتودالی» را به عنوان یکی از «نظریه‌های برجسته کمونیستی» به شمار می‌آورد، نظری که به گفته او، هر «نویسنده کمونیست باید آن را در نظر داشته باشد» (لاتیمر، ۱۹۴۴، ص ۸۳). او در اظهار نظر درباره شماری از بررسی‌های شوروی راجع به چین، تأکید بر اندیشه «فتودالی» در دوره بعد از عصر مسیحیت را رد کرد (همان، ص ۸۷) و گفت «داده‌های اجتماعی گهگاه با اصطلاح‌های کشداری چون شبه‌فتودالی و بقایای فتودالی مخدوش شده‌اند» (همان، ص ۸۵ و ص ۸۷). ولی در ۱۹۴۸، اعضای یک گروه تحقیق، تحت هدایت او، یک بررسی درباره سین کیانگ چین را منتشر کردند که در آن، برای شرایط نوعاً آب‌سالارانه آن عصر، انواع اصطلاح‌های «فتودالی»، مانند «روابط ارضی شبه‌فتودالی»، «نظام فتودالی ناب گذشته»، «باقای زمین‌های فتودالی» به کار رفته بود (بررسی شرق دور، ۱۰ مارس ۱۹۴۸، ص ۶۲). در ۱۹۴۹، خود لاتیمر از «زمینداری فتودالی» در آسیا، سخن گفت (لاتیمر، ۱۹۴۹، ص ۶۷). البته لاتیمر آزاد است هرگونه اندیشه تاریخی اجتماعی را که می‌خواهد انتخاب کند، و باز هرگاه مناسب تشخیص دهد، به هر صورتی تغییرش دهد. ولی با توجه به گفته‌های پیشین خودش درباره خصلت زیانبار تفسیر فتودالی جامعه چین از جهت علمی، که به دلایل سیاسی مطرح می‌شد، می‌توان به حق از او پرسید موضع اخیرش را چگونه می‌توان در پرتو ارزیابی پیشین توجیه کرد.

۱. چایلد در بررسی ۱۹۵۱ خود ادعا کرد مارکس مفاهیم تاریخی-اجتماعی‌اش را بر پایه «داده‌های تاریخی به دست آمده از جوامع متعین یونان و رم باستان، قرون وسطایی و نوین» ساخته و پرداخته بود (چایلد، ۱۹۵۱، ص ۱۰). چایلد با یادآوری اصطلاح «متعین» به همان سان که انگلس و لنین در شرایط مشابه انجام داده بودند، جامعه شرقی «بربر» را دور زد، در حالی که این جامعه بی‌گمان بر تفکر تاریخی-اجتماعی مارکس تأثیر داشت و یکی از علایق عمده بررسی‌های خود چایلد نیز بود.

که شناخت درست آن معمولاً به ردش می‌انجامد. با توجه به این واقعیت، توضیح انتقادی این طرح، به یک مقصد حیاتی کمک می‌کند. در برخورد عقلانی با اندیشه‌های بزرگ، مانند مهار یک جریان بزرگ آب، همزمان به کنش حفاظتی و عمل سازنده نیاز است.

دلالت‌ها باعث یک عقب‌نشینی کامل عقیدتی در جنبشی شدند، که زیر پرچم مارکسیسم-لنینیسم، در صدد برپایی یک دولت «سوسیالیستی» تمامیت‌گرا بود. آنچه صد سال پیش از این، یک اندیشه بسیار روشنگر به نظر می‌رسید و مدت‌ها یک مفهوم پذیرفته‌شده مارکسیستی به شمار می‌آمد، به نظریه «به اصطلاح» و سرانجام «بدنام» شیوه تولید آسیایی تبدیل شد.

خاموشی عقیدتی ناشی از این قضیه، سه صورت عمده دارد. یکی از این صورت‌ها، به گونه‌ای آشکار و رسمی، در یک‌سوم جهان که کمونیستی است، دیده می‌شود. صورت دومش که پنهانی و محدود است، در بیش‌تر جوامع صنعتی مبتنی بر مالکیت خصوصی دیده می‌شود، و صورت سوم آن‌که با پوششی نازک مستتر شده و به گونه‌ای نگران‌کننده موفقیت‌آمیز است، در بسیاری از کشورهای غیر کمونیست شرق پیدا می‌شود.

هرگاه به بحث درباره جنبه‌های نهادی و عقیدتی جامعه آب‌سالار در حال گذار برسیم، به صورت سوم قضیه بالا توجه خواهیم کرد. وضعیت نخست در فراسوی پهنه نفوذ ما قرار دارد. این وضعیت، بخشی از یک خاموشی فکری عام است که از یک قدرت مدیریتی تام سرچشمه می‌گیرد و با تعدیل‌های جزئی اساساً تخفیف پیدا نمی‌کند. برای تصحیح انگلیس سال ۱۸۸۴، لنین سال ۱۹۱۹ و استالین سال ۱۹۳۹، کوشش‌های گوناگونی می‌توان انجام داد؛ هرچند این کوشش‌ها رژیم مدیریتی تمامیت‌گرایی را که مبتکر این تلاش‌هاست، تقویت خواهند کرد ولی باز همچنان از جهت منطقی ناسازگار باقی خواهند ماند. به هر روی، شاید این تلاش‌ها برای ساکت کردن قریانیان درمانده رژیم شوروی ثمربخش باشند. به چندین دلیل عملی، این خاموشی رسمی برای فلج ساختن عقیدتی مردم پشت پرده آهنین کفایت می‌کند.

وضعیت دوم بیش از همه مایه نگرانی ماست. در جوامع صنعتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، برخی عناصر طرح تحولی رسمی شوروی انتشار وسیع داشته‌اند ولی این طرح در تمامیت خود به گونه‌ای ساخته و پرداخته شده است

فصل دهم

جامعه شرقی در وضعیت گذار

تشخیص ویژگی جامعه آب‌سالار، بزرگ‌ترین مانع بر سر راه هر نوع طرح تحول تک‌خطی است. این نوع تشخیص در صورت‌بندی الگوی تکامل اجتماعی چندخطی، بسیار تعیین‌کننده است؛ و برای هرگونه تحلیل نهادی دگرگونی‌های کنونی در شرق، نقطه آغازی به شمار می‌آید.

بسیاری از پژوهشگرانی که تمدن‌های شرقی را بررسی می‌کنند و دریافته‌اند که این تمدن‌ها با جوامع فتودالی تفاوت بنیادی دارند، غالباً مراحل تحولی به دست آمده از تحقیقشان را ترسیم نمی‌کنند. پژوهشگران دیگری که از روش مقایسه‌ای استفاده می‌کنند، جامعه آب‌سالار را به عنوان بخشی از یک الگوی تحول چندخطی در نظر می‌گیرند. جان استوارت میل نخستین کسی بود که آشکارا به انجام این کار پرداخت. [۱] اظهارنظرهای ماکس وبر در این باره، هرچند هرگز انسجامی نداشتند، ولی با وجود دنبال کردن جزئیات، در پهنه‌ای جهانی مطرح شده بودند. استفاده چایلد از افکار مارکس، به جای تهذیب مفاهیم اصلی، آن‌ها را مخدوش کرده است. ولی این مفاهیم، حتی در روایت چایلد، نیز بسیار سازنده از کار درآمده‌اند و پذیرش صمیمانه این مفاهیم، نیاز به درک بیش‌تر ساختار اجتماعی، کارکرد (نوع) و دگرگونی (تحول) را نشان می‌دهد.

برای کارکرد شایسته آن جامعه ضروری‌اند و برخی نیستند. در میان عناصر ضروری، برخی جنبه خاص دارند و برخی ندارند. گروه سوم، نه ضروری و نه خاصند.

استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی، برای یک جامعه آب‌سالار ضروری است و تا آن‌جا که ما می‌دانیم، خاص این جامعه نیز هست. نظام فئودالی با خدمات محدود و مشروط (نه سرسپردگی بی‌قید و شرط)، پیشکاری (نه دیوان‌سالاری) و تیول‌داری (نه زمین دولتی)، برای جوامع قرون وسطایی اروپا و ژاپن ضروری بود. این نظام در جاهای دیگر چندان به ندرت پیش می‌آید، که می‌توان آن را خاص این جوامع دانست.

بیگاری، عنصر ضروری جوامع آب‌سالار و نیز فئودالی است، و سرواژ (وابستگی دهقان به زمین یا دهکده) برای جوامع مبتنی بر برده‌داری یونان باستان، جامعه فئودالی و بیشتر جوامع شرقی ساده و نیمه‌پیچیده، ضروری است. این به آن معناست که این دو نهاد برای بیش از یک نوع جامعه ضروری‌اند و خاص هیچ جامعه‌ای نیستند.

فعالیت‌های بزرگ آبیاری و مهار آب که با مدیریت حکومت انجام می‌گیرند، شاید برای همه جوامع آب‌سالار اولیه ضروری باشند و برای نواحی مرکزی جوامع آب‌سالار ثانوی نیز همچنان ضرورت دارند؛ ولی این فعالیت‌ها خاص این دو نوع جامعه نیستند. تأسیسات آب‌سالارانه در یونان و رم باستان هم وجود داشتند و فعالیت‌های گوناگون آب‌سالارانه در جوامع غربی پسافئودالی نیز دیده می‌شوند. برده‌داری را می‌توان عنصر ضروری کشاورزی در اواخر جمهوری و اوایل امپراتوری روم دانست. [۶] بردگی در بسیاری جوامع دیگر نیز وجود داشت، ولی عنصر ضروری آن‌ها نبود.

عناصر بی‌شماری از تکنولوژی، رسوم، هنر و باورداشت، در جامعه رواج دارند، بی‌آن‌که برای شرایط قدرت، منزلت و مالکیت جامعه ضروری یا خاص آن باشند، یعنی بدون آن‌که برای روابط حیاتی جامعه اهمیت اساسی داشته باشند. این عناصر ممکن است کارکرد فرهنگی ضروری داشته باشند، زیرا

جستجوی اخیر قواعد تحول، اهمیت بسیاری دارد. کار باستان‌شناسانی چون جی. او، پرو^۱ [۲] و جی. ار. ویلی^۲ [۳] و نیز تلاش‌های اخیر در جهت استقرار اصول یک تحول چندخطی، که توسط فیلسوفان علم مانند جی. اس. هاکسلی^۳ [۴] و قوم‌شناسانی چون جی. اچ. استیوارد^۴ انجام گرفته‌اند، در همین جهت بوده‌اند.^۵

من که مفهوم تحول چندخطی را در سراسر این کتاب به کار بسته و سروسامان داده‌ام، در این‌جا بر برخی جنبه‌هایی اساسی تأکید می‌ورزم که به توضیح جایگاه و چشم‌انداز جامعه آب‌سالار در حال گذار، کمک می‌کنند.

الف) مفاهیم بنیادی گونه اجتماعی و تحول

۱. گونه‌های اجتماعی

الف) عناصر حیاتی، خاص و غیر خاص جامعه

جامعه با یک شیوه سامانمند و تشخیص‌پذیر دگرگون می‌شود. این نظر بر وجود موجودیت‌هایی اجتماعی دلالت می‌کند که ساختار و دگردیسی آن‌ها را می‌توان تشخیص داد. تحقیق ما بر همین نظر استوار است. این نظر، اصل اصلی «یکنواختی هم‌زیستی» جان استوارت میل را اساساً قبول دارد؛ [۵] که یک رابطه تشخیص‌پذیر را میان جنبه‌های گوناگون جامعه، مسلم می‌داند؛ ولی فرض راجع به ضرورت هم‌زیستی را میان این جنبه‌های گوناگون رد می‌کند. در میان عناصر عقیدتی، فنی، سازمانی و اجتماعی هر جامعه‌ای، برخی

1. J. O. Brew

2. G. R. Willey

3. J. S. Huxley

4. J. H. Steward

۵. استیوارد، ۱۹۴۹، ص ۲؛ همان، ۱۹۵۳، ص ۳۱۸؛ همان، ۱۹۵۵، ص ۱؛ ویلی (۱۹۵۳)، ص ۳۷۸. دبلیو. سی. بیت، ار. لارکو. هویل، دبلیو. دی. استرانگ، جی. برد، پی. آرمیلز خودش را به عنوان پژوهشگر «تحول موازی» در یک سطح منطقه‌ای معرفی می‌کند (ما باید دی. کوپل، ار. آدامز و آنجل پالرم را به این فهرست اضافه کنیم). او استیوارد را به عنوان کسی که «ارزیابی‌های مقایسه‌ای جهانی» به عمل آورده، معرفی می‌کند.

زندگی انسان نه فقط به گونه‌ای اجتماعی بلکه با «ملاحظات موجود» [۷] فرهنگی نیز سازمان داده می‌شود؛ و روابط متقابل این عناصر در چارچوب یک سامان اجتماعی معین، نمودشان را مشخص می‌سازد. ولی این عناصر که با انواع گوناگون جوامع بشری سازگارند، کم‌وبیش آزادانه شناورند. سهولت جریان سرریز برخی عناصر فرهنگ چینی، مانند خط، آیین کنفوسیوسی و معماری، به جامعه ژاپن، و مقاومت سرسختانه این کشور در برابر ورود الگوهای دیوان‌سالارانه قدرت، مالکیت و ساختار طبقاتی چین، این نکته را روشن می‌سازد. جریان مشابهی از شیوع عناصر بی‌اهمیت اجتماعی، روابط میان یونان باستان و آسیای غربی، روسیه کی‌یفی و بیزانس، اسپانیای مسیحی و مسلمان و روابط میان اروپای غیر آب‌سالار و عموم نواحی آب‌سالار را مشخص می‌سازد. مقایسه بخش آلمانی سوئیس و آلمان هیتلری، به گونه‌ای تکان‌دهنده اثبات می‌کند که تمدن‌ها می‌توانند در بسیاری ویژگی‌های تکنولوژیک، هنری، ادبی و مذهبی با هم اشتراک داشته باشند، ولی با وجود این، باز دو جهان متفاوت از هم باقی‌مانند. قبول این واقعیت‌ها، باید در تصحیح تصویر یک «رابطه ضروری میان همه جنبه‌های محتمل یک ارگانیزم اجتماعی»، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد.^۱

پس آشکار است که عناصر فرهنگی جداگانه یک تمدن، همیشه ساختار اجتماعی خاص آن را به گونه آشکار و مطمئنی بر ملا نمی‌کنند. این ساختار ضرورتاً با شناخت ویژگی‌های نهادی ضروری، منحصر به فرد و خاص آن نیز، روشن نمی‌شود. رخداد خاص، بیشتر استثناست تا قاعده. معمولاً، یک عنصر ضروری از طریق بُعد یا از خلال نوع صورت‌بندی چارچوب رخداد آن جنبه خاص پیدا می‌کند. بیگاری، منحصر به جوامع آب‌سالار نیست و کار اجباری غیر بردگان، در گونه‌های اجتماعی دیگر نیز دیده می‌شود. این عنصر از این

جهت خاص است که در تمدن‌های آب‌سالار ارضی، که متفاوت از فتودالیزم است، بیگاری از سوی دولت بر توده مردم یک کشور تحمیل می‌شود.

عناصر ضروری، چه خاص باشند و چه نباشند، معمولاً متعدد نیستند و در ترکیب‌های متعدد رخ نمی‌دهند. این یک واقعیت بنیادی تاریخی است که، نهادهای اصلی قدرت، مالکیت و روابط اجتماعی، فقط معدودی از مسائل مؤثر و رایج یک جامعه را تشکیل می‌دهند.

جامعه آب‌سالار، مصداق یکی از این مسائل است. بُعد و قدرت ماندگار این جامعه، آن را در تاریخ بشر برجسته ساخته است. ولی این جامعه فقط یکی از چندین گونه جوامع قشربندی شده است که پیش از پیدایش جامعه نوین صنعتی پدیدار شده بودند. نگاه گذرای به این گونه‌های دیگر، کمک‌مان می‌کند ویژگی جامعه آب‌سالار را با وضوح بیشتری تعریف کنیم.

ب) جوامع قشربندی‌شده پیشاصنعتی

۱.

جوامع آب‌سالار دولت‌محور، شاید پیش از دیگر تمدن‌های قشربندی‌شده پدید آمده بودند؛ ولی به احتمال زیاد، جوامع آب‌سالار اولیه به زودی با گروه‌هایی روبه‌رو شده بودند که از ترکیب کشت غیر آب‌سالارانه با گله‌داری وسیع پدید آمده و تحت تسلط اشرافیت قبیله‌ای بودند. فاتحان آریایی هند، آشکارا از همین نوع نیمه‌شبان بودند. [۸]

به هر روی، پس از نخستین انقلاب بزرگ سواره‌نظام، زمانی که انسان سواری گرفتن از اسب و شتر را یاد گرفت، آریایی‌ها به آسانی به دشت‌ها دسترسی پیدا کردند و توانستند جوامع قدرتمندی را بر پایه تفوق شیوه تولید شبانی برپا کنند. شبانان قشربندی‌شده^۱، از طریق کنش با همسایگان

۱. در این جا نمی‌توانیم از زیرگونه‌های احتمالی جوامع شبان قشربندی‌شده سخن بگوییم. ماکس

۱. میل، ۱۹۴۷، صص ۵۹۹ و ۶۰۰. با نظر موافق این جمله را از کنت نقل می‌کند. برای آشنایی با تعبیر اقتصادی یک‌طرفه این نظر، نگاه کنید به، مارکس، ۱۹۳۹، ص ۲۷.

یک جانشین آب‌سالار و غیر آب‌سالاران، بر سیر تاریخ تأثیر سترگی گذاشتند که تا امروز، در آسیای میانه و خاور نزدیک پابرجا مانده است.^۱

۲. گونه‌های جوامع باستانی

تمدن‌های ارضی برتر یونان و روم، که حدود هزار سال دوشادوش شرق دگرگونی‌ناپذیر زندگی کرده بودند، نه آب‌سالار بودند و نه فتودال. همچنین، آن‌ها را نمی‌توان تحت یک گونه اجتماعی تکی و عمده‌ای رده‌بندی کرد و گفت که کار بردگی در آن رخنه کرده و سرانجام نابودش کرده بود.

→ ویر که بر ویژگی‌های «زندگی شبانی در قالب گله‌های کوچک»، اعمال شده از سوی کلیمیان اولیه، تأکید می‌کند (ویر، RS، جلد سوم، ص ۴۴)، امکان وجود دست‌کم یک زیربخش را یادآور می‌شود.

۱. چرا مارکس جوامع شبان قشربندی‌شده مورد نظر میل را از فهرست «عصرهای پیشرفت‌آمیز در نظام اقتصادی جامعه» خود حذف کرد؟ (نگاه کنید به مارکس، ۱۹۲۱، ص ۱۶ مقدمه). زمانی که مارکس در سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۸، نخستین پیش‌نویس مهم‌ترین اثرش را نوشته بود، باور داشت دو شکل آخری از چهار شکل عمده پیشنهادی‌اش، به نوعی تکامل تاریخی وابسته بودند، حال آن‌که مقیاس سراسری چهار سامان خود را تنها از جهت گونه‌بندی، پیشرفت‌آمیز می‌دانست. شکل‌های تکاملی مورد نظر مارکس، یادآور «جهان‌های» هگلی است که مراحل پیشرفت را نه فقط از جهت تاریخی و برحسب یک تکامل واقعی، بلکه از نظر گونه‌بندی و به عنوان بازنمودهای درجه‌کم‌تر و بیش‌تر آزادی نیز نشان می‌دهند. شکل‌های مورد نظر مارکس، بر پایه تفاوت درجه مالکیت خصوصی آن‌ها، با هم تفاوت دارند. جامعه آسیایی مالکیت اشتراکی جوامع ابتدایی، یعنی جوامعی که مالکیت خصوصی وسایل تولید در آن‌ها نقشی ندارد، (مارکس، ۱۹۲۹، ص ۳۷۶، ص ۳۸۰ و ص ۳۸۳) را همچنان حفظ کرده بود. جوامع یونان و روم باستان مالکیت خصوصی داشتند ولی بخشی از زمین‌هایشان «ملک اشتراکی... ملک دولتی و مشاع» باقی مانده بودند (همان، ص ۳۷۸، ص ۳۷۹ و ص ۳۸۲). جامعه فتودالی در تقییل ملک اشتراکی گامی جلوتر گذاشت (همان، ص ۳۸۴). در جامعه بورژوازی نوین، مالکیت خصوصی وسایل تولید رواج کامل یافت (همان، ص ۳۷۵ و ص ۴۰۲).

مارکس در این طرح، این واقعیت را ندیده گرفت — واقعیتی که به آن آگاهی داشت — که برخی کشورهای آسیایی مالکیت خصوصی زمین داشتند. وانگهی، پرداخت او از مالکیت زمین باستانی و فتودالی، بسیار سرهم‌بندی شده بود. گنجانده شدن شکل دیگری از جامعه قشربندی شده و مبتنی بر مالکیت، که همان جامعه شبانی است، در طرح مارکس، گونه‌بندی او را باز هم ساختگی‌تر کرده است.

در کرت^۱، اسپارت^۲، تسالی^۳، و نیز تحت شرایطی متفاوت در رم، یک قشر بالای بسیار منسجم، برتری‌شان را حفظ کرده بودند، در حالی که در دولتشهرهای آتنی یونان، اشرافیت فاقد انسجام سرانجام چیرگی سیاسی‌اش را از دست داد. در اسپارت، دهقانان بومی وابسته به زمین برای سروران بیگانه‌شان کشت می‌کردند و بیش‌تر دهقانان آزاد رم، سرانجام جایشان را به بردگان دادند. برعکس، در دولتشهرهای آتنی، کشاورزی بیش‌تر در دست دهقانان آزاد باقی مانده بود و افزایش کار بردگی بیش‌تر صنعت شهری را تحت تأثیر قرار داده بود. [۹]

بی‌آن‌که کوشیده باشیم همه تاروپودهای این بافت نهادی را از هم بازکنیم، می‌توانیم با اطمینان بگوییم پیش از گسترش فرهنگ یونانی، تمدن‌های یونان و رم و همچنین اسپانیا و فرانسه، بیش از یک گونه اجتماعی را به خود دیده بودند. در میان این گونه‌ها، گونه اسپارتی مبتنی بر کشاورزی سرواژ، به خاطر پایداری الگوی سراسری‌اش و بی‌اهمیتی کار بردگی، نقش برجسته‌ای دارد. [۱۰]

۳. جامعه فتودالی

جوامع باستانی یونان و روم، گذشته از این‌که در آغاز چه صورتی داشتند، سرانجام شرق‌زده شدند. ولی جوامع ارضی اروپا و ژاپن تحت تأثیر شرق قرار نگرفته بودند. این جوامع روابط فتودالی خاصی را تحول بخشیدند که در سطح ارضی، چه از جهت چندکانونی بودن و چه از نظر ظرفیت رشد، بی‌نظیر بودند. همین سامان فتودالی به یک نوع سلطنت مطلقه ضعیف و چندکانونی و سرانجام، به جامعه صنعتی چندکانونی و مبتنی بر مالکیت خصوصی منجر شد.

همانندی‌های تمدن‌های فتودالی اروپا و ژاپن، آشکارند. در هر دو مورد، دوشادوش و زیردست شاه، ارباب‌ها (پیشکارها)ی متعددی بودند که خدمات محدود و مشروطی را برای شاه انجام می‌دادند و اعضای یک دستگاه

1. Crete

2. Sparta

3. Thessaly

این تصمیم در صورتی موجه بود که با جامعه‌ای روبه‌رو بودیم که در روابط اجتماعی و رهبری اجتماعی‌اش تفاوت‌های ساختاری بنیادی وجود داشت؛ ولی چنین تفاوت‌هایی را نمی‌توان اثبات کرد، زیرا استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی و دیوان‌سالاری انحصاری، در همهٔ زیرگونه‌های شناخته‌شدهٔ جهان آب‌سالار رواج دارد. در نتیجه، «انشقاق» خودسرانهٔ جامعهٔ آب‌سالار، این واقعیت تعیین‌کنندهٔ تاریخی-اجتماعی را مخدوش می‌سازد که می‌گوید این جامعه از جهت بعد و تنوع نهادی از همهٔ جوامع ارضی دیگر بزرگ‌تر است.

زیست‌شناسان متخصص در رده‌بندی که با مسائل این چنینی روبه‌رو شده‌اند، از «انشقاق انواع بزرگ صرفاً به این خاطر دوری جستند که این انواع در مقایسه با انواع دیگر جنس‌های متعددی را در بر می‌گیرند و این انشقاق ممکن است آن‌ها را «نامتوازن» یا «ناکارآمد» جلوه دهد.» با توجه به این که می‌دانیم ویژگی جهان زیست‌شناختی نابرابری است، این متخصصان احساس می‌کنند «طبقه‌بندی علمی باید این نابرابری را به درستی منعکس کند» [۱۱].

۵. بقایای جوامع قشربندی‌شده پیشاصنعتی

مسئلهٔ رده‌بندی بقایا، که مسئلهٔ دیگر رده‌بندی زیستی است، برای تحقیق ما نیز اهمیت دارد. «تخمین زده می‌شود که کم‌تر از ۲ درصد کل تعداد انواع پرندگان در سراسر جهان، هنوز ناشناخته باقی مانده‌اند.» تنها با احتساب «چند جنس از پستانداران، پروانه‌ها، سوسک‌ها، نرم‌تنان و...» [۱۲] به این رقم بهینه رسیده‌ایم. بیش‌تر زیست‌شناسان، اگر بتوانند در میدان تحقیق‌هایشان خطوط عمدهٔ ساختار (نظام) و دگرگونی (تکامل) را پیدا کنند، به این نتیجه می‌رسند که در بررسی‌هایشان پیشرفت شایانی داشته‌اند.

در میان همهٔ تمدن‌های پیشاصنعتی و قشربندی‌شدهٔ سراسر جهان، چند جامعهٔ خاص را می‌توان تشخیص داد؛ با فرض این که یونان و رم باستان دست‌کم شاهد دوگونه بودند، حداقل به پنج گونه شکل‌بندی خاص، دست می‌یابیم. به دلایل موجه، باید پذیرفت گونه‌های دیگری نیز وجود دارند. نقاط

دیوان‌سالار به شمار نمی‌آمدند. ولی شکل‌بندی‌های نهادی این دو جامعه، یکسان نبودند. در جناح‌های غربی اوراسیا^۱، کشاورزی مبتنی بر بارش باران، گسترش داشت؛ این نوع کشاورزی، اقتصادی اربابی پدید آورده بود که خود باعث پیدایش کانون‌های کشت در سطح وسیع شد؛ ولی در جناح‌های شرقی همین قاره که کشت در آن‌ها بر آبیاری مبتنی است، کشاورزی گسترده، ولی بیش‌تر در جهت تولید در سطح کوچک بود. وانگهی، کلیسای مستقل و شهرهای صنفی اروپا، قرینه‌ای در ژاپن نداشتند.

بدین‌سان، در ژاپن و در نخستین مرحلهٔ قرون وسطایی اروپا، صورت ساده‌تری از جامعهٔ فئودالی را می‌یابیم که در آن، فرمانروا با ارباب‌های پیشکارش در رهبری اجتماعی سهیم بود. ولی در اروپا، این صورت ساده‌تر جایش را به صورت پیچیده‌تری داد که در آن، فرمانروا می‌بایست کلیسای متشکل قدرتمند و انواع انجمن‌های صنفی شهری را نیز در قدرت شریک کند. زیرگونه‌های جامعهٔ فئودالی با این دو صورت پایان نمی‌گیرند. در سوئد قرون وسطا و روسیه تحت سلطهٔ کی‌یف، روابط اجتماعی تعیین‌کننده‌ای که در واگذاری استیجاری و تیولی زمین به شیوهٔ فئودالی خود را نشان می‌دهد، هرگز رشد نکرده بود. از همین روی، این جوامع را می‌توانیم زیرگونهٔ سوم جامعهٔ فئودالی یا همان جامعهٔ فئودالی «حاشیه‌ای» بنامیم.

۲. جامعهٔ آب‌سالار ناکارآمد

جامعهٔ آب‌سالار از جهت دوام، پهنه و تعداد اشخاص تحت تسلط، نسبت به همهٔ جوامع قشربندی‌شدهٔ پیشاصنعتی برتری دارد. به همین دلیل است که این جامعه از زیرگونه‌های متعددی ترکیب شده است. از جهت رده‌بندی، جامعهٔ آب‌سالار را می‌توان یک غول ناکارآمد به شمار آورد. آیا نباید برخی زیرگونه‌های عمدهٔ این جامعه را به عنوان شکل‌بندی‌های اجتماعی بزرگ ولی از هم گسیخته در نظر آوریم؟

۱. منظور قاره‌های اروپا و آسیاست که روی نقشه به یکدیگر متصلند. (مترجم)

غیر آب‌سالارانه منطقه مدیریتانه را در دوران باستان و پیش از باستان، می‌توان مورد کنکاش بیش‌تری قرار داد. همین کار را می‌توان در برخی نواحی فراموش‌شده آسیا، آفریقا، جزایر اقیانوس آرام و آمریکا نیز انجام داد. ولی هرچند باید راه را برای کشف‌های احتمالی تازه باز گذاشت، ولی نباید درباره اهمیت تاریخی این نواحی غلو کنیم. مدارک گذشته و مشاهدات امروزی نشان می‌دهند که در بالاتر از سطح زندگی ابتدایی قبیله‌ای و پایین‌تر از جامعه صنعتی نوین، اکثریت عظیم انسان‌ها در محیط‌های نهادی شناخته‌شده‌ای چون جوامع قشربندی‌شده شبنی، آب‌سالار، ترکیبی از بردگی و دهقانی آزاد، جوامع برده‌دار غیر فتودالی و جامعه فتودالی زندگی می‌کرده‌اند.

۲. دگرگونی‌های اجتماعی

الف) شکل‌های دگرگونی

سرنوشت این گونه‌های متفاوت جامعه، از بسیاری جهات آموزنده است. همچنان که پیش از این گفتیم، جوامع شبنی قشربندی‌شده انواع تجربه‌ها را پشت سر گذاشتند؛ برخی، به کشت محصولات کشاورزی پرداختند و برخی دیگر به کشاورزی به عنوان شیوه تولید مسلط روی آوردند. خاستگاه اشرافیت‌های قبیله‌ای آغازین یونان، همین قضیه بود و زمینه جامعه قبیله‌ای ژرمنی نیز این چنین بود. گروه‌های گله‌دار دیگر، آشکارا در تماس با تمدن‌های آب‌سالار بودند. برخی از این گروه‌ها کاملاً در این تمدن‌ها ادغام شدند و برخی دیگر، پس از یک دوره فتح یا انقیاد، به دشت‌ها عقب‌نشینی کردند، برخی دیگر از این گروه‌ها که بدون پشت سر گذاشتن یک میان‌برده «شرقی»، در مراتع نیمه‌خشکشان در یک حالت رکود تحولی باقی ماندند، سرانجام تحت تأثیر جوامع نوین همسایه‌شان، آغاز به از دست دادن انسجام نهادی‌شان کردند.

جوامع کشاورز و برتر یونان باستان و روم، به جهان شرقی هجوم آوردند. هرچند کشورگشایی آن‌ها برای برخی شهروندان‌شان مزایای مادی داشت و

قدرت برخی از آن‌ها را افزایش داد، ولی این امر به بهای شرق‌زدگی عمومی جامعه‌شان تمام شد. این دگردیسی نمونه حیرت‌انگیزی از «انحراف از مسیر تحت فشار شرایط خارجی»، در کنار دگرگونی «تحولی» تحت شرایط داخلی، را نشان می‌دهد. [۱۴]

جامعه فتودالی برای حفظ خود در برابر جامعه آب‌سالار، به اندازه کافی نیرومند بود. این جامعه برای آغاز کردن یک شیوه زندگی مبتنی بر تجارت و تولید کارخانه‌ای برای کالا، به اندازه کافی باز بود. همین جامعه در میان تمدن‌های برتر، نمونه برجسته‌ای از تحول اجتماعی را به دست می‌دهد.

جامعه آب‌سالار، نمونه برجسته رکود اجتماعی را به دست می‌دهد. این جامعه هرچند به شیوه‌های گوناگون [۱۵] و تحت شرایط مساعد، الگوهای رو به تحول نیمه‌پیچیده مالکیت و قشربندی اجتماعی را پدید آورد، ولی ساختارهای بنیادی‌اش را، جز تحت فشار نیروهای خارجی رها نکرد.

ب) ارزش‌ها

این واقعیت‌ها نشان می‌دهند که ریخت‌شناسی دگرگونی اجتماعی به هیچ وجه ساده نیست، این را هم نشان می‌دهند که پشت مسائل مربوط به شکل دگرگونی، مسائل تعیین‌کننده ارزشی نیز نهفته‌اند که خوش‌بینی تحولی ساده‌اندیشانه با انگیزش‌های سیاسی، نمی‌تواند یا نمی‌خواهد آن‌ها را ببیند.

دگرگونی اجتماعی با تحول یکی نیست. تحول یا همان دگردیسی اساساً متأثر از نیروهای داخلی، تنها یک شکل از دگرگونی اجتماعی است. دگرگونی در راستای انحراف از مسیر، یا همان دگرگونی اساساً متأثر از نیروهای خارجی، به همان اندازه تحول داخلی اهمیت دارد.

وانگهی، هم دگرگونی تحولی و هم تغییر انحرافی، به ضرورت پیشرفت‌آمیز نیستند؛ و هیچ یک از آن‌ها ضرورتاً وضعیت بشر را بهبود نمی‌بخشد. تحت نظارت داشتن طبیعت توسط انسان، عامل بسیار مهمی در تمدن به شمار می‌آید؛ ولی به عنوان یک معیار پیشرفت، باید آن را همراه با رابطه انسان با

ب) جامعه آب‌سالار در حال گذار

۱. چهار جنبه خودباقی جامعه آب‌سالار

الف) استعداد بالقوه برای رشد نهادی و فرهنگی

هسته‌های قدرت جامعه آب‌سالار، از جهت توانایی در مطیع نگه داشتن و نظارت بر نواحی دوردست، بر همه اجتماع‌های کشاورز دیگر برتری دارند. این هسته‌ها، پس از یک دوره «شکل‌گیری» محلی، با به دست آوردن فرصت، ابعاد کشوری یا ملی پیدا می‌کنند. در شرایط بسیار مساعد، به دنبال «شکوفایی» منطقه‌ای، گسترش در سطح «امپراتوری» و «ادغام» پیش می‌آید.^۱ جامعه آب‌سالار که بیش از چند هزار سال دوام آورد، فرصت‌های بی‌همتایی برای تخلیه ظرفیت فعالانه هر یک از این موقعیت‌ها داشت. تاریخ فرهنگی تمدن آب‌سالار، نشان می‌دهد این فرصت‌ها چه خوب تحقق یافته بودند.

ولی رشد در حجم یک واحد فرهنگی-اجتماعی، لزوماً با رشد نهادی و فرهنگی همراه نیست. ثابت شده است که کنش سست میان واحدهای مستقل گوناگون، از انزوای جزیره‌ای یا واحه‌ای، سازنده‌تر است. همچنین ثابت شده است این نوع کنش از ادغام در سطح امپراتوری، که معمولاً قدرت ابتکار تجربی و تغییر را به یک کانون واحد می‌دهد، اثربخش‌تر است. این امر شاید تبیین‌کننده این واقعیت باشد که برجسته‌ترین نمایندگان تمدن آب‌سالار، معمولاً زمانی به اوج خلافت‌شان می‌رسیدند که بخشی از یک خوشه دولت‌های منطقه‌ای با روابط نه‌چندان محکم به شمار می‌آمدند.

تقریباً همه اندیشه‌های بزرگ چینی درباره «راه» (تائو)، جامعه، حکومت،

هم‌نوعان و معتقدات شخصی (دنیوی و مذهبی) اش، بررسی کرد. این سه رابطه درهم تنیده‌اند، و دو رابطه از این سه رابطه ممکن است به یکسان در تقابل یا هماهنگی با هم باشند.

یک متفکر دل‌خواسته ممکن است از این تعارض‌ها در هراس افتد؛ ولی یک اندیشمند واقع‌بین، که فاجعه را به عنوان یک عنصر گریزناپذیر حیات قبول دارد، امکان تحولات ارزشی متفاوت را در موقعیت‌های تاریخی متفاوت نیز می‌پذیرد. او درک می‌کند که پیشرفت هم‌زمان در هر سه این روابط، برخلاف آنچه افسانه رایج می‌گوید، همیشه اتفاق نمی‌افتد و تحولات ارزشی انسان ممکن است، پیشرفت‌آمیز، دو پهلوی کاملاً قهقرایی باشند. به نظر یک متخصص تکنولوژی، پیدایش سلطنت مطلقه غربی و نظام صنعتی اولیه، بسیار پیشرفت‌آمیز می‌نماید. ولی به عقیده ما، این تحول شاید به همان اندازه آفرینش ارزش‌های تازه، ارزش‌های بسیاری را نیز نابود کرده باشد. برای توجیه کنندگان فرمانروایی شوروی، دگرگونی انحرافی که زمینه را برای استبداد مسکووی فراهم کرد، کاملاً پیشرفت‌آمیز می‌نماید. [۱۶] ولی این دگرگونی، با معیار ارزش‌های انسانی، آشکارا قهقرایی بود.

فرایندهایی که یک جامعه خاص را به جامعه‌ای از گونه دیگر تغییر شکل می‌دهند، می‌توان دگرگونی‌های اجتماعی اولیه به شمار آورد. به دلایل آشکار، تعداد این دگرگونی‌ها اندک است. دگرگونی‌های اجتماعی ثانوی، می‌توانند زیرگونه تازه‌ای را در دل همان شکل‌بندی کلی پدید آورند؛ یا به گونه‌ای دوری، سرانجام به احیای همان سامان یا زیرسامان نخستین منجر شوند. این دگرگونی‌ها ممکن است - ولی نه به ضرورت - تطهیرکننده (باززاینده) باشند. برخی از دگرگونی‌های دودمانی و بسیاری اصلاحات نهادی، از همین جنس بوده‌اند. تحولات ترمیمی در همه شکل‌بندی‌های نهادی رخ می‌دهند. این تحولات به ویژه در جوامعی رواج دارند که در یک دوره طولانی خودشان را ابقا می‌کنند. در سطحی بالاتر از تمدن‌های ابتدایی، جامعه آب‌سالار بهترین فرصت‌ها را برای بررسی رکود اجتماعی و دگرگونی چرخه‌ای فراهم می‌سازد.

۱. نگاه کنید به ویفوکل، ۱۹۵۵، ص ۴۷. اصطلاح‌های «شکل‌گیری»، «شکوفایی» و «امپراتوری» برای تشخیص «دوره‌ها»ی تحول جوامع (گونه‌های فرهنگی)، اخیراً به کار بسته شده‌اند. به دنبال دوره «شکل‌گیری» در سطح محلی، ممکن است دوره «شکوفایی» یا «کلاسیک» (رشد و بلوغ در سطح منطقه‌ای یا ناحیه‌ای) و سرانجام، دوره گسترش میان‌ناحیه‌ای، یا همان «امپراتوری» یا «ادغام» پیش آید (استیوارد، ۱۹۴۹، ص ۷؛ همان، ۱۹۵۳، ص ۳۲۳).

روابط انسانی، آیین نبرد و تاریخ‌نگاری، در دوره کلاسیک دولت‌های منطقه‌ای و آغاز دوره امپراتوری، پدید آمدند. استقرار نظام امتحانی و صورت‌بندی دوباره و جانبدارانه آیین کنفوسیوس، بلافاصله پس از وحدت دوباره امپراتوری، انتقال کانون اقتصادی به دره یانگ‌تسه و ساخت یک نوع نیل دست‌ساخت، یا همان کانال بزرگ، پیش آمد.^[۱] دیگر دگرگونی‌های مهم در اواخر دوران چین امپراتوری، در زمینه نمایش و داستان مردم‌پسند، اتفاق افتادند؛ ولی این دگرگونی‌ها تا اندازه‌ای به خاطر تأثیر یک پدیده تازه، یا همان انقیاد کامل چین توسط دو دودمان فاتح «برتر» بود. یکی از این دودمان‌ها بنیاد کنفوسیوسی اندیشه چینی را تکان داد.

اوج تجلی خلاقانه در هند، نیز به همین‌سان پیش آمد. دین، کشورداری، قانون و الگوهای خانوادگی در هند زمانی آغاز شدند و به بلوغ «کلاسیک» شان رسیدند، که این کشور هنوز شبکه‌ای از دولت‌های منطقه‌ای بود یا در نخستین مرحله وحدت امپراتوری به سر می‌برد.

جوامع فتح‌شده تحت تسلط اعراب در خاور نزدیک، تشکل در یک سطح امپراتوری مانند را تجربه کردند. در این‌جا نیز بیش‌تر افکار بزرگ درباره قانون، کشورداری و سرنوشت انسان، در نخستین دوره و اوایل دوره میانی حیات جامعه اسلامی، صورت‌بندی شده بودند.

ب) رکود، زوال نسلی و حرکت قهقرایی

در یک چارچوب معین، دگرگونی خلاقانه به گونه‌ای نامحدود ادامه نمی‌یابد. استعداد رشد یک جامعه، برحسب محیط طبیعی و فرهنگی آن، تفاوت می‌پذیرد و هرگاه بخش اعظم امکانات تحول و تمایز یک جامعه تحقق یافته باشد، این فرایند خلاقانه به کاهش می‌گراید. در این مقطع، جریان رشد به رکود تبدیل می‌شود. در راستای زمان، رکود باعث تکرار کلیشه‌ای و سیر قهقرایی (زوال نسلی) می‌شود. کشورگشایی‌های جدید و هجوم به مناطق اطراف، به سود فرهنگ‌پذیری تمام می‌شود؛ ولی دگرگونی‌های ناشی از این امر، لزوماً الگوهای

موجود فرهنگ و جامعه را تغییر نمی‌دهند. سرانجام خود همین دگرگونی، راه را برای رکود، زوال نسلی و سیر قهقرایی باز می‌کنند.

روند زوال نسلی و سیر قهقرایی ممکن است با روند تراکم آب‌سالارانه و افزایش محدودیت شخصی همراه باشد؛ امری که در کشورهای فتح‌شده شرقی قاره آسیا به واقع اتفاق افتاد. از جهت کنش مدیریتی، آزادی شخصی و خلاقیت فرهنگی، بیش‌تر جوامع آب‌سالار اواخر دوره «امپراتوری»، در سطحی پایین‌تر از دوران شکوفایی منطقه‌ای و اوایل «امپراتوری» عمل کرده‌اند.

ج) ماندگاری جامعه آب‌سالار

جامعه آب‌سالار، چه سطح نهادی و فرهنگی‌اش پایین آمده باشد و چه شرایط «اصیل» آغازین آن با دگرگونی‌های ترمیمی و ادواری احیا شده باشد، در هر صورت از جهت شکل‌بندی نهادی، بادوام است. این جامعه که تحت سلطه دیوان‌سالاری انحصاری‌اش است، مهارت‌های فنی و فکری ضروری برای ابقای خود را پیوسته تقویت می‌کند. کارگزاران این جامعه، غالباً دارای دانش و باریک‌اندیشی‌اند. در این جامعه، دهقانان محصولاتی بیش‌تر از سرف‌های اروپا تولید می‌کنند؛^۱ و صنعتگرانش صنایع دستی را با کیفیت بالایی می‌سازند. این گروه‌های تولیدکننده هرچند به انواع مشوق‌ها پاسخ مثبت می‌دهند ولی درخواست استقلال سیاسی یا یک شکل مردمی حکومت را مطرح نمی‌کنند.

ویژگی‌های غیر عقلانی استبداد آب‌سالارانه، از ابقای دیوان‌سالاری انحصاری جلوگیری نمی‌کند. با معیار عقلانیت مردمی، یک دستگاه دولتی ممکن است اقتصاد کشور را بیش از اندازه سازمان دهد. این دولت ممکن است بیش از حد تحت محافظت نظامی قرار گیرد و ممکن است حاکمانش بیش از اندازه تحت محافظت پلیسی قرار گرفته باشند. ولی این رژیم تا زمانی که

۱. کشاورزی ژاپنی، که مبتنی بر آبیاری در سطح کوچک بود و از الگوی چینی سرمشق می‌گرفت، در دوره فتودالی، مانند کشاورزی چینی پربازده بود.

آورد؟ جان استوارت میل مطمئن بود قضیه باید به همین صورت باشد. «ملت‌های [صنعتی] متمدن» [۲] باید کشورهای دیگر را وادار سازند، راهی را که خود این ملت‌ها در جهت تکنولوژی، رفاه مادی، امنیت شخصی و همکاری داوطلبانه [۳] پیموده بودند، دنبال کنند. [۴] مارکس نیز معتقد بود در کشورهای مستعمره‌ای چون هند، «انگلستان باید مأموریت دوگانه‌ای انجام دهد... یکی نابودکننده و دیگری ترمیم‌کننده؛ نابود کردن جامعه آسیایی قدیم و پی افکندن بنیادهای مادی جامعه غربی در آسیا» [۵] او، حتی با آن‌که معتقد بود هندیان فقط پس از کسب آزادی از طریق قانون کار بریتانیایی یا با تلاش خودشان، [۶] می‌توانند «میوه‌های عناصر نوین جامعه» را بچینند، با حرارت از ویژگی‌های غربی نوپدید در جامعه هند، از جمله وحدت سیاسی، ارتباطات نوین (تلگراف، راه‌آهن، کشتی‌های بخار)، ارتش تعلیم‌دیده غرب، مطبوعات آزاد، مالکیت خصوصی زمین^۱ و طبقه‌ای از مستخدمان نوپدید غیر نظامی، [۷] سخن گفت.

مارکس در مورد روسیه تزاری از این هم خوش‌بین‌تر بود. او هرچند از میراث شرقی روسیه آگاه بود، باز این امکان را باور داشت که روسیه ممکن بود از «آستانه نظام سرمایه‌داری» عبور کند و سپس «مانند دیگر ملت‌های غربی، به قوانین سازش‌ناپذیر چنین نظامی تن دهد» [۸]

میل و مارکس عقایدی را بیان می‌کردند که بسیاری از معاصرانشان باور داشتند. ولی آن‌ها آشکارا نمی‌دانستند پیش‌بینی‌هایشان چگونه باید تحقق یابند. تا آن‌جا که من می‌دانم، میل گفته سال ۱۸۴۸ خود را بسط نداد؛ و مارکس، که در ۱۸۵۰ انحلال سامان روستایی قدیم هند را با تحریک بریتانیا، عملی انجام شده و «تنها انقلاب اجتماعی پیش آمده در آسیا» [۹] می‌دانست، در

سرورانش حداقل عقلانیتشان را حفظ کرده باشند، همچنان برقرار باقی خواهد ماند. تا زمانی که نیروهای مسلح این رژیم قابلیتشان را حفظ کرده باشند، رژیم آب‌سالار با ضریب عقلانیت بسیار بالاتری می‌تواند در برابر جوامع باز خود را حفظ کند.

(د) دگرگونی اجتماعی ناشی از نفوذ خارجی

در مورد پیامد تحولی مهم این واقعیت، پیش از این بحث کردیم. از آن‌جا که دیوان‌سالاری انحصاری ارضی به جامعه آب‌سالار اجازه نمی‌دهد با نیروی خودش یک نوع جامعه چندکانونی پدید آورد، طبیعی است یک چنین دگردیسی تنها می‌تواند با فشار مستقیم یا غیر مستقیم نیروهای خارجی اتفاق افتد.

امپراتوری روم غربی با هجوم قبایل شمالی اروپا درهم کوبیده شد و اسپانیای تحت سلطه اعراب مسلمان به دست جنگجویان فتودالی شبه‌جزیره ایبری^۱ برافتاد. در هر دو مورد، بحران داخلی پیروزی نهادی متجاوزان را آسان ساخته بود. در بیزانس، متجاوزان اروپایی با آن‌که برای برانداختن یک رژیم مطلقه رو به زوال به اندازه کافی نیرومند بودند، ولی برای ایجاد یک سامان چندکانونی و متشکل از ارباب‌های سازمان‌یافته، شهرهای نیرومند صنفی و یک کلیسای مستقل، همان سان که در سرزمین‌های فتودالی‌شان وجود داشت، بسیار ضعیف بودند. برای تحقق یک نوع دگردیسی کامل و انحراف از مسیر عادی، نیروهای غیر آب‌سالار خارجی می‌بایست به خوبی در جامعه آب‌سالار رخنه کرده باشند.

۲. الگوهای اخیر نفوذ خارجی

آیا تأثیر غرب صنعتی و تجاری توانسته است یک چنین دگردیسی را به بار

۱. مارکس با آن‌که از صورت‌های زمینداری و Rionvar تصرف زمین، که بریتانیایی‌ها پدید آورده بودند، به عنوان پدیده‌های «نفرت‌انگیز» یاد می‌کند، ولی باز به آن‌ها «به عنوان صورت‌های مشخص مالکیت خصوصی زمین، که بزرگ‌ترین کمبود جامعه آسیایی» است، خوش‌آمد می‌گوید (مارکس، NYDT، هشتم اوت ۱۸۵۳).

۱. شبه‌جزیره‌ای در جنوب غرب اروپا، شامل اسپانیا و پرتغال. (مترجم)

جلد سوم سرمایه یادآور شده بود این انحلال «به صورتی بسیار کند» [۱۰] در شرف تحقق بود. بی‌گمان، در این زمان اتفاق‌های بسیاری در غرب و نیز شرق رخ داده و دربارهٔ شرق «متغیر» (و غیر متغیر) صحبت‌های زیادی شده بود. تفسیرهای سرهم‌بندی‌شدهٔ این رخدادها توسط کمونیزم بین‌المللی، به این معنا نیست که به یک تحلیل به راستی علمی نیازی نیست. چنین تحلیلی بسیار مورد نیاز است، زیرا قضایای دخیل در این امر، هم پیچیده و هم حیاتی‌اند.

الف) الگوهای رابطهٔ متقابل

در آغاز باید گفت تحولات امروزی در جهان آب‌سالار، از هیچ الگوی واحدی پیروی نمی‌کند. انواع رابطهٔ متقابل با غرب و شرایط متفاوت تأثیرگذار و تأثیرپذیر در این رابطه، خواه ناخواه بر نتیجهٔ آن تأثیر می‌گذارند. در این‌جا، بر پایهٔ شدت‌های متفاوت تماس فرهنگی با غرب و درجات متفاوت تعرض نظامی و نظارت سیاسی، دست‌کم می‌توان چهار الگوی رابطهٔ متقابل را میان غرب صنعتی و تجاری و کشورهای گوناگون جهان شرقی، تشخیص داد.

گونهٔ ۱: استقلال درون‌گرایانه (با نمونهٔ تایلند^۱). تایلند فقط شکست‌های نظامی کوچکی را از غرب تجربه کرده بود؛ و شاهد دخالت مستقیم غربی در امور داخلی‌اش نبود و فقط با دخالت غیر مستقیم و ضعیف غرب روبه‌رو شده بود. تا همین اواخر، تایلند با غرب تماس چندانی نداشت. در نتیجه، یک جامعهٔ آب‌سالار مستقل و کم‌ویش منزوی باقی ماند؛ این کشور با چنین شرایطی، آزاد بود نهادها و فرهنگ غربی را بپذیرد یا نپذیرد.

گونهٔ ۲: نزدیکی جغرافیایی به غرب و در ضمن استقلال (بهترین نمونه‌اش، روسیه). روسیه از جهت جغرافیایی و فرهنگی به اروپای غربی نزدیک بوده است. ولی برخلاف ترکیهٔ عثمانی، خط مشی آن قاطعانه تحت نفوذ «هیئت‌های» غربی قرار نگرفته بود؛ شهرهای اصلی این کشور، برخلاف چین،

وادر نشده بودند با اقامتگاه‌های بیگانگان در کشورشان مدارا کنند. سه رخداد نظامی مصیبت‌بار؛ جنگ کریمه^۱، جنگ با ژاپن و جنگ جهانی اول، روسیه را به شدت تکان دادند، ولی آن را به پذیرش یک جایگاه مستعمراتی یا «نیمه‌مستعمراتی» وادار نکردند. حداقل دخالت مستقیم خارجی همراه با حداکثر کنش‌های مسالمت‌آمیز، در روسیه اتفاق افتاده بود.

گونهٔ ۳: وابستگی محض و کامل (مکزیک، پرو، اندونزی و هند، برجسته‌ترین نمونه‌های قضیه‌اند). همهٔ این کشورها از غرب شکست کامل نظامی خوردند و این شکست به انقیاد سیاسی تمام عیارشان (استعمار) منجر شد.

گونهٔ ۴: وابستگی محدود و چندگانه (ترکیهٔ عثمانی و چین، نمونه‌های برجستهٔ این گونه‌اند). هر دوی این کشورها از غرب شکست‌های شدید نظامی خوردند و تحت تأثیر دخالت اساسی سیاسی و اقتصادی چندین قدرت خارجی قرار گرفتند. با وجود این، حکومت‌های ترکیه و چین ارتش‌هایشان را حفظ کردند و هرچند تحت فشار شدید از خارج بودند، ولی هنوز در مورد کشور‌هایشان تصمیم سیاسی می‌گرفتند.

ب) طرف تأثیرگذار

اشاعهٔ فرهنگی، به هیچ روی فرایندی یک‌سویه نیست. در سده‌های نوزدهم و بیستم، ادبیات روسی برای جهان غرب بسیار جذابیت داشت، و دیری پیش از تورگنیف، داستایفسکی و تولستوی، معماری و شعر اسلامی و فلسفهٔ هندی و چینی در سرزمین‌های دور غربی ستوده و مطالعه می‌شدند، ولی در عرصه‌های تکنولوژی، حکومت، مالکیت و ساختار طبقاتی، تأثیرها اساساً یک‌سویه بودند و جامعهٔ آب‌سالار آشکارا طرف تأثیرپذیر بود.

۱. جنگی که در سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶، انگلستان، فرانسه، ترکیه و ساردنی بر سر تسلط بر اروپای جنوب‌شرقی علیه روسیه راه انداختند و روسیه در آن شکست خورد. (مترجم)

۱. این کشور پیش از سال ۱۹۳۹، «سیام» نام داشت.

ولی این تأثیرها یکسان و ایستا نبودند. در سده شانزدهم، که اسپانیایی‌ها «کشورهای آمریکایی» را تصرف کردند، اروپا تازه شیوه زندگی فئودالی را پشت سر گذاشته بود و حکومت‌های سلطنت مطلقه در سراسر قاره اروپا در حال تحکیم خود بودند. در سده هفدهم، که هلندی‌ها و انگلیسی‌ها سلطه‌شان را در جنوب آسیا گسترش می‌دادند، نخبگان سرمایه‌دار در چند کشور پیشرفته اقتصادی اروپا اهمیت اجتماعی پیدا کرده بودند. ولی تنها در سده هجدهم و نوزدهم بود که طبقه متوسط نوپای بورژوا اهمیت اجتماعی-سیاسی کامل به دست آورد و حکومت مبتنی بر نمایندگی، در جهان غرب رواج یافت.

این جدول زمانی که برحسب ضرورت ساده شده است، بر تاریخ استعماری سه ناحیه عمده جامعه آب‌سالر، پرتو می‌افکند. فتح کشورهای آمریکایی را نه ماجراجویان بازرگان خصوصی، بلکه حکومتی مطلقه سازمان داده بود که بر اثر جنگ با اعراب مسلمان و نظارت مالی بر اقتصاد گوسفنددارانه اسپانیا، بسیار نیرو گرفته بود. ولی استعمار اندونزی و هند به وسیله گروه‌های کوچکی از بازرگانان ممتاز انجام گرفته بود؛ کمپانی‌های هند شرقی و شبه‌حکومتی این بازرگانان که تحت حمایت حکومت‌های انگلیس و هلند فعالیت می‌کردند، بسیار بهتر از برخی شکل‌بندی‌هایی که تاکنون نام بردیم، نمایانگر نوعی سرمایه‌داری انحصاری اصیل بودند.

کمپانی هند شرقی هلند در ۱۷۹۸ منحل شد و سیاست استعماری هلند پس از انقلاب‌های سال ۱۸۴۸ آزادی‌خواهانه شد، که همین امر مرکز ثقل جامعه هلند را نیز تا اندازه‌ای تغییر داد. کمپانی هند شرقی بریتانیا در ۱۸۱۳ (بعد از جنگ‌های ناپلئونی) انحصارش را بر هند از دست داد و انحصار آن بر تجارت چین (پس از تصویب لایحه اصلاحی) نیز در ۱۸۳۳ به همین سرنوشت دچار شد. [۱۱] امپراتوری آمریکایی اسپانیا، پیش از آن‌که تحول قانونی خود را در سده نوزدهم در شبه‌جزیره ایبری نشان دهد، به پایان رسید. این نکته را نیز باید یادآور شویم که آخرین مرحله سلطنت مطلقه اسپانیایی، به ویژه سلطنت

چارلز سوم، شاهد تشویق فعالیت اقتصادی خصوصی به صورت تأسیس شرکت‌ها بود، که تا آن زمان در اسپانیا هیچ نقشی نداشتند. [۱۲]

در همه این موارد، تأثیر غرب بر تمدن سنتی آب‌سالر، به صورت تسلط مستقیم استعماری بود. در موارد دیگر، قدرت‌های متعدد تجاری و صنعتی، برای نظارت بر مناطقی از شرق که جاذبه اقتصادی داشتند، با یکدیگر رقابت می‌کردند. در چنین شرایطی، روابط میان شرایط متغیر در اردوی کشورهای صنعتی و شکل و شدت دخالت آن‌ها، پیچیده است. با وجود این، برخی روابط علی را در این میان می‌توان پیدا کرد. تنها پس از انقلاب صنعتی بود که غرب توانست سیاست درهای باز را بر امپراتوری چین در فاصله دور تحمیل کند؛ تنها از نیمه دوم سده نوزدهم بود که مشاوران غربی حکومت‌های قانونی و مبتنی بر نمایندگی را برای ترکیه و چین به گونه‌ای جدی پیشنهاد کردند.

ج) تفاوت‌های نهادی در جوامع هدف

همچنان که در سراسر این تحقیق نشان داده‌ایم، شرایط در کشورهای آب‌سالر نیز بسیار متفاوت بودند.

در مکزیک، فعالیت‌های آب‌سالارانه از گونه «رقیق ۲» بودند. [۱۳] در ترکیه، کلانشهر به تدریج تسلط بر ایالات‌های آب‌سالارش را از دست داد. روسیه کی‌یفی هیچ‌گونه فعالیت آب‌سالارانه ارضی نداشت؛ و یوغ تاتار تغییری در این جهت به بار نیاورد. در پروی پیش از فتح اسپانیا و سیام، یا تایلند کنونی، بازرگانی خصوصی بومی در سطح وسیع، هیچ نقشی نداشت؛ و نقش آن در اندونزی و ترکیه عثمانی، بسیار محدود بود. در روسیه مسکووی، بجز سرمایه‌داران دیوان‌سالار، بازرگانان دیگر بسیار در مضیقه بودند. در آرتک مکزیک، بازرگانی مستقل رونق گرفت و در چین ابعاد گسترده‌ای پیدا کرد.

در برخی از این کشورها، گروه‌های قابل ملاحظه‌ای بودند که اگر فرصت می‌یافتند، می‌توانستند به صورت یک طبقه متوسط نوین تکامل یابند. در

برخی دیگر از این کشورها، صورت‌هایی از مالکیت خصوصی زمین وجود داشتند، که تحت تأثیر جامعه صنعتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، می‌توانستند باعث رشد بیش‌تر یک جامعه نوین چندکانونی شوند. این امکانات به چه شیوه و تا چه حدی تحقق یافته بودند؟

۳. نتایج اجتماعی

در ردیابی نتایج تأثیر اخیر غرب، در این‌جا نیازی نیست به تفصیل از تایلند صحبت کنیم^۱؛ در این‌جا کافی است بگوییم با وجود به کار بستن شماری از نوآوری‌های فنی و سیاسی، تایلند مستقل و منزوی تاکنون هیچ‌گونه طبقه متوسط نوین بومی و نظام حکومتی اصیل مبتنی بر نمایندگی به خود ندیده است.^۲

الف) روسیه

روسیه نیز مانند تایلند از جهت سیاسی آزاد باقی ماند، ولی بسیار بیش‌تر از تایلند از حملات نظامی آسیب دید. سروران جامعه روسی، مانند مانداران‌های چینی، از شکست ارتش‌هایشان بسیار مشوش شده بودند، ولی به خاطر نزدیکی بیش‌تر جغرافیایی به غرب، سریع‌تر از چینی‌ها مبنای نهادی و فرهنگی توانایی نظامی و فنی غرب را دریافتند. در نتیجه، آن‌ها صورت‌های غربی مالکیت قوی، فعالیت اقتصادی خصوصی، بحث همگانی و خودفرمانی محلی را تشویق کردند. آن‌ها این نهادها را با دلخوری برپا کردند - زیرا به

۱. به دلایل گوناگون، در این تحقیق باید از بحث درباره تحول ژاپن، یک‌سره خودداری کنیم. ژاپن هرگز آب‌سالار نبود و از یک سامان فئودالی، به سرعت به یک جامعه صنعتی و چندکانونی نوین تحول یافت.

۲. اجتماع بازرگانی چینی تایلند، که بسیاری از ویژگی‌های یک طبقه متوسط نوپا را در خود داشت، بیش از پیش از حیات اقتصادی این کشور بیرون رانده شده است. اگر این روند معکوس نشود، از ایفای نقش این گروه در تحول اقتصادی تایلند، که بسیار آمادگی‌اش را دارند، جلوگیری خواهد شد.

خواست خودشان این نهادها را رواج ندادند، بلکه آن‌ها را برای دوام تسلطشان ضروری و حساس تشخیص داده بودند.

درباره نارسایی‌های آزادسازی دهقانان وابسته به زمین، پیش از این بحث کردیم [۱۴] *Zemstvo* ها، یا همان هیئت‌های انتخابی خودفرمانی محلی، پس از یک دوره کوتاه شکوفایی (۱۸۶۴ تا ۱۸۶۶)، به شدت دچار محدودیت شده بودند. [۱۵] ولی آن‌ها حتی به صورت فلج‌شده‌شان، از دموکراسی‌های گدامنشانه استبداد آب‌سالارانه، قدرت بسیار بیش‌تری اعمال می‌کردند. کونت‌ویت^۱ وقتی می‌گفت خودکامگی و *Zemstvo* ها نمی‌توانند زمان به نسبت درازی هم‌زیستی داشته باشند، کاملاً بر حق بود.^۲

شکی نیست که دیوان‌سالاری مطلقه روس همچنان برتر باقی مانده بود؛ ولی بر اثر شکست از ترکیه در جنگ سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۸۸، حیثیت این دیوان‌سالاری تضعیف شد [۱۶] و به خاطر مصایب ناشی از جنگ با ژاپن در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، به شدت لطمه خورد.

نظارت دولتی و مالیات‌گذاری ستمگرانه، رشد اقتصاد نوین روسیه را به شدت فلج کرده بود، [۱۷] ولی در این زمان، مالکیت خصوصی امنیت پیدا کرد و فعالیت اقتصادی خصوصی، که پیش از اواسط سده نوزدهم در برخی صنایع سبک اهمیت یافته بود، اکنون در بسیاری جبهه‌های اقتصادی با قوت پیشرفت کرده بود.

در فاصله سال‌های ۱۸۹۳ و ۱۹۰۸، ۲،۹۶۵ میلیون روبل سرمایه روسی، در مقایسه با ۸۷۴ میلیون روبل [۱۸] سرمایه خارجی، در صنعت سرمایه‌گذاری شده بود. [۱۹] در سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷، تقریباً تمامی سرمایه خارجی تحت هدایت حکومت، در معادن به کار رفته بود، ولی

1. Count Witte

۲. فلارینسکی، ۱۹۵۳، جلد دوم، ص ۹۰۰؛ ماوور، ۱۹۲۸، ص ۳۰. تزار نیکلای دوم وقتی نمایندگان *Zemstvo* ها را به خاطر تقویت «خیال خام... سهم شدن در اداره امور داخلی» به شدت سرزنش کرده بود، به همین دلیل درست می‌گفت (بیرکت، ۱۹۱۸، ص ۴۸۸).

سرمایه روسی در بخش‌های دیگر صنعت نیز به همین اندازه رواج داشت. ۵۰ درصد سرمایه صنایع شیمیایی، ۵۸ درصد سرمایه صنعت ذوب و فرآوری فلزات، ۶۳ درصد سرمایه در فرآوری چوب و ۷۲ درصد سرمایه در نساجی، روسی بود. [۲۰] بانک دولتی روسیه در نظام اعتباری کشور دست برتر داشت، ولی بسیاری بانک‌های خصوصی نیز به وجود آمده بودند. سرمایه و سپرده‌های بانک‌های خصوصی، از ۱،۲۹۸ میلیون روبل در ۱۹۰۹، به ۳،۳۷۵ میلیون روبل در ۱۹۱۳ رسید. [۲۱]

رشد اقتصاد نوین روسیه، نه با کار اجباری و ارباب نمایان پلیسی، بلکه با یک طبقه کارگر بیش از پیش آزاد و در فضایی از استبداد رو به کاهش، انجام گرفته بود. برای مثال، صنایع سنگین را در نظر آورید: طی دو دهه پیش از جنگ جهانی نخست، «بازده ذغال سنگ در امپراتوری روسیه، چهار برابر افزایش یافت و اگر لهستان را در نظر بگیریم، این افزایش شش برابر بود». [۲۲] از ۱۸۹۳ تا ۱۹۱۳، بازده مس «تقریباً نه برابر افزایش یافته بود» [۲۳] از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۳، بازده آهن در این امپراتوری، شش برابر افزایش یافته بود و در مراکز صنعتی حیاتی روسیه جنوبی، این رقم «بیست برابر» شده بود. [۲۴] در صنعت سبک نیز وضع به همین سان بود: در ۱۹۱۳، دوک‌های نخریسی در صنعت پنبه، «دو و نیم برابر بیشتر شده بودند، مقدار پنبه خام به کار رفته در این صنعت سه برابر شده و میزان تولید نخ پنبه‌ای، سه برابر همین تولید در سال ۱۸۹۰ بود». [۲۵]

نخستین انقلاب روسیه، دگرگونی‌های مهمی را در صحنه سیاسی پدید آورده بود. بیانیته تزار در اکتبر ۱۹۰۵، گرچه همچنان به اصل قدرت مطلقه پابندی نشان می‌داد، ولی نظارت‌های نهادی و کفه‌های توازن مهمی اعطا کرده بود. ماکس وبر که از فقدان مراحل تحول تعیین‌کننده غربی در روسیه به خوبی آگاه بود [۲۶] و بر روحیه «مغولی» و «آسیایی» رژیم تزاری تأکید می‌کرد^۱،

۱. وبر از «فریکاری مکارانه و مغولی» دیوان‌سالاری تزاری (وبر، ۱۹۰۶، ص ۲۴۹) و از

پیشرفت عظیمی را که اجرای همین قانون اساسی محدود به بار آورده بود، آشکارا تشخیص داده بود.^۱ مجلس مقننه‌ای که می‌توانست بر بودجه تأثیر گذارد و آشکارا از دولت انتقاد کند، احزاب سیاسی که می‌توانستند به مردم متوسل شوند، مطبوعاتی که تقریباً از آزادی بیان برخوردار بودند، [۲۷] نظام آموزشی به سرعت رو به رشد^۲، توده‌های مردمی که می‌توانستند بیش از ده میلیون تن را در شرکت‌های تعاونی سازمان دهند، [۲۸] و کارگران و کارمندی که با وجود محرومیت از اتحادیه‌های آزاد کارگری، می‌توانستند در اداره صندوق‌های بیمه بهداشتی مشارکت داشته باشند، [۲۹] اگر همه این تحولات را با هم در نظر گیریم، چالشی جدی برای جامعه تک‌کانونی قدیمی پدید آورده بودند.

پس از ۱۹۰۵، نیروهای ضد استبدادی هنوز چندان نیرومند نشده بودند که با تلاش‌هایشان جامعه‌ای باز و چندکانونی برپا کنند. ولی جنگ جهانی

→ «نیرنگ‌بازی تمام‌عیار مغولی» رژیم تزاری (همان، ص ۳۹۴) سخن گفته بود. او از پلیس تزاری به خاطر کاربرد «حقه‌بازانه‌ترین روش‌های نیرنگ مکارانه آسیایی» (همان، ص ۳۹۶) انتقاد کرده بود.

۱. وبر واژه «چندان مناسب» «قانون اساسی کاذب» را به کار نیست (وبر، ۱۹۰۶، ص ۲۴۹).
۲. روسیه نیز مانند دیگر کشورهایی که وارد عصر صنعتی شده بودند، آموزش عمومی را با قوت تشویق می‌کرد. در ۱۸۷۴، از میان صد نیروی استخدامی ارتش، ۲۱/۴ درصد باسواد بودند. این رقم در ۱۸۹۴ به ۳۷/۸، در ۱۹۰۴ به ۵۵/۵ و در ۱۹۱۴ به ۶۷/۸ درصد رسیده بود. در ۱۹۱۸، از میان کارگران صنعتی بیست سال به پایین، ۷۷/۱ درصد، سی تا سی و پنج ساله ۶۴/۸ درصد و بالای پنجاه سال بیش از ۴۳/۴ درصد باسواد گزارش شده بودند (تیمائیف، ۱۹۴۶، ص ۳۵). درصد بالای باسوادی در میان کارگران جوان‌تر، تأثیر قانون آموزش عمومی در سطح ابتدایی را که در ۱۹۰۸ تصویب شده بود، منعکس می‌کند. بر پایه همین قانون بود که تقریباً همه کودکان می‌بایست در سال ۱۹۲۲ سرکلاس درس حضور داشته باشند (فلارینسکی، ۱۹۵۳، جلد دوم، ص ۱۲۳۷). فلارینسکی می‌گوید پیشرفت کندتر از حد انتظار بود، ولی همو «نوسازی و گسترش نظام دبستانی» (همان، ص ۱۲۳۷ و ۱۲۳۲) را تحسین‌برانگیز می‌داند. بر پایه آخرین برآورد پیش از انقلاب، ۷۸ درصد از مردم روسیه می‌بایست در اواخر دهه ۱۹۳۰ باسواد باشند (تیمائیف، ۱۹۴۶، ص ۳۴ و ص ۳۱۳). جنگ و انقلاب اجرای این برنامه را به عقب انداخت، ولی سیاست‌های بعدی این روند را تا اندازه‌ای سرعت بخشید. آمار سال ۱۹۳۹ شوروی نشان می‌دهد درصد سواد در این زمان به ۸۱/۱ رسیده بود (همان، ص ۳۱۴).

نخست ارتش تزاری را فلج ساخته بود و در نتیجه، این نیروها برای برپایی یک حکومت کوتاه‌مدت و اصیل ضد استبدادی و دموکراتیک در بهار ۱۹۱۷، به اندازه کافی نیرومند شده بودند.

ب) کشورهای آب‌سالار استعمار شده

تجربه روسی نشان می‌دهد که در یک کشور مستقل و تحت حاکمیت یک نوع دیوان‌سالاری استبدادی، در شرایط مساعد بین‌المللی، نطفه‌های یک جامعه چندکانونی می‌توانند به سرعت رشد کنند. این قضیه در مورد نواحی آب‌سالار صدق نمی‌کند، زیرا این نواحی کاملاً تحت سلطه قدرت‌های غربی افتادند. استعمارگران اسپانیایی، هلندی و انگلیسی و نیز پرتغالی و فرانسوی که در این جا اقدام‌هایشان را دنبال نمی‌کنیم، کوشش صادفانه‌ای در جهت نوسازی متصرفات شرقی‌شان به کار نبردند. آن‌ها همساز با منافع خاصشان، نهادهای غربی را به گونه‌ای محدود و گزینشی پیاده می‌کردند.

پیدا کردن دلایل این امر کار دشواری نیست. نواحی عمده تمدن آب‌سالار، که بسیار پرجمعیت بوده و بیش‌تر در مناطق بسیار گرم و نیمه گرم قرار دارند، امکان چندانی برای مهاجرت انبوه اروپاییان به این نواحی فراهم نکردند. در نتیجه، فاتحان اروپایی معمولاً به استقرار یک دستگاه اجرایی نیرومند در مستعمره‌های آب‌سالارشان و ترتیبات عمومی یا خصوصی مناسب برای استثمار اقتصادی مستعمرات، بسنده می‌کردند.

اسپانیایی‌ها در نواحی مبتنی بر مدیریت ارضی آمریکا، همین راه را در پیش گرفته بودند.^۱ هلندی‌ها در اندونزی و بریتانیایی‌ها در هند، نیز به همین‌سان عمل کردند. نتیجه این وضع، یک نوع نظام روابط انسانی بود که با

۱. آن‌ها در مناطق غیر آب‌سالار متصرفات آمریکایی‌شان، نیز همین سیاست را به کار بستند. تعیین سیاست در مرکز و اعمال نیروی بیش از حد دولت در جوامع مستعمره این مناطق، نقش مؤثری در تقویت دیوان‌سالاری حکومت و قدرت خارق‌العاده جناح سرکوبگر آن، یعنی ارتش، داشت.

وجود تفاوت با جامعه آب‌سالار سنتی، نمی‌توان آن را المثنای جامعه اسپانیا، هلند یا انگلستان دانست.

استعمارگران اروپایی، چه آن‌هایی که سامان روستایی سنتی را به صورتی فلج شده حفظ کردند، مانند اسپانیایی‌ها در پرو و مکزیک؛ چه آن‌هایی که این سامان را عملاً دست‌نخورده به جا گذاشتند، مانند هلندی‌ها در اندونزی؛ و چه آن‌هایی که زمینداری اشتراکی را به مالکیت خصوصی تبدیل کردند، مانند بریتانیایی‌ها در هند، روستاها را از جهت سیاسی ناتوان نگه می‌داشتند. فرمانروایان جدید اروپایی، چه آن‌هایی که بازرگانان بومی را از صحنه خارج کردند (مکزیک و جاوه)، چه آن‌هایی که از پیدایش این بازرگانان جلوگیری کردند (پرو) و چه آن‌هایی که با این بازرگانان مدارا کردند (هند)، هیچ‌کدام جامعه تک‌کانونی به ارث رسیده‌شان را چندان تغییر ندادند.

حکومت‌های استعمارگر که با رژیم‌های مطلقه یا اشراف‌سالار غیر آب‌سالار پیوند داشتند، آمیزه غربی از حکومت مطلقه شرقی و غربی بودند. آن‌ها با وجود و شاید تا اندازه‌ای به خاطر ابقای مقام‌های عالی‌رتبه بومی (شاهزادگان، caciques و curacas) و استفاده از آن‌ها، که با قدری تعدیل الگوهای دیرپای نظارت سیاسی، اجتماعی و مذهبی را که بر مدیریت ارضی مبتنی بودند ادامه می‌دادند چنین خصلت درآمیخته‌ای داشتند.

این وضع، تقریباً تا انقلاب صنعتی ادامه داشت، انقلابی که در اروپا حکومت مبتنی بر نمایندگی را گسترش داد و بر رژیم‌های استعماری که هنوز پابرجا بودند، نیز تأثیر گذاشت. این تأثیر در کشورهای مستعمره نقش متفاوتی داشت، زیرا هند تا ۱۹۴۷ مستعمره باقی ماند، حال آن‌که متصرفات آمریکایی اسپانیا، کمی پس از سپری‌شدن عصر ناپلئونی، استقلالشان را به دست آوردند. در دوره پسااستعماری مکزیک و پرو، به سرعت جمهوری‌های مبتنی بر نمایندگی برپا شدند. ولی این نوآوری‌های سیاسی بیش‌تر به نفع دیوان‌سالاری و از آن بیش‌تر به سود ارتش تمام شده بود که در این کشورها، مانند مستعمرات پیشین اسپانیا، قدرت سیاسی و اقتصادی بیش از اندازه‌ای اعمال می‌کرد.

در اندونزی و هند، مدیریت اجرایی در دست کارگزاران غیر نظامی بود؛ خود این واقعیت، شرایط متغیر اجتماعی و سیاسی را در هلند و بریتانیا منعکس می‌کند. در هر دو این کشورها، نظارت مردمی بر حکومت افزایش یافته بود و این واقعیت، با وجود ویژگی‌های فرمانروایی استعماری، بر رویکردهای کارگزاران استعمارگر در برابر بومیان، نیز تأثیر گذاشته بود. درست است که هلندی‌ها در سده بیستم اجازه ورود اندونزیایی‌ها را به خدمات کشوری دادند، [۳۰] و حتی در این زمان هم از انتصاب آن‌ها در سمت‌های قدرتمند اکراه داشتند، ولی با وجود این، در آستانه جنگ جهانی دوم، اندونزیایی‌ها ۶۰/۶ درصد سمت‌های متوسط رو به پایین، ۳۸ درصد سمت‌های متوسط و ۶/۴ درصد سمت‌های عالی حکومتی را اشغال کرده بودند. [۳۱]

در هند نیز روند مشابهی بسیار زودتر از هلند آغاز شد و حتی چندین گام جلوتر از آن حرکت کرد. یک سال پس از تصویب لایحه اصلاحی، که باعث تقویت هرچه بیشتر طبقه متوسط انگلیس شده بود، درهای سمت‌های کشوری به روی همه هندیان، «بدون هرگونه تبعیض کاستی، اعتقادی یا نژادی»، [۳۲] باز شد. قانون سال ۱۸۳۳، تنها اعلان یک اصل نبود، بلکه رخدادهای بعدی به این قانون جوهریت بخشیدند. درست است که بریتانیایی‌ها تسلطشان را بر حکومت مرکزی همچنان حفظ کردند، [۳۳] ولی اقتدار هندیان را در امور اجرایی محلی و ولایتی چندان افزایش دادند که سرانجام در ۱۹۳۵، ولایت‌های هند خودفرمانی کامل به دست آوردند. [۳۴]

تعداد بیش‌تری از هندیان و اندونزیایی‌ها به اروپا رفتند. رویه‌های دموکراتیک، دو سده پیش از استقلال، در دو کشور هند و اندونزی به خوبی شناخته شده بودند. در واقع، نخستین قوانین حکومت‌های جدید این دو کشور، نشان می‌دهند این کشورها به پیشبرد حکومت پارلمانی، احزاب سیاسی، انجمن‌های آزادکاری، تجاری، دهقانی و روشنفکری، علاقه‌مند بودند.

معنای تحولی همه این‌ها چه می‌تواند باشد؟ دموکراسی‌های ناکامل

مکزیک و پرو و دموکراسی‌های از جهت حقوقی پیشرفته هند و اندونزی، تا چه اندازه پیدایش نیروهای نوینی را نشان می‌دهند که هدفشان جایگزین‌سازی یک نظام چند کانونی و اصیل روابط انسانی به جای جوامع قدیمی و تک‌کانونی‌شان بود؟

در مکزیک و پرو، فرمانروایی استعماری اسپانیا، جز در یک میان‌پرده کوتاه‌مدت، رشد فعالیت اقتصادی خصوصی یا پیدایش طبقه متوسط نوین را تشویق نکرد. جمهوری‌های مستقل این کشورها از جهت حکومتی همچنان نامتوازن باقی مانده بودند. در مکزیک، قدرت و ثروت بالقوه‌ای که در ذات فعالیت دیوان‌سالارانه یا نظامی نهفته بود، گسترش فعالیت اقتصادی مستقل و خصوصی را به تأخیر انداخته بود، هرچند راهش را سد نکرده بود. در مقایسه با مکزیک، در پرو، سرخ‌پوستان بومی برای شرکت در فعالیت‌های طبقه متوسط فرصت کم‌تری داشتند. با وجود این، گذشته آب‌سالارانه و مدیریتی پرو، از پیدایش فعالیت‌های اقتصادی وسیع خصوصی در عرصه‌های کشاورزی و صنعت، جلوگیری نکرد. طبقه بالای کارآفرین پرو پیوند متقابل نیرومندی با سرمایه خارجی داشت و دارد. برخی اعضای این طبقه از وابستگی نزدیکشان به حکومت سود می‌برند، ولی کل این گروه را نمی‌توان گونه آندی سرمایه‌داری دیوان‌سالارانه به شمار آورد.^۱

امپراتوری اینکا در زمان ورود اسپانیایی‌ها، طبقه بازرگان نداشت. در مکزیک، به نظر می‌رسد اسپانیایی‌ها، بازرگانان برجسته موسوم به پوچه‌کا^۲ را نابود کردند. پرتغالی‌ها و جانشینانشان، هلندی‌ها، «تجارت جاوه‌ای را سرکوب کردند» و «بازرگانان و کشتی‌سازان بومی شغلشان را از دست دادند». [۳۵] از آن پس، هلندی‌ها بیش‌تر فعالیت‌های بزرگ اقتصادی را در اندونزی تحت نظارتشان درآوردند؛ و به گروهی از «خارجیان شرقی»، یعنی

۱. برای آشنایی با یک بررسی همه‌جانبه از رشد ناهموار طبقه متوسط نوین در نقاط گوناگون آمریکای لاتین نوین، نگاه کنید به گرونا، MECM.

کمکی نرساند. مالکیت خصوصی زمین در چند جامعه آب‌سالار رواج داشت و در سطحی محدود، در بسیاری از آن‌ها وجود داشت. این نوع مالکیت در چنین جوامعی، به اجاره‌داری غیابی و دیوان‌سالارانه گرایش داشت. بریتانیایی‌ها دارندگان زمین دولتی، جاگیدار^۱، را به عنوان مالک زمین به رسمیت شناختند. [۳۹] در برخی مناطق هند، آن‌ها گردآورندگان پیشین مالیات، زمیندارها، را به مالکانی تبدیل کردند که روی زمینشان اقتدار مالی اعمال می‌کردند و در بسیاری نقاط دیگر، کشاورزان صاحب نسق، دیوت‌واری^۲، را به مالکان کامل زمین‌های تحت کشت‌شان بدل ساختند. ولی اصلاح ارضی اگر که دهقانان مالک را با اقدام‌های مناسب آموزشی، سیاسی و اقتصادی به ویژه از جهت اعتباری حمایت نکند، تنها می‌تواند به طور موقتی به نفعشان تمام شود. دهقانان مالک نوپای هند، به زودی توسط نزول‌خواران شکار شدند؛ و سرانجام، بسیاری از آن‌ها وادار شدند زمین‌هایشان را به یک کارگزار دولت، زمیندار، یا افراد ثروتمند دیگر، بفروشدند. این اشخاص به عنوان اجاره‌دار غیابی، نیمی از محصول کشت‌شده این زمین‌ها را به عنوان اجاره برمی‌داشتند. در سال ۱۹۵۰، «حدود ۸۰ درصد زمین‌ها در دست اجاره‌داران غیابی بود یا به عبارت دیگر، سه‌چهارم زمین‌ها به دست کسانی کشت می‌شد که مالک زمینشان نبودند». [۴۰] بریتانیایی‌ها به جای غربی کردن دهکده‌های هند، یکی از بدترین عناصر تصرف شرقی زمین، یا همان اجاره‌داران دیوان‌سالارانه و غیابی، را بر این دهکده‌ها تحمیل کرده بودند.

ج) کشورهای نیمه مستقل (نیمه مستعمره)

تاریخ اخیر خاور نزدیک (تقریباً همان کشورهای تحت سلطه امپراتوری عثمانی) و شرق دور قاره آسیا (چین)، نشانگر تحولی در کشورهای آب‌سالار است که گرچه تحت استعمار درنیامده‌اند، ولی آشکارا تحت فشار غرب

چینی‌ها، اجازه دادند در یک سطح میانی به عنوان تاجر و وام‌دهنده پول فعالیت کنند. با آزاد شدن اندونزی، هلندی‌ها به عنوان مدیران اجرایی و بازرگانان، از صحنه خارج شدند و چینی‌ها نیز به عنوان غیر خودی‌های غیر قابل اعتماد باقی ماندند.^۱ اندونزیایی‌ها هرگز نتوانستند یک طبقه متوسط به نسبت بزرگ صنعتی، بازرگانی و بانکی را در میان خودشان به وجود آورند تا شکاف میان جمعیت انبوه دهقانی و نخبگان تحصیل‌کرده و غالباً دیوان‌سالار را با آن پر کنند. [۳۶] بدین‌سان، در اندونزی، پوسته‌ای دموکراتیک روی ساختاری اجتماعی کشیده شده است که بیش‌تر به الگوهای آب‌سالار و تک‌کانونی گذشته، نزدیک است تا به یک جامعه صنعتی نوین چندکانونی.

تحول در هند، از بسیاری جهات مهم است و با همین تحول در اندونزی تفاوت دارد. پیش از ورود بریتانیایی‌ها، برخی فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌دارانه در هند وجود داشتند - البته شاید نه آن‌قدر زیاد که افسانه اخیر می‌گوید، [۳۷] و نه آن‌قدر کم که پرنیه، همان کسی که هند مغولی را با معیارهای شرقی ارزیابی کرد، ادعا می‌کند. بریتانیایی‌ها فعالیت‌های بازرگانی بومی را فلج کرده بودند، ولی آن را منع نکردند. بازرگانان هندی در دوره استعماری، تعدادی صنایع در مراحل نهایی، به ویژه در پنبه‌بافی، و برخی صنایع سنگین، به ویژه صنعت فولاد را سازمان داده بودند، [۳۸] و در زمان دستیابی به استقلال، بخش خصوصی به گونه چشمگیری رشد کرده بود. به هر روی، برابر همه برآوردها، این بخش و طبقه متوسط نوینی که منعکس‌کننده رشد این بخش است، هنوز کوچک بود.

البته، مالکیت خصوصی زمین را در هند، بریتانیایی‌ها معمول کردند. ولی برخلاف انتظار مارکس، این اصلاح ارضی به رشد جامعه غربی در این کشور

۱. در اندونزی، تایلند و دیگر کشورهای جنوب شرق آسیا، اجتماع بازرگانی مهمی از چینی‌ها وجود دارد. ولی با این همه، سرمایه‌داران چینی اندونزی، مانند همین‌ها در تایلند، بیگانه به شمار می‌آیند و به همین دلیل نتوانسته‌اند کارکردهای سیاسی یک طبقه متوسط به رسمیت شناخته بومی را انجام دهند (فورنی وال، ۱۹۴۴، ص ۴۱۴؛ کاهین، ۱۹۵۲، ص ۲۸ و ص ۴۷۵).

ناحیه کانونی امپراتوری عثمانی، یا همان منطقه آناتولی، داستان متفاوتی دارد. این ناحیه، برخلاف ولایت‌های پیرامونی که به تدریج از هم گسیخته شدند، تحت تأثیر دخالت مستقیم و جدی قدرت‌های بزرگ قرار گرفته بود. کاپیتولاسیون‌ها که به بیگانگان ممتاز معافیت‌های حقوقی و اقتصادی می‌بخشیدند، در استامبول بیش‌تر از جاهای دیگر آشکار بودند، زیرا بیش‌تر کسانی که از این معافیت‌ها سود می‌بردند در این شهر زندگی می‌کردند. این بیگانگان به همراه دستگاه مدیریت خارجی دیون ترکیه و شورای ملل، برای تضعیف اقتصاد ترکیه و حیثیت بین‌المللی آن، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. [۴۲]

ولی صحنه بیش‌ترین تحقیر ترکیه، به صحنه نیرومندترین بیداری سیاسی و فکری آن نیز تبدیل شده بود. در ۱۸۷۶، قانون پارلمانی به گونه‌ای موقتی در استامبول پذیرفته شد. سپس، ترک‌های جوان جنبش اصلاحی‌شان را در ناحیه قدیمی کلانشهر استامبول آغاز کردند. در همین ناحیه بود که کمال آتاتورک و پیروانش بنیادهای دولت ملی نوین ترکیه را پی افکندند.

ترکیه امروزی^۱ تقریباً هیچ‌گونه طبقه متوسطی به معنای نوین آن ندارد. [۴۳] ولی در سطح سیاسی، یک نظام چندحزبی در ترکیه امروزی برپا شده و در سطح اقتصادی-اجتماعی، مالکیت و فعالیت اقتصادی خصوصی تشویق شده است. به همین دلیل است که یک شاهد باتجربه ترکیه امروزی می‌گوید، که دور فاسد قدرت دیوان‌سالارانه، استثمار و تبعیض، درهم شکسته است. [۴۴]

نوسان‌های سطح سیاسی ترکیه، نشانگر پیچیدگی این فرایند است. ولی قضیه تنها به همین جا ختم نمی‌شود. تحول ترکیه نوین، که هم مستقل است و هم پیوند نزدیکی با غرب دارد، شباهت‌های زیادی با روسیه اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم دارد، ولی به چین پیش از کمونیسم چندان شباهتی ندارد.

۱. منظور نویسنده ترکیه دهه ۱۹۵۰ است. (مترجم)

صنعتی بوده‌اند. در همه این موارد، چندین قدرت بزرگ کوشیده‌اند کشورها را تحت نظارت درآورند ولی آن‌قدر نیرومند نبوده‌اند که بر آن‌ها چیرگی یابند. و باز در همه این موارد، پیامدهای منفی دخالت غرب هرچند ناگوار بوده‌اند، ولی دخالت‌های آن‌ها با این واقعیت تا اندازه‌ای تخفیف یافته است، که این نواحی مستقل باقی مانده‌اند و حکومت‌هایشان در نوسازی این کشورها نقش فعالی ایفا کرده‌اند.

در خاور نزدیک، یک رشته شکست‌های نظامی، از اقتدار استامبول بر ولایت‌های امپراتوری ترکیه کاست؛ در این کشورها، خدایگانان محلی نخست با لغو مزایای کارگزاران وابسته به حکومت، مانند گردآورندگان مالیات و متصرفان زمین دولتی، و سپس واگذاری بیش‌تر زمین‌ها به کسانی که کشت‌شان می‌کردند، کوشیدند موضع خودشان را تحکیم کنند. همانند هند، دهقانان این کشورها که تجهیزات چندانی نداشتند، آموزش اندکی دیده بودند و به خوبی سازمان نگرفته بودند، به زودی ناچار شدند زمین‌های ملکی تازه به دست آمده‌شان را به اشخاص ثروتمند بفروشند؛ اشخاصی چون گردآورندگان پیشین مالیات، مستخدمان کشوری و نظامی، کدخداها [۴۱] و شهرنشینان ثروتمندی که پیوندی با حکومت نداشتند یا پیوندشان سست بود.

در نتیجه این فرایند، اجاره‌داری دیوان‌سالارانه و غیابی در مصر، سوریه، عراق، لبنان و دیگر نقاط خاور نزدیک، تا امروز رواج داشته است.^۱ در این کشورها، معمول شدن برخی نوآوری‌های فنی با ابقای الگوهای اجتماعی شبه‌آب‌سالارانه‌ای هم‌دوش شده، که رشد طبقه متوسط نوین یا طبقه کارگر جدید و دهقانان باسواد و از جهت سیاسی سازمان‌یافته، را چندان تشویق نکردند.

۱. نگاه کنید به کوک، ۱۹۵۲، ص ۴۰. کوک رابطه میان جایگاه دیوان‌سالارانه و اجاره‌داری غیابی را در این کشورها به عنوان پیامد فرمانروایی دیوان‌سالارانه سنتی در نظر نمی‌گیرد. ولی او نیز این واقعیت را تشخیص می‌دهد که در امپراتوری عثمانی، کارگزاری لشکری و کشوری، رهبری مذهبی و اجاره‌داری، هم‌پوشانی داشته‌اند (همان، ص ۲۸۱).

اگر حضور بخش‌های وسیعی از مالکیت و فعالیت اقتصادی خصوصی، برای دگردیسی از یک جامعه آب‌سالار به یک جامعه غربی چندکانونی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد، هیچ کشوری بیش‌تر از چین برای پیمودن چنین راهی آماده نبود. در چین، مالکیت خصوصی زمین، در مقایسه با ترکیه و روسیه تزاری، قدمت بیش‌تری دارد و به همین‌سان سنت پیشه‌وری و تجارت خصوصی چین، از جمله تجارت در سطح بزرگ، قدیمی‌تر از این کشورهاست. ولی مورد چین نشان می‌دهد پیدایش طبقه متوسط نوین و نوع غربی، بی‌گمان به چیزی بیش از مالکیت و فعالیت اقتصادی بزرگ خصوصی بستگی دارد.

چین از ۱۸۴۰ به بعد، از فشارهای خارجی رنج برده است. معاهدات نابرابرانه، امتیازهای بین‌المللی، معافیت‌های بیگانگان و نظارت خارجی بر مقررات کشتیرانی، حکومت مطلقه سلطنتی را آن‌قدر تضعیف کرده بودند که دشمنان داخلی‌اش توانستند این حکومت را براندازند و یک نظام جمهوری برپا کنند. ولی رخدادهای پس از انقلاب سال ۱۹۱۱، هم انسجام سیاسی و هم بی‌حالی اجتماعی چین را آشکار ساخت. کشور چین گرچه موقتاً به تعدادی رژیم‌های منطقه‌ای به سرکردگی جنگ‌سالاران دیوان‌سالار تجزیه شده بود، ولی طبقه متوسط نوین و نیرومندی را نیرووراند؛ با وجود این واقعیت که چندین اجتماع بازرگانی در داخل و خارج، از تلاش‌های دکتر سون یات‌سن^۱ در جهت نوین‌سازی کشور پشتیبانی کرده بودند.

این وضعیت تا سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸، که کومین‌تانگ تحت رهبری چیانگ کای‌چک^۲ دوباره وحدت سستی با سرزمین اصلی چین برقرار کرد، دستخوش تغییر بنیادی نشد. دخالت مستمر خارجی که با عملیات کمونیستی تحت هدایت شوروی وخیم‌تر شده بود، نگذاشت جنبش ملیت‌گرای چین، کشور را به گونه‌ای کاملاً تحت نظارت خود درآورد. هرچند نیروهای نوین بورژوا به طور موقت بر حکومت مرکزی قدری اعمال نفوذ می‌کردند، ولی این نیروها در مدیریت‌های اجرایی ولایتی همچنان ضعیف باقی مانده بودند؛ این

ولایت‌ها در این زمان همچنان تحت سلطه دیوان‌سالاری سنتی و مبتنی بر مدیریت ارضی بودند. [۴۵]

ولی چین با وجود همه این موانع، متوقف نماند. از تکنولوژی غربی استقبال شده بود، و افکار غربی در آموزش، ارتقای جایگاه زنان و در مطبوعات به نسبت آزاد، تجلی یافته بود. این کشور که در این زمان از بندهای بیگانه رها شده بود، به خوبی می‌توانست دگردیسی فرهنگی و اجتماعی‌اش را شتاب بخشد.

جنگ جهانی دوم به انواع امتیازهای غربی که چین را فلج ساخته بودند، پایان داد. ولی این رهایی خیلی دیر و با جنگی فرارسیده بود که طی آن، ژاپنی‌ها با اشغال بنادر تجاری و شهرهای صنعتی، طبقه متوسط نوین چین را تضعیف کرده بودند. [۴۶]

این اتفاق زمانی پیش آمد که طی جنگ جهانی دوم، کمونیست‌ها توانسته بودند در جامعه نه‌چندان منسجم و بسیار تحت فشار چین کاملاً رخنه کنند. در ترکیه، زمانی که حالت نیمه وابستگی کشور به پایان رسید، راه برای برپایی یک جامعه نوین و غیر کمونیستی هموار شده بود. در چین با به پایان رسیدن این دوره، فرصت‌های دگرگونی انحرافی که قدرت‌های غربی تقویتش کرده بودند، به دست کمونیست‌ها از دست رفتند.

(د) پدید آمدن یک نیروی تحولی تازه: کمونیسم شورایی

در دهه ۱۹۲۰، اتحاد شوروی چندان ضعیف بود که حتی نمی‌توانست بر کشورهای چون ترکیه که به آن کمک چشمگیری کرده بود، تأثیر تعیین‌کننده‌ای بگذارد. ولی در دهه ۱۹۳۰، اتحاد شوروی در دیپلماسی بین‌المللی نقش مهمی پیدا کرد؛ و پس از جنگ جهانی دوم، بر سر رهبری جهان آشکارا با غرب رقابت می‌کرد.

بدین‌سان، پیدایش اتحاد جماهیر شوروی به وارثان جامعه آب‌سالار گزینه تازه‌ای ارائه می‌کند. کسانی که پیش از این برای دگرگونی نهادی تنها یک

هدف را دنبال می‌کردند، اکنون به خاطر انقلاب بلشویکی به دو هدف دسترسی پیدا کرده بودند. معنای تحولی این انقلاب چه می‌تواند باشد؟

۴. جامعه آب‌سالار بر سر چهارراه

الف) تحول حاکم بر انقلاب بلشویکی

از میان کشورهای عمده جهان شرق که از گذشته استبداد ارضی‌شان جدا شده بودند، نخستین کشوری که به جامعه غربی پشت کرد، روسیه بود. این قضیه اهمیتی حیاتی دارد، زیرا روسیه پیش از ۱۹۱۷، در جهت غربی شدن بسیار پیش رفته بود، ولی پس از این سال، به مهم‌ترین عامل کنش ضد غربی در آسیا و جاهای دیگر بدل شد. اهمیت سیاسی حزب طبقه متوسط «کادتها»^۱، یا همان حزب دهقانی سوسیالیست‌های انقلابی، و منشویک‌هایی که خواستار یک حکومت پارلمانی و دموکراتیک بودند، رشد فرایند غربی شدن را در روسیه در بهار ۱۹۱۷ نشان می‌دهد. نه بلشویک‌ها بلکه همین گروه‌ها بودند که پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، از سوی اکثریت دهقانان، کارگران و سربازان پشتیبانی می‌شدند. بیش‌تر دهقانان از سوسیالیست‌های انقلابی دنباله‌روی می‌کردند؛ [۴۷] و بیش‌تر کارگران یا تابع سوسیالیست‌های انقلابی یا پیرو منشویک‌ها بودند (در آوریل ۱۹۱۷، لنین پذیرفته بود «در بیش‌تر شوراهای کارگری، نمایندگان بلشویک اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دادند».) [۴۸] در میان سربازان که بیش‌ترشان پایگاه دهقانی داشتند، نیز وضع به همین سان بود. حتی در انتخابات مجلس قانون اساسی، که در پاییز ۱۹۱۷ برگزار شد، سربازان به سوسیالیست‌های انقلابی بیش‌تر از بلشویک‌ها رأی داده بودند. [۴۹] به راستی که در این موقعیت، سوسیالیست‌های انقلابی، بیش از ۵۸ درصد کل آرا را به دست آورده بودند. [۵۰]

روشنفکران روسی حتی کم‌تر از دو طبقه بالا به پیروی از بلشویک‌ها

گرایش داشتند. روشنفکران هوادار تزار از جهت سیاسی بی‌اعتبار شده بودند؛ و روشنفکران لیبرال و سوسیالیست، «به یکسان از تزاریسم و بلشویسم بیزار بودند». [۵۱] پس تعجبی ندارد که بعد از انقلاب فوریه، احزاب دموکراتیک نه تنها در میان کارکنان کشوری و لشکری حکومت، [۵۲] بلکه در نخستین شوراها [۵۳] و نخستین سازمان‌های دهقانی و اتحادیه‌های کارگری [۵۴] غلبه داشتند.^۱

سوسیالیست‌های انقلابی در برنامه ارضی‌شان خواهان توزیع همه زمین‌های «مالکان فراری» بین کشتکاران روستایی شده بودند. [۵۵] این پیشنهاد برای دهقانان جذاب‌تر از درخواست لنین بود که پیشنهاد کرده بود، پس از «ملی شدن همه زمین‌ها، املاک بزرگ باید به عنوان «مزارع نمونه... و تحت نظارت نمایندگان کارگران کشاورز به سود همگان» به کار گرفته شوند.^۲

در قضیه جنگ، همه گروه‌های دموکراتیک صلح جداگانه با آلمان را با استدلال‌های گوناگون رد کرده بودند. و هرچند بلشویک‌ها نکته ضد سرمایه‌داری را در این بحث مطرح کرده بودند، ولی آن‌ها نیز در آغاز چنین توصیه‌ای نکردند. لنین در اندیشه‌های آوریل خود، شرایط یک «جنگ انقلابی» را توضیح داد. او هرچند سیاست رایج «دفاع انقلابی» را به شدت رد کرده بود، ولی بر بیش‌ترین بردباری در برابر توده‌هایی که جنگ را به عنوان «یک ضرورت و نه وسیله‌ای برای فتح» صادقانه قبول داشتند، اصرار می‌ورزید. [۵۶] او تا ژوئن همان سال، صلح جداگانه با آلمان را رد می‌کرد؛ صلحی که به عقیده او به معنای «توافق با آلمانی‌های غارتگری بود که به اندازه دیگران چپاولگرند». [۵۷]

۱. این منشویک‌ها بودند، نه بلشویک‌ها، که در آغاز بر اتحادیه‌های رو به رشد کارگری نظارت می‌کردند (فلارینسکی، ۱۹۵۳، جلد دوم، ص ۱۴۲۱).

۲. لنین، گزیده آثار، جلد بیست و چهارم، ص ۵. لنین در این پیشنهادی که ماه آوریل مطرح کرده بود، اصلی از مارکسیسم را به کار بسته بود که مارکسیست برجسته درست‌آیین، کائوتسکی، روی آن کار کرده بود. این سیاست نمی‌گذاشت املاک بزرگ به دست دهقانان بیفتد.

اگر شرایط بین‌المللی مساعدتر بود و اگر هم پیمانان دموکراتیک دولت فهمیده‌تر و مددکارتر بودند، ممکن بود جریان سیاسی در جهت مخالف بلشویک‌ها سیر کند. ولی موقعیتی که در آن زمان وجود داشت، و ضعف سیاسی نیروهای غرب‌گرای روسیه، انقلاب چند بُعدی کشور را فلج کرد و راه را به روی تحول متفاوت دیگری گشود.

ب) اتحاد جماهیر شوروی، احیای وجه آسیایی روسیه

این جریان به کجا انجامید؟ این جریان بی‌گمان به آن سامان سوسیالیستی که مارکس و لنین پیش از انقلاب اکتبر در نظر داشتند، نینجامید. همچنان که در فصل نهم همین کتاب نشان دادیم، خود لنین در پایان زندگی‌اش بر این باور بود که روسیه کاملاً در جهت احیای وجه آسیایی‌اش حرکت می‌کند. این بدبینی لنین، نتیجه منطقی نظرهای پیشین او و نیز تجربه‌های بعدی‌اش بود. این بدبینی لنین از اطلاعاتش به اصرار مارکس بر نظارت دموکراتیک ابتدایی بر دولت هوادار سوسیالیسم، که برای نمونه در کمون پاریس تحقق یافته بود، نیز سرچشمه می‌گرفت. و باز این بدبینی از پذیرش این برداشت مارکس و انگلس حکایت می‌کرد که معتقد بودند اجتماع‌های پراکنده روستایی بنیاد اقتصادی استبداد شرقی و به ویژه نسخه تزاری آن را تشکیل می‌دادند. [۶۲] این نگرانی از برداشت خود او نیز سرچشمه می‌گرفت که معتقد بود تنها یک تضمین «مطلق» وجود دارد که می‌تواند انقلاب روسیه را از افتادن در جهت احیای وجه آسیایی باز دارد؛ این تضمین، همان پیروزی سوسیالیسم در غرب بسیار صنعتی شده بود؛ و باز فقط یک تضمین «نسبی» وجود دارد، که همان تأکید شدید بر اعمال نظارت دموکراتیک (نه دیوان‌سالاری، نه ارتش و نه پلیس) بر کار حکومت نوپدید انقلابی بود. تحولاتی که پس از انقلاب اکتبر رخ داده بودند نیز این بدبینی را تأیید کردند: هیچ انقلاب سوسیالیستی در کشورهای بزرگ صنعتی غرب رخ نداد و رژیم شوروی به سرعت یک نوع دیوان‌سالاری، ارتش ثابت و پلیس تازه‌ای برپا کرد.

فرمول لنین برای تسلط کارگران بر تولید صنعتی، [۵۸] در کمیته‌های کارخانجات بیش از پیش محبوبیت یافته بود. [۵۹] ولی این قضیه تا پیش از انقلاب اکتبر، اتحادیه‌های کارگری را تحت تسلط بلشویک‌ها درنیاورده بود. پس آشکار است که در ۱۹۱۷، موقعیت تاریخی واقعاً بازی در روسیه وجود داشت. اگر رهبری جدید روسیه از آزادی‌های تازه به شیوه‌ای به راستی انقلابی دفاع می‌کرد و توسعه‌اش می‌داد، این آزادی‌ها می‌بایست فرصت مناسبی برای تکمیل دگردیسی روسیه به یک جامعه دموکراتیک و چندکانونی، فراهم ساخته باشند. ولی آن‌ها تجربه و عزم انجام چنین کاری را نداشتند. این رهبران که از رماندن متحدان غربی‌شان می‌ترسیدند، جنگی را ادامه داده بودند که توانی برای آن نداشتند. آن‌ها که از نقض قواعد رویه درست قضایی نگران بودند، اصلاح ارضی را که بسیار مورد نیاز بود، تا پس از افتتاح مجلس قانون اساسی به تأخیر افکندند، مجلسی که هرگز نتوانسته بود کارش را انجام دهد.

بدین‌سان، بلشویک‌ها بیش‌تر بر اثر کوتاهی دولت موقت توانسته بودند بخت بزرگی به دست آورند. پس از شورش ژوئیه ۱۹۱۷، لنین با تجدیدنظر در موضع پیشینش تصمیم گرفت در جنگ علیه آلمانی‌ها یک «صلح فوری و بی‌قید و شرط پیشنهاد شود». [۶۰] او سپس بی‌درنگ چرخش صد و هشتاد درجه جسورانه‌ای را در جبهه داخلی از خود نشان داد. لنین با کنار نهادن برنامه پذیرفته شده‌اش در جهت تبدیل املاک بزرگ به مزارع نمونه، برنامه توزیع زمین میان دهقانان را که سوسیالیست‌های انقلابی پیشنهاد کرده بودند، درست پذیرفت (یا به گفته مخالفانش، آن را «دزدید»)، برنامه‌ای که کمی پیش‌تر، ردش کرده و به گونه‌ای ضمنی گفته بود هنوز تأییدش نمی‌کند. [۶۱] گذشته از این، او اصل تأیید اکثریت را که تا این زمان شرط اساسی به دست گرفتن قدرت می‌دانست، کنار نهاد. لنین که می‌دید بیش‌تر مردم از سیاست‌های حکومت موقت دلسرد و برآشفته شده بودند، اقلیتی از فعالان شهری و روستایی را گرد خود جمع کرد، که برای نشان دادن او و حزبش در رأس یک دیکتاتوری شورایی به اندازه کافی نیرومند بودند.

بوخارین و دوستان «چپ» او علیه «تمرکز دیوان سالارانه» جدید و «اسارت تهدیدآمیز طبقه کارگر» در همان آغاز بهار ۱۹۱۸، فریاد سر داده بودند. [۶۳] حزب کمونیست در برنامه ۱۹۱۹ خود، به «احیای جزئی دیوان سالاری» حمله کرد و در ۱۹۲۱، لنین دیوان سالاری نوپدید شوروی را به شیوه‌ای توصیف کرده بود که تنها و تنها یک معنا را دارد و آن این است که دیوان سالاری جدید همان نیروی خبیثی بود که روسیه را به سوی احیای وجه آسیایی سوق می‌داد. در ۱۹۲۲، نمایندگان «غیر پرولتری و ناشناخته دیوان سالاری» نوین، چندان نیرومند شده بودند که لنین دیگر اطمینان نداشت حزیش یا «پاسداران قدیمی حزب» سوار بر قدرت هستند. «چه کسی بر دیگران نظارت می‌کند؟» [۶۴] تنها «حیثیت دست‌نخورده» پاسداران قدیمی حزب بود که تاکنون توانسته بودند از پیروزی کامل این نیروی اجتماعی نوپدید و «ناشناخته» جلوگیری کند. «یک نبرد داخلی بسیار ضعیف در چارچوب ساختار رژیم»، [۶۵] برای از بین بردن این حیثیت، کفایت می‌کرد. این اتفاق بلافاصله پس از مرگ لنین رخ داد.

البته این به آن معنا نیست که جامعه شوروی در آغاز یک کیفیت هوادار سوسیالیسم داشت که در ۱۹۲۲ و پس از آن از دست رفت. هشدارهای دیر هنگام لنین نشانگر این مسئله است، ولی این را نیز نشان می‌دهند که خود لنین چندان اشتیاقی به رویه‌رو شدن کامل با واقعیت نداشت. به نظر مارکس و لنین پیش از اکتبر، سوسیالیسم به معنای برنامه‌ریزی اقتصادی به اضافه نظارت مؤثر مردمی بر برنامه‌گذاران است. بلشویک‌ها اجازه چنین نظارتی را ندادند و پس از تصرف انقلابی قدرت، برنامه‌ریزی اقتصادی وسیعی را آغاز کردند. برابر با معیارهای مارکسیست-لنینیستی، در روسیه شوروی، سوسیالیست‌های ذهنی وجود داشتند ولی از سوسیالیسم هرگز خبری نبود.

از احیای وجه آسیایی نیز خبری نشد. دلیل این قضیه روشن است؛ در ۱۹۲۱، لنین دیوان سالاری نوپدید شوروی را بر تولیدکنندگان کوچک پراکنده و تکه‌تکه حاکم می‌دید. در پایان جنگ داخلی، یعنی در ۱۹۲۰، صنایع بزرگ ۱۰ درصد محصول پیش از جنگشان را تولید می‌کردند [۶۶] و بیش‌تر کارگران

صنعتی به دهکده‌هایشان بازگشتند. در این زمان، کشور بیش‌تر به یک اقتصاد دهقانی تکه‌تکه پاره متکی شده و بقایای صنایع کوچک^۱ در دهات و شهرهای کوچک شده^۲ بودند. لنین تا آن‌جا پیش رفت که در ۱۹۲۱ گفت: «پرولتاریا محو شده است.» [۶۷]

همین شرایط نشان می‌دهد چرا لنین در فاصله سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۳، از دیوان سالاری تازه چنان سخن می‌گفت که مارکسیست‌ها معمولاً آن را برانده استبداد شرقی می‌دانستند. همین شرایط معلوم می‌کند چرا لنین از فقدان «شبه آسیایی» فرهنگ در کشور و «شیوه آسیایی» برخورد با دهقانان دم می‌زد. [۶۸] با وجود این، این باور او که کارگزاران دستگاه دولتی جدید در صدد برپایی نسخه روسی و تازه نظام آسیایی بودند، به شدت غلط بود.

این باور غلط بود، زیرا ذهنیت مردان وابسته به دستگاه جدید را دست‌کم گرفته بود. این مردان به حکومت بر دهقانان و پیشه‌وران، خرسند نبودند. آن‌ها از امکانات صنعت نوین آگاه بودند. آن‌ها که در تسخیر بینش سوسیالیستی شبه‌مذهبی بودند^۳، می‌کوشیدند نخست در قالب حداکثر تولید پیشین، و از نخستین برنامه پنج‌ساله، تا حد فراتر از آن، امکانات صنعت نوین را محقق سازند.

بدین‌سان، سروران روسیه شوروی هرچند یک عنصر اساسی جامعه مبتنی بر استبداد ارضی را که همان جایگاه انحصاری دیوان سالاری حاکم بود، ابقا کرده بودند ولی کاری بس بیش‌تر از ابقای چنین جامعه‌ای را انجام دادند. حتی پیش از اشتراکی کردن کشاورزی، دیوان سالاران شوروی به نوعی نظام ماشینی ارتباطات و صنعت متعایل بودند، که جایگاه مدیریتی‌شان را از جایگاه

۱. در ۱۹۲۰، صنایع کوچک روسیه هنوز ۴۴ درصد محصول سال ۱۹۱۳ را تولید می‌کردند (بایکوف، ۱۹۴۷، ص ۴۱).

۲. شهرهای روسیه یک‌سوم تا بیش از نیمی از جمعیتشان را از دست داده بودند (بایکوف، ۱۹۴۷، ص ۴۱).

۳. برای بحث درباره مارکسیسم-لنینیسم به عنوان یک دین دنیوی، نگاه کنید به گوریان، ۱۹۳۱، ص ۱۹۲.

نیمه‌مدیریتی دیوان‌سالاری آب‌سالار ارضی، متفاوت و بالقوه فراتر ساخته بود. دستگاه صنعتی ملی‌شده سامان نیمه‌مدیریتی نوین شوروی، سلاح‌های نوین سازمانی، تبلیغات و قوه قهریه‌ای برای آن‌ها فراهم کرده بود که قادرشان می‌ساخت تولیدکنندگان کوچک دهقانی را به عنوان یک مقوله اقتصادی از میان بردارند. تکمیل کار اشتراکی کردن، دهقانان روسیه را به کارگران کشاورزی تبدیل کرده بود که برای یک خدایگان واحد، که همان دستگاه دولتی جدید بود، کشت می‌کردند.^۱

استبداد ارضی جامعه قدیم، که حداکثر نیمه‌مدیریتی بود، قدرت سیاسی تام را به همراه نظارت محدود اجتماعی و فکری به کار می‌بست. ولی استبداد صنعتی دستگاه کاملاً پیشرفته و تمام‌مدیریتی شوروی، قدرت سیاسی تام را به همراه نظارت تام اجتماعی و فکری به کار می‌بندد.

با توجه به تأکید لنین بر اهمیت «دستگاه» دیوان‌سالاری به عنوان وسیله کسب قدرت تام و دفاع از آن، نام «دولت دستگاهی»^۲ را برای این دولت استبدادی ناب برگزیدیم. این اصطلاح، هر دو صورت ارضی و صنعتی دولتمداری تام را در بر می‌گیرد. آیا یک برجسب مارکسیستی وجود دارد که بتوان آن را برای این جامعه دستگاهی صنعتی و نوپدید به کار برد؟

این جامعه دستگاهی را «فتودالیسم نو» و «سرمایه‌داری دولتی» نیز نامیده‌اند، ولی هیچ‌کدام از این فرمول‌ها برای این جامعه مناسب نیست. اصطلاح «فتودالیسم» که بی‌گمان برازنده یک سامان سیاسی بسیار متمرکز نیست و اصطلاح «سرمایه‌داری دولتی» نیز به نوعی شکل‌بندی که از وسایل تولید خصوصی و بازار آزاد کالاها و نیروی کار جلوگیری می‌کند، نمی‌برازد.

مارکس درباره ستمرگی جامعه شرقی، با به عقیده خودش نظام «بردگی عمومی»،^[۶۹] غلو کرده بود. شگفتا که این نام از همه بیشتر برای جامعه

۱. برای آشنایی با یک تحلیل پیشگامانه از اتحاد شوروی به عنوان یک جامعه طبقاتی

نویدید، نگاه کنید به میپر، ۱۹۵۰.

دستگاهی صنعتی و نوپدید شوروی مناسب است. به راستی که می‌توان گفت انقلاب اکبر، با هر هدف اعلام‌شده‌اش، به زایش نوعی نظام بردگی همگانی (دولتی) و مبتنی بر صنعت، انجامیده است.

ج) چین کمونیست - محصول یک «تجدیدحیات اصیل آسیایی»

حال پردازیم به چین کمونیست. برخلاف روسیه که در سده بیستم گام‌های بلندی در راه صنعتی‌شدن برداشته بود، وقتی کمونیست‌ها کمی پس از جنگ جهانی نخست وارد صحنه شده بودند، چین هنوز یک کشور عمدتاً کشاورز بود. [۷۰] وقتی کمونیست‌ها پس از جنگ جهانی دوم آخرین گام برای کسب قدرت را برداشته بودند، از طبقه متوسط نوین چینی چندان خبری نبود. آیا به خاطر همین واقعیت نبود که مائوتسه تونگ و پیروانش نوعی استبداد ارضی برپا کردند که با وجود تعدیل‌های سطحی، شباهت زیادی به رژیم‌های بزرگ استبدادی چین در گذشته داشت؟

به راستی که بسیاری از صاحب‌نظران، عقب‌نشینی موقتی مائو به مناطق روستایی را به عنوان انحراف ارضی از مارکسیسم-لنینیسم صنعت‌مدار، در نظر گرفته‌اند. ولی چنین تفسیری هدف‌های راهبردی کمونیسم بین‌المللی و دلایل چسبیدن کمونیست‌های چینی به این هدف‌ها را در مرحله ارضی عملیاتشان، نادیده می‌گیرد.

انسان یک جانور ایدئولوژیک است و برابر با ژرف‌ترین اعتقادش عمل می‌کند؛ این امر در هر دو مورد قضایای مذهبی و غیر مذهبی، صادق است. یک کیش فلسفی و سیاسی فراگیر، مانند کمونیسم، نقشه‌ای از جهان، انواع راهنماهای عملیاتی، یک پرچم و یک اسطوره سیاسی نیرومند را برای هوادارانش فراهم می‌سازد. این کیش به مؤمنانش اعتماد به نفس بی‌نظیری می‌بخشد و دشمنانی را که از این نوع اعتماد به نفس شگفت‌زده می‌شوند، فلج می‌سازد. [۷۱]

از دیدگاه کمونیست‌های چین، ایدئولوژی شوروی بسیار مؤثر از کار

درآمده بود. درست است که برخی عناصر طرح تحولی مارکسیسم دستکاری شده‌اند و سامان هوادار «سوسیالیست» یا «سوسیالیست» نوپدید با مفهوم سوسیالیسم مارکس هم‌خوانی ندارد؛ ولی این دگرگونی‌ها جنبه‌هایی از آموزه‌های کمونیستی را در بر می‌گیرند که شاید برای کمونیست‌های چین و کمونیست‌های بیش‌تر کشورهای «عقب‌مانده»، هرگز واقعی نبودند.

ولی برای کارنامه‌کسی چون لنین، که هشدارهای غلط‌اندازش علیه روندهای نو «آسیایی» جامعه شوروی، آگاهی دردناک از خیانت‌کردن به اصول کیش سوسیالیستی‌اش را آشکار می‌سازد، این قضیه حکم فاجعه دارد. در کارنامه مائو چنین فاجعه‌ای نمی‌بینیم، زیرا او هیچ‌گونه آگاهی مشابهی نداشت. مائو به اصول سوسیالیسم که رسماً هوادارش بود خیانت نکرد، به این دلیل ساده که این اصول هرگز برایش معنایی نداشت.

کمونیست‌های چین بی‌آن‌که شک‌های لنین به فکر برده باشند، به شدت جذب راهبرد قدرت مسکو شده بودند. آن‌ها در مسکو یک نظام انقلابی را می‌دیدند که جاذبه مردمی داشت و با سازمان و عمل مناسبی همراه بود که می‌توانست پیروزی فراگیری به دنبال آورد. این نظام در روسیه با همین سازوکار موفق شده بود؛ و اگر اقتباس درستی از آن شود - تحلیل کمونیستی شرایط جهانی بسیار مفصل است - می‌تواند در دیگر کشورها نیز موفق شود. این نظام به صنعتی شدن در همه نواحی تحت تسلط کمونیسم نیاز دارد، نه به دلایل اقتصادی، بلکه به این دلیل که در تحلیل نهایی، موفقیت کمونیستی در پهنه سیاسی-اجتماعی به موفقیت کمونیست‌ها در عرصه صنعتی بستگی مستقیم دارد.

رابطه این افکار با چشم‌انداز پهن دامنه کمونیست‌های چین، آشکار است. مائوتسه تونگی که سنگ‌گرفتن در مناطق روستایی را به عنوان یک اصل دائمی و نه یک وسیله راهبردی موقتی در نظر گرفته باشد، باید یک احمق بوده باشد، نه یک کمونیست منحرف. چنین فردی می‌بایست مانند کسی باشد که همیشه فقط چوب‌دست را بر تفنگ ترجیح می‌دهد، زیرا در جنگل تنها همین چوب‌دست را در اختیار دارد.

ولی مائو احمق نیست. او و پیروانش هرگز خود را رهبران یک حزب دهقانی نمی‌انگاشتند^۱ که اعمالشان را مصالح روستاها برانگیخته و محدود کرده باشد. وقتی شرایط جنگ داخلی، کمونیست‌های چینی را به فعالیت در مناطق روستایی واداشته بود، آن‌ها همیشه منتظر بازگشت به شهرها بودند. و وقتی شهرها را به دست گرفتند، درست همان کاری را انجام دادند که بلشویک‌ها پس از انقلاب اکتبر انجام داده بودند. آن‌ها هرچه را که از صنعت باقی مانده بود، احیا و تحکیم کردند و توسعه دادند و مشتاق نظارت بر صنعت نوین و ارتباطات مکانیزه بودند. بدین‌سان، آن‌ها نیز به همان اندازه سروران دیوان‌سالار دستگاه دولتی شوروی، چندان علاقه‌ای به احیای وجه آسیایی نداشتند.

کمونیست‌های چینی ضمن ملاحظه درست ویژگی‌های موقعیت «عقب‌مانده» و «نیمه‌استعماری» کشورشان، به سرعت در جهت برپایی یک سامان نوین نیمه‌مدیریتی گام برداشتند؛ سامانی که از جهت ساختار و نیت تحولی، با سامان نیمه‌مدیریتی استبداد ارضی تفاوت دارد. اشتراکی کردن زمین‌های روستایی که بعد از توزیع زمین انجام گرفت، بسیار سریع‌تر از اتحاد جماهیر شوروی رخ داد؛ خود همین واقعیت، عزم کمونیست‌های چین را به تغییر جهت سریع از سامان نیمه‌مدیریتی به یک سامان تمام مدیریتی، نشان می‌دهد. این اقدام عظیم، که با وجود نوسان‌هایش - که بسیار زیاد و گاه عجیب بوده‌اند - در جهت تبلور یک نظام قدرت، اقتصاد و ساختار طبقاتی تمامیت‌گرا حرکت می‌کند، روندی بنیادی را به گونه‌ای کتمان‌ناپذیر نشان می‌دهد.

(ج) آسیا چه سرنوشتی خواهد داشت؟

به دلایل آشکار، پیدایش یک رژیم کمونیستی در چین، بر کشورهای مستعمره

۱. لاتیمر ادعا می‌کند در ده سال پیش از جنگ چین و ژاپن، کمونیست‌های چین «از شهرها و کارگران شهری بریده و به یک حزب دهقانی تبدیل شده بودند» (لاتیمر، ۱۹۴۷، ص ۱۰۸).

چنین رفتاری، آشکار می‌سازد دشمنی با امپریالیسم غربی، تنها یکی از دلایل محبوبیت رژیم‌های کمونیستی در آسیای غیر کمونیست است. دلیل بسیار جذاب دیگر، تمایل انقلابیان ملی آسیا به نظام کمونیستی مدیریت دولتی و تحسین آن است.

آن دانشمند سیاسی که فقط شکل حکومت را در نظر می‌گیرد، ممکن است استدلال کند بیش‌تر کشورهای غیر کمونیست شرق، پس از آزاد شدن، از شکل پارلمانی حکومت دم زدند و در برخی کشورهای آسیایی چون هند، سیاست‌گذاران برجسته اعتقاد دموکراتیک‌شان را بسیار جدی گرفتند. این درست، ولی آن دانشمند اجتماعی که به بررسی عمیق پدیده حکومت می‌پردازد، می‌داند که در محیط‌های نهادی متفاوت، یک شکل حکومتی می‌تواند معانی کاملاً متفاوتی به خود گیرد. سنای روم در اوج دوره جمهوری، با هیتی که با نام جمهوریت در امپراتوری روم حکومت می‌کرد، چندان وجه اشتراکی نداشت؛ و علاقه احساساتی اوگوستوس به سنت‌های شکوهمند روم، جمهوری روم را احیا نکرد، زیرا او به شدت مراقب بود کانون برتر قدرت کشور در فراسو و بالاتر از هرگونه نظارت مؤثر قرار داشته باشد.

سرنوشت آسیا چگونه رقم خواهد خورد؟ در پاسخ به این پرسش، باید به یاد داشته باشیم، استعمار سرمایه‌دارانه در دوره تسلط سیمده ساله‌اش، نتوانسته بود جوامع چندکانونی و مبتنی بر یک طبقه متوسط نیرومند، نیروی کار سازمان‌یافته و نیروی مستقل دهقانی را در شرق توسعه دهد. این را نیز باید به یاد داشته باشیم که بیش‌تر قانون‌های اساسی ملت‌های آسیایی تازه حاکم شده، مستقیم یا غیر مستقیم، دولتمداری را به عنوان ویژگی بنیادی حکومتشان اعلام می‌کنند.^۱ این را هم فراموش نکنیم که در بسیاری موارد - به استثنای آتاتورک - خواست دولتمداری با اصول سوسیالیست-دموکراتیک تقویت شده بود؛ و در بیش‌تر این موارد - بجز سون یات-سن - سوسیالیست‌هایی

۱. اصل دولتمداری، در ماده ۲ قانون اساسی ترکیه به گونه‌ای جدی اعلام شده است. در قانون‌های اساسی چین ملی، هند، برمه و اندونزی نیز این اصل در نظر گرفته شده است.

و مستعمره سابق شرق، بسیار مستقیم‌تر از پیدایش اتحاد جماهیر شوروی تأثیر گذاشته است. روسیه‌ای که لنین در آن قدرت را به دست گرفت، از نگاه شاهدان شرقی، یک کشور اروپایی به نظر می‌رسید؛ به نظر آن‌ها، این کشور تا همین اواخر بر پهنه‌های وسیعی از آسیا نظارت امپریالیستی اعمال می‌کرد. ولی کشور چین که حزب مائو قدرت را در آن به دست گرفت، هنوز یک کشور شرقی دانسته می‌شود که از امپریالیسم غربی و ژاپنی بسیار آسیب دیده است.

البته ضد امپریالیسم کمونیستی، پیش از به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در چین، انقلابیان ملی آسیا را به خود جذب کرده بود. اتحاد شوروی با ترکیه آتاتورک در همان سال ۱۹۲۰ و با سون یات-سن^۱ و حکومت کانتون او در ۱۹۲۳، روابط دوستانه‌ای برقرار کرده بود. در نخستین کنگره اتحاد علیه امپریالیسم، که کمونیست‌ها در ۱۹۲۷ در بروکسل سازمان داده بودند، نهرو به عنوان یک چهره سرشناس آسیایی شرکت کرده بود.^[۱]

هرچند در دهه ۱۹۲۰، انقلابیان ملی آسیا توانسته بودند فتح گرجستان و ترکستان را توسط شوروی ندیده گیرند، ولی گسترش تسلط مسکو بر اروپای شرقی پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه اشغال تبت که یک کشور بزرگ میانه آسیا بود، توسط پکن، با آن‌که مائوتسه تونگ در ۱۹۳۰ حق آزاد بودنش را آشکارا به رسمیت شناخته بود، چیزی نبود که انقلابیان ملی شرق چشم بسته از آن بگذرند.^[۲] آن‌ها در پاسخ به این تحولات، از رویکردی نیمه ضد امپریالیستی^۲ سخن گفتند که برای حمله به نیروهای متزلزل قدیمی و در حال عقب‌نشینی امپریالیسم سرمایه‌دارانه همیشه آمادگی دارد، ولی اکراه دارد از استعمار تام کمونیسم روسی و چینی انتقاد کند.

1. Sun Yat-sen

۲. نمونه درخشان این رویکرد نیمه‌ضد امپریالیست، کتاب آسیا و تسلط غرب اثر پائینکار است. این نویسنده هندی در انتقاد از امپریالیسم غربی بسیار توفنده، ولی در برابر امپریالیسم کمونیستی، بسیار نرم است. پائینکار به نقل از لاتیمر، حتی برای امپریالیسم تزاری، که به نظر خودش پیش‌آهنگ امپریالیسم شورایی جدید بود نیز واژه‌های محبت‌آمیزی پیدا می‌کند (پائینکار، AWD، ص ۲۴۹).

که خود را دموکراتیک معرفی می‌کردند، ستاینندگان آشکار مارکس نیز بودند.[۳]

پژوهشگر آسیا به طبع می‌خواهد بداند سوسیالیست‌های آسیا افکار مارکس و نظریه وجه تولید آسیایی‌اش را چقدر جدی می‌گیرند؛ نظریه‌ای که بر مالکیت خصوصی به عنوان ضرورت اساسی برای غلبه بر جامعه دولتمدار آسیایی تأکید می‌کند؛ او می‌خواهد بداند مفهوم چندخطی تحول مارکس که با هرگونه طرح ساده تحول تک‌خطی مغایرت دارد، چیست؟ او چه تعریفی از سوسیالیسم می‌کند؛ سوسیالیسمی که به مفهوم نظارت مردمی به عنوان یک عنصر اساسی اهمیت می‌دهد و اجازه نمی‌دهد روسیه و چین کمونیستی، سوسیالیست یا هوادار سوسیالیسم معرفی شوند؛ او همچنین می‌خواهد بداند که تفسیر «شرقی» مارکس از روسیه تزاری چیست، همان تفسیری که پلخانوف و لنین را واداشته بود خطرهای احیای وجه آسیایی در روسیه را در نظر گیرند. شگفتا که به نظر می‌رسد سوسیالیست‌های آسیایی به اندازه کمونیست‌های آسیا، نسبت به این افکار بی‌تفاوتند. این قضیه در مورد سخنگویان احزاب سوسیالیست و نیز در مورد سوسیالیست‌هایی چون نهرو که به چنین سازمان‌هایی تعلق ندارند، به یک اندازه صادق است. نهرو که «تحلیل کلی مارکس از تحول اجتماعی را... بسیار درست» [۴] می‌داند، از تحلیل مارکس درباره تحول اجتماعی هند هیچ گونه تأثیری نپذیرفته است؛ تحلیلی که او نمی‌توانست از آن بی‌خبر باشد، زیرا نوشته‌های مارکس درباره این موضوع، چندین بار در هند منتشر شده بودند.

درست است که نمایندگان رسمی احزاب سوسیالیست و گوناگون آسیا، به کمونیسم روسی و چینی به خاطر تمامیت‌گرایی آن به شدت حمله می‌کنند، ولی ندیده گرفتن نظرهای مارکس درباره جامعه آسیایی و سوسیالیسم، از دیدگاه «سوسیالیسم علمی»، باید نشانه تعیین‌کننده‌ای باشد. آن‌ها با «فئودالی» خواندن گذشته‌شان و قرار دادنش در یک طرح خام تحول تک‌خطی، دلالت‌های خطرناک گذشته اجتماعی‌شان را پنهان می‌دارند.[۵]

ذکر این قضیه، که مارکسیست‌های دموکرات اروپا نیز نظرهای آسیایی مارکس را ندیده گرفته‌اند، عذر موجهی برای رویه‌هایشان نیست، زیرا هرچند سوسیالیست‌های اروپایی به همان نتیجه‌گیری‌های پلخانوف نرسیده‌اند، ولی مفهوم مارکس درباره شیوه تولید آسیایی را بی‌گمان تشخیص داده‌اند. در واقع، روزا لوکزامبورگ، که، مینا،^۱ سوسیالیست برجسته هندی او را بسیار ستوده است، [۶] از خصلت آب‌سالر و راکد جوامع شرقی آشکارا سخن گفته است. [۷] ولی حتی اگر سوسیالیست‌های اروپایی، این جوامع را ندیده گرفته باشند، جوامعی که برای آن‌ها قضیه بسیار دوری را تشکیل می‌دادند، نمی‌تواند عذر موجهی برای سوسیالیست‌های آسیایی باشد. آن‌ها که از نزدیک با آسیا سروکار دارند، می‌بایست به گفته مارکس درباره این موضوع توجه ویژه‌ای نشان داده باشند. به هر روی، آن‌ها به جای این توجه، از نظریه جامعه آسیایی مارکس و انگلس سرسختانه بی‌خبر باقی مانده‌اند.

این بی‌توجهی، نمی‌بایست سوسیالیست‌های آسیایی را از مخالفت با «رشد بیش از حد دیوان‌سالاری» [۸] در جهان شرقی و طرد رژیم‌های کمونیست روسیه و چین، [۹] بازدارد. با وجود این، آن‌ها از سیاستی پشتیبانی ضمنی می‌کنند که می‌کوشد تا آن‌جا که ممکن است آنچه مارکس «بزرگ‌ترین کمبود جامعه آسیایی» می‌نامید، یعنی فقدان مالکیت خصوصی زمین، را ندیده گیرد. [۱۰]

این رویکرد، به جای جلوگیری از ارزیابی همدلانه دولتمداری مدیریتی اتحاد جماهیر شوروی و چین کمونیست، به گونه‌ای غیر مستقیم تشویقش می‌کند. در دهه ۱۹۳۰، نهرو، اتحاد شوروی را کشوری دانست که به دست «نمایندگان کارگران و دهقانان اداره می‌شود» و «از برخی جهات... پیشرفته‌ترین کشور جهان است». [۱۱] او در دهه ۱۹۴۰، این عقیده تا گور را که می‌گوید اتحاد جماهیر شوروی «از هرگونه تمایز میان یک طبقه و طبقات دیگر، رها شده است» و رژیم آن نه بر استثمار بلکه بر پایه همکاری استوار

دیوان‌سالارانه دولتی را به دوسوم نوع بشر گسترش داده است؟ تاریخ پیشاب‌لشویکی روسیه نشان می‌دهد کشورهای نوع شرقی که مستقلند و تماس نزدیک با غرب دارند، ممکن است به سرعت در جهت یک جامعه دموکراتیک و چندکانونی حرکت کنند. چنان‌که پیش از این یادآور شدیم، این نوع دگردیسی ویژه در بسیاری کشورهای غیر کمونیست شرق آغاز شده است؛ و اگر به آن زمان و فرصت داده شود، می‌تواند ابعاد تعیین‌کننده‌ای به خود گیرد. ولی آیا زمانی وجود خواهد داشت؟ آیا این فرصت پیدا خواهد شد؟

هم‌اکنون زمان در حال ازدست‌رفتن است و اگر برای دستیابی به این فرصت هرگونه بخت موقتی قائل باشیم، به غریبی نیاز داریم که در رویکردش نسبت به تمامیت‌گرایی دیوان‌سالارانه، از اطلاع کافی و جسارت برخوردار باشد. امروزه که رویکرد غرب چنین نیست.

افکار عمومی در کشورهای بزرگ غربی، برخورد دوپهلویی با شکل و کارکرد دیوان‌سالاری مدیریتی دارد؛ و همین برخورد را با شکل و کارکرد مالکیت و فعالیت اقتصادی خصوصی، نیز می‌بینیم. انقلاب دوم صنعتی، که اکنون داریم تجربه‌اش می‌کنیم، اصل جامعه چندکانونی را از طریق مجموعه‌های دیوان‌سالار وسیعی پی می‌گیرد که متقابلاً - و نیز به گونه‌ای جنبی^۱ - بر یکدیگر نظارت می‌کنند؛ مهم‌ترین مجموعه‌های دیوان‌سالار، عبارتند از: حکومت بزرگ، بنگاه اقتصادی بزرگ، کشاورزی بزرگ و اتحادیه کارگری بزرگ. ولی نابودی یک مجموعه بزرگ غیر حکومتی، ممکن است سقوط مجموعه‌های دیگر را به دنبال آورد. تحت فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم، انحلال اتحادیه‌های بزرگ کارگری، حکومت‌های بزرگ را چنان تقویت کرده است که شرکت‌های بزرگ و کشاورزی بزرگ نیز مورد تهدید

شده است، با تأیید نقل می‌کند. [۱۲] همو در دهه ۱۹۵۰، سروران مستبد روسیه و چین کمونیست را با مردم این کشورها برابر انگاشت و مائو و دستیارانش [۱۳] را به عنوان پیش‌برنده آزادی مردم تحت حکومتشان توصیف کرد.^۱

نخست‌وزیر برمه، یونو، مانند هم‌قطار هندی‌اش، از خطرهای گسترش کمونیسم بی‌خبر نیست. ولی در ۱۹۵۴، از قدرت داخلی و خارجی رژیم مائو با غرور یاد می‌کند. همو از کمونیست‌های چین به خاطر از میان برداشتن فساد و بهبود وضعیت «میلیون‌ها جمعیت ستم‌کشیده» [۱۴] ستایش کرد. او این گفته را درباره رژیم به زبان آورد که خود آشکارا و بارها پذیرفته بود بیچاره‌شده فساد است و این را در زمانی گفت که سیاست تحمیلی «اشتراکی کردن» مائو، داشت ستون فقرات دهقانان چین را درهم می‌شکست. [۱۵]

بجز ژاپن، که هرگز یک تمدن آب‌سالار نبود، و با در نظر گرفتن کامل تفاوت‌های منطقه‌ای، بیشتر ملت‌های غیر کمونیست شرق، از جهت نهادی وضعیتی دوپهلو دارند و تحت تأثیر یک ایدئولوژی نیمه یا شبه کمونیستی قرار دارند؛ آن‌ها با تقویت اقتدار مارکسیسم-لنینیسم، همچنان که در بحث سال ۱۹۳۱ لنین‌گرا توضح داده شد، به تضعیف استقلال سیاسی‌شان گرایش دارند. آیا این امر به معنای آن است که کشورهای ایدئولوژی‌زده از مقاومت در برابر فرسایش سیاسی ناشی از راهبرد کمونیستی، دست نخواهند داشت؟ چنین چرخشی کاملاً امکان‌پذیر است. پیامدهای این فرسایش، بسیار فراتر از یک نوع «احیای وجه آسیایی» را نشان می‌دهند، که از یک جنبه عاری از حقیقت نیست؛ این پیامدها تجلی نمایان یک نوع تحول اجتماعی قهقرایند.

(د) جامعه غربی و نوع بشر به کجا خواهد رفت؟

آیا غرب می‌تواند از این تحول جلوگیری کند، تحولی که نظام بردگی

۱. در این‌جا این نکته را نیز باید یادآور شویم که ارزیابی اخیر نهرو از رژیم مائو، دستخوش یک دگرگونی چشمگیر شده است.

۱. کاهش نظارت‌های عمودی از پایین (توسط رأی‌دهندگان، سهامداران و اعضای بدنه اتحادیه‌های کارگری)، با افزایش نظارت‌های جنبی همراه شده است. این نظارت‌های نوع دوم جدید نیستند (به تاریخ قانون کارخانه‌داری در انگلستان رجوع کنید). هرچند بر اهمیت این نوع نظارت‌ها افزوده شده است، ولی انقلاب‌های کمونیستی و فاشیستی اخیر نشان می‌دهند ظرفیت این نظارت‌ها در جلوگیری از انباشت قدرت تمامیت‌گرایانه، محدود است.

قرار گرفته‌اند.^۱ و در روسیه شوروی، انحلال بنگاه‌های اقتصادی و کشاورزی بزرگ، حکومت بزرگ را قادر ساخته است به سرعت نیروی کار را تحت انقیاد خود درآورد.

این تجربه‌ها باید ما را به خطرهای ذاتی تسلط نظارت نشده دیوان‌سالارانه آگاه سازند. تا چه حد می‌توانیم به اعضای هرگروه «بزرگ»ی که قدرت تام و برتری را به کار می‌بندند، اعتماد کنیم و مطمئن باشیم آن‌ها پس از به قدرت رسیدن به جای مصلحت خودشان، مصلحت مردم را دنبال می‌کنند؟ تا کجا می‌توانیم به قضاوت اعضای موظف و غیر موظف دیوان‌سالاری‌های غیر یکپارچه‌مان اعتماد کنیم، که به نظر آن‌ها، دیوان‌سالاری انحصاری کمونیستی، صورت مترقیانه‌ای از تمامیت‌گرایی است؟^۲

نویسندگان، آموزگاران و سیاستمداران فعال غربی که معنای میراث نهادی و فرهنگی ما را نمی‌فهمند، برای فعال ساختن امکانات خلافت این فرهنگ چندان مجهز نیستند و برای مبارزه با تمامیت‌گرایی کمونیستی نیز چندان مایه‌ای ندارند، زیرا آمادگی نظامی و سیاست اقتصادی جسورانه، هرچقدر هم که ضروری باشند، تنها دو اصل لازم از میان چندین اصل ضروری دیگر را تشکیل می‌دهند. محقق ساختن درست دگرگونی نهادی نیز مانند دو اصل یادشده ضرورت دارد. مهم‌ترین و بنیادی‌ترین کار، شناخت درست سیر چندصورتی تاریخ و فرصت‌ها و مسئولیت‌هایی است که همین تاریخ برگزیده انسان آزاد می‌گذارد.

ما بی‌گمان در میانه یک موقعیت باز تاریخی قرار داریم که در برگیرنده

۱. پیش از به پایان رسیدن جنگ جهانی دوم، کوشش‌هایی برای تحلیل روندهای نهادی در فاشیسم ایتالیایی و آلمانی انجام گرفته بودند؛ ولی یا با تمامیت‌گرایی کمونیستی، مقایسه نشده یا به گونه‌ای سطحی انجام گرفته است. در سال‌های اخیر، علاقه چندانی به بررسی‌های مقایسه‌ای در مورد تمامیت‌گرایی نوین که فاشیسم را نیز در بر می‌گیرد، وجود نداشته است. نقش مکودر به قدرت رسیدن هیتلر، به همین‌سان مورد غفلت قرار گرفته است.

۲. زمانی که جان. ک. فربنک بر «تمایز میان محافظه‌کاری فاشیستی و صورت‌های پیشرو و کمونیستی تمامیت‌گرایی» تأکید ورزید (فربنک، ۱۹۴۷، ص ۱۴۹)، در واقع فشرده عقیده‌ای را چاپ کرد که بسیاری روشنفکران و صاحب‌منصبان امروزی در آن سهیمند.

آزادی‌گریش کارآمد است. ولی خطاهای گذشته و ژرف‌نگری‌های کنونی نشان می‌دهند ما تاکنون از این فرصت‌ها به گونه شایسته‌ای استفاده نکرده‌ایم. ما به نیروی ضد تمامیت‌گرایی به اندازه کافی میدان نداده‌ایم و در نتیجه، برای تقویت این نیروها در جوامع آب‌سالار در حال گذار، کار چندانی انجام نداده‌ایم.

پهنه آزادی به سرعت در حال کاهش است، ولی اشتیاق به دفاع و گسترش آن نیز در حال افزایش است. هرچند بر اثر ارزیابی مجدد و جدی موقعیت‌مان شکست‌زده شده‌ایم، ولی هنوز می‌توانیم یاد بگیریم چگونه از شکست پیروزی بسازیم. اگر به بصیرت تازه‌ای دست یابیم که به درستی ادراک شده، به گونه‌ای قانع‌کننده انتقال داده شده و با جسارت به کار بسته شده باشد، می‌توانیم این نبرد نظامی و عقیدتی-سیاسی را به سود خود تغییر دهیم. سرانجام باید گفت، آمادگی برای از خودگذشتگی و اشتیاق به مخاطره حساب‌شده اتحاد علیه دشمن تمامیت‌گرا، به ارزیابی درست دو قضیه ساده‌بندگی و آزادی بستگی دارد. شهروندان خوب یونان باستان، از قاطعیت دو هم‌وطن خود، اسپرتیاس^۱ و بولیس^۲، برای مقاومت در برابر اغوای قدرت تام، نیرو گرفته بودند. این دو فرستاده اسپارتی، در سر راهشان به شوش، با هیدارنس^۳ که یک کارگزار بلندپایه پارسی بود، ملاقات کردند. او به آن‌ها پیشنهاد کرد که اگر به شاه بزرگ و سرور مستبد پارسی بپیوندند، در سرزمین مادری‌شان قدرتمند خواهند شد. هرودوت، پاسخ آن‌ها را به نفع یونان و همه آزادمردان جهان، حفظ کرده است. آن‌ها به این کارگزار بلندپایه گفتند: «هیدرانس، تو کاردانی یک‌سویه هستی و تنها نیمی از قضیه را می‌دانی؛ نیم دیگر در فراسوی دانش تو جای دارد. تو تنها زندگی بردگانه را درک می‌کنی و هرگز طعم آزادی را نچشیده‌ای و نمی‌توانی بگویی شیرین است یا نه. آه، اگر تو می‌دانستی آزادی چیست، ما را برای جنگیدن به خاطر آن، با سرنیزه و تبر، فرامی‌خواندی.»

1. Sperthias

2. Bulis

3. Hydarnes

یادداشت‌ها

INTRO.

1. For documentation concerning these statements, see below, chap. 7, notes to first part.
2. Mill, 1909: 210.
3. *Ibid.*: 211.
4. Bury, 1910: 1.
5. See below, chaps. 4 and 8.
6. See below, chap. 4.
7. DASP, 1931: 89.
8. Tolstov, 1950: 3.
9. Marx, TMW, II, pt. 1: 310 ff.
10. For documentary evidence for the above statements see chap. 9, *passim*.
11. Wittfogel, 1924: 122, cf. 49.
12. *Ibid.*: 117.
13. *Ibid.*, 1926: 25.
14. *Ibid.*: 16.
15. *Ibid.*: 20–7.
16. *Ibid.*, 1927: 314, 315 ff., 320 ff., 324 ff.
17. *Ibid.*, 1929: 606.

18. Blas Valeras = Garcilaso, 1945, I: 245.
19. Sahagun, 1938, I: 292, 296.
20. Ramirez, 1944: 52, 75. Tezozomoc, 1944: 381, 385.
21. Willcocks, 1889: 274.
22. *Ibid.*: 279.
23. *Ibid.*
24. Gutmann, 1926: 369, 374.
25. Parsons, 1939, I: 124-6. Wittfogel and Goldfrank, 1943: 29.

2, C

1. Cf. Wittfogel, 1931: 456 ff., 680 ff. *Ibid.*, 1938: 98 ff. Wittfogel and Fêng, 1949: 123, 467.
2. Herodotus 2. 10.

2, D

1. Reed, 1937: 373. Robins, 1946: 91 ff., 129 ff.
2. For Palenque see Stephens, ITCA, II: 321, 344. For Aztec Mexico see Tezozomoc, 1944: 23, 379 ff.; Chimalphain Quauhtlehuanitzin: 117, 128.
3. Cf. pietschmann, 1889: 70.
4. Cf. Cahen, 1940: 132.
5. Jacobsen and Liloyd, 1935: 31. Luckenbill, AR, II: 150. Cf. Olmstead, 1923: 332; Thompson and Hutchinson, 1929: 129 ff.
6. See below, Chap. 6.
7. Heichelheim, 1938: 728. See also below, Chap. 7.
8. Williams, 1910: 168. Cf. Sombart, 1919. I: 396; II: 252.
9. Kulischer, AW, II: 381 ff.
10. Williams, 1910, 168.
11. Sombart, 1919, II: 251.
12. Williams, 1910: 168.
13. Kees, 1933: 129, cf. 109. Breasted, 1927: 147 and *passim*.

18. *Ibid.*, 1931: *passim*.

19. *Inostrannaya kniga* (Moscow), No. 1, 1931: 20.

20. Marx, NYDT, June 22, 1853.

I, C

1. Widtsoe, 1926: 64.

I, D

1. Nelson, 1938: 8.
2. Widtsoe, 1926: 5.

2, A

1. Wittfogel, 1956: 157.
2. Wittfogel, 1931: 312, 424, 337-44. *Ibid.*, 1956: 158.
3. Buck, 1937: 61.
4. See Wittfogel, 1931: 253 ff., 261 ff., 267 ff.
5. Buckley, 1893: 10. Cf. Marshall, 1931, I: 6.
6. RRCAI: 369. Cf. Saha, 1930: 12.
7. See Strabo 16. 1. 10.
8. Wittfogel and Fêng, 1949: 661, n. 52.
9. Willcocks, 1904: 70.
10. See Humboldt, 1811, II: 193 ff.
11. Beech, 1911: 15.
12. Parsons, 1939, I: 111.
13. Gutmann, 1909: 20.
14. Eck and Lieftrink, 1876: 228 ff.
15. Deimel, 1928: 34. *Ibid.*, 1931: 83.
16. Sethe, 1912: 710 ff.
17. *Arthaśāstra*, 1926: 60. *Arthasāstra*, 1923: 51 ff.

37. *Arthaśāstra*, 1926: 60, and esp. 74. Strabo 15. 1. 50.
38. Cf. Smith, 1914: 135.
39. Appadorai, 1936, I: 424 ff.
40. Sabahuddin, 1944: 272 ff.
41. Haig, 1937: 57.
42. Smith, 1926: 413 ff.
43. *Kuo Yü*, 2. 22 ff.
44. *Han shu*, 51. 2a. For translation and comment see MS HCS, ch'in. Han, IV (4).
45. Jerez, 1938: 55. Estete, 1938: 83 ff., 97 ff., 44 ff. Sancho de la Hos, 1938: 175. pizarro, 1938: 259. CPLNC: 310. Cieza, 1945: *passim*. Sarmiento. 1906: 88. Onde_gardo, 1872: 12. Cf. Garcilaso, 1945, II: 242 and *passim*; Cobo. HNM, III: 260 ff.
46. Pizarro, 1938: 259.
47. *Ch'in shih Ts'ui pien*, 5. 13a – b. For translation see MS HCS, ch'in – Han, IV, (75), n. 305.
48. Widenmann, 1899: 70.
49. Ixtlilxochitl, OH, II: 174.
50. 1 kings 5: 14. For ancient Mesopotamia see Schneider, 1920: 92; Mendelsohn, 1949.
51. Marshall, 1928: 587 ff.
52. *Shih Chi*, 6. 31a – b. For translation and comment see MS HCS, ch'in – Han, III (12).
53. *Shih Chi*, 6. 13b – 14a, 24a – 25a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in Han, III (10) (11).
54. See above.
55. *Sui shu*, 3. 9b.
56. *Sui shu*, 24. 16a.
57. Barton, 1929: 3 ff. Thureau – Danguin, 1907: 3 and *passim*. For epigraphic references to the temples of Babylonia and Assyria see Meissner, BA, I: 303 ff.; and Luckenbill, AR: *passim*.

14. Thompson, 1941: 515.
15. See *shih chi*, 29. 3a – b, 4b – 5a, 5b – 6a, 7b – 8a, 126. 15b. *Hanshu*, 29. 2b – 3a, 4a – b, 5a – b, 7a – 8a, 89. 14b – 15a. For translation and comment see MS HCS, Ch' in – Han, II (3) (4) (36) (43) (54) (55) (56) (72).
16. see *shih chi*, 29. 2a – b, 4a – b. *Han shu*, 29. 1b – 2a, 3b – 4a, 64A. 6b. *Hou Han Shu*, 35. 3b. For translation and comment see MS HCS, Ch'in. Han, IV (1) (6) (32) (66).
17. *Sui shu*, 3. 11a, Cf. 5a.
18. Kulischer, AW, II: 6.
19. King, 1927: 97 ff.
20. Dundas, 1924: 73; Cf. Widenmann, 1899: 63 ff.
21. Dundas, 1924: 73.
22. *Ibid.*: 95 ff.
23. *Ibid.* Cf. Widenmann, 1899: 63 ff.
24. Cortes, 1866: *passim*. Diaz, 1944: *passim*. cf. Vaillant, 1941: 135.
25. Armillas, 1944: *passim*. Vaillant, 1941: 219.
26. Jerez, 1938: 38. Sancho de la Hos, 1938: 177 ff. Cieza, 1945: 206 ff., 245. ondegardo, 1872: 75 ff. Garcilaso, 1945, II: 31, 146 ff. Espinosa, 1942: 565 ff. Cobo. HNM, IV: 65 ff., 207 ff. cf. Rowe, 1946: 224 ff.
27. Cobo, HNM, III: 272. Garcilaso, 1945, II: 147.
28. *Arthaśāstra*, 1923: 54 ff.
29. *Shih Chi*, 88. 1b.
30. Meissner, BA, I: 340.
31. *Ibid.*: 340 ff. Olmstead, 1923: 334.
32. Herodotus 5. 52f.; 8. 98. Cf. Xenophon 8. 6. 17.
33. Rostovtzeff, 1941, I: 133, 135, 173 ff., 484, 517.
34. For Diocletian's achievements in this sphere see Bury, 1931, I: 95 ff.; and Ensslin, 1939: 397.
35. Mez, 1922: 461.
36. For the Mamluks see Sauvaget, 1941: 35. For the Ottoman Turks see Taeschner, 1926: 203 ff.

3. *Kou Yü*, I, 8 ff.
4. *Shih chi*, 6. 50a. See MS HCS, ch'in. Han, I, 3, n, 17.
5. *Kuan Tzū*, 3. 17–18.
6. *Hou Han shu*, 10A.4a. For translation and comment see MS HCS, ch'in. Han, I, 3 (8).
7. *Kuan T'ang chi Lin*, 11. 5b–6a. See MS HCS, Ch'in. Han, I, 3, n. 21.
8. *Han shu*, 28A, 28B. *Hsü Han Chih*, 19–23. See MS HCS, Ch'in. Han, I, 3, n. 21.
9. *Arthaśāstra*, 1926: 86 ff.
10. Smith, 1926: 376.
11. Strabo 15. 50 f.
12. Appadorai, 1936, II: 683 ff.
13. Deimel, 1924: *passim*. *Ibid.*, 1927, 1928.
14. Breasted, 1927, I: 54, 59. and *passim*. Cf. Meyer, GA, I, Pt, 2: 159 ff.
15. Wilcken, 1912: 173 and n. 3.
16. *Ibid.*: 173.
17. *Ibid.*: 178 ff., 206.
18. *Ibid.*: 192 ff.
19. *Ibid.*: 237 ff. For further data on the cadasters under Arab rule see de Sacy, 1923. II: 220 ff.
20. Gaudefroy–Demombynes, 1923: xli, Wiet, 1937: 482. *Ibid.*, 1932: 257. Cf. Björkman, 1928: *passim*.
21. Wright, 1935: 119. Cf. Lybyer, 1913: 167 ff.; and Gibb and Bowen, 1950: 167 ff.
22. *Chou Li*, 16. 5a. Cf. Biot, 1851, I: 367.
23. Herodotus 3. 117.
24. Eck and Lieftrinck, 1876: 231.
25. Wirz, 1929: 13.
26. *Ibid.*
27. *Ibid.*: 14.
28. *Ibid.*
29. Eck and Lieftrinck, 1876: 230.

58. Breasted, 1927, I: 186, 244, 336; II: 64, 72, 245, 311, 318; III: 96 ff.; IV: 116 ff. 179 ff., and *passim*.
59. Ramirez, 1944: 39.
60. Ixtlilxochitl, OH, II: 184.
61. Chimalpópoca, 1945: 49.
62. *Ibid.*: 52.
63. Cieza, 1943: 150 ff.
64. *Ibid.*: 241. Cf. Garcilaso, 1945, I: 245, 257 ff.

2, E

1. Cf. Bengtson, 1950: 38.

2, F

1. Glotz, 1926: 152, cf. 267.
2. Kulischer, AW, I: 224.
3. Sombart, 1919, II: 792. Cf. Cole, 1939, II: 458 ff.
4. Cf., for Ottoman Turkey, Anhegger, 1943: 5, 8 ff., 22 ff., 123 ff., 126 ff.
5. Boulais, 1924: 728.
6. Pant, 1930: 70.

2, G

1. See below, chap. 6.

3, A

1. Milukow, 1898: 111.

3, B

1. Garcilaso, 1945, II: 23 ff., 25 ff. Cobo, HNM, II: 295 ff. Rowe, 1946: 264.
2. Torquemada, 1943, II: 546 ff.

58. Saletore, 1943: 256 ff.
59. Cf. Sabahuddin's instructive account of the postal system in Muslim India (sabahuddin, 1944: 273 ff., 281). Cf. also Ibn Batoutah, 1914: 95: Bābur, 1921: 357.
60. Smith, 1926: 382.
61. *Ibid.*: 414.
62. See Kuo Yü, 2. 22 ff.
63. *Hou Han shu*, 86. 5a, 89. 22b, 87. 22b – 23a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in – HAN IV (73).
64. *Han shu*, 63. 11a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in – HAN IV (43).
65. *Hou Han shu*, 16. 34 b – 35a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in – HAN IV (77).
66. Wittfogel and Fêng, 1949: 161 ff.
67. *Ibid.*: 162.
68. Marco Polo, 1929, I: 434 ff.
69. *Ibid.*: 435.
70. MS HCS, Ch'ing IV.
71. Delbrück, GK, III: 102 ff., 172. Lot, 1946, I: 303, 305. Stubbs, CHE, I: 432, II: 277. Vinogradoff, 1908: 61 and nn. 2, 3.
72. Lot, 1946, I: 303 ff.
73. Delbrück, GK, III: 103, 172.
74. Tout, 1937: 140 ff.
75. Full list in Lot, 1946, II: 212.
76. Delbrück, GK, I: L260 ff., 263 ff., 304 ff.
77. Herodotus 9. 62.
78. Herodotus 7. 104. Cf. Delbrück, CK, I: 38 ff.
79. Oman, 1924, I: 204.
80. *Ibid.*: 204 – 5.
81. *Ibid.*: 205.

30. Wittfogel, 1931: 263.
31. Willcocks, 1889: 339.
32. Sombart, 1919, II: 373 ff.
33. Cf. Grant, 1937: 241.
34. Prescott, 1936: 29.
35. Torquemada, 1943. II: 536.
36. Cieza, 1943: 125. Rowe, 1946: 231.
37. Cieza, 1943: 126.
38. Herodotus 5. 52f.; 7. 239; 8.98. Cf. Christensen, 1933: 283 ff.; olmstead, 1948: 299.
39. Herodotus 7.239.
40. Xenophon 8. 6. 17.
41. Cf. Seeck, 1901: 1847 ff.
42. Suetonius Augustus, 1886: 61.
43. Riepl, 1913: 459. Hudemann, 1878: 81 ff.
44. Brehier, 1949: 324.
45. Procopius, *Anecdota* 3. 1. 30 = Bréhier, 1949: 326.
46. Chrisensen, 1944: 129.
47. Gaudefroy – Demombynes, 1923: 239, n. 1. Björkman, 1928: 40.
48. Mez, 1922: 461.
49. Ibn khordādhbeh, 1889: 114.
50. Mez, 1922: 70.
51. *Ibid.*: 71.
52. Björkman, 1928: 41.
53. Sauvaget, 1941: *passim*. Gaudefroy – Demombynes. 1923: 239 ff. Grant. 1937: 239.
54. Björkman, 1928: 43. See also Sauvaget, 1941: 44 ff.
55. Grant, 1937: 243.
56. Strabo 15. 1. 48.
57. *Arthaśāstra*, 1923: 256 ff., and *passim*; Manu, 1886: 387 ff. Cf. Vishnu. 1900: 17.

110. Herodotus 7. 184.
111. *Ibid.* 7. 83.
112. Delbrück, GK, I: 41.
113. Smith, 1914: 125.
114. *Ibid.*
115. *Ibid.* Cf. Strabo 15. 1. 52.
116. Smith, 1914: 126 and n. 2.
117. Horn, 1894: 40 ff.
118. *Chan_kao Ts'ê*, 8. 76, 14. 20, 19. 56, 22. 94, 26. 30, 29. 55.
119. Wittfogel and Fêng, 1949: 516, 519.
120. Williamson, WAS, I: 185.
121. *Ch'ing Shih kao*, 137. 13b, 13b – 19a, 19a – 20b.
122. *Han Shu*, 24A. 11a. Cf. MS HCS, Ch'in – Han, II (18).
123. For this figure see kahrstedt, 1924: 660.
124. For the basic data on which these percentages are based see *ibid.*: 660 ff.
125. For the basic data see Inama – Sternegg and Hápke, 1924: 672, 680.

3, C

1. Parsons, 1939, I: 157 – 8, 495, 534; II: 790, 893, 901, 904, 909. 1131.
2. Gutmann, 1909: 111.
3. Deimel, 1922: 20, 22. Cf. *Ibid.*, 1931: 83.
4. Poma, 1936: 1050.
5. Legge, CC, IV: 600 ff.
6. Breasted, 1927, IV: 194, cf. 157, 178, 185. Cf. also Kees, 1933: 45 ff.
7. Wan, KT, 1933: 38. Ma, SF, 1935: 218 – 19.
8. Glotz, 1926: 154.
9. *Ibid.*: 153 ff.
10. Stubbs, CHE, I: 583. See below, Chap. 6.
11. Meissner, BA, I: 125.
12. Genesis 47: 24. Cf. Kees, 1933: 46.

82. *Ibid.*: 251.
83. *Ibid.*: 252. Cf. Delbrück, GK, III: 305, 307, 333, 338 ff.
84. Atiya, 1934: 71.
85. Rowe, 1946: 274.
86. Herodotus 7. 25.
87. Oman, 1924, I: 190 f.
88. Cf. Fries, 1921: 12 ff.; Horn, 1894: 57 ff.; Lokkegaard, 1950: 99; and Gibb, 1932: 39.
89. See Wittfogel and Fêng, 1949: 523 ff. 526 ff. Cf. MS HCS, Ch'in – Han and Ch'ing, sec. XV.
90. Delbrück, GK, III: 303, 333 ff.
91. *Anthacästra*, 1926: 64 ff., 399 ff., 406 ff., 522, 526 ff.
92. Delbrück, GK, III: 207 – 9. Wittfogel and Fêng, 1949: 536. Huuri, 1941: 71 ff.
93. Koran, 61. 4. For discipline in Muhammad's army see Buhl, 1930: 242, n. 97.
94. Wüstenfeld, 1880: *passim*. Ritter, 1929: 116, 114 ff. Huuri, 1941: 94 ff.
95. *Ca.* 500 B.C. See Wittfogel and Fêng, 1949: 534, n. 438.
96. *Han Shu*, 30. 25b ff.
97. sun Tzū, 1941: 39.
98. *Han Shu*, 30. 25b 28a.
99. Bandelier, 1877: 131, 133 ff.
100. Cobo, HNM, III: 270; Rowe, 1946: 278.
101. Wittfogel and Fêng, 1949: 519.
102. *Ibid.*: 532 ff.
103. Lot, 1946, I: 98, 122 ff.
104. Kremer, CGO, I: 223 ff. Lot, 1946, I: 59 ff.
105. See Kremer, CGO, I: 213, 216, n. 4.
106. *Ibid.*: 244.
107. Lot, 1946, II: 257, n. 1.
108. *Ibid.*: 257.
109. *Ibid.*, I: 56.

3, D

1. Mitteis, 1912: 231. Kreller, 1919: 182. Taubenschlag, 1944: 158. Kees, 1933: 83.
2. Hammurabi, sec. 165. Cf. Meissner, BA, I: 159.
3. Meek, 1950: 185, 188. Meissner, BA, I: 178.
4. *Arthaśāstra*, 1926: 255 ff., 456 f. Keith, 1914, I: 232, 191. Cf. Hopkins, 1922: 244; Āpastamba, 1898: 134 ff; Gautama, 1898: 303 ff; Vasishtha, 1898: 88 ff.' Manu, 1886: 348 and n. 117; Rangaswami, 1935: 30 ff.; Baudhāyana. 1898: 224 ff.; vishnu, 1900: 40; Nārada, 1889: 201; and Yājñavalkya, 53 ff., 68 ff.
5. Cf. Juynboll, 1925: 253 ff.; kremer, CGO, I: 527 ff.; and Schacht, 1941: 513 ff.
6. Boulais, 1924: 199.
7. Ondegardo, 1872: 37 ff.
8. Zurita, 1941: 144.
9. Fei and chang, 1945: 302.
10. Schacht, 1941: 516.
11. ondegardo, 1872: 38.
12. Glotz, 1926: 247.
13. *Ibid.*: 248.
14. Myers, 1939: 20.
15. Morris, 1937: 554 ff.
16. *Ibid.*
17. Aristotle, *politics* 2. 7.
18. Pöhlmann, 1912, I: 206 ff.
19. Jetterson, 1944: 440.
20. Beard, 1941: 149.
21. Beard, 1927, I: 292.
22. *Ibid.*: 413.
23. Bloch, 1949, II: 244.
24. Tout, 1937: *passim*.
25. McIlwain, 1932: 673.
26. *Ibid.*

13. *Arthaśāstra*, 1926: 372.
14. Meissner, BA, I: 125.
15. *Arthaśāstra*, 1923: 72 ff.
16. *Ibid.*: 77.
17. See kees 1933: 42, 47, 223 ff., 226. For the system of land tenure during this period see below, Chap. 7.
18. Kees, 1933: 42, 226.
19. Wilson, 1950: 212. Cf. kees, 1933: 47, n. 7, 224.
20. Hummel, ECCP, I: 289.
21. *Arthaśāstra*, 1923: 75 ff.
22. *Ibid.*: 74.
23. *Ibid.*: 75.
24. *Ibid.*: 72.
25. *Ibid.*: 76. *Arthaśāstra*, 1926: 100.
26. *Arthaśāstra*, 1926: 100. *Arthaśāstra*, 1923: 77.
27. *Arthaśāstra*, 1923: 70.
28. *Ibid.*: 76 and n.
29. Mez, 1922: 109.
30. *Ibid.*: 110.
31. *Ibid.*
32. *Ibid.*: 127 ff.
33. *Arthaśāstra*, 1926: 373.
34. *Ibid.*: 374.
35. *Ibid.*: 378.
36. *Ibid.*: 380.
37. *Arthaśāstra*, 1923: 296.
38. *Ibid.*
39. Mez, 1922: 107.
40. *Ibid.*: 110 ff.

22. Sethe, PT, II: 139. Breasted, 1927, I: 108, 114, 242, 327; II: 11, 25, and *passim*;
III: 17 and *passim*; IV: 15, 27 and *passim*.
23. Breasted, 1927, II: 12 and *passim*; III: 17 and *passim*; IV: 28 and *passim*.
24. Breasted, 1927, I: 70, 114, and *passim*.
25. *Ibid.*: *passim*.
26. *Ibid.*: II: 80 and *passim*; III: 56 and *passim*.
27. Erman and Ranke, 1923: 73.
28. Engnell, 1943: 5 ff.
29. Erman and Ranks, 1923: 73.
30. Breasted, 1927, I: 100 and *passim*. Kees, 1933: 242 ff.
31. Cf. Brasted, 1927, I: 103.
32. Kees 1933: 252.
33. See above, p. 89.
34. Breasted, 1927, IV: 346 and *passim*, 419, 452, 482.
35. Engnell, 1943: 4.
36. *Ibid.*: 16.
37. Barton, 1929: 31 ff., 37, 43, 99. Labat, 1939: 53 ff. Engnell, 1943: 16 and nn.
38. Labat, 1939: 63.
39. Cf. Labat, 1939: *passim*; Engnell, 1943: 16 ff., 33; McEwan, 1934: 7 ff.; and
Nilsson, 1950: 129 and n. 2.
40. Barton, 1929: 31, 35, 97, 137 ff., 325.
41. Labat, 1939: 131.
42. Engnell, 1943: 31. Cf. Labat, 1939: 202 ff.
43. Cf. Deimel, 1920: 21 ff.
44. Meissner, BA, I: 68. Labat, 1939: 135.
45. Labat, 1939: 202.
46. *Ibid.*: 168.
47. *Ibid.*: 234.
48. Meissner, BA, II: 59 ff.
49. *Ibid.*: 60.

27. *Ibid.*

28. Morris, 1937: 554.

29. *Ibid.*: 553 ff.

30. Murdock, 1949: 37 ff.

31. *Shih Chi* 53. 4b–5b. For translation and comment see MS HCS, Ch'in–Han, II
(14).

3, E

1. Weber, WG: 241 ff.

2. Deimel, 1920: 21.

3. *Ibid.*: 31.

4. *Ibid.*: 21. Cf. Meissner, BA, II: 53.

5. Deimel, 1920: 31.

6. *Ibid.*

7. Glotz, 1929: 39.

8. Bury, 1937: 46. Cf. Stengel, 1920: 33 ff; and Bengtson, 1950: 97.

9. Bengtson, 1950: 62.

10. Busolt, GS, I: 515.

11. *Ibid.*: 498.

12. Lamprecht, DG: 17 ff., 34. Petit–Dutaillis, 1949: 23.

13. Petit–Dutaillis, 1949: 92.

14. *Ibid.*: 333.

15. Cf. Ranke, 1924, I: 32.

16. Garcilaso, 1945, I: 58 ff. Cobo, HNM, III: 122 ff. Means, 1931: 370. Rowe, 1946:
257.

17. Garcilaso, 1945, I: 61. Means, 1931: 370.

18. Means, 1931: 370, 374. Rowe, 1946: 265. Cf. Garcilaso, 1945, I: 84.

19. Garcilaso, 1945, I: 84, 175 ff. Means, 1931: 407, 370. Rowe, 1946: 299.

20. Ondegardo, 1872: 18 ff. Cobo, HNM, III: 246 ff. Rowe, 1946: 265 ff.

21. Cobo, HNM, III: 254 ff. Rowe, 1946: 266 ff.

79. Ostrogorsky, 1940: 18.
80. Cf. Arnold, 1941: 291 ff.
81. *Ibid.*: 295.
82. Pedersen, 1941: 445.
83. Fick, 1920: 98 ff.
84. Manu, 1886: 14.
85. *Ibid.*: 216 f.
86. Keith, 1922: 127 ff. Cf. *ibid.*, 1914, I: 109, 279; II: 599 ff.
87. Fick, 1920: 166 ff.
88. Manu, 1886: 228.
89. Baudhāyana, 1898: 200.
90. Manu, 1886: 26.
91. *Ibid.*: 509.
92. *Ibid.*: 253 f. Gautama, 1898: 237 ff.
93. Fick, 1920: 174.
94. *Ibid.*: 173 ff.
95. Dubois, 1943: 290.
96. *Ibid.*
97. Fick, 1920: 79 ff.

4, A

1. Cf. Têng and Biggerstaff, 1936: 139 ff.
2. Cf. Hopkins, 1922: 277 ff.
3. Hsieh, 1925: 34.
4. Rangaswami, 1935: 103 ff.
5. Bury, 1910: 26.
6. Arnold, 1924: 53.
7. Schacht, 1941: 676 f. Cf. Laoust, 1939: 54; Horster, 1935: 5 ff.; and Gaudefroy-Demombynes. —, 1950: 154.
8. Arnold, 1924: 47. Cf. Gaudefroy-Demombynes, 1950: 110.

50. *Ibid.*
51. Cf. Christensen, 1944: 229; and McEwan, 1934: 18 and n. 116.
52. McEwan, 1934: 17.
53. *Ibid.*: 19.
54. Nilsson, 1950: 145 ff., 149 ff., 156 ff.
55. *Ibid.*: 161 ff.
56. Taylor, 1931: 58 ff.
57. *Ibid.*: 185 ff.
58. Bury, 1931, II: 360.
59. Bréhier, 1949: 61 ff.
60. See below, p. 97.
61. De Groot, 1918: 141 ff.
62. *Ibid.*: 180 ff. Cf. Wittfogel, 1940: 123 ff.
63. De Groot, 1918: 182 ff.
64. *Ibid.*: 219 ff.
65. *Ibid.*: 226 ff.
66. *Ibid.*: 247 ff.
67. *Ibid.*: 270 ff.
68. *Ibid.*: 276 ff.
69. Seler, GA, III: 332 ff.
70. *Ibid.*: 107 ff.
71. Seler, 1927: 238, 171. Cf. Sahagun, 1938, I: 211.
72. Seler, 1927: 104. Cf. Sahagun, 1938, I: 139.
73. Seler, 1927: 354.
74. Paul kirchhoff, personal communication.
75. Priests as warriors: Seler, 1927: 115. *Ibid.*, GA, II: 606, 616. For priests as judges see *Ibid.*, GA, III: 109.
76. Christensen, 1933: 257, 291.
77. *Ibid.*: 289.
78. Bréhier, 1949: 61.

9. Ch'ü, TT, 1947: 7 ff.
10. *Ibid.*: 20.
11. Hammurabi, sec. 117.
12. Koran, 17. 24 ff. Cf. Daghestani, FM: 134.
13. Daghestani, FM: 136. Cf. Gaudetroy-Demombynes, 1950: 128.
14. Jolly, 1896: 78.
15. Vāsishtha, 1898: 75.
16. Rowe, 1946: 263 ff. Cobo, HNM, III: 232 ff.
17. Zurita, 1941: 90.
18. Breasted, 1927, II: 278 ff. kees, 1933: 36 ff.
19. Cf. Wiedemann, 1920: 68.
20. Jouguet, 1911: 59 ff., 62. Wilcken, 1912: 275. San Nicolo, PR, I: 162 ff. Johnson and West, 1949: 98. Tomsin, 1952: 117 ff.
21. Jouguet, 1911: 59.
22. San Nicolo, PR, I: 171.
23. Jouguet, 1911: 213.
24. Harper, 1928: 142 ff.
25. Cf., for the end of the "ancient" period, Rostovtzeff, 1910: 259; and San Nicolo, PR, I: 160, n, 1. Cf. also below, Chap. 7.
26. Rostovtzeff, 1910: 259.
27. *Ibid.*: 258. Broughton, 1938: 629.
28. Johnson, 1951: 133.
29. Steinwenter, 1920: 52 ff.
30. *Ibid.*: 49 ff.
31. *Ibid.*: 54.
32. Gibb and Bowen, 1950: 262.
33. *Ibid.*: 263. Cf. Kremer, 1863, I: 255.
34. Kremer, 1863, I: 255.
35. Fick, 1920: 160 ff. Rhys-Davids, 1950: 35.
36. Rhys-Davids, 1950: 35. Jolly, 1896: 93. Cf. Matthai, 1915: 10.

9. Rangaswami, 1935: 69.
10. Wittfogel and Goldfrank, 1943: 30 and n. 139.
11. Krause and With, 1922: 26 ff.
12. For Hindu India see Manu, 1886: 397 ff.; Fick, 1920: 103; and *Arthaśāstra*, 1926: lxiii ff., 822. For Muslim thoughts see al-Fakhri, 1910: 56. Cf. Hasan khan. —, 194: 36 ff.
13. For the contrary view see Hsieh, 1925: 11.
14. Wittfogel and Fêng, 1949: 398 ff.
15. Reid, 1936: 25.
16. Mommsen, 1875: 1034.
17. Bury, 1910: 9.
18. Diehl, 1936: 729.
19. Bury, 1910: 8.
20. *Ibid.*: 8 ff.
21. Kornemann, 1933: 143.
22. Boulais, 1924: 464.
23. For Egypt see kees, 1933: 184. For India see *Arthaśāstra*, 1923: 28 ff.; and Manu, 1886: 224 ff. For China see Hsieh, 1925: 83.
24. For China Ch'ü, TT, 1947: 206—8.

4, B

1. Cf. Clark, 1937: 145 ff.
2. Garcilaso, 1945, I: 246.
3. De Groot, 1940: *passim*.
4. For intermediate constellations see below, chap. 7.
5. Marx, 1939: 371, 375, 386, 429.
6. Manu, 1886: 24.
7. Legge, CC, I: *passim*.
8. For chagga see Gutmann, 1909: 167; and Dundas, 1924: 158 ff. For Hawaii see Alexander, 1899: 66 ff., 72 ff.

66. *Ibid.*: 113.
67. *Ibid.*: 116.
68. For china see Ch'ü, TT, 1947: 18 _ 19. For India see Manu, 1886: 260.
69. Harper, 1928: *passim*.
70. Johnson, 1951: 133.
71. Gibb and Bowen, 1950: 263.
72. Dubois, 1943: 88 ff.
73. *Ibid.*: 89.
74. See Appadorai, 1936, I: 152.
75. *Ibid.*
76. Fick, 1920: 120. Baden _ Powell, 1896: 441 ff.
77. Letter of January 15, 1954, of Dr. k. C. Hsiao.
78. Smith, 1899: 229.
79. *Ibid.*: 228.
80. Manu, 1886: 260 and n. 41.
81. For Ottoman Turkey see Gibb and Bowen, 1950: 227. For Byzantium see Stöckle, 1911: *passim*. For China see Ch'üan, HS, 1934: *passim*.
82. Gibb and Bowen, 1950: 277.
83. *Ibid.*: 278.
84. *Ibid.*: 277 (italics mine).
85. De Groot, 1940, I: 116.
86. Macdonald, 1941: 96.
87. Smith, 1899: 229.
88. De Groot, 1940: *passim*.
89. Grunebaum, 1946: 184.
90. Stöckle, 1911: 138.
91. Massignon, 1937: 216.
92. Gibb and Bowen, 1950: 281, n. 5.
93. C. A. F. Rhys _ Davids, 1922: 210 ff.
94. Wittfogel, 1931: 572 ff. Cf. Hintze, 1941: 152 ff.
95. Wittfogel, 1931: 580 ff.

37. Fick, 1920: 114, n. 1.
38. Jolly, 1896: 93. Fick, 1920: 161.
39. Matthai, 1915: 15.
40. Smith, 1899: 227 ff, Yang, 1945: 173.
41. Smith, 1899: 228.
42. Williams, 1848: 384 ff.
43. Smith, 1899: 233 ff.
44. Smith, 1897: 230.
45. Rostovtzeff, 1941, II: 1062 f. (italics mine).
46. Stöckle, 1911: 82.
47. For the market inspector see Ibn al _ Ukhuwwa, 1938: 5. Cf. Gaudefroy _ Demombynes, 1938: 450 ff.; and Lévi _ Provençal, 1947: 42 ff.
48. Maurer, GSD, III: 30 ff. Inama _ Sternegg, 1901: 353 _ 4.
49. Gibb and Bowen, 1950: 278.
50. *Jātakam, passim*, Fick, 1920: 257 ff.
51. Fick, 1920: 285. Cf. Hopkins, 1902: 172.
52. Hopkins, 1902: 171.
53. Fick, 1920: 285.
54. C. A. F. Rhys _ Davids, 1922: 210 ff.
55. *Chiu T'ang shu*, 48. 11b.
56. Kato, 1936: 62.
57. *Ibid.*
58. Grunebaum, 1946: 179.
59. *Ibid.* 185.
60. Scheel, 1943: 8, 16.
61. Grunebaum, 1946: 185.
62. Wittfogel and Fêng, 1949: 292 and n. 19.
63. De Groot, 1940, I: 102 ff.
64. *Ibid.*: 107.
65. *Ibid.*: 109 ff.

5, A

1. Fromm, 1941: *passim*.

5, B

1. Manu, 1886: 219.
2. Legge, CC, I: 267.
3. Manu, 1886: 218.
4. *Ibid.*: 220.
5. *Ibid.*: 219 (italics mine).
6. *Ibid.*
7. *Ibid.*
8. *Ibid.* (italics mine).
9. Barton, 1929: 31 and *passim*.
10. Jacobsen, 1946: 143.
11. *Ibid.*: 144.
12. *Ibid.*
13. Barton, 1929: 31 and *passim*.
14. Hammurabi: prologue.
15. Erman and Ranke, 1923: 64, 460.
16. al-Fakhrī, 1910: 36.
17. Thucydides 1.6.
18. *Ibid.*
19. Bauer, 1893: 350.
20. Eisenhower, 1948: 467 ff.

5, C

1. Lenin, S, XXVIII: 216.
2. Vyshinsky, 1948: 92 ff.
3. Gutmann, 1909: 26.

4. C

1. *Yüan shih*, 146.4a. Cf. Wittfogel, 1949: 10.
2. Koran, 2.266 (267). For irrigation in ancient Arabia see Grohmann, 1933: 19 ff.
For irrigation near Mecca see Lammens, 1922: 141 ff.
3. Wittfogel, 1949: 10.
4. Garcilaso, 1945, I: 43.
5. Legge, CC., I: 215.
6. *Ibid.*, II: 128 ff.
7. Garcilaso, 1945, II: 21.
8. *Ibid.*: 9.
9. Garcilaso, 1945, II: 81.
10. For Ch'ing see *Ta Ch'ing Lü Li*, 17. 26a ff.; Boulais, 1924: 389 ff. Cf. Ch'ü, TT, 1947: Chap. 3.
11. Manu, 1886: 37 ff. Āpastamba, 1898: 9 ff. Gautama, 1898: 176 ff. Baudhāyana, 1898: 150. Vāsishta, 1898: 56 ff. Vishnu, 1900: 114 ff.
12. Erman and Ranke, 1923: 238 ff.
13. Meissner, BA, I: 130 ff.
14. Porphyrogénète, 1939: 34 ff. Cf. Stein, 1949: 844; Lopez, 1945: 2.
15. Kremer, CGO, II: 218 ff.; Mez, 1922: 217.
16. Makrizi, 1845: 72.
17. Björkman, 1941: 756.
18. *Han Shu*, 24A. 11b – 12a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in – Han VII. 1 (18).
19. Bernier, 1891: 225.
20. *Ibid.*: 226.
21. Cf. Meissner, BA, I: 147 ff.
22. Locke, 1924: 162 – 3.
23. *Ibid.*: 162.
24. Acton, 1948: 364.
25. *Arthaśāstra*, 1923: 296.
26. Stalin, S, XII: 368.

33. Schiller, 1893: 223. Mommsen, 1905: 5. Hitzig, 1905: 43.
34. Hitzig, 1905: 43 ff. Williams, 1911: 73 ff.
35. Helbing, 1926: 46 ff.
36. Brunner, 1905: 58. Cf. Lea, 1892: 275 ff., 117ff.
37. Lea, 1892: 200 ff., 483.
38. Helbing, 1926: 101 ff.
39. Lea, 1908, I: 217 ff. Helbing, 1926: 112. Williams, 1911: 74.
40. Williams, 1911: 75 ff. Lea, 1892: 483, 527 (Protestant Germany), 566 ff. (Protestant England without formal integration in the law), 572 ff. (Scotland).
41. See below, Chap. 6.
42. Cf. Kennan, 1891, II: 52.
43. Hammurabei: *passim*.

5, D

1. Jaeger, 1939: 104.
2. *Ibid.*: 88 ff.
3. Diaz, 1949: 91 ff.
4. Parsons, 1939, I: 53, 108. Goldfrank, 1945: 527 ff. Wittfogel and Goldfrank, 1943: 30.
5. Gutmann, 1909: 21.
6. Jacobsen, 1946: 202.
7. *Ibid.*: 202 ff.
8. *Ibid.*: 202.
9. *Ibid.*: 203.
10. Grapow, 1924: 150, 153.
11. Wilson, 1950: 414.
12. Manu, 1886: 391.
13. Koran, 4. 62.
14. al-Fakhri, 1910: 44.
15. Legge, CC, I: 245.

4. *Ibid.*
5. Alexander, 1899: 26 ff. Blackman, 1899: 22 ff.
6. Sethe, PT, II: 137 ff., 156 ff.
7. Price, 1927: 17, 60.
8. Kees, 1933: 224.
9. Mallon, 1921: 137 ff.
10. Cromer, 1908, II: 402.
11. Garcilaso, 1945, I: 246.
12. Erman, 1923: 247.
13. Kees, 1933: 23, 220, Cf. 224.
14. Mez, 1922: 126 ff. Cf. Goldziher, 1905: 108; Juynboll, 1925: 317, n. 1; schacht. 1935: 117; Santillana, 1938: 48.
15. Mez, 1922: 126.
16. *Arhaçāstra*, 1926: 228.
17. Boulais, 1924: 215 ff.
18. Kees, 1933: 224.
19. Breasted, 1927, IV: 270. Cf. Spiegelberg, 1892: 85.
20. *Arhaçāstra*, 1923: 269 (italics mine). Cf. *Arhaçāstra*, 1926: 343.
21. *Arhaçāstra*, 1923: 269. Cf. *Arhaçāstra*, 1926: 344.
22. *Arhaçāstra*, 1923: 269.
23. *Ibid.*: 270.
24. *Ta Ch'ing Lü Li* 2.34b. Boulais, 1924: 5 ff.
25. Cf. Doolittle, 1876, I: 335 – 46.
26. Mez, 1922: 349. The quotation is taken from Masçudi, VIII: 154.
27. Cromer, 1908, II: 403.
28. Busolt, GS, I: 555 ff.
29. *Ibid.*: 280.
30. Glotz, 1926: 281.
31. *Ibid.*
32. Busolt, GS, I: 555 ff.; II: 1180. Cf. Aristotle, *Rhetoric* 1.15; Freudenthal, 1905: 14.

44. Barton, 1929: 27. Meissner, BA, I: 70. Østrup, 1929: 32. Cf. Horst, 1932: 55.
45. Herodotus 1.134.
46. Horst, 1932: 103 ff.
47. *Ibid.*: 27, 103.
48. Tabari, 1879: 93, 367.
49. Kornemann, 1933: 142.
50. Bréhier, 1949: 70.
51. Mez, 1922: 135 ff. Sauvaget, 1946: 62. Gaudefroy-Demombynes, 1950: 110. Kremer, CGO, II: 247.
52. Schramm, 1924: 220.
53. Kantorowicz, 1931: 76, 91.

5, E

1. Wilson, 1950: 418.
2. *Arthaśāstra*, 1923: 42, 45.
3. *Ibid.*: 24.
4. *Ibid.*: 42.
5. *Ibid.*: 43.
6. *Ibid.*
7. *Ibid.*: 34.
8. *Ibid.*: 34 ff.
9. *Ibid.*: 302.
10. Kai Kā'ūs ibn Iskandar, 1951: 191.
11. Smith, 1897: 257.
12. *Ibid.*: 242. Cf. Doolittle, 1876, I: 346.
13. *Han Shu*, 62.14a–22a.
14. Howorth, HM, III: 588 ff.
15. *Ibid.*: 561.
16. *Ibid.*: 588.
17. *Ibid.*: 588 ff.

16. *Ibid.*: 246.
17. *Ibid.*: 178.
18. *Ibid.*: 211.
19. Bühler, 1948: 175 ff.
20. *Ibid.*: 296 ff.
21. *Ibid.*: 298.
22. Jacobsen, 1946: 202.
23. *Ibid.*
24. Wilson, 1950: 414.
25. Manu, 1886: 71.
26. *Lun Yü*, 1.1b.
27. Østrup, 1929: 27 ff.
28. *Ibid.*: 27.
29. Dundas, 1924: 282.
30. Cf. Gutmann, 1926: 531.
31. Cobo, HNM, III: 279–80. Rowe, 1946: 259.
32. Seler, 1927: 328.
33. *Ibid.*
34. Sahagun, 1938, IV: 51. Seler, 1927: 483.
35. Kuo, MJ, 1935: 20b, 30b, 39b, 46a, 55a–b, 57a, 60b, 61–b, 62b, 65b, 68a ff. Legge, CC, III: 424, 432, 437 f., 446, 449, 508, 511.
36. Strabo 15.1.67. Manu, 1886: 43, 54.
37. Salestore, 1943: 179 ff. Beal, *si_yu_ki*, I: 85. *Ta T'ang Hsi_yü Chi*, Chap. 1.
38. Jahānglīr, 1909: 203.
39. Dubois, 1943: 132.
40. Breasted, 1927, I: 214.
41. Grapow, 1924: 121 ff. Cf. Erman and Ranke, 1923: 82; kees, 1933: 183; and Østrup, 1929: 31.
42. Erman and Ranke, 1923: 82.
43. *Ibid.* Breasted, 1927, IV: 204, 422, 427 f., 430, 437 ff.

18. Lammens, 1907: 131 ff., 140. *Ibid.*, 1914: 179 ff. Miles, 1948: 236 ff. Wellhausen, 1927: 252 and n. 1, 331 ff. Gabrieli, 1935: 12 ff., 22, 128 ff.
19. See below, pp. 276 and 288.
20. Hardy, 1931: 59 ff, 113. Johnson and West, 1949: 11.

6, C

1. Ramsay, 1890: 74 ff.
2. *Ibid.* Cf. Bréhier, 1949: 328 ff.
3. Cf. Ramsay, 1890: 74. Taeschner, 1926: 202 ff.
4. Ostrogorsky, 1940: 261. Honigmann, 1935: 44 and *passim*. For the character and purpose of these fortifications see Ramsay, 1890: 200.
5. Ostrogorsky, 1940: 261.
6. Ramsay, 1890: 199.
7. Bréhier, 1949: 262.
8. *Ibid.*: 328 ff. Cf. the description of the Byzantine post at the close of the 9th century given by Hārūn b. Yahyā (Marquart, 1903: 207 ff.)
9. Bréhier, 1950: 220 ff.
10. See above, Chap. 3.
11. See karamsin, HER, VI: 439 (Ivan III); Herberstein, NR, I: 95 (Vasili III); and Staden, 1930: 57 (Ivan IV). Cf. kluchevsky, HR, II: 126 ff., 138; III: 235 ff.; and Milukow, 1898: 129 ff.
12. Karamsin, HER, VI: 448 (Ivan III). Herberstein, NR, I: 108 (Vasili III).
13. Herberstein, NR, I: 111. Staden, 1930: 52 ff. Fletcher, 1856: 57 ff. Cf. kulisher, 1925: 345 ff.; and Lyashchenko, 1949: 224 ff.
14. Ostrogorsky, 1940: 57, n. 4.
15. Stein, 1920: 50 ff. Cf. Ostrogorsky, 1940: 57, n. 4.
16. Ostrogorsky, 1940: 57 ff., 87.
17. *Ibid.*: 262.
18. *Ibid.*: 232.
19. *Ibid.*: 344.

18. *Ibid.*
19. Trotsky, 1928: 322.
20. ASBRT: 627.
21. *Ibid.*: 644.
22. *Ibid.*: 697.

6, A

1. For Marx' and Engels' ideas concerning the Asiatic issue see below, Chap. 9, *passim*.

6, B

1. Westermann, 1921: 169 ff. *Ibid.*, 1922: 22 ff. Schnebel, 1925: 8 ff.
2. Westermann, 1922: 27. Erman and Ranke, 1933: 203 ff. Schnebel, 1925: 11, 274. kees, 1933: 32, 40, 49.
3. *Han Shu*, 28B, 20b. MS HCS, Ch'in—Han, I, 2 (3).
4. *Shih Chi*, 8. 16b. Cf. Ms HCS, Ch'in—Han, I, 2 (4).
5. See Wittfogel, 1931: 454; *Ibid.*, 1938: 110.
6. Mez, 1922: 423—8.
7. *Ibid.*: 423.
8. *Ibid.*: 423—8.
9. Gardiner, 1948, II: 9, 69, 88, 163.
10. Wilcken, 1912: 182 ff., 212 ff.
11. *Ibid.*: 183 ff., 212 ff., 230. Wallace, 1938: 286 ff. Johnson and West, 1949: 299, 321 ff.
12. Wilcken, 1912: 230—1.
13. Mez, 1922: 125. Cf. Becker, IS, I: 237, 239, and *passim*.
14. See above, Chap. 4.
15. Cf. Lybyer, 1913: 147.
16. For occasional and exceptional efforts see Longrigg, 1925: 127.
17. Wittfogel, 1949: 10.

48. Landa, 1938: 225. Cf. Tozzer, 1941: 187 and n. 975.
49. Roys, 1933: 75, 175.
50. RY, I: 116 and *passim*.
51. Landa, 1938: 226.
52. Stephens, 1848, I: 335; II: 144 and *passim*.
53. *Ibid.*, I: 357.
54. *Ibid.* Casares (1907: 221) agrees with this conjecture.
55. Casares, 1907: 217.
56. Stephens, 1848, I: 231.
57. *Ibid.*, ITCA, II: 429.
58. Casares, 1907: 218.
59. Stephens, 1848, I: 250.
60. See Ruppert and Denison, 1943: 3 and *passim*.
61. Stephens, 1848, II: 213.
62. Tozzer, 1941: 86=Landa, 1938: 104.
63. Stephens, 1848, II: 211 ff.
64. Ruppert and Denison, 1943: *passim*.
65. *Ibid.* Cf. Morley, 1947: 43.
66. Landa, 1938: 104, 209. Tozzer, 1941: 85 ff., 170 ff. Cf. Morely, 1947: 174.
67. Tozzer, 1941: 174, n. 908. Landa, 1938: 212. Morley, 1947: 339 ff. and plate 55.
Roys, 1943: 51.
68. Landa, 1938: 104.
69. *Ibid.*
70. Tozzer, 1941: 87=Landa, 1938: 105.
71. Roys, 1943: 63.
72. *Ibid.*
73. Tozzer, 1941: 28 and n. 154; 64, n. 292.
74. Roys, 1943: 66.
75. *Ibid.*: 67.
76. *Ibid.*

20. *Ibid.*: 216. *Ibid.*, 1942: 209.
21. Dölger, 1927: 94 n.
22. Ostrogorsky, 1940: 262 ff.
23. See Stepniak, 1888: 155 ff.; and Nicolai-on, 1899: 171. Cf. Milukow, 1898: 142 ff.
24. See Robinson, 1949: 129 ff., 268, 270.
25. Wittfogel, 1950: 452. Cf. Prokopowitsch, 1913: 17 ff., 31, 39 ff.; and Lyashchenko, 1949: 534 ff., 716.
26. Lyashchenko, 1949: 701, 706.
27. Cf. Wittfogel, 1950: 453.
28. See below, Chap. 10.
29. Wittfogel and Fêng, 1949: 123 ff., 136.
30. *Ibid.*: 365, 371, 373 f.
31. *Ibid.*: 371.
32. *Ibid.*: 373.
33. *Ibid.*: 160, 165.
34. *Ibid.*: 370.
35. *Ibid.*: 365, 373, 522.
36. *Ibid.*: 367 ff.
37. *Ibid.*: 366.
38. *Ibid.*: 112 ff., 370 ff., 520, 559.
39. *Ibid.*: 162.
40. *Ibid.*: 533.
41. *Ibid.*: 65 ff.
42. *Ibid.*: 66 ff.
43. *Ibid.*: 45, 65, n. 29.
44. *Ibid.*: 310 ff.
45. *Chin Shih*, 96. 4b. Cf. Wittfogel and Fêng, 1949: 296.
46. Wittfogel and Fêng, 1949: 124, 296, 572.
47. Cortes, 1866: 24.

6, D

1. Glotz, 1925: 10.
2. *Ibid.*: 115–17.
3. *Ibid.*: 117, 186 ff., 402.
4. *Ibid.*: 151.
5. *Ibid.*: 119, 150 ff.
6. *Ibid.*: 150.
7. Ehrenberg, 1946: 8.
8. *Ibid.*
9. *Ibid.* Cf. Meyer, GA, I, Pt. 2: 776, 779. Glotz, 1925: 202 ff.
10. Ehrenberg, 1946: 8.
11. Bengtson, 1950: 41. Meyer, GA, II, Pt. 1: 244 ff.
12. Bengtson, 1950: 41.
13. *Ibid.*
14. *Ibid.*: 42.
15. Horst, 1932: 23.
16. Herodotus 7. 136. Arrian 4. 10 ff.
17. Bengtson, 1950: 38.
18. *Ibid.*
19. Cf. Glotz, 1926: 268, 271.
20. Ehrenberg, 1946: 22.
21. Homo, 1927: 110.
22. Voigt, 1893: 274, 358.
23. Homo, 1927: 120.
24. *Ibid.*: 217, 243.
25. Asakawa, 1929: 71.
26. Nihongi, 1896, II: 25 ff.
27. See Sansom, 1938: 93 ff.; and Reischauer, 1937, I: 146 ff.
28. Nihongi, 1896, I: 164, 183, 283. Asakawa, 1929a: 193 and n. 6.

77. *Ibid.*: 61.
78. *Ibid.*
79. *Ibid.*
80. Kljutschewskij, 1945, I: 162.
81. *Ibid.*: 163.
82. *Ibid.*: 164 ff.
83. *Ibid.*, II: 91.
84. Wittfogel and Fêng, 1949: 398 ff.
85. *Ibid.*: 466 ff., 502.
86. *Ibid.*: 213, 259, and *passim*.
87. Tozzer, 1941: 99=Landa, 1938: 114.
88. Ostrogorsky, 1940: 173.
89. *Ibid.*: 348.
90. Sumner, 1949: 177.
91. *Ibid.*: 178.
92. *Ibid.*: 184.
93. *Ibid.*: 178.
94. *Ibid.*: 184.
95. Wittfogel and Fêng, 1949: 217 ff.
96. Roys, 1943: 60.
97. *Ibid.*: 79.
98. Tozzer, 1941: 27, n. 149.
99. Beaglehole, 1937: 30. Wittfogel and Goldfrank, 1943: 25. Titiev, 1944: 186. Parsons, 1939, I: 111.
100. Das, 1904: 52, 98, 102. Cf. Hedin, 1917: 280, 295, 299, 320.
101. For this term see Das. 1904: 233.
102. *Ibid.*: 234, 244 ff.
103. *Ibid.*: 245 ff.
104. *Ibid.*: 231. Bell, 1927: 158.
105. See Rockhill, 1891: 292 ff. Das, 1904: 241 ff.

56. Nestor, 1931: 11, 56. Cf. 43; Cf. also 14.
57. *Ibid.*: 43; Miakotine, 1932: 101.
58. Goetz, RR, II: 228.
59. *Ibid.*, I: 247 ff.; IV: 144.

6, E

1. Goldfrank, 1945a: *passim*.
2. Wittfogel and Fêng, 1949: 505 ff.
3. *Ibid.*: 120 ff.
4. Vladimirtsov, 1948: 102.
5. *Ibid.*: 101 ff.
6. Wittfogel, 1949: 5 ff.
7. Wittfogel and Fêng, 1949: 664.
8. Riasanovsky, 1937: 102.
9. *Ibid.*: 95.
10. Rostovtzeff, 1910: 230 ff.
11. *Ibid.*: 230.
12. *Ibid.*: 237.
13. *Ibid.*: 237 and n.
14. Frank, 1928: 795.
15. Gelzer, 1943, II: 49 ff.
16. Stevenson, 1934: 211 ff.
17. Jones, 1934: 180.
18. Stevenson, 1934: 191 ff.
19. *Ibid.*: 216. Cf. Last, 1936: 428 ff.
20. Stevenson, 1934: 185 ff.
21. Charlesworth, 1934: 686 ff.
22. *Ibid.*: 123. Stevenson, 1934: 192 ff.
23. Riepl, 1913: 435 ff., 459.

29. Asakawa, 1903: 270. See also Sansom, 1938: 101, contradicting his statement on p. 159.
30. Nihongi, 1896, II: 250 ff., 255. Cf. Florenz, 1903: 163.
31. Nihongi, 1896, II: 208, 241.
32. Asakawa, 1911: 178 ff. Cf. Rathgen, 1891: 142.
33. Takekoshi, 1930, I: 161.
34. Sansom, 1938: 457.
35. Takekoshi, 1930, III: 394, 412.
36. *Ibid.*
37. Sansom, 1938: 455 ff. Takekoshi, 1930, I: 253.
38. Honjo, 1935: 241.
39. Sansom, 1938: 470.
40. Vernadsky, 1943: 327.
41. Struve, 1942: 421.
42. *Ibid.*
43. Nestor, 1931: 101.
44. *Ibid.*: 180.
45. *Ibid.*: 122, 124.
46. Höttsch, 1912: 545.
47. Nestor, 1931: 11, 16. Cf. Vernadsky, 1943: 276 ff. For a recent Soviet presentation cf. Grekov, 1947: 130.
48. Vernadsky, 1943: 338.
49. *Ibid.*: 168 ff.
50. Borosdin, 1908 (presenting the finds of pavlov – Silvansky): 557. Höttsch, 1912: 546. struve, 1942: 427.
51. Mitteis, 1933: 87 ff., 528.
52. Vernadsky, 1948: 190.
53. Struve, 1942: 422.
54. Vernadsky, 1948: 191.
55. Ostrogorsky, 1940: 130.

53. Bücher, 1922, I: 382.
54. Rogers, 1884: 117.
55. al-Makkari, 1840, I: 215, Cf. 214.
56. *Primera crónica General*: 767 (chap. 1124). Cf. Laborde, 1808: 9; and Schirrmacher 1881: 410.
57. Seybald, 1927: 176. Cf. Lafuente Alcantara, 1845: 136.
58. Dozy, 1932, II: 173.
59. *Ibid.*: 200, 222. Sanchez-Albornoz, EM, I: 344.
60. See Sanchez-Albornoz, EM, I 349. 351.
61. Hintze, 1901: 406.
62. *Ibid.*: 413.
63. *Ibid.*: 411.
64. Altamira, 1930: 61.
65. *Ibid.*: 104 ff.
66. See *ibid.*: 62 ff.
67. *Ibid.*: 160.
68. *Ibid.*: 138.
69. Hintze, 1930: 241.
70. Altamira, 1930: 63.
71. See Klein, 1920: 34 ff.
72. *Ibid.*: 17 ff., see esp. the map following p. 18.
73. *Ibid.*: 75, 77 ff., 157 ff., 170, 173, 175 ff.
74. *Ibid.*: 279.
75. Quoted by *ibid.*: 317.
76. *Ibid.*: 325.
77. Kliuchevskii, *Kurs*, II: 260.
78. Kluchevsky, HR, II: 112.
79. *Ibid.*: II: 112 ff.
80. *Ibid.*: I: 117.
81. *Ibid.*: I: 269.

24. Stevenson, 1934: 189. Charlesworth, 1934: 686 ff.
25. See below, Chap. 8.
26. Frank, 1940: 300.
27. Miller, 1939: 24.
28. Oertel, 1939: 272.
29. *Ibid.*
30. *Ibid.*: 273.
31. *Ibid.*: 256.
32. Cf. (for Spain) Van Nostrand, 1937: 127 ff.; (for Gaul) Grenier, 1937: 493 ff.; (for England) Collingwood, 1937: 14 ff.
33. Stein, 1928: 515 – 17.
34. *Ibid.*: 343.
35. Reiske, 1830: 271.
36. See Lot, 1951: 405 ff.
37. Bloch, 1937: 209.
38. Maitland, 1912: 1 ff.
39. Haskins, 1918: 5 ff.
40. *Ibid.*: 4.
41. Maitland, 1948: 9.
42. *Ibid.*
43. Haskins, 1911: 435.
44. *Ibid.*: 436.
45. *Ibid.*: 664 ff.
46. Wittfogel and Fêng, 1949: 507 ff.
47. Koebner, 1942: 52.
48. Sánchez-Albornoz, EM, I: 281. Cf. Lévi-Provençal, 1932: 99 ff.
49. Sánchez-Albornoz, EM, I: 213 ff.
50. Cf. Mieli, 1938: 205 ff. *Ibid.*, 1946: 165 ff. Lévi-Provençal, 1932: 173 ff.
51. Mieli, 1938: 184 ff., 197 ff. *Ibid.*, 1946: 132, 141 ff.
52. Dozy, 1932, II: 173.

5. *Ibid.*: 34.
6. *Ibid.*
7. Parsons, 1939, I: 20.
8. Titiev, 1944: 184. Cf. Beaglehole, 1937: 15.
9. Titiev, 1944: 61.
10. *Ibid.*: 64.
11. Beech, 1911: 15.
12. *Ibid.*: 34.
13. Dundas, 1924: 302.
14. Merker, 1904: 217.
15. Widenmann, 1899: 68. Dundas, 1924: 266. Gutmann, 1926: 440 ff.
16. Gutmann, 1926: 455.
17. *Ibid.*: 442.
18. *Ibid.*
19. *Ibid.*: 442, 448.
20. *Ibid.*: 446 ff.
21. Dundas, 1924: 298.
22. Gutmann, 1926: 382 ff.
23. Gutmann, 1909: 12.
24. Dundas, 1924: 286.
25. Widenmann, 1899: 87.
26. Merker, 1903: 34.
27. Waitz, 1880, I: 338 ff.

7, F

1. Dundas, 1924: 287.
2. Widenmann, 1899: 87.
3. Gutmann, 1909: 12. Cf. Widenmann, 1899: 87.
4. Widenmann, 1899: 87.

82. Kliuchevskii, *Kurs*, II: 174.
83. *Ibid.*: II: 22_3.
84. *Ibid.*: II: 23.
85. Kluchevsky, HR, II: 126 ff., 138; III: 235 f., 237 ff., 241.
86. Kliuchevskii, *Kurs*, II: 23.
87. Spuler, 1943: 333, 338. Vernadsky, 1953: 219 ff.
88. Vernadsky, 1953: 357 ff.
89. *Ibid.*: 358 (italics mine).
90. Kluchevsky, HR, III: 227.
91. Kliuchevskii, *Kurs*, II: 436.
92. See Karamsin, HER, VI: 448.
93. Spuler, 1943: 409 ff. Karamsin, HER, IV: 393 ff. Vernadsky, 1953: 221, 357.
94. Kluchevsky, HR, I: 304 ff.
95. *Ibid.*: II: 123.
96. *Ibid.*: 124 ff.
97. *Ibid.*, III: 52.
98. Kliuchevskii, *Kurs*, II: 272_3.
99. *Ibid.*: 277.
100. *Ibid.*: 278.
101. Kovalevsky, 1903: 43.
102. Vernadsky, 1953: 372.
103. *Ibid.*: 367.
104. See Wipper, 1947: 15, 30, 37, 42 ff.

7, E

1. See Murdock, 1949: 38 ff.
2. Lips, 1938: 516.
3. *Ibid.*
4. Beech, 1911: 16.

32. Malo, 1903: 105; Cook, 1944: 436.
33. For lists of such objects see Blackman, 1899: 54 ff.; Alexander, 1899: 80 ff.; and Cook, 1944: 337 ff.
34. Kepelino, 1932: 124.
35. *Ibid.*: 134.
36. Sarmiento, 1906: 90.
37. Cieza, 1945: 180, 116 ff.
38. *Ibid.*: 272. Garcilaso, 1945, II: 82. Cf. Cobo, HNM, III: 43 ff.; and Means, 1931: 314 ff.
39. Cieza, 1945: 243, 278 ff. Cf. Garcilaso, 1945, I: 237, 180.
40. Estete, 1938: 94.
41. Garcilaso, 1945, I: 251.
42. CPLNC: 309. Jerez, 1938: 38. Garcilaso, 1945, I: 187, 189 ff.
43. Cieza, 1945: 144, 165.
44. CPLNS: 309. Cf. Jerez, 1938: 38.
45. Sancho de la Hos, 1938: 181.
46. Garcilaso, 1945, I: 185.
47. Sombart, 1919, II: 769 ff., 837. Kulischer, AW, II: 156 ff.
48. See above, pp. 79 f.
49. Breasted, 1927, IV: 164. Spiegelberg, 1896: 21, 25.
50. Kees, 1933: 103.
51. *Ibid.*: 103–4.
52. *Ibid.*: 104.
53. Newberry, BH, I: 46.
54. Erman and Ranke, 1923: 112. Kees, 1933: 164. Cf. Klebs, 1915: 116; and Erman, 1923: 102 ff.
55. See Kees, 1933: 165.
56. *Ibid.*
57. Breasted, 1927, II: 401 and *passim*.
58. *Ibid.*: *passim*. Kees, 1933: 166 ff.

5. Gutmann, 1926: 368.
6. Dundas, 1924: 287.
7. Gutmann, 1926: 370.
8. See *ibid.*: 369 ff.
9. *Ibid.*: 497 ff.
10. So also, with a few exceptions, Gutmann, 1909: 9 and *passim*; *ibid.*, 1914: *passim*; and *ibid.*, 1926: *passim*.
11. Kepelino, 1932: 122, 124, 134. Cf. Fornander, HAF, V: 72, 478.
12. Kepelino, 1932: 122, 126, 146.
13. Lydgate, 1913: 125.
14. Alexander, 1899: 28. Cf. Fornander, HAF, V: 208 ff., 262; and Perry, 1913: 93 ff.
15. Perry, 1913: 92, 95. Handy, 1940: 36.
16. Malo, 1903: 84. Cf. Fornander, HAF, IV: 356; Kepelion, 1932: 146; and Handy, 1933: 34.
17. Ellis, 1826: 395. Alexander, 1899: 28, 59 ff. Kepelino, 1932: 148, 150. Handy, 1933: 34.
18. Kepelino, 1932: 150.
19. Gutmann, 1926: 302 ff.
20. *Ibid.*: 16.
21. *Ibid.*: 428.
22. Ellis, 1826: 296 ff.
23. Alexander, 1899: 24.
24. *Ibid.*: 88. Blackman, 1899: 55.
25. Lind, 1938: 140.
26. Ellis, 1826: 401. Alexander, 1899: 88.
27. Ellis, 1826: 296 ff.
28. Cf. Alexander, 1899: 156; and Blackman, 1899: 188.
29. Cook, 1944: 337.
30. Fornander, HAF, V: 478, 610 ff., 630. Vancouver, 1798, II: 116. Ellis, 1826: 89.
31. Alexander, 1899: 82.

87. Sethe, 1908: 8 ff.; Breasted, 1927, IV: 284.
88. TEA, I: 83 ff.
89. *Ibid.*: 279 ff.
90. *Ibid.*: 75, 89, 97, 281, 287, 291.
91. *Ibid.*: 93. Breasted, 1927, II: 114.
92. TEA, I: 93.
93. *Ibid.*: 93, 99, 281, 283, 297. Breasted, 1927, IV: 282 ff.
94. Cf. Wittfogel, 1951: 34.
95. Schneider, 1920: 66 ff.
96. Thureau-Dangin, 1907: 67 ff., 77, 103 ff. Barton, 1929: 181 ff., 217 ff., 143. Price, 1927: 58 ff., 16.
97. Thureau-Dangin, 1907: 31, 103, 105 – 7. Barton, 1929: 47, 131, 145. price, 1927: 63, 71, 19 ff.
98. Thureau-Dangin, 1907: 71, 107. Barton, 1929: 185, 221. Price, 1927: 63, 20 – 1.
99. Price, 1927: 20.
100. Leemans, 1950: 113.
101. *Ibid.*: 118.
102. *Ibid.*: 120 ff.
103. *Ibid.*: 122.

7, G

1. Acosta, 1945: 39 ff.
2. Bandelier, 1878: 426 and n. 98 *Ibid.*, 1880: 600. Monzon, 1949: *passim*.
3. Zurita, 1941: 146. Oviedo, HGN1, II, Pt. 2: 535 ff. Cf. Bandelier, 1880: 602 and n. 73.
4. For various categories of Aztec craftsmen see Sahagun, 1938, III: 28 ff.; II: 385, 394; Diaz, 1944, I: 349; Torquemada, 1943, II, 486; and Motolinia, 1941: 243.
5. Motolinia, 1941: 206. Oviedo, HGNI, II, Pt. 2: 536. Tezozomoc, 1944: 105. Torquemada, 1943, II: 555, 559. Cf. Cortes, 1866: 103.

59. Kees, 1933: 103.
60. *Ibid.*: 165.
61. *Ibid.*: 164.
62. *Ibid.*: 167.
63. *Ibid.*
64. Ch'ü, TT, 1937: 200 – 1.
65. Duyvendak, 1928: 49, 177, 179, 183.
66. *Shih Chi*, 6.21b. For translation and commentary see MS HCS, Ch'in – Han, VII, 1 (7).
67. See Legge, CC, III: 381, 439; and Kuo, MJ, 1935: 102b, 114a, 125b.
68. Legge, CC, III: 414, 516; IV: 439, Cf. 582. Kuo, MJ, 1935: 118a.
69. Ch'ü, TT, 1947: 200.
70. Falkenstein, 1936: 58 ff.
71. Schneider, 1920: 21, 23.
72. Deimel, 1924b: 25. Schneider, 1920: 108 ff.
73. Schneider, 1920: 92.
74. Deimel, 1927: 58 ff., 61. *Ibid.*, 1928: 116 ff. *Ibid.*, 1929: 82, 85 f. Cf. Schneider, 1920: 80, 85.
75. Deimel, 1927: 60 ff. *Ibid.*, 1931: 108 f., 112.
76. Schneider, 1920: 83.
77. *Ibid.*: 32.
78. Scholtz, 1934: 36, 137.
79. Deimel, 1931: 39. Schneider, 1920: 66 ff. Cf. Scholtz, 1934: 79, 92.
80. Schneider, 1920: 67 ff. Scholtz, 1934: 115. Leemans, 1950: 45 ff.
81. Schneider, 1920: 68.
82. Schneider, 1934: 171.
83. *Ibid.*: 115.
84. Schneider, 1920: 68.
85. Leemans, 1950: 46.
86. Sethe, 1908: 8 Breasted, 1927, I: 209; II: 208 ff.; III: 20 ff.

36. Hammurabi, sec. 271. Cf. Meissner, BA, I: 153, 361, 163, 230 ff.
37. Roys, 1943: 34.
38. Grassman, RV, I: 341. Whitney, 1905: 899. Cf. Keith, 1922: 100; and Banerjee, 1925: 115.
39. Banerjee, 1925: 155. Cf. Whitney, 1905: 111.
40. Hopkins, 1922: 258 ff.
41. *Ibid.*: 267.
42. *Ibid.*
43. Fick, 1920: 277.
44. Banerjee, 1925: 192.
45. Hopkins, 1902: 173.
46. Buddhist Suttas: 3.
47. Rhys-Davids, 1922: 175.
48. *Ibid.*: 178. Law, 1923: *passim*. *Ibid.*, 1941: 163 ff. Buddhist Suttas: 131.
49. Buddhist Suttas: 3.
50. *Jātakam*, I: 155; III: 317; IV: 195; V: 35 and esp. 441 ff.
51. Fick, 1920: 137 ff. Rhys-Davids, 1950: 13, 16. Law, 1923: 116, 138 ff., 172 ff., 180, 196, 202.
52. Rhys-Davids, 1950: 1. *Ibid.*, 1922: 190 ff. Law, 1941: 119-38.
53. See *Jātakam*, I: 65, 79; II: 378 ff.; III: 66, 144, 321 ff.; IV: 1; V: 185, 210 and *passim*. Cf. C. A. F. Rhys-Davids, 1922: 207.
54. Fick, 1920: 258 ff. Cf. *Jātakam*, I: 336, 342 ff.; II: 59, 74; III: 134, 322; IV: 74; V: 414 and *passim*.
55. Fick, 1920: 257 ff.
56. See *Jātakam*, I: 178, 203; II: 268, 491; III: 523 ff.; IV: 80 and *passim*.
57. See *Jātakam*, I: 436, 438.
58. C. A. F. Rhys-Davids, 1922: 207.
59. Fick, 1920: 260. Cf. *Jātakam*, V: 412 ff.; VI: 391 ff.; VII: 224.
60. C. A. F. Rhys-Davids, 1922: 207.
61. *Ibid.*

6. Monzon, 1949: 44. Bandelier, 1878: 426, n. 98.
7. Zurita, 1941: 146 ff. Monzon, 1949: 26.
8. Tezozomoc, 1944: 100, 105, 123, 148.
9. Sahagun, 1938, II: 356 ff. Tezozomoc, 1944: 143, 156.
10. Sahagun, 1938, II: 341, 345 ff., 354 ff., 359.
11. Tezozomoc, 1944: 125.
12. Cf. Sahagun, 1938, II: 102, 196.
13. Ramirez, 1944: 86. Tezozomoc, 1944: 148.
14. Roys, 1943: 46.
15. See above, Chap. 6.
16. See Roys, 1943: 46.
17. *Ibid.*: 51.
18. Landa, 1938: 94 ff.
19. Bréhier, 1950: 183 ff., 201 ff.
20. Stöckle, 1911: 11, 16, and *passim*. Bréhier, 1950: 182 ff., 221.
21. Fletcher, 1856: 57.
22. Herberstein, NR, I: 111. Cf. Staden, 1930: 11 ff.
23. Herberstein, NR, I: 111.
24. Kulischer, 1925: 349 ff.
25. Kilburger, quoted by Kulischer, 1925: 350. Lyashchenko, 1949: 224 ff.
26. Kulischer, 1925: 343 ff. Mavor, 1925, I: 118 ff.
27. Kulischer, 1925: 344 ff.
28. *Ibid.*: 349 ff. Lyashchenko, 1949: 224 ff.
29. Kilburger, quoted by Kulischer, 1925: 350.
30. *Ibid.*
31. Fletcher, 1856: 62 ff.
32. *Ibid.*: 61.
33. *Ibid.*: 62.
34. Gsell, HA, I: 98.
35. Polybius 15. 1. 6 f.

7, H

1. Ostrogorsky, 1940: 192.
2. *Ibid.*
3. Mukerjee, 1939: 219.
4. Edgerton, 1947: 156. kees, 1933: 45.
5. Wilcken, 1912: 278 ff.
6. Cuq, 1929: 363.
7. See above, Chap. 4.
8. For the main date see Bodde, 1938: 238 ff. For a fuller treatment of the matter see MS HCS, Ch'in—Han, I, 1.
9. smith, 1926: 365.
10. Gibb and Bowen, 1950: 254 ff.
11. see Kees, 1933: 42.
12. Alexander, 1899: 29.
13. Edgerton, 1947: 159 ff.
14. See Kees, 1933: 23, 42, 44; and Breasted, 1927, I: 76 ff., 93, 166 ff.; II: 6, 9; IV: 405.
15. Zurita, 1941: 148 ff. Oviedo, HGNI, II, Pt. 2: 535. Monzon, 1949: 44.
16. Appadorai, 1936, I: 135 ff.
17. Hardy, 1931: 22, 25. Johnson and West, 1949: 22 ff., 65.
18. Poliak, 1939: 36, 39.
19. Gibb and Bowen, 1950: 253.
20. Ostrogorsky, 1940: 179, 194.
21. Boulais, 1924: 244.
22. Oviedo, HGNI, II, Pt. 2: 535.
23. *Jātakam*, II: 427; VI: 98.
24. *Shih—Chi*, 30.11a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in—Han II (45).
25. Lang, 1946: 87, 94.

62. *Ibid.*: 211.
63. *Ibid.*: 210 ff.
64. Hopkins, 1902: 175.
65. *Ibid.*: 175, n. 2.
66. GBP, 1882: 406 (*italics mine*).
67. *Ibid.*: 405.
68. See Burnouf, 1876: 220.
69. Speiser, 1942: 60. Jacobsen, 1943: 165 ff. Kramer, 1950: 45 ff.
70. Boas, 1938: 610. Wittfogel and Goldfrank, 1943: 17.
71. Kramer, 1948: 156 ff.
72. Jacobsen, 1943: 159 ff.
73. *Ibid.*: 160.
74. Kramer, 1948: 162.
75. Götze, 1933: 67.
76. *Ibid.*: 67, 71.
77. Landsberger, 1925: 10, 23.
78. Götze, 1933: 71 and nn. 18—20.
79. Landsberger, 1925: 9.
80. Götze, 1933: 70 and nn. 22—25.
81. Jacobsen, 1943: 161. Cf. Götze, 1933: 70.
82. Landsberger, 1925: 9.
83. Jacobsen, 1943: 162. Cf. Walther, 1917: 12 ff.; and Cuq, 1929: 354 ff.
84. Cf. esp. Walther, 1917: 22 ff.
85. Jacobsen, 1943: 164 ff.
86. Cuq, 1929: 358.
87. *Ibid.*
88. Cf. krückmann, 1932: 446; and Walther, 1917: 74, 75 ff.
89. Weber, RS, II: 88 ff.

56. Wilcken, 1912: 285 ff. Cf. Tarn, 1927: 150.
57. Wilcken, 1912: 307. Cf. Bell, 1948: 74.
58. Wellhausen, 1927: 32.
59. Becker, IS, I: 237.
60. Cf. Tritton, 1930: 146 ff.
61. Steinwenter, 1920: 51.
62. Becker, IS, I: 237. Cf. *ibid.*, 1903: 94.
63. Cf. Wellhausen, 1927: 275.
64. Becker, 1903: 94.
65. Becker, IS, I: 238.
66. Johnson, 1951: 86.
67. Becker, IS, I: 237.
68. Becker, 1903: 121 ff. Wellhausen, 1927: 31 ff.
69. Becker, 1903: 121 ff.
70. *Ibid.*: IS, I: 239 ff.
71. Poliak, 1939: 24.
72. *Ibid.*: 36 ff.
73. *Ibid.*: 32 ff.
74. *Ibid.*: 39.
75. Gibb and Bowen, 1950: 238.
76. *Ibid.*: 256.
77. *Ibid.*: 239.
78. *Ibid.*: 261.
79. *Ibid.*: 258.
80. *Ibid.*
81. *Ibid.*
82. Roys, 1943: 36.
83. *Ibid.*: 37.
84. Landa, 1938: 111. Tozzer, 1941: 96 and n. 429. Roys, 1943: 37.
85. Monzon, 1949: 45 ff.

26. See Wittfogel, 1956: 157 ff.
27. Haxthausen, SR, III: 46 ff.
28. *Ibid.*: 47.
29. Segrè, 1943: 107.
30. Appadorai, 1936, I: 115.
31. Kees, 1933: 42.
32. Alexander, 1899: 29.
33. Leemans, 1950: 53.
34. Seidl, 1951: 46.
35. Kees, 1933: 42.
36. Jolly, 1896, 94.
37. Appadorai, 1936, I: 152.
38. Leemans, 1950: 53.
39. Meissner, BA, I: 188.
40. Schawe, 1932: 434.
41. Cuq, 1929: 105.
42. *Ibid.*: 92 ff.
43. *Ibid.*: 103.
44. *Ibid.*: 100.
45. Dubberstein, 1939: 36.
46. Rostovtzeff, 1941, I: 465. Christensen, 1933: 271.
47. Rostovtzeff, 1910: 246 ff.
48. Segrè, 1943: 88, 133.
49. Tarn, 1927: 113 ff. Cf. Bikerman, 1938: 183 ff.; and Rostovtzeff, 1910: 249 ff.
50. Tarn, 1927: 123, 150 ff.
51. *Ibid.*: 131.
52. *Ibid.*: 150. Cf. Bell, 1948: 46; Schubart, 1922: 229 ff.; and Johnson, 1951: 67 ff.
53. Rostovtzeff, 1941, I: 289.
54. *Ibid.*: 290.
55. Berger, 1950: 314.

115. Johnson, 1951: 86.
116. *Ibid.*
117. *Han Shu*, 24A, 14b.
118. *Ibid.*: 11a–b, 14b–15a.
119. *Shih Chi*, 30.11a, 15a ff. *Han Shu*, 24B. 12a, 14a ff. MS HCS, Ch'in–Han, II (45) (50).
120. Wan, KT, 1933: 163. Cf. Balázs, BWT, I: 43 ff.
121. *Agrarian China*: 2.
122. *Ibid.*: 23 ff.

7, I

1. Scheil, 1900: 86, 99. Meissner, BA, I: 367. Cuq, 1929: 130. Cf. Speiser, 1942: 59.
2. See above, Chap. 6.
3. *Jātakam*, II: 37 ff. For the function of the appraiser see also IV: 16 ff.
4. See kees, 1933: 48; Hammurabi, secs. 273 ff.; Meissner, BA, I: 163, 231; and *Jātakam* III: 316, 443, 488, 490.
5. Cf. *Arthaśāstra*, 1923: 76.
6. Cf. *Jātakam*, *passim*; and *Arabian Nights*: *passim*.
7. For China see Lang, 1946: 94.

8, A

1. Smith, 1937: 248.
2. *Ibid.*
3. *Ibid.*: 776.

8, C

1. For the history of the term see Emge, 1950: 1205 ff.
2. Stalin, 1942: 352 ff.
3. These facts have been established by Lienche Tu Fang through an analysis of

86. Zurita, 1941: 148.
87. *Ibid.*: 143 ff., 148 ff., 152 ff.
88. *Ibid.*: 144.
89. Oviedo, HGNI, II, Pt. 2: 535.
90. Monzon, 1949: 41 ff. Cf. Oviedo, HGNI, II, Pt. 2: 535 ff.
91. Monzon, 1949: 45.
92. Zurita, 1941: 153, cf. 144.
93. *Ibid.*: 153.
94. *Ibid.*: 144.
95. Monzon, 1949: 45.
96. Mommsen, 1921: 573, n. 1. Wilcken, 1912: 287. Bell, 1948: 74.
97. Johnson and West, 1949: 18, 39.
98. Wilcken, 1912: 298, 303.
99. *Ibid.*: 298, 307 ff. Bell, 1948: 74.
100. Wilcken, 1912: 287, 302, 307.
101. *Ibid.*: 303.
102. *Ibid.*: 298, 302. Johnson and West, 1949: 18.
103. Cf. Johnson, 1951: 72 ff.
104. Wilcken, 1912: 312, 319 ff., 322.
105. see *ibid.*: 322.
106. *Ibid.*: 322 ff. Hardy, 1931: 22, 25, 136, 138. Johnson and West, 1949: 22 ff., 65. Johnson, 1951: 97. Cf. Bell, 1948: 122 ff.
107. Cf. Wilcken, 1912: 323; Johnson and West, 1949: 46; and Hardy, 1931: 230.
108. Hardy, 1931: 54 ff. Bell, 1948: 124. Johnson, 1951: 86, 97.
109. Hardy, 1931: 82 ff. Johnson, 1951: 83 ff.
110. Cf. Hardy, 1931: 23; and Johnson and West, 1949: 46.
111. See Hardy, 1931: 59 ff.; Bell, 1948: 124 ff.; and Johnson and West, 1949: 30.
112. Johnson and West, 1949: 240.
113. *Ibid.*
114. Cf. *ibid.*; and Johnson, 1951: 123.

32. See above, chap. 8.
33. Fick, 1920: 253.
34. *Ibid.*
35. *Ibid.*
36. *Jātakam*, IV: 541 ff.; VI: 317.
37. Jolly, 1896: 148 ff. Cf. Vishnu, 1900: 190 ff.
38. See C. A. F. Rhys-Davids, 1922: 205.
39. See above, Chap. 7.
40. For the social position of landholders see *Jātakam*, I: 130, 167, 185, 232 ff., 376; II: 73, 98, 234 ff., 300, 384, 388, 425; III: 59, 105, 171, 222 ff., 224, 554; IV: 449; V: 168, 475, 506 ff.; VI: 317.
41. See Stein, 1951: 131. Cf. Hardy, 1931: 25 ff.
42. Ondegardo, 1872: 37 ff.
43. See above, Chap. 7.
44. Ch'ü, TT, 1937: 172.
45. See above, see. C, n. 3.
46. See esp. Hammurabi, secs. 28 ff.
47. Wilcken, 1912: 184.
48. Johnson and West, 1949: 290.
49. Cf. Poliak, 1939: 49.
50. Gibb and Bowen, 1950: 261.
51. Cf. Otto, PT, II: 243 ff.
52. See above, Chap. 4.
53. Legge, CC, I: *passim*.

8, D

1. See above, Chap. 7.
2. Cf. above, Chap. 2.
3. Wittfogel, 1931: 393 ff. *Ibid.*, 1938: 96 ff.
4. Meissner, BA, I: 180, 377. Mendelsohn, 1949: 66 ff.

- bureaucratic underlings in the Ch'ing dynasty as part of the Ch'ing work of the chinese History Project (MS).
4. Weber, RS, I: 331 ff.
5. *Ibid.*: 332.
6. Cf. Meyer, GA, IV, Pt. 1: 45 ff. and n.; and Christensen 1944: 137, n. 1.
7. Cf. Gray and Cary, 1939: 196; and Meyer, GA, IV, Pt. 1: 49.
8. Meyer, GA, IV, Pt. 1: 48.
9. *Ibid.*: 50.
10. *Ibid.*: 49, 67 ff. Gray and Cary, 1939: 198.
11. Gray and Cary, 1939: 198.
12. Cf. Herodotus 5.96; Gray and Cary, 1939: 197; and Meyer, GA, IV, Pt. 1: 49.
13. Herodotus 5.32, Meyer, GA, IV, Pt. 1: 49.
14. Xenophon 8.6.10. Gray and Cary, 1939: 196. Meyer, GA, IV, Pt. 1: 49.
15. Xenophon 8.6.10 ff.
16. Gray and Cary, 1939: 197.
17. *Ibid.*
18. *Ibid.*: 198.
19. *Ibid.*: 199.
20. Meyer, GA, IV, Pt. 1: 50, cf. 53.
21. *Ibid.*: 59 and n. 1.
22. Gray and Cary, 1939: 196.
23. Meyer, GA, IV, Pt. 1: 51.
24. Rowe, 1946: 273.
25. Moreland, 1929: 9.
26. *Ibid.*: 8.
27. *Ibid.*: 119 ff.
28. Wittfogel, in *Commentary*, October 1950: 337.
29. Rowe, 1946: 267.
30. Wittfogel and Fêng, 1949: 441.
31. Kees, 1953: 4.

2. Cf. Erman and Ranke, 1923: 138; and Erman, 1923: 247.
3. Kees, 1933: 46.
4. For China see Wittfogel, 1931: 578 ff. For Mamluk Egypt see Poliak, 1934: 268.
5. For China see Wittfogel, 1931: 579, nn. 355 f.
6. Boulais, 1924: 184.
7. *Peking Gazette*, 1898: 43.
8. Nöldeke, 1892: 158, 162.
9. *Ibid.*: 155, 158.

8, I

1. See above, sec. C, n. 3.
2. *Huang—Ch'ao Ching—Shih Wen Hsü—p'ien*.
3. See above, sec. C, n. 3. Reference to *Ch'ing Shih Lu* (Chia—ch'ing), 55. 18a—19a.
4. *Ibid.*
5. Boulais, 1924: 654 ff.
6. See Kulischer, AW, I: 280 ff.
7. "The Han Officials, a Statistical Study.", MS prepared by the Chinese History project. The basic data were collected by Mrs. Ch'ü Tseng—ch'ü and analyzed by Esther S. Goldfrank.
8. Helck, 1939: 14 ff.
9. *Ibid.*: 71 ff.
10. Wiet, 1937: 399.
11. See Kornemann, 1949: 257 ff.
12. Ostrogorsky, 1940: 225.
13. *Ibid.* Cf. Stein, 1951: 129.
14. Ostrogorsky, 1940: 241 (*italics mine*).
15. For the concept of powerful families see Wittfogel and Fêng, 1949: 285.
16. *Peking Gazette*, 1896: 60.
17. *Ibid.*, 1872: 4.
18. *Ibid.*, 1890: 55.

5. Kees, 1933: 48, 130. Cf. Erman and Ranke, 1923: 144.
6. Westermann, 1937: 75.
7. Meyer, 1924, I: 190.
8. Mendelsohn, 1949: 121.
9. Wittfogel, 1931: 408 ff.

8, E

1. For this term see Wittfogel, 1949: 15.
2. Lowie, 1927: 42. Cf. MacLeod, 1924: 12, 39.
3. Lowie, 1927: 38.
4. See MacLeod, 1924: *passim*. Cf. Lowie, 1927: 33 ff.
5. Wittfogel and Fêng, 1949: 505 ff.
6. Wittfogel, 1949: 10 ff.

8, F

1. MEGA, I, Pt. 6: 534.
2. *Ch'ing Shih Kao*, 11. 2a.
3. *Ibid.*, 11.4b.
4. *Yen T'ieh Lun*, I: 14a. Cf. Gale, 1931: 35.
5. *Peking Gazette*, 1898: 92.

8, G

1. Mavor, 1925, I: 306 ff.
2. Lyashchenko, 1949: 279.
3. *Ibid.*: 280. Cf. Mavor, 1925, I: 306, 310.
4. Wittfogel, 1924: 93. Cf. Lamprecht, DG, IV: 200 ff.

8, H

1. See above, Chap. 5. Cf. Gutmann, 1909: 111.

48. *Ibid.*
49. For a discussion of this edict see Ms Chang, CG.
50. Kracke, 1947: 120.
51. See Olmstead, 1948: 90, 227, 267, 312, 314, and *passim*.
52. Herodotus 8. 105. Xenophon 7.5.64.
53. Cf. Mez, 1922: 336.
54. *Hou Han Shu*, 78.6b – 7a. For translation and comment see MS HCS, Ch'in – Han III (76).
55. See Wittfogel, 1935: 55, n. 2.
56. *Shih Chi*, 87.22b ff. Cf. Bodde, 1938: 52 ff.
57. *Hou Han Shu*, 78.2b.
58. *Han Shu*, 93. 1a.
59. *Hou Han Shu*, 78.2b.
60. *Han Shu*, 93.4b.
61. *Hou Han Shu*, 78.3b.
62. *Ibid.*, 68.4a ff.
63. For this term see Wittfogel, 1949: 24.
64. *Ming Shih*, 304. 21b – 28a.
65. Hug, 1918: 451 f.
66. *Ibid.*: 452 f.
67. *Ibid.*
68. Ostrogorsky, 1940: 175.
- CHAPTER 9, B
69. Runciman, 1933: 204.
70. *Ibid.*
71. *Ibid.*: 203. Schubart, 1943: 27, 220.
72. Schubart, 1943: 206, 102. Mez, 1922: 335.
73. Runciman, 1933: 203 ff.
74. *Ibid.*
75. Amari, 1935: 301, 312. Mez, 1922: 335.

19. Mavor, 1925, I: 398.
20. *Ibid.*: 415.
21. *Ibid.*
22. *Ibid.*: 410 ff.
23. See Berle and Means, 1944: 94, 117, 121; and Gordon, 1945: 28, 49, 52, 108 ff. 272 ff., 301 ff.
24. Wittfogel and Fêng, 1949: 441.
25. *Ibid.*: 199 ff.
26. *Ibid.*: 416, n. 51.
27. *Han Shu*, 97A. 21b – 23a. *San Kuo Chih, Wei* 5. 1a.
28. Lybyer, 1913: 58 and n. 2.
29. See above, Chap. 4.
30. *Tso Chuan Chu Shu*, 42.6a – b. *Shih Chi*, 68.9b.
31. Jones, 1831: 113.
32. See above, Chap. 3.
33. Cf. *Jāvakam*, III: 369; and Fick, 1920: 173.
34. Dubois, 1943: 290. See above, Chap. 3.
35. Manu, 1886: 141.
36. *Ibid.*: 24.
37. Roys, 1943: 34.
38. Wittfogel, 1947: 24.
39. See Aristotle, *Politics* 4.15.1300b.
40. See MS: "The Han Officials."
41. For this phrase see Wittfogel, 1949: 15 ff.
42. Wittfogel and Fêng, 1949: 454.
43. Wittfogel, 1947: 25 and nn. 57 – 61. Cf. Kracke, 1953: 70 and n. 61.
44. Wittfogel, 1947: 26.
45. *Ibid.*: 30 ff.
46. *Ibid.*: 32 – 8.
47. Wittfogel and Fêng, 1949: 463.

- conditions of India see II: 25 ff., 166 ff., 176, 189 ff., 202.
4. Jones, 1831: 7 ff., 109 ff.
 5. Mill, 1909: 12 ff.
 6. MEGA, I, Pt. 6: 530.
 7. Mill, 1909: 20.
 8. Jones, 1859: 447. Cf. *ibid.*, 1831: 111 ff.
 9. Marx, NYDT, August 5, 1853.
 10. Marx, 1921: Ivi. *Ibid.*, DK, I: 45 f.; III, Pt. 1: 318.
 11. Marx, DK, III, Pt. 1: 318.
 12. See Marx, 1939: 26, 376 ff., 383, 392; *ibid.*, DK, III, Pt. 1: 310, 315, 317, n. 50; III, Pt. 2: 136, 174, 324.
 13. For the above cited passages see Marx, NYDT, June 25, 1853.
 14. Marx and Engels, 1920, I: 197.
 15. Marx NYDT, December 3, 1859.
 16. Marx, DK, III, Pt. 1: 318 (*italics mine*).
 17. Marx, NYDT, December 3, 1859.
 18. MEGA, III, Pt. 1: 455, 459. See Marx and Engels, 1920, I: 475.
 19. Marx and Engels, 1920, I: 160.
 20. Marx, 1927: 323 f.
 21. Engels, 1894: 56.
 22. Engels, 1935: 165.
 23. Marx, 1857: 227.
 24. Marx, 1953: 144.
 25. Marx, DK, III, Pt. 1: 315; III, Pt. 2: 136.
 26. Marx, 1927: 327.
 27. MEGA, III, Pt. 1: 487.
 28. *Ibid.*
 29. Marx, NYDT, August 5, 1853.
 30. Marx, DK, III, Pt. 2: 324.
 31. *Ibid.*: 174.

76. Runciman, 1933: 203.
77. Ostrogorsky, 1940: 175.
78. Runciman, 1933: 203.
79. Mez, 1922: 335.
80. For this term see Fischer, 1948: 634.
81. Mez, 1922: 332.
82. Wittfogel and Fêng, 1949: 529, 560 ff.
83. *Ibid.*: 569.
84. *Ibid.*: 464.
85. *Peking Gazette*, 1899: 82, 84 ff., 86, 87 f.
86. Stevenson, 1934: 188 ff. Charlesworth, 1934: 686. Momigliano, 1934: 727. Last, 1936: 426 ff., 432. Duff, 1936: 757 ff.
87. Miller, 1941: 14.
88. Ayalon, 1951: 16 ff., 27 ff., 29 ff., 31 ff., 34 ff.
89. Lybyer, 1913: 39, 117 ff. Miller, 1941: 70, 73.
90. Lybyer, 1913: 100 ff.
91. Miller, 1941: 71.
92. Machiavelli, 1940: 16 ff.
93. *Ibid.*: 16.
94. Lybyer, 1913: 69, 92, cf. 49.

9, A

1. Boas, 1937: 102.
2. *Ibid.*, 1928: 236.
3. See Arkell and Moy-Thomas, 1941: 397, 408. Mayr, 1942: 280 ff., 286, 289.

9, B

1. Smith, 1937: 645 ff., 687 ff., 789.
2. See Mill, 1820, I: 175 ff.
3. *Ibid.*, II: 175 ff.; cf. I: 182 ff., and II: 186. For other references to the nonfeudal

2. MEGA, III, Pt. 1: 133.
3. Mill, 1909: 12 ff.
4. Marx, TMW, III: 501. For the original version see Jones, 1859: 448 ff.
5. MEGA, III, Pt. 1: 476. See Bernier, 1891: 220, 381, cf. 204 ff., 205 ff., 213 ff.
6. See Marx, DK, I: 45 ff.; III, Pt. 1: 316 f.; III, Pt. 2: 136, 157, 174, 323 ff., 337, 367, *Ibid.*, TMW, I: 397; II, Pt. 1: 205; III: 451, 452 ff., 473 ff., 479 ff., 482 ff., 495 ff., 497, 498 ff.
7. Marx, DK, I: 478.
8. *Ibid.*
9. Marx, NYDT, June 25, 1853.
10. *Ibid.*
11. *Ibid.* Cf. Marx, 1939: 337.
12. Marx, DK, III, Pt. 1: 370 (*italics mine*).
13. Engels, 1935: 183.
14. *Ibid.*
15. Engels, 1935: 183. *Ibid.*, 1921: 185.
16. Marx, DK, III, Pt. 2: 259 ff.
17. Engels, 1935: 183.
18. Marx, 1939: 378.
19. *Ibid.*: 391.
20. Engels, 1935: 164, 185.
21. *Ibid.*: 183.
22. *Ibid.*
23. *Ibid.*
24. *Ibid.*: 184.
25. *Ibid.*: 291.
26. See above, Chap. 8, sec. A, n. a.
27. Engels, 1935: 183.
28. *Ibid.*: 291.
29. Engels, 1921: *passim*.

32. Marx, 1939: 376 ff.
33. *Ibid.*: 393.
34. *Ibid.*: 395.
35. *Ibid.*: 392 ff.
36. *Ibid.*, DK, I: 683 ff.
37. Lenin, S, I: 121.
38. *Ibid.*, III: 56.
39. *Ibid.*: 58.
40. *Ibid.*, IV: 351.
41. *Ibid.*: 390.
42. *Ibid.*, VI: 13.
43. *Ibid.*, IX: 43.
44. *Ibid.*: 33, 32.
45. *Ibid.*, XIII: 300 ff.
46. *Ibid.*, XVII: 31.
47. *Ibid.*, XVIII: 144.
48. *Ibid.*: 145.
49. *Ibid.*, XX: 375.
50. *Ibid.*, XXI: 40.
51. *Ibid.*, II: 312; XIII: 300 ff.
52. Marx, 1857: 218.
53. Lenin, S, V: 345.
54. *Ibid.*, VI: 28.
55. *Ibid.*, IX: 114.
56. *Ibid.*, XVII: 118 (*italics mine*).

9, C

1. Marx, DK, I: 104; III, Pt. 1: 316; III, Pt. 2: 237. *Ibid.*, TMW, I: 371; III: 452 ff. 479 ff.

60. *Ibid.*, V: 271, 275 f.
61. *Ibid.*, VI: 334.
62. *Ibid.*, I: 272, n. 2.
63. *Ibid.*, IV: 350.
64. *Ibid.*, II: 103–4; VI: 333, 343.
65. *Ibid.*, XIV: *passim*.
66. *Ibid.*, X: 27 ff.
67. See below, p. 396.
68. *Protokoly*: 116.
69. Lenin, S, X: 303.
70. *Ibid.*, XIII: 300.
71. *Ibid.*
72. *Ibid.*, XIII: 301.
73. *Ibid.*: 302.
74. *Ibid.*: 303.
75. Plekhanov, 1906: 12 ff. *protokoly*: 44.
76. Plekhanov, 1906: 16.
77. *Ibid.*: 14.
78. *Ibid.*: 17 (*italics mine*).
79. *Protokoly*: 45.
80. *Ibid.*: 116.
81. Lenin, S, XIII: 300.
82. *Ibid.*: XIII: 302.
83. *Ibid.*: 301.
84. *Protokoly*: 103 ff. See also Lenin, S, XIII: 299.
85. *Protokoly*: 45.
86. Lenin, S, X: 303.
87. *Ibid.*, XIII: 301, 387 f.
88. Lenin, 1937: 288.
89. See above, sec. B, nn. 47, 48.

30. Morgan, 1877: 372 ff.
31. Engels, 1921: 132.
32. *Ibid.*: 165 f., 44 ff.
33. *Ibid.*: 162. Cf. Engels, 1935: 184 ff., 395.
34. Engels, 1921: 167 (*italics mine*).
35. *Ibid.*: 180.
36. *Ibid.*
37. *Ibid.*: 181.
38. *Ibid.*: 331 (*italics mine*).
39. Marx, TMW, II, Pt. 1: 310.
40. *Ibid.*
41. *Ibid.*, II, Pt. 1: 313.
42. *Ibid.*
43. *Ibid.*
44. MEGA, I, Pt. 6: 545.
45. Mill, 1909: 949.
46. *Ibid.*: 961.
47. MEGA, III, Pt. 3: 217, 224, 302, 341.
48. Guillaume, IDS, I: 78 ff. Bakunin, 1953: *passim*.
49. Bakunin, 1953: 288.
50. *Ibid.*: 287.
51. Guillaume, IDS, II: 192.
52. Cf. Wittfogel, 1953: 358, n. 34.
53. See Engels and Kautsky, 1935: 306, 310, 313 ff.
54. MEGA, I, Pt. 6: 554.
55. *Ibid.*
56. *Ibid.*: 555.
57. Cf. Mill, 1909: 208.
58. See above, p. 180.
59. Lenin, S, III: 126.

119. *Ibid.*: 74.
120. *Ibid.*: 6.
121. See *Inprecor*, 1928: 1249, 1254.
122. Stalin, S, II: 337 f.
123. See Wolfe, 1948: 582 ff.
124. Stalin, S, II: 118, 124 f., 127.
125. *Ibid.*, I: 237 ff.
126. *Ibid.*: 311.
127. *Ibid.*, VIII: 359.
128. *Ibid.*, IX: 240 ff., 285 ff., 290, 336 ff.
129. *Ibid.*: 240.
130. *Ibid.*: 241.
131. Stalin, 1939: 131.
132. Childe, 1946 [originally 1942]: 76, 161, 203, 223, 272, and *Passim*.
133. *Ibid.*: 18 ff. (italics mine).
134. Childe, 1944: 23.
135. Childe, 1951: 35.
136. Childe, 1953: 72 (italics mine).
137. Guber, 1942: 275, 279.
138. Tolstov, 1950: 3.

10, A

1. Mill, 1909: 10 – 20.
2. Brew, 1946: 44 ff.
3. Willey, 1953a: 378 ff.
4. Huxley, 1955: 9 ff., 15, 21.
5. Mill, 1947: 959.
6. For this term see Westermann, 1937: 76, 13.
7. For this term see Veblen, 1947: 133.

90. See above, sec. B, n. 49.
91. Lenin, S, XXI: 17.
92. *Ibid.*: 17 ff., 78 ff., 257, 336.
93. *Ibid.*, XXII: 226.
94. *Ibid.*, XXV: 357 ff.
95. *Ibid.*: 367, 364.
96. *Ibid.*, XXIX: 436. Cf. *ibid.*, SW, XI: 642.
97. Lenin, S, XXIX: 438 (italics mine).
98. *Ibid.*: 438 ff.
99. *Ibid.*, XXV: 362.
100. *Ibid.*, XXIX: 445.
101. *Ibid.*, XXVIII: 401.
102. *Ibid.*, XXXII: 329 (italics mine).
103. See MEGA, III, Pt. 1: 487; Marx, DK, I: 323; and Marx and Engels, 1952: 211 ff.
104. See above, sec. B, n. 49.
105. Lenin, S, XXXII: 330 (italics mine).
106. *Ibid.*, XXXIII: 423.
107. *Ibid.*: 430.
108. *Ibid.*: 445.
109. Rjasanoff, 1925: 374 ff.
110. *Inprecor*, 1925: 1280 ff.
111. Varga, 1928: 19 ff.
112. *Problemy Kuznitsa* (Moscow), Nos. 4 – 5, 1930: 223.
113. See below, p. 407.
114. DASP: 14 ff., 66 ff.
115. *Ibid.*: 72, 181.
116. *Ibid.*: 182.
117. *Ibid.*: 5, 62.
118. *Ibid.*: 20, 24.

19. Prokopowitsch, 1913: 58.
20. Lyaschenko, 1949: 716.
21. *Ibid.*: 703.
22. Zagorsky, 1928: 7.
23. *Ibid.*: 8.
24. *Ibid.*
25. *Ibid.*: 6.
26. Weber, 1906: 324, cf. 398.
27. Florinsky, 1953, II: 1238. Wolf, 1948: 564.
28. Kayden, 1929: 14.
29. Florinsky, 1953, II: 1228.
30. Furnivall, 1944: 252.
31. Kahin, 1952: 35.
32. *Imperial Gazetteer of India*, II: 514.
33. Appleby, 1953: 51.
34. Schuster and Wint, 1941: 72.
35. Furnivall, 1944: 43.
36. Kahin, 1952: 471, Cf. 29 ff.
37. Nehru, 1946: 283 ff.
38. *Ibid.*: 332 ff., 415 ff., Cf. 420 ff.
39. See above, Chap. 7.
40. *Agriculture in India*: 35.
41. Warriner, 1948: 15, 85 ff. Bonné, 1948: 188.
42. Jäckh, 1944: 78 ff.
43. See *ibid.*: 187, 191; Thornburg, Spry, and soule, 1949: 180, 199: and Bismarch – Osten, 1951: 9.
44. Cooke, 1952: 283.
45. See Taylor, 1936: 13.
46. *Ibid.*, 1942: 132.
47. Chamberlin, 1935, I: 248 ff.

8. Piggott, 1950: 263 ff.
9. Westermann, 1937: 75 ff.
10. *Ibid.*: 76.
11. Arkell and Moy – Thomas, 1941: 408.
12. Mayr, 1942: 5.
13. *Ibid.*
14. See Kroeber, 1948: 261.
15. See above, Chap. 1.
16. See Wipper, 1947: 39, 81.

10, B

1. See Wittfogel, 1935: 52.
2. Mill, 1909: 696 ff., 701. Cf. Smith, 1937: 736.
3. Mill, 1909: 697, 701.
4. *Ibid.*: xlvii, 699 – 701.
5. Marx, NYDT, August 8, 1853.
6. *Ibid.*
7. *Ibid.*
8. Marx and Engels, 1952: 217.
9. Marx, NYDT, June 25, 1853.
10. *Ibid.*, DK, III, Pt. 1: 318.
11. Furnivall, 1944: 148. Vandenbosch, 1949: 81.
12. Altamira, 1930: 168 ff.
13. See above, p. 166.
14. See above, Chap. 6.
15. Florinsky, 1953, II: 900.
16. *Ibid.*: 1067, 1081 ff.
17. Prokopowitsch, 1913: 52 ff.
18. Tugan – Baranowsky, 1900: 70 ff., 76 ff., 85 ff.

3. See Jäckh, 1944: 191.
4. Nehru, 1946: 19.
5. See *Socialist Asia*, II, No. 10: 2; III, No. 2: 10; III, No. 3: 5; III, No. 8: 17; Rangoon Tracts, I: 5, 7 ff., 11, 13, 16, 20 ff. See also Mehta, 1954: 40, 59, 149, 152 ff., 165. For statements made by Nehru about India's "feudal" heritage see Nehru, 1946: 284, 307, 319, 320 ff., 324 ff., 334, 352 ff.
6. See Mehta, 1954: 43 ff.
7. Luxemburg, 1951: 604 ff.
8. Rangoon Tracts, I: 5.
9. *Ibid.*, I: 4.
10. See *ibid.*, I: 8, 9.
11. Nehru, 1942: 597.
12. *Ibid.*, 1946: 376.
13. *Hindu Weekly Review* (Madras), November 1, 1954.
14. *Socialist Asia*, III, No. 4: 3, 4.
15. See Wittfogel, 1955a: *passim*.

48. Lenin, S, XXIV: 4.
49. *Ibid.*, XXX: 237.
50. *Ibid.*: 230 ff.
51. Chamberlin, 1935, I: 281.
52. See *ibid.*: 229.
53. *Ibid.*: 159.
54. *Ibid.*: 249 ff.
55. See Lenin, S, XXVI: 227 ff.
56. *Ibid.*, XXIV: 4.
57. *Ibid.*, XXV: 20.
58. *Ibid.*, XXIV: 5.
59. Chamberlin, 1935, I: 266 ff.
60. Lenin, S, XXV: 267.
61. *Ibid.*, XXVI: 228.
62. See *ibid.*, XX: 375. For Marx' and Engels' basic statements see above; Chap. 9, see B, nn. 20 ff.
63. Lenin, SWG, XXII: 636 f.; Cf. 577, 596, 606 f.
64. *Ibid.*, S, XXXIII: 258.
65. *Ibid.*, XXIII: 229.
66. Baykov, 1947: 8.
67. Lenin, S, XXXIII: 43.
68. *Ibid.*: 423, 430.
69. Marx, 1939: 395.
70. See Mao, 1954: 64, 122, 172, 188, 267, 169 – 71, 278, Cf. 105 ff., 189, 196. *Ibid.*, 1945: 35. *Ibid.*, 1945a: 58.
71. See Wittfogel, 1950: 335.

10, C

1. See *Inprecor*, 1927: 292, 328, 330 ff.; Nehru 1942: 123 ff.; *ibid.*, 1942a: 123 ff.
2. See Wittfogel, 1951: 33.

کتاب شناسی

- AA* *American Anthropologist.*
- ANET* *Ancient Near Eastern Texts, Relating to the Old Testament*, ed. James B. Pritchard. Princeton, 1950.
- ASS* *Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik.*
- BCPP* *Biblioteca de Cultura Peruana _premera, Ser. 2. Los Cronistas de la Conquista*, ed. Horacio H. Urtega. Paris, 1938.
- CAH* *The Cambridge Ancient History*, ed. S. A. Cook, F. E. Adcock, and M. P. Charlesworth. 12 vols. Cambridge, 1923 _39.
- CEHE* *The Cambridge Economic History of Europe from the Decline of the Roman Empire*, ed. J. H. Clapham and Eileen Power. 2 vols. Cambridge, 1942 _52.
- CHI* *The Cambridge History of India*, ed. E. J. Rapson. Vols. 1, 3, 4. New York and Cambridge, 1922 _37.
- CIW* Carnegie Institution of Washington publications.
- CMH* *The Cambridge Medieval History*, planned by J. B. Bury, ed. by H. M. Gwatkin and J. P. Whitney. 8 vols. Cambridge, 1913 _36.

- Acton, John Emcerich Edward Dalberg., 1948. *Essays on Freedom and Power*. Boston.
- Agrarian China, Selected Source Materials from Chinese Authors*, comp. and trans. by the Institute of Pacific Relations, with an introduction by R. H. Tawney. Chicago (preface dated 1938).
- Agriculture in India*. The Publications Division, Ministry of Information and Broadcasting, Government of India, Delhi. April 1950.
- Aitken, Barbara. 1930. "Temperament in Native American Religions", *Journal of the Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland*, LX: 363-400.
- Alexander, W. D. 1899. *Brief History of the Hawaiian People*. New York. Cincinnati, and Chicago.
- Altamira, Rafael. 1930. *A History of Spanish Civilization*, trans. P. Volkov, London.
- Amari, Michele. 1935. *Storia dei Musulmani di Sicilia*, II. 2nd ed. Catanin Amerasia, A review of America and Asia. 1938-47.
- Ammianus Marcellinus. *Ammiani Marcellini rerum gesturarum libri quisupersunt*, ed. V. Gardthausen. 2 vols. Leipzig, 1874-75.
- Anhegger, Robert. 1943. *Beitraege zur Geschichte des Bergbaus im osmanischen Reich*, I. Istanbul.
- Âpastamba. 1898. In *Sacred Laws of the Âryas*, trans. Georg Bühler. SBE, II. New York.
- Appadorai, A. 1936. *Economic Conditions in Southern India (1000-1500 A. D.)*. 2 vols. Madras University Historical Series, 12 and 12-bis. Madras.
- Appleby, Paul H. 1953. "Report of a Survey", *Public Administration in India*. Cabinet Secretariat. New Delhi.

- ESAR *An Economic Survey of Ancient Rome*, ed. Tenney Frank in collaboration with T. R. S. Broughton, R. G. Collingwood, A. Grenier, and others. 5 vols. Baltimore, 1933-40.
- ESS *Encyclopaedia of the Social Sciences*, ed. Edwin R. A. Seligman and Alvin Johnson. 15 vols. New York, 1937.
- HWI *Handwörterbuch des Islam*, ed. A. J. Wensinck and J. H. Kramers. Leiden, 1941.
- HZ *Historische Zeitschrift*.
- IC *Islamic Culture*.
- JNES *Journal of Near Eastern Studies*.
- NZ *Die Neue Zeit*.
- OCRAA *Orientalia commentarii de rebus Assyro-Babylonicis, Arabicis, Aegyptiacis, etc.*
- PMAAE Peabody Museum of American Archaeology and Ethnology. Harvard University.
- PM *Dr. A. Petermanns Mitteilungen aus Justus Perthes Geographischer Anstalt*.
- RA *Reallexikon der Assyriologie*, ed. Erich Ebeling and Bruno Meissner. 2 vols. Berlin and Leipzig 1932-38.
- SBE *Sacred Books of the East*, ed. F. Max Müller. 50 vols. Oxford and New York, 1879-1910.
- SIBAE Smithsonian Institution, Bureau of American Ethnology publications.
- UBM *Unter dem Banner des Marxismus*.
- Acosta, Fray Joseph de. 1894. *Historia natural y moral de las Indias*, published in Seville, 1590. 2 vols. Madrid.
- Acosta Saignes, Miguel. 1945. *Los Pochteca*. Acta Anthropologica, I, No. 1. Mexico City.

- _____. 1929. *The Documents of Iriki*, Yale Historical Publications, X. New Haven.
- _____. 1929a. "The Early *Sho* and Early Manor: a Comparative Study", *Journal of Economic Business History*, I, No. 2: 177–207.
- ASBRT. *Report of Court proceedings in the Case of the Anti-Soviet "Bloc of Rights and Trotskyites"*, heard before the Military Collegium of the Supreme Court of the USSR, Moscow, March 2–13, 1938, *in re* N. I. Bukharin etc. Moscow, 1938.
- Atiya, Aziz Suryal. 1934. *The Crusade of Nicopolis*. London.
- Atkinson, Charles Francis. 1910. "Army", *Encyclopaedia Britannica*, II: 592–625. 11th ed. New York.
- Ayalon, David. 1951. *L'Esclavage dy Mamelouk*. Israel Oriental Society Publications, No. 1. Jerusalem.
- Bābur. 1921. *Memoirs of Zehl̄r-ed-Din Muhammed Bābur*, II, trans. John Leyden and William Erskine, annotated and revised by Sir Lucas King. London, etc.
- Baden-Powell, B. H. 1892. *The Land-Systems of British India*. 3 vols. London and New York.
- _____. 1896. *The Indian Village Community*. London, New York, and Bombay.
- Bakunin. 1953. *The Political Philosophy of Bakunin: Scientific Anarchism*, comp. and ed. G. P. Maximoff. Glencoe, III.
- Balázs, Stefan. BWT. "Beiträge zur Wirtschaftsgeschichte der T'ang-Zeit (618–906)", *Mitteilungen des Seminars für orientalische Sprachen*, XXXIV: 1–92; XXXV: 1–73; XXXVI: 1–62. 1931–33.
- Bandelier, Adolph E. DH. "Documentary History of the Rio Grande Pueblos, New Mexico", *New Mexico Historical Review*, IV: 303–34; V: 38–66, 154–85. 1929, 1930.

- Aristotle. "Politics", in *Basic Works of Aristotle*, ed. Richard Mckeen: 1114–1316. New York, 1941.
- _____. "Rhetoric", in *Basic Works of Aristotle*: 1317–1451.
- Arkell, W. J. and Moy-Thomas, J. A. 1941. "Palaeontology and the Taxonomic problem", in *The New Systematics*, ed. Julian Huxley: 395–410. London.
- Armillas, Pedro. 1944. "Revista Mexicana de estudios antropologicos", in *Sociedad Mexicana de Anthropologia*, VI, No. 3, September 1942–December 1944. Mexico City.
- _____. 1948. "A Sequence of Cultural Development in Meso-America", in *A Reappraisal of Peruvian Archaeology*, assembled by Wendell C. Bennett. Society of American Archaeology, *Memoirs*, IV: 105–11. April 1948.
- _____. 1951. "Tecnología, formaciones socio-económicas y religión en Mesoamérica", *Selected Papers of the XXIXth International Congress of Americanists*: 19–30. Chicago.
- Arnold, Thomas W. 1924. *The Caliphate*. Oxford.
- _____. 1941, "*Khālfa*", HWI: 291–296. Leiden.
- Arrian. *The Anabasis of Alexander in The Greek Historians*, trans. Edward J. Chinnock, II: 402–620. New York, 1942.
- Arthaçāstra. 1926. *Das altindische Buch vom Welt-und Staatsleben des Arthaçāstra des Kautilya*, trans. Johann Jakob Meyer. Leipzig.
- Arthaśāstra. 1923. *Kautilya's Arthaśāstra*, trans. R. Shamasastry. 2d ed. Mysore.
- Asakawa, Kanichi. 1903. *The Early Institutional Life of Japan. A Study in the Reform of 645 A. D.* Tokyo.
- _____. 1911. "Notes on Village Government in Japan after 1600, II", *Journal of the American Oriental Society*, XXI: 151–216.

- Beard, Charles A. and Mary R. 1927. *The Rise of American Civilization*. 2 vols. New York.
- Beck, F. and Godin, W. 1951. *Russian purge and the Extraction of Confession*. New York.
- Becker, Carl H. IS. *Islamstudien*. 2 vols. Leipzig, 1924–32.
- 1903. Beiträge zur Geschichte Ägyptens unter dem Islam, II. Strassburg.
- Beech, Merwyn W. H. 1911. *The suk, Their Language and Folklore*. Oxford.
- Bell, Sir Charles. 1927. *Tibet past and present*. London.
- Bell, H. Idris. 1948. *Egypt from Alexander the Great to the Arab Conquest*. Oxford.
- Bengtson, Hermann. 1950. *Griechische Geschichte*. Munich.
- Berger, Adolph. 1950.: "Emphyteusis", *Oxford Classical Dictionary*: 314. Oxford.
- Berle, Adolf A., Jr., and Means, Gardiner C. 1944. *The Modern Corporation and private property*. New York.
- Bernier, François. 1891. *Travels in the Mogul Empire A. D. 1656–1668*. Rev. ed. based upon Irving Brock's trans., by Archibald Constable: *Constable's Oriental Miscellany, I: Bernier's Travels*. Westminster.
- Bhagavadgītā*. 1900. Trans. Kāshināth Trimbak Telang. SBE, VIII. New York.
- Bikerman, E. 1938. *Institutions des Seleucides*. Paris.
- Biot, Edouard. 1851. *Le Tcheou-Li ou Rites des Tcheou*. 2 vols. Paris.
- Birkett, G. A. 1918. "From 1801 to 1917", in *Russia from the Varangians to the Bolsheviks*, by Raymond Beazley, Nevill Forbes, and (introduction by) Ernest Barker: 347–557. Oxford.
- FR. *Final Report of Investigations among the Indians of the Southwestern United States, Carried on Mainly in the Years from 1880 to 1885*, Archaeological Institute of America, American Series, *Papers*, III, 1890; IV, 1892. Cambridge, Mass.
- 1877. "On the Art of War and Mode of Warfare of the Ancient Mexicans", *PMAAE, Reports*, II: 95–161. Cambridge, Mass.
- 1878. "On the Distribution and Tenure of Lands, and the Customs with Respect to Inheritance, among the Ancient Mexicans", *PMAAE, Reports*, II, No. 2: 385–448. Cambridge, Mass.
- 1880. "On the Social Organization and Mode of Government of the Ancient Mexicans", *PMAAE, Reports*, II: 557–699. Cambridge, Mass.
- Banerjee (Narayan Chandra Bandyopadhyaya). 1925. *Hindu Period*. Vol. I of *Economic Life and Progress in Ancient India*. Calcutta.
- Barton, George A. 1929. *The Royal Inscriptions of Sumer and Akkad*. New Haven and London.
- Baudhāyana. 1898. In *Sacred Laws of the Āryas*, trans. Georg Bühler. SBE, II: 143–336. New York.
- Bauer, Adolf. 1893. "Die griechischen Kriegsaltertümer", in *Die griechischen privat-und kriegsaltertümer* by Iwan von Müller and Adolf Bauer: 270–469. Munich.
- Baykov, Alexander. 1947. *The Development of the Soviet Economic System*. Cambridge and New York.
- Beaglehole, Ernest. 1937. *Notes on Hopi Economic Life*. Yale University publications in Anthropology, XV.
- Beal, Samuel. *Si-yu-ki. Buddhist Records of the Western World*. 2 vols. in one, London, no data.
- Beard, Charles A. 1941. *An Economic Interpretation of the Constitution of the United States*. New York.

- Bréhier, Louis. 1949. *Les Institutions de l'Empire Byzantin. L'Evolution de l'humanité*. Paris.
- . 1950. *La Civilisation Byzantine. L'Evolution de l'humanité*. Paris.
- Brew, John Otis. 1946. *Archaeology of Alkali Ridge, Southeastern Utah*. PMAAE, Reports, XXI. Cambridge, Mass.
- Broughton, T. R. S. 1938. "Roman Asia", in *ESAR*, IV: 499–916. Baltimore.
- Brown, Delmer M. 1948. "The Impact of Firearms on Japanese Warfare, 1543–98", *Far Eastern Quarterly*, VII, No. 3: 236–53.
- Brückner, A. 1896. *Geschichte Russlands bis zum Ende des 18. Jahrhunders*. Gotha.
- Brunner, H. 1905. "Antworten: Germanisch", in Mommsen, 1905: 53–62. Leipzig.
- Bücher, Karl. 1922. *Die Entstehung der Volkswirtschaft*. 2 vols. Tübingen.
- Büchner, V. F. 1941. "Masjūs", *HWIL* 378–82. Leiden.
- Buck, John Lossing. 1937. *Land Utilization in China*. Chicago.
- Buckley, Robert Burton. 1893. *Irrigation Works in India and Egypt*. London and New York.
- Buddhist Suttas*. Trans. T. W. Rhys-Davids, SBE, VII, Pt. 2. New York, 1900.
- Buhl, Frants. 1930. *Das Leben Muhammeds*, trans. Hans Heinrich Schaeder. Leipzig.
- Bühler, Johannes. 1948. *Die Kultur des Mittelalters*. Stuttgart.
- Bukharin, Nikolai. 1934. *Historical Materialism*. New York.
- Burnouf, E. 1876. *Introduction à l'histoire du Bouddhisme Indien*. 2d ed. Paris.
- Bury, J. B. 1910. *The Constitution of the Later Roman Empire*. Cambridge.

- Bismarck-Osten, Ferdinand von. 1951. *Strukturwandlungen und Nachkriegsprobleme der türkischen Volkswirtschaft*. Kieler Studien, XVI. Kiel.
- Björkman, Walther. 1928. *Beiträge zur Geschichte der Staatskanzlei im islamischen Ägypten*. Abhandlungen aus dem Gebiet der Auslandskunde, 28. Hamburg University.
- . 1941. "Turban", *HWI*: 754–8. Leiden.
- Blackman, William Fremont. 1899. *The Making of Hawaii*. New York and London.
- Bloch, Marc. 1937. "Feudalism: European", *ESS*, V: 203–10. New York.
- . 1949. *La Société féodale*. Paris.
- Blom, F. and LaFarge, O. TT. *Tribes and Temples*. 2 vols. New Orleans, 1926–27.
- Boas, Franz. 1928. *Anthropology and Modern Life*. New York.
- . 1937. "Anthropology", *ESS*, II: 73–110. New York.
- . 1938. "Mythology and Folklore", in *General Anthropology*, ed. Boas: 609–26. Boston and New York.
- Bodde, Derk. 1938. *China's First Unifier*. Leiden.
- Bonné, Alfred. 1948. *State and Economics in the Middle East*. London.
- Borosdin, J. 1908. "Eine neue Arbeit über den Feudalismus in Russland", review of N. Pawlow-Sliwansky, *Der Feudalismus im alten Russland*, in *Vierteljahrschrift für Social- und Wirtschaftsgeschichte*, VI: 572–8.
- Boulais, Guy. 1924. *Manuel du Code Chinois*. Shanghai.
- Brandt (Conrad), Schwartz (Benjamin), and Fairbank (John K.). 1952. *A Documentary History of Chinese Communism*. Cambridge, Mass.
- Breasted, James Henry. 1927. *Ancient Records of Egypt*. 5 vols. Chicago.

- Childe, V. Gordon. 1944. "Archaeological Ages as Technological Stages", *Journal of the Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland*, LXXIV: 7-24.
- . 1946. *What Happened in History*. Penguin Books, New York (Published originally in 1942).
- . 1951. *Social Evolution*. London.
- . 1952. *Man Makes Himself*. Mentor Book, New York (published originally in 1936).
- . 1953. *What Is History?* Schuman's College Paperbacks, New York.
- Chimalpahin Quauhtlehuanitzin. *Annales de Domingo Francisco de San Anton Muñon Chimalpahin Quauhtlehuanitzin*, trans. Remi Simeon, Bibliothèque Linguistique Américaine, XII. Paris, 1889.
- Chimalpópoca, Códice. Anales de Cuauhtitlan y leyenda de los soles*, trans. Primo Feliciano Velazquez. Publicaciones del Instituto de Historia, Ser. 1, No. 1. Mexico, 1945.
- Chin Shih*. Po-na ed. Commercial Press.
- Chin Shih Ts'ui Pien*, by Wang Ch'ang. *Ching-hsün t'ang* edition, 1805.
- Ch'ing Shih Kao*. Published by Ch'ing Shih Kuan.
- Chiu T'ang Shu*. Po-na ed. Commercial Press.
- Chou Li Chu Shu. Ssü-Pu Pei-yao*. Shanghai, 1936.
- Christensen, Arthur. 1933. "Die Iranier", in *Kulturgeschichte des alten Orients*, by A. Alt, A. Christensen, A. Götze, A. Grohmann, H. Kees, and B. Landsberger. Vol. III, Pt. 1: 203-310. Munich.
- . 1944. *L'Iran sous les Sassanides*. 2d ed. Copenhagen.
- Ch'ü T'ung-tsu. 1937. *Chung-kuo Fêng-chien Shih-hui*. Commercial Press, Shanghai.
- . 1947. *Chung-kuo Fa-lü Yü Chung-kuo Shih-hui*. Commercial Press, Shanghai.

- . 1931. *History of the Later Roman Empire*. 2 vols. London.
- . 1937. *A History of Greece to the Death of Alexander the Great*. Modern Library. New York.
- Busolt, George. GS. *Griechische Staatskunde: Handbuch der klassischen Altertums-Wissenschaft*, ed. Iwan von Müller (Vol. I) and Walter Müller (Vol. II). Munich, 1920, 1926.
- Cahen, Claude. 1940. *La Syrie Nord à l'époque des croisades*, Institut Français de Damas Bibliothèque Orientale, I. Paris.
- Casares, David. 1907. "A Notice Yucatan with some Remarks on its Water Supply", *proceedings of the American Antiquarian Society*, new ser., XVII: 207-30.
- Castañeda. 1896. "Translation of Narrative of Castañeda" in George Parker Winship, "Coronado Expedition 1540-1542", *SIBAE, Fourteenth Annual Report*, Pt. 1: 470-546. Washington.
- Chamberlin, William Henry. 1935. *The Russian Revolution 1917-1921*. 2 vols. New York.
- Chan-kuo Ts'ü*. Commercial Press, Shanghai, 1934.
- Chang Chung-li. GI. "Gentry Income", MS.
- . CG. *The Chinese Gentry. Studies on Their Role in Nineteenth-Century Chinese Society*. Introduction by Franz Michael. University of Washington Press, Seattle. 1955. (This book was cited from the manuscript.)
- Charlesworth, M. P. 1934. "The Triumph of Octavian, Parts II and III" and "Gaius and Claudius", *CAH*, X: 116-26 and 653-701. Cambridge.
- Chavannes, Edouard. MH. *Les Mémoires historiques de se-ma Ts'ien*. 5 vols. Paris, 1895-1905.
- Chi Ch'ao-ting. 1936. *Key Economic Areas in Chinese History*. London.

- Creel, H. G. 1949. *Confucius, the Man and the Myth*. New York.
- Crevenna, Theodore T. MECM. *Materiales para el estudio de la clase media en la America Latina*. 6 vols. Washington, D.C. 1950-51.
- Cromer, Earl of. 1908. *Modern Egypt*. 2 vols. London.
- Crum, W. E. 1925. "Koptische Zünfte und das Pfeffermonopol", *Zeitschrift für ägyptische Sprache und Altertumskunde*, LXX: 103-11.
- Cuq, Edouard. 1929. *Etudes sur le droit Babylonien. Les Lois Assyriennes et les lois Hittites*. Paris.
- Daghestani, Kazem. FM. *La Famille Musulmane contemporaine en Syrie*. Paris, no date.
- Das, Sarat Chandra. 1904. *Journey to Lhasa and Central Tibet*. New York.
- DASP. 1931. *Diskussion ob Aziatskom Sposobe Proizvodstva* (Discussion of the Asiatic Mode of Production). Moscow and Leningrad.
- DCF. *Die chinesische Frage. Auf dem 8. Plenum der Exekutive der kommunistischen Internationale Mai 1927*. Hamburg and Berlin, 1928.
- De Groot, J. J. M. 1918. *Universismus*. Berlin.
- 1940. *Sectarianism and Religious Persecution in China*. 2 vols. Reprint.
- Deimel, Anton. 1920. "Die Reformtexte Urukaginas", *OCRAA*. No. 2: 3-31.
- 1922. "Die Bewirtschaftung Bewirtschaftung des Tempellandes zur Zeit Urukaginas", *OCRAA*, No. 5: 1-25.
- 1924. *Wirtschaftstexte aus Fara*. Leipzig.
- 1924a. "Die Vermessung der Felder bei den Šumerern um 3000 v. Chr...", *OCRAA*, No. 4: 1-55.
- 1924b. "Die Verarbeitung des Getreides", *OCRAA*, No. 14: 1-26.

- Ch'üan Han-shêng. 1934. *Chung-kuo Hang-hui Chih-tu Shih*. Hsin-shêng-ming, Shanghai.
- Cieza de León, Pedro. 1943. *Del Señorío de los Incas*, prologue and notes by Alberto Mario Salas. Buenos Aires.
- 1945. *La Crónica del Perú*. Buenos Aires and Mexico.
- Clark, John Maurice. 1937. "Diminishing Returns", *ESS*, V: 144-6. New York.
- CM. *Climate and Man*. Yearbook of Agriculture, Washington, D.C. 1941.
- Cobo, Bernabé. *HNM. Historia del Nuevo Mundo*...ed. Marcos Jiménez de la Espada. Sociedad de Bibliófilos Andaluces. 4 vols. Seville, 1890-95.
- Cole, Charles Woolsey. 1939. *Colbert and a Century of French Mercantilism*. 2 vols. New York.
- Collingwood, R. G. 1937. "Roman Britain", in *ESAR*, III: 1-118. Baltimore.
- Contenau, Georges. 1950. *La Vie quotidienne à Babylone et en Assyrie*. Paris.
- Cook, James. 1944. *Captain Cook's Voyages of Discovery*, ed. John Barrow. Everyman's Library, London and New York.
- Cooke, C. Wythe. 1931. "Why the Mayan Cities of the Péten district, Guatemala, Were Abandoned", *Journal of Washington Academy of Science*, XXI: 283-7.
- Cooke, Hedley V. 1952. *Challenge and Response in the Middle East*. New York.
- Cortes, Don Pascual de Gayangos. 1866. *Cartas y relaciones de Hernán Cortés al Emperador Carlos V*. Paris.
- CPLNC. "La Conquista del Perú llanda la nueva Castilla", in *BCPP*: 307-28. Paris, 1938.

- Dubberstein, Waldo H. 1939. "Comparative Prices in Later Babylonia", *American Journal of Semitic Languages and Literature*, LVI: 20-43.
- Dubois, J. A. 1943. *Hindu Manners, Customs and Ceremonies*, trans. Henry K. Beauchamp. Oxford.
- Duff, J. Wight. 1936. "Social Life in Rome and Italy", *CAH*, XI: 743-74. Cambridge.
- Dundas, Charles. 1924. *Kilimanjaro and Its People*. London.
- Dutt, R. Palme. 1940. *India To-day*. London.
- . 1943. *The Problem of India*. New York.
- . 1951. Introduction to *Karl Marx: Articles on India*. Bombay. See also below. *Labour Monthly*.
- Duyvendak, J. J. L. 1928. *The Book of Lord Shang*. London.
- Ebeling, E. 1932. "Beamte der neubabylonischen Zeit", *RA*, I: 451-7. Berlin and Leipzig.
- Eberhard, Wolfram. 1952. *Conquerors and Rulers. Social Forces in Medieval China*. Leiden.
- Eck, R. van, and Liefcrinck, F. A. 1876. "Kertā-Simā of Gemeente-en Waterschaps-Wetten of Bali", *Tijdschrift voor Indische Taal-, Land-en Volkenkunde*, XXIII: 161-215.
- Edgerton, William F. 1947. "The government and the Governed in the Egyptian Empire", *JNES*, VI: 152-60.
- Ehrenberg, Victor. 1946. *Aspects of the Ancient World*. New York.
- Eisenhower, Dwight D. 1948. *Crusade in Europe*. Garden City.
- Elliot, Sir H. M. and Dowson, John. 1877. *The History of India*, VII. London.
- Ellis, Willam. 1826. *Narrative of a Tour through Hawaii, or Owhyee*. London.

- . 1927. "Listen über das Betriebspersonal des *éd Ba-ú* (Konscriptionslisten)", *OCRAA*, No. 26: 29-62.
- . 1928. "Die Lohnlisten aus der Zeit Urukaginas und seines Vorgängers: I sé-ba-Texte d. h. Gerste-Lohn-Listen..." *OCRAA*, No. 5, 34-35: 1-129.
- . 1929. "Die Lohnlisten aus der Zeit Urukaginas und seines Vorgängers (Fortsetzung)", *OCRAA*, Nos. 43-44.
- . 1931. "Šumerische Tempelwirtschaft zur Zeit Urukaginas und seiner Vorgänger", *Analecta Orientalia*, No. 2.
- . 1932. "Beamter", *RA*, I: 441-4. Berlin and Leipzig.
- Delbrück, Hans. GK. *Geschichte der Kriegskunst im Rahmen der politischen Geschichte*. 5 vols. Berlin, 1900-27.
- Díaz del Castillo, Bernal. 1944. *Historia verdadera de la conquista de la Nueva España*, with introduction and notes by Joaquin Ramirez Cahanas. 3 vols. Mexico.
- Díaz de Gámez. 1949. "The Chivalric Ideal", in *The Portable Medieval Reader*, ed. James Bruce Ross and Mary Martin McLaughlin. New York.
- Diehl, Charles. 1936. "The Government and Administration of the Byzantine Empire", *CMH*, IV: 726-44. Cambridge.
- Diodorus. *Diodorus of Sicily*, with an English trans. by C. H. Oldfather. 10 vols. London and New York, 1933.
- Dölger, Franz. 1927. "Beiträge zur Geschichte der byzantinischen Finanzverwaltung besonders des 10. und 11. Jahrhunderts", *Byzantinisches Archiv*, IX.
- Doolittle, Justus. 1876. *Social Life of the Chinese*. 2 vols. New York.
- Dozy, R. 1932. *Histoire des Musulmans d'Espagne*, new ed. revised by E. Lévi-Provençal. 3 vols. Leiden.

- West Indies*, trans. Charles Upson Clark. The Smithsonian Institution, Washington, D.C. Miscellaneous Collections, CII.
- Estete, Miguel de. 1938. "La Relación del viaje que hizo el Señor Capitán Hernando Pizarro por mandado del Señor Gobernador, su hermano, desde el pueblo de Caxamalca a Pachacama y de allí a Jauja" and "Noticia del Perú", in *BCPP*: 77-98, 195-251. Paris.
- Fairbank, John King. 1947. "China's Prospects and U. S. Policy", *Far Eastern Survey*, XVI, No. 13: 145-9.
- . 1948. *The United States and China*. Cambridge, Mass.
- al-Fakhrī. 1910. Ibn al-Tiqaqā. al-Fakhrī. *Histoires des dynasties musulmanes*, trans. Emile Amar. Archives Marocaines, XVI. Paris.
- Falkenstein, Adam. 1936. *Archaische Texte aus Uruk bearbeitet und herausgegeben von... Ausgrabungen der deutschen Forschungs-gemeinschaft in Uruk-Warka*, II. Berlin.
- Fei Hsiao-tung. 1946. "Peasantry and Gentry: an Interpretation of Chinese Social Structure and its Changes", *American Journal of Sociology*, LII: 1-17.
- . 1953. *China's Gentry. Essays in Rural-Urban Relations*, revised and ed. Margaret Park Redfield, with an introduction by Robert Redfield. Chicago.
- Fei Hsiao-tung and Chang Chih-i. 1945. *Earthbound China*. Revised Engl. ed. prepared in collaboration with Paul Cooper and Margaret Park Redfield. Chicago.
- Fick, Richard. 1920. *The Social Organisation in North-East India in Buddha's Time*, trans. Shishirkumar Maitra. University of Calcutta.
- Fischel, Walter J. 1937. "Über die Gruppe der Kārimī-Kaufleute", *Studia Arabica*, I: 67-82.
- Fischer, Ruth. 1948. *Stalin and German Communism*. Cambridge.

- Emge, Carl August. 1950. "Bürokratisierung unter philosophischer und soziologischer Sicht", *Akademie der Wissenschaften und der Literatur. Abhandlungen der Geistes- und Sozialwissenschaftlichen Klasse*, XVIII: 1205-23 Mainz.
- Engels, Friedrich. 1887. *The Condition of the Working Class in England in 1844*, Appendix written in 1886, preface in 1887, trans. Florence Kelley Wischnewetzky. New York.
- Engels, Friedrich. 1894. "Soziales aus Russland (Volksstaat, 1875)" in *Internationales aus dem Volksstaat (1871-75)*: 47-60. Berlin.
- . 1921. *Der Ursprung der Familie, des Privateigentums, und des Staats*. 20th ed. Stuttgart.
- . 1935. *Herrn Eugen Dührings Umwälzung der Wissenschaft. Dialektik der Natur. 1873-1882*. Moscow.
- Engels, Friedrich and Kautsky, Karl. 1935. *Aus der Frühzeit des Marx-ismus. Engels Briefwechsel mit Kautsky*. Prague.
- Engnell, Ivan. 1943. *Studies in Divine Kingship in the Ancient Near East*. Uppsala.
- Ensslin, W. 1939. "The Senate and the Army", *CAH*, XII: 57-95. Cambridge.
- Ermann, Adolf. 1923. *Die Literatur der Aegypter*. Leipzig.
- Ermann, Adolf, and Ranke, Hermann. 1923. *Aegypten und aegyptisches Leben im Altertum*, revised by Ranke. Tübingen.
- Espejo, Antonio. 1916. "Account of the Journey to the provinces and Settlements of New Mexico. 1583.", in *Spanish Explorations in the Southwest 1542-1706*, ed. Herbert Eugene Bolton: 163-92. New York.
- Espinosa, Antonio Vázquez de. 1942. *Compendium and Description of the*

- New Mexico*”, trans. George P. Hammond and Agapito Rey, Historical society of New Mexico, Publications in History, II: 239–68, 334–62.
- Garcilaso de la Vega, Inca. 1945. *Commentarios Reales de los Incas*, ed. Ángel Rosenblat. 2d ed. 2 vols. Buenos Aires.
- Gardiner, Alan H. 1948. *The Wilbour Papyrus*. 3 vols. Published for the Brooklyn Museum at the Oxford University Press.
- Gaudefroy–Demombynes, Maurice. 1923. *La Syrie à l’époque des Mamelouks d’après les auteurs Arabes*. Paris.
- . 1931. “Le Monde Musulman”, in *Le Monde Musulman et Byzantin jusqu’aux Croisades*, by Gaudefroy–Demombynes and Platonov: 29–451. Paris.
- Gaudefroy–Demombynes, Maurice. 1938. “Sur quelques ouvrages de *hisba*”, *Journal Asiatique*, CCXXX: 449–57.
- . 1950. *Muslim Institutions*, trans. John P. MaveGregor. London.
- Gautama. 1898. In *Sacred Laws of the Āryas*, trans. Georg Bühler. SBE, II. New York.
- GBP. 1882. *Gazetteer of the Bombay Presidency*, XIII. Pt 2: “Thána”. Bombay.
- Gelzer, Matthias. 1943. *Vom roemischen Staat*. 2 vols. Leipzig.
- Gibb, H. A. R. 1932. *The Damascus Chronicle of the Crusades*. London.
- Gibb, H. A. R. and Bowen, Harold. 1950. *Islamic society and the West*. Vol. I: *Islamic Society in the Eighteenth Century*. London, New York. and Toronto.
- Glitz, Gustave. 1925. *The Aegean Civilization*. London and New York.
- . 1926. *Ancient Greece at Work*. New York.
- . 1929. *The Greek City and Its Institutions*. London and New York.

- Fletcher, Gils. 1856. “Of the Russe Common Wealth: or Maner of Government by the Russe Emperour etc.”, in *Russia at the Close of the Sixteenth Century*, Hakluyt Society, XX. London.
- Florenz, Karl. 1903. *Japanische Annalen, A.D. 592–697 Nihongi, supplement of Mittheilungen der deutschen Gesellschaft für Natur–und Völ–kerkunde Ostasiens*. Tokyo.
- Florinsky, Michael T. 1953. *Russia. A History and an Interpretation*. 2 vols. New York.
- Fornander, Abraham. HAF. *Fornander Collection of Hawaiian Anriq–uities and Folk–lore*, Memoirs of Bernice P. Bishop Museum, IV–VI. Honolulu, 1916–20.
- . PR. *An Account of the Polynesian Race, Its Origin and Migrations and the Ancien History of the Hawaiian people to the times of Kamehameha I*. 3 vols. London, 1878–85.
- Frank, Tenney. 1928. “Rome after the Conquest of Sicily”, *CAH*, VII: 793–821. Cambridge.
- . 1940. *Rome and Italy of the Empire*. ESAR, V. Baltimore.
- Freudenthal, Berthold. 1905. “Antworten, Griechisch”, in Mommsen, 1905: 9–19. Leipzig.
- Fries, Nicolaus. 1912. *Das Heereswesen der Araber zur Zeit der Omaija den nach Tabari*. Tübingen.
- Fromm, Erich. 1941. *Escape from Freedom*. New York.
- Furnivall, J. S. 1944. *Netherlands India*, intro. by A. C. D. De Graeff. Cambridge and New York.
- Gabrieli, Francesco. 1935. *Il Califfato di Hishâm*. Memoires de Société Royale d’Archéologie d’Alexandrie, VII, No. 2. Alexandria.
- Gale, Esson M. 1931. *Discourses on Salt and Iron*. Leiden.
- Gallegos, 1927. “The Gallegos Relation of the Rodriguez Expedition to

- Grohmann, Adolf. PAP. "Probleme der arabischen Papyrusforschung, II", *Archiv Orientalni*, V: 273–83; VI: 377–98. Prague, 1933–34.
- 1933. *Südarabien als Wirtschaftsgebiet*, Pt. 2. Schriften der Philosophischen Fakultät der Deutschen Universität in Prag, XIII. Brunn, Prague, Leipzig, and Vienna.
- Grossmann, Henry. 1929 "Die Änderung des ursprünglichen Aufbau-plans des Marxschen 'Kapital' und ihre Ursachen", *Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung*, XIV: 305–38.
- Grunebaum, Gustave E. von. 1946. *Medieval Islam*. Chichgo.
- Gsell, Stephane. HA. *Histoire ancienne de l'Afrique du Nord*. 8 vols. Paris, 1914–28.
- Guber, A. A. 1942. "Izuchenie Istorii Stran Vostoka v SSSR za 25 let", in *Dvadsat pyat let istoricheskoi nauki v SSSR*: 272–84. Academy of Sciences of the USSR. Moscow and Leningrad.
- Guillaume, James. IDS. *L'Internationale. Documents et souvenirs (1864–1878)*, I and II. Paris, 1905–07.
- Guiraud, Jean. 1929. *The Mediaeval Inquisition*, trans. E. C. Messenger. London.
- Gumplowicz, Ludwig. 1905. *Grundriss der Soziologie*. Vienna.
- Gurian, Waldemar. 1931. *Der Bolschewismus*. Freiburg im Breisgau.
- Gutmann, Bruno. 1909. *Dichten und Denker der Dschagganeger*. Leipzig.
- 1914. *Volksbuch der Wadschagga*. Leipzig.
- 1926. *Das Recht der Dschagga*. Munich.
- Hackett, Charles Wilson. 1923. *Historical Documents Relating to New Mexico, Nueva Vizcaya, and Approaches Thereto, to 1773*, collected by A. F. A. and F. R. Bandelier. 2 vols. CIW, CCCCXXX. Washington, D.C.

- Goetz, Leopold Karl. RR. *Das russische Recht*. 4 vols. Stuttgart, 1910–13.
- Goldfrank, Esther S. 1945. "Socialization, Personality, and the structure of pueblo Society", *AA*, XLVII, No. 4: 516–39.
- 1954a. "Irrigation Agriculture and Navaho Community Leadership: Case Material on Environment and Culture", *AA*, XLVII, No. 2: 262–77.
- Goldziher, Ignaz. 1889. *Muhammedanische Studien*, I. Halle.
- 1905. "Antworten: Islam", in Mommsen, 1905: 101–12. Leipzig.
- Gordon, Robert Aaron. 1945. *Business Leadership in the Large Corporation*. Washington, D.C.
- Götze, Albercht. 1933. "Kleinasien", in *Kulturgeschichte des alten Orients*, by A. Alt, A. Christensen, A. Götze, A. Grohmann, H. Kees, and B. Landsberger, III, Pt. 1: 3–199. Munich.
- Grant, Christina Phelps. 1937. *The Syrian Desert*. London.
- Grapow, Hermann. 1924. *Die bildlichen Ausdrücke des Aegyptischen; vom Denken und Dichten einer altorientalischen Sprache*. Leipzig.
- Grassman, Hermann. RV. *Rig-Veda*. 2 vols. Leipzig, 1876–77.
- Gray, G. B. and Cary, M. 1939. "The Reign of Darius", *CAH*, IV: 173–228. Cambridge.
- Grekov, B. D. 1939. "La Horde d'Or et la Russie", Pt. 2 of B. Grekov and A. Iakoubovski: *La Horde d'Or*, trans. François Thuret: 163–251. Paris.
- 1947. *The Culture of kiev Rūs*, trans. Pauline Rose. Moscow.
- Grenier, Albert. 1937. "La Gaule Romaine", *ESAR*, III: 379–644. Baltimore.

- Zu _stände, das Volksleben und insbesondere die ländlichen Einrichtungen Russlands. 3 vols. Hanover and Berlin. 1847 _52.
- HCS, Ch'in _Han. "History of Chinese Society. Ch'in _Han" (in Preparation by the Chinese History Project).
- HCS, Ch'ing. "History of Chinese Society, Ch'ing" (in preparation by the Chinese History Project).
- Hedin, Sven. 1917. *Southern Tibet, II: Lake Manasarovar and the Sources of the Great Indian Rivers*. Stockholm.
- Heichelheim, Fritz M. 1938. *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*. 2 vols. Leiden.
- Helbing, Franz. 1926. *Die Tortur*, revised by Max Bauer, with postface by Max Alsberg. 2 parts. Berlin.
- Helck, Hans _ Wolfgang. 1939. *Der Einfluss der Militärführer in der 18. Ägyptischen Dynastie*, Untersuchungen zur Geschichte und Altertumskunde Aegyptens, XIV. Leipzig.
- Herberstein, Sigismund von. NR. *Notes upon Russia; Being a Translation of the Earliest Account of That Country Entitled Rerum Mos _coviticarum Commentarii*, trans. and ed. R. H. Major. 2 vols. Hakluyt Society, X, XII. London, 1851 _52.
- Herodotus. 1942. "The Persian Wars", trans. George Rawlinson in *The Greek Historians*, I: 1 _563. New York.
- Hewitt, James Francis. 1887. "Village Communities in India, Especially Those in the Bengal Presidency, the Central Provinces, and Bombay", *Journal of the Society of Arts*, XXXV: 613 _25.
- Hintze, Otto. 1901. "Der österreichische und der preussische Beamtenstaat im 17. und 18. Jahrhundert", *HZ*, LXXXVI, new ser., L: 401 _44.

- Hackman, George Gottlob. 1937. *Temple Documents of the Third Dy _nasty of Ur from Umna. Babylonian Inscriptions in the Collection of James B. Nies, Yale University*, V. New Haven and London.
- Haig, Wolseley. 1937. "Sher Shāh and the Sūr Dynasty. The Return of Humāyūn", *CHI*, IV: 45 _69. Cambridge.
- Hall, W. H. 1886. *Irrigation Development Report*, Pt. 1. Sacramento.
- Hammurabi. "Collections of Laws from Mesopotamia and Asia Minor", trans. Theophile J. Meek, *ANET*: 163 _80. Princeton, 1950.
- "The Han Officials", A statistical study prepared by the Chinese History Project (MS).
- Han Shu*. Po _na ed. Commercial Press.
- Handbook of Marxism*. 1935, ed. Emile Burns. New York.
- Handy, E. S. Craighill. 1933. "Government and Society", in *Ancient Hawaiian Civilizations*: 31 _42. Honolulu.
- 1940. *The Hawaiian Planter, I: His Plants, Methods and Areas of Cultivation*. Bernice P. Bishop Museum Bulletin, CLXI.
- Hardy, Edward Rochie. 1931. *The Large Estates of Byzantine Egypt*. New York.
- Harper, George McLean, Jr. 1928. "Village Administration in the Roman Provinces of Syria", *Yale Classical Studies*, I: 105 _68. New Haven and London.
- Hasan Khan, M. 1944. "Medieval Muslim Political Theories of Rebellion against the State", *IC*, 18: 36 _44.
- Haskins, Charles Homer. 1911. "England and Sicily in the Twelfth Century", *English Historical Review*, XXVI: 433, 447, 641 _65.
- 1918. *Norman Institutions*. Harvard Historical Studies, XXIV. Cambridge, Mass.
- Haxthausen, August Freiherr von. SR. *Studien über die innern*

- Hsiao, K. C. "Rural China, Imperial Control in the Nineteenth Century" (MS).
- Hsieh, Pao Chao. 1925. *The Government of China (1644-1911)*. Baltimore.
- Hsü Han Chih. Po-na ed. Commercial Press.
- Huang-Ch'ao Ching-shih Wên Hsü-p'ien. Edition of 1888.
- Hudemann, E. E. 1878. *Geschichte des römischen Postwesens während der kaiserzeit*. Berlin.
- Hug. 1918. "Eunuchen", *Pauly-Wissowa-Kroll*, Suppl. 3: 450-5. Stuttgart.
- Humboldt, Al. de. 1811. *Essai politique sur le royaume de la Nouvelle-Espagne*. 5 vols. Paris.
- Hummel, Arthur W. ECCP. *Eminent Chinese of the Ch'ing period*. 2 vols. Washington. D.C., 1943-44.
- Huuri, Kalervo. 1941. *Zur Geschichte des mittelalterlichen Geschützwe-sens aus orientalischen Quellen*. Helsinki.
- Huxley, Julian S. 1955. "Evolution, Cultural and Biological", in the *Year-book of Anthropology*, Wenner-Gren Foundation for Anthropological Research: 3-25. New York.
- Ibn Batoutah. 1914. *Voyages d'Ibn Batoutah*, III, trans. C. Defrémery and B. R. Sanguinetti. Paris.
- Ibn Khordādhbeh. 1889. *kitāb a-Masālik wa'l-Mamālik (Liber viarum et regnorum)* by Ibn Khordādhbeh (Arabic and French translation), ed. and trans. M. J. de Goeje in *Bibliotheca geographorum arabicarum*, VI: vii-xxiii and 1-144, Arabic text 1-183. Leiden and Batavia.
- Ibn al-Ukhuwwa. 1938. *The Ma'ālim al-Qurba*, trans. and ed. Reuben Levy. E. J. W. Gibb Memorial New Series, XII. London.

- . 1930. "Typologie der ständischen Verfassungen des Abendlandes", *HZ*, CXLI: 22948.
- . 1941. *Staat und Verfassung*. Leipzig.
- Hirth, Paul. 1928. *Die künstliche Bewässerung*. kolonial-Wirtschaftliches komitee, XXI, No. 3. Berlin.
- Hitzig, H. F. 1905. "Antworten: Römisch", in Mommsen, 1905: 31-51. Leipzig.
- Homo, Léon. 1927. *Primitive Italy and the Beginnings of Roman Imperialism*. New York.
- Honigmann, Ernst. 1935. *Die Ostgrenze des byzantinischen Reiches von 363 bis 1071...* Brussels.
- Honjo, Eijiro. 1935. *The Social and Economic History of Japan*. Kyoto.
- Hopkins, Edward Washburn. 1888. *The Social and Military Position of the Ruling Caste in Ancient India as Represented by the Sanskrit Epic*, reprinted from the *Journal of American Oriental Society*, XIII.
- . 1902. *India Old and New*. New York and London.
- . 1922. "Family Life and Social Customs as They Appear in the sūtras", "The Princes and Peoples of the Epic Poems", and "The Growth of Law and Legal Institutions," *CHI*, I: 227-95. New York.
- Horn, Paul. 1894. *Das Heer-und kriegswesen der Grossmoghuls*. Leiden.
- Horst, D. Johannes. 1932. *Proskynein*. Gütersloh.
- Horster, Paul. 1935. *Zur Anwendung des islamischen Rechts im 16. Jahrhundert*. Stuttgart.
- Hötzsch, Otto. 1912. "Adel und Lehnswesen in Russland und Polen und ihr Verhältnis zur deutschen Entwicklung", *HZ*, CVIII: 541-92.
- Hou Han Shu. Po-na ed. Commercial Press.
- Howorth, H. H. HM. *History of the Mongols*. 4 vols. London, 1876-1927.

- Jefferson, Thomas. 1944. *Basic Writings of Thomas Jefferson*, ed. Philip S. Foner. New York.
- Jen _min Jih _pao. Peking.
- Jerez, Francisco de. 1938. "... la Conquista del Perú..." in *BCCP*: 15 _115. Paris.
- Johnson, Allan Chester. 1951. *Egypt and the Roman Empire*. Ann Arbor.
- Johnson, Allan Chester, and West, Louis C. 1949. *Byzantine Egypt: Economic Studies*. Princeton.
- Jolly, Julius. 1896. "Recht und Sitte" in *Grundriss der Indo _Arischen Philologie und Altertumskunde*, II, Fasc. 8, ed. G. Bühler. Strassburg.
- Jones, Sir Henry Stuart. 1934. "Senatus Populusque Romanus", *CAH*, X: 159 _81. Cambridge.
- Jones, Richard. 1831. *An Essay on the Distribution of Wealth, and on the Sources of Taxation*. London.
- 1859. *Literary Remains, Consisting of Lectures and Tracts on Political Economy*, with a prefatory notice by William Whewell. London.
- Josephus, Flavius. JW. *The Works of Flavius Josephus, Containing Twenty Books of the Jewish Antiquities, Seven Books of the Jewish War*, I. trans. William Whiston, revised by Samuel Burder. New York, no date.
- Jouguet, Pierre. 1911. *La Vie municipale dans l'Egypte Romaine*. Bib _liothèque des Ecoles Française et de Rome, Fasc. 104. Paris.
- Juan, George, and Ulloa, Antonio de. 1806. *A Voyage to South America*, trans. John Adams. 2 vols. London.
- Juynboll, Th. W. 1925. *Handleiding tot de kennis van De Mohamme _daansche Wet volgens de Leer der Sjāfl'itische School*. 3d

- Imperial Gazetteer of India*. The Indian Empire. new ed. 4 vols. Oxford, 1907 _09.
- Inama _Sternegg, Karl Theodor von. 1901. *Deutsche Wirtschaftsgeschichte*, III. 2. Leipzig.
- Inama _Sternegg and Häpke. 1924. "Die Bevölkerung des Mittelalters und der neueren Zeit bis Ende des 18. Jahrhunderts in Europa", *Handwörterbuch der Staatswissenschaften*, II: 670 _87. 4th ed. Jena.
- Inostrannaya Kniga*, No. 1, 1931. Moscow.
- Inprecor. International Press Correspondence*. English ed. Vienna and London, 1921 _38.
- Ixtlilxochitl, Don Fernando de Alba. OH. *Obras Historicas*, ed. Alfredo Chavero. 2 vols. Mexico, 1891 _92.
- Jäckh, Ernest. 1944. *The Rising Crescent, Turkey Yesterday, Today, and Tomorrow*. New York and Toronto.
- Jacobsen, Thorkild. 1943. "Primitive Democracy in Ancient Mesopotamia", *JNES*, II, No. 3: 159 _72.
- 1946. "Mesopotamia: the Cosmos as a State" in *The Intellectual Adventure of Ancient Man* by Frankfort, Wilson, Jacobsen, and Irwin: 125 _219. Chicago.
- Jacobsen, Thorkild, and Lloyd, Seton. 1935. *Sennacherib's Aqueduct at Jerwan*. Chicago.
- Jaeger, Werner. 1939. *Paideia: the Ideals of Greek Culture*, trans. Gilbert Highet. New York.
- Jāhāngīr. 1909. *The Tūzuk _i _Jahāngīr*, or *Memoirs of Jahāngīr*, trans. Alexander Rogers and ed. Henry Beveridge. Oriental Translation Fund, new ser. XIX. London.
- Jātakam*. Trans. from the Pali by Julius Dutoit. 7 vols. Leipzig and Munich, 1908 _21.

- Kennan, George. 1891. *Siberia and the Exile System*. 2 vols. New York.
- Kepelino. 1932. *Kepelino's Traditions of Hawaii*, ed. Martha Warren Beckwith. Bernice P. Bishop Museum Bulletin, XCV. Honolulu.
- King, F. H. 1927. *Farmers of Forty Centuries*. London.
- Klebs, Luise. 1915. *Die Reliefs des alten Reiches (2980-2475 v. Chr.)*, *Material zur ägyptischen Kulturgeschichte*, Abhandlungen der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Philologisch-Historische Klasse, III.
- Klein, Julius. 1920. *The Mesta. A Study in Spanish Economic History 1273-1836*. Cambridge.
- Kliuchevskii, V. O. *kurs russkoi istorii*. 5 vols. Moscow, 1908-37.
- Kljutschewskij, W. O. 1945. *Russische Geschichte von Peter dem Grossen bis Nikolaus I*, trans. Waldemar Jollos. 2 vols. Zurich.
- Kluchevsky, V. O. HR. *A History of Russia*, trans. C. J. Hogarth. 5 vols. London, 1911-31.
- KMCL. *Karl Marx Chronik Seines Lebens in Einzeldaten*. Moscow, 1934.
- Koebner, Richard. 1942. "The Settlement and Colonisation of Europe", *CEH*, I: 1-88. Cambridge.
- Koran, the (Qur'an)*, trans. E. H. Palmer. London, New York, and Toronto, 1942.
- Kornemann, Ernest. 1933. "Die Römische Kaiserzeit", in *Römische Geschichte* by J. Vogt and E. Kornemann: 57-186. Leipzig and Berlin.
- 1949. *Von Augustus bis zum Sieg der Araber*. Vol. II of *Welt-geschichte des Mittelmeer-Raumes*. Munich.
- Kovalewsky, Maxime. 1903. *Institutions politiques de la Russie*, trans. from the English by Mme. Derocquigny. Paris.
- Kracke, E. A., Jr. 1947. "Family vs. Merit in Chinese Civil Service

- ed. Leiden. kahin, George McTurnan. 1952. *Nationalism and Revolution in Indo-nesia*. Ithaca, New York.
- Kahrstedt, Ulrich. 1924. "Die Bevölkerung des Altertums", *Handwörterbuch der Staatswissenschaften*, II: 655-70. 4th ed. Jena.
- Kai Kā'ūs ibn Iskandar. 1951. *A Mirror for Prince*. 5. *The Qābus Nāma by kai kā'ūs Ibn Iskandar*, trans. Reuben Levy. New York.
- Kantorowicz. Ernst. 1931. *Kaiser Friedrich der Zweite*. Berlin.
- Karamsin, M. HER. *Historie de l'empire de Russie*, trans. St.-Thomas and Jauffret. 11 vols. Paris, 1819-26.
- Kato, Shigeshi. 1936. "On the Hang or the Associations of Merchants in China", *Memoirs of the Research Department of the Toyo Bunko*, VIII: 45-83.
- Kautsky, karl. 1929. *Die Materialistische Geschichtsauffassung*. 2 vols. Berlin.
- Kayden. Eugene M. 1929. "Consumers' Cooperation", in *The Cooperative Movement in Russia during the War*, Vol. VI of *Economic and Social History of the World War, Russian Series*: 3-231. New Haven.
- Kees, Herman. 1933. *Ägypten*. Munich.
- 1938. "Herihor und die Aufrichtung des thebanischen Gottes staates", *Nachrichten von der Gesellschaft der Wissenschaften in Göttingen*, Philologisch-Historische Klasse, new ser., Section I: *Nachrichten aus der Altertumswissenschaft*, II: 1-20.
- 1953. *Das Priestertum im ägyptischen Staat*. Vol. I of *Probleme der Ägyptologie*. Leiden and Cologne.
- Keith, Arthur Berriedale. 1914. *The Veda of the Black Yajus School entitled Taittiriya Sanhita*. Harvard Oriental Series, XVIII, XIX. 2 vols. Cambridge.
- 1922. "The Age of the Rigveda", *CHI*, I: 77-113. New York.

- Laborde, Alexander de. 1808. *Itinéraire descriptif de l'Espagne* etc. IV. Paris.
- Labour Monthly*. Ed. R. Palme Dutt. London.
- Lafuente Alcantara, D. Miguel. 1845. *Historia de Granada* etc., III. Granada.
- Lambton, Ann K. S. 1938. "The Regulation of the Waters of the zāyande Rūd", *Bulletin of the School of Oriental Studies* (University of London), IX: 663-73.
- 1948. "An Account of the Tārīkhi Qumm", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, XII: 586-96.
- Lammens, Henri. 1907. "Etudes sur le règne du calife Omayyade Mo'awia I^{er}", *Mélanges de la Faculté Orientale* (Université Saint-Joseph, Beyrouth), II: 1-172.
- 1914. *Le Climat - les Bédouins*. Vol. I of *Le Berceau de l'Islam*. Rome.
- 1922. "La Cité Arabe de Taïf a la Veille de l'Hégire", *Mélanges de l'Université Saint-Joseph Beyrouth (Syrie)*, VIII: 115-327.
- Lamprecht, Karl. DG. *Deutsche Geschichte*. Vol. II, 1909; Vol. IV, 1911. Berlin.
- Landa, Diego de. 1938. *Relación de las cosas de Yucatan*, with introduction and notes by Hector Perez Martinez. 7th ed. Mexico.
- Landsberger, Benno. 1925. "Assyrische Handelskolonien in Kleinasien aus dem dritten Jahrtausend", *Der Alte Orient*, XXIV, Fasc. 4.
- Lane, Edward William. 1898. *An Account of the Manners and Customs of the Modern Egyptians*. London.
- Lang, Olga. 1946. *Chinese Family and Society*. New Haven.
- Laoust, Henri. 1939. *Essai sur les doctrines sociales et politiques de*

- Examīnations under the Empire", *Harvard Journal of Asiatic Studies*, X: 103-23.
- 1953. *Civil Service in Early Sung China, 960-1067*. Cambridge.
- Kramer, Samuel Noah. 1948. "New Light on the Early History of the Ancient Near East", *American Journal of Archaeology*, LII, No. 1: 156-64.
- 1950. "Sumerian Myths and Epic Tales," in *ANET*: 37-59. Princeton.
- Krause, Gregor, and With, Karl. 1922. *Bali*. Hagen i. W.
- Kreller, Hans. 1919. *Erbrechtliche Untersuchungen Aufgrund der graeco-aegyptischen Papyrusurkunden*. Leipzig and Berlin.
- Kremer, Alfred von. CGO. *Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen*. 2 vols. Vienna, 1875-77.
- 1863. *Aegypten*. 2 parts, Leipzig.
- Kroeber, A. L. 1948. *Anthropology*. Rev. ed. New York.
- Krückmann, O. 1932. "Die Beamten zur Zeit der ersten Dynastie von Babylon", *RA*, I: 444-51. Berlin and Leipzig.
- Kuan T'ang Chi Lin by Wang kuo-wei. 1927. In *Wang Chung Ch'üeh kung I Shu, Ch'u-chi*.
- Kuan Tzū. Commercial Press, Shanghai, 1934.
- Kulischer, Josef. AW. *Allgemeine Wirtschaftsgeschichte des Mittelalters und der Neuzeit*. 2 vols. Munich and Berlin, 1928-29.
- 1952. *Russische Wirtschaftsgeschichte*, I. Jena.
- Kuo Mo-jo. 1935. *Liang Chou Chin Wên Tz'ü Ta Hsi K'ao Shih*. Tokyo.
- Kuo Yü. Commercial Press, Shanghai, 1935.
- Labat, René, 1939. *Le Caractère religieux de la royauté Assyro-Babylonienne*. Paris.

- Lind, Andrew W. 1938. *An Island Community. Ecological Succession in Hawaii*. Chicago.
- Lips, Julius E. 1938. "Government", in *General Anthropology*, ed. F. Boas: 487–534.
- Locke, John. 1924. *Of Civil Government*. Everyman's Library. London and New York.
- Løkkegaard, Frede. 1950. *Islamic Taxation in the Classic Period*. Copenhagen.
- Longrigg, Stephen Hemsley. 1925. *Four Centuries of Modern Iraq*. Oxford.
- Lopez, R. S. 1945. "Silk Industry in the Byzantine Empire", *Speculum*, XX, No. 1: 1–42.
- Lot, Ferdinand. 1946. *L'Art militaire et les armées au moyen âge en Europe et dans le Proche Orient*. 2 vols. Paris.
- Lot, Ferdinand. 1951. *La Fin du monde antique et le debut du moyen âge*. L'Evolution de l'humanité, XXXI. Paris.
- Lowie, Robert H. 1927. *The Origin of the State*. New York.
- 1938. "Subsistence", in *General Anthropology*, ed. F. Boas: 282–326.
- Luckenbill, Daniel David. AR. *Ancient Records of Assyria and Baby-lonia*. 2 vols. Chicago, 1926–27.
- Lun Yü Chu Shu in *Ssü Pu Pei Yao*. Shanghai, 1936.
- Lundell, C. L. 1937. *The Vegetation of Petén*. CIW, 478. Washington, D.C.
- Luxemburg, Rosa. 1951. *Ausgewählte Reden und Schriften*, with a foreword by Wilhelm Pieck. 2 vols. Berlin.
- Lyashchenko, Peter I. 1949. *History of the National Economy of Russia*, trans. L. M. Herman. New York.

- Taki_d_Dīn Ahmad b. Taimīya. *Recherches d'Archéologie, de Philologie et d'Histoire*, X. Cairo.
- Last, Hugh. 1936. "The Principate and the Administration", *CAH*, XI: 393–434. Cambridge.
- Lattimore, Owen. 1940. *Inner Asian Frontiers of China*. New York.
- 1944. "A Soviet Analysis of Chinese Civilization", *Pacific Affairs*, XVII: 81–9.
- 1947. *Solution in Asia*. Boston (first published February 1945).
- 1949. *The Situation in Asia*. Boston.
- Lauts. 1848. *Het eiland Balie en de Balienezen*. Amsterdam.
- Law, Bimala Charan. 1923. *Some ksatriya Tribes of Ancient India*, with a foreword by A. Berriedale Keith. Calcutta and Simla.
- 1941. *India as Described in Early Texts of Buddhism and Jainism*. London.
- Lea, Henry Charles. 1892. *Superstition and Force*. Philadelphia.
- 1908. *A History of the Inquisition of the Middle Ages*, I. New York and London.
- Leemans, W. F. 1950. *The Chinese Classics*. 7 vols. Oxford 1893–95.
- Lenin, Vladimir Ilych. S. *Sochinenia*, 4th ed. 35 vols. Moscow, 1941–50.
- SW. *Selected Werke*. 12 vols. New York, 1943.
- SWG. *Sämtliche Werke*. Vienna and Berlin, later Moscow and Leningrad.
- 1937. *The Letters of Lenin*, trans. Elizabeth Hill and Doris Mudie. New York.
- Letopis Marksizma*. Moscow.
- Lévi-Provençal, E. 1932. *L'Espagne Musulmane au X^{ème} siècle*. Paris.
- 1947. *Séville Musulmane au debut du XII^e siècle. Le Traite d'ibn 'Abdun sur la vie urbaine et les corps de métiers*. Paris.

- Marco Polo. 1929. *The Book of Ser Marco Polo*, trans. Colonel sir Henry Yule, 3d ed. Revised by Henri Cordier. 2 vols. New York.
- Markham, Clements R. 1892. *A History of Peru*. Chicago.
- Marquart, J. 1903. *Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge*. Leipzig.
- Marshall, Alfred. 1946. *Principles of Economics*. London.
- Marshall, John. 1928. "The Monuments of Muslim India", *CHI*, III: 568–640. New York and Cambridge.
- . 1931. *Mohenjo-daro and the Indus Civilization*. 3 vols. London.
- Marx, Karl. Dk. *Das kapital*. 4th, 2d, and 1st ed. 3 vols. Hamburg. 1890–94.
- . NYDT. Articles in the *New York Daily Tribune*.
- . TMW. *Theorien über den Mehrwert*. From the posthumous manuscript "Zur Kritik der politischen Ökonomie", published by Karl Kautsky. 3 vols. Stuttgart, 1921.
- . 1857. "Revelations of the Diplomatic History of the Eighteenth Century", *The Free Press*, IV: 203–4, 218, 226–8, 265–7, Feb. 4, 18, 25; April 1.
- . 1921. *Zur Kritik der Politischen Ökonomie*. 8th ed. Stuttgart.
- . 1935. *Critique of the Gotha Programme*. New York.
- . 1939. *Grundrisse der Kritik der Politischen Ökonomie* (Rohentwurf), 1857–58. Moscow.
- . 1951. *Articles on India*, with an introduction by R. P. Dutt. Bombay.
- . 1951a. *Marx on China 1853–1860*. Articles from the *New York Daily Tribune*, with an introduction and notes by Dona Torr. London.
- . 1953. *Herr Vogt*. Berlin.
- See also KMCL.

- Lybyer, Albert Howe. 1913. *The Government of the Ottoman Empire in the Time of Suleiman the Magnificent*. Cambridge and London.
- Lydgate, John M. 1913. "The Affairs of the Wainiha Hui", *Hawaiian Almanac and Annual for 1913*: 125–37.
- Ma Shêng-fêng. 1935. *Chung-kuo Ching-chi Shih* I. Nanking.
- Macdonald, D. B. 1941. "*Dhimma*", *HWT*: 96. Leiden.
- Machiavelli, Niccolò. 1940. *The Prince and the Discourses*. Modern Library. New York.
- MacLeod, William Christie. 1924. *The Origin of the State Reconsidered in the Light of the Data of Aboriginal North America*. Philadelphia.
- Maitland, Frederic William. 1921. *Domesday Book and Beyond*. Cambridge.
- . 1948. *The Constitutional History of England*. Cambridge.
- al-Makkari, Ahmed Ibn Mohammed. 1840. *The History of the Mohammedan Dynasties in Spain*, extracted from the *Nafhu-t-tib min Ghosni-l-Andalusi-r-ratib wa Tarikh Lisānu-d-din Ibnī-l-khattib*, trans. Pascual de Gayanges y Arce, I. Oriental Translation Fund. London.
- Makrizi, Taki-eddin-Ahmed. 1845. *Histoire des sultans Mamlouks, de l'Égypte*, II, Pt. 4, trans. M. Quatremère. Oriental Translation Fund. Paris.
- Mallon, Alexis. 1921. "Les Hébreux en Égypte", *OCRAA*, No. 3.
- Malo, David. 1903. *Hawaiian Antiquities*. Honolulu.
- Manu. 1886. *The Laws of Manu*, trans., with extracts from seven commentaries, by G. Bühler. SBE, XXV. Oxford.
- Mao Tse-tung. 1945. *China's New Democracy*. New York.
- . 1945a. *The Fight for a New China*. New York.
- . 1954. *Selected Works of Mao Tse-tung*, I. London.

- Mendoza, Juan González de. 1854. *The History of the Great and Mighty kingdom of China*, II. Hakluyt Society, XV. London.
- Mercer, Samuel A. B. 1952. *The Pyramid Texts*. 4 vols. New York, London, and Toronto.
- Merker, M. 1903. "Rechtsverhältnisse und Sitten der Wadschagga", *PM*, XXX, No. 138.
- 1904. *Die Masai*. Berlin.
- Meyer, Eduard. GA. *Geschichte des Altertums*. 4 vols. Stuttgart and Berlin, 1926–39.
- 1924. *Kleine Schriften*. 2d ed. 2 vols. Halls.
- Meyer, Peter. 1950. "The Soviet Union: a New Class Society" in *Verdict of Three Decades*, ed. Julien Steinberg: 475–509. New York.
- Mez, Adam. 1922. *Die Renaissance des Islams*. Heidelberg.
- Miakotine, V. 1932. "Les Pays russes, des origines à la fin des invasions tatares", *Histoire de Russie*, by Paul Milioukov, Ch. Signobos, and L. Eisenmann, I: 81–124. Paris.
- Mieli, Aldo. 1938. *La Science Arabe et son role dans l'évolution scien _tifique mondiale*. Leiden.
- 1946. *Panorama general de historia de la ciencia*. Madrid.
- Miles, George C. 1948. "Early Islamic Inscriptions Near Ta'if in the Hijāz", *JNES*, VII: 236–42.
- Mill, James. 1820. *The History of British India*. 2d ed. 12 vols. London.
- Mill, John Stuart. 1909. *Principles of Political Economy*. London, New York, Bombay, and Calcutta.
- 1947. *A System of Logic Ratiocinative and Inductive*. London, etc.
- Müller, Barnette. 1941. *The Palace School of Muhammad the Conqueror*. Cambridge.

- Marx, Karl, and Engels, Friedrich. 1920. *Gesammelte Schriften 1852 bis 1862*, ed. N. Rjasanoff. 2 vols. Stuttgart.
- 1952. *The Russian Menace to Europe*, a collection of articles ed. Paul W. Blackstock and Bert F. Hoselitz. Glencoe, III.
- See also below, *MEGA*.
- Massignon, Louis. 1937. "Guilds", *ESS*, VII: 214–16. New York.
- Matthai, John. 1915. *Village Government in British India*. London.
- Mairer, Georg Ludwig von. GSD. *Geschichte der Städteverfassung in Deutschland*. 4 vols. Erlangen, 1869–71.
- Mavor, James. 1925. *An Economic History of Russia*. 2d ed. 2 vols. London, Toronto, and New York.
- 1928. *The Russian Revolution*. London.
- Mary, Ernst. 1942. *Systematics and the Origin of Species*. New York.
- McEwan, Calvin W. 1934. *The Oriental Origin of Hellenistic Kingship*, The Oriental Institute of the University of Chicago, Studies in Ancient Oriental Civilization, XIII. Chicago.
- McIlwain, C. H. 1932. "Medieval Estates", *CMH*, VII: 665–7415. New York and Cambridge.
- Means, Philip Ainsworth. 1931. *Ancient Civilizations of the Andes*. New York and London.
- Meek, Theophile J. 1950. "The Middle Assyrian Laws", in *ANET*: 180–8. Princeton.
- MEGA. Karl Marx and Friedrich Engels. *Historisch _kritische Gesamtausgabe*. Marx _ Engels Institute, Moscow, 1927.
- Mehta, Asoka. 1954. *Democratic Socialism*. 2d ed. Hyderabad.
- Meissner, Bruno. BA. *Babylonien und Assyrien*. 2 vols. Heidelberg, 1920–25.
- Mendelsohn, Isaac. 1949. *Slavery in the Ancient Near East*. New York.

- Mukerjee, Radhakamal. 1939. "Land Tenures and Legislation", in *Economic Problems of Modern India*, I: 218-45. London.
- Munier, Henri. 1932. "L'Egypt Byzantine de Dioclétien à la conquête Arabe", *Précis de l'Histoire d'Egypte*, II: 3-106. Cairo.
- Munro, J. A. R. 1939. "Xerxes' Invasion of Greece", *CAH*, IV: 268-316. Cambridge.
- Murdock, George Peter. 1949. *Social Structure*. New York.
- Myers, Gustavus. 1939. *The Ending of Hereditary American Fortunes*. New York.
- Nārada. 1889. In the *Minor Law - Books*, trans. Julius Jolly, Pt. 1: 1-267. SBE, XXXIII. Oxford.
- Nehru, Jawaharlal. 1942. *Glimpses of World History*. New York.
- . 1942a. *Toward Freedom*. New York.
- . 1946. *The Discovery of India*. New York.
- Nelson, N. C. 1938. "Geological Premises" and "Prehistoric Archaeology", in *General Anthropology*, ed. F. Boas: 7-16, 146-237.
- Nestor. 1931. *Die Altrussische Nestorchronik Povest' Vremennych Let*, trans. Reinhold Trautmann, Slavisch-Baltische Quellen und Forschungen, VI. Leipzig.
- Newberry, Percy Edward. BH. *Beni Hasan. Archaeological Survey of Egypt*, Pts. 1-4. London, 1893-94.
- Nicolai-on. 1899. *Die Volkswirtschaft in Russland*, trans. Georg Polonsky. Munich.
- Nihongi. 1896. *Nihongi, Chronicles of Japan from the Earliest Times to A. D. 697*. Transactions and Proceedings of the Japan Society, London, Suppl. 1. 2. vols. London.
- Nilsson, Martin P. 1950. *Geschichte der Griechischen Religion*. Vol. II of *Die Hellenistische und Römische Zeit*. Munich.

- Miller, S. N. 1939. "The Army and the Imperial House", *CAH*, XII: 1-56. Cambridge.
- Milukow, Paul. 1898. *Skizzen Russischer Kulturgeschichte*, I. Leipzig.
- Ming Shih. Po-na ed. Commercial Press.
- Minorsky, V. 1943. *Tadhkirat al-Mulūk*. E. J. W. Gibb Memorial Series, new ser., XVI. London.
- Mitteis, Heinrich. 1933. *Lehnsrecht und Staatsgewalt. Untersuchungen zur mittelalterlichen Verfassungsgeschichte*. Weimar.
- Mitteis, L. 1912. *Juristischer Teil, erste Hälfte: Grundzüge*. Vol. II of *Grundzüge und Chrestomathie der Papyrskunde*, by L. Mitteis and U. Wilcken. Leipzig and Berlin.
- Momigliano, A. 1934. "Nero", *CAH*, X: 702-42. Cambridge.
- Mommsen, Theodor. 1875. *Römisches Staatsrecht*, II, Pt. 2. Leipzig.
- . 1905. *Zum ältesten Strafrecht der Kulturvölker. Fragen zur Rechtsvergleichung gestellt von...* Leipzig.
- . 1921. *Römische Geschichte*, V. 9th ed. Berlin.
- Monzon, Arturo. 1949. *El Calpulli en la organización social de los Tenochca*. Mexico.
- Moreland, W. H. 1929. *The Agrarian System of Moslem India*. Cambridge.
- Morgan, Lewis H. 1877. *Ancient Society or Researches... through Barbarism to Civilization*. Chicago.
- Morley, S. C. 1938. *The Inscriptions of Petén*, CIW, 437. Washington, D. C.
- . 1947. *The Ancient Maya*. 2d ed. Stanford University.
- Morris, Richard B. 1937. "Entail", *ESS*, V: 553-6. New York.
- Motolinia, Fr. Toribio de Benavente o. 1941. *Historia de los Indios de la Nueva España* (1541). Mexico City.

- _____. 1954. "La Distribución del regadío en el área central de Mesoamérica", *Ciencias Sociales*, V: 2-15, 64-74.
- _____. 1955. "La Base agrícola de la civilización urbana en Mesoamérica", in *Las Civilizaciones antiguas del Viejo Mundo y de América*. Estudios Monograficos, 1. Union Panamericana, Washington, D.C.
- Panikkar, K. M. AWD. *Asia and Western Dominance*. A survey of the Vasco Da Gama epoch of Asian history 1498-1945. New York, no date.
- Pant, D. 1930. *The Commercial Policy of the Moguls*. Bombay.
- Parsons, Elsie Clew. 1932. "Isleta, New Mexico", *SIBAE, Forty-seventh Annual Report*: 201-1087.
- _____. 1939. *Pueblo Indian Religion*. 2 vols. Chicago.
- Pedersen, J. 1941. "Mas-id", *HWI*: 423-48. Leiden.
- Peking Gazette*. English translation. Shanghai, 1872-99.
- Perry, Antonio. 1913. "Hawaiian Water Rights", *The Hawaiian Almanac and Annual for 1913*: 90-9. Honolulu.
- Petit-Dutaillis, Ch. 1949. *The Feudal Monarchy in France and England*, trans. E. D. Hunt.
- Pietschmann, Richard. 1889. *Geschichte der Phönizier*. Berlin.
- Piggott, Stuart. 1950. *Prehistoric India*. Pelican Books. Harmondsworth.
- Pizarro, Hernando. 1938. "A Los Magnificos señores, los señores oidores de la audiencia real de Su Majestad, que residen en la ciudad de Santo Domingo", *BCPP*: 253-64. Paris.
- Plato. *The Trial and Death of Socrates*. Vol. III of *The Dialogues of Plato*, trans. J. Jowett. New York, no date.
- Platonov, S. F. 1925. *History of Russia*, trans. E. Aronsberg. New York.

- Nöldeke, Theodor. 1892. *Orientalische Skizzen*. Berlin.
- Obregon. 1928. *Obregon's History of the 16th Century Explorations in Western America*, trans. G. P. Hammond and A. Rey. Los Angeles.
- Oertel, F. 1939. "The Economic Life of the Empire", *CAH*, XII: 232-81. Cambridge.
- Oldenberg, Hermann. 1915. *Die Lehre der Upanishaden und die Anfänge des Buddhismus*. Göttingen.
- Olmstead, A. T. 1923. *History of Assyria*. New York and London.
- _____. 1948. *History of the Persian Empire*. Chicago.
- Oman, Charles. 1924. *A History of the Art of War in the Middle Ages*. 2d ed. 2 vols. London.
- Ondegardo, Polo de. 1872. "Relación de los fundamentos acerca del notable Daño que resulta de no guardar á los Indios sus fueros", in *Coleccion de Documentos Inéditos... de América y Oceanía*, XVII: 5-177. Madrid.
- Oppenheimer, Franz. 1919. *Der staat*. Frankfurt am Main.
- Ostrogorsky, Georg. 1940. *Geschichte des byzantinischen Staates*. Munich.
- _____. 1942. "Agrarian Conditions in the Byzantine Empire in the Middle Ages", *CEHE*, I: 194-223. Cambridge.
- Østrup, J. 1929. *Orientalische Höflichkeit*, trans. K. Wulff. Leipzig.
- Otto, Walter. PT. *Priester und Tempel im hellenistischen Ägypten*. 2 vols. Leipzig and Berlin, 1905-08.
- Oviede y Valdes, Gonzalo Fernandes de. HGNI. *Historia general y natural de las Indias*, ed. Jose Amador de los Rios. 3 pts. in 4 vols. Madrid, 1851-55.
- Pacific Affairs*. Published by the Institute of Pacific Relations.
- Palerm, Angel. 1952. "La Civilización urbana", *Historia Mexicana*, II: 184-209.

- cheskhikh formatsiy", in *Sbornik k Pyatidesyatiletiiu so dnyo smerti Karla Marxa*, ed. N. Ya Marr. Moscow and Leningrad.
- Primera crónica general ó sea estoria de España que mandó componer Alfonso el sabio y se continuaba bajo Sancho IV en 1289*, I, ed. Ramón Menéndez pidal. Madrid. 1906.
- Problemy kritaia*, Nos. 4. 5. 1930. Moscow.
- Prokopowitsch, Sergej. 1913. "Über die Bedingungen der industirellen Entwicklung Russlands", *ASS*, Suppl. X.
- Protokoly Obyedinitelnovo Syezda Rossyskoi Sotsialdemokraticeskoi Rabochei Partii* (Protocols of the Unification Congress of the RSDRP), held in Stockholm, 1906. Moscow, 1907.
- Ramirez, Codice. 1944. *Codice Ramirez. Manuscrito del Siglo XVI intitulado: Relación del origen de los Indios que habitan esta Nueva España, segun sus historias*, ed. Manuel Orozco y Berra. Mexico City.
- Ramsay, W. M. 1890. *The Historical Geography of Asia Minor*. Supplementary Papers of the Royal Geographical Society, IV. London.
- Rangaswami Aiyangar, k. V. 1935. *Considerations on Some Aspects of Ancient Indian Polity*. 2d ed. University of Madras.
- Rangoon Tracts, 1. *Resolutions of the First Asian Socialist Conference, Rangoon, 1953*. Asian Socialist Conference, Rangoon.
- Ranke, Leopold. 1924. *Deutsche Geschichte im Zeitalter der Reformation*. 3 vols. Munich and Leipzig.
- Rapson, E. J. 1922. "Peoples and Languages and Sources of History", *CHI*, I: 37-64. New York and Cambridge.
- Rathgen. karl. 1891. "Japan's Volkswirtschaft und Staatshaushalt", *Staats- und socialwissenschaftliche Forschungen*, ed. Gustav Schmoller, X, No. 4. Leipzig.
- RDS. 1896. "Translation of the *Relacion del Suceso*, account of what

- Plekhanov, G. V. FPM. *Fundamental Problems of Marxism*. Marxist Library, I. ed. D. Riazanov. New York, no date.
- 1891. (Plechanoff). "Dei Zivilisation und die grossen historischen Fluesse", *NZ*, IX, No. 1: 437-48.
- 1906. "On the Agrarian Question in Russia", *Dnevnik Sotsial-Demokrata*, No. 5, March.
- Pod Znamenem marxizma*. Nos. 2-3, 6, 7-8, 1929.
- Pöhlmann, Robert von. 1912. *Geschichte der sozialen Frage und des Sozialismus in der antiken Welt*. 2 vols. Munich.
- Poliak, A. N. 1934. "Les Révoltes populaires en Egypte à l'époque des Mamelouks et leurs causes économiques", *Revue des Etudes Islamiques*, VIII: 251-73.
- 1939. *Feudalism in Egypt, Syria, Palestine, and the Lebanon, 1250-1900*. London.
- Polybius. *The Histories*, with an English trans. by W. R. Paton. 6 vols. New York, 1925.
- Poma de Ayala, Felipe Guaman. 1936. *Nueva corónica y buen gobierno*. Travaux et mémoires de l'Institut d'Ethnologie, XXIII. Paris.
- Porphyrogénète, Constantin VII. 1939. *Le Livre des cérémonies*, II, BK. 1, chaps. 47-92, trans. Albert Vogt. Paris.
- Prescott, William H. 1838. *History of the Reign of Ferdinand and Isabella, the Catholic*. 3 vols. Boston.
- 1936. *History of the Conquest of Mexico and History of the Conquest of Peru*. Modern Library. New York.
- Price, Ira Maurice. 1927. *The Greal Cylinder Inscriptions A and B of Gudea*, Pt. 2. Leipzig and New Haven.
- Prigozhin, A. G. 1934. "Karl Marks i problemy istorii Dokapitalisti-

- Rjasanoff, N. (Ryazanov). 1909. "Karl Marx über den Ursprung der vorherrschaft Russlands in Europa", Suppl. to NZ, XXVII, Pt. 1, No. 5.
- . 1925. "Introduction to *Marx über China und Indien*", UBM. I, No. 2: 370–8.
- Robins, F. W. 1946. *The Story of Water Supply*. London, New York, and Toronto.
- Robinson, Geroid Tanguary. 1949. *Rural Russia under the Old Régime*. New York.
- Rockhill, William Woodville. 1891. *The Land of the Lamas*. New York.
- Rogers, James E. Thorold. 1884. *Six Centuries of Work and Wages*. New York.
- Rostovtzeff, M. (Rostowzew). 1910. *Studien zur Geschichte des Römischen kolonates*. Leipzig and Berlin.
- . 1941. *The social and Economic History of the Hellenistic World*. 3 vols. Oxford.
- Rowe, John Howland. 1946. "Inca Culture at the time of the Spanish Conquest", *Handbook of South American Indians*, II: 183–330. SIBAF, CXLIII.
- Roys, Ralph L. 1933. *The Book of Chilam Balam of Chumayel*. CIW. 438.
- . 1943. *The Indian Background of Colonial Yucatan*. CIW, 548.
- RRCAI. *Report of the Royal Commission on Agriculture in India, Presented to parliament by Command of His Majesty*, June 1928. Abridged.
- Runciman, Steven. 1933. *Byzantine Civilisation*. New York and London.
- Ruppert, Karl and Denison, John H., Jr. 1943. *Archaeological Reconnaissance in Campeche, Quitana Roo, and Peien*. CIW, 543.

- happend on the journey which Francisco Vazquez made to discover Cibola", in George Parker Winship. "Coronada Expedition 1540–1542", SIBAE, *Fourteenth Annual Report*, 1892–93, Pt. 1: 572–9.
- Reclus, Elisée. 1882. *L'Asie Orientale*. Vol. VII of *Nouvelle geographie universelle*. Paris.
- Reed, Thomas H. 1937. "Water Supply", *ESS*, XV: 372–7. New York.
- Reid, J. S. 1936. "The Reorganisation of the Empire", *CMH*, I: 24–54. Cambridge.
- Reischauer, Robert Karl. 1937. *Early Japanese History*. 2 vols. Princeton.
- Reiske, J. J. 1830. *Constantinus Porphyrogenitus. Constantini Porphyrogeniti Imperatoris de Cerimoniis Aulae Byzantinae*, II. Bonn.
- Renou, Louis. 1950. *La Civilisation de l'Inde ancienne*. Paris.
- C. A. F. Rhys–Davids (Mrs.). 1922. "Economic Conditions according to Early Buddhist Literature", *CHI*, I: 198–219. New York.
- Rhys–Davids, T. W. 1922. "The Early History of the Buddhists", *CHI*, I: 171–97. New York.
- . 1950. *Buddhist India*. 1st Indian ed. Susil Gupta.
- Riasanovsky, V. A. 1937. *Fundamental Principles of Mongol Law*. Tientsin.
- Ricketson, Oliver G. 1937. "The Excavations", Pt. 1 of *Uaxactun, Guatemala Group E, 1926–31*, CIW, 477: 1–175.
- Riepl, Wolfgang. 1913. *Das Nachrichtenwesen des Altertums mit besonderer Rücksicht auf die Römer*. Leipzig and Berlin.
- Ritter, Carl. 1858. *Klein–Asien*. Vol. IX. Pt. 1. of *Die Erdkunde von Asien*, Berlin.
- Ritter, H. 1929. "La Parure des Cavaliers und die Literatur über die ritterlichen künste", *Der Islam*, XVIII: 116–54.

- Richard Pietschmann, in *Abhandlungen der Königlischen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Philologisch-Historische Klasse*, VI, Fasc. 4.
- Sauvaget, J. 1941. *La Poste aux chevaux dans l'empire des Mamelouks*. Paris.
- . 1946. *Historiens Arabes*. Paris.
- Schacht, Joseph. 1935. *G. Bergsträsser's Grundzüge des islamischen Rechts*. Berlin and Leipzig.
- . 1941. "Mīrā_{th}", and "—ari'a," *HWI*: 511-17, 673-8. Leiden.
- Schawe, J. 1932. "Bauer", *RA*, I: 434. Berlin and Leipzig.
- Scheel, Helmuth. 1943. "Die staatsrechtliche Stellung der ökumenischen Kirchenfürsten in der alten Türkei", *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften, Philologisch-Historische Klasse*, Fasc. 9.
- Scheil, V. 1900. *Textes Elamites-Sémitiques*, Ser. 1. Delegation en Perse. *Mémoires*, II. Paris.
- Schiller, Herman. 1893. "Staats- und Rechtsaltertümer", *Die römischen staats-, Kriegs- und Privataltertümer*, by Schiller and Moritz Voigt: 1-268. Munich.
- Schirmacher, Friedrich Wilhelm. 1881. *Geschichte von Spanien*, Vol. IV of *Geschichte der europäischen Staaten*, ed. A. H. L. Heeren, F. A. Ufert, and W. von Giesebrecht. Gotha.
- Schnebel, Michael. 1925. *Der Betrieb der Landwirtschaft*, Vol. I of *Die Landwirtschaft im hellenistischen Ägypten* Munich. Schneider, Anna. 1920. *Die Anfänge der kultuwirtschaft: die sumerische Tempelstadt*. Essen.
- Scholtz, Rudolf. 1934. *Die Struktur der sumerischen Engeren Verbalpräfie (Konjugationspräfie)*. Speziell dargelegt an der I. and II. Form
- Rüstow, Alexander, OG. *Ortsbestimmung der Gegenwart*. 2 vols. Erlenbach-Zürich, 1950-52.
- RY. "Relaciones de Yucatán", in *Colección de documentos inéditos relativos al descubrimiento conquista y organización de las antiguas posesiones Españolas de Ultramar*, ser. 2, Vols. XI, XIII. Madrid, 1898 and 1900.
- Sabahuddin, S. 1944. "The Postal System during the Muslim Rule in India", *IC*, XVIII, No. 3: 269-82.
- Sacy, Silvestre de. 1923. *Bibliothèque des Arabisants Français Contenant les mémoires des orientalistes Français relatifs aux études Arabes*, Published under the direction of George Foucart, Ser. 1, Vol. II. Cairo.
- Saha, K. B. 1930. *Economics of Rural Bengal*, with a foreword by Sir Jehangir Coyajee. Calcutta.
- Sahagun, Bernardino de. 1938. *Historia general de las cosas de Nueva España*. 5 vols. Mexico City.
- Saletore, Rajaram Narayan. 1943. *Life in the Gupta Age*. Bombay.
- San Kuo Chih, Wei* po-na ed. Commercial Press.
- Sánchez-Albornoz, Claudio. EM. *La España Musulmana*, I. Buenos Aires, no date.
- Sancho de la Hos, Pedro. 1938. "Relación para S. M. de lo Sucedido en la conquista y pacificación de estas provincias de la Nueva Castilla y de la Calidad de la Tierra", *BCPP*: 117-93. Paris.
- San Nicolò, Mariano. PR. *Ägyptisches Vereinswesen zur Zeit der Ptolemaer und Römer*. 2 vols. Munich, 1913-15.
- Sansom, George B. 1938. *Japan, a short cultural History*. New York and London. santillana, David. 1938.
- Sarmiento de Gamboa, Pedro. 1906. "Geschichte des Inkareiches", ed.

- Seth, Kurt. PT. *Übersetzung und Kommentar zu den altägyptischen Pyramidentexten*. 4 vols. Glückstadt, Hamburg and New York, 1935-39.
- 1908. "Zur ältesten Geschichte des ägyptischen Seeverkehrs mit Byblos und dem Libanongebiet", *Zeitschrift für ägyptische Sprache und Altertumskunde*, XLV: 7-14.
- 1912. "R. Weill Les Décrets royaux de l'ancien empire égyptien", *Göttingische gelehrte Anzeigen*, CLXXIV: 705-26.
- Seybald, C. F. 1927. "Granada", *Encyclopaedia of Islam*, II: 175-7. Leiden and London.
- Shattuck (George Cheever), Redfield (Robert), and Mackay (Katheryn). 1933. "Part I: General and Miscellaneous Information about Yucatan", ehaps. 1-5 of *The Peninsula of Yucatan*, CIW, 431. Shih Chi. Po-na ed. Commercial Press.
- SLRUN. *Slave Labor in Russia. The Case Presented by the American Federation of Labor to the United Nations*. A. F. of L., 1949.
- SM. *Soils and Men. Yearbook of Agriculture*, 1938. Washington, D.C.
- Smith, Adam. 1937. *An Inquiry into the Nature and Causes of The wealth of Nations*. Modern Library, New York.
- Smith, Arthur H. 1897. *Chinese Characteristics*. Edinburgh and London.
- 1899. *Village Life in China*. New York.
- Smith, Vincent A. 1914. *The Early History of India*. 3d ed. Oxford.
- 1928. *The Oxford History of India*. 2d ed. Oxford.
- Smith, Wilfred Cantwell. 1946. "Lower-class Uprisings in the Mughal Empire", *IC*, XX, No. 1: 21-40.
- 1946a. *Modern Islam in India*. London.
- Socialist Asia*. Published monthly by the Asian Socialist Conference, Rangoon.

- (E-und Mu-Konjugation). *Mitteilungen der Vorderasiatisch-Aegyptischen Gesellschaft*, XXXIX, No. 2. Leipzig.
- Schramm, Percy Ernst. 1924. "Das Herrscherbild in der kunst des Frühen Mittelalters", *Bibliothek Warburg, Vorträge 1922-23*, I: 145-224. Leipzig.
- Schubart, Wilhelm. 1922. *Ägypten von Alexander dem Grossen bis auf Mohammed*. Berlin.
- 1943. *Justinian und Theodora*. Munich.
- Schuster, Sir George, and Wint, Guy. 1941. *India & Democracy*. London.
- Schwartz, Benjamin I. 1951. *Chinese Communism and the Rise of Mao*. Cambridge, Mass.
- Scott, George Ryley. 1943. *The History of Torture throughout the Ages*. London.
- Sears, Paul B. 1951. "Pollen Profiles and Culture Horizons in the Basin of Mexico", *Selected Papers of the XXIXth Intenational Congress of Americanists*: 57-61. Chicago.
- Seeck, Otto. 1901. "Cursus Publicus", *Pauly-Wissowa*, IV: 1846-63. Stuttgart.
- Segrè, Angelo. 1943. *An Essay on the Nature of Real Property in the Classical World*. New York.
- Seidl, Erwin. 1951. *Einführung in die ägyptische Rechtesgeschichte bis zum Ende des neuen Reiches*. Glückstadt, Hamburg and New York.
- Seler, Eduard. GA. *Gesammelte Abhandlungen zur Amerikanischen Sprach-und Alterthumskunde*. 5 vols. Berlin, 1902-23.
- Seler, Eduard. 1927. *Fray Bernardino de Sahagun*. Stuttgart.
- Seligman, Edwin R. A. 1914. *Principles of Economics*. New York and London.

- (476_565). Vol. II of *Histoire du Bas-Empire*. Paris, Brussels and Amsterdam.
- _____. 1951. "Introduction à l'histoire et aux institutions byzantines", *Traditio*, VII: 95_168.
- Steinwenter, Artur. 1920. *Studien zu den koptischen Rechsurkunden aus Oberägypten*. Leipzig.
- Stengel, Paul. 1920. *Die griechischen kultusaltertümer*. Munich.
- Stephens, John L. ITCA. *Incidents of Travel in Central America, Chiapas, and Yucatan*. 12th ed. 2 vols. New York.
- _____. 1848. *Incidents of Travel in Yucatan*. 2 vols. New York. 1863_77.
- Stepniak. 1888. *The Russian Peasantry*. New York.
- Stevenson, G. H. 1934. "The Imperial Administration", *CAH*, X: 182_217. Cambridge.
- Steward, Julian H. 1949. "Cultural Causality and Law: a Trial Formulation of the Development of Early Civilizations", *AA*, LI: 1_27.
- _____. 1953. "Evolution and Process", in *Anthropology Today*, ed. kroeber: 313_26. Chicago.
- _____. 1955. "Introduction: the Irrigation Civilizations, a Symposium on Method and Result in Cross-Cultural Regularities", in *Irrigation Civilizations: a Comparative Study*: 1_5. Social Science Monographs, 1. Pan-American Union, Washington. D.C.
- Stöckle, Albert. 1911. *Spätromische und byzantinische Zünfte*. *Klio. Beiträge zur alten Geschichte*. Supplement. no. 9, Leipzig.
- Strabo. *The Geography of Strabo*, with an English trans. by Horace Leonard Jones. 8 vols. New York, 1917_32.
- Strong (William Duncan), Kidder (A.), and Paul (A. J. D., Jr). 1938. *Harvard University Archaeological Expedition to Northwestern*

- Sombart. Werner. 1919. *Der moderne Kapitalismus*. 2 vols. Munich and Leipzig.
- Speiser, E. A. 1942. "Some Sources of Intellectual and Social Progress in the Ancient Near East", in *Studies in the History of Science*: 51_62. Philadelphia, 1941. Revised reprint.
- Spiegelberg, Wilhem. 1892. *Studien und Materialien zum Rechtswesen des Pharaonenreiches*. Hanover.
- _____. 1896. *Rechnungen aus der Zeit Setis, I*. Text. Strassburg.
- Spuler, Bertold. 1943. *Die Goldene Horde. Die Mongolen in Russland 1223_1502*. Leipzig.
- _____. 1952. *Iran in Früh-Islamischer Zeit*. Wiesbaden.
- Staden, Heinrich von. 1930. *Aufzeichnungen über den Moskauer Staat*, ed. Fritz Epstein. Hamburg University, Abhandlungen aus dem Gebiet der Auslandskunde, XXXIV. Hamburg.
- Stalin, Joseph. S. *Sochinenia*. 13 vols. Moscow, 1946_51.
- _____. 1939. "Dialectical and Historical Materialism", in *History of the Communist Party of the Soviet Union (Bolsheviks), Short Course*, ed. by a Cammission of the Central Committee of the CPSU (B.), and authorized by the Central Committee of the CPSU (B.). New York.
- _____. 1942. *Selected Writings*. New York.
- Stamp, L. Dudley. 1938. *Asia, a Regional and Economic Geography*. 4th ed. New York.
- Stein, Ernst. 1920. "Ein Kapitel vom persischen und Vom byzantinischen Staate", *Byzantinisch-Neugriechische Jahrbücher*, I: 50_89.
- _____. 1928. *Vom römischen zum byzantinischen Staate. Geschichte des spätromischen Reiches*, I. Vienna.
- _____. 1949. *De la Disparition de l'empire d'Occident à la mort de Justinien*

- 1942. *America in the New Pacific*. New York.
- Taylor, Lily Ross. 1931. *The Divinity of the Roman Emperor*. Middletown, Conn.
- TEA. 1915. *Tell-el-Amarna Tablets. Die El-Amarna-tafeln...* ed. J. A. Knudtzon, revised by Otto Weber and Erich Ebeling. 2 vols. Leip. Zieg.
- Têng Ssü-yü and Biggstaff, Knight. 1936. *An Annotated Bibliography of Selected Chinese Reference Works*. Harvard-Yenching Institute, Peiping.
- Tezozomoc. Hernando Alvarado. 1944. *Crónica Mexicana escrita hacia el año de 1598*, notes y Manuel Orozco y Berra. Mexico City.
- Thompson. R. Campbell, and Hutchinson, R. W. 1929. *A Century of Exploration at Nineveh*. London.
- Thompson, Virginia. 1941. *Thailand: the New siam*. New York.
- Thornburg (Max Weston), Spry (Graham), and Soule (George). 1949. *Turkey: an Economic Appraisal*. New York.
- Thucydides. 1942. "The Peloponnesian War", *The Greek Historians*, trans. Benjamin Jowett, ed. Francis R. B. Godolphin: 567-1001. New York.
- Thureau-Dangin, F. 1907. *Die sumerischen und akkadischen Königsinschriften*, Vorderasiatische Bibliothek, I, Pt. 1. Leipzig.
- Timasheff, Nicholas S. 1946. *The Great Retreat. The Growth and Decline of Communism in Russia*. New York.
- Titiev, Mischa. 1944. *Old Oraibi—a Study of the Hopi Indians of the Third Mesa*. PMAAE, Reports, XXII, No. 1. Cambridge, Mass.
- Tolstov, S. 1950. "For Advanced Soviet Oriental Studies", *Kultura i zhizn*, Aug. 11, trans. in *Current Digest of the Soviet Press*. XI. No. 33: 3-4.
- Tomsin, A. 1952. "Etude sur les *πρεσβυτεροι* des villages de la *χώρα* Honduras, 1936. Smithsonian Miscellaneous Collections, XCVII, No. 1. Washington, D.C.
- Struve, Peter. 1942. "Russia", in *CEHE*, I: 418-37. Cambridge.
- Struve, V. V. 1940. "Marksovo opredelenie ranneklassovogo obshchestva", *Sovetskaya Etnografia, Sbornik Statei*, Fasc. 3: 1-22.
- Stubbs, William. CHE. *The constitutional History of England*. 2 vols. Oxford, 1875-78.
- Suetonius Augustus. C. *Suetoni Tranquilli quae supersunt omnia*, ed. Karl Ludwig Roth. Leipzig, 1886.
- Sui Shu. Po-na ed. Commercial Press.
- sumner, B. H. 1941. *A Short History of Russia*. Revised ed. New York.
- Sun Tzu. 1941. "On the Art of War", in *Roots of strategy*, ed. Thomas R. Philips: 21-63. trans. Lionel Giles. Harrisburg, Pa.
- Ta Ch'ing yü-Li hui chi pien lan. Hupeh, 1872.
- Ta T'ang Hsi-yü Chi in Ssü-pu Ts'ung k'an.
- Tabari, 1879. *Geschichte der perser und Araber zur Zeit der Sasaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, trans. T. Nöldeke. Leiden.
- Taeschner. Franz. 1926. "Die Verkehrslage und das Wegenetz Anatoliens im Wandel der Zeiten", *PM*, LXXII: 202-6.
- Takekoshi, Yosoburo. 1930. *The Economic Aspects of the History of the Civilization of Japan*. 3 vols. London.
- Tang, Peter. Ms. "Communist China Today: Domestic and Foreign policy", In press.
- Tarn, W. W. 1927. *Hellenistic Civilisation*. London.
- Taubenschlag, Raphael. 1944. *The Law of Greco-Roman Egypt in the Light of the Papyri*. New York.
- Taylor, George E. 1936. *The Reconstruction Movement in China*. Royal Institute of International Affairs, London.

- problems of the Chinese Revolution), *Bolshevik*, VIII: 17-40. Moscow.
- Vāsishtha. 1898. In *Sacred Laws of the Āryas*, trans. Georg Bühler, SBE, II: 1-140. New York.
- Veblen, Thorstein. 1945. *What Veblen Taught*, selected writings, ed. Wesley C. Mitchell. New York.
- 1947. *The Engineers and the Price System*. New York.
- Vernadsky, George. 1943: *Ancient Russia*. 1948: *Kievan Russia*. 1953: *The Mongols and Russia*. Vols, I-III of *History of Russia*, by G. Vernadsky and M. Karpovich. New Haven.
- Vinogradoff, Paul. 1908. *English Society in the Eleventh Century*. Oxford.
- Vishnu. 1900. "The Institutes of Vishnu", trans. Julius Jolly, SBE, VIII. New York.
- Vladimirtsov, B. 1948. *Le Régime social des Mongols. Le Féodalisme nomade*, trans. Michel Carsow, Paris.
- Voigt, Moritz. 1893. "Privataltertümer und Kulturgeschichte", *Der römischen Staats-, Kriegs- und Privataltertümer*, by Herman Schiller and Voigt: 271-465. Munich.
- Vyshinsky, Andrei Y. 1948. *The Laws of the Soviet State*, trans. Hugh W. Babb, with an intro. by John N. Hazard. New York.
- Waltz, Georg. 1880. *Deutsche Verfassungsgeschichte*, I. 3d ed. Berlin.
- Walker, Richard L. 1955. *China under Communism. The First Five Years*. New Haven.
- Wallace, Sherman Le Roy. 1938. *Taxation in Egypt*. Princeton.
- Walther, Arnold. 1917. "Das altbabylonische Gerichtswesen", *Leipziger Semitistische Studien*, VI: Fase 4-6.
- Wan Kuoting. 1933. *Chung-kuo T'ien Chih Shih*. Nanking.

- égyptienne", *Bulletin de la Classe des Lettres et des Sciences Morales et politiques*, Académie Royale de Belgique, Ser. 5, XXXVIII: 95-130.
- Torquemada, Fray Juan de. 1943. *Monarquía Indiana*. 3d ed. 3 vols. Mexico City.
- Tout, T. F. 1937. *Chapters in the Administrative History of Mediaeval England*, II. Manchester University Press.
- Tozzer, Alfred M. 1941. *Landa's relación de las cosas de Yucatan*, trans. with notes, PMAAE, Reports, XVIII, Cambridge, Mass.
- Tritton, A. S. 1930. *The Caliphs and Their Non-Muslim Subjects*. London and Madras.
- Trotsky, Leon. (Trotzki). 1923. *Die russische Revolution 1905*. Berlin.
- 1928. *The Real Situation in Russia*. trans. Max Eastman. New York.
- (Trotzki). 1931. *Geschichte der russischen Revolution. Februar-revolution*. Berlin.
- 1939. *The Living Thoughts of Karl Marx Based on Capital: a Critique of political Economy*. Philadelphia.
- Tso Chuan Chu Shu. Ssu-pu Pei-yao.
- Tugan-Baranowsky, M. 1900. *Geschichte der russischen Fabrik*, ed. B. Minzes. Suppl. to *Zeitschrift für Sozial- und Wirtschaftsgeschichte*, V-VI.
- Vaillant, George C. 1941. *Aztecs of Mexico*. Garden City. New York.
- Vancouver, Captain George. 1798. *A Voyage of Discovery to the North Pacific Ocean and Round the World*. 3 vols. London.
- Vandenbosch, Amry. 1949. "Indonesia", in Mills and Associates, *The New World of Southeast Asia*: 79-125. New York.
- Van Nostrand, J. J. 1937. "Roman Spain", in *ESAR*, III: 119-224. Baltimore.
- Varga, E. 1928. "Osnovniye problemy kitaiskoi revolyutsii" (Fundamental

- Whitney, William Dwight. 1905. *Artharva-Veda Samhitā*, revised by Charles Rockwell Lanman. Harvard Oriental Series, VII. Cambridge.
- Widenmann, A. 1899. "Die Kilimandscharo-Bevölkerung Anthropologisches und Ethnographisches aus dem Dschaggalande", *PM*, Suppl. XXVII, No. 129.
- Widtsoe, John A. 1926. *The principles of Irrigation Practice*. New York and London.
- 1928. *Success on Irrigation Projects*. New York and London.
- Wiedemann, A. 1920. *Das alte Ägypten*. Heidelberg.
- Wiet, Gaston. 1932. "L'Égypte Musulmane de la conquête Arabe à la conquête Ottomane", *Précis de l'Histoire d'Égypte*, II: 107-294.
- 1937. *L'Égypte Arabe de la conquête Arabe à la conquête Ottomane*, Vol. IV of *Histoire de la Nation Egyptienne*. Paris.
- Wilbur, C. Martin. 1943. *Slavery in China during the Former Han Dynasty*. Chicago.
- Wilcken, Ulrich. 1899. *Griechische Ostraka aus Aegypten und Nubien*. 2 vols. Leipzig and Berlin.
- 1912. *Historischer Teil: Grundzüge*, Vol. I, Pt. 1, of *Grundzüge und Chrestomathie der Papyruskunde*, by L. Mitteis and U. Wilcken. Leipzig and Berlin.
- Willcocks, W. 1889. *Egyptian Irrigation*. London and New York.
- 1904. *The Nile in 1904*. London and New York.
- Wiley, Gordon E. 1953. *Prehistoric Settlement Patterns in the Virú Valley, Perú*. SIBAE, CLV.
- 1953a. "Archeological Theories and Interpretation: New World", *Anthropology Today*, ed. A. L. Kroeber: 361-85. Chicago.
- Williams, Sir Edward Leader. 1910. "Canal", *Encyclopaedia Britannica*, V: 168-71. 11th ed.

- Warriner, Doreen. 1948. *Land and Poverty in the Middle East*. Royal Institute of International Affairs. London and New York.
- Wb. *Wörterbuch der ägyptischen Sprache*, IV-VI, ed. Adolf Erman and Hermann Grapow. Berlin and Leipzig, 1930-31, 1950.
- Weber, Max. RS. *Gesammelte Aufsätze zur Religionssoziologie*. 3 vols. Tübingen, 1922-23.
- WG. *Wirtschaft und Gesellschaft. Grundriss der Sozialökonomik*, Pt. 3. Tübingen, 1921-23.
- 1906. "Russlands Übergang zum Scheinkonstitutionalismus", *ASS*, V: 165-401.
- Weissberg, Alexander. 1951. *The Accused*. New York.
- Wellhausen, J. 1927. *The Arab Kingdom and its Fall*, trans. Margaret Graham Weir. University of Calcutta.
- Wên-hsien T'ung-k'ao. Commercial Press, Shanghai.
- Werner, E. T. C. 1910. *Descriptive Sociology: or, Groups of Sociological Facts, Classified and Arranged by Herbert Spencer. Chinese*. Compiled by E. T. C. Werner, ed. Henry R. Tedder. London.
- Westermann, William Linn. 1921. "The 'Uninundated Lands' in Ptolemaic and Roman Egypt", Pt. 2, *Classical philology*, XVI: 169-88.
- 1922. "The 'Dry Land' in Ptolemaic and Roman Egypt", *Classical philology*, XVII: 21-36.
- 1937. "Greek Culture and Thought", and "Slavery, Ancient", *ESS*, I: 8-41; XIV: 74-7.
- White, Leslie A. 1932. "The Acoma Indians", SIBAE, *Forty-seventh Annual Report*: 17-192.
- 1942. *The Pueblo of Santa Ana, New Mexico*. Memoir Series, American Anthropological Association, LX.

- 1935. "The Foundations and Stages of Chinese Economic History", *Zeitschrift für Sozialforschung*, IV: 26–60.
- 1936. "Wirtschaftsgeschichtliche Grundlagen der Entwicklung der Familienautorität", *studien über Autorität and Familie, schriften des Instituts für Sozialforschung*, V. Paris.
- 1938. "Die Theorie der oreintalischen Gesellschaft", *Zeitschrift für sozialforschung*, VII: 90–122.
- 1938a. *New Light on Chinese Society*. International Secretariat, Institute of Pacific Relations.
- 1940. "Meteorological Records from the Divination Inscriptions of Shang", *Geographical Review*, XXX: 110–33.
- 1947. "Public Office in the Liao Dynasty and the Chinese Examination System", *Harvard Journal of Asiatic Studies*, X: 13–40.
- 1949. "General Introduction", *History of Chinese Society, Liao*: 1–35. Philadelphia.
- 1950. "Russia and Asia", *World Politics*, II, No. 4: 445–62.
- 1951. "The Influence of Leninism–Stalinism on China", *Annals of the American Academy of Political Science*, CCLXXVII: 22–34.
- 1953. "The Ruling Bureaucracy of Oriental Despotism: a Phenomenon That Paralyzed Marx", *Review of Politics*, XV, No. 3: 350–9.
- 1955. "Developmental Aspects of Hydraulic Societies", in *Irrigation Civilizations: a Comparative Study*: 43–52. Social Science Monographs, 1. Pan–American Union, Washington, D.C.
- 1955a. *Mao Tse–tung. Liberator or Destroyer of the Chinese Peasants*. Publishen by the Free Trade Union Committee, A. F. of L., New York.
- 1956. "Hydraulic Civilizations", *Man's Role in Changing the Face of*

- Williams, James. 1911. "Torture", *Encyclopaedia Britannica*, XXVII: 72–9. 11th ed.
- Williams, S. Wells. 1848. *The Middle Kingdom*. 2 vols. New York and London.
- Williamson, H. B. WAS. *Wang–An–Shih, a Chinese Statesman and Educationalist of the Sung Dynasty*. 2 vols. London, 1935–37.
- Wilson, John A. 1950. "Egyptian Myths, Tales, and Mortuary Texts", "Documents from the Practice of Law: Egyptian Documents", and "Proverbs and Precepts: Egyptian Instructions", in *ANET*: 3–36, 212–17, 412–25. Princeton.
- 1951. *The Burden of Egypt*. Chicago.
- Wipper, R. 1947. *Ivan Grozny*, trans. J. Fineberg. Moscow.
- Witz, paul. 1929. *Der Reisbau und die Reisbaukulte auf Bali und Lom–bok*. Leiden.
- Wittfogel, Karl August. 1924. *Geschichte der bürgerlichen Gesellschaft*. Vienna.
- 1926. *Das erwachende China*. Vienna.
- 1927. "Probleme der chinesischen Wirtschaftsgeschichte", *ASS*, LVIII, No. 2: 289335.
- 1927. "Geopolitik, geographischer Materialismus und Marxismus", *UBM*, III: 17–51, 485–522, 698–735.
- 1929a. "Voraussetzungen und Grundelemente der chinesischen Landwirtschaft", *ASS*, LXI: 566–607.
- 1931. *Wirtschaft und Gesellschaft Chinas, Erster Teil, Produktivkräfte, Produktions–und Zirkulationsprozess*. Leipzig.
- 1931a. "Hegel über China", *UBM*, V: 346–62.
- 1932. "Die natürlichen Ursachen der Wirtschaftsgeschichte", *ASS*, LXVII: 466–92, 579–609, 711–31.

- auswärtige Politik der Zarismus", *Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung*, VIII: 40-75.
- Zurita. 1941. "Breve relación de los señores de la Nueva España", *Nueva colección de documentos para la historia de México*, XVI: 65-205.

- the Earth*", ed. William L. Thomas. Jr., Wenner-Gren Foundation. Chicago.
- Wittfogel, Karl A., and Fêng Chia-shêng. 1949. *History of Chinese Society, Liao*, American Philosophical Society. *Transactions*, XXXVI. Philadelphia.
- Wittfogel, Karl A., and Goldfrank, Esther S. 1943. "Some Aspects of Pueblo Mythology and Society", *Journal of American Folklore*, January-March 1943: 17-30.
- Wolfe, Bertram D. 1948. *Three Who Made a Revolution*. New York.
- Wright, Walter Livingston, Jr. 1935. *Ottoman Statecraft*. Princeton.
- Wüstenfeld, F. 1880. "Das Heerwesen der Muhammedaner nach dem Arabischen", *Abhandlungen der Historisch-Philologischen Classe der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen*, XXIV, No. 1.
- Xenophon. 1914. *The Education of Cyrus*. Evrymans Library. London and New York.
- Yājñavalkya Smṛiti*. With Mitākṣarā. *The Law of Inheritance*, trans. Pandit Mohan Lal, in *Sacred Books of the Hindus*, II, No. 2. Allahabad City, no date.
- Yang, Martin C. 1945. *A Chinese Village*. New York.
- Yen T'ieh Lun* by Huan K'uan. Shanghai, 1934.
- Yüan Shih*. Po-na ed. Commercial Press.
- Yüeh Hai Kuan Chih*. Tao-kuang edition.
- Zagorsky, S. O. 1928. *State Control of Industry in Russia during the War*, Pt. II of *Economic and Social History of the World War*, Russian Series. New York.
- Zinowjew, G. 1919. "Der russische Sozialismus und Liberalismus über

نمایه اسامی

آبادورای، ۴۲۳	آسیا و تسلط غرب (کتاب)، ۶۷۸
آپولو دوروس، ۲۵۱	آسیای صغیر، ۳۱۱
آتاتورک، کمال، ۶۶۵، ۶۷۹	آسیای غربی، ۶۰، ۳۱۲، ۴۰۵، ۴۳۹، ۵۴۴
آتلیکس کو، ۴۴	۵۴۸، ۶۳۶
آتن، ۱۱۳، ۱۱۸، ۲۱۰، ۳۱۰، ۵۶۱	آسیای مرکزی، ۴۹
آتیکا، ۱۳۵	آسیای مرکزی و جنوبی، ۴۵
آتی، ۱۰۵، ۱۰۹	آسیای میانه، ۵۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۳۰۹، ۴۴۶
آناد نیراری دوم، ۵۴۴	آشور، ۶۰، ۶۸، ۲۰۸، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۱۰
آدمز، ار، ۶۳۴	۳۳۲، ۴۰۰، ۴۱۶، ۵۴۴
آذربایجان، ۴۸۱	آشور باستان، ۲۶۵
آراگولیس، ۳۱۰، ۳۰۹	آفریقا، ۱۱۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۶۳
آراگون، ۳۴۱، ۳۴۲	آفریقای شرقی، ۱۸، ۳۶۹، ۵۴۷
آرمیلاس، پدرو، ۱۲، ۴۴، ۶۳۴	آفریقای شمال غربی، ۲۰۴
آرنولد، ۱۵۵	آفریقای شمالی، ۶۰
آزاکوا، ۳۱۲	آکروپولیس، ۳۱۰
آزتک مکزیک، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۲، ۲۴۲	آکید، ۳۷۵
۲۶۷، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۲۹، ۴۳۰	آکیل تامگاری، ۴۱۸
۴۴۴، ۴۹۳، ۴۹۸، ۶۵۳	آگوا، ۲۹۴
آسله پیوس، ۲۵۱	آلکاندر، ۲۴۳
آسیا، ۸۰، ۳۰۳، ۳۲۵، ۳۵۵، ۵۷۴، ۵۷۹	آلمان، ۱۱، ۱۳۶، ۱۳۹، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۰
۵۸۴، ۶۲۶، ۶۴۹، ۶۶۸، ۶۷۹، ۶۸۱	۴۲۷، ۴۶۹، ۶۱۱، ۶۶۹

آلمان غربی، ۳۳۳	اتحادیه هانزا، ۴۱۳	اشکانیان، ۴۳۸	اسپانیایی‌ها، ۶۵۸
آمریکا، ۱۱، ۶۴، ۷۶، ۳۰۳، ۳۲۵، ۳۴۳	آتروا - ودا - شامیتا، ۴۱۱	اشنایدر، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۳۷	اسپرتیاس، ۶۸۵
۶۰۶، ۵۶۴، ۴۴۵	ایتروسکان‌ها، ۳۱۱	اصول اقتصاد سیاسی (کتاب)، ۵۷۳، ۵۸۴	اسپژو، ۳۶۵
آمریکای باستان، ۵۵۷، ۵۴۴، ۵۴۶	اتریش، ۳۳۹، ۳۴۷	۵۹۳	اسپنر، ۵۶۸
آمریکای جنوبی، ۴۵، ۴۳	ارتشا، ۱۲۴	افغانستان، ۲۶۶	اسپورس، ۵۴۸
آمریکای شمالی، ۳۳، ۳۴۳	ارتش منچوها، ۱۱۲	افلاطون، ۲۵۱	استالین، ۲۴، ۲۱۷، ۲۴۵، ۴۷۴، ۴۸۱، ۵۲۲
آمریکای لاتین، ۲۶	ارته شتره (کتاب)، ۹۰، ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۱	اقتصاد و جامعهٔ چینی (کتاب)، ۲۳	۵۸۲، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۲
آمریکای مرکزی، ۴۰، ۴۴، ۵۱، ۶۰، ۷۰	۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۵۲	اقیانوس آرام، ۱۸	۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۰
۴۶۰، ۳۴۳، ۲۹۱، ۱۱۷، ۸۰	۵۱۷	اقیانوس اطلس، ۳۳۳	استامبول، ۷۹، ۲۷۱، ۶۶۴، ۶۶۵
آمستردام، ۱۱	اردشیر دوم، ۱۵۸	اکبرشاه، ۸۵، ۴۲۶	استامپ، ۴۱۲
آمیانونس، ۵۵۰	ارسطو، ۹، ۱۳۶، ۲۵۳، ۳۲۷، ۴۰۹	اکتون، لرد، ۲۱۲	استان چیملی، ۱۰۱
آناتولی، ۱۵۵	ارمن، ۲۲۲	اکزاکا، ۳۴۳	استبداد شرقی (کتاب)، ۱۱
آنتی دورینگ (کتاب)، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹	اروپا، ۱۵، ۱۶، ۶۴، ۸۰، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۹۳	آکوستا، ۳۴۳	استرابو، ۹۲
۶۰۹، ۶۰۸، ۵۹۶، ۵۹۰	۲۹۸، ۳۲۵، ۳۲۵، ۳۸۴، ۴۱۰، ۵۰۱	آکرا، ۷۹	استرالیا، ۴۵۸، ۵۵۸، ۵۶۴
آند، ۷۱، ۷۶، ۹۷	۵۶۲، ۵۶۳، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۵۲	آلاکابالرس، ۵۴۸	استراتنگ، دبلیو. دی، ۶۳۴
آندو مکزیک، ۴۹	۶۶۰، ۶۵۹	الکساندر، ۳۷۸	استروف، ۶۲۱
آندهوا، ۱۱۱	اروپای پساغودالی، ۴۳۱	المُحَلّی، ۱۲۷	استیفنز، ۲۹۳، ۲۹۴
آن‌هوای چین (نام ولایت)، ۵۲۵	اروپای جنوب‌شرقی، ۶۵۱	الیس، ۳۷۷، ۳۸۲	استکهلم، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۲۳
آبالون، ۵۵۵	اروپای شرقی، ۶۷۸	الیوت، ۵۱۲	استوکل، ۱۹۳
آیتکن، ۱۱۶	اروپای غربی، ۱۲۸، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۳۵	الیوت، سرچارلز، ۳۶۷	استولی‌پین، ۲۸۶
آیزنهاور، ۲۲۴	۳۴۸، ۳۳۷	أمان، ۱۰۵	استیوارد، جی. ایچ، ۱۲، ۶۳۴، ۶۴۵
آیلوس‌های اینکایی، ۴۳۸	اروپای فئودالی، ۲۶، ۶۰، ۸۳، ۱۰۸، ۱۴۸	امپراتور شیخه-نسو، ۵۵۳	استیونسون، ۳۳۱
آیین کفوسیوس، ۲۴۱	۳۱۴	امپراتوری اینکا، ۱۳۴، ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۶۶	اسکاتلند، ۳۳۳
آبرگون، ۳۴۳	اروپای قرون وسطایی، ۸۲، ۸۸، ۱۳۷، ۱۴۱	۲۶۷، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۸۳، ۶۶۱	اسکاندیناوی، ۳۱۸، ۳۴۰، ۵۵۸
ایرهارد، ۵۰۱	۱۴۹، ۱۵۰، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴	۲۸۰، ۱۱۰، ۲۸۱	اسکندر، ۷۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۳۲۷
این‌اثیر، ۱۱۰	۴۳۰	امپراتوری بیزانس، ۹۰، ۹۸، ۱۹۷، ۲۶۸، ۲۶۹	اسمیت، آدام، ۹، ۴۷، ۴۸، ۹۲، ۱۹۱، ۲۴۸
ابن‌حوقل، ۳۳۸	اروپای مرکزی و غربی، ۴۳۲، ۵۶۴	۲۸۲، ۳۳۲، ۵۲۳، ۵۴۸، ۵۸۹، ۶۷۹	۴۲۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۵، ۵۱۲، ۵۷۲
ابوسعید پادشاه ایلخانی، ۲۵۳	ایرهارد، ۴۸۷	امپراتوری سونگ، ۵۵۲	۵۷۳، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۰
اتحاد جماهیر شوروی، ۱۰، ۲۳، ۲۴، ۱۸۰	اسپارت، ۶۳۹	امپراتوری عثمانی، ۱۱۰، ۲۶۶، ۵۵۴، ۶۶۴	اسمیت، دبلیو. سی، ۵۰۷
۱۸۱، ۴۶۹، ۴۸۱، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۵۶	اسپارت باماراتوس، ۱۰۴	۲۸۳، ۲۸۰، ۲۸۲	اسنت، ۷۱
۵۹۶، ۶۱۴، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۶۷، ۶۷۱	اسپانیا، ۱۳۹، ۲۰۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۴	۵۵۲	اشینگلر، ۵۷۰، ۵۷۱
۶۷۴، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۱	۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۶۶	امپراتوری کارولتین، ۱۱۰	اشپولر، ۳۴۴، ۳۴۵
اتحادیه آرتک مکزیک، ۲۶۶	۶۳۹، ۶۵۳، ۶۵۹	امپراتوری لاتین، ۲۸۳	اشنادن، ۳۷۷، ۳۵۰
اتحادیه کارگری سراسری روسیه، ۶۱۱	اسپانیای مسلمان، ۴۲۲		اشکانی، ۴۳۹

بور دوسین، ۳۱۷	پر سکا، ۵۷۳، ۳۴۳، ۳۴۲
بولت، ۱۲۲	پرو، ۵۹، ۱۹۲، ۲۶۵، ۳۴۳، ۳۹۴، ۳۹۹
بولیس، ۶۸۵	۴۰۰، ۴۲۵، ۴۴۳، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۱
بویارسکایا دوما، ۳۱۸	پروتوکل، ۶۰۴، ۵۹۹
بهاگاوادگیتا (کتاب)، ۲۱۶، ۲۰۳	پروکویوس، ۹۸
بیج، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸	پرونچال، لوی، ۳۳۷، ۴۲۲
بیروت، ۶۵۵	پروی اینکا، ۱۱۷، ۳۴۳، ۴۲۶، ۴۳۵، ۶۵۳
بیزانس، ۱۱۹، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۰	پریکلس، ۳۲۷، ۵۶۱
۱۹۷، ۲۰۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۷۴، ۲۷۶	پسکوف، ۳۴۸
۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۸	پتر اول، ۳۰۱
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۴۶، ۳۵۱	پتر کبیر، ۳۴۶، ۵۷۷
۳۵۲، ۳۵۵، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۹	پکن، ۶۷۸
۴۳۴، ۴۴۷، ۴۸۲، ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۲۳	پلاتونوف، ۳۱۹
۵۲۴، ۵۲۶، ۵۴۹، ۶۴۶، ۶۴۸	پلاگو، ۵۴۸
بیسمارک، ۵۸۱	پلخانوف، ۵۷۲، ۵۸۰، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰
بین النهرین، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۷۲	۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۸، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۸۰
۹۱، ۱۵۳، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴	۶۸۱
۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۸۴، ۳۹۴، ۴۱۵	پوئبلو، ۶۶، ۷۲
۴۲۲، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۸۷، ۴۹۹، ۶۲۲	پوئبلو (ساختمان)، ۶۵، ۱۱۹، ۲۳۸، ۳۰۴
بین النهرین جنوبی، ۳۹۹، ۵۱۴	۳۶۷
پاپ اینوینست سوم، ۱۴۹	پوئبلوهای آمریکا، ۲۲۷، ۲۳۸
پاپ گره گوری هفتم، ۱۴۹	پوئبلوهای زونی، ۲۶۷
پاتنا (شهر)، ۵۱۲	پوئبلوهای کوانته ریوگرانده، ۲۶۵
پادشاهان پرگامون، ۴۳۹	پوئبلوهای هوپی، ۳۰۳
پارس، ۶۹، ۱۵۴	پوبلیکوس، کورسوس، ۹۸
پارسونز، ۱۱۶، ۳۶۵	پویلاین ونیز، ۳۳
پالرم، آنجل، ۱۲، ۴۴، ۶۳۴	پورویتا، ۱۶۰، ۱۶۱
پالرمو، ۳۳۶	پوزییس، ۵۴۸
پانکو، ۲۶۲	پوشکین، ۳۴۴
پانین، کنت، ۵۲۶	پولیاک، ۴۴۱، ۴۴۲، ۵۱۲
پاولوسیلوانسکی، ۳۱۷	پولیوسوس، ۴۰۹
پاینتکار، ۶۷۸	پولیش سوسیالیست (روزنامه)، ۶۰۲، ۶۰۳
پین، ۱۴۹	پومش چی کی، ۴۰۶، ۴۲۹
پوایس، ۷۴	پونا، ۱۹۴

پونت، ۳۹۷	تروتسکی، ۶۱۸، ۶۲۰
پونهو، ۶۳	تزار اوگوستوس، ۹۸
پیتر اول، ۲۹۹	تزار نیکلای دوم، ۶۵۵
پی، جی، برد، ۶۳۴	تزوکو، ۷۵
پیزارو، هرماندو، ۷۱، ۳۴۳	تروزوموک، ۴۰۳
پینگ، ور پی، ۵۳۵	تزوگونگ، ۵۳۴
تاتارها، ۳۴۳، ۳۴۴	تسالی، ۶۳۹
تاج محل، ۷۹	تسوچو، تونگ، ۱۲، ۵۴۲
تاریخ دودمان سوی، ۷۴	تقلق، ۷۳
تاریخ رسمی دودمان هان (کتاب)، ۷۰	تکامل سرمایه داری در روسیه (کتاب)، ۵۸۰
تاریخ سزی مغولها، ۳۴۵	تکس کوکو (منطقه)، ۴۴
تاریخ مستند کمونیسم چین (کتاب)، ۶۲۰	تمدن بین النهرین، ۱۶۲
تاریخ هند بریتانیا (کتاب)، ۵۷۳	تمدن مایا، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱
تاسیتوس، ۳۷۲	۳۰۳، ۳۰۲
تاکتیکالونیس (کتاب)، ۱۰۴، ۲۷۸	تمدن مینوسی، ۳۰۹
تاگور، ۶۸۱	تنک، ۵۱۱
تامسون، ۵۶۹	توبا، ۵۲۹
تانبا، ۱۹۴	توتاموس سوم، ۵۴۴
تانگ، ۱۹۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۷، ۵۴۸	تورگنیف، ۶۵۱
تاوت، ۱۰۲	توزر، ۲۹۶
تایلر، جورج، ۱۳	توسیدید، ۲۲۳
تایلند، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۲	توفانگ، لینجه، ۱۲
تایلند (سیام)، ۶۲	توکاگاوا، ۳۱۶
تبت، ۳۰۳	تولا، ۴۴
تحول سرمایه داری در روسیه، ۵۹۷	تولتکها، ۴۰۱
تردگلد، دانلا، ۱۲	تولستوی، ۶۰۴، ۶۵۱
ترکستان، ۳۲۵، ۳۴۵	تونگ کوان خواجه، ۵۴۸
ترکمنستان، ۴۸۱	تونگ، ماتوتسه، ۶۲۰، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷
ترکهای سلجوقی، ۲۷۶	۶۷۸، ۶۸۲
ترکهای عثمانی، ۲۷۱، ۲۸۰	توین پی، ۵۷۰، ۵۷۱
ترکیه، ۲۸۸، ۵۵۵، ۵۶۳، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۵	تی پاتو، ۱۹۱
۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۸	تیتو، ۴۸۲
ترکیه عثمانی، ۱۱۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۱	تیتوس، ۵۴۸
۲۴۴، ۲۸۷، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۳، ۴۲۹	تی فانگ، ۱۹۱
۴۴۲، ۴۹۳، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۳	تیگوا، ۶۵

- چین امپراتوری، ۴۲۱
چین باستان، ۴۵، ۱۱۲، ۲۰۵، ۳۹۱، ۳۹۳
چین دوره تانگ، ۳۱۳
چین دوره چو، ۱۱۶
چین روستایی؛ نظارت سلطنتی در سده نوزدهم (کتاب)، ۱۹۱
چین سنتی، ۲۲۲، ۲۴۷، ۴۳۰
چین شمالی، ۳۴۵
چین-شبه هوانگ-تی، ۵۴۶
چین کمونیست، ۱۰، ۴۲۰
چینگ، ۱۰۱، ۱۱۲، ۵۰۴، ۵۳۸
چین مرکزی و میانه، ۲۶۸
حزب کمونیست، ۶۷۲
حکومت آشور، ۱۵۴
حکومت امویه، ۲۶۸
حکومت روسیه، ۲۸۵
حکومت سونگ، ۱۱۳
حکومت مدنی (کتاب)، ۴۶۸
حکومت میکوکان، ۱۵۷
حکومت هاوایی، ۳۷۶
حکومت هخامنشی، ۱۱۳
حمورابی، ۲۲۱، ۲۳۶، ۴۰۰
حوزه مایا، ۲۹۲، ۲۹۵
خاور نزدیک، ۷۶، ۹۱، ۱۱۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲
دریاچه مکزیکو، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۰۴، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۱
دریاچه تاملیل، ۵۵۰، ۵۴۴، ۵۵۳، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۶۴، ۵۶۶
خسرو (یک قهرمان تاریخی)، ۵۱۲
خشیارشا، ۱۰۶، ۱۱۱
خط پستی لیاو، ۱۰۰
خط مینوسی، ۳۰۹
خلافت عباسی، ۹۸
خلافت منصور، ۲۲۸
خلفای فاطمی، ۹۹
- خلیج مکزیک، ۶۴
خلیفه القادر بالله، ۱۲۷
خلیفه عباسی، ۱۲۷
خواجه رشیدالدین فضل اله، ۲۵۳
خوان واولوآ، ۳۴۳
خولویی، ۳۱۷
دات، ار. پی.، ۶۲۵، ۶۲۶
دارماشاسترا، ۱۶۶
داریوش، ۱۱۱، ۱۵۴
داستایفکی، ۶۵۱
داغستان، ۴۸۱
دانشگاه سیاتل، ۳۱۵، ۴۶۳، ۵۲۰، ۵۴۱
دانشگاه کلمبیا، ۱۱
دانشگاه نیویورک، ۵۳۵
دانلد، مک، ۱۹۵
داوسون، ۵۱۲
دایرةالمعارف اسلامی (کتاب)، ۳۳۹
دایمل، ۷۴، ۳۹۴، ۳۹۵
در تاریخ، چه اتفاقی افتاد (کتاب)، ۶۲۶
دروژینا، ۳۱۸، ۳۱۹
دره نیل، ۲۷۵، ۲۵۹، ۵۸
دره ویرو، ۵۹
دریاچه تی-تی کاکا، ۳۸۸
دریاچه کویائیس، ۳۰۹
دریاچه مکزیکو، ۲۹۲
دریاسالار تاملیل، ۵۵۰
دریای سرخ، ۶۲
دریای مدیترانه، ۶۰، ۴۰۰
دشت پو، ۳۱۱
دلتای نیل، ۲۶۱
دمشق، ۲۶۸
یمومبین، گودفروی، ۲۲۸
دمیتري، ۳۴۴
دوبوآ، ۱۶۱، ۴۸۵

- تیماثیف، ۶۵۷
تیمون آتنی (کتاب)، ۲۵۲
تینگ، چی چائو، ۶۲۲، ۶۲۷
ثروت ملل (کتاب)، ۵۷۳
ثلاثی، محسن، ۵۶۹
جاتاکام (کتاب)، ۲۴۳، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۸۵
جامعه باستان (کتاب)، ۵۸۹، ۵۶۹
جانسون، ۲۷۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹
جاوه، ۶۵۹
جفرسون، ۱۳۶
جمهوری باشقر، ۴۸۱
جمهوری تانارستان، ۴۸۱
جمهوری روم، ۱۱۸، ۱۶۹، ۲۶۸
جمهوری قرقیزستان، ۴۸۱
جمهوری هندوراس، ۲۹۱
جنبش شورایی چین (کتابنامه)، ۶۲۷
جنوب آسیا، ۶۵۲
جنوب آمریکا، ۳۶۳
جنوب عربستان، ۲۶۶
جنوب هند، ۶۰، ۴۸۵
جورچن، ۲۸۹
جوزفوس، ۲۷۵
جولی، ۴۲۳
جونز، ریچارد، ۲۰، ۲۲، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۴، ۶۲۲
جهانگیر، ۵۱۲
چائو کائو، ۵۴۶
چارلز پنجم، ۳۴۳
چاگا، ۵۱، ۵۴، ۶۷، ۷۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۸، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۵، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷
۳۷۸
چاندراگوپتا، ۱۱۱
چانگ، سی-جی.، ۶۲، ۱۳۴، ۴۴۳، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۴۱
- چاوانز، ۲۵۲
چایلد، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۸
چنگو، لیاو، ۲۸۶
چنگ، ۲۸۹
چنگ کواو، ۲۶۲
چنگ هو، ۵۴۷
چنگیزخان، ۲۹۱، ۳۴۵
چو، ۶۲، ۷۰، ۹۰، ۱۱۲، ۲۶۵
چوانگ چانگ، ۱۹۱
چوچیو-پای، ۶۲۰
چو (سلسله)، ۶۲، ۱۱۷
چولی، ۹۳، ۱۸۱، ۱۸۲
چوی قدیم، ۱۱۹
چی، ۷۰، ۹۰، ۲۶۵
چیانگ، ۷۰
چی-تان-ها، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۲۵
چیزا، ۷۱، ۹۷، ۳۸۶
چین، ۲۳، ۴۰، ۴۴، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۹۰، ۵۹۰، ۶۰۴، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۱

دودمان امپراتوری، تو-لو، ۴۸۳	دولت بابل، ۱۵۴، ۲۳۶
دودمان تانگ چین، ۳۱۴	دولت بیزانس، ۱۹، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۸
دودمان تانگ، ۱۰۸، ۴۸۱، ۴۸۶، ۵۳۷	دولت گرای و آنارشیم (کتاب)، ۵۹۴
دودمان چو، ۱۱۳، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۸۶، ۵۳۴	دولت و انقلاب (کتاب)، ۲۴، ۶۰۵، ۶۰۶
۵۴۶	۶۰۸، ۶۱۰
دودمان چینگ (منچو)، ۱۰۱، ۴۵۰، ۵۰۶	دولت هان، ۵۰۶
دودمان سونگ، ۱۱۲، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۲	دومارسیلیس، ۲۳۵
دودمان سوی، ۷۳	دومیدی (کانال)، ۶۱
دودمان شانگ، ۵۳۴	دونداس، ۳۶۹، ۳۷۰
دودمان لیاو، ۱۱۳، ۴۸۳، ۵۲۹	دُن (رود)، ۳۴۴
دودمان مغول، ۵۴۰	دون کیشوت، ۳۴۳
دودمان منچو، ۵۵۲	دهلی، ۷۳
دودمان مینگ، ۸۵، ۵۱۱، ۵۴۸	دیدوروس، ۲۷۵
دودمان هان، ۴۳۰، ۴۸۳، ۴۹۳، ۵۲۰، ۵۳۴	دیل، ۱۷۰، ۱۷۱
۵۴۲	دیمیل، ۱۴۶
دوره تانگ، ۳۱۴، ۵۳۹، ۵۴۷	دیوان البرید، ۹۹
دوره توکوکاوا، ۳۱۵، ۳۱۶	دیوکتیان، ۹۸، ۱۷۰، ۳۳۲، ۵۴۹
دوره چانگ، ۳۹۲	رابسون، ۴۸۵
دوره چو، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۱	راجر دوم، ۲۴۵
۴۲۶	راو، ۴۷۹
دوره سونگ، ۵۳۷	راه کوتاه (کتاب)، ۶۲۵، ۶۲۶
دوره سوی، ۳۹۳	راهنمای مارکسیم (کتاب)، ۶۲۱
دوره شانگ، ۳۹۸	رب تاکمکار ساشاری، ۴۱۸
دوره مانوری، ۹۹، ۱۰۷	ردفیلد، ۳۴۳
دوره مینگ، ۵۴۷	رشیدالدین، ۲۵۳
دورینگ، یوگن، ۵۷۷، ۵۸۷	رِکلوس، ۶۰۱
دوزی، ۳۳۸	رم، ۱۸۸، ۶۳۹
دوگروت، ۱۵۶، ۱۹۶	رم باستان، ۱۵، ۸۸، ۳۱۱، ۵۰۱، ۵۶۳
دولا وگا، گاریا، ۲۲۹	۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۰
دولا وگا، گارسیلاس، ۷۱، ۱۸۱، ۳۸۶	۶۰۸، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۱
۳۸۸، ۳۸۷	رمیها، ۳۱۱
دولاهوس، سانچو، ۳۸۸	روح القوانین (کتاب)، ۱۶
دولت آشور، ۱۵۴	روریک، ۳۱۸
دولت اینکا، ۴۸۶	روس باستان، ۳۱۷

ریوگراند، ۱۱۶، ۲۶۰، ۳۶۴	روستو، ۵۴، ۴۸۷، ۵۰۱
زرد (رودخانه)، ۳۴۵	روستوف، ۱۵۲، ۴۳۸، ۴۴۰
زوریتا، ۴۰۲، ۴۴۳	روسکایا پراودا، ۳۱۷
زونی، ۲۶۵	روسیه، ۲۷، ۲۸، ۲۳۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
زینوویوف، ۶۰۴	۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳
ژاپن، ۱۱، ۲۶، ۴۴، ۶۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳	۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴
۳۱۴، ۳۱۶، ۳۵۲، ۳۸۴، ۴۰۹، ۴۶۳	۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳
۵۰۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۳۵، ۶۳۹	۳۵۶، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۲۲، ۴۳۴
۶۴۰، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۸۲	۴۵۵، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۰۸، ۵۲۳، ۵۲۶
ژاپن عصر تایکوا، ۳۲۱	۵۴۱، ۵۶۳، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷
ژاپن فنودالی، ۳۱۵	۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۰
ژاپن معاصر، ۴۲۰	۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۱۱، ۶۱۷، ۶۳۶
ژنرال آیزنهاور، ۲۲۴	۶۴۰، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۶
ژوستینین، ۴۴۸	۶۶۶، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۵
ژوکف، مارشال، ۲۲۴	۶۷۶، ۶۸۰، ۶۸۴
سایا، ۱۵۱	روسیه تزاری، ۱۹، ۲۱۱، ۲۵۸، ۲۸۴
ساردنی، ۶۵۱	۳۰۱، ۳۵۳، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۳۱
سارگون، ۵۴۴	روسیه دوره کریف، ۳۵۲، ۳۲۱
سارمینتو، ۳۸۶	روم، ۶۹، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۹۰، ۳۳۲
سالامانچا، ۳۴۲	۳۳۴، ۳۶۷، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲
سالنامه کشاورزی، ۲۶۱	۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۳، ۴۰۵، ۴۵۲، ۵۰۱
سالیگر، جرارد، ۱۲	۶۳۹، ۶۴۲
سامیر، ۳۴۶	روم شرقی، ۱۷۱
سهاگوان، ۴۰۲	روم غربی، ۱۹، ۳۰۷، ۳۳۴
سپ تیموس یوروس، ۳۲۲	رونسیمان، ۵۴۹
سیت، ۲۲۷، ۵۴۴	رویز، ۲۹۶
سیتھی، ۱۹۳	ریازانوف، ۵۸۱، ۶۱۴، ۶۱۵
سیخمت، ۲۲۲	ریتر، ۲۷۶، ۵۷۲
سیداهان آگونگ، ۹۴	ریچارد، روث، ۱۳
سرمایه (کتاب)، ۴۷، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶	ریس دیوینز، ۱۲۵، ۱۹۴، ۴۱۲، ۴۱۳
۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۹۱	۴۸۵، ۴۹۹
۵۹۵، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۵۰	ریکاردو، ۵۹۲، ۵۹۳
سزار، ۱۵۵، ۳۲۹، ۳۷۲	ریکستون، ۲۹۵
سوکونگ، ۳۹۲	ریم سین، ۴۰۰

- یسوماچین، ۲۵۲، ۲۶۲
سفرهای برنیه (کتاب)، ۵۷۳
سقراط، ۲۵۱، ۲۵۰
یگره، ۴۳۳
سلاطین معلوک، ۹۹
سلجوقیان روم، ۲۸۷
سلطان سلیمان ترک، ۴۲۶
سلوکیه، ۲۴۴
یلیگمان، ۴۷
سمرقند، ۷۹
سنا، ۳۲۹
سنای روم، ۱۷۰
سند (رودخانه)، ۵۰
سوئد، ۴۴۷، ۴۵۸، ۶۴۰
سوا، ۵۳۶، ۵۳۷
سویاک، ۹۴
سویارا (شهر)، ۴۱۴
سودره، ۵۳۳
سوریه، ۴۹، ۶۰، ۶۸، ۹۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۷۰، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۳۰، ۴۴۴، ۵۴۴، ۶۶۴
سوفوکلس، ۳۲۶
سوک، ۴۱۷، ۴۳۷
سوک‌ها، ۱۱۵، ۱۱۹، ۳۶۹
سولومون، ۵۴۹
سومر، ۵۱، ۶۸، ۱۱۹، ۱۴۶، ۲۲۹، ۲۷۷، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۴۵، ۴۴۵
سومری‌ها، ۳۹۴، ۴۳۸
سون‌بینگ، ۱۰۷
سون‌تزو، ۱۰۷، ۳۱۵
سونگ، ۱۹۴، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۸
سواژه، ۲۲۸
سویل، ۳۳۹، ۳۴۲
سویی، ۵۴۰
سه‌چوان (منطقه)، ۲۶۲
سیاست (کتاب)، ۴۰۹
سیری، ۴۰۷
سیراکوز، ۳۲۸
سیرز، ۴۴
سیل، ۲۰۴، ۳۳۶، ۳۳۷
سیلان، ۲۱۱
سین‌کیانگ (نام ایالت)، ۵۲۵
سیوس، مین، ۲۰۵
شاترک، ۳۴۳
شارلی‌کچل، ۱۰۹، ۱۱۳
شارلمانی، ۱۴۹
شاماشاستری، ۴۸۵
شانگ، ۹۰
شاه اسماعیل صفوی، ۱۵۵
شاهان بطلیمیوسی، ۴۳۹
شاه بیزانس، ۱۱۰
شاه تزکوکو، ۷۲
شاه جان، ۸۰، ۱۵۰
شاه سلیمان، ۷۲
شاه ماهاپاداما ناند، ۱۱۱
شاوین، ۱۰۰
شیلر، ۱۲۰
شبه‌جزیره ایبری، ۳۳۷، ۳۴۰
شرق آفریقا، ۲۶۵
شرق دور، ۳۲۵
شلاگ، تابن، ۱۸۸
شمال چین، ۲۸۹
شمال‌شرق هند، ۴۱۲
شنايدر، ۷۴، ۱۴۶
شین-شیه، ۴۶۳
شوارتز، بی، ۶۲۰
شوروی، ۶۶۶، ۶۷۲
شور، هان، ۲۵۲
شوش، ۴۷۸، ۶۸۵
شولتز، ۳۰۲، ۳۹۶
شینگن، تاکیدا، ۳۱۵
شیه چیا، ۵۳۵
شیه‌چی، ۴۲۶
شیه‌شی، ۵۳۴
شیه‌کاتو، چینگ، ۱۹۴
شیه-وانگ آن، ۶۰۰
شیه هین، ۵۴۷
شیه هوانگ - تی، ۳۹۲
صور، ۶۰
عباسیان، ۲۲۲، ۵۱۴، ۵۵۴
عراق، ۲۰۴، ۲۷۱، ۶۶۴
عربستان، ۹۳، ۵۴۷
غرب نوین، ۲۲۳
غرناطه، ۳۳۹، ۳۴۲
فائستوس، ۳۰۹
فارا، ۳۹۴
فاطمیان، ۵۵۰
فاکس، ۶۲۱
فانگ، چانویینگ، ۱۲
فایق، ۵۵۰
فتح مکزیک و پرو (کتاب)، ۵۷۳
فراعنة مصر، ۴۰۶، ۴۴۰
فرانسه، ۱۳۹، ۳۱۳، ۳۴۰، ۵۵۵، ۶۰۲، ۶۳۹، ۶۵۱
فرانکشتاین، ۴۷۵
فرانک‌ها، ۳۳۷
فرینک، جان ک، ۶۲۰، ۶۸۴
فردریک دوم، ۲۴۵
فرمانروایان بطلیمیوسی، ۴۴۰
فرمانروایان لیاو، ۳۲۴
فرمانروایی چینگ، ۸۵
فرومنتاری، ۹۸
فرهنگ جغرافیایی بمبئی (کتاب)، ۴۱۴
فرهنگ لغت برلین (کتاب)، ۵۴۴
فریتز کول، ۱۱
فلارینسکی، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۶۹
فلاندرها، ۵۸۵
فلچر، ۴۰۷
فلسطین، ۴۴۶
فنگ - چانئو - بینگ، ۲۷۳، ۳۴۴، ۳۴۵
۵۱۱، ۵۳۸، ۵۴۲
فنیقیه، ۳۹۷
فورناتیر، ۲۴۳، ۳۷۷
فوریه، ۵۶۸
فوکین، ۵۰۶
فی، هیائو - تونگ، ۱۳۴، ۴۸۷
فیروزآباد، ۷۳
فیروزشاه، ۷۳
فیزيوکرات‌ها، ۹
فیک، ۱۹۴، ۴۱۳، ۴۸۵، ۴۹۹
فیلیپ دوم، ۳۴۳
قابوس‌نامه (کتاب)، ۲۴۷
قاره آسیا، ۱۶۵، ۳۱۱، ۳۵۶، ۵۲۳، ۵۵۱
قاره آمریکا، ۴۹، ۳۵۶، ۵۲۳
قاره اروپا، ۱۳۶، ۱۳۹
قانون حمورابی، ۴۸۹
قانون (کتاب)، ۲۵۳
قاهره، ۷۹، ۹۹، ۲۶۸
قبیله ان-جموزی، ۳۶۸
قبیله چاگا، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۳۶۵، ۳۶۸
۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴
قبیله سو، ۲۶۵
قبیله سوک، ۲۲۷، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷
قبیله هوئی آریزونا، ۳۰۲
قرآن مجید، ۱۳۲، ۲۳۹

قرطبه، ۳۴۲	کورش، ۱۵۴	گلزار، ناتان، ۱۲
قسططنیه، ۵۵۰، ۳۲۰، ۳۰۷، ۲۸۴، ۲۷۱	کورونادو، ۶۵	گلذیر، ۵۳۰
قلعه کاخی کُتلیروزشاه، ۷۳	کوزکو، ۴۷۹، ۳۴۳	گلوتز، ۱۳۵
قلقشندی، ۹۹	کوک، ۶۶۴، ۳۷۷، ۲۹۵	گنگ، ۵۰
کانتوتسکی، ۶۶۹، ۵۹۶، ۵۷۲	کولجیوم، ۲۸۵	گواتمالا، ۴۰۳، ۲۹۲، ۲۹۱
کائوته سونگ، ۱۲۶	کولیچر، ۳۵۰	گوتمان، ۳۷۵، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۲۷
کاپادوکیه، ۴۱۶	کولیمکویالیسکو، ۴۴	۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶
کاتو، ۳۹۳	کولیه، دی، ۶۳۴	گودالکیویز، ۳۴۲
کاتولونیا، ۳۴۲، ۳۴۱	کومین تانگ، ۶۶۶	گودز، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸
کاراسکو، پندرو، ۱۲	کونتویت، ۶۵۵	گودین، ۲۳۵
کارامین، ۳۴۴، ۳۴۸	کونته‌نا، ۴۲۲	گورتس، ۴۸۱
کارتاز، ۴۱۹، ۴۰۹	کونوهی‌کی‌ها، ۳۷۷	گوردیان، ۵۴۸
کارلینزی، ۳۱۳	کوالفسکی، ۳۵۱	گوریان، والدمار، ۱۲، ۶۷۳
کاروم (مجمع عمومی)، ۴۱۶	کویه، ۵۸۶	گوژین، پری، ۶۲۱
کازارس، ۲۹۳، ۲۹۴	کیث، ۴۱۲	گوستی‌ها، ۴۰۶
کاستاندا، دی، ۶۵	کیرش‌هوف، پاول، ۴۴۴	گولدفراونک، اتر، اس، ۱۳، ۶۲
کاستیل، ۳۴۱، ۳۴۲	کیز، ۱۴۷، ۱۵۲، ۲۹۰	گومپلوویچ، ۵۰۱
کاسی‌ها، ۴۰۰	کیسلف، لی، ۱۲	کیب، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۴۴۲، ۴۴۳
کاپولی‌ها، ۴۳۸، ۴۰۱	کینگ، اف. اچ، ۶۴، ۳۷۷	کیل‌گمش، ۴۱۵
کانادا، ۶۴	کی. وی. رانگاس‌وامی، ۱۶۸	یشود، مک، ۵۰۱
کانتونگ، ۱۹۴	کی‌یف، ۳۱۷	لئون، ۳۴۲
کانون ناسیونال سوسیالیستی آلمان، ۵۲۲	گاله‌گوس، ۶۵	لابات، ۱۵۳
کاهین، ۶۶۲	گراووفسکی، ۳۵۱	لابرادور، ۳۳۷، ۳۴۲
کای‌چک، چیانگ، ۶۶۶	گراسمن، ۴۱۱	لاتوس، ۳۷۷
کیه‌لینو، ۲۴۳	گِرِکوف، ۳۱۹، ۳۵۰	لاتیمور، اوئن، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۷۷، ۶۷۸
کتیبه پالمو، ۷۴	گروسمن، ۵۷۳	لارسا، ۴۰۰
کیراک، ۵۴۲، ۵۴۱، ۵۳۷	گرویز، برتا، ۱۲	لاک، جان، ۲۱۱، ۲۱۲، ۵۸۹
کرامر، ۴۱۵	گروهام، ۱۹۳	لاکین بیل، ۵۴۴
کراوفورد، رابرت، ۵۲۰	گزنفون، ۹۷	لاکاش، ۱۴۶، ۳۹۵
کِرِت، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۹	گل، ۴۰۹	لما، ۳۸۵
کرت (جزیره)، ۳۰۹	گفتار مقدماتی (کتاب)، ۵۷۳	لاندا، ۱۱۶، ۲۹۲، ۳۰۰، ۴۰۴
کِرِت مینوسی، ۳۰۸	گفتاری دربارهٔ انقلاب‌های جهان (کتاب)، ۵۸۶	لاو، ۴۱۳
کِرِم، ۵۳۰	گل، ۴۲۷، ۳۳۳	لاونیل، ۲۹۵
کِون، ۵۴		لبنان، ۶۶۴

کروکمان، ۴۱۸	کروم، ۱۹۳	کروهان، ۳۰۹
کره، ۶۴	کریتو، ۲۵۱	کروآن‌شیه، ۱۹۴
کریتن‌سن، ۴۳۹	کشتیه، ۱۶۲، ۲۰۸، ۴۱۲	کواتوتیلان، ۷۵
کلارک، ۱۷۷	کلاین، ۳۴۲	کوبو، ۹۷
کلمب، کریستف، ۶۷	کلودیوس، ۵۴۸	کودی، سسیل، ۵۲۰
کلویسچر، ۳۴۹	کلیان‌سویاک، ۹۴	کورترز، ۲۹۲، ۳۴۳
کلیان‌سویاک، ۹۴	کلیکیه، ۴۷۸	کورسوس پابلیکوس، ۶۹
کلیچسکی، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۴	کلیوچسکی، ۳۰۵، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶	
کمپانی هند شرقی بریتانیا، ۶۵۲	۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱	
کمپانی هند شرقی هلند، ۶۵۲	کمپانی هند شرقی بریتانیا، ۶۵۲	
کمونیسم بین‌المللی (نشریه)، ۶۱۹	کنان، جورج، ۲۳۵	
کنت، ۵۶۸	کنستانتیوس دوم، ۵۵۰	
کنستانتیوس دوم، ۵۵۰	کنشتاین، فال، ۱۴۶	
کنفوسیوس، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲	کنفوسیوس، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۲	
کنگه‌استکهلم، ۶۰۲، ۶۰۴	۲۳۹، ۲۹۵، ۴۹۶، ۵۳۴	
کنگره حزب سوسیال دموکراتیک روسیه، ۵۹۹	کنگره استکهلم، ۶۰۲، ۶۰۴	
کنسوس، ۳۰۹	کیرسوس، ۳۰۹	
کروآن‌شیه، ۱۹۴	کروآن‌شیه، ۱۹۴	
کواتوتیلان، ۷۵	کوبو، ۹۷	
کوبو، ۹۷	کودی، سسیل، ۵۲۰	
کورتز، ۲۹۲، ۳۴۳	کورترز، ۲۹۲، ۳۴۳	
کورسوس پابلیکوس، ۶۹	کورسوس پابلیکوس، ۶۹	

- منچوری، ۲۰۴، ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۲۵، ۵۵۳
مندلسون، آیزاک، ۴۹۹، ۴۱۷
مندوزا، ۳۴۳
منزی کورت، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۵۴۹
منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت
(کتاب)، ۵۸۶، ۵۸۸، ۶۰۸، ۶۰۹
منطقه آند، ۶۰
منگس، کارل، ۱۲
موتا پادیللا، ۶۵
مورداک، جورج، ۱۲
مورگان، لویس، ۵۸۹، ۵۶۹، ۵۹۰، ۶۰۹
مورلند، ۵۰۷، ۴۷۹
مورمون‌ها، ۳۳
مورنو، ۱۱۱، ۱۱۳
مویسن، ۱۷۰، ۴۴۶
مونزون، ۴۰۲
مونس، ۵۵۰
مونگ، ۳۴۵
مونیه، ۲۷۵
میتلند، ۳۳۵
میر، ادوارد، ۱۱۱، ۴۹۹، ۶۷۴
میر (کتاب)، ۳۱۱، ۴۳۷
میزنر، ۴۲۲
میسن، ۶۹، ۳۲۷، ۵۴۴
میسنر، ۴۳۷
میرینی، ۳۰۹
میک، ۵۴۴
میل، ۴۷، ۴۸، ۵۸۴، ۵۸۹، ۶۳۶، ۶۴۹
میلیا، ۴۰۳
میلت، ۱۹۵
میل، جان استوارت، ۱۶، ۲۲، ۵۷۲، ۵۷۳
۵۸۴، ۵۹۳، ۶۳۳، ۶۴۴، ۶۴۹
میل، جیمز، ۵۷۲
- میلز، ۵۵۵، ۶۲۲
میلیوکوف، ۳۴۹، ۳۵۰، ۵۹۷
مین، ۵۴۸
مینز، ۳۸۶
مینگ، ۵۳۸، ۵۴۷
مینورسکی، ۱۵۵
مؤسسه شرق دور، ۱۱
ناپلتون، ۶۰۳
ناحیه آند، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۰
ناحیه پولینزی، ۳۸۲
ناحیه دریاهای مکزیک، ۴۲۲
ناحیه سند، ۲۵۹
ناحیه کیشتوار، ۵۰۷
ناریس، ۵۴۹
نارناول (شهر)، ۵۰۷
ندیرنو، ۲۲۷
نرون، ۵۴۸
نستور، ۳۱۹
نظریه‌های مارکس راجع به چین و هند
(مقاله)، ۶۱۴
نقد اقتصاد سیاسی (کتاب)، ۵۷۳، ۶۱۷، ۶۲۵
نقد برنامه گوتا (کتاب)، ۵۹۵
نقد نظریه‌های ارزش اضافی (کتاب)، ۵۷۳، ۵۸۵
نورماندی، ۳۳۵
نورمن‌ها، ۱۰۸، ۳۳۶
نووگرو، ۳۰۱، ۳۴۸، ۳۵۱
نهر، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲
نیزاهو آلکویوتزین، ۷۲
نیستاس، ۵۴۹
نیسه فوروس اورانوس، ۵۴۹
نیسه فوروس لوگویت، ۵۴۹
نیکولای-آن، ۵۹۷
نیل (رودخانه)، ۵۰، ۶۲
- نینوا، ۶۰
نیومکزیکو، ۳۶۵
نیویورک، ۳۵۸
نیویورک دیلی تریبون (مجله)، ۵۷۴
نیویورک دیلی تریبون (مجله)، ۵۷۶
وارگا، ۶۱۴
وارنزیایی‌ها، ۳۱۸
واکر، اودو، ۳۳۴
والاس، ۴۴۷
والراس، بلاس، ۷۱
وال، فورنی، ۶۶۲
والنسیا، ۳۴۲
وانژن، تورو، ۷۴
وانگ، چن-ای، ۵۲۰
وانگ، لینکلن، ۵۲۰
وایادولید، ۳۴۳
وایت، ۱۱۶
وایزبرگ، ۲۳۵
وبر، ماکس، ۱۷، ۲۲، ۱۴۵، ۱۹۴، ۴۱۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۵۶
ویلن، ۸۵
ویچه، ۳۱۷، ۳۱۸
ویدا، ۱۶۰، ۱۸۵، ۴۱۱
ورانزیایی‌ها، ۳۱۹
ورانکه، ارمان، ۴۲۲
ورنادسکی، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲
ورنر، ۱۹۲
وروک، کارلا، ۱۰۲
وست، ۲۷۵، ۴۴۶، ۴۴۷
ویسترمن، ۴۹۹
وقایع‌نامه نستور (کتاب)، ۳۱۹
ولادیمیر، ۳۱۷، ۳۱۹
ولف، ای، ۴۴
ولف، برترام دی، ۱۲
- ولهاوزن، ۵۰۴
ونداک، دوی، ۴۲۶
ون - هین تونگ - کاتو، ۵۴۲، ۵۴۷
ونیز، ۴۱۹
وو، ۷۰، ۵۴۷
ووجی، ۱۰۷
ویستفولگ، ۲۳، ۳۱، ۴۴، ۵۹، ۶۲، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۸۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۵۸، ۵۷۲، ۶۱۶، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۴۵
ویتلیوس، ۵۴۸
ویج، گرینه، ۶۲۱
ویسایا، ۲۰۸، ۴۱۱
ویشینسکی، ۲۵۵، ۶۲۴
ویگوت، ۳۳۰
ویلبور، ۴۹۹
ویلسون، ۱۴۷، ۲۲۲
ویلکاکس، ۵۹
ویلکن، ۶۹، ۲۷۵
ویلهم، هلموت، ۱۲، ۵۲۰
ویلی، ۵۹، ۶۳۴
ویلیامز، ۲۳۵
ویلیامسون، ۶۰۱
ویلیام فاتح، ۳۳۵، ۳۳۶
ویلی، جی. ار، ۶۳۴
هایکینز، ۱۹۴، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴
هارون الرشید، ۲۲۲
هاکینز، ۳۳۶
هاسی، ۳۹۶
هاکس تاوون، بارون، ۴۳۱
هاکسل، جی. اس، ۶۳۴
هال، ۳۳۷
هالتوس، ۵۴۸

هامبورگ، ۳۳۸
 هامل، ۵۵۳
 هان، ۷۱، ۹۰، ۱۰۰، ۲۰۹، ۵۰۶، ۵۴۶، ۵۴۸
 هانسای آتیک، ۳۳۸
 هاوایی، ۱۸، ۱۱۹، ۲۴۳، ۲۶۵، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۳۵
 هاوایی باستان، ۳۸۴، ۳۹۶، ۳۹۶، ۴۲۶، ۴۳۵
 هخامنشیان، ۱۱۰، ۱۸۹، ۴۳۸، ۴۷۷
 هراکلیوس، ۳۳۴
 هراکلیوس اول، ۲۷۷
 هریشتاین، ۲۷۷، ۳۵۰
 هرودوت، ۵۸، ۹۳، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۶۸۵
 هری هور، ۱۴۷
 هزار و یک شب، ۲۲۲، ۲۴۸
 هزیود، ۳۲۶، ۳۲۷
 هسون تو، ۲۲۲
 هسیا، ۵۴، ۲۰۵
 هسیانو، ۴۸۳
 هسیانو، دکتر کی. سی، ۱۹۱
 هیکت، ۳۶۵
 هگل، ۵۶۸، ۵۷۲
 هلیینگ، ۲۳۵
 هلیسپونت، ۲۷۰
 هلند، ۳۳، ۵۸۵، ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۰
 هلندی ها، ۶۵۸
 همکن، ۴۳۷
 هند، ۲۳، ۲۷، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۹۰، ۹۱، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱
 ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۸۱، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۹، ۵۱۲، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۵، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۷۹، ۶۸۰
 هند، از کمونیم ابتدایی تا بردگی (طرح تاریخی)، ۶۲۶
 هند امروزی (کتاب)، ۶۲۵
 هند باستان، ۱۲۵
 هند بودایی، ۴۱۹، ۴۳۳
 هند جنوبی، ۴۹۹
 هند دوره نهرو، ۴۲۰
 هندوراس، ۲۹۲، ۴۰۳
 هندویی، ۴۲۴
 هند هندویی، ۴۱۱، ۴۲۹، ۴۳۳
 هنر جنگ (کتاب)، ۱۰۷
 هنری چهارم، ۱۴۹
 هوانگ تی، چین شی، ۶۸، ۷۳
 هوپی، ۳۰۴، ۳۶۴
 هو جوان، شونی، ۲۱۵
 هوروس، ۱۵۴
 هورومبو، ۶۷
 هوئن، ۱۲۶
 هول، بیگل، ۳۶۵
 هومبولت، ۳۴۳
 هومو، ۱۲۰
 هونگ کونگ، ۵۴۷
 هو هو کام آریزونام، ۴۴

هویل، ار. لارکو، ۶۳۴
 هیپولیتوس، ۲۳۵
 هیتلر، ۵۲۲، ۶۸۴
 هیدارنی، ۶۸۵
 هیرث، ۳۳۷
 هیرون، ۳۲۸
 هیلاریون، ۳۱۹
 هیلفردینگ، ۶۰۵
 هیوایت، ۱۱۷
 یاتسن، سون، ۶۶۶، ۶۷۸، ۶۷۹
 یاته کام، ۹۲
 یاروسلاو، ۳۱۹
 یاسا، ۳۲۵، ۳۴۵
 یاکوبین، تورکیلد، ۲۳۸، ۴۱۵، ۴۱۷
 یانسن، ماریوس، ۳۱۵
 یانگ، ۷۳
 یانگ ته (دره)، ۲۷۰، ۶۴۶
 یانگ ته (رودخانه)، ۴۵، ۷۰
 یانگ، سی. کی، ۱۲، ۵۴۱
 یه ها، ۵۳۳
 ین، ۷۰
 یو، ۲۰۵
 یوآن، ۲۸۹، ۵۰۴
 یوا، ۱۹۴

یوان شیه، ۳۴۵
 یوکاتان، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۴۳، ۴۰۴، ۴۴۳
 یوگسلاوی، ۴۸۲
 یولک، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸
 یونان، ۱۵، ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۴۸، ۲۳۲، ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۳، ۴۲۷، ۴۵۴، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۰، ۶۰۸، ۶۲۸، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۴۱، ۶۸۵
 یونان باستان، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۸، ۲۲۳، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۶۸، ۳۳۱، ۳۷۴، ۴۳۳، ۴۵۸، ۵۰۱، ۵۸۹، ۶۳۶، ۶۴۲
 یونانیان، ۴۳۹
 یونانیان بیزانس، ۳۲۷
 یونو، ۶۸۲
 یوی بزرگ، ۵۴
 یه - لو - تساوی، ۳۴۵
 ین، ۹۰
 agentes in rebus، ۹۸
 Classic of History (کتاب)، ۴۹۶
 Granata Encyclopaedia (نشریه)، ۵۸۱

نمایه موضوعی

- آب، ۳۴، ۴۱
 آب‌رسانی، ۵۵
 آب‌سالار، ۲۶
 آب‌سالاری، ۴۳۵
 آخرین دوره تاریخ اولیه چین، ۲۰۵
 آخرین دوره جمهوری روم، ۵۲۳
 آخرین سده‌های حکومت بیزانس، ۲۸۴
 آزادی، ۶۸۵
 آزادی رقابت، ۵۶۴
 آزادی سیاسی، ۲۸
 آزادی عمل مالک، ۴۵۳
 آزادی فکری، ۲۸
 آغاز دوره عربی مصر، ۲۷۵
 آگاهی طبقاتی، ۴۹۴
 آموزش، ۲۴۱
 آیین کنفوسیوسی، ۴۹۵
 ابردولت تعامیت‌گرای نوین، ۲۸
 اجاره‌داری دیوان‌سالارانه و غیابی، ۶۶۴
 اجتماع آب‌سالار، ۴۹، ۶۱، ۲۳۷
 اجتماع افراد آزاد، ۱۲۲
 اجتماع بازرگانی چینی تایلند، ۶۵۴
 اجتماع فتودالی، ۶۲
 اجتماع‌های تجاری کارتاژ، ۴۱۹
 اخته کردن انسان‌ها، ۵۴۴
 ادبیات استبداد هند عصر باستان، ۲۴۶
 ارباب، ۱۳۸
 ارباب بزرگ یک جامعه فتودال، ۹۵
 ارباب تیولدار، ۱۳۸
 ارباب‌های فتودال در اروپا، ۴۴۸
 ارباب‌های فتودال در اروپای غربی، ۸۴، ۱۱۴، ۲۷۹
 ارتش، ۵۲۱
 ارتش آخرین دودمان چینی، ۱۱۲
 ارتش دولت آب‌سالار، ۱۰۳
 ارتش شوروی، ۲۲۴
 ارتش‌های استبداد ارضی، ۱۰۹
 ارتش‌های پیشین هند، ۱۱۱
 ارتش‌های تمدن‌های آب‌سالار، ۱۰۸
 ارتش‌های سازمان‌نیافته ژاپن قرون وسطایی، ۳۱۵
 ارتش‌های فتودالی، ۱۰۹
 ارضای مادی، ۱۲۱

- ارباب، ۲۳۲، ۲۳۶
 ارباب تام، ۲۵۵
 ارباب خودکامگانه و دیوانسالارانه، ۲۲۸
 ارباب قضایی، ۲۳۰
 ارباب قضایی کمونیستی، ۲۳۵
 اروپای تحت سلطنت مطلقه، ۱۶۸
 اروپای فتودالی، ۱۱۴
 اسپانیای تحت تسلط اعراب، ۷۹، ۱۱۰، ۳۳۸
 استبداد آبسالارانه، ۲۱۹
 استبداد ارضی، ۲۶۷
 استبداد ارضی جامعه قدیم، ۶۷۴
 استبداد دولتی، ۲۰
 استبداد شرقی، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۴۵۲، ۴۵۵، ۵۷۳، ۵۵۰
 استبداد شرقی به شکل رومی-هلنی، ۳۳۳
 استبداد شرقی روسیه، ۵۷۷
 استبداد صنعتی، ۶۷۴
 استبداد مبتنی بر مدیریت ارضی، ۶۳۵
 استبداد مکتوبی، ۳۰۵
 استبدادهای ارضی حاشیهای، ۳۰۶
 استعمارگران اروپایی، ۶۵۹
 استقرار اقتصاد پولی، ۱۱۸
 اسلام، ۱۵۵، ۱۵۸
 اسناد مکتوب سومر، ۳۹۸
 اشاعه فرهنگی، ۶۵۱
 اشاعه کشاورزی، ۴۴
 اشرافیت روسیه بزرگ، ۴۳۲
 اشرافیت کشوری، ۵۲۴
 اصطلاح «آسیایی»، ۶۲۳
 اصطلاح «اعیان»، ۴۸۷
 اصطلاح «بندگی»، ۶۱۰
 اصطلاح «حق شورش»، ۱۶۸
 اصطلاح خالصه مغولی، ۱۱۷
 اصطلاح «زمین تحت مدیریت حکومت»، ۴۲۱
 اصطلاح ستی، ۴۱۳
 اصطلاح «طبقه»، ۵۰۵
 اصطلاح «فتودالی»، ۴۸۱
 اصطلاح «فتودالیسم»، ۵۸۲، ۶۷۴
 اصطلاح «نیمه آسیایی»، ۵۷۶
 اصطلاح وارنا، ۴۸۵
 اصطلاحهای ژام و ژامپیک، ۳۵۰
 اصلاحات ترکیه، ۲۸۸
 اصل تقسیم کم و بیش برابری، ۱۳۲
 اصل هلنی مالیاتگذاری همگانی، ۳۲۸
 اصناف ترکیه عثمانی، ۱۹۸
 اصناف هندی، ۱۹۴
 اطاعت نمایشی و همه جانبه، ۲۴۵
 اعتقاد اقتصادی شاهان مسیحی اسپانیا، ۳۴۱
 اعراب «شرقی شده»، ۲۴۴
 اعضای خانواده سلطنتی چاوت، ۵۴۲
 اعضای رده سوم یا ویه ها، ۴۸۵
 اعضای گروه اعیان دیوانسالار، ۴۸۴
 اعیان دیوانسالار، ۴۶۳
 افسانه های رایج استبداد شرقی، ۲۷۳
 افسران نظامی در رژیم های آبسالار، ۴۷۵
 افکار عمومی در کشورهای بزرگ غربی، ۶۸۳
 اقتدار برهمین ها، ۱۸۸
 اقتدار پدر خانواده، ۱۸۷
 اقتدار پدری، ۱۸۸
 اقتدار مذهبی و دنیوی، ۱۴۸
 اقتصاد آبسالار، ۴۷، ۶۲، ۲۵۹
 اقتصاد برنج کار ژاپن، ۳۱۱
 اقتصاد چین، ۱۱
 اقتصاددانان، ۴۷، ۴۸
 اقتصاد کشاورزی، ۴۰

- اقتصاد معیشتی غیر تبدیلی، ۳۳
 اقتصاد نوین روسیه، ۶۵۶
 اقوام ابتدایی، ۱۴۰
 اقوام یک جانشین، ۸۹
 الگوهای اثرهای، ۳۰۸
 الگوهای تحرک اجتماعی مختص جامعه آبسالار، ۵۵۸
 الگوهای تراکم خاص جامعه صنعتی و آبسالار، ۳۵۵
 الگوی اجتماع دهکده ای، ۵۷۵
 الگوی بابلی، ۱۴۷
 الگوی سومری، ۱۴۷
 الگوی وراثت، ۱۴۰
 الگوی وراثت قطعه قطعه کننده، ۳۰۰
 الگوی هلنیستی، ۹۱
 الواج کلی بابل، ۱۲۱
 امپراتوران روم، ۲۷۰
 امپراتوری هخامنشی، ۱۱۱
 اموال منقول و غیر منقول، ۳۵۸، ۳۶۰
 انتقال آب، ۵۹
 انتقال عنوان سلطنت، ۱۶۹
 انزوای دایمی و مغزشویی، ۲۴۹
 انسان، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۲۱۵، ۶۷۵
 انسان ابتدایی، ۳۲
 انقلاب آمریکا، ۱۳۷
 انقلاب اجتماعی ضدآسیایی، ۲۷
 انقلاب بزرگ سواره نظام، ۶۳۷
 انقلاب تحلیلی کلان، ۱۰
 انقلاب دوم صنعتی، ۶۸۳
 انقلاب روسیه، ۶۷۱
 اوقاف، ۱۵۹
 بارون، ۱۳۹
 بازرگانان آشوری، ۴۱۶
 بازرگانان بزرگ، ۴۰۸
 بازرگانان صاحب امتیاز دوره مکتوبی، ۴۰۷
 بازرگانان کریمی در مصر تحت سلطه معالیک، ۵۰۹
 بازرگانان متمکن، ۴۱۰
 بازرگانی در دوره بودایی، ۴۱۲
 بربریت (اصطلاح)، ۵۹۰
 برخورد میان عوام شهری، ۵۱۲
 برداشت لنین از طبقه حاکم در استبداد شرقی، ۵۹۷
 بردگان، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۵۳
 بردگان خانگی مالکان خصوصی، ۵۱۴
 بردگی، ۸۴
 بردگی عمومی، ۵۷۹
 برنامه اصلاحات، ۲۸۶
 بزرگ مالکی دیوانسالارانه، ۴۲۸
 بقایای فتودالی، ۶۲۷
 بلشویک ها، ۶۷۰، ۶۷۷
 بناهای عظیم دولت آبسالار، ۸۰
 بنیان گذاران روم شرقی، ۲۷۶
 بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، ۵۹۲
 بوداییگری، ۱۸۵، ۱۹۵
 بهره برداری از معادن در عصر مرکانتیلیسم، ۸۳
 بیریشگی، ۵۵۴
 بیگاری، ۸۴، ۶۳۵، ۶۳۶
 بیگانگی تام، ۲۴۹
 بیگانگی جزئی، ۲۴۹
 پادشاه، ۱۴۸، ۱۵۴
 پادشاهان هلنی، ۱۵۴
 پادشاه مستبد در یک نظام مبتنی بر مدیریت ارضی، ۵۲۲
 پادشاه هخامنشی، ۱۵۸
 پارسیان هخامنشی، ۵۴۵

- پدر بابلی، ۱۸۸
پسافنودالی، ۵۶۲
پست در دولت، ۹۸
پست دولتی مسکو در سده شانزدهم، ۳۵۰
پشته‌های شرق آفریقا، ۵۱
پلیس تزاری، ۲۳۵
پوچ‌ته‌کا (بازرگانان اسپانیایی)، ۶۶۱
پومش چیک (اصطلاح)، ۵۰۸
پیامد دارایی بزرگ، ۲۸۳
پیامدهای اجتماعی نظام استخدام بردگان، ۵۵۵
پیامدهای نهادی فتح اسلامی، ۳۳۷
پیچیدگی‌های ایدئولوژی و کتابت، ۴۹۲
پیدایش استبداد مسکوی، ۳۵۰
پیدایش اقتصاد پولی، ۱۰۹
پیدایش تولید مبتنی بر کار بردگان و مالکیت خصوصی بردگان، ۵۸۹
پیدایش سامان سرمایه‌دارانه در اروپا، ۱۵
پیدایش شکنجه قضایی، ۲۳۳
پیدایش قدرت آب‌سالار، ۱۷۳
پیشگامان جامعه‌شناسی، ۴۶۹
پیشگامان جامعه‌شناسی مدرن، ۴۶۷
تاریخ جامعه آب‌سالار، ۵۰۷، ۳۵۶
تاریخ چین و هند، ۲۷۱
تاریخ دیوان‌سالاری چین، ۱۲۶
تاریخ‌نگاران فرهنگ، ۳۹
تأثیر سیاسی اصناف در تمدن‌های آب‌سالار، ۲۰۰
تأثیر غرب بر تمدن سنتی آب‌سالار، ۶۵۳
تأثیر مستقیم بیزانس بر روسیه، ۳۱۹
تجربه‌های روسیه تزاری، ۲۸۴
تجربه روسی، ۶۵۸
تحرك اجتماعی در جوامع آب‌سالار، ۵۵۹
۵۶۰
- تحلیل گروه‌های گیاهی، ۴۴
تحلیل مقایسه‌ای شرقی شدن، ۳۳۲
تحلیل نهادی جامعه آب‌سالار، ۳۵۷
تحلیل نهادی مدرن، ۴۶۷
تحول آبیاری، ۴۴
تحولات ترکیه عثمانی، ۲۸۷
تحولات ترمیمی، ۶۴۴
تراکم دیوان‌سالارانه در یک جامعه مبتنی بر مدیریت ارضی، ۲۶۶
تراکم دیوان‌سالاری استبدادی، ۲۷۹
تزاریسم، ۵۹۸
تزو (اصطلاح)، ۴۹۵
تسلط ارتش، ۲۸۲
تشخیص ویژگی جامعه آب‌سالار، ۶۳۳
تصفیه بزرگ دهه ۱۹۳۰، ۵۵۶
تضاد اروپای فتودال با جهان آب‌سالار، ۵۰۹
تعارض اجتماعی، ۵۰۵
تعیین بُعد و حجم ساختار آب‌سالارانه، ۵۸
تفاوت میان نظام دولتی متمرکز واگذاری زمین (اقطاع)، ۶۲
تفاوت‌های میان یک ساتراپ و راجا، ۴۸۰
تفاوت‌های نهادی ارتش آمریکا و شوروی، ۲۲۴
تفتیش عقاید، ۲۳۳
تفکیک دارایی ملکی، ۱۳۵
تقسیم کار جدید، ۵۹۰
تک‌حزب‌گرایی، ۲۲
تک‌همسری در بیزانس و روسیه، ۴۸۲
تعمایز شیعه‌مین، ۴۹۶
تمدن آب‌سالار، ۱۸، ۱۵۱
تمدن آب‌سالار حاشیه‌ای اواخر حکومت بیزانس، ۳۵۶
تمدن (اصطلاح)، ۵۹۰
تمدن کشاورزی، ۶۲
- تمدن‌ها عمده آب‌سالار، ۵۰
تمدن‌های آب‌سالار تمایز یافته‌تر، ۲۲۷
تمدن‌های آب‌سالار دولت‌محور، ۲۳۸
تمدن‌های استبدادی مبتنی بر مدیریت ارضی، ۴۷۶
تمدن‌های عمده آب‌سالار، ۵۷، ۸۸، ۱۱۲، ۱۴۵، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۳۶، ۲۶۳، ۳۹۹، ۴۵۱
تمدن‌های قشر بندی‌شده، ۱۳۱
تمدن‌های کشاورزی بین‌النهرین، ۳۹۳
تمرکز کاربرد مشروع زور، ۲۲۳
تنهایی تام، ۲۵۵
توتالیتاریسم کمونیستی، ۱۰، ۹
توزیع آب آبیاری، ۹۲، ۹۳، ۹۴
تیولداران کوچک، ۱۰۲
ثبت املاک انگلستان، ۳۳۵
ثبت املاک در انگلیس، ۳۳۷
ثروت، ۱۲۵
جاده‌ها، ۶۹
جاده بزرگ «شاهی» پارس، ۶۹
جاگیدار (اصطلاح)، ۶۶۳
جامعه‌شناسی استبداد آب‌سالارانه، ۴۸۰
جامعه آب‌سالار، ۱۸، ۲۶، ۵۷، ۶۰، ۷۷، ۸۹، ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۴۷، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۱۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۲۷، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۷۰، ۴۸۱، ۴۸۸، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۱۸، ۵۶۲، ۵۶۷، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۷
جامعه آب‌سالار حاشیه‌ای، ۳۰۷
جامعه آب‌سالار در برابر جنبش‌های شورشی، ۱۹۹
جامعه آب‌سالار رقیق شرقی، ۳۳۷
جامعه «آسیایی»، ۲۲، ۲۶
جامعه اروپای فتودالی، ۱۶۳
- جامعه اسلامی، ۱۶۷
جامعه اینکا، ۲۸۶
جامعه باز، ۲۵۲، ۲۵۳
جامعه باز نوین، ۵۲۰
جامعه باستانی، ۱۵۳
جامعه بیزانس، ۴۰۵
جامعه تمرکززدوده اروپای قرون وسطا، ۹۶
جامعه چند کانونی و مبتنی بر مالکیت، ۴۵۸
جامعه دموکراتیک، ۵۶۱
جامعه روسیه پیش از فتح مغول، ۳۱۷
جامعه شبانی، ۶۳۸
جامعه شرق دور ژاپن، ۳۱۶
جامعه شرقی، ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۵۷۳
جامعه صنعتی، ۱۸
جامعه صنعتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، ۶۵۴
جامعه فتودالی، ۱۸، ۶۳۸، ۶۴۳
جامعه فتح‌شده، ۵۰۰
جامعه کی‌یفی، ۳۱۸
جامعه مبتنی بر مالکیت، ۷۹
جامعه معالیک، ۴۴۱
جنبه آب‌سالارانه استبداد شرقی، ۵۸۵
جنگ اسلامی، ۱۰۷
جنگ بردگان، ۵۱۴
جنگجویان عرب، ۵۰۴
جنگجویان نخبه شرقی، ۱۰۴
جنگ جهانی دوم، ۶۶۷، ۶۸۴
جنگ سازمان‌دهی‌شده، ۱۰۷
جنگ فتودالی، ۱۰۶
جنگ‌های صلیبی، ۱۰۹
جوامع آب‌سالار، ۳۰۶، ۳۵۴، ۴۸۲، ۵۵۹
جوامع آب‌سالار حاشیه‌ای، ۳۸۰، ۴۱۰
جوامع آب‌سالار دولت‌محور، ۶۳۷
جوامع آب‌سالار دولتمدار، ۳۷۹

جوامع آبسالار ساده، ۴۰۱، ۴۶۰، ۵۰۷
 جوامع آبسالار شدید، ۴۰۰
 جوامع آبسالار قبیله‌ای، ۳۷۲
 جوامع آبسالار کوچک قبیله‌ای، ۲۲۶
 جوامع ارضی، ۶۳۹
 جوامع باز و مبتنی بر مالکیت، ۵۵۷
 جوامع بزرگ شرق، ۱۲۰
 جوامع پوئبلو، ۵۴، ۶۱
 جوامع حاشیه‌ای مبتنی بر مدیریت، ۳۰۵
 جوامع ساده شرقی، ۴۱۱
 جوامع شدیداً آبسالار، ۲۶۷
 جوامع شرقی، ۴۴۵
 جوامع صنعتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، ۶۳۰
 جوامع غربی اواخر دوره فتودالی و پافتودالی، ۱۴۰
 جوامع فتح‌شده تحت تسلط اعراب، ۶۴۶
 جوامع قرون وسطایی سلتی و ژرمنی، ۵۹۰
 جوامع کشاورز، ۳۲۶
 جوامع کشاورز کوچک غیر آبسالار، ۳۶۷
 جوامع مبتنی بر فتح، ۵۰۴
 جوامع مبتنی بر مدیریت تام، ۲۱۳
 جهان آبسالار، ۵۹، ۹۶، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۵۷، ۲۱۶، ۲۴۴، ۴۵۶
 جهان اسلامی، ۲۷۳
 جهان نو، ۳۲۲
 جینیسم، ۱۸۵
 چندهمسری، ۴۸۲
 چیرگی یک دولت‌شهر بر چندین دولت‌شهر دیگر، ۲۶۵
 چین آسیایی، ۵۸۰
 چین سنتی، ۵۱۸
 حاکم در جامعه آبسالار، ۵۶۰
 حاکم مستبد شرقی، ۴۵۵

حاکم ملی، ۱۰۲
 حق تملک، ۶۲
 حکومت، ۵۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۱۲
 حکومت آبسالار، ۲۱۹
 حکومت اولیه بیزانس، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۷
 ۴۴۸، ۵۴۹
 حکومت تزاری، ۲۸۴
 حکومت تزاری روسیه دوره پامفولی، ۲۵۸
 حکومت چین، ۵۱۶
 حکومت عباسی، ۲۶۸
 حکومت مبتنی بر استبداد ارضی، ۴۵۳
 حکومت مسلمانان بر هند، ۹۹
 حکومت مطلقه شرقی، ۱۵
 حکومت مطلقه غربی، ۲۱۴
 حکومت مکزیک، ۱۵۷
 حکومت مالیک بر مصر، ۵۲۳
 حکومت‌های استعمارگر، ۶۵۹
 حکومت‌های شهرهای معبدی سومر، ۱۴۶
 حکومت‌های مطلقه، ۲۳۴
 حکومت‌های مطلقه در اواخر دوره فتودالی و نیز پافتودالی، ۵۶۱
 حکومت‌های مطلقه شرقی و غربی، ۸۳
 حکومت هندو، ۱۶۰
 خاک، ۳۶
 خانواده‌های صاحب‌منصبان بلندپایه، ۴۸۳
 خانواده سنتی چینی، ۱۹۶
 خاور نزدیک اسلامی، ۴۴۰، ۴۴۳
 خداسالاری، ۱۴۹
 خدایگان استبداد آبسالار، ۱۸۱
 خدایگان امپراتوری اینکا، ۳۸۴
 خدایگانان جامعه آبسالار، ۸۹، ۱۳۰
 خدایگانان چیتان، ۳۰۵
 خدایگانان دولت آبسالار، ۱۰۸، ۲۱۳

خدایگانان رژیم آبسالار، ۲۵۴
 خدایگانان عرب، ۲۶۸
 خدایگانان کشاورزی آبسالارانه، ۱۲۰
 خدایگانان مسلمان هند، ۲۷۰
 خدایگان خودکامه جامعه طبقاتی نوپدید، ۵۵۶
 خدمتگزار موروثی، ۵۳۲
 خشکی، ۴۴
 خشونت، ۲۳۰
 خصلت استبدادی حکومت آبسالار، ۱۶۵
 خلافت عباسی، ۹۳، ۲۲۸، ۲۶۶
 خلفای عرب، ۹۸
 خواجگان، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۵۵
 خواجگان سیاسی، ۵۵۳، ۵۵۵
 خواجگی، ۵۴۶
 خواجگی خانگی، ۵۴۶
 خواجگی سیاسی، ۵۴۶
 خواجهمساری سیاسی، ۵۴۴
 خوش‌گذرانی دیوانسالارانه، ۴۶۱
 دادگاه‌های غیر شرعی دستگاه خلافت، ۲۳۱
 درآمدهای روستایی، ۱۲۰
 درگیری‌های روستایی، ۵۰۸
 درگیری‌های مذهبی، ۵۰۷
 درگیری‌های ناشی از نرخ بهره ظالمانه، ۵۰۹
 دزدی از اموال حکومت یا معبد، ۲۳۶
 دستگاه حکومتی آبسالار، ۱۸۰
 دستگاه دولتی آبسالار، ۵۶۳
 دستگاه دیوانسالار، ۵۱۹
 دستگاه دیوانسالاری تزاری، ۳۰۷
 دو دگرگونی عمده ارضی، ۴۳۳
 دوران پیش از تاریخ، ۵۰
 دوران تباهی سیاسی، ۵۲۶
 دوران حکومت جانشینان اسکندر، ۱۹۲، ۴۳۹

دوران خلافت عباسی، ۱۲۹
 دوره امپراتوری روم و بیزانس، ۱۹۳
 دوره بابلی، ۴۳۶
 دوره بطلیموس، ۴۳۹
 دوره بیگاری دولتی، ۱۸۳
 دوره پسااستعماری، ۶۵۹
 دوره تسلط هندوها، ۱۹۳
 دوره حکومت مسلمان بر هند، ۲۴۳
 دوره سلطنت نوین، ۳۸۹
 دوره سومری، ۴۳۵، ۴۳۶
 دوره «شکل‌گیری» در سطح محلی، ۶۴۵
 دوره فتودالی، ۱۳۵
 دوره فراعنه مصر، ۸۱
 دوره مالیک، ۴۲۹
 دوره میانی، ۲۸۸
 دوره میانی امپراتوری روم شرقی، ۳۰۰
 دو قطب اقتدار تام و تسلیم محض، ۵۰۰
 دولت، ۹۶
 دولت آبسالار، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۹۶، ۲۰۲، ۴۷۰
 دولت آریایی، ۴۱۱
 دولت آسیایی، ۴۶۹
 دولت استبدادی، ۴۶۹
 دولت ایدئوکراتیک، ۴۹۴
 دولت بیزانس، ۲۷۶، ۲۷۷
 دولت تک‌کانونی جامعه آبسالار، ۸۸
 دولت در اواخر اروپای فتودال و پافتودال، ۱۴۰
 دولت دستگاهی، ۶۷۴
 دولت روسیه تزاری، ۲۸۶
 دولت‌شهرهای بین‌النهرین آغازین، ۴۱۵
 دولت‌شهرهای دموکراتیک یونان باستان، ۲۳۷
 دولت فتودالی، ۱۰۸
 دولت کی‌یفی، ۳۱۷

- دولت مکتوری، ۴۰۶
دولت‌های استبدادی، ۱۷۳
دولت‌های تمامیت‌گرای نوین، ۲۰۱
دولت‌های جنگجو، ۳۹۲
دولت‌های مستبد شرقی، ۵۶۳
دولت‌های منطقه‌ای، ۲۰۵
دولت‌های هند بودایی، ۵۲۳
دو نوع جامعه آبسالار، ۳۵۴
دو نوع ناحیه آبسالار، ۳۵۳
دهقانان، ۱۳۳
دهقانان لاگاش، ۱۱۷
دهقانان مصر دوره فراعنه، ۱۱۸
دهقانان هندی، ۵۱۱
دهکده‌های تمدن‌های آبسالار، ۱۸۹
دهکده‌های سنتی چین، ۱۹۸
دهکده هندی، ۱۹۷
دیکتاتوری پرولتاریا، ۲۲۶
دین دولتی چین، ۱۵۶
دین‌سالاری، ۱۵۱
دیوان‌سالاری، ۴۷۴، ۶۱۲
دیوان‌سالاری-اجرائی، ۲۷
دیوان‌سالاری تزاری، ۴۳۳، ۶۵۶
دیوان‌سالاری مطلقه، ۴۵۹
دیوان‌سالاری مطلقه روس، ۶۵۵
رابطه میان حکومت مطلقه و خودکامگی، ۱۷۲
رابطه فتح با خاستگاه ساختار طبقاتی، ۵۰۱
رابطه میان اقتدار دنیوی و مذهبی، ۱۵۹
رابطه میان کشاورزی آبسالارانه و کشت غیر آبسالارانه، ۲۶۱
رابطه میان نظام پستی دولتی و اطلاعات محرمانه، ۹۹
راه‌سازی، ۷۱
راه‌های آبی تکمیلی، ۶۱
- رخدادهای پس از انقلاب سال ۱۹۱۱، ۶۶۶
رژیم آبسالار، ۹۵، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۲۰
رژیم آبسالار در مرحله اولیه‌اش، ۲۰۶
رژیم استبدادی، ۱۷۵
رژیم فتودالی، ۴۸۰
رژیم مطلقه، ۱۶۶، ۱۷۳
رژیم‌های مبتنی بر استبداد ارضی، ۳۰۶
رژیم‌های مطلقه جوامع آبسالار، ۱۷۲
رسم تعیین امپراتور از طریق انتخاب، ۱۶۹
رشد دین‌سالاری در خاور نزدیک، ۱۵۲
رشید نیروهای تملکی، ۲۸۱
رعایای چینی لیائو، ۲۸۹
رعیت، ۲۴۰، ۵۱۰
رعیت یک دولت آبسالار، ۲۴۲
رقابت در بازار، ۵۱۸
رقابت دیوان‌سالارانه، ۵۲۱
روابط استبدادی آبسالارانه، ۴۸۰
رواقی‌گری، ۲۵۰
روحانیان دین‌های ثانوی در چین سنتی، ۱۹۹
روسیه، ۲۸۷
روسیه پس از چیرگی مغول، ۴۰۵
روسیه پس از دوره تسلط مکو، ۲۸۰
روسیه تحت تسلط مکو، ۲۸۸
روسیه تزاری، ۲۷
روسیه مکتوری، ۴۱۱
روشنفکران روسی، ۶۶۸
روش‌های شمارش مردم و دارایی‌های آن‌ها، ۹۱
روم و پیش از آن، ۱۹۰
رویه کار صنایع سنگین، ۵۶
رهبران فکری و سیاسی غیر کمونیست آسیا، ۲۸
رهبر قبیله‌ای، ۳۲۳
رهبری اجتماعی، ۵۶۲
- رهبری اجتماعی و استثمار، ۵۹۱
ریوت‌واری‌ها یا دهقانان تحت نظارت دولت، ۴۳۶
زمین اداری هخامنشیان، ۴۳۸
زمین اعیان فتودالی، ۴۶۴
زمین تحت مدیریت و مقررات حکومت، ۴۲۶
زمین تشریفاتی، ۴۲۵، ۴۲۶
زمینداران فتودال ژاپن، ۴۵۷
زمین دهقانی تحت مقررات حکومت، ۴۲۳
زمین زیر کشت آبسالارانه، ۲۶۲
زمین «عمومی» تحت مدیریت دولت، ۴۲۱
زمین معاف از مالیات، ۳۱۴
زمین مقدس (معبد)، ۴۲۵
زمین‌های خصوصی مکزیکی باستان، ۴۴۴
زمین‌های کالپولی، ۴۴۳
زمین‌های کم‌حاصل خیز یا بایر، ۳۶
زوال روم غربی، ۳۳۴
ساتراپ‌های هخامنشی، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰
ساختمان‌های مکتونی در جامعه دیوان‌سالار، ۱۴۳
ساخت‌وسازهای زیرزمینی بطری شکل با دهانه‌های گرد، ۲۹۳
ساخت‌وسازهای غیر آبسالارانه مایای باستان، ۲۹۶
سازمان آبسالارانه، ۲۹۴
سازمان‌دهنده، ۸۹
سامان اجتماعی روسیه، ۲۸۶
سامان سیاسی چین سنتی، ۱۵۶
سامان سیاسی فتودال، ۱۳۸
ستم طبقاتی، ۵۷۹
سجده کردن، ۲۴۳، ۲۴۴
سخت‌گویان استبداد آبسالارانه، ۲۲۰
سربازان پیاده، ۱۰۸
- سرخ‌پوستان پوئبلوئشین، ۲۴۲، ۳۶۵، ۳۶۷
سرشماری چین، ۹۰
سرمایه‌داری دولتی، ۶۷۴
سروران دولت آیار، ۵۸
سروران غیر روحانی جامعه آبسالار، ۷۴
سقوط نظام فتودالی وقف خاص و نخست‌زادگی، ۱۳۷
سلاطین غلامزاده مصر، ۹۹
سلطنت نوین، ۳۹۱، ۴۲۹
سنت پیش‌واری و تجارت خصوصی چین، ۶۶۶
سنت چینی، ۴۹۶
سودره (اصطلاح)، ۴۸۵
سویالیست‌های آسیایی، ۶۸۰، ۶۸۱
سویالیست‌های انقلابی، ۶۶۹
سویالیست‌های دولتی آرمانشهری، ۵۹۵
سویالیسم، ۶۷۲
سویالیسم دولتی، ۵۹۴
سه رخداد نظامی مصیبت‌بار، ۶۵۱
شاخه سنی، ۱۵۵
شاخه شیعی، ۱۵۵
شاه، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۰
شاهان هاوایی، ۳۷۶، ۳۷۸
شاهان هخامنشی، ۱۵۴
شاهزادگان بزرگ مکو، ۳۰۵
شاهزادگان ملمان، ۱۶۱
شاهنشاهی هخامنشی، ۴۷۸
شاه یک کشور فتودالی، ۱۰۲
شیانان، ۴۲
شیانان قشربندی‌شده، ۶۳۷
شباهت‌های جامعه سنتی ژاپن و غرب فتودالی، ۳۱۶
شبکه آبیاری چنگ کوآو (منطقه)، ۲۶۲
شبکه آبیاری دشت، ۲۶۲

- شرایط آبیارانه در هند، ۵۹
 شریعت اسلام، ۲۲۹
 شکنجه، ۲۲۹، ۲۳۵
 شکنجه قضایی، ۲۳۱
 شمارش رعایا و برآورد درآمد آن‌ها، ۹۰
 شوالیه، ۱۳۸
 شوالیه فتودال، ۲۴۰
 شوالیه قرون وسطایی، ۵۱۹، ۲۳۸
 شورای اصلاح وضعیت، ۵۲۶
 شورش پاتان‌ها، ۵۰۷
 شورش تای‌پینگ، ۵۲۵
 شهرنشینان جوان، ۲۴۰
 شهروندان آزاد یک جامعه باز، ۲۵۰
 شهروندان یونانی، ۲۲۳
 شهرهای یونانی آسیای غربی، ۳۲۷
 شیب زمین، ۲۵
 شیوه تولید آسیایی، ۲۱، ۲۴، ۵۸۰
 شیوه مصادره حکومت آب‌سالار، ۱۲۹
 شیوه، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷
 صاحب‌منصبان، ۴۷۴، ۴۸۸
 صاحب‌منصبان جنگجو، ۴۷۵
 صاحب‌منصبان دیوان‌سالار، ۴۷۵
 صلیبیان مسیحی، ۵۶۳
 صنعت دستی سنتی و دولتی چین، ۵۱۴
 صنعت دستی مبتنی بر مالکیت خصوصی، ۴۵۷
 صنعت سنتی، ۳۶۵
 صنعت سنگین، ۲۸۵
 صنعتگران خانگی سومر، ۳۹۵
 صنعتگران خصوصی مصری، ۳۹۰
 صنعتگران و بازرگانان مکزیکی، ۴۰۱
 صنعتگری، ۲۴۸
 صنعت نوین، ۴۸
 صورت عامیانه نظام زمینداری در دولت مطلقه، ۲۷۷
 ضد امپریالیسم کمونیستی، ۶۷۸
 طبقات فتودالی غرب، ۲۸۳
 طبقه، ۲۰
 طبقه‌بندی فیک، ۴۸۶
 طبقه حاکم، ۴۷۲
 عامل مادی، ۳۹
 عدالت، ۲۳۱
 عصر خوش‌بینانه بهروزی، ۱۷
 عصر کلاسیک یونان، ۳۱۰
 عصر ماثین، ۲۸۵
 عقلانیت، ۲۱۴
 عقیم‌سازی سیاسی خویشاوندان سببی فرمانروا، ۵۲۹
 عملکرد کشاورزی ترکیبی کشاورز آب‌سالار، ۴۸
 عملکردهای زمان‌بندی، ۵۸
 عملیات پراکنده کشت دیم، ۸۰
 عناصر تشکیل‌دهنده امپراتوری، ۲۶۵
 غازانی، ۲۵۳
 غرب، ۶۸۲
 غرب دوره مرکانتیلیسم، ۸۳
 غربی شدن روسیه، ۲۷
 فتودالیسم اروپایی، ۱۰۵
 فتودالیسم دولتی، ۶۰۴
 فتودالیسم غربی، ۵۷۱
 فتودالیسم نو، ۶۷۴
 فاتح، ۵۵۱
 فاتحان اسپانیایی، ۶۶
 فاتحان پارسی، ۴۷۷

- فاتحان چین، ۵۰۳
 فاتحان شبان یا نیمه‌شبان، ۲۷۲
 فاتحان قبیله‌ای چین، ۲۷۲
 فارغ‌التحصیلان چین-شیه، ۵۴۲
 فتح، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳
 فتح انگلستان به وسیله نورمن‌ها، ۱۰۲
 فتح دوباره اسپانیا، ۳۳۹
 فتح روسیه توسط مغولان، ۳۰۵
 فتح کشورهای آمریکایی، ۶۵۲
 فرضیه هاسکینز، ۳۳۶
 فرمانداران رومی، ۳۳۳
 فرماندهان نظامی بیزانس، ۱۰۶
 فرمانروا، ۲۴۶
 فرمانروای اسلامی، ۲۲۲
 فرمانروایان آب‌سالار، ۱۸۲
 فرمانروایان اروپای فتودال، ۱۲۰
 فرمانروایان بومی دودمان مینگ، ۵۴۰
 فرمانروایان روم شرقی، ۳۰۰
 فرمانروایان سامانی و سلجوقی، ۵۵۴
 فرمانروایان سلوکی، ۴۳۹
 فرمانروایان سوی (سلسله)، ۶۳
 فرمانروایان کارولنژی، ۲۴۵
 فرمانروایان لیاو، ۲۹۰
 فرمانروایان مستبد شرقی، ۵۴۵
 فرمانروایان مسلمان، ۱۶۱
 فرمانروایان مسلمان هند، ۶۹
 فرمانروایان منچو، ۵۴۰
 فرمانروایان هاوایی در دوره باستان، ۲۲۷
 فرمانروایان هلنی شرقی، ۳۲۷
 فرمانروای مستبد، ۲۲۵، ۵۲۸
 فرمانروایی تاتارها، ۳۴۵
 فرمانروایی روحانیت، ۱۴۵
 فرمانروایی قبایل آب‌سالار، ۱۴۵
 فرمانفرمایان اقتصاد معبدی، ۵۱
 فرمول لنین برای تسلط کارگران بر تولید صنعتی، ۶۷۰
 فروپاشی یک امپراتوری آب‌سالار ترکیبی، ۳۲۴
 فشارهای جمعیتی، ۱۳۳
 فضاهای خشک یا نیمه‌خشک، ۲۷۵
 فضای قدرت مطلقه، ۱۲۴
 فعالیت آزاد خصوصی، ۳۸۰
 فعالیت صنعتی، ۸۱
 فعالیت مستقل و مبتنی بر مالکیت، ۳۸۰
 فعالیت‌های آب‌سالارانه، ۷۷
 فعالیت‌های خصوصی بازرگانان سومر، ۳۹۵
 فیلسوفان کنفوسیوسی، ۴۹۵
 قانون بیزانس، ۳۲۰
 قانون درآمدهای اجرایی متوازن، ۱۷۸
 قانون کاهش درآمدها، ۱۷۷
 قانون کاهش درآمدهای اجرایی، ۱۷۷، ۱۷۸
 قانون کاهش درآمدهای اجرایی دولت آب‌سالار، ۱۸۲
 قانون‌گذاران یونانی، ۱۳۶
 قانون وراثت اسلامی، ۱۳۴
 قانون وراثت چین، ۴۸۷
 قانون وراثتی، ۱۳۳
 قانون هند در دوره حاکمیت هندوها، ۲۳۹
 قبایل آب‌سالار، ۳۷۱
 قبایل کشاورز، ۳۶۳
 قدرت استبدادی، ۱۷۶، ۲۶۳
 قدرت تام، ۱۸، ۲۵۲
 قدرت خودکامگانه، ۱۲۴
 قدرت مالی دستگاه دولتی آب‌سالار، ۱۲۲
 قدرت مطلقه در نظام امپراتوری، ۲۳۲
 قرارداد فتودالی، ۲۳۸
 قربانی ارباب آب‌سالارانه، ۲۵۳
 قشر اعیان جامعه آب‌سالار، ۵۲۷

- قشون فتودالی، ۲۲۴
قشون نامنظم اروپای فتودالی، ۱۰۴
قضیه «بارگشت آسیایی»، ۲۸
قوانین، ۲۵۳
قوانین آشوری، ۱۳۲
قوانین اولیه فرانک‌ها، ۲۳۳
قوانین چین باستان، ۲۳۰، ۲۳۱
قوانین ژوستینین، ۲۹۸
قوانین شرعی قرون وسطایی، ۲۳۳
قوانین نورمبرگ، ۴۵۵
قوانین وراثت آبسالارانه زمین، ۴۵۴
قوای نظامی ثابت نخستین خلفای اموی، ۱۱۰
قوای نظامی در اواخر دوره چینگ، ۱۱۳
کار، ۵۸
کارایی کنش جبرانی انسان، ۳۵
کاربرد دوندگان، ۱۰۱
کار در مزارع همگانی، ۱۱۸
کارفرمایان صنعتی، ۵۶
کارکردهای فکری، ۵۷
کارگران آبسالار، ۵۶
کارگر بیگاری، ۸۴
کارگر مزدبگیر، ۸۵
کار گروهی، ۵۳
کارگزار استبداد مبتنی بر کشاورزی، ۵۱۹
کارگزاران استبداد غربی، ۵۲۰
کارگزاران حکومت مطلقه، ۲۸۶
کارگزاران حکومتی، ۲۱۴
کارگزاران راهب، ۳۰۲
کارگزاران مذهبی حرفه‌ای در حکومت، ۵۳۲
کارگزاران موروثی، ۵۳۳
کارگزار دولت، ۲۴۷
کارگزار شرقی، ۲۴۰
کارگزار مذهبی، ۴۹۲
کاست، ۵۳۳
کانال فرانسوی، ۶۱
کانال‌های آب‌رسانی، ۷۷
کانون‌های عبادت اسلامی، ۱۵۹
کاهن، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۰
کاهن اعظم، ۱۴۸
کتاب شرعی هند، ۱۸۸
کدخدای، ۱۹۷
کشاورزان دیم، ۴۳، ۶۰
کشاورزان مالیات‌گیر، ۴۴۲
کشاورزی آبسالارانه، ۴۲، ۴۸، ۵۵، ۶۲، ۶۵، ۴۹۷
کشاورزی ژاپنی، ۶۴۷
کشاورزی شوروی، ۱۰
کشاورزی ماشینی، ۳۵
کشاورزی ماقبل صنعتی، ۳۴
کشت آبی، ۴۱، ۴۹
کشت جو در دلتای نیل، ۲۶۱
کشتیبه (اصطلاح)، ۴۸۵
کشمکش اعیان و کارکنان دیوان‌سالار، ۵۲۵
کشمکش‌های میان کانون‌های قدرت فتودالی، ۱۲۹
کشورهای آبسالار، ۴۷۳
کشورهای آبسالار آمریکای قدیم، ۹۶
کشورهای آبسالار باستانی، ۴۴۵
کشورهای شرقی، ۴۹۹
کشیشان بیزانسی، ۳۱۹
کلاتشهر رم، ۳۳۰
کلیسا، ۱۵۰
کلیسای انگلستان، ۱۵۰
کمبود شدید آب، ۴۹
کمون پاریس، ۶۷۱
کمونست‌های چینی، ۶۷۶، ۶۷۷
کمونیم، ۲۱
کنش سیاسی توده‌ای، ۵۰۶
کنفرانس لنینگراد، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۱۹
کوچندگان شبان، ۳۲۲
کوک، ۶۶۴
کهن‌ترین نوشته‌های کشف رمز شده درباره اقتصاد، ۹۱
کیفیت نهادی یک ناحیه آبسالار، ۲۵۹
گاه‌پاتیش یا «افراد صاحب‌خانه»، ۴۸۵
گذار به تولید کشاورزی، ۴۰
گذار به کشت آبیاری، ۴۰
گذار جوامع شبانی از سامان غیر آبسالار به یک سامان آبسالار، ۳۲۶
گردآوری مازاد محصول روستایی، ۲۶۷
گروه‌های غیر کشاورز، ۳۹
گروه‌های فاتح، ۵۴
گسترش کشاورزی آبسالار، ۴۳
گوناگونی نهادی جهان آبسالار، ۱۵۱
لایروبی، ۵۲
مارکیست‌ها، ۳۷۳
مالکان بالقوه زمین در جامعه آبسالار، ۴۲۸
مالکان خصوصی ثروتمند، ۱۳۴
مالکان کوچک، ۴۵۸
مالکیت، ۳۵۷
مالکیت آبسالارانه، ۴۴۴، ۴۵۶
مالکیت خصوصی، ۲۰
مالکیت خصوصی زمین، ۳۶۱، ۴۵۱، ۴۵۴، ۶۶۲
مالکیت خصوصی زمین در آستانه فتح اعراب، ۴۴۶
مالکیت خصوصی کوچک، ۴۵۸
مالکیت زمین، ۵۷۸
مالکیت ضعیف، ۳۶۰
مالکیت طبقه، ۴۶۸
مالکیت فتودالی، ۴۶۴
مالکیت فعال و مستقل، ۳۶۱
مالکیت نیرومند، ۳۵۸، ۳۵۹
مالکیت و نیروی کار کوچک در جهان آبسالارانه، ۴۵۹
مالیات، ۱۲۰، ۵۱۱
مالیات اسلامی، ۱۲۱
مایای باستانی، ۲۹۱
مبارزه طبقاتی، ۵۰۵
متصرفان زمین‌های دولتی و گردآورندگان مالیات، ۲۱۱
متولیان املاک خانوادگی وقفی در خاور نزدیک اسلامی، ۱۴۲
محدودیت‌های دولت مطلقه غربی، ۲۳۴
محدودیت‌های مالکیت غیر منقول در جامعه آبسالار، ۴۱۹
مدرک چین-شیه، ۵۳۹
مدیریت ارضی آمریکای پیش از کلمب، ۷۵
مرحله شکل‌گیری یک جامعه فتح‌شده، ۲۰۳
مردان آزاد، ۲۲۳، ۵۰۰
مردان آزاد و بومی یونان باستان و روم، ۲۳۲، ۲۴۹
مردان خدمتگزار استبداد آبسالارانه، ۵۶۱
مردان دارا، ۱۲۹
مردان قبیله‌ای، ۲۲۴
مردم بومی کشور فتح‌شده، ۴۷۲
مردم شرق، ۲۶
مرگ سقراط، ۲۵۱
مزارع پادگانی، ۴۲۲
مزارع دولتی، ۱۱۷
مسائل آبسالارانه، ۷۷
مسائل عام شیوه تولید آسیایی، ۵۷۷
مستبدان در رژیم‌های مبتنی بر مدیریت ارضی، ۲۱۶
مستبدان شرقی، ۵۰۰

مستغلات مصر تحت تسلط بیزانس، ۴۴۸
 مسیحیت، ۱۵۵
 مشارکت، ۵۱
 مصادره اموال، ۳۳۱
 مصر تحت چیرگی اعراب، ۱۹۰
 مصر دوره فراعنه، ۱۱۶
 مصرف، ۲۰۷
 مصر معالیک، ۵۱۲
 «معرفت» یا مطالعه نوشته‌های اساسی
 شرعی، ۱۸۵
 معماری آبسالارانه، ۸۰
 معماری اسلامی، ۷۹
 مغول، ۲۷۶
 مفهوم «آسیایی»، ۲۴
 مفهوم الگوی تک‌خطی تکامل، ۵۹۱
 مفهوم تفسیر آسیایی جامعه روسیه، ۶۰۲
 مفهوم جامعه آسیایی مارکس، ۵۷۲
 مفهوم «سرمایه‌داری انحصاری»، ۵۶۴
 مفهوم شهریار، ۳۵۱
 مفهوم مسیحی و بیزانسی امیر، ۳۱۹
 مقابله اردوگاه کمونیستی با مفهوم آسیایی،
 ۲۴
 مقام حاکم اسلامی، ۱۵۸
 مقایسه دولت‌های بیزانس در دوران میانی و
 روسیه پامغولی، ۲۷۶
 مناسک بزرگ «آفرینش»، ۱۵۴
 مناطق خشک و نیمه‌خشک، ۴۳
 مناطق کشت آبسالار، ۴۹
 منچوها، ۵۱۶
 منزلت شین‌شیه، ۴۸۷
 منش اقتصادی یک طبقه حاکم، ۲۷۲
 منشأ دولت، ۵۹۰
 میرآب، ۹۳
 میر روسی، ۴۳۷

مین، ۴۹۵، ۴۹۶
 ناتوانی سیاسی روم، ۳۳۴
 ناچیز (اصطلاح)، ۴۴۶
 ناحیه آبسالار، ۳۵۶
 نارسایی‌های آزادسازی دهقانان وابسته به
 زمین، ۶۵۵
 نافرمانی در برابر فرعون، ۱۲۵
 نامزدهای چین-شیه، ۵۴۱
 ناهمسازی لنین در تعریف طبقه حاکم
 روسیه، ۵۹۹
 نبود وسایل قانونی برای مقاومت در برابر
 حکومت، ۱۶۸
 نجیب‌زادگان بیگانه، ۵۵۱
 نجیب‌زادگان روسیه تزاری، ۲۹۹
 نجیب‌زادگان منچو، ۵۵۲
 نخستین انقلاب روسیه، ۶۵۶
 نخستین دولتهای آبسالار بین‌النهرین،
 ۵۴
 نخستین شرط بنیادی درآمدزایی بورژوازی،
 ۵۸۷
 نخستین مرحله قرون وسطایی اروپا، ۶۴۰
 نظام آبسالار، ۲۶۳
 نظام اقتصادی آسیایی، ۲۲
 نظام امتحانی در تاریخ چین، ۴۸۷، ۵۳۴
 ۵۳۶
 نظام پستی چین تحت تسلط مغول، ۱۰۰
 نظام سرمایه‌دارانه، ۵۱۹
 نظام صنعتی نوین، ۱۷
 نظام نویتی حکومت تانگ، ۱۰۰
 نظام «وراثت قرآنی»، ۱۳۲
 نظام‌های آبیاری، ۴۴
 نظریه جامعه آسیایی، ۶۱۹
 نمادهای کشورداری آبسالارانه، ۳۳۵
 نمایندگان استبداد شرقی، ۴۶۰

نمایندگان رژیم‌های آبسالار، ۲۰۲
 نمایندگان کشت دیم، ۴۲
 نواحی آبسالار مرکزی، ۲۷۵
 نهاد پورویتا، ۵۳۲
 وابستگی دهقانان به زمین، ۵۱۸
 واژه «اجاره‌دار»، ۵۰۷
 واژه «مردم»، ۵۳۳
 واژه «مسلط»، ۱۴۴
 واسطه‌های تجاری و مالی، ۴۹۱
 واشیه (اصطلاح)، ۴۹۱
 واگناری، ۳۱۴
 واگذاری املاک دولتی به نظامیان، تحت نام
 اقطاع، ۳۵۲
 ورود ترک‌ها به بین‌النهرین، ۲۷۱
 وقف، ۱۴۲
 وقف خاص و حق نخست‌زادگی، ۱۳۶
 وقف خانوادگی، ۱۴۲
 ولایت‌های عرب‌نشین خاور نزدیک در

زمان تسلط ترک‌ها، ۱۹۰
 ویژگی‌های غیر عقلانی استبداد آبسالارانه،
 ۶۴۷
 ویژگی‌های فردی کشورداری آبسالارانه،
 ۳۳۱
 ویه (اصطلاح)، ۴۸۵
 هسته‌های آبسالارانه امپراتوری‌های بزرگ،
 ۲۶۶
 هسته‌های قدرت جامعه آبسالار، ۶۴۵
 همانندی‌های تمدن‌های فتودالی اروپا و ژاپن،
 ۶۳۹
 همبستگی میان فعالیت مهار آب، ۵۴
 هند تحت حاکمیت هندوها، ۲۴۳
 هواداران تفسیر «فتودالی» جامعه شرقی،
 ۶۱۵
 یونان دوره مینو، ۳۲۶
 یونانیان دوره هومر، ۳۲۶